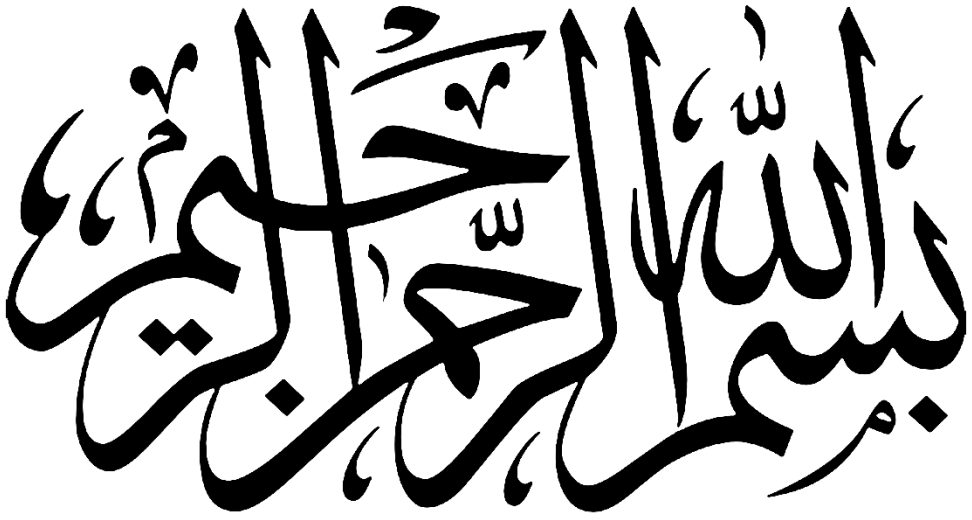
دانشگاه لرستان

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴ - ۲۹۸۰

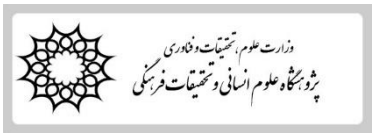

بسم الله الرحمن الرحيم


ISC
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام


پرتال نشریات علمی


وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
Ministry of Culture & Islamic Guidance


پایگاه مجلات تخصصی نور
noormags


وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی


IMPACTFACTOR.IR


magiran


پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
SID
Scientific Information Database


REF.IR
مرجع مجلات علمی


Google
Scholar

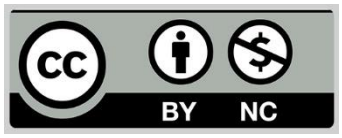

Sponsored and Indexed by
CIVILICA
We Respect the Science


Academia


LinkedIn


ROAD
DIRECTORY OF OPEN ACCESS SCHOLARLY RESOURCES


ISSN
INTERNATIONAL STANDARD SERIAL NUMBER
INTERNATIONAL CENTRE


BY NC


OPEN ACCESS


انجمن ایرانی جرم شناسی

صاحب امتیاز:
دانشگاه لرستان

مدیر مسئول:
دکتر مهرداد امیری

سردبیر:
دکتر عزت الله قدم پور

❀❀❀❀

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر سید علاء الدین شاهرخی	استاد تمام گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر مسلم سلیمانیان	استاد،گروه تاریخ دانشگاه سیدجمال الدین اسدآبادی
دکتر سیاوش یاری	دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام
دکتر فضل الله میر	استاد تمام گروه روان شناسی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سید عبدالوهاب سماوی	استاد تمام گروه روان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان
دکتر قاسم صحرایی	استاد تمام گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر محمدرضاحسنی جلیلیان	استادتمام، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سعید بینای مطلق	استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
دکتر ابراهیم موسی زاده	استاد تمام، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی ، دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر پورعزت	استاد تمام دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران
دکتر پیمان نمامیان	دانشیار، عضو هیات علمی گروه حقوق، دانشکده علومادارى و اقتصاد ، دانشگاه اراک
دکتر پرویز باقری	دانشیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام

❀❀❀❀

اعضای هیأت تحریریه بین المللی:

پروفسور دیوید جی گانکل	رییس گروه ارتباطات، دانشگاه ایلینوی شمالی، University Cir Dr۲۳۰ ، دیکلب، ایلینوی ۶۰۱۱۵، ایالات متحده آمریکا
دکتر سعاد عزروالی	دانشیار حقوق مدنی دانشگاه ظفار، سلطنت عمان
دکتر کاترین ماکسیمیوک	استاد موسسه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علوم طبیعی و علوم انسانی سیدلس
دکتر شفیق ویرانی	استاد ممتاز مطالعات اسلامی و مدیر و بنیان گذار مرکز تمدن های جنوب آسیا، دانشگاه تورنتو
پروفسور تورج دریایی	استاد تاریخ، مطالعات و فرهنگ ایرانی دانشگاه کالیفرنیا، اروین ، رئیس مرکز ایران‌شناسی ساموئل مارتین جردن و رییس مرکز مطالعات ویراستاری نشریه ایران باستان،سردبیر دایره المعارف ایرانیکا

❀❀❀❀

مدیر داخلی: محمد حاتمی نژاد

دبیر تخصصی اجرایی: دکتر جعفر کوشا
دبیر تخصصی اجرایی: دکتر فرهاد خرمایی
ویراستار انگلیسی: دکتر محمودرضا مرادیان
کارشناس: دکتر رضا فرج پور

❀❀❀❀

مقالات تنها باید از طریق سامانه نشریه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی ارسال شود.

❀❀❀❀

نشانی: لرستان، خرم‌آباد، کیلومتر ۵ جاده تهران ـ خرم‌آباد، دانشگاه لرستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه الهیات و معارف اسلامی، طبقه دوم. دفتر نشریه
تلفن: ۰۹۱۶۶۵۱۰۱۱۸ **رایانامه عمومی:** api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com **پایگاه اینترنتی:** https://api.lu.ac.ir
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰ **دوره انتشار:** دو فصلنامه

لیست داوران

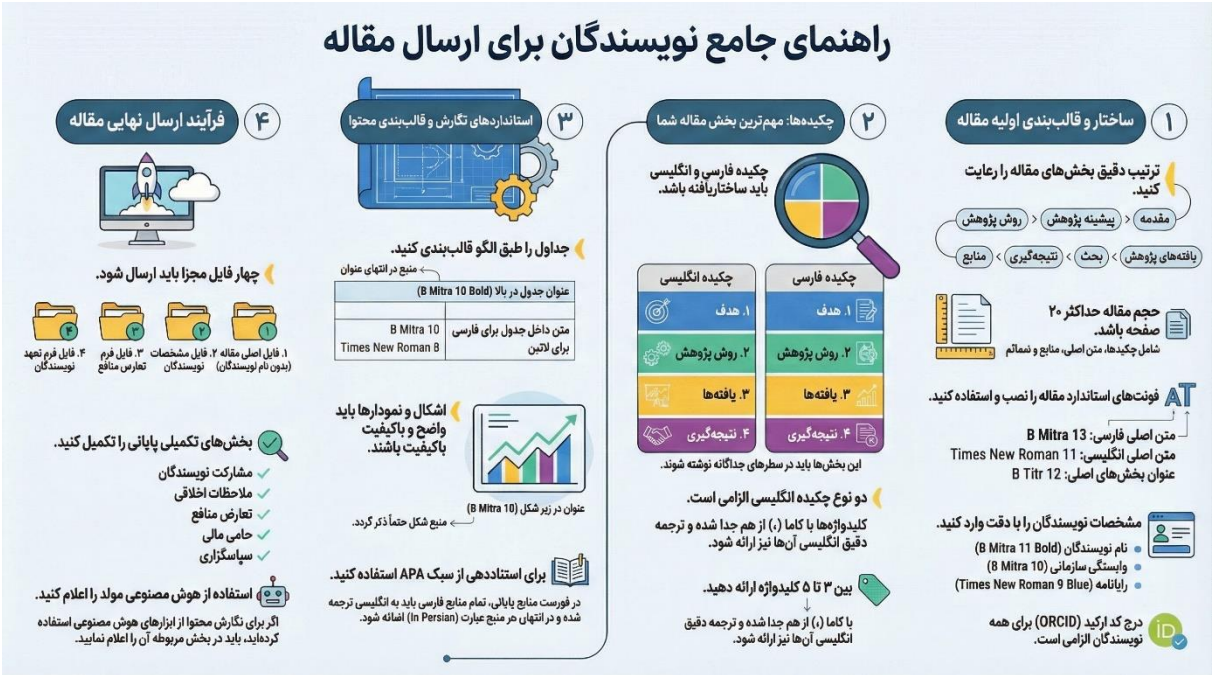
سیف الدین آب برین، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران
سامان عبدالهی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران
مراد عبدی ورمزان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب، ایران
سیف الله آقاجانی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، ایران
عهدیه آقامحمدی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی جامی، تهران، ایران
کمال اکبری، دانشیار گروه دین و رسانه، دانشکده صدا و سیما، قم، ایران
راضیه علی اکبری، استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران
فروغ اسرافیلیان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
محمدحسین ایراندوست، استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
ولی بهرامی، استادیار گروه آموزش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران
میترا بهرامی، استادیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
روح الله بهرامی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
بهروز بهروزیان، استادیار گروه جامعه شناسی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران
محمدباقر عامری نیا، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران
عابدین درویش پور، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
نسرین فتاحی، استادیار گروه معارف، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
علی فتحی آشتیانی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی بقیهٔ الله، تهران، ایران
علی حسینی، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران
لیلا جوانمرد، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
رسول کرمی مقدم، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
سیروس کشاورز، استادیار مرکز مطالعات مدیریت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
فرهاد خرمائی، دانشیار گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
غلامرضا خوش نیت، استادیار گروه قرآن و حدیث، دانشگاه محلاتی، قم، ایران
سهم الدین خزائی، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
ولی خدادادی، دانشیار گروه حسابداری، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
حسین محمودی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
امیرعباس محمدی، استادیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران
علیرضا مرادی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی علامه عسگری، قم، ایران
سیدعلی مرعشی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
ابراهیم موسی زاده، استاد گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، ایران
یدالله نصرالهی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، تبریز، ایران
پیمان نمانیان، دانشیار حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران
ایرج نیک پی، دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
حامد رهدارپور، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
عزیزالله سالاری، دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران
رضا سلطانی شال، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
رضا ستوده، استادیار گروه مالی و حسابداری، دانشگاه میبد، یزد، ایران
مالک شعاعی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران
سیدعلاالدین شاهرخی، استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
محمد شکری، استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
عباس تقوائی، استادیار گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
افسانه طاهری، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران
اکبر طالب پور، دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
ابوالقاسم یعقوبی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
غلامرضا یزدانی، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران
علی یوسفی، دانشیار جامعه شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی زارع مقدم، استادیار گروه برنامه ریزی درسی و علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند، ایران
علی عبدالله زاده، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
محمد ستایش پور، دانشیار حقوق بین الملل، دانشگاه قم، قم، ایران
مهین عسکری، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس، ایران
امیر قربان پور لفمجانی، دانشیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

❖ دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» نشریه‌ای علمی است که به دنبال طرح مباحث نوین و پاسخ‌یابی برای آنها در گسترهٔ علوم انسانی اسلامی است. اهم اهداف و زمینه‌های آن: توسعه دانش و استفاده از تجارب، پژوهش‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران در حوزه علوم انسانی اسلامی، انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی اسلامی و استفاده از آخرین دستاوردهای بین المللی در این زمینه، فراهم آوری اطلاعات لازم برای سیاست گذاران، برنامه ریزان و مدیران دست‌اندرکار در حوزه علوم انسانی اسلامی، تلاش برای اصلاح نگرش به علوم انسانی اسلامی و تلقی آن به عنوان یک حوزه تخصصی، استفاده از دستاوردهای علمی حوزه های مختلف علوم انسانی و بهره گیری از ارتباط آنان علوم انسانی اسلامی با توجه به میان رشته ای بودن موضوع ، شناسایی چالش ها و مسائل موجود در علوم انسانی اسلامی و یافتن راهکارهای عملی و علمی، گسترش فرهنگ پژوهش به عنوان الزامی برای توسعه علوم انسانی اسلامی.

❖ اصول شفافیت، حقوق نویسندگان و خوانندگان، ضوابط اخلاقی نویسندگان، داوران، سردبیر، هیأت تحریریه و دفتر نشریه به صورت کامل در سامانه منعکس شده است. دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی خود و همکاران خود را و همچنین تمامی نویسندگان را مکلف به پیروی از این آیین نامه ها می داند. این آیین نامه ها اکثراً بر اساس اصول کمیتهٔ بین المللی اخلاق نشر (COPE) و دستورالعمل های داخلی دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تدوین شده است.

❖ نقطه عطف نشریه، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می‌کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

❖ تمام فایل های نمونه و دستورالعمل های کامل چگونگی تدوین و ارسال مقالات در سامانهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تطبیقی درج شده است. لطفا بر اساس آن ها مقالات خود را تدوین و پس از اطمینان از رعایت تمام نکات، اقدام به ارسال مقالات خود نمایید.



فهرست مقالات

سخن سردبیر: جهش به سوی آینده

عزت الله قدم پور

نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی در رابطه بین جومدرسه و شایستگی هیجانی- اجتماعی در دانش‌آموزان ------ ۱۶-۱

حافظ پادروند، عزت اله قدم پور، فضل‌الله میر

اندیشه قانون و قانونگرایی در پیشامشروطه---------- ۱۶-۱

ابراهیم موسی زاده

درنگی بر میان کنش فقه پزشکی و هوش مصنوعی ---------- ۱۵-۱

علی محمدیان

نسبت منطق با زبان در آراء فلسفه زبانی ابوحامد محمد غزالی ---------- ۱۷-۱

محمود رضا مرادیان، پریسا نجفی

عوامل درونی صعود، افول و تحول گفتمان چپ در ایران (۱۳۲۰–۱۳۳۲): مطالعه‌ای بر حزب توده ---------- ۲۴-۱

محمد جواد ملکی، علی اکبر امینی، یاسر کهرازه

تحلیل رابطه میان نخبگی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران --- ۲۲-۱

رضا صفری امیرآبادی، مسعود جعفری‌نژاد، محمدرضا یزدانی زازرانی

تحلیل تطبیقی هویت زنانه و نقش مادری در مادرانه‌های شعری شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی---------- ۱۹-۱

زینب حاجی عبداللهی، علی اکبر سام خانیانی، اکبر شایان سرشت

تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره ریاست جمهوری عدالت‌گرایی(احمدی نژاد) و اعتدال‌گرایی (روحانی) ---------- ۲۴-۱

احسان یوسفی، محمد توحیدفام، کیهان برزگر

ارائه مدل راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده، مطالعه موردی: دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز ---------- ۲۱-۱

زهرا شایسته، علیرضا خدامی، جلیل عزیزی، ابراهیم بیرقی پناه

توسعه دانشگاه‌های کارآفرین؛ نیازها و راهبردها(رویکرد فراترکیب) ---------- ۲۳-۱

سعید فرح‌بخش، ایرج نیک‌پی، علی‌رضا محمدی دکاموند

تحلیل نقش تعارض های ناهشیاردر رفتارهای شخصیت اصلی داستان کوتاه معاصر بر اساس نظریه ی فروید -------- ۱۳-۱

مریم شفیعی تابان

تعامل و تقابل امر مفروض با اصل برائت در حقوق کیفری ---------- ۲۲-۱

محبوبه امینی، حامد رهدارپور

واکاوی حقوقی تأثیر حق انصراف بر قراردادهای الکترونیکی و اعتماد مصرف‌کننده با تأکید بر مبانی اسلامی ------ ۲۳-۱

پرویز باقری

نقش یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری: بررسی تطبیقی الگوریتم های مختلف بر روی مجموعه داده های بانکی---------- ۱-۲۵

غلامرضا عسکرزاده، عیسی طاهری

آیین خاکسپاری زرتشتیان ایران هنگام ورود اعراب مسلمان (با تأکید بر منطقه خراسان و ماوراءالنهر)------- -- ۱-۱۸

مسعود بهرامیان

بررسی ساختار و تحولات ترکیب قومی و جمعیتی قم در دوره صفویه ---------- ۱-۲۶

فاطمه تیموری، فاطمه احمدوند، افتخار قاسم زاده، احمدرضا عبادی

شب‌زیستی فرهنگی و بازپیکربندی فضاهای شهری در سایه صنایع خلاق در دوران پساکرونا: تحلیل اکتشافی سیاست‌گذاری فرهنگی در شهر همدان (مطالعه موردی: پیاده‌راه بوعلی) ---------- ۱-۲۶

زهره روغنیان، فاطمه مرادی

تاثیر روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی بر سبک‌های مقابله‌ای (مورد مطالعه : دانشجویان قربانی آزارگری مجازی) -- ۱-۱۷

فروغ کیهانی نسب، غلامرضا ثناگوی محرر، سمیه نخعی

مشروعیت تحریم های اقتصادی سازمان ملل متحد و جنبه های ضد حقوق بشری آن ----------۱-۱۷

یونس کریم فر، مهدی حاتمی، عباد روحی

ارزیابی کمی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی با تکیه بر معادلات ساختاری ---------- ۱-۱۹

سیدمهدی میراحمدی باباحیدری، سیدحسن حسینی، سعید لندران اصفهانی

هرمنوتیک عشق در ادبیات عرفانی فارسی: از تأویل سنتی تا خوانش پسامدرن ---------- ۱-۳۰

زهرا خاتمی کاشانی

شناسایی و رتبه‌بندی پیشران های موثر بر عدالت اجتماعی (مطالعه ی موردی: استان چهارمحال و بختیاری) ---- ۱-۱۹

کمال اکبریان چالشتری، علیرضا گلشنی، منصور حقیقتیان

تبیین نقش اندیشه‌های انتظامی مقام معظم رهبری برتداوم انقلاب اسلامی---------- ۱-۲۳

رشید رکابیان، ناصر پورحسن

واکاوی تطبیقی الگوهای تربیتی در فقه اسلامی و روانشناسی مدرن با نگاهی بر غایت‌انگاری وحیانی تا فرآیندهای یادگیری تجربی ---------- ۱-۱۶

محمد سلطانزاده، حسن غوث، علی چهکندی نژاد، فاطمه شهابی زاده

ماهیت قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار ---------- ۱-۱۸

زلیخا امینی

تحلیل تشابهات نظریهٔ جادوی مارسل موس، با برخی ازآثارغزّالی وشیخ بهایی ---------- ۱-۳۷

سارا پارساخو، احمد خیالی خطیبی، تراب جنگی قهرمان

تبیین ماهیت وجوب امر به معروف؛ نسبت‌سنجی تحلیلی میان «مفهوم اُمّت» و «ولایت متقابل» ---------- ۱-۱۷

احمد بذرافشان، مریم آقایی بجستانی، علی رضوانی

اولویت‌بندی موانع توسعه اقتصادی استان ایلام با استفاده از تکنیک AHP ---------- ۱-۲۵

سید قدرت اله لواجی، حسن غنیمتی، سروش فتحی

بررسی تاثیر عوامل مدل جایگاه یابی برند رشید بانک بر ارزش ویژه برند---------- ۱-۱۹

احمد صاحب عبد البو سید رضا، ناصر سیف‌الهی انار، قاسم زارعی، محمد باشکوه اجیرلو

طراحی الگوی بازاریابی محتوی با هدف برندسازی در صنعت ساختمان ---------- ۱-۲٤

صادق ناصری، فرشید نمامیان، سیدرضا حسنی

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Venturing into the Realm of Big Questions

Editor-in-Chief Lecture

January 2026 may be remembered for its snow and cold, yet at New Research in Islamic Humanities Studies we began this month with the warmth of a new question:

Does the humanities of this land still have the courage to speak about the good life?

Issue Eight is a direct response to that courage not as a slogan, but as an academic concern emerging from a course titled Islam and the Questions of Our Time. Here, there are no formulaic translations or borrowed clichés. Instead, the contributors write in the voice of their own intellectual and cultural milieu, drawing on Qur'anic verses, hadith, and Iranian lived experience to reflect on identity, religious knowledge, women and family, justice, and the educational system.

Perhaps the most important feature of this issue is that it is unafraid unafraid of critiquing tradition and unafraid of encountering modernity. For it recognizes that Islamic humanities, once freed from hesitation, may offer an answer to the fatigue of a generation.

Ezzatollah Ghadampour
Editor-in-Chief of the bi-quarterly journal "Modern Research in Islamic Humanities Studies."

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

دست اندازی به حریم سؤال‌های بزرگ

سخن سردبیر

دی‌ماه ۱۴۰۴ را شاید با برف و سرما به خاطر بیاوریم، اما ما در «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» این دی‌ماه را با گرمای یک پرسش تازه آغاز کردیم :آیا علوم انسانیِ این سرزمین هنوز جرئت حرف زدن از زندگی خوب را دارد؟ شماره هشتم پاسخی است صریح به این جرئت. نه از سر شعار، که از سر دغدغه‌ی درسی به نام «اسلام و مسئله‌های امروز ما». اینجا خبری از ترجمه‌های کلیشه‌ای نیست. اینجا نویسندگان با لهجه‌ی محله‌ی خودشان، با ارجاع به آیه و روایت و تجربه‌ی ایرانی، از هویت، از علم دینی، از زن و خانواده، از عدالت و از نظام آموزشی حرف زده‌اند .شاید مهم‌ترین ویژگی این شماره این باشد که نمی‌ترسد. نه از نقد سنت، نه از مواجهه با مدرنیته. چون می‌داند علوم انسانی اسلامی اگر ترس را کنار بگذارد، می‌تواند پاسخی برای خستگی یک نسل باشد.

عزت الله قدم پور
سردبیر دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی»

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Mediating Role of Emotional Self-Regulation in the Relationship between School Climate and Emotional-Social Competence in Students

Hafez Padervand[1], **Ezatolah Ghadampour** [2] ✉ and **Fazlolah Mir**[3]

1. Ph.D. Student of Educational Psychology, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: hafezpadervand@gmail.com
2. Corresponding Author, Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: Ghadampour.e@lu.ac.ir
3. Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: mirderikvand.f@lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 August 2025
Received in revised form 04 December 2025
Accepted 15 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Emotional-Social Competence,
School Climate,
Emotional Self-Regulation,
Students

ABSTRACT

Objective: The present study aimed to determine the mediating role of emotional self-regulation in the relationship between school climate and students' social emotional competence. In addition, the study sought to elucidate the mechanisms through which school climate influences students' social emotional development.

Method: This research employed a descriptive correlational design using structural equation modeling (SEM). The statistical population consisted of all second-cycle elementary school students in Khorramabad during the 2023–2024 academic year. A sample of 340 students (143 girls and 197 boys) was selected through stratified random sampling. Data were collected using the Emotional Regulation Questionnaire (ERQ), the School Climate Questionnaire (SCQ), and the Social Emotional Competence Questionnaire (SECQ).

Results: The results indicated that the proposed model demonstrated a good fit to the data. The direct effects of school climate on social emotional competence, school climate on emotional self-regulation, and emotional self-regulation on social emotional competence were significant ($p < 0.05$). Furthermore, emotional self-regulation was found to play a significant mediating role in the relationship between school climate and social emotional competence.

Conclusion: Based on the findings, school climate exerts a significant indirect influence on students' social emotional competence through the mediating role of emotional self-regulation. These results highlight the importance of improving school climate and strengthening emotional regulation skills in enhancing students' social emotional capabilities. Moreover, attention to these factors can contribute effectively to the design of educational programs and school-based interventions.

Cite this article: Padervand, H., Ghadampour, E. & Mir, F. (2026). The Mediating Role of Emotional Self-Regulation in the Relationship between School Climate and Emotional-Social Competence in Students. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2050765.1140

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2050765.1140

Introduction

This study emphasizes the importance of social emotional competence as one of the fundamental components of students' development and academic success. Social emotional competence encompasses a set of skills and attitudes that enable individuals to function effectively in emotional domains and social relationships. Research indicates that students who possess higher levels of social emotional competence demonstrate better academic performance, experience more positive relationships, and exhibit fewer behavioral problems at school. Furthermore, the role of school climate is highlighted as a significant factor influencing students' emotions, feelings, and social interactions. School climate reflects the perceptions of school members regarding the physical, social, emotional, and academic environment of the school. Empirical studies have confirmed a significant association between school climate and students' social emotional competence. The discussion also underscores the importance of emotional self-regulation, defined as the ability to manage and modulate one's emotions effectively. This capacity enables children to display appropriate behaviors in social and academic contexts. Previous research has demonstrated that emotional self-regulation is positively related to both school climate and social emotional competence. Finally, considering the central role of students in the educational system and the adverse consequences associated with deficiencies in social emotional competence, the necessity of examining related contributing factors is emphasized. Accordingly, the present study was conducted to investigate and model students' social emotional competence based on school climate, with emotional self-regulation serving as a mediating variable.

Method

This research employed a descriptive correlational design using structural equation modeling (SEM). The statistical population consisted of all second-cycle elementary school students in Khorramabad during the 2023–2024 academic year. A sample of 340 students (143 girls and 197 boys) was selected through stratified random sampling. Data were collected using the Emotional Regulation Questionnaire (ERQ), the School Climate Questionnaire (SCQ), and the Social Emotional Competence Questionnaire (SECQ).

Results

The results indicated that the proposed model demonstrated a good fit to the data. The direct effects of school climate on social emotional competence, school climate on emotional self-regulation, and emotional self-regulation on social emotional competence were significant ($p < 0.05$). Furthermore, emotional self-regulation was found to play a significant mediating role in the relationship between school climate and social emotional competence.

Conclusion

This study was conducted with the aim of examining the mediating role of emotional self-regulation in the relationship between school climate and social emotional competence

among upper elementary school students in Khorramabad. The findings indicated that a positive and supportive school climate can directly enhance students' social emotional competence by providing opportunities for effective communication, fostering constructive relationships between students and teachers, and strengthening students' sense of emotional security. The results also showed that a favorable school climate plays an important role in enhancing emotional self-regulation; that is, being in an organized, warm, and trustworthy environment promotes positive emotions and greater well-being among students, thereby improving their ability to manage and regulate their emotions. Furthermore, the findings revealed that emotional self-regulation directly influences social emotional competence. Students who are able to control their emotions and respond appropriately in social contexts tend to engage in more effective social interactions and demonstrate better emotional adjustment. Overall, the analyses demonstrated that school climate, in addition to having a direct effect, also indirectly increases social emotional competence through the mediating role of emotional self-regulation. Therefore, the school environment can serve as a significant predictor of students' emotional and social abilities, both directly and by strengthening emotion-regulation skills.

Despite these findings, the study faced certain limitations, including the restriction of the sample to upper elementary students in Khorramabad, reliance on questionnaires as the sole data-collection tool, and the cross-sectional nature of the research, which limits causal inference. Accordingly, it is recommended that future studies be conducted across different grade levels and regions and employ a wider range of assessment tools for more accurate measurement of variables. From a practical perspective, implementing educational programs aimed at enhancing social emotional competence along with training in emotional self-regulation skills can play an important role in improving students' abilities and strengthening the influence of school climate in this domain.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی در رابطه بین جومدرسه و شایستگی هیجانی– اجتماعی در دانش‌آموزان

حافظ پادروند[۱]، عزت‌اله قدم‌پور[۲] ✉، فضل‌اله میر[۳]

۱. دانشجوی دکتری روانشناسی تربیتی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: hafezpadervand@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: Ghadampour.e@lu.ac.ir
۳. استاد دانشگاه لرستان گروه روان‌شناسی، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: mirderikvand.f@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
شایستگی هیجانی- اجتماعی،
جو مدرسه،
خودتنظیمی هیجانی،
دانش‌آموزان

چکیده

هدف: هدف پژوهش حاضر تعیین نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی در رابطه میان جو مدرسه و شایستگی هیجانی– اجتماعی در دانش‌آموزان بود. همچنین این پژوهش تلاش کرد سازوکار تأثیر جو مدرسه بر رشد هیجانی– اجتماعی دانش‌آموزان را تبیین کند.

روش پژوهش: این مطالعه با روش توصیفی– همبستگی و با استفاده از مدل‌یابی معادلات ساختاری انجام شد. جامعه آماری شامل کلیه دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی شهر خرم‌آباد در سال ۱۴۰۲–۱۴۰۳ بود. نمونه شامل ۳۴۰ دانش‌آموز (۱۴۳ دختر و ۱۹۷ پسر) بود که با روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای انتخاب شدند. ابزارهای گردآوری داده شامل مقیاس خودتنظیمی هیجانی(ERQ) ، مقیاس جو مدرسه (SCQ) و مقیاس شایستگی هیجانی– اجتماعی (SECQ) بود.

یافته‌ها: نتایج نشان داد مدل پیشنهادی برازش مطلوبی دارد. اثر مستقیم جو مدرسه بر شایستگی هیجانی اجتماعی، جو مدرسه بر خودتنظیمی هیجانی، و خودتنظیمی هیجانی بر شایستگی هیجانی اجتماعی معنادار بود ($p<0.05$). همچنین مشخص شد خودتنظیمی هیجانی در رابطه بین جو مدرسه و شایستگی هیجانی اجتماعی نقش میانجی معنادار دارد.

نتیجه‌گیری: براساس نتایج می‌توان گفت جو مدرسه از طریق نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی تأثیر غیرمستقیم و معناداری بر شایستگی هیجانی اجتماعی دانش‌آموزان دارد. این امر اهمیت بهبود جو مدرسه و تقویت مهارت‌های تنظیم هیجانی را در ارتقای توانمندی‌های هیجانی اجتماعی دانش‌آموزان نشان می‌دهد. همچنین توجه به این عوامل می‌تواند در طراحی برنامه‌های آموزشی و مداخلات مدرسه‌محور مؤثر باشد.

استناد: پادروند، حافظ؛ قدم‌پور، عزت‌اله و میر، فضل‌اله. (۱۴۰۴). نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی در رابطه بین جومدرسه و شایستگی هیجانی- اجتماعی در دانش‌آموزان. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۱-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2050765.1140

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2050765.1140

مقدمه

سواد تنها یک بخش از شناخت است و شناخت فقط یک بخش از وجود انسان است. در حالی‌که عوامل هیجانی و انگیزشی بهتر از رشد شناختی موفقیت فرد را پیش‌بینی کنند. از طرف دیگر فرد با تمام وجود و در محیط اجتماعی یاد می‌گیرد (King & Legette, 2024). به‌همین منظور در سال‌های اخیر شایستگی هیجانی- اجتماعی در زمره یکی از مؤلفه‌های مهم آموزش و پرورش مورد توجه صاحب‌نظران تعلیم و تربیت و محققان قرار گرفته است (Li et al, 2023). شایستگی هیجانی- اجتماعی برگرفته از یادگیری هیجانی- اجتماعی بر این باور است که یادگیرندگان توانایی خود نظارتی بر رفتارهایشان از طریق یادگیری را دارند (Mokarram et al, 2021). شایستگی هیجانی- اجتماعی در کودکان و بزرگسالان اشاره به مجموع دانش، نگرش و مهارت‌های ضروری دارد که هر فرد در ابعاد رشد هیجانی و اجتماعی خود برای پاسخگویی به نیازها و انتظارات شخصی و غیرشخصی باید آن‌ها را داشت باشد و شامل مؤلفه‌های: روابط بین‌فردی[1]، تصمیم‌گیری مسئولانه[2]، خودآگاهی[3]، آگاهی اجتماعی[4] و خود مدیریتی[5] می‌باشد (Coelho et al, 2015). نتایج تحقیقات نشان می‌دهند که دانش- آموزان دارای شایستگی هیجانی- اجتماعی در مدرسه بهتر عمل می‌کنند، احتمال بیشتری دارد که مدرسه را به اتمام برسانند و فارغ‌التحصیل شوند، حتی در سطوح بالاتر، در زندگی بزرگسالی عملکرد بهتری نسبت به دانش‌آموزانی که از شایستگی هیجانی- اجتماعی برخوردار نیستند نشان می‌دهند (Gordon et al, 2022)، همچنین آن‌ها تمایل دارند از روابط مثبت با همسالان و معلمان خود لذت ببرند و در اثنای رفتارهای اجتماعی مشکلات رفتاری کمتری را از خود نشان می‌دهند (Bagea et al, 2023).

طبق مطالعات انجام شده جو مدرسه[6] عامل پیش‌بینی کننده مهمی در زمینه، احساسات، هیجان‌ها، روابط اجتماعی دانش‌آموزان در مدرسه است (Llorent et al, 2021). جو مدرسه به مجموعه ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و روابط بین اعضای یک مدرسه اشاره دارد و سبب می‌شود آن مدرسه از عملکرد خاصی برخوردار باشد (Mayerson, 2010). جو مدرسه، مبتنی بر تصورات اعضا از چگونگی تأثیرات مثبت و منفی محیط مدرسه بر آنان است. بنابراین تصورات اعضا از محیط مدرسه و نه خودِ این محیط، مهمترین جزء سازنده جو مدرسه است (Herrera et al, 2018). جو مدرسه از عناصر مختلفی مانند روابط دو و چند جانبه بین مدیر، معلمان، اولیاء و دانش‌آموزان یک مدرسه ساخته می‌شود (Wang & Holcombe, 2010). به‌طور کلی جو مدرسه به چهار جنبه کلی محیط مدرسه اشاره دارد: یک محیط فیزیکی برای به وجود آوردن یادگیری مطلوب، یک محیط اجتماعی جهت ایجاد ارتباط و تعامل اعضا، یک محیط عاطفی برای ایجاد حس تعلق و عزت‌نفس و یک محیط تحصیلی برای تحقق خودِ تحصیلی (Lester & Cross, 2015). در همین رابطه Berg et al (2017) معتقدند مدارسی که جوی با تعاملات ایمن، حمایتی و فراگیر دارند، می‌توانند شایستگی هیجانی اجتماعی دانش‌آموزان را تقویت کنند. Llorent et al (2021) در پژوهشی به این نتیجه دست یافتند که جو مدرسه موفق با شایستگی هیجانی- اجتماعی بالای دانش‌آموزان همبستگی معناداری دارد. Chan, & Lam (2023) در پژوهشی نشان دادند که جو مدرسه درک شده با درگیری تحصیلی و شایستگی هیجانی ارتباط مثبتی دارد. در پژوهشی Ghanizadeh (2023) به این نتیجه دست یافت که بین جو روانی- اجتماعی کلاس درس با شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان رابطه مثبت معناداری وجود دارد. بنابراین به‌نظر می‌رسد که جو مدرسه متغیری است که قادر به پیش‌بینی شایستگی هیجانی- اجتماعی در دانش‌آموزان است.

اما کودکان و نوجوانانی که تنظیم هیجان مؤثری دارند، به لحاظ اجتماعی و هیجانی مهارت‌های بهتری را نشان می‌دهند. برعکس، نوجوانانی که در تنظیم هیجان مشکل دارند دچار اختلال در عملکرد اجتماعی هستند و به میزان کمتری نسبت به

1. interpersonal relations
2. responsible decision making
3. self-awareness
4. social awareness
5. self management
6. school climate

دیگران از حمایت اجتماعی بهره‌مند می‌شوند. افراد با تنظیم هیجانی ضعیف، در تعاملات اجتماعی رفتارهای غیرقابل کنترل و پرخاشگرانه نشان می‌دهند (Ahmadi, 2014). خودتنظیمی[1] هیجانی به توانایی تعدیل و بیان احساسات، عواطف و انگیزه‌های خود اشاره دارد (McClelland, 2010). خودتنظیمی هیجانی از طریق دو حوزه عملیاتی شده است: حوزه اول همدلی، یعنی خودآگاهی عاطفی و مناسب بودن نمایش عاطفی کودکان را هدف قرار می‌دهد. دومی فرآیندهای ناتوانی عاطفی مانند عدم انعطاف‌پذیری کودکان، تغییرات خلقی و بی‌نظمی عاطفی منفی را هدف قرار می‌دهد (Barkley, 2010). این توانایی کودکان را قادر می‌سازد از قوانینی پیروی کنند و در گروه‌های اجتماعی و تحصیلی مختلف با مدیریت، تعدیل، مهار و تقویت مناسب احساسات، به‌ویژه در موقعیت‌های ناراحت‌کننده با دیگران تعامل داشته باشند (Ursache et al, 2012). از طریق خودتنظیمی هیجانی، افراد می‌توانند افکار، رفتارها و عواطف خود را در موقعیت‌های زندگی روزمره کنترل کنند (Segundo–Marcos et al, 2022). نقص در فرایندهای خودتنظیمی هیجانی شامل مواردی همچون دشواری مهار رفتار نامناسب در پاسخ به هر کدام از هیجانات مثبت و منفی، مشکلات توجه متمرکز ناشی از هیجانات شدید و بی‌نظمی رفتار هماهنگ در پاسخ به فعال‌سازی هیجانی است (Sanabra et al, 2022). بنابراین باتوجه به آنچه که بیان شد، به‌نظر می‌رسد خودتنظیمی هیجانی با کمک به کودکان و نوجوانان از طریق مدیریت و کنترل هیجانات در محیط مدرسه و اجتماع، رابطه معناداری با جومدرسه و شایستگی هیجانی- اجتماعی داشته باشد. در همین رابطه نتایج چندین مطالعه نشان داده است که خودتنظیمی هیجانی[2] متغیری است که از یک سو با جومدرسه (Haj Shamsayi et al, 2014; Keramati, Mijarad et al, 2020, 2011؛ Strage, 1998؛ Korucu et al, 2022) و از سوی دیگر با متغیر شایستگی هیجانی اجتماعی رابطه معناداری دارد (Schmitt et al, 2021؛ Saberi Fard et al, 2020).

به‌طور کلی، پایه و اساس پیشرفت و موفقیت هر جامعه‌ای، آموزش و پرورش آن است و هسته اصلی این نظام، دانش‌آموزان می‌باشند که در بهبود و پیشرفت وضعیت جامعه نقش به‌سزایی دارند. از آن جا که دانش‌آموزان به‌عنوان هسته اصلی نظام آموزشی هستند، این مسئله ضرورت دارد تا مسائل مربوط به آن‌ها با حساسیت و توجه بیشتری مورد بررسی و توجه قرار گیرند (Peng et al, 2022). یکی از مسائل مربوط به دانش‌آموزان شایستگی هیجانی و اجتماعی است. شایستگی هیجانی- اجتماعی و مولفه‌های آن متغیری مهم و اساسی در تعلیم و تربیت و سایر حوزه‌های مرتبط به‌شمار می‌آید. ازطرفی عدم شایستگی هیجانی - اجتماعی در دانش‌آموزان می‌تواند به افزایش مشکلات یادگیری در دانش‌آموزان منجر شود و ضررهای جبران‌ناپذیری به آنان وارد کند. از این رو معرفی و ارائه متغیرهای مرتبط با شایتگی هیجانی- اجتماعی برای سازگاری و بهزیستی در زمینه‌های گوناگون عاطفی، رفتاری، تحصیلی و اجتماعی ضروری است (Ghasemi, 2021). بنابراین ضرورت پژوهش حاضر از آن جهت است که ضمن معرفی متغیرهای مرتبط با شایستگی هیجانی- اجتماعی، در پی تعیین برازش مدل شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان بر اساس جومدرسه با نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی است.

روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی- همبستگی از نوع مدل‌یابی معادلات ساختاری بود. جامعه آماری پژوهش شامل تمامی دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی شهر خرم‌آباد در سال۱۴۰۳ -۱۴۰۲ بود. در این مطالعه ۳۴۰ دانش‌آموزن دختر (۱۴۳ نفر) و پسر (۱۹۷ نفر) به روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای به‌عنوان نمونه انتخاب شدند. در این پژوهش ملاک‌های ورود شامل: شرکت داوطلبانه در پژوهش، دانش‌آموز دختر و پسر پایه چهارم، پنجم و ششم دوره ابتدایی، کسب حد نصاب نمره شایستگی هیجانی- اجتماعی و ملاک‌های خروج شامل: عدم تکمیل پرسشنامه‌های پژوهش، غیبت بیش از دو جلسه در جریان آموزش مدل شایستگی هیجانی- اجتماعی و عدم همکاری با اعضای گروه بود. پس از انتخاب آزمودنی‌ها، پرسشنامه‌های شایستگی هیجانی- اجتماعی، پرسشنامه جومدرسه و پرسشنامه خودتنظیمی هیجانی در اختیار آنان قرار داده شد. بدین صورت که در

1. Emotional self-regulation
2. Emotional self-regulation

ابتدا قبل از هدایت به سوالات پرسشنامه، به پاسخ‌دهندگان درباره هدف پژوهش، محتوای پرسشنامه و همچنین رعایت اصول اخلاقی نظیر محرمانه بودن اطلاعات کسب شده، رضایت آگاهانه و عدم انتشار اطلاعات شرکت‌کنندگان به دیگران آگاهی لازم داده شد و در صورت موافقت آنان سوالات پرسشنامه در اختیار آن‌ها قرار گرفت. پس از پاسخگویی به سوالات پرسشنامه‌ها، تمامی پاسخ‌ها از آزمودنی‌ها اخذ شدند. در نهایت داده‌ها با استفاده از روش مدیابی معادلات ساختاری و با نرم‌افزارهای SPSS -۲۴ و AMOS -۲۴ تحلیل شدند.

ابزار سنجش

پرسشنامه شایستگی هیجانی- اجتماعی[1] (SECQ): پرسشنامه شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموز Zhou, & Ee(2012) در دانشگاه سنگاپور نرم گردیده است. این ابزار دارای ۲۵ سؤال هست. شیوه نمره‌گذاری این پرسشنامه به صورت طیف ۶ درجه‌ای لیکرت عبارت است از: ۱ (کاملا مخالفم)، ۲ (مخالفم)، ۳ (تا حدی مخالفم)، ۴ (تا حدی موافقم)، ۵ (موافقم) و ۶ (کاملاً موافقم) است؛ و دارای اعتبار ۰/۸۰ گزارش شده است؛ و روایی صوری آن توسط متخصصان مورد تائید قرارگرفته است. سازندگان این پرسشنامه طی مطالعات متعدد روایی و اعتبار آن را بارها مورد بررسی و تائید قرار داده‌اند. نتایج نشان داد که پرسشنامه از همسانی درونی قابل قبولی برخوردار است و ضرایب آلفای کرونباخ در زیر مقیاس‌های آن برای مولفه‌های خودآگاهی ۰/۷۲، آگاهی اجتماعی ۰/۷۷، خودمدیریتی ۰/۷۳، مدیریت روابط ۰/۷۱ و تصمیم‌گیری مسئولانه ۰/۷۶ است. پایایی پرسشنامه از طریق بازآزمایی ۰/۸۶ تایید شد. نتایج تحلیل عاملی اکتشافی با روش مؤلفه‌های اصلی، علاوه بر عامل کلی شایستگی هیجانی- اجتماعی، ۵ عامل خودآگاهی، آگاهی اجتماعی، خود مدیریتی، مدیریت رابطه و تصمیم‌گیری مسئولانه را برای پرسشنامه شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان تأیید کرد. Imamgholivand, et al (2018) در پژوهشی پایایی این پرسشنامه را با استفاده از آلفای کرونباخ محاسبه کردند که به ترتیب برای عامل خودآگاهی ضریب ۰/۷۸؛ آگاهی اجتماعی ۰/۷۹؛ خود مدیریتی ۰/۸۰؛ مدیریت رابطه ۰/۷۹؛ تصمیم‌گیری مسئولانه ۰/۷۷ و برای کل پرسشنامه ۰/۸۷ به‌دست آوردند. در پژوهش حاضر میزان پایایی با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۷۹ بود.

مقیاس جو مدرسه[2] (SC): مقیاس جو مدرسه توسط Marino and Sminson در سال (2016) ساخته شد. این پرسشنامه شامل ۳۱ گویه است و پاسخ‌دهی به آن براساس طیف لیکرت ۵ درجه‌ای بین ۱ تا ۵ کاملا مخالف (۱)، مخالف (۲)، نظری ندارم (۳)، موافق (۴)، کاملا موافق (۵) است. این مقیاس از ۴ عامل اصلی روابط دانش‌آموزان- دانش‌آموزان (۷-۱)، روابط دانش‌آموزان- کارکنان (۱۶-۸)، تأکید آموزشی (۲۳-۱۷) و ارزش‌ها و باورهای مشترک (۳۱-۲۴) تشکیل شده است. روایی محتوایی پرسشنامه مورد تأیید قرار گرفته و پایایی آن توسط Marino and Sminson (2016) ۰/۸۹ گزارش شده است. در ایران مقیاس جو مدرسه Marino and Sminson (2016) توسط Rezaeisharif et al, 2022مورد هنجاریابی قرار گرفت. در پژوهش آنان پایایی هر یک از مولفه‌ها روابط دانش‌آموزان- دانش‌آموزان ۰/۸۵، روابط کارکنان- دانش‌آموزان ۰/۸۶، تأکید آموزشی ۰/۸۳ و رویکرد و ارزش‌های مشترک ۰/۸۱ به دست آمد. پایایی کل پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰/۹۵ به دست آوردند. همچنین در پژوهش آنان روایی محتوایی و سازه پرسشنامه مورد تأیید قرار گرفت. در پژوهش حاضر پایایی به‌دست آمده با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با نمره ۰/۸۳ بود.

پرسشنامه خودتنظیمی هیجانی[3] (ESRQ): پرسشنامه خودتنظیمی هیجانی توسط Hofmann, & Kashdan (2010) ساخته شد. این پرسشنامه دارای ۲۰ سؤال و ۳ مؤلفه پنهان‌کاری، سازش‌کاری و تحمل است که طی آن، به سؤالات بر اساس طیف لیکرت ۵ درجه‌ای «از بی‌نهایت در مورد من درست است=۵ تا اصلاً در مورد من درست نیست=۱» پاسخ داده می‌شود. دامنه نمرات این پرسشنامه بین ۲۰ تا ۱۰۰ است.Hofmann, & Kashdan (2010) پایایی کل این پرسشنامه را

1. Social Emotional Competence Questionnarie
2. scale of school climit
3. Emotional Self-Regulation Questionnaire

بر اساس ضریب آلفای کرونباخ معادل ۰/۸۱ و برای مؤلفه‌ها به ترتیب پنهان‌کاری ۰/۷۰، سازش‌کاری ۰/۷۵ و تحمل ۰/۵۰ به دست آوردند. پرسشنامه مزبور پس از ترجمه و ترجمه مجدد، از نظر اعتبار محتوایی در اختیار متخصصان روانشناسی مربوطه قرار گرفت که اعتبار آن تأیید شد. این پرسشنامه دارای سه مؤلفه یا خرده مقیاس پنهان‌کاری، سازش‌کاری و تحمل است که به ترتیب۸، ۷ و ۵ سؤال دارند. در پژوهش Narimani et al (2016) پس از جمع‌آوری داده‌ها، برای احراز اعتبار سازه، از روش تحلیل عاملی استفاده شد و پایایی خرده مقیاس‌های پنهان‌کاری، سازش‌کاری و تحمل بر اساس ضریب آلفای کرونباخ به ترتیب ۰/۷۵، ۰/۸۰ و ۰/۵۵ و پایایی کل برابر ۰/۸۵ به‌دست آمد. در پژوهش حاضر پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ محاسبه شد که برابر با ۰/۷۷ بود.

یافته‌ها

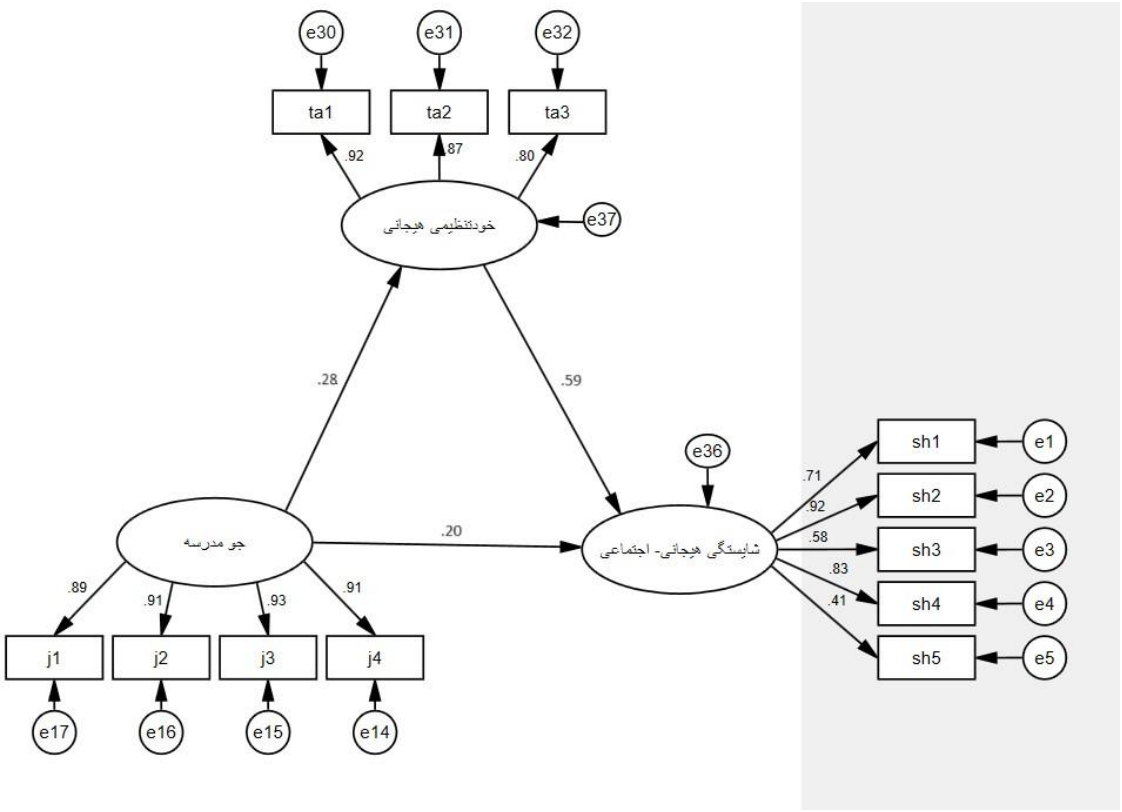
بر اساس نتایج به‌دست‌آمده ۸۷ نفر (۲۵/۵۹ درصد) از شرکت کنندگان در پژوهش پایه چهارم، ۱۱۵ نفر (۳۴/۴۱ درصد) پایه پنجم و ۱۳۸ نفر (۴۰/۵۹ درصد) پایه ششم بودند.۱۴۳ نفر(۴۲/۰۶ درصد) از شرکت کنندگان را دختران و ۱۹۷ نفر(۵۷/۹۴ درصد) را پسران تشکیل می دادند. برای تحلیل داده‌ها از تحلیل معادلات ساختاری استفاده شد. قبل از اجرای تحلیل پیش‌فرض‌های تحلیل معادلات ساختاری شامل نرمال بودن توزیع، استقلال خطاها و هم‌خطی چندگانه بررسی شد. برای پیش‌فرض طبیعی بودن متغیرهای پژوهش از کجی و کشیدگی توزیع نمرات استفاده شد که نتایج آن نشان داد توزیع نمرات همه متغیرها نرمال است (دامنه توزیع بین ۱+ و ۱-). برای بررسی استقلال خطاها از آزمون دوربین – واتسون استفاده شد که نتایج نشان از عدم همبستگی بین خطاها داشت (D.W = ۱/۹۷، دامنه بین ۱/۵ تا ۲/۵ قابل قبول است). برای بررسی هم‌خطی چندگانه بین متغیرهای پیش‌بین از عامل تورم واریانس (VIF) و تحمل (Tolerance) استفاده شد که نتایج نشان داد عدم هم‌خطی بین متغیرها برقرار است (دامنه VIF کمتر از ۵ و تحمل بالاتر از ۰/۱ بدست آمد). یافته‌های توصیفی متغیرهای پژوهش در جدول (۱) آورده شده است.

جدول ۱. یافته‌های توصیفی خرده‌مقیاس‌های تحقیق

مقیاس	شاخص آماری خرده مقیاس	میانگین	انحراف استاندارد	کجی	کشیدگی
شایستگی هیجانی- اجتماعی	خودآگاهی	۸۹.۹	۸۱.۲	۵۱.۰	۵۰.۰-
	آگاهی اجتماعی	۹۴.۹	۶۴.۲	۷۹.۰	۳۰.۰-
	خودمدیریتی	۲۱.۱۲	۴۳.۳	۰۵.۰-	۹۹.۰-
	مدیریت روابط	۷۵.۱۰	۱۶.۴	۲۱.۰	۸۲.۰-
	تصمیم گیری مسئولانه	۱۳.۱۲	۱۴.۲	۳۰.۰	۱۱.۰
جو مدرسه	روابط دانش آموز- دانش آموز	۴۹.۲۰	۰۴.۴	۰۸.۱-	۲۶.۰
	روابط دانش آموزان- کارکنان	۱۶.۱۸	۸۰.۴	۳۲.۰-	۹۱.۰-
	تأکید آموزشی	۳۲.۱۹	۵۷.۴	۶۷.۰-	۵۱.۰-
	ارزش ها و باورهای مشترک	۳۳.۱۸	۵۳.۴	۳۵.۰-	۸۲.۰-
خودتنظیمی هیجانی	پنهان‌کاری	۲۶.۲۲	۳۱.۷	۳۱.۰	۸۴.۰-
	سازش‌کاری	۶۶.۲۰	۱۱.۷	۷۱.۰	۲۵.۰-
	تحمل	**۲۰.۱۹**	**۱۰.۸**	**۷۲.۰**	۸۷.۰-

برای آزمون روابط بین متغیرهای پژوهش از تحلیل معادلات ساختاری استفاده شد. در مرحله اول از برازش کلی مدل و در ادامه وزن‌های رگرسیون استاندارد مدل‌های اندازه‌گیری و ضرایب مربوط به روابط مورد تحلیل قرار گرفت.

شکل ۱. ضرایب استاندارد روابط جو مدرسه با شایستگی اجتماعی هیجانی با میانجی‌گری خودتنظیمی هیجانی



ابتدا جهت تعیین برازش کلی مدل، شاخص‌های برازش مدنظر قرار گرفت. شاخص‌های برازش مدل در جدول ۲ ارائه شده است. برای شاخص برازندگی X^2/df مقادیر کوچکتر از ۳ مناسب و هر چقدر به صفر نزدیکتر باشد حاکی از برازش خوب الگو می‌باشد. برای شاخص GFI و IFI، CFI مقدار نزدیک به ۰/۹۰ و بالاتر به عنوان برازش نیکویی قابل قبول تلقی می‌شود که نشان دهنده خوب بودن مدل می‌باشد. در ارتباط با شاخص RMSEA مقادیر نزدیک به ۰/۰۵ یا کمتر نشان دهنده برازش خوب الگو و مقدار ۰/۰۸ یا کمتر بیانگر خطای منطقی تقریب است؛ مقدار بالاتر از ۰/۱۰ نشان از الزام رد کردن الگو می‌باشد (هومن، ۱۳۸۶). شاخص‌های برازش ارائه شده در جدول ۲ نشان از برازش مناسب مدل دارد.

جدول ۲. شاخص‌های برازندگی برای الگوی تدوین شده

شاخص‌های برازندگی الگو	X^2/df	GFI	IFI	CFI	RMSEA
مقدار بدست آمده	۲/۴۲	۰/۹۵	۰/۹۳	۰/۹۴	۰/۰۶

در ادامه کلیه اثرات مربوط به تمامی مسیرهای مستقیم در مدل معادله ساختاری بررسی شد. ابتدا اثرات مستقیم جو مدرسه و خودتنظیمی هیجانی بر شایستگی اجتماعی هیجانی بررسی شد که نتایج آن در جدول ۳ ارائه شده است

جدول ۳. ضرایب مدل تبیین شایستگی اجتماعی هیجانی بر اساس جو مدرسه با میانجی‌گری خودتنظیمی هیجانی

مسیر مستقیم	ضریب استاندارد	آماره t
اثر جو مدرسه بر خودتنظیمی هیجانی	۰/۲۸	۳/۵۳
اثر خودتنظیمی هیجانی بر شایستگی اجتماعی هیجانی	۰/۵۹	۶/۶۸
اثر جو مدرسه بر شایستگی اجتماعی هیجانی	۰/۲۰	۲/۳۶

t > ۲/۶۸ در سطح ۰/۰۱ و t > ۱/۹۶ در سطح ۰/۵ معنادار است.

تجزیه و تحلیل داده‌های حاصل از روابط متغیرها از طریق مسیر ضرایب رگرسیونی استاندارد در جدول ۳ نشان می‌دهد که اثر خودتنظیمی هیجانی (P < ۰/۰۱، β = ۰/۵۹) بر شایستگی اجتماعی هیجانی معنادار بودند. همچنین برای بررسی نقش واسطه‌ای خودتنظیمی هیجانی در ارتباط بین جو مدرسه با شایستگی اجتماعی هیجانی از آزمون سوبل استفاده شد که نتایج آن در جدول ۴ گزارش شده است.

جدول ٤. نتایج حاصل از بررسی نقش واسطه‌ای خودتنظیمی هیجانی در ارتباط بین جو مدرسه با شایستگی اجتماعی هیجانی از طریق آزمون سوبل

متغیر پیش‌بین	متغیر ملاک	متغیر میانجی	Sobel's test (z)	P
جو مدرسه	شایستگی اجتماعی هیجانی	خودتنظیمی هیجانی	۲/۰۹	۰/۰۳۸

نتایج حاصل از آزمون سوبل در جدول ۴ نشان می‌دهد که متغیر خودتنظیمی هیجانی در ارتباط بین جو مدرسه (P، ۰/۰۵ > Z = ۲/۰۹) با شایستگی اجتماعی هیجانی نقش واسطه‌ای معناداری دارد.

نتیجه‌گیری

هدف از انجام این پژوهش تعیین نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی در رابطه بین جومدرسه و شایستگی هیجانی- اجتماعی در دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی شهر خرم‌آباد بود. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل فرضیه‌های پژوهش نشان داد که جومدرسه اثر مستقیمی بر شایستگی هیجانی- اجتماعی داشته است. نتایج این یافته با نتایج پژوهش‌های Berg et al (2017)، Llorent et al (2021)، Chan, & Lam (2023) و Ghanizadeh (2023) همسو است. در تبیین این یافته می‌توان بیان داشت که محیط یادگیری و جو مدرسه از طریق فراهم ساختن فرصت‌های حمایتی عاطفی و ایجاد موقعیت‌هایی برای برقراری ارتباط موثر دانش‌آموز با معلمان و یا دانش‌آموزان، به رشد و توسعه توانمندی‌های شخصی دانش‌آموزان که شایستگی هیجانی- اجتماعی ازجمله آن‌هاست، کمک می‌کند. درواقع دانش‌آموزانی که نگرش مثبتی نسبت به معلم، همسالان و فعالیت‌های تحصیلی و آموزشی دارند، در عملکرد تحصیلی و اجتماعی در بافت مدرسه نیز پرانرژی خواهند بود و باور دارند که می‌توانند بر مشکلات و چالش‌های خود در امور تحصیلی، هیجانی و اجتماعی غلبه کنند (Jones, & Bouffard, 2012)، نتیجه این خودباوری رشد شایستگی هیجانی- اجتماعی آنان خواهد بود. در تبیین دیگر این یافته می‌توان گفت زمانی که معلمان در کلاس درس درک درستی از توانایی‌های هیجانی و اجتماعی دانش‌آموزان خود داشته باشند، در القای احساس شایستگی در ابعاد هیجانی و اجتماعی در بین دانش‌آموزان (احساس شایستگی) و تحقق پتانسیل‌ها و شکل‌گیری هویت دانش‌آموزان نقش عمده‌ای ایفا خواهند کرد و با درک مناسب از رفتار خود با دانش‌آموزان در کلاس درس (رفتار کلی معلمان)، ایجاد یک کلاس دارای امنیت اجتماعی و هیجانی (امنیت روان‌شناختی) و همچنین ایجاد اعتمادبه نفس و انگیزه در دانش‌آموزان در تلاش برای دستیابی به میزان شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان کمک خواهند کرد (Ahmed et al, 2020). در ادامه یافته‌های پژوهش نشان داد که جومدرسه بر خودتنظیمی هیجانی دانش‌آموزان اثر مستقیمی دارد. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل این فرضیه پژوهش همسو با یافته‌های Haj Shamsayi et al(2014)، Keramati et al (2011) و Mojarad et al (2020) همسو است. در تبیین همسو بودن این

یافته با نتایج پژوهش‌های پیشین می‌توان گفت: محیط و جو مدرسه‌ای که فرصت انتخاب برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند و مدیر یا معلم حامی دارند؛ دانش‌آموزان کلاس احساس مطلوب، عواطف مثبت و بهزیستی بالاتر و روابط سازنده را نشان می‌دهند؛ اما در حالتی عکس، می‌توان استدلال کرد که هرگاه تعاملات معلم، مدیر و دانش‌آموزان در مدرسه رنگ و بوی عدم اطمینان و سردرگمی داشته باشد، انتظار آن نمی‌رود که این‌گونه روابط به هیجانات مثبت و توانمندی دانش‌آموزان در برخورد سازنده با چالش‌های پیش‌رو منجر گردد (Rudasill, & Rimm-Kaufman, 2009). همچنین نتایج نشان داد که خودتنظیمی هیجانی بر شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان اثر مستقیمی دارد. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل این فرضیه پژوهش با یافته‌ها Korucu et al (2022)، Schmitt et al (2021)، Saberi Fard, & Hajiarbabi (2019) و Strage (1998) همسو است. در تبیین نتایج به‌دست آمده از این فرضیه پژوهش می‌توان گفت خودنظم‌دهی هیجانی با هماهنگ کردن عملکردهای ذهنی، انگیزشی و زیستی سبب می‌شود، وضعیت فرد با شرایط تطبیق یابد و با تجهیز وی به پاسخ‌های کارآمد و متناسب با موقعیت‌ها، تعاملات اجتماعی او در محیط بهبود یابد (Benfer & Bardeen, 2018). ازسوی دیگر، خودتنظیمی هیجانی موجب کاهش و کنترل هیجان‌های منفی می‌شود و نحوهٔ استفاده مثبت از هیجان‌ها را به فرد هنگام تعامل با محیط اجتماعی به او می‌آموزد (Safaei Naeini et al, 2020). بنابراین می‌توان گفت که خودتنظیمی هیجانی از طریق کنترل هیجان‌های منفی و نحوهٔ استفاده مثبت از هیجان‌ها در تعامل با محیط اجتماعی سبب شایستگی هیجانی- اجتماعی در افراد می‌شود. در نهایت نتایج نشان داد که جو مدرسه با میانجی‌گری خودتنظیمی هیجانی بر شایستگی هیجانی- اجتماعی اثر غیرمستقیم دارد. نتایج این یافته با نتایج پژوهش‌های Haj Shamsayi et al (2014)، Keramati et al (2011)، Mojarad et al (2020)، Mojarad et al (2020)، Korucu et al (2022)، Schmitt et al (2021)، Saberi Fard, & Hajiarbabi (2019) و Strage (1998) همسو است. در تبیین همسو بودن این یافته با نتایج پژوهش‌های پیشین می‌توان گفت: محیط و جو مدرسه‌ای که فرصت انتخاب برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند و مدیر یا معلم حامی دارند؛ دانش‌آموزان کلاس احساس مطلوب، عواطف مثبت و بهزیستی بالاتر و روابط سازنده را نشان می‌دهند؛ اما در حالتی عکس، می‌توان استدلال کرد که هرگاه تعاملات معلم، مدیر و دانش‌آموزان در مدرسه رنگ و بوی عدم اطمینان و سردرگمی داشته باشد، انتظار آن نمی‌رود که این‌گونه روابط به هیجانات مثبت و توانمندی دانش‌آموزان در برخورد سازنده با چالش‌های پیش‌رو منجر گردد (Rudasill, & Rimm, 2009). در تبیین رابطه خودتنظیمی هیجانی با شایستگی هیجانی-اجتماعی می‌توان گفت، خودنظم‌دهی هیجانی با هماهنگ کردن عملکردهای ذهنی، هیجانی و زیستی سبب می‌شود، وضعیت فرد با شرایط تطبیق یابد و با تجهیز وی به پاسخ‌های کارآمد و متناسب با موقعیت‌ها، تعاملات اجتماعی او در محیط بهبود یابد (Benfer & Bardeen, 2018). ازسوی دیگر، خودتنظیمی هیجانی موجب کاهش و کنترل هیجان‌های منفی می‌شود و نحوهٔ استفاده مثبت از هیجان‌ها را به فرد هنگام تعامل با محیط اجتماعی به او می‌آموزد (Safaei Naeini et al, 2020).

نتایج به‌دست آمده نشان داد که جومدرسه می‌تواند به صورت مستقیم و غیرمستقیم به‌عنوان عامل پیش‌بینی‌کننده شایستگی هیجانی- اجتماعی دانش‌آموزان در نظر گرفته شود و تایید نقش میانجی خودتنظیمی هیجانی نشان داد که می‌توان با ارائه برنامه‌های آموزشی تنظیم هیجان در دانش‌آموزان به تقویت متغیر شایستگی هیجانی- اجتماعی آنان کمک کند. مانند هر پژوهشی، پژوهش حاضر نیز خالی از محدودیت نبود که وجود این محدودیت‌ها تعمیم یافته‌ها را نیازمند احتیاط بیشتری می‌نماید. از جمله محدود بودن جامعه آماری به دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی شهر خرم‌آباد، استفاده از پرسشنامه به‌عنوان تنها مقیاس جمع‌آوری داده‌ها و بررسی رابطه بین متغیرهای پژوهش به شکل مقطعی که مانعی برای استنباط علی بین متغیرها است. بنابراین باتوجه به محدودیت‌های پژوهش حاضر می‌توان پیشنهاد نمود که ضمن اجرای این پژوهش در بین دانش‌آموزان دیگر مقاطع و نقاط کشور، از ابزارهای غیر از پرسشنامه جهت سنجش متغیرها استفاده نمایند. از نظر کاربردی پیشنهاد می‌شود که دوره‌های آموزشی برای شناخت بهتر شایستگی هیجانی- اجتماعی و راه‌های بهبود آن برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شود، تا عواملی چون: خودتنظیمی هیجانی و جومدرسه که باعث شکل‌گیری شایستگی هیجانی- اجتماعی در دانش‌آموزان می‌شود، برای این گروه از افراد تشخیص داده شوند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Ahmadi, M. S. (2014). Effectiveness of Training Communication Skills on Self-regulated Learning of Male High School Students in Zanjan City. *Knowledge & Research in Applied Psychology*, 15 (1), 113-120. https://journals.iau.ir/article_533911.html. [In Persian]

Imamgholivand, F., Kadivar, P., & Pasha Sharifi, H. (2018). Psychometric Indexes Students' of the Social Emotional Competence Questionnaire (SECQ). *Quarterly of Educational Measurement*, 9 (33), 79-101. https://doi.org/10.22054/jem.2019.32968.1767. [In Persian]

Haj Shamsayi, M., Kareshki, H., & AmineYazdi, S. A. (2014). Testing the model of mediator role of self-regulation in relation between Classroom socio-mental climate an maladjustment. *Journal of School Psychology*, 3 (3), 21-37. https://jsp.uma.ac.ir/article_229.html. [In Persian]

Rezaeisharif, A., Karimianpour, G., Taqavi, H., Amini, M. & Alafasghari, F. (2022). [Psychometric properties of school climate scale among secondary school students(Persian)]. *Journal of School Psychology and Institutions*, 10(4):59-72. https://dx.doi.org/10.22098/jsp.2022.1461. [In Persian]

Saberi Fard, F., & Hajiarbabi, F. (2019). The relationship between family emotional climate with emotional self-regulation and resilience in university's students. Shenakht *Journal of Psychology and Psychiatry*, 6 (1), 49-63. http://shenakht.muk.ac.ir/article-1-558-fa.html. [In Persian]

Safaei Naeini, K., Narimani, M., Kazemi, R., & Mosazadeh, T. (2020). Effectiveness of Motivational Interview and Emotion Regulation Training on Reduction of Bulling traditional and cyber and Academic Burnout User Virtual Social Networking. *Journal of School Psychology*, 9 (1), 69-96. 10.22098/jsp.2020.911. [In Persian]

Ghasemi, M. M. (2021). Prediction of depression based on dimensions of emotional intelligence and dimensions of social-emotional competence among high school students. Master thesis of Shiraz University. [In Persian]

Keramati, A., Shahamatsorkh, F., & Khosravi, H. (2011). The Relationship between School Social Environment (School Climate) and Students' Level of Self-regulation at high Schools in Mashhad. *New Psychological Research Quarterly*, 6 (23), 133-153.

https://journals.tabrizu.ac.ir/article_4153.html. [In Persian]

Mojarad, A., Mojarad, A., & Israfili, H. (2020). The role of emotional self-regulation in predicting the quality of life of privileged female students at school. *International Conference of Exceptional Children*. https://isnac.ir/XBHE-EHBAF. [In Persian]

Ahmed, I., Hamzah, A. B., & Abdullah, M. N. L. Y. B. (2020). Effect of Social and Emotional Learning Approach on Students' Social-Emotional Competence. *International Journal of Instruction*, 13(4), 663-676. https://doi.org/10.29333/iji.2020.13441a.

Mokarram, F., Kazemi, R., & Taklavi, S. (2021). The Effectiveness of Emotional-Social Skills Training on Emotional / Social Competence and Psychological Well-Being of Single-Parent Girls. *Rooyesh*. *10*(1), 145-154. http://frooyesh.ir/article-1-2521-fa.html. [In Persian]

Bagea, I., Ausat, A. M. A., Kurniawan, D. R., Kraugusteeliana, K., & Azzaakiyyah, H. K. (2023). Development of Effective Learning Strategies to Improve Social-Emotional Skills in Early Childhood. *Journal on Education*, *5*(4), 14378-14384. https://doi.org/10.31004/joe.v5i4.2474.

Barkley, R. (2010). Deficient emotional self-regulation: a core component of attention-deficit/hyperactivity disorder. *J ADHD Relat Disord*, 1(2), 5–37. https://psycnet.apa.org/record/2010-24692-030.

Benfer, N., Bardeen, J. R., Clauss, K. (2018). Experimental manipulation of emotion regulation self-efficacy، Effects on emotion regulation ability, perceived effort in the service of regulation, and

affective reactivity. *Journal of Contextual Behavioral Science*, 10, 108-114. https://doi.org/10.1016/j.jcbs.2018.09.006.

Berg, J., Osher, D., Same, M. R., Nolan, E., Benson, D., & Jacobs, N. (2017). Identifying, defining, and measuring social and emotional competencies. *Washington, DC: American Institutes for Research*, 51-70. https://www.air.org/sites/default/files/downloads/report/Identifying-Defining-and-Measuring-Social-and-Emotional-Competencies-December-2017-rev.pdf.

Chan, R. C., & Lam, M. S. (2023). The relationship between perceived school climate, academic engagement, and emotional competence among Chinese students: The moderating role of collectivism. *Learning and Individual Differences*, *106*, 102337. https://doi.org/10.1016/j.lindif.2023.102337.

Coelho, V. A., Marchante, M., & Sousa, V. (2015). "Positive Attitude": A multilevel model analysis of the effectiveness of a Social and Emotional Learning Program for Portuguese middle school students. *Journal of adolescence*, 43, 29-38. https://doi.org/10.1016/j.adolescence.2015.05.009.

Cooper, M. (2018). Guyn Cooper Research Associates Ltd. January 12, 2018 Research sponsored by. https://burnsfund.com/wp-content/uploads/2018/01/HSC-Paper-FINAL.pdf.

Gordon, R. A., Crowder, M. K., Aloe, A. M., Davidson, L. A., & Domitrovich, C. E. (2022). Student self-ratings of social-emotional competencies: Dimensional structure and outcome associations of the WCSD-SECA among Hispanic and non-Hispanic White boys and girls in elementary through high school. *Journal of school psychology*, *93*, 41-62. https://doi.org/10.1016/j.jsp.2022.05.002.

Herrera, N., Gloria, A. M., & Castellanos, J. (2018). The role of perceived educational environment and high school generation on Mexican American Female community college students' emic well-being. *Journal Diversity in Higher Education*, 11(3), 254-267. https://doi.org/10.1037/dhe0000056.

Hofmann, S. G., & Kashdan, T. B. (2010). The affective style questionnaire: development and psychometric properties. *Journal of psychopathology and behavioral assessment*, 32(2), 255-263. https://doi.org/10.1007/s10862-009-9142-4.

Jones, S. M., & Bouffard, S. M. (2012). Social and emotional learning in schools: From programs to strategies and commentaries. *Social policy report*, *26*(4), 1-33. https://srcd.onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1002/j.2379-3988.2012.tb00073.x.

Korucu, I., Ayturk, E., Finders, J. K, Schnur, G., Bailey, C. S, Tominey, S. L & Schmitt, S. A. (2022). Self-Regulation in Preschool: Examining Its Factor Structure and Associations With Pre-academic Skills and Social-Emotional Competence. Front. *Psychol*. 7. doi: 10.3389/fpsyg.2021.717317.

King, E. K., & Legette, K. B. (2024). Relationships Among White Parents' Racial Inequity Beliefs, Gendered Emotion Expectations, and Children's Social Emotional Competence. *Race and Social Problems*, 1-20. https://doi.org/10.1007/s12552-024-09429-7.

Ghanizadeh, Z. (2023). Investigating and analyzing the relationship between the psychological-social atmosphere of the classroom and the emotional-social competence of the students. The first international conference of sociology, social sciences and education with the approach of looking to the future. https://civilica.com/doc/1782524. [In Persian]

Li, S., Tang, Y., & Zheng, Y. (2023). How the home learning environment contributes to children's social–emotional competence: A moderated mediation model. *Frontiers in Psychology*, *14*, 1065978. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2023.1065978.

Lester, L., & Cross, D. (2015). The relationship between school connectedness and mental health during th transition to secondary school: A Path Analysis. *Journal of Psychologists and Counsellors in Schools*, 23(2), 157-171. https://doi.org/10.1017/jgc.2013.20.

Llorent, V. J., Farrington, D. P., & Zych, I. (2021). School climate policy and its relations with social and emotional competencies, bullying and cyberbullying in secondary education. *Revista de Psicodidáctica (English ed.)*, *26*(1), 35-44. https://doi.org/10.1016/j.psicoe.2020.11.002.

Mayerson, D. R. (2010). The relationship between school climate, trust, enabling structures and perceived school effectiveness. Unpublished doctoral dissertation, The ST. JOHN'S University. https://eric.ed.gov/?id=ED535146.

McClelland, M. M., Ponitz, C. C., Messersmith, E. E., & Tominey, S. (2010). Self-regulation: Integration of cognition and emotion. In W. F. Overton & R. M. Lerner (Eds.), The handbook of life -span development (Vol. 1, pp. 509 –553). Wiley. https://doi.org/10.1002/9780470880166.hlsd001015.

Narimani, M., Teklavi, S., Abolghasemi, A and Mikayeli, N. (2016). "The Effectiveness of MindfulnessBased Fitness Training on the Nature and Characteristics of Women with Generalized Anxiety Disorder." Journal of Behavioral Sciences Research, 14 (3), 400-393. https://rbs.mui.ac.ir/browse.php?a_id=491&slc_lang=en&sid=1&printcase=1&hbnr=1&hmb=1. [Persian]

Peng, X., Sun, X., & He, Z. (2022). Influence mechanism of teacher support and parent support on the academic achievement of secondary vocational students. *Frontiers in Psychology*, 13, 863740. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.863740.

Rudasill, K. M., & Rimm-Kaufman, S. E. (2009). Teacher–child relationship quality: The roles of child temperament and teacher–child interactions. *Early Childhood Research Quarterly*, 24(2), 107-120. https://doi.org/10.1016/j.ecresq.2008.12.003.

Sanabra, M., Gómez -Hinojosa, T., Grau, N., & Alda, J. A. (2022). Deficient emotional self-regulation and sleep problems in ADHD with and without pharmacological treatment. *Journal of Attention Disorders*, 26(3), 426 -433. https://doi.org/10.1177/1087054720986242.

Schmitt, S. A., Finders, J. K., Duncan, R. J., Korucu, I., Bryant, L. M., Purpura, D. J., & Elicker, J. G. (2021). Examining transactional relations between behavioral self-regulation and social-emotional functioning during the transition to kindergarten. *Developmental Psychology*, *57*(12), 2093. https://doi.org/10.1037/dev0001266.

Segundo -Marcos, R., Carrillo, A. M., Fernández, V. L., & González, M. T. D. (2022). Development of executive functions in late childhood and the mediating role of cooperative learning: A longitudinal study. *Cognitive Development*, 63, 101–219. https://doi.org/10.1016/j.cogdev.2022.101219.

Strage, A. A. (1998). Family context variables and the development of self-regulation in college students. *Adolescence*, *33*(129), 17. https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/9583657/.

Ursache, A., Blair, C., & Raver, C. C. (2012). The promotion of self-regulation as a means of enhancing school readiness and early achievement in children at risk for school failure. *Child Development Perspectives*, 6(2), 122 – 128. https://doi.org/10.1111/j.1750-8606.2011.00209.x.

Wang, M. T., & Holcombe, R. (2010). Adolescents' perceptions of school environment, engagement, and academic achievement in middle school. *American educational research journal*, *47*(3), 633-662. https://doi.org/10.3102/0002831209361209.

Zhou, M., & Ee, J. (2012). Development and validation of the social emotional competence questionnaire (SECQ). *The International Journal of Emotional Education*, 4(2): 27-42. https://www.researchgate.net/publication/261872642_Development_and_validation_of_social_emotional_competency_questionnaire.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Thought of Law and Legalism in the Pre Constitutional Era

Ebrahim Mousazadeh

Prof, Department Of Public Law , Faculty Of Law and Political Science, University Of Tehran, Tehran ,Iran.
Email: e.mousazadeh@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 31 August 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 06 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Law,
Constitutionalism,
Malkom Khan,
Masharul-ud-Dawla,
History of Law

ABSTRACT

Objective: This study examines the emergence and development of the concept of law and legalism in the pre-Constitutional period, and explicates the approaches that this concept underwent during the half-century leading up to the triumph of the Constitutional Movement in Iran. It also seeks to clarify the role of the intellectual and political transformations of this era in preparing the ground for the formation of a law-based legal system.

Method: The research is conducted using a descriptive analytical approach. By tracing the process through which the idea of law took shape in its modern sense, it analyzes the trajectory of the transformation of law and legalism in the legal history of Iran during the pre-Constitutional period. The data have been collected through the study of relevant historical and legal sources and subsequently subjected to analytical examination.

Results: The results indicate that, in this period, certain intellectuals first engaged in theoretical discussions concerning the concept of law, and subsequently some state officials undertook practical measures to realize legalism. Furthermore, the concept and content of law underwent a transformation that, on the one hand, rested on the continuity of earlier traditions and, on the other, was founded upon the establishment of new principles and frameworks.

Conclusion: Taken together, these developments created significant legal preconditions, the most important outcome of which was the emergence and consolidation of the idea of the rule of law and the expansion of legalism in Iranian society. In addition, this process provided the intellectual and institutional foundations necessary for the acceptance of the constitutional system and the institutionalization of law within the political structure of the country.

Cite this article: Mousazadeh, E. (2026). The Thought of Law and Legalism in the Pre Constitutional Era. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051709.1152

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051709.1152

Introduction

This article examines the concept of "law" and "legalism" in the pre-Constitutional period (1264–1313 AH) and seeks to analyze the process through which the modern meaning of law emerged in the half-century leading up to the Constitutional Movement by linking historical and legal perspectives. The central focus of the study is to identify the earliest signs of the emergence of the modern concept of law. Although this concept developed in continuity with earlier rules and traditions, it differs from the traditional understanding of law in terms of its source and function. In earlier periods, rules existed for regulating social relations; however, law in its modern sense stands in opposition to the personal will of the monarch and is grounded in values that are formed independently of the ruler's individual authority.

Since legalism constitutes one of the fundamental principles of the constitutional system, this article investigates the transformation of the idea of law and the manner in which the transition from the traditional concept of law to its modern meaning occurred during the pre-Constitutional era. The principal question of the research is what trajectories the idea of law followed in this period. The study is based on the hypothesis that law and legalism in this era emerged through a transformation in their sources while remaining in continuity with earlier traditions particularly the Sharia because for law to gain social acceptance and effectiveness, it must necessarily align with prevailing social traditions; otherwise, it would neither endure nor function effectively.The significance of this research lies in the role that the idea of law played in the formation of the modern legal system and in the establishment of the rule of law. The study also falls within the field of legal history, with particular attention to the concepts, institutions, laws, and legal actors involved in the transformation of law. Despite the large body of scholarship on the political and social developments of the Qajar period especially the Naseri era and the years leading to the Constitutional Revolution there remains a need for further research on the concept of law and legalism from a legal perspective, particularly within the disciplines of legal history and public law. Among the most important prior works in this field are those by Fereydoun Adamiyat, Manouchehr Kamali, Abbas Imani, Rasekh and Bakhshizadeh, Gholamhossein Zargarinejad, and others. Focusing particularly on the Naseri era, this article examines the transformation of the concept of law and legalism in the history of Iranian law.

Method

The research is conducted using a descriptive analytical approach. By tracing the process through which the idea of law took shape in its modern sense, it analyzes the trajectory of the transformation of law and legalism in the legal history of Iran during the pre-Constitutional period. The data have been collected through the study of relevant historical and legal sources and subsequently subjected to analytical examination.

Results

The results indicate that, in this period, certain intellectuals first engaged in theoretical discussions concerning the concept of law, and subsequently some state officials undertook practical measures to realize legalism. Furthermore, the concept and content of law underwent a transformation that, on the one hand, rested on the continuity of earlier traditions and, on the other, was founded upon the establishment of new principles and frameworks.

Conclusion

In this study, through an examination of the principal surviving writings and legal enactments from the period under consideration, the stages of the formation and transformation of the meaning of legalism and the rule of law in the pre-Constitutional era were explored. The analysis demonstrated how this trajectory marked by fluctuations and shifts in the meaning and conception of law gradually emerged in a new framework and ultimately, through changes in the political structure of the monarchical system and the penetration of new ideas into traditional modes of thought, gave rise to the concept of the rule of law as one of the fundamental components of constitutionalism and the modern legal order. From a methodological perspective, this transformation from the traditional meaning of law to its modern conception occurred within the framework of "continuity" rather than "rupture" with the past. By continuity is meant the persistence of certain elements and components of earlier phenomena within the new form of a concept. In contrast, the theory of rupture maintains that new phenomena possess an independent nature and genealogy and are not grounded in the heritage or values of the historical context in which they emerge. Prior to the reign of Naser al-Din Shah, the modern concept of law was not recognized within Iran's legal system, and the prevailing rules of the time were not satisfactory to advocates of legalism and supporters of the rule of law. Moreover, because proponents of the idea of law did not yet possess a fully articulated understanding of the modern concept of law one derived from the general will and characterized as institution-building, structure-forming, binding, and universally applicable they sought to demonstrate the necessity of legalism by appealing to certain indigenous principles and references. These included Mirza Yusuf Khan Mostashar al-Dowleh's invocation of local and religious arguments in his treatise Yek Kalameh ("One Word"), the rational arguments advanced by Nazem al-Dowleh (Mirza Malkom Khan) in works such as Ketabcheh-ye Gheibi and Daftar-e Qanun, and the pragmatic reasoning of Mirza Sepahsalar. The outcome of these efforts was the emergence of a number of legal documents and texts that represented the first steps toward the practical realization of the rule of law.

Naturally, numerous broader transformations occurred before this objective could be achieved; however, the focus of this article has been the particular process of formation that took place in the meaning and substance of law itself. This process through the continuation of earlier traditions and values combined with the creation of new forms and institutional frameworks ultimately transformed the previous legal order, representing the old content of the concept of law, into a modern legal system representing its new form. This transformation produced significant legal

consequences, the most important of which included the limitation of the authority of rulers, the separation of powers, the promotion of liberty, the establishment of parliament, and the recognition of citizens' rights within the framework of adherence to the principles of the Sharia, culminating ultimately in constitutionalism. These developments challenged the previously independent authority of the monarchy and prepared the foundations for the establishment of legalism and the rule of law.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اندیشه قانون و قانونگرایی در پیشامشروطه

ابراهیم موسی زاده

استاد گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: e.mousazadeh@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
قانون،
مشروطیت،
ملکم خان،
مستشارالدوله،
تاریخ حقوق

چکیده

هدف: بررسی روند شکل‌گیری و تحول اندیشه قانون و قانون‌گرایی در دوره پیشامشروطه و تبیین رهیافت‌هایی که این اندیشه در نیم‌قرن منتهی به پیروزی مشروطیت در ایران طی کرده است. همچنین این پژوهش می‌کوشد نقش تحولات فکری و سیاسی این دوره را در زمینه‌سازی برای شکل‌گیری نظام حقوقی مبتنی بر قانون روشن سازد.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد توصیفی– تحلیلی انجام شده و با بررسی سیر تکوین اندیشه قانون در مفهوم جدید آن، روند تحول قانون و قانون‌گرایی در تاریخ حقوق ایران در دوره پیشامشروطه را تحلیل می‌کند. داده‌های پژوهش نیز از طریق مطالعه منابع تاریخی و حقوقی مرتبط گردآوری و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که در این دوره ابتدا برخی از اهل نظر به طرح مباحث نظری درباره مفهوم قانون پرداختند و سپس تعدادی از رجال حکومتی در جهت تحقق قانون‌گرایی اقدامات عملی انجام دادند. همچنین در مفهوم و محتوای قانون تحولی شکل گرفت که از یک سو بر تداوم سنت‌های پیشین استوار بود و از سوی دیگر بر پایه تأسیس مبانی و قالب‌های جدید استقرار یافت.

نتیجه‌گیری: این تحولات در مجموع زمینه‌های حقوقی مهمی را فراهم ساخت که مهم‌ترین پیامد آن شکل‌گیری و استقرار اندیشه حکومت قانون و گسترش قانون‌گرایی در جامعه ایران بود. افزون بر این، این روند زمینه‌های فکری و نهادی لازم را برای پذیرش نظام مشروطه و نهادینه شدن قانون در ساختار سیاسی کشور فراهم کرد.

استناد: موسی زاده، ابراهیم. (۱۴۰۴). اندیشه قانون و قانونگرایی در پیشامشروطه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۶-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2051709.1152

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051709.1152

مقدمه

موضوع مقاله، کنکاش در خصوص اندیشه قانون و قانون گرایی در دوره پیشامشروطه (۱۲۶۴ق- ۱۳۱۳ق) است؛ مسألهای که هم ابعاد تاریخی دارد و هم نگاهی به جنبههای حقوقی دوخته است؛ خصوصاً که با ایجاد پیوند میان این دو، به ریشهیابی تاریخی و تئوریک «قانون» میپردازد و در نظر دارد با وارسی آثار و مکتوبات قانونی مختص به آن بازه زمانی؛ سیر تکوین شکلگیری معنای جدید قانون و فرآیند پیدایش آن در نیم سدهٔ منتهی به نهضت مشروطیت را، مورد واکاوی و بررسی قرار بدهد.

بدواً نیازمند یادآوری است که دیدگاه این نوشتار، بررسی و شناسایی نخستین نشانههای پدیداری و تکوین مفهوم و اندیشه «جدید قانون» است و نه مفهوم «قدیم» آن؛ چرا که هیچ جامعهای در هیچ مقطعی بدون حکم، احکام و قواعدی نبوده است. لذا، مفهوم جدید قانون، با تحول در مضمون، در تداوم مفهوم قدیم قانون تکوین یافته است که بررسیِ سیرِ تحول شکل گیری مفهوم نوین قانون، در پرتو نظریه «انقطاع» از قدیم و یا «اصلاح و استمرار»، مویّد این موضوع است. بر این اساس در پیشامشروطه و ادوار پیش از آن هم، قواعدی برای فصل خصومات و تنظیم روابط وجود داشته است، لکن مبنا و منشأ این قواعد با مبنا و منشأ و کارکرد قانون به مفهوم جدید آن تفاوتها و تمایزاتی دارد. براین اساس، قانون و قانون گرایی موضوع این نوشتار، اگرچه در سیر تکوین خود بیگانه با مبانی قواعد قدیم قانون نیست، ولی با اراده فردی شاه در تهافت بوده و با این مبنا سر ستیز دارد و از این جهت در تنافر با معنای قدیم قانون لحاظ میشود و بر این اساس قانونِ مدنظر این مقاله مربوط بر ارزشهایی هست که هر چند ریشه در هنجارهای قدیم داشته، لکن در انفکاک از خواسته فردی سلطان و حاکم شکل گرفته است.

به هر حال، یک از بنیادی ترین مبانی مشروطیت به عنوان شیوهای در حکمرانی، قانون و قانون گرایی است و از آنجا که قانون در این حکمرانی، متفاوت از مفهوم قدیم آن است؛ مسأله اصلی نوشتار خوانش حقوقی از سیر تحول اندیشه قانون و قانون گرایی و چگونگی تحول مضمونِ مفهوم قدیم و تکوین مفهوم جدید قانون در دوره پیشامشروطه است. چرا که اندیشه قانونگرایی یکی از مفاهیم بنیادین حقوق اساسی است که کنکاش در فرآیند شکلگیری آن، حاکی از تأثیر غیر قابل تردید آن در پیدایش نظریهٔ قانونگرایی و ظهور مشروطه و نهادهای آن، از جمله قانون اساسی دارد. براین اساس پرسش اصلی نوشتار این است که اندیشه قانون در پیشامشروطه چه رهیافتهایی را طی کرده است؟ که به منظور پاسخ به این پرسش، تحقیق با روش تحلیلی- توصیفی، مبتنی بر این فرضیه است که قانون و قانون گرایی در این عصر با تحول در منشأ و در تداوم مفهوم قدیم قانون به ویژه شریعت، متولد گردید. چرا که قانون برای تأثیرگذاری و مقبولیت عامه، لزوماً باید منطبق با سنّتهای جاری در اجتماع باشد و اگر در گسست ازاین سنتها به وجود بیاید، قاعدتاً کارآمدی وتداوم نخواهد داشت.

ضرورت نوشتار نیز ناشی از نقشی است که اندیشه قانون و قانون گرایی در تکوین نظام حقوقی نوین به ویژه حاکمیت قانون داشته است و اهمیت آن هم از یک جهت به دلیل پرداختن به «تاریخ حقوق» است که در آن به مفاهیم، نهادها، قوانین و بازیگران حقوقی توجه خاصی میشود و از جهت دیگر، توجه خاصی است که به نقش قانون در شکل گیری نظام حقوقی میشود. چرا که قانون، هسته نخستین تکوین نظام حقوقی است و از این لحاظ، نقش اندیشه قانون، در تأسیس نظام حقوقی بسیار مهم است.

در خصوص ادبیات تحقیق یادآوری این نکته مهم است که هرچند راجع به تحولات سیاسی و اجتماعی دوره قاجار به ویژه، عصر ناصری و سالهای منتهی به انقلاب مشروطه آثار زیادی منتشر گردیده است، لکن در خصوص واکاوی اندیشه قانون و قانون گرایی در این دوره، همچنان به تولید مطالب و منابع بیشتری آن هم با دیدگاه حقوقی، به ویژه تاریخ حقوق و حقوق عمومی، نیاز است. به هر حال، کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون» از فریدون آدمیت، «حکومت قانون در ایران» تألیف منوچهر کمالی؛ مقاله «مرز تاریخی و تفاوت معنایی بین قانون قدیم و قانون جدید در ادب پارسی» از عباس ایمانی؛ «پیش زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه از مالک الرقابی تا عصر تنظیمات» و «مفهوم قانون در عصر مشروطه: نویسندگان متقدم» از راسخ و بخشی زاده؛ «قانون حکومت ایران (سومین قانون اساسی عصر مشروطه)» از غلامحسین زرگری نژاد و «درآمدی بر قانون گرایی، آزادی خواهی در گفتمان مشروطیت» از مدیر شانه چی و سلیمان پور و...؛ از مهمترین آثاری هستند که به عنوان پیشینه و سابقه تحقیق میتوان از آنها یاد کرد.

به هرحال این نوشتار با بررسی سیر تکوین اندیشه قانون و مفهوم جدید آن و قانون گرایی، یکی از مهمترین موضوعات تاریخ حقوق؛ یعنی سیر تحول مفهوم بنیادین قانون و قانون گرایی در عصر ناصری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

تلاش‌های نخستین در بسط اندیشه قانون

علیرغم اهمیت و نقش قانون و قانون گرایی در شکل گیری نظام حقوقی، هنوز مبرهن نیست که این مفهوم به معنای جدید آن، کی و چگونه وارد مفاهیم حقوقی ایرانی شده است، بنابراین تاریخ درست پیدایش «قانون» به مثابهٔ یک پدیدهٔ نو پیدا، به طور دقیق مشخص نمی‌باشد و تاریخ‌پژوهان در این باره، هم رأی نیستند. برخی معتقدند که: «قانون به معنی law انگلیسی و loi فرانسه، در حقوق ایران گذشته دوری ندارد و از حوالی سال ۱۲۶۹.ق وارد ایرن شده است» (غیاثی، ۱۳۱۹: ۳۷۲؛ صراف، ۱۳۵۰: ۱۲۸). از نظر برخی، مفهوم قانون از طریق کتاب «خُطای نامه» و توسط روشنفکران عصر تنظیمات در عثمانی وارد ادبیات سیاسی عثمانی شده است و به تبع آن وارد ایران گردیده است (فتحعلی زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۹). پژوهشگر دیگری گستره موضوع را حدود شش دهه به قبل برده و اولین نشان‌های آگاهی با معنای نوآیین قانون را مدیون رساله «تحفهٔ العالم»؛ تصنیف عبداللطیف موسوی شوشتری، منتشره در «حیدر آباد» هند می‌داند که عبداللطیف این رساله را در سال ۱۲۱۶.ق در هندوستان تألیف و وارد ایران کرده است (حائری، ۱۳۷۸: ۲۷۴). پس از شوشتری، میرزا ابوطالب خان در رساله «مسیر طالبی» (رایت، ۱۳۶۸: ۱۰۸) و میرزا ابوالحسن خان شیرازی در کتاب «حیرت نامه» (مرسل وند، ۱۳۶۴: ۲۵۴) از قانون و مظاهر حکومت قانون سخن به میان آورده‌اند. در این باره، همچنین می‌توان از «سفر نامه» سلطان الواعظین، «مرآت الاحوال جهان نما»ی آقا احمد کرمانشاهی (حائری، ۱۳۷۸: ۲۹۸و ۳۰۰) و «قانون قزوینی» تألیف میرزا محمد شفیع قزوینی در سال ۱۲۸۵.ق (قزوینی، ۱۳۷۰: ۲۷) یاد کرد. اثر اخیر، هرچند التفات به مفهوم جدید قانون نداشته است، لکن اصل خلأ حکومت قانون را درک نموده و مهمترین دلیل پریشانی و نامعموری ایران و اهالی ایران را فقدان حکومت قانونی معرفی و در مواضع مناسب به این موضوع اشاره نموده است.

به هر حال، مطالعه آثار برجای مانده از دوره اول پادشاهی ناصرالدین، دلالت بر این حقیقت دارد که حتی در دوره امیرکبیر، استخدام و بکارگیری لفظ «قانون»، به معنای قدیم و سنّتی آن بوده است که ذیل عبارت «قاعده»، «روش» و «حکم» استعمال می‌شده است. (آدمیت، ۱۳۸۹: ۳۱۵). چنانچه در فرمان شاه به تاریخ ۲۸ ربیع الاول ۱۲۶۶.ق، استعمال قانون به معنای روش و روال است: «از اینکه خداوند عالم، نعمت عظمت سلطنت را به ما ارزانی داشته، بنا و قانون ما با بندگان خدا مبنی بر عدل است». (آدمیت، ۱۳۸۹: ۳۱۴). بنابراین، از هنگام شروع پادشاهی ناصرالدین در ۱۲۶۴.ق تا ۱۲۷۶.ق که مَلکَم، «دفتر تنظیمات» یا رساله «غیبی» را تصنیف و از طریق «مشیر الدوله» به پادشاه ارسال نمود، مفهوم جدید قانون چندان در آثار و اسناد این دوره مطرح نگردیده بود.

به هر حال، رسالت طرح و بسط مقدمات نظری و عملی اندیشه قانون و قانون گرایی بر عهده نخبگان نوگرا و رجال سیاسی بوده است که در بین نخبگان نوگرا نقش میرزا ملکم خان و مستشارالدوله از حیث طرح مباحث نظری با هدف تأکید بر ضرورت التفات به اندیشه قانون و استقرار حکومت قانون و نقش رجال سیاسی از حیث درک ضرورت عملی قانون گرایی و انجام اقدامات عملی در جهت تغییر ساختار نظام حکمرانی موجود با هدف تدارک مقدمات عملی قانون گرایی، بسیار موثّر و قابل توجه است، اما از آنجا که شرایط در دوره کوتاه مدت صدارت امیرکبیر به نحوی رقم خورد که جلوه‌های قانون و قانون گرایی در مفهوم جدید آن به صورت مدوّن به منصه ظهور نرسید و موانع موجود، مجالی به ظهور «اندیشه کنسطیطوسیون» امیرکبیر نداد که در منظومه اندیشه‌ای خود به دنبال تحقق آن بود (آدمیت، ۱۳۸۹: ۶۸۲). براین اساس و قاعدتاً در ادامه این نوشتار ابتدا به نقش ملکم خان و مستشار الدوله در بسط نظری قانون و پس از آن به اقدامات عملی برای تحقق نخستین قانون‌های مدون و قانون گرایی خواهیم پرداخت.

بسط نظری قانون و قانون گرایی

در میان تلاش‌های فکری و نظری برای بسط اندیشه قانون در میان اندیشمندان و نخبگان نوگرای عصر موضوع این نوشتار، آثار برجای مانده از ملکم خان و مستشار الدوله در تدوین نظریه‌ای برای حکومت مطلوب مبتنی بر قانون، قابل توجه می‌باشد که در این قسمت به نقش آثار آنان در تحقق مفهوم جدید قانون و قانون گرایی پرداخته می‌شود:

میرزا ملکم خان

اولین شخصیتی که توجه قابل تحسینی به «معنای جدید قانون» کرده، ناظم الدوله (میرزا ملکم خان) (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق) بوده است. مورخ عصر قاجار ناظم الاسلام نقل کرده است که : «ملکم اول شخصی است که تخم قانون را در این سرزمین کاشت، چنان که {به} میرزا ملکم خان قانونی معروف گشت» (ناظم الاسلام، ۱۳۳۲: ۱۱۷). هرچند فراز و نشیب افکار ناظم‌الدوله بسیار بغرنج به نظر می‌رسد، اما در پیشی‌گرفتن وی در معرفی قانون به مفهوم و معنای جدید، کمتر جای مناقشه وجود دارد (الگار، ۱۳۶۸: ۱۹۸). او مفهوم جدید از قانون را در «دفتر تنظیمات» که نخستین رساله او در اصلاح نظام حکومتی است مطرح نمود. وی در تعریف قانون می‌گوید که: «هر حکمی که از حکومت صادر شود و مبنی بر صلاح عامهٔ طایفه باشد و اطاعت آن بالمساوی بر افراد لازم بیاید، آن را قانون می‌گویند» (ملکم، ۱۳۹۴: ۳۱). هر چند که این مفهوم با برداشت امروزین از تعریف قانون، خیلی همسو و سازگار نیست، لکن به دو علّت بر صحت این مفهوم می‌توان پا فشرد: نخست اینکه از حیث متدلوژی، هر نصی را باید در چارچوب و به تناسب اقتضائات زمان پیدایی آن نص دید و تحلیل کرد و دوم اینکه ناظم الدوله (ملکم خان) در همین کتابچه و به فاصله چهار خط بعد برای اولین بار در تاریخ حقوق ایران، صحبت از اختیار و حق تصویب قانون به وسیله «مردم» را به میان کشیده است (ملکم، ۱۳۹۴: ۳۲). ملکم خان در سال ۱۲۷۷.ق و پس از دفتر تنظیمات، مبادرت به تألیف «دفتر قانون» نموده است. او در این رساله بیان می‌دارد: «هر حکمی که موافق قرار معین از دستگاه قانون صادر شود، آن حکم را قانون می‌گویند و لازمه قانون این است که حکماً از دستگاه قانون صادر شود. بنابراین آن قراری که پادشاه یا فلان وزیر یا فلان حکیم بنویسد، آن قانون نخواهد بود. در صورتی که حتی بهتر از جمیع قوانین روی زمین باشد، باز قانون نخواهد بود... به واسطه ندانستن این معنی بزرگ بود که اولیای دولت ما در این دو سال خود را معطل این همه قراردادهای بی معنی کردند، هر کسی هر مزخرفی که نوشت خیال کردند قانون نوشته است... اگر وضع قانون به این آسانی بود، دولت ایران سه هزار سال بی قانون نمی‌ماند.» (ملکم، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

به هر حال، مهمترین حُسن مَلکم این است که او بیش و پیش از روشنفکران هر عصر خود به مفهوم جدید قانون پرداخته است و شدت اهتمام وی، به این مفهوم تا به آن حد بوده که وی مشهور به «ملکم قانونی» شده است. (ناظم الاسلام، ۱۳۳۲: ۱۱۷؛ قاضی مرادی، ۱۳۸۹: ۴۳). قانون از نظر او، واجد یک وصف اساسی است و آن وصف این هست که قانون هنگامی قانون هست و یا به عبارت دیگر، یک قاعده هنگامی دارای ویژگی «قانون» هست که به تصویب مرجع صلاحیت‌دار برای تصویب قانون برسد که همین ویژگی عامل تمایز مفهوم قدیم و جدید قانون است و لذا قانون حاصل اراده فردی نیست، بلکه از دو ویژگی برخوردار است: نخست این که منشأ قانون اراده مردم است و دوم این که قانون باید از دستگاه قانون صادر شود. ناظم الدوله با این اقدام و طرح تئوریک، هم زمینهٔ منتفی نمودن صلاحیت فردی در وضع قانون را از پادشاه به دست داده است و هم مقدمات فهم ضرورت اعطای صلاحیت قانونگذاری از شاه به یک ساختار را فراهم کرده است.

این اقدام بنیادین و در عین حال جسورانهٔ مَلکم، مسیری را باز کرد تا بعد از او دیگرانی چون آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی خان، میرزا یوسف خان و طالبوف، در ادامه راه او، به معنای جدید قانون و ضرورت توجه بیشتر به آن، با غایت «تکوین نظام حقوقیِ جدید» به منظور دگرگونی در نظام سیاسی حاکم، التفات بیشتری نموده و هر یک به فراخور؛ ستونی برای بنای مشروطیت ایران تأسیس نمایند.

مستشارالدوله

میرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) در شمار اولین صاحب‌منصبان بلند پایه بود که در کسوت رجال روشنفکر و نواندیش دوره قاجار به شمار می‌آید. بنیه ترقی‌خواه و روحیه میهن‌دوستی او از یک سو و شناخت او از غرب و تمدن غربی از سوی دیگر، او را بر آن داشت تا برای علاج درد ایران استبداد زده قاجار به دنبال راه حلی باشد. وی در سال ۱۲۸۷.ق در فرانسه ، شروع به تصنیف رساله «یک کلمه» نمود. این کتابچه در نظر او یک بنیاد و ریشهٔ مبنایی بود، مبنایی که با شکل‌گیری آن، امکان خروج از مصائب استبداد فراهم می‌شد. سنگ زیرین نظم نوینی که مستشارالدوله درصدد استقرار آن بود، مفهوم قانون بود، مفهومی که در نظرگاه وی «بنیان و اصول نظم فرنگستان» بود (مستشارالدوله: ۱۳۸۶: ۱۲).

مساعی یوسف‌خان در کتابچهٔ «یک کلمه»، ناظر به تبیین و فراهم ساختن بنیادهایی است که کدهای قانونی (قوانین موضوعه)، باید در راستای آن بنیادها، وضع و تصویب شوند؛ یعنی این که این بنیادها به عنوان «ملاک» و «معیار» تقنین، مورد التفات باشند و هیچ مصوبه‌ای در تهافت با این بنیادها وضع نشود. به نظر می‌آید که هم متن کتابچهٔ یک کلمه وهم رساله‌ای که در رجب ۱۲۸۴.ق به میرزا فتحعلی نوشته که در این رساله اخیر، کتابچه خود را «روح الاسلام» معرفی کرده است، می‌تواند أماره‌ای بر درستی این سخن باشد (آخوند اوف،۱۹۶۳: ۳۷۲؛ مستشارالدوله،۱۳۸۶، ۲۵).

عمده دغدغه میرزا یوسف خان در کتابچه «یک کلمه»، نسبت سنجی احکام اسلام با قوانین جدید است. او با توجه به نقش مهم قوانینِ منسجم در تحول روش حکمرانی، تلاش در ارائه بنیادی داشت که میان شریعت، به عنوان مبنای نظام حقوقی ایران، و علم جدید، به عنوان مبنای نظام حقوقی غرب، همسو بود. بر این اساس، به نظر می‌آید اصلی‌ترین اهداف مستشارالدوله از تصنیف این کتابچه را می‌توان چنین بیان کرد:

۱- اصلاح نهاد سلطنت و ساختارهای مبتنی بر آن.

۲- اولویت آزادی و حریت انسانی به عنوان بنیادی برای به رسمیت شناختن حقوق ملت.

۳- خلع ید صاحبان امتیازات نابرابر و استرداد آن به ملت ایران.

۴- شناسایی اراده عامّه ملّت بعنوان «منشأ حاکمیت» .

۵- برابری همگان در برابر قانون (مستشارالدولهٔ، ۱۳۸۶، ۲۶-۲۹).

فارغ از این که این مقاصد چگونه ارائه شده و در چه سطحی تحقق یافته است و اینکه میرزا یوسف در تحقق طرح خویش تا چه حدّی توفیق یافته است و صرف‌نظر از همه انتقادهایی که به کتابچهٔ «یک کلمه» بیان شده است، لکن، این اثر این ویژگی را دارد که منشأ تغییراتی است که در آرا فکری ایران پیشامشروطه صورت گرفته و این کتابچه به دنبال این تغییرات، بستر تکوین اندیشه‌های نوین را در نظام حقوقی ایران ، بوجود آورد. لذا تحقق تغییر در نظام حقوقی ایران و تأسیس نظریه نوین، تا حدودی مرهون رساله «یک کلمه» میرزا یوسف خان است و همین مساعی، آغازی برای شکل‌گیری «نظریه حکومت قانون در ایران» گردید. شکی نیست که «مستشارالدوله، پیش از دیگران، متوجه این نکته اساسی در تاریخ حقوق شده بود که راه حکومت قانون در ایران جز از مجرای تبدیل احکام شرع به حقوق جدید هموار نخواهد شد و با تدوین یک کلمه نیز، مبنایی برای تدوین نظام حقوقی فراهم آورد» (طباطبایی، ۱۳۸۶ :۲۱۰). سیرهٔ عملی خود میرزا یوسف بعد از پایان مأموریت فرانسه در سال ۱۲۸۷.ق و در منصب مشاور عدلیهٔ دورهٔ سپهسالار، مویّد عقیده وی به اصالت طرح‌های رساله «یک کلمه» است که به عنوان مثال می‌توان به تأثیر او در شکل‌گیری «قانون عدالت خانه های ممالک ایران» در غرّه ربیع الثانی ۱۲۸۸.ق و تنظیم «نخستین طرح رسمی قانون اساسی» در سال ۱۲۸۹.ق اشاره نمود.

به لحاظ متدولوژی، میرزا یوسف‌خان، میان دو شیوهٔ «انقطاع» از معنای قدیم قانون یا «اصلاح و استمرار»؛ روش اصلاح و استمرار تدریجی را پیشه خود کرد و با تأکید بر لزوم توجه به تراث و مصالح موجود در نظام سنّتی ایران، اعم از احکام شرعی و عرفی موجود، بدنبال آن بود که نظریه تصویب قانون با عنایت به «مذاق کشورِ» ایران را اجرایی نماید. هرچند ابعادی از مواد مورد اشاره یوسف خان تناسبی با اصل نظریه وی در بارهٔ لزوم تأسیس قانون طبق مذاق فرهنگ و سنّت ایران نداشت (مثل پذیرش امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مبنای پارلمان)؛ اما شناسایی لزوم وضع قانون بر مبنای «خواست ملت»، اصلی‌ترین اوصاف

مبنایی معنای قانون در نظریهٔ میرزا یوسف خان می‌باشد (طباطبایی،۱۳۸۶: ۲۴۷). او تلاش داشت تا با جابجایی اختیار وضع قانون از ارادهٔ شاه به اراده عامّه ملّت، بسترهای «مشروطیت» از طریق ایجاد پارلمان به عنوان نهاد صالح برای وضع قانون و به عنوان مظهر حاکمیت اراده ملّت را فراهم آورده و زمینه‌های پیش بینی پذیری نظام حکمرانی و دیوانی را فراهم بکند. اودر محقق نمودن این ایده، دو رقیب سرسخت داشت؛ از یک‌سو برخی صاحب‌منصبان شرعی و از دیگر سو حاکمانی که تأمین منافعشان در استمرار نظام استبدادی بود، به هر نحو ممکن از در مخالفت با طرح میرزا یوسف خان در آمدند (آجودانی، ۱۳۸۳: ۲۲۵) ولی این مخالفت‌ها با اراده و خواست قاطبه ملّت که همان ضرورت «مشروطیت» بود، در هم شکست.

نخستین قانون‌ها

در ابتدا لازم به یادآوری است که آنچه در این قسمت تحت عنوان نخستین «قانون ها» معرفی می‌شود، استعمال کلمه «قانون» در مقام تسامح است. به هر حال از لحاظ عددی اکثر این مصوبات به بازهٔ زمانی ۱۲۸۷.ق و بعد از آن مربوط می‌شود که سپهسالار در جایگاه و منصب وزیر عدلیه و پس از آن به عنوان صدر اعظم در صدارت و قدرت حضور داشت. در هر حال به اهم این قوانین در دو دسته مستقل پرداخته می‌شود:

نخستین قانون اساسی‌ها

در دوره پیشامشروطه در مجموع چهار لایحه در موضوع قانون اساسی تنظیم گردید؛ یکی از این لوایح که از لحاظ رتبه در جایگاه سوم قرار دارد، بوسیله پادشاه هم توشیح شد و جنبه رسمی و اجرایی یافت، امّا سه فقره دیگر فقط، در مرحله پیش‌نویس و طرح ماندند که در ادامه به معرفی مختصر آن‌ها پرداخته می‌شود.

اولین لایحه پیشنهادی را ناظم‌الدوله (میرزا ملکم خان)، در سال ۱۲۷۵.ق، تحت عنوان «قوانین تنظیمات ایران»، در ۷۴ قانون و دویست و بیست و دو فقره و خطاب به مشیرالدوله (میرزا جعفر مهندس باشی)، که صدر اعظم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵.ق بود، مطرح کرده است (ملکم،۱۳۹۴: ۳۸-۴۷) ناظم الدوله در تبیین چرایی لایحه خویش مقرر داشته است: «بنده نیز که از عمله جات این کشتی طوفان زده دولت هستم، از طرح و نجات این کشتی نمونه‌ای عرض کردم.» (ملکم، ۱۳۹۴: ۲۳-۲۴).

لایحه دوّم قانون اساسی که در حقیقت اوّلین پیش‌نویس رسمی مربوط به قانون اساسی است، در سال ۱۲۸۸.ق تنظیم و به پادشاه ارائه شد لکن مورد توشیح قرار واقع نشد. در پرداخت طرح مزبور میرزا یوسف خان مستشار الدوله سهم عمده ای داشته است. طرح مزبور منطق قانون اساسی را روزگار متحول و تغییر سیاست در جهت ترقی می‌داند(آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۹۶). در این طرح پیشنهادی، برای نخستین بار، موضوعات مهمی چون محفوظ بودن «جان و مال و عرض و ناموس قاطبه اهالی ایران از هرگونه تعدیات و تجاوزات» (عامری،۱۳۹۴: ۲۵۴)؛ عدم جواز هیچ یک «از وزراء و شاهزادگان و حکام کل و جزو» به «تعدی به جان و مال و عرض و ناموس رعایا»؛ چرا که ارتکاب این رفتار موجب «عدم امنیت روز به روز مملکت» شده و در نتیجه «ایران، ویران و اهالی آن به اطراف عالم متفرق و پریشان خواهند گردید.» علاوه بر این تشکیلات مجلسی «برای ترتیب قوانین شریعت غرّا و وضع بعض قواعد و انتظامات که لازمه سیاست مدن است» و تشکیل مجلسی «برای اجرای قوانین مزبوره» در آن پیش‌بینی شده است و «تفکیک این دو مجلس از امور اساسی و مهم حکومت» دانسته شده است (عامری،۱۳۹۴: ۲۵۴).

لایحه سوم قانون اساسی بوسیله میرزا سپهسالار و با همراهی میرزا یوسف خان تنظیم و در تاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹.ق به پادشاه عرضه شده و شاه در ۲۰ شعبان، آن را توشیح کرده است. توشیح پادشاه در هامش فوقانی لایحه این چنین است: «این تفصیل وزرا و دربار که نوشته‌اید، بسیار بسیار پسندیدم. و ان شاء الله قرارش را به زودی بدهید و معمول بدارید که هرقدر به تعویق افتد، باعث ضرر دولت است.»(آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۰۷) این قانون بیشتر به عنوان «لایحه تشکیل دربار اعظم» شهرت یافته ولی به عناوینی چون «مجلس شورای دربار»، «هیأت وزرا» نیز مورد اشاره قرار گرفته است. این مصوبه برای اوّلین بار، پاسخگویی صدراعظم نزد مقام پادشاه و پاسخگویی وزیران در برابر صدر اعظم را مقرر نمود و برای اولین بار «مسأله مسئولیت جمعی وزیران» را پیش‌بینی نمود. مصوبه مقرر می‌داشت که هیأت وزراء متشکل از ۹ وزیر است و: «هر وزیر باید وزارت خانه مخصوص داشته

باشد» و برای هر یک از ۹ وزارت خانه، قوانین مستقل وضع خواهد شد. عجیب این است که مقرر می‌دارد: «وضع این قواعد موقوف به مشورت وزراء است، باید اول مشورت وزرا را برقرار کرد. روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است... این اساس اصلی هرگاه درست شود، سایر امورات دولت بالطبع به تدریج انتظام خواهد یافت» و «هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده، قرار یافت، دربار اعظم، برقرار شده است»(ناظم الاسلام، ۱۳۳۲: ۱۰۱).

لایحه چهارم قانون اساسی مربوط به هنگامه‌ای است که: «عدد وزارت‌خانه‌های کشور ایران از دوازده به پانزده افزایش یافته بود» (زرگری نژاد،۱۳۸۲: ۱۱۶) این لایحه با شرح و بسطی به مراتب افزون‌تر از موارد پیشین، تنظیم و گردآوری شده است. نام و نشان تنظیم کننده یا نویسندگان آن به صورت دقیق مشخص نمی‌باشد، لکن این مقدار مسلم است که این لایحه مربوط به «اواخر دوه تمایلات ناصرالدین شاه به اصلاح دولت و پایان عصر سپهسالار و سال‌ها پس از تنظیم قانون اساسی دوم تنظیم شده باشد. چرا که از انعکاس آن در روزنامه‌ها و منابع قاجاری خبری نیست.»(زرگری نژاد،۱۳۸۲: ۱۱۶) متن این لایحه با تفصیل بیشتر و شامل موضوعات مختلفی است. اولین مشخصه این لایحه آن است که متناسب با رشد درک آگاهان آن دوره، طرح منسجمی برای یک قانون اساسی تنظیم کرده است. بررسی مفصل این لایحه خود موضوع پژوهش مستقلی است لکن نمی‌توان از اشاره گذرا به قسمت دوم این لایحه که به تعریف معنای قانون و بیان مشخصات آن پرداخته است عدول کرد. مؤلف یا مؤلفان در بیان معنای قانون ۹ فقره را بیان کرده‌اند:

«۱. چیزی که از روی صلاح عامه خلق و مصالح امور دولتی نوشته شده و به امضای شاهنشاه می‌رسد و به اجرای آن حکم صریح می‌فرمایند، قانون است. ۲. این قواعد که در امور عامه نوشته می‌شود، باید متفق علیه یا مورد اکثریت آرای مجلس قانون باشد. ۳. هر قاعده را وقتی می‌توان در عداد قانون دولت شماره کرد که به مهر شاهنشاه رسیده و در دفتر قانون ثبت شده باشد. ۴. قانون به زبان فارسی و عبارات واضح نوشته می‌شود. ۵.هر جزء از امور که قاعده آن تحریر شد و به امضاء و انجام رسید، چاپ و منتشر می‌شود و فقرات آن حتمی الاجراء و ابدی خواهد بود. ۶.مخالفت از احکام و قوانین دولت جزای معین خواهد داشت. ۷. هیچ جزء قانون تغییر پذیر نخواهد بود، مگر در یک فقره به طور أتم و اجمل بهتر و سهل تر قرار داده شود. در این صورت قاعده ناقصه اول تبدیل می‌شود. ۸. در تمام مملکت و بر جمیع افراد اهالی ایران حکم مساوات دارد. ۹. به حکمی که خارج از این صورت باشد، قانون گفته نمی‌شود» (زرگری نژاد،۱۳۸۲: ۱۱۸).

نخستین قوانین عادی

اولین مجموعه رسمی در تاریخ قانون‌نویسی به مفهوم جدید آن در حقوق ایران؛ مربوط به جمادی الثانی سال ۱۲۷۹.ق است که اعتمادالدوله مراغی در منصب وزارت عدلیه، «کتابچه دستورالعمل دیوان خانه عدلیه اعظم» را پس از تنظیم به توشیح پادشاه رسانده است. پس از مراغی، میرزا حسین خان سپهسالار پیشگام‌تر از همه وزیران و صاحب منصبان بوده و مهمترین نقش را در تدوین و تصویب قوانین ، ایفا کرده است. بعضی از این قوانین که در عِداد مهمترین آثار حقوقی تاریخ حقوق ایران محسوب می‌شوند، به طبع رسیده و مشهور شده‌اند لکن تعداد پرشماری از این مصوبات همچنان در کنج کتابخانه‌هایی هستند که غفلت تاریخی نخبگان حقوقی و تاریخی، مانع از بازگشایی از این آثار مهم گردیده است.

در هر صورت با عنایت به جایگاه مهم قانون‌گرایی و حکومت قانون در دوره صدارت سپهسالار و با عنایت به تأثیر با اهمیت عدلیه در تحقق این مقصود؛ سپهسالار ابتدا به اصلاح عملکرد نظام عدلیه مبادرت ورزید. از این رو «در اولین تشکیلات عدلیه که در ذیحجه ۱۲۸۷.ق برقرار گردید، چهار "مجلس" یا محکمه تأسیس شد که عبارت بودند از : "مجلس تحقیق"، "مجلس تنظیم قانون"، "مجلس جنایات" و "مجلس اجرا"، و اندکی بعد دو مجلس دیگر افزوده شد: "مجلس املاک" و "مجلس تجارت"». (آدمیت،۱۳۸۵: ۱۷۵) میرزا حسین خان سپهسالار به منظور انتظام بخشی به آیین‌های نوینی که در دستگاه عدلیه «تأسیس» کرده بود، خلأ قوانین و ضوابطی که انتظام بخش این نهادها و مراجع باشد را به خوبی درک کرد و هم راستا با این تحولات ساختاری، اولین اصول دادرسی منسجم تاریخ حقوق دادرسی محاکم ایران را تنظیم و به توشیح پادشاه رساند. بر این

اساس، قانون وزارت عدلیه و عدالت خانه‌ها در یکصد و نوزده ماده در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۸۸.ق (۳۰ خرداد ۱۲۵۰.ش) به تصویب رسید (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۷۹).

دومین اثر و مصوبه مهم قانونی که میرزا حسین خان سپهسالار به منظور استحکام قانون‌گرایی با هدف صیانت از حقوق عامّه به توشیح پادشاه رساند، مصوبه‌ای است که در ربیع الثانی ۱۲۸۸.ق به نام مظفرالدین میرزا حکمران آذربایجان صادر شد.(اعتمادالسلطنه،۱۳۶۷: ۱۶۵۷). این مصوبه ضمن سرزنش از سنّت جاری «تهدید و اضطراب و مثله و عذاب که در غیر ضرورت و وجوب، خارج از قانون شرع» بر مردم تحمیل می‌شده است، مقرر می‌دارد: «پس از این هر ولایت، رسمی که معمول حاکم پیش بوده، که به اندک تقسیر و حرکت خلاف از رعایای نادان ناشی می‌شد و مباشرین ایالت و حکومت در اجرای حدود مکافات و مجازات بی اندازه می‌پرداختند، و گاهی مقصر واقعی بی سیاست رها می‌شد، و زمانی بی تقصیر گرفتار بودند، خواستیم کلیه این امور مرتفع شده، اختیار مجازات هر یک از مقصرین عباد در هر بلدی از بلاد، فقط با ذات کامل الصفات اقدس همایون سلطانی متعلق باشد»(اعتمادالسلطنه،۱۳۶۷: ۱۶۵۸).

مصوبه دیگری که در عصر میرزا حسین خان سپهسالار تنظیم و اجرایی شد «کتابچه تنظیمات حسنه دولت علّیه و ممالک محروسه ایران» است که در ۱۹ صفحه با خط شکسته نستعلیق بسیار زیبا، طبع و نشر یافته است . به نقل فریدون آدمیت این مصوبه سه هدف عمده را پیگیری می‌کرد؛ اول این که «حدود حکام» را «در رابطه با حقوق عامّه» مشخص نماید. دوم «ایجاد مجلس تنظیمات یعنی دستگاه اجرایی متشکل واحد بر پایهٔ قواعد منضبط» و هدف سوم این مصوبه «یکنواخت کردن اداره ولایات در پیوند نظام دولت متمرکز» بود (آدمیت،۱۳۸۵: ۲۱۷) . این مصوبه که در چهل و هفت ماده تدوین و تنظیم گردیده بود، از ماه صفر سال ۱۲۹۱.ق، لازم‌الاجرا شد. این مصوبه با به رسمیت شناختن تأسیس مجلس تنظیمات، ساختارهایی را در ولایات پیش‌بینی کرده بود و حدود صلاحیت این مجالس و نیز حوزه اختیارات والیان ولایات را تعیین کرده بود. نهاد تنظیمات تشکیل شده بود از: «مستوفی یا سررشته دار، مأمور وزارت جنگ، امین دیوان خانه، امین وظایف و اوقاف، امین تجارت و منشی.» این هیئت «باید کنفس واحده در اجرای قواعد تنظیمات مداخله نموده باشند و نمی‌توانند هر یک از این اجزا خودسر عمل اختصاصی خود را بدون استحضار آن دیگری مجزا سازند؛ از جزئی و کلی باید در مجلس تنظیمات بگذرد.» اعتمادالسلطنه حاکم کل تنظیمات محسوب می‌شد (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۵۰) که در تهران مستقر بود. حوزه اختیارات نهاد تنظیمات عبارت بود از: «تقسیم میزان مالیات، گمرک، خالصه، سربازگیری، ایلات، سرشماری جمعیت، امور عمومی شهری، مستمری و وظیفه، اوقاف و اجرای احکام شرعی» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۰) . جهت‌گیری این مصوبه ناظر بر ارائه ساختارهایی برای محدود نمودن اختیارات حُکام و ایجاد نهادی برای نظارت مستقیم بر والیان ولایات بوده است تا از این طریق، امکان استقرار «قانون‌گرایی» را تقویت و با محدود کردن اقدامات حُکام، حقوق ملّت و عامّه را بیشتر صیانت نماید.

مهمترین نتیجه تصویب این قانون این بود که ضمن «تعیین تکلیف برای والیان در چارچوب قانون، راه هرگونه سوء استفاده و اعمال نظر شخصی را بست و از تعرض به جان و مال مردم جلوگیری می‌نمود»(مرتضایی فرد،۱۳۹۷: ۲۱۰). علاوه بر این، «قانون نامهٔ تعیین حدود و تکالیف حکام و رؤسای قشون» که «مکمل قانون اساسی و قانون تنظیمات و قانون عدلیه جدید» محسوب می‌شد و نیز مجموعه «شرح وظایف دیوانی» که طریق انعقاد شورای وزراء و حدود صلاحیت وزارت‌خانه‌ها و نحوهٔ عملکرد وزیران در مسائل متعدد را تصریح می‌نمود و در دوازده ربیع الاول ۱۲۹۱.ق به توشیح پادشاه رسیده بود، در عِداد قوانینی بودند که در دوره سپهسالار نهایی شده و به مرحلهٔ اجرا رسیدند. «این قوانین می‌کوشید از وحشت ناشی از هیبت حکمرانان بکاهد و مردم را به حقوق خویش آشنا سازد. این عدلیه خوش درخشید و با اقبال عمومی مواجه شد. زیرا بین فقیر و غنی تفاوت نبود و اصل مساوات قانونی و استقلال دستگاه قضائی همه جا مورد تأکید سپهسالار بود.»(ملایی توانی،۱۳۹۱: ۱۱۵).

به هر حال، عمده توجه این نوشتار، معرفی اهم قوانین و مصوبات صادره در پیشامشروطه و ترسیم فهم و درک رجال سیاسی و صاحب منصبان از مفهوم حکومت قانون و قانون گرایی و نهایتاً شناساندن اولین خروجی‌های این عصر در گرایش به قانوگرایی و حکومت قانون بود که بر این اساس، به معرفی و تبیین اجمالی اندیشه قانون و قانون‌گرایی پرداخته شد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با مطالعه اهم آثار و مصوبات برجامانده از بازه زمانی مورد مطالعه؛ فراز و نشیب مراحل تکوین و تحول معنای قانون‌گرایی و حکومت قانون در پیشامشروطه، مورد کاوش قرار گرفت و بیان شد که این منحنی با چه افت و خیز و تحول در معنا و مفهوم قانون؛ در قالبی نوین بروز یافت و نهایتاً با تغییر ساختار سیاسی نظام سلطنتی و رخنه در اندیشه‌های سنّتی؛ موجب پدیدآوری مفهوم حکومت قانون، به مثابه یکی از مؤلفه‌های بنیادین مشروطیت و نظام حقوقی نوین، گردید. از نظر متدولوژی، این صیرورت از معنای قدیم قانون به معنای جدید، در چارچوب «استمرار و تداوم» امکان یافته است و نه « انقطاع و گسست» از سنّت و گذشته. که مراد از «استمرار»، وجود ارکان و عناصری از پدیده‌های قدیمِ یک مفهوم در صورت و شکل جدید است. مقابلِ نظریه استمرار، نظریه «انقطاع» است که مبتنی بر این عقیده است که پدیده‌های جدید خود دارای ماهیّت و تباری مستقل هستند و بر هیچ تراث و ارزش‌هایی از تاریخ مکانی که در آن تأسیس شده‌اند، ابتناء ندارند.

به هر حال؛ تا قبل از عصر ناصرالدین شاه، مفهوم جدید قانون در نظام حقوقی ایران شناخته شده نبود و قواعد جاری حاکم آن زمان نیز، مطلوب مدافعان قانون‌گرایی و طرفداران اندیشه حکومت قانون نبود و از آنجا که مدافعان اندیشه قانون، از مفهوم جدید قانون که مفهومی برآمده از اراده عمومی، نهادساز، ساختار آفرین، الزام آور و عام الشمول است، درک منقحی نداشتند، لذا با توسل به برخی اصول و مستندات بومی، همچون توسلات میرزا یوسف خان مستشارالدوله در کتابچه «یک کلمه» و نیز با استناد به برهان‌های عقلی نظیر استنادات ناظم‌الدوله (میرزا ملکم خان) در «کتابچه غیبی» و «دفتر قانون» و استدلال‌های عمگرایانه میرزا سپهسالار؛ در صدد اثبات ضرورت قانونگرایی برآمدند که نتیجه این خواسته‌ها، شکل گیری برخی اسناد و متون قانونی بود که نخستین گام در اجرایی نمودن حکومت قانون محسوب می‌شود. طبعاً تا رسیدن به این هدف، تحولات گسترده‌ای به وقوع پیوست، ولی آنچه که مدنظر این مقاله بود، عنایت به فرآیند خاص تکوین است که در مضمون و معنای قانون رخ داد. تکوینی که بوسیله استمرار سنن و ارزش‌های قدیمی به همراه ایجاد صورت‌ها و قالب‌های نوین؛ نهایتاً سبب تغییر و تحول در نظام حقوقی سابق به عنوان محتوای قدیم معنای قانون به نظام حقوقی نوین به عنوان صورت جدید قانون گردید که این تغییر و دگرگونی، تبعات حقوقی قابل توجهی داشت که مهمترین آنها؛ محدودیت حوزه صلاحیت حکام، انفصال قوا، آزادی، پارلمان و به رسمیت شناختن حقوق شهروندی در عین پایبندی به چارچوب‌های موازین شرعی و نهایتاً مشروطیت بود که این آثار، بر سلطنت مستقل درپیچیدند و مقدمات استقرار قانون گرایی و حکومت قانون را مهیا ساختند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۸۳). مشروطه ایرانی. تهران: اختران.

آخونداوف، میرزا فتحعلی. (۱۹۶۳). الفبای جدید و مکتوبات. گردآوری حمید محمدزاده. باکو: نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.

آدمیت، فریدون. (۱۳۸۹). امیرکبیر و ایران. تهران: خوارزمی.

آدمیت، فریدون. (۱۳۸۵). اندیشه ترقی و حکومت قانون. تهران: خوارزمی.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷). مرآت البلدان (جلد ۲). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

الگار، حامد. (۱۳۶۹). ملکم خان؛ پژوهشی در باب تجددخواهی ایرانیان. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.

ایلچی، ابوالحسن. (۱۳۶۴). حیرت‌نامه؛ سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن (چاپ دوم). به کوشش حسن مرسلوند. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

ایمانی، عباس. (۱۳۹۴). مرز تاریخی و تفاوت معنایی بین «قانون قدیم» و «قانون جدید» در ادب پارسی. *نامه بهارستان (ویژه‌نامه قانون و حقوق)*، ۵.

حائری، عبدالهادی. (۱۳۷۸). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب (چاپ سوم). تهران: امیرکبیر.

راسخ، محمد و بخشی‌زاده، فاطمه. (۱۳۹۲). پیش‌زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه؛ از مالک‌الرقابی تا عصر تنظیمات. *مجله حقوقی دادگستری*، ۷۷(۸۳).

راسخ، محمد و بخشی‌زاده، فاطمه. (۱۳۹۳). مفهوم قانون در عصر مشروطه: نویسندگان متقدم. مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۷(۶۸).

رایت، دنیس. (۱۳۶۸). ایرانیان در میان انگلیسی‌ها (چاپ دوم). ترجمه کریم امامی. تهران: نشر نو با همکاری انتشارات زمینه.

زرگری‌نژاد، غلامحسین. (۱۳۸۶). عباس میرزا؛ نخستین معمار بنای نظام جدید در ایران. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۸(۵).

صراف، مرتضی. (۱۳۵۰). نگرشی کوتاه به تاریخ قانون در دوران معاصر ایران. *ماهنامه قضایی*، ۷۲.

طباطبایی، سید جواد. (۱۳۸۶). نظریه حکومت قانون در ایران. تبریز: ستوده.

عامری، حامد. (۱۳۹۴). تجدد و قانون‌گرایی. تهران: نگاه معاصر.

غیاثی، عبدالحمید. (۱۳۱۹). تعریف قانون و شریعت قانون، *مجله مجموعه حقوقی*، ۱۵۹.

فتح‌علی‌زاده، علی. (۱۳۸۱). واژه قانون و ورود آن به حقوق ایران. *مجله کانون وکلا*، ۷۷.

قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۹). ملکم خان؛ نظریه‌پرداز نوسازی در صدر مشروطه (چاپ دوم). تهران: کتاب آمه.

قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). یادداشت‌های قزوینی (جلدهای ۷ و ۸). به تصحیح ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی.

کمالی طه، منوچهر. (۱۳۵۷). حکومت قانون (چاپ سوم). تهران: بی‌جا.

مدیر شانه‌چی، محسن و سلیمان‌پور، علی. (۱۳۹۴). درآمدی بر قانون‌گرایی و آزادی‌خواهی در گفتمان مشروطیت. *مجله رهیافت انقلاب اسلامی*، ۳۳.

مرتضایی‌فرد، محمود و دیگران. (۱۳۹۷). تحولات اصلاحات قضایی در دوره امیرکبیر و سپهسالار. *فصلنامه پژوهش حقوق عمومی*، ۲۰(۵۹).

مستشارالدوله، میرزا یوسف خان. (۱۳۸۶). یک کلمه. به اهتمام علیرضا دولت‌شاهی. تهران: انتشارات بال.

ملایی توانی، علیرضا. (۱۳۹۱). ملاحظاتی در مفهوم عدالتخانه. *پژوهش‌های تاریخی*، ۴(۱).

ملکم، ناظم‌الدوله. (۱۳۹۴). رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله (چاپ سوم). تصحیح و گردآوری حجت‌الله اصیل. تهران: نشر نی.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۳۲). تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: چاپخانه مجلس.

References

Adamiyat, F. (2006). The thought of progress and the rule of law. Tehran: Kharazmi.

Adamiyat, F. (2010). Amir Kabir and Iran. Tehran: Kharazmi.

Ajoudani, M. (2004). Iranian constitutionalism. Tehran: Akhtaran.

Akhundov, M. F. (1963). The new alphabet and writings. (H. Mohammadzadeh, Comp.). Baku: Publications of the Academy of Sciences of the Azerbaijan SSR.

Ameri, H. (2015). Modernity and legalism. Tehran: Negah-e Moaser.

Emani, A. (2015). The historical boundary and semantic difference between “old law” and “new law” in Persian literature. *Nameh-ye Baharestan*, 5.

Etemad al-Saltaneh, M. H. K. (1988). Mirʾat al-buldan (Vol. 2). Tehran: University of Tehran Press.

Fathalizadeh, A. (2002). The word “law” and its entry into Iranian legal discourse. *Journal of the Iranian Bar Association*, 77.

Ghiasi, A. (1940). Definition of law and the canon of law and Sharia. *Majmuʿeh-ye Hoquqi*, 159.

Haeri, A. H. (1999). The first encounters of Iranian thinkers with the two aspects of Western bourgeois civilization (3rd ed.). Tehran: Amir Kabir.

Ilchi, A. (1985). Heyrat-nameh: The travelogue of Abolhassan Khan Ilchi to London (2nd ed., H. Morselvand, Ed.). Tehran: Rasa Cultural Services Institute.

Kamali Taha, M. (1978). Rule of law (3rd ed.). Tehran: n.p.

Malekum Khan, N. (2015). Treatises of Mirza Malkom Khan Nazem al-Dowleh (3rd ed., H. Asil, Ed.). Tehran: Ney.

Malayi Tavani, A. (2012). Reflections on the concept of the House of Justice (ʿAdalatkhaneh). *Historical Researches*, 4(1).

Modir Shanehchi, M., & Soleimanpour, A. (2015). An introduction to legalism and the quest for freedom in the discourse of constitutionalism. *Rahyaft-e Enghelab-e Eslami*, 33.

Mostashar al-Dowleh, M. Y. K. (2007). One word. (A. Dowlatshahi, Ed.). Tehran: Bal.

Mortazaei-Fard, M., et al. (2018). Developments of judicial reforms during the era of Amir Kabir and Sepahsalar. *Public Law Research Quarterly*, 20(59).

Nazem al-Islam Kermani, M. (1953). History of the awakening of Iranians. Tehran: Majles Printing House.

Qazvini, M. (1984). Qazvini’s notes (Vols. 7–8, I. Afshar, Ed.). Tehran: Elmi Publications.

Qazi Moradi, H. (2010). Malkom Khan: Theorist of modernization in the early constitutional period (2nd ed.). Tehran: Ketab Ameh.

Rasikh, M., & Bakhshizadeh, F. (2013). The background of the concept of law in the constitutional era: From patrimonial rule to the age of Tanzimat. *Judiciary Law Journal*, 77(83).

Rasikh, M., & Bakhshizadeh, F. (2014). The concept of law in the constitutional era: Early writers. *Legal Research Journal of Shahid Beheshti University*, 17(68).

Sarraf, M. (1971). A brief view on the history of law in contemporary Iran. *Judicial Monthly*, 72.

Tabatabaei, S. J. (2007). The theory of the rule of law in Iran. Tabriz: Sotoudeh.

Wright, D. (1989). The Persians among the English (K. Emami, Trans.). Tehran: Nashr-e No in cooperation with Zamineh Publications.

Zargarinejad, G. H. (2007). Abbas Mirza: The first architect of the new order in Iran. Journal of the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, 58(5).

Ziaei, A. (2012). Reflections on the concept of the House of Justice. Historical Studies, 4(1).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Reflection on the Interaction Between Medical Jurisprudence and Artificial Intelligence

Ali Mohammadian

Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Bozorgmehr University of Qaenat, Qaen, Iran.
Email: mohammadian@buqaen.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 01 September 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 09 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Fiqh (Islamic jurisprudence),
Artificial Intelligence (AI),
Medical Fiqh (Islamic medical jurisprudence),
Interdisciplinary Studies

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine the role and significance of artificial intelligence as one of the most prominent technologies of the contemporary era, and to explore its impacts on the fields of the humanities and Islamic studies, particularly in relation to issues of medical jurisprudence. It further seeks to elucidate the capacities of this technology for developing new topics within the discipline of Islamic jurisprudence.
This section endeavors to demonstrate that the advent of artificial intelligence can open new horizons for understanding emerging issues in medical jurisprudence.

Method: The present study employs a descriptive analytical methodology with a problem-oriented approach. Through theoretical and explanatory analysis, the research investigates the role of artificial intelligence in topics related to medical jurisprudence.
In this process, library resources and scientific content analysis have been utilized to provide a clearer explication of the dimensions of the issue.

Results: The results indicate that, given the rapid advancement of technology and the possibility of utilizing large-scale data, artificial intelligence can play a significant role in enabling more precise analyses of jurisprudential issues related to medical ethics and practice. Collaboration among experts from various scientific disciplines can also contribute to generating innovative solutions for complex societal challenges.
The study further reveals that artificial intelligence possesses the capacity to model and simulate diverse jurisprudential scenarios, thereby enhancing the accuracy of legal reasoning and inference.

Conclusion: The study emphasizes that it is both necessary and appropriate for the discipline of Islamic jurisprudence to make effective use of the extensive capacities of artificial intelligence. Purposeful application of this technology can contribute to greater dynamism within the Sharia and strengthen jurisprudential analytical capabilities in addressing emerging medical issues. Therefore, expanding interdisciplinary research between medical jurisprudence and modern technologies can pave the way for the development of new frameworks for engaging with contemporary questions.

Cite this article: Mohammadian, A. (2026). A Reflection on the Interaction Between Medical Jurisprudence and Artificial Intelligence. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-16.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2051957.1164

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051957.1164

Introduction

The rapid advancement of artificial intelligence (AI) is transforming scientific and social domains, including the humanities and Islamic studies. Within Islamic jurisprudence (fiqh), particularly in the specialized field of medical jurisprudence, emerging biotechnologies and complex medical procedures pose novel challenges that traditional jurisprudential methods struggle to address efficiently. Medical jurisprudence deals with sensitive issues such as sex reassignment, surrogacy, abortion, and genetically modified products—each requiring interdisciplinary insight beyond classical legal texts. This study argues that AI, with its capabilities in natural language processing, machine learning, and large-scale data analysis, offers unprecedented opportunities to assist jurists (fuqaha) in the process of ijtihad (legal reasoning). AI can help extract relevant precedents, model various jurisprudential scenarios, and synthesize data from medicine, ethics, sociology, and psychology. However, the interaction between AI and Islamic law remains underexplored, with most existing research focusing on civil liability or autonomous vehicles rather than the methodological integration of AI into jurisprudential practice. This article adopts a descriptive-analytical, problem-oriented approach to examine how AI can serve as an assistant or expert consultant to the jurist. By analyzing cases such as sex change, childbirth policies, transgenic products, and abortion, the study demonstrates that AI can enhance the accuracy, speed, and comprehensiveness of jurisprudential decision-making. The introduction establishes that purposeful application of AI not only addresses contemporary challenges but also revitalizes the dynamism of Islamic law, making interdisciplinary collaboration between jurists and technologists not just beneficial but necessary.

Method

The present study employs a descriptive analytical methodology with a problem-oriented approach. Through theoretical and explanatory analysis, the research investigates the role of artificial intelligence in topics related to medical jurisprudence.

In this process, library resources and scientific content analysis have been utilized to provide a clearer explication of the dimensions of the issue.

Results

The results indicate that, given the rapid advancement of technology and the possibility of utilizing large-scale data, artificial intelligence can play a significant role in enabling more precise analyses of jurisprudential issues related to medical ethics and practice. Collaboration among experts from various scientific disciplines can also contribute to generating innovative solutions for complex societal challenges.

The study further reveals that artificial intelligence possesses the capacity to model and simulate diverse jurisprudential scenarios, thereby enhancing the accuracy of legal reasoning and inference.

Conclusion

This study concludes that the integration of artificial intelligence into medical jurisprudence is not a futuristic possibility but an immediate necessity. The complexity and multi-dimensionality of modern medical-legal issues—exemplified by sex reassignment surgery, abortion regulations, transgenic foods, and assisted reproduction—far exceed the capacity of any single jurist relying solely on traditional methods. AI can act as a powerful analytical assistant by aggregating and processing vast amounts of interdisciplinary data, identifying relevant legal precedents, simulating the consequences of different rulings, and providing accurate subject matter identification (mawdu' sazi). For instance, in sex change cases, AI can synthesize psychological, medical, and ethical studies to help the jurist verify the reality of gender dysphoria. In matters of abortion, AI can analyze real-time health data and simulate various medical scenarios. Regarding transgenic products, AI can assess contested claims about health risks. The study emphasizes that AI does not replace the jurist's authoritative role in deriving divine rulings but rather enhances the evidentiary and factual basis upon which rulings are made. However, effective utilization requires high-quality, unbiased data and close collaboration between fuqaha, medical experts, and data scientists. The article recommends establishing interdisciplinary research teams and training programs to develop AI tools tailored to Islamic legal methodology. Ultimately, embracing AI will enable medical jurisprudence to remain dynamic, responsive, and relevant, ensuring that Islamic law continues to provide clear, well-informed guidance on the most pressing bioethical challenges of the contemporary world.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

درنگی بر میان‌کنش فقه پزشکی و هوش مصنوعی

علی محمدیان

نویسنده مسئول، علی محمدیان: دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه بزرگمهر قائنات، قائن، ایران. رایانامه: mohammadian@buqaen.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
فقه،
هوش مصنوعی،
فقه پزشکی،
مطالعات میان‌رشته‌ای

چکیده

هدف: پرداختن به نقش و اهمیت هوش مصنوعی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فناوری‌های عصر جدید و بررسی تأثیرات آن در حوزه علوم انسانی و اسلامی، به‌ویژه در ارتباط با مباحث فقه پزشکی، و تبیین ظرفیت‌های این فناوری برای توسعه موضوعات نوین در دانش فقه.

این بخش می‌کوشد نشان دهد که ورود هوش مصنوعی می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در فهم مسائل نوپدید فقه پزشکی بگشاید.

روش پژوهش: پژوهش حاضر به شیوه توصیفی ـ تحلیلی و با رویکرد مسئله‌محور انجام شده است. در این روش با تحلیل نظری و تبیینی، نقش هوش مصنوعی در موضوعات مرتبط با فقه پزشکی بررسی شده است. در این مسیر از منابع کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای علمی برای تبیین بهتر ابعاد مسئله بهره گرفته شده است.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که با توجه به سرعت بالای پیشرفت فناوری و امکان بهره‌گیری از داده‌های کلان، فناوری هوش مصنوعی می‌تواند در تحلیل دقیق‌تر مسائل فقهی مرتبط با فقه پزشکی نقش قابل توجهی ایفا کند. همکاری میان متخصصان حوزه‌های علمی مختلف نیز می‌تواند به تولید راه‌حل‌های نوآورانه برای مسائل پیچیده اجتماعی منجر شود. همچنین روشن شد که هوش مصنوعی قابلیت مدل‌سازی و شبیه‌سازی سناریوهای مختلف فقهی را برای ارتقای دقت استنباط فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری: پژوهش حاضر تأکید می‌کند که لازم و بایسته است دانش فقه از ظرفیت‌های گسترده هوش مصنوعی به‌طور مؤثر بهره‌برداری کند. استفاده هدفمند از این فناوری می‌تواند زمینه‌ساز پویایی بیشتر شریعت شود و به ارتقای توان تحلیلی فقه در برخورد با مسائل پزشکی نوپدید کمک نماید. از این رو، گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای میان فقه پزشکی و فناوری‌های نوین می‌تواند راه را برای شکل‌گیری الگوهای تازه در مواجهه با پرسش‌های نوین هموار سازد.

استناد: محمدیان، علی. (۱۴۰۴). درنگی بر میان‌کنش فقه پزشکی و هوش مصنوعی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۶-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2051957.1164

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051957.1164

مقدمه

در دنیای امروز، هوش مصنوعی (AI) به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین فناوری‌ها، به سرعت در حال گسترش و نفوذ در تمامی حوزه‌های علمی و اجتماعی است. این فناوری با توانایی تحلیل داده‌های کلان، یادگیری ماشین و پردازش زبان طبیعی، می‌تواند به‌طور چشمگیری به ارتقای کیفیت تحقیقات و مطالعات در زمینه‌های مختلف کمک کند. یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این پیشرفت‌ها بهره‌برداری کند، علوم اسلامی و به‌ویژه دانش فقه است. چه‌اینکه فقه به عنوان علم استنباط احکام شرعی از منابع دینی، همواره با اموری نظیر تفسیر متون، استنباط احکام جدید و پاسخ به مسائل نوپدید مواجه بوده است. در این راستا، هوش مصنوعی می‌تواند ابزارهای نوینی را برای تسهیل این فرآیندها فراهم آورد. به‌کارگیری تکنیک‌های هوش مصنوعی در تحلیل متون فقهی، شناسایی الگوهای فقهی و حتی ارائه مشاوره‌های فقهی می‌تواند به پژوهشگران و فقیهان کمک کند تا با سرعت بیشتری به نتایج مورد نظر دست یابند. بنابراین هوش مصنوعی می‌تواند در پردازش و تحلیل متون فقهی به کار رود و با استفاده از تکنیک‌های پردازش زبان طبیعی، پژوهشگران می‌توانند به استخراج مفاهیم کلیدی، شناسایی روابط بین احکام و بررسی تطابق‌ها و تفاوت‌های موجود در متون فقهی بپردازند. این امر می‌تواند به فهم عمیق‌تری از متون دینی و استنباط احکام جدید کمک نماید.

در این میان یکی از حوزه‌هایی که به نظر می‌رسد تحت تأثیر این تحولات قرار گرفته، فقه پزشکی است. فقه پزشکی به عنوان یک شاخه بینارشته‌ای، نیازمند تجزیه و تحلیل دقیق مسائل اخلاقی، حقوقی و شرعی مرتبط با کاربرد فناوری‌های نوین در حوزه سلامت است. با توجه به پیچیدگی‌ها و چالش‌های موجود در تصمیم‌گیری‌های پزشکی، استفاده از هوش مصنوعی می‌تواند به عنوان ابزاری کارآمد برای بهبود دقت و سرعت این تصمیم‌گیری‌ها مطرح شود. در همین راستا پژوهش حاضر می‌کوشد به ایضاح تعامل پدیده هوش مصنوعی و فقه پزشکی بپردازد و تلاش نماید تا دورنمایی از امکان و کیفیت این رابطه ارائه نماید.

در ضرورت چنین پژوهشی باید گفت پیچیدگی و چندوجهی بودن مسائل دنیای امروز در حوزه‌های گوناگون موجب شده است که انجام فعالیت‌های علمی به شکل سنتی، آنچنان‌که در گذشته فقط با دخالت یک رشته انجام می‌شد(در اینجا دانش فقه)، در عصر حاضر در بسیاری از موارد پاسخگو نباشد؛ چه‌اینکه از یک طرف فرض بر این است که مطابق دیدگاه رایج و مقبول در فقه امامیه، گستره دانش فقه تمامی زندگی بشری را شامل می‌شود[1]؛ و از طرف دیگر انسان و جامعه انسانی ابعاد مختلفی داشته و برای حل هر مسئله‌ای به جمعی از تخصص‌ها در کنار دانش فقه از قبیل حقوق، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... نیاز است و دیگر امکان پاسخگویی و حل انواع مسائل پیچیده و متنوع با روش‌ها و متدهای سنتی وجود ندارد.

پیشینه پژوهش

در شاخه‌هایی غیر از الهیات و علوم دینی، پژوهشهای بسیاری صورت گرفته است، به عنوان مثال: «الگو کردن و شبیه‌سازی موتور درون‌چاهی حفاری با استفاده از روشهای هوش محاسباتی»(رضایی و نوروزی، ۱۳۹۶، ص۸۲-۷۱)؛ « مروری بر کاربرد هوش مصنوعی در بهینه‌سازی روش‌های فرازآوری مصنوعی به منظور افزایش تولید نفت»(رجبی و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۷-۳۱)؛ «کاربرد و توانمندی‌های هوش مصنوعی در مدیریت مصدومین ترومایی»(خوش‌محبت و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۶۸۰-۱۶۷۵). با این حال در مورد زمینه پژوهش حاضر، به سختی می‌توان به مقالاتی دست یافت که به نوعی با پژوهش حاضر قرابت داشته باشند. از باب مثال در پژوهشی با عنوان «مقدمه‌ای بر چالش‌های هوش مصنوعی در حوزه مسئولیت مدنی»(تخشید، ۱۴۰۰: ۲۵۰-۲۲۵)، نویسنده به

---

۱. در باب قلمرو و گستره دانش فقه باید گفت بسیاری از اندیشوران برجسته اسلامی در خلال آثار خود از همگرایی و همسویی دین و دنیا سخن به میان آورده و دیدگاهی جامع‌نگرانه در این باب اتخاذ نموده‌اند. از باب نمونه شهید مطهری معتقد است جامعیت و شمول آموزه‌های اسلام، وجه تمایز آن از سایر مکاتب و ادیان می‌باشد. وی اسلام را مکتبی جامع و واقع‌گرا می‌داند که به تمامی ابعاد زندگی بشری اعم از دنیوی و اخروی، جسمی و روحی، فردی و اجتماعی ورود داشته است(مطهری، ۱۳۷۲، ص۶۳). برخی دیگر از متفکران نیز اسلام را دین تمام زندگی معرفی کرده‌اند که دربرگیرنده تمامی ابعاد زندگی انسان بوده و هیچ موضوعی خارج از حوزه شمول و گستردگی آن نیست(نصر، ۱۳۸۲، ص۲۱). علامه جعفری همسو با این معنا معتقد است: «استعداد ذاتی فقه می‌باشد که ناشی از اتکای آن به منابع دائم الجریان «قرآن، سنت، اجماع، عقل و قواعد برگرفته از آنها» با مفتوح بودن راه اجتهاد است... از صدر اسلام تاکنون هیچ موضوعی درباره مسائل مادی و معنوی بشری مطرح نشده است؛ مگر اینکه فقه شیعه قدرت پاسخ‌گویی آن را داشته و آن را بلاتکلیف رها نکرده است.»(تبریزی جعفری، ۱۴۱۸، ص۱).

بررسی چالش‌های فراروی مرتبط با هوش مصنوعی و مسئولیت مدنی پرداخته و در پژوهش خود بر خودروهای بی‌سرنشین یا خودران و نیز استفاده دانش پزشکی از هوش مصنوعی، به مثابه دو نمونه رایج در جهان حاضر متمرکز شده است. یکی دیگر از این مقالات نیز کوشیده است مسئولیت کیفری خودروهای بدون سرنشین و خودران را در فرض ایجاد حادثه رانندگی، در حقوق اسلام و غرب مورد مطالعه قرار دهد(عطازاده و انصاری، ۱۳۹۸: ۸۶–۵۵). لذا و با این وصف، بنظر می‌رسد ضرورت انجام پژوهش حاضر امری است که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت.

چیستی هوش مصنوعی

هوش مصنوعی (Artificial Intelligence یا AI) به مجموعه‌ای از فناوری‌ها و سیستم‌ها اطلاق می‌شود که قادر به انجام وظایفی هستند که معمولاً نیازمند هوش انسانی هستند. این وظایف شامل یادگیری، استدلال، حل مسئله، درک زبان طبیعی و شناسایی الگوها می‌شود. هوش مصنوعی به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: هوش مصنوعی ضعیف (Narrow AI) که به انجام وظایف خاص محدود است و هوش مصنوعی قوی (General AI) که توانایی انجام هر وظیفه‌ای که یک انسان می‌تواند انجام دهد را دارد(Russell, 2020:14). تاریخچه هوش مصنوعی به دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد، زمانی که دانشمندان مانند آلن تورینگ و جان مک‌کارتی، مفاهیم اولیه این علم را پایه‌گذاری کردند. یکی از مهم‌ترین مفاهیم در هوش مصنوعی، تجزیه و تحلیل داده است، که به الگوریتم‌ها اجازه می‌دهد از داده‌های موجود یاد بگیرند و پیش‌بینی انجام دهند. به عنوان مثال، الگوریتم‌های یادگیری ماشین(Machine Learning) به سیستم‌ها این امکان را می‌دهند که از طریق تجربه و داده‌های تاریخی، بهبود یابند و تصمیمات بهتری اتخاذ کنند. در سال‌های اخیر، با پیشرفت‌های چشمگیر در زمینه‌های پردازش زبان طبیعی(Natural Language Processing)، بینایی ماشین (Computer Vision) و یادگیری عمیق (Deep Learning)، کاربردهای هوش مصنوعی در صنایع مختلف از جمله پزشکی، خودروسازی، مالی و خدمات مشتری به طور قابل توجهی افزایش یافته است. این فناوری‌ها نه تنها کارایی را افزایش داده‌اند بلکه توانسته‌اند در بسیاری از موارد زندگی روزمره انسان‌ها را نیز تسهیل کنند(Chollet, 2018: 34).

ضرورت کاربرد هوش مصنوعی فقه پزشکی

در بادی امر باید اذعان داشت در دنیای جدید هر فناوری نوین، پدیداری است که می‌تواند با مسائل مختلف اجتماعی و حقوقی ارتباط داشته باشد. با توجه به گستردگی ابعاد و سرعت و تصاعد پیشرفتی که هوش مصنوعی دارد، این حوزه بیشتر از دیگر فناوری‌ها، با مسائل اجتماعی و قانونی، خاصه مسائل نوپیدا مواجه خواهد بود؛ چرا که هوش مصنوعی این پتانسیل را دارد که با ارائه ابزارها و تکنیک‌های جدید برای استدلال و تحقیق، انقلابی در حوزه فقه و حقوق ایجاد کند. ناگفته پیداست گستردگی هوش مصنوعی باعث شده در همه ساحت‌های زندگی، مسائل بسیاری برای فقها و حقوقدانان ایجاد کند.[۱] لذا اگر هوش مصنوعی به

---

۱. خوشبختانه توجه به مسئله هوش مصنوعی و ضرورت پرداختن به آن در میان فضلای حوزوی نیز نمود و انعکاس یافته است. از باب نمونه یکی از اندیشوران حوزوی معتقد است هوش مصنوعی می‌تواند تحول در اجتهاد ایجاد کند. ایشان معتقدند یکی از فرق‌های مهم کامپیوتر و هوش مصنوعی این است که کامپیوتر الفاظ‌محور و هوش مصنوعی معنامحور است، یعنی معنا را تشخیص می‌دهد و این واقعاً چیز عجیبی است. الفاظ راحت‌تر تشخیص داده می‌شود که این چه لفظی است، این لفظ صد جا و دیگری هزار جا آمده است، اما تشخیص معنا اساساً متوقف بر این باور است که درون همه‌ی اجزاء عالم یک ادراک مرموز وجود دارد. از نشر ایشان بعید نیست اشاره قرآن به آیه شریفه «إن من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه خدا را تسبیح می‌کند ـ به این امر هم باشد ـ هرچند اظهار نظر قطعی نمی‌توان نمود. قرآن می‌فرماید یک شعور پنهانی در همه‌ی اجزاء عالم وجود دارد یک مرحله‌اش این است و شاید بالاتر از این باشد. ایشان تصریح می‌کنند که بالاخره هوش مصنوعی درک معنا می‌کند، ممکن است یک فقیهی متوجه نباشد که معنای این آیه با معانی ده آیه دیگر مرتبط است؛ ولی با هوش مصنوعی می‌تواند این ارتباط را درک کند و از این جهت است که عرض می‌کنم تحول در اجتهاد ایجاد می‌کند. همین‌طور در روایات که تعدادش زیاد است. در استنباط حکم این بحث مطرح است که وقتی فقیه در یک جایی شک کرد باید فحص از دلیل کند، فحص از دلیل کار آسانی نیست، گاهی الفاظی را که در ذهنش هست به کامپیوتر می‌دهد ببیند این لفظ آمده یا نه؟ می‌بیند نیامده است، اما وقتی پای درک معنا به میدان آید این هوش مصنوعی می‌تواند بگوید این معنا در فلان روایت مطرح است، پس فقیه به وسیله هوش مصنوعی می‌تواند فحص از دلیل را به خوبی استفاده کند. هوش مصنوعی در اجتهاد بسیار کارآیی دارد. مثلاً یکی از مشکلات در اجتهاد این است که فرض کنید شیخ انصاری در اصول می‌گوید اجماع منقول حجت نیست ولی در فقه به اجماع تمسک کرده است، یعنی هوش مصنوعی برای رفع اختلاف فتوی با مبنا کارآیی زیاد دارد. الآن در فقه مواجه می‌شویم به اینکه مثلاً مرحوم امام یا آقای خوئی به سید یزدی اشکال می‌کنند که فتوایی که اینجا داده‌ای با مبنای خودت سازگاری

مثابه ابزار فقه و حقوق مطرح گردد، این ابزار برای اینکه اتخاذ تصمیم فقهی و حقوقی[۱] سریع‌تر و دقیق‌تر شود، توانمند خواهد بود. همچنین باید توجه داشت یکی از خدماتی که هوش مصنوعی می‌تواند به فقه و حقوق ارائه دهد، از طریق تجزیه و تحلیل، براساس سوابق و تاریخچه داده‌ها خواهد بود. از باب مثال هوش مصنوعی در فقه می‌تواند این چنین نقش‌آفرینی نماید که آنچه در گفت‌وگوها و مباحث فقهی در طول تاریخ فقاهت مطرح شده است، همگی را کنار هم بگذارد و انواع منهج‌های فقهی را ارائه نماید. همچنین در حقوق می‌تواند یک مدل تصمیم‌گیری و پیش‌بینی در حوزه مسائل حقوقی ایجاد کند. در مورد جست‌وجوی ادله نیز هوش مصنوعی می‌تواند با سرعت زیاد به فحص و بررسی بپردازد. در عین حال باید توجه داشت هوش مصنوعی بدون داده نمی‌تواند کار خاصی انجام دهد و داده‌ها برایش تعیین تکلیف می‌کنند؛ لذا هرچه داده‌ها دقیق‌تر باشند، می‌توانند از هرگونه سوگیری و خطا جلوگیری نماید.[۲] از باب مثال رمز ارز(یا ارز رمز پایه) گونه‌ای پول دیجیتال است که در آن تولید واحد پول و تأیید اصالت تراکنش پول با استفاده از الگوریتم‌های رمزگذاری کنترل می‌شود و معمولاً به صورت نامتمرکز(بدون وابستگی به یک مرجعیت مرکزی) کار می‌کند. توضیح آنکه در سال‌های اخیر پول، یا به تعبیر دقیق‌تر، مالی پیدا شده است که ذاتاً با اسکناس‌های بانکی و با درهم و دینار با مراحل گذشته پول، کاملاً متفاوت بوده و یک هویت جدید و ماهیت جدید و ساز و کار متفاوتی یافته است که از آن به رمزارز تعبیر می‌شود. رمزارز دارائی دیجیتالی است که در تولید واحدها و نقل و انتقال آن از تکنیک رمزگذاری استفاده می‌شود و غالباً به صورت غیر متمرکز تولید و مبادله می‌شود(نواب‌پور، ۱۴۰۰: ۲۴؛ قاسمی و بیاتی، ۱۴۰۰: ۸). فقیهان معاصر در باب مشروعیت اکتساب چنین اموالی دچار اختلاف شده‌اند. برخی از ایشان بدان گرویده‌اند که معامله با چنین پولی باطل و غرری بوده و دلیلی بر مشروعیت آن در دسترس نمی‌باشد؛ در مقابل برخی دیگر از اندیشوران، با استناد به عمومات و اطلاقات وفای به عقود و عهود و نیز روایت «المومنون عند شروطهم » قایل به صحت چنین معاملاتی شده‌اند(ر.ک: مدرسی یزدی، ۱۴۰۱: ۳۴؛ مددی ودیگران، ۱۴۰۰: ۳۱۴). بنظر می‌رسد آنچه موجب تضارب آرا و اختلاف در باب مشروعیت یا عدم مشروعیت معامله با رمزارزها شده است، اختلاف در شناخت ماهیت وچیستی رمزارزها می‌باشد. از باب نمونه گروهی که قائل به بطلان معامله با رمزارزها هستند به ادله‌ای از قبیل غرر(خطر یا ابهام در معامله)، اکل به باطل بودن معامله با ارزهای دیجیتال، بدون پشتوانه بودن ارزها (غیر متمرکز)، صِرف علامت دیجیتالی و نداشتن فایده مصرفی و مواردی از این دست اشاره نموده‌اند(ر.ک: آذری و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۰۰۱)؛ این درحالی است که نتیجه تحقیقات برخی دیگر از پژوهشگران این است که چنین مناقشاتی در رمزارزها راه نداشته و

ندارد و همینطور هم هست! بالاخره انسان گاهی توجه ندارد که این فروع فراوانی که هست باید با مبانی‌اش منطبق شود. در انطباق مبانی بر فتاوا از هوش مصنوعی می‌شود استفاده کرد، یعنی یک فقیه فتواهای مغایر با مبانی‌اش صادر نکند(بیانات آیت‌الله فاضل لنکرانی، به آدرس:

https://fazellankarani.com/persian/lecture/24116./)

۱. البته ممکن است ذکر دانش فقه در کنار دانش حقوق، با توجه به تفاوت‌های موجود در آن‌ها چندان دقیق نباشد؛ زیرا اگرچه فقه و حقوق دو دانش همگن و از دانش‌های رفتاری و دستوری هستند؛ لکن تفاوت فقه و حقوق در این است که فقه ساحت آسمانی دارد؛ ولی حقوق رویکرد زمینی را وجهه همت خویش قرار داده است. فقه نیک‌بختی دنیا و آخرت را طلب می‌کند؛ ولی حقوق به سعادت دنیوی توجه دارد. فقه بر متون دینی تکیه می‌کند ولی حقوق بر قانون و عرف پافشاری می‌کند. لذا رابطه بین فقه و حقوق رابطه پیچیده و چندوجهی است و هر دو که می‌خواهند رفتار انسان را تنظیم کنند نگاه‌های متفاوتی درباره وظیفه خودشان بیان می‌کنند.

۲. شایان ذکر است اگرچه از دیرباز فقه به مسائل مستحدثه عطف توجه داشته است؛ اما پس از مدرنیته حجم توجه به مسائل مستحدثه گسترش یافته است و بسیاری از مسائل مستحدثه، موضوعاتی است که در اثر روابط اجتماعی ناشی از مدرنیته شکل گرفته‌اند و در برابر فقه خودنمایی و صف‌آرایی کرده‌اند و فقها آنها را به عنوان مسائل مستحدثه در دستور کار مطالعاتی قرار داده‌اند به این معنا که اگر مدرنیته نمی بود در روابط اقتصادی و اجتماعی این موضوعات پدید نمی‌آمد. بنابراین بخشی از توسعه‌ای که در دامنه فقه رخ افتاده است، بر اساس نظر انداختن به موضوعاتی است که حاصل وضعیت‌های اجتماعی ناشی از مدرنیته است. بسیاری از عالمان دینی در طول تاریخ با موضوعات مربوط به دین و زندگی در جامعه سروکار داشته اند. اما در دوران مدرنیته، با توسعه علوم و فناوری، تحولات فرهنگی و اقتصادی و تغییر در نگرش انسان به دنیا، نگاه عالمان دینی به دین و زندگی تحت تاثیر قرار گرفت. برخی از عالمان دینی این تغییرات را با انتقاد مواجه کردند و برخی دیگر سعی کردند با تطبیق با شرایط جدید، به دین و زندگی امروزی به تبیین و تبلیغ دین بپردازند. با توسعه علم و فناوری، بسیاری از سوالات پیچیده درباره مفاهیم دینی مطرح شدند که در گذشته مورد توجه نبودند. این سوالات شامل مسائلی مانند رابطه بین علم و دین، حقوق انسانی و.... می‌باشد؛ از قبیل: آیا دین قابل تطبیق با مفاهیم مدرن است؟ آیا می توان دین را با زندگی مدرن ترکیب کرد و... لذا باید اذعان داشت امروزه از فناوری برای مطالعه دین یا ارائه دین یا تحقیق در زمینه‌های مختلف آموزشی و پژوهشی یا تبلیغی دین استفاده گسترده‌ای می‌شود، به طوری که امروزه هیچ فردی نیست که از فناوری و محصولات آن برای تعمیق مطالعات دینی و گسترش دامنه مطالعات دینی استفاده نکند. چنانچه فرض عدم استفاده از تکنولوژی را به محققان حوزه دین‌پژوهی عرضه کنند یا بخواهند فرض را بر عدم استفاده از ابزار و تکنولوژی بگذارند، احساس می‌کنند که مطالعه دین‌پژوهی دچار ضعف و کاستی می‌گردد؛ زیرا احساس غالب و حاکم این است که بدون تکنولوژی هیچکس نمی‌تواند به سرعتی که می‌خواهد در تحقیق دین پیشرفت کند، مطالعات مورد نیاز را تکمیل کند یا به عمق مورد نیاز دست یابد.

طرح چنین مسائلی بخاطر عدم آگاهی از ماهیت چنین پدیده‌ای می‌باشد(مدرسی یزدی، ۱۴۰۱: ۱۷۳). درهرصورت مقصود از ذکر مثال فوق این است که هوش مصنوعی می‌تواند با ماهیت‌شناسی پدیده مزبور از طریق تلفیق داده‌های اقتصادی، حقوقی، مالی و... به مدد پژوهشگران فقهی آمده و با موضوع‌شناسی دقیق و ارائه اطلاعات به صورت ترکیبی و جامع، حکم مسئله را تا حد زیادی شفاف نموده و مسئله را برای فقیه روشن نماید. در واقع در اینجا هوش مصنوعی به مثابه یک خبره و کارشناس نقش‌آفرینی نموده و فقیه وظیفه کارشناسی مسئله را به هوش مصنوعی محول می‌نماید.

۵- تحلیل شواهد و مصادیق بحث

بنظر می‌رسد یکی از مواضعی که هوش مصنوعی می‌تواند به یاری فقیه شتافته و نقش برجسته‌ای ایفا نماید، در مسائل و موضوعات مرتبط با فقه پزشکی باشد. چه اینکه هوش مصنوعی قادر خواهد بود شناخت جامعی از بسیاری مسائل مانند تغییر جنسیت، تلقیح مصنوعی، رحم اجاره‌ای و... در اختیار فقیه قرار داده و موضوع بسیاری از این دست مسائل را برای وی روشن سازد. دامنه کاربرد هوش مصنوعی در موضوعات نوین حتی می‌تواند بسیار فراتر از انتظار باشد. در ادامه با ذکر شواهدی به ضرورت ورود هوش مصنوعی در مسائل فقه پزشکی اشاره خواهد شد.

تغییر جنسیت

تغییر جنسیت به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن جنسیت یک موجود زنده به جنسیت دیگر تغییر می‌یابد، یعنی ویژگی‌های جنسی فعلی، با ویژگی‌های جنس مخالف جایگزین می‌شوند.به دیگر عبارت، تغییر جنسیت عبارت است از تغییر جنس مرد به زن و جنس زن به مرد به‌وسیله تغییر آلت تناسلی و برخی اندام‌های بدن به‌همراه تغییرات هورمونی. این مسئله از مسائل نوظهور در فقه پزشکی به شمار آمده و امروزه به دلیل فراگیر بودن آن، مورد مطالعه و نظریه‌پردازی فقیهان مسلمان قرار گرفته است. تغییر جنسیت، چه از مرد به زن و چه از زن به مرد، فرآیندی بسیار پیچیده، شامل ارزیابی‌های روان‌پزشکی، روان‌درمانی، هورمون‌درمانی و عمل جراحی بوده و عمل تغییر جنسیت، یک جراحی برگشت‌ناپذیر است.

فارغ از این مباحث، در مسئله تغییر جنسیت، از عبارات برخی از فقها چنین مستفاد می‌شود که اگر واقعاً فرد احساس نماید که به جنس مخالف خود تعلق دارد و این امر در عالم واقع امکان‌پذیر باشد(حالتی که در آن فرد از جنسیت خودش با تمام ویژگی‌های موجود، بـه جنسیت مخالف تغییر نماید)، در این صورت تغییر جنسیت وی ایرادی ندارد(خمینی، ۱۴۲۵: ۴/ ۴۸۰؛ منتظری، ۱۴۱۵: ۵۱۷). پیداست که احراز چنین امری صرفاً توسط دانش فقه و شخص فقیه امکان‌پذیر نیست و استمداد از علوم متنوعی را می‌طلبد که هوش مصنوعی می‌تواند با پردازش و تحلیل اطلاعات، فقیه را در این امر یاری نماید. از باب نمونه در مصداق مزبور، علاوه بر اینکه مسئله از حیث دانش پزشکی و اموری از قبیل ارزیابی عملکرد جنسی پس از انجام تغییر جنسیت و میزان تطابق هویت جنسی جدید پس از تغییر جنسیت می‌تواند و بلکه باید در مطالعه قرار گیرد(ر.ک: جباری و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۳؛ حجازی و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۸)، مسئله باید از منظر اخلاقی(ر.ک: عرب و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲)، اجتماعی(ر.ک: توسلی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۹)، دانش روانشناسی(فانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۹۹)، و نیز از نظر حقوقی مانند نحوه تعیین ارث و...(داودآبادی، ۱۳۹۷: ۲)، مورد تحلیل و مداقه دقیق قرار گیرد و نیک روشن است که با توجه به اینکه چنین بررسی ژرفی از عهده شخص فقیه برنخواهد آمد، در این موارد استفاده از فناوری هوش مصنوعی می‌تواند بسیار مؤثر بوده و دقت و سرعت کار را نیز به نحو چشمگیری افزایش دهد.

به عبارت دیگر در مانحن‌فیه هوش مصنوعی می‌تواند در فرآیند اجتهاد، نقش دستیار فقیه را ایفا نماید؛ بدین معنا که این فناوری کمک کار فقیه در مسیر استنباط احکام الهی می‌تواند قرار گیرد و لذا خواهد توانست ثمرات فراوانی در مسیر اجتهاد داشته باشد. زیرا لایه‌ها و وجوه استدلالی در هم تنیده و پیچیده‌ای در بحث مزبور شکل گرفته است که تحلیل و فهم آنها در گرو فهم دقیق عناوین و موضوعات آن است؛ لذا فقیه از آنجا که در این موضوعات منابع ذی‌دخل زیاد هستند، نیاز به حجم عظیمی از اطلاعات دارد و هوش مصنوعی می‌تواند بخشی از اطلاعاتی که باعث روشن شدن موضوع برای فقیه می‌شود را برای او روشن نماید.

مقوله فرزندآوری

بی‌تردید مسئله فرزند آوری و اهتمام به تکثیر نسل یکی از مهم‌ترین زوایای زندگی آدمیان بوده است و از همین رو پروردگار حکیم گرایش به فرزندآوری را در وجود انسان به ودیعت نهاده و از این رهگذر آموزه‌های دینی نیز تشویق و ترغیب به فرزندآوری نموده‌اند(ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷: ۷/ ۶۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۸ /۴۱۰). امروزه همگان بر این امر صحه می‌گذارند که ازیاد نسل می‌تواند از مهمترین مزایای جامعه اسلامی تلقی شده و در زمره مؤلفه‌های اقتدار و قدرت هر کشور به شمار آید. چه‌اینکه کشورهایی که امروزه درجمع کشورهای توسعه یافته هستند، به هیچ وجه با کاهش جمعیت به توسعه دست نیافته‌اند و از قضا زمانی انقلاب صنعتی شکل گرفت که این کشورها از جوامع جوان و نیروی کار فعال برخوردار بودند و در کنار آن به شدت مهاجرپذیری کردند و نیروی کار وارد کشور کردند و به توسعه یافتگی دست یافتند؛ از قضا همین کشورهای توسعه یافته مرفه وقتی وارد فاز سالخوردگی جمعیت می‌شوند و شاخص‌های جمعیتی آنان افت می‌یابد، یکی پس از دیگری مبتلا به مشکلات اقتصادی از جمله رکود اقتصادی، تورم و بدهی‌های عمومی بین المللی بالا می‌شوند. فارغ از این مباحث، در باب رابطه هوش مصنوعی و فرزندآوری که یکی از موضوعات و مقولات مورد بحث در دانش فقه به شمار می‌آید و تاکنون مبنای پژوهش‌های بسیار قرار گرفته است(ر.ک: نوری همدانی، ۱۳۸۲: ۴۳؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۷: ۲/ ۵۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۲۴۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵: ۱ /۴۵۹)، این تکنولوژی می‌تواند به فقیه پاسخ دهد که در مسئله‌ای مانند فرزندآوری، فقیه باید با نظرداشت چه اموری به صدور فتوا اهتمام ورزد و از باب نمونه کثرت اولاد و فرزندان در دنیای امروزی دارای چه مزایا و مضراتی است و در این بحث باید چه مؤلفه‌هایی را در نظر گرفت و اینکه جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان چگونه این مسئله را تحلیل می‌کنند و نیز این فناوری حتی می‌تواند به طور مصداقی و جزئی، مسئله جمعیت را با توجه به اقلیم و جغرافیا و وضعیت اقتصادی کشورهای گوناگون و نیز نیازهای جمعیتی و سیاسی مورد پردازش دقیق قرار دهد و از این رهگذر موجب کارآمدی و به‌روز شدن فتاوای فقهی گردد. البته نمونه‌هایی از استفاده از داده‌های علوم، در آرای برخی از فقها مشاهده می‌شود؛ لکن با ورود هوش مصنوعی، چنین رویکردی می‌تواند از دقت و سرعت و چالاکی روزافزونی برخوردار گردد.

در واقع هوش مصنوعی در مسئله مزبور می‌تواند از طریق تجمیع و پردازش اطلاعات به فقیه و مجتهد مدد رساند؛ یعنی هوش مصنوعی قادر خواهد بود افزون براینکه اطلاعات خام را مهیا و تنظیم کند، افزون بر آن اطلاعات ترکیب‌شده را براساس پیچیدگی‌ها و شرایط متافوت به فقیه ارائه دهد؛ چراکه اگر مجتهد به‌طور دقیق موضوع این پیچیدگی‌ها و عوامل دخیل در بحث را مورد شناسایی و درک قرار ندهد، حکمی که خواهد داد ممکن است با موضوع بیرونی و واقعیات اجتماعی و خارجی تطابق نداشته باشد؛ به همین جهت وقتی که حکم بر اجتماع عرضه می‌شود؛ ممکن است اثر عکس را به دنبال داشته باشد؛ پس باید فقیه به کمک هوش مصنوعی فرآیند اجتهاد را تسریع بخشد و آنچه یقینی است اینکه حجم اطلاعات و داده‌ها هرچه قدر گسترده‌تر و دقیق‌تر باشد، حکم مستنبط توسط وی نیز به همان میزان به واقعیت نزدیک‌تر خواهد بود.

محصولات تراریخته

تراریخته(Transgenesis)، به فرایند تزریق یک ژن بُرون‌زاد(Exogenous Gene) به جانداران زنده، گفته می‌شود. به طوری که جاندار ویژگی جدیدی پیدا کند و آن را به فرزندانش منتقل کند. در فناوری تولید جانداران تراریخته (ترازایی)، یک یا چند ژن به ژنوم طبیعی جاندار اضافه یا از آن حذف می‌شود. درصورتی که ژنی از جاندار حذف شود به جاندار حاصل «فروریخته»(Knock out) گفته می‌شود. در واقع به زبان ساده واژهٔ «تراریخته» ریشه در دست‌کاری ژنتیک محصولات مصرفی مانند مواد غذایی دارد. در واقع محصولاتی که ساختار ژنتیکی آن‌ها با مهندسی ژنتیک تغییر یافته و یک خصوصیت ویژه در محصول ایجاد یا یک خصوصیت از آن حذف شده باشد که این تغییر در طبیعت نتواند رخ دهد را، تراریخته گویند(حسینی‌خواه و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۹۰). استفاده از محصولات تراریخته موافقان و مخالفان خود را دارد. گروهی با استناد به اینکه خوردن این قبیل محصولات روی ژن افراد تأثیرات سویی خواهد داشت؛ یا اینکه محصولات تراریخته می‌تواند به عنوان یک تکنیک جهت کنترل زاد و ولد توسط دولت‌های غربی به کار رود؛ یا طرح این مسئله که استفاده از محصولات تراریخته منجر به ضرر و زیان بدنی شده و برای سلامتی مضر خواهد بود، به

ممنوعیت استفاده از این محصولات گرویده‌اند(کریمی‌نیا و دیگران، ۱۴۰۰: ۷۱). برخی دیگر نیز مدعی شده‌اند مصرف درازمدّت این نوع محصولات می‌تواند عامل خطرناکی در ایجاد بیماری و سرطان باشد(حیات غیب، ۱۳۹۵: ۱۵).

در هرصورت آنچه واضح است اینکه از منظر فقهی و در باب اتخاذ موضع شرعی در مسئله، از جهت جواز یا عدم جواز استفاده از این محصولات، طبیعتاً فقیه و مجتهد به تنهایی نخواهد توانست حکم مسئله را صرفاً براساس دانش فقه استخراج نموده و به مکلفان و مقلدان ارائه نماید؛ چه‌اینکه بررسی مسائلی از قبیل تأثیر محصول تراریخته بر روی ژن یا خطر ابتلا به سرطان در اثر مصرف آن، یا ضرر و زیان استفاده از این محصولات به صورت کلی، در زمره موضوعات و مسائلی نیستند که در محدوده دانش فقیه قرار گیرند؛ لذا در اینجا نیز هوش مصنوعی می‌تواند نقش‌آفرینی نموده و با پردازش و استخراج اطلاعات پزشکی، صحت و سقم موارد مزبور را مورد سنجش قرار داده و در اختیار فقیه قرار دهد.

سقط جنین

سقط جنین یکی از مسائل پیچیده در جوامع مختلف است که ابعاد پزشکی، فقهی و حقوقی خاص خود را دارد. این موضوع به دلیل تأثیرات عمیق بر زندگی فردی و اجتماعی، همواره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. البته این عمل ممکن است به دلایل مختلفی انجام شود. مثلا سقط جنین خودبخودی که به طور طبیعی اتفاق می‌افتد، معمولاً در اوایل بارداری رخ می‌دهد و ممکن است به دلایل ژنتیکی، هورمونی یا مشکلات ساختاری در رحم باشد. در مقابل در سقط جنین عمدی، این نوع سقط به دلایل پزشکی(مانند خطر برای سلامت مادر یا ناهنجاری‌های جنینی) یا غیرپزشکی(مانند شرایط اجتماعی، اقتصادی یا خانوادگی) انجام می‌شود. در فقه امامیه، سقط جنین موضوعی حساس و بحث‌برانگیز است. نظرات فقها در این زمینه متفاوت است و به عوامل مختلفی بستگی دارد که در این مجال، فرصت بحث از این امور نیست. لکن در هرصورت بنظر می‌رسد سقط جنین به دلایل پزشکی(مانند خطر برای جان مادر یا ناهنجاری‌های جدی جنینی) معمولاً با شرایط خاصی مجاز است، اما سقط به دلایل غیرپزشکی (مانند نداشتن تمکن مالی) به طور کلی مورد قبول نیست(نجفی، ۱۴۰۴: ۳۷۸/۴).

در همین راستا در طرح مسمی به جوانی جمعیت و حمایت از خانواده، قانونی جدید در زمینه سقط جنین وضع گردیده است. قانون مزبور جایگزین قانونی است که در سال ۱۳۸۴ به تصویب رسیده بود و وفق آن سقط درمانی تحت شرایط خاصی مجاز اعلام شده بود. به موجب آن، سقط جنین تنها با تشخیص قطعی سه پزشک متخصص و تأیید پزشکی قانونی در مواردی که جنین دچار ناهنجاری‌های جدی باشد یا سلامت مادر در خطر باشد، امکان‌پذیر بود. این اقدام باید قبل از نفخ روح(که معمولاً در چهارماهگی اتفاق می‌افتد) و با رضایت زن صورت می‌گرفت و در این موارد، پزشک مسئول هیچگونه مجازاتی متوجه‌اش نمی‌شد. اما در قانون جدید، شرایط سقط جنین ناقص‌الخلقه تغییر یافته است. طبق این قانون، تصمیم‌گیری در مورد سقط جنین ناقص‌الخلقه به دستورالعملی وابسته است که به زودی توسط شورایی در سازمان پزشکی قانونی تشکیل خواهد شد. این شورا متشکل از رئیس سازمان پزشکی قانونی کشور، سه فقیه مجتهد در فقه پزشکی، چهار متخصص و یک قاضی دیوان عالی کشور خواهد بود. در این طرح، تأکید شده است که مصوبات این شورا باید با اکثریت آراء تصویب شود و برای لازم‌الاجرا بودن، نیازمند رأی موافق حداقل دو فقیه هستند. با تصویب این قانون، قانون سقط درمانی مصوب ۲۵ خرداد ۱۳۸۴ نیز لغو خواهد شد.

در این زمینه هوش مصنوعی در تشخیص موضوع و برخی امور دیگر می‌تواند کمک شایانی به فقیه انجام دهد. از باب نمونه هوش مصنوعی می‌تواند به جمع‌آوری و تحلیل داده‌های مربوط به سقط جنین، ناهنجاری‌های جنینی و وضعیت سلامت مادران کمک کند که این اطلاعات می‌تواند به فقیه در تصمیم‌گیری‌های فقهی بر اساس واقعیت‌های پزشکی و اجتماعی کمک کند. همچنین با استفاده از الگوریتم‌های یادگیری ماشین، می‌توان سناریوهای مختلف را شبیه‌سازی کرد و تأثیرات احتمالی تصمیمات مختلف را بررسی کرد. این شبیه‌سازی‌ها می‌توانند به فقیه در ارزیابی عواقب فقهی و اجتماعی سقط جنین کمک کنند. نکته دیگر آنکه هوش مصنوعی می‌تواند با ظرافت خاصی متون فقهی را تجزیه و تحلیل کرده و نظرات مختلف فقها را در مورد سقط جنین استخراج کند. این اطلاعات می‌تواند به فقیه در بررسی دیدگاه‌های مختلف و استناد به منابع معتبر کمک کند.

نتیجه‌گیری

مطابق آنچه گذشت استفاده از هوش مصنوعی در فقه پزشکی، به‌ویژه در موضوعات پیچیده و چالش‌برانگیزی که ذکر آن در متن گذشت، ضرورت و اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. چه‌اینکه در عصر حاضر، پیشرفت‌های سریع فناوری اطلاعات و داده‌کاوی، امکان جمع‌آوری و تحلیل داده‌های گسترده را فراهم کرده است که می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های فقهی کمک شایانی کند. با توجه به شواهد ارائه‌شده، می‌توان گفت که هوش مصنوعی به عنوان یک ابزار تحلیلی و پشتیبان تصمیم‌گیری، می‌تواند به فقیه در فهم بهتر مسائل پزشکی و فقهی کمک کند. به عنوان مثال، در موضوع تغییر جنسیت، هوش مصنوعی می‌تواند با بررسی داده‌های پزشکی و روانشناختی، به فقیه در ارزیابی شرایط کمک شایانی نماید. به عنوان نمونه‌ای دیگر در مورد محصولات تراریخته، هوش مصنوعی می‌تواند با تجزیه و تحلیل اطلاعات مربوط به تأثیرات این محصولات بر سلامت انسان و محیط زیست، به فقیه در اتخاذ تصمیمات آگاهانه‌تر کمک کند. همچنین در موضوع سقط جنین، این فناوری می‌تواند داده‌های مربوط به سلامت مادر و جنین را جمع‌آوری کرده و با تحلیل شرایط مختلف، به فقیه در تعیین احکام شرعی مناسب کمک نماید. در نهایت، باید توجه داشت که استفاده از هوش مصنوعی در فقه پزشکی نه تنها به افزایش دقت و صحت تصمیمات فقهی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند فرآیندهای اتخاذ تصمیم را نیز تسهیل کند. بنابراین، ضرورت استفاده از هوش مصنوعی در فقه پزشکی نه تنها به نیازهای روزافزون جامعه پاسخ می‌دهد، بلکه می‌تواند به پیشبرد دانش فقهی و پزشکی در راستای منافع عمومی کمک شایانی نماید. در خاتمه پیشنهاد می‌شود برای بهره‌برداری حداکثری از این فناوری، فقها و متخصصان علوم پزشکی همکاری نزدیک‌تری داشته باشند تا بتوانند با هم‌افزایی دانش خود، به توسعه نظریات جدید و کاربردی در این زمینه بپردازند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم.

نهج‌البلاغه.

آذری، سکینه؛ افضلی، روح الله؛ تارم، میثم. (۱۴۰۱). پدیده‌های نوظهور مالی (بیت کوین) از دیدگاه قرآن کریم و فقه امامیه. *ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۵(۱۰).

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (۱۵ جلد). بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.

تخشید، زهرا. (۱۴۰۰). مقدمه‌ای بر چالش‌های هوش مصنوعی در حوزه مسئولیت مدنی. *حقوق خصوصی*، ۱۸(۱).

تشکری صالح، ابوذر؛ رجبی، محمود. (۱۳۹۷). بررسی توان رقابت هوش مصنوعی با ذهن انسان از منظر قرآن. *قرآن شناخت*، سال دهم (پاییز و زمستان).

توسلی، افسانه و همکاران. (۱۳۹۳). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر در تسریع اقدام به عمل جراحی تغییر جنسیت در افراد مبتلا به اختلال هویت جنسی. پزشکی قانونی، (۲).

جباری، علیرضا و همکاران. (۱۳۹۷). ارزیابی عملکرد جنسی پس از انجام عمل جراحی تغییر جنسیت. مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان، (۴).

جعفری، محمدتقی. (۱۴۱۸ق). منابع فقه. تهران: مؤسسه نشر کرامت.

حرّعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البیت(ع).

حسینی‌خواه، سیدجواد و دیگران. (۱۴۰۲). نقش مواد تراریخته در امنیت بهداشتی روابط زوجین از منظر فقه. *مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، ۱۵(۳۱).

حجازی، آریا و همکاران. (۱۳۸۷). بررسی میزان تطابق نقش و هویت جنسی دوازده بیمار ترنس سکسوال با جنسیت جدیدشان پس از عمل جراحی تغییر جنسیت. *مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی کردستان*، (۴).

حیات غیب، داوود. (۱۳۹۵). گفتگو با دکتر داوود حیات غیب. مجله حریم امام، آستان مقدس امام خمینی(ره).

خمینی، روح‌الله. (۱۴۲۵ق). تحریر الوسیلة (چاپ بیست و یکم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

داودآبادی، محمد؛ داودآبادی، مهشاد. (۱۳۹۷). ارث و تغییر جنسیت. تالیفات برتر علوم انسانی اسلامی. تهران.

داودآبادی، مرضیه؛ خزاعی، زهرا. (۱۳۸۷). بررسی مسائل اخلاقی در سیستم‌های هوشمند. دوره ۱۰(۱).

شهید اول، محمد بن مکی عاملی. (۱۴۱۹ق). ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل البیت.

صافی گلپایگانی، لطف الله. (۱۴۱۷ق). جامع الاحکام. قم: انتشارات حضرت معصومه(ع).

طباطبائی، سیده فاطمه؛ بینش به‌نیا، الهه. (۱۴۰۱). حکم تکلیفی بکارگیری هوش مصنوعی به عنوان قاضی از منظر فقه امامیه. *فصلنامه حقوق اسلامی*، سال نوزدهم(۴).

طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین (چاپ دوم). تهران: کتابفروشی مرتضوی.

عرب، سمانه و همکاران. (۱۳۹۲). مبانی اخلاقی و حقوقی تغییر جنسیت. اخلاق در علوم و فناوری، (۴).

عطازاده، سعید؛ انصاری، جلال. (۱۳۹۸). بازپژوهی مفهوم مسئولیت کیفری هوش مصنوعی (مطالعه موردی خودروهای خودران) در حقوق اسلام، ایران، آمریکا و آلمان. *پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب*، سال ششم(۴).

علامه حلّی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ق). تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق(ع).

فاضل موحدی لنکرانی، محمد. (۱۴۲۵ق). جامع المسائل. قم: نشر امیر قلم.

فانی، منوچهر و همکاران. (۱۴۰۱). تحلیل دیدگاه فقه امامیه و علم روانشناسی نسبت به تغییر جنسیت. *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، (۲۸).

فروغی، محمد و همکاران. (۱۳۹۶). ادراک بصری در هوش مصنوعی. معارف عقلی (اول).

قاسمی، ناصر؛ بیاتی، مجید. (۱۴۰۰). ارزهای دیجیتال از نگاه سیاست جنایی تقنینی ایران و فقه امامیه. دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.

کریمی‌نیا و دیگران. (۱۴۰۰). مستندات فقهی واردات و توزیع محصولات تراریخته با نگاهی به منابع قرآنی و روایی. *پژوهش و مطالعات علوم اسلامی*، سال سوم(۲۳).

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (۸ جلد، چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

مازاریان، علیرضا. (۱۳۹۸). تحلیل انتقادی استدلال «عدم تفاوت مربوط» در دفاع از حقوق هوش مصنوعی. *پژوهش‌های فلسفی-کلامی*، سال بیست و یکم(۱).

مددی، مهدی؛ قائمی خرق، محسن؛ شفیعی، قاسم. (۱۴۰۰). جستار فقهی حقوقی در مسئله قانونمندسازی «ارزهای رمزنگاری شده». مجلس و راهبرد، ۲۸(۱۰۵).

مدرسی طباطبایی یزدی، سید محمدرضا. (۱۴۰۱). فقه رمزارزها. قم: مؤسسه انتشارات حوزه‌های علمیه.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (مجموعه آثار). تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۱). آشنایی با علوم اسلامی (جلد ۱، چاپ هشتم). تهران: انتشارات صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۵). دایرة المعارف فقه مقارن. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸ق). احکام بانوان: مطابق با فتاوای حضرت آیه‌الله‌العظمی مکارم شیرازی. قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب(ع).

نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

نصر، سیدحسین. (۱۳۸۲). جوان مسلمان و دنیای متجدّد. تهران: طرح نو.

نواب‌پور، علیرضا. (۱۴۰۰). مقدمه‌ای بر پول رمزنگاری شده: مبانی فنی، مالی و فقهی. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

نوری همدانی، حسین. (۱۳۸۲). کنترل جمعیت. *مجله فقه اهل بیت فارسی*، (۳۳)..

References

The Holy Qur’an.

Nahj al-Balaghah.

Aghagolzadeh, Ferdows. (2019). Critical Discourse Analysis. Tehran: Scientific and Cultural Publications

Ahmadi, Mohammad; Rezaei, Ali. (2017). (No full source details provided in original)

Arab, Samaneh et al. (2013). Ethical and Legal Foundations of Sex Change. Ethics in Science and Technology,(40.

Atazadeh, Saeed; Ansari, Jalal. (2019). Re-examining the Concept of Criminal Liability of Artificial Intelligence (Case Study of Self-driving Cars) in Islamic Law, Iran, the US, and Germany. Comparative Study of Islamic and Western Law, Sixth Year(4).

Azari, Sakineh; Afzali, Ruhollah; Tarem, Meysam. (2022). Emerging Financial Phenomena (Bitcoin) from the Perspective of the Holy Qur’an and Imamiyya Jurisprudence. *Iranian Journal of Political Sociology*, 5(10).

Chollet, F. (2018). Deep Learning with Python. New York: anning.Publications.

Davoudabadi, Mohammad; Davoudabadi, Mahshad. (2018). Inheritance and Sex Change. Top Compositions of Islamic Humanities. Tehran.

Davoudabadi, Marziyeh; Khazaei, Zahra. (2008). Investigating Ethical Issues in Intelligent Systems. Period 10(1).

Fani, Manouchehr et al. (2023). Analysis of Imamiyya Jurisprudence and Psychology, Perspectives on Sex Change. *Iranian Political Sociology*, (28).

Fazel Movahedi Lankarani, Mohammad. (2004). Jami' al-Masa'il. Qom: Amire Qalam Publishing.

Foroughi, Mohammad et al. (2017). Visual Perception in Artificial Intelligence. Intellectual Teachings, (1).

Ghasemi, Naser; Bayati, Majid. (2021). Digital Currencies from the Perspective of Iran's Legislative Criminal Policy and Imamiyya Jurisprudence. University of Judicial Sciences and Administrative Services.

Hayat Gheyb, Davoud. (2016). Interview with Dr. Davoud Hayat Gheyb. Harim Imam Magazine, Imam Khomeini Holy Shrine.

Hejazi, Arya et al. (2008). Examining the Degree of Correspondence of Gender Role and Identity of Twelve Transsexual Patients with Their New Gender After Sex Reassignment Surgery. *Scientific Journal of Kurdistan University of Medical Sciences*, (4).

Hosseinikhah, Seyyed Javad et al. (2023). The Role of Transgenic Products in the Health Security of Couples' Relationships from a Jurisprudential Perspective. *Studies of Islamic Jurisprudence and Law*, 15(31).

Houri Ameli, Mohammad bin Hassan. (1988). Wasa'il al-Shi'a. Qom: Al al-Bayt Institute.

Ibn Manzour, Mohammad bin Makram. (1993). Lisan al-Arab (15 vols.). Beirut: Dar al-Fikr for Printing and Publishing.

Jabbari, Alireza et al. (2018). Evaluation of Sexual Function After Sex Reassignment Surgery. *Journal of Gorgan University of Medical Sciences*, (4).

Jafari, Mohammad Taghi. (1997). Sources of Jurisprudence. Tehran: Karamat Publishing Institute.

Kariminia et al. (2021). Jurisprudential Documents on the Import and Distribution of Transgenic Products with a View to Qur'anic and Narrative Sources. Journal of Islamic Sciences Research and Studies, Third Year (23).

Khomeini, Ruhollah. (2004). Tahrir al-Wasilah (21st ed.). Qom: Islamic Publications Office.

Kulayni, Mohammad bin Ya'qub. (1986). Al-Kafi (8 vols., 4th ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Madadi, Mehdi; Ghaemi Kharaq, Mohsen; Shafiei, Qasem. (2021). A Jurisprudential-Legal Inquiry into the Legalization of Cryptocurrencies. *Majlis and Strategy*, 28(105).

Madrasi Tabatabai Yazdi, Seyyed Mohammad Reza. (2022). Jurisprudence of Cryptocurrencies. Qom: Howzeh Elmiyeh Publications Institute.

Mazarian, Alireza. (2019). A Critical Analysis of the "Relevant Difference" Argument in Defense of Artificial Intelligence Rights. *Philosophical-Theological Researches*, 21(1).

Makarim Shirazi, Naser. (2006). Encyclopedia of Comparative Jurisprudence. Qom: Imam Ali bin Abi Talib School.

Makarim Shirazi, Naser. (2007). Women's Rulings: According to the Fatwas of Grand Ayatollah Makarim Shirazi. Qom: Imam Ali bin Abi Talib School

Mohammadian, Ali. (2026). A Reflection on the Interaction Between Medical Jurisprudence and Artificial Intelligence. Bozorgmehr Qaenat University.

Motahhari, Morteza. (1993). An Introduction to the Islamic Worldview (Collected Works). Tehran: Sadra Publications.

Motahhari, Morteza. (2002). Introduction to Islamic Sciences (Vol. 1, 8th ed.). Tehran: Sadra Publications.

Najafi, Mohammad Hassan. (1983). Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam (7th ed.). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.

Nasr, Seyyed Hossein. (2003). The Young Muslim and the Modern World. Tehran: Tarih-e No.

Nouri Hamedani, Hossein. (2003). Population Control. Ahl al-Bayt Jurisprudence Journal (Persian),(33).

Nawabpour, Alireza. (2021). An Introduction to Cryptocurrency: Technical, Financial, and Jurisprudential Foundations. Tehran: Imam Sadiq University.

Russell, S. (2020). Artificial Intelligence: A Modern Approach. London. Pearson.

Safi Golpaygani, Lotfollah. (1996). Jami' al-Ahkam. Qom: Hazrat Masoumeh Publications.

Shahid al-Awwal, Mohammad bin Makki Amili. (1998). Dhikra al-Shi'a fi Ahkam al-Shari'ah (2nd ed.). Qom: Al al-Bayt Institute.

Tabatabai, Seyyedeh Fatemeh; Binesh Behnia, Elaheh. (2022). The Prescriptive Ruling on Using Artificial Intelligence as a Judge from the Perspective of Imamiyya Jurisprudence. *Islamic Law Quarterly*, 19(4).

Takhshid, Zahra. (2021). An Introduction to the Challenges of Artificial Intelligence in the Field of Civil Liability. Private Law, 18(1).

Tavassoli, Afsaneh et al. (2014). Investigating Social Factors Accelerating Sex Reassignment Surgery in Individuals with Gender Identity Disorder. Forensic Medicine, (2).

Toushih, Fakhr al-Din. (1995). Majma' al-Bahrayn (2nd ed.). Tehran: Morteza Bookstore.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Relation of Logic to Language in Abu Hamid Muḥammad al-Ghazalis Philosophical Views on Language

Mahmood Reza Moradian[1] ✉, **Parisa Najafi**[2]

1. Corresponding Author,Associate Professor, Lorestan University, Faculty of Humanities, Lorestan, Iran. Email: moradian.m@lu.ac.ir
2. Assistant Professor, Lorestan University, Faculty of Humanities, Lorestan, Iran. Email: najafi.p@lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 31 August 2025
Received in revised form 01 December 2025
Accepted 09 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Abu Hamid Muhammad al-Ghazali,
Logic,
Language,
Philosophy of Language

ABSTRACT

Objective: The objective of this study is to examine the relationship between logic and language, along with their constituent elements, from the perspective of Abu Ḥamid al-Ghazali, particularly in light of the fact that his approaches to linguistic philosophy can be classified into the logical and the metaphysical domains.

Method: The research method is based on the examination and content analysis of al-Ghazalis treatises, as well as books and articles related to his philosophy. The data have been extracted from his primary texts and relevant secondary studies.

Results: The findings indicate that al-Ghazali, similar to philosophers such as al-Farabi, Ibn Sina, and later thinkers like Mulla Sadra, discusses various types of existence in general and linguistic modes of existence in particular, including verbal and scriptural existence. He also addresses the relativity of empirical propositions and the conventional nature of the assignment of words and their signification within the framework of definition and syllogism.

Conclusion: Based on his corpus in the field of the philosophy of language, three types of language can be identified: analogical language, language without modality, and the language of no-language. Detailed discussion of these types is provided within the article. Moreover, the analysis of al-Ghazālī's views shows that he seeks to establish a clear boundary between language and reality. His perspective also offers a framework for understanding the expressibility of religious and philosophical concepts.

Cite this article: Moradian, M. R. & Najafi, P. (2026). The Relation of Logic to Language in Abu Hamid Muḥammad al-Ghazalis Philosophical Views on Language. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2024.2021227.1010

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2024.2021227.1010

Introduction

In the second volume of his History of Philosophy (1985), Copleston divides Islamic philosophy into two branches: Eastern and Western. He places thinkers such as al-Kindi, al-Farabi, Ibn Sina, and al-Ghazali in the Eastern tradition, and Ibn Rushd in the Western. What is particularly noteworthy in this classification is the inclusion of al-Ghazali in the Eastern group, despite the fact that many contemporary Islamic thinkers do not consider him a philosopher at all, and some even portray him as an anti-philosophical figure (Yathribi, 2004, 2011), emphasizing his strongly religious and mystical inclinations. For example, Yathribi (2011, pp. 5–24), in discussing al-Ghazalis anti-philosophical tendencies, writes: “Al-Ghazali fought against philosophy and the natural sciences and even mathematics and logic with such animosity that, as Ibn Rushd said, his actions were not ignorance but malice. With his particular religious and social standing, al-Ghazali inflicted such a blow on reason and intellectual inquiry that it could no longer recover easily. As a result, intellectual talents and superior cognitive capacities continued their efforts under the relatively accepted and legitimate frameworks of the time, namely kalam and Sufism, and were placed in their service. Although Ibn Rushd, less than a century after al-Ghazali, strove to revive philosophy, it was as if it were already too late; despite all his struggles, he achieved no significant result, for the dominance of Asharism on the one hand and the prevalence of mysticism and Sufism on the other had restricted the space for rational inquiry and philosophical thinking far more than Ibn Rushd could overcome ”.

Elsewhere, Yathribi (2004, p. 15) states: “I believe that after al-Ghazalis fierce and destructive assault, philosophy in the Islamic world grew weak and could no longer maintain its independence ”.In any case, whether we label al-Ghazali a philosopher, a mystic, a theologian, or even an opponent of philosophy, his thought contains significant dimensions of linguistic philosophy especially considering his affinity with logic. This article examines his views in the philosophy of language through two major lenses: logic and metaphysics.

Method

The research method is based on the examination and content analysis of al-Ghazalis treatises, as well as books and articles related to his philosophy. The data have been extracted from his primary texts and relevant secondary studies.

Results

The findings indicate that al-Ghazali, similar to philosophers such as al-Farabi, Ibn Sina, and later thinkers like Mulla Sadra, discusses various types of existence in general and linguistic modes of existence in particular, including verbal and scriptural existence. He also addresses the relativity of empirical propositions and the conventional nature of the assignment of words and their signification within the framework of definition and syllogism.

Conclusion

In this article, we examined the relationship between logic and language and their constituent elements in the linguistic philosophy of Ghazali. In works such as Miyar al Ilm fi al Mantiq, al Mustasfa min Ilm al Usul, Ihya Ulum al Din, and Mahakk al Nazar, Ghazali addresses the phenomenon of language both directly and indirectly. For example, in the first of these treatises, he discusses different modes of existence, including external, mental, spoken, and written existence. According to Ghazali, external and mental existence are real and universal, shared across nations and peoples, whereas spoken and written existence are conventional and vary from one community to another.

Furthermore, in his discussion of definition, he refers to spoken and written existence and evaluates their relation to conception and assent. In his treatment of designation and signification, he distinguishes between the real relationship associated with mental existence and the non-real relationship associated with linguistic existence. In his discussion of syllogism, he also describes verbal discourse as conventional .Finally, within Ghazali's philosophy of language, analogical language pertains to the realm of the visible world, whereas language without modality and the language of no language belong to the realm of the unseen. The language of analogy without modality lies beyond the domain of logic-centered language and must be examined within a different conceptual framework.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نسبت منطق با زبان در آراء فلسفه زبانی ابوحامد محمد غزالی

محمود رضا مرادیان[۱] ✉، پریسا نجفی[۲]

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، دانشکده ادبیات و علوم‌انسانی، دانشگاه لرستان، ایران. رایانامه: moradian.m@lu.ac.ir

۲. استادیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، ایران. رایانامه: najafi.p@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
ابو حامد محمد غزالی،
منطق، زبان،
فلسفه زبان

چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی نسبت میان منطق و زبان و اجزاء آن از دیدگاه ابوحامد غزالی است؛ به‌ویژه با توجه به اینکه رویکردهای او در فلسفه زبانی در دو حوزه منطقی و مابعدالطبیعی قابل طبقه‌بندی است.

روش پژوهش: روش تحقیق بر پایه جست‌وجو و تحلیل محتوای رساله‌های غزالی و نیز کتاب‌ها و مقالات مرتبط با فلسفه او است و داده‌ها از متون اصلی و پژوهش‌های ثانویه استخراج شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که غزالی همانند فیلسوفانی چون فارابی، ابن‌سینا و نیز متأخرانی مانند ملاصدرا از اقسام وجود به‌طور کلی و اقسام وجود زبانی به‌طور خاص، شامل وجود لفظی و وجود کتبی، سخن گفته است. همچنین او در بحث‌های مربوط به حد و قیاس، به نسبیت گزاره‌های تجربی و قراردادی بودن وضع الفاظ و دلالت‌های آن‌ها پرداخته است.

نتیجه‌گیری: بر اساس مجموعه آرای او در حوزه فلسفه زبان، می‌توان سه گونه زبان تشبیهی، زبان بلاکیف و زبان بی‌زبانی را استخراج کرد. توضیح تفصیلی این گونه‌ها در متن مقاله دنبال می‌شود. افزون بر این، تحلیل دیدگاه‌های غزالی نشان می‌دهد که او کوشیده است مرزی روشن میان زبان و حقیقت برقرار کند. همچنین نگاه او می‌تواند چارچوبی برای فهم نحوه بیان‌پذیری مفاهیم دینی و فلسفی فراهم آورد.

استناد: مرادیان، محمود رضا و پریسا نجفی. (۱۴۰۴). نسبت منطق با زبان در آراء فلسفه زبانی ابوحامد محمد غزالی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2024.2021227.1010

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2024.2021227.1010

مقدمه

کاپلستون در جلد دوم *تاریخ فلسفه* (۱۹۸۵) فلسفه اسلامی را به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می کند. او در درسته شرقی کندی، فارابی، ابن رشد و غزالی را قرار می دهد و در دسته غربی ابن رشد. نکته قابل تامل ملاحظه در مورد این دسته‌بندی قرار دادن غزالی در دسته شرقی است؛ در حالیکه بسیاری از متفکران اسلامی معاصر غزالی را در زمره فیلسوفان به حساب نمی‌آوردند و حتی برخی او را متفکری فلسفه‌ستیز معرفی می‌کنند (یثربی، ۱۳۸۳، ۱۳۹۰) که دارای گرایش‌های دینی و عرفانی تند است. مثلاً، یثربی (۱۳۹۰، صص ۲۴-۵) درباره گرایش‌های ضدفلسفی او می‌گوید «غزالی چنان کینه‌توزانه با فلسفه و علوم طبیعی، حتی ریاضیات و منطق، مبارزه کرد که به قول ابن‌رشد، کار غزالی نه جهالت بلکه شرارت بود! غزالی با موقعیت خاص دینی و اجتماعی خود، چنان ضربه‌ای به عقل و اندیشه زد که دیگر به آسانی نتواند سر بلند کند. طبعاً، نتیجه چنین ضربه‌ای آن شد که استعدادها و توان‌های برتر فکری، تلاش خود را در پناه دو جریان نسبتاً مقبول و مشروع آن روز، یعنی کلام و تصوف، ادامه داده و در خدمت آن دو قرار گیرند. گرچه ابن‌رشد کمی کم‌تر از یک قرن پس از غزالی به احیای فلسفه همت گماشت، گویی که کار از کار گذشته بود. او با همه رنج‌هایی که برد، از تلاش و ایستادگی خود، به نتیجه‌ای دست نیافت. برای این که نفوذ اشعریت از طرفی و رواج عرفان و تصوف از طرف دیگر، صحنه را بر خردورزی و تفکر فلسفی بیش از آن تنگ کرده بود که ابن‌رشد بتواند کاری بکند». یثربی در جای دیگری (۱۳۸۳، ص ۱۵) در این‌باره می‌گوید «بر این باورم که پس از حمله سخت و درهم‌کوبنده غزالی، فلسفه در جهان اسلام، ضعیف شد و نتوانست استقلال خود را حفظ کند». در هر حال، چه غزالی را فیلسوف بنامیم، چه عارف، متکلم یا ضد فلسفه، افکار او دارای ابعاد فلسفه زبانی پررنگی است؛ بویژه آن‌که او با منطق بر سر مهر بود. در این مقاله به بررسی آراء فلسفه زبانی این اندیشمند و متفکر ایرانی در دو بخش منطق و مابعدالطبیعه می‌پردازیم.

بیان مسأله

تا کنون پژوهشی مستقل درباره نسبت میان منطق و زبان در آراء ابو حامد محمد غزالی انجام نشده است. بنابراین، فقط با رجوع به رساله‌های او به عنوان منابع دست اوّل و کتاب‌ها یا مقالاتی که درباره دیگر آراء و افکار او نوشته شده است می‌توان نسبت میان منطق و زبان را برکشید. از مسائل مهم موجود در منطق او که نسبت وثیقی با زبان دارد می‌توان به تحلیل منطقی گزاره‌های تجربی، اقسام وجود، مسأله حد، اقسام وضع و مسأله دلالت، قیاس و زبان تشبیهی و بلاکیف اشاره کرد.

منطق و نسبت آن با فلسفه زبان نزد غزالی

در این مقاله، با رجوع به منطق غزالی، به بررسی نسبت هر یک از موارد فوق با مسأله زبان می‌پردازیم. بنابراین، در این نوشتار، منطق کلمه‌ای محوری است که نسبت آن با زبان و اجزاء آن مورد بررسی و کنکاش قرار خواهد گرفت.

منطق و نسبت آن با گزاره‌های تجربی

غزالی در رساله‌های *مقاصد الفلاسفه* (۱۳۸۱) و *تهافت الفلاسفه* (۱۳۹۶) به مبارزه با فیلسوفانی مانند فارابی و ابن‌سینا پرداخت و تلاش کرد تناقض موجود در فلسفه آنان را نشان دهد. ابن رشد در سده بعدی سعی کرد در رساله *تهافت التهافات* تناقضات او را پاسخ دهد. غزالی در رساله *احیا علوم الدین* نیز در نظریه خلقت از عدم و خلقت پر زمان، که با معیار های دینی سازگار بود، به مخالفت با جاودانگی و قدیم بودن جهان پرداخت. علاوه بر نظریه خلقت از عدم، نظریه علیت کلی خداوند را مطرح کرد. از این نظر، رابطه میان علت و معلول به قدرت خداوند بستگی دارد نه فاعلیت علّی موجودات. به تعبیر کاپلستون (۱۹۸۵، جلد ۲،ص ۱۹۶)، «فیلسوفان پیامد یا تقارن پیوسته را می‌بینند و از آن رابطه علت و معلولی را بیرون می‌کشند، در حالیکه، در واقع، تبعیت حادثه‌ای از حادثه دیگر فقط به دلیل قدرت و فعال خداست. به عبارت دیگر، غزالی به نظریه سبب‌سازانگاری اعتقاد داشت». امروزه، دیدگاه غزالی یا دیدگاه هیوم، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی قرن هجدهم، قابل مقایسه است. هیوم (Goodman, 1987) نیز مانند غزالی معتقد بود رابطه میان علت و معلول یک رابطه قطعی، کامل و مطلق نیست، بلکه یک هم‌آیی میان علت و معلول است. این مفهوم حتی در مورد مشاهدات علمی و تجربی صدق می‌کند. از این رو، احکام علمی زیر گزاره‌هایی نسبی هستند نه قطعی، مطلق و کلی:

۱. گرما علت ذوب شدن یخ است.
۲. سرما علت یخ بستن مایعات است.
۳. هوا علت حرکت جسم در آسمان است.

با توجه به عقاید غزالی و حتی هیوم، در گزاره‌های فوق، گرما، سرما و هوا به ترتیب علت ذوب شدن، یخ بستن و حرکت نیستند، بلکه خداوند، به عنوان علت و قدرت مطلق، باعث ذوب شدن، یخ بستن و حرکت اجسام در هوا می‌شود. البته، باید توجه داشت که هیوم به جنبه دینی گزاره‌های فوق توجهی نداشت. هیوم معتقد است رابطه علت و معلول یک هم‌آیی پیوسته است. بنابراین، گرما و ذوق شدن علت و معلول هم نیستند، بلکه در یک لحظه با هم پدید می‌آیند. در مقایسه با هیوم، غزالی به جنبه الهی و دینی این گزاره‌ها توجه خاص دارد. او معتقد است علت مطلق خداست، بنابراین، صورت مطلق این گزاره‌ها به ترتیب عبارت است از:

۱. خداوند علت ذوب شدت یخ است.
۲. سرما علت یخ بستن مایعات است.
۳. خداوند علت حرکت جسم در آسمان است.

اقسام وجود و وجود زبانی در منطق غزالی

غزالی در رساله *معیار العلم فی المنطق* (۱۹۹۰) درباره وجود و اقسام آن سخن می‌گوید و مفهوم وجود را به علم نسبت می‌دهد. برای این منظور، او از وجود خارجی و وجود ذهنی به عنوان تقسیمات اوّلیه وجود نام می‌برد (Kukkonen, 2010, p. 55) و وجود یا صورت ذهنی را به پیروی از حکمای اسلامی مانند ابن‌سینا و فارابی معادل با علم می‌گیرد. به عبارت دیگر، «صورت ذهنی که در اثر ادراک انسان حاصل می‌شود، نوعی ظهور از ماهیت یا ذات شئ خارجی است و در پرتو همین ظهور است که جهان خارج برای انسان قابل انکشاف می‌گردد. کسانی که وجود ذهنی را انکار کرده و در ظهور و حضور عینی ماهیت اشیاء برای انسان تردید روا داشته‌اند، در واقع، علم را مورد انکار قرار داده‌اند؛ زیرا اگر ماهیت شئ در ذهن حضور پیدا نکند، انطباق میان علم و معلوم تحقق نمی‌پذیرد و در جایی که انطباق نباشد، تفاوتی میان علم و جهل نخواهد بود» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵، ص۳۶۹). در واقع، علم با بیرون کشیدن یا تحدید ذات یا ماهیت اشیاء به صورت وجود ذاتی اشیاء دست می یابد؛ این صورت ذاتی همان وجود یا صورت ذهنی است که عقل از اشیاء و اعیان خارجی بیرون می کشد. به تعبیر غزالی در رساله *معیار العلم*، «هستی شیء یا در عالم عین است یا در عالم ذهن. آن چه در عالم ذهن تحقق دارد، مثال عالم عینی و در عین حال مطابق با آن است؛ یعنی علم نیز جز آنچه ذکر شد چیز دیگری نیست، زیرا علم به یک شیء تحقق نمی‌پذیرد، مگر اینکه صورت و حقیقت آن در نفس حاصل گردد» (ابراهیمی دینانی، همان ص ۳۹۷).

تا این‌جا مشخص شد که غزالی از دو نوع وجود، یعنی وجود عینی یا خارجی و وجود ذهنی نام می برد. او این دو نوع وجود را اقسام وجود اوّلیه می‌نامد و آن‌ها را به عنوان وجودی ثابت ولایتغیر معرفی می‌کند؛ از این حیث، اقسام وجود اولیه تحت تاثیر قومیت، ملیت یا زبان نیستند. به عبارت دیگر، وجود خارجی و ذهنی وضعی یا قراردادی و لفظی نیستند، بلکه طبیعی و حقیقی هستند. دو نوع دیگر وجود ، یعنی وجود لفظی و وجود کتبی، که با هم وجود زبانی را تشکیل می‌دهند، چنین نیستند. وجود لفظی و کتبی قراردادی بوده و تابع قومیت، ملیت، و زبان یک قوم یا ملت خاص هستند (فارابی، ۱۳۸۹؛ غزالی، ۱۹۹۰؛ ملاصدرا، ۱۹۸۳). از این حیث، دلالت وجود لفظی بر وجود ذهنی، وضعی یا قراردادی است. غزالی به پیروی از فارابی، ابن‌سینا و ارسطو معتقد است «واژگان به وسیله مفاهیم بر اشیاء دلالت می‌کنند» (توکونن، ۲۰۱۰، ص ۵۵) و این یعنی دلالت الفاظ برمعانی قراردادی است نه طبیعی، در حالی که دلالت صور ذهنی بر موجودات خارجی حقیقی، ثابت و طبیعی است (غزالی، ۱۹۹۰، ص ۴۷). به همین خاطر، می‌توان گفت غزالی تابع نظریه تطابقی معنی است. از نظر غزالی، نسبت میان وجود خارجی و وجود ذهنی طبیعی و حقیقی است؛ یعنی صورت ذهنی با وجود خارجی کاملاً مطابقت دارد. در واقع، اگر چنین نباشد هیچ علمی پدید نخواهد آمد. بنابراین، عالم برای رسیدن به علم و تحقق آن، باید میان اشیاء خارجی و صورت ذهنی آن‌ها مطابقت ایجاد کند؛ زیرا «معنی علم این است که صورت‌های ذهنی با معلوم خارجی یا اشیاء و اعیان خارجی مطابقت داشته باشد. به خاطر همین، الفاظ و عباراتی که بر معقولات دوگانه دلالت می‌کند، باید با همدیگر تفاوت داشته باشند؛ چون الفاظ بر معانی موجود در نفس دلالت می‌کنند و معانی موجود در نفس با اشیاء و اعیان خارجی مطابق دارند (همان، ص ۲۲۸). با این اوصاف، اقسام وجود نزد غزالی عبارتند از:

۱) وجود خارجی یا عینی یا حقیقت فی نفسه
۲) وجود یا صورت ذهنی
۳) وجود لفظی
۴) وجود کتبی

دسته‌بندی اقسام وجود از چند جهت قابل‌تأمل است. نکته اوّل آن که، وجود ذهنی کاملاً بر وجود خارجی انطباق دارد. در غیر این صورت، علم تحقق نخواهد یافت. دوّم آن که وجود خارجی و وجود ذهنی، به عنوان اقسام اوّلیه وجود، ثابت بوده و وجه مشترک همه اقوام، ملل و زبان‌هاست. این نظریه با دیدگاه فارابی در رساله *احصاء العلوم* (۱۳۸۹) درباره نسبت منطق با معقولات سازگاری دارد. فارابی (۱۳۸۹، ص ۴۲) نیز میان نحو و منطق نسبت برقرار می‌کند. او الفاظ و حدود دلالت آن‌ها را قراردادی یا وضعی می‌داند، به گونه‌ای که آن‌ها از قوم، ملت یا زبانی به قوم، ملت یا زبانی دیگر متفاوتند، اما قوانین حاکم بر الفاظ را، که به عنوان بخشی از منطق معرفی می‌کند، به عنوان وجه مشترک یا عمومیت همه اقوام، ملل و زبان ها تشخیص می‌دهد. از نظر فارابی (همان، ص ۵۲)، «صناعت منطق با صناعت نحو متناسب است؛ زیرا نسبت صناعت منطق به عقل و معقولات مانند نسبت نحو است به زبان و الفاظ؛ پس تمام قواعدی را که علم نحو در مورد الفاظ به دست می‌دهد، علم منطق نظایر آن‌ها را در مورد معقولات به دست می‌دهد». ملاصدرا شیرازی (۱۹۸۳، ص ۱۳) الفاظ را قراردادی و قوم‌مدار می‌داند. بنابراین، الفاظ قراردادی یا وضعی هستند، در حالی که معقولات وجه مشترک همه اقوام، ملل و زبان‌ها به حساب می‌آیند. در مقایسه با دیدگاه های غزالی و در نظر گرفتن اقسام چهارگانه وجود، معقولات دارای وجود ذهنی و الفاظ دارای وجود لفظی هستند؛ معقولات طبیعی، حقیقی و مشترکند، اما الفاظ وضعی یا قراردادی می‌باشند. از طرف دیگر، معقولات دارای معادل‌هایی در عالم خارج هستند. در واقع، میان معقولات و وجود خارجی متناظر با آن‌ها انطباق کامل وجود دارد. وجود نوشتاری یا کتبی نیز متناظر با وجود لفظی است. وجود کتبی آخرین مرتبه وجودی در فرآیند عقل برای رسیدن به علم است. عقل ابتدا در وجود خارجی نظر می‌کند و سپس صورت ذهنی آن را بر می‌کشد. سپس، عقل بر صورت ذهنی لفظ می‌نهد. در پایان، ممکن است این لفظ صورت مکتوب یا نوشتاری پیدا کند.

نکته سوّم در مورد اقسام وجود آن است که وجود خارجی به لحاظ هستی‌شناسی مقدم بر وجود ذهنی است. چنان که اشاره شد، عالم با نظر افکندن بر جهان خارج و اعیان و اشیاء موجود در آن صورت‌های ذهنی آن‌ها دست می‌یابد. از طرف دیگر، وجود زبانی، یعنی وجود لفظی و کتبی، پس از شکل‌گیری و تحدید وجود ذهنی قوام پیدا می‌کند. بنابراین، وجود ذهنی مقدم بر وجود زبانی است. میان وجود لفظی و کتبی نیز تقدم و تأخر زمانی وجود دارد. وجود لفظی مقدم بر وجود کتبی است. مثلاً، در هنگام کتابت، الفاظ صورت کتبی و نوشتاری پیدا می‌کنند تا ثبت و ضبط گردیده و قابل‌انتقال به دیگران باشند.

حد و نسبت آن با زبان

چنانکه در پیش گفتیم، غزالی در رساله *معیار العلم* به مراتب چهارگانه وجود اشاره می‌کند و آن‌ها را «مطابق و موازی یکدیگر دانسته و منشاء آن‌ها را وجود عینی یا حقیقت فی‌نفسه به شمار می‌آورد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵، ص ۴۱۱). نکته قابل‌ملاحظه در اینجا آن است که غزالی مسئله حد را در مورد هر کدام از چهارقسم وجود به کار می‌برد. به عبارت دیگر، برای شناسایی هر قسم از وجود باید حد آن را ترسیم کرد. حد خود نیز به منع یا حصر تعریف می‌شود؛ یعنی اگر حد یک شی را مشخص کنیم، علم به آن شئ حاصل آمده است. گرچه رسیدن به حد یک شی بسیار دشوار است، ولی اگر بتوان به ذات یا ماهیت یک شئ دست یافت، حد آن شی، که علم به آن شی است، مشخص می‌گردد. از همین منظر است که حد را معادل با تعریف می‌دانند. ابراهیمی دینانی (همان، ص ۴۱۲) در توضیح حد می‌نویسد «حقیقت یک شئ حاصر شئ بوده و مخصوص به آن می‌باشد، زیرا حقیقت هر چیزی مخصوص همان چیز است؛ در غیر آن یافت نمی‌شود. بنابراین، حقیقت هر شئ هم جامع است و هم مانع. اکنون، اگر به مثال هر یک از حقایق که در ذهن موجود است و علم به آن (وجود ذهنی)، حقیقت را تشکیل می‌دهد، توجه کنیم، خواهیم دید که آن نیز حاصر خود و واجد خویش است، زیرا با حقیقت مطابقت دارد و حقیقت، مانع اغیار است». چون مفهوم حد درباره اقسام چهارگانه وجود صدق می‌کند، مفهوم حد درباره وجود لفظی و وجود کتبی نیز صدق می‌کند، به این دلیل که وجود کتبی پیرو وجود لفظی است و وجود لفظی نیز مطابق با وجود ذهنی است و بر آن دلالت می‌کند.

وجود لفظی به عنوان دالی است که بر مدلول خود، یعنی وجود ذهنی، دلالت می‌کند. از طرف دیگر، چون وجود ذهنی با وجود عینی و حقیقی مطابقت دارد، وجود لفظی و کتبی نیز بر وجود ذهنی و عینی منطبق است. از این حیث است که می‌گوییم وجود لفظی و وجود کتبی نیز از ویژگی منع و حصر برخوردار می‌باشند و مفهوم حد در مورد آن‌ها صدق می‌کند. البته، باید به این نکته اشاره کرد که، به رسم عادت و بنابر عرف، عنوان حد بر کتابت یا وجود کتبی اطلاق نمی‌شود و غزالی نیز در رساله *المستصفی من علم الاصول* (۱۳۹۰، ص ۲۱) مفهوم حد را فقط در مورد وجود حقیقی و لفظی به کار می‌برد. با توجه به این مطلب باید توجه داشت که معنی را باید از الفاظ نجوئیم، بلکه باید با توجه به جستجو در اعیان خارجی به ذات آن‌ها برسیم؛ آن‌گاه، الفاظ را به پیروی از ذات اشیاء به کار ببریم. از این روست که غزالی در رساله *معیار العلم* هشدار می‌دهد که اگر ذات و معانی را در الفاظ بجوئیم به راه هلاکت و نابودی گام نهاده‌ایم؛ این همان چیزی است که در فرآیند رسیدن به علم به آن اشاره کردیم. عالِم ابتدا با نظر افکندن در اعیان و اشیاء خارجی و حقیقی حد آن‌ها را تعیین می‌کند تا ذات و ماهیت آن ها را بر خود مکشوف سازد. سپس، بر ذاتیات اشیاء، الفاظی را می‌نهد تا این الفاظ بر معانی و صورت‌های ذهنی اشیاء دلالت کنند. از این حیث است که آنچه در مسئله حد مورد توجه است صورت ذهنی یا معانی اشیاء و اعیان است که از وجودات حقیقی اخذ شده است نه الفاظ (غزالی، ۱۹۹۰، ص ۸-۴۷).

چنانکه اشاره شد، اصولاً حد را معادل با تعریف می‌دانیم که از موضوع، محمول و رابطه تشکیل شده و از آن به تصدیق یاد می‌کنیم، اما اغلب حد در منطق به تصور یا موصل تصوری تعبیر می‌شود. غزالی در رساله‌های *معیار العلم*، *المستصفی من علم الاصول* و *محک النظر* چنین موضعی درباره حد اتخاذ می‌کند. از نظر غزالی، مانند هر منطق‌دان دیگری، علم به دو صورت نمود پیدا می‌کند؛ علم یا تصور است یا تصدیق. از طرف دیگر، تصور و تصدیق یا بدیهی است یا کسبی و نظری. بنابراین، تصور علمی است که از طریق تعیین حد یک شئ حقیقتی به دست می‌آید و از آن به موصل تصوری تعبیر می‌شود. دیگر نوع علم، تصدیق است که آن نیز یا بدیهی است یا کسبی و نظری. اکنون، برای رسیدن به تصور بدیهی و تصدیق بدیهی باید حدود اشیاء و اعیان خارجی را معیّن کنیم. به عبارت دیگر، تصورات نظری و تصدیقات نظری از طریق تصورات بدیهی و تصدیقات بدیهی بر ما آشکار می‌شوند؛ یعنی «برای روشن شدن تصورات نظری ناچار از تصورات بدیهی استفاده می‌شود و برای معلوم ساختن تصدیقات نظری از تصدیقات بدیهی بهره‌جویی می‌گردد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵، ص ۴۱۰).

چنان که اشاره شد، غزالی حد را به ذات و ماهیت شئ خارجی نسب می‌دهد. از نظر او، «حد قولی است که بر تمام ذاتیات یک شئ دلالت می‌نماید (همان، ص ۴۱۶). در واقع، اگر در مسیر رسیدن به حد یک شئ بتوانیم همه ذاتیات آن شئ را دریابیم به حد حقیقی آن به عنوان علم مفصل رسیده‌ایم. البته، چون علم به ذاتیات یک شئ صعب و دشوار است، «به جای فصول ذاتی، از عوارض شئ استفاده می‌شود و نام یک چنین تعریف، رسم خواهد بود که قائم‌مقام حد می‌گردد» (همان، ص ۴۱۶). بنابراین، تعریف به حد موجب علم مفصل و تعریف به رسم یا تعریف به لفظ موجب آگاهی جملی است.

برای آگاهی از حد حقیقی باید بدانیم که حد از چه چیزی تشکیل شده است. غزالی در رساله‌های خود حد را دارای ماده و صورت می‌داند. ماده حد از اجناس و فصول تشکیل شده است و «صورت آن ترتیبی است که بین جنس قریب و فصول ذاتی یک شی مراعات می‌گردد» (همان، ص ۴۱۶). مثلاً، در تعریف تام انسان به حیوان ناطق، حیوان جنس و ناطق فصل آن است. در این تعریف، به حد تام و کامل انسان رسیده‌ایم، به گونه‌ای که این تعریف همه ذاتیات بالفعل و بالقوه انسان را در بر می‌گیرد. مثلاً، از جنس حیوان ذاتیات بالقوه حساس، متحرک و جسم بودن به طور ضمنی استنباط می‌شود و از فصل ناطق ویژگی ذاتی و بالفعل ناطقه بودن آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، این حد هم جامع است و هم مانع. اکنون، اگر انسان را به جسم ناطق تعریف کنیم، به حد تام، کامل یا حقیقی آن نرسیده‌ایم؛ چون این تعریف جامع و مانع نیست. در واقع، ممکن است موجودی دیگری یافت شود که دارای جسم ناطقه باشد. از این نظر است که غزالی معتقد است برای رسیدن به حد حقیقی باید به جنس قریب یک شیء برسیم. به عبارت دیگر، باید به جنسی برسیم که، «آن چه به عنوان جنس قریب، در یک تعریف به کار برده می‌شود، اقرب اجناس است و چیزی قریب‌تر از آن در این باب وجود ندارد» (همان، ص ۴۱۷). بنابراین، برای جوهر انسان جنس اقرب حیوان ناطق است نه جسم ناطق. در اصطلاح امروزی، یک بلندگو یا تلویزیون می‌تواند جسم ناطق باشد.

قبلا اشاره شد که حد هم تصور را در برمی‌گیرد و هم تصدیق را. به عبارت دیگر، چون حد نوعی تعریف است، از موضوع، محمول و فعل ربطی تشکیل شده است و حدی که این سه عنصر را داشته باشد، نوعی تصدیق است. از این نظر، حد هم شامل تصور است هم شامل تصدیق. به بیان ابراهیمی دینانی (همان، ص ۴۱۸)، «تصدیق تابع تصور است و در هر تصدیق حداقل دو تصور را می‌توان مورد شناسایی قرار داد». در منطق، تصدیق نیز یا بدیهی است یا کسبی و نظری. یک تصدیق نظری از طریق قیاس برهانی مشخص می‌شود. از این نظر، برهان یا قیاس برهانی نوعی موصل تصدیقی است که دربرگیرنده علم است. گزاره انسان حیوان ناطق است نوعی تصدیق است که به تعریف ذاتیات انسان پرداخته است. در این گزاره، انسان گزاره و حیوان ناطق محمول گزاره است.

ذاتی و عرضی و نسبت آن با حد

چنان که قبلا اشاره شد، در منطق برای رسیدن به موصل تصوری یا حد حقیقی یک شئ باید ذاتیات آن شیء را تشخیص دهیم تا علم به آن شیء حاصل آید. غزالی در رساله *معیار العلم* معانی متصف به یک شیء را به سه قسمت تقسیم می‌کند:

۱) ذاتی مقوم

۲) عرض لازم

۳) عرض مفارق

معانی فوق را برای تعریف اشیاء بر آن‌ها حمل می‌کنند. غزالی برای مشخص کردن تفاوت میان سه محمول فوق به ذکر مثال‌هایی می‌پردازد. مثلاً، او انسان را به عنوان موضوع یک گزاره قرار می‌دهد و سه صفت یا معنی متفاوت زیر را بر او حمل می‌کند:

۱) انسان حیوان ناطق است.

۲) انسان سفید است.

۳) انسان از یک زن متولد شده است.

حیوانیت در گزاره اوّل برای تعریف انسان ضروری است و ذاتی انسان است، به نحوی که آن را نمی‌توان از انسان جدا کرد. از این نظر، غزالی حیوانیت را ذاتی مقوم برای انسان می‌داند. مقوله سفیدی در گزاره دوّم را می‌توان برای انسان تصور کرد، اما در عین‌حال می‌توان این تصور را از انسان جدا کرد، در حالیکه به انسانیت او خدشه‌ای وارد نمی‌شود و با از بین رفتن سفیدی ذات و ماهیت او از بین نمی‌رود، چه‌بسا بسیاری از انسان‌ها سفید نبوده، بلکه سیاه هستند. از این رو، غزالی مقوله سفیدی را برای انسان به عنوان عرض مفارق در نظر می‌گیرد. گزاره سوّم داستان متفاوتی دارد. از یک طرف، وقتی می‌گوییم انسان از یک زن متولد شده است، زن از انسان متولد شده جداست و انسان نیز یک ذات مستقل از زن دارد. به عبارت دیگر، هر دوی زن و انسان دو جوهر مفارق و مستقل از همند. در واقع، نسبت این معنی به انسان مانند نسبت حیوانیت به انسان نیست؛ لذا، این معنی برای انسان ذاتی مقوم نیست. از طرف دیگر، وجود یا تولد انسان وابسته به زن است. لذا، اگر زن نباشد، وجود انسان محقق نخواهد شد. پس، این معنی برای انسان مانند سفیدی یا سیاهی عرض مفارق هم نیست. غزالی به چنین مقوله‌ای عرض لازم می‌گوید.

غزالی برای توضیح بیش‌تر مسئله ذاتی بودن یا عرضی بودن یک صفت یا مقوله ابتدا به بیان دیدگاه‌های متکلمان و معتزلیان می‌پردازد. سپس، نظر مستقل خود را در این باره بیان می‌کند. متکلمان معتقدند لوازم یک شئ گاهی تابع ذات است گاهی تابع حدوث. معتزلیان نظر متفاوتی را مطرح می‌کنند. آنان می‌گویند توابع حدوث در مسئله حد نسبتی با ذاتیات یک شیء ندارد. بنابراین، در تعریف یک شیء ذکر توابع حدوث ضرورت ندارد. غزالی ضمن بازشناختن ذاتیات در لوازم، به لازم ضروری و لازم وجودی اشاره می‌کند. مثلاً، در رساله *معیار العلم* و در بخش پایانی آن می‌گوید ازرق بودن چشم در یک شخص و سیاه بودن رنگ پوست در شخص دیگر از لوازم به شمار می‌آیند، چون هرگز نمی‌توان این لوازمات را از این دو شخص جدا کرد؛ در حالیکه ازرق بودن چشم و سیاه بودن رنگ پوست اَعراض این دو شخص بوده و تنها برای آنان یک اتفاق به شمار می‌آید نه یک صفت ذاتی مانند حیوانیت یا ناطقه بودن. بنابراین، این مقولات و صفات از لوازم ضروری هستند. ابراهیمی دینانی (همان، ص ۴۳۵) در شرح نظر غزالی در این‌باره می‌نویسد «هرچیزی که لازم شیء است و در وجود از آن انفکاک نمی‌پذیرد، اگر با برداشتن آن در عالم فرض و تقدیر، مفهوم شیء همچنان باقی است، ناچار یک عرض لازم به شمار می‌آید؛ به طور مثال ما می‌دانیم که انسان انسان است؛ جسم نیز جسم است. اکنون، اگر در عالم فرض و تقدیر، مخلوق بودن را از

آن‌ها برداریم، به انسان بودن انسان و جسم بودن جسم خللی وارد نمی‌گردد؛ بنابراین، مخلوق بودن از لوازم انسان و جسم به شمار می‌رود؛ ولی اگر در عالم فرض و تقدیر، حیوان بودن را از انسان برداریم، فهم انسان برای ما امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا در مورد معنی انسان، فهم حیوان ضروری است، ولی فهم مخلوق بودن ضروری نمی‌باشد. به این ترتیب، می‌توان ادعا کرد آنچه نه در وجود از یک شیء قابل رفع است و نه در فرض و تقدیر، ذاتی به شمار می‌آید و آنچه هم در وجود از یک شیء قابل رفع است و هم در عالم فرض و تقدیر، عرض مفارق نامیده می‌شود؛ ولی آنچه در عالم فرض قابل رفع است و در وجود قابل رفع و انفکاک نیست عرض لازم محسوب می‌گردد».

اقسام وضع الفاظ و مسئله دلالت

غزالی در رساله‌های *معیار العلم* و *المستصفی من علم الاصول* درباره وضع الفاظ و موضوع‌له آن سخن گفته است. از این نظر، الفاظ دال محسوب می‌شوند و موضوع‌له مدلول، غزالی به روشنی در این‌باره در رساله *معیار العلم* می‌گوید «الفاظ بر معانی وجود در ذهن دلالت می‌نماید و این معانی موجود در ذهن می‌باشند که دلیل موجودات خارجی به شمار می‌آیند» (۱۹۹۰، ص ۸-۴۷). قبلاً نیز گفتیم که عقل ابتدا با نگریستن در اشیاء و اعیان خارجی به وجود یا صورت ذهنی آن‌ها دست می‌یابد، آن‌گاه، عقل بر وجود ذهنی لفظ اطلاق می‌کند. در صورت لزوم، الفاظ صورت مکتوب یا نوشتاری پیدا می‌کند. از این نظر، وجود خارجی مقدم بر وجود ذهنی و وجود ذهنی مقدم بر وجود لفظی است و طبیعی است که وجود لفظی نیز مقدم بر وجود کتبی است. با این اوصاف، غزالی در منطق اقسام وضع الفاظ را به صورت زیر بیان می‌کند:

۱) وضع خاص و موضوع له خاص
۲) وضع عام و موضوع له خاص
۳) وضع عام و موضوع له خاص
۴). وضع خاص و موضوع له عام

غزالی حالت سوّم از وضع الفاظ را نمی‌پذیرد، چون او موضوع له الفاظ را معانی موجود در ذهن می‌داند نه موجودات خارجی. استدلال غزالی در این‌باره چنین است که «بسیاری از معانی که مدلول الفاظ محسوب می‌شوند، در جهان خارج موجود نیستند؛ بنابراین، چگونه می‌توان ادعا کرد که موضوع له الفاظ، موجودات خارجی را تشکیل می‌دهد؟ کسی نمی‌تواند ادعا کند که برخی از الفاظ به ازای موجودات خارجی وضع شده‌اند و برخی دیگر به ازای موجودات ذهنی؛ زیرا اهل تحقیق در این مسئله اتفاق نظر دارند که در باب وضع الفاظ یک چنین تفاوت و تفرقه‌ای وجود ندارد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵، ص ۴۱۴). استدلال دیگری که در انکار وضع عام موضوع له خاص مطرح می‌شود آن است که موضوع له لفظ همان علم است که از طریق تعیین حد یک شیء خارجی به دست می‌آید. از این نظر، موضوع له لفظ را می‌توان معلوم بالذات دانست؛ در حالیکه وجود ذهنی مشمول علم است نه وجود خارجی. بنابراین، وجود خارجی معلوم بالذات نیست و با از بین رفتن وجود خارجی علم به آن از بین نمی‌رود. لذا، «موجود خارجی را نمی‌توان معلوم بالذات دانست؛ زیرا اگر موجود خارجی معلوم بالذات باشد، مستلزم این است که با نفی موجود خارجی، علم، (به آن) نیز نفی می‌گردد؛ در حالیکه نفی موجود خارجی نفی علم را به دنبال ندارد» (همان، ص ۴۱۵). به همین خاطر، غزالی اسم مفرد را مقتضی استغراق می‌داند، چون او موضوع له الفاظ را معانی ذهنی می‌داند. از طرف دیگر، چون میان لفظ و صورت ذهنی مطابقت وجود دارد، اسم مفرد مقتضی استغراق است، زیرا «خصلت ذهن خصلت اطلاق و شمول است و آن چه در ذهن موجود می‌گردد از نوعی کلیت برخوردار خواهد بود، تا جایی که می‌توان گفت حتی جزئی در عالم ذهن تنها به حمل اولی ذاتی جزئی است، ولی همین جزئی از جهت شمول و اطلاق آن بر همه موارد، جزئی یک نوع کلی به شمار می‌آید» (همان، ص ۴۱۳). مثالی که در این زمینه آورده می‌شود به روشن شدن مسئله کمک می‌کند. مثلاً، دینار به عنوان یک سکه در جهان خارج یک شی جزئی محسوب می شود؛ ولی وقتی همین دینار جزئی به عنوان علم صورت ذهنی به خود می‌گیرد با هر دینار خارجی و جزئی دیگر منطبق است، حتی با دینارهایی که در زمان آینده به وجود می‌آیند. بنابراین، صورت ذهنی دینار یک صورت و مفهوم کلی است و بر همه دینارهای جهان خارج یکسان اطلاق می‌شود. از طرف دیگر، یک اسم مفرد به عنوان لفظ همین ویژگی را دارد؛ یعنی یک اسم مفرد نیز بر همه دینارهای خارجی انطباق دارد و بر همه آن‌ها به یکسان انطباق می‌شود؛ از این حیث است که می‌گوییم اسم مفرد نیز مقتضی استغراق است.

قیاس و نسبت آن با زبان

چنان که قبلا اشاره شد، غزالی در علم منطق برای حد و قیاس قائل به ماده و صورت است. علم تصوری یا موصل تصوری، ماده حد و علم یا موصل تصدیقی، ماده قیاس را تشکیل می‌دهد. غزالی معتقد است برای رسیدن به ماده حقیقی یک قیاس باید از مراحل چهارگانه زیر عبور کنیم:

۱) صورت مکتوب قضیه

۲) صورت منطقی قضیه

۳) حدیث نفس یا درون‌گویی

۴) علم قائم به نفس

صورت مکتوب همان صورت نوشته شده قضیه است. صورت منطقی قضیه هم مدلول مکتوب است و هم بر آنچه در ذهن است دلالت می‌کند. حدیث نفس نیز بر آنچه در ذهن وجود دلالت می‌کند، حدیث نفس علمی است که به ترتیب و نظم کلام ارتباط مربوط است. مرحله چهارم علم قائم به نفس است که ماده حقیقی قضیه را تشکیل می‌دهد. البته، برخی حدیث نفس را نیز علم می‌دانند، اما نظر غزالی متفاوت است. غزالی در رساله *معیار العلم* (۱۹۹۰، ص ۱۳۵) می‌گوید نتیجه قیاس از سوی خداوند در نفس انسان به وجود می‌آید. این عبارت بسیار شبیه به دیدگاه ابن‌سینا درباره نقش عقل فعّال در افاضه کلیات است. عقل فعّال به عنوان یک عنصر بیرونی با عقل بالمستفاد پیوند برقرار می‌کند تا کلیات را به عقل بالمستفاد افاضه کند. به تعبیر ابراهیمی دینانی (۱۳۷۵، ص ۴۴۹)، «علم قائم به نفس غیر از حدیث نفس است. اگر برای شخص عالم سخت و دشوار است که علم خود را تجرید کند و از هرگونه همراه بودن با حروف و الفاظ آن را معرا و مبرا کند، برای شخص کاتب نیز مشکل است که یک معنی را بدون هرگونه نقش و رقمی از کتاب تصور نماید؛ تا جایی که برخی گفته‌اند وقتی شخص کاتب، مثلاً، به یک دیوار می‌اندیشد، فقط مکتوب دیوار در ذهن وی متصور می‌گردد، ولی این مسئله مسلم است که علم به دیوار به هیچ وجه وابسته به کتابت آن نیست. شخص کاتب نیز به روشنی می‌داند که تصور لفظ مکتوب، تنها می‌تواند از لوازم علم به معنی آن بوده باشد و لازم یک شئ بودن، غیر از اتحاد و یگانگی با آن شئ است». از این نظر، غزالی از رویکردهای منطقی فاصله می‌گیرد و دیدگاه او به کلام اشاعره نزدیک می‌شود. در واقع، دیدگاه غزالی در این رابطه، به عنوان یک متکلم اشعری، درباره ماده حد و قیاس با دیدگاه اهل منطق هماهنگ نبوده، بلکه با دیدگاه متکلمان اشعری در مورد کلام نفسی قابل تطبیق است. به همین دلیل، به همین مقدار بسنده می‌کنیم، چون شرح بیش‌تر مطلب ما را از قلمرو منطق دور می‌کند. به هر حال، متکلمان اشعری درباره کلام الهی و متکلم بودن خداوند سخن گفته‌اند. آنان معتقدند کلام خداوند هم لفظی است و هم نفسی. کلام لفظی در جهان خارج تحقق پیدا می‌کند؛ از این رو، کلام لفظی حادث است. در مقام قیاس، کلام نفسی در علم حق تعالی وجود دارد و قدیم است. به تعبیر ابراهیمی دینانی (همان، ص ۴۵۰)، «صفت متکلم بودن برای خداوند تبارک و تعالی قدیم است و در عین حال، به ذات مقدس او قائم می‌باشد. به عبارت دیگر، گفته می‌شود الفاظ و کلمات به اعتبار این که در علم حق تبارک و تعالی تحقق دارند، کلام نفسی و قائم به حق شناخته می‌شوند، ولی همین کلمات به اعتبار این که در جهان خارج موجود می‌شوند، کلام لفظی و حادث خواهند بود. اندیشمندان اشعری صفت کلام نفسی را غیر از صفت علم می‌دانند. این گروه معتقدند همان‌گونه که علم خداوند در عین واحد بودن، به همه معلومات محیط است، کلام خداوند نیز در عین این که واحد است، همه کلمات را، اعم از اخباری و انشایی، در جمیع لغات و زبان‌ها را شامل می‌گردد». از این دیدگاه، می‌توان گزاره‌های زیر را صادق، ضروری و مطلق دانست:

۱) کلام خداوند قدیم است.

۲) کلام نفسی واحد است.

۳) کلام خداوند مستجمع همه کلمات و زبان ها است.

۴) کلام لفظی حادث است.

۵) کلام لفظی متکثر است.

زبان تشبیهی، زبان تشبیه بلاکیف و زبان بی‌زبانی

غزالی میان عالم محسوس و عالم معقول موازنه ایجاد می‌کند؛ یعنی آنچه در عالم محسوس است دارای صورتی در عالم معقول می‌باشد. از این نظر، الفاظ و متون زبانی صورت ظاهری حقایقی هستند که در عالم غیب یا ملکوت وجود دارند. بنابراین، زبان بعنوان مجموعه‌ای از الفاظ، حروف، عبارات، جملات و متون متعلق به جهان محسوسات، عالم ظاهر یا عالم ملک است. اکنون، با علم تأویل در می‌یابیم که چه حقایقی در پس پشت الفاظ زبانی نهفته است و راز و رمزآن‌ها چیست؟ در واقع، در عالم ظاهر با یک زبان تشبیهی روبرو هستیم که الفاظ آن با حقایق عالم ملکوت دارای موازنه است و میان الفاظ، اسماء و صفات الوهیت با الفاظ ،اسماء و صفات زبان تشبیهی اشتراک لفظی برقرار است. مثلاً، در قرآن خداوند خود را با اسماء و صفات خاصی می‌خواند. از طرف دیگر، ما نیز خداوند را با صفات و اسماء انسانی و در قالب زبان طبیعی توصیف می‌کنیم و صفت و اسماء انسانی بر او حمل می‌کنیم. مثلاً، خداوند مانند انسان دارای چشم ،گوش و دست است؛ هم می‌بیند، می‌شنود و با دستانش حمل می‌کند. او در عین مهربانی خشمگین و غضبناک می‌شود. هم اهل رحمت و ترحم است، هم اهل عقوبت و عذاب. غزالی نام این زبان را زبان تشبیه می‌گذارد. از این نظر، این زبان یک زبان طبیعی، محسوس و مادی است و ویژگی‌های آن با منطق سازگاری دارد. جملات آن نیز بصورت استعاری و مجازی بازنمود حقایق عالم ملکوت هستند. به عبارت دیگر، گزاره‌های زبان تشبیهی از ویژگی صدق برخوردارند، ولی نوع صدق این گزاره‌ها حقیقی نیست، بلکه صدق مجازی یا استعاری است. از این حیث، گزاره‌های زیر بصورت تشبیهی و استعاری صادق‌اند.

۱–خداوند می‌بیند.

۲–خداوند می‌شنود.

۳–خداوند دستان قدرتمندی دارد.

۴–خداوند مهربان است.

۵–خداوند غضبناک است.

غزالی در کتاب *احیا علوم الدین* در تمثیل حرکت قلم از این زبان تشبیهی عبور می‌کند و با ورود به قلمرو عالم معقولات یا عالم ملکوت زبان تشبیهی را کنار می‌گذارد. او در نخستین منزل از عالم ملکوت از زبان تشبیه بلاکیف سخن می‌گوید. در این زبان، صفات انسانی که بر خداوند حمل شده است، از او سلب می‌شود. به عبارت دیگر، گرچه صفاتی مانند بصیر، سمیع، قدیر، رحیم، رحمان و غضبناک به خداوند نسبت داده می‌شود، اما با وجود اشتراک لفظی، این صفات از نوع صفات انسانی نبوده و با آن‌ها متفاوتند. در واقع، صفاتی که بر خداوند حمل می‌شوند با منطق ارسطویی و مقوله‌های ده‌گانه آن سازگاری ندارند و با اعمال منطق ارسطویی نمی‌توان به شناخت دقیق این صفات نائل آمد. مثلاً، از این حیث، خداوند نه دارای جوهر است نه عَرَض. به بیان دیگر، بصیر و سمیع بودن خداوند را با معقولات جوهر و اعراض ارسطویی نمی‌توان شناخت، اما در عین‌حال، این صفات را در زبان طبیعی بر خداوند حمل می‌کنیم. البته، حمل صفات انسانی بر خداوند یک تناقض پیش می‌آورد، یعنی، از یک طرف، می‌توان گفت خداوند هم بصیر و سمیع است طرف دیگر، او سمیع وبصیر نیست. اکنون، چگونه می‌توان تناقض موجود را در گزاره‌های زیر مرتفع کرد؟

۱–خداوند هم بصیر است هم بصیر نیست!

۲–خداوند هم سمیع است و هم سمیع نیست!

۳–خداوند هم رحیم است و هم رحیم نیست!

برای رفع تناقض فوق باید گفت که بخش ایجابی این گزاره‌ها تابع زبان تشبیه و بخش سلبی آن‌ها تابع زبان تشبیه بلاکیف است؛ یعنی در عین‌حال که از صفات فوق برخوردار است، ولی این صفات از نوع انسانی نیستند، بلکه مافوق بشری هستند و فقط به ذات کبریایی خداوند تعلق دارند. البته، چون انسان در چارچوب انسانی و عقل خود به درک این صفات نائل می‌شود، طبیعی است که فهم انسان از این صفات فهم و درکی انسانی است و در حد تجربه و عقل انسانی به فهم این صفات نائل می‌شود یا آن‌ها را به کار می‌برد. غزالی نیز معرفت و اسماء و صفات الهی را در این مرحله حاصل سیر و سلوک عرفانی و مکاشفه عرفانی می‌داند. در این سیر و سلوک نوری بر دل عارف می‌تابد تا آنچه قبلاً در قالب زبانِ ظاهر دیده یا شنیده است، اکنون به معنای آن پی ببرد (غزالی ،۱۳۹۳). در واقع، سالک در سیر و سلوک معنوی و عرفانی خود از زبان تن یا همان زبان تشبیهی و زبان طبیعی عبور می‌کند و به زبان خیال می‌رسد. زبان خیال همان زبان تشبیه

بلاکیف است. پس ازعبور از زبان بلاکیف، به زبان بی‌زبانی می‌رسد. عارف در زبان بی‌زبانی نه اسمی برای خداوند می‌شناسد و نه رسمی، نه کمی و نه کیفی. در واقع، «چون ذات حق تعالی هیچ سنخیتی با انسان ندارد، معلوم آدمی واقع نمی‌شود. به علاوه اسماء و صفات او به کمال و حقیقت جز برای او شناخته نیست و معرفت ما بدان جز دریافت‌هایی ناقص و مبهم نیست» (توکلی پور و همکاران ،۱۳۹۵،ص ۳۸).

غزالی (۱۹۸۶) صفاتی مانند عظیم، علی و جمیل را که خداوند در قرآن به خود نسبت می‌دهد چنین تحلیل می‌کند. این صفات در وضع اوّل بر اشیاء و اعیان خارجی اطلاق شده است و واضعان این اسماء آن‌ها را بر اشیاء محسوس اطلاق کرده‌اند. اکنون، در وضع دوّم می‌توانیم با افزودن قید اطلاق و نفی اضافه و نسبت آن‌ها را به خداوند نسبت دهیم. بنابراین، در وضع اوّل صفات مذکور در زبان طبیعی بر اشیاء و اعیان خارجی حمل شده است:

۱–این جسم عظیم است.

۲–این شیء جمیل است.

در وضع دوّم، با افزودن قید مطلق می‌توانیم صفات فوق را برخداوند نیز حمل کنیم. بنابراین، گزاره‌های زیر صادق هستند. البته، باید توجه داشت که این گزاره‌ها به زبان تشبیه بلاکیف تعلق دارند:

۱–خداوند عظیم مطلق است.

۲–خداوند جمیل مطلق است.

این موضع غزالی در رساله *احیاء العلوم الدین* (۱۳۹۳، ص۹۷) درباره افزودن قید مطلق آمده است. او می‌گوید «تمامی نام‌هایی که بر حق تعالی و بر غیر او اطلاق می‌شود، هرگز اطلاق آن بر ایشان به یک معنی نمی‌باشد. حتی نام وجود که در اشتراک عام‌ترین نام‌هاست به وجه واحد بر خالق و مخلوق شامل نیست. برابری جز در اطلاق نام نیست. این تباعد در دیگر نام‌ها ظاهرتر است و خلق را در همه آن‌ها هیچ شباهتی با خالق نیست. واضع لغت تنها این نام‌ها را در ابتدا بر این مخلوق وضع کرده است، چرا که خلق در مقایسه با خالق به عقول و افهام انسانها نزدیک‌تر است، پس استعمال آن در حق خالق به طریق استعاره تجوّز و نقل است». از این روست که حتی عارفان نیز نمی‌توانند به بیان یا گزارش تجربه عرفانی خود در قالب الفاظ زبانی بپردازند. آنان به وصف‌ناپذیری یا بیان‌ناپذیری صفات و اسماء الهی اعتراف می‌کنند، چون تجربه عرفانی متعلق به عالم معقول است و زبان و الفاظ آن به عالم محسوس تعلق دارند. بنابراین، تجربه عرفانی را فقط می‌توان بصورت استعاری و مجازی بیان کرد. به عبارت دیگر، زبان طبیعی نمی‌تواند وسیله انتقال تجربه عرفانی باشد، چون این دو از یک سنخ نیستند. بنابراین، در اینجا فقط می‌توان راه سلبی برای بیان اسماء و صفات الهی را در پیش گرفت، چون خداوند در وصف و بیان نمی‌گنجد. «این زبان هیچگاه نمی‌تواند گزارش کامل و بدون کاست و نقص از محتوای دریافت‌های حضوری ارائه دهد. نهایت اینکه عارف چون آن حالت حیرت و درماندگی در مقابل عظمت خداوندی را یاد می‌آورد، الفاظ را عاجز از توصیف و سکوت را بالاترین بیان و گویاترین زبان در توصیف می‌یابد» (توکلی پور و همکاران، ۱۳۹۵، ص۴۳). از این رو ،ما برای این حالت و حیرت زبان بی‌زبانی انتخاب کردیم، که بیانگر حالت معنوی و تجربه دینی و عرفانی عارف در محضر خداست، بدون آن‌که زبان یا بیان آن را داشته باشد و سکوت در برابر عظمت خداوند مشخصه آن است. در پایان، چون این زبان از زبان منطق‌محور به دور است، از توصیف بیش‌تر آن خودداری می‌کنیم و آن را به جای دیگر و پژوهشی دیگر وا می‌گذاریم.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی نسبت میان منطق و زبان و اجزاء آن در آراء فلسفه زبانی غزالی پرداختیم. غزالی در رساله‌های *معیار العلم فی المنطق*، *المستصفی من علم الاصول*، *احیاء العلوم الدین* و *محک النظر* به طور مستقیم و غیر مستقیم درباره پدیده زبان سخن گفته است. مثلاً، او در رساله نخست به اقسام وجود در قالب وجود خارجی، وجود ذهنی، وجود شفاهی و وجود کتبی بحث می‌کند. از نظر غزالی، وجود خارجی و ذهنی حقیقی و کلی هستند و وجه مشترک اقوام و ملل به حساب می‌آیند، در حالیکه وجود شفاهی و کتبی قراردادی بوده و از قوم و ملتی به قوم و ملت دیگر متفاوتند. از طرف دیگر، غزالی در مسأله حد به وجود شفاهی و کتبی اشاره می‌کند و نسبت آن را با تصور و تصدیق مورد سنجش قرار می‌دهد. در مسأله وضع و دلالت نیز به نسبت حقیقی وجود ذهنی و نسبت غیرحقیقی وجود زبانی اشاره

می‌کند. در مسأله قیاس نیز کلام لفظی را قرادادی معرفی می‌کند. در پایان، در آراء فلسفه زبانی غزالی، زبان تشبیهی از ویژگی عالم ظاهر و زبان تشبیه بلاکیف و زبان بی‌زبانی از ویژگی‌های عالم غیب به شمار می‌رود. زبان تشبیه بلاکیف از قلمرو زبان منطق‌محور خارج است و در جای دیگری باید به بررسی آن پرداخت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۵). منطق و معرفت در نظر غزالی. تهران: انتشارات امیر کبیر.

توکلی‌پور، محمد و همکاران. (۱۳۹۵). زبان دین از دیدگاه غزالی. *پژوهشنامه فلسفه دین*. شماره ۲۸، ص ۴۶–۲۵.

غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۹۶). تهافت الفلاسفه. ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۹۰). المستصفی من علم الاصول. تهران: ناشر احسان.

غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۸۱). مقاصد الفلاسفه. ترجمه محمد خزائلی. تهران: انتشارات جامی.

غزالی، ابو حامد محمد. (۱۹۹۳). معیار العلم فی المنطق. بیروت: دار و مکتبه الهلال.

غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۷۳). المحک النظر. بیروت: دارالفکر البنانی.

فارابی، ابونصر. (۱۳۸۹). احصاء العلوم. مترجم، حسین خدیو جم. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

ملا صدرا، صدرالدین. (۱۳۶۲). اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه. تهران: انتشارات آگاه.

یثربی، سید یحیی. (۱۳۹۰). فلسفه مشاء. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

یثربی، سید یحیی. (۱۳۸۳). عیار نقد ۲. قم: مؤسسه بوستان کتاب

References

Copleston, F. (1985). A history of philosophy (Vol. 2). Bantam Doubleday Dell Publishing House.

Ebrahimi Dinani, G. (1996). Logic and knowledge in the thought of Ghazali. Tehran: Amir Kabir Publishing.

Farabi, Abu Nasr. (1389). Ihsa al-Ulum (H. Khadiv Jam, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

Ghazali, Abu Hamid Muhammad. (1373). Al-Mahakk al-Nazar. Beirut: Dar al-Fikr al-Lubnani.

Ghazali, Abu Hamid Muhammad. (1381). Maqasid al-Falasifa (M. Khazaeli, Trans.). Tehran: Jami Publishing.

Ghazali, Abu Hamid Muhammad. (1390). Al-Mustasfa min Ilm al-Usul. Tehran: Ehsan Publishing.

Ghazali, Abu Hamid Muhammad. (1396). Tahafut al-Falasifa (A. A. Halabi, Trans.). Tehran: University Publishing Center.

Ghazali, Abu Hamid Muhammad. (1993). Miyar al-Ilm fi al-Mantiq. Beirut: Dar wa Maktabat al-Hilal.

Goodman, L. E. (1987). Al-Ghazali and Hume on causality. Islamic Philosophy and Western Thought, 448–472.

Kukkonen, T. (2010). Al-Ghazali on the signification of names. Vivarium, 48, 55–74.

Mulla Sadra, Sadr al-Din. (1362). Al-Lamaat al-Mashriqiyya fi al-Funun al-Mantiqiyya. Tehran: Agah Publishing.

Tavakkolipour, M., et al. (1395). Ghazali's view on the language of religion. *Journal of the Philosophy of Religion*, 28, 25–46.

Yathribi, S. Y. (1383). The criteria of critique 2. Qom: Bustan-e Ketab Institute.

Yathribi, S. Y. (1390). Peripatetic philosophy. Qom: Bustan-e Ketab Institute.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Internal Factors Behind the Rise, Decline, and Transformation of Leftist Discourse in Iran (1941–1953): A Study of the Tudeh Party

Mohammad Javad Maleki[1], **Ali Akbar Amini**[2] ✉ and **Yaser Kahrizadeh**[3]

1. Department of Political Science, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. Email: m.maleki3058@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Political Science, C.T.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: aliamini@iau.ac.ir
3. Department of Political Science, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. Email: yaser.kahrazeh@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 August 2025
Received in revised form 24 October 2025
Accepted 02 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Leftist Discourse,
Tudeh Party of Iran,
Internal Factors,
Discourse Analysis

ABSTRACT

Objective: This study examines the internal causes and factors that shaped the rise, decline, and transformation of leftist discourse in Iran between 1941 and 1953 a period during which the Tudeh Party emerged and operated as the principal representative of this political current.

Method: The study employs a qualitative, historical analytical approach, using process tracing to explain the causal relationships among variables. The research population consists of primary and secondary sources related to the leftist discourse in Iran during 1941–1953, selected through purposive and criterion-based sampling. Data were collected from press archives, libraries, governmental documents, and the memoirs of political leaders, and were analyzed using the method of historical discourse analysis**.**

Results: The results indicate that the rise, fluctuation, and transformation of leftist discourse in Iran were driven primarily by a set of internal factors rather than being solely influenced by external variables. The utilization of the political openness following the fall of Reza Shah, early organizational cohesion, the role of intellectuals, and the party's penetration into labor unions were among the major drivers of its ascent. Conversely, ideological and strategic dependence on the Soviet Union, internal conflicts and factional splits, the inability to fully localize Marxist ideology, and structural incompatibility with Iran's cultural and religious context constituted the main factors leading to the discourse's decline and eventual failure.

Conclusion: The combination of these factors prevented leftist discourse despite its considerable influence during the 1940s from attaining a hegemonic and stable position within Iran's political structure, ultimately leaving it weakened and constrained by the early 1950s.

Cite this article: Maleki, M. J., Amini, A. A. & Kahrizadeh, Y. (2026). The Internal Factors Behind the Rise, Decline, and Transformation of Leftist Discourse in Iran (1941–1953): A Study of the Tudeh Party. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-24. https://doi.org/10.22034/api.2026.2083933.1644

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083933.1644

Introduction

Leftist discourse in Iran, rooted in critiques of capitalism and social inequality, reached its peak between 1941 and 1953, coinciding with the fall of Reza Shah and the subsequent period of political openness. Despite its strong connection to Marxist and socialist ideologies, this discourse became partially localized as it interacted with Iran's specific conditions, including its multiethnic composition and the migration of workers to the Caucasus. Scholars such as Ahmadi Hajikelayeh describe this current as a continuation of the radical opposition that emerged in the early 1900s, which, during the period in question, evolved into a political force under the influence of the Tudeh Party.

During this era, leftist discourse focused on labor issues, critiques of authoritarianism, and proposals for economic reforms in response to the post World War II crisis. Analyzing this discourse requires drawing on three theoretical approaches: historical Marxism to understand the relationship between social forces and economic political structures; organizational party theory to explain internal conflicts and Soviet-oriented dependencies; and political discourse analysis to examine how the party's ideology, rhetoric, and symbols influenced various social classes and encountered cultural barriers.

Transformations within this discourse indicate that the Tudeh Party shifted from emphasizing class revolution toward supporting democratic reforms; however, these adjustments did not align with Iran's cultural and religious context. Examples such as the limited influence of leftist discourse in the artistic sphere show that, despite early appeal, it failed to achieve cultural hegemony. Therefore, a combination of internal, organizational, theoretical, and cultural factors shaped the trajectory of leftist discourse during this period a trajectory that the present study examines through a historical analytical approach.

Method

The study employs a qualitative, historical analytical approach, using process tracing to explain the causal relationships among variables. The research population consists of primary and secondary sources related to the leftist discourse in Iran during 1941–1953, selected through purposive and criterion-based sampling. Data were collected from press archives, libraries, governmental documents, and the memoirs of political leaders, and were analyzed using the method of historical discourse analysis.

Results

The results indicate that the rise, fluctuation, and transformation of leftist discourse in Iran were driven primarily by a set of internal factors rather than being solely influenced by external variables. The utilization of the political openness following the fall of Reza Shah, early organizational cohesion, the role of intellectuals, and the party's penetration into labor unions were among the major drivers of its ascent. Conversely, ideological and strategic dependence on the Soviet Union, internal conflicts and factional splits, the

inability to fully localize Marxist ideology, and structural incompatibility with Iran's cultural and religious context constituted the main factors leading to the discourse's decline and eventual failure.

Conclusion

The analysis of leftist discourse in Iran between 1941 and 1953 shows that its rise and decline were driven primarily by internal factors. Although the country's multiethnic social structure, the presence of working-class and peasant groups, the political openness following Reza Shah's fall, and the activities of intellectuals created favorable conditions for the growth of the Tudeh Party, internal weaknesses including ideological dependence on the Soviet Union, organizational conflicts, the inability to engage religious and traditional groups, and the cultural incompatibility of Marxism significantly reduced its influence. Crises such as the Azerbaijan affair and tensions with the Oil Nationalization Movement further revealed the party's strategic limitations and ultimately contributed to its isolation. The coup of 19 August 1953 demonstrated that without organizational cohesion and strategic autonomy, leftist discourse was unable to withstand internal and external pressures. This study concludes that the evolution of leftist discourse resulted from the complex interplay between Iran's social and cultural structures and the party's organizational and strategic constraints, and recommends further comparative and archival research to illuminate the overlooked dimensions of this period.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

عوامل درونی صعود، افول و تحول گفتمان چپ در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲): مطالعه‌ای بر حزب توده

محمد جواد ملکی[۱]، علی اکبر امینی[۲] ✉، یاسر کهرازه[۳]

۱. گروه علوم سیاسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. رایانامه: m.maleki3058@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: aliamini@iau.ac.ir
۳. گروه علوم سیاسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. رایانامه: yaser.kahrazeh@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
گفتمان چپ،
حزب توده ایران،
عوامل درونی،
تحلیل گفتمانی

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی علل و عوامل درونیِ مؤثر بر صعود، افول و تحول گفتمان چپ در ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ می‌پردازد؛ دوره‌ای که در آن حزب توده به عنوان مهم‌ترین نماینده این جریان شکل گرفته و نقش‌آفرینی کرده است.

روش پژوهش: این مطالعه ماهیتی کیفی و تاریخی–تحلیلی دارد و برای تبیین روابط علّی میان متغیرها از تکنیک تحلیل فرآیند استفاده شده است. جامعه آماری شامل منابع دست‌اول و دوم مرتبط با گفتمان چپ در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است که به‌صورت هدفمند و براساس معیارهای از پیش تعیین‌شده انتخاب شده‌اند. داده‌ها از آرشیوهای مطبوعاتی، کتابخانه‌ها، اسناد دولتی و خاطرات رهبران گردآوری و با روش تحلیل گفتمانی تاریخی پردازش شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد فراز و فرود و نیز تحول گفتمان چپ در ایران بیشتر ناشی از مجموعه‌ای عوامل درونی بوده است تا صرفاً متأثر از عوامل بیرونی. بهره‌گیری از فضای باز سیاسی پس از سقوط رضاشاه، انسجام اولیه تشکیلاتی، نقش روشنفکران و نفوذ در تشکل‌های کارگری از مهم‌ترین عوامل صعود این گفتمان بوده‌اند. در مقابل، وابستگی ایدئولوژیک و راهبردی به شوروی، اختلافات و انشعابات درونی، ناتوانی در بومی‌سازی کامل ایدئولوژی مارکسیستی و ناسازگاری ساختاری با فرهنگ و دین جامعه ایران، از عوامل اصلی افول و ناکامی آن محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری: ترکیب این عوامل موجب شد که گفتمان چپ، با وجود تأثیرگذاری قابل توجه در دهۀ ۱۳۲۰، نتواند به موقعیتی هژمونیک و پایدار در ساختار سیاسی ایران دست یابد و در نهایت در دهه ۱۳۳۰ با ضعف و محدودیت‌های جدی مواجه شود.

استناد: محمد جواد، ملکی؛ امینی، علی اکبر و کهرازه، یاسر. (۱۴۰۴). عوامل درونی صعود، افول و تحول گفتمان چپ در ایران (۱۳۲۰–۱۳۳۲): مطالعه‌ای بر حزب توده. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۴-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2083933.1644

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083933.1644

مقدمه

گفتمان چپ به عنوان یکی از جریان‌های فکری و سیاسی برجسته در تاریخ معاصر، ریشه در نقد ساختارهای سرمایه‌داری و نابرابری‌های اجتماعی دارد. این مفهوم که اغلب با ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و مارکسیستی پیوند خورده است، بر پایه ایده هایی مانند برابری طبقاتی، مبارزه با استثمار و تحول اجتماعی بنا شده است. در زمینه ایران، گفتمان چپ در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، دوره‌ای که با اشغال متفقین و سقوط رضاشاه همراه بود، به اوج رسید و ویژگی‌هایی همچون وابستگی به ایدئولوژی‌های خارجی، تمرکز بر مسائل کارگری و نقد استبداد داخلی را بروز داد. احمدی حاجیکلایی در بررسی جریان‌شناسی چپ در ایران، این گفتمان را به عنوان اپوزیسیونی رادیکال توصیف می‌کند که از دهه ۱۲۸۰ شمسی آغاز شد و در دوره مورد نظر، تحت تأثیر حزب توده ایران، به یک نیروی سیاسی تبدیل گردید (احمدی حاجیکلایی، ۱۳۸۷: ۶۶). وی تأکید دارد که گفتمان چپ در ایران نه تنها یک ایدئولوژی وارداتی بود، بلکه با شرایط محلی مانند چندقومیتی جامعه ایران و مهاجرت کارگران به قفقاز آمیخته شد و ویژگی‌های بومی یافت. گفتمان چپ بر تغییر بنیادی ساختارهای اجتماعی تأکید دارد و فرهنگ را ابزاری برای حفظ یا چالش قدرت می‌بیند. در این دوره با تمرکز بر مسائل اقتصادی، مانند اصلاحات ارضی و حقوق کارگران، این گفتمان به بحران‌های پس از جنگ جهانی دوم پاسخ داد. تاجداری و سرایی نیز این گفتمان را ترکیبی از عناصر داخلی و خارجی می‌دانند که با نقد استبداد قاجار آمیخته شد (تاجداری و سرایی، ۱۳۸۹: ۸). تحلیل گفتمان چپ در این دوره نیازمند ترکیب نظریه‌های مارکسیستی- تاریخی، تحلیل سازمانی احزاب و نظریه‌های گفتمان سیاسی است:

نظریه مارکسیستی تاریخی[1]

این نظریه امکان تحلیل روابط بین نیروهای اجتماعی و ساختار اقتصادی-سیاسی را فراهم می‌کند. در مورد حزب توده، می‌توان بررسی کرد که چرا گفتمان مارکسیستی با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران، به ویژه مسأله دهقانان و طبقات شهری، همخوانی نداشت (Randjbar-Daemi, 2020).

نظریه سازمانی احزاب[2]

به بررسی ساختار داخلی حزب، فرایند تصمیم‌گیری، و تنش‌های درونی می‌پردازد. این نظریه کمک می‌کند تا تحلیل شود که چرا اختلافات سازمانی و وابستگی به الگوهای شوروی باعث افول حزب شد (Ghavami, 2014).

تحلیل گفتمان سیاسی[3]

با استفاده از این رویکرد می‌توان بررسی کرد که چگونه ایدئولوژی حزب، ابزارهای زبانی و نمادهای سیاسی آن، تأثیر بر طبقات مختلف جامعه گذاشت و چه موانعی برای فراگیری گفتمان چپ در ایران وجود داشت (Moghadam, 2002). در واقع در ابتدا، گفتمان چپ بر انقلاب طبقاتی تأکید داشت، اما در مواجهه با فشارها، به سمت حمایت از اصلاحات دموکراتیک گرایش یافت. صادقیان و همکاران (۱۴۰۰: ۳۷-۳۹) اشاره می‌کنند که این تحول، بر اساس تفسیر لنینی از انقلاب، بود اما با واقعیت های فرهنگی ایران سازگار نبود. برای مثال، در حوزهٔ هنری، گفتمان چپ بر راهبرد سنتی تأثیر گذاشت و هنرمندانی مانند به‌آذین را جذب کرد، اما نتوانست با سنت‌های مذهبی رقابت کند (برنایی بجد و همکاران، ۱۴۰۰: ۹۶-۹۸).این مسئله، بنابراین، نیازمند تحلیلی جامع است تا نشان دهد چگونه ترکیب این عوامل، مسیر گفتمان را تعیین کرد. پژوهش حاضر با استفاده از روش‌های تاریخی و تحلیلی، به این هدف می‌پردازد.

1. Historical Materialism
2. Party Organizational Theory
3. Political Discourse Analysis

مبانی نظری پژوهش

استوارت هال، یکی از بنیان‌گذاران مطالعات فرهنگی بریتانیا، نظریه گفتمان را ابزاری برای تحلیل قدرت و فرهنگ می‌داند. او در مصاحبه‌ای با مجله رادیکال فلسفی، مطالعات فرهنگی را مطالعه معنا و نماد در روابط اجتماعی توصیف کرده و تأکید دارد که فرهنگ همواره با قدرت پیوند دارد (Hall, 1997: 24). این دیدگاه، ریشه در مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام دارد و گفتمان را به‌عنوان ابزاری برای سازماندهی قدرت می‌بیند. هال بر تحول مطالعات فرهنگی از دهه ۱۹۶۰ با تمرکز بر مسائل نژادی و طبقاتی تأکید کرده و گفتمان را بعدی از قدرت می‌داند. نظریه او، به‌ویژه در زمینه ایران دهه ۱۳۲۰، می‌تواند برای تحلیل تحول گفتمان چپ که فرهنگ را به‌عنوان ابزاری برای چالش قدرت استبدادی می‌بینند، مفید باشد. هال گفتمان را مجموعه‌ای از معانی می‌داند که قدرت را بازتولید می‌کنند و مطالعات فرهنگی را موظف به بررسی این روابط می‌داند. سندر و دچرنی در مقاله‌ای به تأثیر هال بر مطالعات فرهنگی در عصر رسانه‌های دیجیتال اشاره کرده و گفتمان را ابزاری برای نقد ایدئولوژی‌های غالب معرفی می‌کنند (Sender & Decherney, 2016: 382). کرم‌اللهی و دهقانی نیز تأکید می‌کنند که هال با تأثیر از گرامشی، فرهنگ را ذیل سیاست قرار می‌دهد و معنا را برساخته می‌بینند، در حالی که دیدگاه اسلامی معنا را ذاتی می‌داند (کرم‌اللهی و دهقانی، ۱۳۹۳: ۱۳۱). هال بر تنوع فرهنگی و بررسی آن در جوامع چندفرهنگی تأکید دارد، که در ایران می‌تواند تحول گفتمان چپ را توضیح دهد. در قرن نوزدهم، با ظهور سوسیالیسم و اندیشه‌های مارکسیستی، گروه‌های چپ به نمایندگان نیروهای انقلابی و مدافع حقوق کارگران شناخته شدند (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۵: ۲۸). در ایران، مفهوم چپ از زمان انقلاب مشروطیت و با تأثیر از تفکرات چپ در روسیه به‌وجود آمد. کاربرد چپ در فرهنگ سیاسی ایران دوگانه است: یکی برای اشاره به هر گروهی که به مارکسیسم گرایش دارد و دیگری به گروه‌های مارکسیست–لنینیست که هدفشان سرنگونی نظام سیاسی و برقراری دولت سوسیالیستی است. احزاب سیاسی ایران، تحت تأثیر ناسیونالیسم و دموکراسی، از اندیشه‌های چپ و به نام‌های مختلفی چون حزب اعتدالیون و حزب اجتماعیون عامیون شکل گرفتند (بهروز، ۱۳۸۴: ۶۴).

تعریف گفتمان و انواع آن

مفهوم گفتمان به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در علوم اجتماعی و انسانی معاصر، نقشی محوری در تحلیل تحولات ایدئولوژیک و سیاسی ایفا می‌کند. این مفهوم که ریشه در سنت‌های فلسفی و زبان‌شناختی دارد، فراتر از یک ابزار تحلیلی برای متون و گفتارها است و به عنوان چارچوبی برای درک روابط قدرت، هویت، و معنا در جوامع عمل می‌کند. در این بخش، ابتدا به تعریف گفتمان پرداخته می‌شود و سپس انواع آن، با تمرکز بر جنبه‌هایی که با تحول گفتمان چپ در دوره مورد مطالعه (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش) همخوانی دارد، بررسی می‌گردد. این بررسی بر پایه آثار نظریه‌پردازانی چون میشل فوکو، ارنستو لاکلائو و شانتل موفه، و استوارت هال استوار است که هر یک لایه‌های متفاوتی از این مفهوم را برجسته کرده‌اند.گفتمان را می‌توان به مثابه مجموعه‌ای منظم از نشانه‌ها، متون، و اعمال اجتماعی در نظر گرفت که به تولید و بازتولید معنا می‌پردازند. فوکو در کتاب باستان‌شناسی دانش، گفتمان را نه صرفاً یک مجموعه زبانی، بلکه یک سیستم منظم از دانش می‌داند که روابط قدرت را شکل می‌دهد. به عقیده وی، گفتمان‌ها «تشکیلاتی از دانش هستند که با نهادها و اعمال اجتماعی پیوند خورده‌اند و قدرت را از طریق کنترل بر دانش اعمال می‌کنند» (Foucault, 1969, p. 49). این تعریف نشان‌دهنده آن است که گفتمان فراتر از زبان است و شامل شیوه‌های تولید حقیقت در یک جامعه می‌شود. برای نمونه، در زمینه تاریخی ایران دهه ۱۳۲۰، گفتمان چپ به عنوان یک سیستم دانشی عمل می‌کرد که مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی و مبارزه طبقاتی را به مثابه «حقیقت»های مسلط ترویج می‌داد.

در خصوص انواع گفتمان می توان گفت که گفتمان‌ها را می‌توان بر اساس حوزه‌های کاربردی و نظری طبقه‌بندی کرد. به منظور جلوگیری از تکرار، دسته‌بندی‌های اصلی با تمرکز بر ارتباط آن‌ها با گفتمان چپ در ایران ارائه می‌گردد.

گلینوس و همکاران (Glynos et al., 2009, p. 3-5) انواع گفتمان را به سه دسته اصلی تقسیم می‌کنند:

گفتمان ساختارگرا: تمرکز بر ساختارهای زبانی و الهام‌گرفته از سنت سوسور.

گفتمان نقش‌گرا: بررسی کارکردهای اجتماعی گفتمان، مانند نقش آن در روابط قدرت.

گفتمان انتقادی: نقد نابرابری‌های اجتماعی از طریق گفتمان و مرتبط با نظریه‌پردازانی چون فوکو و هابرماس، که برای تحلیل گفتمان چپ مناسب است.

ابتکاری و عیسایی‌خوش (۱۳۹۶، ۶۶-۶۷) نیز به تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر نظریه‌پردازان اشاره کرده‌اند؛ از جمله گفتمان فرکلاف که «انتقادی و اجتماعی» است، و گفتمان لاکلائو و موفه که «سیاسی و هژمونیک» است. کریمی و همکاران (بی‌تا، ۲۰) این دسته‌بندی‌ها را به دو حوزه زبان‌شناختی (شامل ساختارگرا و نقش‌گرا) و فلسفی-سیاسی (انتقادی) تقسیم می‌کنند. در دیدگاهی مکمل، لاکلائو و موفه در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، گفتمان را به عنوان یک میدان مبارزه ایدئولوژیک توصیف می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که گفتمان «مجموعه‌ای از عناصر نشانه‌ای است که از طریق روابط زنجیره‌ای معنا می‌یابند و هیچ معنای ثابتی ندارند» (Mouffe, 1985, p. 105 & Laclau).

این دیدگاه پساساختارگرا تأکید دارد که گفتمان‌ها همواره ناقص و باز هستند و از طریق «نقاط گره‌ای» مانند مفهوم «پرولتاریا» در گفتمان چپ، هویت‌های اجتماعی را تثبیت می‌کنند. این تعریف برای تحلیل تحول گفتمان چپ در ایران کارآمد است؛ زیرا نشان می‌دهد که چگونه عوامل بیرونی مانند نفوذ شوروی و عوامل درونی مانند نارضایتی‌های اقتصادی می‌توانند این نقاط گره‌ای را تقویت یا تضعیف کنند.استوارت هال، یکی از بنیان‌گذاران مطالعات فرهنگی، گفتمان را به مثابه «بعدی از معنا و نمادین» تعریف می‌کند که همواره با قدرت اجتماعی درهم‌تنیده است (Hall, 1997, p. 24). وی تأکید می‌کند که گفتمان «فرآیندی است که از طریق آن فرهنگ، قدرت را سازمان‌دهی می‌کند» و در زمینه‌های تاریخی، گفتمان‌های چپ‌گرا مانند کمونیسم، ابزارهایی برای مقاومت در برابر ساختارهای سرمایه‌داری بوده‌اند (Hall, 1997, p. 25). این تعریف فرهنگی-سیاسی، گفتمان را به عنوان ابزاری برای تحلیل تحولات ایدئولوژیک در جوامع در حال گذار، مانند ایران دهه ۱۳۲۰، که گفتمان چپ از طریق حزب توده و روشنفکران قدرت نمادین خود را گسترش داد، مناسب می‌سازد.از منظر روش‌شناختی، گلینوس و همکاران در مقاله «تحلیل گفتمان: انواع و روش‌ها»، گفتمان را به عنوان «رویکردی میان‌رشته‌ای» تعریف می‌کنند که بر بررسی «چگونگی تولید معنا در متون و اعمال اجتماعی» تمرکز دارد. آن‌ها تأکید می‌کنند که «گفتمان‌ها همیشه در زمینه‌های تاریخی شکل می‌گیرند و تحول می‌یابند» (Glynos et al., 2009, p. 1-2). این دیدگاه برای رساله حاضر اهمیت دارد؛ زیرا تحول گفتمان چپ در ایران را به مثابه فرآیندی تاریخی توصیف می‌کند که تحت تأثیر عوامل درونی مانند ضعف حکومت مرکزی و بیرونی مانند جنگ سرد قرار گرفته است.

کارکردهای مختلف گفتمان

گفتمان چهار کارکرد دارد که شامل: اجبار، مقاومت، مخالفت و اعتراض، پنهان کاری و مشروعیت سازی ومشروعیت زدایی است که در ادامه به توضیح هریک پرداخته شده است.

اجبار: بدین معنی که پاره ای ازگفتمان ها از ضمانت اجرایی برخوردارند و امر و نهی می‌کنند و کاملاً آشکارند مثل فرامین، قوانین، دستورات و...؛ اما اجبار شکل‌های کمتر روشنی نیز دارد و آن نقش‌های گفتاری است که مردم ازآن به راحتی نمی‌توانند فرار کنند حتی متوجه آن نیز نمی‌شوند. نظیر پاسخ ناخودآگاه به سؤالات، اجابت درخواست و...قدرت را ازطریق کنترل کاربرد زبان توسط دیگران – یعنی انواع و اقسام سانسور و کنترل – نیز می توان اعمال نمود.

مقاومت، مخالفت و اعتراض: بسیاری از استراتژی های گفتمان که توسط صاحبان قدرت برای اجبار به کار گرفته می شوند، می توانند توسط قدرت مخالف نیز استعمال گردند اما اشکال خاصی نیز برای فاقدان قدرت وجود دارد که شامل وسایل

مختلف شعارنویسی روی دیوار، پوستر و ساختارهای ویژه زبانی (شعار، آواز، راهپیمایی، دادخواهی، تظلم و...) می باشند (امینی، ۱۳۸۰:۳۱).

پنهان کاری: کنترل سیاسی شامل کنترل اطلاعات است. رازداری استراتژی جلوگیری از افراد برای دریافت اطلاعات و برعکس سانسور جلوگیری از ارائه اطلاعات به مردم می باشد.

مشروعیت سازی ومشروعیت زدایی: مقصود این است که سیاستگران و دولتمردان در کنار کاربرد زور از گفتمان هم سود می جویند تا به بقای خویش و مشروعیت نظام خود مدد رسانند. این همان قدرت اقناعی است که اهمیتی بیش از قدرت برهنه دارد. هرچه پیچیدگی جامعه بیشترشود، قدر و اهمیت اقناع بالاتر می‌رود. به وسیله اقناع، حکمرانان چنان مردم تحت حکومت خود را خوپذیر می کنند که از آن پس واکنشهای افراد تقریباً خود به خود به ظهور میرسد. کامیابی در اقناع به گستردگی و مدت تبلیغ ومهارت در القای افکار و اقوال قالبی بستگی دارد. شک نیست که اقناع برای اعمال قدرت سیاسی کارآمدتر و ارزانتر از استخدام نیروهای وسیع پلیس و ارتش و شبه نظامی است.جموعه این عوامل که سبب قدرت اقناعی و در نهایت مشروعیت دولت می شوند، گفتمان سیاسی است (همان: ۳۲).

مرور پیشینه پژوهش

گفتمان چپ به‌عنوان یکی از جریان‌های فکری و سیاسی تأثیرگذار در تاریخ معاصر، به نقد ساختارهای سرمایه‌داری و نابرابری‌های اجتماعی پرداخته و به‌ویژه با ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و مارکسیستی پیوند خورده است. در این راستا، بررسی گفتمان چپ در ایران به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و سیاسی، نیازمند تحلیل‌های دقیق و چندوجهی است. مطالعات مرتبط با گفتمان چپ در ایران رویکردها و تعریف‌های متنوعی ارائه کرده‌اند. ابتکاری و عیسایی‌خوش (۱۳۹۶) گفتمان را به عنوان «رابطه زبان و زمینه‌ای که در آن استفاده می‌شود» تعریف کرده و آن را یک «گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای» می‌دانند. تمرکز این پژوهش بر جنبه کاربردی گفتمان است و آن را برای تحلیل گفتمان چپ، که اغلب با ایدئولوژی‌های وارداتی ترکیب شده، مناسب می‌دانند. کریمی و همکاران (۱۳۹۷) گفتمان را «تکنیکی برای مطالعه متون، رسانه‌ها، فرهنگ‌ها و سیاست» تعریف می‌کنند که بر کشف معنای نهفته در متن تمرکز دارد و برای تحلیل کیفی روزنامه‌ها و بیانیه‌های حزبی کاربرد دارد. از طرفی کرم‌اللهی و دهقانی (۱۳۹۳) در چارچوب نظریه هال، گفتمان را «سیستم دانشی که با قدرت پیوند خورده» می‌دانند و تأکید دارند که گفتمان‌ها در رابطه بین عامل و ساختار شکل می‌گیرند. این تعریف امکان توجه همزمان به عوامل درونی و بیرونی را فراهم می‌آورد و پایه نظری رساله حاضر محسوب می‌شود. تعاریف اخیر در سنت هال نیز بر ابعاد فرهنگی و رسانه‌ای تأکید دارند؛ برای نمونه، گکگل (۲۰۲۲) گفتمان را «مجموعه‌ای از مفاهیم که فرهنگ را به قدرت متصل می‌کند» معرفی می‌کند، شیپکوف (۲۰۲۲) آن را «فنومن سیاسی‌سازی دانش انسانی» می‌داند و سندر و دچارن (۲۰۱۶) بعد نمادین گفتمان و ارتباط آن با رسانه‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند. لو (۲۰۲۲) نیز بر «فرآیند تولید معنا از طریق رمزگشایی خلاق» تأکید دارد.

تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی در ایران دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، نقش عوامل درونی و بیرونی را در تحول گفتمان چپ نشان می‌دهند. مدنی (۱۳۸۶) و نجاتی (۱۳۶۷، ۱۳۷۱) فراز اولیه گفتمان را ناشی از حمایت روشنفکران و نفوذ خارجی‌ها، و فرود آن را محصول کودتا و اختلافات حزبی می‌دانند. کیانوری (۱۳۷۲)، لاشائی (۱۳۸۱)، ماسالی (۱۳۸۱)، محمودی (۱۳۸۹) و مدیر شانه‌چی (۱۳۸۹) با تمرکز بر سازماندهی داخلی حزب و تأثیر فشارهای خارجی، تحلیل‌های سیاسی یا اجتماعی ارائه کرده‌اند، اما کمتر به تحلیل نظام‌مند گفتمانی پرداخته‌اند. پژوهش‌های دیگر مانند مرادحاصلی (۱۳۹۸) و صادقیان و همکاران (۱۳۹۹) به بررسی ریشه‌ها و مفهوم انقلاب در گفتمان چپ پرداخته‌اند، اما بدون تمرکز جامع بر چارچوب گفتمانی تاریخی. موسوی بهبید و همکاران (۱۴۰۰) گفتمان دهه ۱۳۲۰ را با گفتمان مدرن مقایسه کرده و نقش عوامل جهانی در فرود گفتمان سنتی را برجسته ساخته‌اند.

مطالعات بین‌رشته‌ای و فرهنگی، همچون هال (۱۹۹۷)، سندر و دچارن (۲۰۱۶)، گکگل (۲۰۲۲) و شچیپکوف (۲۰۲۲)، تأکید دارند که عوامل فرهنگی، رسانه‌ای، هویتی و اقتصادی در تحولات گفتمان نقش دارند و گفتمان چپ محصول تعامل پیچیده فرهنگ، رسانه و قدرت است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تحلیل گفتمانی نظام‌مند و توجه همزمان به عوامل داخلی، قصد دارد علت‌های فراز و فرود گفتمان چپ در ایران را به صورت جامع بررسی کند. جدول (۱) خلاصه‌ای از مرور پیشینه تحقیقات در حوزه گفتمان چپ در ایران را ارائه می‌دهد و نقاط قوت و ضعف هر پژوهش را مشخص می‌کند.

جدول ۱. خلاصه مطالعات انجام شده

نویسنده و سال	تعریف و رویکرد	تمرکز و نقاط قوت	تفاوت با رساله حاضر
ابتکاری و عیسایی‌خوش (۱۳۹۶)	گفتمان را رابطه زبان و زمینه‌ای که در آن استفاده می‌شود و یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای می‌دانند.	تمرکز بر جنبه کاربردی گفتمان در گفتمان چپ ایران.	بیشتر بر ایدئولوژی‌های وارداتی تأکید دارد.
کریمی و همکاران (۱۳۹۷)	گفتمان را به‌عنوان تکنیکی برای مطالعه متون، رسانه‌ها و سیاست تعریف می‌کنند.	تمرکز بر کشف معنای نهفته در متون چپ.	رویکرد کیفی بدون تحلیل عمیق گفتمانی.
کرم‌اللهی و دهقانی (۱۳۹۳)	گفتمان را سیستم دانشی مرتبط با قدرت می‌دانند.	تأکید بر رابطه بین عامل و ساختار.	تمرکز بر عوامل درونی و بیرونی بدون تحلیل گفتمانی مستند.
گکگل (۲۰۲۲)	گفتمان را مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط با ایدئولوژی، رسانه و زیرفرهنگ‌ها تعریف می‌کند.	پیوند قدرت و فرهنگ.	عدم تحلیل تاریخی و تجربی.
شیپکوف (۲۰۲۲)	گفتمان را به‌عنوان فنومن سیاسی‌سازی دانش انسانی توصیف می‌کند.	تأکید بر ارتباط فرهنگ و سیاست.	رویکرد انتزاعی بدون توجه به وقایع تاریخی.
سندر و دچرنی (۲۰۱۶)	گفتمان را بعدی نمادین مرتبط با رسانه‌ها می‌دانند.	تمرکز بر تأثیر رسانه‌ها.	عدم تمرکز خاص بر دهه ۱۳۲۰.
لو (۲۰۲۲)	گفتمان را فرآیند تولید معنا از طریق رمزگشایی می‌داند.	تأکید بر رمزگشایی خلاق.	تمرکز بر رمزگشایی بدون توجه به زمینه تاریخی.
برنایی بجد و همکاران (۱۴۰۰)	بررسی تأثیر گفتمان چپ بر هنر و چالش کشیدن راهبردهای سنتی.	تحلیل تأثیر گفتمان چپ در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.	عدم بررسی عوامل درونی و بیرونی به‌طور همزمان.
مدنی (۱۳۸۶)	بررسی فراز و فرود گفتمان چپ و تأثیر عوامل درونی و بیرونی.	تحلیل نقش نفت و سیاست خارجی.	عدم بهره‌گیری از تحلیل گفتمانی.
نجاتی (۱۳۶۷)	تحلیل وابستگی به شوروی و تأثیر کودتای ۱۳۳۲ بر گفتمان چپ.	استفاده از خاطرات شخصی برای تحلیل ایدئولوژی.	نگاه درون‌گروهی و عدم استفاده از چارچوب نظری مشخص
نجاتی (۱۳۷۱)	بررسی تحول گفتمان چپ و تأثیر انشعابات حزبی و بحران آذربایجان.	تحلیل نقش رهبران در تحول گفتمان.	رویکرد تاریخ‌نگاری سنتی و فقدان تحلیل گفتمانی.
کیانوری (۱۳۷۲)	بررسی عواملی که به رواج و فرود گفتمان چپ کمک کردند.	تأکید بر نقش کیانوری و ایدئولوژی لنینیستی.	رویکرد تک‌بعدی به رهبری.
لاشائی (۱۳۸۱)	بررسی علل فراز و فرود گفتمان چپ و نقش رسانه‌ها.	تحلیل اجتماعی و تأثیر آزادی سیاسی.	محدودیت در تحلیل اجتماعی بدون کاربست رویکرد گفتمانی.
ماسالی (۱۳۸۱)	تحلیل علل درونی و بیرونی تحول گفتمان چپ.	تأکید بر بحران‌های ایدئولوژیک.	تمرکز بر ضعف سازمانی بدون تحلیل گفتمانی.
محمودی (۱۳۸۹)	بررسی نقش اتحادیه‌ها در گسترش گفتمان مارکسیستی.	تأکید بر نقش اجتماعی در تحول گفتمان.	نگاه تک‌ساحتی به جنبش کارگری.
مدیر شانه‌چی (۱۳۸۹)	تحلیل اختلافات ایدئولوژیک و تأثیر مداخله شوروی.	تأکید بر نقش روشنفکران و انشعابات.	تمرکز بر انشعابات بدون تبیین ساختار گفتمانی.

نویسنده و سال	تعریف و رویکرد	تمرکز و نقاط قوت	تفاوت با رساله حاضر
کرم اللهی و دهقانی (۱۳۹۳)	تحلیل مبانی هال در گفتمان چپ.	بررسی عوامل درونی فرهنگی.	نگاه نظری بدون تحلیل تاریخی–تجربی.
تاجداری و سرایی (۱۳۸۹)	بررسی علل فراز گفتمان چپ در دهه ۱۳۲۰.	تأکید بر انطباق فرهنگی.	عدم تحلیل گفتمانی جامع.
مرادحاصلی (۱۳۹۸)	تحلیل ریشه‌های گفتمان چپ از مشروطه‌ستیزی به رادیکالیسم.	بررسی الگوی گفتمانی.	عدم تمرکز انحصاری بر دهه مورد نظر.
صادقیان و همکاران (۱۳۹۹)	بررسی تحول مفهوم انقلاب در گفتمان چپ.	تحلیل تفاوت گفتمان چپ با گفتمان اسلام‌گرایان.	محدود شدن به مفهوم انقلاب بدون تحلیل گسترده گفتمان.
موسوی بهبید و همکاران (۱۴۰۰)	مقایسه گفتمان چپ دهه ۱۳۲۰ با گفتمان مدرن.	تمرکز بر عدم تطبیق با نظام آموزشی.	نگاه مقایسه‌ای بدون عمق تاریخی.
هال (۱۹۹۷)	بررسی رابطه فرهنگ و ایدئولوژی چپ.	استفاده از مطالعات فرهنگی.	نگاه نظری کلان بدون تطبیق با موردپژوهی تاریخی.
ساندر و دچارن (۲۰۱۶)	تحلیل تأثیر مطالعات فرهنگی هال بر گفتمان چپ.	نقش رمزگشایی در گفتمان.	تمرکز بر دوره معاصر بدون توجه خاص به دهه ۱۳۲۰.
گوکگول (۲۰۲۲)	تحلیل نقش هال در نظریه فرهنگی چپ.	بررسی هویت به‌عنوان نقطه کلیدی تحول.	نگاه فلسفی بدون مستندسازی تاریخی.
شچیپکوف (۲۰۲۲)	بررسی مطالعات فرهنگی به‌عنوان عمل سیاسی.	تأثیر عوامل اقتصادی بر تحول گفتمان.	نگاه انتزاعی بدون دقت تاریخی.

نتیجه‌گیری از مرور پیشینه خلا مطالعاتی در زمینه علل و عوامل درونی فراز و فرود و تحول گفتمان چپ در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) را نشان می‌دهد، با توجه به مرور پیشینه موجود، چندین خلا مطالعاتی در زمینه علل و عوامل درونی فراز و فرود و تحول گفتمان چپ در ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شناسایی شده است از جمله اینکه، بسیاری از مطالعات به‌طور مجزا به تحلیل عوامل درونی یا بیرونی پرداخته‌اند، اما کمتر تحقیقاتی به بررسی همزمان این دو دسته عوامل و تأثیر متقابل آن‌ها بر تحول گفتمان چپ پرداخته‌اند. در اکثر مطالعات، به تنوع و اختلافات درون‌گروهی در حزب توده و دیگر گروه‌های چپ به‌طور جامع پرداخته نشده است. بررسی دقیق‌تر این اختلافات و تأثیر آن‌ها بر فراز و فرود گفتمان چپ می‌تواند به درک بهتری از تحولات آن دوره کمک کند. بسیاری از پژوهش‌ها به تحلیل تاریخی یا سیاسی موضوعات پرداخته‌اند، اما تحلیل گفتمانی منسجم که به بررسی ساختارهای زبانی و معنایی گفتمان چپ بپردازد، کمتر مشاهده می‌شود. در حالی که برخی پژوهش‌ها به عوامل فرهنگی و اجتماعی اشاره کرده‌اند، اما تحلیل عمیق‌تری از چگونگی تأثیر این عوامل بر گفتمان چپ و ارتباط آن‌ها با ساختار قدرت در این دوره وجود ندارد. نقش روشنفکران در تحول گفتمان چپ و تأثیر ایدئولوژیکی آن‌ها بر گفتمان چپ به‌طور جامع بررسی نشده است. مطالعات بیشتری در این زمینه می‌تواند به درک بهتری از تأثیرات فکری و ایدئولوژیک کمک کند. بسیاری از پژوهش‌ها صرفاً در یک حوزه خاص (مانند تاریخ، سیاست یا جامعه‌شناسی) متمرکز شده‌اند. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای که به ارتباطات بین این حوزه‌ها بپردازند، می‌تواند به غنای اطلاعات در مورد گفتمان چپ کمک کند. بررسی تأثیرات بلندمدت گفتمان چپ بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، به‌ویژه در دوران پس از ۱۳۳۲، نیز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این خلاهای مطالعاتی می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های آینده باشد که به بررسی جامع‌تر و دقیق‌تری از علل و عوامل درونی فراز و فرود و تحول گفتمان چپ در ایران طی این دوره بپردازند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این رساله، کیفی و از نوع تاریخی- تحلیلی است. به منظور تبیین روابط علّی میان متغیرها، از تکنیک تحلیل فرایند[1] بهره گرفته شده است. این روش امکان ردیابی گام به گام علل درونی و نحوه تأثیرگذاری آن‌ها بر تحولات گفتمان چپ در مقطع زمانی مورد مطالعه را فراهم می نماید. جامعه آماری در این پژوهش تاریخی شامل کلیه منابع دست اول و دوم مرتبط با گفتمان چپ و تحولات سیاسی سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در ایران است. شیوه نمونه گیری، هدفمند و مبتنی بر معیار می باشد. نمونه ها شامل نشریات اصلی احزاب چپ (مانند روزنامه های حزب توده)، اسناد و گزارش های دولتی و اطلاعاتی، خاطرات و زندگی نامه های رهبران سیاسی و نیز مهم ترین پژوهش های تاریخی و مقالات علمی داخلی در این حوزه خواهد بود. روش اصلی گردآوری اطلاعات، کتابخانه ای و سندکاوی است. گردآوری داده ها از طریق مراجعه به آرشیوهای مطبوعاتی، کتابخانه های مرجع، و تحلیل اسناد سیاسی و تاریخی صورت می گیرد.

تجزیه و تحلیل داده ها با روش تحلیل گفتمانی تاریخی انجام می پذیرد. ابتدا، با استفاده از روش تاریخی، رویدادها و عوامل درونی مؤثر بر جریان چپ به صورت گاه شمارانه و علّی احصاء می شوند. سپس، با استفاده از ابزارهای نظریه گفتمان استوارت هال، عناصر و مرزهای گفتمان چپ، نحوه مفصل بندی آن ها، و چرایی گسست ها و تحولات گفتمانی آن تبیین و در نهایت، فرضیات پژوهش مورد آزمون قرار می گیرند. سوال اصلی پژوهش این است که علل و عوامل درونی فراز و فرود و تحول گفتمان چپ در ایران در فاصله سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ چه بوده است؟ فرضیه پژوهش نیز این است که عوامل درونی نظیر بحران اقتصادی، ناکارآمدی دولت های مرکزی و رشد جنبش های کارگری، زمینه ساز اصلی برای پذیرش اجتماعی گفتمان چپ بوده اند، که عوامل درونی شامل مؤلفه‌های داخلی مانند ساختار سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰، شرایط اقتصادی- اجتماعی (بحران معیشت، جنبش کارگری)، و ویژگی‌های درونی تشکیلات چپ (ساختار سازمانی، رهبری و دکترین) بوده است. تحلیل در این چارچوب بر چگونگی مفصل بندی این عوامل توسط گفتمان چپ و تأثیر این عوامل بر تثبیت یا واسازی عناصر اصلی این گفتمان در دوره مورد نظر متمرکز می باشد.

یافته‌ها

تحلیل گفتمان چپ در بازه زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی، مستلزم واکاوی عمیق بسترهای سیاسی داخلی است که به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده، بر صورتبندی، تحول و جهت‌گیری این گفتمان اثر گذاشتند. در میان این عوامل، دو رخداد بزرگ سیاسی یعنی سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و به دنبال آن، ظهور بحران جانشینی و تزلزل ساختار دولت مرکزی به‌عنوان نقاط عطفی حیاتی، فضای سیاسی ایران را دستخوش دگرگونی‌های بنیادین کرد. این تحولات، چارچوب‌های امکان‌بخش و نیز محدودکننده‌ای را برای فعالیت و گفتمان‌سازی نیروهای چپ، به ویژه حزب توده ایران، فراهم آورد. بر همین اساس، این بخش به بررسی این دو مؤلفه کلیدی در عرصه سیاست داخلی و پیوندهای آن با تحول گفتمان چپ می‌پردازد. عوامل درونی به سه دسته سیاسی، اقتصادی و عوامل فرهنگی و اجتماعی تقسیم شده‌اند که در ادامه به توضیح هریک پرداخته شده است.

زمینه‌های سیاسی

زمینه‌های سیاسی شامل مواردی همچون سقوط رضاشاه و خلأ قدرت سیاسی، بحران جانشینی و تزلزل دولت مرکزی، تحولات سیاسی مجلس و نقش آن در گسترش گفتمان چپ و رقابت جناح‌های سیاسی و نزدیکی چپ و راست می‌باشد که در ادامه توضیحات آنها ارائه شده است.

1. Process Tracing

سقوط رضاشاه و خلأ قدرت سیاسی

سقوط رضاشاه در پی اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، به فروپاشی ناگهانی نظم سیاسی متمرکز و اقتدارگرایی انجامید که طی دو دهه بر پایه‌ی استبداد فردی و سرکوب نهادهای مستقل بنا شده بود. این فروپاشی، خلأ قدرت گسترده‌ای در ساخت سیاسی کشور ایجاد کرد؛ خلأیی که ناشی از فقدان سازوکار نهادی برای انتقال قدرت در نظام شخصی‌شده رضاشاهی بود و فضای سیاسی را به‌شدت سیال و گشوده ساخت (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۵۶). در نتیجه، نیروهای اجتماعی و سیاسی که پیش‌تر سرکوب یا منزوی شده بودند، امکان ظهور و کنش علنی یافتند. در چنین شرایطی، گفتمان چپ، به‌ویژه در قالب حزب توده ایران، از فرصت ایجادشده بهره برد. این حزب که هسته‌ی اولیه آن از زندانیان سیاسی آزادشده دوره رضاشاه شکل گرفته بود، توانست در فضای نسبتاً باز پس از شهریور ۱۳۲۰ به‌عنوان نیرویی سازمان‌یافته و ایدئولوژیک وارد عرصه سیاست شود. تضعیف دستگاه پلیسی و نظارتی، امکان فعالیت علنی، انتشار مطبوعات و بسیج اجتماعی را برای حزب توده فراهم آورد (بهار، ۱۳۵۷: ۲۱۱).

با این حال، خلأ قدرت و آشفتگی سیاسی، به‌ویژه در سال‌های نخست، به رشد نیروهای محلی و مسلح غیردولتی انجامید که می‌توانست مانعی جدی برای فعالیت تشکیلاتی چپ در خارج از مراکز شهری باشد. واکنش گفتمانی حزب توده به این وضعیت، تأکید بر ضرورت استقرار یک دولت مقتدر مرکزی بود که بتواند هم نظم سیاسی را برقرار سازد و هم اصلاحات ملی ـ دموکراتیک را پیش ببرد. این موضع، هم ریشه در تحلیل مارکسیستی ـ لنینیستی مرحله ملی ـ دموکراتیک انقلاب داشت و هم بازتاب تجربه عملی بی‌ثباتی‌های اوایل دهه ۱۳۲۰ بود. در برخی مناطق شمالی کشور، حزب توده حتی در نقش عامل یا میانجی نظم محلی ظاهر شد که به گفتمان تمرکزگرای آن جنبه‌ای عملی می‌بخشید (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

از این منظر، خلأ قدرت نه به‌عنوان فروپاشی دولت ـ ملت، بلکه به‌مثابه بحرانی گذرا تلقی می‌شد که باید با استقرار دولتی مقتدر و مترقی برطرف گردد. هم‌زمان، سقوط رضاشاه موجب بازاندیشی جدی در گفتمان تاریخی چپ درباره حکومت او شد. در حالی که در دهه ۱۳۰۰ برخی نیروهای چپ رضاشاه را عنصری مدرن‌ساز و مترقی می‌دانستند، در دهه ۱۳۲۰ روایت غالب در حزب توده و میان روشنفکران چپ، او را دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم معرفی کرد. این نقد در آثار نظری و تبلیغاتی چپ، از جمله نوشته‌های احسان طبری و عبدالحسین نوشین، بازتاب گسترده‌ای یافت (طبری، ۱۳۵۶: ۷۴). این بازسازی گفتمانی، ضمن مشروعیت‌زدایی از نظم پیشین، امکان طرح آلترناتیوهای سیاسی جدید، به‌ویژه آلترناتیو ملی ـ دموکراتیک و سوسیالیستی، را فراهم ساخت. بدین‌ترتیب، خلأ قدرت پس از سقوط رضاشاه به بستری برای بازتعریف و آزمون عملی گفتمان چپ در عرصه سیاست ایران بدل شد.

بحران جانشینی و تزلزل دولت مرکزی

فقدان مکانیسمی روشن و نهادینه برای جانشینی پس از خروج رضاشاه، به بروز بحرانی ساختاری در حکومت ایران انجامید. هرچند محمدرضا پهلوی به‌طور قانونی به سلطنت رسید، اما فقدان اقتدار سیاسی و هم‌زمانی سلطنت او با اشغال خارجی کشور، موجب تداوم ضعف دولت مرکزی شد. مجلس شورای ملی نیز که در دوره رضاشاه تضعیف شده بود، نتوانست نقش مؤثری در تثبیت ساخت قدرت ایفا کند. در نتیجه، از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بی‌ثباتی مزمن دولت‌ها و سقوط مکرر کابینه‌ها از جمله دولت‌های سهیلی، قوام و مصدق به یکی از ویژگی‌های اصلی سیاست داخلی ایران بدل شد (مدنی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

این تزلزل ساختاری دولت مرکزی تأثیری دوگانه بر گفتمان و کنش نیروهای چپ، به‌ویژه حزب توده، بر جای گذاشت. از یک‌سو، ضعف دولت‌ها فضای مانور بیشتری برای فعالیت حزبی، بسیج اجتماعی و سازمان‌دهی جنبش‌های کارگری فراهم کرد؛ به‌گونه‌ای که تشکیل شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران در چنین فضایی ممکن شد (شاکری، ۱۳۹۰: ۳۰۲). از سوی دیگر، بی‌ثباتی سیاسی، امکان مشارکت پایدار حزب توده در دولت‌های ائتلافی و اجرای برنامه‌های اصلاحی بلندمدت را محدود ساخت و هم‌زمان جذابیت گفتمان رادیکال چپ درباره ضرورت تغییرات ساختاری را

افزایش داد. در سطح گفتمانی، حزب توده دولت‌های ناپایدار را محصول ساختار وابسته و فاسد نظام سلطنتی و نفوذ امپریالیسم معرفی می‌کرد و سقوط مکرر کابینه‌ها را نشانه بحران عمیق حاکمیت می‌دانست. ادبیات تبلیغاتی حزب با تأکید بر مفاهیمی چون «دولت‌های دست‌نشانده» و «بی‌کفایتی حاکمان»، در پی مشروعیت‌زدایی از نظم موجود بود (اسناد حزب توده، به نقل از طیرانی، ۱۳۷۶: ۸۸). هم‌زمان، حزب با طرح شعارهایی مانند «جبهه متحد ضداستعماری» و «دولت مردمی»، خود را به‌عنوان آلترناتیوی سازمان‌یافته برای پایان دادن به بی‌ثباتی سیاسی معرفی می‌کرد. در عین حال، ضعف دولت مرکزی میدان رقابت و تعامل گفتمان چپ با دیگر نیروهای سیاسی، از جمله ناسیونالیسم رادیکال و اسلام سیاسی، را گسترش داد. در مقاطعی مانند نهضت ملی‌شدن نفت، حزب توده ناچار شد میان حمایت از مواضع ضداستعماری دولت مصدق و حفظ خط‌مشی مستقل طبقاتی خود توازن برقرار کند؛ وضعیتی که گاه به سردرگمی و شکاف‌های درونی انجامید (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۸۹). بدین ترتیب، بحران جانشینی و تزلزل دولت مرکزی، هم فرصت بازتولد و گسترش گفتمان چپ را فراهم کرد و هم آن را با محدودیت‌ها و چالش‌های ساختاری و گفتمانی مواجه ساخت؛ فرایندی که نهایتاً در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نقطه اوج خود رسید.

تحولات سیاسی مجلس و نقش آن در گسترش گفتمان چپ

مجلس شورای ملی در دهه ۱۳۲۰، به‌ویژه در مجالس چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم، به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های شکل‌گیری و گسترش گفتمان‌های سیاسی، از جمله گفتمان چپ، تبدیل شد. پس از فروپاشی فضای اختناق عصر رضاشاه، مجلس نه‌تنها بازتاب‌دهنده تحولات اجتماعی بیرون از خود بود، بلکه به‌مثابه تریبونی ملی، نقشی فعال در جهت‌دهی به افکار عمومی ایفا کرد. یکی از عوامل درونی مؤثر بر تقویت حضور چپ در مجلس، ضعف ساختاری و بی‌ثباتی دولت‌ها در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود که به حزب توده امکان می‌داد از سازوکارهای پارلمانی برای طرح مطالبات و تضعیف کابینه‌های نامطلوب خود بهره گیرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۹۱). فراکسیون حزب توده، هرچند همواره در اقلیت قرار داشت، با استفاده از ابزارهایی چون نطق‌های انتقادی، استیضاح وزیران و تبلیغات گسترده خارج از مجلس، توانست خود را به‌عنوان مدافع حقوق کارگران و منتقد نظم موجود معرفی کند. تمرکز نمایندگان توده‌ای در مجلس پانزدهم بر موضوع امتیازات نفتی و شعارهای ضداستعماری، موجب جلب هم‌دلی بخشی از روشنفکران و اقشار متوسط ناراضی شد. نطق‌های پارلمانی نمایندگان حزب، که در مطبوعات وابسته به آن بازنشر می‌شد، به یکی از مهم‌ترین ابزارهای اشاعه مفاهیم کلیدی گفتمان چپ مانند استثمار، امپریالیسم و عدالت اجتماعی در فضای عمومی ایران تبدیل گردید (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۵۶). در عین حال، مجلس عرصه‌ای برای ائتلاف‌های تاکتیکی نیز بود. در برخی مقاطع، همکاری‌های موقت میان نمایندگان چپ و جناح‌های میانه‌رو یا حتی برخی عناصر نزدیک به دربار، امکان نقش‌آفرینی مؤثرتر حزب توده در فرآیند قانون‌گذاری را فراهم می‌کرد و ادعای «حزب ملی» و «مردمی» بودن آن را تقویت می‌نمود؛ از جمله در مباحث مرتبط با قانون کار و انتخابات صنفی (ذبیح، ۱۳۷۸: ۲۰۴). با این وجود، ساختار سنتی و محافظه‌کار مجلس، که تحت نفوذ مالکان بزرگ و نیروهای وابسته به دربار قرار داشت، در برابر طرح‌های رادیکال چپ مقاومت می‌کرد و گاه با تصویب قوانین محدودکننده، دامنه تأثیرگذاری این جریان را کاهش می‌داد.

رقابت جناح‌های سیاسی و نزدیکی چپ و راست

فضای سیاسی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، عرصه رقابت شدید و در عین حال هم‌پوشانی تاکتیکی میان جناح‌های متعارض بود؛ از راست وابسته به دربار تا چپ سازمان‌یافته با گرایش شوروی، و در میان آن‌ها نیروهای ملی، مذهبی و لیبرال. در این بستر چندقطبی، مرزهای ایدئولوژیک گاه کمرنگ می‌شد و همکاری‌های مقطعی میان جناح‌های ظاهراً متضاد شکل می‌گرفت؛ پدیده‌ای که خود به‌عنوان عاملی درونی در گسترش و تحول گفتمان چپ نقش داشت. یکی از نمودهای این وضعیت، هم‌پوشانی موقت شعارهای ضداستعماری حزب توده با برخی نیروهای راست ملی‌گرا پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. همکاری اولیه برخی چهره‌های حزب توده با حزب سوسیالیست به رهبری مصطفی فاتح، که از انتشار روزنامه

«مردم» حمایت می‌کرد، نمونه‌ای از این نزدیکی‌های تاکتیکی است. هرچند این همکاری‌ها سطحی و زودگذر بود، اما در عمل به حزب توده نوپا امکان داد تا منابع مالی و تبلیغاتی اولیه خود را تأمین کند و دایره نفوذش را گسترش دهد (خامه‌ای، ۱۳۶۲: ۸۰).

از سوی دیگر، رقابت‌ها و شکاف‌های درون اردوگاه راست نیز به‌طور غیرمستقیم به نفع چپ عمل می‌کرد. نبود انسجام میان دربار، ارتش، مالکان بزرگ و جناح‌های وابسته به قدرت‌های خارجی، گاه به مدارا یا حتی همکاری موقت با حزب توده انجامید. مشارکت حزب توده در کابینه احمد قوام و تصدی چند وزارتخانه، که بیش از آنکه ناشی از گرایش ایدئولوژیک قوام باشد، اقدامی تاکتیکی برای توازن‌بخشی میان نیروهای داخلی و خارجی بود، نقطه اوج نفوذ رسمی این حزب در ساخت قدرت به‌شمار می‌آید و به افزایش مشروعیت اجتماعی و گسترش گفتمان چپ، به‌ویژه در میان روشنفکران و کارمندان دولت، کمک کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۳۱۵). در واکنش به رشد چپ، جریانات راست افراطی جدیدی همچون سومکا و پان‌ایرانیست شکل گرفتند که با شعارهای ضدکمونیستی و ناسیونالیستی افراطی، به قطبی‌شدن فضای سیاسی دامن زدند. هرچند این جریان‌ها دشمنان سرسخت چپ بودند، اما رقابت با آن‌ها، به‌طور غیرمستقیم به برجسته‌شدن حزب توده به‌عنوان مهم‌ترین نماد اپوزیسیون کمک کرد. با این حال، این قطبی‌سازی، در بلندمدت به کاهش فضای فعالیت نیروهای میانه‌رو انجامید. هم‌زمان، نفوذ نیروهای امنیتی داخلی و سرویس‌های اطلاعاتی خارجی به درون حزب توده و وابستگی ایدئولوژیک آن به شوروی، موجب بروز دوگانگی‌های درونی و خدشه‌دار شدن استقلال گفتمانی چپ شد. تبعیت از خط‌مشی شوروی و اتخاذ مواضعی همچون حمایت از امتیاز نفت شمال، در حالی که با امتیازات مشابه به غرب مخالفت می‌شد، به تقویت اتهام وابستگی خارجی انجامید و زمینه ائتلاف نیروهای راست و میانه علیه حزب توده را فراهم کرد (طبری، ۱۳۶۷: ۸۶). در مجموع، رقابت‌ها و نزدیکی‌های تاکتیکی میان جناح‌های سیاسی در دهه ۱۳۲۰، فضایی پارادوکسیکال برای گفتمان چپ ایجاد کرد: فضایی که از یک‌سو امکان رشد، حضور علنی و تأثیرگذاری سیاسی را فراهم آورد و از سوی دیگر، به دلیل ائتلاف‌های ناپایدار، نفوذ خارجی و قطبی‌شدن سیاست، مانع از تبدیل شدن آن به گفتمانی هژمونیک و مستقل شد. این تناقض‌ها، به‌ویژه در آستانه نهضت ملی‌شدن نفت، به اوج رسید و نقش چپ را در یکی از حساس‌ترین بزنگاه‌های تاریخ معاصر ایران محدود ساخت.

زمینه‌های اقتصادی

اقتصاد ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در وضعیتی متلاطم و شکننده قرار داشت. پیامدهای سیاست‌های اقتصادی دوره رضاشاه، آثار جنگ جهانی دوم، مداخلات خارجی و ساختار معیوب اقتصاد کشور، بستری فراهم آورد که گفتمان چپ با شعارهای عدالت‌خواهانه، مخالفت با استعمار و دفاع از حقوق زحمتکشان، در آن ریشه بدواند و گسترش یابد. در این بخش، با تمرکز بر سه محور اصلی، به تحلیل زمینه‌های اقتصادی مؤثر بر شکل‌گیری و تقویت گفتمان چپ در این برهه حساس پرداخته می‌شود.

مشکلات اقتصادی و نارضایتی‌های عمومی

پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، اقتصاد ایران که پیش‌تر بر پایه نوسازی آمرانه و تمرکز دولتی استوار بود، با بحرانی چندبعدی مواجه شد. اشغال کشور توسط متفقین، علاوه بر تحمیل فشارهای معیشتی گسترده، موجب اختلال جدی در تولید و توزیع کالاها گردید. قحطی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ که به‌دلیل کمبود غله و سوءمدیریت تشدید شد، به مرگ‌ومیر گسترده انجامید و نارضایتی اجتماعی عمیقی پدید آورد؛ وضعیتی که زمینه را برای پذیرش گفتمان‌های انتقادی و رادیکال فراهم ساخت (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

در این دوره، ساختار اقتصادی ایران همچنان عمدتاً کشاورزی و متکی بر نظام نابرابر ارباب–رعیتی بود که دهقانان را در وضعیت فقر و محرومیت نگه می‌داشت. صنایع ایجادشده در دوره رضاشاه نیز عمدتاً مصرفی و وابسته به واردات بودند و با اختلال تجارت خارجی در دوران جنگ، دچار رکود شدند. افزون بر این، انحصارطلبی اقتصادی و فساد دربار در دوره پیشین،

به تشدید شکاف طبقاتی انجامیده بود؛ به‌گونه‌ای که تمرکز ثروت در دست اقلیتی کوچک، در کنار گرانی، بیکاری و کمبود کالاهای اساسی، نارضایتی گسترده توده‌ها را به همراه داشت (فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۳). نارضایتی اقتصادی تنها محدود به طبقات فرودست نبود، بلکه بازرگانان و صاحبان صنایع کوچک نیز از نفوذ شرکت‌های خارجی و قراردادهای نابرابر اقتصادی متضرر می‌شدند. امتیازدهی به بیگانگان، به‌ویژه قرارداد نفت ۱۹۳۳، به نمادی از سلطه اقتصادی خارجی و بی‌عدالتی در توزیع منافع ملی بدل شد. مجموعه این عوامل، احساس بی‌اعتمادی عمومی نسبت به نظام اقتصادی و سیاسی حاکم را تشدید کرد و بستری مساعد برای گسترش گفتمان چپ، با تأکید بر نفی استثمار، مبارزه با امپریالیسم و عدالت اقتصادی، فراهم آورد (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

نقش کارگران و رشد جنبش‌های کارگری

طبقه کارگر ایران که ریشه‌های شکل‌گیری آن به دوران مشروطه و سال‌های پس از جنگ جهانی اول بازمی‌گردد، در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به یک کنشگر اجتماعی– اقتصادی مهم تبدیل شد. گسترش محدود صنایع در دوره رضاشاه، به افزایش تعداد کارگران صنعتی در مراکز شهری و صنعتی انجامید؛ کارگرانی که با دستمزد پایین، ساعات کار طولانی، نبود امنیت شغلی و فقدان حمایت‌های اجتماعی مواجه بودند و آمادگی بالایی برای پذیرش ایده‌های اصلاح شرایط کار و مبارزه صنفی داشتند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و بازشدن نسبی فضای سیاسی، امکان سازمان‌دهی علنی کارگران فراهم شد و حزب توده ایران از بدو تأسیس، نقش محوری در جذب و سازمان‌دهی آنان ایفا کرد. حزب توده با بهره‌گیری از تجربه‌های پیشین فعالیت سندیکایی و الگوهای سازمان‌دهی کارگری اروپایی و شوروی، به‌سرعت در میان کارگران نفوذ یافت. تشکیل «شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران» در سال ۱۳۲۳، نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری بود که ده‌ها اتحادیه را تحت نفوذ حزب توده سازمان داد و مطالباتی چون افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، مرخصی با حقوق و بهبود ایمنی کار را پیگیری کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۹۱). اعتصابات گسترده کارگری در بخش‌های مختلف، به‌ویژه در صنعت نفت جنوب، نشان‌دهنده رشد آگاهی طبقاتی و قدرت چانه‌زنی کارگران بود. اعتصاب کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان در سال ۱۳۲۴، نمونه‌ای بارز از پیوند مطالبات اقتصادی کارگران با گفتمان ضداستعماری چپ و مطالبه ملی‌شدن نفت به‌شمار می‌آید. این درهم‌تنیدگی مبارزه صنفی و سیاسی، به گسترش پایگاه اجتماعی گفتمان چپ انجامید و آن را از جریانی صرفاً روشنفکری به نیرویی مردمی با پشتوانه طبقاتی بدل ساخت (کشکولی، ۱۳۸۰: ۱۵۴). در عین حال، جنبش کارگری کاملاً تابع حزب توده نبود و در برخی مناطق بر اساس تجربه‌ها و نیازهای محلی عمل می‌کرد. با این وجود، توان تشکیلاتی و ایدئولوژیک حزب توده به این کنش‌های پراکنده جهت و انسجام بخشید و خواسته‌های صنفی را در قالب گفتمانی گسترده‌تر حول عدالت اجتماعی و مبارزه با سرمایه‌داری وابسته صورت‌بندی کرد. از این‌رو، رشد کمی و کیفی طبقه کارگر و سازمان‌یابی آن، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های عینی نفوذ و گسترش گفتمان چپ در ایرانِ این دوره محسوب می‌شود.

افزایش شکاف طبقاتی و زمینه‌سازی برای گفتمان عدالت‌خواهی

الگوی توسعه اقتصادی در دوره رضاشاه و تداوم آن در دهه ۱۳۲۰، ماهیتی ناعادلانه داشت و به تعمیق شکاف طبقاتی انجامید. تمرکز ثروت در دست دربار، زمین‌داران بزرگ و صاحبان انحصارات وابسته به قدرت، در مقابل فقر گسترده دهقانان، کارگران و اقشار پایین شهری، احساس شدید بی‌عدالتی اجتماعی را، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، تشدید کرد. این نابرابری آشکار به محور اصلی تبلیغات و تحلیل‌های گروه‌های چپ، به‌ویژه حزب توده، بدل شد. چپ با بهره‌گیری از ادبیات مارکسیستی، جامعه را به دو طبقه «استثمارگر» و «استثمارشونده» تقسیم می‌کرد؛ تحلیلی ساده اما قانع‌کننده برای گروه‌هایی که خود را قربانی نظم اقتصادی موجود می‌دیدند (بهروز، ۱۳۸۴: ۱۰۵). گفتمان چپ، عدالت اجتماعی را نه مفهومی اخلاقی، بلکه ضرورتی اقتصادی و سیاسی معرفی می‌کرد و برنامه‌های خود را بر اقداماتی چون اصلاحات ارضی، ملی‌سازی صنایع و منابع، مالیات تصاعدی، گسترش بیمه‌های اجتماعی و تضمین اشتغال و آموزش رایگان استوار می‌ساخت. این مطالبات

مستقیماً با نیازها و مطالبات اقشار محروم هم‌خوانی داشت و فقر و نابرابری را محصول ساختار اقتصادی– اجتماعی حاکم می‌دانست، نه نتیجه عوامل فردی یا تقدیر (طبری، ۱۳۶۷: ۸۹). این نگاه ساختاری، به نارضایتی‌های معیشتی معنایی سیاسی و رهایی‌بخش می‌بخشید و مبارزه جمعی را تنها راه تغییر معرفی می‌کرد.

در مجموع، نابرابری اقتصادی و شکاف طبقاتی، در تعامل با عوامل سیاسی و اجتماعی، بستر روانی و اجتماعی مناسبی برای گسترش گفتمان چپ فراهم آورد. مشکلات اقتصادی انرژی اجتماعی اعتراض را آزاد کرد، جنبش کارگری به آن سازمان و جهت سیاسی داد و شکاف طبقاتی مشروعیت ایدئولوژیک لازم را تأمین نمود. در این چارچوب، گفتمان چپ توانست در دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ به یکی از جریان‌های مسلط فکری و سیاسی ایران تبدیل شود؛ هرچند وابستگی به شوروی و ناتوانی در انطباق کامل با زمینه‌های فرهنگی و مذهبی جامعه، نفوذ بلندمدت آن را محدود ساخت.

عوامل فرهنگی و اجتماعی

در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، گفتمان چپ در ایران تحت تأثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی و به‌ویژه فضای نسبتاً آزاد سیاسی پس از سقوط رضاشاه گسترش یافت. این فضا امکان فعالیت گسترده‌ی احزاب و جریان‌های فکری را فراهم کرد و گفتمان چپ با استفاده از رسانه‌ها و مطبوعات توانست در میان روشنفکران، دانشجویان و کارگران پایگاه اجتماعی مهمی به دست آورد. متن بر نقش رسانه‌ها و آزادی‌های سیاسی دهه ۲۰ در رشد و تثبیت احزاب چپ‌گرا تأکید دارد.

تأثیر رسانه‌ها و مطبوعات در ترویج گفتمان چپ

پس از شهریور ۱۳۲۰ و پایان سانسور شدید عصر رضاشاه، مطبوعات به یکی از مهم‌ترین ابزارهای ترویج گفتمان چپ در ایران تبدیل شدند. در دوره رضاشاه، مطبوعات صرفاً کارکرد تبلیغی و تمجیدی داشتند و فعالیت سیاسی مستقل در آن‌ها مجاز نبود (طیرانی، ۱۳۷۶: ۲۱)، اما با سقوط وی، فضای نسبتاً آزادی برای انتشار نشریات سیاسی پدید آمد. در این میان، مطبوعات چپ با اتکا به تجربه‌های پیشین، پشتیبانی تشکیلاتی احزاب و برنامه‌ریزی منسجم، نقش پیشتاز در جریان‌سازی فکری ایفا کردند. مهم‌ترین کارکرد آن‌ها، عمومی‌سازی مفاهیم مارکسیستی ـ لنینیستی مانند عدالت اجتماعی، مبارزه ضدامپریالیستی، طبقه کارگر و استثمار بود که از طریق مقالات، ترجمه‌ها و آثار ادبی، به بخشی از گفتمان رایج سیاسی، به‌ویژه در میان اقشار شهری و تحصیل‌کرده، تبدیل شد. روزنامه «مردم» به‌عنوان ارگان حزب توده، با انتشار تحلیل‌ها و متون نظری، نقشی آموزشی و آگاهی‌بخش ایفا کرد و در شرایط کمبود منابع دانشگاهی و کتاب‌های نظری، اهمیت ویژه‌ای یافت (ذبیح، ۱۳۷۸: ۴۵). افزون بر این، مطبوعات چپ در شکل‌دهی هویت جمعی و احساس تعلق سیاسی میان هواداران نقش مؤثری داشتند. بازتاب فعالیت‌های حزبی، اعتصابات کارگری و معرفی چهره‌های نمادین جنبش، تصویری پویا از جریان چپ ارائه می‌داد و به جذب جوانان و روشنفکران کمک می‌کرد. این نشریات همچنین ابزار اصلی بسیج سیاسی و سازمان‌دهی کنش جمعی بودند و با انتقاد مستمر از دولت، دربار، مالکان بزرگ و شرکت نفت انگلیس، زمینه پذیرش گفتمان رادیکال را فراهم می‌ساختند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۹۲). شبکه گسترده‌ای از نشریات فرهنگی و سازمان‌های اقماری حزب توده نیز امکان نفوذ این گفتمان را در سطوح مختلف جامعه افزایش می‌داد (دهباشی، ۱۳۶۸: ۱۴). با وجود فشارها، توقیف‌ها و رقابت شدید با مطبوعات راست‌گرا و ملی‌گرا، مطبوعات چپ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از ارکان اصلی تثبیت و بازتولید گفتمان چپ در ایران باقی ماندند.

تأثیر آزادی‌های نسبی دهه ۲۰ بر رشد احزاب چپ‌گرا

سقوط رضاشاه و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ موجب گذار ناگهانی از دوره‌ای مبتنی بر استبداد خشن و انسداد کامل فعالیت سیاسی به فضایی نسبتاً باز شد که به دلیل ضعف اقتدار شاه جوان، امکان کنش احزاب و جریان‌های سیاسی را فراهم ساخت (طیرانی، ۱۳۷۶: ۲۱–۲۲). این آزادی‌های نسبی، که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تداوم یافت، بستر نهادی لازم برای

شکل‌گیری و گسترش احزاب چپ‌گرا، به‌ویژه حزب توده ایران، را فراهم آورد. نخستین پیامد این فضا، امکان تأسیس و فعالیت علنی احزاب پس از دو دهه سرکوب بود. حزب توده ایران که در مهر ۱۳۲۰ توسط اعضای آزادشده گروه ۵۳ نفر و دیگر فعالان چپ تأسیس شد، توانست به‌صورت قانونی دفتر، شعب استانی، مطبوعات و سازمان‌های وابسته خود را ایجاد کند؛ امری که در دوره رضاشاه ناممکن بود (همان: ۲۱). این فعالیت علنی، علاوه بر تسهیل جذب نیرو، به حزب امکان داد از طریق تجمعات و میتینگ‌ها، مشروعیت و حضور اجتماعی خود را تثبیت کند.

دوم، آزادی نسبی مطبوعات و بیان، مکمل فعالیت حزبی شد و امکان تبلیغ، نقد دولت و رقابت گفتمانی میان جریان‌های مختلف را فراهم آورد. در این فضا، گفتمان چپ با ادعای تحلیل علمی جامعه و ارائه راه‌حل‌های رادیکال، توانست بخش مهمی از روشنفکران و دانشگاهیان را جذب کرده و کادر فکری و تبلیغاتی خود را تقویت کند. سوم، امکان مشارکت قانونی در ساختار پارلمانی، حزب توده را از یک نیروی صرفاً زیرزمینی به بازیگری رسمی بدل ساخت. حضور این حزب در مجالس چهاردهم و پانزدهم و نیز فعالیت نمایندگان آن در دفاع از مطالبات کارگران و دهقانان، به حزب مشروعیت سیاسی بخشید (کیانوری، ۱۳۷۲: ۱۴۵). حتی مشارکت کوتاه‌مدت سه وزیر توده‌ای در کابینه قوام در سال ۱۳۲۵، نشانه‌ای از نفوذ این حزب در سطوح عالی قدرت بود.

چهارم، آزادی نسبی تشکل‌های کارگری و صنفی، امکان سازمان‌دهی پایگاه اجتماعی چپ را فراهم کرد. «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» که از سال ۱۳۲۳ تحت نفوذ حزب توده شکل گرفت، به بزرگ‌ترین تشکل کارگری کشور تبدیل شد و اعتصابات گسترده کارگری را هدایت کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۹۲). پنجم، فضای باز دهه ۲۰ به شکوفایی فعالیت‌های دانشجویی و روشنفکری انجامید و دانشگاه‌ها و محافل فرهنگی به کانون‌های اصلی گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی بدل شدند. با وجود این، آزادی‌های یادشده شکننده و محدود بود و دولت‌ها، به‌ویژه تحت تأثیر تحولات بین‌المللی و آغاز جنگ سرد، گاه با فشار و محدودیت فعالیت احزاب چپ را مهار می‌کردند. بااین‌حال، تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این فضای نسبی نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد سازمانی، گسترش پایگاه اجتماعی و تثبیت گفتمان چپ به‌عنوان یکی از جریان‌های اصلی سیاست ایران ایفا کرد.

ظهور روشنفکران چپ‌گرا و نقش آن‌ها در ترویج گفتمان چپ

ظهور روشنفکران چپ‌گرا در ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در بستر گشایش نسبی فضای سیاسی پس از سقوط رضاشاه قابل تحلیل است. این روشنفکران با الهام از اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی، نقش مهمی در ترویج و تثبیت گفتمان چپ ایفا کردند. آشنایی آنان با اندیشه‌های چپ عمدتاً از دو مسیر صورت گرفت: تحصیل و ارتباط با جریان‌های فکری اروپا، و فعالیت‌های حزبی و مطالعات نظری در داخل کشور. تقی ارانی به‌عنوان چهره‌ای محوری، با انتشار مجله «دنیا» و شکل‌دهی به گروه «۵۳ نفر»، کوشید مارکسیسم را به زبانی علمی و قابل فهم برای قشر تحصیل‌کرده ارائه کند و زمینه فکری گسترش احزاب چپ، به‌ویژه حزب توده، را فراهم آورد (بهروز، ۱۳۸۴: ۱۲۹). روشنفکران چپ‌گرا صرفاً ناقل اندیشه‌های مارکسیستی نبودند، بلکه با تطبیق این مفاهیم با شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران، به بومی‌سازی گفتمان چپ پرداختند. در این چارچوب، جلال آل احمد در دوره گرایش‌های چپ خود، با آثاری چون «غرب‌زدگی» به نقد استعمار و سرمایه‌داری پرداخت و در اشاعه ادبیات عدالت‌خواهانه نقش داشت. همچنین روشنفکرانی مانند خلیل ملکی و انور خامه‌ای با انشعاب از حزب توده و تأسیس جریان‌هایی نظیر «نیروی سوم»، کوشیدند قرائتی مستقل و متناسب با شرایط ایران از مارکسیسم ارائه دهند (خامه‌ای، ۱۳۶۲: ۳۳۷–۳۳۹). نقش این روشنفکران به عرصه نظری محدود نماند و آنان از طریق فعالیت‌های مطبوعاتی، آموزشی و تشکیلاتی به جذب نیروهای جوان و تحصیل‌کرده پرداختند. نشریات وابسته به جریان چپ، از جمله «مردم» و «علم و زندگی»، به ترویج آرای مارکسیستی و نقد نظام سلطنتی و استعمار می‌پرداختند (ذبیح، ۱۳۷۸: ۱۰۱–۱۰۳). نفوذ در دانشگاه‌ها و سازمان‌دهی فعالیت‌های دانشجویی، به‌ویژه از طریق سازمان جوانان حزب توده، موجب گسترش گفتمان چپ در میان دانشجویان شد (کیانوری، ۱۳۷۲: ۱۲۷). با این حال، روشنفکران چپ‌گرا با چالش‌هایی

چون اختلافات درونی، وابستگی بخشی از رهبری به شوروی و ضعف در ارائه برنامه‌ای متناسب با ساختار اجتماعی ایران روبه‌رو بودند. پس از شکست فرقهٔ دموکرات آذربایجان در ۱۳۲۵، این چالش‌ها به افزایش انتقادات و انشعاب‌ها انجامید (طبری، ۱۳۶۷: ۷۸–۸۲). با وجود این محدودیت‌ها، روشنفکران چپ‌گرا در دوره ۱۳۲۰–۱۳۳۲ تأثیری پایدار در طرح مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، مبارزه با استعمار و نقد نظام سلطنتی بر جای گذاشتند و نقش مهمی در شکل‌دهی به فضای فکری ایران ایفا کردند.

رابطه دین و ایدئولوژی چپ در ایران

رابطهٔ دین و ایدئولوژی چپ در ایرانِ دورهٔ ۱۳۲۰–۱۳۳۲ یکی از عوامل درونی مؤثر بر محدودیت‌ها و ناکامی‌های گفتمان چپ بود. مارکسیسم به‌عنوان بنیان نظری جریان چپ، با رویکردی ماتریالیستی و ضددینی، در تقابل بنیادین با جامعه‌ای قرار داشت که از پیشینهٔ عمیق مذهبی و اکثریت شیعی برخوردار بود. این ناسازگاری ساختاری، جذب توده‌های مذهبی را برای احزاب چپ، به‌ویژه حزب توده، با دشواری‌های جدی مواجه ساخت. حزب توده در قبال دین راهبردی دوگانه در پیش گرفت: از یک‌سو، برخی اعضا کوشیدند با استخراج مضامینی چون عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم از متون و نمادهای دینی، نوعی تلفیق میان دین و ایدئولوژی چپ ایجاد کنند؛ اما این تلاش‌ها عمدتاً در سطح روشنفکری باقی ماند و به دلیل تعارض با گفتمان مسلط روحانیت شیعه، در میان توده‌ها نفوذ نیافت (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۱۴–۱۱۶). از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از رهبری حزب توده رویکردی خصمانه به دین داشت و آن را مانعی در مسیر انقلاب سوسیالیستی تلقی می‌کرد؛ موضعی که به فاصله گرفتن اقشار مذهبی از جریان چپ انجامید. در مقابل، روشنفکران و نیروهای مذهبی این دوره عموماً نسبت به مارکسیسم بدگمان بودند و آن را ایدئولوژی‌ای الحادی و مغایر با اسلام می‌دانستند. روحانیونی مانند آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی ضمن نقش‌آفرینی در نهضت ملی شدن نفت، نسبت به نفوذ کمونیسم هشدار داده و همکاری با حزب توده را مغایر با دین و منافع ملی قلمداد می‌کردند (نجاتی، ۱۳۷۱: ۹۵). این تقابل ایدئولوژیک در سطح اجتماعی نیز نمود یافت؛ چنان‌که در بحران آذربایجان و کردستان، بخش‌هایی از جامعه با انگیزه‌های مذهبی و ملی در برابر جریان‌های چپ وابسته به شوروی مقاومت کردند (رفیعی مهرآبادی، ۱۳۹۰: ۸۸). افزون بر اختلافات نظری، ساختار اجتماعی ایران به نفع نهادهای دینی سامان یافته بود. شبکه‌های گستردهٔ مساجد، حسینیه‌ها و مراجع تقلید، نفوذ عمیقی در میان توده‌ها داشتند، در حالی که احزاب چپ عمدتاً به شهرها و اقشار تحصیل‌کرده محدود بودند. این عدم توازن ساختاری سبب شد که در بزنگاه‌هایی چون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گفتمان چپ نتواند حمایت گستردهٔ مذهبی را جلب کند و در مقابل، گفتمان دینی به موقعیتی هژمونیک دست یابد (صادقی و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۶۴–۱۶۵). در مجموع، رابطهٔ دین و ایدئولوژی چپ در ایرانِ دورهٔ ۱۳۲۰–۱۳۳۲ را می‌توان تقابلی ذاتی و ساختاری دانست که از یک‌سو ریشه در ناسازگاری ماتریالیسم مارکسیستی با جهان‌بینی دینی داشت و از سوی دیگر، ناشی از اقتدار اجتماعی نهادهای مذهبی بود. این تقابل نقش مهمی در محدود ماندن نفوذ اجتماعی گفتمان چپ و حاشیه‌رانده‌شدن آن در برابر گفتمان اسلامی در تحولات سیاسی ایران ایفا کرد.

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان چپ در ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نشان می‌دهد که عوامل داخلی نقش تعیین‌کننده‌ای در فراز و فرود این جریان ایفا کردند. ساختار اجتماعی چندقومیتی و حضور طبقات محروم کارگر و دهقان، زمینه پذیرش شعارهای عدالت‌خواهانه و ضد استعماری حزب توده را فراهم آورد. خلأ قدرت پس از سقوط رضاشاه و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، امکان فعالیت سیاسی و سازماندهی اعتصابات کارگری، به ویژه در صنعت نفت، را ایجاد کرد و حزب توده را به یکی از نیروهای مؤثر سیاسی تبدیل نمود. روشنفکران چپ با فعالیت مطبوعاتی و نظری، مبانی مارکسیستی را بومی‌سازی کرده و اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های اجتماعی وابسته، پایگاه اجتماعی حزب را گسترش دادند. با این حال، ضعف‌های درونی حزب شامل وابستگی ایدئولوژیک و راهبردی به شوروی، اختلافات تشکیلاتی و ایدئولوژیک، ناتوانی در جذب نیروهای مذهبی و سنتی و عدم انطباق کامل مارکسیسم با بافت فرهنگی ایران،

مشروعیت و نفوذ آن را کاهش داد. انشعاب‌های داخلی، مانند جدایی خلیل ملکی و تشکیل حزب زحمتکشان، نشانه ناپایداری تشکیلاتی بود. شکاف میان روشنفکری شهری و طبقات سنتی، محدودیت در بسیج سراسری و ضعف در ارائه راه‌حل‌های اقتصادی عملی، باعث شد حزب نتواند حمایت پایدار توده‌ها را جلب کند. بحران آذربایجان و اختلاف با نهضت ملی شدن نفت نمونه‌هایی از محدودیت‌های راهبردی و تأثیر وابستگی خارجی حزب بود که در نهایت به انزوای آن انجامید. در واقع تحول گفتمان از رادیکالیسم انقلابی به اصلاح‌طلبی میانه‌رو نیز بازتاب فشارهای واقعیت‌های داخلی بود. حزب تلاش کرد با مشارکت پارلمانی و اصلاحات تدریجی، حمایت اجتماعی گسترده‌ای کسب کند، اما نه انقلابیون و نه نیروهای مذهبی و ملی‌گرا آن را به طور کامل پذیرفتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه پایانی بر فعالیت آشکار گفتمان چپ بود و نشان داد که حتی با پایگاه اجتماعی اولیه، بدون انسجام سازمانی و استقلال راهبردی، گفتمان چپ در برابر بحران‌های سیاسی و فشارهای خارجی آسیب‌پذیر است. مطالعه عوامل داخلی نشان می‌دهد که رشد و افول گفتمان چپ نتیجه تعامل پیچیده میان ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با محدودیت‌های سازمانی و راهبردی حزب بود. پیشنهادهای پژوهشی شامل مطالعات تطبیقی با تجربه احزاب چپ در کشورهای خاورمیانه، پژوهش‌های آرشیوی و اسنادمحور برای تحلیل دقیق‌تر تحولات داخلی و کشف زوایای نادیده تاریخ این دوره است. چنین بررسی‌هایی می‌تواند الگوی تعامل ایدئولوژی و واقعیت‌های اجتماعی در جوامع در حال گذار را روشن سازد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۳). ایران بین دو انقلاب. نشر نی.

احمدی حاجیکلایی، ح. (۱۳۸۷). جریان‌شناسی چپ در ایران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

برنایی بجد، ح.، امینی، ع. ا. و حسنی‌فر، ع. (۱۴۰۰). بررسی جایگاه گفتمان چپ بر راهبرد سنتی در حوزه‌های هنری. *هنر اسلامی*، ۱۸(۴۱)، ۹۲–۱۰۲.

بهار، محمدتقی. (۱۳۵۷). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. انتشارات امیرکبیر.

بهروز، مازیار. (۱۳۸۴). شورشیان آرمانخواه. نشر ققنوس.

تاجداری، ع. ر. و سرایی، ح. (۱۳۸۹). گفتمان چپ اولیه در ایران: اندیشه‌های جهانی در بستر ایرانی. *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، ۱(۲)، ۷–۲۳.

خامه‌ای، انور. (۱۳۶۲). پنجاه و سه نفر. سازمان انتشارات هفته.

دهباشی، علی. (۱۳۶۸). جنبش‌های کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران. نشر نی.

ذبیح، سپهر. (۱۳۷۸). تاریخ جنبش کمونیستی در ایران (محمد رفیعی مهرآبادی، مترجم). عطایی.

رفیعی مهرآبادی، محمد. (۱۳۹۰). تاریخ جنبش کمونیستی در ایران. بوستان کتاب.

شاکری، خ. (۱۳۸۴). پیشینه چپ در ایران. نشر چشمه.

شاکری، خ. (۱۳۹۰). مارکسیسم در ایران. نشر نگاره.

صادقیان، ح.، و همکاران. (۱۳۹۹). تحول مفهوم انقلاب در گفتمان چپ. تهران: نشر پژوهش‌های اجتماعی.

صادقیان، ر.، علی‌حسینی، ع. و گلشنی، ا. (۱۴۰۰). تجزیه و تحلیل مفهوم انقلاب در گفتمان مارکسیستی ایران معاصر. *سپهر سیاست*، ۷(۲۶)، ۳۳–۷۰.

طبری، احسان. (۱۳۵۶). جامعه ایران در دوران رضاشاه. انتشارات حزب توده ایران.

طبری، احسان. (۱۳۶۷). کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده (حسین محمدی، مترجم). امیرکبیر.

طیرانی، ب. (۱۳۷۶). تاریخ احزاب سیاسی در ایران. انتشارات کیان.

فوران، جان. (۱۳۷۷). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی). خدمات فرهنگی.

کرم‌اللهی، ن. و دهقانی، ر. (۱۳۹۳). روش‌شناسی بنیادین نظریه فرهنگی استوارت هال با رویکرد انتقادی. *نامه دین و سیاست فرهنگی*، ۳، ۱۲۹–۱۵۶.

کریمی، م. ر.، دشتستانی، ز. و گزیری، م. (۱۳۹۷). نگاهی اجمالی به روش تحلیل گفتمان. در مجموعه مقالات کنفرانس ملی دستاوردهای نوین جهان در تعلیم و تربیت، روانشناسی، حقوق و مطالعات فرهنگی اجتماعی. پایگاه اطلاعات علمی SID.

کشکولی، ایرج. (۱۳۸۰). جنبش چپ در ایران. شوکت.

کیانوری، ن. (۱۳۷۲). خاطرات نورالدین کیانوری. نشر فرهنگ.

لاشائی، ک. (۱۳۸۱). جنبش چپ در ایران. نشر نیستان.

ماسالی، ح. (۱۳۸۱). عوامل درونی و بیرونی تحول گفتمان چپ. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

محمودی، ج. (۱۳۸۹). شوق یک خیز بلند: نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران. نشر قطره.

مدنی، ع. (۱۳۸۶). بررسی عوامل داخلی و خارجی گفتمان چپ. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

مدیر شانه‌چی، م. (۱۳۸۹). تاریخ تحلیلی نیروی سوم. انتشارات راه اول.

مرادحاصلی، ج. (۱۳۹۸). ماهیت گفتمان انقلابی چپ در ایران عصر مشروطه (پس از استقرار مجلس دوم). *تاریخ ایران*، ۱۲(۱)، ۱۱۳–۱۳۷.

موسوی بهبید، س. ب.، حسابی، ا. ع. و ایدر، ن. ا. (۱۴۰۰). مطالعه تطبیقی گفتمان چپ سنتی و مدرن در سیستم آموزشی ایران پس از انقلاب اسلامی. *مجله ایرانی آموزش تطبیقی*، ۴(۳)، ۱۲۶۲–۱۲۸۱.

نجاتی، غ. (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب. نشر نی.

References

Abrahamian, Y. (2004). Iran between two revolutions. Ney Publishing.

Ahmadi Hajikelayi, H. (2008). A genealogy of the left in Iran. Institute for Humanities and Cultural Studies.

Bahar, M. T. (1978). A concise history of political parties in Iran. Amir Kabir Publications.

Behrouz, M. (2005). Visionary rebels. Qoqnoos Publishing.

Bernayi Bejad, H., Amini, A. A., & Hasanifar, A. (2021). The position of leftist discourse in traditional strategies within artistic domains. *Islamic Art*, 18(41), 92–102.

Dabashi, A. (1989). Labor, social democratic, and communist movements in Iran. Ney Publishing.

Dehghani, R., & Karamollahi, N. (2014). The foundational methodology of Stuart Hall's cultural theory: A critical approach. *Nameh-ye Din va Siasat-e Farhangi*, 3, 129–156.

Eidar, N. A., Hesabi, A. A., & Mousavi Behbid, S. B. (2021). A comparative study of traditional and modern leftist discourse in post-revolution Iran's educational system. *Iranian Journal of Comparative Education*, 4(3), 1262–1281.

Foran, J. (1998). Fragile resistance: A history of social transformations in Iran (from the Safavids to the post-revolutionary era). Farhangi Services.

Foucault, M. (1969). The archaeology of knowledge. Pantheon Books.

Ghavami, H. (2014). Organizational dynamics of political parties: Case of the Tudeh Party. Journal of Iranian Political Studies, 8(1), 55–78.

Glynos, J., Howarth, D., & Norval, A. J. (2009). Discourse analysis: Types and methods. Palgrave Macmillan.

Gokgul, A. N. (2022). Stuart Hall's contributions to cultural theory. 4. *Boyut Journal of Media and Cultural Studies*, 21, 55–70. https://doi.org/10.26650/4boyut.2022.1224733

Hall, S. (1997). Representation: Cultural representations and signifying practices. Sage.

Keshkuli, I. (2001). The leftist movement in Iran. Shokat Publishing.

Kianouri, N. (1993). Memoirs of Noureddin Kianouri. Farhang Publishing.

Kiani, M. R., Dashtestani, Z., & Geziry, M. (2018). An overview of discourse analysis methodology. In Proceedings of the National Conference on Modern Achievements in Education, Psychology, Law, and Socio Cultural Studies. SID Scientific Information Database.

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics. Verso.

Lashaei, K. (2002). The leftist movement in Iran. Neyestan Publishing.

Mao, T. (1961). Selected works of Mao Tse-tung (Vol. 4). Foreign Languages Press.

Masali, H. (2002). Internal and external factors in the transformation of leftist discourse. University of Tehran Press.

Madani, A. (2007). An examination of internal and external factors affecting leftist discourse. Allameh Tabataba'i University Press.

Mahmudi, J. (2010). The desire for a great leap: The first labor unions in Iran. Ghatreh Publishing.

Meraad-Haseli, J. (2019). The nature of revolutionary leftist discourse in Iran during the Constitutional Era (after the Second Majlis). *Iranian History*, 12(1), 113–137.

Modir Shanechi, M. (2009). Analytical history of the Third Force. Rah-e Avval Publishing.

Moghadam, V. (2002). Political discourse in Iran: An analysis. *Iranian Studies*, 35(2), 123–145.

Mousavi Behbid, S. B., Hesabi, A. A., & Eidar, N. A. (2021). A comparative study of traditional and modern leftist discourse in Iran's post-revolution educational system. *Iranian Journal of Comparative Education*, 4(3), 1262–1281.

Nejati, G. (1992). Twenty-five years of political history in Iran: From the coup to the revolution. Ney Publishing.

Randjbar Daemi, F. (2020). Marxist historical analysis of Iranian leftist movements. *Middle Eastern Studies*, 56(4), 421–440.

Rafi'i Mehrabadi, M. (2011). History of the communist movement in Iran. Bustan-e Ketab.

Sadeghian, H., et al. (2020). The transformation of the concept of revolution in leftist discourse. Social Research Publications.

Sadeghian, R., Ali-Hosseini, A., & Golshani, A. (2021). An analysis of the concept of revolution in contemporary Iranian Marxist discourse. *Sepehr-e Siasat*, 7(26), 33–70.

Sender, K., & Decherney, P. (2016). Stuart Hall lives: Cultural studies in an age of digital media. *Critical Studies in Media Communication*, 33(5), 381–384. https://doi.org/10.1080/15295036.2016.1244725

Shakery, K. (2005). The origins of the left in Iran. Cheshmeh Publishing.

Shakery, K. (2011). Marxism in Iran. Negareh Publishing.

Shchipkov, N. A. (2022). Cultural studies as political practice. Kontsept: Filosofiya, Religiya, Kultura, 6(1), 20–29. https://doi.org/10.24833/2541-8831-2022-1-21-20-29

Tabari, E. (1977). Iranian society during the Reza Shah era. Tudeh Party Publishing.

Tabari, E. (1988). The wrong path: Memoirs from the history of the Tudeh Party (H. Mohammadi, Trans.). Amir Kabir Publishing.

Tajdari, A. R., & Saraei, H. (2010). Early leftist discourse in Iran: Global ideas in an Iranian context. *Cultural Sociology Research*, 1(2), 7–23.

Tirani, B. (1997). The history of political parties in Iran. Kian Publishing.

Zabiḥ, S. (1999). History of the communist movement in Iran (M. Rafii Mehrabadi, Trans.). Atayi Publishing.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Relationship Between the Elites of the Representatives of the Islamic Consultative Assembly and the Effectiveness of Policymaking in the Islamic Republic of Iran

Reza Safari Amir Abadi[1], **Masoud Jafari Nejad**[2] ✉ and **Mohammad Reza Yazdani Zazerani**[3]

1. PhD Candidate, Department of Political Science, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: reza.safariamirabadi@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor of Political Science, Department of Political Science, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: Pegah420ma@iau.ac.ir
3. Assistant Professor of Public Policy, Department of Political Science, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: Yazdani.mrz@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 25 August 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 30 November 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Eliteness,
Policy Effectiveness,
Islamic Consultative Assembly,
Governance,
Public Policymaking

ABSTRACT

Objective: To explain the relationship between the level of legislative elite competence among members of the Islamic Consultative Assembly and the effectiveness of policymaking in the Islamic Republic of Iran, and to examine the role of various dimensions of elite competence in enhancing the quality of legislation.

Method: This study employs a mixed-methods approach (qualitative–quantitative). In the qualitative phase, through an analysis of the perspectives of intellectual elites and policymakers, four dimensions of legislative elite competence specialized knowledge, managerial experience, ethical commitment, and communication skills were identified. In the quantitative phase, these dimensions were assessed and compared against key indicators of policymaking effectiveness, including coherence, feasibility, effectiveness, and alignment with the system's overarching goals**.**

Results: The results indicate a direct and significant relationship between the level of elite competence among representatives and the effectiveness of policymaking. Moreover, the knowledge-based and skill-based dimensions of elite competence exert the greatest influence on improving legislative quality and policymaking processes.

Conclusion: Enhancing legislative elite competence through reforms in selection mechanisms, provision of specialized training, and institutionalization of merit-based criteria can contribute to increased policymaking effectiveness and improved performance of the legislative system in the Islamic Republic of Iran.

Cite this article: Safari Amir Abadi, R., Jafari Nejad, M. & Yazdani Zazerani, M. R. (2026). Investigating the Relationship Between the Elites of the Representatives of the Islamic Consultative Assembly and the Effectiveness of Policymaking in the Islamic Republic of Iran. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-22. https://doi.org/10.22034/api.2026.2083416.1638

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083416.1638

Introduction

In recent years, policymaking effectiveness has become a key indicator for assessing the quality of governance. Systems that base their decisions on scholarly analysis and elite competence tend to enjoy greater stability and development, whereas non-expert decision-making leads to inefficiency and diminished public trust. As the primary legislative body, the parliament plays a crucial role in this process, and its performance largely depends on the level of competence and expertise of its members.In the Islamic Republic of Iran, despite various institutional reforms, challenges such as insufficient analysis of complex issues and policy instability persist. A significant factor underlying these problems is the absence of precise criteria for identifying and selecting political elites; the current electoral system focuses predominantly on general and political attributes, while technical, experiential, and ethical indicators receive less attention.Consequently, the central question arises: can enhancing the level of elite competence among representatives improve policymaking effectiveness, and if so, what mechanisms should be incorporated into the selection and training systems for legislators? Drawing on elite theory and models of policymaking effectiveness, this article seeks to develop a conceptual and practical framework to explain the relationship between elite competence and legislative effectiveness in Iran.

Method

This study employs a mixed-methods approach (qualitative–quantitative). In the qualitative phase, through an analysis of the perspectives of intellectual elites and policymakers, four dimensions of legislative elite competence specialized knowledge, managerial experience, ethical commitment, and communication skills were identified. In the quantitative phase, these dimensions were assessed and compared against key indicators of policymaking effectiveness, including coherence, feasibility, effectiveness, and alignment with the system's overarching goals.

Results

The results indicate a direct and significant relationship between the level of elite competence among representatives and the effectiveness of policymaking. Moreover, the knowledge-based and skill-based dimensions of elite competence exert the greatest influence on improving legislative quality and policymaking processes.

Conclusion

The present study demonstrated that legislative elite competence constitutes the missing link in enhancing policymaking effectiveness in Iran. When representatives possess adequate knowledge and skills, the decision-making process shifts from a predominantly political arena to a more scientific and evidence-based one, transforming legislative outputs from "factional decision-making" into "evidence-informed

policymaking. In other words, a parliament grounded in elite competence not only serves as a driving force for political and economic development but also acts as a guardian of social justice and national cohesion. Therefore, investing in the cultivation, selection, and support of political elites is a fundamental prerequisite for achieving effective governance in the Islamic Republic of Iran.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل رابطه میان نخبگی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران

رضا صفری امیرآبادی[۱]، مسعود جعفری‌نژاد[۲] ✉، محمدرضا یزدانی زازرانی[۳]

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی، واحد اصفهان(خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: reza.safariamirabadi@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد اصفهان(خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: Pegah420ma@iau.ac.ir
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اصفهان(خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: Yazdani.mrz@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
نخبگی،
کارآمدی سیاست‌گذاری،
مجلس شورای اسلامی،
حکمرانی،
سیاست‌گذاری عمومی

چکیده

هدف: تبیین رابطه میان سطح نخبگی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران و بررسی نقش ابعاد مختلف نخبگی در ارتقای کیفیت قانون‌گذاری.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد ترکیبی (کیفی–کمی) انجام شده است. در بخش کیفی، با تحلیل دیدگاه‌های نخبگان فکری و سیاست‌گذاران، چهار بُعد نخبگی تقنینی شامل دانش تخصصی، تجربه مدیریتی، تعهد اخلاقی و مهارت ارتباطی استخراج شد. در بخش کمی، این ابعاد با شاخص‌های کارآمدی سیاست‌گذاری شامل انسجام، قابلیت اجرا، اثربخشی و انطباق با اهداف کلان نظام مورد سنجش و مقایسه قرار گرفتند.

یافته‌ها: نتایج نشان داد میان سطح نخبگی نمایندگان و میزان کارآمدی سیاست‌گذاری رابطه‌ای مستقیم و معنادار وجود دارد. همچنین ابعاد دانشی و مهارتی نخبگی بیشترین تأثیر را در ارتقای کیفیت قانون‌گذاری و بهبود فرایندهای سیاست‌گذاری دارند.

نتیجه‌گیری: ارتقای نخبگی تقنینی نمایندگان از طریق اصلاح سازوکارهای گزینش، ارائه آموزش‌های تخصصی و نهادینه‌سازی معیارهای شایستگی می‌تواند به افزایش اثربخشی سیاست‌گذاری و بهبود کارآمدی نظام قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران منجر شود.

استناد: صفری امیرآبادی، رضا؛ جعفری‌نژاد، مسعود و یزدانی زازرانی، محمدرضا. (۱۴۰۴). تحلیل رابطه میان نخبگی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۲-۱.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2083416.1638

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083416.1638

مقدمه

در دهه‌های اخیر، مفهوم «کارآمدی سیاست‌گذاری» به یکی از شاخص‌های اصلی ارزیابی کیفیت حکمرانی در نظام‌های سیاسی تبدیل شده است. کشورهایی که توانسته‌اند سیاست‌های عمومی خود را بر پایه داده‌های دقیق، تحلیل‌های عالمانه و تصمیمات کارشناسی بنا کنند، از ثبات، مشروعیت و توسعه بیشتری برخوردار شده‌اند. در مقابل، نظام‌هایی که تصمیم‌گیری‌هایشان از شایسته‌سالاری و نخبگی تهی بوده، با بحران‌های مزمن کارآمدی، بی‌اعتمادی عمومی و ناتوانی در حل مسائل ساختاری مواجه شده‌اند. در چنین بستری، مجلس به‌عنوان نهاد قانون‌گذار و بازوی اصلی سیاست‌گذاری عمومی، نقشی تعیین‌کننده در تضمین کارآمدی کل نظام سیاسی ایفا می‌کند.

با وجود اهمیت بنیادین این نهاد، بررسی‌های نظری و تجربی نشان می‌دهد که کیفیت عملکرد مجالس قانون‌گذاری، به میزان قابل توجهی تابع ترکیب انسانی و سطح نخبگی اعضای آن است. اگر نمایندگان از دانش تخصصی، تجربه اجرایی، بینش راهبردی و تعهد اخلاقی کافی برخوردار نباشند، حتی بهترین ساختارها و قوانین نیز به نتایج مؤثر نخواهند انجامید. از این‌رو، پرسش از «نسبت نخبگی نمایندگان با کارآمدی سیاست‌گذاری» به یکی از مباحث کلیدی در علوم سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی و حکمرانی بدل شده است.در جمهوری اسلامی ایران، با وجود تدوین قوانین متعدد و ایجاد سازوکارهای نهادی برای بهبود عملکرد مجلس، همچنان چالش‌هایی نظیر ضعف در تحلیل مسائل پیچیده، ناپایداری سیاست‌ها، و کم‌توجهی به ارزیابی آثار تصمیمات، بر فرآیند سیاست‌گذاری سایه افکنده است. بخش مهمی از این چالش‌ها را می‌توان ناشی از فقدان معیارهای دقیق برای شناسایی و گزینش نخبگان سیاسی دانست. نظام انتخاباتی موجود بیشتر بر ویژگی‌های عمومی و سیاسی نامزدها تمرکز دارد و شاخص‌های نخبگی علمی، تجربی و اخلاقی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در نتیجه، ضرورت بررسی علمی این مسئله احساس می‌شود که آیا افزایش سطح نخبگی نمایندگان می‌تواند موجب ارتقای کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران گردد و در صورت مثبت بودن پاسخ، چه شاخص‌ها و سازوکارهایی باید در طراحی نظام گزینش و آموزش نمایندگان مد نظر قرار گیرد؟ این مقاله با تکیه بر مبانی نظری نخبگان و الگوهای کارآمدی سیاست‌گذاری، در پی پاسخ به این پرسش است و تلاش دارد مدلی مفهومی و عملیاتی برای تبیین رابطه میان نخبگی و کارآمدی در نظام قانون‌گذاری ایران ارائه کند.

مبانی نظری

مفهوم نخبگی و جایگاه آن در نظام‌های سیاسی

مفهوم «نخبگی» در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. واژه «نخبه[1]» ریشه در واژه لاتین *Eligere* به معنای «برگزیدن» دارد و نخستین بار در آثار جامعه‌شناسان ایتالیایی مانند پاره‌تو (Pareto) و موسکا (Mosca)به‌عنوان گروهی از افراد ممتاز در جامعه که از نظر توانایی‌های فکری، مدیریتی یا اجتماعی برتر از دیگران‌اند، مطرح شد. به‌زعم پاره‌تو، جامعه همواره به دو طبقه‌ی نخبگان و غیرنخبگان تقسیم می‌شود و گردش قدرت در گرو جایگزینی نخبگان فرسوده با نخبگان تازه‌نفس است؛ فرآیندی که او آن را «گردش نخبگان[2]» می‌نامد.

موسکا نیز با رویکردی سیاسی‌تر، بر این باور بود که در هر نظام اجتماعی، اقلیتی سازمان‌یافته بر اکثریتی غیرسازمان‌یافته حکومت می‌کند و بقای نظم سیاسی به شایستگی، کارآمدی و مشروعیت آن اقلیت بستگی دارد. بعدها رایت میلز (C. Wright Mills) با طرح مفهوم «نخبگان قدرت»، بر هم‌پوشانی نخبگان سیاسی، اقتصادی و نظامی در جوامع مدرن تأکید کرد و نشان داد که کیفیت تصمیم‌گیری در سطوح عالی حکومت به ترکیب و تعامل این نخبگان وابسته است.

1. Elite
2. *Circulation of Elites*

در ایران معاصر، مفهوم نخبگی از دو بُعد نظری و ارزشی برخوردار است. از منظر نظری، نخبگان سیاسی کسانی‌اند که از قدرت تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌سازی برخوردارند؛ اما از منظر ارزشی، نخبگان باید واجد ویژگی‌های اخلاقی، علمی و تعهدی باشند تا بتوانند تصمیمات خویش را در راستای مصالح عمومی سامان دهند. به تعبیر مقام معظم رهبری، نخبه کسی است که علاوه بر توانمندی علمی و فکری، «در جهت تحقق آرمان‌های الهی و ملی گام برمی‌دارد». این رویکرد، نخبگی را از صرف «برتری فکری» فراتر برده و به سطح «مسئولیت اجتماعی و تعهد اخلاقی» ارتقا می‌دهد.

شاخص‌های نخبگی نمایندگان مجالس قانون‌گذاری

نخبگی در سطح مجالس قانون‌گذاری را می‌توان مجموعه‌ای از ویژگی‌های فردی، علمی و رفتاری دانست که موجب ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری می‌شود. با تلفیق نظریه‌های کلاسیک و رویکردهای جدید سیاست‌گذاری عمومی، چهار شاخص کلیدی برای نخبگی نمایندگان قابل شناسایی است:

دانش تخصصی و تحلیلی: تسلط بر مباحث حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و فنی مرتبط با قانون‌گذاری، و توانایی درک پیچیدگی‌های نظام‌های سیاسی و اجرایی.

تجربه عملی و مدیریتی: برخورداری از سابقه فعالیت در حوزه‌های سیاست‌گذاری، مدیریت عمومی، یا نهادهای اجرایی مرتبط با موضوعات ملی.

تعهد اخلاقی و مسئولیت اجتماعی: اولویت‌دادن به منافع ملی بر منافع جناحی و شخصی، شفافیت در رفتار سیاسی و پایبندی به اصول عدالت و انصاف.

مهارت‌های ارتباطی و تعاملی: توانایی برقراری ارتباط مؤثر با مردم، رسانه‌ها، و دیگر نهادهای حکومتی؛ مهارت در مذاکره، اقناع و اجماع‌سازی در فرآیند قانون‌گذاری.

مجموعه این شاخص‌ها، تصویری جامع از «نخبگی تقنینی» ارائه می‌دهد و زمینه تحلیل رابطه میان نخبگی و کارآمدی را فراهم می‌سازد.

مفهوم کارآمدی سیاست‌گذاری

کارآمدی[1] در علوم سیاسی و مدیریت عمومی به معنای میزان تحقق اهداف تعیین‌شده در مقایسه با منابع و محدودیت‌های موجود است. در واقع، سیاست‌گذاری کارآمد آن است که با استفاده بهینه از منابع، بیشترین تحقق اهداف عمومی را رقم زند. کارآمدی از دیدگاه نظری به دو سطح قابل تفکیک است:

کارآمدی نهادی:[2] میزان توان نهادها در انجام وظایف قانونی خود با بهره‌گیری از ظرفیت‌های انسانی، ساختاری و نظارتی.

کارآمدی سیاستی:[3] میزان انطباق سیاست‌ها با نیازهای واقعی جامعه و اثربخشی آن‌ها در حل مسائل عمومی.

در نظریه‌های جدید حکمرانی، کارآمدی سیاست‌گذاری صرفاً در «تصویب قانون» خلاصه نمی‌شود، بلکه شامل چرخه کامل سیاست‌گذاری از شناسایی مسئله تا ارزیابی نتایج است. بر این اساس، هرگونه ضعف در شناخت، تحلیل، تصمیم‌گیری یا اجرا، موجب کاهش کارآمدی کل نظام سیاست‌گذاری می‌شود.

1. Effectiveness
2. Institutional Effectiveness
3. Policy Effectiveness

رابطه میان نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری

می‌توان استدلال کرد که میان سطح نخبگی تصمیم‌گیران و کارآمدی سیاست‌گذاری رابطه‌ای علی و دوسویه برقرار است. از یک‌سو، نخبگان با برخورداری از بینش علمی و تجربه مدیریتی، می‌توانند سیاست‌هایی منطقی، منسجم و واقع‌بینانه تدوین کنند؛ و از سوی دیگر، ساختارهای کارآمد زمینه بروز و رشد نخبگان را تسهیل می‌کنند. در نظام‌های قانون‌گذاری، این رابطه به‌شکل ویژه‌ای بروز می‌یابد: نمایندگانی که واجد ویژگی‌های نخبگی‌اند، در طراحی قوانین، نظارت بر اجرا، و تعامل با نهادهای اجرایی مؤثرتر عمل می‌کنند و این امر به بهبود کیفیت سیاست‌ها منجر می‌شود.

بر پایه این استدلال، نخبگی نه‌تنها عامل ارتقای کارآمدی سیاست‌گذاری است، بلکه شرط لازم برای پایداری و اصلاح نظام حکمرانی نیز محسوب می‌شود. در غیاب نخبگان متعهد و متخصص، فرآیند سیاست‌گذاری دچار روزمرگی، شخصی‌گرایی و فقدان نگاه کلان می‌گردد.

پیشینه پژوهش

مطالعات داخلی

در دهه‌های اخیر، چندین پژوهش در ایران به بررسی نقش نخبگان در سیاست‌گذاری و توسعه نهادی پرداخته‌اند. قانعی‌راد (۱۳۸۹) در کتاب *مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان*، با تحلیل جامعه‌شناختی نقش نخبگان علمی در تصمیم‌سازی‌ها، بر این باور است که ضعف پیوند میان نخبگان و نهادهای قدرت، از عوامل اصلی ناکارآمدی سیاست‌گذاری در ایران است.

شیخ‌زاده (۱۳۸۵) در اثر خود با عنوان *نخبگان و توسعه ایران*، بر اهمیت نهادسازی برای نخبگان تأکید کرده و استدلال می‌کند که بدون نظام کارآمد شناسایی و گردش نخبگان، توسعه سیاسی و اقتصادی پایدار ممکن نیست. ابوطالبی (۱۳۸۶) با تحلیل اندیشه‌های متفکران اسلامی، مفهوم «کارآمدی سیاسی» را در چارچوب عقلانیت دینی تبیین می‌کند و آن را حاصل تعامل میان فضیلت اخلاقی و شایسته‌سالاری می‌داند.

مهدی‌زاده (۱۳۹۹) در پژوهش خود درباره *نظام نخبگانی در اندیشه رهبری*، شش هدف راهبردی برای توسعه نخبگان در نظام اسلامی معرفی می‌کند که از جمله آن‌ها «تعالی سازمانی نظام نخبگانی» و «تقویت اثرگذاری نخبگان» است.

صنمی و همکاران (۱۴۰۲) در مطالعه‌ای تازه، تحولات نگرشی نخبگان سیاسی پس از انقلاب را بررسی کرده و نشان داده‌اند که دگرگونی ارزش‌های سیاسی و اجتماعی نخبگان، بر کیفیت تصمیم‌گیری‌های آنان تأثیر مستقیم داشته است.

این مطالعات هرچند از زوایای متفاوت به موضوع نخبگان پرداخته‌اند، اما اغلب فاقد چارچوبی تحلیلی برای پیوند میان نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری بوده‌اند. پژوهش حاضر با تلفیق یافته‌های نظری و تجربی، در پی پر کردن این خلأ است.

مطالعات بین‌المللی

در سطح بین‌المللی، پژوهش‌های متعددی به بررسی نقش نخبگان در ارتقای کارآمدی حکمرانی پرداخته‌اند. ماروین زونیس (Zonis, 1971) در اثر کلاسیک خود *Psychological Structure of Iranian Elites*، نشان داد که ساختار غیرنهادینه انتخاب نخبگان سیاسی در ایران پیش از انقلاب، یکی از عوامل اصلی ضعف کارآمدی نظام سیاسی بود.

گلدن و پاستور (Golden & Paster, 2012) در مطالعه‌ای تطبیقی بر روی مجالس قانون‌گذاری کشورهای در حال توسعه، به این نتیجه رسیدند که سطح تحصیلات و تجربه اجرایی نمایندگان رابطه مستقیمی با کیفیت سیاست‌گذاری دارد.

در پژوهشی دیگر، هارولد لاسول (Lasswell, 1951) بر اهمیت «دانش سیاست‌گذاری» تأکید کرد و نخبگان را به‌عنوان بازیگران اصلی فرآیند تصمیم‌سازی معرفی نمود که توانایی تحلیل علمی مسائل عمومی را دارند.

همچنین آنتونی گیدنز (Giddens, 1999) در نظریه ساخت‌یابی خود، تعامل میان ساختارهای نهادی و عاملیت نخبگان را عامل اصلی پایداری یا تغییر نظام‌های سیاسی دانست.

این مطالعات در مجموع نشان می‌دهند که نظام‌های سیاسی کارآمد، همگی از فرآیندهای شایسته‌سالارانه در گزینش نخبگان و سازوکارهای آموزشی و تحلیلی برای توانمندسازی آنان برخوردارند.

چارچوب نظری و مدل تحلیلی پژوهش

هر پژوهش علمی، به‌ویژه در حوزه علوم سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی، برای تبیین روابط میان متغیرهای مورد بررسی، نیازمند چارچوبی نظری است که بتواند مسیر علی و منطقی پدیده‌ها را نشان دهد. در مطالعه حاضر، هدف آن است که «نسبت نخبگی نمایندگان» به‌عنوان متغیر مستقل، و «کارآمدی سیاست‌گذاری» به‌عنوان متغیر وابسته، در قالب یک الگوی نظری تبیین شوند. این چارچوب با ترکیب نظریه‌های نخبه‌گرایی کلاسیک، نظریه‌های جدید حکمرانی، و مدل‌های سیاست‌گذاری عمومی طراحی شده است.

مبانی نظری ترکیبی پژوهش

نظریه نخبه‌گرایی کلاسیک

ویلفردو پاره‌تو و گائتانو موسکا از نخستین نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی‌اند. پاره‌تو با طرح مفهوم «گردش نخبگان» بیان می‌کند که در هر جامعه‌ای، گروهی محدود از افراد با توانایی‌های فکری و سازمانی بالا در رأس قدرت قرار دارند و دوام نظام سیاسی منوط به نوسازی مستمر این گروه است. موسکا نیز معتقد است که نخبگان، اقلیتی سازمان‌یافته‌اند که بر اکثریتی غیرسازمان‌یافته حکومت می‌کنند؛ لذا هرگاه ساختار نخبگان بر مبنای شایسته‌سالاری شکل گیرد، کارآمدی حکومت افزایش می‌یابد.این دیدگاه‌ها اگرچه به ساختار طبقاتی نخبگان توجه دارند، اما نکته‌ی اصلی‌شان تأکید بر کیفیت ترکیب نخبگان است. بر اساس همین منطق، در نظام قانون‌گذاری نیز ترکیب نمایندگان از حیث علمی، تجربی و اخلاقی نقش اساسی در کیفیت خروجی‌های سیاستی دارد.

نظریه شایسته‌سالاری و حکمرانی خوب

در ادبیات حکمرانی معاصر، نظریه «شایسته‌سالاری[1]» به‌عنوان پیش‌شرط حکمرانی خوب مطرح شده است. به باور اندیشمندانی چون آمارتیاسن و کاوفمن، هر نظام سیاسی زمانی می‌تواند از کارآمدی بالایی برخوردار باشد که در انتخاب کارگزاران و تصمیم‌گیران خود، معیارهای نخبگی علمی، مدیریتی و اخلاقی را رعایت کند. شاخص‌های حکمرانی خوب مانند پاسخ‌گویی، شفافیت، اثربخشی، و حاکمیت قانون همگی در گرو حضور تصمیم‌گیرانی نخبه و مسئولیت‌پذیر هستند.بدین ترتیب، مجلس قانون‌گذاری که از نمایندگان متخصص، مجرب و دارای مهارت‌های تحلیلی و گفت‌وگویی تشکیل شده باشد، از توان بالاتری برای تدوین سیاست‌های اثربخش و قابل اجرا برخوردار خواهد بود.

نظریه چرخه سیاست‌گذاری[2]

مدل چرخه سیاست‌گذاری، که نخستین‌بار توسط هارولد لاسول (۱۹۵۱) و سپس در آثار ساباتیه و جِکینز توسعه یافت، فرآیند سیاست‌گذاری را شامل مراحل: شناسایی مسئله،تدوین سیاست،تصویب،اجرا وارزیابی می‌داند.

1. *Meritocracy*
2. Policy Cycle

کارآمدی در هر یک از این مراحل، وابسته به کیفیت کنش نخبگان سیاسی و میزان توانایی آنان در تحلیل مسائل عمومی است. نمایندگان نخبه با درک درست از ماهیت و پیچیدگی مسائل، قادرند سیاست‌هایی واقع‌بینانه‌تر و سازگارتر با ظرفیت‌های اجرایی تدوین کنند. بنابراین، میان سطح نخبگی نمایندگان و میزان کارآمدی هر مرحله از چرخه سیاست‌گذاری رابطه‌ای مستقیم برقرار است.

چارچوب مفهومی پژوهش

با ترکیب نظریه‌های بالا، می‌توان چارچوب مفهومی این پژوهش را در قالب سه محور اصلی بیان کرد:

محور اول: نخبگی به‌عنوان متغیر مستقل

نخبگی نمایندگان مجموعه‌ای از توانمندی‌ها و ویژگی‌هایی است که در چهار بُعد اصلی زیر خلاصه می‌شود:

- دانش تخصصی و تحلیلی: توانایی فهم مسائل پیچیده و تحلیل داده‌های سیاستی.
- تجربه مدیریتی و اجرایی: سابقه‌ی فعالیت در نهادهای سیاست‌گذار یا اجرایی.
- تعهد اخلاقی و مسئولیت اجتماعی: پایبندی به منافع عمومی، صداقت و شفافیت در رفتار سیاسی.
- مهارت‌های ارتباطی و اجماع‌سازی: توان مذاکره، اقناع و مدیریت اختلاف در فرآیند تصمیم‌گیری.

محور دوم: کارآمدی سیاست‌گذاری به‌عنوان متغیر وابسته

- کارآمدی سیاست‌گذاری شامل شاخص‌های زیر است:
- انسجام و منطق در طراحی سیاست‌ها و قوانین،
- قابلیت اجرا و سازگاری با ظرفیت‌های نهادی کشور،
- اثربخشی در حل مسائل اجتماعی و اقتصادی،
- انطباق با اهداف کلان و اسناد بالادستی نظام.

محور سوم: عوامل میانجی و تعدیل‌گر

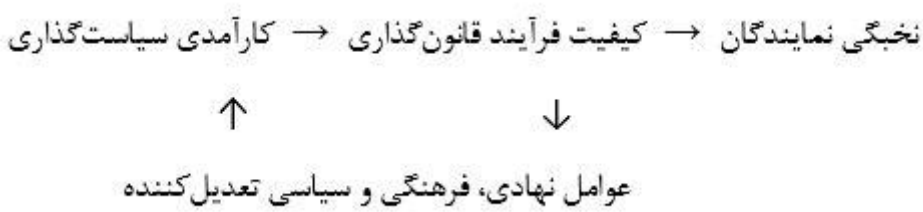
میان نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری، مجموعه‌ای از متغیرهای میانجی وجود دارند که می‌توانند شدت و جهت این رابطه را تغییر دهند. مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- ساختار نهادی و آیین‌نامه‌ای مجلس (مانند کارکرد کمیسیون‌ها)،
- فضای سیاسی و میزان رقابت حزبی،
- سطح تعامل میان مجلس و دولت،
- حمایت کارشناسی و پژوهشی از فرآیند قانون‌گذاری.

مدل تحلیلی پژوهش

در مدل پیشنهادی، «نخبگی نمایندگان» به‌عنوان متغیر مستقل، از طریق چهار بُعد دانشی، تجربی، اخلاقی و مهارتی بر «کارآمدی سیاست‌گذاری» اثر می‌گذارد. این رابطه از سوی متغیرهای نهادی و ساختاری (مانند نظام انتخاباتی، سازوکار کمیسیون‌ها و فرهنگ سیاسی پارلمانی) تعدیل می‌شود.

به‌طور خلاصه، منطق مدل به شکل زیر است:



این مدل فرض می کند که افزایش سطح نخبگی، موجب ارتقای کیفیت تحلیل، انسجام تصمیمات، افزایش قابلیت اجرا، و نهایتاً بهبود اثربخشی سیاست‌ها می‌شود.

فرضیه‌ها و گزاره‌های تحلیلی

بر اساس چارچوب نظری فوق، گزاره‌های تحلیلی پژوهش به شرح زیر قابل طرح است:

- هرچه سطح نخبگی علمی و تخصصی نمایندگان بالاتر باشد، سیاست‌های مصوب از انسجام و اثربخشی بیشتری برخوردار خواهند بود.
- نمایندگان دارای تجربه مدیریتی، توان بیشتری در پیش‌بینی موانع اجرایی سیاست‌ها دارند و در نتیجه کارآمدی سیاست‌گذاری افزایش می‌یابد.
- تعهد اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی نمایندگان، موجب کاهش تصمیمات مبتنی بر منافع جناحی و افزایش اعتماد عمومی به نظام قانون‌گذاری می‌شود.
- مهارت‌های ارتباطی و اجماع‌سازی نمایندگان، فرآیند تصویب و اجرای سیاست‌ها را تسهیل می‌کند.
- ساختارهای نهادی کارآمد در مجلس، نقش تعدیل‌کننده در رابطه میان نخبگی و کارآمدی ایفا می‌کنند.

دستاورد نظری چارچوب

مدل تحلیلی این پژوهش، با ترکیب سه رویکرد «نخبه‌گرایی کلاسیک»، «شایسته‌سالاری در حکمرانی خوب»، و «چرخه سیاست‌گذاری»، الگویی جامع از تعامل میان ظرفیت‌های فردی نخبگان و ساختارهای نهادی ارائه می‌دهد. نوآوری اصلی این چارچوب در آن است که نخبگی را نه صرفاً به‌عنوان ویژگی فردی، بلکه به‌مثابه سازوکاری اجتماعی و نهادی برای تولید سیاست‌های مؤثر در نظر می‌گیرد.به‌عبارتی، این چارچوب نخبگی را به‌عنوان «منبع سرمایه سیاستی» تعریف می‌کند که از طریق آن می‌توان فرآیند تصمیم‌گیری، تصویب و اجرای قوانین را بهبود بخشید. در نظام‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران که مجلس نقشی محوری در حکمرانی دارد، ارتقای این سرمایه می‌تواند به افزایش کارآمدی سیاست‌گذاری، اعتماد عمومی و در نهایت مشروعیت سیاسی منجر شود.

روش‌شناسی پژوهش

نوع و رویکرد پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کاربردی—توسعه‌ای است و با هدف تبیین و ارزیابی رابطه میان سطح نخبگی نمایندگان و کارآمدی سیاست گذاری در جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. از حیث رویکرد، مطالعه حاضر یک پژوهش ترکیبی[1] است که در آن از روش‌های کیفی و کمی به‌صورت مکمل استفاده شده است تا هم شاخص‌های مفهومی استخراج گردد و هم روابط

1. Mixed Method

آماری میان متغیرها مورد سنجش قرار گیرد.در بخش کیفی، تمرکز بر شناسایی و اعتباربخشی شاخص‌های نخبگی و کارآمدی از دیدگاه خبرگان بوده است؛ و در بخش کمی، آزمون فرضیه‌های تحقیق بر اساس داده‌های گردآوری‌شده از جامعه آماری صورت گرفته است.

جامعه آماری و نمونه‌گیری

جامعه آماری پژوهش به دو بخش اصلی تقسیم شده است:

جامعه خبرگان: شامل اساتید دانشگاه، پژوهشگران و متخصصان حوزه‌های علوم سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی، مدیریت دولتی و حقوق عمومی که حداقل دارای مدرک دکتری و سابقه پژوهش یا فعالیت در حوزه سیاست‌گذاری یا نهادهای قانون‌گذاری هستند. از این گروه برای شناسایی و اعتبارسنجی شاخص‌های نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری استفاده شده است.

جامعه پاسخ‌گویان اصلی: شامل کارشناسان ارشد، مشاوران و مدیران میانی در دستگاه‌های اجرایی مرتبط با فرآیند سیاست‌گذاری، به‌ویژه در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی. این افراد از طریق پرسشنامه به سؤالات مربوط به ارزیابی شاخص‌ها پاسخ داده‌اند.

برای بخش کیفی، نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند[1] انجام شده و تا رسیدن به اشباع نظری (حدود ۱۵ نفر) ادامه یافته است. در بخش کمی، از روش نمونه‌گیری طبقه‌ای استفاده شده و حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران حدود ۱۸۰ نفر برآورد گردیده است.

روش گردآوری داده‌ها

برای گردآوری داده‌ها از سه ابزار مکمل استفاده شده است:

مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته: جهت استخراج شاخص‌های نخبگی و کارآمدی، با نخبگان دانشگاهی و برخی نمایندگان سابق مجلس مصاحبه انجام شد. سؤالات مصاحبه بر محورهایی مانند تعریف نخبگی، ویژگی‌های نمایندگان کارآمد، موانع ساختاری قانون‌گذاری، و نقش دانش و اخلاق در تصمیم‌گیری متمرکز بود.

تکنیک دلفی: [2] برای دستیابی به اجماع میان خبرگان درباره مهم‌ترین شاخص‌های نخبگی و کارآمدی، از روش دلفی در سه مرحله استفاده شد. در مرحله نخست فهرستی اولیه از شاخص‌ها استخراج گردید؛ در مرحله دوم نظر خبرگان درباره اهمیت هر شاخص اخذ شد؛ و در مرحله سوم، شاخص‌های دارای میانگین وزنی بالاتر از ۳٫۵ (در طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت) به‌عنوان شاخص‌های نهایی پذیرفته شدند.

پرسشنامه ساخت‌یافته: در مرحله کمی، برای سنجش رابطه میان نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری از پرسشنامه‌ای استاندارد استفاده شد که شامل دو بخش اصلی بود:

- بخش نخست (۲۴ سؤال) مربوط به سنجش ابعاد نخبگی نمایندگان در چهار بعد دانشی، تجربی، اخلاقی و مهارتی.
- بخش دوم (۲۰ سؤال) مربوط به سنجش کارآمدی سیاست‌گذاری شامل انسجام، قابلیت اجرا، اثربخشی و انطباق با اهداف کلان.

پاسخ‌ها بر اساس طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت (از «کاملاً مخالفم» تا «کاملاً موافقم») گردآوری شد.

1. Purposive Sampling
2. Delphi Technique

روایی و پایایی ابزار پژوهش

برای اطمینان از روایی محتوایی ابزارها، از نظر ۱۰ نفر از اساتید دانشگاهی و متخصصان سیاست‌گذاری استفاده شد. ضریب نسبی روایی محتوایی (CVR) برای هر سؤال بر اساس فرمول لاوشه محاسبه گردید که تمامی موارد بالاتر از مقدار بحرانی ۰٫۶۲ بودند.

برای پایایی پرسشنامه‌ها از روش آلفای کرونباخ استفاده شد. ضریب پایایی کل پرسشنامه نخبگی ۰٫۸۹ و پرسشنامه کارآمدی سیاست‌گذاری ۰٫۸۴ به‌دست آمد که هر دو بالاتر از حد قابل قبول (۰٫۷۰) بوده و بیانگر پایایی مناسب ابزار است.

روش تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها در دو سطح انجام گرفته است:

تحلیل کیفی: داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها و مراحل دلفی با استفاده از روش تحلیل مضمون[1] بررسی شد. مضامین اصلی نخبگی و کارآمدی استخراج و طبقه‌بندی گردیدند. نرم‌افزار MAXQDA برای کدگذاری داده‌ها مورد استفاده قرار گرفت.

تحلیل کمی: داده‌های حاصل از پرسشنامه‌ها با نرم‌افزار SPSS و AMOS تحلیل شد. در سطح توصیفی، از شاخص‌های میانگین، انحراف معیار و فراوانی استفاده گردید. در سطح استنباطی، آزمون‌های همبستگی پیرسون، تحلیل رگرسیون چندگانه، و مدل معادلات ساختاری (SEM) برای آزمون روابط میان متغیرها به‌کار رفت.

نتایج آزمون همبستگی نشان داد که بین نخبگی نمایندگان و کارآمدی سیاست‌گذاری رابطه‌ای مثبت و معنادار ($r=0.68, p<0.01$) وجود دارد. همچنین در مدل ساختاری، ابعاد دانشی و مهارتی بیشترین اثر مستقیم بر کارآمدی سیاست‌گذاری داشتند (به‌ترتیب ضرایب ۰٫۴۵ و ۰٫۳۸).

اعتبار و محدودیت‌های پژوهش

برای افزایش اعتبار بیرونی، پژوهش در سه مرحله زمانی (پیش‌مطالعه، آزمون مقدماتی و تحلیل نهایی) اجرا شد و داده‌ها از گروه‌های مختلف خبرگان گردآوری گردید. با این حال، محدودیت‌هایی نیز وجود داشت:

- دشواری دسترسی به نمایندگان و مدیران ارشد،
- احتمال سوگیری پاسخ‌دهی در پرسشنامه‌ها،
- و محدودیت زمانی برای اجرای مرحله دوم دلفی.

پژوهشگر برای کنترل این عوامل، از ترکیب روش‌ها و مقایسه داده‌های کیفی و کمی بهره گرفت تا دقت و اعتبار یافته‌ها افزایش یابد.

جمع‌بندی روش‌شناختی

بنابراین، این پژوهش بر مبنای رویکرد ترکیبی اکتشافی–تبیینی، با هدف طراحی مدلی مفهومی برای تبیین تأثیر نخبگی بر کارآمدی سیاست‌گذاری انجام شده است. استفاده هم‌زمان از تحلیل‌های کیفی (برای استخراج شاخص‌ها) و کمی (برای آزمون روابط آماری)، موجب شده تا نتایج پژوهش از اعتبار نظری و تجربی بالایی برخوردار باشد.

1. Thematic Analysis

یافته‌ها و تحلیل نتایج پژوهش

یافته‌های بخش کیفی

در بخش کیفی پژوهش، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان دانشگاهی، سیاست‌گذاران سابق، و کارشناسان پارلمانی از طریق روش تحلیل مضمون[1] بررسی شد. هدف این مرحله، شناسایی ابعاد و شاخص‌های نخبگی نمایندگان و مؤلفه‌های کارآمدی سیاست‌گذاری بود.

پس از کدگذاری باز، محوری و انتخابی، چهار مقوله اصلی و ۱۲ مقوله فرعی برای نخبگی و چهار مقوله اصلی برای کارآمدی استخراج گردید. نتایج این بخش در جدول زیر خلاصه شده است:

جدول ۱. ۱۲ مقوله فرعی برای نخبگی و چهار مقوله اصلی برای کارآمدی

توضیح مختصر	مقوله‌های فرعی	بعد نخبگی
توانایی تحلیل چندبُعدی مسائل کلان	سواد سیاستی، آگاهی از نظام حقوقی، شناخت بین‌رشته‌ای	نخبگی دانشی
آشنایی با فرآیندهای اجرایی و ظرفیت‌های نهادی	تجربه مدیریتی، شناخت میدانی از نهادهای اجرایی، سابقه تصمیم‌گیری عمومی	نخبگی تجربی
تعهد به منافع ملی و رعایت مصالح عمومی	صداقت، مسئولیت‌پذیری، عدالت‌محوری	نخبگی اخلاقی
توانایی مدیریت تعاملات سیاسی و اجتماعی	مهارت گفت‌وگو و اقناع، قدرت اجماع‌سازی، ارتباط با مردم	نخبگی مهارتی

همچنین در خصوص **کارآمدی سیاست‌گذاری**، چهار بعد کلیدی از تحلیل مصاحبه‌ها استخراج شد:

- انسجام در طراحی سیاست‌ها[2]
- قابلیت اجرا و انطباق نهادی[3]
- اثربخشی در حل مسائل[4]
- انطباق با اسناد بالادستی و اهداف کلان[5]

خبرگان در مجموع تأکید کردند که بیشترین ضعف نظام قانون‌گذاری کشور در دو حوزه دیده می‌شود: نخست، فقدان مهارت‌های تحلیلی و تخصصی در بخشی از نمایندگان؛ دوم، ضعف در سازوکارهای تعاملی مجلس با نهادهای کارشناسی و پژوهشی.

یافته‌های بخش کمی

داده‌های حاصل از ۱۸۰ پرسشنامه، پس از بررسی نرمال بودن توزیع و حذف پاسخ‌های ناقص، مورد تحلیل آماری قرار گرفت. نتایج در دو سطح توصیفی و استنباطی ارائه می‌شود.

یافته‌های توصیفی

میانگین پاسخ‌ها به سؤالات مربوط به ابعاد نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری نشان می‌دهد:

1. *Thematic Analysis*
2. Coherence
3. Feasibility
4. Effectiveness
5. Alignment

جدول ۲. ابعاد نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری

شاخص	میانگین (از ۵)	رتبه تأثیر	تفسیر
نخبگی دانشی	۴٫۲	۱	بالاترین اهمیت در تحلیل‌ها
نخبگی مهارتی	۴٫۰	۲	نقش کلیدی در تعامل و اجماع‌سازی
نخبگی اخلاقی	۳٫۸	۳	تأثیر مثبت ولی غیرمستقیم بر کارآمدی
نخبگی تجربی	۳٫۶	۴	مؤثر در اجرای سیاست‌ها
میانگین کل کارآمدی سیاست‌گذاری	۴٫۰	—	نشانگر سطح نسبتاً مطلوب

این داده‌ها بیانگر آن است که درک عمومی نخبگان و کارشناسان از نقش دانش و مهارت به‌عنوان عوامل اصلی در کارآمدی سیاست‌گذاری، بسیار بالا است.

آزمون فرضیه‌ها

با استفاده از آزمون همبستگی پیرسون، رابطه میان هر یک از ابعاد نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری بررسی شد. نتایج به‌صورت زیر بود:

جدول ۳. آزمون همبستگی پیرسون، رابطه میان هر یک از ابعاد نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری

فرضیه	ضریب همبستگی (r)	سطح معناداری (p)	نتیجه
نخبگی دانشی ↔ کارآمدی سیاست‌گذاری	0.71	0.000	معنادار
نخبگی تجربی ↔ کارآمدی سیاست‌گذاری	0.58	0.002	معنادار
نخبگی اخلاقی ↔ کارآمدی سیاست‌گذاری	0.49	0.005	معنادار
نخبگی مهارتی ↔ کارآمدی سیاست‌گذاری	0.67	0.000	معنادار

تمامی فرضیه‌ها تأیید شدند. بر اساس نتایج رگرسیون چندگانه، دو بعد دانشی و مهارتی بیشترین سهم تبیینی را در پیش‌بینی کارآمدی سیاست‌گذاری دارند (به‌ترتیب با ضرایب بتای ۰٫۴۳ و ۰٫۳۶).

مدل معادلات ساختاری

در مدل معادلات ساختاری (SEM) که برای آزمون روابط علی بین متغیرها طراحی شد، شاخص‌های برازش مدل به‌صورت زیر گزارش گردید:

$\chi^2/df = 2.12$
RMSEA = 0.049
CFI = 0.94
GFI = 0.91

مقادیر فوق نشان می‌دهد که مدل پیشنهادی از برازش مناسبی برخوردار است و ساختار نظری پژوهش توسط داده‌های تجربی تأیید شده است.

تحلیل یافته‌ها

نتایج نشان می‌دهد که نخبگی نمایندگان از طریق تأثیر بر کیفیت تصمیم‌سازی، انسجام قوانین، و قابلیت اجرای سیاست‌ها، موجب افزایش کارآمدی سیاست‌گذاری می‌شود. در تحلیل تفصیلی یافته‌ها، نکات زیر برجسته است:

نخبگی دانشی: نمایندگانی که از دانش تخصصی و فهم بین‌رشته‌ای برخوردارند، قادرند مسائل پیچیده را به‌صورت سیستمی تحلیل کنند و از تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده یا احساسی پرهیز نمایند. چنین نخبگانی به کارآمدی سیاست‌ها از طریق انسجام‌بخشی منطقی کمک می‌کنند.

نخبگی مهارتی: مهارت در گفت‌وگو، مذاکره و اجماع‌سازی باعث می‌شود تضادهای سیاسی و جناحی در فرآیند قانون‌گذاری کاهش یافته و سیاست‌ها از حمایت گسترده‌تری برخوردار شوند. این عامل، بیشترین تأثیر را در مرحله تصویب و اجرای سیاست‌ها دارد.

نخبگی تجربی: تجربه مدیریتی موجب شناخت بهتر ظرفیت‌های اجرایی و محدودیت‌های نهادی می‌شود؛ از این‌رو، سیاست‌های طراحی‌شده از قابلیت اجرایی بیشتری برخوردار خواهند بود.

نخبگی اخلاقی: هرچند اثر مستقیم آن کمتر از ابعاد دانشی و مهارتی است، اما اثر غیرمستقیم مهمی از طریق افزایش اعتماد عمومی و کاهش فساد دارد که در نهایت بر کارآمدی سیاست‌گذاری تأثیرگذار است.

نقش ساختارهای نهادی: یافته‌ها نشان می‌دهد که وجود ساختارهای حمایتی مانند مرکز پژوهش‌های مجلس، کمیسیون‌های تخصصی و نهادهای مشورتی، رابطه میان نخبگی و کارآمدی را تقویت می‌کند.

جمع‌بندی یافته‌ها

یافته‌های ترکیبی این پژوهش نشان می‌دهد که نخبگی نمایندگان یکی از عوامل کلیدی در ارتقای کیفیت و کارآمدی سیاست‌گذاری است. افزایش سطح دانش و مهارت‌های تقنینی، بهبود آموزش‌های پیش از ورود به مجلس، تقویت ارتباط میان دانشگاه و نهاد قانون‌گذاری، و توسعه سازوکارهای کارشناسی، می‌تواند به ارتقای چشمگیر کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران منجر شود.

بحث و تفسیر یافته‌ها

با توجه به اینکه هدف از بحث و تفسیر یافته‌ها، درک عمیق‌تر از روابط مشاهده‌شده میان نخبگی نمایندگان و کارآمدی سیاست‌گذاری است. در پژوهش حاضر، با ترکیب تحلیل‌های کیفی و کمی، شواهدی ارائه شد مبنی بر اینکه ابعاد مختلف نخبگی، به‌ویژه دانش تخصصی و مهارت‌های ارتباطی، نقش چشمگیری در بهبود کیفیت سیاست‌گذاری ایفا می‌کنند. اکنون باید دید این نتایج در چارچوب نظریات پیشین چه جایگاهی دارند و چه معنا و پیامدهایی برای نظام قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران خواهند داشت.

نخبگی دانشی و انسجام سیاست‌گذاری

نتایج نشان داد که دانش تخصصی مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر کارآمدی سیاست‌گذاری است. این یافته با نظریات لاسول و ساباتیه درباره «دانش‌محوری در سیاست‌گذاری» همخوانی دارد.در نظام‌های سیاسی مدرن، قانون‌گذاری صرفاً امری سیاسی یا تجربی نیست، بلکه فرآیندی علمی و تحلیلی است که نیازمند داده، مدل، ارزیابی و شناخت چندبعدی مسائل عمومی است.در ایران، بخشی از ضعف کارآمدی قوانین ناشی از کم‌توجهی به تحلیل‌های کارشناسی و عدم استفاده از ظرفیت علمی نهادهای پژوهشی در مرحله تدوین سیاست‌هاست. بر اساس یافته‌های این پژوهش، هرچه نمایندگان از سواد سیاستی، درک بین‌رشته‌ای و دانش تخصصی بیشتری برخوردار باشند، توانایی آنان برای طراحی قوانین منسجم‌تر و هماهنگ با نیازهای اجرایی افزایش می‌یابد.به بیان دیگر، دانش سیاستی نخبگان تقنینی می‌تواند میان اهداف کلان نظام و نیازهای واقعی جامعه پیوند برقرار کند و از تصویب قوانین ناپایدار یا غیرعملیاتی جلوگیری نماید.

نخبگی مهارتی و قابلیت اجرای سیاست‌ها

دومین یافته مهم، نقش بالای مهارت‌های ارتباطی و اجماع‌سازی در افزایش کارآمدی سیاست‌گذاری است. در ادبیات حکمرانی، این عامل به «سرمایه اجتماعی نخبگان» تعبیر می‌شود.نمایندگانی که توان گفت‌وگو، اقناع، و تعامل مؤثر با سایر نهادها را دارند، در فرایند تصویب و اجرای سیاست‌ها موفق‌تر عمل می‌کنند.مطابق یافته‌های پژوهش، نمایندگان دارای مهارت‌های ارتباطی قوی، از توان بیشتری برای مدیریت تضادهای سیاسی، کاهش شکاف‌های جناحی، و ایجاد اجماع در کمیسیون‌ها برخوردارند. چنین مهارتی، سرعت تصمیم‌گیری و انسجام نهادی را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود سیاست‌ها از پشتیبانی و همکاری بیشتری در مرحله اجرا برخوردار شوند.این نتیجه با پژوهش‌های بین‌المللی گلدن و پاستور (۲۰۱۲) و نیز الگوی «حکمرانی شبکه‌ای[1]» هم‌راستا است؛ جایی که کیفیت تعاملات میان نهادها، شاخصی تعیین‌کننده در موفقیت سیاست‌ها شناخته می‌شود.

نخبگی تجربی و درک واقع‌گرایانه از سیاست

یافته‌ها نشان دادند که نخبگی تجربی تأثیر معناداری بر کارآمدی سیاست‌گذاری دارد، هرچند شدت آن نسبت به نخبگی دانشی و مهارتی کمتر است.تجربه اجرایی موجب شناخت بهتر از سازوکارهای بوروکراتیک و محدودیت‌های نهادی می‌شود؛ بنابراین سیاست‌هایی که از سوی نمایندگان دارای تجربه مدیریتی تدوین می‌شود، معمولاً از واقع‌گرایی و قابلیت اجرایی بالاتری برخوردارند.این یافته با نظریه‌های ساخت‌گرایی نهادی گیدنز و نورت سازگار است که تأکید دارند سیاست‌گذاری مؤثر نیازمند درک از ساختارها و ظرفیت‌های واقعی جامعه است. در نبود چنین تجربه‌ای، تصمیمات مجلس ممکن است از پیچیدگی های اجرایی غافل بمانند و در نتیجه، قوانین به مرحله اجرا نرسند یا تأثیر مطلوب خود را نگذارند.

نخبگی اخلاقی و مشروعیت سیاست‌گذاری

در کنار دانش و تجربه، نخبگی اخلاقی نیز در پژوهش حاضر به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اثرگذار بر کارآمدی شناسایی شد، هرچند اثر آن بیشتر غیرمستقیم است.اخلاق سیاسی، صداقت، عدالت‌محوری و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، پایه‌های اعتماد عمومی به نظام قانون‌گذاری را تشکیل می‌دهد. نمایندگانی که از پایبندی اخلاقی و شفافیت در رفتار برخوردارند، قادرند مشروعیت تصمیمات مجلس را افزایش دهند و حمایت اجتماعی از سیاست‌ها را تقویت کنند.در واقع، کارآمدی سیاست‌گذاری بدون مشروعیت اجتماعی پایدار نخواهد بود. همان‌طور که هابرماس در نظریه کنش ارتباطی بیان می‌کند، مشروعیت نظام سیاسی نه از اجبار، بلکه از اقناع و اعتماد اجتماعی ناشی می‌شود؛ و این امر، مستقیماً با کیفیت اخلاقی نخبگان مرتبط است.

ساختارهای نهادی و نقش میانجی

تحلیل مدل ساختاری پژوهش نشان داد که ساختارهای نهادی مجلس، نقش میانجی مهمی میان نخبگی و کارآمدی سیاست‌گذاری ایفا می‌کنند.وجود نهادهای پشتیبان مانند مرکز پژوهش‌های مجلس، کمیسیون‌های تخصصی قوی، و مشاوران علمی می‌تواند اثر نخبگی را تقویت کند. در مقابل، ضعف در کارکرد کمیسیون‌ها یا سیاسی‌شدن تصمیمات، اثر مثبت نخبگی را خنثی می‌کند.از این منظر، کارآمدی صرفاً نتیجه ویژگی‌های فردی نمایندگان نیست، بلکه به «طراحی نهادی» و میزان حمایت ساختاری از فرآیند تصمیم‌گیری علمی بستگی دارد.

1. *Network Governance*

مقایسه یافته‌ها با پژوهش‌های پیشین

نتایج این پژوهش با بخش زیادی از ادبیات داخلی و بین‌المللی هم‌راستا است.پژوهش‌های قانعی‌راد (۱۳۸۹) و شیخ‌زاده (۱۳۸۵) بر ضعف ارتباط میان نخبگان علمی و نهادهای قدرت تأکید داشتند؛ یافته حاضر این رابطه را در سطح تقنین به‌طور تجربی تأیید کرد.همچنین مطالعات لاسول و گیدنز در زمینه «دانش سیاستی» و «ساخت‌یابی نهادی» با نتایج تحقیق حاضر منطبق است و نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری مؤثر، محصول هم‌افزایی میان نخبگی فردی و ساختار نهادی است.از سوی دیگر، پژوهش حاضر گامی فراتر برده و با ارائه مدل تجربی، سهم هر یک از ابعاد نخبگی را در کارآمدی سیاست‌گذاری اندازه‌گیری کرده است. به این ترتیب، سهم دانش (۴۵٪)، مهارت (۳۸٪)، اخلاق (۲۷٪) و تجربه (۲۳٪) در شکل‌دهی کارآمدی، به‌صورت کمی مشخص گردید.

تفسیر کلی و پیامدهای نظری

برآیند نتایج پژوهش نشان می‌دهد که «نخبگی تقنینی» را می‌توان به‌عنوان نوعی **سرمایه انسانی – سیاستی** تعریف کرد که توانایی بازتولید حکمرانی کارآمد را دارد.نخبگی نه فقط ویژگی فردی نمایندگان، بلکه سازوکار نهادی و فرهنگی برای تبدیل دانش، اخلاق و تجربه به تصمیمات عمومی است.به‌عبارتی دیگر، مجلس کارآمد، مجلسی است که در آن نخبگان فکری و اجرایی با سازوکارهای نهادی پشتیبان همراه شوند.چنین الگویی می‌تواند الگویی بومی از حکمرانی نخبگانی در چارچوب مردم‌سالاری دینی ارائه دهد؛ مدلی که در آن شایسته‌سالاری، تعهد ارزشی، و مشارکت مردمی در یک منظومه واحد تلفیق می‌شوند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان دادند که نخبگی نمایندگان مجلس، از طریق تقویت انسجام، اثربخشی و قابلیت اجرای سیاست‌ها، موجب ارتقای کارآمدی سیاست‌گذاری می‌شود. این رابطه نه صرفاً نظری، بلکه تجربی و قابل مشاهده است.بر همین اساس، تقویت فرآیندهای انتخاب، آموزش و توانمندسازی نخبگان سیاسی می‌تواند گامی بنیادین در جهت اصلاح ساختار قانون‌گذاری و افزایش کارآمدی حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران باشد.

جمع‌بندی کلی پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تبیین رابطه میان نخبگی نمایندگان مجالس قانون‌گذاری و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران انجام شد. با تکیه بر مبانی نظری نخبه‌گرایی، شایسته‌سالاری و نظریه چرخه سیاست‌گذاری، مدل تحلیلی پژوهش طراحی گردید و از طریق روش ترکیبی کیفی–کمی مورد آزمون تجربی قرار گرفت.نتایج نشان داد که نخبگی نمایندگان از طریق چهار بُعد دانشی، تجربی، اخلاقی و مهارتی، تأثیر مستقیم و معناداری بر کارآمدی سیاست‌گذاری دارد.به‌ویژه، نخبگی دانشی و مهارتی بیشترین تأثیر را در ارتقای انسجام، اثربخشی و قابلیت اجرای سیاست‌ها ایفا می‌کنند. همچنین، ساختارهای نهادی مجلس نقش میانجی تقویت‌کننده در این رابطه دارند؛ به این معنا که نخبگی فردی در بستر نهادهای کارشناسی و کمیسیون‌های تخصصی معنا می‌یابد.تحلیل‌های آماری و نظری هر دو تأیید کردند که مجلس کارآمد، نتیجه ترکیب سه عامل است: نمایندگان نخبه با دانش و مهارت بالا، نهادهای پشتیبان پژوهشی و کارشناسی، نظام سیاسی و انتخاباتی شفاف و شایسته‌محور.بر اساس یافته‌های پژوهش، می‌توان گفت که ارتقای نخبگی در سطح تقنین، به‌منزله‌ی تقویت سرمایه انسانی نظام حکمرانی است؛ سرمایه‌ای که از طریق آن می‌توان تصمیمات دقیق‌تر، قوانین کارآمدتر و سیاست‌های پایدارتر اتخاذ کرد.

پاسخ به پرسش اصلی پژوهش

پرسش اصلی این بود:
آیا میان نخبگی نمایندگان مجلس و کارآمدی سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران رابطه‌ای معنادار وجود دارد؟
پاسخ بر اساس یافته‌ها، آری است. این رابطه نه‌تنها مثبت و معنادار، بلکه قوی و چندبعدی است. هرچه سطح نخبگی علمی، تجربی، اخلاقی و مهارتی نمایندگان بالاتر باشد، میزان انسجام، قابلیت اجرا و اثربخشی سیاست‌ها افزایش می‌یابد.

نوآوری و ارزش افزوده پژوهش

این پژوهش از چند جهت دارای نوآوری علمی است:
طراحی مدل مفهومی بومی «نخبگی تقنینی» بر اساس مؤلفه‌های دانشی، تجربی، اخلاقی و مهارتی.
ترکیب روش‌های کیفی و کمی برای سنجش رابطه میان نخبگی و کارآمدی، که پیش از این کمتر در مطالعات داخلی به‌کار رفته بود.
تبیین نقش میانجی ساختارهای نهادی مجلس در تقویت یا تضعیف اثر نخبگی بر سیاست‌گذاری.
ارائه شاخص‌های قابل سنجش برای ارزیابی نخبگی نمایندگان در آینده پژوهش‌های سیاستی و انتخاباتی.

پیامدهای نظری و کاربردی

یافته‌های این پژوهش از منظر نظری، نشان می‌دهد که نخبگی سیاسی می‌تواند به‌عنوان یک متغیر کلیدی در تحلیل کارآمدی نظام حکمرانی ایران در نظر گرفته شود.
از منظر کاربردی نیز نتایج پژوهش چند پیامد مهم دارد:
بازتعریف مفهوم نمایندگی: نماینده کارآمد تنها فردی سیاسی نیست، بلکه سیاست‌گذار متخصص، تحلیل‌گر و اخلاق‌مداری است که از توان ارتباطی و علمی بالا برخوردار است.
اصلاح نظام انتخاباتی: گزینش نمایندگان باید بر اساس شاخص‌های نخبگی و شایسته‌سالاری بازطراحی شود، نه صرفاً بر مبنای گرایش‌های سیاسی یا نفوذ محلی.
نقش نهادهای پژوهشی: مرکز پژوهش‌های مجلس باید از جایگاه مشورتی صرف فراتر رفته و به بازوی تحلیلی دائمی برای کمیسیون‌ها تبدیل شود.
توانمندسازی مستمر نمایندگان: طراحی دوره‌های آموزشی، کارگاه‌های تخصصی و مشاوره‌های کارشناسی برای نمایندگان می‌تواند نخبگی تقنینی را ارتقا دهد.

پیشنهادهای سیاستی

بر پایه نتایج پژوهش، پیشنهادهای زیر برای بهبود نخبگی و افزایش کارآمدی سیاست‌گذاری ارائه می‌شود:

الف) در سطح نظام انتخاباتی و ساختاری

تدوین شاخص‌های رسمی نخبگی برای نامزدهای انتخابات مجلس، شامل معیارهای علمی، مدیریتی و اخلاقی.
ایجاد سامانه ارزیابی صلاحیت تخصصی برای سنجش توان کارشناسی نامزدها پیش از تأیید نهایی.
طراحی سازوکارهای گردش نخبگان به‌منظور ورود نیروهای تازه‌نفس و متخصص به عرصه قانون‌گذاری.

ب) در سطح عملکرد مجلس

تقویت نقش کمیسیون‌های تخصصی در بررسی علمی طرح‌ها و لوایح، با حضور کارشناسان مستقل.
افزایش ارتباط ساختاری مجلس با دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور و بهره‌گیری از ظرفیت علمی آنان در تدوین سیاست‌ها.
نهادینه‌سازی فرهنگ ارزیابی پس از قانون‌گذاری[1] برای سنجش اثربخشی قوانین و بازخوردگیری از نتایج اجرایی.

ج) در سطح فرهنگی و اخلاقی

تدوین منشور اخلاق حرفه‌ای نمایندگان برای ارتقای شفافیت، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری در فرآیند قانون‌گذاری.
ایجاد سازوکارهای تشویق نخبگان اخلاق‌مدار و متخصص در نظام تقنینی.
تقویت آموزش‌های اخلاقی و مدیریتی در بدو ورود نمایندگان به مجلس، به‌ویژه درباره تعارض منافع و مسئولیت اجتماعی.

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده

برای توسعه ادبیات علمی در این حوزه، انجام پژوهش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:
مقایسه تطبیقی میان سطح نخبگی نمایندگان در ایران و سایر کشورها (به‌ویژه نظام‌های پارلمانی اسلامی).
بررسی تأثیر نخبگی در سایر سطوح سیاست‌گذاری (مانند دولت یا شوراهای محلی).
مطالعه تأثیر نخبگی تقنینی بر اعتماد عمومی و مشروعیت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران.
تحلیل شبکه‌ای روابط نخبگان تقنینی و اجرایی در چرخه سیاست‌گذاری ملی.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضرنشان دادکه نخبگی تقنینی،حلقه مفقوده درکارآمدی سیاست‌گذاری ایران است.وقتی نمایندگان از دانش و مهارت کافی برخوردار باشند، فرآیند تصمیم‌گیری از سطح سیاسی به سطح علمی ارتقا می‌یابد وخروجی نظام قانون‌گذاری از «تصمیم‌سازی جناحی» به «سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد» تبدیل می‌شود.به بیان دیگر، مجلس نخبه‌محور نه‌تنها موتور محرک توسعه سیاسی و اقتصادی است، بلکه حافظ عدالت اجتماعی و انسجام ملی نیز خواهد بود.ازاین‌رو، سرمایه‌گذاری در پرورش، انتخاب و حمایت از نخبگان سیاسی، یکی از الزامات بنیادین برای تحقق حکمرانی کارآمد در جمهوری اسلامی ایران است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.
نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

1. Post-Legislative Evaluation

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابوطالبی، م. (۱۳۸۶). «مفهوم کارآمدی سیاسی در اندیشه متفکران اسلامی». *زمانه*، ۵۹، ۱۸-۲۶. https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/..

صنمی، م.، صالحی نجف‌آبادی، ع.، و ترابی، ق. (۱۴۰۲). «تغییر نگرش‌ها و نظام ارزشی نخبگان سیاسی در ایران پسا انقلاب». *جامعه‌شناسی ایران*، ۱، ۱۴۳-۱۶۳. DOI: 10.22034/jis.2023.1998800.1022

قانعی‌راد، سیدمحمدامین. (۱۳۸۹). مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان. تهران: راه‌دان.

مهدی‌زاده، م. (۱۳۹۹). «اهداف راهبردی نظام نخبگانی در اندیشه مقام معظم رهبری (مدظله العالی)». *راهبرد*، ۲۹(۹۴)، ۱۳۱-۱۶۲. DOI: 10.22034/rahbord.2021.13383

شیخ‌زاده، حسین. (۱۳۸۵). نخبگان و توسعه ایران. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران https://www.nlai.ir/

References

Abutalebi, M. (2007). The concept of political efficiency in the thought of Islamic scholars. *Zamaneh*, 59, 18–26. https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/.

Giddens, A. (1999). Runaway world: How globalization is reshaping our lives. Profile Books.

Golden, M. A., & Paster, T. (2012). The differential effects of economic development on democracy: A causal inference approach. *American Journal of Political Science*, 56(4), 865–877. https://doi.org/10.1111/j.1540-5907.2012.00606.x

Lasswell, H. D. (1951). The policy orientation. In D. Lerner & H. D. Lasswell (Eds.), The policy sciences: Recent developments in scope and method (pp. 3–15). Stanford University Press. https://archive.org/details/policysciencesre0000unse

Mahdizadeh, M. (2020). Strategic goals of the elite system in the thought of the Supreme Leader. Rahbord, 29(94), 131–162. https://doi.org/10.22034/rahbord.2021.13383

Mills, C. W. (1956). The power elite. Oxford University Press.

Mosca, G. (1939). The ruling class (H. D. Kahn, Trans.). McGraw-Hill. (Original work published 1896). https://archive.org/details/rulingclass037145mbp

Pareto, V. (1935). The mind and society: Treatise on general sociology (A. Bongiorno & A. Livingston, Eds.; H. S. Livingston, Trans.). Harcourt, Brace. (Original work published 1916).

Qan‘ei-Rad, S. M. A. (2010). Political and social participation of elites. Rahdan.

Sanami, M., Salehi Najafabadi, A., & Torabi, G. (2023). Changing attitudes and value systems of political elites in post-revolutionary Iran. *Iranian Sociology*, 1, 143–163. https://doi.org/10.22034/jis.2023.1998800.1022

Sheikhzadeh, H. (2006). Elites and the development of Iran. Center for the Rediscovery of Islam and Iran. https://www.nlai.ir/

Zonis, M. (1971). The political elite of Iran: A theoretical profile. Princeton University Press. https://doi.org/10.1515/9781400873868.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Analysis of Female Identity and the Maternal Role in the Maternal Poetry of Shokouh Qasemnia and Zahra Mousavi

Zeynab Haji Abdollahi[1], **Ali Akbar Sam Khaniani**[2] ✉ and **Akbar Shayansereshtt**[3]

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Lyrical Literature, University of Birjand, Birjand, Iran. Email: zeynab.hajiabdolahi@birjand.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran. Email: asamkhaniani@birjand.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran. Email: ashamiyan@birjand.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 August 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 07 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Role Conflict,
Female Identity,
Maternal Themes in Children's Poetry,
Mousavi,
Ghasemnia

ABSTRACT

Objective: This study, adopting a comparative approach, examines female identity and the maternal role in post-revolution children's maternal poetry. It elucidates how "being a woman" as a lived experience and "being a mother" as a social role are reflected within the maternal discourse of this period.

Method: The present study is grounded in Norman Fairclough's Critical Discourse Analysis and employs in-depth qualitative analysis. Within this framework, the maternal poems of two female poets from two different post-revolution generations Shokouh Qasemnia (early generation) and Zahra Mousavi (later generation) are analyzed at three levels: text, discursive practice, and social context. The statistical population includes all poetic works of these two poets in the field of children's poetry after the revolution. From among these works, the collections "Elagheh ba To Ghahram," "Bazi dar Hammam," "Hassani," and "Nokhodiha" by Qasemnia, and "Darya," "Zamin be Man Goft Chi Goft?" and "Seda-ye Chi Bud?" by Mousavi were purposively selected based on containing the highest number of maternal poems**.**

Results: The results indicate that in the early post-revolution period, the dominant maternal discourse was grounded in role-centeredness and identity erasure, and the representation of women was largely confined to the maternal role. However, in later periods, elements of female identity gradually entered the maternal discourse, leading to the emergence of a discursive tension between "being a woman" and "being a mother."

Conclusion: This transformation has led to the prominence of individual concerns of women poets alongside maternal responsibilities in the works of the newer generation. As a result, the relationship between female identity and the maternal role has shifted from a one-dimensional, coexistence-based model to a dynamic and analytically meaningful domain.

Cite this article: Haji Abdollahi, Z., Sam Khaniani, A. A. & Shayansereshtt, A. (2026). Analysis of Female Identity and the Maternal Role in the Maternal Poetry of Shokouh Qasemnia and Zahra Mousavi. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086845.1684

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086845.1684

Introduction

This introduction emphasizes the growing significance of children's literature, presenting it not merely as a source of entertainment but as a cultural and identity-shaping medium. Children's poetry, particularly through the prominent figure of the "mother," plays a crucial role in transmitting values and representing gender roles. Following the Revolution, children's poetry increasingly reproduced normative maternal roles and offered an idealized, role-centered image of the mother, although traces of women's lived experiences and individual identities can still be observed in the works of female poets. These quieter layers generate a dialogue and tension between "being a woman" and "being a mother," rendering maternal poems polyphonic and multilayered.

Children's literature traditionally serves the function of cultural socialization, and Critical Discourse Analysis especially Fairclough's three-dimensional model provides an effective framework for examining these texts in relation to cultural values and social structures. Despite existing research on gender roles in children's literature, the relationship between female identity and the maternal role within maternal poems has been understudied. Therefore, a comparative examination of the works of Shokouh Qasemnia and Zahra Mousavi, two influential poets from different generations, is essential, as their maternal poems clearly reveal both the convergence and divergence between womanhood and motherhood.

Method

The present study is grounded in Norman Fairclough's Critical Discourse Analysis and employs in-depth qualitative analysis. Within this framework, the maternal poems of two female poets from two different post-revolution generations Shokouh Qasemnia (early generation) and Zahra Mousavi (later generation) are analyzed at three levels: text, discursive practice, and social context. The statistical population includes all poetic works of these two poets in the field of children's poetry after the revolution. From among these works, the collections "Elagheh ba To Ghahram," "Bazi dar Hammam," "Hassani," and "Nokhodiha" by Qasemnia, and "Darya," "Zamin be Man Goft Chi Goft?" and "Seda-ye Chi Bud?" by Mousavi were purposively selected based on containing the highest number of maternal poems**.**

Results

The results indicate that in the early post-revolution period, the dominant maternal discourse was grounded in role-centeredness and identity erasure, and the representation of women was largely confined to the maternal role. However, in later periods, elements of female identity gradually entered the maternal discourse, leading to the emergence of a discursive tension between "being a woman" and "being a mother."

Conclusion

The findings of this study indicate that the representation of the mother in post-revolution children's poetry has gradually evolved from one-dimensional patterns toward more

multilayered and individuality-oriented portrayals. In the poetry of Shokouh Qasemnia, the mother largely appears within a familiar and traditional framework: a calm, patient figure and the emotional pillar of the family, whose presence is taken for granted while her hardships often remain invisible. In such narratives, female identity is overshadowed by the maternal role, and "being a woman" is primarily defined through "being a mother."In the poetry of the subsequent generation, particularly in the works of Zahra Mousavi, this image undergoes transformation. While the mother continues to play a caring and supportive role, she is also portrayed as an individual with independent experiences, emotions, and aspirations. At times she is depicted as employed, at times as engaged with social or environmental concerns, and occasionally her voice carries a critical tone. Such representations suggest that the contemporary mother embodies not only affection and care but also awareness and personal identity. In this renewed perspective, femininity stands alongside motherhood, and neither is defined in opposition to the other.

Analyzing this transformation through Fairclough's three-dimensional model further clarifies the shift. At the textual level, lexical choices and role assignments move from the depiction of the "ever-present mother" toward that of an "active and multidimensional mother." At the interpretive level, the social context of production becomes significant: the strong emphasis on women's familial roles in the early post-revolution years gradually gave way to broader participation of women in social and professional spheres in later decades. At the explanatory level, it becomes evident that children's poetry is not merely a simple narrative for young audiences; rather, it reflects power relations, cultural attitudes, and broader social transformations.Accordingly, post-revolution children's poetry has moved from portraying "becoming a mother" as a predefined and limited role toward representing "being a mother" as a dynamic, identity-centered, and socially embedded experience. By employing simple language and culturally recognizable symbols, female poets have created space for the articulation of female identity alongside the maternal role. This trend demonstrates that children's poetry, beyond being merely educational or entertaining, functions as a mirror of the gradual transformations in the recognition of female identity within Iranian society changes whose traces can be observed even in the simplest texts written for children.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل هویت زنانه و نقش مادری در مادرانه‌های شعری شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی

زینب حاجی عبداللهی[۱]، علی اکبر سام خانیانی[۲] ✉، اکبر شایان سرشت[۳]

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات غنایی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: zeynab.hajiabdolahi@birjand.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: asamkhaniani@birjand.ac.ir
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: ashamiyan@birjand.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تعارض نقش،
هویت زنانه،
مادرانه‌های شعر کودک،
موسوی،
قاسم‌نیا

چکیده

هدف: این پژوهش با رویکردی تطبیقی به بررسی هویت زنانه و نقش مادری در مادرانه‌های شعر کودک پس از انقلاب می‌پردازد و تبیین می‌کند که «زن‌بودن» به‌عنوان تجربه‌ای زیسته و «مادربودن» به‌عنوان نقشی اجتماعی چگونه در گفتمان مادرانه این دوره بازتاب یافته است.

روش پژوهش: مطالعه حاضر مبتنی بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و بر تحلیل کیفی عمیق است. در این چارچوب، مادرانه‌های دو شاعر زن از دو نسل متفاوت ـ شکوه قاسم‌نیا (نسل متقدم) و زهرا موسوی (نسل متأخر) در سه سطح متن، عمل گفتمانی و بافت اجتماعی بررسی شده‌اند. جامعه آماری شامل تمامی آثار شعری این دو شاعر در حوزه شعر کودک پس از انقلاب است که از میان آن‌ها مجموعه‌های «الاغه با تو قهرم»، «بازی در حمام»، «حسنی» و «نخودی‌ها» از قاسم‌نیا و «دریا»، «زمین به من گفت چی گفت؟» و «صدای چی بود؟» از موسوی براساس بیشترین میزان اشعار مادرانه، به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که در دوره‌های آغازین پس از انقلاب، گفتمان مسلط مادرانه بر نقش‌محوری و هویت‌زدایی استوار بوده و بازنمایی زن عمدتاً در سطح نقش مادری محدود می‌مانده است. با این حال، در دوره‌های متأخرتر، عناصر هویت زنانه به‌تدریج در گفتمان مادرانه حضور یافته و نوعی تنش میان «زن‌بودن» و «مادربودن» شکل گرفته است.

نتیجه‌گیری: تحول یادشده سبب شده است که در سروده‌های نسل جدید، دغدغه‌های فردی زنان شاعر در کنار مسئولیت‌های مادری برجسته شود و پیوند میان هویت زنانه و نقش مادری از حالتی یک‌سویه و هم‌زیستانه به عرصه‌ای پویا و قابل تحلیل بدل گردد.

استناد: حاجی عبداللهی، زینب؛ سام خانیانی، علی اکبر و شایان سرشت، اکبر. (۱۴۰۴). تحلیل هویت زنانه و نقش مادری در مادرانه‌های شعری شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086845.1684

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086845.1684

مقدمه

ادبیات کودک در دهه‌های اخیر بیش از گذشته مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ نه‌فقط به‌عنوان مجموعه‌ای سرگرم‌کننده یا آموزشی، بلکه به‌مثابه بستری مؤثر در جهت‌دهی فرهنگی و شکل‌دادن به جهان‌بینی کودکان. همان‌گونه که رینولدز یادآور می‌شود، این ادبیات همواره نقشی فراتر از سرگرمی داشته و بخشی از فرآیند اجتماعی‌سازی و معنابخشی به جهان برای کودک بوده است (Reynolds, ۲۰۱۱:۱۲). افزون بر این، ادبیات کودک می‌تواند جنبه‌ای انتقادی نیز بیابد و با ارائه رویکردهای تازه، امکان تعریف دوباره‌ای از جهان و مناسبات آن فراهم کند (کیمبرلی، ۱۳۹۴:۷۲). در میان گونه‌های ادبی این حوزه، شعر جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا هم در سنت ایرانی ریشه‌دار است و هم توان بالایی در انتقال احساس و هویت دارد. یکی از برجسته‌ترین مضامین آن نیز «مادر» است؛ شخصیتی که از ادبیات حماسی و شفاهی تا شعر آیینی حضوری مداوم داشته و ورود آن به شعر کودک امری طبیعی است. بااین‌حال، این حضور پس از انقلاب اسلامی صورتی تازه یافت.

در فضای فرهنگی و ایدئولوژیک جدید، متون کودکانه نقشی هویت‌ساز پیدا کردند و شعر کودک به بستری برای بازنمایی نقش‌های جنسیتی، به‌ویژه نقش مادری، تبدیل شد (رئوفیان و طیبی، ۱۴۰۲: ۱۱۱). بسیاری از مادرانه‌های این دوره تصویری آرمانی و اخلاق‌محور از مادر ارائه می‌کنند که با هنجارهای فرهنگی جامعه همخوان است و گاه مجال بروز هویت مستقل زن را محدود می‌سازد. بااین‌همه، در شعر شاعران زن لایه‌هایی کم‌صداتر و شخصی‌تر دیده می‌شود که از تجربه زنانه و فردیت شاعر حکایت دارد. چنین لایه‌هایی نوعی گفت‌وگو میان نقش مادری و هویت زنانه ایجاد می‌کنند و مادرانه‌ها را به متونی چندصدایی بدل می‌سازند (حسینی، ۱۳۹۸: ۲۵).

ادبیات کودک به‌طور سنتی در خدمت «فرهنگ‌پذیری» است و نقش‌ها و ارزش‌های جامعه را برای کودک بازتولید می‌کند. ازاین‌رو، مادرانه‌ها ظرفیت اثرگذاری بر نگرش نسل جدید نسبت به نقش‌های خانوادگی را دارند (Reynolds, ۲۰۱۱:۵۴). در جامعه‌ای چون ایران که نقش مادر یکی از ارکان هویت فرهنگی است، تحلیل گفتمان این متون اهمیت بیشتری می‌یابد. رویکرد «تحلیل گفتمان انتقادی» و مدل سه‌سطحی فرکلاف (Fairclough, ۱۹۹۵:۲۹) امکان بررسی این متون را در پیوند با روابط قدرت، ارزش‌های فرهنگی و ساختارهای اجتماعی فراهم می‌کند.

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره نقش‌های جنسیتی در ادبیات کودک، رابطه میان «زن‌بودن» و «مادربودن» در شعرهای مادرانه کمتر تحلیل شده است. این خلأ پژوهشی ضرورت مطالعه تطبیقی آثار شاعرانی چون شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی را برجسته می‌کند؛ دو چهره مؤثر شعر کودک پس از انقلاب که از دو نسل متفاوت‌اند. شکوه قاسم‌نیا (۱۳۳۴) با حدود ۴۰۰ داستان و ترانه در قالب ۱۵۰ کتاب کودک، از مهم‌ترین شاعران این حوزه است و موسوی (۱۳۵۷) نیزبا انتشار نزدیک به ۸۰ عنوان کتاب، از چهره‌های فعال و تأثیرگذار ادبیات کودک به‌شمار می‌رود. در مادرانه‌های این دو شاعر، دو بُعد «زن‌بودن» و «مادربودن» گاه در هم ادغام می‌شوند و گاه در تمایزی ظریف از یکدیگر قرار می‌گیرند. پژوهش حاضر به مطالعه و مقایسه این ابعاد در آثار این دو شاعر می‌پردازد.

سؤال‌های پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع، هدف از این پژوهش بازشناسی و تبیین هویت زنانه و نقش مادرانه و تفاوت‌های آن‌ها در تحلیل آثار شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی است و به‌طور مشخص پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. هویت زنانه شاعر چگونه در متن مادرانه شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی پیدا می‌کند؟

۲. نقش مادرانه در آثار آن دو از چه زاویه‌هایی و با چه مؤلفه‌هایی بازنمایی می‌شود؟

۳. این دو بعد در فضای گفتمانی پس از انقلاب چه نسبتی با هم می‌یابند؟

پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند نشان دهد که شاعر زن چگونه میان هویت فردی خود و نقش اجتماعی ـ فرهنگی‌اش به‌عنوان مادر مذاکره می‌کند و این مذاکره چگونه در سطوح مختلف متن ادبی نمود می‌یابد. به‌کارگیری تحلیل گفتمان انتقادی نیز این امکان را می‌دهد که این لایه‌ها با دقت بیشتری خوانده و تفسیر شوند.

مبانی نظری پژوهش

رویکردهای گفتمان‌محور، به‌ویژه تحلیل گفتمان انتقادی، بر این نکته تأکید دارند که هیچ انتخاب زبانی خنثی نیست . فرکلاف (Fairclough, 1995:68) توضیح می‌دهد که متن محصول روابط قدرت است؛ زیرا زبان، علاوه بر ابزار بیان، ابزار شکل‌دهی به واقعیت نیز هست .ازاین‌رو، هنگامی که در شعر کودک، مادر با واژه‌هایی مانند» مهربان» ،«صبور «یا» آموزگار « معرفی می‌شود، این واژه‌ها صرفاً توصیف فردی خاص نیستند؛ بلکه بازتاب هنجارهای فرهنگی‌ای‌اند که نقش مادری را تعریف می‌کنند .اهمیت این امر زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بدانیم کودکان از خلال داستان‌ها و شعرها با نخستین تصورهای جنسیتی آشنا می‌شوند .چنان‌که رینولدز نشان می‌دهد، متون کودک یکی از ابزارهای اصلی جامعه‌پذیری جنسیتی‌اند و نگرش نسل جدید را نسبت به مادر، پدر و نقش‌های زنانه و مردانه شکل می‌دهند.(Reynolds, 2011:56)

از منظر نظریه‌های گفتمان، شاعر آگاهانه یا ناآگاهانه برخی وجوه نقش مادر را برجسته و برخی را پنهان می‌کند .ون‌دایک این فرایند را» ساخت ذهنی واقعیت «می‌نامد؛ یعنی الگوهایی که در ذهن افراد شکل می‌گیرد و تعیین می‌کند مادر» چگونه « باید باشد .(Van Dijk, 1998: 39) بنابراین تصویری که شعر کودک از مادر ارائه می‌دهد، بازتابی از گفتمان غالب جامعه درباره زن، خانواده و نقش‌های جنسیتی است.

شعر کودک پس از انقلاب اغلب میان دو سطح معنا در نوسان است:

از یک‌سو مادر، چهره‌ای آشنا و سنتی است که منبع مهر، امنیت و تربیت معرفی می‌شود؛ و از سوی دیگر، به‌ویژه در شعر شاعران زن، نشانه‌هایی از استقلال، هویت فردی و دغدغه‌های اجتماعی دیده می‌شود .این هم‌نشینی دوگانه، مادر را از سطح نقش‌های سنتی فراتر می‌برد و آن را به تجربه‌ای چندلایه و پیچیده تبدیل می‌کند .همین پیچیدگی ضرورت استفاده از رویکردهایی مانند تحلیل گفتمان انتقادی را دوچندان می‌سازد؛ زیرا این رویکرد تصویر مادر را نه‌فقط در سطح واژگان، بلکه در پیوند با ساختارهای فرهنگی و روابط قدرت تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد زبان ساده شعر کودک چگونه حامل معناهای عمیق‌تر اجتماعی است.

برای دریافت دقیق‌تر آنچه در مادرانه‌ها درباره» مادربودن «و» زن‌بودن «مطرح می‌شود، خوانش سطحی کافی نیست . این مفاهیم در لایه‌هایی شکل می‌گیرند که میان نقش اجتماعی مادر و هویت فردی زن تمایز قائل می‌شوند .ازاین‌رو، در این پژوهش از مدل سه‌سطحی فرکلاف به‌عنوان چارچوب نظری استفاده شده است؛ مدلی که امکان می‌دهد رابطه میان زبان، نقش‌های جنسیتی و ساختارهای اجتماعی با دقت بیشتری بررسی شود.

سطح توصیف

در این مرحله، متن از نظر واژگان، ساختار نحوی و سازمان متن تحلیل می‌شود .انتخاب واژه‌های رسمی یا محاوره‌ای، نوع افعال نسبت‌داده‌شده به مادر، ضمایر و شیوه خطاب، همگی در شناسایی نقش‌های جنسیتی اهمیت دارند .سادگی ظاهری شعر کودک در این سطح معنای بیشتری می‌یابد؛ زیرا همین انتخاب‌های ساده بخشی از رابطه میان کودک، مادر و جهان اجتماعی پیرامون او را بازنمایی می‌کند.

سطح تفسیر

تفسیر حاصل تعامل میان عناصر صوری متن و دانش زمینه‌ای مفسر است .فرکلاف» (1397:141) ذهنیت مفسر «را مجموعه دانشی می‌داند که هنگام تفسیر فعال می‌شود .در این سطح، شعر کودک در پیوند با تولیدکننده) شاعر، (مخاطب)

کودک و شرایط فرهنگی ـ اجتماعی دوره انتشار تحلیل می‌شود .از آنجا که شعر کودک معمولاً در چارچوب انتظارات تربیتی جامعه تولید می‌شود، تصویر مادر نیز بازتابی از تجربه‌های شاعر و ارزش‌های فرهنگی غالب است.

سطح تبیین

تبیین به تحلیل گفتمان در سطح اجتماعی می‌پردازد و نشان می‌دهد متن چگونه در تأیید یا نقد نقش‌های جنسیتی مشارکت می‌کند (فاولر، ۱۳۹۶: ۱۱۴). در این سطح، شعر کودک بخشی از فرایند اجتماعی تلقی می‌شود که می‌تواند نقش‌های سنتی مادرانه را بازتولید کند یا تصویری جدید از مادر ارائه دهد .پرسش‌های اصلی این مرحله عبارت‌اند از:

آیا متن نقش‌های سنتی را تثبیت می‌کند؟

آیا تصویری نو از مادر می‌سازد؟

آیا میان نقش مراقبتی مادر و هویت فردی زن تعادلی تازه ترسیم می‌شود؟

و آیا متن بخشی از سازوکار تثبیت یا نقد گفتمان‌های غالب درباره زن و مادر است؟

در این سطح می‌توان دید که شعر کودک چگونه در بازآفرینی ارزش‌ها و هویت‌ها نقش دارد و چگونه از حوزه ادبی فراتر رفته و به کنشی اجتماعی تبدیل می‌شود.

هویت زنانه در شعر فارسی

تحول تصویر زن در شعر فارسی مسیری کند داشته، اما نقطهٔ دگرگونی اساسی در دورهٔ مشروطه رخ می‌دهد. با گشایش فضای اجتماعی و کاهش محدودیت های سنتی، زن ایرانی توانست از حاشیه بیرون آید و صدایی فردی و اجتماعی پیدا کند؛ صدایی که علاوه بر احساس، تجربه زیسته و پرسشگری را نیز بازمی‌تاباند (احمدی، ۱۳۹۷: ۹۳). این دوره، همراه با گسترش اندیشه های نو، به بیداری زنان و حضور آنان در عرصه‌های فرهنگی انجامید (صدیق، ۱۳۵۴: ۶۱).

در دوره های پیشین نیز شاعرانی چون رابعه بلخی و مهستی گنجوی تجربه زنانه را بازتاب داده بودند، اما شمارشان اندک بود و شعرشان در ساختار مردانه زمانه محو می‌شد. با مشروطه، ورود زنان به آموزش و فعالیت‌های فرهنگی، سبب شد شاعرانی مانند مهرتاج رخشان، نیمتاج سلماسی، شمس کسمایی و ژاله قائم‌مقامی از مرز احساس فردی فراتر روند و به تبعیض‌ها، نابرابری ها و کشمکش میان سنت و خواست فردی بپردازند. این تغییر، نشانه‌ای از بازشناسی ارزش‌های انسانی و اجتماعی زنان و تقویت هویت مستقل آنان است (کراچی، ۱۳۹۴: ۱۲۹).

بااین حال، نقطهٔ تحول بنیادین با ظهور فروغ فرخزاد شکل گرفت. فروغ، زن را از سوژهٔ خاموش به فردی اندیشنده و صاحب صدا تبدیل کرد و با صداقتی بی‌پرده از تنهایی، ترس‌ها و امیدهای زنانه سخن گفت. به همین دلیل، باباچاهی او را «بنیان‌گذار فرهنگ زنانه در شعر فارسی» می‌نامد (باباچاهی، ۱۳۸۶: ۴۰).

پس از فروغ، شاعران زن جهان را از منظر فردی خویش روایت کردند؛ نگاهی که در آن زن تنها «مادر» یا «معشوق» نبود، بلکه انسانی دارای تجربه‌های فکری و وجودی بود. زنانگی در شعر فارسی به‌تدریج به زاویه‌ای برای فهم جهان و بازتعریف هویت تبدیل شد و امکان بیان معناهایی را فراهم کرد که پیش‌تر مجال ظهور نداشتند. این مسیر تاریخی بعدها در شعر کودک نیز تداوم یافت. هنگامی که زنان برای کودکان شعر می‌سرایند، بخشی از همین هویت زنانه به متن وارد می‌شود. تصویر مادر در شعر کودک ادامه همان روندی است که شعر زنان طی کرده است: تلاش برای شنیده‌شدن صدا، بیان هویت و گریز از نقش‌های کلیشه‌ای. بنابراین، تحلیل نقش مادری در شعر کودک بدون توجه به این پیشینه تاریخی و ادبی، تصویری ناقص به‌دست می‌دهد.

مفهوم «مادرانگی»

مفهوم مادرانگی در فرهنگ ایرانی سابقه‌ای کهن دارد و ریشه‌های آن را در میراث اسطوره‌ای و آیینی، از گاتاهای زرتشتی تا سرودهای ودایی، می‌توان پی گرفت؛ جایی که زن به‌عنوان مبدأ زندگی، پناه و نیروی نگاه‌دارنده جهان ستوده می‌شود (همایونی، ۱۳۹۲: ۱۶). بااین‌حال، آنچه در تاریخ شعر فارسی تا دوره‌های متأخر برجای مانده، بازنمایی چندانی از تجربه مادرانه ارائه نمی‌کند؛ زیرا شعر زنان در دوره‌های کلاسیک اغلب در محدوده مضامین عاشقانه یا عرفانی قرار داشت و کمتر مجال بیان تجربه مادرانگی را داشت.

تحول این مفهوم از دوره مشروطه آغاز شد؛ زمانی‌که حضور گسترده‌تر زنان در عرصه فرهنگی، شعر آنان را نیز به‌سوی روایت پیچیده‌تری از زندگی زنانه سوق داد. در این دوره، مادرانگی تنها یک نقش خانوادگی تلقی نمی‌شود، بلکه با مسئله هویت زن و جایگاه اجتماعی او پیوند می‌یابد (کراچی، ۱۳۹۴: ۱۳۳). در این نگرش، مادرانگی بیش از آن‌که پدیده‌ای طبیعی باشد، نقش فرهنگی‌ای است که انتظار رفتارهای مراقبتی، صبوری و اخلاق‌مدارانه را از زن بازتولید می‌کند.

چنان‌که ریچ نشان می‌دهد، مادرانگی می‌تواند هم وسیله محدودسازی زنان در حوزهٔ خصوصی باشد و هم بستر توانمندسازی و شکل‌گیری هویتی مستقل؛ به‌ویژه هنگامی‌که در چارچوبی جدا از نسخه‌های تحمیلی سنت بازتعریف شود (Rich, ۱۹۷۶: ۱۹). ازاین‌رو، مادرانگی در اندیشه معاصر زنان مفهومی مناقشه‌برانگیز است: فمینیسم کلاسیک بیشتر بر جنبه‌های محدودکننده آن تأکید می‌کرد، درحالی‌که برخی جریان‌های فمینیستی متأخر بر ظرفیت رهایی‌بخش و ارزش‌آفرین آن تأکید دارند.

این دوگانگی در ادبیات کودک ایران نمود آشکارتری می‌یابد. شاعر زن کودکانه‌سرا در میانه دو انتظار قرار دارد: از یک‌سو باید تصویری مهرآمیز، امن و اخلاق‌محور از مادر ارائه کند که با فرهنگ ایرانی سازگار باشد؛ و از سوی دیگر، می‌کوشد در دل همین تصویر، آگاهی‌بخشی، استقلال‌پروری و پیوند با تجربه واقعی زنان را نیز جای دهد. به همین سبب، مادرانگی در شعر کودک امتداد همان مسیری است که شعر زنان در تاریخ پیموده است: حرکت از حاشیه به مرکز و تلاش برای بازتعریف نقشی که قرن‌ها از بیرون برای زن تعریف شده بود. بنابراین، در تحلیل گفتمانی شعر کودک، مادرانگی تنها یک مضمون تکراری نیست؛ بلکه عرصه‌ای است برای فهم رابطهٔ پیچیده میان هویت فردی زن شاعر، انتظارات اجتماعی و نقش مادر به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین فرهنگ ایرانی.

چارچوب نظری

مفهوم گفتمان امروزه یکی از مفاهیم بنیادی در اندیشه فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین است و با مقولاتی چون سلطه، قدرت، تبعیض جنسی، نژادپرستی و نابرابری‌های قومی پیوند خورده است (فرکلاف، ۱۳۹۷: ۱۰). گفتمان‌ها نه‌تنها به آنچه می‌توان گفت یا درباره‌اش اندیشید مربوط‌اند، بلکه بیان می‌کنند چه کسی، در چه زمانی و از چه جایگاهی حق سخن‌گفتن دارد؛ ازاین‌رو بازنمایانندهٔ معنا و روابط اجتماعی‌اند (ایبک‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۷: ۹۳).

برای فهم جایگاه مادر در شعر کودک، ضروری است متنی که در ظاهر ساده است، از زاویه‌ای تحلیل شود که لایه‌های پنهان قدرت و ارزش‌ها را آشکار کند. «تحلیل گفتمان انتقادی» فرکلاف چنین قابلیتی دارد. به باور او، زبان کنشی اجتماعی است؛ بنابراین همواره در متن شبکه‌ای از نیروهای ایدئولوژیک و اجتماعی عمل می‌کند و کاربران زبان در خلأ فردی فعالیت نمی‌کنند (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۲۲). به همین دلیل، زبان صرفاً بازتاب واقعیت نیست؛ بلکه هنگام روایت رویدادها، خود نیز در حال ساختن و بازتولید آنها و روابط قدرت نهفته در پس آن‌هاست (Fairclough, ۱۹۹۵: ۹۲). از منظر رویکرد انتقادی، تحلیل متن صرفاً محدود به سطح واژگان نیست، بلکه از طریق پیوند میان نشانه‌ها، ساخت‌های زبانی و روابط اجتماعی، به ایدئولوژی و گفتمان غالب راه می‌یابد و روابط قدرت نهفته در متن را آشکار می‌کند (نورسیده و امامی چهارطاق، ۱۴۰۳: ۴۸).

در پیوند با موضوع این مقاله، این رویکرد اجازه می‌دهد از ظاهر کودکانه شعر عبور کنیم و ببینیم هویت مادر چگونه در قالب شخصیت، صدا و نقش تحت تأثیر گفتمان‌های فرهنگی و جنسیتی شکل می‌گیرد. فرکلاف زبان را نه ابزار صرف بیان،

بلکه بخشی از سازوکارهای اجتماعی می‌داند؛ ازاین‌رو تصویر مادر در شعر کودک هم محصول تجربه فردی شاعر است و هم بازتاب زمینه‌های فرهنگی و ارزشی جامعه‌ای که او در آن زیست می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و بر اساس چارچوب» تحلیل گفتمان انتقادی «فرکلاف انجام شده است؛ چارچوبی که با مدل سه‌سطحی خود امکان بررسی رابطه میان متن، فرایندهای گفتمانی و بسترهای اجتماعی را فراهم می‌کند .جامعهٔ پژوهش شامل شعرهای کودک پس از انقلاب از دو شاعر برجسته، شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی، است .نمونه‌ها به‌صورت هدفمند و از میان آثاری انتخاب شده‌اند که در آن‌ها» مادر «نقش محوری یا معنایی دارد؛ لذا» الاغه با تو قهرم» ،«بازی در حمام» ،«حسنی «و» نخودی‌ها «از قاسم‌نیا و مجموعه‌های» دریا» ،«زمین به من گفت چی گفت؟ «و» صدای چی بود؟ « از موسوی انتخاب شده و گردآوری داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی مستقیم کتاب‌های این اشعار انجام شده است .هر شعر چندبار خوانده شده تا واژگان کلیدی، عناصر زبانی و نشانه‌های مرتبط با مادرانگی استخراج شود .واحد تحلیل »شعر کامل «بوده است و در موارد لازم سطرها و بندهای معنایی نیز بررسی شده‌اند.

تحلیل داده‌ها مطابق سه سطح فرکلاف صورت گرفته است که طی آن: ۱-توصیف زبانی متن شامل واژگان، ضمایر، ساختارهای نحوی و تصاویر مادرانه؛۲-تفسیر عمل گفتمانی شامل صداهای حاضر و غایب، شیوه روایت و نقش متن در بازتولید یا تغییر هنجارهای تربیتی؛ و ۳-تبیین عمل اجتماعی با پیوند نتایج به زمینه‌های اجتماعی پس از انقلاب و تحولات نقش‌های جنسیتی و هویت زنانه انجام گردیده است.

بحث و بررسی

برای تحلیل گفتمانی شعرهای دو شاعر، ابتدا اشعار بر اساس مضمون‌های مشترک دسته‌بندی شد تا لایه‌هایی که در ظاهر ساده شعر کودک پنهان می‌ماند، آشکار شود؛ به‌ویژه لایه‌هایی که نگاه شاعر به هویت زنانه، نقش مادر و ارزش‌های فرهنگی را بازتاب می‌دهد. تفاوت نسلی میان قاسم‌نیا و موسوی نیز امکان می‌دهد تحول تصویر مادر از نقش‌های سنتی به نقش‌های چندلایه‌تر و آگاهانه‌تر دنبال شود.

از آنجایی که چارچوب سه‌سطحی فرکلاف، به‌دلیل پیوند دادن زبان، تولید معنا و زمینه‌های اجتماعی، مناسب‌ترین الگو برای این بررسی بود، بر اساس این مدل، شعرها در سه سطح توصیف زبانی، تفسیر فرهنگی و تبیین گفتمانی تحلیل شدند و در نهایت در قالب چند گروه معنایی سازمان یافتند؛ گروه‌هایی که ابعاد مختلف تجربه مادرانه را بازنمایی می‌کنند و امکان مقایسهٔ منسجم آثار دو شاعر را فراهم می‌سازند.

مادر، مرجع آموزشی و تربیتی

در بخش قابل‌توجهی از شعرهای کودک پس از انقلاب، مادر فراتر از نقش مراقب روزمره، نخستین آموزگار و مرجع تشخیص درست و نادرست تصویر می‌شود؛ امری که ریشه در نقش فرهنگی و سنتی مادر در خانواده ایرانی دارد، هرچند در دهه‌های اخیر تحت تأثیر گفتمان‌های نوین تربیتی ابعاد تازه‌ای یافته است. بررسی نمونه‌های شکوه قاسم‌نیا و زهرا موسوی نشان می‌دهد هر دو شاعر مادر را مرجع تربیت می‌دانند، اما قاسم‌نیا با تاکید بر نظم و رفتار روزمره، و موسوی با برجسته‌کردن هدایت شناختی کودک در مواجهه با واقعیت.

الف) شکوه قاسم نیا

«چه دکمهٔ قشنگی / روی لباس من هست / مامان می‌گه همیشه / دکمه‌ها رو باید بست» (قاسم‌نیا، ۱۳۹۸: ۱۰).

همچنین: «دکمهٔ من شل شده / دلش می‌خواد بیفته / باید بدوزمش من / مامانم این رو گفته» (همان: ۱۴).

ب) زهرا موسوی

«مورچه‌ای آرزو داشت / بزرگ که شد فیل بشه / زندگی مورچه‌ایش / تعطیلِ تعطیل بشه / مامان موری به اون گفت / مورمورکم محاله / این که بخوای فیل بشی / آرزو نیست خیاله» (موسوی، ۱۴۰۰: ۶).

سطح توصیف

در شعر قاسم‌نیا، روایت ساده و کودکانه توصیف «دکمهٔ پیراهن» فضایی شفاف و قابل‌فهم می‌سازد. دکمه در این شعر تنها شیئی روزمره نیست، بلکه نمادی از نظم، پوشیدگی و مرزبندی جسمانی است. تکرار عباراتی چون «مامان می‌گه همیشه دکمه‌ها رو باید بست» و «باید بدوزمش من، مامانم این رو گفته» مادر را به‌عنوان مرجع اقتدارِ آرام و بدون خشونت معرفی می‌کند؛ اقتداری که کودک را به پذیرش انضباط و رفتار سامان‌مند ترغیب می‌سازد.

در شعر موسوی، ساختار بر تقابل معنایی «مورچه» و «فیل» بنا شده است؛ دو قطب متضادِ قدرت، اندازه و توانایی. مصرع «مورچه‌ای آرزو داشت بزرگ که شد فیل بشه» نمایانگر میل شخصیتِ ضعیف به تغییر بنیادین جایگاه خویش است و «زندگی مورچه‌ایش تعطیلِ تعطیل بشه» نشانی از گریز از محدودیت‌های نقش پیش‌فرض. پاسخ «مامانِ موری» با جمله‌هایی چون «مورمورکم محاله... آرزو نیست خیاله» مرز میان واقعیت و خیال را مشخص می‌کند و کودک را به فهم حدود توانایی و امکان‌پذیری هدایت می‌نماید.

سطح تفسیر

در هر دو شعر، کودک جهان را از خلال زبان مادر درمی‌یابد. در شعر قاسم‌نیا، تکرار نقل‌قول‌ها نشان می‌دهد گفتار مادر برای کودک حکم «دانش معتبر» و قانونی نانوشته دارد؛ دانشی که به صرفِ بیان مادر پذیرفته می‌شود و یادآور الگوی تربیتیِ نسل‌های پیشین است که در آن مادر نخستین مرجع نظم‌دهندهٔ رفتار کودک بود.

در شعر موسوی، گرچه مادر همچنان مرجع است، نقش او کمتر دستوری و بیشتر هدایت‌گر ذهن کودک است. پاسخ او به خیال‌پردازی مورچه نه تحکم‌آمیز، بلکه توضیح‌دهنده و مرزبندی‌کننده است؛ رویکردی هماهنگ با تربیت معاصر که بر گفت‌وگو، اقناع و واقع‌نگری تأکید دارد. از این منظر، شعر موسوی بازتابی از دگرگونی نقش مادر است؛ مادری که تنها ناظر رفتار نیست، بلکه همراه و سامان‌دهندهٔ تفکر کودک نیز هست.

سطح تبیین

در سنت فرهنگی ایران، مادران هم‌زمان نقش عاطفی و نقش انتقال‌دهندهٔ معیارهای اجتماعی را بر عهده دارند. آنان به‌سبب زیست‌جهان تربیتی خود، توانایی مواجهه با واقعیت و انتقال آن به کودک را می‌آموزند؛ ازاین‌رو هم حامی‌اند و هم سامان‌دهندهٔ خیال و رفتار.در شعر قاسم‌نیا، مادر بر نظم بیرونی و انضباط رفتاری تأکید می‌کند؛ نگاهی که با گفتمان اخلاقی و خانوادگیِ سال‌های نخست پس از انقلاب هم‌خوان است و نوعی تربیت سنتی اما مهربان را بازنمایی می‌کند. در این چارچوب، وظیفهٔ محوری مادر هدایت رفتار کودک است. در شعر موسوی، نقش مادر همچنان مرکزی است، اما صورت آن دگرگون شده است. مادر به‌جای تأکید بر رفتار، ذهن و تخیل کودک را تنظیم می‌کند و او را به تشخیص میان «آرزو» و «امکان» فرامی‌خواند. این نگاه با رویکردهای تربیتی معاصر هماهنگ است که رشد شناختی و پرورش تفکر واقع‌بینانه را برجسته می‌دانند.

لذا در هر دو نمونه، مادر محور تربیت است، اما اقتدار او از شکل رفتاری به اقتدار شناختی تحول یافته است؛ تحولی که با دگرگونی گسترده‌تر نقش زن در جامعهٔ ایرانی پیوند دارد. یافته‌ها نشان می‌دهند کیفیت تربیت کودک وابسته به کیفیت هویت مادر است: مادرِ آگاه و واقع‌بین، فرزندی آماده برای زیست در جهان حقیقی می‌پروراند.

مادرکانون مراقبت و حمایت

در هر دو نمونه، مادر جایگاه «پناه» و نخستین مرجع امنیت کودک را دارد؛ حضوری که نه‌تنها نیازهای جسمانی، بلکه آرامش عاطفی و سامان‌دهی رفتاری را تضمین می‌کند. این نقش حمایتی، بنیان مشترک مادرانگی در شعر کودک است؛ بااین‌حال شیوهٔ بروز آن در دو شاعر متفاوت جلوه می‌یابد.

الف) شکوه قاسم نیا

«مامان مهربونم / بیا به من کمک کن / پیرهنمو در بیار / حوله‌مو آماده کن / ببر تو حمام بذار» (قاسم‌نیا، ۱۳۸۲: ۳).

ب) زهرا موسوی

«مامان اون دعوا کرد / که غنچه‌ها رو چیده / مامان به اون‌ها گفته / خدا شما رو دیده/ غنچه برای چیدن / نیومده به دنیا / دیر اینو فهمیدن خب/ ببخش‌شون خدایا» (موسوی، ۱۳۹۹: ۶).

سطح توصیف

در شعر قاسم‌نیا، مراقبت در سطحی کاملاً جسمانی و عاطفی بازنمایی می‌شود. جمله‌های کوتاه و فعل‌های امریِ همراه با بار احساسی مانند «بیا به من کمک کن» و واژه‌های ملموس «پیرهن»، «حوله» و «حمام» فضای روزمره و آشنای کودکانه را می‌سازند. صفت «مهربون» در «مامان مهربونم» عمق دلبستگی کودک به مادر را نشان می‌دهد؛ مادری که تکیه‌گاه همیشگی اوست. تکرار مستمر درخواست کمک («بیا کمک کن / پیرهنمو دربیار / آماده کن») حاصل اعتماد طبیعی و ناخودآگاه کودک به حضور مطمئن مادر است؛ اعتمادی که در فرهنگ ایرانی با مراقبت بدنی، تداوم حضور و مادرانگیِ بی‌صدای روزمره پیوند دارد.

در شعر موسوی، مراقبت بُعدی اخلاقی و ارزشی می‌یابد. واژه‌هایی چون «مامان»، «غنچه»، «چیدن» و «خدایا» در دل دنیای کودکانه‌اند، اما کارکردی تربیتی دارند. ساختار روایی و افعال گذشته («چیده»، «دعوا کرد»، «دیده»، «گفته») نشان می‌دهد شاعر تجربه‌ای یادماندنی را بازسازی می‌کند. تکرار دوبارهٔ «مامان» هم تأکیدی سبکی بر نقش مادر در آموزش کودک است و هم موسیقی و لطافت شعر را تقویت می‌کند. تقابل «چیدن» با «به دنیا آمدن» آموزه‌ای اخلاقی می‌آفریند: هر موجود زنده حق زندگی دارد و کودک نباید این حق را نادیده بگیرد. در «خدا شما را دیده»، مادر نه با ترساندن، بلکه با یادآوری پیامدهای عمل، مسئولیت‌پذیری را به کودک می‌آموزد. در اینجا مراقبت در قالب «اصلاح رفتار» و «حمایت اخلاقی» جلوه‌گر می‌شود.

سطح تفسیر

در هر دو شعر، مادر مرجع اصلی کودک در فهم موقعیت‌هاست. در شعر قاسم‌نیا، لحظه‌ای از وابستگی طبیعی و بی‌داوری کودک بازنمایی می‌شود؛ جایی که او برای حمام رفتن به مادر متوسل می‌شود و تکرار افعال درخواستی، اعتماد عمیق کودک را نشان می‌دهد. مادر در این بافت، حامی خاموش و بی‌ادعایی است که نیازهای جسمی و عاطفی کودک را بی‌هیاهو برآورده می‌کند. این تصویر با باور عمومی جامعه درباره مادر خستگی‌ناپذیر و همیشه‌دردسترس سازگار است؛ مادری که محور آرامش خانه و پناهگاه بی‌چون‌وچرای فرزند است.

در شعر موسوی، رابطه در سطحی اخلاقی‌تر شکل می‌گیرد. مادر در مقام «راهنمای ارزش‌ها» ظاهر می‌شود و کودک را به احترام به موجودات زنده و درک حق زیستن آنها دعوت می‌کند. ارجاع به «خدا» بازتابی از تربیت دینی–اخلاقی رایج در خانواده‌های ایرانی است که غالباً از کانال مادر منتقل می‌شود. کودک از سخنان مادر می‌آموزد که نگاه مصرف‌گرایانه به طبیعت نادرست است. پایان‌بندیِ «ببخششون خدایا» نشان می‌دهد پیام مادر در کودک اثر کرده و اخلاق، نه به‌صورت تحکمی، بلکه در قالب همدلی درونی شده است.

در هر دو متن، مادر رفتار پسندیده را برای کودک تعریف می‌کند؛ اما مسیر این تعریف تفاوت دارد، بطوریکه در شعر قاسم‌نیا از طریق عمل و همراهی فیزیکی، و در شعر موسوی از راه گفت‌وگو، ارزش‌گذاری و توضیح پیامدهای رفتار این موضوع تبیین می شود.

سطح تبیین

تفاوت دو شاعر دو لایهٔ نسلی از گفتمان مادرانگی را نشان می‌دهد. در نسل نخست(قاسم‌نیا)، مادر «محافظِ نزدیک» است؛ همراه دائم کودک در امور روزمره و تداوم‌دهندهٔ نقش سنتی زنِ ستون خانه است. اما در نسل متأخرِ(موسوی)، مراقبت به سطح «مسئولیت اخلاقی و اجتماعی» ارتقا می‌یابد. مادر در مقام وجدان خانواده، ارزش‌های دینی و اخلاقی را منتقل می‌کند و با گفتار خود رفتار کودک را هدایت می‌سازد.

این گذار، بازتاب تغییرات فرهنگی و تربیتی چند دههٔ اخیر است که بر اخلاق‌ورزی، آگاهی زیست‌محیطی و مسئولیت‌پذیری تأکید دارد. با این حال، در هر دو روایت، مادر همچنان مرکز رابطه است و رفتار کودک؛ چه جسمانی و چه اخلاقی، به‌واسطهٔ حضور و سخن او جهت می‌گیرد.

مادر و هویت دوگانه

الف) شکوه قاسم نیا

« حسنی همش میخنده/ با ادب و زرنگه / باباش نداره هیچ غم/ مادر مهربونش/ دوستش داره یک عالم/ اما مامان تو خونه/ گاهی داره کمی غم/ وقتی کسی پیشش نیست/ اشک می‌ریزه یه عالم» (قاسم‌نیا، ۱۳۷۵: ۴)

ب) زهرا موسوی

« نه تق نه توق / قان و قان و قان / صدای چی بود؟ / ماشین مامان» (موسوی، ۱۳۹۹: ۶) و در ادامه می‌گوید: « قان و قان و قان، خبردار / مامانی رفت سر کار» (همان: ۷).

سطح توصیف

خانه می‌داند. اما با چرخشی ناگهانی، تصویر دوم ظاهر می‌شود: مادری که «غم» دارد و «اشک می‌ریزد». کنار هم قرار گرفتن «باباش نداره هیچ غم» و «مامان... گاهی داره کمی غم»، دو جهان عاطفی متضاد را می‌سازد؛ پدری بی‌غم و مقتدر در چند کلمه خلاصه می‌شود، در حالی‌که مادر اندوه پنهان خود را در خلوت و بی‌مخاطب تحمل می‌کند. این تضاد، لایه‌ای از پنهان‌کاری احساسی و بار عاطفی زنانه را وارد متن می‌کند.

در شعر موسوی، تکرار آواهای «نه‌تَق نه‌توق» و «قان‌وقان‌وقان» فضایی آشنا برای کودک می‌آفریند و صداهای بازی او را تداعی می‌کند. پرسش «صدای چی بود؟» هم حس کنجکاوی کودک را فعال می‌سازد و هم به فعالیت مادر بیرون از خانه اشاره دارد. با ورود دو واژهٔ کلیدی «ماشین» و «سرِ کار»، تصویر مادر کاملاً تغییر می‌کند؛ او مادری است که بیرون خانه معنا دارد و کودک نیز شاغل‌بودن او را امری عادی و پذیرفته‌شده می‌بیند.

سطح تفسیر

در شعر قاسم‌نیا، پشت زبان ساده، تجربه‌ای عاطفی نابرابر نهفته است. کودک شاد و «باادب و زرنگ» ثمرهٔ تربیت مادر است و همین تربیت سبب می‌شود «باباش نداره هیچ غم»، اما در پسِ این آرامش، اندوه پنهان مادری قرار دارد که در خلوت «کمی غم» دارد و «اشک می‌ریزد». این تقابل نشان می‌دهد فضای خانه زیر سطح شاد کودکانه، حامل دردهای ناگفته زن است. دوگانگی تصویر مادر بازتاب فشاری است که از زن انتظار می‌رود نقش مراقبت را بی‌نقص انجام دهد و احساسات فردی را پنهان کند؛ همان وضعیتی که دوبووار در «جنس دوم» از تعریف زن به‌عنوان «دیگری» و تقدم نقش‌های اجتماعی بر نیازهای شخصی یاد می‌کند (دوبووار، ۱۴۰۰: ۲۰).

در شعر موسوی، تجربه کودک کاملاً متفاوت است. صدای ماشین مادر نشانه‌ای از حضور او در جامعه است و «سرِ کار رفتن» زن امری عادی و پذیرفته جلوه می‌کند. کودک مادر را نه در چارچوب خانه، بلکه به‌عنوان فردی فعال و مستقل می‌شناسد. غیبت تصویر «مادر خانه‌دار» تصادفی نیست؛ شعر به‌طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که الگوی سنتی مادری در این گفتمان جدید جایگاه پیشین را ندارد و با نقش اجتماعیِ نوین مادر جایگزین شده است.

سطح تبیین

کنار هم قرار گرفتن دو شعر، روندی نسلی از تحول گفتمان مادری را نشان می‌دهد. در شعر قاسم‌نیا، مادر نماد نسل زنانی است که بار عاطفی خانواده را بی‌صدا بر دوش می‌کشند؛ زنی که باید مراقبت کند، شادی بیافریند و احساسات خود را پنهان نگه دارد. در برابر او، پدر از تکالیف عاطفی معاف است و بی‌دغدغه در جایگاه قدرت قرار می‌گیرد. چنین تصویری همان الگوی سنتی مادرانگی است که از کودکی در ذهن فرزند نهادینه می‌شود.

در شعر موسوی، مادر دیگر در حاشیهٔ خانه تعریف نمی‌شود؛ حرکت می‌کند، کار می‌کند و در جامعه حضور دارد. این تغییر بازتاب تحولی اجتماعی است، نه صرفاً انتخاب شاعرانه. کودک مادری را می‌بیند که هویت او فقط با خانه تعریف نمی‌شود و کار بیرون بخشی طبیعی از شخصیت اوست. تصویر «مادرِ شاغلِ دارای ماشین» بازآفرینی ایدئولوژی برابری‌طلبانه در جهان کودک است و با تغییرات فرهنگی ایران هم‌خوانی دارد؛ مادری که نقش شهروندی و استقلال اقتصادی نیز دارد، بدون اینکه پیوند عاطفی او با کودک تضعیف شود. واژهٔ محاوره‌ای «مامانی» همچنان صمیمیت رابطه را حفظ می‌کند.

در مجموع، مرز سخت میان «مادر بودن» و «زن بودن» در این گفتمان جدید کمرنگ می‌شود. شعرِ امروز مادر را از سایهٔ پدر بیرون می‌آورد و به او «هویتی مستقل» می‌دهد. این تحول تنها تغییر نقش مادر نیست، بلکه نشانه‌ای از دگرگونی نگاه جامعه به هویت زنانه است: مادری که هم در فضای درونی خانه نقش عاطفی دارد و هم در بیرون از خانه، فاعل اجتماعیِ مستقل است؛ مصداقی روشن از «هویت دوگانه» زن معاصر.

مادر تحول‌آفرین

در این اشعار«مادرِ تحول‌آفرین» به‌عنوان نیرویی فعال، جهت‌دهنده و اثرگذار بر جهان پیرامون کودک تحلیل می‌شود؛ مادری که نه فقط مراقب، بلکه کنشگری است که با اقدام، آگاهی‌بخشی یا مقاومت، زمینه دگرگونی در جهان روایت را فراهم می‌سازد و افق تازه‌ای پیش روی کودک می‌گشاید.

الف) شکوه قاسم نیا

در داستان «حسنی و طلسم چاه» مادر حسنی برای او تعریف می‌کند که چهل شب بر سر چاه می‌نشیند تا طلسم دختری که به قورباغه تبدیل شده است را بشکند و با بیرون آمدن دختر از چاه و پوستهٔ قورباغه، صحرا پر از نور می‌شود:

«مادر می گه با شادی:/ طلسمتو شکستم/ چهل شبه که اینجا/ منتظرت نشستم/ دختر قورباغه‌ای/ می‌خنده و دور میشه/ می‌تابه نور مهتاب/ صحرا پر نور می‌شه» (قاسم‌نیا، ۱۳۸۵: ۵).

ب) زهرا موسوی

((مادر زمین گفت/ چی گفت؟ / تو گوش من گفت/چی گفت ؟/ با غم و درد گفت/چی گفت؟/گفت چرا دریای من/ بد شده حال‌وهواش/ رنگ تنش آبی نیست/ نفتی شدن ماهیاش/ مریض بشه از کجا/ دریا می‌آرید به جاش؟))(موسوی ،۱۴۰۰: ۵).

سطح توصیف

در شعر قاسم‌نیا، روایت با زبانی ساده و زنده آغاز می‌شود: «مادر می گه با شادی». همین مصراع مادر را در جایگاه فاعلِ کنش معرفی می‌کند؛ زنی که با شوق می‌گوید: «طلسمتو شکستم» و به نقش قهرمان و ناجی دست می‌یابد؛ جایگاهی که در روایت‌های کلاسیک غالباً به مردان تعلق داشت (حسینی‌سروری، ۱۴۰۴: ۶۱). در مصراع «چهل شبه که اینجا منتظرت نشستم»، عدد چهل، ضمن اشاره به گذر زمان، در فرهنگ ایرانی نماد کمال و دگرگونی مثبت است. «دختر قورباغه‌ای می‌خنده و دور می‌شه» حضور نمادینی از رهایی زن از محدودیت‌هاست؛ دختری که با یاری مادر به هویت واقعی خود بازمی‌گردد. پایان شعر با تصویر «می‌تابه نور مهتاب، صحرا پرنور می‌شه» نشانه‌ی تحول درونی و رهایی از تیرگی است.

در شعر موسوی، پیام زمین از زبان کودک منتقل می‌شود؛ «مادر زمین گفت» مادر را در هیئت زمینِ دردآشنا نشان می‌دهد. تکرار پرسش «چی گفت؟» ذهن پرسش‌گر کودک را فعال کرده و مخاطب را به دنیای او می‌برد. عبارت «با غم و با درد چی گفت؟» اوج همدلی زمین با فرزندش، دریاست؛ که از آلودگی و رنج رنجور شده است. شاعر با جاندارانگاری عناصر طبیعی («زمین»، «دریا»، «رنگ تنش آبی نیست») هم‌ذات‌پنداری عاطفی میان انسان و طبیعت را می‌سازد.

لذا در هر دو شعر، «مادر» در محور کنش و آفرینش قرار دارد؛ چه در جهان خیال، چه در عرصهٔ اجتماعی. زبان هر دو اثر چنان انتخاب شده که کودک بتواند معنای کنش مادر را دریابد و در فرایند تحول با او همراه شود.

سطح تفسیر

در شعر قاسم‌نیا، ساختار افسانه‌ای عبور از تاریکی و رسیدن به روشنایی، معنای «تولد دوباره» می‌آفریند. «شکستن طلسم» صرفاً رویدادی خیالی نیست، بلکه نمادی از رهایی دختر از پوشیدگی و محدودیت است؛ مادر در جایگاه رهاننده‌ای ظاهر می‌شود که بند را می‌گشاید و زمینه بازگشت به هویت حقیقی را فراهم می‌کند. عدد «چهل» نیز، مطابق سنت روایت ایرانی، نشانهٔ تکمیل رنج و آغاز دگرگونی است و شعر را در لایه‌ای فرهنگی عمیق قرار می‌دهد؛ رهایی دختر قورباغه‌ای، نماد آشکار برون‌رفت از نقش‌های تحمیلی و بازگشت به خود واقعی است.

در شعر موسوی، «مادر زمین» روایت را پیش می‌برد و گلایهٔ او از حال دریا، لایه‌ای اجتماعی و اخلاقی دارد. شاعر با جاندارانگاری زمین و دریا، از منظر بوم‌فمینیسم به جهانی می‌نگرد که در آن طبیعت و زنان در بستری مشترک از رنج و بهره‌کشی تاریخی قرار می‌گیرند (Warren, ۲۰۰۰:۳۶). مادر، این‌بار ساکت نیست؛ صدای معترض او کودک را به شنونده‌ای آگاه بدل می‌کند و پرسش پایانی «دریا می‌آرید به جاش؟» هشدار روشن و تلخ نسبت به نابودی منابع طبیعی است.

در کنار هم، دو شعر گونه‌ای تازه از مادرانگی را بازمی‌نمایانند: مادری که صدای آگاهی و تغییر است؛ یکی در سطح فردی و اسطوره‌ای، دیگری در سطح جهانی و محیط‌زیستی. این اشتراک معنایی، هر دو متن را در محور «مادرِ آگاه‌کننده و تحول‌آفرین» قرار می‌دهد.

سطح تبیین

در شعر قاسم‌نیا، نقش مادر از سطح سنتی مراقبت، به سطح کنشگری و رهایی‌بخشی ارتقا می‌یابد. او به‌جای آنکه قهرمان داستان نقشی مردانه باشد، خود «طلسم» را می‌شکند و مسیر خروج کودک از تاریکی سنت‌های محدودکننده را هموار می‌کند. عبارت «طلسمتو شکستم» تنها تصویرسازی شاعرانه نیست؛ نماد آزادی از نگاه‌های فرهنگی تثبیت‌شده است. «نور مهتاب» نیز استعاره‌ای از بینش تازه زنان و نشانه‌ای از تغییر اجتماعی است. کودک با این روایت درمی‌یابد که الگوهای جنسیتی، ثابت و قطعی نیستند. با این حال، شعر هشدار می‌دهد که نباید نقش تازه «زنِ ناجی» نیز به قالبی تازه اما محدودکننده بدل شود.

در شعر موسوی، مادر در چهره «زمین» ظاهر می‌شود؛ مادری آگاه، منتقد و نگران. شاعر با قرار دادن زمین در نقش مادر، نگاه زن‌محورانه‌ای به هستی عرضه می‌کند. این «زمینِ مادر» برخلاف طبیعت خاموشِ متون سنتی، صدایی معترض دارد و از آسیب‌های وارد بر محیط‌زیست شکایت می‌کند. این تصویر با مفاهیم زن‌محور و بوم‌فمینیستی پیوند می‌یابد؛ جایی که طبیعت و زنان هر دو در معرض بهره‌کشی تاریخی قرار دارند، اما این‌بار مادر از خاموشی بیرون آمده و به موجودی حساس و کنشگر بدل شده است.

لذا مقایسهٔ دو شعر نشان می‌دهد ادبیات کودک معاصر، مادر را از سطح نقش‌های مراقبتیِ ثابت به جایگاه عاملی اجتماعی و تحول‌آفرین ارتقا می‌دهد؛ چه در زبان افسانه و چه در زبان واقعیت. در این نگاه تازه، «مادر بودن» به معنای مشارکت در تغییر؛ در سطح فردی و جهانی تفسیر می‌شود.

سیر تحول بازنمایی مادر درشعر کودک پس از انقلاب

بررسی تطبیقی شعر دو شاعر نشان می‌دهد بازنمایی مادر در ادبیات کودک پس از انقلاب مسیری تدریجی از الگوهای سنتی به سوی تصویرهایی چندلایه و آگاهانه طی کرده است. در سال‌های نخست انقلاب، مادر معمولاً در جایگاه نگه‌دارندهٔ خانواده ترسیم می‌شد؛ نقشی آمیخته با ایثار، صبوری و مراقبت بی‌وقفه. در این دوره، مادر بیش از آنکه شخصیتی فردی باشد، نماد پایداری در برابر دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی بود؛ تصویری که هرچند بر قدرت زنانه تأکید داشت، اما همچنان در چارچوب مادری عاطفی و تک‌بعدی باقی می‌ماند و مجال چندانی برای هویت فردی او فراهم نمی‌کرد.

از دههٔ هشتاد به بعد، این چارچوب دگرگون شده است. در شعرهای متأخر، مادر علاوه بر نقش مراقب، به‌عنوان فردی با تجربه‌ها، احساسات و خواسته‌های مستقل شناخته می‌شود؛ تغییری همسو با تحول گفتمان اجتماعی پیرامون زنان. به همین دلیل جایگاه مادر در شعر کودک، از نقشی ثابت به شخصیتی زنده و چندوجهی نزدیک شده است. پژوهشگران نیز بر توجه نسل جدید شاعران کودک به «بعد انسانیِ مادر» تأکید کرده‌اند؛ مادری که در کنار وظایف محافظتی، دغدغه‌ها و نیازهای شخصی خود را نیز حمل می‌کند (رئوفیان و طیبی، ۱۴۰۲: ۱۱۲). بدین‌ترتیب شعر کودک امروز، هم به تجربه زیستهٔ مادر نزدیک‌تر است و هم امکان می‌دهد مادر، علاوه بر مهربانی، معترض باشد، آگاهی ببخشد یا رنج پنهان خود را آشکار سازد.

این روند نشان می‌دهد ادبیات کودک ساحتی ساده‌انگارانه نیست، بلکه عرصه‌ای است برای بازاندیشی فرهنگی دربارهٔ جنسیت و خانواده. در دو دههٔ اخیر، شعر کودک توانسته فاصله میان «مادر سنتی» و «مادر معاصر» را به‌روشنی ترسیم کند و تصویری ارائه دهد که هم ریشه در ارزش‌های دیرینه دارد و هم حامل نشانه‌های تغییرات اجتماعی و فرهنگی امروز است.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تصویر مادر در شعر کودک پس از انقلاب، مسیری تدریجی از الگوهای تک‌بعدی به سوی بازنمایی‌های چندلایه و فردیت‌محور پیموده است. در شعر شکوه قاسم‌نیا، مادر همچنان در قالبی سنتی و آشنا ظاهر می‌شود: چهره‌ای آرام، صبور و تکیه‌گاه خانواده که حضورش بدیهی و رنج‌هایش اغلب ناپیداست. در این روایت‌ها، هویت زنانه در سایهٔ نقش مادری قرار می‌گیرد و «زن بودن» بیش از هر چیز در قالب «مادر بودن» معنا می‌یابد.

در شعر نسل بعد، به‌ویژه در آثار زهرا موسوی، این تصویر دگرگون می‌شود. مادر همچنان نقش مراقب و پشتیبان را دارد، اما در کنار آن به‌عنوان فردی با تجربه‌ها، احساسات و خواسته‌های مستقل نیز بازنمایی می‌شود. او گاه شاغل است، گاه دغدغه‌های اجتماعی یا محیطی دارد و گاه از زبان او صدایی انتقادی شنیده می‌شود؛ حضوری که نشان می‌دهد مادر امروز در کنار عاطفه، سهمی از آگاهی و هویت فردی را نیز با خود همراه دارد. در این نگاه تازه، «زنانگی» در کنار «مادرانگی» قرار می‌گیرد و هیچ‌یک در تقابل با دیگری تعریف نمی‌شود.

تحلیل این دگرگونی بر اساس الگوی سه‌سطحی فرکلاف نیز آن را روشن‌تر می‌کند. در سطح زبانی، واژگان و نقش‌گزینی‌ها از تصویر «مادر همیشه‌حاضر» به سوی بازنمایی «مادر فعال و چندبعدی» حرکت کرده است. در سطح تفسیر، زمینه اجتماعی تولید این شعرها اهمیت می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که تأکید سال‌های نخست پس از انقلاب بر نقش خانوادگی زنان، در دهه‌های بعد با حضور گسترده‌تر آنان در عرصه‌های اجتماعی و شغلی همراه شده است. در سطح تبیین نیز آشکار می‌شود که شعر کودک صرفاً روایتی ساده برای مخاطبان خردسال نیست، بلکه بازتابی از روابط قدرت، نگرش‌های فرهنگی و تحولات اجتماعی جامعه به شمار می‌آید.

بر این اساس، شعر کودک پس از انقلاب از تصویر «مادر شدن»؛ نقشی از پیش تعریف‌شده و محدود به سوی تصویر «مادر بودن» به‌عنوان تجربه‌ای هویت‌محور، پویا و اجتماعی حرکت کرده است. شاعران زن با بهره‌گیری از زبان ساده و نمادهای پذیرفته‌شده، امکان آن را فراهم آورده‌اند که هویت زنانه در کنار نقش مادری بیان شود. این روند نشان می‌دهد شعر کودک، فراتر از متنی آموزشی یا سرگرم‌کننده، آینه‌ای از تحولات تدریجی در پذیرش هویت زنانه در جامعه ایران است؛ تحولاتی که ردّ آن‌ها حتی در ساده‌ترین متون کودکانه نیز قابل مشاهده است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری و تحلیل داده‌های کیفی، نگارش بخش‌های اصلی مقاله (به‌ویژه تحلیل گفتمانی و مقایسه تطبیقی)، و ویرایش اولیه.

نویسنده دوم: نظارت علمی کلی، تدوین چارچوب نظری (تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف)، تحلیل نهایی یافته‌ها، ویرایش مقاله و پاسخگویی به فرآیند داوری و بازبینی.

نویسنده سوم: کمک در تدوین روش‌شناسی، بررسی ادبیات مرتبط با هویت زنانه و نقش مادری در ادبیات کودک، و ویرایش نهایی متن.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

نویسندگان مراتب قدردانی و سپاس صمیمانه خود را از تمامی کسانی که در فرآیند انجام این پژوهش یاری‌رسان بوده‌اند، ابراز می‌دارند. به‌ویژه از راهنمایی‌های ارزشمند اساتید محترم گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، دسترسی به منابع کتابخانه دانشگاه، و حمایت‌های علمی و معنوی همکاران و خانواده‌ها کمال تشکر را داریم.

منابع

آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۹۸). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

احمدی، پروین. (۱۳۹۷). شعر زن از آغاز تا امروز. تهران: نشر چشمه.

ایبک‌آبادی، فریده؛ بیگ‌زاده، خلیل؛ رحیمی زنگنه، احمد و کلاهچیان، فریبا. (۱۳۹۷). تحلیل انتقادی گفتمان واژگان ترانه‌های نوازشی بر پایه‌ی انگاره‌ی فرکلاف. *دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامه*، ۶(۲۴)، ۹۳-۱۱۶.

باباچاهی، علی. (۱۳۸۶). شعر امروز، زن امروز. تهران: نشر ویراستار.

دوبووار، سیمون. (۱۴۰۰). جنس دوم. برگردان قاسم صنعوی، تهران: نشر توس.

رئوفیان، سعید، و طیبی، علی. (۱۴۰۲). بازنمایی روانشناختی مادر در شعر کودک پس از سال ۱۳۹۰: از ایده‌آل تا واقعیت. *فصلنامه‌ی پژوهش‌های نوین در علوم انسانی*، ۱۵(۴۵)، ۱۱۰-۱۳۵.

صدیق، عیسی. (۱۳۵۴).یادگار عمر.جلددوم .تهران .دهخدا

فاولر، راجر. (۱۳۹۶). زبان‌شناسی و نقد ادبی. ترجمه‌ی مریم خوزان و حسین پاینده، تهران: نشر نی.

فرکلاف، نورمن. (۱۳۹۷). تحلیل انتقادی گفتمان: رویکردی اجتماعی-زبانی. ترجمه‌ی مهدی هاشمی. انتشارات سمت.

قاسم نیا، شکوه. (۱۳۹۸). بازی در حمام ،تهران :نشرقدیانی

قاسم نیا، شکوه (۱۳۷۵). حسنی یک جوجه داره. تهران: نشر پیدایش.

قاسم نیا، شکوه. (۱۳۸۲). نخودی‌ها ۲: من بلدم حموم کنم. تهران: نشر قدیانی (کتاب‌های بنفشه).

قاسم نیا، شکوه. (۱۳۸۵). حسنی تو شهر قصه. تهران: نشر پیدایش.

قاسم نیا، شکوه(۱۳۹۲). الاغه با تو قهرم. تهران: نشر شهر.

کراچی، روح انگیز. (۱۳۹۴). تاریخ شعر زنان از آغاز تا سده هشتم ه.ق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کیمبرلی، رنلدز. (۱۳۹۴). ادبیات کودک. برگردان مهدی حجوانی، تهران: انتشارات فراهم.

موسوی، زهرا. (۱۳۹۹). صدای چی بود؟ ۳؛ قان و قان قان ماشین مامان. تهران: نشر افق.

موسوی، زهرا. (۱۴۰۰). دریا: زمین به من گفت چی گفت؟. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (به‌نشر).

نورسیده، علی اکبر و امامی چهارطاق، ریحانه. (۱۴۰۳). بازخوانی هویت زنانه در شعر معاصر ایران: گفتمان مقاومت و تفسیر مجدد نقش‌ها. *فصلنامه مطالعات ادبیات فارسی معاصر*، ۲۸(۲)، ۴۵-۷۰.

همایونی، صابر. (۱۳۹۲). ترانه‌های محلی ایران؛ «از ایران چه می‌دانم». تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

References

Aghagolzadeh, F. (2019). Critical discourse analysis. Tehran: Elmi va Farhangi Publishing.

Ahmadi, P. (2018). Women's poetry from the beginning to today. Tehran: Cheshmeh Publishing.

Babachahi, A. (2007). Today's poetry, today's woman. Tehran: Virastar Publishing.

Beauvoir, S. de. (2021). The second sex (Q. Sanavi, Trans.). Tehran: Toos Publishing.

Butler, J. (1990). Gender trouble: Feminism and the subversion of identity. New York: Routledge.

Eybek-Abadi, F., Beigzadeh, K., Rahimi Zangeneh, A., & Kolahchian, F. (2018). A critical discourse analysis of lullaby vocabulary based on Fairclough's model. *Farhang va Adabiyat-e ʻAmeh*, 6(24), 93–116.

Fairclough, N. (1995). Critical discourse analysis: The critical study of language. London: Longman.

Fairclough, N. (2018). Critical discourse analysis: A socio-linguistic approach (M. Hashemi, Trans.). Tehran: SAMT.

Fowler, R. (2017). Linguistics and literary criticism (M. Khozan & H. Payandeh, Trans.). Tehran: Ney Publishing.

Ghasemnia, Sh. (1996). Hassani has a chick. Tehran: Peydayesh Publishing.

Ghasemnia, Sh. (2003). The Nokhodi's, Vol. 2: I know how to take a bath. Tehran: Ghadyani Publishing (Banafshé Books).

Ghasemnia, Sh. (2006). Hassani in the land of tales. Tehran: Peydayesh Publishing.

Ghasemnia, Sh. (2013). Hey donkey, I'm mad at you. Tehran: Shahr Publishing.

Ghasemnia, Sh. (2019). Playing in the bathroom. Tehran: Ghadyani Publishing.

Gooden, A., & Gooden, M. (2001). Gender representation in children's books. Sex Roles.

Hall, S. (1997). Representation: Cultural representations and signifying practices. London: Sage.

Homayouni, S. (2013). Iranian folk songs: "What do I know of Iran". Tehran: Daftar-e Pazhuhesh-ha-ye Farhangi.

Karachi, R. (2015). The history of women's poetry from the beginning to the eighth century AH. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.

Kristeva, J. (1985). Stabat Mater. In T. Moi (Ed.), The Kristeva reader (pp. 160–186). New York: Columbia University Press.

Mousavi, Z. (2020). What was that sound? Vol. 3: "Qan and qan qan" – Mom's car. Tehran: Ofoq Publishing.

Mousavi, Z. (2021). The sea: What did the earth tell me? Mashhad: Astan Quds Razavi Publishing.

Nodelman, P. (2008). The hidden adult. Johns Hopkins University Press.

Nourasideh, A. A., & Emami Chahartaq, R. (2024). Re-reading feminine identity in contemporary Iranian poetry: Discourse of resistance and reinterpretation of roles. *Journal of Contemporary Persian Literature Studies*, 28(2), 45–70.

Raoofian, S., & Tayebi, A. (2023). Psychological representation of mother in children's poetry after 2011: From ideal to reality. *Journal of Modern Research in Humanities*, 15(45), 110–135.

Reynolds, K. (2011). Children's literature: A very short introduction. Oxford University Press.

Reynolds, K. (2015). Children's literature (M. Hejvani, Trans.). Tehran: Faraham Publishing.

Rich, A. (1976). Of woman born: Motherhood as experience and institution. New York: W. W. Norton & Company.

Sediq, E. (1975). The memoirs of a lifetime (Vol. 2). Tehran: Dehkhoda.

Van Dijk, T. A. (1998). Ideology: A multidisciplinary approach. Sage.

Warren, K. J. (2000). Ecofeminist philosophy: A western perspective on what it is and why it matters. Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Influence of Political Elite Culture on the Decision Making Process in Iran's Nuclear Case during the Administrations of Justice Oriented (Ahmadinejad) and Moderation-Oriented (Rouhani) Presidents

Ehsan Yousefi[1], **Mohammad Tohidfam**[2] ✉ and **Kayhan Barzegar**[3]

1. Department of Political Science and International Relations, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
   Email: Ehsan.Yousefi3369@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Political Science - Political Thought and Iranian Issues, CT.C, Tehran, Iran.
   Email: Moh.tohidfam@iauctb.ac.ir
3. Department of Political Science and International Relations, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
   Email: k-barzegar@srbiau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 August 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 06 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Political Elite Culture,
Discourse Analysis,
Decision Making,
Nuclear File,
Foreign Relations

ABSTRACT

Objective: To examine the influence of the political culture of elites during the Conservative (Osoul-garayi) and Moderate (Etedal) administrations on the evolution of Iran's nuclear file, and to address the question of how the type of political culture among elites in each period shaped the country's nuclear policymaking.

Method: The study employs an analytical descriptive approach. By analyzing the dominant political discourses of the Conservative and Moderate periods, it investigates how the political culture of elites affected nuclear decision-making. The article's hypothesis is based on comparing patterns of foreign policy behavior and nuclear approaches across the two administrations**.**

Results: The findings indicate that Iran's nuclear approach during the Conservative period was grounded in confrontation, resistance, and challenging the international order. By contrast, the Moderate period focused on the rapid resolution of the nuclear issue, the restoration of damaged foreign relations, and the swift attainment of economic and political benefits. The study further shows that in both periods, the nuclear file was shaped by the deep-rooted and historically embedded political culture of Iranian elites, which has been intertwined with the overarching discourse of the Islamic Revolution.

Conclusion: Iran's nuclear file has been significantly influenced by the political culture of elites, and discursive differences between the Conservative and Moderate periods produced two distinct approaches to managing it. Overall, the historical political culture of elites, combined with the hegemonic discourse of the Revolution, has directed and shaped the main orientations of Iran's nuclear policy across different periods.

Cite this article: Yousefi, E., Tohidfam, M. & Barzegar, K. (2026). The Influence of Political Elite Culture on the Decision Making Process in Iran's Nuclear Case during the Administrations of Justice Oriented (Ahmadinejad) and Moderation-Oriented (Rouhani) Presidents. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-24. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086862.1686

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086862.1686

Introduction

The utilization of nuclear energy offers significant economic, environmental, political, and technological advantages that motivate any political actor to pursue the process of acquiring it. In the contemporary world, energy constitutes a strategic factor, and most countries approach the issue of energy from this very perspective. In the context of the global energy crisis resulting from rising energy prices, instability in oil and gas markets, and an unprecedented surge in energy demand states have engaged in intense competition to secure the energy resources necessary for preserving their security and national interests.

Regardless of the broad benefits of nuclear technology, ignoring this source of energy would be considered a strategic mistake. With this understanding, Iran's political establishment publicly announced its efforts to develop peaceful nuclear energy in the early 2000s. Since then, all governments, cabinets, and indeed the entire political system as well as the daily lives of Iranians have become fundamentally intertwined with the nuclear file, its associated negotiations, and the sanctions imposed in relation to it. This issue may be regarded as the most consequential national concern of at least the past fifty years, one whose final outcome remains uncertain.Within this framework, examining the influence of the political culture of elites on the decision-making process regarding the nuclear issueparticularly during the administrations shaped by the discourses of Justice Orientation (Ahmadinejad) and Moderation (Rouhani) can provide a practical perspective on this enduring challenge in Iran's foreign policy. The present article seeks to answer the following question: What impact did political elites and their political culture during the Conservative and Moderate periods have on the trajectory of Iran's nuclear developments?

Method

The study employs an analytical descriptive approach. By analyzing the dominant political discourses of the Conservative and Moderate periods, it investigates how the political culture of elites affected nuclear decision-making. The article's hypothesis is based on comparing patterns of foreign policy behavior and nuclear approaches across the two administrations**.**

Results

The findings indicate that Iran's nuclear approach during the Conservative period was grounded in confrontation, resistance, and challenging the international order. By contrast, the Moderate period focused on the rapid resolution of the nuclear issue, the restoration of damaged foreign relations, and the swift attainment of economic and political benefits. The study further shows that in both periods, the nuclear file was shaped by the deep-rooted and historically embedded political culture of Iranian elites, which has been intertwined with the overarching discourse of the Islamic Revolution.

Conclusion

This article examines the evolution of two discourses in Iran's foreign policy. During the principlist period associated with Ahmadinejad's administration, the nuclear program emerged as the dominant foreign policy discourse, with concepts such as resistance, progress, and the "inalienable nuclear right" serving as its central semantic pillars. This discourse became hegemonic through a combination of religious, justice oriented, nationalist, and progress-driven elements. However, factors such as international sanctions, economic pressures, and managerial challenges created internal contradictions that ultimately weakened this discourse.

In the subsequent period, the Eleventh Administration introduced the discourse of moderation, which, from the perspective of its architects, aimed to inaugurate a new phase of interactive diplomacy and reduce misunderstandings. This discourse emphasized cost benefit analysis, rationality in foreign policy, and balancing realism with idealism, with the stated goal of reducing costs while maximizing national interests in the international arena.

In evaluating the political culture associated with these two periods, the text notes that attempts by some figures during the principlist era to construct a new discourse failed due to the absence of a social base and reliance on established power structures. Overall, the principlist discourse is assessed as contributing to the stagnation or intensification of the nuclear crisis, whereas the discourse of moderation is depicted as moving toward de escalation.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره ریاست جمهوری عدالت‌گرایی (احمدی‌نژاد) و اعتدال‌گرایی (روحانی)

احسان یوسفی[۱]، محمد توحیدفام[۲] ✉، کیهان برزگر[۳]

۱. گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Ehsan.Yousefi3369@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی– اندیشه سیاسی و مسائل ایران، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. رایانامه: Tohidfam@iau.ac.ir
۳. گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: k-barzegar@srbiau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
فرهنگ سیاسی نخبگان،
تحلیل گفتمان،
تصمیم‌گیری،
پرونده هسته‌ای،
روابط خارجی

چکیده

هدف: بررسی تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان در دو دوره اصول‌گرایی و اعتدال بر روند تحولات پرونده هسته‌ای ایران و پاسخ به این پرسش که نوع فرهنگ سیاسی نخبگان در هر دوره چه نقشی در سیاست‌گذاری هسته‌ای کشور ایفا کرده است.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد تحلیلی– توصیفی انجام شده و با تکیه بر بررسی گفتمان‌های سیاسی دو دوره اصول‌گرایی و اعتدال، تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر تصمیم‌سازی هسته‌ای تحلیل شده است. فرضیه مقاله بر مقایسه رفتار سیاست خارجی و رویکرد هسته‌ای در این دو دوره استوار است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که رویکرد هسته‌ای ایران در دوره اصول‌گرایی بر تقابل، مقاومت و به چالش کشیدن نظم بین‌الملل استوار بود، در حالی که دوره اعتدال بر حل‌وفصل فوری پرونده، بازسازی روابط خارجی آسیب‌دیده و بهره‌گیری سریع از منافع اقتصادی و سیاسی تمرکز داشت. همچنین پژوهش نشان می‌دهد که پرونده هسته‌ای در هر دو دوره زیر نفوذ فرهنگ سیاسی ریشه‌دار و تاریخی نخبگان ایرانی بوده است که با گفتمان کلان انقلاب اسلامی پیوند خورده است.

نتیجه‌گیری: پرونده هسته‌ای ایران از فرهنگ سیاسی نخبگان تأثیر پذیرفته و تفاوت‌های گفتمانی میان اصول‌گرایی و اعتدال به شکل‌گیری دو رویکرد متفاوت در مدیریت آن انجامیده است. در مجموع، فرهنگ سیاسی تاریخی نخبگان همراه با هژمونی گفتمان انقلاب، جهت‌گیری‌های اصلی سیاست هسته‌ای ایران را در دوره‌های مختلف تعیین و هدایت کرده است.

استناد: یوسفی، احسان؛ توحیدفام، محمد و برزگر، کیهان. (۱۴۰۴). تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره ریاست جمهوری، عدالت‌گرایی(احمدی‌نژاد) و اعتدال‌گرایی(روحانی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۴-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2086862.1686

ناشر: دانشگاه لرستان.
© نویسندگان.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086862.1686

مقدمه

بهره‌گیری از انرژی هسته‌ای از مزایایی در ابعاد اقتصادی و زیست‌محیطی و سیاسی و فناوری برخوردار است که هر بازیگر سیاسی‌ای را به پیگیری فرآیند دستیابی بدان ترغیب می‌کند. انرژی در جهان امروز یک عامل راهبردی است و اغلب کشورهای جهان از همین دریچه به مقوله انرژی می‌نگرند. با توجه به بحران انرژی جهانی ناشی از افزایش بهای انرژی و بی ثباتی در بازار نفت و گاز، افزایش بی‌سابقه تقاضا برای انرژی باعث شده است که کشورها برای حفظ امنیت و منابع خود رقابت گسترده ای برای تامین انرژی مورد نیاز خود داشته باشند.

صرف‌نظر از فواید گسترده فناوری هسته‌ای، چشم‌پوشی از این انرژی، خطایی راهبردی به حساب می‌آید. با چنین نگاهی است که دستگاه سیاسی ایران تلاش‌هایش را برای دستیابی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای از ابتدای دهۀ ۱۳۸۰ به‌طور علنی به جهانیان اعلام نمود. از همان زمان به‌بعد که تمام دولت‌ها و کابینه‌ها و حتی تمام حاکمیت سیاسی و زندگی ایرانیان به‌طور بنیادین با پروندۀ هسته‌ای و مذکرات پیرامون آن و تحریم‌های مرتبط با آن پیوند گریزناپذیر یافت. این پرونده را می‌توان مهم‌ترین مسئلۀ کشور در طول دست‌کم پنجاه سال اخیر دانست که هنوز سرانجام آن مشخص نیست. در این چارچوب است که پرداختن به موضوع تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری در مورد پرونده هسته‌ای بویژه در طی دوره‌های حاکمیت گفتمان عدالت‌گرایی(احمدی‌نژاد) و اعتدال‌گرایی (روحانی) می‌تواند چشم‌اندازی کاربردی از این معضلِ حل‌ناشدۀ سیاست‌خارجی ایران به دست بدهد. مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سوال می‌باشد که؛ نخبگان سیاسی و فرهنگ سیاسی آنان در دوره‌های اصول‌گرایی و اعتدال چه تأثیری بر روند تحولات پروندۀ هسته‌ای ایران بر جای گذاشتند؟

ادبیات تحقیق

محمد حسن شیخ الاسلامی (۱۳۹۶)، در کتاب «دیپلماسی عمومی» در ارتباط با نقش نخبگان اینگونه بیان نظر نمودند که موضوع اصلی دیپلماسی عمومی در جهان تنها برقراری ارتباط بین دیپلمات های کشورها نبوده است، بلکه از سطح ارتباط میان دست اندرکاران حوزه سیاست خارجی فراتر رفته و محدوده عمومی تری یافته است. در وهله اول دیپلمات ها در اجرای آنچه که دیپلماسی عمومی خوانده می شد به سراغ نخبگان جامعه محل ماموریتشان رفتند. این نخبگان از میان هنرپیشگان معروف، ورزشکاران برجسته، دانشجویان و اساتید عالی رتبه دانشگاه‌ها، روزنامه نگاران حرفه ای و شناخته شده، انتخاب شدند. بر اساس یکی از اصول دیپلماسی عمومی نخبگان به دلیل تاثیر عمیق و پایداری که بر بدنه جوامع انسانی دارند مورد توجه قرار می گیرند تا از طریق آنها بتوانند در جوامع هدف جریان سازی لازم را برای تامین منافع ملی کشور متبوع خود بوجود آورند.

«هویت و سیاست هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۰) عنوان کتابی است که الهام رسولی ثانی آبادی به رشته تحریر درآورده است. نویسنده در این کتاب طی مقالاتی به بررسی و واکاوی نحوه سیاست‌گذاری هسته‌ای و اصول سیاست خارجی کشور در این زمینه می‌پردازد. بررسی سیاست جمهوری اسلامی ایران در حوزه هسته‌ای، ایجاد بازدارندگی منطقه‌ای و سازش ناپذیری در سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، هویت نظام جمهوری اسلامی ایران و سازش ناپذیری در سیاست هسته‌ای، بررسی مبانی هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران در سطح داخلی، چگونگی شکل گیری سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از منظر هویت این نظام و مبانی معنایی قوام دهنده به آن، عناوین مقالات این اثر را تشکیل می دهند. این کتاب از بعدی سازه انگارانه و با نگاهی هویتی پرونده هسته‌ای را بررسی می‌کند و نقطه اشتراکی در زمینه نظری با اثر حاضر ندارد.

پیروز هاشم پور (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان «تاثیر دیپلماسی فرهنگی نخبگان در پیشبرد برنامه هسته‌ای ایران (مطالعه موردی دیپلماسی دکتر ظریف)» به دنبال پاسخ به این سوال است که دیپلماسی فرهنگی نخبگان چگونه نقشی در به نتیجه رساندن برنامه هسته‌ای ایران دارد. وی ضمن بررسی مفاهیم دیپلماسی فرهنگی، نخبگان و تشریح برنامه هسته‌ای

جمهوری اسلامی به این نتیجه می رسد که نخبگان سیاسی در جریان پرونده ای هسته‌ای از آغاز تا به امروز هر کدام تاکتیک ها و روش های منحصر بفرد خود را داشته اند که در این میان دکتر ظریف با دارا بودن تحصیلات تخصصی و سابقه کار و تجربه بالا در مسائل بین‌المللی چون نمایندگی ایران در سازمان ملل و آشنایی با فنون مذاکره توانست به خوبی زمینه تعامل سازنده با جهان را فراهم سازد و زمینه حل دیپلماتیک پرونده هسته‌ای را میسر سازد. این مقاله به رغم بدیع بودن و شیوه‌های مفصل‌بندی، صرفا به بررسی یک دوره خاص و یک شخص خاص (دکتر ظریف) پرداخته و مطالعه ای جامع میان نخبگان و گفتمان های مورد نظر در این رساله ندارد.

محمد مهدی انصاری (۱۳۹۱) در مقاله ای با عنوان «بررسی نقش نخبگان سیاسی در تدوین مدل مطلوب سیاست ورزی درجمهوری اسلامی ایران» به بررسی وضعیت سیاست ورزی نخبگان و رجال سیاسی و مذهبی کشور می پردازد و ضمن مرورمباحث نظری و تاریخی رقابت‌های سیاسی در ایران قدیم و معاصر، تلاش می‌کند مدلی مطلوب برای تکاپوی سیاسی نخبگان سیاسی و اصول سیاست ورزی آنان که در طراز نظام دینی و ایدئولوژیک جمهوری اسلااست ارائه دهد. وی در جمع بندی و ارزیابی خود به این نتیجه می رسد که در نظام جمهوری اسلامی ایران از جنبه‌های نظری و داشتن الگوها، پشتوانه‌های فکری غنی و پرباری برای سیاست مداران و کنشگران عرصه سیاست وجود دارد و شایسته است که نخبگان سیاسی با صداقت و تحمل پذیری بیشتر و الگو گرفتن از این پشتوانه‌های غنی، خود را برای رقابت‌های سیاسی در نظام اسلامی منطبق سازند. هر چند این مقاله به خوبی به نقش اثرگذار نخبگان سیاسی در تصمیم‌سازی ها در نظام جمهوری اسلامی پرداخته اما صرفا بحثی کلی در این زمینه را شامل می شود و ورودی به مباحث هسته‌ای ندارد.

یوسف ترابی و عبدالرضا فاضلی (۱۳۹۱) در مقاله خود تحت عنوان «تعارض نخبگان سیاسی و راهبردهای مدیریت آن» به نقش موثر نخبگان سیاسی در تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشورها پرداخته و تحقق نقش مثبت آنان را تا حدود زیادی در گرو انسجام فکری و اجماع نظر کلان آنها در عرصه‌های نظری و اجرایی می‌دانند. نویسندگان ضمن اشاره به اهمیت مضاعف این امر در نظام جمهوری اسلامی، بر این باورند که بروز و ظهور تعارض در میان نخبگان سیاسی و روسای قوای سه گانه از مهم ترین مسائل نظام سیاسی است که آثار عمده ای چون تضعیف کشور و هدر رفتن توانایی ها، استعدادها و سرمایه‌های ملی را به دنبال دارد. این اثر بحثی در خصوص پرونده هسته‌ای را شامل نمی شود.

مهدی سلطانی گرد فرامرزی و اکبر اشرفی (۱۳۹۷) در مقاله خود تحت عنوان «مقایسه گفتمان هسته‌ای در سیاست خارجی دولت نهم و دهم با گفتمان انقلاب اسلامی» با بهره گیری از نظریه تحلیل لاکلاو و موف به ارائه مفصل‌بندی گفتمان هسته‌ای دولت احمدی نژاد و نحوه هژمونیک شدن آن می پردازند. نویسندگان این مقاله بر این باورند که دولت اصولگرای احمدی نژاد، گفتمان هسته‌ای را با دال مرکزی حق مسلم ملت ایران و با دال های پیرامونی همچون فناوری بومی، مقاومت، پیشرفت اقتصادی، عدالت و استقلال مفصل‌بندی کرد و حاصل این گفتمان پیشرفت های سریع فناوری هسته‌ای در کشور و البته در کنار آن تحریم های گسترده بین‌المللی و یک جانبه بود. گفتمانی که به زعم نویسندگان، همسو با سیاست های کلان نظام بوده و نقش موثری در پیشبرد سیاست های کلان نظام در دهه نود داشت. هر چند این مقاله در بخش هایی اندک دارای اشتراکاتی با پژوهش حاضر است اما ضرورت انجام تحقیق را از بین نمی برد.

محسن زمانی و صادق زیباکلام (۱۳۹۷) در مقاله ای با عنوان «مفهوم تعادل در سیستم سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ مطالعه موردی عملکرد پسا برجامی» به بررسی ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته و این سوال را مطرح می کنند که آیا در ساختاری سیاسی به نام جمهوری اسلامی ایران، تعادل سیاسی و اجماع نظری بین نهادهای قدرت در موضوعاتِ کلان در حوزه سیاست گذاری خارجی وجود دارد؟ نویسندگان معتقدند جمهوری اسلامی ایران از عدم تعادل سیاسی و اجماع نظر نهادهای قدرت بر سر موضوعات کلان سیاست گذاری خارجی مثلا انتخاب نوعِ راهبرد امنیت ملی در فضای پسا برجام رنج می برد. پرداختن مقاله به بحث عدم اجماع نظر در سیاست گذاری های کلان در ساختار جمهوری اسلامی ایران یکی از نقاط قوت آن است که این رساله نیز به آن اشاره دارد اما روند و نوع بررسی آن تفاوت بارز و آشکاری با پژوهش حاضر دارد.

با توجه به آنچه که در مطرح مسئله و اهمیت مسئلهٔ پژوهش حاضر بدان‌ها اشاره شد، به نظر می‌رسد که درباره‌ی علل و عوامل مؤثر بر وضعیت پروندهٔ هسته‌ای ایران در طول تقریباً دو دهه، به‌عنوان یکی از عوامل مستقیماً مؤثر بر وضعیت توسعهٔ ایران، کمتر بر ابعاد فرهنگی و تعیین‌کنندگی‌ها گفتمانی به‌صورت یک چشم‌اندازه تاریخی نسبتاً جامعه تأکید شده است. بیشتر مطالعات این حوزه از چشم‌انداز موقت مقاطع مختلف تاریخی و حداکثر از منظر جایگزینی‌های نخبگان سیاسی و ایده‌ها و اقدامات آنان در سیاست خارجی و پروندهٔ هسته‌ای به بررسی پروندهٔ هسته‌ای دست زده‌اند و از چشم‌انداز بلندمدت تاریخی غفلت شده است.

مبانی نظری: تحلیل گفتمان

با توجه به این که پژوهش حاضر در چارچوب تحلیل گفتمان به بررسی تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای پرداخته است؛ در ادامه به مطالعه دیدگاه تحلیل گفتمان، فرهنگ سیاسی و گفتمان در سیاست‌خارجی پرداخته می‌شود. تحلیل گفتمان تلاشی برای تئوریزه کردن آموزه‌ای نوین در حوزه علوم‌سیاسی و اجتماعی است(تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۰). گفتمان را می‌توان کلیتی ساماندهی شدهٔ بزرگتر از جمله تلقی کرد که مفاهیم درون آن به شکل مشخص باهم مفصل‌بندی و مرتبط شده‌اند(منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۰۴). مفصل‌بندی نیز عبارت از گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو است(هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳). برداشتی که لاکلا و موف از گفتمان دارند، مؤید خصوصیت رابطهٔ هویت است(هوارث، ۱۳۷۷:۱۶۲).

هستهٔ مرکزی منظومهٔ گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد. دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند. مفاهیمی که در یک گفتمان مفصل‌بندی می‌شوند حول یک مفهوم یا دال مرکزی شکل پیدا می‌کنند. دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که در آن معنای نشانه به حالت انجماد درآمده است؛ ولی دال شناور به حالتی دلالت می‌کند که نشانه در میدان مبارزهٔ گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا شناور و معلق است (منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۰۸). از این منظر، دال‌های شناور نشانه‌هایی هستند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به شیوهٔ خاص خود به آنها معنا ببخشند(یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۲ :۲۸).

روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش کیفی و مبتنی بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی است. در این مطالعه، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، سخنرانی ها، مواضع اعلامی نخبگان سیاسی، متون سیاست خارجی و آثار پژوهشی مرتبط، داده‌های لازم گردآوری شده و سپس با تکیه بر مفاهیم فرهنگ سیاسی و نظریه‌های تحلیل گفتمان، مفصل‌بندی‌های گفتمانی دو دوره مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهش با رویکردی تطبیقی، شاخص‌های فرهنگ سیاسی نخبگان را در دوره‌های عدالت‌گرایی (احمدی‌نژاد) و اعتدال‌گرایی (روحانی) استخراج و تحلیل کرده و از طریق مقایسه کیفی، تأثیر این الگوهای گفتمانی را بر نحوه مدیریت و تحول پرونده هسته‌ای تبیین می‌کند.

فرهنگ سیاسی و گفتمان در سیاست‌خارجی

بر اساس الگوی تحلیل گفتمان شاخص‌ها و عناصر و مؤلفه‌های تأثیرگذار فرهنگ سیاسی بر سیاست‌خارجی، در اینجا به‌طور خاص بر پروندهٔ هسته‌ای، در دوره‌های مختلف با تغییرات مختلفِ بنیادین یا غیربنیادین مواجه می‌شود. بنابراین، در اینجا نقش بنیادین و احیانا یک‌طرفهٔ فرهنگ و فرهنگ سیاسی در تحلیلِ مسیر پروندهٔ هسته‌ای و کلانِ سیاست‌خارجی به کنار می‌رود و تنوعات گفتمانی به جای آن می‌نشیند. از یک‌طرف می‌شود فرهنگ سیاسی را در ارتباط با مفردِ نخبگان با گروه‌های نخبگان سیاسیِ مؤثر در مسیر پروندهٔ هسته‌ای مورد تفسیر و تحلیل قرار داد و از سوی دیگر نیز می‌توان تحولاتِ رخ‌داده در مسیرِ پروندهٔ هسته‌ای را بر ساختار و روابط قدرت در هر دورهٔ تاریخی مشاهده کرد؛ یعنی تغییر و تحول در گفتمانِ

فرهنگ سیاسیِ رسمی، یا دست‌کم عناصرِ جدیدِ فرهنگ سیاسیِ نظام سیاسی را می‌توان در محیط کلانِ نظم و روابط قدرت و سیاست و حکومت و همین‌طور در محیط اجتماعی ملاحظه کرد.[۱]

بر مبنای نظریهٔ گفتمان، فرهنگ سیاسی از ثبات و پایداری برخوردار نیست و از آن‌جایی که ساختار و کارگزار تغییر می‌یابند، بنابراین فرهنگ سیاسی نیز می‌بایست چنین تحولاتی را در درون خود بازآفرینی نماید. «فوکو» بر این اعتقاد بود که سوژه‌ها همواره در وضعیت مطیع‌شده قرار می‌گیرند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۳). بدین ترتیب، فرهنگ از ماهیت وجودی مستقل بر مبنای موجودیت مستقل و یگانهٔ سوژه‌ها و کنشگران و نخبگان سیاست‌خارجی، و بازیگران پروندهٔ هسته‌ای، برخودار نیست و به‌صورت تابعی از قالب‌های قدرت سیاسی و اجتماعی چنان نمود پیدا می‌کند که اَعمالِ خاصِ نخبگان سیاسی از آن ناشی می‌شود. بازیگران و نخبگان مؤثر در پروندهٔ هسته‌ای در چارچوب ساختار قدرت، به نوعی رفتار می‌کنند و تصمیمات و کنش‌های مدنظرشان را طراحی و اجرا می‌کنند که در درون ساختارِ قدرت موجود تا سرحد ممکن از الگوی بهنجارسازی آن نیز تبعیت کنند. بنابراین، نخبگان و کنشگرانِ مؤثر در فرایند پروندهٔ هسته‌ای ناچارند زیر تأثیر و حتی سلطهٔ بی‌چون وچرای قالب‌های فرهنگی قرار گرفته و سوژهٔ به هنجارِ مدنظر ساختار قدرت ساخته و از این مسیر نیز نتیجهٔ مدنظر ساختار قدرت را در فرایند مذاکرات هسته‌ای به دست بیاورند.

تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره عدالت گرایی(احمدی‌نژاد)

برای بررسی تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره عدالت گرایی ابتدا لازم است به بررسی این گفتمان پرداخته شود.

گفتمان اصول‌گرایی و نواصول‌گرایی در دولت احمدی نژاد

احمدی‌نژاد با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ گفتار تازه ای را در موضوع هسته‌ای وارد کرد که در گسست از گفتار هسته‌ای دولت اصلاحات به دنبال محوریت بخشی به موضوع هسته‌ای در عرصه عمل سیاست خارجی بود (Ehteshami & Zweiri, 2008: 99). دولت نهم با طرح گفتمان اصول‌گرایی عدالت محور اصول و مفاهیمی چون صدور انقلاب استکبارستیزی، حمایت از مستضعفان، حکومت جهانی اسلام را در افق معنایی جدیدی تعریف و تعین بخشید (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۱).

این گفتمان از خصوصیات روانی و شخصیتیِ رئیس جمهوری در این دوران نیز تغذیه می‌شد که به ناگهان از سطوح پایین اداری به بالاترین رده‌های سیاسی کشور ارتقا یافته بود و هیچ پیشینه و سابقهٔ قابل اتکا و دندان‌گیری در سیاست و حکومت نداشت. این خصوصیات عموماً نشان دهنده‌ای ذهنیتی خام، متصلب، جنجال‌ساز، رادیکال، بی‌ثبات، نامطمئن، بی‌بنیاد بود که به هر قیمت به دنبال جلب توجه دیگران در داخل و خارج از مرزهای سیاسی و جغرافیایی بود. این خصوصیات به طور افراطی موجب تشدید خصوصیاتی از فرهنگ سیاسی می‌شد که بی‌اعتمادی و تخریب را در زندگی سیاسی در پی داشت. از جهتی نیز، «حاصل جمع ویژگی‌های شخصیتی، سبک رهبری و مفصل‌بندی دالهای گفتمانی احمدی‌نژاد، نشان می‌دهد که فهم ساختار معنایی گفتمان او از هستی بین‌المللی، فهمی متصلب و نامنعطف از تقابل دائمی دو قطب است؛ بنابراین فرهنگ مسلط بر روابط بین‌الملل، فرهنگ هابزی در رادیکال‌ترین شکل آن است»(حداد، ۱۳۹۴: ۱۰۳). در این نوع فرهنگ، سیاست خارجی تقابلی مناسب‌ترین راهبرد ایران است. البته در طرف مقابل یعنی سطح خارج نیز همین هنجارهای تقابلی از سوی بازیگران نظام بین‌الملل نسبت به ایران به وجود آمد. به این معنا که بازیگران عمده نظام بین‌الملل نیز رویکرد ترکیبی شامل مهار، منزوی‌سازی، تهدید به حمله نظامی و استراتژی آبپز کردن ایران را با در دستور کار قرار دادن تحریم‌های گسترده

---

۱. در این پژوهش چون بر صرفاً بر پروندهٔ هسته‌ای از بین مسائل سیاسی خارجی متمرکزیم و با تحولات اجتماعیِ گفتمان‌ها سروکار نداریم، بنابراین تحلیل محیط اجتماعیِ ساختار و روابط قدرت را کنار می‌گذاریم و صرفاً بر نظم و ورابطِ قدرتِ موجود در سیاست و حکومت متمرکز می‌شویم.

و تدریجی دنبال کردند (سلطانی‌نژاد، زهرانی و شاپوری، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۲۹)؛ زیرا در سیستم خودیار نظام بین‌الملل ملاحظات سیاسی و امنیتی راهنمای جهت گیری سایرین تلقی می‌شود و دولتی که قواعد بازی را رعایت نکند در معرض فشار و حتی تلاش برای حذف قرار می‌گیرد (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

دقایق گفتمان سیاست‌خارجی اصول‌گریی و نواصول‌گرایی و مفصل‌بندی عناصر آن

در گفتمان اصول‌گرایی، مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی جایگزین مرزهای جغرافیایی می‌شود. عنصر هویت‌سازی که «خود و دیگران» را تعریف می‌کند شکل می‌گیرد. این امر نقطهٔ کانونی و مرکز ثقل روایت اصول‌گرایی از هویت ملی ایران می‌شود (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۷۷).

دال مرکزی عدالت‌گرایی آرمانی

مفصل‌بندی و معنایابی مفاهیم و عناصر گفتمانی در گفتمان اصول‌گرایی، حول نقطهٔ کانونی «عدالت» صورت می‌گیرد. در حقیقت این دال متعالی است که مفصل‌بندی مفاهیم سیاست خارجی را در گفتمان اصول‌گرایی از خرده گفتمان‌های دیگر اسلام‌گرایی، متمایز می‌سازد. بنابراین، محور و مبنای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب گفتمان اصول‌گرایی، عدالت‌طلبی و عدالت‌گستری در عرصه بین‌المللی است (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۸، الف: ۲۱۰_۲۱۱).

بر مبنای گفتمان عدالت‌گرایی آرمانی، در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، ایران به طور مکرر شعار اصلاح مدیریت جهان را درجهت مبارزه با نظام سلطه، در اجلاس سالیانه سازمان ملل مطرح نمود وحتی تلاش کرد در اجلاس اخیر جنبش عدم تعهد در تهران، ذهنیت این جنبش را درراستای اصلاح نظام مدیریتی جهان هدایت کند.

بنیاد گرایی

مهم‌ترین مشخصه گفتمان نواصول‌گرایی در سیاست‌خارجی بنیادگرایی و گرایش به سنت بود. متأثر از این ویژگی‌ها هستی‌شناسی بین‌المللی نخبگان این گفتمان با دوقطبی دیدن هستی، «خود» را رهبر قطب خیر و «دیگری» را رهبر قطب شر می‌دانستند. به علاوه این گفتمان در تمایز با گفتمان های دیگر، نظم و نظام بین‌الملل را کاملاً ناعادلانه و غیرقانونی می‌دانست (Tavana, Rahmani and Eslami, 2014: 85-59). در همین راستا، جمهوری اسلامی موظف بود نقاط مقاومت را در برابر این نظام سلطه بسیج نماید. این وظیفه باعث اولویت و ارجحیت بخشیدن به نقش ملی «عامل ضد استکبار و سلطه» در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران شد (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۷۹).

باز تعریف روابط خارجی

گفتمان نواصول‌گرایی بر پایه ارزیابی و استفاده از تجربه شانزده ساله تعامل ایران با غرب به این نتیجه رسید که این نوع سیاست از قدرت کافی برخوردار نیست (Haji-Yousefi, 2010: 10). لذا احمدی‌نژاد عدم تناسب رفتاری غرب با دولت‌های قبل از خود را معیار تجدیدنظر در روابط خارجی نهاد و با این تصویر برساخته شده از غرب، تجدید نظرطلبی و متوازن‌سازی روابط با آن را در دستور کار قرار داد که رابطه با شرق و برخی رهبران خاص و پوپولیست چپگرای آمریکای لاتین را از نمودهای بارز آن بود.

ایدئولوژیک‌گرایی رادیکال

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ایدئولوژیک گرایی رادیکال در سیاست‌خارجی ایران در دوران اصول‌گرایان، "مسئولیت‌گرایی فزاینده" در برابر دنیای اسلام است. در مسئولیت‌گرایی فزاینده، سیاست‌خارجی از منافع ملی عبور کرده و آنچه اهمیت پیدا می‌کند عمل به تکلیف است خواه نتیجه در جهت منافع ملی و خواه در تعارض با منافع ملی باشد.

شاخصه‌هایی چون انکار هولوکاست، حذف اسراییل از نقشه کره زمین، انعطاف ناپذیری در مذاکرات هسته‌ای، تقابل همه جانبه با اسراییل و غرب و ایراد سخنرانی های تجدید نظر طلبانه در مجامع بین‌المللی و... از مهم‌ترین جلوه‌های مسئولیت‌گرایی فزاینده در سیاست‌خارجی است (محمدنیا، ۱۳۹۴: ۱۸۳-۱۸۴).

تقابل گرایی و تهاجم

سیاست خارجی تعامل‌گرای ضد نظام هژمونیک یا ضد نظام سلطه، محور اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصول‌گرایی بوده است (متقی و آزرمی، ۱۳۹۳: ۲). جمهوری اسلامی ایران در دوره اصول‌گرایی تلاش کرد تا هسته مرکزی قدرت های استکباری را در روابط بین‌الملل را به چالش بکشد. استراتژی ضدغربی و ضدآمریکایی ایران در این دوره از بستر هنجاری ضد سلطه نشأت می‌گیرد (Dehghani Firozabadi, 2008:12). بدین منظور، عنصر نگاه به شرق و تلاش برای ایجاد اتحاد استراتژیک با چین و روسیه از سیاست محیطی و بین‌المللیِ در دسترس در گفتمان اصول‌گرایی جذب شدند که پیش از چنین جایگاهی در روابط خارجی ایران نداشتند. از آنجا که این دو قدرت در زمرهٔ اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحدد قرار دارند، این استراتژی به‌طور مستقیم هدفی را برای تقویت موضع ایران در مذاکرات مربوط به پروندهٔ هسته‌ای نیز دنبال می‌کرد. «احمدی‌نژاد هدف بازیگران عمده نظام بین‌الملل را نه هم زیستی با ایران، بلکه تسلیم آن می‌دانست؛ بنابراین جمهوری اسلامی باید از حالت مسالمت جویانه به سیاست تهاجمی روی می آورد تا بدین صورت ایران نه در جایگاه متهم که در جایگاه مدعی قرار بگیرد» (اشرفی و قیاسیان، ۱۳۹۲: ۱۹).

بازنمایی پروندهٔ هسته‌ای در گفتمان نواصول‌گرایی

در گفتمان احمدی‌نژاد اصلی‌ترین استراتژی غیریت ساز نه بر مبنای فضای دوقطبی میان دارالاسلام و دارالکفر بود و لذا در راستای این غیریت سازی عناصری همانند تماس با ملت‌ها به جای دولت ها، تأمین اهداف فراملی، ثنویت، تکلیف‌گرایی و مقابله با ساختار در کانون توجه گفتمان او قرار گرفت (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۳۳). متناسب با این دقایق و عناصر طبیعی بود که در پرونده هسته‌ای به‌عنوان بزرگترین نماد مبارزه و حق‌طلبی قطب خیر-خود- چرخشی اساسی صورت گیرد. این چرخش همان نگرش به موضوع هسته‌ای از دریچه امنیت هستی‌شناسانه بود. بنابراین پرونده هسته‌ای به‌عنوان نماد غرور ملی به موضوعی حیثیتی و هویتی تبدیل شد که دست‌کشیدن از آن در تضاد با هویت اسلامی و انقلابی ایران و باعث به خطر افتادن آن می‌شد (دهقانی‌فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱: ۹۵).

سیاست‌های اعلامی بی‌باکانه در این دوره و جملاتی مانند این که قطار هسته‌ای ما ترمز ندارد، ایران را به منزله یک هویت ناسازگار با غیر معرفی کرد و به این ترتیب حوزه اصلی بحران به نیات جمهوری اسلامی کشیده شد که درک ساختار از این نیات درکی مبتنی بر میلیتارسیم‌گرایی و خطری برای صلح بود (شهیدی، ۱۳۸۸: ۶۹-۷۲).

در این راستا در نیمهٔ نخست حیات پروندهٔ هسته‌ای، دولت نهم فعالیت خود با جدیت تمام بر حفظ چرخه سوخت و رسیدن ایران به توان هسته‌ای تأکید نمود و تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را شکست و به این ترتیب دیپلماسی تهاجمی را در موضوع هسته‌ای در پیش گرفت. پس از بازگشایی تأسیسات یو سی اف اصفهان و فک پلمپ از بخش‌های مختلف آن، سه کشور اروپایی مذاکره‌کننده با جمهوری اسلامی پیشنهادهایی را به ایران ارائه دادند که در آن برخلاف تعهدات خود در توافقنامه پاریس، نه تنها حق ایران در خصوص غنی‌سازی را به رسمیت نشناختند بلکه با شرط و شروط فراوان تعهد کردند که تنها برخی از حقوق ایران را به رسمیت می شناسند. در طرف مقابل، ایران با آن موافقت نکرد و سرسختانه اعلام نمود که حاضر نیست فعالیت فرآورده های اورانیوم در سایت اصفهان را متوقف نماید. با فشار سه کشور اروپایی و آمریکا، البرادعی در فوریه ۲۰۰۶ گزارش پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت ارسال کرد. ایران نیز در مقابل با دستور رئیس‌جمهور و بر اساس مصوبه مجلس شورای اسلامی تمام تعلیقات داوطلبانه خود را لغو نمود و در حضور بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای ازسرگیری غنی‌سازی اورانیوم پلمپ تأسیسات نطنز را شکست.

دال مرکزی مقاومت و تحمیل در پروندۀ هسته‌ای

تحلیل گفتمان به عنوان یک تحلیل کیفی مسبوق به این نظریه اساسی است که یک معنای کانونی منتشر شده وجود دارد که ما با عوارض و جلوه های گوناگون آن مواجه هستیم. در تحلیل گفتمانی موضوع هسته‌ای نیز باید به دنبال یافتن دال مرکزی باشیم که ابعاد مختلف موضوع هسته‌ای به آن معنای کانونی باز می‌گردند. گفتمان هسته‌ای با مرکزیت دال مقاومت و تحمیل زمینه مشروعیت یابی دیپلماسی هسته‌ای و مقبولیت آن در سطح اجتماعی را فراهم کرد (دهقانی‌فیروزآبادی و وهاب‌پور، ۱۳۹۲: ۱۹۹).

در این جا مقاومت جنبه‌ای سازنده می‌یابد که تحقق آرمان‌های مدنظر و سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ازجمله صدور ارزش‌ها و هنجارهای خاص آن، به ایستادگی و پایمردی برای تحقق آن متصل می‌شود. این معنا در درونش تمهیدی را نیز بر طرح فکر و روشی در جهتِ تحمیل منویات خود به «دگر» ها در سیاست خارجی، به ویژه در پروندۀ هسته‌ای، فراهم می‌آورد؛ چون در موقعیتی که ابرقدرت ها در تلاش برای شکستن معنای محوری گفتمان هسته‌ای، یعنی مقاومت، بر می‌آیند، نظام سیاسی و حاملان معنایی و کنش‌گرانش منطقاً بر حفظ امکانات هسته‌ای و معنای انرژی هسته‌ای برای سیاست خارجی ایران پایداری کنند تا حفظ این ابزار را صدور ارزش‌ها و هنجارهای خود به پهنه‌ای جهان تضمین کنند.

عدالت طلبی

عدالت طلبی یکی از عناصر اصلی گفتمان هسته‌ای محسوب می‌شود. اهمیت این دال در جریان پروندۀ هسته‌ای در این دوره در این سخن احمدی‌نژاد می‌توان دید که «آن‌ها به بهانه مقابله با بمب اتم و مخالفت با ساخت بمب اتم می‌خواستند اراده عزت و روح عدالت طلب و خداجوی ملت ایران را بشکنند. بیش از چهار سال است که ملت ما فریاد می‌زند. ما فقط حق خودمان را می‌خواهیم، ما قانون را می‌خواهیم ما از مسیر صلح‌آمیز منحرف نشده ایم؛ اما آنها گوشهایشان را بسته بودند» (احمدی‌نژاد، ۱۳۸۶).

عزت طلبی

گفتمان هسته‌ای جهت تولید معنا پیرامون موضوع هسته‌ای دال «عزت طلبی» را می توان پیرامون دال مرکزی «مقاومت و تحمیل» مفصل‌بندی کرد. در گفتمان هسته‌ای «عزت» کشور با ایستادگی بر حق مسلم هسته‌ای و تحمیل خود به عنوان یک کشور دارای توانمندی هسته‌ای گره خورده است. دال عزت طلبی در گفتمان هسته‌ای این معنا را به خود گرفت که دستاوردها و موفقیت های هسته‌ای جلوه ای از عزت ملی ایرانیان است (Naji, 2008: 132). عزت طلبی که ریشه در فرهنگ ایرانی عقاید شیعی و گفتار حضرت امام خمینی داشت (دهقانی فیروز آبادی و وهاب‌پور، ۱۳۹۲: ۱۶۲)، اکنون در جایگاه دالی در گفتمان سیاست‌خارجی و پروندۀ هسته‌ای نشانده می‌شد که تلاشی برای ایجاد افقی تازه در معنابخشی به حیات سیاسی نیز بود. این دال، همچنین، جایگاه مقاومت و ایستادگی در مقابل فشارهای دولت‌های غربی و رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی را در مقام دال مرکزی تقویت می‌کرد.

دشمنی غرب

دشمنی غرب یکی از دالهای اصلی گفتمان هسته‌ای به شمار می‌رود باور به دشمنی غرب با جمهوری اسلامی ایران در ذهنیت ملت و دولت ایران دارای ریشه ای تاریخی است (Ramezani, 2007: 10). مبتنی بر دال «دشمنی غرب» در گفتمان هسته‌ای مخالفت غرب با حق مسلّم هسته‌ای ملت ایران جلوه ای دیگر از مخالفت تاریخی غرب با پیشرفت ملت ایران و تلاش آنها برای عقب مانده نگاه داشتن ملت ایران است. در گفتمان هسته‌ای، غرب دشمنی تاریخی خود با ملت ایران را این بار به بهانه موضوع هسته‌ای پی گرفته است(دهقانی‌فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۰: ۲۰۸-۲۱۵).

الگوسازی

این که دست‌یابی جمهوری اسلامی ایران به فناوری هسته‌ای او را به الگویی برای ملتهای آزاد جهان بدل می‌کند معنایی محوری در گفتمان هسته‌ای دارد دال «الگوسازی بر این معنا دلالت دارد که انتخاب مسیر خوداتکایی و عدم وابستگی به قدرت‌های سلطه‌گر برای به دست آوردن فناوری هسته‌ای ملت ایران را سرمشق و الگویی برای سایر ملت ها می‌کند (دهقان فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۰: ۱۷۵). بنابراین در گفتمان هسته‌ای ایستادگی و مقاومت در موضوع هسته‌ای از آن جهت ضرورت است که ایران به عنوان دولتی سرمشق باید در این مسیر پیشتاز باشد تا سایر ملت ها با پیروی از الگوی ملت ایران جبهه ای واحد در برابر نظم ناعادلانه بین‌المللی شکل دهند. در این جا فناوری هسته‌ای افقی برای الگو شدن جمهوری اسلامی در سطح بین‌المللی می‌گشاید اگر ملت ایران بتواند به قله های دانش دسترسی پیدا کند، این ظرفیت را دارد که از یک سو الگوی ملت‌های آزاده شود و از سوی دیگر، نقطه اتکای ملت‌های آزاده جهان قرار بگیرد» (احمدی‌نژاد، ۱۳۸۵).

مذاکره عادلانه

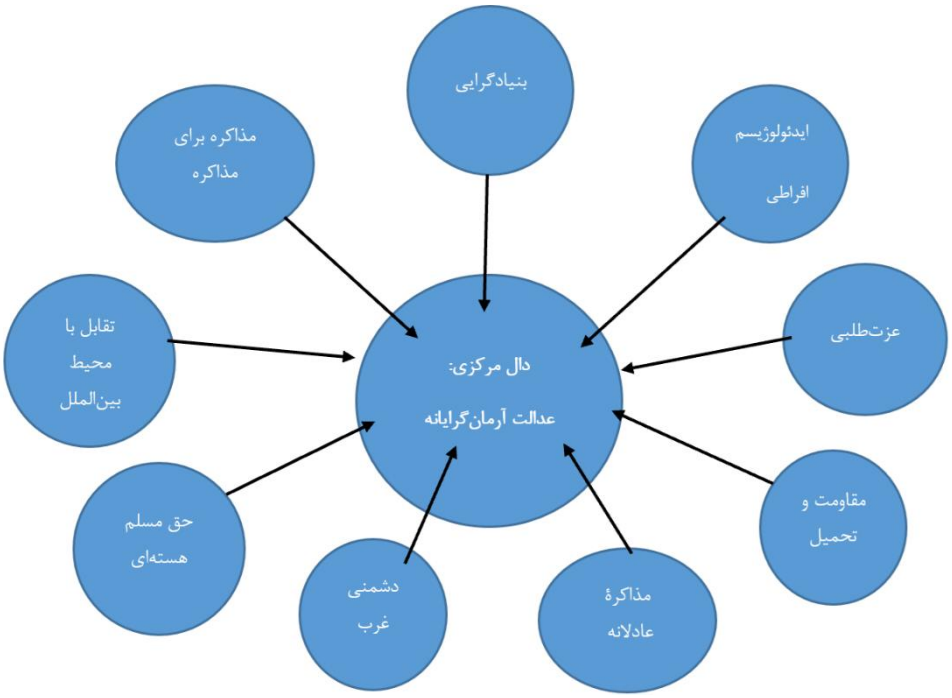
مطابق گفتمان اصول‌گرایی و فرهنگ سیاسی باز تولید شده و ثبات آن، مذاکره در جریان تحولات پروندۀ هسته‌ای از معنای رایج و پذیرفته شدۀ آن، یعنی چانه‌زنی و بده و بستان سیاسی، تهی می‌شود و به ابزاری برای اثبات حقانیت تمام عیار و پایداری و مقاومت در برابر تمام دیگران تبدیل می‌شود. بنابراین، این در نظر احمدی‌نژاد قطعاً ملت شریف ایران از هر رویکرد قانونمند و عادلانه در جهت گفت و گو و رفع مسائل استقبال می‌کند (احمدی‌نژاد، ۱۳۸۶). در دیپلماسی دولت احمدی‌نژاد مذاکراتی عادلانه دانسته می‌شود که در آن از موضعی برابر و یکسان با ایران مذاکره شود و حق هسته‌ای ملت ایران به رسمیت شناخته شود (Soltannejad & Shaponi, 2013: 121). در گفتمان هسته‌ای مذاکره از ابزاری خنثی به سلاحی ارزشی و ایدئولوژیک بدل می‌شود که معنای خود را نه از منطق نتیجه و چانه‌زنی سیاسی، بلکه از عمل به تکلیف و اثبات حقانیت می‌گیرد.

حق مسلم هسته‌ای

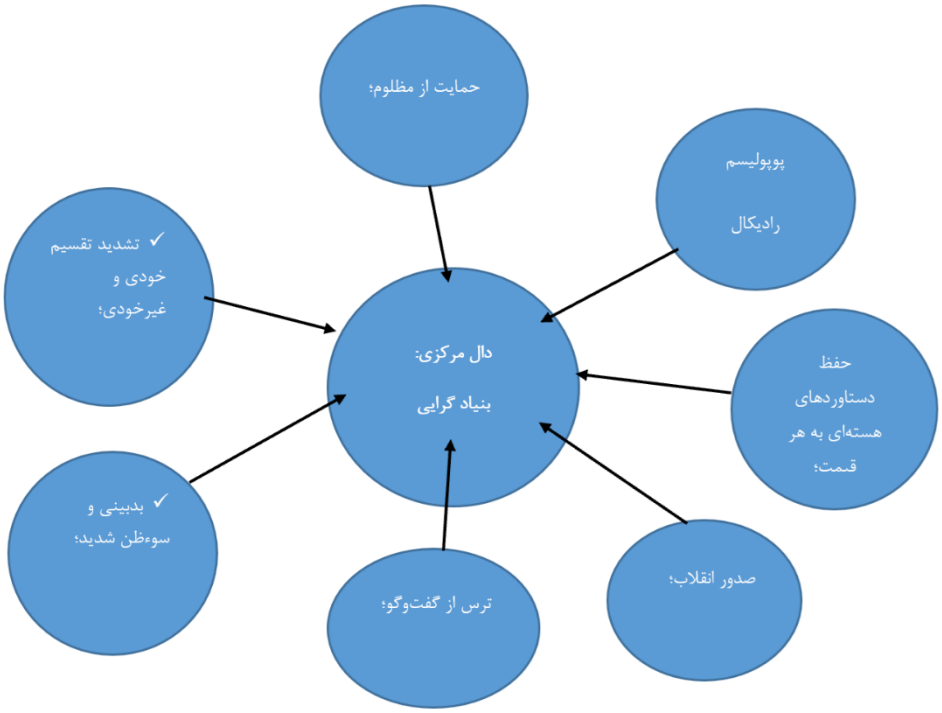
نظام معنایی اصول‌گرایی گفتمان هسته‌ای انرژی هسته‌ای را از موضوعی فنی و سیاسی به حقی مسلم برای ملت ایران و موضوعی حیثیتی و سازش‌ناپذیر بدل می‌کند. در سیاست هسته‌ای احمدی‌نژاد «برخی قدرت‌های انحصار طلب با ایراد فشار سنگین سیاسی به آژانس همه توان تبلیغاتی و دیپلماتیک خود را به کار گرفتند تا بر خلاف مواد روشن اساس‌نامه آژانس ملت ایران را از حقوق مسلم خود محروم کنند و در این راه از تهدید سیاسی تحریم اقتصادی و حتی تهدید نظامی هم فروگذار نکردند» (احمدی‌نژاد، ۲۰۰۷/۹/۳). در این چارچوب، در واقع، پروندۀ هسته‌ای از موضوعی فنی و ابزاری برای برطرف کردنِ نیازهای اقتصادی و فنی به پدیده‌ای هویتی و تقدس‌یافته بدل ساخت که با هر نوع سازش در آن پرونده برای حل‌وفصلش با واکنش‌هایی اضطرابی و مخرب و غریزی برخورد می‌شود.

در نگاهی اجمالی به نظر می‌رسد که چارچوب مفصل‌بندی عناصر گفتمان اصول‌گرایی و نواصول‌گرایی در سیاست‌خارجی و پیگیری مذاکرات پروندۀ هسته‌ای و همین‌طور فرهنگ سیاسی آن در این دوره را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

شکل ۱. شمای کلی چارچوب مفصل‌بندی عناصر گفتمان سیاسی خارجی اصول‌گرایی و نواصول‌گرایی در پروندهٔ هسته‌ای



شکل ۲. شمای کلی عناصر تشکیل‌دهندهٔ فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان اصول‌گرایی و نواصول‌گرایی در سیاست خارجی و پروندهٔ هسته‌ای



تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر روند تصمیم‌گیری پرونده هسته‌ای دوره اعتدال گرایی(روحانی)

آنچه که در این دوره بیش از هرچیزی خودنمایی می‌کرد به منطق عمل‌گرا و منفعت‌گرایانه در سیاست هسته‌ای دولت موسوم به اعتدال مربوط می‌شود. حسن روحانی در قالب گفتمان تدبیر و امید، بر این باور بود که قطع رابطه با کشورهای دیگر امکان‌پذیر نیست، قطع رابطه نه شدنی است نه امکان‌پذیر که انزوا حاصل شود و نمی‌توان کشور را از جهان جدا کرد. کلید حل معضلات تدبیر است، بنابراین دولت ایران می‌تواند با دنیای بیرون تعامل کند، حتی در زمینه هسته‌ای که یکی از حساس‌برانگیزترین و پر چالشترین مباحث سیاست خارجی ایران در دهه گذشته بوده است (روحانی، ۱۳۹۲).

حسن روحانی و تمامی افراد مهم دیگر در فرایند تصمیم‌گیری هسته‌ای در کابینه وی، بر اساس ادراکات خود از محیط بیرونی و باورهای شخصی در تلاشند تا با برقراری تعادل و توازن میان تقابل بازدارنده، به عنوان دال مرکزی گفتمان ستیزش و تسلیم بازنده به عنوان دال مرکزی گفتمان سازش، تعامل سازنده را به عنوان دال مرکزی گفتمان اعتدال تعیین و هژمون نمایند (دهقانی‌فیرزآبادی و عطایی، ۱۳۹۳: ۱۷). روحانی در یکی از سخنرانی‌های خود بیان می‌کند که: ضروری می‌دانم در زمینه سیاست خارجی و مسئله هسته‌ای نکاتی را به عرض ملت ایران برسانم. سیاست دولت در زمینه مسائل خارجی و از جمله مسئله هسته‌ای، سیاست اعتدال است، یعنی نه تسلیم و سازش و نه تقابل و درگیری (روحانی، ۱۳۹۲/۱۱/۲۲).

دال مرکزی گفتمان اعتدال

تحولات گفتمانی در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی و برخی تغییرات در فرهنگ سیاسی نخبگان این مقطع نشان می‌داد که رئیس‌جمهوری روحانی و تیم وی در قالب نظام معنایی و فرهنگ سیاسی‌ای کار می‌کردند که تلاش می‌کرد مصالح نظام اسلامی و منافع ملی ایران را در یک راستا قرار دهد هردو را هم‌زمان تأمین کند تا از این طریق هم تهدیدات و فشارهای جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای بر ایران کاسته شود و هم فضای حیاتی آن در مبادلات و معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی تقویت شود. به اعتقاد روحانی توسعه اقتصادی و منزلت سیاسی جز با تعامل سازنده با نظام بین‌الملل به دست نمی آید؛ وضعیتی که بر پایه منافع مشترک و احترام متقابل و قبول هنجارهای بین‌الملل قابل حصول است: «گاه پیروزی در سایه انزوا به دست نمی‌آید، در سایه تعامل به دست می‌آید؛ البته که تعامل باید سازنده باشد؛ موثر باشد؛ استقلال باشد اجرای خواست مردم باشد: (روحانی در جلسه هیئت دولت، ۱۳۹۲/۸/۱۲). به عبارتی، روحانی پیروزی و تثبیت موقعیت و حقوق سیاسی و هسته‌ای را در سایهٔ تعامل و تبادل سازنده و متقابل سیاسی و اقتصادی قابل حصول می‌داند و انزوای ناشی از فرهنگ سیاسی انقلابی‌گریِ در گفتمان اصول‌گرایی دورهٔ قبلی را مضر به حال مصالح دولت اسلامی و منافع ملی ایران قلمداد می‌کند.

به باور روحانی از طریق تعامل سازنده با جهان اعتماد سازی، تنش‌زدایی بهبود چهره و تصویر ایران و به خصوص از طریق کسب اعتبار متوان ایران را نه به عنوان یک پدیده امنیتی و تهدید را بلکه به عنوان کشوری صلح طلب اقتصادی و فرهنگی معرفی نمود. از نگاه روحانی موضوع هسته‌ای یک موضوع در کنار منافع دیگر کشور است؛ نه موضوعی بر فراز منافع و موضوعات دیگر. به عبارت بهتر، مسئله هسته‌ای در تعامل و کنار سایر منافع ملی ایران از جمله منافع اقتصادی و ضرورت‌های داخلی و خارجی باید لحاظ شود و طبیعتا انتظار این است که موضوع هسته‌ای به گونه ای پیش برود که نه به یک پاشنه آشیل برای فشار خارجی بر ایران بلکه به یک مزیت ملی تبدیل شود.

در مجموع، رویکرد اعتدال در سیاست‌خارجی در نقطه مقابل رویکرد انقلابی و تقابلی تعریف می‌شود به این معنی که سیاست‌خارجی در قالب قواعد و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی تعریف می‌شود که رویکردهای تقابلی و آرمان‌گرایانه انقلابی را بر نمی‌تابد. این دال و جایگاه معنابخشی محوری‌اش می‌بایست با جذب و مفصل‌بندی عناصری دیگر از حوزهٔ گفتمانیِ پیرامونش، چه عرفی و چه ایدئولوژی نظام سیاسی، به حیات خود و کنش‌گری‌اش ادامه دهد. مهم‌ترین دال‌های شناور جذب‌شده در این گفتمان را می‌توان در عناصر زیر دانست.

ایدئولوژیک‌گرایی اعتدالی

در گفتمان اعتدالی روحانی در مقایسه با سایر گفتمان‌های انقلاب اسلامی، سعی شد تفسیرهای ملایم تری درخصوص موضوعات و مسائل ایدئولوژیک ارائه شود. در این برداشت، ضمن تلاش برای توازن میان اهداف واقع‌گرایانه و آرمانی، از بزرگ‌نمایی و ایدئولوژیک نمودن مسائل پرهیز می‌شود و منافع ملی پررنگ‌تر می‌نماید. چراکه عنصر ایدئولوژیک‌گرایی اعتدالی، ایجاب می‌کند میان هر دو جنبه واقع‌گرایانه و آرمان‌گرایانه یا میان اهداف ملی و ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی توازن رعایت شود (کریمی، ۱۳۹۲: ۷۷).

در این دیدگاه، ارزش‌های اسلامی و اخلاقی و ماهیت ایدئولوژیک دولت و تعهد دولت در شکوفا کردن اخلاق اسلامی و تحقق احکام اسلامی مؤکدند. اما در عین حال از بزرگ‌نمایی و پررنگ‌کردن آرمان‌ها و ایدئولوژیک ساختن مسائل خودداری می‌شود.

واقع‌بینی و توازن میان منافع ملی و فراملی

واقع‌گرایی موجب حاشیه نشینیی کامل عناصر آرمانی در سیاست‌خارجی و مذاکرات هسته‌ای نمی‌شد، بلکه این آرمان‌ها مکمل سیاست واقع‌بینانه هستند و اصولاً باید بر مبنای واقعیت‌های داخلی و خارجی به‌صورت توأمان مدنظر قرار گیرند. «برقراری نوعی توازن بین واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در سیاست‌خارجی، به معنی پرهیز از ایدئولوژیکی نمودن مسائل و برقراری تعادل میان اهداف ملی و فرامی است. چراکه ماهیت اسلامی نظام جمهوری اسلامی ایران ایجاب می‌کند که در سیاست‌خارجی مصالح اسلامی و فراملی در کنار منافع ملی توأمان و همزمان پیگیری شوند. حفظ توازن و تعادل بین مصالح اسلامی و منافع ملی یکی از مختصات گفتمان اعتدال در سیاست‌خارجی است»(دهقانی فیروزآبادی، ۳۱ تیرماه ۱۳۹۲).

دیپلماسی برد – برد

بازی یا دیپلماسی برد برد یکی از شیوه‌های اساسی در مذاکرات دیپلماتیک برای طرف ها به منظور چانه‌زنی جهت کسب بیشترین امتیازات است که در مقابل بازی با حاصل جمع صفر قرار دارد که برد یک طرف متضمن باخت طرف دیگر است. در رویکرد برد – برد، بازی و تعامل با حاصل جمع مثبت دنبال می‌شود و هر دو طرف توافق می‌کنند که در عین اینکه امتیازاتی را کسب می‌کنند امتیازاتی را نیز به رقیب خود بدهند(Karlin, 2016: 34). دولت روحانی با شناخت موقعیت جمهوری اسلامی ایران در صحنه بین‌المللی و در شرایطی که برنامه هسته‌ای به یکی از چالشی‌ترین بحران‌های بین‌المللی در سیاست‌خارجی شده بود کوشید تا با طرح این دیپلماسی اوضاع را به نحو مطلوبی در راستای منافع ملی مدیریت کند. از نظر وی دیپلماسی برد برد در موضوع مذاکرات هسته‌ای به این معنی است که طرف مذاکره به حقوق قانونی صلح‌آمیز هسته‌ای ایران اذعان داشته و از سوی دیگر ایران نیز اعتماد لازم به طرف‌های مذاکراتی برای صلح‌آمیز بودن این فعالیت‌ها را بدهد (روحانی، ۲۹ شهریور ۱۳۹۲).

شکستن فضای بی‌اعتمادی میان ایران و کشورهای اروپایی و غربی و خنثی کردن تبلیغات ضد ایرانی و ایران هراسی در منطقه از جمله اهداف این رویکرد به شمار می آید با توجه به این شناخت روحانی از همان ابتدای شروع مذاکرات هسته‌ای بر دیپلماسی برد برد به عنوان رویکرد اساسی ایران در مذاکرات هسته‌ای تاکید کرد و با اعلام پای بندی به این سیاست در مذاکرات هسته‌ای با غرب و اروپا گشایش و تحول اساسی ایجاد کرد (روحانی، ۱۹ شهریور ۱۳۹۲). چنین رویکردی بود که طرف‌های اروپایی را به پذیرش مذاکرات سخت برای حل مشکلات مربوط به پروندهٔ هسته‌ای ایران ترغیب کرد. به این ترتیب رویکرد دولت در پرونده هسته‌ای با اعلام سیاست نرمش قهرمانانه شروع شد و در قالب رایزنی‌ها و مذاکرات فشرده ایران و گروه ۵+۱ ادامه یافت.

پرهیز از تقابل با ساختارهای نظام بین‌الملل

در گفتمان دولت اعتدال‌گرای روحانی دولت از هر گونه تهاجمی به ساختارهای فعلی نظام بین‌الملل از جمله سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی خودداری می‌کند اما سعی دارد از طریق همراه کردن دیگران و با استفاده از ابزارهایی مانند توسعه همه‌جانبه روابط با بازیگران بزرگ، چندجانبه‌گرایی و مقابله نرم با هژمونی‌گری به اصلاح نظام کنونی مبادرت ورزد(محمودخانی، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۲). فشارهای ساختاری ناشی از تحریم‌ها و قطعنامه‌های صادر شده علیه ایران توسط شورای حکام شورای امنیت سازمان ملل و اتحادیه اروپا و تهدیدات نظامی رهبران دولت‌های غربی علیه ایران، از جمله متغیرهای ساختاری در شکل گیری این رویکرد دولت یازدهم به شمار می‌آیند(رسولی‌ثانی‌آبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

روحانی معتقد بود در چنین فضایی عمده مشکلات کشور ناشی از عدم رابطه مناسب با جامعه بین‌المللی و سایر کشورها است و راه برون رفت از تهدیدات و رفع سایه جنگ در تعامل سازنده و حل و فصل اختلافات با مذاکره و دیپلماسی است. بر این اساس با همه کشورها حتی دشمن هم می‌توان مذاکره کرد. با این نگرش، وی در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اوباما تلقتی صحبت کرد و تابوی چند دهه ممنوعیت مذاکره و رابطه با آمریکا را شکست. همچنین با اشاره به تبعیت اروپایی‌ها از سیاست‌های آمریکا، به‌ویژه در بحث هسته‌ای، تاکید کرد حتی اگر لازم باشد با آمریکا هم مذاکره می‌کند و چه بسا مذاکره با آمریکا راحت تر از مذاکره با اروپا است. آمریکایی‌ها کدخدای ده هستند و با کدخدا بستن راحت تر است (روحانی، دیپلماسی ایرانی ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲).

تعامل‌گرایی منفعت‌محور سازنده و تنش‌زدایی

تعامل سازنده یکی از عناصر کانونی و محوری گفتمان اعتدال در سیاست خارجی است که می‌توان آن را تعامل متوازن و متعادل در حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف سیاست خارجی و در نوع روابط با کشورها در مناطق جغرافیایی مختلف بر اساس تأثیر و جایگاه آن‌ها در سیاست بین‌الملل دانست.

دولت تلاش می‌کند با رویکرد تنش زدایی و تعامل سازنده با کشورهای منطقه. جهان امنیت ملی و پیرامونی خود را گسترش دهد. در این میان تنها راه تعامل‌گفت و گو از جایگاه برابر اعتمادسازی متقابل و احترام دوجانبه است که مبنای روابط با سایر کشورها، از جمله با اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهد (روحانی، ۱۳ مرداد ۱۳). بر این مبنا در حوزه سیاست‌خارجی رهیافت‌های افراطی و تقابلی کنار گذاشته شد و اساس کار تقویت تنش‌زدایی و هم‌زیستی مسالمت آمیز با دیگر کشورها عنوان شد. مهم‌ترین جنبه‌های این رویکرد را می‌توان دوری از تنش های منطقه ای و بین‌المللی و لزوم برقراری ارتباط پیگیری دیپلماسی برد برد رعایت احترام متقابل تدبیر و اعتدال در سیاست‌خارجی ضرورت پرهیز از درگیری ایدئولوژیکی، ضرورت حفظ بازدارندگی، آمادگی عملی جهت همزیستی مسالمت آمیز و پذیرش کثرت گرایی سیاسی و اقتصادی دانست (خسروی باب اناری، ۱۳۹۶: ۴۹).

در حوزه هسته‌ای، امضای توافقنامه "طرح اقدام مشترک" و تداوم مذاکرات هسته‌ای تا رسیدن به یک توافق جامع هسته‌ای، نمونه بارزی از خط و مشی اعتدال و پرهیز از تندروی ها در سیاست‌خارجی است. به‌طور کلی، از نظر دولت اعتدال، مذاکره و احتمالا توافق با امریکا می‌تواند ظرفیت چانه‌زنی و اعتماد سازی ایران را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش داده و زمینه لازم را برای تعامل سازنده با سایر کشورهای غربی بر پایه منافع مشترک ایجاد نماید (محمدنیا، ۱۳۹۴: ۱۹۶-۱۹۷). دولت اعتدال با طرح ایده "جهان عاری از خشونت و افراطی‌گری" در ۲۵ سپتامبر۲۰۱۳ در شصت و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل تلاش کرد تا هویت صلح‌آمیزی را از خود به جامعه بین‌المللی معرفی کند.

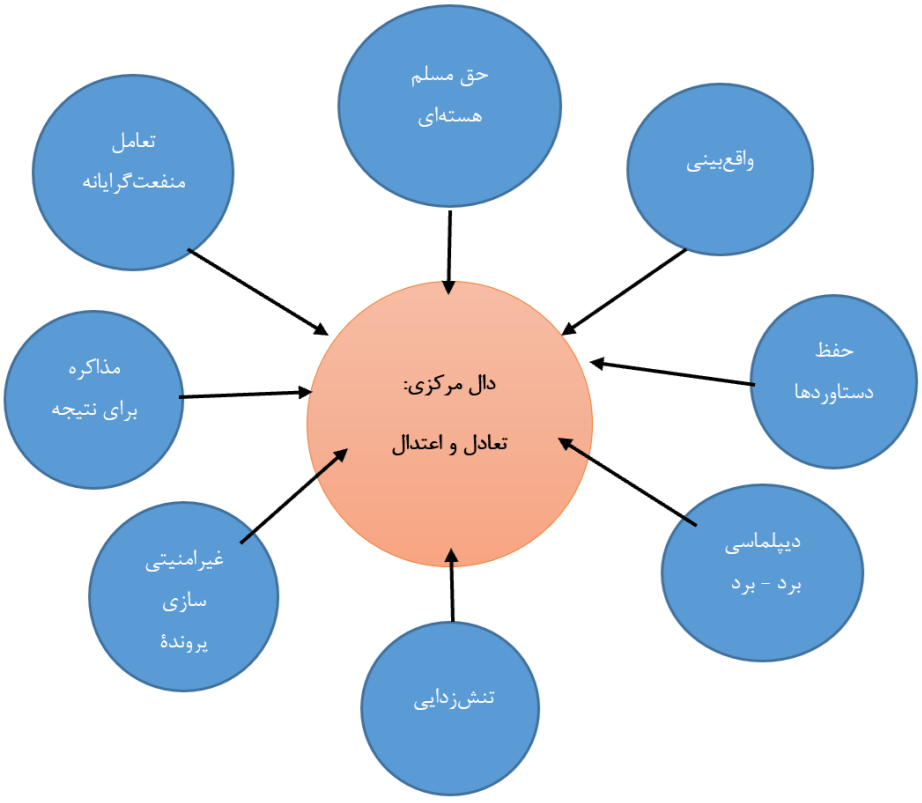
نرمش نسبی در مسئلهٔ هسته‌ای

شیوه انعطافی روحانی در شروع مذاکرات تغییری اساسی در رویکردهای اتحادیه از گزینه‌های سخت‌گیرانه تحریمی و فشار و تهدید به سمت گزینه مذاکره و تحریم ایجاد کرد. اتحادیه اروپا با چرخشی در مواضع، قبلی بر دیپلماسی مذاکره با ایران جهت رفع نگرانی های بین‌المللی تاکید کرد. این تغییر مواضع تا حدی بود که برخی از مقامات اتحادیه حتی از برخورداری ایران از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای که قبلا خط قرمز غرب و اروپا در مقابل ایران بود سخن گفتند (خلیلی، ۱۳۹۳: ۱۴۳). اتحادیه اروپا با مشاهده تغییر رویکرد دولت ایران به سمت رویکردهای تعاملی، از آن استقبال کرد و از ادامه مذاکرات و دستیابی به توافق هسته‌ای برجام حمایت کرد.

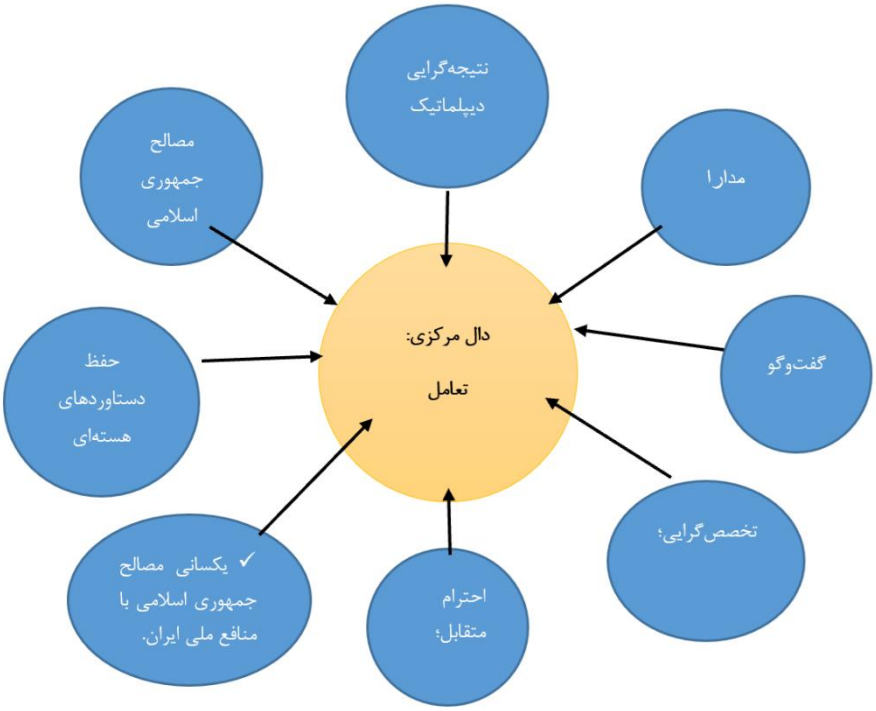
غیرامنیتی‌سازی پروندهٔ هسته‌ای

در دولت روحانی، بازنمایی پروندهٔ هسته‌ای در قالب یک موضوع غیرامنیتی بر اساس سه تاکتیک صورت گرفت. نخست تاکتیک رفتاری از طریق مذاکره و اتخاذ رویکرد آشتی‌جویانه، دوم تاکتیک گفتاری از طریق اصلاح بازنمودها و لحن گفتاری در سیاست‌خارجی و نهایتاً تاکتیک عملی با اتخاذ رویکردهای عملیاتی و دیپلماسی نتیجه‌بخش نتیجهٔ این سه تغییر تاکتیکی، به حاشیه رانده شدن دال «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» و برجسته شدن دال «انرژی هسته‌ای آرمان نیست» بود. درواقع روحانی با این اقدام سطح دسترسی ایران به انرژی هسته‌ای را در عرض دیگر دسترسی‌های ملت قرار داد. این گفتهٔ روحانی که سانتریفیوژ باید بچرخد اما چرخ زندگی مردم نیز باید بچرخد، حاکی از این جابه‌جایی دال‌ها در گفتمان اعتدال و بازنمایی سیاسی پروندهٔ هسته‌ای بود (علیپوریان و نوری اصل، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

شکل ۳. شمایل کلی صورت‌بندی گفتمان و فرهنگ سیاسی اعتدال



شکل ٤. شمای کلی عناصر تشکیل‌دهندهٔ فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان اعتدال‌گرایی در سیاست‌خارجی و پروندهٔ هسته‌ای



نتیجه‌گیری

در دوره گفتمان اصول‌گرایی که با ریاست جمهوری احمدی‌نژاد همراه شد ما شاهد ظهور برنامه هسته‌ای به مثابه یک گفتمان فراگیر و عمومیت یافته هستیم که در متن سیاست خارجی ایران قرار دارد. در این دوره موضوع هسته‌ای به گفتمانی غالب بدل شده بود که افق گشایی می‌کرد و مفاهیمی چون استکبارستیزی و حمایت از مستضعفان را که در زمان اصلاحات به حاشیه رفته بودند را در افق معنایی جدیدی فرا می‌خواند و معنا می‌کرد. گفتمان هسته‌ای این دوره به نظام معنایی که مبتنی بر دال مرکزی «مقاومت و تحمیل»، به دال‌های اصلی «عزت‌طلبی»، «پیشرفت»، «الگوسازی»، «عدالت طلبی»، «حق مسلّم هسته‌ای»، «مذاکره عادلانه» و «دشمنی غرب» معنا می‌داد شکل داده بود؛ گفتمان هسته‌ای اصولگرایی توانست با ترکیبی از چهار الگوی «گفتمان پیشرفت و گفتمان دینی»، «گفتمان عدالت» و «گفتمان ملی گرایی» هژمونیک شود. اما ظهور ناسازه‌های گفتمان هسته‌ای زمینه افول این گفتمان در دوره احمدی‌نژاد را فراهم کرد. ناسازه هایی چون تحریم‌ها تشدید فشارهای اقتصادی بر مردم، نابه سامانی ساختار اقتصادی کشور و مشکلات ناشی از مدیریت تهاجمی پرونده هسته‌ای، شرایطی را فراهم کرد که عناصر هژمونیک ساز گفتمان هسته‌ای دولت احمدی‌نژاد رنگ باختند و منجر به افول این گفتمان شدند.

در دورهٔ بعدی، گفتمان حاکم بر سیاست‌خارجی، توسط دولت یازدهم ج.ا.ایران می‌باشد که از سوی سازندگان آن، به نام گفتمان اعتدال نام گرفته است. حاکمیت این گفتمان را نباید به مثابه گسست گفتمانی در سیاست خارجی ایران تلقی کرد، زیرا این گفتمان در عین افتراق و تفاوت ها با سایر خرده گفتمان‌های پیشین در سیاست خارجی این کشور نقاط مشترک زیادی نیز با دولت پیشین دارد. سازندگان این گفتمان معتقدند که گفتمان اعتدال می تواند سرآغاز فصل جدیدی از دیپلماسی فعال و تعاملی برای برطرف شدن سوء تفاهم‌ها و ایجاد فرصت‌های جدید به شمار آید. خردگرایی در سیاست خارجی، به عنوان یکی از ستون‌های این گفتمان تلقی شده که برمبنای اصل بنیادین تحلیل هزینه – فایده و بهره‌گیری از اصل تفکیک امور از یکدیگر استوار است. بر این اساس، قائلان این گفتمان معتقدند که از این طریق میتوانند ضمن خروج از بن‌بستهای سیاسی، چهره‌ای جدید از کشور ایران را در روابط بین‌المللی پدیدار کنند تا با کاستن از هزینه‌ها، بیشینه‌سازی منافع ملی صورت گیرد. سیاست‌خارجی اعتدالی مدعی برقراری توازن میان واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی

است. آرمان‌هایی از جمله حضور قدرتمند در منطقه و جهان و حفظ منافع اسلامی، ملی و انقلابی ایران در کنار پذیرش نقش سایر بازیگران منطقه ای و بین‌المللی اصلی ترین چارچوب تنظیم این سیاست هاست.

از لحاظ مختصات فرهنگ سیاسی که در بین نخبگان این دو گفتمان بررسی شد، چه در شکل رفتارها و کنش‌ها و چه در محتوای آن‌ها، در دوره اصول‌گرایی هرچند که شخص رئیس‌جمهور و برخی اطرافیان کوشیدند تا ساختار این گفتمان سیاسی را بشکنند و عناصر فرهنگی آن را نیز به نحوی متفاوت بازتفسیر کنند تا از این رهگذر به نیروی سیاسی جدید و مستقلی از کلیتِ اصول‌گرایی و نواصول‌گرایی تبدیل شوند، اما به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی و اتصال مستقیم به ارکان ثابت قدرت هرگز موفق نشدند تا رویکرد جدیدی را، چه در سیاست داخلی و چه سیاسی خارجی، به نیروهای موجود در صحنهٔ سیاسی ایران بیافزایند. در مجموع، گفتمان اصول‌گرایی و عناصر فرهنگی موجب توقف روند حل بحران هسته‌ای و حتی تشدید آن می‌شد؛ در حالی که گفتمان اعتدالی در مسیر کاهش تنش شدت بحران حرکت نمود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی‌نژاد، محمود. (۱۳۸۵). «دستیابی ایران به چرخه‌ی تولید سوخت هسته‌ای؛ متن کامل سخنان احمدی‌نژاد در اعلام دستیابی ایران به چرخه سوخت هسته‌ای»، وبگاه تبیان: https://article.tebyan.net/16935

اشرفی، اکبر و قیاسیان، سید بابک. (۱۳۹۲). «بررسی دیپلماسی عمومی در سیاست دولت‌های هشتم و نهم»، *فصلنامه سپهر سیاست*، ۱(۱)، ۹-۵۴.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۷۷). «نظریهٔ گفتمان»، *فصلنامه علوم‌سیاسی*، شماره ۲.

توحیدفام، محمد. (۱۳۹۷). حکمرانی خوب و نظام تامین اجتماعی، تهران:انتشارات علمی و فرهنگی.

توحیدفام، محمد و حسینیان امیری، مرضیه. (تابستان۱۳۸۸)."تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تاثیر آن بر جامعه شناسی سیاسی جدید"، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۴(۱۵).

حداد، غلامرضا. (۱۳۹۴). «ساختار معنایی نواصول‌گرایان و سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی (۱۳۸۴=۱۳۹۲)»، *پژوهشنامه علوم‌سیاسی*، ۱۰(۳)، ۴۱-۱۱۲.

خسروی باب اناری، ملک تاج. (۱۳۹۶). رویکرد سیاست‌خارجی دولت یازدهم نسبت به نظم و امنیت منطقه خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات روابط بین الملل*، (۱۰) ۳۹، ۳۱-۵۸.

خلیلی، رضا. (۱۳۹۳). انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم و چشم‌انداز برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران *فصلنامه مطالعات‌راهبردی*، (۱۷) ۱، ۱۵۴-۱۲۱.

دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۳). گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم، *فصلنامه مطالعات‌راهبردی*، (۱۷) ۱، ۱۲۰-۹۲.

دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال و ذبیحی، رضا. (۱۳۹۱). «تأثیر هویت اسلامی- انقلابی بر رفتار سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران در موضوع هسته‌ای (دورهٔ خاتمی و احمدی‌نژاد)»، *فصلنامه علوم‌سیاسی*، ۱۵(۵۹)، ۷۵-۱۰۲.

دهقانی‌فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۶). «گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور در سیاست‌خارجی دولت احمدی‌نژاد»، *مجله دانش سیاسی*، شماره ۵، بهار و تابستان، ۶۷-۹۸.

دهقانی‌فیروزآبادی، سیدجلال و مهدی عطائی. (۱۳۹۳). «گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم»، *فصلنامهٔ مطالعات‌راهبردی*. ۱۱(۱)، ۸۷-۱۲۰.

رسولی ثانی آبادی، الهام. (۱۳۹۴). «رویکردهای چهارگانه تجزیه و تحلیل سیاست‌خارجی مورد دولت یازدهم»، *فصلنامه روابط خارجی* (۷) ۱، ۱۱۹-۹۳.

روحانی، حسن. (۲۹ شهریور ۱۳۹۲). سایت ریاست جمهوری چرا ایران به دنبال تعامل سازنده است، قابل بازیابی در: http://president.ir/fa/71343.

روحانی، حسن. (۱۳ مرداد ۱۳۹۲). خبرگزاری ایرنا، سخنرانی در مراسم تحلیف، قابل بازیابی در: http://www.irna.ir/fa/News/82745997

روحانی، حسن. (۱۹ شهریور ۱۳۹۲). خبرگزاری ایرنا قابل بازیابی در ۶ شهریور ۱۳۹۳: http://www.irna.ir/fa/News/81290015

روحانی، حسن. (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲). دیپلماسی ایرانی سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، قابل بازیابی در دیپلماسی ایرانی ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲: http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1916161

روحانی، حسن، (۸ تیرماه ۱۳۹۲). سخنرانی در همایش افق رسانه، پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، قابل بازیابی در سایت http://www.entekhab.ir/fa/news/119133/

روحانی، حسن. (۱۳۹۲). «رئیس‌جمهور: لغو تحریم‌ها ظرف شش ماه صورت می‌گیرد»، ۳ آذر، خبرگزاری ایلنا: https://www.ilna.ir/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%AF

روحانی، حسن. (۱۳۹۲). «ما از افراط‌گری و خودسری دورر هستیم»، ۱۵ بهمن: www.isna.ir

روحانی، حسن. (۱۳۹۲/۰۷/۳). «سخنان دکتر روحانی در شصت و هفتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد»، پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست‌جمهوری: http://president.ir/fa/71572

روشه، گی. (۱۳۸۹). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.

سلطانی‌نژاد، احمد؛ زهرانی، مصطفی و شاپوری، مهدی. (۱۳۹۲). آمریکا و برنامهٔ هسته‌ای ایران؛ استراتژی برچینش و ابزارهای آن، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۶(۱)، ۱۰۷-۱۴۸.

سلیمانی، رضا. (۱۳۹۴). «استراتژی غیریت‌ساز با آمریکا در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی»، *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۴(۱۴)، ۲۳-۵۰.

شهیدی، محمود. (۱۳۸۸). «نقش خاص‌گرایی‌ها در شکل‌گیری توافقات بین‌المللی در پروندهٔ هسته‌ای ایران. *فصلنامهٔ رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۹، ۵۷-۷۷.

علیپوریان، طهماسب و احد نوری اصل، ۱۳۹۳. «تحول یا تغییر گفتمانی سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران: مقایسه سیاست‌خارجی دوران احمدی‌نژاد و روحانی. *فصلنامهٔ مطالعات سیاسی*، ۷ (۲۵)، ۷۹-۱۰۸.

کریمی، غلامرضا، (۱۳۹۲). بررسی گفتمان اعتدال محور دولت یازدهم بر مبنای واقع‌گرایی آرمان‌گرایانه همایش سیاست‌خارجی اعتدال گرا، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲۱اسفند، قابل بازیابی در: www.profdoc.um.ac.ir/articles/a/1040817.pdf

متقی، ابراهیم و آزرمی، علی. (۱۳۹۳). «گفتمان سیاست‌خارجی دهه چهارم انقلاب اسلامی تعامل‌گرای ضد نظام هژمونیک از منظر تئوری سازه انگاری»، *فصلنامه پژوهش نامه انقلاب اسلامی*، سال سوم شماره۱۲، پاییز.

محمدنیا، مهدی. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی سیاست‌خارجی دولت های اصول‌گرا و اعتدال»، *فصلنامه سیاست پژوهی*، (۲)۱، ۱۷۵-۲۰۴.

محمود خانی، زهرا. (۱۳۹۵). بررسی مقایسه ای گفتمان‌های سیاست‌خارجی دولت دهم و یازدهم و تاثیر آن بر امنیت منطقه خاورمیانه (۱۳۹۴-۱۳۸۴) ، *فصلنامه سیاست‌خارجی*، (۳۰)۲، ۳۵-۷.

منوچهری، عباس. (۱۳۹۰). هیافت و روش در علوم‌سیاسی، تهران :سمت.

نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.

هوارث، دیوید. (۱۳۷۷). «نظریهٔ گفتمان»، *فصلنامهٔ علوم‌سیاسی*، شماره ۲.

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپ. (۱۳۹۲). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، تهران: نی

References

Alipourian, T., & Noori Asl, A. (2014). Transformation or discursive change in Iran's foreign policy: Comparing Ahmadinejad and Rouhani administrations. *Political Studies Quarterly*, 7(25), 79–108. [In Persian].

Almond, G. A., & Verba, S. (1965). *The civic culture: Political attitudes and democracy in five nations*. Boston: Little, Brown.

Ashrafi, A., & Ghiasian, S. B. (2013). A study of public diplomacy in the policies of the eighth and ninth governments. *Sepehr-e Siasat Quarterly*, 1(1), 9–54. [In Persian].

Dehghani Firoozabadi, S. J. (2007). Justice-oriented principlist discourse in the foreign policy of Ahmadinejad's government. *Political Knowledge Journal*, 5, 67–98. [In Persian].

Dehghani Firoozabadi, S. J. (2008). Emancipating foreign policy: Critical theory and Islamic Republic of Iran's foreign policy. *The Iranian Journal of International Affairs*, 20(3).

Dehghani Firoozabadi, S. J. (2014). The nuclear discourse of the eleventh government. *Strategic Studies Quarterly*, 17(1), 92–120. [In Persian].

Dehghani Firoozabadi, S. J., & Ataei, M. (2014). The nuclear discourse of the eleventh government. *Strategic Studies Quarterly*, 11(1), 87–120. [In Persian].

Dehghani Firoozabadi, S. J., & Zabihi, R. (2012). The impact of Islamic-revolutionary identity on foreign policy behavior of the Islamic Republic of Iran in the nuclear issue (Khatami and Ahmadinejad administrations). *Political Science Quarterly*, 15(59), 75–102. [In Persian].

Ehteshami, A., & Mahjoob, Z. (2008). Iran and the rise of its neoconservatives. New York: I. B. Tauris.

Haddad, Gh. (2015). Semantic structure of neo-principlists and the foreign policy of the Islamic Republic (2005–2013). *Political Science Research Quarterly*, 10(3), 41–112. [In Persian].

Haji-Yousefi, A. M. (2010). Iran's foreign policy during Ahmadinejad: From confrontation to accommodation. *Alternatives: Turkish Journal of International Relations*, 9(2), 1–25.

Howarth, D. (1998). Discourse theory. Political Science Quarterly, 2. [In Persian].

Jørgensen, M., & Phillips, L. (2013). Discourse analysis: Theory and method. Tehran: Ney Publishing. [In Persian].

Karimi, Gh. (2013). The moderation-focused discourse of the eleventh government based on idealistic realism. Conference on Moderate Foreign Policy, Institute for Political and International Studies. http://www.profdoc.um.ac.ir/articles/a/1040817.pdf [In Persian].

Khalili, R. (2014). The eleventh presidential election and the outlook of Iran's nuclear program. *Strategic Studies Quarterly*, 17(1), 121–154. [In Persian].

Khosravi Bab Anari, M. T. (2017). The foreign policy approach of the eleventh government toward order and security in the Middle East. *International Relations Studies Quarterly*, 39(10), 31–58. [In Persian].

Mahmoudkhani, Z. (2016). Comparative analysis of the foreign policy discourses of the tenth and eleventh governments and their impact on Middle East security (2005–2015). *Foreign Policy Quarterly*, 30(2), 7–35. [In Persian].

Manouchehri, A. (2011). Method and approach in political science. Tehran: SAMT Publishing. [In Persian].

Mohammadnia, M. (2015). Comparative study of the foreign policies of principlist and moderate governments. *Policy Research Quarterly*, 1(2), 175–204. [In Persian].

Mottaghi, E., & Azarmi, A. (2014). Foreign policy discourse of the fourth decade of the Islamic Revolution: Interactionist anti-hegemonic approach based on constructivism. *Islamic Revolution Research Quarterly*, 3(12). [In Persian].

Naji, K. (2008). Ahmadinejad: The secret history of Iran's radical leader. California: University of California Press.

Naghibzadeh, A. (2001). An introduction to political sociology. Tehran: SAMT Publishing. [In Persian].

Ramazani, R. K. (2007). Iran's foreign policy: Independence, freedom, and the Islamic Republic. In A. Ehteshami & M. Zweiri (Eds.), Iran's foreign policy: From Khatami to Ahmadinejad (pp. 1–16). New York: Ithaca Press.

Rasouli Sani Abadi, E. (2015). Four approaches to foreign policy analysis in the eleventh government. *Foreign Relations Quarterly*, 7(1), 93–119. [In Persian].

Roche, G. (2010). *Social change* (M. Vosoughi, Trans.). Tehran: Ney Publishing. [In Persian].

Rouhani, H. (2013, August 4). Inauguration ceremony speech. IRNA News Agency. http://www.irna.ir/fa/News/82745997 [In Persian].

Rouhani, H. (2013, May 13). Speech at Sharif University of Technology. Iranian Diplomacy. http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1916161 [In Persian].

Rouhani, H. (2013, June 29). Speech at the Media Horizon Conference. Entekhab News Agency. http://www.entekhab.ir/fa/news/119133 [In Persian].

Rouhani, H. (2013, September 10). IRNA News Agency. Retrieved September 2014 from http://www.irna.ir/fa/News/81290015 [In Persian].

Rouhani, H. (2013, September 20). Why Iran seeks constructive engagement. President.ir. http://president.ir/fa/71341 [In Persian].

Rouhani, H. (2013, September 25). Speech at the 67th UN General Assembly. President.ir. http://president.ir/fa/71572 [In Persian].

Rouhani, H. (2013). President: Sanctions will be lifted within six months. ILNA News Agency. https://www.ilna.ir [In Persian].

Rouhani, H. (2014). We distance ourselves from extremism and lawlessness. ISNA News Agency. www.isna.ir [In Persian].

Shahidi, M. (2009). The role of particularism in forming international agreements regarding Iran's nuclear case. *Political and International Approaches Quarterly*, 19, 57–77. [In Persian].

Soltani-Nejad, A., Zehrani, M., & Shapouri, M. (2013). The United States and Iran's nuclear program: The dismantlement strategy and its tools. *Strategic Studies Quarterly*, 16(1), 107–148. [In Persian].

Soltaninejad, A., & Shapouri, M. (2013). Iran and America: Negative cycle and continuation of nuclear conflict. *Journal of Foreign Relations*, 5(1), 105–132.

Soleimani, R. (2015). Othering strategy toward the United States in Iran's post-revolution foreign policy discourses. *Islamic Revolution Studies Quarterly*, 4(14), 23–50. [In Persian].

Tajik, M. R. (1998). Discourse theory. Political Science Quarterly, 2. [In Persian].

Tavana, M. A., Rahmani, T., & Eslami, H. (2014). Analysis of Ahmadinejad government's foreign policy according to the critical theory of international relations. *International Journal of Political Science*, 4(8), 55–71.

Tohidfam, M. (2018). Good governance and the social security system. Tehran: Elmi va Farhangi Publishing. [In Persian].

Tohidfam, M., & Hosseinian Amiri, M. (2009). Integration of agency and structure in the thought of Giddens, Bourdieu, and Habermas and its impact on new political sociology. *Political Science Research Quarterly*, 4(15). [In Persian].

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Proposing a Model of Women's Resistance Strategies in Confronting Gender Inequality within the Family: A Case Study of Female Students at Islamic Azad University, Shiraz Branch

Zahra Shayesteh[1], **Alireza Khodami**[2] ✉, **Jalil Azizi**[3], and **Ebrahim Beiraghipanah**[4]

1. Department of Sociology, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran. Email: 2298378193@iau.ir
2. Corresponding Author, Department of Sociology, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran. Email: 2431749029@iau.ir
3. Department of Sociology, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran. Email: 2430149427@iau.ir
4. Department of Business Administration, Shi.C., Islamic Azad University, Fars, Iran. Email: 2296979068@iau.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 August 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 06 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Gender Inequality,
Resistance,
Grounded Theory,
Family,
Women's Empowerment

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine the resistance strategies employed by female students at the Islamic Azad University, Shiraz Branch, in confronting gender inequalities within the family. It seeks to identify and analyze the ways in which these students respond to and cope with such inequalities.

Method: The research was conducted using a qualitative approach based on Grounded Theory (Strauss and Corbin's six-step model). The study participants consisted of 15 female students who had experienced gender inequality within their families. Data were collected through semi-structured interviews and analyzed using the three stages of coding: open, axial, and selective. In total, 22 open codes (subcategories) and several axial categories were extracted.

Results: The results indicate that women employ a range of resistance strategies when facing gender inequalities, categorized into 13 main themes: demonstrating compliance, protesting discrimination, challenging gender stereotypes, utilizing social support, selective distancing from the family, concealing information in family interactions, overt resistance to gender discrimination, overt violence strategies, empowerment, suicidal mechanisms, exiting the environment, experiencing unfair treatment, and lack of financial support. The core category emerging from the data was identified as "escaping patriarchal domination.".

Conclusion: The findings reveal that female students are not passive in the face of gender-based discrimination within the family; instead, they actively adopt various resistance strategies to confront and manage these inequalities. The results of this study can serve as a theoretical and practical foundation for developing supportive policies and programs aimed at enhancing awareness and empowering young women in dealing with familial and social gender inequalities.

Cite this article: Shayesteh, Z., Khodami, A., Azizi, J., & Beiraghipanah, E. (2026). Proposing a Model of Women's Resistance Strategies in Confronting Gender Inequality within the Family: A Case Study of Female Students at Islamic Azad University, Shiraz Branch. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086858.1685

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086858.1685

Introduction

Gender inequality within the family remains one of the most enduring forms of social injustice, persisting in many Iranian households despite advancements in women's education and social awareness. Young women, navigating the tension between modern academic values and traditional familial frameworks, encounter these inequalities and employ diverse strategies to confront them.

Equipped with higher education and cultural capital, female students exhibit heightened gender consciousness; rather than passively acquiescing to discrimination, they emerge as active agents. Their resistance manifests through various mechanisms, including bargaining, protest, concealment, role redefinition, and the utilization of social support networks. The coexistence of traditionalism and modernity in Shiraz creates a dualistic position for these young women, subjecting them to patriarchal pressures while simultaneously fostering opportunities for conscious resistance.Focusing on the lived experiences of female students at the Islamic Azad University, Shiraz Branch, this study seeks to identify and analyze these resistance strategies. The research aims to develop a grounded theory concerning female resistance to domestic gender inequality and to elucidate the paradigmatic model of this process. The findings may contribute to the design of empowerment programs, gender-related curricula in higher education, and family oriented policymaking.

Method

The research was conducted using a qualitative approach based on Grounded Theory (Strauss and Corbin's six-step model). The study participants consisted of 15 female students who had experienced gender inequality within their families. Data were collected through semi-structured interviews and analyzed using the three stages of coding: open, axial, and selective. In total, 22 open codes (subcategories) and several axial categories were extracted.

Results

The results indicate that women employ a range of resistance strategies when facing gender inequalities, categorized into 13 main themes: demonstrating compliance, protesting discrimination, challenging gender stereotypes, utilizing social support, selective distancing from the family, concealing information in family interactions, overt resistance to gender discrimination, overt violence strategies, empowerment, suicidal mechanisms, exiting the environment, experiencing unfair treatment, and lack of financial support. The core category emerging from the data was identified as "escaping patriarchal domination.".

Conclusion

The findings of the present study align with those reported by Farahmand, Baharlouei, Sharifi Saei, and Azad Armaki. Across these studies, women's resistance to familial

discrimination appears as a combination of covert protest, performed compliance, and gradual, incremental actions. Likewise, Al-Swalqa's research on Jordanian women indicates that, in confronting domestic violence, they employ strategies such as refusal, tactical role-playing, and the use of social-support networks. These results correspond closely with the components of "concealment" and "social support" identified in the current study.The findings further suggest that the cultural environment of Shiraz characterized by the coexistence of traditional and modern value systems creates a dual and sometimes contradictory space for resistance. Within this context, young women combine cultural accommodation with modern gender awareness to develop strategies appropriate to their sociocultural setting as they confront patriarchal domination. Overall, the study shows that resistance within Iranian families is a multidimensional and gradual process, one that spans from the internalization of cultural norms to the reconstruction of social agency, representing a progression from subordination to active agency.The study concludes that women's resistance to gender inequality in the family is dynamic, multilayered, and shaped by cultural, social, and economic factors. In the process of "escaping patriarchal domination," female university students rely on strategies such as tactical adaptation, negotiation, empowerment, and economic independence. These findings, consistent with both national and international research, indicate that although female agency in contemporary Iran remains constrained by prevailing cultural structures, it is nonetheless gradually reshaping patriarchal norms from within.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ارائه مدل راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده، مطالعه موردی: دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز

زهرا شایسته[۱]، علیرضا خدامی[۲]✉، جلیل عزیزی[۳]، ابراهیم بیرقی پناه[۴]

۱. گروه جامعه شناسی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران. رایانامه: 2298378193@iau.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه جامعه شناسی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران. رایانامه: 2431749029@iau.ir
۳. گروه جامعه شناسی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران. رایانامه: 2430149427@iau.ir
۴. گروه مدیریت بازرگانی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران. رایانامه: 2296979068@iau.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
نابرابری جنسیتی،
مقاومت،
نظریه داده بنیاد،
خانواده،
توانمندسازی زنان

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی راهبردهای مقاومت دختران دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی در محیط خانواده انجام شده و تلاش دارد شیوه‌های مواجهه آنان با این نابرابری‌ها را شناسایی و تحلیل کند.

روش پژوهش: این مطالعه با رویکرد کیفی و با استفاده از نظریه داده‌بنیاد (الگوی شش‌مرحله‌ای اشتراوس و کوربین) انجام شده است. مشارکت‌کنندگان پژوهش شامل ۱۵ دختر دانشجو بودند که تجربه نابرابری جنسیتی در خانواده داشتند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته گردآوری شد و با استفاده از فرایند کدگذاری سه‌مرحله‌ای شامل کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل گردید. در مجموع ۲۲ کد باز (خرده‌مقوله) و چندین مقوله محوری استخراج شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که زنان در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی از مجموعه‌ای از راهبردهای مقاومتی بهره می‌گیرند که در قالب ۱۳ مقوله اصلی شامل: نمایش تمکین، اعتراض به تبعیض، به چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی، بهره‌گیری از حمایت‌های اجتماعی، فاصله‌گذاری انتخابی با خانواده، پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی، مقاومت آشکار در برابر تبعیض‌های جنسیتی، راهبرد خشونت علنی، توانمندسازی، مکانیسم خودکشی، کنش ترک محیط، عدم عدالت در رفتار و عدم حمایت مالی شناسایی شد. مقوله هسته‌ای پژوهش نیز «گریز از سلطه پدرسالاری» به‌دست آمد.

نتیجه‌گیری: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دختران دانشجو در مواجهه با تبعیض‌های جنسیتی درون خانواده صرفاً منفعل نبوده و با اتخاذ راهبردهای مختلف مقاومتی، نقش فعالی در مقابله با این نابرابری‌ها ایفا می‌کنند. نتایج این مطالعه می‌تواند مبنایی نظری و عملی برای تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های حمایتی با هدف افزایش آگاهی و توانمندسازی دختران در مواجهه با نابرابری‌های خانوادگی و اجتماعی فراهم آورد.

استناد: شایسته، زهرا؛ خدامی، علیرضا ؛ عزیزی، جلیل و بیرقی پناه، ابراهیم. (۱۴۰۴). ارائه مدل راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده، مطالعه موردی: دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (شماره ۸) ۴، ۱-۲۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086858.1685

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086858.1685

مقدمه

نابرابری جنسیتی، یکی از ساختارمندترین اشکال بی‌عدالتی اجتماعی در جوامع انسانی است که در بستر خانواده نیز بازتولید می‌شود. خانواده به‌عنوان نخستین نهاد اجتماعی، نقش کلیدی در جامعه‌پذیری جنسیتی و انتقال ارزش‌های مبتنی بر تفکیک نقش‌های زنانه و مردانه دارد .در بسیاری از خانواده‌های ایرانی، اگرچه تحولات اجتماعی و افزایش سطح تحصیلات زنان موجب تغییراتی در نقش‌های جنسیتی شده، اما همچنان نشانه‌هایی از تبعیض و نابرابری در زمینه‌هایی چون تقسیم کار خانگی، تصمیم‌گیری‌ها، و محدودیت‌های رفتاری به چشم می‌خورد. در چنین شرایطی، زنان به‌ویژه نسل جوان‌تر راهبردهایی برای مقاومت، چانه‌زنی یا بازتعریف نقش‌های خود در پیش می‌گیرند. با گسترش آموزش عالی در ایران و ورود گسترده زنان به دانشگاه‌ها، شاهد شکل‌گیری نوعی آگاهی جنسیتی در میان دانشجویان دختر هستیم. این آگاهی، آن‌ها را در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی در خانواده به کنشگرانی فعال تبدیل می‌کند؛ کنشگرانی که با استفاده از طیفی از راهبردهای مقاومت، در پی کسب اختیار بیشتر و بازتعریف نقش زنانه در خانواده‌اند . در این میان، بررسی تجربه‌های زنان جوانی که از یک‌سو در معرض ارزش‌های نوین دانشگاهی قرار دارند و از سوی دیگر همچنان در ساختارهای سنتی خانواده زندگی می‌کنند، می‌تواند تصویر دقیقی از شیوه‌های مقاومت روزمره آن‌ها در برابر نابرابری جنسیتی ارائه دهد. نابرابری جنسیتی در خانواده پدیده‌ای است که ریشه در ساختارهای سنتی و ارزش‌های فرهنگی دیرپای جوامع دارد. در ایران با وجود افزایش مشارکت اجتماعی و تحصیلی زنان، ساختار قدرت درون خانواده همچنان به نفع مردان باقی مانده است. تصمیم‌گیری‌های اساسی، محدودیت‌های رفت‌وآمد، نظارت شدید بر روابط اجتماعی دختران، و تقسیم ناعادلانه مسئولیت‌های خانگی از جمله مصادیق نابرابری در خانواده به شمار می روند (Azad Armaki,2016). اگرچه قوانین و سیاست‌های کلان تا حدی به بهبود وضعیت زنان کمک کرده‌اند، اما در عمل، بسیاری از زنان به‌ویژه درون نهاد خانواده، همچنان با اشکال مختلف سلطه و نابرابری مواجه‌اند. با وجود این، زنان به‌مثابه سوژه‌هایی منفعل باقی نمانده‌اند بلکه از راهبردهای متنوعی برای مقابله با این وضعیت از جمله مقاومت پنهان، چانه‌زنی و بهره‌گیری از آموزش استفاده می‌کنند (Farahmand & Baharloui, 2022a). این کنش‌ها و راهبردها اگرچه همواره آشکار نیستند اما نقش مهمی در فرسایش تدریجی سلطه مردسالارانه و نابرابری جنسیتی ایفا می‌کنند. در این بستر، مقاومت زنان جوان در برابر نابرابری‌ها اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند. دانشجویان دختر، به‌عنوان بخشی از طبقه متوسط جدید و دارای سرمایه فرهنگی، در موقعیتی قرار دارند که نه‌تنها نابرابری‌ها را درک می‌کنند، بلکه گاه به شیوه‌های خلاقانه‌ای برای مقابله با آن متوسل می‌شوند. این راهبردها می‌توانند از اشکال ملایم چانه‌زنی و اقناع تا کنش‌های اعتراضی و حتی سکوت معنادار را در بر گیرند (Karimi,2021). همچنین باید اضافه کرد با توجه به ساختار فرهنگی ـ اجتماعی شهر شیراز که در آن سنت‌گرایی خانوادگی و تمایلات مدرن هم‌زمان حضور دارند، زنان جوان به‌ویژه دانشجویان در موقعیتی دوگانه قرار می‌گیرند. از یک سو، الگوهای جنسیتی سنتی و فشارهای خویشاوندی آن‌ها را به پذیرش نظم پدرسالارانه سوق می‌دهد و از سوی دیگر، دسترسی به آموزش عالی، فضاهای دانشگاهی و منابع آگاهی‌زا، امکان شکل‌گیری کنش مقاوم[1] را فراهم می‌کند (Mazaheri & Colleagues ,2019) مفهوم کنش مقاوم در اینجا به مجموعه‌ای از رفتارها و استراتژی‌های آگاهانه‌ای اشاره دارد که زنان جوان (به‌ویژه دانشجویان) در مواجهه با ساختارهای پدرسالارانه شیراز اتخاذ می‌کنند. در نتیجه این زمینه فرهنگی خاص، بستری مهم برای بررسی راهبردهای مقاومت زنان در برابر نابرابری جنسیتی درون خانواده فراهم می‌سازد .شناسایی این راهبردها نه‌تنها می‌تواند درک ما از پویایی‌های جنسیتی در خانواده را افزایش دهد، بلکه زمینه‌ساز مداخلات مؤثرتر فرهنگی و اجتماعی در جهت توانمندسازی زنان خواهد بود. ازاین‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر تجربه‌های زیسته دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز، در پی پاسخ به این پرسش کلیدی است که: زنان جوان چگونه در برابر نابرابری‌های جنسیتی در خانواده مقاومت می‌کنند و چه راهبردهایی را برای مقابله با این وضعیت به کار می‌گیرند؟ هدف از انجام پژوهش حاضر، ارائه نظریه داده بنیاد درباره راهبردهای مقاومت دختران دانشجوی دانشگاه آزاد شیراز در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده است. این مطالعه با تمرکز بر تجربه زیسته دختران دانشجو، می‌کوشد با ارائه فهم نظری از مقاومت‌های روزمره دختران در بستر خانواده‌های ایرانی به تحلیل نابرابری جنسیتی و مقاومت در سطح خانواده به ارائه مدل

1. Resistance Action

پارادایمی بپردازد. انتظار می‌رود یافته‌های این تحقیق، بستری برای طراحی برنامه‌های توانمندسازی زنان، آموزش تربیت جنسی در سطح دانشگاهی و سیاست‌گذاری خانواده‌محور توسط متولیان امر فرهنگی از جمله آموزش و پرورش، آموزش عالی و صدا و سیما فراهم کند.

با توجه به هدف پژوهش که شناسایی راهبردهای مقاومت دختران دانشجو در برابر نابرابری جنسیتی درون خانواده است، با توجه به موارد فوق سؤال اصلی پژوهش بصورت ذیل بیان می گردد:

راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده چگونه است؟

پیشینه پژوهش

مطالعه مقاومت دختران در برابر نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، به‌ویژه در بسترهای فرهنگی و اجتماعی خاص مانند ایران، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در این زمینه، پژوهش‌های متعددی به بررسی شیوه‌های مقاومت دختران پرداخته‌اند: فرهمند و بهارلویی با استفاده از روش نظریه داده بنیاد، به بررسی تجربه زنان از نابرابری جنسیتی درون خانواده و راهبردهای مقاومت آن‌ها پرداختند. نتایج نشان داد که زنان با دوگانگی عاطفی و منطقی مواجه‌اند و راهبردهایی مانند اعتراض، اثبات خود و مقاومت را اتخاذ می‌کنند (Farahmand & Baharloui, 2022a) در پژوهشی دیگر فرهمند و بهارلویی استراتژی‌های زنان در مواجهه با نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و خشونت‌ها را بررسی کرده و به این نتیجه رسیدند که زنان استراتژی‌هایی مانند اصلاحی، استقلال‌طلبانه، اعتراضی و پیشگیرانه را در پیش می گیرند (Farahmand & Baharloui, 2022b) شریفی ساعی و آزاد ارمکی در مطالعه‌ای کیفی، راهبردهای مقاومت فرهنگی زنان در خانواده‌های ایرانی را بررسی کرده و دریافتند که زنان از شیوه‌هایی مانند مبارزه بر سر معنا، رمزگشایی‌های تقابلی و نمایش تمکین برای تغییر توازن قدرت در خانواده بهره می‌برند (Sharifi Saei & Azad Aramaki, 2022). این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، از راهبردهای متنوعی بهره می‌برند که بسته به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و فردی متفاوت است. با این حال، هنوز نیاز به مطالعات بیشتری وجود دارد تا این راهبردها به‌صورت دقیق‌تر و در بسترهای مختلف بررسی شوند. همچنین مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهند که زنان در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، از راهبردهای متنوعی بهره می‌برند. این راهبردها بسته به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و فردی متفاوت هستند. السوالقه به بررسی راهبردهای مقاومت زنان اردنی در مواجهه با خشونت خانگی پرداخته که نتایج نشان داد که زنان از تاکتیک‌هایی مانند امتناع از رابطه جنسی، محروم‌سازی مالی و استفاده از نقش‌های سنتی برای مقابله با سلطه مردان استفاده می‌کنند (Alsawalqa, 2022). باسو در مطالعه‌ای موردی، به بررسی مقاومت زنان کارآفرین در بنگال غربی در برابر نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده پرداخته و نشان داد که زنان با استفاده از راهبردهایی مانند حفظ استقلال اقتصادی، بازتعریف نقش‌های خانوادگی و مذاکره با اعضای خانواده، به‌صورت فعال با ساختارهای پدرسالارانه مقابله می‌کنند (Basu, 2023) در پژوهشی توسط جان و عظیم درباره دختران در منطقه مردان پاکستان، نشان داده که دختران برای ادامه تحصیل در برابر نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده مقاومت می‌کنند. آن‌ها با مقابله با انتظارات سنتی و محدودیت‌های فرهنگی، استقلال تحصیلی و فردی خود را پیگیری می‌کنند (Jan & Azeem, 2024). دختران در این پژوهش با اصرار بر ادامه تحصیل ،چانه‌زنی با خانواده ،پنهان‌کاری در برخی فعالیت‌ها و استفاده از حمایت اطرافیان، در برابر نابرابری‌های جنسیتی خانوادگی مقاومت می‌کنند. این مقاومت‌ها اغلب پنهان، تدریجی و در قالب نقش‌های پذیرفته‌شده اجتماعی انجام می‌شود. این مطالعات نشان می‌دهند که زنان در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، از راهبردهای متنوعی بهره می‌برند که بسته به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و فردی متفاوت است. مطالعات داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهند که مقاومت دختران و زنان در برابر نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، پدیده‌ای چندلایه، پیچیده و زمینه‌مند است. در بستر فرهنگی ایران، پژوهشگران نشان داده‌اند که زنان از راهبردهایی چون اعتراض، استقلال‌طلبی، اصلاح‌گری، نمایش تمکین و بازتعریف معناهای خانوادگی برای برهم‌زدن توازن قدرت جنسیتی استفاده می‌کنند. این واکنش‌ها بسته به نوع تجربه، جایگاه اجتماعی و فضای خانوادگی تنوع زیادی دارند. در مطالعات خارجی نیز پژوهشگران بر شکل‌های مختلف مقاومت دختران و زنان در جوامع سنتی تأکید کرده‌اند.

در این زمینه، راهبردهایی مانند امتناع جنسی، استقلال اقتصادی، چانه‌زنی با خانواده، پنهان‌کاری و بازتعریف نقش‌ها برای مقابله با سلطه پدرسالارانه به‌کار می‌روند. این کنش‌ها نه صرفاً انقلابی و آشکار، بلکه اغلب پنهان، روزمره و تدریجی هستند. در مجموع، این پیشینه‌ها نشان می‌دهند که راهبردهای مقاومت زنان درون خانواده، متأثر از زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و فردی بوده و نیازمند تحلیل‌های بومی و تطبیقی دقیق‌تر هستند.

ملاحظات نظری

پژوهش کیفی بر پایه درک عمیق از تجربیات انسانی و زمینه‌مند بودن پدیده‌ها استوار است. در این راستا، ملاحظات نظری نقش مهمی در جهت‌دهی به فرآیند تحقیق ایفا می‌کنند. برخلاف پژوهش‌های کمّی که اغلب بر پایه فرضیه‌ها و مدل‌های نظری از پیش تعیین‌شده بنا می‌شوند، پژوهش‌های کیفی به ویژه با رویکردهایی مانند نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، پدیدارشناسی یا قوم‌نگاری – تلاش می‌کنند تا از درون داده‌ها به فهم نظری برسند. در چنین رویکردهایی، پژوهشگر باید نسبت به پیش‌فرض‌ها، سوگیری‌های نظری و چارچوب‌های مفهومی آگاه باشد و آن‌ها را به شیوه‌ای شفاف مستندسازی و مدیریت کند(Creswell & Poth ,2018). به همین دلیل، در این پژوهش تلاش خواهد شد که ضمن شناخت زمینه‌های نظری مرتبط با موضوع، از تحمیل نظریه‌های پیشین بر داده‌ها پرهیز شود و تمرکز بر استنتاج مفاهیم از دل تجارب مشارکت‌کنندگان قرار گیرد. همچنین تلاش خواهد شد از ورود پیش‌داوری‌های نظری به فرآیند کدگذاری و تحلیل داده‌ها جلوگیری شود. برای تحقق این مهم از طریق کدگذاری باز و مقایسه مداوم داده‌ها و کدها، یادداشت‌نویسی تحلیلی[1] برای ثبت و ردیابی ایده‌های در حال شکل‌گیری، خودآگاهی پژوهشگر[2] جهت شناسایی و کنترل پیش‌فرض‌های شخصی محقق می‌شود. این فرآیند تضمین می‌کند که نظریه نهایی به‌طور طبیعی و مستقل از داده‌ها ساخته شود، نه از تحمیل ساختارهای ذهنی یا چارچوب‌های نظری پیشین. پژوهشگر در طول انجام مصاحبه‌ها و تحلیل داده‌ها، ضمن آگاهی از جایگاه خود در فرآیند تحقیق، پیش‌فرض‌های نظری را مستندسازی و مدیریت می کند تا تحلیل نهایی بیشترین نزدیکی را با تجارب مشارکت‌کنندگان داشته باشد (Corbin & Strauss ,2015).

نظریه مقاومت روزمره – جیمز اسکات

جیمز اسکات (Scott ,1985) در اثر کلاسیک خود سلاح‌های ضعیفان[3] بر اهمیت اشکال پنهان و غیرمستقیم مقاومت در میان فرودستان تأکید دارد. از نظر وی، مقاومت الزاماً به‌صورت شورش یا اعتراض آشکار بروز نمی‌یابد، بلکه می‌تواند در قالب کنش‌های کوچک، روزمره و خاموش مانند تعلل، دروغ مصلحتی، وانمودسازی یا سکوت معنادار نمود یابد. در بافت خانواده‌های پدرسالار، زنان ممکن است از طریق مقاومت‌های نامرئی مانند نافرمانی پنهان، تأخیر در انجام وظایف خانگی، یا اتخاذ تصمیمات مستقل در غیاب مرد خانواده، سلطه را به چالش بکشند. این شکل از مقاومت ضمن حفظ ظاهر انقیاد، نوعی قدرت در سایه را برای زنان به همراه دارد. بر اساس نظریه اسکات، مقوله های مقاومت‌های پنهان، روزمره، انفرادی و گاه حتی سکوت و قهر کردن نیز می‌توانند معنای مقاومت داشته باشند، به‌ویژه وقتی هدف، فرسایش تدریجی سلطه است. در پژوهش مورد نظر، گریز از سلطه پدرسالاری نیز دقیقاً هم‌راستا با مفهوم مقاومت اسکات است؛ زیرا دختران نه با اطاعت صرف، بلکه با اتخاذ راهبردهای متنوع و گاه پنهان، در حال بازتعریف جایگاه خود و مقاومت علیه نظام نابرابر جنسیتی‌اند. بنابراین، یافته‌های پژوهش حاضر را می‌توان نمود عینی نظریه مقاومت روزمره اسکات در بافت خانوادگی و جنسیتی ایران دانست؛ جایی که دختران دانشجو با بهره‌گیری از اشکال متنوع مقاومت، گفتمان پدرسالار را به چالش می‌کشند.

1. Memoing
2. Reflexivity
3. Weapons of the Weak

نظریه عاملیت نهفته – صبا محمود

یکی از چارچوب‌های مفهومی مؤثر در تحلیل کنش‌های زنان در بستر سلطه جنسیتی، نظریه عاملیت نهفته[1] صبا محمود (Mahmood ,2005) است. برخلاف رویکردهای فمینیستی لیبرال که عاملیت را اغلب در شکل مقاومت مستقیم، مخالفت آشکار یا کنش‌های رهایی‌بخش می‌بینند، همچنین با الهام از نظریه قدرت میشل فوکو، استدلال می‌کند که عاملیت می‌تواند در دل ساختارهای قدرت و حتی از طریق رفتارهایی مانند سکوت، تمکین، یا انقیاد ظاهری نیز پدیدار شود. از دیدگاه او، این نوع کنش‌ها می‌توانند پاسخ‌هایی آگاهانه، زمینه‌مند و هدفمند به شرایط فرهنگی و اجتماعی موجود باشند و در نتیجه، حامل ظرفیت‌های مقاومت درونی‌شده به شمار آیند .(Mahmood ,2005)

نظریه بازسازی هویت جنسیتی – جودیت باتلر

در تبیین چگونگی کنشگری زنان در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی، می‌توان از نظریه بازسازی هویت جنسیتی جودیت باتلر بهره گرفت. باتلر (Butler ,1990) در نظریه جنسیت، آن را نه ماهیتی ذاتی یا زیستی، بلکه کنشی تکرارشونده و ساخته‌شده در بستر قدرت می‌داند. به باور وی، هویت جنسیتی از طریق اجرای نقش جنسیتی یا اجراهای مداوم فرهنگی و اجتماعی بازتولید می‌شود و همین اجراها می‌توانند به شکل‌گیری مقاومت یا بازتعریف نقش‌های جنسیتی منجر شوند. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، زنان، به‌ویژه دختران دانشجو، در برابر تبعیض‌های جنسیتی خانوادگی، مجموعه‌ای از راهبردهای متنوع را به‌کار گرفته‌اند که بیانگر کنشگری فعال آنان در برابر نظم مسلط پدرسالارانه است. راهبردهایی چون «به چالش کشیدن کلیشه های جنسیتی»، «توانمندسازی»، «اعتراض به تبعیض» و « راهبرد خشونت علنی» با هنجارهای سنتی، مصداق‌هایی از اجرای نقش جنسیتی‌اند که هویت زنانه تثبیت‌شده را به چالش می‌کشند و آن را دگرگون می‌سازند. این کنش‌ها بازتابی از همان روندی هستند که باتلر از آن به عنوان امکان‌پذیری بازنویسی جنسیت از درون ساختارها یاد می‌کند. از سوی دیگر، راهبردهایی همچون «نمایش تمکین»، «عدم پذیرش آشکار تبعیض»، «فاصله‌گذاری انتخابی» و «پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی » نیز گرچه در ظاهر منفعلانه به‌نظر می‌رسند، در چارچوب نظریه باتلر، بخشی از اجرای نقش جنسیتی‌اند که از طریق بازتعریف موقعیت‌ها، به بازسازی قدرت در درون ساختارهای موجود کمک می‌کنند. حتی کنش‌هایی چون «مکانیسم خودکشی» یا «فرار»، که در نگاه نخست ناتوانی تلقی می‌شوند، در چارچوب نظریه باتلر می‌توانند به‌عنوان اجرای نقش جنسیتی افراطی برای گسست از هویت تحمیلی و بازسازی مرزهای زنانه تحلیل شوند. در مجموع، مقوله هسته‌ای پژوهش یعنی «گریز از سلطه پدرسالاری»، با نظریه بازسازی هویت جنسیتی باتلر انطباق دارد. دختران دانشجو نه تنها در برابر ساختارهای مردسالار منفعل نیستند، بلکه از طریق اجراها و بازتعریف‌های چندلایه و موقعیت‌مند، در حال خلق هویت‌های جنسیتی بدیل‌اند؛ هویت‌هایی که در دل زندگی روزمره و در بطن همان ساختارهای سلطه‌گر، عاملیت زنانه را شکل می‌دهند.

نظریه قدرت فوکو

همچنین میشل فوکو(Foucault ,1982) قدرت را رابطه‌ای پویا و پراکنده می‌داند که در تمام عرصه‌های زندگی، از جمله خانواده و روابط روزمره، جاری است و همواره با مقاومت همراه است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دختران دانشجو در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی، صرفاً تسلیم سلطه پدرسالاری نمی‌شوند، بلکه از راهبردهای متنوعی برای مقاومت و بازتعریف قدرت استفاده می‌کنند. رفتارهایی مانند «نمایش تمکین» یا «کاهش دسترسی اطلاعاتی» نمونه‌هایی از مقاومت‌های ظریف در درون ساختار قدرت‌اند. همچنین «خودکشی» و «فرار» به عنوان شکل‌هایی از مقاومت بدن در برابر سلطه پدرسالارانه قابل تفسیرند و کنش‌هایی مانند «توانمندسازی» و «راهبرد خشونت علنی» نشان‌دهنده ساخت سوژه‌ای فعال و مقاوم در دل روابط نابرابر هستند. بنابراین، «گریز از سلطه پدرسالاری» به معنای

1. Immanent Agency

خروج کامل نیست، بلکه دگرگون‌سازی و بازتعریف روابط قدرت از درون و در زندگی روزمره است، که دقیقاً با چارچوب نظری قدرت فوکو هم‌راستا است. این چارچوب‌ها به ما کمک می‌کند مقاومت زنان را نه‌فقط به‌مثابه واکنشی منفعل، بلکه به عنوان کنشی فعال و آگاهانه تحلیل کنیم.

روش پژوهش

این پژوهش با استفاده از نظریه داده بنیاد انجام شده است. روش نظریه داده بنیاد یک رویکرد کیفی است که هدف آن کشف و توسعه نظریه‌ها از طریق داده‌های میدانی است (Charmaz, 2014). در این پژوهش، نمونه‌گیری به شیوه‌ی نمونه‌گیری هدفمند صورت گرفت که از اصول بنیادین در روش نظریه داده‌بنیاد است(Creswell & Poth, 2019; Danaeifard & Emami, 2007) . در این نوع نمونه‌گیری، انتخاب مشارکت‌کنندگان نه به‌صورت تصادفی، بلکه بر مبنای نیاز تحلیل و رشد تدریجی مقولات نظری انجام می‌شود. به عبارت دیگر، مشارکت‌کنندگان به‌گونه‌ای انتخاب می‌شوند که بتوانند اطلاعات غنی و مرتبط برای توسعه‌ی مفاهیم در حال شکل‌گیری ارائه دهند. برای جمع آوری داده های تحقیق از ابزار مصاحبه نیمه ساختاریافته استفاده شده و جامعه آماری این پژوهش دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز که نابرابری جنسیتی را تجربه کرده و می توانستند اطلاعات با ارزشی را در اختیار پژوهشگر قرار دهند، تشکیل شده است. لازم به توضیح است که فرآیند نمونه‌گیری تا زمانی ادامه یافت که پژوهشگر به اشباع نظری[1] دست یافت؛ یعنی نقطه‌ای که در آن، داده‌های جدید منجر به شکل‌گیری مقوله‌ی جدیدی نشد و مفاهیم موجود نیز غنای کافی یافته بودند (Charmaz, 2014). در نهایت، پس از مصاحبه با ۱۵ نفر از دانشجویان دختر که تجربه‌ی مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده داشتند، اشباع نظری حاصل شد و روند نمونه‌گیری متوقف گردید.در نتیجه در این پژوش هنگامی جمع آوری داده ها متوقف شد که اطلاعات درباره همه دسته بندی های مورد نظر به اشباع رسید و این امر زمانی رخ داد که اطلاعات جدیدی به دست نیامد. در پژوهش های کیفی، حجم نمونه را مترادف با کامل شدن داده ها یا اشباع داده ها می دانند(Creswell & Poth, 2019). به منظور شناسایی مؤلفه های راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده با ۱۵ دختر دانشجو دانشگاه آزاد اسلامی شیراز مصاحبه و سپس متن مصاحبه ها به دقت پیاده سازی و به همراه یادداشت های برداشته شده برای تجزیه وتحلیل مورداستفاده قرار گرفت. با برش زدن متن مصاحبه، مفهوم پردازی، مقوله بندی و دسته بندی آنها در مقوله های اصلی و فرعی، تحلیل داده ها با استفاده از روش کدگذاری باز و محوری و طبقه بندی واحدهای متنی موجود، طبقه های معنی دار و منطقی انجام شد. برای این منظور ابتدا کدهای مناسب به بخش های مختلف داده ها اختصاص یافت. این کدها در قالب مفهوم تعیین گردیده که آن را کدگذاری باز می نامند؛ سپس پژوهشگر با اندیشیدن در مورد ابعاد متفاوت این مقوله ها و یافتن پیوندهای میان آنها به کدگذاری محوری اقدام نمود. لازم به ذکر است که در جریان این رمزگذاری پژوهشگر با استفاده از نمونه برداری نظری و با توجه به مفاهیم پدیدارشده از دل داده ها به گردآوری داده ها که تصویر غنی تری از مفاهیم و مقوله های حاصل فراهم نمود پرداخت. سرانجام با کدگذاری انتخابی مقوله های پالایش شده و با طی این فرایندها درنهایت ملاحظات نظری پژوهش پدیدار شد. در نهایت پس از شناسایی ابعاد و مؤلفه ها و هم چنین روابط بین مؤلفه ها و ابعاد شناسایی شده، یکی از ابعاد به عنوان مقوله محوری و سایر ابعاد به عنوان شرایط علی، بستر حاکم بر پدیده موردبررسی، شرایط مداخله گر، استراتژی ها و پیامدها در مدل قرار گرفت. باید اضافه کرد به‌منظور اطمینان از اعتبار یافته‌ها، از راهبردهایی چون مرور مجدد داده‌ها با مشارکت‌کنندگان، تحلیل هم‌زمان با جمع‌آوری داده‌ها، ثبت جزئیات کامل مراحل کدگذاری و دسته‌بندی، و مشورت با اساتید دانشگاه استفاده شد. همچنین برای افزایش قابلیت انتقال، شرحی دقیق و جامع از زمینه تحقیق و ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان ارائه شد. در نهایت لازم به ذکر است که این پژوهش با رعایت اصول اخلاقی، از جمله دریافت رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان، حفظ محرمانگی اطلاعات، ناشناس ماندن هویت افراد و استفاده از اسامی مستعار و همچنین احترام به حق انصراف آزادانه در هر مرحله از تحقیق، انجام شده است. تمامی مشارکت‌کنندگان با آگاهی کامل از هدف و روند پژوهش در مطالعه شرکت کردند و اطمینان حاصل شد که مشارکت آن‌ها به‌صورت داوطلبانه و بدون هیچ‌گونه اجبار بوده است.

1. Theoretical Saturation

جدول ۱. ویژگی جمعیت شناختی مصاحبه شوندگان

ردیف	نام مستعار	سن	چندمین فرزند خانواده	تعداد برادر	تحصیلات پدر	شغل پدر	تحصیلات مادر	شغل مادر
۱	پریا	۲۱	اول	۱	لیسانس	بازنشسته	فوق دیپلم	خانه دار
۲	مهسا	۲۰	دوم	۱	سیکل	کشاورز	سیکل	خانه دار
۳	حنانه	۲۵	اول	۱	سیکل	آزاد	سیکل	خانه دار
٤	کیمیا	۱۹	اول	۱	سیکل	کارمند	دیپلم	خانه دار
٥	یکتا	۲۰	اول	۱	فوق دیپلم	بازنشسته	فوق دیپلم	خانه دار
٦	سوسن	۲۰	اول	۲	ابتدایی	آزاد	ابتدایی	آزاد
۷	رها	۲۱	دوم	۱	دیپلم	آزاد	دیپلم	خانه دار
۸	سهیلا	۲۰	سوم	۱	سیکل	آزاد	سیکل	خانه دار
۹	ناهید	۳۰	ششم	۳	دیپلم	بازنشسته	دیپلم	خانه دار
۱۰	یاسمن	۲۰	اول	۱	سیکل	کارگر	دیپلم	سرویس مدرسه
۱۱	زیبا	۲۰	اول	۲	دیپلم	آزاد	دیپلم	خانه دار
۱۲	هدیه	۲۴	سوم	۲	لیسانس	آزاد	دیپلم	خانه دار
۱۳	مرجان	۲۱	دوم	۱	دیپلم ناقص	آزاد	پنجم نهضت	خانه دار
١٤	راضیه	۲۰	دوم	۱	پنجم ابتدایی	آزاد	سوم ابتدایی	آزاد
۱٥	الهه	۲۴	چهارم	۲	دیپلم	آزاد	دیپلم	خانه دار

تحلیل یافته های پژوهش

یافته‌های پژوهش بر اساس تحلیل داده‌های مصاحبه‌های عمیق با ۱۵ دختر دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز به شرح زیر است:

جدول ۲. نتایج مراحل کدگذاری سه گانه ی باز (مفاهیم)، مقوله های اصلی (محوری) و انتخابی

مفاهیم	خرده مقوله	مقوله اصلی	مقوله هسته
صبوری برای رسیدن به خواسته- با سیاست رفتار کردن-چشم گفتن- همراهی در ظاهر-مقاومت نکردن برای حفظ ظاهر— اطاعت نمایشی	همراهی ظاهری	نمایش تمکین	گریز از سلطه پدرسالاری
جواب ندادن راه حل ها-شروع بحث هنگام مقاومت-بی اعتنایی به نصیحت ها-کوتاه آمدن-سکوت کردن-نادیده گرفتن - فایده مند بودن مقاومت-سازش ظاهری-بی اعتنایی-از لحاظ ذهنی اذیت میشم ولی کاریش نمیتونم بکنم- بی تفاوت شدن در برابر تبعیض ها	سکوت معنادار در مواجهه با تبعیض		
مذاکره کردن با مادر-انتقاد در قالب شوخی-انتقاد به بیرون ماندن طولانی برادر-انتقاد به تبعیض با خنده-بیان کردن دوست داشتن بیشتر پسر-انتقاد کردن مداوم	ابراز خشم پنهان	اعتراض به تبعیض	
متقاعدسازی-قدیمی انگاشتن باورهای پدر ومادر-گفتگو درباره عوض شدن سبک زندگی-راضی کردن پدر برای تنهایی بیرون رفتن-نفی نقش های سنتی-تلاش بی وقفه برای اجازه گرفتن از پدر برای شاغل شدن-زمان طولانی برای کسب رضایت والدین برای ورود به دانشگاه	فائق آمدن بر محدودیت های جنسیتی	به چالش کشیدن کلیشه های جنسیتی	
مراجعه به مشاور همراه با مادر-بهتر شدن شرایط روحی با مراجعه به تراپیست-تغییر نکردن شرایط با مراجعه به مشاور — در حال درمان ناخودآگاه آسیب دیده	طلب کمک از افراد تحصیلکرده	بهره گیری از حمایت های اجتماعی	
درخواست کمک از مادر— درخواست کمک از عمه	کمک گرفتن از خانواده		
-تنها بودن	احساس تنهایی	فاصله گذاری انتخابی با خانواده	

جداکردن راه از خانواده–انتخاب دانشگاه در شهر دیگر–انتخاب مسافرتهای مجردی–انتخاب تنهایی زندگی کردن–بیرون از خانه ماندن– برنگشتن به خانه در تعطیلات بین دو ترم	خوداتکایی		
قهر کردن های مکرر بی اعتنایی میکنم محل نمیزارم–دعوا کردن و رفتن در اتاق–بی اعتنایی کردن– محل نگذاشتن	قهر کردن		
دائم در اتاق بودن– طولانی در زیرزمین ماندن	مصرف زمان در فضاهای خصوصی برای حفظ استقلال روانی		
دروغ گفتن در مورد مدرسه— دروغ گفتن در برابر قوانین خانه	توسل به دروغ	پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی	
سکرت ماندن مسائل–پنهان کردن بی حجابی بیرون از خانه از پدر– نصب اینستا بدون رضایت والدین–مخفی کاری در برابر نابرابری ها– پنهانی انجام دادن کارها به دلیل مخالفت خانواده– پنهانی با دوستان کافه رفتن	پنهان کاری آگاهانه		
قبول نکردن محرومیتها–تایید نکردن تبعیض ها–دعوا بر سر حق– گفتگو در مورد تفاوتها–قائل به حق آزادی برابر— توصیه به برادر در مورد عدم قبول تبعیض ها	مقاومت در برابر نقش های سنتی زنان	مقاومت آشکار در برابر تبعیض های جنسیتی	
جنگیدن در برابر تبعیض ها— جنگیدن تا رسیدن به خواسته	جنگیدن برای رسیدن به خواسته		
استفاده از پرخاشگری به دلیل بی توجهی–پرخاش کردن برای رسیدن به خواسته–شروع پرخاشگریم به دلیل ایجاد نفرت از برادر—— پرخاشگری در برابر ظلم و گرفتن خواسته	پرخاشگری	راهبرد خشونت علنی	
دعوا کردن تا رسیدن به خواسته– ایجاد سر و صدا برای گرفتن حق حریم شخصی	بحث کردن		
سعی در قوی کردن خود–شاغل شدن برای کسب استقلال— ثابت کردن خود برای مادر	انتخاب سبک زندگی متفاوت	توانمند سازی	
خفه کردن خود بعد از بحث با برادر	اقدام به خودکشی	مکانیسم خودکشی	
فکر کردن به خودکشی بعد از تحمیل نابرابری	فکرخودکشی		
گریختن از خانه به خاطر تبعیض ها–فرار به خانه دوست	فرار از خانه	کنش ترک محیط	
بها دادن بیشتر به برادر	تجربه تبعیض	عدم عدالت در رفتار	
نخریدن وسایل مورد نیاز	خودداری از تامین منابع مورد نیاز دختر	عدم حمایت مالی	

نمایش تمکین به معنای نشان دادن ظاهری از پذیرش وضعیت موجود است؛ در حالی که ممکن است فرد در باطن با آن مخالف باشد. این راهبرد نوعی تطبیق سطحی برای کاهش تعارض و فشارهای خانوادگی است (Farahmand & Baharloui , 2022a) این رفتار می‌تواند از سر اجبار یا برای محافظت از خود صورت گیرد. راضیه ۲۰ ساله می گوید: "*تصمیم گرفتم با سیاست رفتار کنم و سعی کردم با آرامش خواسته هامو به دست بیارم*". زنان با نشان دادن تمکین ظاهری، از درگیری مستقیم با ساختارهای مردسالارانه اجتناب می‌کنند. این رفتار می‌تواند به‌عنوان راهبردی برای حفظ امنیت و کاهش تنش در محیط خانواده تلقی شود.

اعتراض به تبعیض[1]

در این راهبرد، فرد به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم نسبت به نابرابری جنسیتی اعتراض می‌کند. این اعتراض می‌تواند کلامی، رفتاری یا حتی در قالب طعنه و کنایه باشد (Farahmand & Baharloui, 2022b). سهیلا ۲۰ ساله می گوید:" *به مامان بابام میگم شما پسرتونو بیشتر از من دوست دارید و به زبان میارم*" . دختران ممکن است این اعتراض را در قالب گفت‌وگو با والدین یا مخالفت با محدودیت‌ها نشان دهند. برخی زنان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به نابرابری‌های جنسیتی اعتراض می‌کنند. این اعتراض می‌تواند از طریق گفت‌وگو، مخالفت با تصمیمات ناعادلانه یا حتی ترک محیط‌های تبعیض‌آمیز صورت گیرد.

1. Active Resistance

به چالش کشیدن کلیشه های جنسیتی[1]

این راهبرد شامل تلاش برای بی‌اعتبار کردن یا نادیده گرفتن باورها و انتظارات جنسیتی سنتی در خانواده مانند مخالفت با وظایف خانگی صرفاً زنانه یا تأکید بر شایستگی‌های فردی به‌جای نقش‌های جنسیتی است.(Fine & Turner,2001; Nasiri& Rajabpour,2019)یکتا ۲۰ ساله می گوید:" *به مامان بابام میگم دیدگاهشون خیلی قدیمیه و هیچی از جامعه امروزی نمیدونن و اینجوری نرمشون می کنم* ". زنان با زیر سؤال بردن نقش‌ها و انتظارات سنتی جنسیتی، سعی در تغییر نگرش‌های جامعه نسبت به زنان دارند. این اقدام می‌تواند از طریق آموزش، فعالیت‌های اجتماعی یا رسانه‌ای صورت گیرد.

بهره‌گیری از حمایت‌های اجتماعی[2]

دختران با بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی مانند دوستان، مشاوران یا گروه‌های دانشگاهی، حمایت عاطفی یا فکری دریافت می‌کنند تا با فشارهای جنسیتی مقابله کنند(Heydari et al.,2015). زیبا ۲۰ ساله می گوید:" *به تراپیست که گفتم انگیزه قتل دارم گفت به خاطر خشم زیادی هست که بروز ندادی. تراپیست حالمو بهتر کرد*". این راهبرد کمک می‌کند تا فرد احساس انزوا نکند و قدرت بیشتری برای مقاومت پیدا کند. زنان با تکیه بر شبکه‌های حمایتی مانند دوستان، گروه‌های اجتماعی یا سازمان‌های حمایتی، قدرت مقابله با نابرابری‌های جنسیتی را افزایش می‌دهند.

فاصله‌گذاری انتخابی با خانواده[3]

این راهبرد به معنای ایجاد مرزهای روانی یا فیزیکی بین خود و خانواده است، به‌خصوص زمانی که خانواده به‌طور مداوم رفتارهای تبعیض‌آمیز از خود نشان می‌دهد (Sharifi Saei & Azad Aramaki, 2022) . فاصله‌گذاری انتخابی با خانواده همچنین به معنای تصمیم آگاهانه و هدفمند فرد برای کاهش تعاملات و ارتباطات عاطفی، اجتماعی یا فیزیکی با اعضای خانواده به منظور حفظ سلامت روان، ایجاد استقلال فردی و مقابله با فشارها و نابرابری‌های موجود در ساختار خانواده است(Rahimi & Kaviani, 2018). پریا ۲۱ ساله می گوید:" *دانشگاهمو یه شهر دیگه زدم و از اونجا به بعد شد زندگی خودم چارچوب خودم*". همچنین حنانه ۲۵ ساله می گوید:" *وقتی به خواستم نمی رسم حداکثر دو سه روز قهر میشم باهاشون*" در این پژوهش، دختران دانشجو به منظور مقابله با تبعیض‌های جنسیتی و فشارهای خانواده، به صورت خودخواسته تعاملات خود را با اعضای خانواده محدود کرده، مانند کاهش تماس‌های حضوری و تلفنی، اجتناب از حضور در جلسات خانوادگی و یا کاهش مشارکت در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی.

پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی[4]

پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی به معنای اقدام آگاهانه فرد به عدم افشای برخی داده‌ها، احساسات یا رویدادهای شخصی به اعضای خانواده است. این رفتار معمولاً برای حفظ استقلال فردی، جلوگیری از تنش‌ها، مقابله با کنترل بیش از حد یا فشارهای فرهنگی و اجتماعی صورت می‌گیرد (Abazari & Tajik, 2018). در حوزه جامعه‌شناسی خانواده، پنهان‌سازی اطلاعات نشان‌دهنده مدیریت مرزهای خصوصی و عمومی میان اعضای خانواده است و بیانگر تلاش فرد برای تنظیم رابطه قدرت و کنترل در فضای خانوادگی است (Afshar & Haghighi ,2012). هدیه ۲۴ ساله می گوید:" *به پدر و مادرم میگم این محدودیتهای شما باعث نمیشه کاری نکنم فقط باعث میشه که یه سری چیزا بین من و شما سکرت بمونه*". همچنین الهه می گوید:" *محدودیت گذاشتن که اینستا نباید داشته باشم با اینکه برای داداشم همچین محدودیتی نزاشتن، خب منم به صورت دزدکی اینستا نصب کرد*. این نوع مقاومت پنهان برای حفظ

1. Challenging Gender Stereotypes
2. Utilizing Social Support
3. Selective Distancing
4. Hiding information in family relationships

استقلال کاربرد دارد. در این شیوه، دختران با پنهان کردن برخی اطلاعات درباره فعالیت‌های خود (مانند رفت‌وآمد، ارتباطات یا موفقیت‌های شخصی) از بازتولید کنترل مردسالارانه جلوگیری می‌کنند (Altman & Taylor ,1978).

مقاومت آشکار در برابر تبعیض‌های جنسیتی[1]

مقاومت آشکار در برابر تبعیض‌های جنسیتی به عنوان گزارش‌های شفاهی یا مستند از اقدامات و رفتارهایی که به طور مستقیم و علنی به مقابله با نابرابری‌های جنسیتی می‌پردازند، تعریف شده است (Scott ,1990). این اقدامات شامل اعتراض‌های صریح به رفتارهای تبعیض‌آمیز، ابراز نارضایتی آشکار که هدف آن تغییر شرایط نابرابر در محیط خانواده است، می‌باشد. همچنین این راهبرد به معنای رد مستقیم نقش‌های کلیشه‌ای است؛ مانند پاسخ ندادن به وظایفی که صرفاً به دلیل زن بودن به آن‌ها محول شده است(Azad Armaki, 2016 ; Mazaheri & Colleagues, 2019) . یاسمن ۲۰ ساله می گوید:" *من اصلا نمیخوام قبول کنم که چون دخترم از خیلی چیزا محرومم. اصلا این محرومیتها و تبعیض ها رو قبول ندارم* ." همچنین *حنانه ۲۵ ساله می گوید:" همیشه دعوا میکنم که این حق من نیست شما دارید در حق من کم لطفی می کنید*". زنان با رد مستقیم نقش‌ها و انتظارات ناعادلانه **جنسیتی، به‌طور فعالانه با نابرابری‌ها مقابله می‌کنند و به** صورت مستقیم تبعیض جنسیتی را به چالش می‌کشند.

راهبرد خشونت علنی[2]

در این نوع، فرد به‌طور مستقیم وارد چالش با ساختارهای تبعیض‌آمیز می‌شود. این مبارزه می‌تواند شامل مقابله با قوانین خانوادگی نابرابر یا افشای رفتارهای تبعیض‌آمیز باشد (Giddens, 2009). کیمیا ۱۹ ساله می گوید:" *با داد و بیداد و سر و صدا باید می فهموندم که من حق دارم حریم شخصی داشته باشم*". هدیه ۲۴ ساله نیز می گوید:" *خیلی جنگیدم تا اجازه گرفتم با دوستام برم بیرون*". این رفتار معمولاً ریسک بالاتری دارد اما اثربخشی بیشتری نیز دارد. زنان با اقدامات آشکار مانند اعتراض، فعالیت‌های اجتماعی یا حقوقی، به‌طور مستقیم با ساختارهای نابرابر مقابله می‌کنند.

توانمندسازی[3]

توانمندسازی شامل کسب مهارت، تحصیلات، استقلال مالی و تصمیم‌گیری است تا فرد بتواند از موضع قدرت در برابر نابرابری‌ها ایستادگی کند (Giddens, 2013) . مهسا ۲۰ ساله می گوید:" *سعی کردم خودمو قوی کنم و خود قویمو نشون بدم*". همچنین رها ۲۱ساله می گوید:" *رفتم سر کار که مستقل بشم*". یکتا ۲۱ ساله نیز می گوید:"*اومدم دانشگاه که به مامانم ثابت کنم که کودن نیستم*". این راهبرد پایه‌ای‌ترین شیوه مقاومت پایدار است. زنان با کسب مهارت‌ها، تحصیلات و استقلال مالی، قدرت مقابله با نابرابری‌های جنسیتی را افزایش می‌دهند.

مکانیسم خودکشی[4]

مکانیسم خودکشی به معنای استفاده از رفتارهای خودآسیب‌رسان یا پایان دادن عمدی به زندگی به عنوان راهکار یا واکنشی روانی، اجتماعی یا فرهنگی در مواجهه با فشارها، نابرابری‌ها و وضعیت‌های استرس‌زا است (Joiner, 2005). این مکانیسم می‌تواند نتیجه انباشت بحران‌های روانی، احساس ناامیدی، فقدان حمایت اجتماعی و ناتوانی در مواجهه با تبعیض و سلطه باشد (Kandiyoti, 1988) در بستر نابرابری‌های جنسیتی، خودکشی ممکن است به عنوان نهایت گریز یا اعتراض غیرکلامی در برابر سلطه و سرکوب تلقی شود

1. Overt Resistance to Gender Discrimination
2. Strategy of Overt Violence
3. Empowerment
4. Suicidal Behavior

(Najafi & Mohammadi ,2011). در شرایط حاد، برخی از دختران ممکن است خودکشی را به‌عنوان تنها راه فرار از فشارهای خانوادگی و جنسیتی ببینند (Shneidman, 1993). در این پژوهش، مکانیسم خودکشی به رفتارهایی اطلاق می‌شود که توسط دختران دانشجو به منظور پایان دادن به زندگی خود یا اقدام به آسیب جسمانی عمدی به خود، در واکنش به تبعیض‌های جنسیتی، فشارهای روانی ناشی از نابرابری، فقدان حمایت مالی یا اجتماعی، و محدودیت‌های فرهنگی و خانوادگی و فرار از موقعیت محدودیت ساز صورت می‌گیرد. شناسایی این مکانیسم بر اساس گزارش‌های مصاحبه، اظهار احساس ناامیدی شدید، طرح افکار یا برنامه‌ریزی برای خودکشی و یا اقدام عملی به آن صورت می‌گیرد. سوسن ۲۰ ساله می گوید:" *وقتی یه بار خیلی بد با داداشم بحثم شد داشتم خودمو خفه می کردم که مامانم سر رسید*". همچنین مرجان ۲۱ساله می گوید:" *من وقتی خیلی فشار بهم میاد فکر خودکشی می کنم*". این رفتار، اگرچه افراطی است، اما نشانه‌ای از شکست سیستم حمایت اجتماعی و شدت سرکوب است.

کنش ترک محیط[1]

کنش ترک محیط به معنای اقدام آگاهانه و هدفمند فرد برای فاصله‌گیری یا خروج از یک فضای فیزیکی، اجتماعی یا فرهنگی است که در آن با فشار، نابرابری یا تهدید مواجه شده است (Soleimani & Khademi ,2016) . این کنش می‌تواند واکنشی به محدودیت‌ها، تبعیض‌ها یا شرایط نامطلوب باشد و در قالب ترک خانواده، محل تحصیل، محل کار یا محیط اجتماعی صورت گیرد. از منظر جامعه‌شناسی، این رفتار نوعی بازسازی رابطه فرد با ساختارهای قدرت و نشانه‌ای از تلاش برای حفظ سلامت روان یا دستیابی به استقلال فردی است. در این پژوهش، کنش ترک محیط به رفتارهایی گفته می‌شود که دختران دانشجو به منظور دوری از شرایط نابرابر جنسیتی در خانواده یا محیط‌های مرتبط، به شکل ترک منزل، تغییر محل سکونت، کاهش حضور در جمع‌های خانوادگی یا اجتماعی و یا انزوای اختیاری از فضای تحت سلطه مردسالارانه اقدام می‌کنند. این کنش‌ها از طریق گزارش‌های مصاحبه، اظهار تصمیم به ترک محیط یا مشاهده تغییر رفتار در حضور محقق شناسایی و ثبت می‌شود (Molaei & Ahmadi, 2013). ناهید ۳۰ ساله می گوید ":*یه مدت فرار کردم و رفتم خونه ی دوستم و به خونه برنگشتم*". برخی زنان برای رهایی از محیط‌های نابرابر، تصمیم به ترک خانه یا مهاجرت به مکان‌های دیگر می‌گیرند. دختران با این روش، فضای امن‌تری برای رشد فردی پیدا می‌کنند.

عدم عدالت در رفتار[2]

یکی از عوامل تحریک‌کننده مقاومت، مشاهده و تجربه بی‌عدالتی‌های رفتاری در خانواده است؛ مانند تبعیض در تقسیم منابع، توجه عاطفی یا فرصت‌های تحصیلی بین فرزندان دختر و پسر (Saeidirad ,2017) سوسن ۲۰ ساله می گوید:" *وقتی یه اشتباه کوچیک می‌کردم، کلی دعوا و نصیحت و سرزنش بود. ولی برادرم حتی وقتی کار بزرگی خراب می‌کرد، فقط می‌گفتن: 'پسرها اینطوری‌ان، بزرگ میشه یاد می‌گیره*". این نابرابری‌ها زمینه‌ساز شکل‌گیری احساس اعتراض می‌شود. زنان با مشاهده رفتارهای ناعادلانه در خانواده، احساس نابرابری کرده و به دنبال تغییر وضعیت می‌افتند

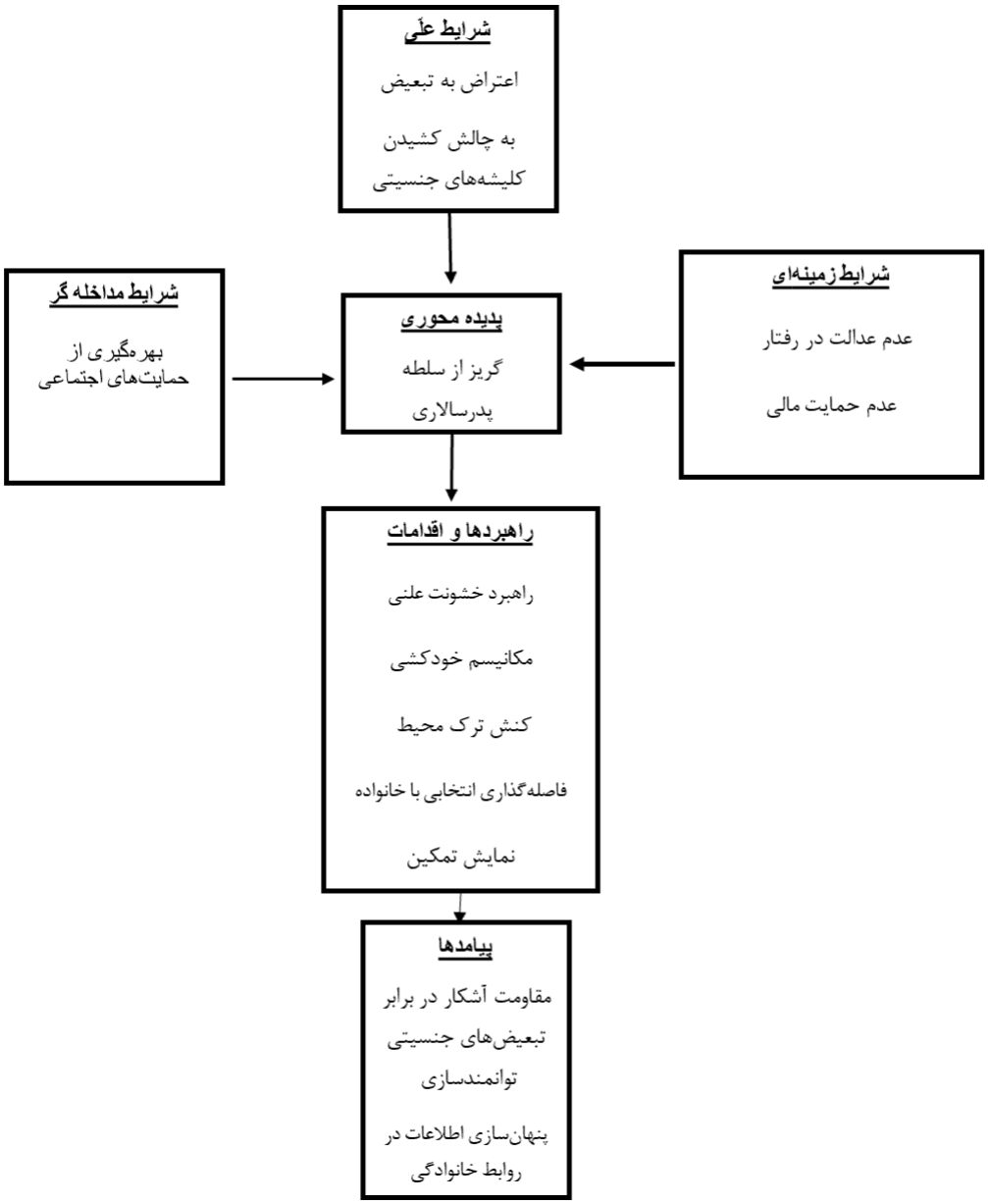
عدم حمایت مالی[3]

فقدان حمایت مالی، به‌خصوص در مقایسه با فرزندان پسر، به‌عنوان یکی از مصادیق تبعیض شناخته می‌شود. این مسئله ممکن است دختران را به سمت استقلال مالی یا حتی کار دانشجویی سوق دهد(Yazdani & Rostami, 2015). الهه ۲۴ ساله می گوید:" *از مامانم پول برای خرید لپ‌تاپ می‌خواستم، گفت :فعلا باید صبر کنی اما برای برادرم خیلی سریع پلی استیشن خریدن*". همچنین نبود حمایت مالی از سوی خانواده می‌تواند به وابستگی اقتصادی زنان منجر شده و آن‌ها را در معرض نابرابری‌های بیشتری قرار دهد.

1. The act of leaving the environment
2. Perceived Injustice
3. Lack of Financial Support

در این پژوهش مقوله هسته‌ای «گریز از سلطه پدرسالاری» به‌عنوان محور اصلی مقاومت دختران در برابر ساختارهای نابرابر خانوادگی شناسایی شده است. این مقوله نشان‌دهنده تلاش آگاهانه آنان برای رهایی از سلطه مردسالارانه از طریق راهبردهای مختلف است. گریز از سلطه پدرسالاری به مجموعه‌ای از کنش‌ها و راهبردهای فردی و جمعی اطلاق می‌شود که زنان برای کاهش یا حذف تأثیر ساختارهای مردسالارانه در خانواده به کار می‌گیرند. این راهبردها می‌توانند شامل مقاومت آشکار، مقاومت پنهان، فاصله‌گذاری عاطفی یا فیزیکی و توانمندسازی باشند. مقوله گریز از سلطه پدرسالاری نشان‌دهنده تلاش زنان برای بازتعریف نقش‌ها و روابط جنسیتی در جامعه است.

شکل ۱. مدل پارادایمی راهبردهای مقاومت زنان در مواجهه با نابرابری جنسیتی درون خانواده



یافته ها

یافته‌های حاصل از تحلیل داده‌ها بر اساس رویکرد نظریه‌پردازی داده‌بنیاد اشتراوس و کوربین (Strauss, A., & Corbin, 1990) نشان داد که دختران دانشجوی مورد مطالعه در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی درون خانواده، از مجموعه‌ای متنوع از راهبردهای مقاومت استفاده می‌کنند. تحلیل کدگذاری‌های باز، محوری و انتخابی منجر به استخراج ۱۳ مقوله‌ی اصلی و یک مقوله‌ی هسته‌ای شد. مقوله‌ی هسته‌ای پژوهش تحت عنوان «گریز از سلطه‌ی پدرسالاری»، به‌مثابه فرایندی چندبعدی و پویا تبیین شد که از طریق ترکیب راهبردهای آشکار و پنهان، امکان بازتعریف نقش زن در ساختار قدرت مردسالار را فراهم می‌سازد. فرایند مقاومت در یافته‌های این پژوهش را می‌توان در سه سطح پنهان، میانه و آشکار طبقه‌بندی کرد که هر سطح منعکس‌کننده نوعی خاص از عاملیت زنانه در بستر فرهنگی ایران است.

مقاومت پنهان: سازگاری آگاهانه و انقیاد تاکتیکی

مقوله‌هایی مانند «نمایش تمکین»، «پنهان‌سازی اطلاعات در روابط خانوادگی» و «سکوت معنادار» بیانگر اشکال ظاهراً منفعلانه اما در واقع کنترل‌شده و آگاهانه از مقاومت هستند. در این سطح، زنان با به‌کارگیری رفتارهای سازگارانه ظاهری، به‌گونه‌ای زیرکانه قدرت کنش خود را حفظ و از درگیری مستقیم پرهیز می‌کنند. این یافته با نظریه‌ی «مقاومت روزمره» جیمز اسکات (Scott, 1990) هم‌راستا است که تأکید دارد مقاومت فرودستان الزاماً آشکار نیست و می‌تواند در قالب کنش‌های ظریف، تاخیر، دروغ مصلحتی یا نافرمانی پنهان بروز یابد. مطالعات داخلی نیز مؤید این شکل از مقاومت هستند. برای مثال، پژوهش شریفی ساعی و آزاد ارمکی (Sharifi Saei & Azad Aramaki, 2022) نشان داد که زنان ایرانی برای تغییر موازنه‌ی قدرت در خانواده، از روش‌هایی مانند رمزگشایی‌های تقابلی و نمایش تمکین استفاده می‌کنند؛ یعنی با حفظ ظاهر انقیاد، در باطن به چانه‌زنی و بازتعریف نقش خود می‌پردازند.

مقاومت میانه: چالش تدریجی و مذاکره‌محور

مقوله‌هایی نظیر «اعتراض به تبعیض»، «به چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی»، و «بهره‌گیری از حمایت‌های اجتماعی» بیانگر سطحی از مقاومت‌اند که در آن زنان از کنش‌های تدریجی، مذاکره‌محور و آگاهانه برای تغییر نگرش‌ها و رفتارهای خانواده استفاده می‌کنند. در این سطح، دختران ضمن حفظ پیوندهای عاطفی با خانواده، از منابع فرهنگی و تحصیلی خود برای اقناع والدین و بازتعریف نقش‌های زنانه بهره می‌گیرند. یافته‌های حاضر با پژوهش فرهمند و بهارلویی (Farahmand & Baharloui, 2022a) هم‌خوانی دارد که نشان داد زنان در مواجهه با نابرابری‌های خانوادگی از استراتژی‌های «اصلاحی، اعتراضی و استقلال‌طلبانه» استفاده می‌کنند. در هر دو مطالعه، مقاومت نه به‌صورت تقابل آشکار، بلکه به‌عنوان فرآیندی تعاملی و مذاکره‌ای ظاهر می‌شود. از منظر نظری، این سطح از مقاومت با نظریه‌ی «عاملیت نهفته» صبا محمود (Mahmood ,2005) هم‌خوان است. محمود بر این باور است که کنش‌های زنان در جوامع اسلامی، الزاماً در قالب مخالفت صریح با سلطه بروز نمی‌کند، بلکه گاه در دل همان ساختارهای قدرت، با هدف حفظ کرامت و عاملیت درونی رخ می‌دهد. دختران دانشجوی این پژوهش نیز با اتخاذ راهبردهای گفت‌وگومحور و متقاعدسازی والدین، در چارچوب فرهنگی خانواده دست به مقاومت تدریجی می‌زنند.

مقاومت آشکار: کنش رهایی‌بخش و بازسازی عاملیت

در بالاترین سطح، مقوله‌هایی چون «مقاومت آشکار در برابر تبعیض»، «راهبرد خشونت علنی»، «کنش ترک محیط» و «توانمندسازی» قرار دارند که نشانگر مرحله‌ای هستند که فرد از انفعال و مذاکره فراتر رفته و به کنش مستقیم، ساختارشکنانه و گاه رهایی‌بخش دست می‌زند. راهبردهایی مانند اشتغال، تحصیلات، استقلال اقتصادی و ترک خانه در شرایط بحرانی، بیانگر شکل‌گیری عاملیت زنانه فعال و خودمختار است. این یافته‌ها با پژوهش باسو (Basu, 2023) درباره زنان کارآفرین بنگال غربی مشابهت دارد؛ وی نشان داد زنان در مواجهه با سلطه‌ی خانوادگی با حفظ استقلال اقتصادی و بازتعریف نقش‌های خانوادگی به مقاومت مؤثر

می‌پردازند.در بافت ایرانی نیز نتایج حاضر با مطالعه‌ی شریفی ساعی و آزاد ارمکی(Sharifi Saei & Azad Aramaki, 2022) هم‌خوان است که نشان داد زنان جوان با بهره‌گیری از منابع آموزشی و اقتصادی، در حال تغییر الگوهای جنسیتی سنتی‌اند و به سمت بازسازی هویت زنانه مستقل حرکت می‌کنند. در عین حال، مقوله‌هایی مانند «مکانیسم خودکشی» و «فاصله‌گذاری انتخابی با خانواده» در تحلیل نظری فوکو (Foucault ,1982) به‌عنوان مقاومت بدن در برابر سلطه‌ی ساختاری قابل تفسیر است؛ جایی که فرد، با استفاده از بدن یا کناره‌گیری، سلطه‌ی پدرسالارانه را نفی می‌کند. مدل حاصل نشان می‌دهد مقاومت دختران در برابر نابرابری‌های خانوادگی، از تعامل مستمر میان ساختارهای قدرت و عاملیت زنانه نشأت می‌گیرد. آنان در فرآیندی تدریجی از سازگاری پنهان به مقاومت فعال و خودآگاه گذر می‌کنند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر با مطالعات فرهمند و بهارلویی (Farahmand & Baharloui, 2022a) و شریفی ساعی و آزاد ارمکی (Sharifi Saei & Azad Aramaki, 2022) همسو است. در هر سه مطالعه، مقاومت زنان در برابر تبعیض خانوادگی به صورت ترکیبی از اعتراض‌های پنهان، نمایش تمکین و کنش‌های تدریجی گزارش شده است. پژوهش السوالقه (Alsawalqa, 2022) درباره زنان اردنی نیز نشان داد که آنان برای مقابله با خشونت خانگی از تاکتیک‌هایی نظیر امتناع، نقش‌پذیری تاکتیکی و بهره‌گیری از حمایت اجتماعی استفاده می‌کنند. این یافته‌ها با مؤلفه‌های «پنهان‌کاری» و «حمایت اجتماعی» در مطالعه حاضر هم‌پوشانی دارند. یافته‌ها حاکی از آن است که بافت فرهنگی شهر شیراز، که هم‌زمان واجد عناصر سنتی و مدرن است، زمینه‌ای دوگانه و متناقض برای مقاومت فراهم می‌کند. دختران در این بستر با تلفیق سازگاری فرهنگی و آگاهی مدرن، شیوه‌هایی متناسب با شرایط فرهنگی خود برای مقابله با سلطه‌ی پدرسالارانه برمی‌گزینند. در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد مقاومت زنان ایرانی در خانواده، پدیده‌ای چندبعدی و تدریجی است که از سطح درونی‌سازی فرهنگی تا بازسازی عاملیت اجتماعی را دربر می‌گیرد و بیانگر فرایند گذار از انقیاد به کنشگری است. پژوهش حاضر نشان داد که مقاومت زنان در برابر نابرابری‌های جنسیتی در خانواده، امری پویا، چندلایه و متأثر از بافت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است. دختران دانشجو در فرآیند «گریز از سلطه پدرسالاری»، از راهبردهایی چون سازگاری تاکتیکی، مذاکره، توانمندسازی و استقلال اقتصادی بهره می‌برند. این نتایج با مطالعات پیشین داخلی و بین‌المللی هم‌خوان است و بیانگر آن است که عاملیت زنانه در ایران معاصر، گرچه محدود به چارچوب‌های فرهنگی است، اما در حال بازتعریف تدریجی نظم پدرسالارانه از درون ساختارهاست.

پیشنهادات آتی

توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی دختران و زنان

- ایجاد برنامه‌های حمایتی و مشوق‌های مالی برای دختران دانشجو جهت راه‌اندازی کسب‌وکارهای کوچک و مشارکت در بازار کار به منظور افزایش استقلال اقتصادی آن‌ها.
- توسعه مراکز مشاوره و حمایت روانی و اجتماعی در دانشگاه‌ها و مناطق شهری به‌ویژه برای دختران و زنان جوان، جهت ارتقای مهارت‌های مقابله با فشارهای خانوادگی و اجتماعی.

ترویج گفتگوی جنسیتی در خانواده بر مبنای ارزش‌های فرهنگی

- همکاری با روحانیون، بزرگان محلی و نهادهای فرهنگی برای ترویج فرهنگ گفتگوی برابر میان اعضای خانواده و آموزش شیوه‌های حل تعارض به‌صورت مسالمت‌آمیز.
- طراحی و اجرای کمپین‌های رسانه‌ای فرهنگی و دینی که اهمیت مشارکت دختران و زنان در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی را به صورت غیرمستقیم و متناسب با فضای اجتماعی ایران منتقل کند.

بازنگری و تقویت قوانین حمایتی

- اصلاح قوانین خانواده با تمرکز بر تضمین حق تحصیل، اشتغال و مالکیت برای دختران و زنان و ایجاد سازوکارهای اجرایی قوی برای نظارت بر اجرای این قوانین.
- افزایش دسترسی به خدمات حقوقی و قضایی برای زنان و دختران در زمینه حمایت از حقوق خانوادگی و مقابله با خشونت و تبعیض جنسیتی.

تولید و ترویج محتوای فرهنگی و رسانه‌ای

- حمایت مالی و معنوی از تولید فیلم، سریال، مستند و برنامه‌های رادیویی که الگوهای مقاومت زنان در برابر نابرابری جنسیتی را به صورت واقعی و قابل لمس نشان دهند.
- راه‌اندازی کارگاه‌های تخصصی برای نویسندگان، کارگردانان و فعالان رسانه‌ای جهت آموزش نحوه پرداختن به موضوعات جنسیتی با حساسیت فرهنگی.

تقویت پژوهش‌های بومی و استفاده از داده‌ها در سیاست‌گذاری

- تخصیص بودجه به پروژه‌های پژوهشی میدانی با تمرکز بر شناسایی راهبردهای مقاومت دختران و زنان در خانواده‌های ایرانی در مناطق مختلف.
- تشکیل کمیته‌های تخصصی متشکل از پژوهشگران، سیاست‌گذاران و فعالان اجتماعی برای تحلیل نتایج پژوهش‌ها و تدوین سیاست‌های جنسیت‌محور متناسب با شرایط بومی

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل کیفی و نگارش اولیه مقاله.

نویسنده دوم: نظارت علمی، تحلیل نهایی، ویرایش مقاله و پاسخگویی به داوری‌ها

نویسنده سوم: کمک در طراحی روش‌شناسی و کدگذاری داده‌ها

نویسنده چهارم: مشاوره در بخش‌های نظری و ویرایش نهایی متن

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

نویسندگان مراتب قدردانی و سپاس صمیمانه خود را از تمامی شرکت‌کنندگان در این پژوهش (دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز) که با صبر و همکاری ارزشمند خود در مصاحبه‌ها شرکت کردند، ابراز می‌دارند. همچنین از حمایت‌های علمی و معنوی اساتید محترم گروه جامعه‌شناسی واحد جهرم و واحد شیراز، به‌ویژه کسانی که در مراحل مختلف پژوهش راهنمایی و مشاوره ارائه دادند، کمال تشکر را داریم.

References

Abazari, N., & Tajik, M. R. (2018). Cultural studies and gender inequality. Tisa Publishing.

Afshar, N., & Haghighi, F. (2012). Runaway girls and the factors influencing it. Beh Nashr Publishing.

Altman, I., & Taylor, D. A. (1973). Social penetration: The development of interpersonal relationships. Holt, Rinehart & Winston.

Alsawalqa, R. O. (2022). Exploring Jordanian women's resistance strategies to domestic violence: A scoping review. *Frontiers in Sociology, 7*, Article 1026408. https://doi.org/10.3389/fsoc.2022.1026408

Azad Armaki, T. (2016). Sociology of gender in Iran. Ney Publishing.

Basu, S. (2023). Women's entrepreneurial resistance to the COVID-19 pandemic inside handloom family enterprises: A case study of West Bengal, India. *International Journal of Gender and Entrepreneurship, 15*(4), 325–340. https://doi.org/10.1108/IJGE-01-2023-0024

Butler, J. (1990). Gender trouble: Feminism and the subversion of identity. Routledge.

Charmaz, K. (2014). Constructing grounded theory (2nd ed.). Sage Publications.

Corbin, J., & Strauss, A. (2015). Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory (4th ed.). Sage Publications.

Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches (4th ed.). SAGE Publications.

Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2019). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches (4th ed.). SAGE Publications.

Danaeifard, H., & Emami, S. M. (2007). Qualitative research strategies - Grounded data theorizing. *Strategic Management Thought, 1*(2).

Farahmand, M., & Baharloui, M. (2022a).Strategies of resistance and rethinking: Women's experience in the process of gender inequality within the family. *Social Development Quarterly*, *16*(3), 27–62.

Farahmand, M., & Baharloui, M. (2022b). Women's strategies in facing inequalities, discrimination and violence: Possibilities and limitations. *Socio-Cultural Development Studies, 11*(1).

Fine, M., & Turner, J. (2001). Contesting the family: Social change and the experience of family life. Routledge.

Foucault, M. (1982). The subject and power. Critical Inquiry, 8(4), 777–795.

Giddens, A. (2009). Sociology (6th ed.). Polity Press.

Heydari, M., Moradi, N., & Sharifi, S. (2015). Examining parental communication styles and their effects on adolescent girls. *Family and Social Research Quarterly, 11*(2), 65–84.

Jan, S. S., & Azeem, A. (2024). Cultural constraints and women's education: A case study of women's higher education in District Mardan. *Global Sociological Review, 9*(3), 98–107.

Joiner, T. E. (2005). Why people die by suicide. Harvard University Press.

Kandiyoti, D. (1988). Bargaining with patriarchy. *Gender & Society*, *2*(3), 274–290.

Karimi, F. (2021). Hidden culture and strategies for confronting patriarchal control in the family. *Journal of Social Sciences Research, 28*(1), 25–49.

Mahmood, S. (2005). Politics of piety: The Islamic revival and the feminist subject. Princeton University Press.

Mazaheri, H., & Colleagues. (2019). Representation of gender inequality in the family: A study on women's lived experiences in Shiraz. *Women in Development and Politics, 17*(2), 45–68.

Molaei, F., & Ahmadi, S. (2013). Women's empowerment and its role in improving gender relations. *Women's Sociology Quarterly, 8*(2), 55–74.

Najafi, F., & Mohammadi, H. (2011). A sociological approach to the phenomenon of suicide among adolescent girls. *Mental Health Journal, 13*(2), 43–59.

Nasiri, R., & Rajabpour, M. (2019). The social construction of gender stereotypes and strategies of resistance among young women. *Journal of Humanities Research, 14*(3), 74–91.

Petronio, S. (2002). Boundaries of privacy: Dialectics of disclosure. SUNY Press.

Rahimi, S., & Kaviani, A. (2018). Gender discrimination in financial resource allocation within families and its impact on girls' gender identity. *Women's Studies, 15*(3), 101–120.

Saeidirad, M. (2017). The role of social support in confronting gender-based discrimination within the family.

Scott, J. C. (1985). Weapons of the weak: Everyday forms of peasant resistance. Yale University Press.

Scott, J. C. (1990). Domination and the arts of resistance: Hidden transcripts. Yale University Press.

Sharifi Saei, M., & Azad Aramaki, T. (2022). Women's power and resistance in the Iranian family: Women's narratives of cultural resistance methods in the family. *Iranian Cultural Research, 14*(1).

Shneidman, E. S. (1993). *Suicide as psychache: A clinical approach to self-destructive behavior*. Jason Aronson.

Soleimani, F., & Khademi, N. (2016). Inequality in parental behavior and psychological reactions of adolescent girls. *Developmental Psychology Journal, 22*(4), 98–112.

Strauss, A., & Corbin, J. (1990). *Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques*. Sage Publications.

Yazdani, F., & Rostami, N. (2014). Rejection of stereotypical gender roles by girls in urban families. *Journal of Applied Sociology, 20*(1), 33–50.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Development of Entrepreneurial Universities; Needs and Strategies (Meta-Synthesis Approach)

Saeed Farahbakhsh[1], **Iraj Nikpey**[2] and **Alireza Mohammadi Dakamvand**[3] ✉

1. Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature & Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: farahbakhsh.s@lu.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature & Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: nikpay.i@lu.ac.ir
3. Corresponding Author, PhD Student, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature & Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: mohamadi.al@fh.lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 03 October 2025
Received in revised form 25 December 2025
Accepted 24 February 2026
Available online 21 March 2026

Keywords:
Entrepreneurial University,
Development,
Needs,
Desired Situation,
Meta-Synthesis

ABSTRACT

Objective: The new attitude to the mission of entrepreneurial universities as institutions that contribute to national economic growth and accelerate regional competitiveness goes far beyond knowledge transfer. Therefore, this research focuses on the development of entrepreneurial universities, needs and strategies, as well as the realization of desired goals in this field.

Method: The present qualitative research was conducted with a meta-synthesis approach and using the seven-stage model of Sandelowski and Barso. mofanpanim dar ghaleb kodehaye baz, mazamin farei ve seps mazamin esli tabaghesbandi shodand**.**

Results: These codes were subsequently categorized according to their relevance and semantic connections into eight sub-themes: flexibility in roles and organizational structure, educational-research planning, resources and facilities, creating a link between the university and the market economy, expanding communication with capable organizations, strategic legislation and policies, professional principles of entrepreneurship, and a clear definition of perspectives. These sub-themes were consolidated into three main themes: internal organizational mechanisms design, communication scope, and management strategies.

Conclusions: Concepts such as decentralization and delegation of authority, connection of the university to economic markets and giving the young generation the opportunity to demonstrate their capabilities are the most prominent points from previous studies, among the results of this research.

Cite this article: Farahbakhsh, S., Nikpey, I. & Mohammadi Dakamvand, A. (2026). Development of Entrepreneurial Universities; Needs and Strategies (Meta-Synthesis Approach). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2025.2054686.1208

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2054686.1208

Introduction

In every society, the higher education system and universities constitute a vital and influential sector. This system profoundly impacts various dimensions of society-social, cultural, economic, and political—by fostering intellectual growth, personal development, and the realization of human potential (Toosi et al., 2022). However, in contemporary Iran, a significant gap between academia and industry, combined with a misalignment between university functions and societal needs, alongside financial constraints, has created numerous challenges for the higher education system. These issues have resulted in inefficient resource utilization and have impeded national development (Ahmadi et al., 2022). In today's rapidly evolving environment, the survival of organizations depends on purposeful innovation in service delivery, product development, and value creation. The swift pace of technological advancements, coupled with the obsolescence of outdated technologies, has shortened the lifecycle of products and services, thereby reducing organizational longevity (Siguenza et al., 2020). To navigate these transformative shifts, society must embrace entrepreneurship and prioritize the education and cultivation of entrepreneurial individuals. The future success of universities-as key societal institutions-depends on their ability to respond effectively to these changes (Bickle & Müller, 2021).

Method

This qualitative study employed a systematic review of existing literature using a meta-synthesis approach. The research sample consisted of scholarly works published between 2014 and 2024, retrieved from academic research databases. The study followed the seven-stage framework proposed by Sandelowski and Barroso (2007) for meta-synthesis, which includes: formulating research questions, conducting a systematic literature review, selecting relevant sources, extracting data, analyzing findings, ensuring quality control, and presenting the results**.**

Results

From the analysis of the reviewed literature, 120 open codes were identified and grouped into eight sub-themes based on semantic relevance: role and organizational flexibility; educational and research planning; resources and facilities; bridging universities with the market economy; expanding partnerships with capable organizations; strategic laws and policies; professional principles of entrepreneurship; and clearly defined visions. These sub-themes were further consolidated into three overarching themes: the design of internal organizational mechanisms, the scope of external relations, and strategic management approaches. Key concepts included the clear definition of roles; decentralization and delegation of authority; goal-oriented education and research; development of technical infrastructure; integration of universities with economic markets; active engagement with influential economic and political stakeholders for support and investment; fostering a public culture of entrepreneurship; offering youth opportunities to showcase their capabilities; and clearly

articulating the vision and ultimate mission of entrepreneurial universities. These elements were central to the conceptual model developed in this study.

Conclusions

With the growing recognition of entrepreneurial universities and the importance of clearly defined missions aligned with their functions, there is a critical need for ongoing research to ensure continuous monitoring and quality assurance. In examining the development, needs, and strategies of entrepreneurial universities, a review of diverse and multidisciplinary studies has yielded significant insights. The findings highlight the need to enhance or reform various components, such as internal organizational mechanisms, effective communication networks, and essential management strategies. The open codes, organized into sub-themes and main themes, provide practical guidance for implementing necessary reforms and taking appropriate actions to advance entrepreneurial universities.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

توسعه دانشگاه‌های کارآفرین؛ نیازها و راهبردها (رویکرد فراترکیب)

سعید فرح‌بخش[۱]، ایرج نیک‌پی[۲]، علی‌رضا محمدی دکاموند[۳]✉

۱. دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: farahbakhsh.s@lu.ac.ir
۲. دانشیار، گروه علوم تربیتی،دانشکده ادبیات و علوم انسانی،دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: nikpay.i@lu.ac.ir
۳. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: mohamadi.al@fh.lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۰۱

کلیدواژه‌ها:
دانشگاه کارآفرین،
توسعه، نیازها،
راهبردها،
فراترکیب

چکیده

هدف: نگرش جدید به ماموریت دانشگاه‌های کارآفرین به عنوان نهادهایی که به رشد اقتصادی ملی کمک می‌کنند و رقابت منطقه‌ای را تسریع می‌بخشند؛ بسیار فراتر از انتقال دانش است. لذا این پژوهش به توسعه دانشگاه‌های کارآفرین؛ نیازها و راهبردها و همین‌طور تحقق اهداف مورد نظر در این زمینه می‌پردازد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر از نوع کیفی، با رویکرد فراترکیب و استفاده از الگوی هفت مرحله‌ای الگوی سندلوسکی و بارسو انجام شد. مفاهیم در قالب کدهای باز، مضامین فرعی و سپس مضامین اصلی طبقه‌بندی گردیدند.

یافته‌ها: در قالب ۸ مضمون فرعی انعطاف در سمت‌ها و نمودار سازمانی، برنامه‌ریزی آموزشی-پژوهشی، منابع و امکانات، ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار، افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند، قوانین و سیاست‌های راهبردی، اصول حرفه‌ای کارآفرینی، تعریف اثربخش چشم‌اندازها و سه مضمون اصلی طراحی ساز و کارهای درون سازمانی، گستره ارتباطی و استراتژی‌های مدیریتی دسته‌بندی شدند.

نتیجه‌گیری: مفاهیمی نظیر تمرکز زدایی و تفویض اختیارات، توسعه زیرساخت‌های فنی دانشگاه و فرصت دادن به نسل جوان برای نمایش توانمندی‌ها به عنوان برجسته‌ترین نکات الگوی استخراجی این پژوهش هستند.

استناد: فرح‌بخش، سعید؛ نیک‌پی ، ایرج و محمدی دکاموند، علی‌رضا. (۱۴۰۴). توسعه دانشگاه‌های کارآفرین؛ نیازها و راهبردها (رویکرد فراترکیب). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2054686.1208

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2054686.1208

مقدمه

در هر جامعه‌ای، نظام آموزش عالی و دانشگاه بخش مهم و حائز اهمیتی به شمار می‌رود. این نظام اثرات گسترده و چشمگیری بر پیکره جامعه و حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دارد که زمینه‌ساز رشد و توسعه فکری، بلوغ و تحقق ظرفیت‌های انسانی است(طوسی و همکاران، ۱۴۰۱). امروزه اما گسست نظام دانشگاهی ایران از صنعت و ناهماهنگی میان کارکردهای دانشگاهی با نیازهای جامعه بیرونی از یک سو و کمبود منابع مالی از سوی دیگر، نظام دانشگاهی را با چالش‌های فراوانی مواجه کرده است که موجب هدر رفتن منابع و جا ماندن کشور از دستیابی به توسعه می‌شود(احمدی و همکاران، ۱۴۰۱).

با توجه به اینکه بقای سازمان‌ها در محیط پویای امروز نیازمند نوآوری هدفمند در ارائه خدمات، کالاها و ارزش پیشنهادی است؛ سرعت بالای نوآوری و معرفی فناوری‌های جدید همراه با منسوخ شدن فناوری‌های قدیمی، باعث شده است که محصولات و خدمات سریع‌تر جایگزین شوند و در نتیجه چرخه عمر سازمان‌ها کوتاه‌تر از گذشته شود (Sigüenza et al, 2020). جهت مقابله با این تغییرات شگرف، جامعه نیازمند حرکت به سوی کارآفرینی و تربیت افراد کارآفرین است و موفقیت آینده دانشگاه‌ها به عنوان سازمان‌های مهم در جامعه به توان پاسخگویی آنها در مقابل این تغییر و تحولات وابسته است (Bikel & Müller, 2021).بنابراین در دنیای بسیار رقابتی امروز، دانشگاه‌ها باید برای آموزش دانشجویان، پژوهش و تامین مالی مبارزه کنند(Li et al, 2020). بر همین اساس نقشی که دانشگاه‌ها در تضمین موفقیت جایگاه کارآفرینی ایفا می‌کنند، فراتر از انتقال دانش است(میر و همکاران، ۱۴۰۳) و با توجه به اهمیت نقش‌آفرینی هرچه بیشتر دانشگاه‌ها و تحول آنها به سمت کارآفرینی و جامعه‌محوری، دچار تحول شده است(سمندعلی اشتهاردی و همکاران، ۱۴۰۱)که در پی بازتعریف ماموریت دانشگاه‌های کارآفرین در ایفای نقش مبتنی بر پارادایم رشد اقتصاد ملی و تسریع در افزایش رقابت منطقه‌ای، توجه ویژه دولت‌ها را جلب نموده است(Menter, 2024; Radko et al, 2022; Weerasekara et al, 2022). از سوی دیگر ایجاد تفکر کارآفرینی و ورود به کسب و کار در میان دانش‌آموختگان دانشگاهی باعث می‌شود که آنها با بهره‌گیری از استعدادهای بالقوه خود، افرادی خلاق، نوآور و کارآفرین شوند(طوسی و همکاران، ۱۴۰۱). چرا که اصولاً آموزش کارآفرینی یکی از بهترین راه‌ها برای انتقال جمعیت فارغ التحصیلان به بازار کار است(Haddad et al, 2021) و کارآفرینی خود فرایند ایجاد کسب و کارهای جدید از طریق کشف فرصت‌ها و موقعیت‌ها، استفاده از منابع، مسیر ابتکار و خلق ایده‌های بدیع است که چنین امری نیازمند برنامه‌ریزی دقیقی است و فارغ‌التحصیلان و دانشجویان با بهره‌گیری از تخصص و دانش به روز و لازم در این زمینه، قدرت به کارگیری توانمندی‌ها و استعدادهای خود را به عنوان کارآفرینان موفق در شرایط کنونی خواهند داشت (Parmentola et al, 2021).

در ماموریت نسل سوم دانشگاه‌ها نیز که در اواخر قرن بیستم به دنبال کاهش محدودیت‌های تجاری و حرکت به سوی جهانی‌شدن، آزادسازی و خصوصی‌سازی ایجاد شدند(Hong et al, 2021)؛ به ارتباط فعال دانشگاه و کسب و کار اشاره شده است به طوری که بخش کسب و کار از تحصیلات دانشگاهی به لحاظ اجتماعی و اقتصادی سود می‌برد(Wu et al, 2020; Bustinza et al, 2020). بنابراین نوآوری و ارتقای کارآفرینی از الزامات گذار به سمت اقتصادهای دانش محور است. دانشگاه‌ها دارای موقعیت خوبی برای ایجاد این گفتمان و همچنین نقشی کلیدی در پیشبرد کارآفرینی از طریق تجدید ساختار آموزش و پژوهش با تأکید بر نوآوری و پایداری دارند(Zaidan et al, 2024; Lira & Guerrero, 2023).اما در حالی که دانشگاه‌های کارآفرین به یک مفهوم کلیدی در بحث‌های مربوط به توسعه اقتصادی منطقه‌ای تبدیل شده‌اند؛ ما هنوز از داشتن درک روشنی از توانمندسازهای لازم کوتاهی می‌کنیم. چنین شرایطی به ویژه برای شرایط کشورهای در حال توسعه که عمدتاً از ابتکارات انجام شده در زمینه بازارهای توسعه یافته تقلید کرده‌اند، حیاتی است(Schaeffer et al, 2024). به همین دلیل در پژوهش حاضر به دنبال بررسی مفاهیم کلیدی پژوهش‌های مرتبط با توسعه دانشگاه‌های کارآفرین، نیازها و راهبردها تا دستیابی به وضع مطلوب در یک دهه اخیر، در داخل و خارج کشور هستیم تا دریابیم که پس از گذشت سالیانی

از شروع به کار دانشگاه‌های کارآفرین با رسالت ویژه خود، بر اساس جدیدترین تحقیقات، چه الزاماتی برای تطبیق با به روزترین مسائل و نیازهای وجود دارد.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

دانشگاه کارآفرین با توجه به پیچیدگی دانشگاه به‌عنوان سازمانی با مأموریت‌های متعدد و «محصولات و خدمات» متعدد محسوب می‌شود(Abreu & Grinevich, 2024). اساساً، دانشگاه کارآفرین شامل اساتیدی است که تحقیقات و تدریس خود را در منظری جدید ببینند و ببینند که می توانند از طریق پرورش کارآفرینی و همچنین آموزش جوانان و ارتقای دانش به توسعه اقتصادی و اجتماعی کمک کنند(Etzkowitz & Zhou, 2023). انشگاه‌های کارآفرین به دنبال جاری‌سازی دانش هستند و در تلاشند دانش قبلی تولید شده را بهبود بخشند(Pazirofteh et al, 2020). امروزه ادبیات دانشگاه کارآفرین به سرعت در حال گسترش است. محدودیت و کاهش بودجه دولتی، رقابت جهانی و تقاضاهای متغیر اقتصاد دانش محور موجب شده است موسسات آموزش عالی بیشتر به توسعه اقتصادی و انجام فعالیت‌های کارآفرینانه توجه داشته باشند Tunio, (2020). دانشگاه‌های کارآفرین علیرغم نقش مهمی در حمایت از اقتصاد منطقه ای و رسیدگی به چالش های اجتماعی ایفا می‌کنند؛ اما اطلاعات کمی در مورد فرآیند توسعه ایده کارآفرینانه و تجاری سازی در آنان وجود دارد Belitski &) (Sikorski, 2024 نقش بی بدیلی که در پی ماموریت سوم دانشگاه‌ها برای نوآوری و توسعه اقتصادی و اجتماعی که در پی آن فاصله بین کشف علمی و کاربرد کوتاه شده است و همپوشانی حوزه‌های دانشگاه، صنعت و دولت از طریق ارتباط، مشاوره و انتقال فناوری صورت می‌گیرد؛ دانشگاه‌های کارآفرین را مورد توجه قرار داده است(Etzkowitz & Zhou, 2023). توجه به محرکها، ویژگیها و درنهایت اقدامات لازم در امور دانشگاه‌های کارآفرین، سبب توسعه کارآفرینی می‌شود(مصطفی زاده و همکاران، ۱۴۰۰). که در این روند تکامل و اتخاذ سیاست‌های توسعه دانشگاه‌های کارآفرین، برخی دانشگاه‌های موفق در سطح بین المللی زیست‌بوم کارآفرینی‌شان را به صورت ارگانیک توسعه داده‌اند و سنت‌های عمیق توسعه و مشارکت صنعتی را برای ارتقای کارآفرینی تقویت نموده‌اند(سمندعلی اشتهاردی، ۱۴۰۱). اما با وجود مطالعات گسترده موضوع دانشگاه کارآفرین هنوز دارای ابهام است. آنچه که مهم است ارائه راهکار عملی مناسب و جامع برای اجرایی شدن موضوع این دانشگاه و حل چالش‌های آن است که این موضوع توجه به مولفه‌های لازم در جهت تنظیم تحول دانشگاه‌ها را می‌طلبد(مدرسی سریزدی و همکاران، ۱۴۰۱). بنابراین دانشگاه‌ها به طور فزاینده‌ای به توسعه کارآفرینی دانشگاهی توجه بیشتری می کنند که تمام عوامل موثر بر آن با سیاست‌ها و راهبردهای توسعه کارآفرینی دانشگاه همبستگی داشته باشد(Bezanilla et al, 2020). چالش‌های این توسعه شامل چالش‌های دانشگاهی، فاصله‌ای، عملیاتی، انسانی، مدیریتی، استراتژیک، سیاسی و فرهنگی است(Heydarian et al, 2021). که باید با نیازسنجی درست و ارائه راهبردهای لازم به توسعه مدنظر برسد. در ادامه به برخی پژوهش‌های مرتبط در این باره اشاره می‌شود.

زاهدی(۱۴۰۳) در پژوهشی نشان داد حمایت تیم مدیریتی دانشگاه، توسعه سرمایه انسانی اعضای هیئت علمی و دانشجویان، تمرکز زدایی مراکز تصمیم‌گیری کارآفرینی، ایجاد محیط داخلی مطلوب، تقویت احساس تعهد عاطفی در کارکنان، حمایت از مهارت‌های فناورانه و آینده‌نگری در تدوین سیاست‌های آموزش عالی در ساخت‌دهی زیست‌بوم کارآفرینی تاثیر بسزایی دارند. مرادنژادی(۱۴۰۳) در پژوهش خود مواردی همانند بهبود ساختار زیست‌بوم کارآفرینی، راه‌اندازی دفتر مشاوره کسب‌وکار و کارآفرینی در دانشکده‌ها، تعریف و تخصیص گرنت نوآفرینی برای طرح‌های اعضای هیأت علمی و دانشجویان، تقویت همکاری‌های گروهی و تیمی در تدریس، پروژه‌ها و طرح‌های پژوهشی، همکاری پروژه‌ای با سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی، راه‌اندازی سامانه اطلاعاتی بازار از موارد پیش‌برنده زیست‌بوم کارآفرینی نوآورانه برشمرد. نتایج پژوهش حریری و همکاران(۱۴۰۲) نشان داد درونی‌سازی دانش، ارتباطات موثر میان اعضا، مستندسازی مقررات و آیین‌نامه‌ها و توزیع شفاف اطلاعات اثر مستقیم بر کارآفرینی دانشگاهی دارد. مصطفی‌زاده و همکاران(۱۴۰۰) در پژوهشی فرهنگ کارآفرینی، زیرساخت‌های دانشگاه، سرمایه انسانی دانشگاه‌ها، استقلال در تصمیم گیری، ساختار سازمانی متناسب، یادگیری مشارکتی،

محتوای آموزشی مناسب، هدف‌گذاری در پژوهش، آشنایی میدانی با کارآفرینی و مهارت‌افزایی را سبب توسعه کارآفرینی یافتند. جمالی[1] و همکاران(۲۰۲۴) بر اساس نتایج پژوهش خود دریافتند عوامل کلیدی محرک تحول در زمینه دانشگاه‌های کارآفرین شامل سرمایه انسانی، دانش، تحقیق و توسعه مبتنی بر خلاقیت، نوآوری و زیرساخت‌های حمایتی است. منتر[2] و همکاران(۲۰۲۴) نیز در پژوهش خود بیان نمودند که مدل‌های کسب‌وکار فعلی که پایه دانشگاه‌های کارآفرین هستند، باید به تجاری سازی و انتقال دانش اقتصادی بینجامند. در پژوهشی دیگر لیو[3] و همکاران(۲۰۲۳) نشان دادند تأثیر مثبت پیشنهادات ابزاری(خدمات پشتیبانی استارت‌آپ) بهتر از پیشنهادات آموزش کارآفرینی است. ملندز[4] و همکاران (۲۰۲۰) بر اساس نتایج پژوهش خود عنوان نمودند که برای توسعه و رشد دانشگاه‌های کارآفرین جدیت در موضوعاتی نظیر سیاست‌های حمایتی دولت، گسترش تبلیغات فردی و زدودن پیچیدگی‌های اداری و بروکراسی غیر ضروری، لازم و مورد نیاز است. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نتایج به دست آمده از پیشینه تحقیقاتی، تلاش شده تا آنچه که پژوهشگران در رابطه با مولفه‌ها و متغیرهای خاصی در قالب یکی از ابعاد توسعه و رشد دانشگاه‌های کارآفرین، بیان شده است؛ جمع‌آوری و در قالب مضامینی نو و با تبیین کلیدواژه‌ها به صورت کدهای باز در یک نگاه کلی به ضرورت‌های این حیطه بپردازد. در این صورت الگوی نهایی به صورت نقشه راهی پیش روی مخاطبان و ذینفعان، در سطوح مختلف به تبیین ایفای نقش لازم برای مسیر آینده دانشگاه‌های کارآفرین می‌پردازد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی به جهت مرور نظام‌مند مطالعات پیشین با رویکرد فراترکیب می‌باشد. جامعه مورد بررسی در این تحقیق، پژوهش‌های منتشر شده در یک دهه اخیر در حد فاصل سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴ در پایگاه‌های انتشار پژوهش‌های علمی بود. به منظور بهره بردن از رویکرد فراترکیب از الگوی سندلوسکی و بارسو[5] (۲۰۰۷) بهره گرفته شد که شامل ۷ مرحله به شرح زیر می‌باشد:

مرحله اول. تنظیم سوالات پژوهش: این پرسش‌ها معمولا بر اساس پارامترهای چه چیزی، چه کسی، چه زمانی و چگونه طرح می‌گردند. در این پژوهش سوال اصلی با توجه به هدف کار اینگونه مطرح می‌گردد: نیازهای دانشگاه‌های کارآفرین تا رسیدن به وضع مطلوب بر اساس پژوهش‌های یک دهه اخیر(در سه حیطه طراحی ساز و کارهای سازمانی، گستره ارتباطی و استراتژی‌های مدیریتی) کدام‌اند؟ به طور دقیق‌تر جستجو در این پژوهش شامل مواردی همچون «چه نیازهایی برای ارتقاء دانشگاه‌های کارآفرین ضروری است«؟، «چه زمانی به توسعه کارآمد دانشگاه‌های کارآفرین می‌رسیم«؟، «چگونه راهبردهای توسعه دانشگاه‌های کارآفرین را در سطوح مختلف اتخاذ کنیم«؟، «چه کسانی در توسعه دانشگاه‌های کارآفرین باید به ایفای نقش بپردازند«؟، «کدام نیازها برای توسعه دانشگاه‌های کارآفرین در یک دهه اخیر احصاء شده‌اند«؟ و ... بوده است. مرحله دوم. بررسی نظام‌مند متون: منابع مد نظر در حوزه مطالعات دانشگاه‌های کارآفرین از طریق پایگاه‌های علمی مختلف داخل و خارج از کشور مانند Noormagz به تعدا ۲۱ مورد، Magiran به تعداد ۸ مورد، SID به تعداد ۴۲ مورد، Scopus به تعداد ۱۱ مورد، Science Direct به تعداد ۵۸ مورد، ProQuest به تعداد ۸ مورد، Google Scholar به تعداد ۱۲۰ مورد، Springer به تعداد ۱۵ مورد، Sage به تعداد ۵ مورد، Emerald به تعداد ۳۰ مورد، PubMed به تعداد ۲۰ مورد و Research Gate به تعداد ۵۱ مورد در رابطه با مفهوم مورد نظر استخراج و بررسی شد. مرحله سوم. انتخاب منابع مفید: در این مرحله تمام منابعی که بدون غربال‌کردن استخراج شده بودند، مورد وارسی قرار گرفتند. به جهت عدم ارتباط معنایی با عنوان پژوهش، تعداد ۲۳ منبع کنار گذاشته شدند. همچنین به دلیل همپوشانی برخی مقالات استخراج‌شده در پایگاه‌های

1. Jamali
2. Menter
3. Liu
4. Meléndez
5. Sandelowski & Barso

علمی نام‌برده، تعداد ۱۰۷ مورد حذف شد. در غربال بعدی بر اساس راهگشایی چکیده پژوهش در امکان دستیابی به راهبردهای نو در کاربست الگوی نهایی، تعداد ۱۵۸ حذف شدند. سپس بر اساس کیفیت محتوا، منابع بررسی شدند و تعداد ۳۹ مورد به دلیل ضعف در کیفیت پژوهشی در رسیدن به هدف تحقیقاتی بیان‌شده از سوی پژوهشگران، از بررسی نهایی کنار گذاشته شدند و در نهایت تعداد ۶۲ مورد منبع مناسب شامل ۳۳ منبع فارسی و ۲۹ منبع خارجی(لاتین) برای استخراج مفاهیم بررسی شدند. مرحله چهارم. استخراج اطلاعات: در این قسمت، اطلاعات استخراج‌شده شامل مفاهیم و نتایج به همراه منابع مورد استفاده جمع‌آوری شدند. مرحله پنجم. تجزیه و تحلیل یافته‌ها: در این مرحله تحلیل یافته‌ها و اطلاعات استخراج‌شده در قالب کدهای باز برآمده از فرآیند فراترکیب صورت می‌گیرد. مرحله ششم. کنترل و پایش کیفیت: در این مرحله و پس از کدگذاری اولیه، بعد از مدت زمان دو هفته نویسندگان با مرور مجدد اطلاعات استخراج‌شده به بررسی و در صورت نیاز اصلاحات لازم در فرآیند کدگذاری می‌پردازند. مرحله هفتم. ارائه یافته‌ها: در این مرحله یافته‌های مراحل پیشین بر اساس تشابه در مفاهیم در قالب مضمون‌های فرعی دسته‌بندی می‌شوند و در نهایت بر اساس قالب کلی مضامین اصلی پژوهش، دسته‌بندی می‌شوند.

یافته‌ها

در این قسمت نکات کلیدی به صورت کدهای باز مورد شناسایی و در قالب مضامین فرعی و اصلی قرار گرفتند.

جدول ۱. طراحی ساز و کارهای درون سازمانی

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای باز	برخی از منابع استخراج کدها
طراحی ساز و کارهای درون سازمانی	انعطاف در سمت‌ها و نمودار سازمانی	تعدیل ساختار سنتی- اصلاح ساختار سازمانی- تحولات موثر درون دانشگاهی- وجود مدیران توانا و کارآمد- کارمندان آموزش‌دیده و خبره- تفویض اختیار در قانون‌گذاری و اجرا- وجود ساختار پویا- به کارگیری مدیران با تجربه و دارای روحیه کارآفرینی- ابقا و ثبات مدیران کارآمد- ساختار منعطف سازمانی- توجه به شایستگی‌های ضروری هر سمت در دانشگاه کارآفرین- کاستن از بروکراسی اداری	بداقلو و همکاران(۱۴۰۳)- خدامی عباسیه و همکاران(۱۴۰۳)- میر و همکاران(۱۴۰۳)- نقدی و همکاران(۱۴۰۳)- فراتی و کوهستانی قرائی(۱۴۰۲)- صداقتی و حجت(۱۴۰۰)- محمدشفیع و همکاران(۱۳۹۹)- سیمونی و عباسی(۱۳۹۹)- صفریان ناوخی و همکاران(۱۳۹۸)- ناری قمی و بحرینی(۱۳۹۷)- باقری کنی و همکاران(۱۳۹۶)- ترکمان و نوروزی(۱۳۹۶)- کاملی و همکاران(۱۳۹۵)- جمالی زواره و همکاران(۱۳۹۴)- مستغنی و بیتی(۱۳۹۳)- راتن(۲۰۲۳)- آدرچ و موگ(۲۰۲۲)- لیو و پیتر(۲۰۲۱)- سنتوبلیا و همکاران(۲۰۱۹)- تیجسن و وینینک(۲۰۱۸)- دالمارکو و همکاران(۲۰۱۸)- بس و اوزگان(۲۰۱۷)- رویج(۲۰۱۴)- مارکرکیاگا و همکاران(۲۰۱۴)
	برنامه‌ریزی آموزشی- پژوهشی	آموزش‌های کارآفرینانه- متناسب‌سازی سطح دانش تخصصی- پژوهش‌های نوآورانه- محتوای آموزشی و پژوهشی کارآمد- ایجاد آزمایشگاه‌های پژوهشی و تجاری- پرورش مهارت‌های فردی- کاهش نسبت بالای دروس نظری به دروس فنی و عملی- مدیریت دانش- توانمندسازی کادر آموزشی کم‌تجربه- تدوین برنامه‌های درسی چندرشته‌ای و فرا رشته‌ای-تدریس چند استادی- آموزش مهارت‌های نرم‌افزاری- توجه بیشتر به دروس کارآموزی و کارورزی- تسهیم دانش- بومی‌سازی رشته‌ها و سرفصل‌های دانشگاه- پیوند میان آموزش عمومی و عالی- پژوهش‌های کاربردی- انجام توامان تحقیقات بنیادی و کاربردی- سرعت بخشیدن به موتور تولید دانش و انتشار موثر آن- بررسی پرسش‌های جدید پژوهشی	
	منابع و امکانات	گسترش زیرساخت‌های مورد نیاز دانشگاه — بالابردن کیفیت فناوری- مکان‌نمایی مناسب استقرار دانشگاه- اصلاح شکل و فرم ساختار دانشگاه- استقرار ساختارهای کارآفرینی وابسته به دانشگاه در نقاط مختلف شهر- تجهیز دانشگاه به امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری کافی	

بر اساس نتایج به دست آمده از تحلیل منابع استخراج‌شده در ارتباط با مضمون اصلی طراحی ساز و کارهای درون سازمانی، سه مضمون فرعی انعطاف در سمت‌ها و نمودار سازمانی، برنامه‌ریزی آموزشی-پژوهشی و منابع و امکانات تعیین

شدند که در جدول شماره ۱ کدهای باز و مضمون‌های فرعی بیانگر هر دسته به همراه برخی از منابع استخراج کدها ارائه شده‌اند. ابتدا کدهای باز به دست آمده به عنوان کلیدواژه‌های کمک‌کننده در یافتن نیازها و در عین حال راهبردهای توسعه دانشگاه‌های کارآفرین در دسته‌بندی‌هایی از کدهای مرتبط قرار گرفتند تا آنچه که درباره مسائل درون‌سازمانی خود دانشگاه است، به خوبی مشخص شود. آنگاه تبیین گسترده‌تر در ارتباط با سه مضمون انعطاف در سمت‌ها و نمودار سازمانی، برنامه‌ریزی آموزشی-پژوهشی و منابع و امکانات، آنچه را که لازمه توسعه دانشگاه‌های کارآفرین می‌باشد، پیش روی پژوهشگران قرار دهد. شاید ابتدایی‌ترین زمینه برای رسیدن به اهداف لازم در توسعه دانشگاه‌های کارآفرین توجه به موضوعات و چالش‌های درون خود سازمان باشد. چرا که ارتباط با اقتصاد و جامعه بدون توجه به امور دورن سازمان و ایجاد اصلاحات و اقدامات لازم در آن بیهوده و بی ثمر باشد.

جدول ۲. گستره ارتباطی

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای باز	برخی از منابع استخراج کدها
گستره ارتباطی	ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار	جذب و رونق بنگاه‌های کوچک تحت نظر دانشگاه- تشکیل شرکت‌های زایشی- اشتغال‌پذیری دانش‌آموختگان- مدیریت بازار- ایجاد بازار اشتغال خودکفا- بالابردن کیفیت خدمات- تولید ثروت- تاکید بر حوزه دیجیتال۰ مارکتینگ) به عنوان نیاز روز- کاربرد دانش از طریق تجاری سازی- تشکیل و توسعه بنگاه‌های کوچک و نوآورانه وابسته به دانشگاه مانند استارتاپ‌ها- بازارگرایی- ارتباط تحقیقات با صنعت و توسعه- تجاری‌سازی و درآمد شخصی برای دانشگاهیان- تقویت نوآوری‌های مقرون به صرفه- بهره‌گیری دانشگاه از الگوهای کارآفرینی صنعت	بداقلو و همکاران(۱۴۰۳)- خدامی عباسیه و همکاران(۱۴۰۳)- عاشری(۱۴۰۳)- سیمونی و عباسی(۱۳۹۹)- برزگر و همکاران(۱۳۹۸)- حسینی و همکاران(۱۳۹۸)- صفریان ناوخی و همکاران(۱۳۹۸)- مردان شاهی و آقاجانی(۱۳۹۸)- میگون‌پوری و همکاران(۱۳۹۸)- جوانمردی و همکاران(۱۳۹۷)- حسنی و همکاران(۱۳۹۷)- عنایتی و همکاران(۱۳۹۷)- کاملی و همکاران(۱۳۹۵)- مستغنی و بیتی(۱۳۹۳)- احمد حسن(۲۰۲۴)- پاچکو و همکاران(۲۰۲۴)- نام(۲۰۲۴)- دارائوجیمبا و همکاران(۲۰۲۳)- راتن(۲۰۲۳)- اتزکوویتز و همکاران(۲۰۲۲)- فیشر و همکاران(۲۰۲۱)- گوئررو و همکاران(۲۰۲۰)- لتسبه و همکاران(۲۰۲۰)- اسلو و همکاران(۲۰۱۹)- مونا و همکاران(۲۰۱۹)- تیجسن و وینینک(۲۰۱۸)- بارسیک و همکاران(۲۰۱۷)- بس و اوزگان(۲۰۱۷)- اسپرر و همکاران(۲۰۱۶)- مک‌کلور(۲۰۱۶)- پوگوداوا و همکاران(۲۰۱۵)- گوئررو و همکاران(۲۰۱۵)- رویج(۲۰۱۴)- مارکرکیاگا و همکاران(۲۰۱۴)-
	افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند	ایجاد قدرت رایزنی با منابع قدرت و ثروت - نوآوری حاصل از تعاملات دانشگاه، صنعت، دولت و جامعه- تقویت عوامل زمینه‌ای ملی و منطقه‌ای- همکاری با شرکت‌های مشاور- تقویت عوامل بین‌المللی- ایجاد تنوع در منابع مالی- ارتباط نزدیک با بخش خصوصی- طراحی ساختار ارتباطی مناسب با جامعه- توسعه فعالیت‌های خارجی مانند سفر دانشجویی- تعامل مستمر با محیط- پروژه‌های تجاری تیمی- وابستگی متقابل بین حوزه‌های محوری کارآفرینی- ارتقاء تعامل بازیگران حیطه کارآفرینی	

بر اساس نتایج به دست آمده از تحلیل منابع استخراج‌شده در ارتباط با مضمون اصلی گستره ارتباطی، دو مضمون فرعی ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار و افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند تعیین شدند که در جدول شماره ۲ کدهای باز و مضمون‌های فرعی بیانگر هر دسته به همراه برخی از منابع استخراج کدها ارائه شده‌اند. پس از قرارگیری کدهای باز مرتبط در دسته‌بندی‌های مشابه، مفهوم و مضمون کلی گستره ارتباطی به عنوان دومین مضمون اصلی آنچه را که زمینه‌ساز گسترش دانشگاه‌های کارآفرین است، در دو دسته فرعی و جزئی‌تر ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار و افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند پیش روی پژوهشگران قرار داد. طبعا بدون ارتباطات لازم خصوصا ارتباطات برون‌سازمانی با بازار کار و دیگر نهادهای موفق آنچه که رسالت دانشگاه‌های کارآفرین است؛ به خوبی محقق نمی‌شود.

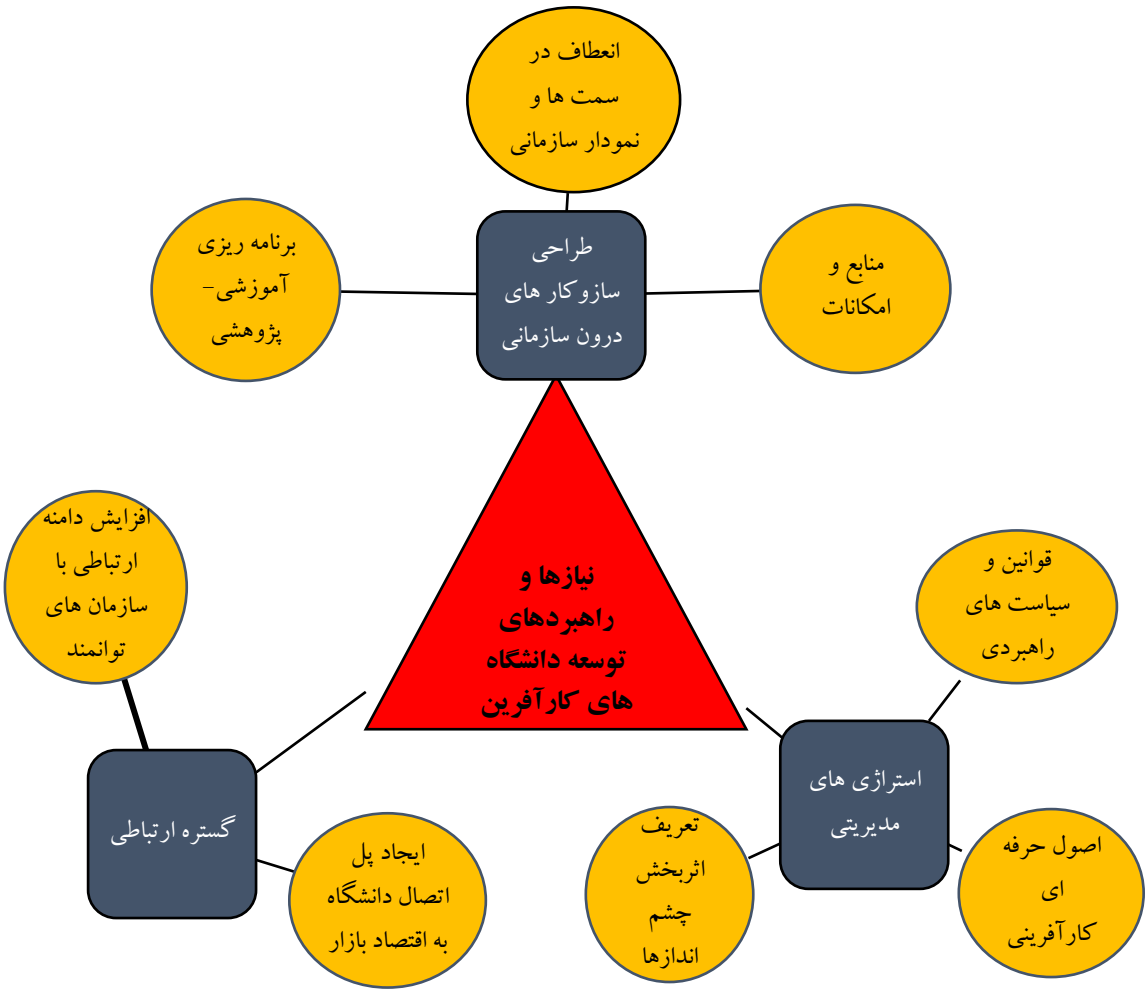
جدول ۳. استراتژی‌های مدیریتی

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای باز	برخی از منابع استخراج کدها
استراتژی‌های مدیریتی	قوانین و سیاست‌های راهبردی	خدمات حمایتی دولت از بخش کارآفرینی- نظارت شفاف بر سازمان‌های مجری سیاست‌های کارآفرینی- حمایت مدیران از طرح‌های کوچک آزمایشی- تطبیق با تحولات اجتماعی، اقتصادی و محیطی- مدیریت و رهبری مدبرانه- رهبری کارآفرینانه- مدیریت اقتضائی پروژه‌ها- مدیریت ذینفعان و ارزش‌های جامعه- طرح‌ریزی خودکفایی مالی و علمی- فراهم‌نمودن فضای رقابت آزاد- کاستن از ممنوعیت‌ها- تاکید بر ارتقاء کیفی تا کمی- توسعه پارک‌های علم و فناوری- همراهی و حمایت رسانه‌ها از کارآفرینی- ثبات در سیاست‌های دولتی- جلب مشارکت نظام‌مند نخبگان کارآفرینی	بداقلو و همکاران(۱۴۰۳)- خدامی عباسیه و همکاران(۱۴۰۳)- عاشری(۱۴۰۳)- عبدالکریم‌الساعاتی و حسینی‌نیا(۱۴۰۳)- میر و همکاران(۱۴۰۳)- نقدی و همکاران(۱۴۰۳)- مدرسی سریزدی و همکاران(۱۴۰۱)- جامه بزرگی و میگون‌پوری(۱۴۰۰)- فریدی و همکاران(۱۳۹۹)- حسینی و همکاران(۱۳۹۸)- شعاع اردبیلی و همکاران(۱۳۹۸)- صفریان ناوخی و همکاران(۱۳۹۸)- مردان شاهی و آقاجانی(۱۳۹۸)- میگون‌پوری و همکاران(۱۳۹۸)- نیک سرشت و همکاران(۱۳۹۸)- امین بیدختی و همکاران(۱۳۹۷)- گودرزی و همکاران(۱۳۹۷)- نهاردانی و همکاران(۱۳۹۷)- یوسفیان و مسترخانی(۱۳۹۶)- گوئررو و همکاران(۲۰۲۴)- گوئررو و همکاران(۲۰۲۰)- لتسبه و همکاران(۲۰۲۰)- الرحیل و همکاران(۲۰۱۸)- بس و اوزگان(۲۰۱۷)- جوستینا و همکاران(۲۰۱۷)- هونگ(۲۰۱۷)- آرانها و گارسیا(۲۰۱۴)- مارکرکیاگا و همکاران(۲۰۱۴)
	اصول حرفه‌ای کارآفرینی	ایجاد فرهنگ کارآفرینی- توجه بیشتر به سرمایه انسانی- ایجاد و افزایش انگیزه فردی- ریسک‌پذیری- خلاقیت- عزم و اراده- خوداتکایی- تحمل ابهام- وجود نگرش کارآفرین- سلامت فکری- پرورش روحیه کارآفرینی- مدیریت مهارت‌های فردی دانشجویان- برطرف ساختن ضعف‌ها در ایده‌پردازی خلاقانه- پذیرش رسالت کارآفرینی- مخاطره‌پذیری- چالش‌طلبی- کارآفرینی سودمند- خودنظارتی- کشف استعدادها- آگاه‌سازی افراد جامعه پیرامون فواید کارآفرینی- کاهش توهم دانایی- فداکاری- رهبری هوشمند- حس تعلق- گسترش فرهنگ خوداشتغالی- نظام پاداش و ارزیابی پربازده- تشویق نوآوران- ایجاد انگیزه رهبری کارآفرینانه- تضارب آرا و تحمل نظرات مختلف و مخالف- سنجش عینی و روشن معیارها	
	تعریف اثربخش چشم‌اندازها	بازنگری در فلسفه و اهداف- تعریف کارآفرینی به عنوان اولویت استراتژیک دانشگاه- توجه به هدف‌محوری- تعیین چشم‌انداز برنامه‌ها بر اساس کاربرد در حل مشکلات اجتماعی- بیان شفاف چشم‌انداز مشترک و راهبرد آینده‌نگر در دانشگاه- مفهوم‌سازی مجدد در برخی حیطه‌ها- بازنگری در ماموریت‌ها- بازتعریف مدل‌های کسب و کار	

بر اساس نتایج به دست آمده از تحلیل منابع استخراج‌شده در ارتباط با مضمون اصلی استراتژی‌های مدیریتی، سه مضمون فرعی قوانین و سیاست‌های راهبردی، اصول حرفه‌ای کارآفرینی و تعریف اثربخش چشم‌اندازها تعیین شدند که در جدول شماره ۳ کدهای باز و مضمون‌های فرعی بیانگر هر دسته به همراه برخی از منابع استخراج کدها ارائه شده‌اند. پس از دو مضمون و در حقیقت دو مرحله یادشده، چالش‌ها، مسائل فراسازمانی، حواشی و جوانب دیگری برای تکمیل ایفای نقش و رسالت دانشگاه‌های کارآفرین وجود دارد که بدون راهبردها و هنرهای مدیریتی و کاربست نقش رهبری سازمان از ضروری‌ترین مولفه‌ها در این رابطه باشد. مدیریتی که به خوبی و حتی با هدایت جمعی اعضای سازمان، دائما در حال تغییر متناسب با شرایط و در راستای اهداف سازمانی باشد.

در نهایت پس از استخراج ۱۲۰ کد باز در قالب ۸ مضمون فرعی و سه مضمون فرعی که در جداول شماره ۱ تا ۳ به آنها اشاره شد، شکل زیر به عنوان مدل پژوهش حاضر ترسیم شد.

نمودار ۱. مدل پژوهش



با توجه به نتایج حاصله از استخراج و دسته‌بندی‌های مختلف، الگویی با شمول کلی که نشان‌دهنده مضامین اصلی و فرعی تحقیق و همچنین نشان‌دهنده راهبرد لازم برای اتخاذ تصمیمات مقتضی در حیطه دانشگاه‌های کارآفرین باشد؛ در یک نگاه مطابق نمودار(۱) به دست آمد.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر بررسی راهبردهای توسعه دانشگاه‌های کارآفرین بر اساس توجه به نیازهای این دانشگاه‌ها است. این پژوهش دارای سه مضمون اصلی شامل طراحی سازوکارهای سازمانی، گستره ارتباطی و استراتژی‌های مدیریتی می‌باشد.

نتایج به دست آمده از بررسی منابع استخراج‌شده نهایی در فرآیند فراترکیب نشان داد در رابطه با اولین مضمون اصلی یعنی طراحی سازوکارهای درون سازمانی، عوامل مربوط به انعطاف در سمت‌ها و نمودار، برنامه‌ریزی آموزشی–پژوهشی و منابع و امکانات سازمانی بیشترین نقش را به عنوان مضامین فرعی داشتند. در ارتباط با عوامل مربوط به انعطاف در سمت‌ها و نمودار سازمانی؛ تعدیل ساختار سنتی، وجود ساختار پویا، کاستن از بروکراسی اداری، ابقا و ثبات مدیران کارآمد و ...، در ارتباط با عوامل مربوط به برنامه‌ریزی آموزشی– پژوهشی؛ آموزش‌های کارآفرینانه، متناسب سازی سطح دانش تخصصی، محتوای آموزشی و پژوهشی کارآمد، توجه بیشتر به دروس کارآموزی و کارورزی، انجام توأمان تحقیقات بنیادی و کاربردی و ...، در ارتباط با عوامل مربوط به منابع و

امکانات؛ گسترش زیرساخت‌های مورد نیاز دانشگاه، تجهیز دانشگاه به امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری کافی، بالا بردن کیفیت فناوری، اصلاح شکل و فرم ساختار دانشگاه و ... به عنوان اثرگذارترین کدهای استخراجی بر نیازهای دانشگاه‌های کارآفرین برای نیل به وضع مطلوب شناخته شدند. نتایج به دست آمده در این باره با نتایج حاصل از پژوهش‌های زاهدی(۱۴۰۳)، مصطفی‌زاده و همکاران(۱۴۰۰)، ملندز[1] و همکاران(۲۰۲۰) مرتبط بود. در تحقیقات ذکر شده بر موضوعاتی توسعه سرمایه انسانی هیئت علمی، تمرکززدایی مراکز تصمیم‌گیری کارآفرینی ایجاد محیط داخلی مطلوب ، استقلال در تصمیم‌گیری، ساختار سازمانی مناسب، محتوای اموزشی مناسب، هدف‌گذاری در پژوهش، زدودن پیچیدگی‌های اداری و بروکراسی غیرضروری، تاثیر منابع در پیشبرد اهداف و ... که ناظر به مضمون اصلی طراحی ساز و کارهای سازمانی بود؛ اشاره شده است.

در رابطه با دومین مضمون اصلی یعنی گستره ارتباطی، عوامل مربوط به ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار و افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند بیشترین نقش را به عنوان مضامین فرعی داشتند. در ارتباط با عوامل مربوط به ایجاد پل اتصال دانشگاه به اقتصاد بازار؛ جذب و رونق بنگاه‌های کوچک تحت نظر دانشگاه، بازارگرایی، ارتباط تحقیقات با صنعت و توسعه، بهره‌گیری دانشگاه از الگوهای کارآفرینی صنعت و ...، در ارتباط با عوامل مربوط به افزایش دامنه ارتباطی با سازمان‌های توانمند؛ ایجاد قدرت رایزنی با منابع قدرت و ثروت، ارتباط نزدیک با بخش خصوصی، توسعه فعالیت‌های خارجی مانند سفر دانشجویی، تقویت عوامل زمینه‌ای ملی و منطقه‌ای، نوآوری حاصل از تعاملات دانشگاه، صنعت، دولت و جامعه و ... به عنوان اثرگذارترین کدهای استخراجی بر نیازهای دانشگاه‌های کارآفرین برای نیل به وضع مطلوب شناخته شدند. نتایج به دست آمده در این باره با نتایج حاصل از پژوهش‌های مرادنژادی(۱۴۰۳)، منتر[2] و همکاران(۲۰۲۴)، لیو[3] و همکاران(۲۰۲۳) مرتبط بود. در تحقیقات ذکر شده بر مفاهیمی نظیر راه‌اندازی دفتر مشاوره کسب و کار و کارآفرینی، همکاری پروژه‌ای با سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی، راه‌اندازی سامانه اطلاعاتی برای پیوند به بازار، تجاری‌سازی و انتقال دانش اقتصادی، زمینه ایجاد سرمایه‌گذاری، خدمات پشتیبانی استارتاپ، تعیین روابط میان راهبردها و ... بود؛ اشاره شده است.

در رابطه با سومین مضمون اصلی یعنی استراتژی‌های مدیریتی؛ عوامل مربوط به قوانین و سیاست‌های راهبردی، اصول حرفه‌ای کارآفرینی و تعریف اثربخش چشم اندازها بیشترین نقش را به عنوان مضامین فرعی داشتند. در ارتباط با عوامل مربوط به قوانین و سیاست‌های راهبردی؛ خدمات حمایتی دولت از بخش کارآفرینی، نظارت شفاف بر سازمان‌های مجری سیاست‌های کارآفرینی، مدیریت ذینفعان و ارزش‌های جامعه، همراهی و حمایت رسانه‌ها از کارآفرینی، ثبات در سیاست‌های دولتی و ...، در ارتباط با عوامل مربوط به اصول حرفه‌ای کارآفرینی؛ ایجاد فرهنگ کارآفرینی، توجه بیشتر به سرمایه انسانی، ریسک پذیری، خلاقیت، خود اتکایی، سلامت فکری، پرورش روحیه کارآفرینی، تضارب آرا و تحمل نظرات مختلف و مخالف، سنجش عینی و روشن معیارها و ...، در ارتباط با عوامل مربوط به تعریف اثربخش چشم اندازها؛ بازنگری در فلسفه و اهداف، تعریف کارآفرینی به عنوان اولویت استراتژیک دانشگاه، تعیین چشم انداز برنامه‌ها بر اساس کاربرد در حل مشکلات اجتماعی، بازنگری در ماموریت‌ها، مفهوم سازی مجدد در برخی حیطه‌ها و ... به عنوان اثرگذارترین کدهای استخراجی بر نیازهای دانشگاه‌های کارآفرین برای نیل به وضع مطلوب شناخته شدند. نتایج به دست آمده در این باره با نتایج حاصل از پژوهش‌های جمالی[4] و همکاران(۲۰۲۴)، حریری و همکاران(۱۴۰۲) مرتبط بود. در تحقیقات ذکر شده بر موضوعاتی چون توجه به خلاقیت، نوآوری، سرمایه انسانی و تحقیق و توسه به عنوان محرک‌های تحول؛ توجه بیشتر به ضوابط و مقررات، مستندسازی اقدامات، تغییر فرهنگ دانشگاهی به سمت شتابدهی، تاکید بر حضور گسترده دانشجویان به عنوان سیاست اصلی توسعه کارآفرینی و ... که ناظر به مضمون استراتژی‌های مدیریتی بود؛ اشاره شده است.

نتایج این مطالعه نشان‌دهنده آن است که توسعه دانشگاه‌های کارآفرین مستلزم توجه به سه محور اصلی است: طراحی سازوکارهای سازمانی در بسترهایی مانند زیرساخت‌های ضروری درون دانشگاه، زمینه‌ساز تحول در دانشگاه‌ها و تبدیل آن‌ها به نهادهای کارآفرین هستند. از سوی دیگر، گستره ارتباطی مؤثر بین دانشگاه، صنعت و جامعه، امکان تبادل دانش و فناوری را فراهم

1. Meléndez
2. Menter
3. Liu
4. Jamali

می‌کند و به ایجاد اکوسیستم‌های نوآوری کمک می‌نماید. در نهایت، با بهره‌گیری از استراتژی‌های مدیریتی مناسب، از جمله رهبری تحول‌گرا و مدیریت منابع انسانی کارآفرینانه، نقش کلیدی در هدایت و اجرای موفقیت‌آمیز این تحولات ایفا می‌کنند. این یافته‌ها بر ضرورت نگاه جامع و یکپارچه به ابعاد مختلف توسعه دانشگاه‌های کارآفرین تأکید دارند.

لذا بر اساس کلیات پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که پس از جا افتادن مفهوم دانشگاه‌های کارآفرین و اهمیت رسالت تعریف‌شده درباره وظایف و کاردکردها، انجام مطالعات زیادی در این مسیر پر چالش برای پایش دائمی کنترل کیفیت لازم و ضروری است. بر همین اساس و در راستای بررسی توسعه دانشگاه‌های کارآفرین؛ نیازها و راهبردها، مطالعه مفاهیم و نکات کلیدی پژوهش‌های متنوع در حیطه‌های مختلف ما را به نتایج مفیدی در این زمینه رساند. نتایج به دست آمده بیانگر لزوم ارتقاء کیفیت و یا اصلاح مواردی در تمام حیطه‌های اثرگذار چون طراحی ساز و کارهای سازمانی، گستره ارتباطی مناسب و استراتژی‌های مدیریتی لازم و سودمند بود. کدهای باز استخراج‌شده به شکل نکات و مفاهیم کلیدی با قرارگیری در قالب مضمون‌های فرعی و اصلی، رهنمودهای لازم را جهت چگونگی انجام اصلاحات و اقدامات مقتضی، مشخص نمودند.

در مسیر انجام پژوهش حاضر مواردی چون نبود دسترسی به برخی مقالات موجود در پایگاه‌های انتشار تحقیقات علمی–پژوهشی، عدم امکان بررسی و گردآوری تمام تحقیقات انجام‌گرفته در حوزه دانشگاه‌های کارآفرین، عدم وجود مطالعات گسترده در زمینه نیازسنجی تخصصی دانشگاه‌های کارآفرین جهت آنالیز و تجزیه و تحلیل و ... از جمله محدودیت‌ها بودند.

همچنین پیشنهاد می‌گردد در انجام پژوهش‌های آتی، با انجام مصاحبه از نظرات افراد خبره و با تجربه در دانشگاه‌های کارآفرین، صنعت و بازار کار بهره گرفته شده و نکات ارزشمند به دست آمده در قالب مقالات علمی–پژوهشی و مفاهیم بیان‌شده از هر دو سو را جهت استفاده پژوهشگران و به کارگیری عملیاتی به استحضار مسئولین مرتبط رسانده شود. پایش و رصد منظم و متعدد در طول سال، با معیارهای عملیاتی و قابل محاسبه اقتصادی برای ارزیابی میزان موفقیت و توفیق دانشگاه‌های کارآفرین در دستیابی به اهداف صریح توسعه و پیشرفت اقتصادی، صورت گیرد. جلسات منظم میان نمایندگان دانشگاه و دانشجویان منتخب با صاحب‌نظران اقتصادی و مدیران موفق صنعت و بخش خصوصی جهت تبادل تجربیات و بررسی امکان همکاری صورت پذیرد. بازتعریف ماموریت‌ها در عین قرارگیری در چارچوب کلی بر اساس نیازهای روز و مسائل و مشکلات مورد ابتلای اجتماع تعیین گردد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی، حیدر، حسینی، سید یعقوب، چامیان، مریم، و نعمت‌الهی، حمیدرضا. (۱۴۰۱). ارزیابی شاخص‌های دانشگاه کارآفرین بر مبنای مدل گیب در دانشگاه خلیج‌فارس بوشهر. *مدیریت منابع انسانی پایدار*، ۴(۷)، ۵۰-۲۹.

امین بیدختی، علی اکبر، محمدی، رضا و رحیمی، محسن. (۱۳۹۷). طراحی الگوی تضمین کیفیت دانشگاه کارآفرین در نظام دانشگاهی ایران. *مطالعات اندازه گیری و ارزشیابی آموزشی*، ۸(۲۲)، ۲۶۳-۲۲۷.

باقری کنی، مصباح‌الهدی، نوروزی، خلیل، محمدی، مهدی، و آزادی احمدآبادی، جواد. (۱۳۹۶). کشف و اولویت بندی ابعاد و مولفه های موثر بر ساختار دانشگاه کارآفرین: پیشنهادی برای موفقیت در وظایف نسل سوم دانشگاه ها. *مجله رشد فناوری*، ۱۳(۵۲)، ۱۴-۸.

بداقلو، امید، بیتی، حامد، قره بگلو، مینو و بنی هاشمی، محمدعلی. (۱۴۰۳). تبیین مولفه‌های دانشکده معماری کارآفرین. *نامه آموزش عالی*، ۱۷(۶۵)، ۲۴-۴۳.

برزگر، نادر، قورچیان، نادرقلی، و تقی پورظهیر، علی. (۱۳۹۸). آسیب شناسی خلق ظرفیتهای نوآوری در مدیریت دانشگاهی ایران (مورد: دانشگاه آزاد اسلامی). *دوماهنامه علمی - پژوهشی رهیافتی نو در مدیریت آموزشی*، ۱۰(۳۷)، ۳۱۰-۲۹۱.

پذیرفته، زیبا، یوسفی سعید آبادی، رضا، و فتاحی، مجید. (۱۳۹۹). ارائه مدل توسعه دانشگاه کارآفرین مبتنی بر پایدارسازی کسب‌وکارهای دانش‌بنیان(مطالعه موردی: دانشگاه صنعتی شریف تهران). *مطالعات برنامه ریزی آموزشی*، ۹(۱۷)، ۳۲۵-۳۰۵.

ترکمان، طاهره و نوروزی، علیرضا. (۱۳۹۶). بررسی وضعیت شاخصهای دانشگاه کارآفرین برمبنای مدل گیب ۲۰۱۲ در دانشگاه تهران. *رهیافت*، ۲۷(۶۵)، ۱۴۸-۱۳۱.

جامه بزرگی، محمدجواد، و میگون پوری، محمدرضا. (۱۴۰۰). فرهنگ اکوسیستم کارآفرینی دانشگاهی، پیشران توسعه‌ی کارآفرینی اجتماعی. *مدیریت فرهنگی*، ۱۴(۵۱)، ۵۷-۴۵.

جمالی زواره، بتول، نیلی، محمدرضا، و شادفر، حوریه. (۱۳۹۴). تبیین عناصر برنامه درسی کارآفرینی در آموزش فنی و حرفه‌ای. *مهارت آموزی*، ۳(۱۲)، ۲۱-۷.

جوانمردی، شیوا، عباسپور، عباس، خرسندی طاسکوه، علی، و قیاشی ندوشن، سعید. (۱۳۹۷). طراحی الگوی دانشگاه نوآور در چارچوب اکوسیستم نوآوری در ایران. *آموزش عالی ایران*، ۱۰(۴)، ۱۷۰-۱۳۷.

حریری، اردوان، نادری، نادر و شفیعی، سلیمان. (۱۴۰۲). اثرگذاری مدیریت دانش بر کارآفرینی دانشگاهی(مورد مطالعه: دانشگاه جامع علمی‌کاربردی). *مجله پژوهش‌های کارآفرینی*، ۲(۱)، ۷۶-۶۳.

حسنی، زهره، ابوالقاسمی، محمود و مشبکی اصفهانی، اصغر. (۱۳۹۷). ارائه الگوی کارآفرینی دانشگاهی برای دانشگاه فنی و حرفه‌ای. *پژوهش در نظام‌های آموزشی*، ۱۲(ویژه‌نامه)، ۱۲۳۴-۱۲۱۳.

حسینی، سید محمدرضا، عباس‌نژاد، علی، سعیدی، پرویز و مستقیمی، محمودرضا. (۱۳۹۸). " برازش مدل توسعه کارآفرینی با رویکرد اشتغال دانش آموختگان دانشگاهی" (مورد مطالعه: اداره کل آموزش فنی وحرفه ای استان گلستان). *مطالعات کارآفرینی و توسعه پایدار کشاورزی*، ۶(۲)، ۸۷-۹۸.

خدامی عباسیه، فهیمه، گیوکی، ابراهیم، مهدی زاده، سمانه، شکوه، زهرا، و سالاری، یاسر. (۱۴۰۳). ارائه و اعتبارسنجی مدل اجرای خط مشی های عمومی آموزش عالی کشور در راستای تحقق دانشگاه کارآفرین. *توسعه و سرمایه*، ۹(۱)، ۲۴۸-۲۲۷.

زاهدی، امیراحسان. (۱۴۰۳). تحلیل الزامات زیست‌بوم کارآفرینی دانشگاهی. *مجله پژوهش‌های کارآفرینی*، ۳(۲)، ۲۰-۱.

سمندر علی اشتهاردی، مژگان، گودرزی، مهدی و قربانی، محمدحسین. (۱۴۰۱). راهبردهای تحقق مأموریت آموزشی در دانشگاه کارآفرین: رویکرد ترکیبی سنتز چارچوب و گروه کانونی. *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، ۱۲(۴۴)، ۱۶۲-۱۰۸.

سیمونی، پیونیک، و عباسی، مریم. (۱۳۹۹). ارزیابی رابطه آموزش دانشگاهی و فعالیت حرفه‌ای در رشته‌های معماری و شهرسازی نمونه تفصیلی: دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه هنر. *نشریه هنرهای زیبا: معماری و شهرسازی*، ۲۵(۱)، ۵۴-۴۳.

شعاع اردبیلی، فرزان، رحمانی، جعفر و ویسی، غلامرضا. (۱۳۹۸). طراحی و ارائه چارچوب مفهومی و مدل دانشگاه کارآفرین بر اساس نظریه داده بنیادِ سیستماتیک. *پژوهش در نظام‌های آموزشی*، ۱۳(۴۷)، ۱۳۲-۱۱۵.

صفریان ناوخی معصومه، زاهد بابلان، عادل، معینی کیا، مهدی و رضایی شریف علی. (۱۳۹۸). مطالعه کیفی: شناسایی مولفه های دانشگاه کارآفرین. *مجله توسعه آموزش جندی شاپور اهواز*، ۱۰(۲)، ۱۶۱-۱۵۴.

صداقتی، عباس، و حجت، عیسی. (۱۴۰۰). محتوای آموزش معماری در ایران و میزان موفقیت دوره کارشناسی در انتقال این محتوا(علمی پژوهشی). *مطالعات معماری ایران*، ۸(۱۵)، ۱۱۲-۹۱.

طوسی، سیده فاطمه، فریبرزی، الهام، و قربانی، محمود. (۱۴۰۱). شناسایی و تبیین شایستگی‌های مدیران دانشگاه‌های کارآفرین در دانشگاه‌های آزاد خراسان رضوی. *فصلنامه آموزش و توسعه منابع انسانی*، ۹(۳۴)، ۲۹۲-۲۶۳.

عاشری، رسول. (۱۴۰۳). کنکاشی در شناخت الزامات اجرایی و شاخص های موفقیت در ایجاد دانشگاه کارآفرین(نمونه موردی: دانشگاه تهران). همایش ملی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران.

عبدالکریم‌الساعاتی، ثنا، و حسینی‌نیا، غلامحسین. (۱۴۰۳). شناسایی و ارزیابی مهارتها و شایستگی های رهبری کارآفرینانه مبتنی بر نقش دانشگاه کارآفرین. *مهارت آموزی*، (۳)۱۲، ۲۷-۷.

عنایتی، ترانه، صالحی، محمد و جلالی، طیبه. (۱۳۹۷). بررسی تأثیر هوش‌های رقابتی و تجاری بر تجاری‌سازی ایده‌ها با تأکید بر مزیت رقابتی در دانشگاه‌های نسل سوم به‌منظور ارائه مدل. *پژوهش در نظام‌های آموزشی*, ۱۲(ویژه‌نامه), ۲۷۸-۳۶۱.

فراتی، حسن، و کوهستانی قرائی، محمد نادر. (۱۴۰۲). شناسایی عوامل موثر بر صلاحیت حرفه‌ای مدیران دانشگاه علمی- کاربردی به عنوان دانشگاه کارآفرین. *فصلنامه مطالعات مدیریت و کارآفرینی*، ۹(۲)، ۷۸-۶۱.

فریدی، محمدرضا، سید عباس‌زاده، میرمحمد، حسنی، محمد، قلاوندی، حسن، و سبحانی‌نژاد، مهدی. (۱۳۹۹). ارائه مدلی برای سنجش آمادگی مؤسسات آموزش عالی برای تبدیل شدن به دانشگاه نسل سوم (نوآور و کارآفرین). *پژوهش‌های آموزش و یادگیری*, ۱۵(۱), ۴۱-۲۳.

کاملی، محسن، عظمتی، حمیدرضا و رمضی، فرزانه. (۱۳۹۵). نقش دانش طراحی معماری در توانبخشی حرفه‌ای مهندسان معمار. *فناوری آموزش*، ۱۰(۴), ۳۵۰-۳۴۱.

گودرزی، ریحانه، حسینی، سید رسول و طبائیان، سید کمال. (۱۳۹۷). چارچوبی برای توسعه کارآفرینی دانشگاهی در رشته‌های علوم انسانی در ایران. *فصلنامه علمی پژوهشی توسعه کارآفرینی*، ۱۱(۴)، ۶۷۹-۶۶۱.

محمدشفیع، محبوبه، نیستانی، محمدرضا، میرشاه جعفری، سید ابراهیم و تقوائی، ویدا. (۱۳۹۹). ارزیابی کیفیت برنامهٔ درسی در آموزش‌های مهارتی؛ مطالعهٔ موردی: رشتهٔ معماری دانشکدهٔ فنی‌وحرفه‌ای شریعتی تهران. *رویکردهای نوین آموزشی*، ۱۵(۱), ۱۰۲-۷۹.

مدرسی سریزدی، سیده جمیله، عباس پور، عباس، و مدرسی سریزدی، آسیه‌السادات. (۱۴۰۱). شناسایی و تبیین مؤلفه های زمینه ای موثر بر ایجاد دانشگاه کارآفرین(با رویکرد فراترکیب). *مطالعات برنامه ریزی آموزشی*، ۱۱(۲۱), ۲۲۶-۲۰۲.

مرادنژادی، همایون. (۱۴۰۳). پیش‌برنده‌های زیست‌بوم کارآفرینی در دانشگاه ایلام. *مجله پژوهش‌های کارآفرینی*، ۳(۱), ۱۱۰-۹۳.

مردان شاهی، محمدمهدی، و آقا جانی، حسنعلی. (۱۳۹۸). نقش آموزش کارآفرینی بر افزایش خلاقیت دانشجویان. *نوآوری و ارزش آفرینی*، ۴(۸)، ۳۳-۴۲.

مستغنی، علیرضا، و بیتی، حامد. (۱۳۹۳). بررسی محتوای درس مصالح ساختمانی در حوزه دروس فنی در برنامه آموزشی دوره کارشناسی معماری. پنجمین همایش آموزش معماری. تهران.

مصطفی زاده، فاطمه، حقیقت منفرد، جلال، و کرامتی، محمدعلی. (۱۴۰۰). توسعه کارآفرینی در دانشگاه با رویکرد فراترکیب (مطالعه موردی: دانشگاه تهران مرکزی). *مدیریت کسب و کار نوآورانه*، ۱۳(۵۲)، ۱۴۱-۱۲۳.

میر، ناهید، رحیمی کیا، امین و دارایی، مهری. (۱۴۰۳). طراحی مدل اکوسیستم کارآفرینی در دانشگاه با رویکرد دانش محور. *مدیریت و چشم انداز آموزش*، ۶(۲), ۱۹۳-۱۶۷.

میگون پوری، محمدرضا، عربیون، ابوالقاسم، پوربصیر، محمد مهدی و مبینی دهکردی، علی. (۱۳۹۸). طراحی اکوسیستم کارآفرینی پردیس دانشگاهی با رویکرد مدلسازی ساختاری- تفسیری. *فناوری آموزش*، ۱۳(۴)، ۹۸۰-۹۶۹.

ناری قمی، مسعود، و بحرینی، حجت اله. (۱۳۹۷). جایگاه تخصص میانی در نظام حرفه‌ای معماری و ساختمان(مطالعه موردی: دفاتر نظام‌مهندسی شهر قم). *باغ نظر*، ۱۵(۶۴)، ۲۸-۱۵.

نقدی، محمدحسن، دهقان دهنوی، حسن، هنری، محمد تقی، دهقانی اشکذری، محمدرضا، و صادقیان، ابوالفضل. (۱۴۰۳). شناسایی و رتبه بندی شاخص های توسعه کارآفرینی با رویکرد اشتغال صنعتی دانش آموختگان دانشگاه با رویکرد فراترکیب. *تکنولوژی در کارآفرینی و مدیریت استراتژیک*، ۳(۴)، ۵۲-۳۷.

نهاردانی، حمید، معقول، علی، زنده دل، احمد و نودهی، حسن. (۱۳۹۷). طراحی مدل مدیریت دانش در دانشگاه فنی و حرفه ای با راهبرد آموزش تربیت کارآفرین. *پژوهش در نظام‌های آموزشی*، ۱۲(ویژه‌نامه)، ۶۵۱-۶۲۹.

نیک سرشت، مریم ناز، مظفر، فرهنگ، صالح صدق پور، بهرام، و حسینی، سیدباقر. (۱۳۹۸). اصول مدیریت معماری با محوریت آموزش مدیریت طراحی. *نشریه علمی اندیشه معماری*، ۳(۶)، ۵۸-۴۴.

یوسفیان، کیانوش، و فرهادی مسترخانی، مریم. (۱۳۹۶). بررسی مبانی و اصول مسوولیت مدنی معمار در نظام حقوقی ایران. *قانون یار*، ۲(۲)، ۲۷۷-۲۵۹.

References

Abdulkarim Al-Saati, S., & Hosseininia, G. (1403). Identifying and assessing entrepreneurial leadership skills and competencies based on the role of the entrepreneurial university. 12(3), 7-27.

Abreu, M., & Grinevich, V. (2024). The entrepreneurial university: strategies, processes, and competing goals. *J Technol Transf*, 49, 1-44. DOI: https://doi.org/10.1007/s10961-024-10085-7

Adrech, D., & Mog, P. (2022). Democracy and Entrepreneurship. Democracy and Entrepreneurship. *Entrepreneurship Theory and Practice*, 46(2), 368-392. DOI: https://doi.org/10.1177/1042258720943307

Ahmad Hassan, N. (2024). University business incubators as a tool for accelerating entrepreneurship: theoretical perspective. *Review of Economics and Political Science*, 9(5), 434-453. DOI: https://doi.org/10.1108/REPS-10-2019-0142

Ahmad, N. H., Halim, H. A., Ramayah, T., Popa, S., & Papa, A. (2018). The ecosystem of entrepreneurial university: the case of higher education in a developing country. *International Journal of Technology Management*, 78(1-2), 52-69. DOI: https://doi.org/10.1504/IJTM.2018.093935

Ahmadi, H., Hosseini, S., Chamiyan, M., & Nematollahi, H. (2022). Assessing the Parameters of an Entrepreneurial University based on Gibbs' Model in Bushehr, Persian Gulf University. *Journal of Sustainable Human Resource Management*, 7(4), 29-50. DOI: https://doi.org/10.22080/SHRM.2022.3915

Architecture and Urban Planning, University of Arts. *Architecture and Urban Planning (Fine Arts)*, 25(1), 43-54. DOI: https://doi.org/10.22059/jfaup.2021.307181.672505

Aranha, E., & Garcia, N. (2014). Dimensions of a metamodel of an entrepreneurial university. *African Journal of Business Management*, 8(10), 336-349. DOI: https://doi.org/10.5897/AJBM2013.7101

Asheri, R. (1403). An exploration into identifying the implementation requirements and success indicators in creating an entrepreneurial university (case study: University of Tehran). National Conference on Management and Humanities Research in Iran.

Bagheri Kani, M., Norouzi, K., Mohammadi, M., & Azadi Ahmadabadi, J. (2017). Discovering the prioritization of dimensions and components affecting the structure of the proposed entrepreneurial university for success in the tasks of the third generation of universities. *Journal of Technological Growth*, 13(52), 8-14.

Barcik, A., Dziwiński, P., & Jakubiec, M. (2017). The potential of academic entrepreneurship in universities of Visegrad group countries. *Zeszyty Naukowe Politechniki Częstochowskiej Zarządzanie*, 27(1), 18-35. DOI: http://dx.doi.org/10.17512/znpcz.2017.3.1.02

Barzegar, N., Ghorchian, N., & Taghipourzaheer, A. (2019). Pathology of Creating Innovation Capacities in Iranian University Management (Case: Islamic Azad University). *Bimonthly Scientific-Research Journal: New Approaches in Educational Management*, 10(37), 291-310. DOI: https://dorl.net/dor/20.1001.1.20086369.1398.10.37.13.7

Bas, M., & Ozgan, H. (2017). A model proposal related to the creation of an Entrepreneur University in Turkey and evaluation of applicability. *IIB International Refereed Academic Social Sciences Journal*, 8(28), 1-25.

Belitski, M., & Sikorski, J.(2024). Three steps for universities to become entrepreneurial: a case study of entrepreneurial process and dynamic capabilities. *J Technol Transf*, 49, 1-2. DOI: https://doi.org/10.1007/s10961-024-10099-1

Bezanilla, M. J., García-Olalla, A., Paños-Castro, J., & Arruti, A. (2020). Developing the Entrepreneurial University: Factors of Influence. *Sustainability*, 12(3), 842. DOI: https://doi.org/10.3390/su12030842

Bidokti, A., Mohammadi, R., & Rahimi, M. (2018). Designing a Quality Assurance Model for Entrepreneurial Universities in the Iranian University System. *Educational Measurement and Evaluation Studies*, 8(22), 223-227.

Birkel, H., & Müller, J. M. (2021). Potentials of Industry 4.0 for supply chain management within the triple bottom line of sustainability - A systematic literature review. *Journal of Cleaner Production*, 289, 125-612. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jclepro.2020.125612

Bizri, R., Hammoud, J., Stouhi, M., & Hammoud, M. (2019). The entrepreneurial university: a proposed model for developing nations. *Journal of Management Development*, 38(5), 383-404. DOI: https://doi.org/10.1108/JMD-11-2018-0347

Bodaghlou, O., Beyti, H., Gharehbaglou, M., Mohammad, & Banihashemi, A. (2024). Explaining the Components of Entrepreneurial Architectural School. *Higher Education Letter*, 17(65), 37-52. DOI: https://doi.org/10.22034/HEL.2024.712724

Bustinza, O. F., Vendrell-Herrero, F., & Gomes, E. (2020). Unpacking the effect of strategic ambidexterity on performance. A cross-country comparison of MMNES developing product-service innovation. *International Business Review*, 26(6), 101-569. DOI: https://doi.org/10.1016/j.ibusrev.2019.01.004

Centobelli, P., Cerchione, R., & Esposito, E. (2019). Exploration and exploitation in the development of more entrepreneurial universities: A twisting learning path model of ambidexterity. *Technological Forecasting and Social Change*, 141, 172-194. DOI: https://doi.org/10.1016/j.techfore.2018.10.014

Daraojimba, C., Abioye, K., Bakare, A., Mhlongo, N., Onunka, O., & Daraojimba, D. (2023). Technology and innovation to growth of entrepreneurship and financial boost: a decade in review (2013-2023). *International Journal of Management & Entrepreneurship Research*, 5(10), 769-792. DOI: https://doi.org/10.51594/ijmer.v5i10.593

Dalmarco, G., Hulsink, W., & Blois, GV. (2018). Creating entrepreneurial universities in an emerging economy: Evidence from Brazil. *Technological Forecasting and Social Change*, 135, 99-111. DOI: https://doi.org/10.1016/j.techfore.2018.04.015

Elrehail, H., Emeagwali, O. L., Alsaad, A., & Alzghoul, A. (2018). The impact of transformational and authentic leadership on innovation in higher education: The contingent role of knowledge sharing. *Telematics and Informatics*, 35(1), 55-67. DOI: https://doi.org/10.1016/j.tele.2017.09.018

Enayati, T., Salehi, M., & Jalali, T. (2018). Investigating the effect of competitive and business intelligence on the commercialization of ideas with emphasis on competitive advantage in third-generation universities in order to present a model. *Journal of Research in Educational Systems*, 12(Special Issue), 361-378.

Errasti, N., Bezanilla, M., García-Olalla, A., Auzmendi, E., & Paños, J. (2018). Factors and maturity level of entrepreneurial universities in Spain. *International Journal of Innovation Science*, 10(1), 71-91. DOI: https://doi.org/10.1108/IJIS-05-2017-0043

Etzkowitz, H., Dzisah, J., & Clouser, M. (2022). Shaping the entrepreneurial university: Two experiments and a proposal for innovation in higher education. *Industry and Higher Education*, 36(1), 3-12. DOI: https://doi.org/10.1177/0950422221993421

Etzkowitz, H., & Zhou, C. (2023). "Chapter 20: Entrepreneurial university conception: an instauration for the advancement and utilization of knowledge". In Research Handbook on the Transformation of Higher Education. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing. DOI: https://doi.org/10.4337/9781800378216.00030

Faridi, M., Abbaszadeh, A., Hassani, M., Ghalavandi, H., & Sobhani Nejad, M. (2017). Designing a model to assess the readiness of higher education institutions to become third-generation universities. *Research on Education and Learning*, 15(1), 23-41.

Fischer, B., Guerrero, M., Guimón, J., & Schaeffer, P. (2021). Knowledge transfer for frugal innovation: Where do entrepreneurial universities stand? *Journal of Knowledge Management*, 25(2), 360-379. DOI: https://doi.org/10.1108/JKM-01-2020-0040

Forati, H., & Kohestani-Qaraei, M. (2023). Identifying factors affecting the professional qualifications of managers of scientific-applied universities as entrepreneurial universities. *Quarterly Journal of Management and Entrepreneurship Studies*, 9(2), 61-78.

Giustina, S., Susana, E., Žilvinas, M., & Karl, H. (2017). An Intellectual Capital framework to measure universities' third mission activities. *Technological Forecasting and Social Change*, 123, 229-239. DOI: https://doi.org/10.1016/j.techfore.2016.12.013

Goodarzi, R., Hosseini, S., & Tabaean, S. (2018). A Framework for the Development of Academic Entrepreneurship in Humanities in Iran. *Journal of Entrepreneurship Development*, 11(4), 661-679. DOI: https://doi.org/10.22059/jed.2019.272159.652843

Guerrero, M., Cunningham, J. A., & Urbano, D. (2015). Economic impact of entrepreneurial universities' activities: An exploratory study of the United Kingdom. *Research Policy*, 44(3), 748-764. DOI: https://doi.org/10.1016/j.respol.2014.10.008

Guerrero, M., Fayole, A., Guardo, M., Lamin, W., & Mian, S. (2024). Reviewing the entrepreneurial university: Strategic challenges and theory building opportunities. *Small Business Economics*, 63(2), 527-548. DOI: https://doi.org/10.1007/s11187-023-00858-z

Guerrero, M., Urbano, D., & Guyon, E. (2020). Entrepreneurial university ecosystems and graduates' career patterns: Do entrepreneurship education programmes and university business incubators matter? *Journal of Management Development*, 39(5), 753-775

Haddad, G., Haddad, G., & Nagpal, G. (2021). Can students' perception of the diverse learning environment affect their intentions toward entrepreneurship? *Journal of Innovation & Knowledge*, 6(3), 167-176. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jik.2021.04.002

Hariri, A., Naderi, N., & Shafee, S. (2023). The Impact of Knowledge Management on Academic Entrepreneurship (Case Study: The University of Applied Sciences and Technology). *Journal of Entrepreneurship Research*, 2(1), 63-76. DOI: https://doi.org/10.22034/jer.2023.1971438.1009

Hasanpour, N., & Aghajani, H. (2022). Presenting a model for forming a university accelerator with a psychological readiness approach for entrepreneurship (empirical evidence: selected universities). *Entrepreneurship Development Magazine*, 15(1), 81-100. DOI: https://doi.org/10.22059/jed.2021.331420.653782

Hassani, Z., Abolghasemi, M., & Meshbaki Esfahani, A. (2018). Presenting a model of academic entrepreneurship for technical and vocational universities. *Journal of Research in Educational Systems*, 12(Special Issue), 1213-1234.

Heydarian, N., Najafabadi, M. O., Lashgarara, F ., & Mirdamadi, M. (2021). Explaining the Challenges Facing the Development of Entrepreneurial University: The Application of Grounded Theory. *The Journal of Contemporary Issues in Business and Government*, 27(3), 2561–2568. DOI: https://cibgp.com/au/index.php/1323-6903/article/view/1865

Hong, D., Gao, L., Yokoya, N., Yao, J., Chanussot, J., Du, Q., & Zhang, B. (2021). More Diverse Means Better: Multimodal Deep Learning Meets Remote-Sensing Imagery Classification. *IEEE Transactions on Geoscience and Remote Sensing*, 59(5), 4340-4354. DOI: https://doi.org/10.1109/TGRS.2020.3016820

Hosseini, S., Abbasnejad, A., Saeedi, P., & Mokhteemi, M. (2019). Fit of the Entrepreneurship Development Model with the Employment Approach of University Graduates (Case Study: Technical and Vocational Education Directorate of Golestan Province). *Entrepreneurship Studies and Sustainable Agricultural Development*, 6(2), 87-98. DOI: https://doi.org/10.22069/jead.2021.18674.1439

Huang, M. (2017). How can academic innovation performance in university-industry collaboration be improved? *Technological Forecasting & Social Change*, 123, 210–215. DOI: https://doi.org/10.1016/j.techfore.2016.03.024

Jamali, K., Katper, N., Khaskhelly, F., & Khaskhelly, Y. (2024). University incubators: Cultivating innovation for a flourishing entrepreneurial society. *International Research Journal of Management and Social Sciences*, 5(3), 151-165. DOI: http://irjmss.com/index.php/irjmss/article/view/340

Jamali Zavareh, B., Nili, M., & Shadfar, H. (2015). Explaining the elements of the entrepreneurship curriculum in technical and vocational education. *Skill Training*, 3(12), 7-21.

Jameh Bozorgy, M., & Meygunpouri, M. (2021). The culture of the university entrepreneurial ecosystem, a driver of the development of social entrepreneurship. *Cultural Management*, 14(51), 45-57.

Javanmardi, S., Abbaspour, A., Khorsandi-Tekveh, A., & Ghiyashi-Nodushan, S. (2018). Designing an innovative university model within the framework of the innovation ecosystem in Iran. *Iranian Higher Education*, 10(4), 137-170.

Kameli, M., Azemati, H., & Ramazi, F. (2016). The role of architectural design knowledge in the professional rehabilitation of architectural engineers. *Educational Technology (Technology and Education)*, 11(1), 71-80.

Khodami Abbasieh, F., Giouki, E., Mehdizadeh, S., Shokoh, Z., & Salari, Y. (2024). Presentation and validation of the model for implementing the country's general higher education policies in order to realize the entrepreneurial university. *Development and Capital*, 9(1), 227-248. DOI: https://doi.org/10.22103/jdc.2023.20683.1330

Letsbe, L., Ebiwo, P., & Edgar Nsamwoni, A. (2024). Critical success factors in creating entrepreneurial universities: A case of Botswana. *International Journal of Research in Business and Social Science*, 13(5), 830-845. DOI: https://doi.org/10.20525/ijrbs.vl3i5.3544

Li, H., Wu, Y., & Chen, M. (2021). Adaptive fault-tolerant tracking control for discrete-time multiagent systems via reinforcement learning algorithm. *IEEE Transactions on Cybernetics*, 51(3), 1163-1174. DOI: https://doi.org/10.1109/TCYB.2020.2982168

Liu, S., & Peter, C. (2021). Towards the entrepreneurial university 2.0: Reaffirming the responsibility of universities in the era of accountability. *Sustainability*, 13(6), 30-73. DOI: https://doi.org/10.3390/su13063073

Lira, M., & Guerrero, M. (2023). Entrepreneurial university ecosystem's engagement with SDGs: Looking into a Latin-American University. *Community Development*, 54(3), 337-352. DOI: https://doi.org/10.1080/15575330.2022.2163411

Lyu, J., Shepherd, D., & Lee, K. (2023). From intentional to nascent student entrepreneurs: The moderating role of university entrepreneurial offerings. *Journal of Innovation & Knowledge*, 8(1), 100-305. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jik.2023.100305

McClure, K. R. (2016). Building the innovative and entrepreneurial university: An institutional case study of administrative academic capitalism. *The Journal of Higher Education*, 87(4), 516-543. DOI: https://doi.org/10.1080/00221546.2016.11777412

Markuerkiaga, L., Igartua-Lopez, J., & Errasti, N. (2014). Factors fostering entrepreneurial universities to develop academic entrepreneurship activities: an assessment of European universities. International Journal of Technology *Transfer and Commercialisation*, 13(1-2), 107-132. DOI: https://doi.org/10.1504/IJTTC.2014.072680

Mardan Shahi, M., & Agha Jani, H. (2019). The role of entrepreneurship education on students' creativity. *Innovation and Entrepreneurship*, 4(8), 33-42.

Meléndez, A., Obra, A., Lockett, N., & Fuster, E. (2020). Entrepreneurial Universities and Sustainable Development. The Network Bricolage Process of Academic Entrepreneurs. *Sustainability*, 12(4), 3-14. DOI: https://doi.org/10.3390/su12041403

Menter, M. (2024). From technological to social innovation: toward a mission-reorientation of entrepreneurial universities. *The Journal of Technology Transfer*, 49(1), 104-118. DOI: https://doi.org/10.1007/s10961-023-10002-4

Meygunpouri, M., Arabion, A., Pourbasir, M., & Mobini Dehkordi, A. (2019). Designing the entrepreneurship ecosystem of a university campus with an interpretive structural modeling approach. *Journal of Education Technology*, 14(1), 251-261. DOI: https://doi.org/10.22061/jte.2019.3694.1921

Mir, N., Rahimi Kia, A., & Daraei, M. (2024). Designing an entrepreneurial ecosystem model in a university with a knowledge-based approach. *Management and Educational Perspective*, 6(2), 167-193. DOI: https://doi.org/10.22034/jmep.2024.430532.1300

Modarresi Saryazdi, S., Abbas Pour, A., & Modarresi Saryazdi, A. (2022). Identifying and explaining the contextual factors affecting the creation of an entrepreneurial university (with a meta-synthesis approach). *Educational Planning Studies*, 11(21), 202-226. DOI: https://doi.org/10.22080/eps.2023.22106.2056

Mohammad Shafi, M., Neistani, M., Mirshah Jafari, S., & Taghvaei, V. (2020). Evaluating the quality of the curriculum in vocational training; Case study: Architecture major, Shariati Technical and Vocational College, Tehran. *New Educational Approaches*, 15(1), 79-102. DOI: https://www.doi.org/10.22108/nea.2020.122481.1461

Moona, H., Mariadossb, J., Babu, J., & Jean, L. (2019). Collaboration with higher education institutions for successful firm innovation. *Journal of Business Research*, 99, 534-541. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jbusres.2017.09.033

Moradnezhadi, H. (2024). The Promoters of the Entrepreneurship Ecosystem at Ilam University. *Journal of Entrepreneurship Research*, 3(1), 93-110. DOI: https://doi.org/10.22034/jer.2024.2027333.1108

Mostafazadeh, F., Haghighat-Monfared, J., & Keramati, M. (2021). Developing Entrepreneurship in University with a Meta-Synthesis Approach (Case Study: Central Tehran University). *Innovative Business Management*, 13(52), 123-141. DOI: https://dorl.net/dor/20.1001.1.22520104.1400.13.52.7.3

Mostaghni, A., & Beiti, H. (2014). Studying the content of the building materials course in the technical courses in the undergraduate architecture program with an emphasis on training architecture graduates with the ability to participate in executive projects. Fifth Architectural Education Conference. Tehran.

Naghdi, M. H., Dehghan Dahnavi, H., Honari, M. T., Dehghani Ashkezari, M. R., & Sadeghian, A. (2024). Identification and Ranking of Entrepreneurial Development Indicators with an Industrial Employment Approach for University Graduates Using Meta-Synthesis Approach. *Journal of Technology in Entrepreneurship and Strategic Management*, 3(4), 37-52. DOI: https://doi.org/10.61838/kman.jtesm.3.4.3

Nahardani, H., Maqabal, A., Zendedel, A., & Nodehi, H. (2018). Designing a knowledge management model in a technical and vocational university with an entrepreneurial education strategy. *Journal of Research in Educational Systems*, 12 (Special Issue), 629-651.

Nam, S. (2024). The Role of Entrepreneurial Universities for Social Innovation in the Age of Knowledge Democracy: Based on the Quadruple Helix Model. *Journal of the Economic Geographical Society of Korea*, 27(2), 133-154. DOI: https://doi.org/10.23841/egsk.2024.27.2.133

Nari Qomi, M., & Bahreini, H. (2018). The position of intermediate specialization in the professional system of architecture and construction (case study: engineering system offices in Qom city). *Bagh-e-Nazar*, 15(64), 15-28. DOI: https://doi.org/10.22034/bagh.2018.69477

Nikseresht, M., Mozaffar, F., Saleh Sedgpour, B., & Hosseini, S. (2019). Principles of architectural management with a focus on design management education. *Architectural Thought*, 3(6), 44-58. DOI: https://doi.org/10.30479/at.2020.11247.1276

Pacheco, A., Ferreira, J., Simoes, J., Vega, P., & Dabic, M. (2024). Academic entrepreneurship: entrepreneurial orientation, networks, market orientation, and development. *Management Decision*, 30(6), 14-48. DOI: https://doi.org/10.1108/IJEBR-04-2023-0333

Parmentola, A., Ferretti, M., & Panetti, E. (2021). Exploring the university-industry cooperation in a low innovative region. What differences between low tech and high tech industries? *International Entrepreneurship and Management Journal*, 17, 1469-1496. DOI: https://doi.org/10.1007/s11365-020-00671-0

Pazirofteh, Z., Yousefi Saeedabadi, R., & Fattahi, M. (2020). Presenting an Entrepreneurial University Development Model Based on the Sustainability of Knowledge-Based Businesses (Case Study: Sharif University of Technology, Tehran). *Educational Planning Studies*, 9(17), 305-325. DOI: https://doi.org/10.22080/eps.2021.3192

Pogodaeva, T., Zhaparova, D., & Irina, E. (2015). Changing role of the university in innovation development: new challenges for Russian regions. *Social and Behavioral Sciences*, 214, 359-367. DOI: https://doi.org/10.1016/j.sbspro.2015.11.659

Radko, N., Belitski, M., & Kalyuzhnova, Y. (2022). Conceptualising the entrepreneurial university: the stakeholder approach. The Journal of Technology Transfer, 1-90. DOI: https://doi.org/10.1007/s10961-022-09926-0

Ratten, N. (2023). Entrepreneurship: Definitions, opportunities, challenges, and future directions. *Global Business and Organizational Excellence*, 42(5), 79-90. DOI: https://doi.org/10.1002/joe.22217

Rooij, A. (2014). University knowledge production and innovation: getting a grip. *Minerva*, 52(2), 263-272. DOI: https://doi.org/10.1007/s11024-014-9254-1

Safarian-Navkhi, M., Zahed-Babolan, A., Moeini-Kia, M., & Rezaei-Sharif, A. (2019). Qualitative Study: Identifying the Components of Entrepreneurial University. *Ahvaz Jundishapur Journal of Educational Development*, 10(2), 154-161. DOI: https://doi.org/10.22118/edc.2019.90927

Salamzadeh, A., Yadollahi Farsi, J., Motavaseli, M., Markovic, M., & Kesim, H. (2015). Institutional factors affecting the transformation of entrepreneurial universities. *International Journal of Business and Globalisation*, 14(3), 271-291. DOI: https://doi.org/10.1504/IJBG.2015.068620

Samandar Ali Eshtehardi, M. (2022). Structural-interpretive modeling of strategies for realizing the mission of education in an entrepreneurial and community-oriented university. *Quarterly Journal of Research and Planning in Higher Education*, 28(2), 33-64. DOI: https://doi.org/10.52547/IRPHE.28.2.33

Samandar Ali Eshtehardi, M., Goodarzi, & Ghorbani, M. (2022). *Journal Strategic Studies of Public Policy*, 12(44), 108-163. DOI: https://doi.org/10.22034/sspp.2022.556123.3233

Sandelowski, M., & Barroso, J. (2007). Handbook for Synthesizing Qualitative Research. Springer Publishing Company, New York.

Schaeffer, P., Fischer, B., Queiroz, S., Salati, G., & Moraes, M. (2024). What makes an entrepreneurial university? Institutional moderators of ecosystem impacts in a developing country. *Science and Public Policy*, 51(1), 108-126. DOI: https://doi.org/10.1093/scipol/scad062

Sedaghati, A., & Hojjat, I. (2019). The content of architectural education in Iran and the success rate of the undergraduate course in transferring this content. *Iranian Architectural Studies*, 8(15), 91-112.

Shoa Ardebili, F., Veisi, G., & Rahmani, J. (2018). Design and proposal of conceptual framework and model of entrepreneurial university based on systematic data-based theory. *Journal of Research in Educational Systems*, 13(47), 115-132. DOI: https://doi.org/10.22034/jiera.2019.160732.1736

Sigüenza, C. P., Steubing, B., Tukker, A., & Aguilar-Hernández, G. A. (2020). The environmental and material implications of circular transitions: A diffusion and product-life-cycle-based modeling framework. *Journal of Industrial Ecology*, 25(3), 563-579. DOI: https://doi.org/10.1111/jiec.13072

Simoni, P., & Abbasi, M. (2020). Evaluating the relationship between university education and professional activity in the fields of architecture and urban planning. *Architecture and Urban Planning (Fine Arts)*, 25(1), 43-54. DOI: https://doi.org/10.22059/jfaup.2021.307181.672505

Sperrer, M., Müller, C., & Soos, J. (2016). The concept of the entrepreneurial university applied to universities of technology in Austria: already reality or a vision of the future? *Technology Innovation Management Review*, 6(10), 37-44. DOI: http://dx.doi.org/10.22215/timreview/1026

Tajpour, M., Kawamorita, H., & Demiryurek, K. (2021). Towards the third generation of universities with an entrepreneurial approach. *International Journal of Techno Entrepreneurship*, 21(2), 122-133. DOI: https://doi.org/10.1504/IJTE.2020.113927

Tijssen, R., & Winnink, J. (2018). Capturing R&D excellence: indicators, international Statistics, and innovative universities. *Scientometrics*, 114, 687-699. DOI: https://doi.org/10.1007/s11192-017-2602-9

Toosi, S., Fariborzi, E., & Ghorbani, M. (2022). Identifying and explaining the competencies of entrepreneurial university managers in the free universities of Khorasan Razavi. *Quarterly Journal of Education and Human Resources Development*, 9(34), 263-292. DOI: https://dorl.net/dor/20.1001.1.24233277.1401.9.34.1.8

Torkaman, T., & Norouzi, A. (2017). Studying the status of entrepreneurial university indicators based on the 2012 Gibb model at the University of Tehran. *Rahyaft Quarterly*, 27(65), 131-148. DOI: https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10272690.1396.27.65.9.7

Tunio, M. N. (2020). "Chapter 7: Academic entrepreneurship in developing countries: contextualizing recent debate". In Research Handbook on Entrepreneurship in Emerging Economies. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing. DOI: https://doi.org/10.4337/9781788973717.00014

Uslu, B., Calikoglu, A., Seggie, F., & Seggie, S. (2019). The entrepreneurial university and academic discourses: The meta-synthesis of Higher Education articles. *Higher Education Quarterly*, 73(3), 285-311. DOI: https://doi.org/10.1111/hequ.12198

Weerasekara, S., & Bhanugopan, R. (2022). The impact of entrepreneurs' decision-making style on SMES' financial performance. *Journal of Entrepreneurship in Emerging Economies*, 15(5), 861-884. DOI: https://doi.org/10.1108/JEEE-03-2021-0099

Wu, J., Wood, G., Chen, X., Meyer, M., & Liu, Z. (2020). Strategic ambidexterity and innovation in Chinese multinational vs. indigenous firms: The role of managerial capability. *International Business Review*, 29(6), 101-652. DOI: https://doi.org/10.1016/j.ibusrev.2019.101652

Youssefian, K., & Farhadi-Mastarkhani, M. (2017). A study of the foundations and principles of civil liability of architects in the Iranian legal system. *Qanun Yar*, 2(2), 259-277.

Zaidan, E., Momani, R., & Alastair, M. (2024). Entrepreneurial universities and integrated sustainability for the knowledge-based economy: self-perception and some structural challenges in the Gulf region. *Humanities and Social Sciences Communications*, 11(1), 1-14. DOI: https://doi.org/10.1057/s41599-024-03032-2

Zahedi, A. E. (2024). Analyzing the Requirements of Academic Entrepreneurship Ecosystem. *Journal of Entrepreneurship Research*, 3(2), 1-20. DOI: https://doi.org/10.22034/jer.2024.715292.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Analysis of the Role of Unconscious Conflicts in the Behavior of the Main Character in Contemporary Short Stories Based on Freud's Theory

Maryam Shafiee Taban

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Tehran, Iran.
Email: shafieetaban_m@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 03 September 2025
Received in revised form 28 November 2025
Accepted 08 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Unconscious Conflict,
Freud's Theory,
Main Character,
Contemporary Short Story,
Psychoanalysis,
Id,
Ego,
Superego

ABSTRACT

Objective: The present study aims to explore and analyze the role of unconscious conflicts in shaping the behaviors and actions of the main character in contemporary Iranian short stories, based on Sigmund Freud's psychoanalytic theory.

In this regard, the study seeks to demonstrate how the hidden layers of the mind can influence the semantic and narrative orientation of the text.

Method: This research employs a descriptive-analytical approach and relies on library-based methods to examine the unconscious mechanisms of the mind particularly the interplay among the id, ego, and superego in the decision-making processes and existential crises of fictional characters.

In addition, theoretical sources and selected literary samples have been closely analyzed to extract shared psychological patterns.

Results: The findings indicate that repressed conflicts and unfulfilled desires, concealed within the deeper layers of the unconscious, give rise to contradictory behaviors, sudden impulses, and at times self-destructive tendencies in the main character.

These results suggest that many seemingly irrational reactions in the text originate from fundamental psychological struggles.

Conclusion: The study concludes that contemporary short-story writers, whether consciously or through artistic intuition, employ literary symbols and imagery to depict internal conflicts and the psychological anxieties resulting from such unconscious tensions, thereby enriching the psychological depth and complexity of their works.

Ultimately, the research highlights that a Freudian analytical approach can serve as an effective tool for deciphering the hidden layers of meaning and motivation within literary texts.

Cite this article: Shafiee Taban, M. (2026). Analysis of the Role of Unconscious Conflicts in the Behavior of the Main Character in Contemporary Short Stories Based on Freud's Theory. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-13. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086957.1689

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086957.1689

Introduction

This introduction emphasizes that narrative literature has long been regarded as a reflection of the human mind and psyche. It explains that the emergence of Freud's psychoanalytic theory shifted the attention of literary critics from the surface level of narrative to the deeper psychological layers of characters. According to Freud's theory, human behavior is largely shaped by the conflict among the id, ego, and superego; an issue that becomes particularly significant in contemporary short stories, where writers tend to focus more on the inner crises and psychological tensions of characters. Accordingly, the central question of this study is how unconscious conflicts influence the decision-making processes and the fate of the main character**.** A review of previous studies indicates that numerous scholars have applied Freud's theory and other psychoanalytic approaches to the analysis of literary characters, and their findings demonstrate the effectiveness of these approaches in revealing the hidden psychological dimensions of fictional figures. The necessity of the present study can be explained from two perspectives. From a theoretical standpoint, concepts such as the unconscious and defense mechanisms continue to serve as important tools for literary analysis. From an applied perspective, understanding unconscious conflicts in literary works can contribute to a deeper comprehension of the psychological and social issues within the society in which these works are produced**.**

The main objectives of this research are to identify the manifestations of unconscious conflict in the speech and behavior of the main character, to analyze how the character confronts the tension between instinctual desires and moral obligations, and to examine the impact of these conflicts on the character's fate. The primary research question concerns how unconscious conflicts, based on Freud's theory, influence the behavior and decisions of the main character. The study hypothesizes that the conflict between the id and the superego leads to contradictory behaviors in the character, and that the character employs defense mechanisms in order to reduce the anxiety generated by this internal tension.

Method

This research employs a descriptive-analytical approach and relies on library-based methods to examine the unconscious mechanisms of the mind particularly the interplay among the id, ego, and superego in the decision-making processes and existential crises of fictional characters.

In addition, theoretical sources and selected literary samples have been closely analyzed to extract shared psychological patterns.

Results

The findings indicate that repressed conflicts and unfulfilled desires, concealed within the deeper layers of the unconscious, give rise to contradictory behaviors, sudden impulses, and at times self-destructive tendencies in the main character.

These results suggest that many seemingly irrational reactions in the text originate from fundamental psychological struggles.

Conclusion

The answer to the main research question concerning the influence of unconscious conflicts on the behavior of the central character indicates that such conflicts play a pivotal and determining role in shaping Mokhmal's behavior and destiny. The research hypothesis stating that "the conflict between the id and the superego results in contradictory and impulsive behaviors in the main character" is confirmed.

In summary, the findings demonstrate that:

1. Mokhmal possesses an unstable personality whose actions are driven more by unconscious impulses than by rational decision-making.

2. The tension between instinctual desires for possession and existence, on the one hand, and moral constraints and fear of authority, on the other, results in the formation of a weakened ego incapable of making autonomous decisions.

3. Although defense mechanisms temporarily reduce anxiety, they ultimately lead to isolation, dependency, and the loss of personal identity.

Therefore, the story "The Monkey Whose Master Was Dead" presents a vivid portrayal of the ego's failure to manage psychological crises an outcome that manifests in the character's passivity and enduring suffering.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل نقش تعارض‌های ناهشیار در رفتارهای شخصیت اصلی در داستان کوتاه معاصر بر اساس نظریه‌ی فروید

مریم شفیعی تابان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: shafieetaban_m@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تعارض ناهشیار،
نظریه فروید،
شخصیت اصلی،
داستان کوتاه معاصر،
روانکاوی،
نهاد،
خود،
فراخود

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف واکاوی و تحلیل نقش تعارض‌های ناهشیار در شکل‌دهی به رفتارها و کنش‌های شخصیت اصلی در داستان کوتاه معاصر ایرانی، بر اساس نظریه روانکاوی زیگموند فروید انجام شده است .
در این راستا تلاش شده است نشان داده شود که چگونه لایه‌های پنهان ذهن می‌توانند جهت‌گیری‌های معنایی و روایی متن را تحت تأثیر قرار دهند.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای انجام شده و در آن تلاش شده است سازوکارهای ناهشیار ذهن، به‌ویژه تقابل میان «نهاد»، «خود» و «فراخود»، در تصمیم‌گیری‌ها و بحران‌های وجودی شخصیت‌های داستانی بررسی شود .
همچنین منابع نظری و نمونه‌های داستانی منتخب با دقت تحلیل شده‌اند تا الگوهای مشترک روان‌شناختی استخراج شود.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تعارض‌های سرکوب‌شده و میل‌های برآورده‌نشده که در لایه‌های عمیق ناخودآگاه پنهان مانده‌اند، به بروز رفتارهای متناقض، تکانش‌های ناگهانی و گاه خودتخریبی در شخصیت اصلی منجر می‌شوند .
این یافته‌ها حاکی از آن است که بسیاری از واکنش‌های ظاهراً غیرمنطقی در متن، ریشه در کشمکش‌های بنیادین روانی دارند.

نتیجه‌گیری: نتایج بیانگر آن است که نویسندگان داستان کوتاه معاصر، با آگاهی یا شهود هنری و از طریق نمادها و تصاویر ادبی، درگیری‌های درونی و اضطراب‌های روانی ناشی از این تعارضات را بازنمایی می‌کنند و این امر به غنا و پیچیدگی روان‌شناختی آثار آنان می‌افزاید .
در پایان تأکید می‌شود که رویکرد فرویدی می‌تواند ابزاری کارآمد برای رمزگشایی لایه‌های پنهان معنا و انگیزش در متون ادبی باشد.

استناد: شفیعی تابان، مریم. (۱۴۰۴). تحلیل نقش تعارض‌های ناهشیار در رفتارهای شخصیت اصلی در داستان کوتاه معاصر بر اساس نظریه‌ی فروید. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086957.1689

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086957.1689

مقدمه

ادبیات داستانی همواره بازتابی از ذهن و روان بشری بوده است، اما با ظهور نظریه‌های روانکاوی، نگاه منتقدان به متن ادبی از ظواهر روایی به عمق روان‌شناختی شخصیت‌ها تغییر جهت داد. زیگموند فروید با طرح نظریه ساختار شخصیت، نشان داد که رفتار انسان تا حد زیادی توسط نیروها و تعارض‌های ناهشیار هدایت می‌شود؛ جایی که تقابل میان «نهاد» به عنوان کانون امیال غریزی و «فراخود» به عنوان نماینده هنجارهای اخلاقی، «خود» را تحت فشار قرار می‌دهد (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۵). در ادبیات، به‌ویژه در داستان کوتاه معاصر که بر اصول ایجاز و تراکم استوار است، نویسندگان کمتر به توصیفات فیزیکی می‌پردازند و بیشتر بر بحران‌های درونی و تکانش‌های ناخودآگاه شخصیت‌ها تمرکز دارند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که تعارض‌های ناهشیار چگونه بر تصمیم‌گیری‌ها و سرنوشت شخصیت اصلی تأثیر می‌گذارند و چگونه این تعارضات در بافت متن ادبی بازنمایی می‌شوند.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که کاربرد نظریه فروید و سایر رویکردهای روانکاوی در نقد ادبی، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات داخلی دارد. در همین راستا، «آذری دودران» (۱۴۰۴) در پژوهشی به تحلیل روانکاوانه شخصیت‌های محمود دولت‌آبادی پرداخت و نشان داد که شخصیت‌های او در تعامل پیچیده‌ای میان امیال فردی و فشارهای اجتماعی قرار دارند و تناقض میان کشش‌های غریزی و الزامات فرهنگ، محور کنش‌های درونی آن‌هاست. همچنین، «مهاجرزاده و نعیمی» (۱۴۰۲) در تحلیلی بر داستان «انتری که لوطیش مرده بود» نوشته صادق چوبک، با تکیه بر نظریه روانکاوی اجتماعی کارن هورنای، به بررسی اختلالات روانی شخصیت «مخمل» پرداختند و دریافتند که وابستگی و اضطراب جدایی ناشی از تعارضات درونی، چگونه رفتار او را شکل می‌دهد. علاوه بر این، «مظفری و متقی» (۱۴۰۲) داستان «دخترک کبریت‌فروش» را بر اساس نظریه فروید واکاوی کردند و به این نتیجه رسیدند که شخصیت اصلی برای مقابله با اضطراب ناشی از فقر و سرما، از مکانیسم‌های دفاعی مانند سرکوب و جابجایی استفاده می‌کند. این پژوهش‌ها اگرچه به نویسندگان خاصی پرداخته‌اند، اما نشان می‌دهند که ابزارهای روانکاوی برای درک لایه‌های پنهان شخصیت‌های داستانی بسیار کارآمد هستند.

ضرورت انجام این پژوهش در دو بعد قابل تبیین است. اول، بعد نظری؛ با وجود گذشت بیش از یک قرن از نظریات فروید، مفاهیمی همچون ناخودآگاه، سرکوب و مکانیسم‌های دفاعی که در منابعی مانند «نظریه‌های شخصیت» شولتز (۱۳۸۴) و «روان‌شناسی شخصیت» کریمی (۱۳۷۵) تشریح شده‌اند، همچنان برای کالبدشکافی متن‌های ادبی معتبر هستند. دوم، بعد کاربردی؛ شناخت تعارض‌های ناخودآگاه در ادبیات داستانی می‌تواند به درک بهتر مسائل اجتماعی و روان‌شناختی جامعه‌ای که این آثار در آن تولید شده‌اند، کمک کند. اهداف اصلی این پژوهش عبارتند از شناسایی و تبیین نشانه‌های تعارض ناهشیار در رفتار و گفتار شخصیت اصلی، تحلیل نحوه مواجهه شخصیت با تعارض میان میل‌های غریزی و الزامات اخلاقی، و ارزیابی تأثیر این تعارضات بر سرنوشت شخصیت. بر این اساس، سوال اصلی پژوهش این است که: تعارض‌های ناهشیار بر اساس نظریه فروید، چگونه بر رفتار و تصمیم‌گیری‌های شخصیت اصلی در داستان کوتاه معاصر اثر می‌گذارند؟ فرضیه پژوهش نیز بر آن است که تعارض میان نهاد و فراخود منجر به بروز رفتارهای متناقض در شخصیت شده و شخصیت برای کاهش اضطراب ناشی از این تعارض، از مکانیسم‌های دفاعی استفاده می‌کند. این مقاله در ادامه به مبانی نظری، روش‌شناسی و تحلیل یافته‌ها می‌پردازد.

مبانی نظری و چارچوب مفهومی

نظریه روانکاوی زیگموند فروید: نگاهی اجمالی

روانکاوی زیگموند فروید به عنوان یکی از تأثیرگذارترین نظام‌های فکری در قرن بیستم، راهی نوین برای درک رفتار انسان گشود. فروید با نقد رویکردهای عقل‌گرایانه که انسان را موجودی کاملاً آگاه و منطقی می‌پنداشتند، بر این باور بود که بخش اعظم فعالیت‌های روانی در سطحی ناخودآگاه رخ می‌دهد. بر اساس این نظریه، انسان‌ها همواره علت واقعی رفتارهای خود را نمی‌دانند، زیرا انگیزه‌های اصلی آن‌ها غالباً از دسترس آگاهی خارج شده‌اند. شولتز و شولتز (۱۳۸۴) در تشریح این دیدگاه بیان می‌دارند که

روانکاوی بر این اصل استوار است که رفتار انسان نتیجه تعامل میان نیروهای پویای درونی است که بسیاری از آن‌ها ناهشیار هستند. فروید با تأکید بر نقش امیال و غرایز، نشان داد که شخصیت انسان محصول تضادهای مداوم میان تمایلات اولیه و محدودیت‌های اجتماعی است. این دیدگاه، بستری را فراهم آورد تا در علوم انسانی و به‌ویژه ادبیات، متن‌ها نه صرفاً به عنوان ساختارهای زبانی، بلکه به عنوان بازتابی از عمق روان انسان مورد تحلیل قرار گیرند.

ساختار شخصیت در نظریه فروید (نهاد، خود، فراخود)

فروید در نظریه ساختاری خود، شخصیت انسان را به سه بخش اصلی تقسیم کرد که تعامل میان آن‌ها شکل‌دهنده رفتار نهایی فرد است. این سه بخش عبارتند از:

۱. نهاد[1]: منبع اصلی انرژی روانی و کانون امیال غریزی است. نهاد بر اصل لذت عمل می‌کند و به دنبال ارضای فوری نیازهای بیولوژیکی و جنسی است، بدون توجه به واقعیت‌های خارجی یا اخلاق. شفیع‌آبادی و ناصری (۱۳۸۵) معتقدند که نهاد کاملاً ناخودآگاه است و مانند یک چاه عمیق از امیال سرکوب‌شده عمل می‌کند.

۲. خود[2]: این بخش بر اساس اصل واقعیت عمل می‌کند. وظیفه خود، میانجی‌گری میان خواسته‌های افراطی نهاد و الزامات سخت‌گیرانه دنیای بیرون است. خود تصمیم می‌گیرد که چگونه و در چه زمانی امیال نهاد را به شکلی امن و قابل قبول ارضا کند.

۳. فراخود[3]: نماینده وجدان اخلاقی و ایده‌آل‌های اجتماعی در ساختار شخصیت است. فراخود که در نتیجه درونی‌سازی ارزش‌های والدین و جامعه شکل می‌گیرد، بر اصل اخلاق استوار است و تلاش می‌کند تا رفتارهای نهاد را محدود کرده و به سمت کمال مطلوب سوق دهد. کریمی (۱۳۷۵) اشاره می‌کند که تعارض دائمی میان این سه نیرو، منبع اصلی اضطراب و بحران‌های روانی در انسان است.

مفهوم تعارض ناهشیار و سرکوب[4]

مفهوم تعارض در نظریه فروید زمانی رخ می‌دهد که امیال «نهاد» با ارزش‌های «فراخود» در تضاد قرار گیرند. از آنجا که نهاد نمی‌تواند به آسانی امیال خود را ارضا کند و فراخود نیز اجازه بروز مستقیم آن‌ها را نمی‌دهد، «خود» دچار نوعی بحران و اضطراب می‌شود. برای مقابله با این اضطراب و جلوگیری از فروپاشی روانی، شخصیت از مکانیسم‌های دفاعی استفاده می‌کند. مهم‌ترین و بنیادی‌ترین این مکانیسم‌ها، «سرکوب[5]» است.

سرکوب فرآیندی ناخودآگاه است که طی آن افکار، خاطرات یا امیال دردناک و غیرقابل قبول، به لایه‌های عمیق ناخودآگاه رانده می‌شوند. اگرچه این امیال از سطح آگاهی محو می‌شوند، اما از بین نمی‌روند و همچنان بر رفتار فرد تأثیر می‌گذارند. مظفری و متقی (۱۴۰۲) در تحلیل خود از داستان «دخترک کبریت‌فروش» نشان می‌دهند که چگونه شخصیت داستان برای فرار از رنج واقعیت، امیال خود را سرکوب کرده و در دنیای رویاها پناه می‌گیرد. همچنین، آذری دودران (۱۴۰۴) در بررسی آثار دولت‌آبادی بیان می‌کند که شخصیت‌های او اغلب درگیر تعارض میان میل به رهایی و قیود سنت هستند و این تعارضات سرکوب‌شده، بروز رفتارهای خشونت‌آمیز یا غیرمنطقی را در پی دارند.

کاربرد نظریه فروید در نقد ادبی و تحلیل شخصیت

کاربرد نظریه فروید در ادبیات، منجر به شاخه‌ای به نام «نقد روانکاوانه» شده است. در این رویکرد، متن ادبی همچون یک رویا یا روان‌نژندی تلقی می‌شود که می‌توان با تحلیل نمادها و رفتار شخصیت‌ها، به ناخودآگاه نویسنده یا ساختارهای روان‌شناختی

1. Id
2. Ego
3. Superego
4. Repression
5. Repression

عمیق متن دست یافت. مهاجرزاده و نعیمی (۱۴۰۲) در پژوهش خود نشان می‌دهند که چگونه می‌توان با استفاده از مفاهیم روانکاوی، به واکاوی اختلالات و تیپ‌های شخصیتی در داستان‌های صادق چوبک پرداخت.

در تحلیل شخصیت بر اساس این نظریه، منتقد به دنبال نشانه‌هایی از تعارض درونی، لغزش‌های زبانی (فروپیش‌آمدها)، نمادها و تکرارهای معنادار در متن است. همان‌طور که در منابع روان‌شناسی شخصیت اشاره شده است (شولتز و شولتز، ۱۳۸۴؛ کریمی، ۱۳۷۵)، شخصیت‌های ادبی زمانی پویا و باورپذیر می‌شوند که خواننده بتواند رنج‌ها و تلاش‌های آن‌ها برای حل تعارضات میان نهاد و فراخود را درک کند. بنابراین، نظریه فروید ابزاری قدرتمند برای تفسیر انگیزه‌های پنهان شخصیت‌ها و درک عمق معنایی آثار ادبی فراهم می‌آورد.

روش‌شناسی پژوهش

نوع پژوهش (توصیفی–تحلیلی)

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادین است و با هدف گسترش مرزهای دانش و درک عمیق‌تر از تعامل میان ادبیات و روان‌شناسی انجام شده است. از نظر ماهیت و روش، این پژوهش در زمره مطالعات «توصیفی–تحلیلی» قرار می‌گیرد. در روش توصیفی، پژوهش به دنبال گردآوری اطلاعات و ارائه تصویری دقیق از پدیده مورد مطالعه است و در مرحله تحلیلی، با استفاده از استدلال منطقی و تکیه بر نظریه‌های معتبر (در اینجا نظریه روانکاوی فروید)، به تفسیر داده‌ها و کشف روابط علت و معلولی میان متغیرها پرداخته می‌شود. این رویکرد که در بسیاری از پژوهش‌های کیفی حوزه نقد ادبی و علوم انسانی کاربرد دارد، امکان بررسی عمیق و دقیق متن ادبی را بدون دخالت اعداد و ارقام فراهم می‌کند (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۵). ساختار پژوهش به گونه‌ای طراحی شده که ابتدا مفاهیم نظری تشریح شده و سپس بر اساس آن‌ها، داده‌های حاصل از متن داستان تحلیل می‌شوند.

جامعه آماری و روش نمونه‌گیری (معرفی داستان مورد مطالعه)

جامعه آماری این پژوهش را مجموعه آثار داستان کوتاه معاصر ایرانی تشکیل می‌دهد که دارای ویژگی‌های روان‌شناختی عمیق و قابلیت تفسیر بر اساس نظریه فروید هستند. با توجه به گستردگی این آثار و لزوم تمرکز بر نمونه‌ای که دارای بار نظری و تحلیلی غنی باشد، پژوهش با استفاده از روش «نمونه‌گیری هدفمند» انجام شده است.

بر این اساس، داستان کوتاه «انتری که لوطیش مرده بود» نوشته صادق چوبک به عنوان نمونه اصلی (نمونه مورد مطالعه) انتخاب گردیده است. انتخاب این اثر به دلیل غنای شخصیت‌پردازی و وجود شخصیت اصلی («مخمل») که دارای تعارضات درونی شدید، اضطراب جدایی و وابستگی‌های روانی عمیق است، صورت گرفته است. این داستان بازنماییگر وضعیتی است که در آن شخصیت اصلی با فشارهای روانی ناشی از تقابل امیال فردی و محدودیت‌های ساختاری جامعه مواجه است. این ویژگی‌ها، در کنار وجود پیشینه پژوهشی مستند درباره این اثر (مانند پژوهش مهاجرزاده و نعیمی، ۱۴۰۲)، آن را به نمونه‌ای ایده‌آل برای آزمون فرضیه‌های پژوهش و تبیین نقش تعارض‌های ناهشیار تبدیل کرده است.

ابزار گردآوری داده‌ها

در این پژوهش برای گردآوری اطلاعات و داده‌های مورد نیاز، از روش «کتابخانه‌ای» و «فیش‌برداری» استفاده شده است. ابزار اصلی گردآوری داده‌ها، متن اصلی داستان «انتری که لوطیش مرده بود» و همچنین منابع نظری مرتبط با روانکاوی و نقد ادبی است. فرآیند کار به این صورت بوده که ابتدا با مطالعه دقیق منابع نظری (مانند آثار فروید و ترجمه‌های معتبر نظریه‌های شخصیت از جمله شولتز و شولتز (۱۳۸۴) و کریمی (۱۳۷۵))، چارچوب مفهومی استخراج شد. سپس با مطالعه دقیق و موشکافانه متن داستان، نمونه‌ها، شواهد و رفتارهای شخصیت «مخمل» که نشان‌دهنده تعارض ناهشیار، مکانیسم‌های دفاعی و تقابل نیروهای روانی بودند، استخراج گردیدند. این داده‌ها در قالب فیش‌های تحقیق دسته‌بندی شدند و در نهایت، با تلفیق داده‌های نظری و

شواهد متنی، تحلیل نهایی انجام پذیرفت. این روش که در پژوهش‌های کیفی متداول است، امکان تفسیر معنادار متن را بر اساس مبانی نظری فراهم می‌آورد (مظفری و متقی، ۱۴۰۲).

یافته‌های پژوهش

در این بخش به تحلیل داده‌های حاصل از مطالعه داستان «انتری که لوطیش مرده بود» می‌پردازیم. تمرکز اصلی بر شخصیت «مخمل» است تا با استفاده از چارچوب نظری فروید، لایه‌های ناخودآگاه رفتارهای او تبیین شود.

تحلیل شخصیت اصلی و تبیین ویژگی‌های رفتاری او

شخصیت اصلی داستان، «مخمل»، مردی میانسال است که در بافت اجتماعی داستان جایگاهی فرودست و وابسته دارد. بررسی رفتارهای او نشان می‌دهد که شخصیتی منفعل، اضطرابی و فاقد استقلال عملی است. مخمل در تمام طول داستان در حالتی از بی‌قراری و سستی به سر می‌برد و کنش‌های او بیش از آنکه ناشی از اراده و تصمیم آگاهانه باشد، واکنشی به محرک‌های بیرونی و دستورات «لوطی جهان» است. همان‌طور که مهاجرزاده و نعیمی (۱۴۰۲) اشاره می‌کنند، مخمل دارای شخصیتی «مهرطلب» و وابسته است که برای حفظ امنیت روانی خود، نیاز به تکیه‌گاهی قدرتمند دارد. رفتارهای او پر از تردید، مکث و نگاه‌های حسرت‌آمیز است که حاکی از یک پوسته خالی از اراده است. او در موقعیت‌های بحرانی به جای اتخاذ تصمیم قاطع، دچار فلج اراده می‌شود که این ویژگی، نشانه بارز ضعف «خود» (Ego) در مدیریت امور شخصیت اوست.

شناسایی نشانه‌های تعارض ناهشیار در گفتار و رفتار شخصیت

تعارض ناهشیار در شخصیت مخمل از طریق نشانه‌های متعددی در گفتار و رفتار او بروز می‌کند. یکی از بارزترین این نشانه‌ها، «لکنت زبان»، مکث‌های طولانی و تکرار جملات است که نشان‌دهنده جنگ درونی میان میل به بیان حقیقت و ترس از عواقب آن است. همچنین، نگاه‌های او به زن لوطی جهان و سایر زنان در داستان، حاوی کشش‌های غریزی (نهاد) است که بلافاصله با احساس گناه و ترس سرکوب می‌شوند.

آذری دودران (۱۴۰۴) در تحلیل آثار داستانی معاصر اشاره می‌کند که شخصیت‌های گرفتار تعارض، اغلب زبانی پراکنده و رفتاری متناقض دارند. مخمل نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ او در گفتار با خود و دیگران همواره در حال توجیه کردن وضعیت خود است که نشان‌دهنده تلاش ناخودآگاه برای آرام کردن «فراخود» است. بی‌قراری فیزیکی او، دست‌پاچگی و ناتوانی در برقراری ارتباط چشمی مستقیم، همگی نشانه‌هایی از درگیری ذهنی و فشار روانی ناشی از امیال سرکوب‌شده هستند.

بررسی تقابل میان نهاد و فراخود در تصمیم‌گیری‌های شخصیت

هسته اصلی بحران روانی مخمل، تقابل میان «نهاد» و «فراخود» است. از یک سو، نهاد او که بر اساس اصل لذت عمل می‌کند، تمایلات جنسی، میل به مالکیت و ارضای غرایز طبیعی را فریاد می‌زند. از سوی دیگر، فراخود او که بازتاب‌دهنده هنجارهای سخت‌گیرانه سنتی، خرافات و ترس از برچسب خوردن است، این امیال را غیراخلاقی و گناه‌آمیز قضاوت می‌کند.

در صحنه‌هایی که مخمل با زن لوطی جهان مواجه می‌شود، این تقابل به اوج می‌رسد. نهاد او میل به نزدیکی دارد، اما فراخود او با القای حس ترس از «لوطی» و عواقب اخلاقی و اجتماعی، مانع از بروز این رفتار می‌شود. شفیع‌آبادی و ناصری (۱۳۸۵) معتقدند که وقتی فراخود بیش از حد سخت‌گیر باشد، خود فرد را به انفعال و سکوت مجبور می‌کند. در داستان، مخمل تصمیم‌گیری را به تعویق می‌اندازد یا تصمیماتی می‌گیرد که کاملاً بر خلاف میل باطنی اوست (مانند ترک کردن صحنه یا اطاعت کورکورانه)، که این امر ناشی از پیروزی فراخود بر نهاد و سرکوب خواسته‌های واقعی اوست.

تبیین مکانیسم‌های دفاعی (مانند سرکوب، جابجایی یا فرافکنی) در مواجهه با تعارض

برای کاهش اضطراب ناشی از تقابل میان نهاد و فراخود، مخمل از مکانیسم‌های دفاعی متعددی استفاده می‌کند. مهم‌ترین این مکانیسم‌ها عبارتند از:

۱. سرکوب[1]: مخمل میل‌های جنسی و خشم خود را عمیقاً در ناخودآگاه فرو می‌ریزد تا با وجدان خود درگیر نشود. این سرکوب باعث می‌شود که انرژی روانی او به صورت بیماری‌های روان سنجی(مانند ضعف جسمانی و بی‌قراری) بروز کند.

۲. جابجایی[2]: او نمی‌تواند خشم و نارضایتی خود را از منبع اصلی (لوطی جهان یا ساختار اجتماعی) ابراز کند، بنابراین این احساسات را به اشیاء کم‌اهمیت‌تر یا خودش سرریز می‌کند.

۳. فرافکنی[3]: مخمل گاهی احساسات ناخوشایند خود را به دیگران نسبت می‌دهد.

۴. مکانیسم مهرطلبی[4]: همان‌طور که مهاجرزاده و نعیمی (۱۴۰۲) استدلال می‌کنند، مخمل برای مقابله با احساس بی‌کسی، به سمت قدرت (لوطی جهان) حرکت می‌کند و تلاش می‌کند با وابستگی و اطاعت، امنیت را به دست آورد. این رفتار در واقع یک مکانیسم دفاعی برای پنهان کردن احساس حقارت و ضعف است.

پیامدهای روان‌شناختی تعارض ناهشیار بر سرنوشت شخصیت

تعارض ناهشیار و ناتوانی «خود» در حل این تعارض، پیامدهای شومی بر سرنوشت مخمل دارد. او در پایان داستان شخصیتی شکست‌خورده و محکوم به انزوا است. ناتوانی او در ادغام امیالش با واقعیت، منجر به نوعی «مرگ روانی» می‌شود. او همچنان در چرخه‌ای معیوب از وابستگی و ترس گرفتار شده و هرگز به رشد شخصی و استقلال نمی‌رسد.

مظفری و متقی (۱۴۰۲) در اشاره به پیامدهای سرکوب در داستان‌ها بیان می‌دارند که شخصیت‌هایی که نتوانند با تعارضات خود رو در رو شوند، معمولاً به نابودی یا رنج جاودان منتهی می‌شوند. در مورد مخمل، این تعارض نه تنها باعث رنج فردی او شده، بلکه او را به ابزاری بازیچه در دست دیگران تبدیل کرده است. نتیجه نهایی این تحلیل آن است که شخصیت مخمل نمادی از انسان مدرن در جامعه سنتی است که میان میل به آزادی (نهاد) و قید و بندهای اخلاقی و اجتماعی (فراخود) له شده و «خود» او توانایی مدیریت این بحران را ندارد.

بحث

تفسیر نتایج به دست آمده در پرتو نظریه فروید

نتایج حاصل از تحلیل روانکاوانه شخصیت «مخمل» در داستان «انتری که لوطیش مرده بود» نشان می‌دهد که رفتارهای ظاهری این شخصیت، ریشه در تعارضات عمیق ناخودآگاه دارد. از منظر نظریه فروید، مخمل شخصیتی است که «خود» آن در تقابل میان خواسته‌های شدید «نهاد» و سخت‌گیری‌های افراطی «فراخود» دچار فلج شده است. تفسیر داده‌ها حاکی از آن است که مخمل نتوانسته است تعادلی پویا میان این دو نیرو ایجاد کند.

بر اساس نظریه فروید که در منابعی نظیر شفیع‌آبادی و ناصری (۱۳۸۵) و شولتز و شولتز (۱۳۸۴) تشریح شده، وقتی «خود» نتواند امیال نهاد را به شکلی واقع‌بینانه و قابل قبول برای جامعه ارضا کند، فرد دچار اضطراب می‌شود. در مورد مخمل، این اضطراب به صورت وابستگی مرضی، اضطراب جدایی و انفعال بروز کرده است. او به جای اینکه برای ارضای نیازهایش تلاش کند، به مکانیسم‌های دفاعی همچون سرکوب و فرافکنی پناه برده است. این تفسیر نشان می‌دهد که رنج مخمل صرفاً ناشی از فقر یا

1. Repression
2. Displacement
3. Projection
4. Moving Toward

مشکلات اجتماعی نیست، بلکه ریشه در ناتوانی درونی او در مدیریت امیال و هنجارها دارد. در واقع، او اسیر ساختاری روانی است که در آن «فراخود» نماینده سنت و خرافات، مانع از هرگونه بروز خلاقیت یا استقلال از سوی «نهاد» می‌شود.

مقایسه یافته‌ها با پژوهش‌های پیشین

یافته‌های این پژوهش با پژوهش‌های پیشین در این زمینه همخوانی قابل توجهی دارد. نتایج تحلیل حاضر دقیقاً تأییدکننده یافته‌های «مهاجرزاده و نعیمی» (۱۴۰۲) است که در پژوهشی مستقل، شخصیت مخمل را دارای تیپ شخصیتی «مهرطلب» و وابسته دانستند. هر دو پژوهش بر این نکته توافق دارند که رابطه مخمل با لوطی جهان، بازتابی از رابطه پدر–فرزندی استوار بر استبداد و فرودستی است.

همچنین، این یافته‌ها با نتایج «آذری دودران» (۱۴۰۴) در خصوص آثار دولت‌آبادی نیز هم‌راستا است. آذری دودران نشان داد که شخصیت‌های ادبی گرفتار تعارض میان میل به رهایی و قیود سنت هستند و این تعارض منجر به رفتارهای متناقض می‌شود. در داستان چوبک نیز مشاهده شد که مخمل می‌خواهد از قید و بندها رها شود (میل نهاد)، اما ترس از طرد شدن توسط جامعه و لوطی (فراخود) او را باز می‌گرداند. علاوه بر این، استفاده از مکانیسم دفاعی «سرکوب» که در پژوهش «مظفری و متقی» (۱۴۰۲) در مورد داستان دخترک کبریت‌فروش مشاهده شد، در مورد مخمل نیز صادق است؛ هر دو شخصیت برای فرار از رنج واقعیت، به دنیای درونی یا وابستگی پناه می‌برند. با این حال، تفاوت این پژوهش در تمرکز ویژه بر تقابل ساختاری نهاد و فراخود و تأثیر مستقیم آن بر فلج اراده شخصیت است.

نتیجه‌گیری

پاسخ به سوال اصلی پژوهش که مبنی بر تأثیر تعارض‌های ناهشیار بر رفتار شخصیت اصلی بود، نشان می‌دهد که تعارضات ناخودآگاه نقشی محوری و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به رفتار و سرنوشت مخمل داشته‌اند. فرضیه پژوهش مبنی بر اینکه «تعارض میان نهاد و فراخود منجر به بروز رفتارهای متناقض و تکانش‌گرایانه در شخصیت اصلی می‌شود» تأیید گردید.

به طور خلاصه می‌توان نتیجه گرفت که:

۱. شخصیت مخمل دارای شخصیتی ناپایدار است که رفتارهای او تابع امواج ناخودآگاه است نه تصمیمات منطقی.

۲. تقابل میان میل غریزی به داشتن و بودن با الزامات اخلاقی و ترس از قدرت، منجر به شکل‌گیری یک «خود» ضعیف شده که قادر به تصمیم‌گیری نیست.

۳. مکانیسم‌های دفاعی، اگرچه در کوتاه‌مدت اضطراب را کاهش می‌دهند، اما در بلندمدت منجر به انزوا، وابستگی و از دست دادن هویت شخصیت شده‌اند.

بنابراین، داستان «انتری که لوطیش مرده بود» تصویری گویا از شکست «خود» در مدیریت بحران‌های روانی است که نتیجه آن انفعال و رنج پایدار شخصیت است.

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آتی

با توجه به یافته‌های این پژوهش و محدودیت‌های آن (مانند تمرکز بر یک داستان)، پیشنهادهای زیر برای پژوهش‌های آتی ارائه می‌شود:

۱. انجام مطالعات تطبیقی میان شخصیت‌های وابسته در داستان‌های صادق چوبک و دیگر نویسندگان معاصر (مانند دولت‌آبادی) برای شناسایی الگوهای مشابه روانکاوانه.

۲. بررسی نقش «ناخودآگاه جمعی» و باورهای خرافی در تقویت «فراخود» سخت‌گیر در آثار ادبی ایران.

۳. تحلیل سایر داستان‌های مجموعه «انتری که لوطیش مرده بود» از منظر سایر نظریه‌های روانکاوی (مانند نظریه کارن هورنای یا آدلر) برای مقایسه کارآمدی این نظریه‌ها در تبیین شخصیت‌های ایرانی.

۴. بررسی رابطه میان زبان و ساختار جملات در بیان تعارضات ناخودآگاه در متون ادبی.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آذری دودران، زهرا. (۱۴۰۴). تحلیل روانکاوانه شخصیت‌ها در داستان‌های محمود دولت‌آبادی. اولین همایش بین‌المللی هوش مصنوعی در آموزش و پرورش، روانشناسی، علوم تربیتی و مطالعات دینی، فرهنگی، اجتماعی و مدیریتی در هزاره سوم، بوشهر

https://civilica.com/doc/2406433

شفیع‌آبادی، عبدالله، و ناصری، غلامرضا. (۱۳۸۵). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی. تهران: مرکز نشر دانشگاه.

شولتز، دوان پی، و شولتز، سیدنی الن. (۱۳۸۴). نظریه‌های شخصیت (ترجمه یحیی سیدمحمدی). تهران: ویرایش. (اثر اصلی در سال ۲۰۰۴ منتشر شده است).

کریمی، یوسف. (۱۳۷۵). روان‌شناسی شخصیت. تهران: ویرایش۷.

مظفری، سولماز، و متقی، زهره سادات. (۱۴۰۲). تحلیل و بررسی داستان دخترک کبریت فروش بر اساس نظریه ی زیگموند فروید. کنفرانس بین المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن https://sid.ir/paper/1129956/fa .

مهاجرزاده، سید پرهام، و نعیمی، سیده غزل. (۱۴۰۲). تحلیل روانکاوانه شخصیت «مخمل» در داستان کوتاه «انتری که لوطیش مرده بود» نوشته صادق چوبک با تکیه بر نظریه روان کاوی اجتماعی کارن هورنای. *مطالعات هنرهای زیبا*، ۴(۱۰)، ۱۶-۲۴.

References

Azari Doudran, Z. (2025). A psychoanalytic analysis of characters in the stories of Mahmoud Dowlatabadi.In Proceedings of the First International Conference on Artificial Intelligence in Education, Psychology, Educational Sciences, and Religious, Cultural, Social and Managerial Studies in the Third Millennium. Bushehr, Iran. https://civilica.com/doc/2406433

Freud, S. (2019). The ego and the id (J. Strachey, Trans.). Penguin Classics. (Original work published 1923).

Karimi, Y. (1996). Personality psychology. Tehran: Virayesh.

Mohajerzadeh, S. P., & Naeimi, S. G. (2023). A psychoanalytic analysis of the character “Mokhmal” in the short story “The Monkey Whose Master Was Dead” by Sadegh Chubak based on Karen Horney’s social psychoanalytic theory. *Studies of Fine Arts*, 4(10), 16–24.

Mozaffari, S., & Motaghi, Z. S. (2023). An analysis of the story “The Little Match Girl” based on Sigmund Freud’s theory. In Proceedings of the International Conference on Language, Literature, History, and Civilization. https://sid.ir/paper/1129956/fa

Schultz, D. P., & Schultz, S. E. (2004). Theories of personality (Y. Seyedmohammadi, Trans.). Tehran: Virayesh.

Shafiabadi, A., & Naseri, G. (2006). Theories of counseling and psychotherapy. Tehran: Markaz Nashr Daneshgahi.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Interaction and Tension Between Presumptions and the Principle of Presumption of Innocence in Criminal Law

Mahbube Amini[1] ✉, **Hamed Rahdarpour**[2]

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law, Political Science and History, Yazd University, Yazd, Iran. Email: mamini@yazd.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Arts and Humanities, Lorestan University, Lorestan, Iran. Email: rahdarpour@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 07 September 2025
Received in revised form 08 December 2025
Accepted 14 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Presumption of Innocence,
Legal Presumption,
Reversal of the Burden of Proof,
Modification of the Presumption of Innocence,
Irrebuttable Presumption of Guilt

ABSTRACT

Objective: The objective of this study is to examine the principle of the presumption of innocence in criminal proceedings and to explain the circumstances under which deviations from this principle occur, with particular emphasis on the concept of the "presumed matter" and its effects on the judicial process. The study also seeks to clarify the position of this concept within the legal system and its relationship with the guarantee of a fair trial.

Method: This research was conducted using a descriptive analytical method. In addition to independently examining the nature of the presumed matter, the contexts that allow departure from the presumption of innocenc including the legal element, as well as the various components of the material element and the mental element of crime have been analyzed. In this regard, statutory sources, legal doctrine, and several relevant legislative examples have also been examined.

Results: The findings indicate that presumed matters manifest in criminal proceedings in three forms. First, the reversal of the burden of proof, whereby the accused must present evidence to establish their innocence. Second, the emergence of presumed matters in the form of irrebuttable presumptions of guilt, in which proving the contrary is impossible; examples of this can be found in Articles 3, 7, and 10 of the Check Law, Article 10 of the Charter of the Nuremberg Tribunal, and Paragraph (b) of Article 290 of the Islamic Penal Code of 2013. Third, the modification of the presumption of innocence through the alteration or adjustment of evidentiary rules in criminal proceedings. In such cases, the complainant is still required to provide evidence, but the nature and type of the evidence are modified, with qasamah (oath-based proof) representing a prominent example. These different manifestations highlight the significant role of legal presumptions in shaping the evidentiary process in criminal justice.

Conclusion: The results of the study demonstrate that although the presumption of innocence is recognized as one of the fundamental principles of fair trial and human rights, it may in certain circumstances be limited or modified through the mechanism of presumed matters. This may occur through the reversal of the burden of proof, the creation of irrebuttable presumptions, or changes in evidentiary requirements in criminal proceedings. Therefore, careful attention to the scope and conditions of applying such presumptions appears essential in order to prevent the weakening of the rights of the accused.

Cite this article: Amini, M. & Rahdarpour, H. (2026). The Interaction and Tension Between Presumptions and the Principle of Presumption of Innocence in Criminal Law. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-22. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043139.1062

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043139.1062

Introduction

The presumption of innocence, also known as the principle of non-culpability, is one of the most fundamental guiding principles and general rules of criminal law and today enjoys significant importance. In modern systems of criminal procedure, by expanding the concept of the presumption of innocence within criminal justice, this principle is expected to function as a safeguard ensuring individuals' sense of security and freedom within society. In other words, the purpose of the presumption of innocence in criminal law is to protect ordinary individuals from interference and abuse by others, particularly by those in positions of power and representatives of public authorities (see: Ashouri, 1993: 45).

Nevertheless, in contemporary legal systems, the scope of this principle has in certain instances been restricted, and in some cases a presumption of guilt has replaced it or has been given precedence over it (Emam Jomeh, 2011: 3–4). Although this principle is today recognized not only in domestic legal systems but also at the international level as one of the most significant principles of human rights law, it has nevertheless been set aside in particular circumstances. As reflected in some domestic laws and international instruments, departures from the presumption of innocence may occur due to factors such as the specific circumstances of an event, the evidentiary rule that the burden of proof lies upon the claimant, the complexity of certain crimes, and considerations of public interest.

Following such departures from the presumption of innocence, an important issue that arises is the examination of the effect of legal presumptions in criminal proceedings, the determination of the party bearing the burden of proof, and the extent of the authority and effectiveness of a modified presumption of innocence within criminal adjudication. Using a descriptive-analytical method, the present study seeks to clarify these issues. Although numerous studies have addressed the burden of proof in criminal matters and its exceptions in Iran many of which are cited in the references this article aims, through the following discussions, to explain the position of legal presumptions in relation to the presumption of innocence, to identify the specific instances in which this principle is departed from or modified both generally and within Iranian law, and to analyze their effects on criminal proceedings. In this respect, the study offers a distinct approach to these issues.

Method

This research was conducted using a descriptive analytical method. In addition to independently examining the nature of the presumed matter, the contexts that allow departure from the presumption of innocenc including the legal element, as well as the various components of the material element and the mental element of crime have been analyzed. In this regard, statutory sources, legal doctrine, and several relevant legislative examples have also been examined.

Results

The findings indicate that presumed matters manifest in criminal proceedings in three forms. First, the reversal of the burden of proof, whereby the accused must present evidence to establish their innocence. Second, the emergence of presumed matters in the form of irrebuttable presumptions of guilt, in which proving the contrary is impossible; examples of this can be found in Articles 3, 7, and 10 of the Check Law, Article 10 of the Charter of the Nuremberg Tribunal, and Paragraph (b) of Article 290 of the Islamic Penal Code of 2013. Third, the modification of the presumption of innocence through the alteration or adjustment of evidentiary rules in criminal proceedings. In such cases, the complainant is still required to provide evidence, but the nature and type of the evidence are modified, with qasamah (oath-based proof) representing a prominent example. These different manifestations highlight the significant role of legal presumptions in shaping the evidentiary process in criminal justice.

Conclusion

The presumption of innocence, which signifies the non-occurrence of an offense and its non-attribution to the accused, manifests most prominently in the allocation of the burden of proof in criminal law. According to this principle, all individuals are deemed innocent unless their guilt is established in accordance with legal standards, and the burden of proving such guilt rests with the claimant (the complainant or the prosecutor). The accused is under no obligation to present evidence to prove their innocence. In certain circumstances, however, the presumption of innocence is set aside often on logical grounds such as the seriousness of the offense, the complexity of establishing its occurrence, and similar considerations and these rationales have been invoked to justify deviations from one of the most fundamental principles of criminal law. Depending on the case and the aforementioned reasons, the presumed matter may relate to the mental element of the offense or to various components of the material element, including conduct, result, causal link, or surrounding circumstances.

The effect of presumed matters in criminal proceedings may appear in three forms. First, presuming the commission of the offense may lead to a reversal of the burden of proof, requiring the accused to provide evidence to establish their innocence; otherwise, and without any need for the complainant or prosecutor to present evidence, the accused may be deemed guilty if all other conditions are satisfied. Second, the presumed matter may take the form of an irrebuttable presumption of guilt, whereby the presumed fact is treated as conclusively established and the accused is denied the possibility of proving the contrary. Finally, the effect may be manifested through a modification of the presumption of innocence namely, through alterations in evidentiary requirements. In such cases, although the complainant remains obliged to provide evidence in support of their claim, the nature and type of the required evidence differ from those ordinarily needed to prove a criminal offense.

A noteworthy point is that in such cases, where the accused's fundamental rights particularly the right to silence and the principle of equality of arms, especially in proceedings involving serious offenses such as those related to national security are at heightened risk of violation, far greater caution is necessary. As noted, many scholars, relying on international instruments and foundational legal principles, still question the ethical justification for deviating from the presumption of innocence in all such scenarios. Likewise, in advanced legal systems, supreme courts tend to proceed with considerable caution when giving effect to such presumptions. Consequently, judges bear a crucial responsibility to adhere to strict interpretative principles in favor of the accused and to remain faithful to the principle of judicial restraint. This underscores the need for legal scholars to carefully examine and analyze existing judicial practices in this domain.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تعامل و تقابل امر مفروض با اصل برائت در حقوق کیفری

محبوبه امینی[۱] ✉، حامد رهدارپور[۲]

۱. نویسنده مسئول، گروه حقوق، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ دانشگاه یزد، یزد، ایران. رایانامه: mamini@yazd.ac.ir

۲. استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. رایانامه: rahdarpour@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
اصل برائت،
امر مفروض،
معکوس شدن بار اثبات،
تعدیل اصل برائت،
اماره غیرقابل رد مجرمیت

چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی اصل برائت در دادرسی کیفری و تبیین موارد عدول از این اصل با تمرکز بر مفهوم «امر مفروض» و آثار آن در فرآیند دادرسی است. همچنین تلاش شده است جایگاه این مفهوم در نظام حقوقی و ارتباط آن با تضمین دادرسی عادلانه روشن گردد.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده و ضمن بررسی مستقل ماهیت امر مفروض، بسترهای عدول از اصل برائت از جمله عنصر قانونی، اجزای مختلف عنصر مادی و عنصر روانی مورد مطالعه قرار گرفته است. در این راستا منابع قانونی، دکترین حقوقی و برخی مصادیق تقنینی مرتبط نیز مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که امر مفروض در دادرسی کیفری به سه شکل بروز می‌یابد: نخست، معکوس شدن بار اثبات که در آن متهم برای اثبات برائت خود باید دلیل ارائه کند؛ دوم، ظهور امر مفروض به صورت اماره غیرقابل رد مجرمیت که اثبات خلاف آن ممکن نیست و نمونه‌های آن در برخی مواد قانونی مانند مواد ۳، ۷ و ۱۰ قانون چک، ماده ۱۰ اساسنامه دادگاه نورنبرگ و بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ دیده می‌شود؛ و سوم، تعدیل اصل برائت از طریق تغییر یا تعدیل دلایل اثباتی در دادرسی، به گونه‌ای که شاکی همچنان مکلف به ارائه دلیل است اما نوع و ماهیت دلایل تغییر می‌یابد، که قسامه نمونه بارز آن است. این اشکال مختلف نشان‌دهنده نقش مهم مفروضات قانونی در جهت‌دهی به فرآیند اثبات در دادرسی کیفری هستند.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه اصل برائت یکی از اصول بنیادین دادرسی عادلانه و حقوق بشر محسوب می‌شود، در برخی موارد به واسطه سازوکار امر مفروض دچار محدودیت یا تعدیل می‌گردد که این امر می‌تواند در قالب معکوس شدن بار اثبات، ایجاد اماره غیرقابل رد یا تغییر در دلایل اثباتی در دادرسی کیفری نمود پیدا کند. بنابراین، توجه به حدود و شرایط اعمال این مفروضات برای جلوگیری از تضعیف حقوق متهم ضروری به نظر می‌رسد.

استناد: امینی، محبوبه و رهدارپور، حامد. (۱۴۰۴). تعامل و تقابل امر مفروض با اصل برائت در حقوق کیفری. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۲-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043139.1062

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043139.1062

مقدمه

اصل برائت یا فرض بی‌گناهی یکی از مهمترین اصول و قواعد عمومی هدایتگر حقوق جزا است که امروزه از اهمیت والایی برخوردار شده‌است. در نظام‌های نوین دادرسی با توسعه بخشیدن به مفهوم اصل برائت کیفری از اصل برائت، کارکردی به منظور تضمین احساس امنیت و آزادی افراد و اعضای جامعه انتظار می‌رود؛ به عبارتی دیگر غرض از مفهوم اصل برائت کیفری یا فرض بیگناهی، مصونیت بخشیدن به افراد عادی از تعرض سایرین به ویژه صاحبان قدرت و نمایندگان قوای عمومی است(ر.ک.؛ آشوری، ۱۳۷۲ :۴۵). بااین‌حال در حقوق جدید در مواردی خاص ضمن محدود کردن قلمرو این اصل، بعضاً اماره مجرمیت جایگزین آن شده و یا بر آن مقدم می‌گردد(امام جمعه، ۱۳۹۰: ۴-۳). هرچند اصل مذکور امروزه نه تنها در قوانین داخلی کشورها بلکه در سطح بین الملل نیز به عنوان یکی از مهمترین اصول حقوق بشری تلقی می‌گردد، با وجود این همچنانکه در برخی از قوانین داخلی و اسناد بین المللی مورد توجه قرارگرفته گاه به دلایلی از قبیل اوضاع و احوال واقعه/رخداد، اقتضای قاعده البینه علی المدعی، پیچیدگی برخی از جرایم و رعایت منافع عمومی از اصل برائت عدول شده‌است. متعاقب عدول از اصل برائت مسئله مهمی که نمود می‌یابد، بررسی اثر امرمفروض در دادرسی کیفری و تعیین مسؤول بار اثبات و همچنین میزان قدرت اصل برائت تعدیل شده در دادرسی‌کیفری است که این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی سعی در تبیین آن نموده است. اگرچه پژوهش‌های مختلفی در حوزه بار اثبات امر کیفری و استثنائات آن در ایران انجام شده که در فهرست منابع به همه آن‌ها پرداخته شده، لیکن این مقاله طی بحث‌های زیر در صدد تبیین جایگاه امر مفروض در برابراصل برائت و موارد دقیق عدول از اصل برائت یا تعدیل آن به طور کلی و در حقوق ایران و سپس اثر آن‌ها در دادرسی‌های کیفری است که به نوبه خود رویکردی متفاوت نسبت به این مسائل است.

فرض مجرمیت در تقابل با اصل برائت

طی این مبحث و در سه قسمت مجزا ضرورت اصل برائت در دادرسی کیفری و امور قابل اثبات که قابلیت مفروض انگاشتن را دارند و همچنین دلایل توجیه عدول از اصل برائت، به تفصیل بررسی می‌شوند.

لزوم اصل برائت در دادرسی کیفری

استقرار دادرسی عادلانه در یک نظام حقوقی مستلزم وجود قواعد حافظ حقوق و آزادی‌های متهم است که خود مستلزم پذیرش اصل برائت در تمام مراحل دادرسی است. اصل برائت لازمه آزادی‌های اساسی در جامعه بوده و حقوق دفاعی و آزادی فردی متهم را حفظ و یک دادرسی عادلانه را رقم می‌زند. (آشوری،۱۳۸۴ : ۲۳۹) اصل مذکور به عنوان سنگ‌بنای دادرسی عادلانه (صابر، ۱۳۸۸: ۲۳۸) نه تنها متضمن بی‌گناهی متهم است بلکه تکلیف اثبات گنهکاری را نیز بر عهده شاکی قرار می‌هد. بر این اساس هرکس ادعایی داشته باشد مستند به قاعده فقهی البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر باید آن را با ارائه دلیل در دادگاه به اثبات رساند(نوبهار، ۱۳۸۹: ۴۳). اهمیت و ضرورت این اصل تا بدان جاست که عدم حکومت آن بر فرآیند دادرسی به نقض حقوق و آزادی‌های متهم و رد دادرسی عادلانه ختم می‌شود؛ چرا که اصل مذکور از جمله اصول مهمی است که با حمایت از آزادی و حیثیت اشخاص ملازمه دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

البته نمی‌توان موهبت وجود چنین اصلی را که «رشته طلایی[1]» دادرسی کیفری است، صرفا متوجه دوران کنونی دانست بلکه با قدمتی به درازنای تمدن بشری، ریشه در دوره باستانی دارد. در قانون حمورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ ق.م) اشاراتی به آن وجود دارد. (Godbey,1905;199,211) قانون روم بار اثبات را بر دوش شاکی گذاشته و متهم کردن دیگری بدون مدرک جرمی جدی است. مطابق قانون اساسی امپراتوری‌های گراتیان، والنتینیان و تئودوز (۳۸۲ ق.م)، طرح اتهام باید با شواهدی «واضح‌تر از نور» تقویت شود. دموستنس، سخنور یونانی در سال ۳۵۲ ق.م اظهار داشت: «هر انسانی بی‌گناه است تا زمانی که مجرم و محکوم

1. Golden Thread

شناخته‌شود. این به وجدان مربوط می‌شود. وجدان به ما اجازه می‌دهد که بر اساس علم مجازات کنیم، اما نه قبل ازحصول آن». (Davison Gray,2017; 596-597)

تاریخ اسلام نیز مملو از اشارات مستقیم و غیرمستقیم به این اصل است. سیره حضرت علی(ع) نیز حاکی از روایاتی است که نشان‌دهنده ضرورت حاکمیت مطلق اصل برائت است. ایشان بیان می‌دارد: « من به خاطر تهمت، کسی را مورد بازخواست قرار نمی‌دهم و با گمان و ظن به کسی کیفر نمی‌دهم». (ثقفی کوفی،۱۳۵۵: ۳۷۱) همچنین در جای دیگر بیان فرمودند: «اگر علیه کسی دلیل و حجتی ندارید او را معاف و معذور بدارید».(جرادق، ۱۳۷۹: ۹۸۷) بنابراین بی‌گناهی همه مردم یک اصل اساسی است و اگر کسی متهم به ارتکاب جرم یا مورد ظن و گمان واقع شده باشد و احتمال داده شود اقدامی علیه قوانین عمومی انجام داده، به سبب تهمت و گمان مورد مواخذه و کیفر قرارنمی‌گیرد بلکه تا اثبات بزهکاری خود بی‌گناه شناخته خواهد شد؛ امری که به فرض بی‌گناهی مشهور است. فرضی که مهمترین نقـــش را در حفظ حقوق وآزادی‌های فردی در یک دادرســـی منصفانه دارد(موحد، ۱۳۹۶:۱۷۴). از سوی دیگر، اصل برائت را به عنوان یک اصل اساسی حقوق بشر در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و ... به وضوح ملاحظه نمود. (رحمدل، ۱۳۸۵: ۲۵) مضاف برآن، اصل ۳۷ قانون اساسی نیز بیان می‌دارد که اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد. ازاین‌رو ضرورت وجودی اصل برائت در قانون اساسی صرفاً به اصل مذکور ختم نشده و اصول ۲۵، ۳۲، ۳۶ نیز به طور صریح و ضمنی بر رعایت اصل برائت در دادرسی کیفری تأکید دارند. بنابراین، به زعم برخی وجود این اصل در قلب قانون کیفری برای حمایت از متهم در یک محاکمه جنایی که ظاهرا رقابتی بین دو بازیگر نابرابر، یعنی دولت و متهم است، ارزشمند است. از آزادی اساسی و حیثیت انسانی او محافظت می‌کند و مانع از آن می‌شود که در معرض عواقب شدید اجتماعی–حقوقی محکومیت قرار گیرد، مگر اینکه گناه او به طور واضح ثابت شود. این امر در هر جامعه‌ای که به عدالت اجتماعی و قضایی معتقد است ضروری است و بنابراین، این اصل از جانب هر دو طرف قانون‌گذار و نظام قضایی شایسته احترام است. (Gupta, 2012;49; Byron M, 1986;179)

از آن‌جایی که تاریخ محاکمات کیفری سرشار از لغزش های این اصل به نفع قدرت یا جایگاه برتر بوده است، اندیشمندان همواره بر مبانی توجیه کننده ضرورت وجودی آن تأکید می‌نمایند. برخی بر ننگ مرتبط با محکومیت کیفری به عنوان توجیه کننده جایگاه نخستین و برتر بی‌گناهی فرضی تمرکز می کنند. (Davidson Gray,Op,Cit; 599)

زیرا به زعم آن‌ها، زندگی یک فرد دارای سابقه کیفری می‌تواند از چشم انداز شغلی، حقوق رای و توانایی برای معاشرت با دیگران و داشتن یک زندگی عادی در جامعه، به طور دائم تحت تأثیر محکومیت وی حتی پس از سپری نمودن مجازات باشد. (Op.Cit; Lippke, 2016; 22) برخی دیگر بر این واقعیت تمرکز می‌کنند که دولت از منابع قابل توجه، قدرت‌های تحقیقاتی بسیار و داشتن بازیگران متعدد در دادگاه داشته و از مزایای بیشتری از نظر آشنایی با قوانین و فرآیندها به نسبت فرد متهم برخوردار است. فرض بیگناهی متهم از اتهامات، به نوعی مقابله با این مزیت های درونی است. برخی دیگر به این واقعیت اشاره می کنند که اعتماد عمومی به سیستم قضایی برای ادامه عملکرد آن ضروری است و یک راه مطمئن برای تضعیف چنین اعتمادی این است که سیستم دادگاه مرتباً با محکوم کردن افراد بی گناه مرتکب اشتباه می شود.(Davidson Gray; Op.Cit) به عبارتی، اگرچهرسیدگی قضایی به منظور کشف حقیقت دانش کاملی نیست و گاهی قضاوت های اشتباهی انجام می شود. با تلاش برای به حداقل رساندن چنین خطراتی از طریق استفاده از فرض برائت و اصل مرتبطِ فراتراز تردید معقول، ما به دنبال این هستیم که اطمینان حاصل کنیم جامعه هم‌چنان می‌تواند به نظام عدالت کیفری ما ایمان داشته باشد.(Campbell, 2013;681)

از سوی دیگر، باید اذعان کرد که دولت ها در قبال شهروندان خود مسئولیت دارند تا جامعه ای امن را تا حد امکان فراهم کنند و این امر به وضوح شامل محاکمه متهمان به ارتکاب جرم می شود. بدون شک، تأثیر دکترین فرض برائت این است که در عمل، برخی از افرادی که در واقع مجرم هستند، آزاد می‌شوند، زیرا مقام تعقیب نمی‌تواند فراتر از تردید معقول اتهامات علیه آنها را اثبات کند. همه ما از این هزینه متحمل می شویم، زیرا ممکن است این شخص دوباره به خانواده یا دوستان یا جوامع ما آسیب وارد نماید. (Davidson Gray, Op.Cit)

امر قابل اثبات در دادرسی کیفری

بار اثبات در دادرسی کیفری بر عناصر جرم متمرکز است که باید توسط مدعی العموم فراتر از تردید معقول اثبات شود (Black, 1991). از سوی دیگر، دادستان از طریق مراجع قانونی و ابزارهای اجرای قانون برای اجرای موثر این تعهد حمایت و کمک می شود، در حالی که متهم چنین امکان و اختیاری برای ایفای این نقش ندارد. (Abu-Morad,2016:25) در مقام اثبات جرم اموری از قبیل عنصر قانونی، مادی و معنوی باید به اثبات برسد و اولین عنصری که در این مورد اثبات آن لازم است، عنصر قانونی است. بار اثبات عنصر قانونی بر عهده دادستان بوده (خزایی، ۱۳۸۲ :۱۳۸) و ایشان باید جرم بودن یک رفتار را مستند به پیش بینی آن در مجموعه قوانین کیفری به اثبات برساند؛ چرا که اصل اباحه بر رفتار انسانها حاکم بوده و بر اساس آن هر کسی در انجام هر رفتاری آزاد است مگر جرم بودن آن و به عبارتی پیش‌بینی شدن آن در مجموعه قوانین جزایی ثابت گردد. لزوم اثبات عنصر قانونی از جمله امور بدیهی در دادرسی عادلانه است تا آنجا که حتی در برخی از سیستم های حقوقی زائل نشدن عنصر قانونی در اثر عفو عمومی یا مرور زمان نیز باید توسط دادستان اثبات گردد. فراتر از این حتی در مواردی که متهم به یکی از عوامل توجیه کننده و یا یک عذر معاف کننده استناد می کند برخی بر این اعتقادند که در این حالت نیز دادستان مکلف به اثبات فقدان عامل توجیه کننده می باشد، هرچند که نظر مشهور بر خلاف این امر می‌باشد (استفانی و دیگران ،۱۳۷۷: ۳۰).

بنابراین رجوع به مقرره قانونی از پیش تعیین شده برای اثبات عنصر قانونی از ضروریات مفروغ عنه است. با این حال در حقوق کیفری ایران این امر قابل خدشه است و به نظر می رسد به نحوی عنصر قانونی جرم در شرایطی مفروض انگاشته شده و از اصل قانونی بودن جرم و مجازات عدول شده است. این امر با برداشت خاصی که از اصل ۱۶۷ قانون اساسی به عمل آمده قابل اثبات است به این معنی که برخی را اعتقاد بر این است که این اصل معروف قانون اساسی به دعاوی خصوصی و کیفری هر دو اشاره داشته و بنابراین محاکم صدور حکم جزایی خود در صورت فقدان نص قانونی می توانند با رجوع به منابع فقهی و منابع معتبر خلا قانونی را پر کرده است.

در این جا اجمالاَ در رد این اعتقاد چند دلیل عمده را می توان مطرح نمود اولاً استناد به اطلاق اصل ۱۶۷ قانون اساسی درست نیست؛ زیرا با دقت در اصل ۳۷ همان قانون درمی‌یابیم که این اصل مخصص اصل ۱۶۷ قانون اساسی در امور کیفری است و لذا اصل مذکور تنها ناظر بر امور غیرکیفری است(بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۵۴) یا به عبارتی در عمل به اصل ۱۶۷ به دلیل وجود قراینی مثل اصل ۳۶ و ۱۶۹ و مقدمات حکمت وجود ندارند و لذا از لحاظ اصولی عمل به اطلاق این اصل وجهی ندارد ثانیاً در صورت پذیرش موسع از این اصل این امر مستلزم پذیرش تکلیف ما لایطاق برای مردم است؛ چه در این صورت تکلیف به آگاهی از قوانین جای خود را به الزام مردم به آگاهی از تمام منابع فقهی و فتاوی فقها داده که اکثراً به زبان عربی و عبارات تخصصی است که بعضاً حتی بسیاری از این نظرات در تعارض با هم نیز می باشند ثالثاً این نظر در عمل نیز باعث اعمال سلیقه و هرج و مرج مهار نشدنی در سیستم قضایی در راستای نقض و محدود کردن حقوق و آزادی های مردم خواهد شد. بنابراین گرچه اصل قانونی بودن جرم و مجازات در حقوق ایران با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی با شبهه بی اعتباری مواجه است (رحمدل، ۱۳۸۷: ۱۳۲) ولی از نظر حقوقی با وجود ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، همچنان لزوم رعایت این اصل و بی‌اعتباری فرض قانونی امری غیرقابل خدشه بوده و لذا همچنان عنصر قانونی را باید مطلقاً یکی از امور قابل اثبات در دادرسی کیفری دانست.

علاوه بر عنصر قانونی، دادسرا باید عنصر مادی جرم را نیز ثابت نماید و با توجه به اینکه عنصر مادی جرایم از چند جزء تشکیل یافته دادسرا مکلف است کلیه اجزای آن اعم از رفتار مجرمانه، اوضاع و احوال، نتیجه و رابطه سببیت (در صورت مقید بودن جرم) را به اثبات برساند. با این توصیف، اثباتِ صرفاً چند جزء از اجزای متعدد عنصر مادی نمی تواند دال بر مجرمیت متهم باشد. سومین عنصری که مقام دادستان در راستای اثبات جرم و در نهایت مجرمیت متهم باید ثابت نماید مقوله عنصر معنوی است لذا از آن جهت که جرایم به دو دسته عمدی و غیرعمدی تقسیم می گردند دادستان در جرایم عمدی مکلف است عمد عام و در صورت لزوم، عمد خاص را و در جرایم غیرعمدی خطای جزایی را به اثبات برساند، بدیهی است که در صورت عدم اثبات عناصر فوق، دلیلی برای نقض اصل برائت نبوده و همچنان به قوت خود باقی است. مسئله ای که دراین قسمت باید به آن پرداخت مقوله انگیزه و اثبات آن است. انگیزه ریشه در حالات روانی مرتکب دارد ولی در حقوق کیفری تأثیری در تحقق جرم نداشته با وجود این، در

حقوق کیفری ایران با این مسئله مواجهیم که با توجه به تاثیر انگیزه در میزان کیفر، اثبات انگیزه به عهده چه کسی است؟ آیا دادستان باید آن را ثابت کند یا متهم؟ اجمالاً در پاسخ می توان گفت که با توجه به اینکه در قانون جزایی ایران انگیزه شرافتمندانه و شریرانه در میزان کیفر(تخفیف و تشدید) موثرند قاعدتاً اثبات انگیزه شرافتمندانه از آن جهت که از عوامل مخففه به شمار می آید بر عهده متهم و در غیر این صورت اثبات آن به عهده دادستان خواهد بود.

عدول از اصل برائت

اصل برائت با دارا بودن تمام اهمیت و جایگاه غیرقابل‌انکاری که پیش از این به تفصیل گذشت ممکن است در مواردی مورد عدول واقع گردیده و بار اثبات امر کیفری معکوس گردد؛ بدین معنا که برخلاف مؤدای « البینه علی المدعی»، این بار مقام تعقیب از ارائه دلایل علیه متهم معاف گردیده و در مقابل، متهم می‌بایست جهت رفع اتهام به ارائه دلیل و قرائن بپردازد با وجود اینکه این وضعیت ظاهراً با اصول و قواعد دادرسی عادلانه مطابقت ندارد و امری غیرعادی تلقی می شود، لیکن موارد عدول از اصل برائت در دادرسی‌های کیفری که البته معدود نیز می باشند، تابع شرایط ویژه و مبتنی بر دلایل خاص توجیه کننده‌ای است.

دلالت اوضاع و احوال

با تقدم اماره بر اصل یکی از مهمترین دلایلی که معمولاً برای توجیه عدول معدود از اصل برائت مذکور می‌دارند این است که استناد به اصل برائت خود مبتنی است بر دلالت اوضاع و احوال؛ زیرا هنگامی که اوضاع و احوال قضیه به نحوی باشد که دلیل یا قرینه‌ای محرز بر مجرمیت متهم وجود نداشته باشد آن‌گاه عقلاً باید متهم به ارتکاب جرم بی پناه تلقی گردد تا مدعی ادعای خود را اثبات کند (ر.ک؛ اکبری، مالمیر، پوربافرانی، ۱۳۹۶: ۱۶) بنابراین هرگاه اوضاع و احوال دگرگون شود عقل نیز به نحو دیگر حکم خواهد کرد. ازاین‌رو مقنن نیز با توجه به اوضاع و احوال موجود در مورد برخی از جرایم از اصل برائت عدول نموده و اصل را بر مجرمیت قرار می دهد. (رحمدل، ۱۳۸۷: ۵۶).

دلیل مذکور درحقوق اسلامی به نحو دقیق‌تری درکتب اصول فقه درمبحث تعارض اصل با اماره مطرح گردیده است؛ زیرا اصل برائت به عنوان یک اصل عملیه تنها در موارد عدم دلالت اوضاع و احوال و قرائن و برای رفع تحیر مبنای عمل قرار می گیرد و بنابراین کاشف از واقع نبوده (محقق داماد، ۱۴۰۱: ۵۴) ولی با وجود این توسل به همین اصل موجب امتثال امر می گردد. ازاین‌رو، هرگاه اماره و قرائنی بر خلاف اصل عملیه احراز گردد بایستی بر اصل عملیه مقدم گردد؛ چرا که امارات و قرائن تا اندازه‌ای به واقع نظر داشته و از حالت شک و تحیر خارج است هرچند که تا حد تعیین نیز رسیده است. بنابراین به حکم عقل بایستی دلیلی که تا اندازه‌ای واقع را نشان می دهد (اماره) بر دلیلی که هیچ نظری به واقع ندارد(اصل) مقدم گردد. به همین دلیل است که درخصوص تعریف اصل آمده است: الاصل دلیل حیث لا دلیل(محقق داماد، ۱۴۰۱: ۳۲)

در حقوق کنونی، اندیشمندان به اقتضای شرایط و پیچیدگی‌های زندگی امروزه مواردی را مطرح نموده‌اند که به اقتضای اوضاع و احوال، آگاهی خاص متهم از قضیه یا ارتباط او با آن می‌تواند بر فرض برائت تأثیر گذاشته و آن را معکوس یا تعدیل نماید. برخی معتقدند که در بسیاری از موارد، اثبات بی گناهی یک متهم آسان تر از اثبات جرم توسط دادستان خواهد بود و به دلیل دشواری عملی که دادسرا در فرآیند کسب مدرک با آن مواجه است برای دادستانی مشکل است که در مورد موضوعاتی که در حیطه آگاهی انحصاری یا خاص متهم است، دلیل و مدرک ارائه کند. (Roberts, 1995:783, 785; Gupta, Op,cit:52) لیکن متهم می تواند به راحتی شواهدی را در مورد موضوع مورد اختلاف ارائه کند که فرض در مورد آن مطرح شده است.(Davidson Gray,Op.Cit:611)، به عقیده برخی حقوق‌دانان در مواردی متهم ممکن است تنها کسی باشد که حضور داشته یا زنده است، بنابراین، اثبات مسائلی مانند قصد یا علم برای دادستان بسیار دشوار است. در چنین شرایطی، قوانینی که از طریق تغییر فرض بی‌گناهی و یا با ایجاد مقرراتی دائر بر معکوس شدن بار اثبات که وظیفه اثبات امری را بر عهده متهم می‌گذارد، تعقیب موفقیت‌آمیز متهمان به ارتکاب جرم را آسان‌تر می‌کند، به

ویژه در مواردی که موضوعی نسبتاً آسان باشد که متهم بتواند مدارک ارائه کند و یا به دست آوردن شواهد مناسب برای دادستان نسبتاً دشوار باشد. لیکن کاملا قابل درک است که آن‌ها (قوانین مذکور) در جامعه غوغا به پا نمایند. (Ibid:601)

اگرچه برخی از حقوق‌دانان این توجیهات را برای نقض فرض برائت قانع کننده ندانسته و ادعا می‌نمایند کسانی که این فرض را ایجاد کردند مطمئناً کاملاً آگاه بودند که در بسیاری از موارد، متهم تنها کسی بود که در مورد موضوع مورد بحث اطلاعات داشته و این امر آنها را متقاعد نکرد که یک فرض گناه را اتخاذ کنند و به طور مؤثری از متهم بخواهند که یکی دیگر از حقوق اساسی بشر، یعنی سکوت در برابر اتهام را رها کند. (Ibid: 612) لیکن نمی‌توان منکر تغییر شرایط و بافت اجتماعی و تأثیر آن بر وسعت و صعوبت ارتکاب جرم شد که اثبات آن را در دنیای امروز بسیار سخت‌تر نموده است. در مخالفت با نظر پیش‌گفته برخی پا را فراتر گذاشته و از دید فایده گرایانه معتقدند که کمترین توجیه آن شامل منطقی‌سازی اقتصاد قضایی و راحتی اداری می‌شود، زیرا به نظر می‌رسد که بار معکوس محاکمه‌های کوتاه‌تر، آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر را تسهیل می‌کند، در نتیجه منابع ارزشمندی را که معمولاً صرف تحقیق در مورد حقایقی می‌شود که منحصراً در اختیار متهم است، حفظ می‌کند. (Hamer,2006;158;Gupta,Ibid)

افزون بر این، رویه قضایی ایالات متحده (در برخی موارد) به دکترین «ارتباط عقلانی[1]» اجازه می‌دهد تا از یافته‌های علیه متهم در مورد مسائل مربوط به جرم حمایت کند که بر اساس آن، هر گاه بین حضور غیر قابل توضیح (توجیه) متهم در محل وقوع جرم و ارتکاب آن توسط وی، ارتباط منطقی و معقولی وجود داشته باشد وی باید با نفی عناصر جرم اثبات نماید که مرتکب جرم نشده است. بنابراین، به عنوان مثال، در ایالات متحده علیه گینی[2]، استنباط ارتکاب جرم انجام تقطیر غیرقانونی صرفاً از حضور در محل انجام شد. به این شکل که متهم به دلیل داشتن غیرقانونی یک دستگاه خودرو و انجام تجارت یک دستگاه تقطیر بدون مجوز محکوم شد. دستورالعمل‌های قاضی پرونده، هیأت منصفه را از مقررات قانونی مطلع ساخت که به آن اجازه می‌داد از حضور غیرقابل توضیح متهم در محل مذکور مجرمیت وی را استنباط کند.

همچنین در پرونده لیری علیه ایالات متحده[3]، چنین مقرر شد که ارتکاب جرم مستلزم این است که باید مواد مخدر به طور غیرقانونی وارد شده باشد و متهم نیز آن را می‌دانسته است. پیش‌فرض‌هایی ناظر به مجرمیت متهم وجود داشت مبنی بر اینکه هر دوی این عناصر برآورده شده‌اند (متهم مرتکب جرم فوق شده است)، صرفا با توجه به این‌که «ارتباط عقلانی» ادعایی بین «تصرف و در اختیار داشتن مواد» و عناصر جرم « وارد نمودن غیرقانونی مواد مخدر» موجود است. دادگاه در ادامه تصمیم خود چنین مقرر نمود که« مفروض بودن امر، بیشتر نشان‌گر وجود (وقوع) آن است تا زمانی که چنین نباشد (مفروض تلقی نشود).

البته باید اذعان نمود که برخی از اندیشمندان صرف ارتباط عقلانی بین حضور متهم و واقعه مجرمانه را تا زمانی که تردید معقولی در خصوص اصل واقعه مجرمانه وجود دارد را برای دگرگونی بار اثبات کافی ندانسته و آن را ناقض فرض بی‌گناهی تلقی می‌نمایند. (Ashford & Risinger, 1969; 176) به عنوان مثال، در قضیه لیری برخی حقوق‌دانان با طرح این نکته که در خصوص ورود غیرقانونی مخدر فوق شک معقولی وجود دارد، مفروض نمودن آن را زیر سؤال برده و قائل به مخدوش شدن فرض برائت هستند. (Davidson Gray, Op.Cit; 613)

اقتضائات قاعده البینه علی المدعی

برخی مواقع ممکن است علی‌الظاهر از اصل برائت عدول شده باشد ولی این انحراف ظاهری از اصل برائت خود براساس قاعده مبنایی الزام مدعی امری به اثبات آن و معادل فقهی آن قاعده البینه علی المدعی قابل توجیه باشد. مقتضای این قاعده این است که هرکسی مدعی وجود چیزی است بایستی وجود آن را اثبات کند؛ زیرا اصل اساسی اصل عدم است، بنابراین هرگاه متهم ادعای حدوث عواملی را داشته باشد که اثبات آن منجر به منع یا موقوفی تعقیب یا موارد مشابه گردد مکلف به اثبات آن است و الا به مقتضای ادله ابرازی علیه او عمل می گردد دقیقاً به همین دلیل است که اگر متهم به یکی از عوامل موجهه یا رافع مسؤولیت

1. Rational Connection
2. Gainey. V US. 1965
3. Lary, V U.S. 1969

کیفری استناد نماید مشهور حقوقدانان را اعتقاد بر این است که وی باید وجود داشتن این عوامل را به اثبات برساند و نه اینکه دادستان عهده‌دار اثبات عدم آن‌ها برای محکوم‌کردن متهم باشد. (استفانی و دیگران، ۱۳۷۷: ۳۰) طبق این روش که از آن به بار معکوس ارائه شواهد و ادله تعبیر می‌شود، این وظیفه بر عهده متهم است که با طرح دفاع یا استثناء، فرض دادگاه را مبنی بر عدم وجود یک مورد توجیه کننده خاص رد کند. (Gupta,Op.Cit:50)بار معکوس ارائه شواهد و ادله صرفاً مستلزم اثبات امر توسط متهم است که معیار «انسان محتاط[1]» را برآورده می کند یا حداقل باعث ایجاد شک منطقی در مورد یک یا چند عنصر ضروری جرم می شود. دادستانی بار قانونی اثبات را برای نفی تبرئه متهم بر عهده خواهد داشت و در صورتی که متهم موفق به ایجاد شک منطقی شود، به دلیل عدم اثبات جرم وی از سوی دادسرا، تبرئه خواهد شد. (HamerOp.Cit:142-143) بنابراین، بار قانونی اثبات تمام اجزای ضروری یک جرم از زمان شروع تا ختم محاکمه بر عهده مقام تعقیب است.

در عین‌حال هرگاه قرائن و شواهدی علیه متهم وجود داشته باشد و این امر متهم را در مظان محکومیت قرار دهد لکن متهم مدعی بی‌اعتباربودن قرائن و امارات ابرازی و تلاش در نفی این امور نماید، مکلف به ارائه دلیل و اثبات آن است. مثال معروف در این خصوص قتل مشکوک مورد لوث است. لوث در مواردی مطرح می شود که به رغم عدم وجود یکی از ادله عادی اثبات قتل از قبیل اقرار و شهادت، قرائن و امارات ظن‌آور و غیرمتعارض وجود داشته باشد که دلالت بر تحقق قتل توسط متهم کند و حاکم با توجه به این قرائن و امارت به ارتکاب قتل از جانب متهم ظن پیدا کند در چنین مواردی حاکمیت اصل برائت نسبت به متهم زائل می‌گردد و این متهم است که باید برای تبرعه خود بینه اقامه کند. (شمس ناتری، ۱۳۸۹: ۲۹۱) بنابراین همانطور که برمی آید در این مواردی که از اصل برائت عدول شده است در واقع عمل به موادی قاعده « البینه علی المدعی» است که با استناد به این قاعده، قابل توجیه خواهد بود.

پیچیدگی برخی از جرایم

دلیل دیگری نیز که در برخی وضعیت‌ها در مورد بعضی جرایم مورد اشاره قرارگرفته است پیچیدگی ارتکاب برخی از جرایم است به گونه ای که اثبات تمام عناصر جرم با تک تک اجزا و ویژگی‌های هر کدام از این عناصر را بسیار مشکل و بعضاً غیرممکن می سازد.

امروزه ورود فناوری های روزافزون الکترونیکی و کامپیوتری به عرصه بزهکاری و نیز توسعه شبکه های گسترده و سازمان یافته جرایم، اثبات نحوه ارتکاب جرم و کشف آنها را در حد صعوبت فراوان نموده است از این رو قانونگذار برای حمایت از مقامات پلیس و تعقیب کننده جرم و در واقع در مقام رفع نقطه ضعف پلیس، به کمک آنان می آید و با معکوس کردن بار اثبات متهمان را در موضع ضعف قرار می دهد (رحمدل، ۱۳۸۹: ۵۶) شاید نمونه بارز این مسئله را بتوان در جرایمِ موسوم به فساد مالی یافت که ماهیت این گونه از جرائم به واسطه‌ی قدرت، ارتباطات و حتی تسلط یا نفوذ غالب مرتکبان یا سایر مداخله‌کنندگان بر سیستم‌های تعقیب و رسیدگی بسیار پیچیده یا شیوه ارتکاب جرم بسیار فنی باشد. برای مثال می‌توان به جرم پولشویی اشاره نمود که به خاطر ارتکاب پیچیده این جرم که مخفی کاری جزء لاینفک آن است، کشف آن را بسیار مشکل می سازد. لذا در بعد بین المللی همانطور که در ادامه مذکور می افتد از اصل برائت در این جرم عدول گردیده و متهم مکلف به اثبات بی گناهی خود شده است.

با این حال در حقوق ایران مستند به قانون مبارزه با پولشویی و آیین نامه اجرایی آن اصل برائت رعایت گردیده و در این جرم بار اثبات همچنان بر عهده مقام تعقیب می باشد. نمونه دیگر جرم کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی)[2] است. در میان جرایم فساد مالی، کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) دارای دشوارترین ردیابی است، زیرا نمادی از انباشته شدن محصولات دیگر جرایم فساد است که در طول مدت خدمت با نهایت محرمانه‌گی انجام شده است. (Abu-morad, Op.Cit:25) بنابراین، مفهوم کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) مبتنی بر ثروت بیش از حد مقامات دولتی است که متناسب با درآمد قانونی نیست. (Henning, Op.Cit ; 793) بر این اساس، مقامات دولتی باید منبع مشروع چنین افزایشی را ثابت کنند. در غیر این صورت، کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) تلقی می شود.

1. prudent man
2. Illicit Enrichment

(United Nations, 2009) بر این اساس، در پرونده کسب درآمد نامشروع، بار اثبات به مقام دولتی (متهم) منتقل می‌شود تا ثابت کند که درآمد و ثروت وی از منابع قانونی به دست آمده است. (Chanda, Op.Cit:315)این روش جدید در تعقیب فساد توسط کنوانسیون بین آمریکایی علیه فساد 1996[1] ارائه شده بود. سپس سایر کنوانسیون های بین المللی از قبیل کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه فساد[۲] 2003، کنوانسیون اتحادیه آفریقا برای پیشگیری و مبارزه با فساد[۳]2003 ، سازمان جامعه اقتصادی کشورهای آفریقای غربی2001[4] ، پروتکل جامعه توسعه آفریقای جنوبی [۵](۲۰۰۵)، و کنوانسیون اتحادیه عرب علیه فساد ۲۰۱۰ آن را تصویب کردند.

(Abu-morad, Op.Cit;25) بنابراین، مفهوم حقوقی کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) ، گناه متهم را فرض می‌کند تا زمانی که وی بی‌گناهی خود را ثابت کند که در غیر این صورت به عنوان خود مجرم شناخته می شود. (Ibid: 26)اگرچه برخی اندیشمندان استدلال می‌کنند که تا زمانی که فرض برائت ابطال پذیر باشد، عدم موفقیت در اثبات نباید عنصری از جرم کسب درآمد نامشروع در نظر گرفته شود (Ibid). محققان دیگری استدلال می‌کنند که ایجاد جرم کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) ابزار جدیدی از فرض قانون را به همراه دارد که در آن متهم باید منبع مشروع ثروت را توضیح دهد (Chanda, Op.Cit:315). بنابراین می تواند تحقیقات و جمع آوری اطلاعات را تسهیل کند (Abu-morad,Op.Cit)و همچنین به روند پیگرد قانونی در بازیابی دارایی تحصیل شده به صورت غیرقانونی کمک کند. در نتیجه، یکپارچگی و مسئولیت پذیری را بهبود می بخشد و آگاهی در مورد سوء استفاده از مناصب دولتی را افزایش می دهد (Chanda,Op.Cit) از این رو، کسب درآمد نامشروع به عنوان یک اقدام مؤثر برای غلبه بر یا حل «ماهیت مخفی» جرم و دشواری اثبات، به ویژه در پرونده های فساد در نظر گرفته می شود. (Derencinovi,2010;20)

رعایت منافع عمومی

در برخی جرایم از آنجایی که ممکن است کوچکترین افعال ضرری هنگفت و بعضاً جبران ناپذیر بر پیکر اجتماع وارد سازد و از این رهگذر بسیاری از فرصت‌طلبان می‌توانند در لوای اصل برائت خطری جدی برای جامعه تلقی گردند، قانونگذاران معمولاً در رعایت بدون چون و چرای اصل برائت تردید می‌کنند و لذا در برخی موارد از این اصل عدول گردیده‌است و منفعت فردی به دلیل مصلحت عمومی تعدیل می‌گردد. در این راستا باید به دو دسته جرائم توجه نمود. اگرچه این دو دسته از لحاظ ماهیت و آسیب به منافع عمومی نقطه مقابل یکدیگر هستند. دسته نخست که در حقوق امریکا جرایم مربوط به تنظیم‌گری[۶] و در حقوق انگلستان جرایم با مسئولیت مطلق[۷] خوانده می‌شوند، مربوط به حوزه‌ی تولید و خدمات هستند و هدف ابتدایی آنان در کنار کسب سود فردی، خدمت رسانی است. درتوجیه عدم توازن بار اثبات در این جرائم، استدلال‌هایی از دیدگاه اخلاقی یا عمل‌گرایانه، ارائه شده است. برخی معتقدند که از دیدگاه اخلاقی، ممکن است متهم به طور داوطلبانه حقوق عادی خود را در دادرسی خود با فرصتی برای شرکت سودآور در فعالیت تنظیم‌شده مبادله کرده باشد. متهم به طور کلی انتخاب کرده است که در فعالیت تنظیم شده شرکت کند لیکن اغلب با داشتن انتظاری از سود. ممکن است تصور شود که او نسبت به شرایط حاکم بر فعالیت اطلاع معقولی داشته و با رعایت آنها موافقت کرده است. از جمله این شرایط، بارهای معکوس است و می‌توان تصور کرد که متهم موافقت کرده است که جنبه های خاصی از تبعیت خود را از مقررات مذکور در صورت لزوم نشان دهد. (Hamer, Op.Cit:167)

برخی دیگر معتقدند رژیم های تنظیم‌گری/ نظارتی برای پاسخگویی به نگرانی های عملی و نه اخلاقی ایجاد شده‌اند. در بسیاری از حوزه‌های اقتصاد مدرن (تولید غذا و دارو، تولید، حمل‌ونقل هوایی، تجارت، روابط با مصرف‌کننده، حفاظت از محیط

1. IAACAC
2. UNCAC
3. AUCPCC
4. ECOWAS
5. SADC
6. Regulatory offences
7. Srict Liability offences

زیست و ایمنی محل کار) مقررات نقش مهمی در حفاظت از منافع عمومی ایفا می‌کنند. در حالی که نقض مقررات اغلب حتی بالقوه موجد آسیب های گسترده و شدید است، دغدغه اصلی جلوگیری از آسیب به مردم از طریق حفظ استانداردهای بهداشتی، ایمنی و غیره است تا تأمین تضمین مجازات یا سزای مناسب. (Richardson, 1987; 295-296)

از منظر عملی، به متهم این فرصت داده شده است که فرایندهای سنجش اندازه‌گیری و ثبت سوابق را إعمال نمایند تا بتواند جنبه‌های اطاعت از مقررات را نشان دهد. بنابراین متهم با درگیر شدن در فعالیت تنظیم‌شده، مسئولیت اثبات انطباق با مقررات را بر عهده می‌گیرد. در نتیجه، بارهای متقاعدکننده معکوس راهی عملی برای تنظیم کننده برای مدیریت هزینه های پیگرد قانونی فراهم می کند. آنها به ایجاد یک «رژیم مؤثر و قابل اجرا» کمک می کنند. بدون آنها «تحقیقات کمتر... پیگرد قانونی کمتر» و حمایت کمتر از مردم وجود خواهد داشت. (Hammer, Op.Cit: 167)

در این راستا لرد نیکولز در پرونده جانستون[1]، با موضوع فروش دیسک‌های قاچاق[2]، اظهار نمود که در این مورد، عدم تعادل اثباتی عملا وجود دارد و بار اثبات باید معکوس شود زیرا: کسانی که محصولات برند تجاری را تجارت می کنند، از لزوم مراقبت در برابر کالاهای تقلبی آگاه هستند. آنها از نیاز به معامله با تامین کنندگان معتبر و نگهداری سوابق و خطراتی که در صورت عدم انجام آنها متحمل می شوند آگاه هستند... منابع تامین [آنها] برای [آنها] شناخته شده است. (Hammer, Op.Cit: 167)

دسته دیگری از جرائم که به دلیل جدی بودن آسیب وارده و ماهیت ضد انسانی و اجتماعی آن، عدول از روش‌های سنتی اثبات یا تعدیل آن را باعث شده، جرائم تروریستی است. به گونه‌ای که نه تنها در بیشتر نظام‌ها قواعد گرداوری ادله را دستخوش تغییر کامل نموده (Barak-Erez, 2009:57) بلکه چه از حیث نظری و چه عملی باعث تغییر رویکردهای ناظر به اثبات جرم از حیث دگرگونی بار اثبات جرم شده است.

(Singh, 2020: 20) در حقوق ایران، عناوین مجرمانه موسوم به جرایم علیه امنیت ملی را شاید بتوان از حیث دگرگونی بار اثبات شبیه موارد بالا تلقی نمود. برای مثال ماده ۴۹۹ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات مقرر می دارد:«هرکس در یکی از دسته ها یا جمعیت ها و یا شعب جمعیت های مذکور در ماده (۴۹۸) عضویت یابد به سه ماه تا پنج سال حبس محکوم می گردد مگر اینکه ثابت شود که از اهداف آن بی اطلاع بوده است.» همانطور که ازاین ماده بر می‌آید صرف عضویت در دسته ها یا جمعیت ها یا شعب جمعیت های مذکور درماده قبل از آن موجب محکومیت است یعنی برای مقام تعقیب تنها کافی است که عضویت متهم را اثبات نماید و پس از آن از اثبات عنصر روانی جرم بی نیاز است و این متهم است که باید فقدان آگاهی خود را به اثبات برساند؛ در این حالت بار اثبات معکوس گردیده‌است. دلیل این امر هم با توجه به شدت عمل قانونگذاران درجرایم علیه امنیت و عدم تسامح و تساهل در این جرایم روشن می شود؛چه عملاً اثبات قصد مجرمانه این قبیل افراد بسیار مشکل است، زیرا بسیاری از این دسته‌ها و جمعیت‌ها در ظاهر با عناوین و اسامی مغایر نظام فعالیت نمی‌کنند بنابراین هر کدام از متهمان می‌توانند در مقابل تلاش مقام تعقیب در اثبات عنصر روانی با ادعای قانونی بودن ظاهری فعالیت این نهادها، مانع اثبات عنصر روانی گردیده و ادعای فریب خوردن نمایند.

تأثیر امر مفروض در دادرسی کیفری

در مباحث پیش بیان شد که وجود اصل برائت در دادرسی کیفری و تأثیر آن بر دادرسی عادلانه و حفظ حقوق متهم نه تنها در عرصه حقوق داخلی بلکه در سطح بین الملل نیز به عنوان یکی از اصول حقوق بشر شناخته شده است ولی با وجود این، بنا به دلایلی چند که سابقاً بیان گردید گاه برخی یا تمام عنصر مادی و یا معنوی جرم از منظر قانونگذار مفروض انگاشته شده و درآن خصوص اصل برائت جای خود را به اماره مجرمیت می دهد. طی سه بحث آتی اثر امر مفروض در دادرسی کیفری تشریح می‌گردد.

1. R v Johnstone (Robert Alexander): in, https://publications.parliament.uk/pa/ld200203/ldjudgmt/jd030522/john-1.htm
2. bootlegging

امر مفروض؛ اماره غیرقابل رد مجرمیت

در این حالت که فرض برائت جای خود را بنا به دلایل پیش گفته به فرض مجرمیت می دهد و بر آن اساس شاکی یا دادستان نیازی به اثبات «امر مفروض» نداشته در این حالت نه اینکه بار اثبات از عهده دادستان خارج و بر عهده متهم قرار گیرد بلکه امر مفروض انگاشته شده قابل رد و نقض نیست و در نهایت متهم مجرم و به مجازات محکوم خواهد شد.

نمونه بارز این حالت را می توان در ماده ۳، ۷ و ۱۰ قانون چک مشاهده نمود که مستفاد از مواد مذکور صادرکردن یک برگ چک و دادن آن به دیگری و یا ارائه دستور عدم پرداخت به بانک در صورت فقدان موجودی یا کسر موجودی یا نادرست بودن چک که منجر به صدور گواهی عدم پرداخت گردد جرم صدور چک بلامحل را رقم خواهد زد. در این جرم اثبات عنصر مادی از سوی شاکی برای تحقق آن لازم و ضروری است و با وجود زائل شدن اصل برائت و عدم تکلیف شاکی به اثبات عنصر روانی (عمد خاص) و مفروض بودن عنصر روانی، امکان اثبات عدم عنصر روانی وجود ندارد و حتی اگر متهم نیز بتواند ثابت کند که در عدم پرداخت وجه چک هیچ گونه عمد خاصی نداشته تأثیر در مجرمیت ایشان نخواهد داشت(میرمحمد صادقی، ۱۳۸۴: ۳۷۶) با این حال در هر صورت امکان اثبات عدم وجود عمد عام وجود دارد بنابراین در این حالت مفروش داشتن عمد خاص به عنوان قسمتی از عنصر روانی امری مفروض غیرقابل اثبات است و اثبات فقدان عمد خاص هیچ گونه تأثیری در برائت مرتکب نداشته و منجر به برائت وی نخواهد شد.

مضاف بر آن نیز می توان به بند ب ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ اشاره نمود که بیان می‌دارد « هرگاه مرتکب عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن می گردد هر چند قصد ارتکاب آن جنایت یا نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن شود در واقع قتل عمدی محقق می گردد». در این بند قانونگذار فرض داشته که هرگاه کسی با علم به رفتاری که نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن شود هرچند قصد ارتکاب آن جنایت را نداشته باشد ولی آگاه به آن کار نوعاً جنایت آور باشد، به دلیل علم و آگاهی مرتکب به ماهیت رفتار و آثار ناشی از آن، عمدخاص را مفروض انگاشته به نحوی که حتی با اثبات خلاف آن مرتکب تاب توان خروج از قتل عمد را ندارد. در این مورد هرگاه مرتکب ثابت نماید که قصد نتیجه نداشته باز هم قاتل عمد محسوب می شود البته باید خاطر نشان شود که نباید پنداشت قانونگذار در این بند اصولاً توجهی به عمد خاص نداشته و صرفاً عمد عام را برای تحقق جرم مذکور در این بند لازم دانسته است بلکه از آن جهت که در قتل عمد سؤنیت خاص شرط لازم و ضروری تحقق آن بوده و در این بند با مفروض داشتن عمد خاص شاکی و یا دادستان را در اثبات آن معاف نموده و آن را امری مفروض غیرقابل اثبات به شمار آورده دال بر آن است که متهم حتی با اثبات فقدان عمد خاص نمی تواند از اتهام قتل عمد رهایی یابد؛ به عبارتی ارتکاب افعال نوعاًکشنده با علم به آن، دلیل وجود قصد سابق بر حصول نتیجه مجرمانه خواهد بود.

از دیگر مصادیق امر مفروض قابل اثبات می‌توان به ماده ۱۰ اساسنامه دادگاه نورنبرگ راجع به محاکمه سران نازی بعد از جنگ جهانی دوم بوده که مقرر می‌دارد " در تمامی مواردی که دادگاه گروه یا سازمانی را جنایتکار اعلام می‌کند مقامات صلاحیتدار هر یک از دول امضاکننده حق دارند هرکس را به جرم عضویت درگروه یا سازمان مزبور به دادگاه ملی، نظامی یا دادگاه مناطق اشتغال جلب کنند در این صورت جنبه جنایتکارانه گروه یا سازمان مزبور مسلم و محرز بوده و قابل خدشه نخواهد بود."

همانگونه که ماده مذکور صراحت دارد تمام عناصر روانی و مادی جرم اعم از رفتار، نتیجه، اوضاع و احوال و رابطه سببیت مفروض انگاشته شده و نه تنها اصل برائت به شدت نقض شده است (حیدری، رهامی،۱۳۸۲: ۹) بلکه بار اثبات عناصر روانی و مادی بر عهده کسی نبوده و حتی اعضا نیز امکان اثبات خلاف آن را ندارند. در واقع هم عنصر مادی و هم عنصر معنوی در این ماده مفروض بوده و اثبات خلاف آن نیز توسط اعضا امکان‌پذیر نیست و در نتیجه مجرمیت اعضا مسلم است. اتخاذ چنین تصمیمی در سطح بین المللی و گسترش مصادیق اماره مجرمیت همراه با عدم امکان اثبات خلاف آن و بی تأثیری اثبات خلاف آن، ناقض دادرسی عادلانه و حقوق دفاعی متهم بوده امری که دیوان اروپایی حقوق بشر نیز در راستای نفی این اقدام بیان نموده که «در مواردی که اماره مجرمیت جایگزین اصل برائت می گردد باید امکان اثبات خلاف آن به متهم داده شود». (آشوری، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

امر مفروض؛ معکوس شدن بار اثبات

در برخی موارد فرض مجرمیت جایگزین اصل برائت شده و هرچند بار اثبات معکوس می‌گردد ولی متهم این حق را دارد که در صورت اثبات خلاف امر مفروض از مجرمیت و محکومیت بگریزد. بار اثباتی معکوس[1] بار اثبات موضوع را در دادرسی کیفری و مدنی به متهم منتقل می کند. در اینجا، اثبات بی گناهی بر عهده متهم است. به عنوان مثال، در برخی از پرونده های مربوط به تصادفات وسایل نقلیه موتوری معمولاً متهم باید ثابت کند که در حادثه سهل انگاری نکرده است. این موضوع به دلیل اینکه در شرایط خاص ناقض حق اولیه اصل فرد ناظر به فرض بی‌گناهی است، به مسائل بحث برانگیز زیادی منجر شده است. از این رو، برخی از محققان، جابجایی بار را نوعی نقض حقوق بشر می دانند (Wodage, 2015:66)و برخی به دلیل برخی محدودیت‌ها در رابطه با موارد زیر، با فرض برائت مخالف هستند و آن را یک اصل مطلق نمی‌دانند. این موارد عبارتند از: وضعیت خود متهم، ملاحظات مربوط به سیاست قانونگذاری در مبارزه با جرایم خاص و ایجاد تعادل بین دولت و حقوق فردی.

(Kofele-Kale, 2006:702) از سوی دیگر، ملاحظات محکمی از سوی دادگاه اروپایی حقوق بشر وجود دارد که اجازه می دهد بار اثبات را در موارد معدودی که عبارتند از: (الف) در جرایم به اصطلاح مسئولیت مطلق، (ب) منافع مالی تحصیل شده توسط متهم به واسطه ارتکاب جرم و (ج) در جرایمی که در آن بار اثبات (توسط قانون‌گذار) به عهده متهم گذاشته شده است» (Derencinovic,Op.Cit: 20).

در حقوق ایران نمونه بارز چنین حالتی را می توان در ماده ۳۰ قانون مبارزه با مواد مخدر مشاهد نمود که بیان می‌دارد « وسائط نقلیه ای که حامل مواد مخدر یا روانگردان های صنعتی غیر دارویی شناخته می‌شوند به نفع دولت ضبط و با تصویب ستاد مبارزه بامواد مخدر در اختیار سازمان کاشف قرار می‌گیرد و چنانچه حمل مواد مخدر یا روان‌گردان های غیردارویی بدون اذن و اطلاع مالک وسیله نقلیه صورت گرفته باشد وسیله نقلیه به مالک مسترد می‌گردد». ناگفته پیداست که عنصر روانی مالک وسیله نقلیه در این ماده مفروض بوده و همین امر مجوز ضبط آن را توجیه می‌کند (موحدی، ۱۳۹۶: ۱۹۶) مگر اینکه مالک عدم اذن و آگاهی خود را ثابت کند که در این صورت عدم آگاهی و یا فقدان اذن مانع ضبط وسیله مذکور خواهد شد.

مصداق دیگر معکوس شدن بار اثبات ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که بیان می‌دارد« هرگاه شخصی راکه شبانه و به طور مشکوکی از محل اقامتش فراخوانده و بیرون برده اند مفقود شود دعوت‌کننده ضامن دیه اوست مگر اینکه ثابت کند که دعوت شده زنده است یا اگر فوت کرده به مرگ عادی یا علل قهری بوده که ارتباطی به او نداشته است یا اگر کشته شده دیگری او را به قتل رسانده است». آنچه در ماده مذکور مفروض شده تمام اجزای عنصر مادی اعم از رفتار، اوضاع و احوال، نتیجه و رابطه سببیت است. قانونگذار در این حالت شاکی یا دادستان را از اثبات عنصر مادی معاف نموده و بار اثبات خلاف آن را به متهم حمل کرده‌است و در چنین مواردی که امر مفروض باعث معکوس شدن بار اثبات می‌شود مرتکب با اثبات خلاف امر مفروض از شمول ماده مرقوم خارج و الا احکام این ماده بر او بار خواهد شد.

یکی دیگر از مصادیقی که به صراحت تقدم اماره مجرمیت بر اصل برائت قابل مشاهده است بند ۷ ماده ۱۲ کنوانسیون پالرمو در خصوص جرم پولشویی است؛ پولشویی که عبارت است از قانونی جلوه دادن عواید حاصل از فعالیت های غیرقانونی (سیادت و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۱۵)، آثار مخربی بر اقتصاد، سیاست، امنیت، فرهنگ و حتی عدالت قضایی دارد همین عوامل و به ویژه جهانی شدن جرم پولشویی باعث گردیده که در این حالت فرض مجرمیت جایگزین اصل برائت شود (رشیدی و دیگران، ۱۴۰۰، ۲۶۷) و متعاقب آن در بند۷ ماده ۱۲ کنوانسیون فوق الذکر بیان گردد که« دولت‌های عضو می‌توانند الزام شخص به ادای توضیح درباره مشروعیت منشأ درامدهای مورد اتهام یا دیگر اموال در معرض مصادره مورد توجه قراردهد». مستفاد از ماده مذکور این است که هرگاه کسی به تحصیل ثروتهای مشکوکی دست یابد دولت‌ها می‌توانند در خصوص منشأ مشروعیت درآمدهای فوق (به منظور کشف پولشویی) از متهم دلیل بخواهند در این صورت چنانچه وی از اثبات مشروعیت منشأ درآمدهای به دست آمده ناتوان باشد اموال مذکور به نفع دولت مصادره می‌گردند. آنچه در این ماده مفروض انگاشته شده اوضاع و احوال

1. Reverse onus; The reverse burden of proof

یعنی منشأ درامدهای مورد اتهام است که در این صورت اگر متهم بتواند خلاف امر مفروض را ثابت نماید حکم ماده مذکور در خصوص ایشان اجرا نخواهد شد. با این حال، بسیاری از قوانین این فرایند اثباتی را در طول تعقیب و محاکمه جرم کسب درآمد نامشروع اتخاذ کردند تا مسئولیت اثبات را به عهده متهم بگذارند، زیرا به عنوان ابزاری مؤثر برای مهار فساد در نظر گرفته می‌شود. (Abu-morad, Op.Cit; 28; Mozila et al, 2012)

ماده ۴۹۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ نیز بیان می دارد « هرکس در یکی از دسته ها یا جمعیت ها یا شعب جمعیت های مذکور در ماده ۴۹۸ عضویت یابد به سه ماه تا پنج سال محکوم می گردد مگر آنکه ثابت شود از اهداف ان بی اطلاع بوده است». عبارت اخیر ماده مذکور دال بر مفروض بودن علم و آگاهی مرتکب دارد و فرض قانونگذار بر آن است که مرتکب از اهداف دسته ها و جمعیت های مذکور آگاهی داشته (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۷: ۶۲) و اثبات خلاف آن به عهده وی قرار گرفته است (گلدوزیان،۱۳۸۴: ۲۲۲) بنابراین چنانچه مرتکب بتواند خلاف امر مفروض را ثابت کند بری و الا تابع حکم ماده ۴۹۹ قرار خواهد گرفت.

آن‌چه در نهایت قابل ذکر است این‌که برخی اندیشمندان اقدام قانون‌گذاران را در راستای کنار گزاردن یا نقض اصل برائت (به زعم ایشان) قابل توجیه دانسته و معتقدند که این امر در سطح عمل‌گرایانه قابل درک است، جایی که فشار جامعه برای محافظت از جامعه در برابر جنایات خشونت‌آمیز وجود دارد، و این که اغلب بر عهده دادستان است که مدارک کافی برای اثبات ادعاهای خود در سطح فراتر از شک منطقی احضار کند. از سوی دیگر، منافع بسیار مهمی در محاکمه جنایی در خطر است و برای اطمینان از حفاظت از این منافع، به استاندارد بالایی از اثبات نیاز است. هر گونه انحراف پیشنهادی از رویکرد استاندارد باید به دقت توجیه شود و نشان داده شود که با منطق فرض برائت سازگار است. (Davidson Gray, Op.Cit:614)

امر مفروض؛ تعدیل اصل برائت

بیان شد که امر مفروض ممکن است منجر به محکومیت متهم گردیده و به عبارتی دلیل بر مجرمیت باشد و نیز در شرایط دیگر می‌تواند بار اثبات را معکوس نماید؛ به این معنا که برخلاف مورد قبل دلیل بر مجرمیت نیست بلکه متهم می‌تواند خلاف امر مفروض را به اثبات برساند در این جا با حالت سومی از تأثیر امر مفروض در موارد عدول از اصل برائت در دادرسی کیفری روبرو هستیم. در این مورد که استثنائی تلقی می‌شود، اثبات جرم مستلزم ارائه ادله‌ی خاصی است و تنها با توسل به آنها می توان جرم مورد نظر را اثبات نمود، اگر اوضاع و احوال ویژه‌ای بر قضیه حاکم باشد ممکن است از اصل برائت به شکل خاصی عدول شود. به این نحو که ابتدا متهم در آن شرایط مکلف به ارائه دلیل در رفع اتهام از خود می گردد یعنی نخست، از اصل برائت عدول می گردد و دوم مورد از شکل حالت اول خارج می شود؛ زیرا در این جا متهم می‌تواند در رفع اتهام از خود دلیل اقامه نماید و صرف عدول از اصل برائت به معنای محکومیت وی نیست، پس باید دانست که دراین حالت اگر متهم از اثبات بی‌گناهی خود در رد امر مفروض ناتوان باشد به مقتضای حالت دوم پیش‌گفته نمی‌توان با احراز دیگر شرایط حکم به محکومیت وی صادر کرد بلکه در این حالت یک‌بار دیگر بار اثبات به مدعی برمی‌گردد که برای اثبات جرم ارائه دلیل نماید ولی این بار لازم نیست که از طریق ادله مشخص و معین از قبل تعیین شده، جرم را ثابت کند بلکه در این حالت قانونگذار به مدعی اجازه داده با استناد و توسل به ادله ضعیف‌تر و تعدیل یافته‌ای جرم را اثبات نماید. مثال مشخص‌کننده این وضعیت حدوث لوث در انتساب قتل به متهم است. در وضعیت لوث به علت حصول ظن برای قاضی بر مجرمیت متهم از اصل برائت عدول گردیده و در این حالت متهم برای رهایی از قصاص ناچار به اثبات بی‌گناهی خویش است با این حال اگر وی از اثبات بی‌گناهی خویش ناکام بماند نمی‌توان بلافاصله مانند حالت دوم قسمت پیش، حکم بر محکومیت(قصاص) وی صادر کرد بلکه در این حالت بار دیگر بار اثبات به مدعی برمی‌گردد تا با توسل به قسامه بتواند جرم را اثبات نموده و قصاص را اعمال کند. همانگونه که واضح است بر اساس ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ادله اثبات قتل در شرایط عادی (بدون تحقق لوث) اقرار، شهادت و علم قاضی است ولی پس از تحقق لوث دلیل اثبات جرم تعدیل گردیده و به قسامه تنزل می یابد؛ زیرا هیچ کدام از دلایل کلاسیک در اثبات قتل در اختیار مدعی نیست و ارائه دلیلی همچون قسامه به مراتب از دلایل فوق راحتر و آسان تر است (صالحی و دیگران، ۱۳۹۷ :۳۸) لذا در این حالت که از اصل برائت

عدول گردیده و مجرمیت متهم مفروض انگاشته شده پس از ناتوانی متهم در اثبات بی‌گناهی، بار اثبات باز هم به مدعی برمی‌گردد ولی این بار دیگر برای اثبات جرم مورد نظر تشبث به دلایل کلاسیک لازم نبوده بلکه دلیل آسانتر که در اختیار مدعی است می‌تواند اثبات‌کننده جرم باشد.

چنین رویکردی را در خصوص برخی مصادیق فساد مانند پول شویی می‌توان در قوانین برخی کشورها مشاهده نمود که قانون بار اثبات را به عهده متهم می گذارد. به عنوان مثال ماده ۴ قانون مبارزه با پولشویی و ماده ۵۵ (بند الف) از قانون مالیات بر درآمد و همچنین، قانون مجازات کسب درآمد نامشروع (غیرقانونی) کشور اردن تا حدی بار اثبات را به شخص موضوع منتقل می کند اما دادستان باید بهره برداری از مقام یا موقعیت را نیز اثبات کند و متهم باید منبع قانونی قسمت مازاد ثروت را ثابت کند. معقول به عنوان فرض تقصیر در پرونده های غنی سازی غیرقانونی تلقی می شود، امری حیاتی تلقی نمی کند (Abu-morad, Op.Cit:28) همچنین بر اساس برخی اسناد بین المللی، اگر مقام دولتی باید منشأ قانونی ثروت خود را توضیح دهد، آنگاه دادستان باید رابطه بین این افزایش و بهره برداری از مناصب دولتی را ثابت کند. (United Nations, 2009)

نکته‌ای که در آخر این بند باید بیان نمود این است که بازگشت بار اثبات به مدعی هرچند با لزوم ارائه دلایل ضعیف تر، حاکی از این حقیقت است که اصل برائت تعدیل یافته و ضعیف شده‌ای همچنان پابرجاست.

نتیجه‌گیری

اصل برائت که دال بر عدم وقوع جرم و عدم انتساب آن به متهم است بیش از همه در مقوله بار اثبات جرم نمود می نماید. بر اساس اصل برائت همه افراد جامعه بی‌گناه اند مگر آنگه گناه شان بر طبق موازین به اثبات برسد و بار اثبات آن نیز بر عهده مدعی(شاکی یا دادستان) است و نیازی به اینکه متهم برای اثبات بی‌گناهی خویش دلیل ارائه نماید وجود ندارد. اصل برائت گاه به دلایل منطقی از قبیل اهمیت جرم، پیچیدگی تحقق آن و ... مفروض انگاشته می شود و اصولاً با تمسک به دلایل مذکور عدول از مهمترین اصل حقوق جزا را توجیه نموده اند. حسب مورد و بنا به دلایل پیش‌گفته موارد مفروض می‌تواند عنصر روانی و یا اجزای مختلف عنصر مادی اعم از رفتار، نتیجه، رابطه سببیت و یا اوضاع و احوال باشد. اثر امر مفروض در دادرسی کیفری به سه شکل ممکن است تجلی یابد؛ اثر مفروض انگاشتن ارتکاب جرم گاه به معکوس شدن بار اثبات منجر می گردد و متهم باید برای برائت خویش دلیل اقامه نماید که در غیر این صورت، بدون نیاز به ارائه دلیل از جانب شاکی یا دادستان با جمیع سایر شرایط مجرم شناخته می شود؛ گاهی نیز امر مفروض به صورت اماره غیرقابل رد مجرمیت بروز می نماید به گونه ای که امر مفروض، اثبات شده تلقی گردیده و اثبات خلاف آن امکان‌پذیر نیست و نهایتاً گاه اثر آن در دادرسی به تعدلیل اصل برائت (تغییر دلایل اثباتی) منجر می شود بدین نحو که با مفروض انگاشتن اصل برائت نه اینکه شاکی از ارائه دلیل برای اثبات ادعایش معاف گردد بلکه وی همچنان می‌بایست برای اثبات آن، دلیل ارائه نماید با این تفاوت که ماهیت و نوع دلیل یا دلایل ابرازی نسبت به دلیل اثباتی جرم در حالت عادی، تعدیل شده یا تغییر یافته است.

نکته قابل توجه این است که در موراد فوق که حق اساسی متهم ناظر به سکوت یا حق تساوی سلاح ها به خصوص در رسیدگی به جرائم شدید از جمله علیه امنیت به راحتی قابل نقض است، احتیاط بسیار بیشتری لازم است. زیرا همان طور که تا حدودی اشاره شد، هنوز حقوق دانان بسیاری با استناد به اسنادبین المللی و اصول مبنایی نسبت به توجیه اخلاقی عدول از اصل برائت در همه موارد فوق تردید دارند. همچنین در نظام‌های حقوقی پیشرفته نیز دیوان عالی(همان طور که شرح برخی گذشت) در ترتیب اثر دادن به تمام موارد با احتیاط عمل می‌نماید. در این راستا، دادرسان در راستای تفسیر به نفع متهم و پایبندی به اصل احتیاط رسالت خطیری داشته و توجه حقوق‌دانان به بررسی و تحلیل رویه‌های جاری لازم است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

استفانی، گارسون و لواسور، ژرژ. (۱۳۷۷). آیین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادبان، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی

اکبری، عباسعلی؛ مالمیر، محمود و پوربافرانی، حسن. (۱۳۹۶). مفهوم و مبانی عدول از اصل برائت. *مطالعات حقوق تطبیقی معاصر*، ۸(۱۴)، ۱-۲۹. https://law.tabrizu.ac.ir/article_7168.html

امام جمعه، سیده مرضیه. (۱۳۹۰). مطالعه تطبیقی اصل برائت در حقوق کیفری ایران و فرانسه، دانشگاه علوم قضایی و اداری، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد.

آشوری، محمد؛ بشریه، حسن؛ هاشمی، سیدمحمد و یزدی، عبدالمجید. (۱۳۹۵). حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، چاپ اول، تهران. انتشارات خرسندی

آشوری، محمد. (۱۳۸۴). آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ ششم، تهران:سمت.

آشوری، محمد. (۱۳۷۲). اصل برائت و آثار آن در امور کیفری (مطالعه تطبیقی)، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*.۲۹(۱۱۵۹). ۷۲-۳۹.

بشیریه، تهمورث. (۱۳۸۷). پاسداشت حقوق اساسی در پرتو تعامل اصل ۳۶ و ۱۶۷ قانون اساسی، *مجله دادگستری*. ۶۲-۶۳. ۱۴۵-۱۵۶ . https://www.jlj.ir/article_11288_415119279e9fd943f55a1e8d0ee785f6.pdf

ثقفی کوفی اصفهانی، محمد.(۱۳۵۵). الغارات، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی

جرادق، جرج. (۱۳۷۹). امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه سید هادی خشروشاهی، جلد دوم، چاپ اول، تهران. انتشارات مشروق

حیدری، علی‌مراد و رهامی، محسن. (۱۳۸۲). چالش های جدید اصول حاکم بر حقوق کیفری، ۱(۵) پیاپی ۵۴۰. ۲۷-۵.

https://jolt.ut.ac.ir/article_11386_8d0ee65a0da5f7ceb290c7988fb993e5.pdf

خزانی، منوچهر. (۱۳۷۳). اصل برائت و اقامه دلیل دردعوی کیفری .*فصلنامه تحقیقات حقوقی*1 ,(شماره ۱۳-۱۴), ۱۲۵-۱۴۴.

https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56601.html

احسانی زاده، عاطفه؛ پیراحمدیان، امیر و یثربی، سیدمسعود. (۱۳۹۹). اصل برائت حقی بر مجازات نشدن. پژوهش های جرم شناختی پلیس، ۱(۱)، ۱۱۸-۹۵. SID. https://sid.ir/paper/996216/fa

رحمدل، منصور. (۱۳۸۹). بار اثبات در امور کیفری، چاپ دوم،تهران:سمت

رحمدل، منصور. (۱۳۸۷). جایگاه حقوق کیفری در قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی .*مجله حقوقی دادگستری*، ۷۲(شماره ۶۳-۶۲), ۱۲۱-۱۴۴ doi: 10.22106/jlj.2008.112871

رشیدی، جاسم؛ شاملو، باقر و سایبانی، علیرضا. (۱۴۰۰). مفاهیم و مبانی معکوس کردن اثبات دلیل در جرم پولشویی با رویکرد دینی .*سبک زندگی اسلامی با محوریت سلامت*، ۵(۲)، ۲۵۸-۲۶۹.

https://www.islamiilife.com/article_186873.html

سیادت,سیدمحمدحسن , چگنی,مهدی , آزادفر,محمد صادق و خسروآبادی,امیرحسین . (۱۳۹۹). جهانی‌شدن حقوق کیفری و تأثیر آن در اثبات جرم پول‌شویی .*حقوق اسلامی*، ۱۷(۶۵)، ۲۰۷-۲۳۷. https://hoquq.iict.ac.ir/article_44719.html

شمس ناتری، محمد ابراهیم. (۱۳۸۹). اصل برائت وموارد‌عدول از آن در حقوق کیفری، مجموعه مقالات در تجلیل از استاد محمد آشوری(علوم جنایی)، تهران. سمت

صابر، محمود. (۱۳۸۸). آیین دادرسی دیوان کیفری بین الملل، چاپ اول، تهران. نشر دادگستر

صالحی، سید مهدی؛ قریشی، سید مهدی و جوادی، فاطمه. (۱۳۹۷). تبیین فقهی و حقوقی جریان امارهٔ مجرمیت در بحث قسامه .*مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق*، ۱۲(۳۸)، ۲۹-۵۰.

محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۴۰۱). قواعد فقه، جلد دوم، چاپ هجدهم، تهران، سمت.

محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۴۰۱). مباحثی از اصول فقه، دفتر سوم، چاپ دهم، تهران، نشر علوم اسلامی.

موحد، جعفر. (۱۳۹۶). مفاهیم و شیوههای معکوس کردن باراثبات دلیل در جرائم سازمان یافته در پرتو اسناد بین المللی و حقوق داخلی، فصلنامه علمی- ترویجی مطالعات بین المللی پلیس،۷(۲۹). ۲۰۶-۱۷۳.

https://search.isc.ac/dl/search/defaultta.aspx?DTC=8&DC=1025691

میرمحمدصادقی، حسین.(۱۳۸۴). جرایم علیه اموال ومالکیت، چاپ دوازدهم، تهران. میزان

میرمحمدصادقی، حسین. (۱۳۸۷). جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران. میزان

نوبهار، رحیم. (۱۳۹۶). اصل قضایی بودن مجازات ها، چاپ دوم. تهران، شهر دانش.

References

Abu-Morad, M. A., Ayub, Z. A., & Noor, F. M. (2016). Burden of proof and presumption of innocence in the prosecution of illicit enrichment with reference to the Jordanian legislation. *Journal of Law, Policy and Globalization*, 49(25).

Akbari, M., Malmir, A., & Pourbafrani, H. (2017). The concept and principles of convergence derived from the principle of innocence. *Contemporary Comparative Law Studies*, 8(14), 1–24. (In Persian)

Amnesty International. (2014). Fair trial manual (2nd ed.). Amnesty International.

Ashford, H., & Risinger, D. M. (1969). Presumptions, assumptions, and due process in criminal cases: A theoretical overview. *Yale Law Journal*, 79.

Ashouri, M. (1993). Principle of justification and its effects on criminal matters (comparative study). *Journal of Law and Political Sciences*, 29, 72. (In Persian)

Ashouri, M. (2006). Criminal procedure code (Vol. 2, 6th ed.). Tehran: Post. (In Persian)

Ashouri, M., Bashiriyeh, H., Hashemi, S. M., & Yazdi, A. M. (2016). Human rights and concepts of equality, equity and justice (1st ed.). University of Tehran Press. (In Persian)

Barak-Erez, D., & Waxman, M. C. (2009). Secret evidence and the due process of terrorist detentions. *Columbia Journal of Transnational Law*, 48(3).

Bashiriyeh, T. (2008). Respecting fundamental rights in light of the interaction between principles 36 and 167 of the constitution. *Justice Law Journal*, 62–63, 145–156. (In Persian)

Black, H. C. (1991). Black's law dictionary.

Sheldrick, B. M. (1986). Shifting burdens and required inferences: The constitutionality of reverse onus clauses. *University of Toronto Faculty Law Review*, 44(2), 179–180.

Campbell, L. (2007). Criminal labels, the European Convention on Human Rights and the presumption of innocence. *Modern Law Review*, 76(4), 681–683.

Chanda, P. (2003). Effectiveness of the World Bank's anti-corruption efforts: Current legal and structural obstacles and uncertainties. *Denver Journal of International Law & Policy*, 32, 315.

Chegeni, S. H., Seyadat, M., & Mohammadsadeq. (2020). Globalization of criminal law and its impact on the proof of money laundering. *Islamic Law Journal*, 17(65), 207–237. (In Persian)

Derencinovic, D. (2010). Criminalization of illegal enrichment. Free from Fear Magazine, 4, 18–21.

Ehssani, R., Pirahmadian, A., & Yasrebi, S. M. (2020). The principle of innocence and the right to punishment. *Police Criminological Research*, 1(1), 118. (In Persian)

Godbey, A. H. (1905). The place of the Code of Hammurabi. The Monist, 15(2), 199–226.

Gray, A. D. (2017). The presumption of innocence under attack. New Criminal Law Review, 20(4), 569–615.

Gupta, J. (2012). Interpretation of reverse onus clauses. NUJS Law Review, 5.

Hamer, D. (2007). The presumption of innocence and reverse burdens: A balancing act. *Cambridge Law Journal*, 66(1), 142–171.

Henning, P. J. (2001). Public corruption: A comparative analysis of international corruption conventions and United States law. *Arizona Journal of International and Comparative Law*, 18, 793.

Heydari, A. M., & Rahami, M. (2012). New challenges for the principles of criminal law. *Journal of Legal Theories*, 1(5).

Imam Jomee, M. (2011). A comparative study of the principle of innocence in the criminal law of Iran and France (Master's thesis). University of Judicial and Administrative Sciences. (In Persian)

Jeradiq, G. (2001). Imam Ali (PBUH), the voice of human justice (Vol. 2, S. H. Khosroshahi, Trans.). Mashrouq Publications. (In Persian)

Khazani, M. (1994). The principle of justification and proof of criminal liability. *Journal of Legal Research*, 1(13–14), 125.

Kofele-Kale, N. (2006). Change or the illusion of change: The war against official corruption in Africa. *George Washington International Law Review*, 38(4).

Koufi Esfahani, M. (1976). Al-Gharat. National Antiquities Association Press. (In Persian)

Lippke, R. (2016). Taming the presumption of innocence.

Mirmohammad Sadiqi, H. (2009). Crimes against security and public welfare. Tehran: Mizan. (In Persian)

Mirmohammad Sadiqi, H. (2005). Crimes against property (12th ed.). Tehran: Mizan Publications. (In Persian)

Mohaqiq Damad, S. M. (2021). Issues of jurisprudence principles (Vol. 3, 10th ed.). Islamic Sciences Publishing. (In Persian)

Mohaqiq Damad, S. M. (2021). Jurisprudence rules (Vol. 2, 18th ed.). Tehran. (In Persian)

Movahid, J. (2017). Concepts and methods for organized crime in light of international documents and domestic law. *International Police Studies Quarterly*, 7(29), 1–3. (In Persian)

Muzila, L., Morales, M., Mathias, M., & Berger, T. (2012). On the take: Criminalizing illicit enrichment to fight corruption. World Bank.

Nobahar, R. (2018). The judicial principle of punishment (2nd ed.). Shahr-e Danesh. (In Persian)

Rahmdel, M. (2009). The position of criminal law in the constitution of the Islamic Republic. *Justice Law Journal*, 72(62–63), 121–144. (In Persian)

Rahmdel, M. (2009). Proof in criminal matters (2nd ed.). Tehran: Post.

Rashidi, J., Shamloo, B., & Sayebani, A. (2021). Concepts and principles of reverse burden of proof in the crime of money laundering with a religious approach. *Islamic Lifestyle with a Focus on Health*, 5(2), 258–269. (In Persian)

Richardson, J. (1987). Strict liability for regulatory crime: The empirical research. Criminal Law Review, 295–296.

Roberts, P. (1995). Taking the burden of proof seriously. Criminal Law Review, 783–785.

Sabir, M. (2009). International criminal court proceedings (1st ed.). Dadgostar. (In Persian)

Salehi, S. M., Qureshi, S. M., & Javadi, F. (2019). Legal explanation of the presumption of guilt. *Islamic Jurisprudence and Law Principles*, 12(38), 29–50. (In Persian)

Shamse Nateri, M. I. (2011). The principle of innocence in criminal law. In Collected articles in honor of Professor Mohammad Ashouri (Criminal Sciences). Tehran: Samt. (In Persian)

Singh, C. (2020). Prosecuting terrorism: Secret courts, evidence and special advocates. Current Issues in Criminal Justice, 33(3), 382–408.

Stephani, G., Levasseur, G., & Bouloc, B. (1998). Criminal procedure (H. Dadban, Trans., Vol. 1). Allameh Tabataba'i University Press. (In Persian)

United Nations. (2009). Technical guide to the United Nations Convention Against Corruption. United Nations.

Walton, D. N. (1988). Burden of proof. Argumentation, 2, 233–254.

Wodage, W. Y. (2014). Criminalization of possession of unexplained property and the fight against public corruption. *Mizan Law Review*, 8(1), 45–83.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Legal Analysis of the Impact of the Right of Withdrawal on Electronic Contracts and Consumer Trust with Emphasis on Islamic Foundations

Parviz Bagheri

Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam, Ilam, Iran.
Email: pb0873@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 August 2025
Received in revised form 24 October 2025
Accepted 02 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Right of Withdrawal,
Binding Contracts,
Electronic Contracts, E-Commerce,
Consumer Rights,
Return of Goods

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine the relationship between the right of withdrawal in electronic contracts and the principle of the binding force of contracts, and to clarify the possibility of establishing a balance between consumer protection and the parties' commitment to contractual obligations, with reference to legal foundations and perspectives of Islamic jurisprudence. It also seeks to explore the position of this right within contemporary legal systems and the jurisprudential capacities that may justify its recognition.

Method: The research adopts a descriptive analytical approach and is based on the study of legal sources, a comparative examination of viewpoints within Islamic jurisprudence and Sunni legal thought, and an analysis of current practices on electronic commerce platforms. The data were collected and analyzed through the review of statutory texts, jurisprudential sources, and relevant scholarly articles**.**

Results: The findings indicate that through certain exceptions and predetermined conditions, it is possible to establish a balance between the principle of the binding force of contracts and the consumer's right to withdraw. Furthermore, the examination of jurisprudential perspectives reveals that institutions similar to the right of withdrawal have precedents and roots within the Islamic legal tradition, which can be used to provide legal justification for this institution.

Conclusion: Despite the existing challenges in implementing the right of withdrawal in electronic contracts, the development of coherent legal frameworks and the utilization of jurisprudential foundations can help create a balance between consumer rights and contractual stability, thereby protecting the interests of both parties. Strengthening protective regulations and clarifying the conditions for exercising this right can also enhance its effectiveness within the legal system.

Cite this article: Bagheri, P. (2026). Legal Analysis of the Impact of the Right of Withdrawal on Electronic Contracts and Consumer Trust with Emphasis on Islamic Foundations. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2026.2072453.1486

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2072453.1486

Introduction

In the contemporary era, the expansion of digital technologies and developments in electronic commerce have led to transformations in the patterns of interaction between sellers and consumers. Electronic contracts, as the backbone of online transactions, have characteristics such as the absence of physical presence of the parties, rapid contract formation, and wide geographical reach. These features require appropriate and updated legal frameworks. In this context, the right of withdrawal is considered one of the most important mechanisms for consumer protection, playing an important role in increasing trust, reducing purchasing risk, and protecting the rights of the weaker party to the contract.

The right of withdrawal allows the consumer, within a specified period after the conclusion of the contract, to withdraw from it without providing a specific reason. From a theoretical perspective, this right creates a challenge for one of the fundamental principles of contract law, namely the principle of the binding force of contracts. This principle, which has deep roots in Islamic jurisprudence, emphasizes the commitment of the parties to the terms of the contract. According to this principle, once the essential elements of a contract are fulfilled, the parties must perform it, and unilateral termination is accepted only in exceptional cases and with justified reasons.Islamic jurisprudence provides mechanisms such as khiyar al-shart (option by stipulation), khiyar al-majlis (option of the session), khiyar al-ru’yah (option upon inspection), and khiyar al-ghabn (option due to inequity), which in certain circumstances allow one of the parties to terminate the contract. Some jurists therefore argue that if the right of withdrawal is included as a contractual condition or based on common rational practice, it can be reconciled with the principle of binding force in Imami jurisprudence. In Sunni jurisprudence, although the binding nature of contracts is accepted, several types of options have been recognized to protect the weaker party, which may provide a basis for accepting modern forms of the right of withdrawal. Despite the advantages of the right of withdrawal for consumers, its implementation in practice faces several challenges. These include increased refund and logistics costs for sellers, effects on business liquidity and financial structure, and legal disputes in multi-vendor platforms and cross-border transactions. The extent of these challenges varies in different countries depending on their legal systems, and in some cases leads to legal and regulatory gaps in protecting the interests of the parties to the contract. Considering these issues, the present study examines the impact of the right of withdrawal on electronic contracts from legal, jurisprudential, and practical perspectives. Using a descriptive–analytical method, the study analyzes the position of this institution in the Iranian legal system and compares it with approaches in Imami and Sunni jurisprudence. It also identifies the challenges and opportunities related to its application in electronic commerce and proposes solutions for developing effective regulations in this field. The results of this research may assist legislators, digital commerce actors, and online sales platforms in designing policies that protect the interests of consumers and sellers in a balanced manner.

Method

The research adopts a descriptive analytical approach and is based on the study of legal sources, a comparative examination of viewpoints within Islamic jurisprudence and Sunni legal thought, and an analysis of current practices on electronic commerce platforms. The data were collected and analyzed through the review of statutory texts, jurisprudential sources, and relevant scholarly articles**.**

Results

The findings indicate that through certain exceptions and predetermined conditions, it is possible to establish a balance between the principle of the binding force of contracts and the consumer's right to withdraw. Furthermore, the examination of jurisprudential perspectives reveals that institutions similar to the right of withdrawal have precedents and roots within the Islamic legal tradition, which can be used to provide legal justification for this institution.

Conclusion

The right of withdrawal in electronic contracts has gained a prominent position in modern legal systems as one of the most significant mechanisms for protecting consumer rights. This legal institution not only contributes to strengthening public trust in electronic commerce but also enhances transparency, reduces transactional risks, and improves the overall consumer experience. However, as examined in this study, the practical implementation of this right is accompanied by various legal, operational, and economic challenges, which necessitate the development of balanced and realistic regulatory policies. Among the most important challenges associated with the right of withdrawal are the potential reduction in contractual stability in electronic transactions, an increase in product return rates, pressure on the liquidity of sellers, and higher logistical costs. These consequences may create instability in the market and uncertainty among sellers and digital platforms. Furthermore, within multi-vendor marketplaces and cross-border transactions, legal differences and operational complexities have made the effective enforcement of this right more difficult, highlighting the need for legal coordination at both national and international levels.

From a jurisprudential perspective, although the principle of the binding force of contracts constitutes a fundamental rule in Islamic law, the existence of various forms of khiyar (options) and the recognition of contractual stipulations (sharṭ within the contract) in both Imami and Sunni jurisprudence provide a basis for analyzing and accepting the right of withdrawal within traditional legal concepts. Accordingly, this right may be considered legitimate and defensible within the framework of Islamic jurisprudence, particularly through mechanisms such as khiyar al-shart or prevailing rational custom, provided that it is clearly defined and regulated within contractual terms. This study sought to analyze the effects of the right of withdrawal on electronic contracts from multiple perspectives and to propose approaches for mitigating its negative consequences. The findings suggest that revising existing laws, developing clearer regulations for multi-vendor platforms, and addressing the specific requirements of cross-

border transactions can simultaneously protect consumer rights and prevent economic harm to sellers. Finally, it is recommended that legislators design a flexible and balanced framework for the right of withdrawal by drawing upon Islamic jurisprudential principles and international experiences. Such a framework should ensure contractual justice, effective consumer protection, and the stability of digital markets at the same time.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

واکاوی حقوقی تأثیر حق انصراف بر قراردادهای الکترونیکی و اعتماد مصرف‌کننده با تأکید بر مبانی اسلامی

پرویز باقری

دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: pb0873@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حق انصراف،
اصل لزوم،
قراردادهای الکترونیکی،
تجارت الکترونیک،
حقوق مصرف‌کننده،
بازگرداندن کالا

چکیده

هدف: بررسی رابطه میان حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی و اصل لزوم قراردادها و تبیین امکان ایجاد تعادل میان حمایت از مصرف‌کننده و پایبندی طرفین به تعهدات قراردادی با توجه به مبانی حقوقی و دیدگاه‌های فقه اسلامی.همچنین تلاش شده است جایگاه این حق در نظام حقوقی معاصر و ظرفیت‌های فقهی برای توجیه آن مورد توجه قرار گیرد.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی–تحلیلی انجام شده و بر پایه مطالعه منابع حقوقی، بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فقه اسلامی و اهل سنت، و تحلیل رویه‌های جاری در پلتفرم‌های تجارت الکترونیک استوار است .داده‌های پژوهش از طریق بررسی متون قانونی، منابع فقهی و مقالات علمی مرتبط گردآوری و تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که با استفاده از برخی استثناها و شرایط از پیش تعیین‌شده می‌توان میان اصل لزوم قراردادها و اختیار مصرف‌کننده در انصراف تعادل ایجاد کرد .همچنین بررسی دیدگاه‌های فقهی نشان می‌دهد نهادهایی مشابه با حق انصراف، در سنت حقوقی و فقه اسلامی نیز سابقه و ریشه دارند و می‌توان از آن‌ها برای توجیه حقوقی این نهاد بهره برد.

نتیجه‌گیری: با وجود چالش‌های موجود در اجرای حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی، طراحی چارچوب‌های حقوقی منسجم و بهره‌گیری از مبانی فقهی می‌تواند به ایجاد توازن میان حقوق مصرف‌کننده و ثبات قراردادها و در نهایت حفظ منافع هر دو طرف قرارداد کمک کند .تقویت مقررات حمایتی و شفاف‌سازی شرایط اعمال این حق نیز می‌تواند کارآمدی آن را در نظام حقوقی افزایش دهد.

استناد: باقری، پرویز. (۱۴۰۴). واکاوی حقوقی تأثیر حق انصراف بر قراردادهای الکترونیکی و اعتماد مصرف‌کننده با تأکید بر مبانی اسلامی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2072453.1486

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2072453.1486

مقدمه

در عصر حاضر، گسترش روزافزون فناوری‌های دیجیتال و تحولات چشمگیر در عرصه‌ی تجارت الکترونیک، منجر به دگرگونی‌های اساسی در الگوهای تعامل میان فروشندگان و مصرف‌کنندگان شده است. قراردادهای الکترونیکی به‌عنوان ستون فقرات معاملات در بستر آنلاین، با ویژگی‌هایی چون عدم حضور فیزیکی طرفین، سرعت در انعقاد قرارداد و گستردگی جغرافیایی، نیازمند چارچوب‌های حقوقی خاص و به‌روز هستند. در این میان، «حق انصراف» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای حمایتی برای مصرف‌کنندگان، نقشی کلیدی در تضمین اعتماد، کاهش ریسک خرید و صیانت از حقوق طرف ضعیف قرارداد ایفا می‌کند.حق انصراف به مصرف‌کننده این امکان را می‌دهد که در مدت زمانی معین پس از انعقاد قرارداد، بدون ارائه دلیل خاصی از آن منصرف شود. با این حال، این حق از حیث نظری، چالشی جدی برای یکی از اصول بنیادین حقوق قراردادها، یعنی اصل لزوم محسوب می‌شود؛ اصلی که در فقه اسلامی ریشه‌ای عمیق دارد و بر پایبندی طرفین به مفاد قرارداد تأکید می‌ورزد. مطابق اصل لزوم، طرفین پس از تحقق ارکان عقد، ملزم به اجرای آن هستند و خروج یک‌جانبه از قرارداد تنها در موارد استثنایی و با دلایل موجه پذیرفته می‌شود.در فقه اسلامی، ابزارهایی چون خیار شرط، خیار مجلس، خیار رؤیت، خیار غبن و... پیش‌بینی شده‌اند که در برخی شرایط، امکان فسخ قرارداد را برای یکی از طرفین فراهم می‌کنند. از این رو، برخی فقها معتقدند که اگر حق انصراف به‌عنوان شرط ضمن عقد یا بر مبنای بنای عقلایی عرفی لحاظ شود، می‌توان آن را با اصل لزوم در فقه امامیه جمع کرد. در فقه اهل سنت نیز، با وجود پذیرش اصل لزوم، خیارات متعددی برای حمایت از طرف ضعیف قرارداد به رسمیت شناخته شده‌اند که می‌توانند زمینه‌ای برای پذیرش حق انصراف در قالب‌های نوین فراهم آورند.از سوی دیگر، علیرغم مزایای قابل توجه حق انصراف برای مصرف‌کنندگان، اجرای آن در عمل با چالش‌هایی همراه است. برخی از این چالش‌ها شامل افزایش هزینه‌های بازپرداخت و لجستیک برای فروشندگان، تأثیر بر نقدینگی و ساختار مالی کسب‌وکارها، و همچنین بروز اختلافات حقوقی در پلتفرم‌های چندفروشنده و معاملات فرامرزی است. این مشکلات در کشورهای مختلف، بسته به نظام حقوقی حاکم، شدت و ضعف متفاوتی دارند و در برخی موارد موجب بروز خلأهای قانونی و اجرایی در حفاظت متوازن از منافع طرفین قرارداد شده‌اند.با توجه به آنچه گفته شد، پژوهش حاضر با هدف بررسی جامع تأثیر حق انصراف بر قراردادهای الکترونیکی، از جنبه‌های حقوقی، فقهی و عملی انجام شده است. در این مطالعه تلاش می‌شود با بهره‌گیری از روش تحقیق توصیفی–تحلیلی، ضمن تحلیل جایگاه این نهاد در نظام حقوقی ایران و مقایسه آن با رویکردهای فقه امامیه و اهل سنت، چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی آن در بستر تجارت الکترونیک شناسایی شده و راهکارهایی برای تدوین مقررات کارآمد در این حوزه ارائه شود. این پژوهش می‌تواند راهگشای قانون‌گذاران، فعالان حوزه تجارت دیجیتال و پلتفرم‌های فروش آنلاین در جهت طراحی سیاست‌هایی باشد که منافع مصرف‌کننده و فروشنده را به شکلی متوازن و عدالت‌محور تأمین نماید.

تأثیر حق انصراف بر ثبات قراردادهای الکترونیکی و اصل استحکام معاملات

حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی یکی از ابزارهای کلیدی برای حمایت از مصرف‌کنندگان به شمار می‌رود، اما در عین حال، این نهاد حقوقی می‌تواند بر ثبات و استحکام معاملات الکترونیکی تأثیر دوگانه‌ای برجای بگذارد. از یک سو، هدف اصلی قانون گذار از پیش‌بینی چنین حقی، تضمین عدالت قراردادی و رفع نگرانی‌های ناشی از عدم تقارن اطلاعاتی میان مصرف‌کننده و عرضه‌کننده در بستر دیجیتال است. مصرف‌کننده در فضای مجازی معمولاً امکان مشاهده، لمس و بررسی کالا را پیش از خرید ندارد و همین امر می‌تواند به تصمیم‌گیری شتاب‌زده یا ناآگاهانه منجر شود. به همین دلیل، قانون گذار در ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی ایران به مصرف‌کننده این فرصت را داده است که ظرف هفت روز کاری، بدون تحمل خسارت یا ارائه دلیل، از قرارداد منصرف شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۷۸). چنین امکانی بی‌تردید از منظر حمایت مصرف‌کننده ضروری و منطقی است (الشریف و اسعدی، ۱۳۹۱، ۱۳۶).از سوی دیگر، باید توجه داشت که اصل بنیادین در

حقوق قراردادها، اصل لزوم و استحکام معاملات است. این اصل اقتضا می‌کند که قرارداد منعقدشده، تا زمانی که به صورت قانونی منحل نگردد، لازم‌الاجرا باقی بماند (علی‌مرادی، ۱۴۰۳، ۵۰). در این چارچوب، پیش‌بینی حق انصراف، با ایجاد نوعی امکان عدول یک‌جانبه، ثبات قراردادی را تا حدی تضعیف می‌کند. در واقع، با اعطای این حق به مصرف‌کننده، عرضه‌کننده در یک وضعیت نامطمئن قرار می‌گیرد و باید احتمال بازگشت کالا یا فسخ قرارداد را در محاسبات اقتصادی خود لحاظ کند. این موضوع به‌ویژه در معاملات مبتنی بر خدمات یا کالاهای فیزیکی که هزینه حمل‌ونقل یا بسته‌بندی بالایی دارند، می‌تواند بر اعتماد فروشندگان به انعقاد قراردادهای الکترونیکی اثرگذار باشد.با وجود این نگرانی‌ها، قانون گذار برای ایجاد تعادل میان دو ارزش «حمایت از مصرف‌کننده» و «استحکام معاملات» محدودیت‌هایی مقرر کرده است. مهم‌ترین محدودیت، مهلت کوتاه اعمال حق انصراف است که صرفاً هفت روز کاری تعیین شده است. در این بازه زمانی، مصرف‌کننده تنها هزینه بازگرداندن کالا را پرداخت می‌کند و هیچ تعهد مالی سنگین دیگری بر او تحمیل نمی‌شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۷۸). این طراحی باعث می‌شود که از یک طرف، مصرف‌کننده فرصت بازنگری داشته باشد و از طرف دیگر، عرضه‌کننده پس از گذشت این مدت از ثبات قرارداد اطمینان پیدا کند.هم چنین، حق انصراف برخلاف نهادهای سنتی همچون «خیار شرط»، حاصل توافق ارادی طرفین نیست بلکه به موجب قانون پیش‌بینی شده و جنبه آمره دارد. این ویژگی سبب می‌شود که طرفین حتی با توافق خصوصی نیز نتوانند آن را حذف کنند، و در نتیجه از سوءاستفاده احتمالی عرضه‌کنندگان برای محروم کردن مصرف‌کنندگان جلوگیری می‌شود (الشریف و اسعدی، ۱۳۹۱، ۱۳۹). این الزام قانونی در نهایت، نوعی ثبات حقوقی ایجاد می‌کند زیرا قواعد آمره غیرقابل نقض بوده و امنیت حقوقی را برای هر دو طرف فراهم می‌آورد.

افزون بر این، برای تضمین اجرای مؤثر این حق، قانون تجارت الکترونیکی ضمانت‌اجراهای مشخصی در نظر گرفته است. فروشندگانی که از پذیرش انصراف مصرف‌کننده امتناع کنند یا از بازپرداخت وجوه خودداری ورزند، مشمول مجازات‌های مالی و حتی کیفری می‌شوند. این ضمانت‌اجراها نه تنها پشتوانه عملی برای حق انصراف هستند، بلکه مانع از بروز بی‌نظمی و بی‌اعتمادی در بازار الکترونیکی نیز می‌شوند.در نتیجه می‌توان گفت که حق انصراف، در عین حال که اصل لزوم قراردادها را به چالش می‌کشد، با محدودیت زمانی، الزام قانونی و ضمانت‌اجراهای مؤثر توانسته است نوعی تعادل میان حمایت از مصرف‌کننده و استحکام معاملات برقرار کند. بنابراین، این نهاد نه تنها مانعی برای ثبات قراردادهای الکترونیکی محسوب نمی‌شود، بلکه با ایجاد چارچوبی مشخص و پیش‌بینی‌پذیر، خود عاملی برای تقویت اعتماد و اطمینان در بازار دیجیتال است.

نقش حق انصراف در اعتمادسازی برای مصرف‌کنندگان در محیط‌های دیجیتال

حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایتی در راستای تقویت اعتماد میان مصرف‌کنندگان و عرضه‌کنندگان به شمار می‌رود. بر اساس ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی ایران، مصرف‌کننده می‌تواند ظرف هفت روز کاری بدون ارائه هیچ‌گونه دلیل و بدون پرداخت وجهی از قرارداد منصرف شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۰). این حق، اطمینان خاطر لازم را برای خریداران فراهم می‌کند تا با آرامش بیشتری اقدام به معامله کنند؛ زیرا در صورت عدم انطباق کالا یا خدمات با انتظارات، امکان بازگرداندن آن وجود دارد (هاشمی، ۱۴۰۲، ص. ۵۵۹).بی‌نیازی از ارائه دلیل و معافیت از پرداخت خسارت، ریسک مصرف‌کننده را به طور چشمگیری کاهش داده و به تبع آن اعتماد عمومی به معاملات دیجیتال را افزایش می‌دهد (نجات‌زادگان، ۱۴۰۴، ص. ۷۸). این اعتماد نه‌تنها به نفع خریداران است، بلکه فروشندگان را نیز به رعایت استانداردهای کیفی، شفافیت اطلاعات و پاسخگویی مؤثرتر در برابر مشتریان ترغیب می‌کند (صالحی‌مقدم، ۱۳۹۱، ص. ۳۴).در سطح تطبیقی، تجربه اتحادیه اروپا نیز مؤید همین نکته است. پیش‌بینی «حق انصراف» در مقررات این اتحادیه موجب افزایش مشارکت مصرف‌کنندگان در بازار دیجیتال شده، زیرا آنان اطمینان دارند که در صورت پشیمانی یا دریافت کالای معیوب، می‌توانند بدون متحمل شدن هزینه سنگین، از قرارداد خارج شوند (Howells & Weatherill, 2018, 142).به اعتقاد برخی پژوهشگران، وجود این حق یکی از عوامل اصلی ایجاد اعتماد در تجارت الکترونیکی است، چرا که عدم توازن اطلاعاتی میان خریدار و فروشنده را جبران می‌کند.(Twigg-Flesner, 2012, 219) با گسترش فناوری‌های

نوین، اعمال حق انصراف از طریق ابزارهای دیجیتال هوشمند مانند بلاک‌چین و سامانه‌های خودکار مدیریت قرارداد، بیش از پیش تسهیل خواهد شد. این فناوری‌ها باعث افزایش شفافیت، سرعت و امنیت فرآیندهای تجاری شده و به تبع آن اعتماد عمومی به فضای دیجیتال را تقویت می‌کنند. از سوی دیگر، ضمانت‌های اجرایی مانند الزام فروشندگان متخلف به بازپرداخت وجه یا پرداخت جریمه، نقش مهمی در جلوگیری از تضییع حقوق مصرف‌کننده دارند.(Nguyen, 2020, 67) در مجموع، حق انصراف صرفاً ابزاری برای حمایت فردی از مصرف‌کننده نیست، بلکه نهادی حقوقی ـ اقتصادی محسوب می‌شود که با کاهش نااطمینانی و افزایش شفافیت، زمینه‌ساز توسعه پایدار و اعتمادمحور بازارهای دیجیتال است (Howells & Weatherill, 2018, 146).

ارتباط میان آزادی اراده و تحدید یا تقویت حق انصراف

اصل آزادی اراده، یکی از ارکان اساسی حقوق قراردادها در نظام‌های حقوقی گوناگون است و مبنای مشروعیت بسیاری از توافق‌ها به شمار می‌رود. این اصل اقتضا دارد که اشخاص بتوانند آزادانه و با اختیار کامل درباره حقوق و تعهدات خود تصمیم بگیرند. با این حال، آزادی اراده در هیچ نظام حقوقی مطلق نیست؛ زیرا حفظ منافع عمومی، حمایت از طرف ضعیف‌تر و پیشگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی، قانون‌گذار را ناگزیر به وضع محدودیت‌هایی کرده است.(Hesselink, 2021, p 54–73)

در این میان، حق انصراف جایگاهی دوگانه دارد. از یک سو، اعطای این حق به‌ویژه در قراردادهای الکترونیکی و معاملات غیرحضوری، نشانه‌ای از تقویت آزادی اراده است؛ زیرا فرد حتی پس از انعقاد قرارداد می‌تواند تصمیم خود را بازنگری کرده و با اراده یک‌جانبه از تعهد قراردادی منصرف شود. چنین امکانی، انعطاف‌پذیری روابط قراردادی را افزایش داده و به تحقق عدالت معاوضی و تصمیم‌گیری آگاهانه کمک می‌کند9 ,Posner, 2010) ؛ سرخه و حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۲۵۶.(اما از سوی دیگر، اعمال بی‌قید و شرط این حق می‌تواند ثبات و امنیت حقوقی قراردادها را تهدید کند. ازاین‌رو، قانون‌گذار با تعیین شرایط شکلی و ماهوی، همچون مهلت مشخص برای اعلام انصراف یا الزام به جبران خسارت احتمالی، تلاش کرده است میان آزادی اراده و استحکام قراردادها تعادل برقرار کند(هاشمی، ۱۴۰۲، ص. ۵۵۹) در نظام‌های حقوقی مدرن مانند اتحادیه اروپا نیز این موازنه به روشنی مشاهده می‌شود. بر اساس «دستورالعمل حقوق مصرف‌کننده ۸۳/۲۰۱۱«EU/، مصرف‌کننده از حق انصراف ۱۴ روزه برخوردار است، اما برای جلوگیری از سوءاستفاده، برخی قراردادها ـ مانند قراردادهای خدماتی که به‌طور کامل اجرا شده‌اند یا کالاهایی که به سرعت ارزش خود را از دست می‌دهند ـ از شمول این حق خارج شده‌اند (Weatherill, 2017, 145).در نتیجه، می‌توان گفت رابطه میان آزادی اراده و حق انصراف، ترکیبی از دو جنبه متعارض اما مکمل است: تقویت این حق موجب گسترش آزادی انتخاب و انعطاف‌پذیری در قراردادها می‌شود، در حالی که تحدید آن ثبات، عدالت و اطمینان اقتصادی را تضمین می‌کند. بنابراین، حق انصراف را می‌توان پلی دانست میان اراده فردی و نظم حقوقی بازار قراردادها.

معایب حق انصراف در قراردادهای انلاین

حق انصراف در قراردادهای آنلاین، به‌ویژه در حوزه تجارت الکترونیکی، به طور مستقیم موجب افزایش هزینه‌های خدمات پس از فروش برای کسب‌وکارها می‌شود. هنگامی که مشتریان از حق انصراف خود استفاده می‌کنند، شرکت‌ها موظف‌اند کالا یا خدمات بازگردانده‌شده را بررسی، بسته‌بندی مجدد، و در بسیاری از موارد به انبار بازگردانند یا دوباره وارد چرخه فروش کنند. این فرآیند نه تنها هزینه‌های لجستیکی و عملیاتی را افزایش می‌دهد، بلکه فشار مضاعفی بر نیروی انسانی و زیرساخت‌های لجستیکی شرکت‌ها تحمیل می‌کند.(ECR Loss Research, 2022, 5)

افزایش هزینه‌های خدمات پس از فروش

در کسب‌وکارهای آنلاین، پیچیدگی این موضوع دوچندان است؛ زیرا مشتریان در مناطق جغرافیایی گسترده‌ای پراکنده‌اند و بازگرداندن کالاها نیازمند شبکه حمل‌ونقل معکوس است. این نوع لجستیک بر خلاف فرآیند توزیع عادی کالا، اغلب

ناکارآمدتر و پرهزینه‌تر است، چرا که کالاها در مقادیر پراکنده از نقاط مختلف جمع‌آوری می‌شوند و سپس باید در مراکز پردازش یا انبار مرکزی بررسی گردند .در واقع، هرچه دامنه فعالیت فروشگاه آنلاین گسترده‌تر باشد، هزینه‌های ناشی از بازگرداندن کالاها بیشتر خواهد بود.افزون بر هزینه‌های مستقیم، باید هزینه‌های غیرمستقیم ناشی از بازگشت کالاها نیز مدنظر قرار گیرد. برای نمونه، برخی کالاهای بازگشتی به دلیل آسیب فیزیکی، باز شدن بسته‌بندی، یا تغییر وضعیت ظاهری، دیگر قابلیت فروش به عنوان کالای نو را ندارند و یا تنها با تخفیف قابل عرضه خواهند بود. این مسئله ارزش اقتصادی کالا را کاهش داده و در نتیجه سود خالص شرکت‌ها را متأثر می‌سازد .(Collins, 2020, 213) هم چنین، فرآیند بازپرداخت وجه مشتریان، خود مستلزم صرف منابع مالی و اداری است که در نهایت به افزایش هزینه‌های خدمات پس از فروش می‌انجامد.در اتحادیه اروپا، پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که اجرای گسترده حق انصراف و بازگشت کالا، به طور میانگین ۴ تا ۷ درصد هزینه‌های عملیاتی سالانه کسب‌وکارهای آنلاین را افزایش می‌دهد .(Hesselink, 2021, 77) در برخی صنایع مانند پوشاک و لوازم الکترونیکی، این هزینه‌ها به مراتب بیشتر است؛ زیرا نرخ بازگشت در این حوزه‌ها بالاتر بوده و بازگرداندن کالاهای مستعمل یا دارای نقص ظاهری زیان مالی قابل توجهی برای فروشندگان ایجاد می‌کند.

در ایران نیز هرچند مقررات مربوط به حق انصراف (مانند ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی) به صورت کلی حمایت از مصرف‌کننده را مدنظر دارد، اما از منظر اقتصادی، فروشگاه‌های آنلاین داخلی با مشکلات مشابهی مواجه‌اند. افزایش هزینه‌های پردازش کالاهای بازگشتی، کمبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل معکوس، و هم چنین عدم وجود بازار ثانویه برای کالاهای مرجوعی از جمله چالش‌هایی هستند که هزینه خدمات پس از فروش را به‌شدت افزایش می‌دهند (هاشمی، ۱۴۰۲، ۴۱۲).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که حق انصراف هرچند از دیدگاه حمایت از مصرف‌کننده ارزشمند است، اما برای کسب‌وکارهای آنلاین به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، منجر به افزایش محسوس هزینه‌های خدمات پس از فروش می‌شود. در نتیجه، شرکت‌ها ناچارند راهکارهایی مانند ایجاد مراکز پردازش بازگشت، همکاری با شرکت‌های لجستیک تخصصی و توسعه سیستم‌های مدیریت بازگشت کالا را به کار گیرند تا بتوانند آثار مالی این حق را کاهش دهند و تعادل میان حقوق مصرف‌کننده و پایداری اقتصادی خود را حفظ نمایند.

تأثیر بر نرخ بازگشت کالا

یکی از مهم‌ترین آثار اقتصادی حق انصراف در کسب‌وکارهای آنلاین، افزایش نرخ بازگشت کالا است. در واقع، اعطای حق انصراف به مصرف‌کنندگان به‌ویژه در بسترهای دیجیتال، این امکان را برای آن‌ها فراهم می‌آورد که بدون نیاز به ارائه دلیل موجه، کالا یا خدمات خریداری‌شده را در مهلت قانونی بازگردانند. این موضوع هرچند از منظر حمایت از مصرف‌کننده حائز اهمیت است، اما از منظر اقتصادی، چالش‌های جدی برای فروشندگان ایجاد می‌کند.(Weatherill, 2017, 148) بر اساس تحقیقات جدید، نرخ بازگشت کالا در حوزه تجارت الکترونیک بسیار بالاتر از فروشگاه‌های فیزیکی است. برای مثال، پژوهشی در سال ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که میانگین نرخ بازگشت در فروشگاه‌های آنلاین حدود ۹ تا ۱۲ درصد از کل معاملات است، در حالی که این رقم در فروشگاه‌های سنتی حدود ۵ درصد گزارش شده است .(Newberry, 2024, 8) این آمار به‌خوبی نشان می‌دهد که حق انصراف، به دلیل سهولت اعمال در فضای دیجیتال، زمینه‌ساز افزایش بازگشت کالاها می‌شود.افزایش نرخ بازگشت نه تنها منجر به کاهش فروش خالص شرکت‌ها می‌شود، بلکه هزینه‌های انبارداری، بررسی مجدد کالاها و حتی زیان ناشی از کاهش ارزش کالاهای بازگشتی را به دنبال دارد. بسیاری از کالاها پس از بازگشت به دلیل باز شدن بسته‌بندی یا آسیب‌های جزئی، دیگر قابلیت فروش به‌عنوان کالای نو را ندارند و تنها با تخفیف‌های چشم گیر یا در بازارهای ثانویه عرضه می‌شوند .(Collins, 2020, 219) این مسئله به‌ویژه در صنایع حساس مانند پوشاک و لوازم الکترونیک، که احتمال آسیب یا استهلاک کالا در کوتاه‌مدت بیشتر است، نمود پررنگ‌تری دارد.از سوی دیگر، حق انصراف با ایجاد نوعی "مصرف آزمایشی" برای مشتریان، نرخ بازگشت کالاها را افزایش می‌دهد. بسیاری از خریداران به دلیل نبود

امکان مشاهده حضوری کالا، آن را سفارش می‌دهند و پس از دریافت، به مقایسه یا بررسی کیفیت پرداخته و در صورت عدم انطباق با انتظارشان، کالا را بازمی‌گردانند. این امر به‌ویژه در بازارهای آنلاین پوشاک و کفش که اندازه و تناسب اهمیت بالایی دارد، بسیار شایع است.(ECR Loss Research, 2022, 10) در ایران نیز مطابق ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی، مصرف‌کنندگان حق دارند ظرف هفت روز کالا را بازگردانند. این حق قانونی در عمل باعث شده است که بسیاری از فروشگاه‌های اینترنتی داخلی، به‌ویژه کسب‌وکارهای نوپا، با نرخ بالای بازگشت کالا مواجه شوند که فشار مالی مضاعفی بر آنان تحمیل می‌کند. بررسی‌های داخلی نشان داده‌اند که نرخ بازگشت در برخی فروشگاه‌های آنلاین ایرانی حتی تا ۱۵ درصد از سفارش‌ها را شامل می‌شود (هاشمی، ۱۴۰۲، ۴۲۵). این مسئله به دلیل ضعف در سیستم‌های توصیف دقیق کالا، مشکلات لجستیکی و نیز نبود استانداردهای یکنواخت در کیفیت کالاها بیش از پیش نمایان است.در نتیجه، می‌توان گفت که تأثیر حق انصراف بر نرخ بازگشت کالا دوگانه است: از یک سو، این حق تضمین‌کننده انتخاب آزاد و رضایت مصرف‌کننده است، اما از سوی دیگر، موجب افزایش بار مالی و مدیریتی بر کسب‌وکارهای آنلاین می‌شود. راهکارهایی همچون بهبود کیفیت توضیحات کالا، استفاده از فناوری‌های واقعیت افزوده برای نمایش بهتر محصولات، و ایجاد سیاست‌های بازگشت منعطف اما کنترل‌شده، می‌تواند به کاهش نرخ بازگشت و مدیریت بهتر آثار اقتصادی آن کمک کند(Hesselink, 2021, 81)

فشار بر نقدینگی و ساختار مالی شرکت‌ها

یکی از پیامدهای مهم اقتصادی حق انصراف در کسب‌وکارهای آنلاین، فشار مستقیم و غیرمستقیم بر نقدینگی و ساختار مالی شرکت‌هاست. هنگامی که مصرف‌کنندگان از حق انصراف خود استفاده می‌کنند، فروشندگان ملزم‌اند وجوه دریافتی را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به مشتریان بازگردانند. این الزام قانونی به معنای خروج سریع نقدینگی از چرخه مالی شرکت است، در حالی که بازگرداندن کالا و پردازش آن زمان‌بر بوده و منابع مالی شرکت را در فاصله‌ای حساس تحت فشار قرار می‌دهد.(Posner, 2010, 12) در واقع، حق انصراف جریان نقدی شرکت‌ها را مختل می‌سازد؛ زیرا سرمایه‌ای که می‌بایست در فرآیندهای توسعه، خرید مواد اولیه یا سرمایه‌گذاری مجدد به کار گرفته شود، ناگزیر به بازپرداخت مشتریان اختصاص می‌یابد. این موضوع به‌ویژه در کسب‌وکارهای کوچک و متوسط که ذخایر نقدی محدودی دارند، می‌تواند منجر به بحران‌های مالی شود .(Weatherill, 2017, 152) حتی شرکت‌های بزرگ نیز در صورت مواجهه با حجم بالای بازگشت‌ها، برای حفظ نقدینگی خود ناچار به استفاده از خطوط اعتباری یا استقراض بانکی می‌شوند که این امر هزینه‌های مالی آن‌ها را افزایش می‌دهد.(Collins, 2020, 228) علاوه بر نقدینگی، ساختار مالی شرکت‌ها نیز تحت تأثیر سیاست‌های بازگشت ناشی از حق انصراف قرار می‌گیرد. افزایش بدهی‌های جاری ناشی از بازپرداخت وجوه و کاهش دارایی‌های جاری به علت ورود کالاهای مرجوعی، نسبت‌های مالی کلیدی شرکت‌ها مانند نسبت جاری و نسبت نقدینگی سریع را تضعیف می‌کند. این موضوع نه تنها توان شرکت‌ها را برای انجام تعهدات کوتاه‌مدت کاهش می‌دهد، بلکه بر اعتبار آن‌ها نزد بآن کها و سرمایه‌گذاران نیز اثر منفی دارد.(ECR Loss Research, 2022, 14) از منظر اقتصاد کلان، گسترش اعمال حق انصراف در فضای تجارت الکترونیکی می‌تواند بر ثبات بازار نیز اثرگذار باشد. به عنوان نمونه، در کشورهایی که قوانین بازگشت کالا بسیار گسترده هستند، برخی کسب‌وکارها به‌ویژه استارتاپ‌های نوپا با شکست مالی مواجه شده‌اند، چرا که توان تأمین نقدینگی لازم برای بازپرداخت وجوه مشتریان را نداشته‌اند این موضوع نشان می‌دهد که سیاست‌های حمایتی در عین حال که به نفع مصرف‌کننده‌اند، باید با در نظر گرفتن ظرفیت مالی و اقتصادی کسب‌وکارها تدوین شوند تا موجب اخلال در ساختار مالی آن‌ها نشوند.در ایران نیز مشکلات مشابهی وجود دارد. بسیاری از فروشگاه‌های اینترنتی داخلی به دلیل الزام قانونی در بازپرداخت سریع وجوه مشتریان، در مدیریت نقدینگی با دشواری روبه‌رو هستند. نبود سیستم‌های مالی کارآمد و اتکای بیش از حد به جریان نقدی فروش روزانه، موجب شده است که در مواردی حتی فروشگاه‌های معتبر دچار کسری نقدینگی و کاهش توان رقابتی شوند (هاشمی، ۱۴۰۲، ۴۳۸). این فشار مالی در بلندمدت ممکن است کسب‌وکارها را مجبور به تغییر سیاست‌های بازگشت یا افزایش قیمت کالاها کند تا زیان ناشی از بازپرداخت‌های مکرر جبران شود.به‌طور کلی، حق انصراف همان‌طور

که تضمین‌کننده آزادی انتخاب مصرف‌کننده است، برای فروشندگان پیامدهای مالی سنگینی در پی دارد. فشار بر نقدینگی و تغییر در ساختار مالی شرکت‌ها نشان می‌دهد که این حق اگرچه در جهت حمایت از مصرف‌کننده طراحی شده، اما بدون طراحی سیاست‌های جبرانی و ایجاد توازن، می‌تواند پایداری مالی کسب‌وکارهای آنلاین را به خطر اندازد. از این رو، راهکارهایی نظیر بازپرداخت تدریجی وجوه، استفاده از کیف پول‌های دیجیتال برای ذخیره اعتبار مشتریان، و هم چنین اعمال محدودیت‌های معقول بر حق انصراف، می‌تواند تعادلی میان حقوق مصرف‌کننده و ثبات مالی شرکت‌ها ایجاد کند (Hesselink, 2021, 83).

مسئولیت‌های فروشنده در بازگرداندن وجه و انجام تعهدات پس از انصراف

مسئولیت های فروشنده در قراردادهای الکترونیکی پس از اعمال حق انصراف خریدار، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در حقوق تجارت الکترونیکی مورد توجه حقوق دانان و قانون گذاران قرار گرفته است. بر اساس ماده ۳۷ و ۳۹ قانون تجارت الکترونیکی ایران، فروشنده مکلف است در صورت انصراف مشتری، وجوه دریافتی را بدون هیچ‌گونه کسر یا تأخیر به خریدار بازگرداند. این تکلیف باید ظرف حداکثر هفت روز کاری انجام شود و فروشنده حق ندارد هزینه‌های اضافی مانند هزینه حمل‌ونقل یا بسته‌بندی را از وجه مشتری کسر کند، مگر در صورتی که خسارت مستقیم ناشی از استفاده یا خرابی کالا باشد (رضایی، ۱۳۹۳، ۱۵۲).علاوه بر بازپرداخت وجه، فروشنده موظف به پذیرش کالاهای مرجوعی در وضعیت سالم و مطابق شرایط مقرر است. در صورتی که کالا دچار آسیب یا کاهش ارزش شده باشد، فروشنده می‌تواند به میزان کاهش ارزش، مبلغی از وجه را کسر نماید. این قاعده به منظور جلوگیری از سوءاستفاده مصرف‌کنندگان وضع شده است تا تعادل میان حمایت از حقوق مشتری و جلوگیری از تحمیل زیان غیرموجه به فروشنده برقرار گردد (صادقی نشاط، ۱۴۰۳، ۱۸۹).

مسئولیت های فروشنده تنها محدود به بازگرداندن وجه نیست، بلکه شامل انجام سایر تعهدات قراردادی نیز می‌شود. فروشنده مکلف است در فرآیند انصراف، به تعهدات فرعی و جانبی قرارداد همچون پاسخگویی به درخواست‌های مشتری، ارائه اطلاعات لازم در خصوص فرآیند بازگشت، و رعایت شرایط ضمانت‌نامه‌ها عمل نماید. در غیر این صورت، خریدار می تواند از طریق مراجع قضایی یا نهادهای حمایت از مصرف‌کننده، مطالبه خسارت نماید (حسنی، ۱۴۰۰، ۱۷۵).در سطح بین‌المللی نیز همین اصول مشاهده می‌شود. برای مثال، در دستورالعمل ۸۳/۲۰۱۱ اتحادیه اروپا، فروشندگان ملزم‌اند ظرف ۱۴ روز وجه مشتری را بدون تأخیر مسترد کنند و تنها در صورتی مجاز به کسر مبلغ هستند که کاهش ارزش کالا ناشی از استفاده غیرضروری توسط مشتری باشد .(Weatherill, 2017, 145) این مقررات با هدف ایجاد توازن میان منافع فروشندگان و مصرف‌کنندگان و جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی تدوین شده است.بنابراین، مسئولیت‌های فروشنده پس از انصراف نه تنها شامل بازگرداندن وجه، بلکه اجرای کلیه تعهدات قراردادی و تبعی است. انجام دقیق این مسئولیت‌ها موجب افزایش اعتماد مصرف‌کنندگان، ارتقای شفافیت در معاملات، و تقویت امنیت حقوقی در فضای تجارت الکترونیک می شود. به بیان دیگر، پایبندی فروشنده به این تعهدات، عامل مهمی در توسعه پایدار تجارت الکترونیکی و حمایت هم‌زمان از هر دو طرف قرارداد محسوب می‌شود.

تکالیف مصرف‌کننده در بازگرداندن کالا و حفظ وضعیت آن

حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی به‌عنوان یکی از ابزارهای حمایتی از مصرف‌کننده، با تکالیفی همراه است که رعایت آن‌ها برای ایجاد تعادل در روابط قراردادی ضروری است. بر اساس ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی ایران، مصرف‌کننده می تواند ظرف هفت روز کاری از خرید خود منصرف شود، مشروط بر این که کالا را در شرایط سالم و مطابق وضعیت اولیه آن بازگرداند. این شرایط شامل حفظ بسته‌بندی اولیه، اجتناب از استفاده غیرمجاز از کالا و جلوگیری از وارد آوردن هرگونه آسیب فیزیکی است. در صورتی که کالا دچار خرابی یا کاهش ارزش ناشی از استفاده بیش از حد شود، فروشنده مجاز است متناسب با میزان کاهش ارزش، از مبلغ بازپرداخت کسر کند (قنبری، ۱۳۹۳، ۹۹). علاوه بر این، مصرف‌کننده

موظف است هزینه بازگشت کالا را در صورتی که فروشنده برخلاف آن شرط نکرده باشد، پرداخت نماید. رعایت این موارد موجب تسهیل فرآیند بازگشت، کاهش اختلافات حقوقی و تضمین حقوق متقابل طرفین می‌شود (سعیدی، ۱۴۰۴، ۴۱).در حقوق اتحادیه اروپا، دستورالعمل ۸۳/۲۰۱۱ EU/مقرر کرده است که مصرف‌کننده باید کالا را ظرف ۱۴ روز از تاریخ اعلام انصراف بازگرداند و کالا باید در وضعیتی باشد که ارزش آن به شکل غیرمتعارف کاهش نیافته باشد. در صورتی که کالا بیش از حد متعارف استفاده شده یا آسیب دیده باشد، فروشنده حق دارد بخشی از مبلغ بازپرداخت را کسر کند (Weatherill, 2017, 146). این مقررات با هدف ایجاد توازن میان حمایت از مصرف‌کننده و جلوگیری از زیان ناموجه فروشنده تدوین شده‌اند (Howells & Wilhelmsson, 2019, 214). پلتفرم‌های فروش آنلاین نیز به تبع این مقررات، سیاست‌های شفاف برای بازگرداندن کالا تدوین کرده‌اند. این سیاست‌ها شامل الزام به بازگرداندن کالا در بسته‌بندی اولیه، تعیین مسئولیت مصرف کننده در پرداخت هزینه ارسال مجدد، و محدود کردن بازپرداخت در صورت کاهش ارزش کالا است. مطالعات نشان می‌دهد که این سیاست‌ها توانسته‌اند اختلافات حقوقی را کاهش داده و فرآیند مرجوعی کالا را شفاف‌تر سازند (ECR Loss Research, 2022, 9). بنابراین، تکالیف مصرف کننده در بازگرداندن کالا و حفظ وضعیت آن، نقش اساسی در تضمین اجرای صحیح حق انصراف دارد و رعایت این الزامات شرطی ضروری برای تحقق عدالت قراردادی در معاملات الکترونیکی محسوب می‌شود.

حق انصراف در حوزه خدمات دیجیتال غیرقابل بازگشت

حقوق تجارت الکترونیکی به عنوان شاخه‌ای نوین و پویا در نظام حقوقی، توجه ویژه‌ای به حق انصراف در حوزه خدمات دیجیتال دارد. اهمیت این موضوع از ویژگی‌های خاص خدمات دیجیتال، به‌ویژه «غیرقابل بازگشت بودن» و «دسترسی فوری» آن‌ها ناشی می‌شود. در حالی‌که حق انصراف معمولاً برای کالاها و خدماتی که امکان بازگرداندن فیزیکی یا توقف استفاده دارند پیش‌بینی می‌شود، در مورد خدمات دیجیتال به دلیل ماهیت خاص‌شان، محدودیت‌هایی جدی اعمال شده است (رضایی، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۲).یکی از مهم‌ترین مصادیق این خدمات، خدمات استریم مانند تماشای فیلم یا گوش دادن به موسیقی به‌صورت آنلاین است. در این نوع خدمات، مصرف‌کننده بلافاصله پس از پرداخت هزینه به محتوای مورد نظر دسترسی پیدا می‌کند؛ بنابراین امکان بازگشت یا لغو استفاده عملاً وجود ندارد. ارائه مجدد این نوع محتوا برای عرضه‌کننده نیز با چالش‌های فنی، اقتصادی و حقوقی همراه است و به همین دلیل، حق انصراف در چنین مواردی معمولاً اعمال‌پذیر نیست. (Linant de Bellefonds, 2005, 98) دسته دوم، محتواهای دیجیتال قابل دانلود هستند. این محتواها ـ مانند کتاب‌های الکترونیکی یا نرم‌افزارها ـ تا زمانی که فرآیند دانلود آغاز نشده باشد، مشمول حق انصراف می‌شوند؛ اما به محض شروع دانلود، این حق از بین می‌رود. تنها در صورتی که مصرف‌کننده پیش از آغاز دانلود اعلام انصراف کند، امکان استفاده از این حق وجود دارد (السان، ۱۳۹۷، ۱۴۲).

دسته سوم، نرم‌افزارهای فعال‌شده یا دارای مجوز رجیستر هستند. این نرم‌افزارها پس از فعال‌سازی، معمولاً از شمول حق انصراف خارج می‌شوند، مگر آنکه مصرف‌کننده بتواند وجود نقص فنی یا ایراد قانونی در محصول را اثبات کند. این قاعده در واقع برای حمایت از حقوق توسعه‌دهندگان نرم‌افزار و جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی مصرف‌کنندگان وضع شده است (Katz, 2019, 251).محدودیت‌های پیش‌بینی‌شده در زمینه خدمات دیجیتال غیرقابل بازگشت، تلاشی است برای ایجاد تعادل میان حمایت از حقوق مصرف‌کننده و حفظ منافع عرضه‌کننده. از یک سو، مصرف‌کننده به دلیل ماهیت غیرقابل بازگشت این خدمات نمی‌تواند همیشه از حق انصراف برخوردار باشد، و از سوی دیگر، فروشنده می‌تواند با اطمینان خاطر بیشتری خدمات خود را ارائه دهد، بی‌آنکه در معرض سوءاستفاده قرار گیرد (دبلفون، ۱۳۸۸، ۱۲۵).

با این حال، اعمال این محدودیت‌ها تنها زمانی مشروع و منصفانه است که مصرف‌کننده پیش از انعقاد قرارداد، به‌طور شفاف از شرایط استفاده و موارد سلب حق انصراف آگاه شده باشد. اطلاع‌رسانی شفاف و قراردادهای روشن، از بروز اختلافات و دعاوی قضایی جلوگیری کرده و در عین حال، اعتماد عمومی به بازار دیجیتال را تقویت می‌کند. چنین شفافیتی، تجربه

کاربری بهتری ایجاد کرده و موجب ارتقای امنیت حقوقی و پایداری معاملات الکترونیکی می‌شود (Laudon & Traver, 2020, 325).

ضمانت اجراهای قانونی در برابر خودداری فروشنده از پذیرش انصراف

ضمانت اجراهای قانونی در مقابل خودداری فروشنده از پذیرش انصراف، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از حقوق مصرف‌کننده و خریدار در حقوق ایران و نظام‌های حقوقی دیگر است. در حقوق مدنی ایران، فروشنده موظف به رعایت تعهدات قراردادی خود است و عدم پذیرش درخواست انصراف خریدار بدون دلیل قانونی و موجه، می‌تواند موجبات مسئولیت مدنی و جبران خسارت را فراهم آورد (صفایی، ۱۳۹۴، ۱۲۲). به عبارتی، فروشنده نمی‌تواند به سادگی از پذیرش انصراف خودداری کند و هرگونه مقاومت در برابر این حق، مستلزم ضمانت اجرای قانونی است.مطابق ماده‌های مرتبط قانون مدنی ایران، خریدار در صورت خودداری فروشنده از پذیرش انصراف، می‌تواند با استناد به مقررات مربوطه، اقدام به فسخ قرارداد یا مطالبه خسارت نماید. رویه قضایی نیز در این خصوص روشن است و دادگاه‌ها در بسیاری از موارد، فروشنده را ملزم به پذیرش انصراف یا پرداخت خسارت کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۲۹۴). این رویه نه تنها تضمین‌کننده حقوق خریدار است، بلکه به ایجاد امنیت و اعتماد در معاملات تجاری کمک می‌کند.در حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی اروپایی نیز ضمانت اجراهای مشابهی برای جلوگیری از خودداری فروشنده پیش‌بینی کرده‌اند. به عنوان مثال، دیوان عالی کشور فرانسه در سال ۱۹۸۵ اعلام کرد که فروشنده نمی‌تواند بدون دلیل موجه از پذیرش انصراف خریدار امتناع ورزد و در صورت عدم پذیرش، مسئول جبران خسارت ناشی از تخلف است (French Supreme Court, 1985, 85). این رویه، تأکید بر اصل حسن نیت در اجرای قراردادها و حفاظت از حقوق مصرف‌کننده دارد.با گسترش تجارت الکترونیکی و قراردادهای آنلاین، ضمانت اجراهای قانونی خاصی برای پذیرش انصراف خریدار پیش‌بینی شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که در قراردادهای الکترونیکی، فروشنده موظف است به فوریت و با رعایت الزامات قانونی درخواست انصراف خریدار را بررسی و در صورت احراز شرایط قانونی، آن را بپذیرد؛ در غیر این صورت، مسئول جبران خسارت است (فیضی چکاب و نوربخش، ۱۳۹۵، ۷۹). این مقررات ضمن حفظ بستر اعتماد در معاملات آنلاین، محدودیت‌های قانونی روشنی برای فروشنده ایجاد می‌کند و مانع سوءاستفاده از موقعیت غالب می‌شود.تحقیقات جدید نیز بر نقش ضمانت اجراهای قانونی در تقویت اعتماد مصرف‌کنندگان تأکید دارند و نشان می‌دهند که وجود سازوکارهای الزام‌آور برای فروشنده، علاوه بر کاهش دعاوی قضایی، به افزایش رضایت و اعتماد کاربران در فضای دیجیتال کمک می‌کند این ضمانت اجراها، شامل الزام فروشنده به پذیرش انصراف، پرداخت خسارت تأخیر، و حتی جبران ضررهای مستقیم ناشی از عدم همکاری می‌شوند.در نتیجه، ضمانت اجراهای قانونی در برابر خودداری فروشنده از پذیرش انصراف، ترکیبی از مقررات مدنی، رویه قضایی، و الزامات خاص قراردادهای الکترونیکی است که هم در ایران و هم در نظام‌های حقوقی تطبیقی، به عنوان ابزار مهم حمایت از مصرف‌کننده مورد توجه قرار گرفته است. اجرای دقیق این ضمانت ها، نقش اساسی در حفظ ثبات و عدالت در معاملات، کاهش دعاوی قضایی، و تقویت اعتماد در بازارهای سنتی و دیجیتال دارد (قاسمی و احمدی، ۱۳۹۰، ۳۵).

ضمانت اجراهای قانونی در برابر خودداری فروشنده از پذیرش انصراف

ضمانت اجراهای قانونی در برابر خودداری فروشنده از پذیرش انصراف، یکی از ارکان مهم حمایت از حقوق مصرف‌کننده در معاملات سنتی و الکترونیکی است. در حقوق مدنی ایران، فروشنده ملزم است به تعهدات قراردادی خود عمل کند و نمی‌تواند بدون دلیل قانونی از پذیرش انصراف خریدار امتناع ورزد. در غیر این صورت، فروشنده مشمول ضمانت‌های قانونی و مکلف به جبران خسارت خواهد بود (صفایی، ۱۳۹۴، ۱۲۲). به عبارتی، حق انصراف، نه تنها ابزار حفاظت از حقوق خریدار است، بلکه به ایجاد امنیت و اعتماد در معاملات تجاری کمک می‌کند.

حمایت قانونی در ایران

مطابق ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی، خریدار حق دارد ظرف مدت حداقل هفت روز کاری از زمان تحویل کالا یا خدمات، بدون نیاز به پرداخت جریمه یا ارائه دلیل، از قرارداد انصراف دهد و فروشنده موظف به پذیرش این درخواست است (مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۴۰۴، ماده ۳۷). این مقرره ضمن حمایت از خریدار، فروشنده را ملزم به رعایت اصول شفافیت و اطلاع‌رسانی می‌کند و از سوءاستفاده احتمالی جلوگیری می‌نماید. هم چنین، رویه قضایی ایران نیز نشان داده است که در صورت امتناع فروشنده، خریدار می‌تواند با اقامه دعوی، الزام فروشنده به پذیرش انصراف یا پرداخت خسارت را مطالبه کند

تطبیق با رویه حقوقی خارجی

در حقوق تطبیقی، دیوان عالی کشور فرانسه نیز تأکید کرده است که فروشنده نمی‌تواند بدون دلیل موجه از پذیرش انصراف خودداری کند و در صورت تخلف، مسئول جبران خسارت است .(French Supreme Court, 1985, 85) این قاعده، نشان‌دهنده اهمیت اصل حسن نیت در اجرای قراردادها و حمایت از مصرف‌کننده است و همانند رویه ایران، مکانیسم الزام‌آور برای فروشنده ایجاد می‌کند. مطالعات تطبیقی نیز نشان داده است که اعمال این قاعده، باعث کاهش اختلافات و دعاوی قضایی و افزایش اعتماد در بازار می‌شود.(Smith, 2021, 47)

الزامات قراردادهای الکترونیکی

در معاملات آنلاین، نحوه اعلام رضایت و انصراف اهمیت ویژه‌ای دارد و فروشنده موظف به رعایت الزامات اطلاع‌رسانی و پذیرش انصراف در چارچوب قوانین است .این الزامات باعث می‌شوند که قراردادهای الکترونیکی شفافیت بیشتری داشته باشند و حقوق طرفین به ویژه مصرف‌کننده محفوظ بماند. اطلاع‌رسانی پیش قراردادی نقش مؤثری در کاهش اختلافات ناشی از انصراف دارد و فروشنده نمی‌تواند بدون رعایت این اصول، درخواست انصراف خریدار را رد کند. این موضوع در قراردادهای الکترونیکی اهمیت بیشتری دارد، زیرا بستر دیجیتال امکان سوءاستفاده یا ابهام در قراردادها را افزایش می‌دهد.

اهمیت ضمانت اجراهای قانونی

وجود ضمانت اجراهای قانونی، شامل الزام فروشنده به پذیرش انصراف، جبران خسارت مستقیم و حتی پرداخت جریمه در صورت تخلف، به ایجاد تعادل میان حقوق خریدار و فروشنده کمک می‌کند و در فضای تجارت الکترونیک باعث افزایش اعتماد کاربران می‌شود . به عبارت دیگر، این ضمانت‌ها نه تنها حق انصراف را تضمین می‌کنند، بلکه موجب کاهش دعاوی و اختلافات قانونی، تسهیل اجرای قراردادها و حفظ ثبات بازار می‌گردند.بنابراین، ترکیب مقررات قانونی، رویه قضایی و الزامات قراردادهای الکترونیکی، چارچوبی کامل برای ضمانت اجراهای قانونی در برابر خودداری فروشنده از پذیرش انصراف ایجاد می‌کند و فروشنده را ملزم به رعایت حقوق مصرف‌کننده و اجرای تعهدات قراردادی می‌نماید.حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی یکی از نهادهای انحصاری قانون تجارت الکترونیکی ایران است که به منظور تقویت حمایت از حقوق مصرف‌کننده و تضمین شفافیت در معاملات آنلاین تصویب شده است. بر اساس ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی ایران، مصرف‌کننده در هر معامله از راه دور حداقل ۷ روز کاری فرصت دارد تا بدون ارائه دلیل و بدون پرداخت جریمه از قرارداد انصراف دهد و تنها هزینه‌ای که بر عهده وی است، هزینه بازگرداندن کالا می‌باشد (نجات زادگان، ۱۴۰۲، ۵). این مقرره برگرفته از دستورالعمل‌های بین‌المللی و کنوانسیون‌های مربوط به حمایت از مصرف‌کننده در قراردادهای الکترونیکی است، از جمله دستورالعمل ۸۳/۲۰۱۱ EC/اتحادیه اروپا که حق انصراف ۱۴ روزه را برای مصرف‌کنندگان تعیین می‌کند.

ویژگی کلیدی حق انصراف این است که مختص مصرف‌کننده است و فروشنده یا تأمین‌کننده حق استفاده از آن را ندارد. علاوه بر این، این حق صرفاً در معاملات از راه دور و بدون حضور فیزیکی طرفین اعمال می‌شود و مدت زمان آن محدود و مشخص است (هاشمی، ۱۴۰۲، ۱۲). از سوی دیگر، اعمال این حق نیازی به ارائه دلیل یا پرداخت جریمه ندارد و جزء قواعد آمره محسوب می‌شود؛ به این معنا که طرفین نمی‌توانند آن را با توافق نادیده بگیرند (نجات زادگان، ۱۴۰۲، ۹).از منظر مدیریت زنجیره تأمین و چرخه فروش آنلاین، حق انصراف تأثیرات قابل توجهی دارد. این حق باعث افزایش اعتماد مصرف‌کننده به فروشگاه‌های آنلاین می‌شود و در عین حال فروشندگان را ملزم می‌کند تا سازوکارهای مؤثری برای مدیریت کالاهای مرجوعی و هماهنگی زنجیره تأمین طراحی کنند. به عنوان مثال، شرکت‌ها نیازمند بهینه‌سازی فرایندهای لجستیک، مدیریت موجودی، و برنامه‌ریزی هزینه‌های مرتبط با مرجوعی هستند (هاشمی، ۱۴۰۲، ۲۵). پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اعمال حق انصراف، در صورت مدیریت صحیح، می‌تواند به ارتقای رضایت مشتری، کاهش ریسک فروش، و افزایش شفافیت بازار منجر شود.(Smith & Anderson, 2020, 112) بنابراین، حق انصراف در معاملات الکترونیکی نه تنها نقش کلیدی در حمایت از مصرف‌کننده و افزایش شفافیت بازار دارد، بلکه چالش‌هایی عملی در مدیریت لجستیک و زنجیره تأمین ایجاد می‌کند که نیازمند سیاست‌گذاری دقیق و طراحی سیستم‌های کارآمد برای مدیریت بازگشت کالا و هزینه‌ها است (نجات زادگان، ۱۴۰۲، ۲۲).

توازن میان منافع تجاری فروشندگان و حقوق حمایتی مصرف‌کنندگان در قراردادهای الکترونیکی

توازن میان منافع تجاری فروشندگان و حقوق حمایتی مصرف‌کنندگان در قراردادهای الکترونیکی یکی از موضوعات اساسی در حقوق تجارت و حقوق مصرف‌کننده محسوب می‌شود و اهمیت آن با گسترش روزافزون معاملات آنلاین و تجارت الکترونیکی افزایش یافته است. مصرف‌کنندگان معمولاً در مقابل قدرت اقتصادی و فنی عرضه‌کنندگان در موقعیت آسیب‌پذیری قرار دارند و بدون حمایت قانونی، ممکن است در معرض سوءاستفاده یا قراردادهای ناعادلانه قرار بگیرند (غفاری فارسانی، ۱۴۰۳، ۳۴). به همین دلیل، حمایت از مصرف‌کننده نه تنها یک ضرورت قانونی است، بلکه جزئی از حقوق بنیادین بشر به شمار می‌رود که باید در طراحی نظام حقوقی مدرن لحاظ شود (غفاری فارسانی، ۱۴۰۳، ۳۷).توازن میان حقوق مصرف‌کننده و منافع تجاری فروشنده باید مبتنی بر اصول عدالت، شفافیت و پاسخگویی باشد و حقوق مصرف‌کننده شامل حق اطلاع، حق انتخاب و برخورداری از محصولات ایمن و با کیفیت است؛ این حقوق نباید به گونه‌ای محدود شوند که منافع تجاری فروشندگان به خطر افتد، بلکه باید بستری فراهم شود که عرضه‌کنندگان بتوانند با رعایت استانداردها و مقررات، به صورت پایدار در بازار فعالیت کنند (بقائی نظرلو، ۱۴۰۰، ۵۸). از این منظر، قوانین حمایت از مصرف‌کننده نه تنها به نفع خریدار بلکه به نفع فروشنده و پایداری بازار نیز طراحی شده‌اند، زیرا اعتماد عمومی و رضایت مشتریان زمینه حضور بلندمدت فروشندگان را در فضای رقابت سالم فراهم می‌کند.در حقوق ایران، قانون تجارت الکترونیکی مصوب ۱۳۸۲ و قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان مصوب ۱۳۸۸ به‌طور مشخص به حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان در معاملات الکترونیکی پرداخته‌اند. برای مثال، ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی به مصرف‌کننده این امکان را می‌دهد که ظرف مدت هفت روز کاری پس از عقد قرارداد، بدون ارائه دلیل و بدون پرداخت جریمه از قرارداد انصراف دهد و تنها هزینه بازگرداندن کالا را متقبل می شود.. این ماده نه تنها حقوق مصرف‌کننده را تضمین می‌کند، بلکه فروشندگان را نیز ملزم می‌سازد تا سازوکارهای مناسب برای مدیریت کالاهای مرجوعی و هماهنگی در زنجیره تأمین ایجاد کنند، که خود موجب بهینه‌سازی فرایندهای لجستیکی و کاهش ریسک اقتصادی می‌شود.(رضایی، ۱۳۹۳: ۵۰-۴۶)

بررسی تطبیقی قوانین ایران و اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که ایجاد تعادل میان حقوق مصرف‌کننده و منافع تجاری فروشنده مستلزم تدوین مقررات منعطف و در عین حال قاطع همراه با سازوکارهای نظارتی موثق است. (آزادی، ۱۳۹۹، ۴۲) دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا مانند Directive 2011/83/EU حقوق مصرف‌کننده را در قراردادهای از راه دور تضمین کرده و فروشندگان را ملزم به ارائه اطلاعات شفاف و امکان انصراف برای خریداران نموده‌اند .این سازوکارها باعث افزایش اعتماد عمومی، ارتقای کیفیت

محصولات و رشد اقتصادی پایدار می‌شوند و نشان می‌دهند که توازن میان حقوق مصرف‌کننده و منافع تجاری، عامل کلیدی پایداری بازار است.در نتیجه، توازن میان حقوق حمایتی مصرف‌کننده و منافع تجاری فروشنده باید در قالب یک نظام حقوقی کارآمد و مبتنی بر عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی پایدار حفظ شود تا هر دو طرف بتوانند در فضای رقابت سالم به حقوق و منافع خود دست یابند (بقائی نظرلو، ۱۴۰۰، ۶۲۹) این تعادل علاوه بر ارتقای اعتماد عمومی و پایداری بازار، بستری فراهم می‌آورد که عرضه‌کنندگان با رعایت قوانین و استانداردها، در فضای رقابتی سالم و پایدار به فعالیت خود ادامه دهند و مصرف‌کنندگان نیز از حقوق و مزایای خود به‌طور کامل بهره‌مند شوند.(UNCTAD, 2025, 12)

چالش‌های اجرایی و حقوقی پلتفرم‌های چندفروشنده در تجارت الکترونیک

چالش‌های اجرایی در پلتفرم‌های چندفروشنده یا مارکت‌پلیس‌ها یکی از مسائل پیچیده و کلیدی در حوزه تجارت الکترونیکی محسوب می‌شود. این پلتفرم‌ها که امکان ارائه محصولات و خدمات توسط چند فروشنده مستقل را فراهم می‌کنند، با مشکلات متعددی از جمله هماهنگی میان فروشندگان، مدیریت سفارشات متعدد، تضمین کیفیت کالا و خدمات، و حفظ امنیت داده‌های مشتریان روبرو هستند (السان، ۱۴۰۳، ۷۵). موفقیت یک مارکت‌پلیس وابسته به توانایی آن در ایجاد تعادل میان الزامات قانونی، حقوق مصرف‌کننده و نیازهای تجاری فروشندگان است (زرکلام، ۱۳۹۳، ۶۲).کارکرد صحیح این نوع پلتفرم‌ها مستلزم چارچوب حقوقی دقیق و سازوکارهای نظارتی مؤثر است تا حقوق مصرف‌کنندگان در معاملات از راه دور تضمین شود و در عین حال توسعه کسب‌وکارهای چندفروشنده ممکن گردد (حسنی، ۱۴۰۰، ۸۰). مدیریت لجستیک، فرایند بازگشت کالا، هماهنگی بین فروشندگان و تسهیل فرایند پرداخت و پشتیبانی مشتری نیز باید در بستر قانونی مشخص و با سازوکارهای فناوری اطلاعات پیشرفته انجام شود (السان، ۱۴۰۳، ۷۸). این امر باعث افزایش اعتماد مصرف‌کننده، کاهش ریسک‌های تجاری و ارتقای کیفیت خدمات ارائه شده می‌شود (زرکلام، ۱۳۹۳، ۶۵). با توجه به پیچیدگی‌های ناشی از حضور چند فروشنده در یک پلتفرم، تدوین مقررات انعطاف‌پذیر در عین رعایت قاطعیت قانونی ضروری است (حسنی، ۱۴۰۰، ۸۵). سیستم‌های اطلاعاتی پیشرفته و پایش مستمر تراکنش‌ها، تعاملات و عملکرد فروشندگان باعث می‌شود که فرایندها به صورت مؤثر مدیریت شده و حقوق کاربران به شکل کامل حفظ شود (السان، ۱۴۰۳، ۸۰). به این ترتیب، موفقیت و پایداری مارکت‌پلیس‌ها نیازمند همزمانی قوانین کارآمد، فناوری اطلاعات پیشرفته و فرآیندهای عملیاتی منسجم است تا هم حقوق مصرف‌کنندگان تضمین شود و هم رشد و توسعه کسب‌وکارها در محیط رقابتی امکان‌پذیر گردد (زرکلام، ۱۳۹۳، ۶۸).

حق انصراف در معاملات فرامرزی تجارت الکترونیک

حق انصراف در معاملات فرامرزی تجارت الکترونیک یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از مصرف‌کننده است که به خریداران امکان می‌دهد در مدت زمان مشخص پس از خرید، بدون الزام به ارائه دلیل، از قرارداد یا معامله خود انصراف دهند. اهمیت این حق در معاملات فرامرزی به دلیل پیچیدگی‌های ناشی از تفاوت قوانین ملی، چالش‌های لجستیکی و الزامات اجرایی مضاعف است، زیرا اعمال این حق مستلزم هماهنگی بین حقوق ملی و استانداردهای بین‌المللی است (صادقی نشاط، ۱۳۹۴: ۴۵-۳۲). در این زمینه، مطالعات متعدد نشان می‌دهد که تفاوت قوانین کشورها در تعیین مدت زمان انصراف، شرایط بازگشت کالا و نحوه پرداخت هزینه‌های مرتبط، می‌تواند مشکلات حقوقی و عملی قابل توجهی ایجاد کند و اجرای صحیح این حق را با چالش مواجه سازد (رضایی، ۱۳۹۳: ۳۶-۲۷). هم چنیین، هزینه‌های بازگشت کالا و مسائل لجستیکی ناشی از فاصله جغرافیایی و محدودیت‌های حمل‌ونقل بین‌المللی از دیگر عواملی است که می‌تواند مانع اعمال کامل حق انصراف شود و نیازمند طراحی سازوکارهای اجرایی کارآمد است (حسنی، ۱۴۰۰: ۹۳-۸۴).

بررسی چارچوب‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که توافق‌نامه‌ها و کنوانسیون‌های مرتبط با تجارت الکترونیک، به‌ویژه اسناد آنسیترال، می‌توانند در هماهنگ‌سازی قوانین ملی مؤثر باشند و زمینه را برای اعمال منسجم و استاندارد حق انصراف در معاملات فرامرزی فراهم کنند. این چارچوب‌ها امکان ایجاد معیارهای مشترک برای مدت زمان انصراف، مسئولیت فروشنده

و تضمین بازگشت کالا را فراهم می‌کنند و از بروز اختلافات و دعاوی حقوقی جلوگیری می‌نمایند (رضایی، ۱۳۹۳: ۳۵-۳۰). از بعد اقتصادی، اعمال حق انصراف مستلزم مدیریت هزینه‌های بازگشت کالا، هماهنگی لجستیکی و کاهش ریسک‌های ناشی از تفاوت‌های قانونی است؛ بنابراین، تدوین مقررات هماهنگ و سیاست‌های حمایتی کارآمد در سطح ملی و بین‌المللی ضروری به نظر می‌رسد (حسنی، ۱۴۰۰: ۹۲-۹۰).در مجموع، ترکیب چارچوب‌های قانونی ملی و بین‌المللی، همراه با سازوکارهای اجرایی مؤثر، می‌تواند به افزایش امنیت و کارایی معاملات فرامرزی کمک کرده و حقوق مصرف‌کننده را تضمین نماید. ایجاد هماهنگی‌های بین‌المللی و تدوین قوانین منسجم، علاوه بر کاهش اختلافات و سردرگمی‌ها، موجب افزایش اعتماد خریداران به محیط تجارت الکترونیک و تسهیل جریان تجارت بین کشورها خواهد شد (صادقی نشاط، ۱۳۹۴: ۴۲- ۴۴).

بررسی رابطه حق انصراف و اصل لزوم در فقه اسلامی

در فقه اسلامی، یکی از اصول اساسی در خصوص معاملات و قراردادها، اصل لزوم قراردادها است که به معنای الزام به اجرای تعهدات قراردادهای صحیح و معتبر است. این اصل نه‌تنها در قوانین فقهی بلکه در آیات قرآن و روایات نیز بر آن تأکید شده است. اصل لزوم به‌طور کلی بر این مبنا استوار است که پس از انعقاد یک قرارداد معتبر، هیچ‌یک از طرفین حق ندارد به‌طور یک‌جانبه آن را فسخ کند، مگر آن که دلایل شرعی خاصی برای این کار وجود داشته باشد. این قاعده در قرآن کریم نیز به‌وضوح بیان شده است: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا أَوْفُوا بِالعُقودِ» (مائده، آیه ۱)، به معنای آن که مومنان باید به قراردادهایی که منعقد می‌کنند وفادار باشند و این امر نشان‌دهنده لزوم اجرای تعهدات است. این حکم، که به عنوان «أصالة اللزوم» یا اصل لزوم شناخته می‌شود، به‌طور غیرقابل‌انعطاف بر تعهدات در معاملات و قراردادها تأکید می‌کند، مگر آن که به‌طور خاص شارع مقدس (یعنی خداوند) اجازه فسخ یا انصراف از قرارداد را به یکی از طرفین داده باشد (حائری، ۱۴۰۰، ۱۵۵).

این اصل به‌طور بنیادین تأکید می‌کند که هرگاه قرارداد به‌طور صحیح و در چارچوب قوانین شرعی منعقد شود، باید به‌طور کامل اجرا گردد. در فقه اسلامی، قانون «لزوم» جایگاهی ویژه دارد و به این ترتیب به‌عنوان یک قاعده اساسی در کنار دیگر قواعد فقهی و شرعی قرار می‌گیرد. در این راستا، برخی از فقها اصل لزوم را به‌طور مستمر و قوی‌تر تقویت کرده‌اند تا از تضییع حقوق طرفین جلوگیری شود. به‌ویژه در معاملات تجاری، تأکید بر لزوم موجب می‌شود که هیچ‌یک از طرفین نتوانند به‌طور سلیقه‌ای یا به دلایل شخصی قرارداد را لغو کنند (نائینی، ۱۳۴۷، ۴۲).اما در عین حال، فقه اسلامی برای تحقق عدالت و جلوگیری از سوءاستفاده در قراردادها، استثنائاتی را برای اصل لزوم در نظر گرفته است. این استثنائات عمدتاً در قالب حقوق خاصی چون «خیارات» شناخته می‌شوند. خیارات به‌طور خاص به یکی از طرفین این امکان را می‌دهند که در صورت وقوع شرایط خاص و استثنایی (مانند تخلف از وصف، غبن، یا نقض یکی از ارکان قرارداد)، از حق فسخ یا انصراف از قرارداد بهره‌برداری کنند. به عبارت دیگر، خیارات نوعی تعدیل‌کننده اصل لزوم به‌شمار می‌روند که از سوی فقه اسلامی برای حفظ انصاف و عدالت در روابط قراردادی به رسمیت شناخته شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین خیارات که در فقه اسلامی مطرح است، «خیار غبن» است که به‌معنی حق فسخ برای طرفی است که در نتیجه تخلف یا فریب از دیگری ضرر دیده است. در این حالت، طرف زیان‌دیده می‌تواند قرارداد را فسخ کند تا از آسیب‌های مالی یا جبران‌ناپذیر در آینده جلوگیری کند. هم چنین «خیار شرط» به این معنی است که اگر یکی از طرفین قرارداد متعهد به انجام شرطی شود و آن شرط محقق نشود، طرف مقابل می‌تواند قرارداد را فسخ کند. این خیارات در حقیقت، به‌عنوان راه‌حل‌هایی برای حفظ عدالت و جلوگیری از ضررهای نامشروع در نظر گرفته شده‌اند و بدین‌ترتیب امکان انصراف یا فسخ قراردادها را در موارد خاص فراهم می‌آورند (نائینی، ۱۳۴۷، ۵۷).در این زمینه، «خیار تخلف از وصف» نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. این خیار به معنای فسخ قرارداد در صورتی است که یکی از طرفین در انجام شرایط قرارداد یا توصیف موردنظر برای کالا یا خدمات کوتاهی کند. به‌طور مثال، اگر فروشنده کالایی را به عنوان کالای خاصی معرفی کند و در نهایت این

کالا ویژگی‌های ذکر شده را نداشته باشد، طرف دیگر حق دارد قرارداد را فسخ کند. این شرایط و خیارات نشان‌دهنده اصولی هستند که در فقه اسلامی برای تعدیل اصل لزوم در نظر گرفته شده‌اند تا در شرایطی خاص، به طرفین فرصت داده شود تا از ضرر جلوگیری کنند و حقوق آنان محفوظ بماند (ربانی موسویان، ۱۴۰۰، ۱۹۳).در مجموع، حق انصراف و خیارات در فقه اسلامی نوعی تعدیل‌کننده و استثنا بر اصل لزوم در قراردادها به‌شمار می‌روند. در صورتی که یکی از طرفین قرارداد در موقعیتی قرار گیرد که به‌طور معقول و بر اساس دلیل شرعی (مانند غبن، تخلف از وصف، تخلف از شرط و غیره) بتواند قرارداد را فسخ کند، این اقدام در راستای حفظ انصاف و عدالت در روابط قراردادی مجاز است. بنابراین، فقه اسلامی نه‌تنها اصل لزوم قراردادها را به‌عنوان یک اصل اساسی به رسمیت می‌شناسد، بلکه برای تحقق عدالت و انصاف در معاملات، حق انصراف را به‌عنوان یک استثنای موجه و معقول می‌پذیرد (خورسندیان و ذاکری نیا، ۱۳۸۸، ۹۲).این تعامل میان اصل لزوم و حق انصراف در فقه اسلامی موجب ایجاد تعادل در قراردادها می‌شود و باعث می‌شود که طرفین قرارداد در صورت تخلف یا ایجاد شرایط غیرعادلانه، امکان جبران و اصلاح وضعیت را داشته باشند.

امکان فسخ یا انصراف در عقود معین از منظر فقه

فقه امامیه، همان‌طور که در منابع مختلف فقهی آمده است، به مسأله فسخ یا انصراف در عقود معین توجه ویژه‌ای دارد. در فقه، فسخ به‌عنوان حق برای طرفین قرارداد پذیرفته شده است و می‌تواند در شرایط خاصی مانند وجود ضرر یا عیب در قرارداد مورد استفاده قرار گیرد. طبق اصول فقه امامیه، اصل «لاضرر» یکی از مبانی اساسی است که به طور خاص به جلوگیری از ضرر برای طرفین تأکید دارد (رحیمی، ۱۳۹۹، ۸۳). بنابراین، فسخ یا حق انصراف در عقود معین زمانی مشروع است که هدف آن جلوگیری از ضرر یا حفظ عدالت بین طرفین باشد. فقه امامیه علاوه بر تأکید بر اصل لاضرر، مفهوم «خیار» را نیز در این زمینه معرفی می کند. «خیار» به معنای حق فسخ یا اختیار برای طرفین قرارداد است که می‌تواند تحت شرایط خاص به آن‌ها اعطا شود. برخی از فقهای امامیه مانند آیت‌الله خویی و آیت‌الله سیستانی بر این باورند که فسخ قرارداد می‌تواند به‌عنوان یک حق انصراف در عقود لازم به طرفین واگذار شود. در این راستا، فسخ یا انصراف از قرارداد به‌طور مستقیم با مصلحت طرفین ارتباط دارد و به عنوان ابزاری برای حفظ حقوق طرفین قرارداد و جلوگیری از تضییع حق آن‌ها شناخته می‌شود (السّان و نجفی زاده، ۱۳۹۵، ۷۵). از منظر فقه امامیه، در صورتی که یکی از طرفین عقد نتواند به تعهدات خود عمل کند یا عقد به‌طور کلی عیبی داشته باشد، طرف مقابل می‌تواند از حق فسخ یا انصراف استفاده کند. این حقوق به‌طور خاص در عقود معین نظیر بیع، اجاره و مانند آن قابل اعمال است و به‌عنوان ابزارهایی برای جلوگیری از زیان‌های احتمالی در معاملات شناخته می‌شوند. (السّان و نجفی زاده، ۱۳۹۵، ۸۴).

رویکرد فقه اهل سنت به اختیار مصرف‌کننده در بازگرداندن کالا

در فقه اهل سنت، اختیار مصرف‌کننده برای بازگرداندن کالا یا انصراف از قرارداد به‌طور ضمنی در قالب خیارات مختلف مطرح می شود. یکی از مفاهیم کلیدی در این فقه، «خیار» است که به معنای اختیار برای فسخ یا انصراف از قرارداد در شرایط خاص به‌کار می رود. این مفهوم در فقه اهل سنت از نظر محتوای حقوقی با فقه امامیه متفاوت است و معمولاً در قالب خیاراتی مانند «خیار شرط» و «خیار تفلیس» ظهور پیدا می کند (ابن قدامه، ۱۴۰۱، ۱۱۲).

در صورتی که در عقد خاصی شرط یا توافقی بین طرفین وجود داشته باشد که یکی از طرفین حق انصراف یا فسخ قرارداد را داشته باشد، مصرف‌کننده می‌تواند از این اختیار استفاده کند. به‌ویژه در شرایطی که کالا معیوب باشد یا طرفین قرارداد نتوانند به تعهدات خود عمل کنند، این اختیار به مصرف‌کننده داده می‌شود. این اختیار معمولاً تحت شرایط خاص و توافق دو طرف قرارداد مشروعیت می‌یابد و نمی‌تواند به‌صورت یک حق ذاتی برای مصرف‌کننده در نظر گرفته شود (حنفی، ۱۳۹۹، ۹۸). در فقه اهل سنت، بیشترین تأکید بر آن است که این اختیار نباید به‌صورت عمومی و بدون قید و شرط به مصرف‌کننده داده شود، بلکه باید در قالب توافقات ضمن عقد و بر اساس دلایل موجه و مصلحت شرعی قرار گیرد. از این رو، حقوق

مصرف‌کننده در این زمینه بیشتر به‌صورت شرایط خاص در قراردادها تنظیم می‌شود تا از سوءاستفاده و ایجاد تزلزل در قراردادها جلوگیری شود. بنابراین، مصرف‌کننده می‌تواند در صورت وجود شرایط خاص و مشروع از حق انصراف یا بازگرداندن کالا استفاده کند، اما این حق به‌طور کلی به‌عنوان یک حق ذاتی یا قانونی شناخته نمی‌شود (ابن قدامه، ۱۴۰۱، ۱۱۵).

مقایسه رویکرد فقه امامیه و اهل سنت در خصوص حق انصراف

در مقایسه بین فقه امامیه و اهل سنت در خصوص حق انصراف از قرارداد، می‌توان گفت که هر کدام از این دو مکتب فقهی رویکرد متفاوتی دارند که تحت تأثیر مبانی فقهی، اصول عدالت و مصلحت عمومی قرار دارد. فقه امامیه به‌طور مشخص بر اساس اصول لاضرر و عدالت اجتماعی به حق انصراف از قرارداد تأکید می‌کند، در حالی که در فقه اهل سنت، این حق بیشتر به‌صورت اختیار ضمن عقد و توافق طرفین قرارداد پذیرفته می‌شود. در فقه امامیه، حق انصراف از قرارداد بیشتر بر مبنای نیاز به جلوگیری از ضرر و حفظ عدالت میان طرفین قرارداد است. فسخ یا انصراف از قرارداد در عقود معین، به‌ویژه در مواردی که یکی از طرفین نتواند به تعهدات خود عمل کند، مشروع است. به عبارت دیگر، در فقه امامیه این حق به‌عنوان ابزاری برای حفظ حقوق طرفین و جلوگیری از ظلم و ضرر در نظر گرفته می‌شود (رحیمی، ۱۳۹۹، ۸۵). از طرف دیگر، فقه اهل سنت در این زمینه بیشتر به شروط ضمن عقد تأکید دارد. بر اساس این رویکرد، در صورتی که یکی از طرفین قرارداد دچار عیوبی مانند عدم توانایی در ایفای تعهدات شود، مصرف‌کننده می‌تواند از اختیار انصراف استفاده کند، اما این اختیار باید بر اساس توافقات صریح و روشن بین طرفین باشد (ابن قدامه، ۱۴۰۱، ۱۱۸). از این منظر، فقه امامیه به‌طور مستقیم و بدون نیاز به توافق طرفین قرارداد، حق انصراف را پذیرفته است، در حالی که فقه اهل سنت این حق را به‌عنوان شرطی ضمن عقد و توافق میان طرفین می‌داند که باید به‌طور خاص و با دلیل موجه اعمال شود (حنفی، ۱۳۹۹، ۱۰۲). در نهایت، در حالی که فقه امامیه به دلیل رعایت عدالت و جلوگیری از ضرر، حق انصراف را در مواردی خاص به‌صورت عمومی پذیرفته است، فقه اهل سنت این اختیار را بیشتر در قالب شرایط و توافقات ضمن عقد لحاظ کرده و آن را به‌عنوان یک حق ذاتی برای مصرف‌کننده در نظر نمی‌گیرد.

شباهت‌ها و تمایزها میان حق خیار و حق انصراف

حق خیار و حق انصراف هر دو از حقوق متعاملین در حوزه قراردادها هستند که به‌منظور محافظت از طرفین معامله در شرایط خاص پیش‌بینی شده‌اند. با این حال، این دو حق تفاوت‌ها و شباهت‌های مهمی دارند که در ادامه بررسی می‌شود. از حیث شباهت‌ها، هر دو حق به طرفین قرارداد اجازه می‌دهند که بدون نیاز به رضایت طرف دیگر از قرارداد خارج شوند. این حقوق به‌ویژه زمانی کاربرد دارند که طرفین بخواهند قبل از نهایی شدن قرارداد یا پس از عقد، مشکلات یا اشتباهات احتمالی را اصلاح کنند. به‌عنوان مثال، حق خیار و حق انصراف معمولاً به‌طور مشروط و در مدت زمانی معین قابل اعمال هستند و به محض اعلام اراده یکی از طرفین، اجرایی می‌شوند (باقری اصل، ۱۳۹۸، ۷۸). اما از حیث تمایزها، چند نکته اساسی وجود دارد. اولاً، حق انصراف بیشتر در قراردادهای معین و به‌ویژه در خریدهای از راه دور و قراردادهای الکترونیکی کاربرد دارد و به‌عنوان یک حق حمایتی ویژه برای مصرف‌کننده شناخته می‌شود، در حالی که حق خیار در انواع مختلفی از عقود و بسته به شرایط قانونی یا قراردادی مختلف قابل اعمال است .به عبارت دیگر، حق انصراف معمولاً به‌صورت یک حق ذاتی و قانونی برای مصرف‌کننده است، در حالی که حق خیار به‌طور معمول باید بر اساس شرایط خاص قراردادی یا قانونی ایجاد شود.

دوم، در هنگام اعمال حق انصراف، نیازی به ارائه دلیل وجود ندارد و تنها اعلام اراده مصرف‌کننده برای خروج از قرارداد کافی است. اما در مقابل، اعمال حق خیار معمولاً به‌وجود شرایط خاصی مانند وقوع یک امر خاص یا نقض مفاد قرارداد وابسته است. به همین دلیل، حق خیار عموماً نیازمند دلیل یا شرایط خاص است که باید اثبات شود. در نهایت، ماهیت این دو حق نیز تفاوت‌هایی دارد. حق خیار بیشتر بر اساس اصل انعقاد قرارداد است و به‌عنوان یک ابزار اصلاحی برای رفع نواقص

یا مشکلات احتمالی در عقد به کار می‌رود. در حالی که حق انصراف می‌تواند آثار قهقرایی بر قرارداد بگذارد، مانند بطلان یا انفساخ از ابتدا، که این امر از نظر ماهیت و آثار حقوقی تفاوت‌های اساسی با حق خیار دارد (باقری اصل، ۱۳۹۸، ص۸۲).

نتیجه‌گیری

حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان، جایگاه ویژه‌ای در نظام‌های حقوقی نوین یافته است. این نهاد حقوقی نه تنها در ارتقای اعتماد عمومی به تجارت الکترونیک نقش مؤثری دارد، بلکه در افزایش شفافیت، کاهش ریسک‌های معاملاتی و بهبود تجربه مصرف‌کننده نیز مؤثر است. با این حال، همان‌گونه که در این تحقیق بررسی شد، اجرای این حق در عمل با چالش‌های متعدد حقوقی، اجرایی و اقتصادی مواجه است که طراحی سیاست‌های متوازن و واقع‌بینانه را ضروری می‌سازد.از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی حق انصراف می‌توان به کاهش ثبات قراردادهای الکترونیکی، افزایش نرخ بازگشت کالا، فشار بر نقدینگی فروشندگان و هزینه‌های لجستیکی اشاره کرد. این آثار می‌توانند موجب تزلزل در بازار و تردید در میان فروشندگان و پلتفرم‌های دیجیتال شوند. علاوه بر این، در فضای معاملات چندفروشنده و تجارت فرامرزی، تفاوت‌های قانونی و پیچیدگی‌های اجرایی، اعمال مؤثر این حق را با مشکلاتی همراه کرده‌اند که نیازمند هماهنگی‌های قانونی در سطح ملی و بین‌المللی است.از منظر فقهی، هرچند اصل لزومدر فقه اسلامی یکی از اصول مستحکم در قراردادها محسوب می‌شود، اما وجود خیارات متعدد و پذیرششرط ضمن عقددر فقه امامیه و اهل سنت، امکان تحلیل و پذیرش حق انصراف را در قالب مفاهیم سنتی فقهی فراهم می‌سازد. بنابراین، این حق را می‌توان با استناد به ظرفیت‌های موجود در فقه اسلامی، به‌ویژه از طریق خیار شرط یا بنای عقلایی، مشروع و قابل دفاع دانست؛ مشروط بر آن‌که به‌طور شفاف در قالب شروط قراردادی تعریف و تنظیم شود.این تحقیق تلاش کرد تا با رویکردی تحلیلی، تأثیرات حق انصراف بر قراردادهای الکترونیکی را از ابعاد مختلف بررسی کرده و راهکارهایی برای کاهش تبعات منفی آن ارائه دهد. نتایج نشان می‌دهد که بازنگری در قوانین فعلی، تدوین مقررات صریح‌تر برای پلتفرم‌های چندفروشنده، و توجه به مقتضیات معاملات فرامرزی می‌تواند هم حقوق مصرف‌کنندگان را حفظ کند و هم مانع آسیب‌های اقتصادی به فروشندگان شود.در نهایت، پیشنهاد می‌شود که قانون‌گذاران با بهره‌گیری از آموزه‌های فقهی و تجربیات بین‌المللی، چارچوبی انعطاف‌پذیر و متعادل برای حق انصراف طراحی کنند که به‌طور هم‌زمان عدالت قراردادی، حمایت از مصرف‌کننده و ثبات بازارهای دیجیتال را تضمین نماید.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن قدامه، عبدالغنی. (۱۴۰۱). المغنی (چاپ پنجم). دارالفکر.

آزادی، محمدرضا. (۱۳۹۹). مقررات حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان در ایران و اتحادیه اروپا. تهران: انتشارات نگاه دانش.

آیین‌نامه ماده ۳۸ قانون تجارت الکترونیکی (۱۴۰۰)

باقری اصل، س.، باقری اصل، ح.، مسعودی، ن و شعاریان ستاری، ا. (۱۳۹۶). ماهیت حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی. *مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، ۹(۱۷)، ۷-۲.

بقائی نظرلو، فرید. (۱۴۰۰). حمایت از مصرف‌کننده در نظام حقوقی ایران. تهران: انتشارات آداک.

حائری، محمدتقی. (۱۴۰۰). قواعد فقهی در معاملات. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی.

حسنی، علیرضا. (۱۴۰۰). مجموعه قوانین کاربردی حاکم بر حقوق تجارت الکترونیکی. تهران: نشر مجد.

دبلفون، زویه لینان (ترجمه ستار زرکلام). (۱۳۸۸). حقوق تجارت الکترونیک: همراه با تحلیل قانون تجارت الکترونیکی ایران. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۲۵.

ربانی موسویان، سید علی. (۱۴۰۰). قواعد حاکم بر قراردادهای هوشمند در فقه امامیه و حقوق موضوعه. *فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*، سال هفدهم، شماره ۶۶، صفحات ۲۰۱-۱۷۸.

رحیمی، مرتضی. (۱۳۹۹). "بررسی مبانی فقهی امکان انصراف از نظارت در وقف از نگاه فقه امامیه"، *مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*، دوره ۱۶، شماره ۶۰، صفحات ۷۷-۹۸.

رضایی حسین‌آبادی، ابوالفضل. (۱۴۰۲). *مبانی و ماهیت حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی در قراردادهای بین‌المللی*. هشتمین همایش بین‌المللی فقه و حقوق، وکالت و علوم اجتماعی، ص. ۵۲

رضایی، علی. (۱۳۸۷). حقوق تجارت الکترونیکی. تهران: انتشارات میزان، ص. ۱۰۲.

زرکلام، س.، طاهرزاده کاکلکی، س. م. (۱۴۰۲). تبیین ویژگی‌ها و آثار حق انصراف مصرف‌کننده مقرر در مواد ۳۷ و ۳۸ قانون تجارت الکترونیکی. مجله علوم انسانی و اسلامی در هزاره سوم، بهار.

السّان، مصطفی و نجفی زاده، لیلا. (۱۳۹۵). "مبانی فسخ قرارداد در فقه امامیه و حقوق ایران"، *نشریه قضاوت*، دوره ۱۶، شماره ۸۸، صفحات ۸۹-۷۳.

السان، مصطفی. (۱۳۹۷). حقوق تجارت الکترونیکی. تهران: سمت، ص. ۱۴۲.

سرخه، ع.، حسینی، س. ح. (۱۴۰۲). *واکاوی اصل آزادی اراده در نهاد داوری: آثار و احکام آن*. مجموعه مقالات دهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات مدیریت، حسابداری و حقوق، ۲۶۳-۲۵۱.

الشریف، محمدمهدی و اسعدی، سیدحسین. (۱۳۹۹). تأملی بر ماهیت حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی. *فصلنامه حقوق تطبیقی*، دوره ۵، شماره ۱، شماره پیاپی ۱، بهار و تابستان، صفحه ۱۳۸.

الشریف، محمدمهدی، و اسعدی، حسین. (۱۳۹۳). تأملی بر ماهیت حق انصراف در قراردادهای الکترونیکی. *فصلنامه حقوقی*، دوره ۵، شماره ۱، صفحات ۱۵۳-۱۳۳.

صادقی نشاط، امیر. (۱۴۰۳). حقوق تجارت الکترونیک. تهران: انتشارات جنگل.

غفاری فارسانی، بهنام. (۱۴۰۳). مصرف‌کننده و حقوق بنیادین او. تهران: انتشارات چاپ و نشر بازرگانی.

فیضی چکاب، غلام نبی، و نوربخش، نعیم. (۱۳۹۵). کشف عنصر «رضا» در قراردادهای «کلیک رپ». *پژوهش حقوق خصوصی*، ۵(۱۷)، ۷۹.

نائینی، محمد کاظم. (۱۳۴۷). مکاسب محرمه (چاپ سوم). تهران: انتشارات اسوه.

نجات زادگان، سعید. (۱۴۰۲). حق انصراف مصرف‌کننده در معاملات الکترونیکی. تهران: انتشارات عدالت.

References

Al-San, M. (2018). Electronic Commerce Law. Samt Publication.

Al-San, M., & Najafizadeh, L. (2016). The foundations of contract termination in Imami jurisprudence and Iranian law. *Judgment Journal*, 16(88), 73–89.

Al-Sharif, M. M., & Asadi, S. H. (2014). A reflection on the nature of the right of withdrawal in electronic contracts. *Legal Quarterly*, 5(1), 133–153.

Al-Sharif, M. M., & Asadi, S. H. (2020). A reflection on the nature of the right of withdrawal in electronic contracts. *Comparative Law Quarterly*, 5(1), 138.

Azadi, M. R. (2020). Consumer rights protection regulations in Iran and the European Union. Negah-e Danesh Publications.

Bagheri Asl, S., Bagheri Asl, H., Masoudi, N., & Shoarian Sattari, A. (2017). The nature of the right of withdrawal in electronic contracts. *Studies in Jurisprudence and Islamic Law*, 9(17), 2–7.

Baghayi Nazarloo, F. (2021). Consumer protection in the Iranian legal system. Adak Publications.

Ben-Shahar, O., & Posner, E. A. (2010). The right to withdraw in contract law. Chicago Unbound. https://chicagounbound.uchicago.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1566&context=law and economics

Collins, H. (2020). The law of contract. Cambridge University Press.

ECR Loss Research. (2022). The problems & opportunities of e-commerce returns. ECR Community.

European Parliament. (2011). Directive 2011/83/EU on consumer rights.

Faizi Chakab, G. N., & Nourbakhsh, N. (2016). Discovering the element of "consent" in "click-wrap" contracts. *Private Law Research*, 5(17), 79.

Ghafari Farsani, B. (2024). The consumer and their fundamental rights. Printing and Publishing of Trade.

Haeri, M. T. (2021). Jurisprudential rules in transactions. Islamic Research Center.

Hasani, A. (2021). A collection of applied laws governing electronic commerce law. Majd Publishing.

Hesselink, M. (2021). Justice in European private law. Oxford University Press.

Howells, G., & Weatherill, S. (2018). Consumer protection law. Routledge.

Howells, G., & Wilhelmsson, T. (2019). Consumer law in the European Union. Routledge.

Ibn Qudamah, A. (2022). Al-Mughni (5th ed.). Dar al-Fikr.

Katz, M. L. (2019). Digital goods and consumer protection in electronic commerce. Journal of Consumer Policy, 42(2), 245–267. https://doi.org/10.1007/s10603-019-09415-z

Linant de Bellefonds, X. (2005). Le droit du commerce electronique

. L.G.D.J.

Linant de Bellefonds, X. (2009). Electronic commerce law: With an analysis of Iran's electronic commerce law (S. Zarkalam, Trans.). Shah-e Danesh Legal Studies and Research Institute. (Original work published 2005).

Naeini, M. K. (1968). Makasib Muharrama (3rd ed.). Osveh Publications.

Najatzadegan, S. (2023). Consumer's right of withdrawal in electronic transactions. Edalat Publications.

Nguyen, T. (2020). The right of withdrawal in e-commerce contracts: A comparative perspective. *Journal of Consumer Policy*, 43(1), 61–79. https://doi.org/10.1007/s10603-019-09440-z

Rabbani Mousavian, S. A. (2021). Rules governing smart contracts in Imami jurisprudence and positive law. *Quarterly Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 17(66), 178–201.

Rahimi, M. (2020). Investigating the jurisprudential foundations of the possibility of withdrawal from supervision in endowment from the perspective of Imami jurisprudence. *Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 16(60), 77–98.

Razaei, A. (2008). Electronic commerce law. Mizan Publishing.

Razaei Hosseinabadi, A. (2023). Principles and nature of the right of withdrawal in electronic contracts in international contracts. The 8th International Conference on Jurisprudence and Law, Advocacy and Social Sciences, 52.

Regulation of Article 38 of the Electronic Commerce Law. (2021).

Sadeghi Neshat, A. (2024). Electronic commerce law. Jangal Publications.

Sorkheh, A., & Hosseini, S. H. (2023). Analyzing the principle of freedom of will in the arbitration institution: Its effects and rulings. Proceedings of the 10th International Conference on Management, Accounting and Law Studies, 251–263.

Twigg-Flesner, C. (2012). The EU consumer rights directive: A new foundation for consumer contracts? *European Review of Contract Law*, 8(2), 219–243. https://doi.org/10.1515/ercl-2012-0219

Weatherill, S. (2017). EU consumer law and policy. Edward Elgar Publishing.

Zarkalam, S., & Taherzadeh Kaklaki, S. M. (2023). Explaining the features and effects of the consumer's right of withdrawal stipulated in Articles 37 and 38 of the Electronic Commerce Law. Journal of Humanities and Islamic Studies in the Third Millennium.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Role of Deep Learning in Predicting and reducing Credit Risk: A Comparative Study of Different Algorithms on Banking Datasets

Gholamreza Askarzadeh[1] ✉, **Isa Taheri**[2]

1. Corresponding Author, Financial Management, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.
Email: GR.Askarzadeh@iau.ac.ir
2. PhD student, Financial Management, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. Email: u.taheri5096@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 05 September 2025
Received in revised form 04 December 2025
Accepted 14 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Deep Learning,
Credit Risk Prediction,
Credit Risk Mitigation,
Machine Learning Algorithms

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this study is to evaluate the performance of various deep learning algorithms, including DNN, CNN, and RNN, in accurately analyzing and predicting credit risk, as well as identifying complex patterns within banking data.

Method: This study utilizes a banking dataset comprising information on loans and customer accounts. The data were fully preprocessed, and subsequently, deep learning models including DNNs, CNNs, and RNNs were trained to predict credit risk. Training and optimization techniques such as optimization algorithms and regularization methods were applied to each model. The performance of the models was assessed using key metrics such as accuracy, sensitivity, specificity, and the F1 score.

Results: The results indicate that:

The RNN model achieved the best performance, with an accuracy of 88% and an F1 score of 88%, effectively capturing temporal patterns and periodic variations in the banking data.

- The DNN model obtained an accuracy of 85% and an F1 score of 84%, demonstrating strong capability in identifying complex patterns, although it was less effective in handling sequential data.

- The CNN model reached an accuracy of 82% and an F1 score of 81%, performing well in extracting local features, but its results were inferior to those of the DNN and RNN models.

Conclusion: The study demonstrates that RNNs, due to their superior ability to analyze temporal patterns, are the most effective model for predicting and mitigating credit risk in banking data. Although DNNs and CNNs also exhibit acceptable performance, they show certain limitations compared to RNNs in specific contexts. Therefore, selecting an appropriate model should be based on the characteristics of the data and the prediction requirements, in order to enhance credit risk management processes.

Cite this article: Askarzadeh, G. & Taheri, I. (2026). The Role of Deep Learning in Predicting and reducing Credit Risk: A Comparative Study of Different Algorithms on Banking Datasets. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2025.2045815.1095

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2045815.1095

Introduction

This introduction highlights that credit risk is one of the most significant challenges faced by banks and financial institutions, and that factors such as economic conditions, interest rate fluctuations, and customers' financial status can intensify this risk. Effective credit risk management requires precise data analysis and accurate prediction of customer credit behavior. In recent years, machine learning techniques, particularly deep learning, have gained substantial importance in credit risk prediction and mitigation due to their ability to analyze large-scale data and identify complex patterns. Advanced neural networks can uncover hidden relationships within data and provide more accurate predictions of default probability. Accordingly, the present study examines and compares various deep learning algorithms for predicting and reducing credit risk, aiming to identify effective methods for improving credit scoring systems and enhancing credit risk management in banking institutions.

Method

This study utilizes a banking dataset comprising information on loans and customer accounts. The data were fully preprocessed, and subsequently, deep learning models including DNNs, CNNs, and RNNs were trained to predict credit risk. Training and optimization techniques such as optimization algorithms and regularization methods were applied to each model. The performance of the models was assessed using key metrics such as accuracy, sensitivity, specificity, and the F1 score.

Results

The results indicate that:

The RNN model achieved the best performance, with an accuracy of 88% and an F1 score of 88%, effectively capturing temporal patterns and periodic variations in the banking data.

- The DNN model obtained an accuracy of 85% and an F1 score of 84%, demonstrating strong capability in identifying complex patterns, although it was less effective in handling sequential data.

- The CNN model reached an accuracy of 82% and an F1 score of 81%, performing well in extracting local features, but its results were inferior to those of the DNN and RNN models.

Conclusion

The results obtained from evaluating various deep learning models on the banking dataset indicate differing levels of performance among the algorithms in predicting and mitigating credit risk. These findings, which encompass deep neural networks (DNNs), convolutional neural networks (CNNs), and recurrent neural networks (RNNs), provide valuable insights into the specific applications and strengths of each model in this domain.

Among the models, RNNs achieved the highest performance with an accuracy of 88% and an F1 score of 87%. Owing to their strong capability in processing sequential and temporal data, RNNs were able to model temporal variations effectively and thus produced

more precise predictions. Their high sensitivity (86%) and strong specificity (90%) further demonstrate their ability to accurately identify both true positives and true negatives. This superior performance confirms the strength of RNNs in capturing long-term dependencies and complex temporal patterns.

In comparison, DNNs achieved an accuracy of 85% and an F1 score of 84%, showing solid performance in analyzing and identifying complex patterns within banking data. These models demonstrated a good balance between sensitivity (83%) and specificity (87%). However, DNNs may be less effective than RNNs in handling sequential or temporal data and typically require larger datasets and greater computational resources.

CNNs, with an accuracy of 82% and an F1 score of 81%, were effective in extracting local features from the data. Nonetheless, their performance was slightly lower than that of DNNs and RNNs. Their sensitivity (80%) and specificity (84%) indicate that CNNs are capable of identifying both true positives and true negatives, but due to their architectural characteristics, they may be less suited for modeling temporal dependencies and predicting time-based fluctuations.

Overall, the findings suggest that RNNs are the most suitable model for predicting and reducing credit risk in banking datasets, primarily due to their superior ability to analyze temporal patterns and periodic variations. While DNNs and CNNs also performed effectively, they were comparatively less successful in handling deep structural patterns and local feature extraction, respectively. These results underscore the importance of selecting an appropriate model based on the specific characteristics of the data and prediction requirements, ultimately contributing to more effective credit risk management in banking systems.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقش یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری: بررسی تطبیقی الگوریتم های مختلف بر روی مجموعه داده های بانکی

غلامرضا عسکرزاده[۱] ✉، عیسی طاهری[۲]

۱. نویسنده مسئول، گروه مدیریت مالی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی یزد، یزد، ایران. رایانامه: GR.Askarzadeh@iau.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری گروه مدیریت مالی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی یزد، یزد، ایران. رایانامه: u.taheri5096@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
یادگیری عمیق،
پیش‌بینی ریسک اعتباری،
کاهش ریسک اعتباری،
الگوریتم‌های یادگیری ماشین

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش ارزیابی عملکرد الگوریتم‌های مختلف یادگیری عمیق شاملDNN ، CNNو RNNدر تحلیل و پیش‌بینی دقیق ریسک اعتباری و شناسایی الگوهای پیچیده موجود در داده‌های بانکی است.

روش پژوهش: در این مطالعه از مجموعه داده‌های بانکی شامل اطلاعات وام‌ها و حساب مشتریان استفاده شده است. داده‌ها ابتدا به‌طور کامل پیش‌پردازش شدند و سپس مدل‌های یادگیری عمیق شاملDNNs ، CNNs و RNNs برای پیش‌بینی ریسک اعتباری آموزش داده شدند. تکنیک‌های آموزش و بهینه‌سازی مانند الگوریتم‌های بهینه‌سازی و روش‌های منظم‌سازی برای هر مدل اعمال شد. عملکرد مدل‌ها با معیارهایی مانند دقت، حساسیت، ویژگی و نمره F1 ارزیابی گردید.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که :

-مدل RNN با دقت ٪۸۸ و نمره F1 برابر ٪۸۸ بهترین عملکرد را داشته و توانسته الگوهای زمانی و تغییرات دوره‌ای را به‌خوبی مدل‌سازی کند .

-مدل DNN با دقت ٪۸۵ و نمره F1 برابر ٪۸۴ در شناسایی الگوهای پیچیده عملکرد خوبی داشت اما در داده‌های ترتیبی اثربخشی کمتری نشان داد .

-مدل CNN با دقت ٪۸۲ و نمره F1 برابر ٪۸۱ در استخراج ویژگی‌های محلی موفق بود، اما عملکرد آن نسبت به DNN و RNN پایین‌تر بود.

نتیجه‌گیری: پژوهش نشان می‌دهد کهRNN ها به دلیل توانایی بالاتر در تحلیل الگوهای زمانی، بهترین مدل برای پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری در داده‌های بانکی هستند. هرچندDNN ها وCNN ها نیز عملکرد قابل قبولی دارند، اما در مقایسه با RNN ها محدودیت‌هایی در برخی زمینه‌ها مشاهده می‌شود. بنابراین انتخاب مدل مناسب باید با توجه به ویژگی‌های داده و نیازهای پیش‌بینی صورت گیرد تا به بهبود مدیریت ریسک اعتباری کمک کند.

استناد: عسکرزاده، غلامرضا و طاهری، عیسی. (۱۴۰۴). نقش یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری: بررسی تطبیقی الگوریتم های مختلف بر روی مجموعه داده های بانکی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۵-۱.

https://doi.org/10.22034/api.2025.2045815.1095

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2045815.1095

مقدمه

ریسک اعتباری یکی از اصلی‌ترین چالش‌های مالی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری است. این نوع ریسک به احتمال عدم توانایی مشتریان در بازپرداخت وامها یا پرداخت‌های خود اشاره دارد که می‌تواند منجر به ضرر مالی برای بانک‌ها شود. عواملی نظیر وضعیت اقتصادی، تغییرات نرخ بهره، و تغییرات در وضعیت مالی مشتریان می‌توانند بر ریسک اعتباری تأثیر بگذارند. به همین دلیل، بانک‌ها برای مدیریت مؤثر این ریسک، به تحلیل دقیق داده‌ها و پیش‌بینی رفتار اعتباری مشتریان نیاز دارند (سوارز،۲۰۲۳). در سالهای اخیر، استفاده از تکنیک‌های پیشرفته یادگیری ماشین و یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری مورد توجه قرار گرفته است. این تکنیک‌ها با تحلیل حجم زیادی از داده‌های مالی و غیرمالی، الگوهای پیچیده‌ای را شناسایی می‌کنند که به بانک‌ها کمک می‌کند تا به‌طور دقیق‌تری وضعیت اعتباری مشتریان را ارزیابی کنند. الگوریتم‌های یادگیری عمیق، به‌ویژه شبکه‌های عصبی پیچیده، می‌توانند با استفاده از داده‌های متنوع و پیچیده، پیش‌بینی‌های دقیق‌تری ارائه دهند که به مدیریت بهتر ریسک اعتباری منجر می‌شود (کولشرستا و همکاران،۲۰۲۳). یکی از جنبه‌های مهم مدیریت ریسک اعتباری، کاهش احتمال وقوع اعتبار نادرست است. بانک‌ها برای کاهش این ریسک، از تکنیک‌های مختلفی مانند تجزیه و تحلیل حساسیت و شبیه‌سازی‌های مالی استفاده می‌کنند (گنگ،۲۰۲۳). این ابزارها به آنها کمک می‌کند تا نقاط ضعف در سیستم‌های اعتبارسنجی خود را شناسایی کنند و بهبودهای لازم را انجام دهند. در نهایت، مدیریت مؤثر ریسک اعتباری به بانک‌ها کمک می‌کند تا ثبات مالی خود را حفظ کرده و اعتماد مشتریان را جلب کنند. ریسک اعتباری یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی بانک‌ها و مؤسسات مالی است که می‌تواند تأثیرات گستردهای بر پایداری و عملکرد مالی این نهادها داشته باشد. با افزایش پیچیدگی‌های اقتصادی و تغییرات سریع در بازارهای مالی، ارزیابی دقیق و مؤثر ریسک اعتباری به امری حیاتی تبدیل شده است (منگنا،۲۰۲۳). در این زمینه، استفاده از الگوریتم‌های پیشرفته یادگیری ماشین و به‌ویژه یادگیری عمیق، به عنوان ابزارهایی قدرتمند در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری، مورد توجه قرار گرفته‌اند. یادگیری عمیق، به عنوان یکی از شاخه‌های پیشرفته یادگیری ماشین، قادر است با تحلیل حجم وسیع و پیچیدهای از داده‌های مالی و غیرمالی، الگوها و روابط پیچیدهای را شناسایی کند که می‌تواند به بهبود دقت پیش‌بینی‌های اعتباری کمک کند. این تکنیک‌ها با استفاده از شبکه‌های عصبی چندلایه و مدلهای پیشرفته، می‌توانند الگوهای نهفته در داده‌ها را کشف کرده و پیش‌بینی‌های دقیقی از احتمال عدم بازپرداخت وامها ارائه دهند .(مندال و همکاران،۲۰۲۳).مقاله حاضر به بررسی تطبیقی الگوریتم‌های مختلف یادگیری عمیق در زمینه پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری بر روی مجموعه داده‌های بانکی می‌پردازد. هدف این مقاله، تحلیل و مقایسه عملکرد الگوریتم‌های مختلف یادگیری عمیق در شبیه‌سازی و کاهش ریسک اعتباری است تا بتوان بهترین روشها و تکنیک‌ها را شناسایی کرده و بهبودهایی را در سیستم‌های اعتبارسنجی موجود پیشنهاد دهد. با توجه به اهمیت این موضوع و تأثیر آن بر پایداری مالی بانک‌ها، نتایج این تحقیق می‌تواند راهکارهای مؤثری برای مدیریت بهینه ریسک اعتباری ارائه دهد.

مبانی نظری

ریسک اعتباری

ریسک اعتباری یکی از مهم‌ترین انواع ریسک‌هایی است که بانک‌ها با آن مواجه هستند. این نوع ریسک به احتمال عدم بازپرداخت وامها و تعهدات مالی از سوی مشتریان یا طرفهای تجاری بانک اشاره دارد. به عبارت دیگر، ریسک اعتباری به خطرات ناشی از عدم توانایی وامگیرندگان در پرداخت اقساط وامها یا سایر بدهی‌های خود می‌پردازد. بانک‌ها با اعطای وام و اعتبار به مشتریان، خود را در معرض این نوع ریسک قرار می‌دهند و این می‌تواند به کاهش سودآوری و حتی بروز مشکلات مالی جدی منجر شود. برای مدیریت ریسک اعتباری، بانک‌ها معمولاً از روشهای مختلفی استفاده می‌کنند (مندال و همکاران،۲۰۲۳). یکی از این روشها ارزیابی دقیق وام‌گیرندگان از نظر اعتبار، توان مالی و سابقه پرداخت آنها است. بانک‌ها با استفاده از مدلهای اعتبارسنجی و تحلیل‌های آماری می‌توانند احتمال بازپرداخت وام را پیش‌بینی کنند و بر اساس آن تصمیم‌گیری کنند. همچنین، بانک‌ها ممکن

است برای کاهش ریسک اعتباری، از ابزارهای مختلفی مانند وثیقه، بیمه اعتباری و قراردادهای پوشش ریسک استفاده کنند (ورمال ،۲۰۲۳). ریسک اعتباری تنها یکی از جنبه‌های ریسک است که بانک‌ها باید مدیریت کنند. تغییرات اقتصادی، نوسانات بازار و سایر عوامل نیز می‌توانند بر میزان ریسک اعتباری تأثیر بگذارند. به همین دلیل، بانک‌ها نیاز به رویکردهای جامع و چندجانبه برای مدیریت ریسک‌های اعتباری و حفاظت از ثبات مالی خود دارند (بداغی ،۲۰۲۳).

یادگیری عمیق

یادگیری عمیق، یکی از شاخه‌های مهم و پیشرفته یادگیری ماشین است که به تحلیل و پردازش داده‌های پیچیده و غیر ساخت‌یافته می‌پردازد. این روش به استفاده از شبکه‌های عصبی مصنوعی با لایه‌های متعدد (عمیق) برای مدل‌سازی و استخراج ویژگی‌های پیچیده از داده‌ها می‌پردازد. در یادگیری عمیق، شبکه‌های عصبی به‌ویژه شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی برای پردازش تصاویر، صدا، متن و داده‌های زمانی به کار می‌روند (شفیع خانی ،۲۰۲۲). این مدلها به دلیل ساختار پیچیده و توانایی استخراج ویژگی‌های غیرخطی، قادر به دستیابی به نتایج بسیار دقیق و بهبود عملکرد در مقایسه با مدلهای سنتی یادگیری ماشین هستند. یکی از ویژگی‌های بارز یادگیری عمیق، قابلیت آن در یادگیری از داده‌های بسیار بزرگ و پیچیده است. به‌طور خاص، با استفاده از حجم زیادی از داده‌ها و قدرت پردازشی بالا، شبکه‌های عصبی عمیق می‌توانند الگوهای پنهان و پیچیده‌ای را شناسایی کنند که در سایر روشهای یادگیری ماشین ممکن است به‌سادگی شناسایی نشوند. این ویژگی‌ها باعث شده‌اند که یادگیری عمیق در کاربردهایی نظیر تشخیص تصویر، پردازش زبان طبیعی، و سیستم‌های پیشنهاددهی به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد (لیم ،۲۰۲۱). با این حال، یادگیری عمیق چالش‌هایی نیز به همراه دارد. نیاز به داده‌های زیاد و منابع پردازشی بالا، مشکل تفسیر مدلها و احتمال بیش برازش به‌ویژه در مدلهای پیچیده، از جمله مشکلاتی هستند که محققان و مهندسان باید با آنها دست و پنجه نرم کنند. به همین دلیل، تحقیق و توسعه در این حوزه همچنان ادامه دارد و به‌طور مداوم روشها و تکنیک‌های جدیدی برای بهبود عملکرد و کارایی یادگیری عمیق معرفی می‌شود (فنگ ،۲۰۲۰).

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش داخلی

قلی زاده و همکاران (۱۳۹۶)، اثرگذاری متغیرهای اقتصادی بر ریسک اعتباری سیستم بانکی کشور را بررسی کردند. از آنجا که بیشترین حجم مبادلات اقتصادی کشور از طریق سیستم بانکی تحقق می یابد، کارکرد صحیح نظام بانکداری کشور نقش تعیین کننده ای در بهبود فعالیت های اقتصادی خواهد داشت. یکی از عمده ترین مشکلات نظام بانکی کشور طی سال های گذشته عبارتست از این که در صورت پرداخت نشدن به موقع اقساط تسهیلات، بانک ها با کاهش ناگهانی منابع مواجه می شوند و ریسک اعتباری ممکن است به ورشکستگی آن ها منجر شود. به همین دلیل اندازه گیری ریسک تسهیلات اعطایی به عنوان یکی از مهم ترین عوامل تصمیم گیری در حوزه نظام تامین مالی مطرح است که تحت تاثیر متغیرهای اقتصاد کلان بوده و می تواند نشانه هشدار وقوع تکانه در بخش مالی باشد. این مقاله اثرگذاری متغیرهای اقتصادی بر ریسک اعتباری سیستم بانکی کشور را طی دوره زمانی ۹۵-۱۳۷۹ بررسی می کند. به منظور اندازه گیری نرخ نکول از نسبت مطالبات غیرجاری به کل تسهیلات اعطایی استفاده شده است. متغیرهای اقتصادی شامل نرخ رشد سهام، نرخ بیکاری، نرخ رشد نقدینگی و نرخ رشد تسهیلات می باشد که با استفاده از مدل ARDL، اثرگذاری بلندمدت و کوتاه مدت آن ها تخمین زده شده است. نتایج اثرگذاری متغیرها را بر ریسک اعتباری را تایید می کند. در این میان ریسک اعتباری بیشترین اثرپذیری را از متغیر نرخ رشد شاخص قیمت سهام و کمترین اثرپذیری را از متغیر نرخ رشد نقدینگی داشته است (قلی زاده و همکاران،۱۳۹۶).

خلوصی و همکاران (۱۴۰۱)، نحوه پاسخ ریسک اعتباری بانک ها به شوک های ارزی، تورمی و مخارج دولت در ایران را بررسی کردند. با توجه به اهمیت مدیریت ریسک اعتباری در بانک ها و اثرات آن در مدیریت بانکی و موسسات مالی و لزوم یافتن

نوع اثرا و مدت آن بر حوزه بانکداری، این مقاله به نحوه پاسخ ریسک اعتباری به شوک های ارزی، تورمی و مخارج دولتی در ایران می پردازد. تغییرات ریسک اعتباری بانک های منتخب در نظام بانکی جمهوری اسلامی ایران به صورت سالیانه طی دوره ۱۳۹۶-۱۳۸۵ مورد مطالعه قرار گرفته است. در این پژوهش با استفاده از روش تخمینی پنل ور و بررسی توابع عکس العمل آنی به بررسی موضوع پرداخته شده است. با توجه به وجود متغیرهای کلان اقتصادی مختلف و شوک های آن ها با توجه به اهمیت نرخ ارز، تورم و مخارج دولتی، این سه فاکتور به عنوان شوک های مورد مطالعه بر روی ریسک اعتباری انتخاب گردید. نتایج حاصل از برآورد تحقیقات نشان می دهد که ریسک اعتباری بانک ها به طور معناداری از محیط کلان اقتصادی اثر می گیرد؛ به طوری که با شوک مثبت تورمی، شوک مثبت نرخ ارز و شوک مخارج دولت ریسک اعتباری بانک ها کاهش می یابند (خلوصی و همکاران،۱۴۰۱).

ربیعی و همکاران (۱۴۰۳)، یک روش پیش بینی ریسک اعتباری مشتریان بانکی با استفاده از شبکه عصبی و الگوریتم بهینه سازی بازی آشوب طراحی کردند. از مهم ترین وظایف بانک ها ، ارزیابی ریسک اعتباری مشتریانی است که نسبت به استفاده از تسهیلات ارائه شده اقدام می نمایند . این ارزیابی سیستم جامع سنجش اعتبار نامیده شده و از سیستم گزارش گیری اعتباری برای این منظور استفاده میگردد . با وجود اینکه بانک‌ها عمدتا از مکانیرم سنتی ارزیابی مشتریان به خصوص استفاده از نظر کارشناسان خبره جهت بهره گیری از اطلاعات مورد نیاز در راستای شناخت و ارزیابی مناسب متقاضیان اعتبار و کاهش ریسک استفاده می کنند؛ بنابراین ، این روش با محدودیت هایی نظیر زمان ارزیابی بالا و دقت کم به دلیل عدم سیستمی بودن این فرآیند و ویژگی های بالا مواجه است . طراحی و استقرار مدل اندازه گیری ریسک اعتباری در نظام بانکی نقش کارآمدی در راستای بالا بردن بهره وری بانک های کشور در تخصیص بهینه منابع دارد . عوامل مختلفی در افزایش ریسک اعتباری موثر هستند که می بایست با استفاده از ابزار مناسب آن را مدیریت کرد . نوآوری این پژوهش تمرکز بر استفاده از شبکه عصبی روش گروهی مدل سازی داده بهبود یافته با استفاده از الگوریتم بهینه سازی بازی آشوب در پیش بینی ریسک اعتباری مشتریان بانک ها است. مجموعه داده بنده در این پژوهش بانک ملت است با ۲۰ ویژگی (وضعیت حساب جاری موجود، مدت زمان، سابقه اعتباری، هدف، مقدار اعتبار، حساب پس انداز/ اوراق قرضه، وضعیت اشتغال، نرخ اقساط بر حسب درصد درآمد قابل تصرف، وضعیت شخصی و جنسیت، سایر بدهکاران/ ضامنین، اقامت فعلی از آن زمان، ویژگی، سن، سایر طرح های اقساطی، مسکن، تعداد اعتبارات موجود در این بانک، شغل، تعداد افرادی که مسئول نگهداری هستند، تلفن و کارمند خارجی) که قرار است تخصیص یا عدم تخصیص را بررسی کنم. نتایج حاکی از این است که شبکه عصبی روش گروهی مدل سازی داده ها بهبودیافته با الگوریتم بهینه سازی بازی آشوب با میانگین مربعات خطای ۰۷۶,۰ و دقت ۱,۹۸٪ عملکرد بهتری از لحاظ میانگین مربعات خطا و دقت در مقایسه با الگوریتم های بگینگ با میانگین مربعات خطای ۱۷۶,۰ و دقت ۶,۹۵٪ و K-نزدیک ترین همسایه با میانگین مربعات خطای ۳۳۲,۰ و دقت ۷,۹۱٪ دارد (ربیعی و همکاران ،۱۴۰۳).

دهقان منشادی و همکاران (۱۴۰۳)، تاثیر ریسک اعتباری و ریسک نقدینگی بر ثبات مالی بانک های پذیرفته شده را بررسی کردند. پژوهش حاضر با هدف تاثیر ریسک اعتباری و ریسک نقدینگی بر ثبات مالی بانک های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران انجام شد. این پژوهش از نظر هدف کاربردی از نظر رابطه بین متغیرها همبستگی و از نظر روش توصیفی- پیمایشی و از نظر نوع داده ها کمی و گذشته نگر است که در آن برای تایید یا رد فرضیه ها از اطلاعات تاریخی و روشهای آماری استفاده شده است. در این پژوهش از روش داده های تابلویی برای تخمین مدل استفاده شده است و جامعه آماری ۱۱ بانک پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران در دوره ۱۳۹۴-۱۴۰۰ است. یافته های پژوهش نشان میدهد که بین ریسک نقدینگی و ریسک اعتباری رابطه معناداری وجود دارد. همچنین ریسک نقدینگی و ریسک اعتباری بر ثبات مالی بانک ها بانک تاثیر دارد (دهقان منشادی و همکاران ،۱۴۰۳).

شکراللهی و همکاران (۱۴۰۳)، عوامل تعیین کننده ریسک اعتباری بانک ها را به صورت فراتحلیل بررسی کردند. این پژوهش با هدف تعیین عوامل ریسک اعتباری بانک ها بر مبنای مطالعات داخلی و خارجی انجام گردید. روش این پژوهش از نوع تحقیقات کاربردی بوده و با استفاده از روش فراتحلیل انجام گردیده است. داده های این پژوهش از۲۰ مورد پژوهش های منتشر شده داخلی

و خارجی مبتنی بر عوامل و علل ریسک که به عنوان نمونه انتخاب شده بودند، به دست آمده و داده ها با استفاده از نرم افزار CMA2 مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتایج این پژوهش عبارت است از: بر اساس یافته های مطالعات مختلف، عوامل رکود اقتصادی، تورم، عملکرد مالی اعتبارگیرندگان، مدت زمان بازپرداخت تسهیلات، کارایی عملیاتی، سابقه معوقات، نسبت بدهی و گردش حساب اعتبارگیرندگان به عنوان عوامل تعیین کننده ریسک اعتباری به شمار می روند و بالاترین اثر اندازه به ترتیب به رکود اقتصادی، مدت زمان بازپرداخت، کارایی عملیات، سابقه معوقات، گردش حساب، عملکرد مالی، تورم و نهایتا نسبت بدهی تعلق دارد. با توجه به اثرات گذاری بالای رکود اقتصادی و تورم به عنوان عوامل محیط عملیاتی بر ریسک اعتباری، اتخاذ شرایط سخت گیرانه اعتباری در این شرایط می تواند بر کاهش ریسک اعتباری موثر باشد و توجه به کارایی عملیاتی اعتبارگیرندگان بر مبنای شاخص و نسبتها ارزیابی کارایی بنگاهها و ارائه تسهیلات با توجه به آن می تواند در کاهش ریسک اعتباری موثر باشد. همچنین توجه به سابقه معوقات، گردش حساب، عملکرد مالی و نسبت بدهی اعتبار گیرندگان می تواند به مدیریت ریسک اعتباری کمک نماید (شکراللهی و همکاران، ۱۴۰۳).

پیشینه پژوهش خارجی

کائور[1] و همکاران (۲۰۲۴)، هوش مصنوعی و یادگیری ماشین را در خدمات مالی برای بهبود سیستم کسب و کار بررسی کرد. یادگیری ماشینی به عنوان یک تجاوز قابل توجه در صنعت خدمات مالی در حال ظهور است. امور مالی همیشه در مورد داده ها بوده است و به عنوان یک رشته مطالعاتی پیچیده در نظر گرفته می شود که شامل دانش هایی از رشته هایی مانند ریاضیات و آمار گرفته تا روانشناسی و زبان شناسی انسانی است. به همین دلیل، مدیریت چالش های مختلف روزانه مرتبط با امور مالی، مانند اشکالات مالی منتسب به خطاهای انسانی، دشوار است. بخش مالی از یادگیری ماشینی برای اهداف بی‌شماری و کاربردهای عالی آن استفاده کرده است. این کار پیشرفت تکنیک های مختلف یادگیری در خدمات مالی برای علم داده را برجسته می کند. این فصل چشم اندازهای جامعی را در مورد یک مطالعه انجام شده در صنعت مالی پس از بکارگیری راه حل های مالی دیجیتال در طول زمان و دیدگاهی گسترده از این حوزه تحقیقاتی متمایز ارائه می دهد. این سازمان شامل یک مقدمه، انگیزه و پیشینه است که مستلزم بلوک دیاگرام تکنیک های یادگیری، مزایا و مسائل مختلف مربوط به اجرای تکنیک های یادگیری ماشین در حوزه مالی است. موارد دیگری که در این فصل مورد بررسی قرار می گیرد مجموعه داده های مختلفی است که توسط محققان مختلف مورد استفاده قرار می گیرد و نقطه کانونی آن ارائه یک بررسی سیستماتیک از کاربردهای مختلف مالی با استفاده از هوش مصنوعی و در نهایت ارائه یک تحلیل ترکیبی بر اساس یافته ها به همراه مزایا و مسائل آنها است. به طور کلی، این فصل به محققانی که در جهت تکامل پایدار صنعت مالی کار می کنند، کمک آگاهانه و سازنده می کند (کائور و همکاران، ۲۰۲۴).

سوکولوفسکی و همکاران (۲۰۲۳)، یک الگوی تجاری قابل تفسیر برای برنامه های کاربردی یادگیری ماشین طراحی کرد. بازارهای مالی منبعی از سری های زمانی چند بعدی غیر ثابت هستند که برای دهه ها توجه را به خود جلب کرده است. هر ابزار مالی ویژگی‌های خاص خود را دارد که در طول زمان تغییر می‌کنند و تجزیه وتحلیل آن را به یک کار پیچیده تبدیل می‌کند. از این رو، بهبود درک و توسعه بازنمایی‌های بازار آموزنده تر و قابل تعمیم برای عملیات موفقیت‌آمیز در بازارهای مالی، از جمله ارزیابی ریسک، تنوع، تجارت و اجرای سفارش ضروری است. در این مطالعه، یک نمایش بازار مبتنی بر حجم را برای مناسب‌تر کردن سری‌های زمانی مالی برای خطوط لوله یادگیری ماشین پیشنهاد کردند. تجزیه و تحلیل ما نشان می‌دهد که روش مبتنی بر حجم پیشنهادی امکان طبقه‌بندی موفق الگوهای سری زمانی مالی را فراهم می‌کند، و همچنین منجر به عملکرد طبقه‌بندی بهتری نسبت به روش مبتنی بر سطوح قیمت می‌شود، به‌ویژه در ابزارهای مالی نقدشوندهتر. در نهایت، ما یک رویکرد برای به دست آوردن تعاملات ویژگی به طور مستقیم از مدلهای مبتنی بر درخت پیشنهاد می‌کنیم و نتایج را با نتایج روش SHAP مقایسه می‌کنیم. این منجر به شباهت قابل توجهی بین دو روش می شود، از این رو ما ادعا می کنیم که تعاملات ویژگی SHAP قابل اعتماد برای استفاده در تنظیم بازارهای مالی است (سوکولوفسکی و همکاران، ۲۰۲۳).

1. Kaur

ویتالی[1] و همکاران (۲۰۲۳)، یک روش یادگیری ماشین روزانه برای بازار سهام طراحی کرد. یکی از مسائل مهم در معاملات بازار مالی، دانستن زمان انجام معامله با هدف ایجاد سود است. تجارت در سیستم های مالی ملی/بین المللی بزرگ را می توان با تکنیک های پیچیده مختلف از جمله شبکه های عصبی تجزیه و تحلیل کرد. این کار بر استفاده از شبکه‌های عصبی عمیق و سایر ابزارهای یادگیری ماشین برای تجزیه و تحلیل بازارهای مالی (مانند فارکس که در تجارت ارزها تخصص دارد و تمرکز این کار با توجه به نرخهای یورو/دلار آمریکا است) با شناسایی الگوهایی در رفتار عمدهها تمرکز دارد. فعالان بازار مالی: صندوق ها و بازارسازان. تکنیک‌های فعلی دارای اشکالاتی هستند که عدم قطعیت بازار اعتماد معامله‌گران را به چنین کمک‌های پیش‌بینی محدود می‌کند. این تحقیق به بررسی استفاده از شبکه های عصبی کانولوشن برای شناسایی الگوهای ظریفی می پردازد که قبل از حرکت های قابل توجه در بازارهای مالی انجام می شود. رویکرد جدیدی اتخاذ شده است که بر ویژگی‌های معاملات درون روز تمرکز دارد تا خطرات مربوط به شکاف قیمتی یک شبه را که در سالهای اخیر به دلیل بی‌ثباتی مالی و همه‌گیری کووید-۱۹ افزایش یافته است، کاهش دهد. تاکید ویژه بر تجزیه و تحلیل مقدماتی پیشرفته داده های مالی بزرگ، از جمله تمام تغییرات حداقل قیمت (تیک) و تمام حجم تراکنش ها، قبل از تغذیه آنها در معماری های مختلف شبکه عصبی قرار می گیرد. یک رویکرد نوآورانه برای پیش‌بینی بازارهای مالی بر اساس بردار احتمال حرکات قابل توجه قیمت توصیف شده است. این امکان را برای تجزیه و تحلیل به راحتی از یک کار رگرسیون استاندارد که قیمت ها را پیش بینی می کند به یک کار طبقه بندی می دهد، تا حدی مشکل رایج تعادل فرکانس آموزش مجدد در مقابل کاربرد را کاهش می‌دهد. برای این رویکرد، توانایی شناسایی شدت و نوسانات روزانه بر اساس فواصل زمانی بین هر معامله بسیار مهم است. بنابراین تجزیه و تحلیل زمانی به متغیرهای متداول تحلیل شده قیمت و حجم اضافه می شود تا احتمال زیان دریافتی ناشی از دستورات توقف ضرر کاهش یابد. پردازش کلان داده از پلتفرمهای باز با پردازندههای GPU استفاده می‌کند، و کار فعلی روش جدیدی را برای کاهش مقدار داده برای آموزش شبکه‌های عصبی ارائه می‌کند (ویتالی و همکاران، ۲۰۲۳).

کالیرو[2] و همکاران (۲۰۲۳)، فهرست کوتاهی از توصیه‌های معاملات سهام مبتنی بر یادگیری ماشین را با استفاده از تشخیص الگوی شمعی پیشنهاد کرد. سیستم های معاملات کمی سهام از مدل های خودکار و مبتنی بر داده برای سرمایه گذاری در بازارهای سهام استفاده می کنند. در دو دهه گذشته، جامعه یادگیری ماشینی استفاده از مدلهای یادگیری ماشینی هر سهم را برای پیش‌بینی مسیرهای سهام در روز آینده و تولید سیگنالهای تجاری سودآور، عمقاًی مورد بررسی قرار داده است. بر اساس تجربه معامله گران اختیاری، تلاش های امیدوارکننده ای برای افزایش عملکرد طبقه بندی کننده با ادغام دانش استخراج شده از نمودارهای کندل استیک ژاپنی انجام شده است. با این حال، سیستم‌های معاملاتی مبتنی بر یادگیری ماشین تمایل به تولید تعداد بیش از حد سیگنالهای‌نادرست دارند و لزوماً اطلاعات ارائه شده توسط الگوهای کندل استیک را به روش مناسب در نظر نمی‌گیرند. برای کاهش این اثرات منفی، این مقاله پیشنهاد می‌کند که مراحل یادگیری ماشین و تشخیص الگو را جدا کند تا سیستم معاملاتی بتواند تعداد کاهش یافته‌ای از توصیه‌های معاملاتی دوبار بررسی شده را ایجاد کند. به طور خاص، پیشنهاد می‌کند توصیه‌های معاملاتی مبتنی بر یادگیری ماشین را که با توجه به الگوهای گرافیکی شناخته‌شده غیرقابل اعتماد تلقی می‌شوند، به‌طور انتخابی فیلتر شوند. برای این هدف، جایگزین‌های مختلفی را برای ترکیب استراتژی‌های تشخیص الگو با مدلهای مختلف یادگیری ماشین، از جمله مدلهای مختلف تحت نظارت سطحی و عمیق و تکنیک‌های اتورگرسیو بررسی می‌کند. آزمایشات انجام شده در مبادلات بازارهای مختلف و تحت شرایط مختلف، اثربخشی رویکرد پیشنهادی را از نظر بازگشت سرمایه و حداکثر کاهش سیستم معاملاتی نشان می‌دهد (کالیرو و همکاران ،۲۰۲۳).

دکلباب[3] و همکاران (۲۰۲۴)، مروری بر ادبیات سیستماتیک در مورد تکنیک های هوش مصنوعی در تجارت مالی ارائه کرد. با پیشرفت فناوری، رویکردهای هوش مصنوعی (AI) به طور فزاینده ای در بازارهای مالی مورد استفاده قرار گرفته است. در این

1. Vitaliy
2. Cagliero
3. Dakalbab

مقاله تحقیقاتی، یک مرور ادبیات سیستماتیک انجام دادند، که رویکردهای معاملات مالی را از طریق تکنیک های هوش مصنوعی مطالعه می کند. این ۱۴۳ مقاله تحقیقاتی را که تکنیک های هوش مصنوعی را در بازارهای معاملات مالی پیاده سازی کرده اند، مرور می کند. بر این اساس، یافته‌ها و مشاهدات متعددی را پس از بررسی مقالات از دیدگاههای زیر ارائه می‌کند: بازار معاملات مالی و نوع دارایی، نوع تحلیل معاملات در نظر گرفته شده همراه با تکنیک هوش مصنوعی، و تکنیک‌های هوش مصنوعی به کار رفته در بازار معاملات، برآورد و معیارهای عملکرد مدل های پیشنهادی مقالات پژوهشی منتخب بین سالهای ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۳ منتشر شدند و این بررسی به چهار RQ می‌پردازد. پس از تجزیه و تحلیل مقالات پژوهشی منتخب، ۸ بازار مالی مورد استفاده در ساخت مدلهای پیش‌بینی را مشاهده کردیم. علاوه بر این، ما دریافتیم که تحلیل تکنیکال در مقایسه با تحلیل بنیادی پذیرفته‌تر است. علاوه بر این، ۱۶٪ از مقالات تحقیقاتی انتخاب شده به طور کامل فرآیند معاملات را خودکار می کنند. علاوه بر این، ما ۴۰ تکنیک مختلف هوش مصنوعی را شناسایی کردیم که به عنوان مدلهای مستقل و ترکیبی استفاده می‌شوند. در میان این روش ها، تکنیک های یادگیری عمیق بیشترین استفاده را در بازارهای معاملات مالی دارند. ساخت مدلهای پیش‌بینی برای بازارهای مالی با استفاده از هوش مصنوعی یک زمینه تحقیقاتی امیدوارکننده است و دانشگاهیان قبلاً چندین مدل یادگیری ماشین را به کار گرفته‌اند. در نتیجه این ارزیابی، توصیه‌ها و راهنمایی‌هایی را به محققان ارائه کردند (دکلباب و همکاران ،۲۰۲۴).

مجموعه داده ها

توصیف مجموعه داده‌های بانکی مورد استفاده

توصیف مجموعه داده‌های بانکی مورد استفاده در تحقیق، بخش مهمی از متدولوژی است که به خوانندگان کمک می‌کند تا درک بهتری از منبع داده‌ها و نحوه پردازش آنها داشته باشند. در این مقاله، مجموعه داده‌های بانکی مورد استفاده شامل اطلاعات گستردهای از مشتریان، تراکنش‌های مالی، و سوابق اعتباری است که به‌طور خاص برای تحلیل ریسک اعتباری جمع‌آوری شده‌اند. این داده‌ها معمولاً شامل ویژگی‌هایی مانند تاریخچه پرداخت، وضعیت شغلی، درآمد، بدهی‌ها، و سایر اطلاعات مالی مربوط به مشتریان می‌باشند. مجموعه داده‌های انتخاب شده برای این تحقیق شامل نمونه‌های متنوعی از مشتریان و تراکنش‌های بانکی است که به‌طور تصادفی یا هدفمند جمع‌آوری شده‌اند. به‌طور معمول، این داده‌ها از منابع مختلفی مانند گزارشهای اعتباری، اطلاعات بانکی و داده‌های خارجی حاصل می‌شود. داده‌هامعمولاً به صورت فایل‌های CSV یا پایگاههای داده SQL ارائه می‌شوند و ممکن است شامل ویژگی‌هایی نظیر نوع وام، تاریخ صدور وام، وضعیت پرداخت و نمره اعتباری باشند.

پیش‌پردازش داده‌ها یکی از مراحل کلیدی در استفاده از مجموعه داده‌های بانکی است. این مرحله شامل تمیز کردن داده‌ها، حذف مقادیر گمشده، و استانداردسازی مقادیر مختلف است. همچنین، تبدیل داده‌ها به فرمتی که برای الگوریتم‌های یادگیری عمیق قابل استفاده باشد، نظیر نرمال‌سازی و تبدیل ویژگی‌ها به متغیرهای عددی، جزء این فرآیند است. این اقدامات اطمینان می‌دهد که داده‌ها به‌طور مؤثر و دقیق برای آموزش و ارزیابی مدلهای پیش‌بینی ریسک اعتباری استفاده شوند. تحلیل ویژگی‌های داده‌ها و توزیع آنها به شناسایی الگوها و روندهای کلیدی کمک می‌کند. در این تحقیق، ویژگی‌های مختلف داده‌ها به دقت بررسی می‌شود تا تأثیر آنها بر مدلهای یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری تحلیل شود. این توصیف دقیق از مجموعه داده‌ها پایه‌گذار تحلیل‌های بعدی و بررسی عملکرد الگوریتم‌های مختلف خواهد بود.

جدول ۱. توصیف مجموعه داده‌های بانکی مورد استفاده

ویژگی	توضیحات	نوع داده	مقدارهای نمونه	توضیحات اضافی
شناسه مشتری	شناسه منحصر به فرد هر م	عددی	۱۲۳۴۵،	برای شناسایی مشتریان و جلوگیری از تکرار داده‌ها
سن	سن مشتری	عددی	۲۵، ۴۰، ۵۵	ممکن است به صورت عدد صحیح یا رنج سنی باشد
درآمد سالانه	درآمد سالانه مشتری به تومان	عددی	۳۰،۰۰۰،۰۰۰، ۵۰،۰۰۰،۰۰۰	شامل درآمد خالص قبل از مالیات
وضعیت شغلی	وضعیت شغلی مشتری (کارمند) کارآفرین، بیکار)	متنی	کارمند، کارآفرین	اطلاعات شغلی به دسته‌های مختلف تقسیم می شود.
مقدار وام	مقدار کل وامهای گرفته شده توسط مشتری	عددی	۱۰،۰۰۰،۰۰۰، ۲۰،۰۰۰،۰۰۰	به تومان
تاریخ صدور وام	تاریخ‌هایی که وامهای مختلف صادر شده است	تاریخ	۱۵/۰۱/۱۴۰۱، ۱۰/۰۳/۱۴۰۲	برای تحلیل روند وامها
وضعیت پرداخت	وضعیت فعلی پرداخت وام (پرداخت شده، نپرداخت)	متنی	پرداخت شده، نپرداخت	برای ارزیابی ریسک وام
نمره اعتباری	نمره اعتباری مشتری (مانند نمره اعتباری FICO)	عددی	۶۵۰، ۷۰۰ ۷۵۰	معیاری از قابلیت اعتبار مشتری
تعداد درخواست‌ها	تعداد درخواست‌های اعتباری مشتری	عددی	۲، ۵، ۱۰	تعداد درخواست‌های اعتباری که مشتری انجام داده است

روشهای پیش‌پردازش داده‌ها

پیش‌پردازش داده‌ها یکی از مراحل کلیدی در تحلیل داده‌ها و ساخت مدلهای یادگیری عمیق است. این مرحله به آماده‌سازی داده‌ها برای تحلیل و بهبود عملکرد مدلها کمک می‌کند. داده‌های خام معمولاً شامل نویز، داده‌های گمشده و مقادیر ناهنجار هستند که می‌توانند بر دقت و کارایی مدلهای یادگیری عمیق تأثیر منفی بگذارند. بنابراین، پیش‌پردازش داده‌ها با هدف حذف یا کاهش این مشکلات انجام می‌شود. یکی از مراحل اصلی پیش‌پردازش، پاکسازی داده‌ها است. این مرحله شامل شناسایی و حذف داده‌های تکراری، تصحیح داده‌های نادرست و مدیریت داده‌های گمشده می‌شود. برای مثال، اگر مجموعه داده‌ها شامل مقادیر گمشده در ویژگی‌های کلیدی مانند درآمد یا نمره اعتباری باشد، باید از روشهای مختلفی مانند میانگین‌گیری، میانه‌گیری یا استفاده از مدلهای پیش‌بینی برای پر کردن این مقادیر استفاده کرد. در برخی موارد، داده‌های گمشده ممکن است نشان‌دهنده اطلاعات مهمی باشند که باید با دقت مدیریت شوند.

نرمال‌سازی و استانداردسازی داده‌ها مرحله دیگری از پیش‌پردازش است که به هماهنگ‌سازی مقیاسهای مختلف داده‌ها کمک می‌کند. در داده‌های بانکی، ویژگی‌های مختلف مانند درآمد، مقدار وام و سن مشتری در مقیاس‌های مختلفی قرار دارند. برای اطمینان از اینکه مدل یادگیری عمیق به‌درستی این ویژگی‌ها را تحلیل کند، معمولاً از روشهای نرمال‌سازی یا استانداردسازی استفاده می‌شود. این فرآیند باعث می‌شود که تمام ویژگی‌ها در یک مقیاس مشخص (معمولاً بین ۰ و ۱) قرار گیرند و مدل بتواند به‌طور بهینه از آنها استفاده کند. تبدیل ویژگی‌ها نیز بخش مهمی از پیش‌پردازش داده‌ها است. در این مرحله، ویژگی‌های متنی یا

دسته‌ای (مانند وضعیت شغلی یا وضعیت پرداخت) به صورت عددی یا باینری تبدیل می‌شوند تا مدل بتواند از آنها استفاده کند. انتخاب ویژگی‌ها فرآیندی است که در آن ویژگی‌های غیرضروری یا کم‌اهمیت حذف می‌شوند تا پیچیدگی مدل کاهش یابد و عملکرد آن بهبود یابد. با استفاده از روشهای آماری و تکنیک‌های انتخاب ویژگی مانند تحلیل واریانس یا الگوریتم‌های مبتنی بر درخت تصمیم، می‌توان ویژگی‌هایی را که تأثیر کمی بر پیش‌بینی ریسک اعتباری دارند، شناسایی و حذف کرد. این مراحل پیش‌پردازش داده‌ها به اطمینان از کیفیت و دقت مدلهای یادگیری عمیق در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری کمک می‌کنند. در بخش‌های پیش‌پردازش داده‌ها، چندین فرمول مهم وجود دارد که به مراحل مختلف این فرآیند کمک می‌کنند. در اینجا چند فرمول مهم ارائه شده‌اند:

نرمال‌سازی: نرمال‌سازی Min-Max یکی از روشهای رایج برای تغییر مقیاس ویژگی‌ها به یک بازه مشخص (معمولاً بین ۰ و ۱) است. فرمول آن به صورت زیر است:

$$Xnorm = Xmax - \frac{X - Xmin}{Xmin}$$ (معادله ۱)

X مقدار اصلی ویژگی

X_{min} حداقل مقدار ویژگی در مجموعه داده

X_{max}: حداکثر مقدار ویژگی در مجموعه داده

X_{norm}: مقدار نرمالسازی شده ویژگی

استانداردسازی: استانداردسازی با استفاده از Z-Score مقیاس ویژگی‌ها را به یک توزیع نرمال استاندارد با میانگین ۰ و واریانس ۱ تبدیل می‌کند. فرمول آن به صورت زیر است:

$$Z = \frac{X - \mu}{\sigma}$$ (معادله ۲)

X مقدار اصلی ویژگی

μ: میانگین ویژگی در مجموعه داده

σ: انحراف معیار ویژگی در مجموعه داده

Z: مقدار استانداردسازی شده ویژگی

تبدیل ویژگی‌های دسته‌ای: برای تبدیل ویژگی‌های دسته‌ای (مانند وضعیت شغلی) به بردارهای باینری، از One-Hot Encoding استفاده می‌شود. اگر C تعداد کلاسهای دسته‌ای باشد، فرمول به صورت زیر است:

$$One - Hot(X) = \{x_1. x_2 \ldots . x_c\}$$ (معادله ۳)

در این فرمول، هر x_i مقدار ۰ یا ۱ دارد و فقط یکی از آنها ۱ است که نشاندهنده کلاس مورد نظر می‌باشد. برای پر کردن مقادیر گمشده یا خلاصه کردن دادهها، از میانگین حسابی یک ویژگی استفاده می شود.

جدول ۲.پیش پردازش داده ها

مرحله پیش پردازش	توضیحات	روشها	هدف
پاکسازی داده ها	حذف نویز، داده های تکراری و مدیریت داده های گمشده	حذف داده های تکراری ، میانگین گیری ، میانه گیری	بهبود کیفیت داده های و افزایش دقت مدل
نرمال سازی و استاندارد سازی	هماهنگ سازی مقیاسهای مختلف ویژگیهای داده ها	Min-Max نرمالسازی، Z-Score استانداردسازی	افزایش کارایی مدل با تنظیم مقیاسها
تبدیل ویژگیها	تبدیل ویژگیهای متنی یا دسته ای به فرمت عددی	تبدیل ویژگیهای دسته ای	ایجاد امکان استفاده از ویژگیهای متنی در مدل
انتخاب ویژگیها	شناسایی و حذف ویژگیهای غیر ضروری یا کم اهمیت	تحلیل واریانس ، الگوهای درخت تصمیم	کاهش پیچیدگی مدل و بهبود عملکرد
تقسیم داده ها	تقسیم داده ها به مجموعه های اموزشی و آزمایشی	اعتبارسنجی	ارزیابی عملکرد دقیق مدل
تغییر مقیاس	تغییر واحد یا مقیاس ویژگیها برای بهبود دقت مدل	مقیاس گذاری بر اساس واحد ، لگاریتم گیری	کاهش تاثیر مقیاسها بزرگ بر مدل

انتخاب الگوریتم‌ها

معرفی الگوریتم‌های یادگیری عمیق منتخب

در حوزه یادگیری عمیق، الگوریتم‌های مختلفی وجود دارند که برای حل مسائل گوناگون از جمله پیش‌بینی ریسک اعتباری به کار گرفته می‌شوند. برخی از الگوریتم‌های محبوب در این زمینه شامل شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی هستند. هر یک از این الگوریتم‌ها کاربردهای ویژه ای دارند که در ادامه به معرفی آنها می‌پردازیم.

- شبکه‌های عصبی پیچیده: شبکه‌های عصبی پیچیده یا عمیق ساختاری متشکل از چندین لایه از نورونها دارند که هر لایه اطلاعات را از لایه قبلی دریافت و به لایه بعدی ارسال می‌کند. این شبکه‌ها از لایه‌های ورودی، پنهان و خروجی تشکیل شدهاند. لایه‌های‌پنهان معمولاً شامل تعداد زیادی نورون هستند که به مدل اجازه می‌دهند تا الگوهای پیچیده در دادهها را شناسایی کند. در زمینه پیش‌بینی ریسک اعتباری، DNNs می‌توانند ویژگی‌های غیرخطی و پیچیدهای را که ممکن است در دادههای بانکی وجود داشته باشد، مدلسازی کنند. این شبکه‌ها انعطافپذیری بالایی دارند و برای مسائل مختلف از جمله طبقه‌بندی و رگرسیون مناسب هستند.
- شبکه‌های عصبی کانولوشنی: شبکه‌های عصبی کانولوشنی ابتدا در حوزه پردازش تصویر به کار گرفته شدند، اما کاربردهای آنها به مسائل مختلف گسترش یافته است. ساختار CNNs به گونه‌ای طراحی شده که قادر به استخراج ویژگی‌های مکانی از دادهها باشد. این شبکه‌ها از لایه‌های کانولوشن، لایه‌های ترکیب و لایه‌های‌کاملاً متصل تشکیل شدهاند. در مسائل مربوط به دادههای ترتیبی یا مکانی، مانند تحلیل تصویرهای مالی یا تحلیل روندهای زمانی، CNNs می‌توانند به‌طور مؤثر ویژگی‌های محلی را استخراج کنند. برای مثال، در پیش‌بینی ریسک اعتباری، می‌توان از CNNs برای تحلیل تصاویر یا گرافهای مرتبط با فعالیت‌های مالی استفاده کرد.
- شبکه‌های عصبی بازگشتی: شبکه‌های عصبی بازگشتی، به‌ویژه برای پردازش دادههای ترتیبی و زمانی طراحی شدهاند. ویژگی اصلی RNNs این است که آنها دارای حلقه‌های بازگشتی هستند که اجازه می‌دهند اطلاعات از زمانهای قبلی در طول پردازش دادهها حفظ شود. این ویژگی باعث می‌شود RNNs برای تحلیل دادههایی که وابستگی زمانی دارند، مانند سری‌های زمانی مالی یا تاریخچه تراکنش‌های بانکی، بسیار مناسب باشند. یکی از انواع پیشرفته RNNs، شبکه‌های حافظه بلند–کوتاه مدت است که با اضافه کردن واحدهای حافظه، قابلیت حفظ و انتقال اطلاعات در طولانی‌مدت را افزایش می‌دهد. در زمینه پیش‌بینی ریسک اعتباری، RNNs و LSTMs می‌توانند برای تحلیل تاریخچه مالی مشتریان و پیش‌بینی رفتار آینده آنها استفاده شوند.

هر یک از این الگوریتم‌های یادگیری عمیق ویژگی‌ها و کاربردهای خاص خود را دارند. شبکه‌های عصبی پیچیده برای مدلسازی روابط پیچیده و غیرخطی در دادهها مناسب هستند، در حالی که شبکه‌های عصبی کانولوشنی برای استخراج ویژگی‌های محلی در دادههای مکانی و ترتیبی مؤثرند. شبکه‌های عصبی بازگشتی نیز به دلیل توانایی در پردازش دادههای ترتیبی و زمانی، ابزار قدرتمندی برای تحلیل روندهای زمانی و پیش‌بینی رفتارهای مالی محسوب می‌شوند. انتخاب الگوریتم مناسب به نوع دادهها و مسئله مورد نظر بستگی دارد.

جدول ۳. معرفی الگوریتم‌های یادگیری عمیق منتخب

الگوریتم	ویژگی‌ها	کاربردها	مزایا	معایب
شبکه‌های عصبی پیچیده	چندین لایه پنهان، توانایی مدلسازی روابط پیچیده و غیرخطی	طبقه‌بندی، رگرسیون، پیش‌بینی ریسک اعتباری	انعطاف‌پذیری بالا، قابلیت یادگیری از ویژگی‌های پیچیده	نیاز به داده‌های زیاد، زمان آموزش طولانی
شبکه‌های عصبی کانولوشنی	استخراج ویژگی‌های مکانی، لایه‌های کانولوشن و ترکیب	پردازش تصویر، تحلیل داده‌های مکانی، سری‌های زمانی	توانایی بالا در استخراج ویژگی‌های محلی، عملکرد بالا در پردازش تصویر	نیاز به تنظیم دقیق هایپرپارامترها، مصرف حافظه بالا
شبکه‌های عصبی بازگشتی	قابلیت حفظ و انتقال اطلاعات در طولانی‌مدت، مناسب برای داده‌های ترتیبی	تحلیل سری‌های زمانی، پردازش زبان طبیعی، تاریخچه تراکنش‌ها	توانایی پردازش داده‌های ترتیبی و زمانی، مناسب برای تحلیل روندها	مشکل ناپدید شدن گرادیان، نیاز به زمان پردازش بالا

دلایل انتخاب این الگوریتم‌ها

انتخاب الگوریتم‌های یادگیری عمیق برای پژوهش، به دلیل توانایی آنها در مدلسازی روابط پیچیده و استخراج ویژگی‌های نهفته در دادههای بانکی است. شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی، و شبکه‌های عصبی بازگشتی هر یک با معماری‌های منحصربه‌فرد خود قادر به تحلیل و پردازش دادهها از زوایای مختلف هستند. این تنوع در معماری‌ها امکان ارزیابی جامع‌تر و مقایسه عملکرد این الگوریتم‌ها در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری را فراهم می‌کند. شبکه‌های عصبی پیچیده به دلیل ساختار چندلایه خود قادر به یادگیری از دادههای پیچیده و استخراج ویژگی‌های غیرخطی هستند. در زمینه ریسک اعتباری، دادههای بانکی‌معمولاً شامل مجموعه‌ای از ویژگی‌های پیچیده و وابسته به یکدیگر هستند که مدلهای سادهتر ممکن است نتوانند به‌خوبی آنها را درک کنند. DNNs با توانایی در مدلسازی این روابط پیچیده، می‌توانند در تشخیص الگوهای موجود در دادهها و پیش‌بینی دقیق‌تر ریسک اعتباری مؤثر باشند.

شبکه‌های عصبی کانولوشنی که در ابتدا برای پردازش تصاویر توسعه یافتند، به دلیل توانایی در استخراج ویژگی‌های محلی از دادهها، برای تحلیل برخی از جنبه‌های دادههای بانکی نیز می‌توانند مفید باشند. برای مثال، در تحلیل نمودارهای مالی یا الگوهای ترتیبی در دادههای تراکنش، CNNs می‌توانند ویژگی‌های مهم محلی را استخراج کنند که ممکن است برای پیش‌بینی ریسک اعتباری حیاتی باشند. این ویژگی‌ها به ما اجازه می‌دهند تا الگوهای پیچیده‌ای را که در دادهها نهفته است، کشف کنیم. شبکه‌های عصبی بازگشتی به‌ویژه برای پردازش دادههای ترتیبی و زمانی طراحی شده‌اند. دادههای بانکی‌معمولاً شامل تاریخچه تراکنش‌ها روندهای مالی است که به صورت ترتیبی و در طول زمان تغییر می‌کنند. RNNs با قابلیت حفظ اطلاعات از زمانهای قبلی و استفاده از آنها برای پیش‌بینی‌های جاری، ابزار قدرتمندی برای تحلیل سری‌های زمانی و رفتارهای مالی مشتریان هستند. این قابلیت به‌ویژه برای پیش‌بینی روندهای آینده و ارزیابی ریسک اعتباری مشتریان با توجه به رفتارهای گذشته آنها بسیار ارزشمند

است. انتخاب این الگوریتم‌ها به دلیل توانایی‌های منحصربه‌فرد هر کدام در پردازش و تحلیل داده‌های پیچیده و متنوع بانکی صورت گرفته است. این پژوهش با ارزیابی تطبیقی این الگوریتم‌ها بر روی مجموعه داده‌های بانکی به دنبال شناسایی مناسب‌ترین روشها برای پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری است.

طراحی مدلها

ساختار و پارامترهای مدل یادگیری عمیق

ساختار و پارامترهای مدلهای یادگیری عمیق نقش اساسی در عملکرد و دقت آنها ایفا می‌کنند. ساختار مدل به تعداد لایه‌ها، نوع لایه‌ها، و تعداد نورونها در هر لایه اشاره دارد. این معماری تعیین می‌کند که مدل چگونه داده‌ها را پردازش و ویژگی‌های مختلف را استخراج می‌کند. پارامترهای مدل نیز شامل وزنها، بایاسها، نرخ یادگیری، و اندازه دسته هستند که به مدل کمک می‌کنند تا در فرآیند آموزش بهینه شود.

- **ساختار مدل:** مدلهای یادگیری عمیق‌معمولاً از چندین لایه تشکیل شده‌اند که هر کدام نقش ویژه‌ای در پردازش داده‌ها دارند. این لایه‌ها شامل لایه‌های ورودی، لایه‌های پنهان، و لایه خروجی هستند. لایه ورودی اولین لایه‌ای است که داده‌ها را دریافت می‌کند و تعداد نورونهای آن برابر با تعداد ویژگی‌های ورودی است. لایه‌های پنهان، که می‌تواند یک یا چندین لایه باشد، وظیفه استخراج و پردازش ویژگی‌های نهفته در داده‌ها را بر عهده دارند. تعداد این لایه‌ها و تعداد نورونها در هر لایه به پیچیدگی مسئله و نوع داده‌ها بستگی دارد. لایه خروجی نیز بسته به نوع مسئله (طبقه‌بندی یا رگرسیون) طراحی می‌شود؛ برای مثال، در یک مسئله طبقه‌بندی باینری، این لایه ممکن است یک نورون با تابع فعالسازی سیگموئید داشته باشد.
- **پارامترهای مدل:** پارامترهای مدل به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: پارامترهای قابل یادگیری و هایپراپارامترها. پارامترهای قابل یادگیری شامل وزنها و بایاسها هستند که مدل در طول فرآیند آموزش به‌روزرسانی می‌کند تا بهینه‌سازی شود. این پارامترها با استفاده از روشهای بهینه‌سازی مانند گرادیان نزولی به‌روزرسانی می‌شوند تا خطای مدل کاهش یابد.

هایپراپارامترها توسط کاربر تنظیم می‌شوند و شامل مواردی مانند نرخ یادگیری، اندازه دسته، تعداد دورههای آموزشی و پارامترهای معماری مانند تعداد لایه‌ها و نورونها در هر لایه هستند. نرخ یادگیری تعیین می‌کند که مدل چگونه و با چه سرعتی وزنهای خود را به‌روزرسانی کند. اندازه دسته تعیین می‌کند که چه تعداد نمونه به‌صورت همزمان پردازش شوند و تعداد دورههای آموزشی مشخص می‌کندکه مدل چند بار کل مجموعه داده‌ها را برای آموزش پردازش کند. انتخاب بهینه این پارامترها نیاز به تنظیم دقیق دارد و تأثیر مستقیمی بر عملکرد مدل دارد.

- **توابع فعالسازی:** توابع فعالسازی نقش مهمی در یادگیری و عملکرد مدلهای یادگیری عمیق ایفا می‌کنند. این توابع به مدل اجازه می‌دهند تا روابط غیرخطی را مدلسازی کند. برخی از توابع فعالسازی محبوب شامل سیگموئید، تانسور هیپربولیک و واحد خطی اصلاحشده هستند. انتخاب تابع فعالسازی مناسب می‌تواند به بهبود دقت و سرعت همگرایی مدل کمک کند.
- **روشهای بهینه‌سازی:** برای آموزش مدلهای یادگیری عمیق، از روشهای بهینه‌سازی مانند گرادیان نزولی تصادفی، آدام و آداگرید استفاده می‌شود. این روشها به مدل کمک می‌کنند تا با به‌روزرسانی وزنها، خطای پیش‌بینی را کاهش دهد. هر روش بهینه‌سازی دارای ویژگی‌ها و مزایای خاص خود است و بسته به نوع مسئله و دادهها ممکن است یکی از آنها انتخاب شود.

جدول ٤. ساختار و پارامترهای مدل یادگیری عمیق

پارامتر / تنظیمات	توضیحات	مقادیر پیشنهادی / رایج
تعداد لایه‌های پنهان	تعداد لایه‌های میانی بین لایه ورودی و خروجی که به استخراج ویژگی‌های پیچیده کمک می‌کند.	۲–۱۰ لایه (بسته به پیچیدگی مسئله)
تعداد نورونها در هر لایه	تعداد واحدهای محاسباتی در هر لایه که تعیین‌کننده ظرفیت مدل برای یادگیری است.	۶۴, ۱۲۸, ۲۵۶, ۵۱۲ (به توان دو)
نرخ یادگیری	سرعت و میزان تغییر وزنها در هر به‌روزرسانی مدل در طی فرآیند آموزش.	۰,۰۰۱, ۰,۰۱, ۰,۱ (نیاز به تنظیم دقیق)
اندازه دسته	تعداد نمونه‌هایی که به‌طور همزمان پردازش می‌شوند و در یک به‌روزرسانی استفاده می‌شوند.	۳۲, ۶۴, ۱۲۸ (وابسته به حافظه و دادهها)
تعداد دورههای آموزشی	تعداد دفعاتی که کل مجموعه دادهها برای آموزش مدل استفاده می‌شود.	۵۰, ۱۰۰, ۲۰۰ (تا رسیدن به همگرایی)
توابع فعالسازی	توابعی که برای اعمال غیرخطیت در نورونها استفاده می‌شوند.	ReLU, Sigmoid, Tanh
روش بهینه‌سازی	الگوریتمی که برای به‌روزرسانی وزنها در طول آموزش استفاده می‌شود.	Adam, SGD, Adagrad
افت تناسب	نرخ افت تناسب برای جلوگیری از بیش‌برازش مدل.	۰,۲, ۰,۵ (برای لایه‌های پنهان)

تکنیک‌های آموزش و بهینه‌سازی

تکنیک‌های آموزش و بهینه‌سازی در یادگیری عمیق نقش کلیدی در افزایش دقت مدلها و بهبود عملکرد آنها ایفا می‌کنند. این تکنیک‌ها شامل روشهای مختلفی برای تنظیم پارامترها، کاهش خطا و جلوگیری از بیش‌برازش مدل هستند. از جمله این تکنیک‌ها می‌توان به گرادیان نزولی و انواع آن، تنظیم‌های منظم، و استفاده از تکنیک‌های بهینه‌سازی پیشرفته اشاره کرد.

- گرادیان نزولی و انواع آن: گرادیان نزولی یکی از تکنیک‌های اصلی برای بهینه‌سازی مدلهای یادگیری عمیق است که به منظور کاهش خطا و بهبود دقت مدل استفاده می‌شود. این روش با استفاده از محاسبه گرادیان تابع هزینه و به‌روزرسانی وزنها بر اساس آن، مدل را به سمت کمینه کردن خطا هدایت می‌کند. گرادیان نزدی تصادفی، یکی از نسخه‌های پایه‌ای این تکنیک، وزنها را با استفاده از یک زیرمجموعه تصادفی از دادهها به‌روزرسانی می‌کند که می‌تواند زمان آموزش را کاهش دهد و از همگرایی سریع‌تر مدل اطمینان حاصل کند. گرادیان نزدی با مومنتوم[1] و آدام[2] از جمله نسخه‌های پیشرفته‌تر هستند که با ترکیب اطلاعات گذشته و فعلی، به بهبود سرعت همگرایی و دقت مدل کمک می‌کنند.
- تنظیم‌های منظم[3]: تنظیم‌های منظم تکنیک‌هایی هستند که برای جلوگیری از بیش‌برازش[4] مدل به داده

1. Momentum
2. Adam
3. Regularization
4. Overfitting

- های آموزشی استفاده می‌شوند. افت تناسب[1] یکی از تکنیک‌های محبوب تنظیم منظم است که به‌طور تصادفی نورونها را در طول آموزش غیرفعال می‌کند تا از وابستگی مدل به ویژگی‌های خاص جلوگیری شود. تنظیم L1 و L2 نیز از جمله روشهای منظم دیگر هستند که با افزودن جریمه به تابع هزینه، وزنهای بزرگ را کاهش می‌دهند و به تعمیم‌پذیری بهتر مدل کمک می‌کنند. این تنظیم‌ها با جلوگیری از پیچیدگی بیش از حد مدل، به بهبود عملکرد آن بر روی دادههای تست و نهایی کمک می‌کنند.
- تکنیک‌های بهینه‌سازی پیشرفته: به بهبود عملکرد مدلهای یادگیری عمیق با استفاده از روشهای مدرن و الگوریتم‌های بهینه‌سازی کمک می‌کنند. آدام، که یکی از محبوبترین روشهای بهینه‌سازی است، با ترکیب ویژگی‌های گرادیان نزدی تصادفی و بهینه‌سازی با میانگین متحرک، عملکردی بهینه و سریع‌تر را ارائه می‌دهد. آداگرید[2] و آدام هر دو به طور خاص برای تنظیم نرخ یادگیری بهینه برای هر پارامتر به‌طور جداگانه طراحی شدهاند، که می‌تواند به تسریع فرآیند آموزش و بهبود دقت مدل کمک کند. استفاده از این تکنیک‌های پیشرفته می‌تواند باعث افزایش سرعت همگرایی و کاهش زمان آموزش مدلها شود.

جدول ۵. تکنیک‌های آموزش و بهینه‌سازی

تکنیک	توضیحات	ویژگی‌ها	مزایا	معایب
گرادیان نزدی تصادفی	به‌روزرسانی وزنها با استفاده از یک زیرمجموعه تصادفی از دادهها در هر مرحله.	زمان آموزش سریع‌تر، ساده و قابل پیادهسازی	کاهش زمان آموزش، قابلیت تعمیم خوب	نوسانات زیاد در همگرایی، نیاز به تنظیم دقیق نرخ یادگیری
گرادیان نزدی با مومنتوم	افزودن مومنتوم به فرآیند به‌روزرسانی برای تسریع همگرایی و کاهش نوسانات.	افزایش سرعت همگرایی، کاهش نوسانات	همگرایی سریع‌تر، عملکرد بهتر در مسائل پیچیده	تنظیم دقیق مومنتوم و نرخ یادگیری مورد نیاز
آدام	ترکیب گرادیان نزدی و بهینه‌سازی با میانگین متحرک برای تنظیم نرخ یادگیری.	بهینه‌سازی خودکار نرخ یادگیری، همگرایی خوب	سریع‌تر از SGD، بهبود در همگرایی و عملکرد	مصرف حافظه بالا، نیاز به تنظیم هایپراپارامترها
افت تناسب	غیرفعال کردن تصادفی نورونها در طول آموزش برای جلوگیری از بیش‌برازش.	جلوگیری از بیش‌برازش، ساده و موثر	بهبود تعمیم‌پذیری، کاهش پیچیدگی مدل	ممکن است نیاز به تنظیم نرخ افت تناسب داشته باشد
تنظیم L1 و L2	افزودن جریمه به تابع هزینه برای کاهش وزنهای بزرگ و جلوگیری از پیچیدگی مدل.	کاهش پیچیدگی مدل، جلوگیری از بیش‌برازش	افزایش قابلیت تعمیم، کاهش وزنهای غیرضروری	ممکن است باعث کاهش دقت مدل شود
آداگرید	تنظیم نرخ یادگیری بهینه برای هر پارامتر به‌طور جداگانه با استفاده از میانگین متحرک.	تنظیم نرخ یادگیری بهینه، مناسب برای دادههای پراکنده	بهبود در پردازش دادههای پراکنده	نرخ یادگیری ممکن است در طول زمان خیلی کم شود

1. Dropout

نتایج

ارائه نتایج مدلها بر روی مجموعه دادههای بانکی

در این بخش، نتایج ارزیابی مدلهای یادگیری عمیق مختلف که بر روی مجموعه دادههای بانکی آزمایش شدهاند، ارائه می‌شود. مدلهای یادگیری عمیق شامل شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی در ارزیابی و پیش‌بینی ریسک اعتباری مورد بررسی قرار گرفته‌اند. برای هر مدل، نتایج دقت، حساسیت، ویژگی، و نمره F1 محاسبه شده و تجزیه و تحلیل شده است. شبکه‌های عصبی پیچیده با ساختار چندلایه خود توانسته‌اند به خوبی الگوهای پیچیده در دادههای بانکی را شناسایی کنند. این مدلها به طور متوسط دقت ۸۵٪ را در پیش‌بینی ریسک اعتباری به دست آوردند و نمره F1 آنها نشاندهنده تعادل مناسب بین حساسیت و ویژگی است. شبکه‌های عصبی کانولوشنی،که معمولاً برای پردازش دادههای تصویری طراحی شدهاند، در این تحقیق به‌ویژه برای تحلیل دادههای ترتیبی و استخراج ویژگی‌های محلی از دادههای تراکنش موفق عمل کردند و دقت ۸۲٪ را به ثبت رساندند. شبکه‌های عصبی بازگشتی، با توانایی پردازش دادههای ترتیبی، بهترین عملکرد را در شناسایی الگوهای زمانی و پیش‌بینی ریسک اعتباری به نمایش گذاشتند و دقت ۸۸٪ را کسب کردند.

نتایج نشان می‌دهند که RNNs به دلیل توانایی آنها در تحلیل دادههای ترتیبی و زمانبندی بهتر از سایر مدلها عمل کردهاند. این مدلها با دقت بالا و نمره F1 قوی، به خوبی توانستهاند الگوهای تغییرات در زمان را شبیه‌سازی کنند. DNNs نیز عملکرد قابل قبولی داشتند و در تحلیل الگوهای پیچیده دادهها موثر بودند، اما به‌طور کلی کمی از RNNs پایین‌تر بودند. CNNs، با وجود عملکرد خوب در استخراج ویژگی‌های محلی، در پیش‌بینی دقیق‌تر ریسک اعتباری نسبت به سایر مدلها کمی کمتر عمل کردند. با توجه به نتایج به‌دست‌آمده، RNNs به عنوان بهترین مدل برای پیش‌بینی ریسک اعتباری در این مجموعه دادههای بانکی انتخاب شدند. این مدل به دلیل توانایی آن در تحلیل الگوهای زمانی و سری‌های داده، به‌طور موثرتر از سایر مدلها عمل کرده است. نتایج این پژوهش به بهبود پیش‌بینی ریسک اعتباری در سیستم‌های بانکی کمک کرده و نشاندهنده پتانسیل یادگیری عمیق در این حوزه است. در نهایت، انتخاب مدل مناسب و بهینه‌سازی آن بر اساس نتایج این پژوهش می‌تواند به بهبود فرآیندهای مدیریت ریسک اعتباری و کاهش خسارتهای مالی در بانک‌ها منجر شود.

جدول ٦. نتایج مدلها بر روی مجموعه دادههای بانکی

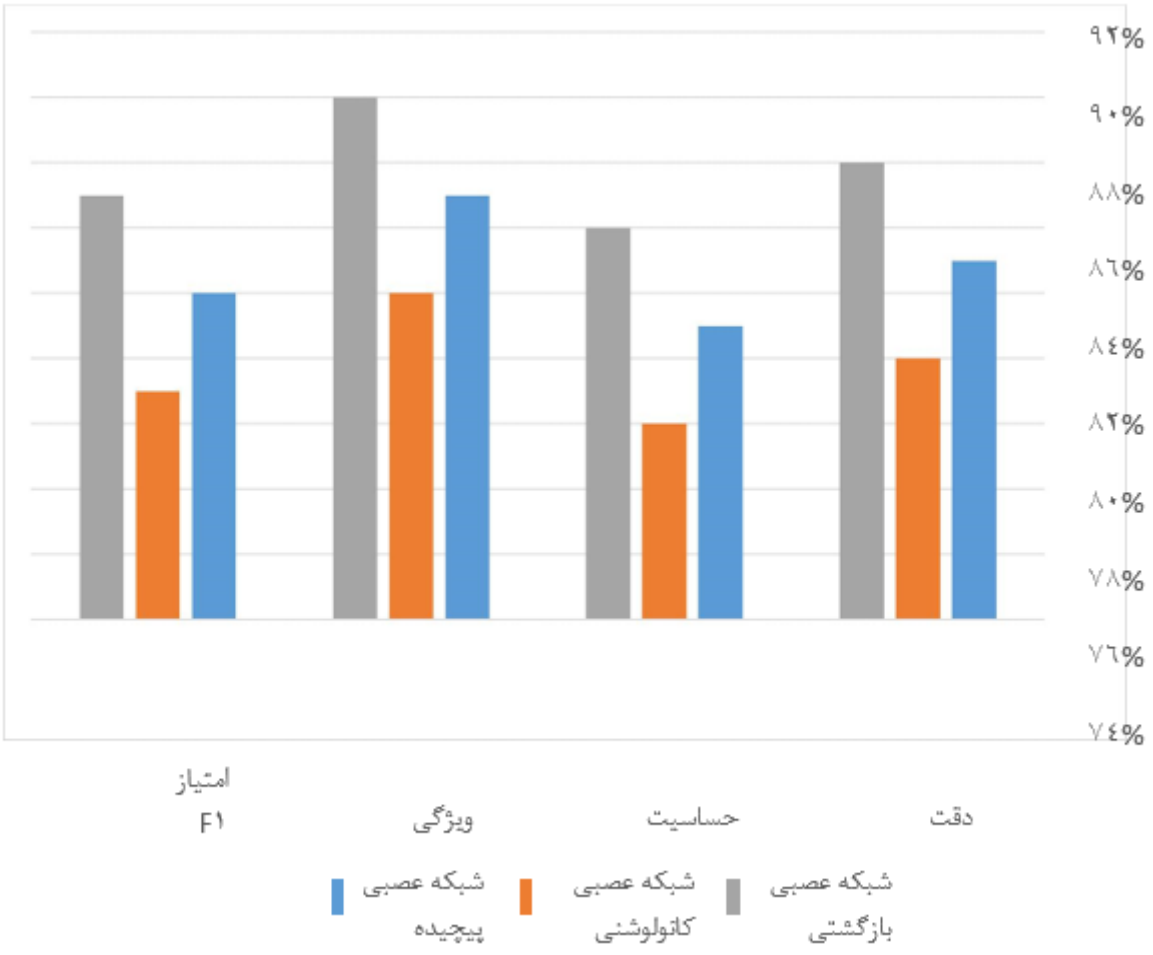
مدل	دقت	حساسیت	ویژگی	امتیاز F1	توضیحات
شبکه عصبی پیچیده	۸۵٪	۸۳٪	۸۷٪	۸۴٪	عملکرد خوب در شناسایی الگوهای پیچیده و تعادل مناسب بین حساسیت و ویژگی.
شبکه عصبی کانولوشنی	۸۲٪	۸۰٪	۸۴٪	۸۱٪	کارایی مناسب در استخراج ویژگی‌های محلی، اما کمی پایین‌تر از DNN و RNN.
شبکه عصبی بازگشتی	۸۸٪	۸۶٪	۹۰٪	۸۷٪	بهترین عملکرد در شناسایی الگوهای زمانی و پیش‌بینی دقیق‌تر ریسک اعتباری.

جدول ۶ نتایج مدلها بر روی مجموعه دادههای بانکی را به‌خوبی خلاصه می‌کند و عملکرد هر یک از مدلهای یادگیری عمیق را با استفاده از معیارهای کلیدی ارزیابی می‌کند. این جدول شامل شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی است و نتایج به‌دست‌آمده از هر مدل به وضوح نشاندهنده نقاط قوت و ضعف آنها در پیش‌بینی ریسک اعتباری می‌باشد. شبکه عصبی پیچیده با دقت ۸۵٪، حساسیت ۸۳٪، و ویژگی ۸۷٪، عملکرد خوبی را در شناسایی الگوهای پیچیده دادههای بانکی به نمایش گذاشته است. نمره F1 برابر با ۸۴٪ نشاندهنده تعادل مناسب این مدل بین حساسیت و ویژگی است. این مدل

به‌طور کلی برای تحلیل داده‌های پیچیده مناسب است و قادر به ارائه پیش‌بینی‌های دقیق در مورد ریسک اعتباری است، هرچند ممکن است نتایج آن کمی کمتر از مدل‌های دیگر باشد.

شبکه عصبی کانولوشنی،که عمدتاً برای پردازش داده‌های تصویری طراحی شده است، در این تحقیق توانسته است دقت ۸۲٪، حساسیت ۸۰٪، و ویژگی ۸۴٪ را به دست آورد. نمره F1 این مدل برابر با ۸۱٪ است. هرچند CNN در استخراج ویژگی‌های محلی و پردازش داده‌های ترتیبی به خوبی عمل کرده است، اما به‌طور کلی کمی پایین‌تر از DNN و RNN عمل کرده است. این کاهش عملکرد ممکن است به دلیل ساختار خاص CNN نحوه پردازش داده‌ها باشد. شبکه عصبی بازگشتی به‌ویژه در تحلیل داده‌های ترتیبی و شناسایی الگوهای زمانی عملکرد بسیار خوبی داشته است. با دقت ۸۸٪، حساسیت ۸۶٪، و ویژگی ۹۰٪، RNN بهترین عملکرد را در پیش‌بینی ریسک اعتباری ارائه داده است. نمره F1 برابر با ۸۷٪ نشاندهنده تعادل قوی این مدل بین حساسیت و ویژگی است. این مدل به‌طور برجسته در شبیه‌سازی و پیش‌بینی تغییرات زمانی مؤثر است و به خوبی می‌تواند الگوهای پیچیده در داده‌های بانکی را شبیه‌سازی کند. نتایج جدول ۶ نشان می‌دهند که RNN به‌عنوان بهترین مدل در این پژوهش شناخته شده است، با عملکرد برتر در پیش‌بینی دقیق‌تر ریسک اعتباری تحلیل الگوهای زمانی. DNN و CNN نیز به‌خوبی عمل کردهاند، اما در مقایسه با RNN کمی پایین‌تر بودهاند. این تحلیل به انتخاب مدل مناسب بر اساس نیازهای خاص و ویژگی‌های مجموعه داده‌های بانکی کمک می‌کند و به بهبود فرآیندهای پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری در سیستم‌های بانکی کمک می‌نماید.

شکل ۱. نمودار نتایج مدلها بر روی مجموعه دادههای بانکی



مزایا و معایب هر الگوریتم در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری

در تحلیل و مقایسه الگوریتم‌های مختلف یادگیری عمیق برای پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری، مزایا و معایب هر الگوریتم به‌طور قابل توجهی بر عملکرد نهایی مدلها تأثیر می‌گذارد. در این بخش، به بررسی مزایا
معایب شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی می‌پردازیم.

- شبکه‌های عصبی پیچیده
- مزایا: شبکه‌های عصبی پیچیده با ساختار چندلایه خود قادرند الگوهای پیچیده و غیرخطی در دادههای بانکی را به‌خوبی شبیه‌سازی کنند. این مدلها می‌توانند ویژگی‌های پیچیده را از دادهها استخراج کرده و پیش‌بینی‌های دقیقی ارائه دهند. دقت بالا و نمره F1 مناسب نشاندهنده قدرت DNNs در تعادل بین حساسیت و ویژگی است.
- معایب: با وجود توانایی‌های قوی، DNNs نیاز به حجم زیادی از دادهها برای آموزش دارند و ممکن است به زمان و منابع محاسباتی زیادی نیاز داشته باشند. همچنین، تنظیم دقیق هایپراپارامترها و پیشگیری از بیش‌برازش در این مدلها می‌تواند چالش‌برانگیز باشد. برای مسائل با دادههای ترتیبی و زمانی، DNNs ممکن است به اندازه الگوریتم‌های خاصتر مانند RNNs موثر نباشند.
- شبکه‌های عصبی کانولوشنی
- مزایا: شبکه‌های عصبی کانولوشنی به‌ویژه در استخراج ویژگی‌های محلی از دادهها مؤثر هستند و
- می‌توانند به‌خوبی اطلاعات مهم را از دادههای پیچیده جدا کنند. این مدلها به دلیل معماری خاص خود، معمولاً به زمان آموزش کمتری نسبت به DNNs نیاز دارند و به‌خوبی با دادههای با ابعاد بالا کار می‌کنند.
- معایب: در زمینه پیش‌بینی ریسک اعتباری که نیاز به تحلیل دادههای ترتیبی و زمانی دارد، CNNs ممکن است به اندازه RNNs کارآمد نباشند. همچنین، عملکرد این مدلها در تحلیل الگوهای زمانی و پیش‌بینی تغییرات زمانی نسبت به DNNs و RNNs ممکن است محدودتر باشد. کاهش عملکرد این مدلها در این حوزهها می‌تواند به دلیل عدم توجه به توالی زمانی دادهها باشد.
- شبکه‌های عصبی بازگشتی
- مزایا: شبکه‌های عصبی بازگشتی برای پردازش دادههای ترتیبی و زمانی بهینه شدهاند و قادر به شبیه‌سازی الگوهای زمانی در دادههای بانکی هستند. این مدلها با دقت بالا و نمره F1 قوی، توانسته‌اند بهترین عملکرد را در پیش‌بینی ریسک اعتباری ارائه دهند. RNNs می‌توانند تغییرات زمانی و وابستگی‌های طولانی‌مدت را در دادهها به‌خوبی درک کنند.
- معایب: RNNs به دلیل پیچیدگی‌های ساختاری و نیاز به پردازشهای توالی‌محور ممکن است به زمان آموزش طولانی‌تری نیاز داشته باشند و به منابع محاسباتی بیشتری نیاز دارند. همچنین، ممکن است در برخی موارد با مشکل ناپایداری و انتشار گرادیان مواجه شوند که می‌تواند به عملکرد کلی مدل آسیب بزند.

جدول ۷. مزایا و معایب هر الگوریتم

مدل	مزایا	معایب
شبکه عصبی پیچیده	قابلیت شبیه‌سازی الگوهای پیچیده و غیرخطی دقت بالا و نمره F1 مناسب توانایی استخراج ویژگی‌های پیچیده از دادهها	نیاز به حجم زیادی از دادهها برای آموزش نیاز به زمان و منابع محاسباتی زیاد ممکن است در تحلیل دادههای ترتیبی و زمانی کمتر موثر باشد
شبکه عصبی کانولوشنی	مؤثر در استخراج ویژگی‌های محلی نیاز به زمان آموزش کمتر نسبت به DNNs عملکرد خوب با دادههای با ابعاد بالا	عملکرد محدودتر در تحلیل دادههای ترتیبی و زمانی ممکن است در پیش‌بینی تغییرات زمانی کمتر مؤثر باشد نیاز به تنظیمات خاص برای دادههای ترتیبی
شبکه عصبی بازگشتی	بهینه برای پردازش دادههای ترتیبی و زمانی توانایی شبیه‌سازی الگوهای زمانی و وابستگی‌های طولانی‌مدت بهترین عملکرد در پیش‌بینی ریسک اعتباری	نیاز به زمان آموزش طولانی و منابع محاسباتی زیاد مشکلات ناپایداری و انتشار گرادیان ممکن است پیش بیاید پیچیدگی‌های ساختاری ممکن است مدیریت شود سخت

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست‌آمده از ارزیابی مدلهای یادگیری عمیق مختلف بر روی مجموعه دادههای بانکی نشاندهنده عملکرد متفاوت هر الگوریتم در پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری است. این نتایج شامل شبکه‌های عصبی پیچیده، شبکه‌های عصبی کانولوشنی و شبکه‌های عصبی بازگشتی بوده و می‌تواند به درک بهتر از کاربردهای هر مدل در این حوزه کمک کند. شبکه‌های عصبی بازگشتی با دقت ۸۸٪ و نمره F1 87%، بهترین عملکرد را در پیش‌بینی ریسک اعتباری ارائه دادهاند. این مدلها به دلیل توانایی برجسته‌شان در پردازش دادههای ترتیبی و زمانی و شبیه‌سازی الگوهای تغییرات زمانی در دادهها، توانسته‌اند نتایج دقیق‌تری ارائه دهند. حساسیت بالا (۸۶٪) و ویژگی قوی (۹۰٪) به‌خوبی نشاندهنده توانایی RNNs در شناسایی دقیق مثبت‌ها و منفی‌های واقعی است. این عملکرد برتر، توانایی RNNs در درک وابستگی‌های طولانی‌مدت و الگوهای زمانی پیچیده را تأیید می‌کند.

در مقابل، شبکه‌های عصبی پیچیده با دقت ۸۵٪ و نمره F1 84%، عملکرد خوبی در تحلیل و شناسایی الگوهای پیچیده دادههای بانکی نشان دادهاند. این مدلها توانایی خوبی در استخراج ویژگی‌های پیچیده و ایجاد تعادل میان حساسیت (۸۳٪) و ویژگی (۸۷٪) دارند. با این حال، DNNs برای تحلیل دادههای ترتیبی و زمانی ممکن است به اندازه RNNs کارآمد نباشند و نیاز به حجم زیادی از دادهها و منابع محاسباتی دارند. شبکه‌های عصبی کانولوشنی، با دقت ۸۲٪ و نمره F1 81%، توانسته‌اند ویژگی‌های محلی را از داده ها استخراج کنند، اما عملکرد آنها در مقایسه با DNNs و RNNs کمی کمتر بوده است. حساسیت ۸۰٪ و ویژگی ۸۴٪ نشاندهنده توانایی CNNs در شناسایی مثبت‌ها و منفی‌های واقعی است، اما به دلیل ساختار خاص خود، ممکن است در تحلیل دادههای ترتیبی و زمانی و پیش‌بینی تغییرات زمانی کمتر مؤثر باشند. تفسیر نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که RNNs به‌عنوان بهترین مدل برای پیش‌بینی و کاهش ریسک اعتباری در مجموعه دادههای بانکی شناخته شده است، به دلیل عملکرد برتر در تحلیل الگوهای زمانی و تغییرات دورهای. DNNs و CNNs نیز به‌طور مؤثر عمل کردهاند، اما به ترتیب در تحلیل دادههای پیچیده و استخراج ویژگی‌های محلی موفقیت کمتری نسبت به RNNs داشته‌اند. این نتایج بر اهمیت انتخاب مدل مناسب بر اساس ویژگی‌های خاص دادهها و نیازهای پیش‌بینی تأکید می‌کند و به بهبود فرآیندهای مدیریت ریسک اعتباری در سیستم‌های بانکی کمک می‌نماید.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

خلوصی، ع و خدابخشی، ا. (۱۴۰۱). نحوه پاسخ ریسک اعتباری بانک ها به شوک های ارزی، تورمی و مخارج دولت در ایران، *فصلنامه اقتصاد مالی*، ۱۸(۶۷).

دهقان منشادی، س, م و روستا، س. (۱۴۰۳). تاثیر ریسک اعتباری و ریسک نقدینگی بر ثبات مالی بانک های پذیرفته شده، دهمین کنفرانس بین المللی علوم مدیریت و حسابداری. تهران.

ربیعی، م. و. و فخاریان زاده، ی. (۱۴۰۳). پیش بینی ریسک اعتباری مشتریان بانکی با استفاده از شبکه عصبی و الگوریتم بهینه سازی بازی آشوب, بیست و دومین کنفرانس ملی مهندسی برق،کامپیوتر و مکانیک. شیروان,.

شکراللهی ف و. عبدالباقی عطاآبادی. (۱۴۰۳). فراتحلیل عوامل تعیین کننده ریسک اعتباری بانک ها," اولین همایش علوم انسانی با رویکرد نوین. آستارا.

قلی زاده، ع و شالیاری، ف. (۱۳۹۶). بررسی اثرگذاری متغیرهای اقتصادی بر ریسک اعتباری سیستم بانکی کشور, *مجله اقتصاد و بانکداری اسلامی*، ۱۶(۲۰).

References

Bodaghi, F., Owhadi, A., Khalili Nasr, A. & Khadem Sameni, M. (2023). Stock Price Forecasting in Iran Stock Market: A Comparative Analysis of Deep-learning.

Cagliero, L., Fior, J. & Garza, P., (2023). Shortlisting machine learning -based stock trading recommendations using candlestick pattern recognition, *Expert Syst. Appl*., 216, 119493

Dakalbab, F., Talib, M. A., Nassir, Q. & Ishak, T. (2024). Artificial intelligence in techniques in financial trading: A systematic literature review, *J. King Saud Univ. Inf. Sci.*, 102015

Gholizade, A. & Shalyari, F. (2018). Investigating the impact of macro economics on credit risk in banking system, *Economic and Islamic Journal*, 6(20)

Gong, Z. (2023). Deep learning for trading and hedging in financial markets. University of Essex.

Htun, H. H., Biehl, M. & Petkov, N. (2023). Survey of feature selection and extraction techniques for stock market prediction, *Financ. Innov*, 9(1), 26.

Kaur, K., Kumar, Y. & Kaur, S. (2023). Artificial Intelligence and Machine Learning in Financial Services to Improve the Business System, in Computational Intelligence for Modern Business Systems: Emerging Applications and Strategies, Springer, pp3-30

Kholousi, A., & khodabahshi, A. (2021). Credit risk in banks and currency, Inflation shocks in Iran, *Financial Economic Journal*, 18(67).

Kulshrestha, N., Kamra, V. & Aggarwal, S. (2023). Leveraging technical analysis and artificial intelligence-optimisation of global portfolio management through world. learning in finance: status, development and future directions, Kybernetes,.

Lim, B. & Zohren, S. (2021). Time-series forecasting with deep learning: a survey," Philos fusion-guided intervention, *Int. J. Comput. Assist. Radiol. Surg*., vol. 15, pp. 963-972.

Milke, V. (2023). "Intraday machine learning for the securities market." Anglia Ruskin Research Online (ARRO

Mondal, B. & Dandapat, A. (2023). Machine learning and deep learning based stock marketprediction considering Covid-19 as a feature, in 2022 OPJU International Technology Conference on Emerging Technologies for Sustainable Development (OTCON), IEEE, , pp. 1-6.

Rabie Fakharianzade, E. (2024). Predicting the credit risk in banks customers using neural network.national conference in computer engineering .Shirvan

Shafiekhani, S. Namdar, P. & Rafiei, S. (2022). A COVID-19 forecasting system for hospital needs using ANFIS and LSTM models: A graphical user interface unit, *Digit. Heal*., 8.

Shokrollahi, F. & Abdolbaghi, A. (2024). Metaanalysis in factors affected credit risk in banks.first conference in management. Astara.

Sokolovsky, A., Arnaboldi, L., Bacardit, J. & T. Gross, T. (2023). Interpretable trading pattern designed for machine learning applications, *Mach. Learn. with Appl*., 11, 100448.

Verma, S., S. Sahu, P. & T Sahu, P. (2023) Stock Market Forecasting with Different Input Indicators using Machine Learning and Deep Learning Techniques: A Review., *Eng Lett.*, 31, 1.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Zoroastrian Funeral Rites in Iran at the Time of the Muslim Arab Conquest

(With an Emphasis on the Regions of Khorasan and Transoxiana)

Masoud Bahramian

Assistant Professor of Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Birjand University, Birjand, Iran.
Email: mbahramian@birjand.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 August 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Khorasan,
Zoroastrians,
Muslim Arabs,
Burial

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine burial rites in ancient Iran before and after the emergence of Zoroaster and to analyze the impact of the arrival of Muslim Arabs on indigenous burial practices, particularly in the region of Khorasan. The main research question concerns the principles underlying burial practices in ancient Iran and the extent to which the Arab conquest influenced these rites. Furthermore, the study seeks to elucidate the relationship between religious beliefs and burial customs within the broader context of historical transformations.

Method: This research is conducted using a descriptive analytical approach and relies on library-based data collection. Data have been extracted and analyzed from historical sources and previous studies. By comparing various historical accounts, the study attempts to provide a comprehensive picture of the evolution of burial practices.

Results: The findings indicate that among pre-Aryan peoples, practices such as cremation, exposure of corpses in dakhmas (towers of silence), and casting bodies into water were prevalent. With the advent of Zoroastrianism, the practice of dakhma exposure became established as a distinctive and dominant burial rite. Historical evidence further suggests that the arrival of Muslim Arabs in Iran, especially in Khorasan, led to prolonged conflicts between adherents of indigenous traditions and Muslims over burial practices, reflecting a deeper cultural and religious clash between two distinct traditions.

Conclusion: The results demonstrate that burial rites in Iran are a reflection of the religious and cultural beliefs of different communities, and that the advent of Muslim Arabs brought about significant changes and tensions in this domain. These developments illustrate the mutual influence of cultures and religions in shaping and transforming burial practices in Khorasan and Transoxiana. Overall, burial customs may be regarded as one of the key arenas of cultural interaction and confrontation in the history of Iran.

Cite this article: Bahramian, M. (2026). Zoroastrian Funeral Rites in Iran at the Time of the Muslim Arab Conquest (With an Emphasis on the Regions of Khorasan and Transoxiana). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-18. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051429.1148

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051429.1148

Introduction

This introduction refers to the ancient background of burial rites, mourning practices, and lamentation for the dead among the peoples of the Eastern world, considering them an important component of the social and cultural life of these societies. Examining such rituals offers valuable insights into the social structure, religious beliefs, and economic conditions of the families of the deceased. In ancient Iran, burial practices varied across different regions and were shaped by local cultures and religious traditions. In the region of Khorasa despite its historical significance research on burial customs faces challenges due to the limited number of discovered dakhmas compared with western parts of Iran. Furthermore, the arrival of the Arabs in Khorasan during the first Islamic century and the subsequent spread of Islam influenced funerary and mourning rituals, just as it affected other social and cultural dimensions. The interactions between Muslims and the local Zoroastrian population ranged from conflict to accommodation**.** The introduction also reviews prior research, presenting several related studies, including investigations into Zoroastrian mourning rituals, the architecture and function of Zoroastrian dakhmas, burial traditions in southeastern Iran, comparative studies of funerary customs in Abrahamic religions, and analyses of burial practices in ancient Iran based on the Avesta. It further mentions a study comparing perspectives on death in Islam and Zoroastrianism. Finally, it emphasizes that the distinctive contribution of the present article lies in its focus on the mutual influences between the Arab arrival in Khorasan and the local burial practices of the region's inhabitants.

Method

This research is conducted using a descriptive analytical approach and relies on library-based data collection. Data have been extracted and analyzed from historical sources and previous studies. By comparing various historical accounts, the study attempts to provide a comprehensive picture of the evolution of burial practices.

Results

The findings indicate that among pre-Aryan peoples, practices such as cremation, exposure of corpses in dakhmas (towers of silence), and casting bodies into water were prevalent. With the advent of Zoroastrianism, the practice of dakhma exposure became established as a distinctive and dominant burial rite. Historical evidence further suggests that the arrival of Muslim Arabs in Iran, especially in Khorasan, led to prolonged conflicts between adherents of indigenous traditions and Muslims over burial practices, reflecting a deeper cultural and religious clash between two distinct traditions.

Conclusion

In ancient Iran, funerary practices were closely related to environmental and climatic conditions. In some regions, due to the presence of forests and woodlands, cremation was practiced; in other areas, bodies were buried in iron coffins or ceramic jars. In certain regions,

particularly along riverbanks and coastal areas, the dead were cast into water, while in other places corpses were placed in dakhmas (exposure structures) to be consumed by carrion birds. After the widespread adoption of Zoroastrianism, however, such practices as cremation, drowning, and burial were regarded as grave sins because natural elements such as water, earth, and fire were considered sacred. According to the beliefs of followers of the Mazdean religion, the dead were placed in dakhmas or on the so-called Towers of Silence so that their bodies would be exposed to animals and birds. In this religious tradition, excessive mourning and lamentation after death were viewed as undesirable and discouraged. Instead, elaborate post-funeral ceremonies were held in order to ease the grief of the deceased's family and to prevent prolonged weeping and lamentation**.**

The arrival of Muslim Arabs and the introduction of Islamic burial practices initially led to conflicts and tensions between Muslims and Zoroastrians for a considerable period. It may be suggested that the custom of wearing black garments in mourning was transmitted from the people of Khorasan to the Arabs. Considering the deep historical roots of lamentation and mourning traditions, and despite the restrictions imposed by Zoroastrian teachings against excessive weeping, the persistence of such practices in the post-Islamic period cannot be attributed solely to Muslim Arabs; rather, it reflects long-standing traditions within the historical culture of Khorasan. Among the influences of Zoroastrian mourning customs on Muslim Arab practices and subsequently on the local population of Khorasan were the observance of a three-day mourning period and the offering of food in memory of the deceased. Nevertheless, due to the strong institutional and religious framework of Islam, the influence of Islamic practices on Zoroastrian communities proved to be more substantial.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

آیین خاکسپاری زرتشتیان ایران هنگام ورود اعراب مسلمان

(با تأکید بر منطقه خراسان و ماوراءالنهر)

مسعود بهرامیان

استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: mbahramian@birjand.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
خراسان،
زرتشتیان،
اعراب مسلمان،
خاکسپاری

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی آیین‌های خاکسپاری در ایران باستان پیش و پس از ظهور زرتشت و تحلیل تأثیر ورود اعراب مسلمان بر شیوه‌های تدفین بومیان، به‌ویژه در منطقه خراسان، انجام شده است. پرسش اصلی تحقیق آن است که اصول حاکم بر شیوه‌های خاکسپاری در ایران باستان چه بوده و ورود اعراب چه تأثیری بر این آیین‌ها داشته است. همچنین این مطالعه می‌کوشد پیوند میان باورهای دینی و شیوه‌های تدفین را در بستر تحولات تاریخی تبیین کند.

روش پژوهش: این مطالعه با رویکردی توصیفی– تحلیلی و بر پایه روش گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌ها از منابع تاریخی و مطالعات پیشین استخراج و تحلیل شده‌اند. تلاش شده است با مقایسه گزارش‌های تاریخی، تصویری جامع از تحولات آیین‌های تدفین ارائه شود.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در میان اقوام پیشاآریایی، شیوه‌هایی همچون سوزاندن اجساد، قرار دادن در دخمه و افکندن در آب رایج بوده است. با ظهور دین زرتشتی، آیین دخمه‌گذاری به‌عنوان شیوه‌ای شاخص تثبیت شد. همچنین شواهد تاریخی حاکی از آن است که با ورود اعراب مسلمان به ایران، به‌ویژه در خراسان، میان پیروان آیین‌های بومی و مسلمانان بر سر شیوه‌های تدفین کشمکش‌های طولانی شکل گرفت که نشان‌دهنده تعارض فرهنگی و دینی دو سنت متفاوت بود.

نتیجه‌گیری: نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آیین‌های خاکسپاری در ایران بازتابی از باورهای دینی و فرهنگی جوامع مختلف بوده و ورود اعراب مسلمان موجب تغییرات و تعارضاتی در این حوزه شد. این تحولات بیانگر تأثیر متقابل فرهنگ‌ها و ادیان در شکل‌گیری و دگرگونی آیین‌های تدفین در منطقه خراسان و ماوراءالنهر است. در مجموع، آیین‌های تدفین را می‌توان یکی از عرصه‌های مهم تعامل و تقابل فرهنگی در تاریخ ایران دانست.

استناد: بهرامیان، مسعود. (۱۴۰۴). آیین خاکسپاری زرتشتیان ایران هنگام ورود اعراب مسلمان (با تأکید بر منطقه خراسان و ماوراءالنهر). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۸-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051429.1148

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051429.1148

مقدمه

خاکسپاری مردگان، شیون و مویه کردن بر مرده سابقه ای طولانی نزد اقوام مشرق زمین دارد و یکی از ابعاد حیات اجتماعی- فرهنگی هر جامعه ای است. شناخت این مراسم‌ها بر معرفت ما بر ابعاد حیات اجتماعی آن قوم تاثیر گذار است. این مساله ارتباط تنگاتنگی با آئین زرتشتی، تاریخ اقوام قدیم ایران و به ویژه خراسان و دارا یا ندار بودن متوفی و خانواده او داشت. در تاریخ ایران باستان مراسم دفن میت و خاکسپاری از منطقه ای به منطقه دیگر و متناسب با فرهنگ محلی و باورهای آنان متفاوت بود.

آئین‌های خراسان، هر کدام به گونه‌ای به خاکسپاری، شیون و مویه پس از مرگ می‌پرداختند. علی رغم کش گوردخمه هایی از مناطق غربی ایران در خراسان دخمه های کمتری کشف شده است و همین مساله محققین را در چگونگی دفن مردگان در این منطقه با مشکلات عدیده ای مواجه کرده است. ورود اعراب به خراسان در قرن نخست هجری و رسمیت دین اسلام در دوره های بعد، آئین خاکسپاری را مانند مسائل دیگر اجتماعی- فرهنگی تحت الشعاع خود قرار داد و در این حین در تعامل این دو قوم در حوزه عزاداری تاثیرات زیادی از یکدیگر گرفتند. نوع تعامل این دو قوم از ستیز تا سازش در نوسان بود.

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت مقالاتی با موضوع سوگواری در ایران باستان به چاپ رسیده است که می توان به مقاله «***بررسی مراسم و آداب سوگواری زرتشتیان در ایران باستان***» نوشته تهمینه رئیس السادات و مسعود دادبخش؛ نشریه معرفت ادیان؛ سال دهم ۱۳۹۸ اشاره کرد. هم چنان که از عنوان مقاله بر می آید نویسندگان به بررسی ابعاد مختلف مراسم سوگواری مانند تطهیر، شیون و زاری و استفاده از خوراک و پوشاک در دین زرتشتی پرداخته اند. مقاله «***پژوهشی در آیین دخمه گذاری زرتشتیان با تکیه بر مطالعه ساختار معماری دخمه های زرتشتی***»، از رسول احمدی و رضا مهر آفرین که در نشریه مطالعات باستان شناسی؛ شماره ۱۲ سال ۱۳۹۹ به چاپ رسیده است. موضوع اصلی این مقاله در خصوص دخمه های زرتشتیان است که نویسندگان در قسمت دخمه از آن استفاده نموده اند. مقاله دیگر با عنوان «***مروری بر سنت ها و آیین های تدفین مردگان منطقه جنوب شرق ایران با نگاهی بر تمدن های هم جوار هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد***» از حسین سرحدی دادیان؛ که در نشریه مطالعات باستان شناسی سال ۹، شماره ۱ سال ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است. فرضیه اصلی مقاله دفن مردگان در جنوب شرق ایران با محوریت شهر سوخته خارج از شهر است. مقاله «***بررسی تطبیقی آداب تدفین و بنای بر قبور مردگان در ادیان ابراهیمی***» به قلم الهه شاه پسند، ولی عبدی و فاطمه حسین زاده جعفری است که در نشریه پژوهشنامه ادیان شماره ۳۲ سال ۱۴۰۱ به چاپ رسیده است. مساله اصلی مقاله شاه پسند و دیگران لغو نهی زیارت قبور در اسلام و حتی مقبره گذاشتن بر روی قبور است. مقاله «***مرگ و مراسم تدفین در ایران باستان***» اثر علی نیکویی در ۱۳۹۳ در نشریه گزارش به چاپ رسیده است. موضوع اصلی این مقاله نحوه خاکسپاری مردگان زبق کتاب اوستا است. وجه تمایز مقاله حاضر با آثار چاپ شده قبل در نحوه تأثیر و تأثرات ورود اعراب به خراسان با بومیان آن منطقه می باشد. مقاله «***مقایسه تطبیقی آیین مرگ در بین مسلمانان و زرتشتیان و بررسی میزان تاثیرپذیری آن ها از یکدیگر***» نوشته عباس مسیخی و زهرا حق پرست، انتشار در نشریه پژوهش های ادیانی، شماره ۴، سال ۱۳۹۳ اثر دیگری نزدیک به موضوع است. سوال اصلی این مقاله بررسی تطبیقی نگاه به مرگ در دو آیین زرتشت و اسلام است.

مویه و سوگ در ایران باستان

مویه در اوستا «امیوا» آمده است، در فارسی میانه یا پهلوی «مویک» و در فارسی جدید به شکل مویه آمده است. شیون در اوستا چه بسا از واژه «خشی یا خشیو» آمده باشد، و برای گریه در اوستا واژه «سرسک» و یا در پهلوی«سرشک» است (پورداود، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۹۸؛ دوستخواه، ۱۳۷۴: ۲/ ۶۶۱). ایزد سوگ در ایران باستان علی رغم بار معنایی امروز آن که بر غم و اندوه دلالت می کند، بر شادی، سودبخشی و خوشی دلالت داشت (بهار، ۱۳۶۲: ۸۰؛ پورداود، ۱۳۴۷: ۵۹)

در آئین زرتشتی شیون و عزاداری پس از مرگ برای مردگان، بسیار نکوهش و از اعمال اهریمن معرفی شده است. آن‌ها معتقدند انسان در آغاز آفرینش بین انتخاب دو گوهر خوب و بد مختار است. هنگامی‌که انسان «سپنتامینو» را به عنوان گوهر نیک انتخاب کند رستگار می‌شود، و انسانی که «انگره مینو» را برگزیند روزگاری زشت در انتظار اوست. پس از مرگ اولی به آسمان پر خواهد کشید و دومی به این فروغ جاویدان راه ندارد. بنابراین با توجه به این‌که وظیفه یک زرتشتی مبارزه با زشتی و پلیدی است، چگونه خرد راستین اجازه می‌دهد که برای اولی که به بهشت برین رفته گریه و زاری کنیم، و برای دومی که در راه سپنتایی نکوشیده نیز مویه سر دهیم (رضی، ۱۳۷۱: ۵۲–۵۷). پس در تمامی بخش اصلی اوستا و هم‌چنین مجموعه‌های دیگر آئین زرتشتی، شیون و مویه از اعمال اهریمن شناسانده شده و سرنوشت کسانی‌که در این جهان گریه و زاری کرده‌اند، در آن جهان به تباهی کشیده شده است (پورداود، ۱۳۸۰: ۳۱؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۶۲).

در مورد مردم هرات که ظاهراً بر اساس آئین خاصی، پس از مردگان بسیار گریه و زرای می‌کردند و تا جائی‌که به سبب بیم از گزند ارواح، خانه‌ای را که کسی در آن می‌مرد رها کرده به جای دیگری می‌رفتند، تا از آزار روح مردگان رهایی یابند، در اوستا آمده است: «پس آن‌گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارکی «سرشک و آبگونه پرمایه» را بیافرید» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۶۶)

پیش از زرتشت، آئین‌های دیگری در شرق ایران وجود داشتند که نحوه خاکسپاری، شیون و مویه مخصوص برای مردگان داشتند. بر روی یک تصویر نقاشی که در ترکستان شرقی و شرق ایران به دست آمده است، دو صف زن و مرد را در حال سوگواری نشان می‌دهد، که به اندوه ژرفی دچارند، زنان موی خود را چنگ می‌زنند و مردان برخود مشت می‌کوبند و در سوی دیگر یک متن مانوی به زبان سُغدی دقیق این مراسم را شرح می‌دهد. بنابراین احتمال می‌رود همیشه در شرق ایران این مراسم وجود داشته است. یک متن بودایی به روشنی نشان می‌دهد که این ناله‌ها و زاری‌ها برای یک مُرده به زبان سغدی «خشیون» یا «شیون» نامیده می‌شده است. این متن حتی نوع سوگواری برای کسی که در حال مرگ است را نیز نشان می‌دهد.

در دین زرتشتی خصیصه‌ی امیدواری و نشاط همیشه باعث تقویت روحیه‌ی پیروان این مذهب می‌شد. آن‌چه این امید را با طراوت و سرزنده نگاه می داشت وعده ی روز فرا شکرت بود. و یکی از راه های جلو انداختن این روز هرچند اندک، کاستن غم و اندوه که اهریمن آفریده است و جایگزین کردن با شادی و سرور بدست خدا است. یکی از جاهایی که باید شادی و سرور را جایگزین غم و اندوه شود، هنگام مرگ است، که از گریه و زاری منع شده است. برگزاری مراسم مفصل و طولانی پس از مرگ وسیله ای بود برای سرگرمی بازماندگان تا از غم و اندوه آنان کاسته شود و فرصت گریه و زاری پیدا نکنند. از جمله این مراسم آیین بسیار کهن تدارک غذا و خوراک تقدس یافته برای رضایت روان در گذشته است. حال این سوال مطرح می‌شود که برگزاری این مراسم چه سودی برای روان مینوی دارد؟ در جواب باید گفت روان از این بابت احساس رضایت کرده و گاهی در شادی ضیافت شرکت می‌کند. حقیقتی که رواج داشته این بوده است که اگر اتفاق ناگواری رخ نمی‌داد، همیشه پس از مرگ در آن ضیافت شرکت می‌کرد و اگر در آن‌جا با غم و اندوه مواجه می‌شد روان آزرده می‌گردید. این علتی بوده برای این‌که همیشه مراسم یاد بود در گذشتگان زرتشتیان همیشه با ضیافت های گسترده و انواع خوردنی‌ها و موسیقی و آواز و داستان سرایی و می‌گساری بوده است که موجب شادی در گذشته فراهم گردد (بویس، ۱۳۷۷: ۲۷۶–۲۷۸).

مطلبی در ارداویرافنامه در مذمت گریه و زاری برای مردگان است. نقل شده است رودی در جهان دیگر وجود دارد که از دوزخ بدتر است و فروهر در کنار آن است که گذشتن و عبور از آن برایش امکان ندارد. این رود نتیجه اشک های فروانی است که بازماندگان بعد از وفات درگذشته خود می ریزند و شیون و زاری می کنند که این برخلاف حکم دین است. کسی که پشت سرش گریه و زاری فراوان شده باشد گذشتن از آن برای مرده سخت است. هرکه راحت تر بتواند عبور کند پشت سر او کمتر گریه شده است. گفته شده به اهل عالم بگویید تا در گیتی هستند گریه و زاری که بر خلاف حکم دین است انجام ندهد که همان اندازه بدی و سختی به روان گذشتگان می رسانید (یاسمی، ۱۳۱۴: ۱۵۴) .

آداب خاکسپاری در ایران باستان قبل از رواج دین زرتشتی

در هر منطقه ایران باستان برای از بین بردن جسد مرده، راه های مخصوصی داشتند. که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

سوزاندن مردگان

بومیان ایران در برخی مناطق قبل از ظهور زرتشت مردگان را می سوزاندند. پیرنیا از سوزاندن مردگان توسط اشکانیان یاد کرده است (پیرنیا، ۱۳۸۰: ۳/ ۲۳۴۹). روایتی در اوستا در مورد سوزاندن مرده است که این امر نکوهش شده است و این نکوهش برای این بوده است که به موجب سوزاندن مرده باعث آلوده شدن آتش می‌شود. این روایت مربوط به دستور کمبوجیه برای سوزاندن جسد آمازیس است (رضی،۱۳۸۲: ۴۳و۱۶۴). در شهر کخره[1] رسم سوزاندن متداول بوده است (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۱۲، وهاب ولی، ۱۳۷۹: ۱۸۶). در دوره کهن تر اقوام هندو ایرانی که زندگی مشترکی داشتند، مردگان خود را می سوزاندند (رضی، ۱۳۸۲: ۴۱). احتمالاً رسم سوزاندن مردگان توسط اشکانیان متأثر از اقوام ماقبل آریایی ها یا یونانیان باشد.

در مورد مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری خیونی‌های شرق ایران، گزارش آمیانوس مارسلانیوس[2] وجود دارد. وی مرگ و خاکسپاری پسر جوان شاه خیونی، «گرومباتس» را حکایت می‌کند. او در جنگ با رومی‌ها در رکاب شاپور دوم ساسانی کشته شد. جسد او را بر تخت نشاندند و سپس زنان برای او گریه و زاری می‌کردند، بعد از آن جسد را سوزانده و خاکستر آن را در یک ظرف نقره ای گرد آوردند، و به خاک سپردند (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۴۶۵). از آداب خاکسپاری آن بود که جسد مرده را احتمالاً پیش از خاکسپاری می‌سوزاندند. چینی‌ها حکایت می‌کنند که در تاشکند، در تاریخ معینی روی تخت سلطنت، محتوی خاکسترهای خویشاوندان شاه را می‌گذاشتند. در شرق ایران خاکستردان‌هایی از مراسم تشییع جنازه بر جای مانده است که تزئین آن‌ها به وضوح از یک علم معاد، الهام گرفته است. مشخص شده است که مرده سوزانی در میان خیونی‌ها به همین معنا تفسیر شده است (ویدن گرن،۱۳۷۷: ۴۴۴-۴۴۶). در اوستا از رسم سوزاندن جسد مردگان یاد شده است و آن را گناهی بزرگ معرفی می کند. کول تپه به جایی اطلاق می‌شود که توده بزرگی از خاکستر به صورت طبقه طبقه روی هم انباشته شده و به صورت تپه ای مانند درآمده باشد. امروزه کول هایی در کنار دریاچه ارومیه کشف شده است که نشان می دهد بومیان این منطقه قبل از رواج دین زرتشتی مردگان خود را می سوزاندند (نیکویی، ۱۳۹۳: ۲۸).

خاکسپاری

اعتقاد به جهان بعد از مرگ تقریباً در میان اکثر بومیان ایران باستان رواج داشت. آنان مردگان را در زیر خاک دفن می کردند و همراه آن و متناسب با پیشه ای که داشت ابزار و ادوات کاری او را نیز دفن می کردند. شکل دفن مردگان نیز شبیه نوزاد درون شکم مادر بود. پاهای او را خمیده به سمت سینه دفن می کردند. پاهای مدفون کمی خمیده بود (سجادی، ۱۳۸۶: ۴۰۳). به نظر می رسد رسم دفن مردگان در دشت‌های بزرگ و جاهایی که زمین به وفور یافت می‌شد انجام می گرفت.

انداختن جسد در آب

بومیان برخی مناطق که بیشتر در سواحل دریا یا رودخانه های بزرگ بودند اجساد مردگان خود را به درون آب می‌ریختند. این روش بسیار نادر بود زیرا اکثر مردم ایران با آب ارتباط نداشتند (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۱۲، وهاب ولی، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

می گویند که دفن مردگان رسم پارسی ها بوده و اینکه رسم دخمه گذاشتن مردگان در مکان های باز رسم مادها و زرتشتیان بوده است. بعضی معتقدند که این مراسم برای مغان بوده است، که در لوای دین زرتشتی، چون رسوم و معتقدات دیگر خود بنام سنن زرتشتی در احیای آن کوشیدند (رضی، ۱۳۸۲: ۴۵).

1. kakhra
2. Ammien Marcellin.

آیین خاکسپاری در دین زرتشتی

رسم دخمه گذاری

رسم دخمه گذاری رسمی کهن در میان آریایی هایی بود که در منطقه ایران ویچ زندگی می کردند. در آنجا به خاطر سرما و کوهستانی بودن مردگان را بالای کوه‌ها می‌گذاشتند تا لاشخوران جسد آنان را بخورند. این رسم سپس در میان مادها رایج شد. آنان در مکان هایی خارج از شهر و روستا، برج هایی ساختند تا جسد مردگان را درون آن بگذارند که از یکسو حیوانات و پرندگان هر چه زودتر آنان را بخورند و از سوی دیگر از شیوع بیماری جلوگیری شود (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۱۲-۲۱۳؛ وهاب ولی، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

علت عدم خاکسپاری یا نهی سوزاندن مرده به این خاطر بوده که باعث آلوده شدن این دو عنصر پاک می‌شد. در حال حاضر هم که مراسم دخمه گذاری انجام نمی گیرد، زرتشتیان مرده‌های خود را در تابوتی آهنی می گذارند و دفن می کنند که از آلوده شدن خاک جلو گیری شود (احتشامی،۱۳۴۸: ۲۷۴). شواهد باستان شناختی برجای مانده از دخمه های زرتشتیان ایران را می توان در دو گروه دخمه های دوران متاخر و قبل از اسلام طبقه بندی کرد (ر.ک به احمدی، ۱۳۹۹: ۶ به بعد).

نام اوستایی معمول این آئین تدفین، دخمه از لحاظ لغوی به معنای مکان سوزاندن است. وانگهی واژه ای که اقوام مشرق زمین، جهت نام گور برگزیده بودند و معروف به «خزدان» که مشتق از ایران باستان «ازدانه» بود، همان واژه «استودان» اصطلاح ساسانی است، که اشاره به گورستانی دارد که که استخوان‌های مردگان را در آنجا حفظ می‌کردند (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۲/ ۶۷۷). بنا بر اصول مسلم زرتشتی دفن مردگان در خاک در تمام طول عمر تاریخ مذهب زرتشت ممنوع بوده است و برای کسی که این عمل را انجام می‌داده است، کیفرهای سخت تعیین می‌گردید. در صورتی که شاهنشاهان هخامنشی و مردم ایران در آن زمان، مردگان خود را دفن می کردند؛ زیرا آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در دست است، در حالی که از شاهان ساسانی که زرتشتی بودند آرامگاه هایی وجود ندارد (رضی،۱۳۸۲: ۶۴).

دو مراسم خاکسپاری در خراسان و ماوراءالنهر وجود داشت که منابع از آن‌ها نام برده‌اند. یکی مراسم خاکسپاری سیاوش که در بخارا انجام می‌شد، و حتی نرشخی از شیون و زاری مردم بخارا و مغان برای سیاوش در قرن‌ها بعد گزارش می‌دهد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۳) و دیگری جریان خاکسپاری پهلوان گرشاسپ در گرشاسپ نامه است. در این مراسم زنان گیسوان خود را چنگ می‌کنند، و بزرگان در پوشش سیاه و آبی تیره، چهره خود را زخمی می‌کردند، سپس در برابر قبر دو تن از خویشاوندان او، سام و نریمان، برایش شیون می‌کنند و نوحه می‌خوانند. سپس جسد را که به دقت با گلاب معطر شستشو داده و در گور می‌نهادند (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۴۶۵). نرشخی از گور افراسیاب بر در شهر بخارا نام می برد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۳). این مراسم را اگر با نحوه خاکسپاری زرتشتیان، که جسد مردگان را در دخمه یا استودانی که از سنگ و ساروج ساخته می‌شد می‌گذاشتند مقایسه شود، شباهت‌هایی مشاهده می‌شود که به صورتی تکامل یافته تا ورود اسلام به ایران ادامه یافت.

در زمان ساسانیان یکی از بزرگترین آتشکده های مجوس در بلخ بود. در شمال معبد نوبهار بلخ که از مراکز بزرگ بودایی بود مدفنی برای حفظ استخوان ها ساخته بودند که ۲۰۰فوت ارتفاع آن بود (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۰۳). این نشان می دهد مردم این منطقه بر طبق مذهب زرتشتی مردگان خود را ابتدا در معرض هوای آزاد می گذاشتند و سپس استخوان های آن‌ها را دفن می کردند.

در منطقه نهبندان استان خراسان جنوبی آثاری از تدفین گور خمره ای دوره اشکانی کشف شده است در منطقه خراسان بزرگ تدفین ها اکثراً در خاک و به صورت های مختلف بوده است (مصاحبه با سروش، کارشناس اداره میراث فرهنگی بیرجند، تاریخ مصاحبه ۱۰ شهریور ۱۴۰۳ش).

دخمه یا استودان (خزدان) شباهت‌هایی را در نحوه خاکسپاری بین آئین زرتشت و دیگر اقوام شرق زمین ایجاد می‌کرد؛ که با حذف تفاوت اصلی آن یعنی پاکی آب و آتش در نزد زرتشتیان (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴-۶/ ۵۷۳-۵۷۴)، نوع خاکسپاری زرتشتیان را می‌توان مُدل تکامل یافته ای دانست، که با آمدن اسلام این خاکسپاری (یعنی دفن مردگان در زیر خاک) در بین مسلمانان ایرانی

مرسوم گردید. استفاده زرتشتیان از تابوت نیز به خاطر آن بود که معتقد بودند خاک مقدس است و به این خاطر جسد را درون آن می گذاشتند.

تلقین مردگان

مراسم زرتشتیان پس از در گذشت یکی از خویشان خود به شرح زیر می باشد: در دین زرتشتی مانند دین اسلام در هنگام مرگ اقرار زبانی وجود دارد که به آن «فروورت =fravareta» می‌گفتند. این دعا در آغاز اوستای کُشتی آمده است که به فارسی نقل می شود: «با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک از هرگونه گناه تنی وروانی که از راه اندیشه یا گفتار یا کردار درباره ی گیتی یا جهان مینوی از من سر زده است اندوهگین و پشیمان بوده و توله می کنم» رضی،۱۳۵۲، ۷۲) به محض اینکه یک فرد زرتشتی می‌مرد، چشم‌های او را می‌بستند و دست‌های او را روی سینه می‌گذاشتند و پاهایش را از زانو تا می‌کردند و بعد او را روی تخت آهنی یا سنگ فرش می خواباندند و یک پارچه نظیف و شسته سر تا پای او را می‌پوشاندند. علت اینکه مرده را روی تخت آهنی یا سنگ فرش می‌گذاشتند این بود که به راحتی آن‌را شست و شو دهند (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۰۷-۲۰۸).

بردن مرده به آرامگاه باید در ساعات روز باشد بطوری که مراسم دفن میت می‌بایست تا پیش از غروب آفتاب انجام می‌شد. در آیین زرتشتی سپردن مرده به خاک در شب جایز نیست، در عین حال دفن میت باید قبل از بیست و چهار ساعت از زمان درگذشت انجام گیرد. مراسم تدفین مرده، اگر مرگش قبل از ظهر باشد باید بعد ظهر و اگر بعد ظهر بود باید فردا صبح انجام می‌گرفت (آذر گشسب، ۲۰۸،۲۰۹؛ وهاب ولی، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

مراسم تطهیر و تشییع

مراسم تطهیر میت، یکی از آداب و آیین مهم سوگورای در دین زرتشتی است. شست و شوی جسد مرده به مانند دین اسلام در آیین زرتشتی نیز مرسوم بود. آنان اعتقاد دارند که فرد توسط اهریمن مرده است و جسد او نجس است. این نجاست تنها با شست و شو برطرف می شود (هینلز، ۱۳۸۸: ۵۲). اگر مَیّت مرد باشد مرده شویان باید مرد و اگر زن باشد مرده شویان باید زن باشند. مرده شویان زنانه با آب گرم و صابون بدن مرده را می شویند (مرده شویان را پاکشو می گفتند) و پاک شویان هم باید جفت باشند. بعد از اینکه مرده را شستند و سپس او را روی تخت آهنی گذاشته و پارچه تمیز و سفیدی بر روی آن می کشند. معمولا کفن برای مرد و زن و بچه متفاوت بود که به ترتیب هیجده متر و نیم، شانزده متر و نیم و سه متر نیم لازم می‌شد (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۰۹). بعد از این که مرده را کفن می‌کردند، آن‌را در در یک تابوت آهنی که زرتشتیان آنرا «گهن» می‌گویند قرار داده، چهار مرده کِش «نسا سالار» سردوش گرفته و به طرف دخمه می‌بردند. نساسالاران و تمام مشایعت کنندگان باید لباس به تن می‌کردند. زنان حق حضور در این مراسم را نداشتند. تشییع کنندگان به صورت دو به دو به دنبال جنازه براه افتاده و با یک دستمال سفید دستان خود را به هم می‌پیوندند. جنازه را برای مصون ماندن از ارواح شریر به سرعت حرکت می‌دادند. در مراسم تشییع کسی نباید به چهل قدمی دخمه نزدیک می‌شد (احتشامی، ۱۳۴۸: ۲۷۲-۲۷۳).

مراسم دفن و بعد از آن

زرتشتیان به محض شنیدن خبر مرگ، دعای اَشم وُهو می‌خواندند و بر او می‌دمیدند. دعای اشم وهو را می‌توان به نماز میت در اسلام تشبیه کرد. صمغ موسوم به اُشتره را بر آتش می نهادند؛ اوستا می‌خواندند و آتش می افروختند. مردان به جدا نهادن جسد و اوستا خواندن می‌پرداختند، او را به گوشه ای می‌بردند و بر او پارچه سفید می‌کشیدند. زنان با خواندن اوستا، بوی خوش بر آتش می‌نهادند. جمع شدن در خانه «مرگمند» و روشن کردن آتش بخش اصلی مراسم بود (مزداپور ۱۵۶و۱۵۷).

یکی از خصوصیات شرق ایران آن بود که اجساد را در مکانی خاص قرار می‌دادند تا حیوانات آن را بخورند یا به تدریج متلاشی گردد. مراسم دفن میت به این صورت بود که در نماز خانه هفت شمع روشن می‌کردند و موبدها در حالی‌که روبروی میت ایستاده

اند بسرودن گات‌ها می‌پرداختند. وقتی به نقطه معینی می‌رسیدند به پاکشویان اشاره می کردند که میت را برداشته و به سمت گور برده و در گور دفن کنند و قبر را با سنگ‌های سیمانی بپوشانند و روی آن‌را سیمان بکشند و بعد خاک ریخته و بعد از چند ماه روی گور سنگ انداخته و نام شخص در گذشته روی لوح حک می‌گردید (آذر گشسب، ۳۷۲: ۲۰۹-۲۱۰). شواهدی زیادی از ماوراءالنهر در دوره ساسانی وجود دارد که نشان می‌دهد تدفین در زمین اغلب به صورت نهادن استخوان‌ها در جعبه یا ظرف انجام می شده است (بویس، ۱۳۷۷: ۱۲۰).

سگدید

مراسم دیگری که انجام می شد نشان دادن جسد به سگ که به منظور راندن دیو تسوشی از جسد بوده است که به مراسم سگ دید کردن موسوم بود (شایست نشایست ۱/۲ ص۸). گویا این مراسم برای تشخیص مرگ هم استفاده می شده است (مزدا پور، ۱۳۸۳: ۱۵۷). این امر برای تأکید مرگ یا محافظت از مرده در برابر نیروهای شر بود. سگ می بایست حتما پوست و گوشت مرده را می دید و اگر مو، ناخن یا تصویر مرده را در آب می دید، نیروهای اهریمنی از مرده جدا نمی شدند (هینلز، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

در دین زرتشتی مراسمی نیز در اتاقی که مرگ صورت گرفته است وجود دارد که این مراسم برافروختن آتش به مدت سه روز و سه شب می باشد. موبدان قسمت‌هایی از اوستا که معمولا یسنا، ویسپرد و وندیداد است را قرائت می‌کنند. معمول است دو به دو با یک آهنگ کوتاه مخصوصی آنها را قرائت می‌کنند (احتشامی، ۱۳۴۸: ۲۷۲).

پُرسه

در روز سوم، درگذشت مراسم آیینی بنام سوم و نیز مجلس ترحیم که زرتشتیان آن را «پُرسه porseh » می‌گویند، بیاد در گذشته بر پا می‌شد. پرسه مراسم طولانی بوده است که در این مجلس آشنایان و دوستان خانواده زرتشتی و غیر زرتشتی در صبح روز چهارم حضور می‌یافتند و برای فرد متوفی بخشی از اوستا یا گات ها را می‌خواندند (رضی، ۱۳۷۶: ۲/ ۹۲۳). شاید به نوعی هدف از این مراسم که بعدا در دوره اسلامی و مراسمات ختم مرسوم شد، تسلایی دادن به خانواده ای بود که عزیزی از دست داده اند. بعد ظهر روز دهم مراسم دیگری بنام دهه، در روز سی ام درگذشت مراسم سی‌روزه بنام درگذشته بجا آورده می شد. در روز سی و یکم درست یک ماه پس از درگذشت متوفی مراسم مذهبی بنام «سی روزه» بر گزار می‌شد. این مراسم هر ماه تا یازده ماه متوالی ادامه می‌یافت. در ماه دوازدهم که یکسال از فوت آن فرد می‌گذشت مراسمی بنام «سال» انجام می شد و معمولا مراسم سالگرد را تا سی سال بجا می آوردند (آذر گشسب، ۱۳۷۲: ۲۲۴). پرسه در روز های اورمزد در ماه اسفند، سابقا در خانه شخص متوفی برگزار می‌شد. مردم برای تسلیت گفتن می رفتند، که با مشارکت موبدان همراه بود. در این مراسم موبد از بامداد تا اواسط روز ادعیه «آفرینگان» و«فرودین یشت» را به تفضیل می خواند و نام در گذشتگان را از کیومرث «البته تا حد امکان» یاد می کردند و به فروهر آن‌ها درود می‌فرستند. دوستان در این مراسم به خانواده های سوگوار تسلیت می گفتند و سر سلامتی می دادند (مزدا پور، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

شبگیره

برخی از مراسم درگذشتگان، مانند نیایش خواندن برای شبگیره و بزرگ کردن آتش در محوطه آتشکده انجام می‌گرفت. مراسم شبگیره مراسمی است که خیرات قطعه پارچه سفید است وپس از برگزاری نیایش به مصرف پاکی و کارهای آیینی پاکیزه می رسید. بزرگ کردن آتش که نیز در آتشکده انجام می‌گرفت به معنی خواندن نیایش بنام متوفی برای آتش می‌باشد. برای گناهان غیر عمدی جبران نشده نیز اوستا می‌خواندند که در آرامگاه شخص انجام می‌گرفت. خواندن گاهنابارها چون از قدیم بجای مانده است هریک به نام شخص در گذشته ای خوانده می‌شد، در واقع به صورت جزئی از مراسم در گذشتگان در آمد، که در بیرون از آتشکده انجام می شود (مزداپور، ص ۱۵۲-۱۵۴). مراسم دیگری که هر ساله توسط بازماندگان انجام می شد این است که: آنها خانه و

کاشانه را پاکیزه می‌ساختند، نُقل، نبات، شیرینی، سبزه و انواع خوراکی در اتاق و بام می‌نهادند. دشمنی را به دوستی تبدیل می‌کردند و همگان از هم خشنودی می طلبیدند تا فروهر و روان‌ها شادمان شوند (وهاب ولی، ۱۳۷۹: ۱۷۴).

تحولات مراسم خاکسپاری زرتشتیان خراسان بعد از ورود اعراب مسلمان

خراسان و ماوراءالنهر در قرون نخستین (اول و دوم هجری) توسط اعراب مسلمان فتح شد. فتح این سرزمین تحولات اجتماعی بزرگی به همراه آورد. یکی از این تحولات تغییر در مراسم تدفین و خاکسپاری مردگان بود. اعراب مسلمان خاکسپاری را بر اساس آئین اسلام انجام می‌دادند. آنان بر خلاف زرتشتیان مرده را با آب شسته، غسل کرده و پس از نماز گزاردن بر جسد، او را در زیر خاک دفن می‌کردند. اما زرتشتیان به خاطر پاکی آب، از شستن مردگان، خودداری می‌کردند. چنان‌که استودان‌ها را طوری می‌ساختند، تا آب باران در آن نایستد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴-۶/ ۵۷۳-۵۷۴؛ دوستخواه، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۲۱). این مساله باعث شد تا بین اعراب مسلمان و زرتشتیان رقابت شدیدی به وجود آید. آن‌ها به خاطر ناپاک خواندن یکدیگر حق شرکت در مراسم تدفین طرف مقابل را نداشتند و با حضورشان پاکی مکان و مراسم را از بین می‌بردند. بنابراین خاکسپاری زرتشتیان با آمدن اعراب سخت شد.

قانون زرتشتی مقرر می‌کرد که فقط زرتشتیان می‌توانند در مراسم تدفین مردگان حضور داشته باشند، تا مراسم تدفین به صورت صحیح به جا آورده شود، اما حضور دائمی مسلمانان، تماس با آن‌ها را حتی در طول مراسم تدفین اجتناب ناپذیر می‌ساخت (چوکسی، ۱۳۸۲: ۱۵۷).

زندگی در یک شهر، یک منطقه و یک جامعه دیگر اجازه نمی داد تا این‌گونه مراسمات، توسط پیروان آئین خاصی انجام پذیرد. زندگی در جامعه‌ای مشترک هر اندازه بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شد، کار را بر زرتشتیان سخت تر می‌کرد. مساله مهم دیگر این بود که زرتشتیان به خاطر این‌که خاک را آلوده نسازند، مردگان را چه مردار انسان چه لاشه حیوانات را در زیر خاک دفن نمی‌کردند، این کار را گناهی بزرگ دانسته و آن زمین را آلوده و ناپاک می‌پنداشتند (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۲/ ۶۸۴). اعراب که مردگان را در زیر خاک دفن می‌کردند، به شدت مورد نکوهش زرتشتیان قرار می‌گرفتند. این امر باعث شد که تا سالیان متمادی در شهرهای خراسان، چندین قبرستان جهت تدفین مردگان پیروان آئین های گوناگون وجود داشت.

آریایی‌ها برخلاف اعراب همواره از شیون و زاری و کارهایی که بجان آدمی لطمه می‌زد اجتناب می کردند. برای زندگی اهمیت زیادی قائل بودند و همین دلیل بود که در مذهب زرتشت در مراسم سوگواری باید تمام شرکت کنندگان، لباس سفید که لباس روشن است بپوشند و از گریه و زاری بپرهیزند (احتشامی، ۱۳۴۸: ۲۷۴). البته ناگفته نماند که شیون و عزاداری طولانی نیز در دین اسلام رایج نیست. در منابع تاریخی مربوط به صدر اسلام گزارشی از عزاداری های طولانی برای انسان های بزرگ روایت نشده است. به نظر می رسد عزاداری های طولانی و شیون برای مردگان در سده های بعد از استقرار اعراب در خراسان میان بومیان و اعراب رایج شد و این نه از خود اسلام یا دین زرتشتی بلکه از آیین های بومی و فرهنگ سنتی مردم این منطقه تاثیر پذیرفته باشد.

طبق منابع تاریخی در خراسان (ابیورد) در قرن ۴ ق ساکنان آنجا – « با آنکه شافعی مذهب بودند. » ... اجساد مردگان خویش را کمی پیش از دفن عریان می کردند این عمل یاد بودی از سپردن اموات زردشتی در دخمه ی خاموشی می باشد. اما در غیر این مورد همانطوری که در قبرستانهای خوارزم صورت می گرفت، دفن اموات با کفن معمول بوده است (Inostrancev,1924:pp 1-28). با توجه به این که این رسم متعلق قرن چهارم قمری است اما زمینه ها و سابقه ی آن به سده نخست هجری برمی گردد و بالطبع بومیان منطقه بعد از ورود اعراب و آمیزش فرهنگی با آنان مردگان را دفن می کردند. یکی دیگر از آداب ایرانیان خراسان در سده نخست هجری آن بود که جسد تازه درگذشته را شب اول؛ در خانه یا نزدیک ترین مسجد محل نگاه می داشتند و رسم بود چراغی کنار او روشن کنند و گاه در اتاق مرده به جای بستر او چراغی روشن می کردند که تا سپیده دم می سوخت (بلخی، ۱۳۱۲: ۶۳) به احتمال زیاد این آیین متاثر از رسم شبگیره زرتشتیان قبل از اسلام باشد. تاثیرگذاری زرتشتیان بر اعراب را می توان در مراسم بعد از عزا که همان سه روز اول و نزد زرتشتیان؛ پرسه بود را نیز در دوره اسلامی شاهد هستیم. پوشیدن لباس سفید از جمله مراسمی بود که در برخی از تعزیت ها مشاهده می شد (رئیس السادات، ۱۳۹۴ : ۱۲۵). نکته حائز توجه انتقال کلمه «پرسه» و مراسم آن به دوران اسلامی است. زیرا مسلمانان به مجلس ترحیم خود پُرس یا پُرسه می گفتند. در برخی نقاط واژه پرس برای

مجالس زنانه و فاتحه خوانی —امروزه نیز این اصطلاح مرسوم است– برای مجالس مردانه استفاده می شد. در منطقه خراسان جنوبی و شهرستان بیرجند امروزه به مجلس عزا؛ پرسه می گویند. سنت طعام دادن به خانواده عزادار از طرف مردم از جمله مراسمی است که در میان زرتشتیان و مسلمانان رایج بود.

نکته پایانی این‌که پوشیدن جامه سیاه به عنوان نشانه عزاداری و ماتم و اندوه پیشینه‌ای در تاریخ مردم خراسان داشت و نمی‌توان آن را به اعراب مسلمان ساکن در خراسان نسبت داد. زیرا در اسلام جایز نبود که هرگونه علامتی از علامت های عزا بپوشند و به خاطر مرگ کسی نباید لباس و شکل معمولی خود را تغییر دهند. مگر زن، زیرا مدت ۴ ماه و ده روز به جهت انجام حق همسری و ارتباط مقدس آن، عزا بر او واجب بود؛ و به این دلیل که این مدت عده زن شوهر مرده است و این ایام به این جهت، ادامه زندگی مشترک آنان، در بسیاری از حقوق و تکالیف محسوب می گردد (شلبی، ۱۳۷۶: ۱۶۹). همان‌گونه که پیش از این نیز گفتیم در جریان سوگواری برگرشاسپ، بزرگان لباس سیاه و آبی تیره بر تن کرده بودند و شیون می‌کردند. این مساله را قرن‌ها بعد هنگامی‌که ابومسلم خراسانی خبر مرگ امام عباسی را به خراسان برد و داعیان را از این جریان مطلع ساخت، مشاهده می کنیم. آنان به نشانه اندوه و عزای مرگ امام، جامه سیاه پوشیدند. اما نخستین کسی که جامه سیاه پوشید، حریش وابسته خزاعه بود ، که مرد سرشناس و بزرگ نسا بود و پس از او قحطبه بن شبیب و سپس همه پیروان آنان جامه سیاه پوشیدند (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۸۱-۳۸۲).

نتیجه‌گیری

در ایران باستان مراسم تدفین متناسب با وضعیت اقلیمی صورت می پذیرفت. در برخی مناطق به دلیل وجود بیشه ها و جنگل ها جسد را می‌سوزاندند، یا جسد را در تابوت هایی آهنین یا کوزه‌های سفالین دفن می‌کردند، در برخی مناطق که بیشتر سواحل رودخانه‌ها و دریاها بود اجساد را به درون آب می‌ریختند و در برخی مناطق جسد را در دخمه‌هایی می‌گذاشتند تا طعمه لاشخوران شود. بعد از فراگیری دین زرتشتی و به خاطر آنکه در این دین عناصری مانند آب، خاک و آتش مقدسند رسم سوزاندن، غرق کردن و دفن کردن گناه بزرگی محسوب می‌شد. به عقیده پیروان دین مزدیسنا جسد مرده را در دخمه هایی می‌گذاشتند تا طعمه حیوانات گردد یا بالای برج های خاموشی می نهادند. در این دین شیون و عزاداری پس از مرگ برای درگذشته عملی ناپسند و مذموم معرفی شده است. برگزاری مراسم بعد از دفن باشکوه برگزار می شد تا خانواده فرد متوفی کمتر غم و اندوه خورند و فرصت گریه و زاری پیدا نکنند.

ورود اعراب مسلمان با مراسمات خاکسپاری اسلامی تا مدت های باعث زد و خورد و کشمکش میان مسلمانان و زرتشتیان گردید. شاید بتوان گفت که پوشیدن جامه سیاه، توسط خراسانیان به اعراب رسید. با توجه به ریشه دار بودن سنت شیوه و گریه زاری و علی رغم سخت گیری‌هایی که آئین زرتشتی در مورد شیون و مویه کردن انجام می‌داد، ماندگاری آن در دوره پس از اسلام را نمی توان به اعراب مسلمان نسبت داد. بلکه ریشه در اعصار گذشته تاریخ خراسان داشته است. از تاثیرات عزاداری زرتشتیان بر عزاداری اعراب مسلمان و سپس بومیان خراسان می توان به مراسم سه روز عزا برای درگذشته و طعام دادن اشاره کرد. اما به علت استحکام آیین اسلام تاثیرگذاری اسلام بر زرتشتیان بیشتر بود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آذر گشسب. (۱۳۷۲). مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، تهران، سازمان انتشارات فروهر.

احتشامی، ابوالحسن. (۱۳۴۸). عروسی و عزا از نظر زرتشت، *مجله وحید*، شماره پنجم، سال ۶۵.

احمدی، رسول و مهر آفرین، رضا. (۱۳۹۹). «پژوهشی در آیین دخمه گذاری زرتشتیان با تکیه بر مطالعه ساختار معماری دخمه های زرتشتی»، *نشریه مطالعات باستان شناسی*، ۱۲(۱).

بویس، مری. (۱۳۷۷). تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، انتشارات صفی علیشاه.

بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، انتشارات توس.

بلخی، ابوبکر حمیدالدین عمر بن محمود. (۱۳۱۲). مقامات حمیدی، به اهتمام علی اصغر شمیم، تبریز، انتشارات کتابخانه سروش.

پورداود، ابراهیم. (۱۳۴۷). یشت ها، تهران، کتابخانه طهوری.

پیرنیا، حسن. (۱۳۸۰). تاریخ ایران باستان، تهران: افسون.

دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۴). اوستا، تهران: مروارید.

دینوری، ابن قتیبه. (۱۳۶۸). الامامه و السیاسه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، انتشارات ققنوس.

رضی، هاشم. (۱۳۸۲). آیین مغان، تهران: سخن.

رضی، هاشم. (۱۳۵۲). راهنمای دین زرتشتی، تهران: انتشارات فروهر.

رضی، هاشم. (۱۳۷۶). وندیداد، تهران، فکر روز.

رنجبر، احمد. (۱۳۶۳). خراسان بزرگ (بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)، تهران، انتشارات امیرکبیر.

رئیس السادات، تهمینه و دادبخش، مسعود. (۱۳۹۸). «بررسی مراسم و اداب سوگواری زرتشتیان در ایران باستان»، *نشریه معرفت ادیان*، ۱۰(۴).

رئیس السادات، تهمینه. (۱۳۹۴). «تاملی در آداب سوگواری ایرانیان در قرون نخستین اسلامی قرن اول تا چهارم هجری»، *نشریه کارنامه تاریخ*، شماره ۴.

سید سجادی، سید منصور؛ ضروری، رجب محمد؛ فروزانفر، فرزاد و شیرازی، روح الله. (۱۳۸۶). «گزارش های شهر سوخته ۱»، تهران: معاونت فرهنگی ارتباطات سازمان میراث فرهنگی.

شایست ناشایست. (۱۳۶۹). ترجمه تحقیق کتایون مزدا پور، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شلبی، احمد. (۱۳۷۶). زندگی اجتماعی از دیدگاه اسلام، ترجمه محمود اسداللهی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.

مزداپور، کتایون. (۱۳۸۳). «تداوم آداب کهن در رسم های معاصر زرتشتیان در ایران»، *مجله فرهنگ*، شماره ۴۹و۵۰.

مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارت آگه.

نیکویی، علی. (۱۳۹۳). «مرگ و مراسم تدفین در ایران باستان»، *نشریه گزارش*، شماره ۲۶۴.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۵۱). تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ولی، وهاب و بصیری، میترا. (۱۳۷۹). ادیان جهان باستان جلد سوم (ایران)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ویدن گرن، گئو. (۱۳۷۷). دین‌های ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاه.

هینلز، جان راسل. (۱۳۸۸). راهنمای ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، بوستان کتاب

یاسمی، رشید. (۱۳۱۴). ادویرافنامه، *مجله مهر*، سال سوم، شماره ۲.

References

Azarghosab. (1372). Zoroastrian religious ceremonies and rituals,Tehran,Forohar

Ahmadi, R. & Mehrafarin, R. (1399). A study on the Zoroastrian burial ritual based on the study of the architectural structure of Zoroastrian crypts, *Bastan Shenasi Research Journal*, N1 (12).

------- (1369). Shayest nashayest, Translate Katayon Mazdapour, Tehran, moassey motaleat va tahghighat farhangi.

Boies, M. (1377). History of Zoroastrianism,Translate Homayon Sanatizadeh, Tehran, Safiali shah.

Bahar, M. (1362). A study in Iranian mythology, Tehran, Tos

Balkhi, A. H. A. U. I. M. (1312). Maghamate hamidi, be ehtemam Ali Asghar Shamim, Tabriz, Sourosh.

Choksi, J. K. (1382). A study in Iranian mythology,Conflict and Compromise, Translate Nader mir saeidi, Tehran, ghoghnos.

Dostkhah, J. (1374). Avesta, Tehran, Morvarid.

Dinevari, I. G. (1368). Imamat va siasat, Translate Seyed naser tabatabaye, Tehran, ghoghnos.

Ehteshami, A. (1348). Wedding and mourning from the perspective of Zoroaster ,vahid journal, N5 (65).

Hinlz, J. R. (1388). Guide to the World's Living Religions, Translate Abdol Rahim gavahi, Tehran, Bostan ketab.

Konstantin Inostrancev: Ancient Iranian burial customs and building, in "The Journal of the K. R. Cama Oriental Inst. "III (1924). S. 1-28.

Mazdapour, K. (1383).The Continuity of Ancient Customs in Contemporary Zoroastrian Customs in Iran, Farhang journal, N 5049-50

Moghdasi, A. A. (1374). Afarinesh va Tarikh, Translate Muhammad reza shafie kadkani, Tehran, Agah.

Narshakhi, A. I. M. I. J. (1351). Bukhara history, Translate Abunasr Ahmad ibn Muhammad ibn nasir ghobadi, Summary Muhammad ibn zafar ibn umar, correction Muhammad taghi modares, Tehran, Tous.

Nikoei, A. (1393). Death and burial ceremonies in ancient Iran, Gozaresh journal, N264.

Pirnia, H. (1380). History of Ancient Iran, Tehran,Afson.

Pordavood, E. (1347). Yashtha, Tehran, Tahori.

Razai, H. (1382). Magi religion,Tehran, sokhan.

Razai, H. (1352). Guide to Zoroastrianism, Tehran, Fourohar.

Razai, H. (1376). Vandidad, Tehran, Fekre rooz.

Ranjbar, A. (1363). Greater Khorasan (A discussion about several cities in Greater Khorasan), Tehran, Amirkabir.

Raies Al- Sadat, T. & Dadbakh, M. (1398), A study of Zoroastrian mourning ceremonies and etiquette in ancient Iran, *Adian Maarefat Journal*, (10), N4.

Raies Al- Sadat, T. (1394), A reflection on Iranian mourning customs in the early Islamic centuries, from the first to the fourth century AH, *History Karnameh Journal*, (1), N4.

Shalabi, A. (1376). Social life from the perspective of Islam, Translate Mahmood asadollahi, Mashhad, Astan ghods razavi.

Sajadi, S., Zarori, S. M., Rajab Muhammad, Forozanfar, F. & Shirzadi, R. (1386). Burnt City Reports, Tehran, Moavenat farhangi Ertebatat sazman miras farhangi.

Vali, Vahab, Basiri, M. (1379),Religions of the Ancient World Volume 3 (Iran), Tehran, pazhoheshgah olom ensani va motaleate farhangi.

Viden Gern, G. (1377). Religions of Iran, Translate Manoucher farhang, Tehran, Agah.

Yasami, R. (1314). Ardavirafnameh, *Mehr Journal*, (3), N2

Interview

Interview with Mr. Soroush, (1403). expert at the Birjand Cultural Heritage Department.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Study of the Structure and Changes of the Ethnic and Demographic Composition of Qom During the Safavid Era

Fatemeh Teimori[1], **Fatemeh Ahmadvand**[2] ✉, **Eftekhar Gasemzadeh**[3], and **Ahmad Reza Ebadi**[4]

1. Graduate Master, Department of History of Culture and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Islamic Sciences and Research Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: f.teimori54@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of History of Culture and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Islamic Sciences and Research Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: ahmadvand@isr.ikiu.ac.ir
3. Graduate Master, Department of History of Culture and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Islamic Sciences and Research Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: eftekhargasemzadeh@gmail.com
4. PhD Graduate, Department of History of the Culture and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Islamic Sciences and Research, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: ebadi1983@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 05 September 2025
Received in revised form 09 December 2025
Accepted 17 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Ethnic Composition,
Demographic,
Qom,
Safavid Era

ABSTRACT

Objective: This study examines the transformations in the ethnic and demographic composition of Qom from the establishment to the fall of the Safavid dynasty, and analyzes the role of these changes in shaping the city's scientific, religious, and social status. It further demonstrates how demographic shifts influenced Qom's cultural and intellectual structures and contributed to a deeper understanding of the city's position in the history of Iran and the Shia world.

Method: This research employs a historical analytical method grounded in reliable primary and secondary sources to investigate demographic and ethnic changes in Qom during the Safavid period. Using historical data and previous scholarly studies, the transformations are analyzed and interpreted through descriptive and analytical approaches.

Results: The results indicate that Qom flourished during the Safavid era due to royal patronage, experiencing demographic and cultural expansion and emerging as a major Shia scholarly center. Migration of various tribes led to greater ethnic diversity, while the development of religious and educational institutions and the presence of scholars contributed to population growth and strengthened the city's intellectual prominence.

Conclusion: Overall, the demographic and ethnic shifts in Qom during the Safavid era reinforced its scientific and religious significance, fostered a more diverse social structure, and established the city as one of the principal centers of Shia development and scholarly activity in Iran.

Cite this article: Teimori, F., Ahmadvand, F., Gasemzadeh, E., & Ebadi, A. R. (2026). Study of the Structure and Changes of the Ethnic and Demographic Composition of Qom During the Safavid Era. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-26. https://doi.org/10.22034/api.2025.2046859.1102

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2046859.1102

Introduction

The city of Qom, as one of the most pivotal religious and cultural centers in Islamic Iran, has consistently played a prominent role in shaping the culture and identity of Shi‘ism throughout Iranian history particularly after the advent of Islam and during the Safavid era. Owing to its distinct geographical position, Qom has witnessed extensive transformations over the centuries in its cultural, social, and political dimensions. During the Safavid period, with the establishment of a centralized state and the formal recognition of Shi‘ism as the official religion, Qom emerged as one of the most significant intellectual, religious, and theological hubs in Iran. The special attention paid by the Safavid monarchs to this city led to fundamental changes in its ethnic and demographic composition. These changes not only reflected the religious and political policies of the Safavid rulers but also resulted in the settlement and assimilation of various ethnic groups from across the Islamic world and beyond. This phenomenon, closely tied to the Safavid policies of migration and resettlement, created new social, cultural, and even economic challenges and opportunities for Qom. The main focus of this study is to examine the dynamics of ethnic and demographic transformation in the city of Qom from the rise of the Safavid dynasty to its decline. These transformations stemmed from factors such as the Safavid state’s cultural and religious policies aimed at reinforcing Shi ism, the migration of various Muslim communities to Qom, and the broader socio-economic conditions of the time.

Accordingly, this research seeks to identify and analyze the evolution of Qom’s ethnic composition, classify its social strata, and investigate the course, causes, and consequences of these transformations throughout the Safavid era. Specifically, it asks: *What were the major ethnic and demographic changes that occurred in Qom between the establishment and the fall of the Safavid dynasty, and which factors influenced them?

The central hypothesis of the study posits that the Safavid government’s promotion of Shi‘ism and its special patronage of Qom were instrumental in initiating major demographic and ethnic shifts in the city. This royal attention encouraged extensive migration particularly among Shi‘ite and Alawite communities thus significantly altering Qom’s ethnic composition. The economic prosperity and urban development resulting from Safavid policies further stimulated population growth and migration, raising Qom’s population during this period to approximately ninety thousand (Chardin, 1966: 2/521). These developments profoundly affected not only the city’s demographic structure but also its social and cultural configuration. The significance of this research lies in demonstrating how the ethnic and demographic transformations of Qom during the Safavid era can serve as a paradigm for understanding the broader effects of governmental policies on the social and cultural structures of urban communities within Iran and the Islamic world. A precise grasp of these processes not only illuminates the socio-cultural fabric of Qom but also contributes to a more nuanced analysis of the historical evolution of religious and cultural cities across the region. This study adopts a descriptive-analytical approach based on

historical sources and scholarly references. Following this introduction, the subsequent sections will examine Qom's social stratification, ethnic composition, and demographic dynamics during the Safavid period, presenting summarized and categorized data in tables at the end of each section for clearer comprehension.

Method

This research employs a historical analytical method grounded in reliable primary and secondary sources to investigate demographic and ethnic changes in Qom during the Safavid period. Using historical data and previous scholarly studies, the transformations are analyzed and interpreted through descriptive and analytical approaches.

Results

The results indicate that Qom flourished during the Safavid era due to royal patronage, experiencing demographic and cultural expansion and emerging as a major Shia scholarly center. Migration of various tribes led to greater ethnic diversity, while the development of religious and educational institutions and the presence of scholars contributed to population growth and strengthened the city's intellectual prominence.

Conclusion

The present study sought to provide a scholarly and well-substantiated response to the question of what major transformations occurred in the ethnic and demographic structure of the city of Qom from the establishment of the Safavid dynasty to its decline, and which factors contributed to the formation of these changes. The research focused on examining Qom's demographic composition in all its religious, ethnic, and cultural distinctions. Based on the data obtained, it has been possible to present a comprehensive portrayal of Qom's ethnic and demographic structure, reflecting the historical evolution of its population and diverse communities.In addition to outlining the social and cultural strata of Qom, this study has demonstrated the nature and scope of ethnic and demographic transformations in the city throughout the Safavid period. It has also examined the expansion and consolidation of Shiʿism during the Safavid era, the resulting changes in Qom's population structure, and the cultural interactions between the city's indigenous inhabitants and incoming Arab migrants.

The principal findings of this research can be summarized as follows:

1. Numerous historical sources indicate that, due to its distinctive geographical location and its longstanding role as a scientific, cultural, and religious center, Qom has consistently served as a gathering place for diverse groups and communities. Consequently, the city has historically exhibited a unique and multifaceted ethnic and socio-demographic composition and has long been regarded as one of the populous cities of the region.

2. With the migration of the Ashʿarite Arabs to Qom, Shiʿism was introduced into the city, establishing Qom as the earliest center and stronghold of Shiʿism in Iran. From Qom, Shiʿite influence extended to neighboring cities such as Kashan, Rayy, Tafresh, and

eventually to northern Iran. In the third century AH, the arrival of Lady Fatima al-Maʿsuma in 201 AH, followed by her death and burial in Qom, significantly enhanced the city's religious stature and prominence.

3. During the Safavid period, the Shiʿite convictions of the Safavid monarchs and their claim of descent from Imam Musa al-Kazim (peace be upon him) led them to attach special importance to Shiʿite cities, particularly Qom. At the beginning of the Safavid era, Qom was a relatively small and sparsely populated city; however, by the late eleventh century AH, its population had grown substantially, with estimates reaching approximately ninety thousand inhabitants. Owing to sustained royal patronage, Qom experienced remarkable development in various spheres and emerged as a major center of Shi ite scholarship and jurisprudence. The city witnessed notable prosperity and dynamism during this period. Safavid rulers invested in urban development, the restoration of shrines and tombs, and the construction of religious buildings, mosques, and madrasas. The burial of Shah Safi in Qom further contributed to the city's expansion and prominence.

4. Furthermore, the promotion and institutionalization of Shi ism under Shah Ismaʿil I stimulated the migration of Safavid-affiliated tribes and clans from various regions into Iran, particularly to Qom. Among these were the Bigdeli tribe, the Haji Hosseini clan, the Towliyati and Modarresi families, as well as the Shahsevan and Bakhtiari tribes some of whom played a significant role in the rise of the Safavid state.

5. From the Safavid period onward, Qom's population attracted the attention of travelers and chroniclers. Although some demographic estimates found in geographical sources appear exaggerated or unreliable, systematic consideration of population statistics at the national level began to emerge during and after the Safavid era.

6. Particularly from the reign of Shah ʿAbbas I onward, when policies of tribal relocation and resettlement were implemented, numerous tribes and clans were collectively transferred from various parts of Iran and beyond to Qom.These measures generated substantial demographic transformation and contributed to the city's increasingly diverse ethnic composition.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی ساختار و تحولات ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم در دوره صفویه

فاطمه تیموری[۱]، فاطمه احمدوند[۲]✉، افتخار قاسم زاده[۳]، احمدرضا عبادی[۴]

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده علوم وتحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
رایانامه: f.teimori54@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
رایانامه: ahmadvand@isr.ikiu.ac.ir

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده علوم وتحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
رایانامه: eftekhargasemzadeh@gmail.com

۴. دانش آموخته دکتری، گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده علوم وتحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
رایانامه: ebadi1983@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
ترکیب قومی،
جمعیتی،
قم،
دوره صفویه

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی تحولات ترکیب قومی و جمعیتی قم از آغاز تا پایان حکومت صفوی و نقش این تغییرات در جایگاه علمی، مذهبی و اجتماعی شهر می‌پردازد و نشان می‌دهد که دگرگونی‌های جمعیتی چگونه بر ساختار فرهنگی و علمی قم اثر گذاشته و به شناخت بهتر جایگاه آن در تاریخ ایران و جهان تشیع کمک می‌کند.

روش پژوهش: این مطالعه با روش تحلیلی–تاریخی و بر پایه منابع معتبر به تحلیل روند تغییرات جمعیتی و قومی قم در دوره صفویه می‌پردازد و با استفاده از داده‌های تاریخی و پژوهش‌های پیشین، این تحولات را به‌صورت توصیفی و تحلیلی بررسی و تبیین می‌کند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد قم در دوره صفویه با حمایت پادشاهان صفوی رونق یافت، از نظر جمعیتی و فرهنگی گسترش پیدا کرد و به مرکز علمی شیعه بدل شد؛ مهاجرت قبایل مختلف باعث تنوع قومی گردید و توسعه نهادهای دینی و حضور علما نیز به افزایش جمعیت و تقویت جایگاه علمی شهر کمک کرد.

نتیجه‌گیری: در مجموع، دگرگونی‌های جمعیتی و قومی قم در دوره صفویه به تقویت جایگاه علمی و مذهبی آن انجامید، ساختار اجتماعی متنوع‌تری پدید آورد و این شهر را به یکی از کانون‌های اصلی توسعه تشیع و فعالیت‌های علمی در ایران تبدیل کرد.

استناد: تیموری، فاطمه؛ احمدوند، فاطمه؛ قاسم زاده، افتخار و عبادی، احمدرضا. (۱۴۰۴). بررسی ساختار و تحولات ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم در دوره صفویه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (شماره ۸) ۴، ۱-۲۶.

https://doi.org/10.22034/api.2025.2046859.1102

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2046859.1102

مقدمه

شهر قم، به‌عنوان یکی از محوری‌ترین مراکز مذهبی و فرهنگی ایران اسلامی، همواره در طول تاریخ ایران به‌ویژه در دوران پس از اسلام و به‌ویژه در دوره صفویه، نقشی برجسته در شکل‌دهی به فرهنگ و هویت تشیع ایفا کرده است. این شهر با برخورداری از موقعیت جغرافیایی ویژه، در طول قرون مختلف شاهد تحولات گسترده‌ای در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بوده است. به‌ویژه در دوره صفویه، با تأسیس دولت مرکزی این سلسله و رسمی شدن مذهب شیعه، قم به یکی از مهم‌ترین کانون‌های علمی، دینی و مذهبی ایران تبدیل شد. در این دوره، توجه خاص شاهان صفوی به این شهر، سبب تحولات بنیادین در ترکیب قومی و جمعیتی آن گردید. این تحولات نه‌تنها بازتابی از سیاست‌های حکومتی و مذهبی صفویان بود، بلکه موجب جذب اقوام مختلف از سراسر سرزمین‌های اسلامی و حتی فراتر از آن، به شهر قم شد. این پدیده، به‌ویژه در ارتباط با سیاست‌های مهاجرت و اسکان اقوام، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را در عرصه اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی این شهر ایجاد کرد. در این پژوهش، مسأله اصلی به بررسی تحولات ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم از آغاز سلطنت صفویان تا پایان این سلسله اختصاص دارد. سیر تحولات این ترکیب، ناشی از عواملی چون سیاست‌های فرهنگی و مذهبی حکومت صفوی در زمینه گسترش تشیع، مهاجرت اقوام مختلف از نقاط مختلف جهان اسلام به قم و شرایط اجتماعی و اقتصادی آن دوران است. لذا شناخت تحولات ترکیب قومی و جمعیتی قم و گونه‌شناسی اقشار مختلف سکنه آن و تغییرات حاصله در آن از هنگام تأسیس دولت صفوی تا پایان آن و سیر تطور و تحولات این پدیده در طول دوره صفوی و دلایل و پیامدهای آن مسأله اصلی پژوهش حاضر است. در حقیقت، پژوهش حاضر برای پرداختن به این موضوعات، به دنبال پاسخ علمی به این پرسش است که چه تحولات عمده‌ای در ساختار و ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم از زمان تأسیس صفویه تا سقوط آنان رخ داده است و چه عواملی در شکل‌گیری این تحولات تأثیرگذار بوده‌اند؟ فرضیه این پژوهش، ناظر به سئوال فوق، چنین است: حکومت صفوی با تأکید بر شیعه‌گرایی و حمایت ویژه از شهر قم، زمینه‌ساز تحولات عمده‌ای در ترکیب قومی و جمعیتی این شهر شد. این توجه خاص باعث مهاجرت گسترده‌ای از اقوام مختلف، به‌ویژه شیعیان و علویان، به قم گردید که منجر به تغییرات قابل‌توجه در ترکیب قومی آن شد. علاوه بر این، رونق اقتصادی و آبادانی که به‌دنبال سیاست‌های صفوی در این شهر ایجاد شد، به‌طور مستقیم به افزایش جمعیت و مهاجرت‌های بیشتر کمک کرد، به‌طوری که جمعیت قم در دوره صفویه به حدود نود هزار نفر رسید (شاردن، ۱۳۴۵: ۵۲۱/۲). این تحولات نه‌تنها در تغییرات جمعیتی بلکه در نوع‌شناسی و ساختار اجتماعی و فرهنگی شهر نیز تأثیرات عمیقی داشت. ضرورت و اهمیت این پژوهش در آن است که تحولات ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم در دوره صفویه می‌تواند به‌عنوان الگویی برای بررسی چگونگی تأثیر سیاست‌های حکومتی بر ساختار اجتماعی و فرهنگی جوامع شهری در ایران و جهان اسلام مورد استفاده قرار گیرد. درک دقیق این تحولات، علاوه بر روشن ساختن ابعاد اجتماعی و فرهنگی شهر قم، می‌تواند به تحلیل بهتر روندهای تاریخی دیگر شهرهای مذهبی و فرهنگی ایران و سرزمین‌های اسلامی در این دوره کمک کند. انجام این پژوهش با استفاده از منابع و پژوهش‌های مختلف و اصلی این حوزه مطالعاتی، با شیوه‌ای کتابخانه‌ای و با روش توصیفی و تحلیل داده‌های تاریخی انجام خواهد شد. با این مقدمه، در ادامه پس از ذکر طبقات و ساختار اجتماعی شهر قم با تبیین ویژگی‌های قومی و ترکیب جمعیتی این شهر، تحولات جمعیتی و عوامل تأثیرگذار بر ترکیب جمعیتی شهر قم در دوره صفویه مورد بحث قرار می‌گیرد. در انتهای هر بخش در قالب یک جدول، داده‌های به دست آمده به‌صورت خلاصه و دسته‌بندی شده برای درک بهتر آورده می‌شود.

پیشینه تحقیق

اهمیت قم از نظر مذهبی و تاریخی موجب شده تا بخشی از تحقیقات جدید را در حوزه‌های مختلف به خود اختصاص دهد. بر همین اساس در طول سال‌های گذشته در حوزه تاریخ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی قم مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته است اما این پژوهش‌ها از زاویه بررسی قومی و جمعیتی قم در دوره صفوی و تحولات و تطورات آن پرداخته نشده است. از میان تحقیقاتی که درباره قم نگاشته شده، می‌توان به کتاب‌ها و پایان‌نامه‌هایی که در سال‌های اخیر انجام شده به موارد زیر اشاره داشت: ۱ ـ احمدزادگان (۱۳۹۳) در کتاب *قم در دوره صفویه: «بررسی فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی»* به جغرافیای تاریخی قم، اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی،

فرهنگی و مذهبی کانون مهم تشیع ایران_قم و تأثیرات آن بر اولین سلسله مرکزی شیعه ایران و نگاه پادشاهان این سلسله به قم و بازتاب آن با در نظر گرفتن زوایای مبهم مسئله با دیدگاه نکته‌سنجانه تاریخی پرداخته است. ۲ـ مدرسی طباطبایی (۱۳۵۰) در کتاب *قم در قرن نهم*، مباحثی درباره خصوصیات جغرافیایی، موقعیت کشوری، سیاسی و اقتصادی، حوادث و رویدادهای شهر قم در ادوار مختلف تاریخی پرداخته است. ۳ـ همچنین، مدرسی طباطبایی (۱۳۶۴)؛ در کتاب *قم‌نامه* مجموعه‌ای از رسائل درباره قم و حاوی مقالاتی چون خاندان صفی، سکه‌های ضرب قم، معرفی طوایف و ایلات قم، حالات و املاک و قنوات این شهر را آورده است. نویسنده در این کتاب راجع به جمعیت اهالی قم مطالبی را نیز بیان کرده است. ۴ـ سادات قدمی (۱۳۸۸) در پایان‌نامه خویش با عنوان *تاریخ تشیع قم از دوره مغول تا پایان دوره صفوی* به اوضاع سیاسی و اجتماعی شیعیان و شخصیت‌های با نفوذ قم از قرن نهم هجری تا پایان دوره صفوی پرداخته و وضعیت علمی، مذهبی، ادبی و هنری شیعیان قم در این ادوار تاریخی را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ۵- سعیدی تبار (۱۳۹۹) نیز در پایان‌نامه خویش با عنوان *بررسی وضعیت فرهنگی و تمدنی شهر قم در دوره صفویه تا قاجاریه*، تغییر و تحولات فرهنگی و تمدنی دو دوره صفویه و قاجاریه را مورد بررسی قرار داده و سپس به مقایسه سیر پیشرفت قم در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، علمی و مذهبی دو دوره صفویه و قاجاریه پرداخته است. در این پایان‌نامه به‌صورت جزئی به تحولات جمعیتی قم در دوره صفویه اشاره شده است. بدین ترتیب تاکنون هیچ‌گونه بررسی دقیق و مستقلی پیرامون موضوع مورد مطالعه مقاله حاضر صورت نگرفته است. چنین آثار ارزشمندی، پیشینه پژوهش در باب تاریخ فرهنگی–اجتماعی و مذهبی قم به شمار می‌آیند و بدیع بودن پژوهش حاضر در موضوع یعنی پرداختن به تحولات ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم در دوره صفویه، مدیون پیشگامی آنان است.

بحث و بررسی

طبقات اجتماعی قم در دوره صفوی

در ایجاد ساختار طبقاتی دوره پادشاهان صفوی، شیوه حکومتی، تحولات اجتماعی، اقتصادی و مذهبی، نقش بسزایی را ایفا می‌کرد. در این دوره که سلطنت موروثی از احترام و قداست مذهبی برخوردار بود، باعث شده بود تا حکومت مطلقه‌ای برای شاه به وجود آید؛ و او را در رأس طبقات اجتماعی قرار دهد (رحیمی‌فر و عبدالقهار، ۱۳۹۲: ۴۴). ساختار جامعه صفوی نیز مانند بسیاری از جوامع سنتی آن برهه از تاریخ، دارای نظام هرمی بود که شاه در رأس آن قرار داشت و مردم عادی در بخش پایینی هرم جای می‌گرفتند که شامل کارگران، صنعتگران، بازرگانان، دهقانان مناطق روستایی و پیشه‌وران می‌شدند. مابین شاه و مردم عادی نیز مقامات لشکری و کشوری و گروهی از علما و روحانیون در سطوح مختلف و با وظایف متفاوتی قرار داشتند (نوایی، غفاری فرد، ۱۳۸۸: ۲۹۵). در دوره صفویه به حکمرانان قم و شهرهای دیگر وزیر نیز گفته می‌شد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۳۵). چنانکه محمد بیگ، وزیر قم از طرف شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ ه.ق) طی مأموریتی سیاسی به ماوراءالنهر رفت (طهماسبی، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

از دیگر طبقاتی که در ساختار اجتماعی دوره صفویه در قم حضوری فعال در دستگاه حکومتی داشتند، طبقه علما و روحانیون بودند (نوذری، ۱۳۸۸: ۲۷۰). از آنجا که صفویه مروج و مبلغ مذهب تشیع بود، طبعاً علمای شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار می‌گرفتند و این باعث شد که علما در امور اجتماعی و سیاسی مملکت نقش مهمی ایفا کنند (صفت‌گل، توسلی رکن‌آبادی و شعبانی، ۱۳۹۹: ۴۰۲) که این امر در دوره شاه طهماسب اول (۹۳۰–۹۸۴ه.ق) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵–۱۱۳۵ه.ق) به نهایت خود رسید (نوذری، ۱۳۸۸: ۲۷۰). در این میان شهر قم که از ابتدای پیدایش، پیوسته مهد دانش و فضیلت و سرچشمه فیض حکمت و معرفت بوده و از همان ابتدا تربتش به شرافت و مردمش به فضیلت شناخته شده‌اند؛ خدمات برجسته علمای قم در راه احیای تشیع و نشر فرهنگ اسلام به گونه‌ای بود که تاج کرامت ابدی و دینی بر سر آنان گذارده شد (کوچک‌زاده، ۱۳۸۰: ۶۷–۶۹). در عصر صفویه نیز شرایط مناسب و جایگاه علمی و معنوی قم به گونه‌ای بود که موجب شد، عده زیادی از بزرگان شیعه در این شهر مشغول فراگیری علم و دانش شوند. همچنین محیط علمی قم در دوران صفویه چنان گسترده شده بود که توجه جهانگردان خارجی را نیز جلب نمود و برخی از سیاحان این دوره در سفرنامه‌هایشان به این نکته اشاره کرده‌اند. شاردن (۱۳۴۵: ۵۲۱/۲) از طلاب دینی قم در دوره صفویه نام برده است. علمای بزرگی در مدرسه‌های علمیه قم در

عصر صفوی به تحصیل و تدریس اشتغال داشتند که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: صدرالمتالهین، شیخ احمد قمی، ملاعبدالرزاق لاهیجی، قاضی سعید قمی، ملا محمدطاهر قمی.

طبقه اصناف و پیشه‌وران، محور اولیه و عمده اقتصاد شهری قرن دهم و یازدهم هجری قمری ایران عصر صفوی را تشکیل می‌دادند. تفاوت‌های بسیاری از لحاظ ثروت و جایگاه اجتماعی میان هر صنف وجود داشت اما به دلیل کنترل شدید حکومتی که توسط صفویه بر شهرها اعمال می‌شد اصناف از یک ساختار و الگوی منظم برخوردار بودند (فوران، ۱۳۹۲: ۶۲). قم یکی از مهم‌ترین مراکز تولید قالی‌های گل‌ابریشم، کرک و تمام‌پشم از دوره صفوی بوده که طرح‌های محرابی، جوشقانی، شاه‌عباسی، شیخ‌صفی، شکارگاهی، شاه‌پسند، لچک‌ترنج و ظل‌السلطانی در قالی‌بافی رایج بود (رحیمی، ۱۳۹۲: ۱۰). با توجه به گفتارهای سفرنامه‌نویسان اروپایی فعالیت‌های اقتصادی در قم فقط به کشاورزی محدود نمی‌شد، بلکه صنایع دیگری همچون قالی‌بافی، فلزکاری و پارچه‌بافی و غیره نیز در این شهر رواج داشته است. طبق گزارشات کنتارینی (۱۴۰۳: ۳۳)، بازار پارچه‌فروشان و صنعتگران بسیار پررونق بود. همچنین در قم کارخانه حریربافی وجود داشته که حریر ممتاز آن در سراسر کشور معروف بوده است. قم و تبریز به‌عنوان یکی از مراکز مهم رشد و شکوفایی هنر زری‌بافی و ابریشم‌بافی بود. به‌درستی می‌توان دوره صفوی را عصر طلایی در ایران نامید (احمدزادگان، ۱۳۹۳: ۱۵۷). در این دوره طیفی از پارچه‌های مخمل، ترمه، بافت فلزی، ابریشمی، قلمکار و بسیاری از پارچه‌های نقش‌بافت در کارگاه‌های مختلف شهرهای قم، اصفهان، کاشان و غیره تولید می‌شده است (کنبی، ۱۳۸۵: ۱۵۵). همچنین نویسنده تاریخ اجتماعی می‌نویسد: در قرون وسطی در همدان و قم یک نوع پارچه مرغوب بافته می‌شد که به مناطق مختلف ایران و جهان صادر می‌شده است (راوندی، ۱۳۹۲: ۳۵۸). در زمان صفویه میناکاران بسیاری در ایران فعالیت داشتند و این هنر نیز همچون سایر هنرها پیشرفت فراوانی داشته و شهر اصفهان به یکی از مراکز عمده این هنر تبدیل شد. بیشتر درها و پنجره‌هایی که برای مقابر ائمه در کربلا، نجف، سامره، مشهد، قم و سایر اماکن متبرکه ساخته شده‌اند مزین به تزیین مینا و میناکاری هستند (ترابی، افروغ، ۱۳۹۶: ۷۰). صرف نظر از میناکاری قم از نظر صنایع دستی چرمی و فلزی از قبیل رکاب و دهنه اسب یکی از تولیدکنندگان داخل ایران بود و این تولیدات را به شهرهای دیگر نیز صادر می‌کردند (بابایی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). از دیگر مهارت‌های طبقه اصناف، می‌توان به تسلیحات نظامی اشاره کرد. ارتباط گسترده صفویان و ایجاد رابطه با دیگر همسایگان باعث شد تا پادشاهان صفوی از مهارت‌ها و تکنیک‌های نظامی آن‌ها در امور نظامی و سپاهی بهره بگیرند که در این راستا می‌توان به ساخت تجهیزات و ادوات جنگی، سلاح‌های گرم و توپخانه با استفاده از تجارب متخصصان خارجی و همچنین تجهیز ارتش دائمی به وسائل و ابزار جنگی پیشرفته اشاره کرد. بهترین تیغه شمشیر در سراسر ایران در زمان صفویه و توسط صنعتگران شهر قم تولید می‌شد، بنابرگفته شاردن شمشیرها و خنجرهایی در قم ساخته می‌شده که تیغه‌های این شمشیرها در سراسر ایران از نظر جوهر و جنس مشهور بوده است (شاردن، ۱۳۴۵: ج۲، ۵۲۱). در دوره صفویه باروت‌سازی قم نیز معروفیت داشته که به‌واسطه اختراع باروت بی‌دود تعطیل شده است و شهر قم در طی روزگارانی به‌عنوان تنها مرکز باروت‌سازی و تهیه شوره (ماده اولیه آن) بوده است (بابایی، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

شاه عباس دوم به دلیل علاقه‌ای که به قم داشت مدتی از سال را در قم سپری می‌کرد و همواره تلاش می‌کرد تا بنیه اقتصادی قم را تقویت کند، او در این راستا صنایع توپ‌سازی، صابون‌سازی و شیشه‌سازی را در قم ایجاد کرد و همچنین به تقویت معادن و آهن و سرب در قم اقدام نمود. در زمان اقامت او در قم توپخانه ساخت ایران مورد آزمایش قرار گرفت (قریشی‌کرین، ۱۳۸۹: ۴۹). یکی از پیشرفت‌های مهمی که در صنعت و ساخت افزارهای نظامی این دوره روی داد ساخت یک سپر دفاعی به نام سینه بند یا چهار آیینه است که از چهار صفحه مستطیل فلزی تشکیل می‌شد و به‌وسیله حلقه‌ی فلزی در دورتادور بدن به یکدیگر متصل می‌شد تا بدن را در برابر ضربات دشمن حفظ کند. مهم‌ترین کارگاه‌های تولید آن و سایر افزارجنگی در شهرهای تبریز، اصفهان، شیراز، قم و قزوین، یزد و هرات قرار داشت (احسانی، ۱۳۸۶: ۲۵۶–۲۵۹).

یکی از ویژگی‌های دوران صفوی افزایش تولید و گسترش تجارت ابریشم است که این امر توجه اروپاییان را بیش از پیش به ایران جلب کرده و رقابت‌هایی را در زمینه بازرگانی و سیاسی به وجود آورد (صاحبی، ۱۳۸۴: ۱۹). شهر قم در عصر صفوی مرکز تجاری مهمی به شمار می‌رفت. همچنین درگیری‌های مرزی و تغییر مسیرهای تجاری در این دوره باعث شد که شهر کوچکی مانند قم که در بخش مرکزی مسیر شمال به جنوب قرار داشت به محل تجمع بسیاری از بازرگانان دیگر نقاط جهان به‌خصوص آسیا که برای تجارت و ملاقات و معامله با تجار ایرانی رفت‌وآمد می‌کردند تبدیل شود (موسوی‌خلخالی، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

جدول ۱. ساختار طبقات اجتماعی و ویژگی‌های اقتصادی، مذهبی و فرهنگی شهر قم در دوره صفوی

طبقه/حوزه	ویژگی‌ها و نقش در دوره صفوی	افراد/رویدادهای مهم
شاهان و مقامات بلندپایه	در رأس طبقات اجتماعی قرار داشتند. حکومت مطلقه، سلطنت موروثی و قداست مذهبی شاه. سیاست‌های اقتصادی و مذهبی مؤثر بر سایر طبقات.	شاهان صفوی. توجه و حمایت از شهر قم در توسعه و گسترش آن.
علمای دینی و روحانیون	نقش اساسی در سیاست و اجتماع. تأثیر عمیق در ترویج مذهب تشیع. شهر قم مرکز مهم آموزش دینی.	صدرالمتالهین، شیخ احمد قمی، ملا عبدالرزاق لاهیجی، قاضی سعید قمی. انتشار فرهنگ اسلام و تشیع در منطقه و جهان اسلام.
اصناف و پیشه‌وران	تشکیل‌دهنده‌ی عمده اقتصاد شهری. فعال در صنایع مختلف مانند قالی‌بافی، پارچه‌بافی، فلزکاری و تولیدات چرمی.	تولید قالی‌های گرانبها با طرح‌های مختلف مانند گل ابریشم، شاه عباسی. تولید پارچه و مصنوعات فلزی مانند شمشیر، خنجر و باروت.
بازرگانان و تجارت	قم یکی از مراکز مهم تجاری در مسیر شمال به جنوب ایران. افزایش رقابت تجاری به‌ویژه در صادرات ابریشم و کالاهای صنعتی. مرکز تجمع بازرگانان داخلی و خارجی.	توجه تجار از آسیای میانه و اروپا به قم. نقش قم در تجارت ابریشم و کالاهای مرغوب با سرزمین‌های خارجی.
صنایع دستی و هنر در قم	توسعه صنایع دستی مانند قالی‌بافی، پارچه‌بافی، میناکاری و تولیدات فلزی. پیشرفت صنایع جنگی و نظامی مانند شمشیرسازی و ساخت سلاح‌های گرم.	قالی‌های معروف قم در طرح‌های مختلف. تولید شمشیرهای مرغوب و صنعت باروت‌سازی. پیشرفت میناکاری در قم و ارتباط آن با حرم‌های مذهبی.
رشد اقتصادی قم در دوره صفوی	تقویت صنایع محلی و توسعه کارگاه‌های مختلف. ساخت صنایع جدید مانند توپ‌سازی و شیشه‌سازی توسط شاه عباس دوم. تولید صادرات محصولات مختلف مانند پارچه، فلزات و محصولات کشاورزی.	تأسیس صنایع جدید مانند توپ‌سازی و شیشه‌سازی در قم. تأسیس کارگاه‌های تولید پارچه در شهر قم.
نقش قم در توسعه نظامی	تولید ابزار و تجهیزات جنگی در شهر قم. تولید شمشیرهای مشهور و ابزار نظامی در قم که به سراسر ایران صادر می‌شد. نقش مهم قم در ساخت سلاح‌های گرم و تجهیزات توپخانه‌ای.	تولید بهترین تیغه‌های شمشیر در قم. تولید و آزمایش تجهیزات نظامی جدید در دوره صفوی به‌ویژه در زمان شاه عباس دوم.

این جدول شامل اطلاعات کلیدی از ساختار طبقات اجتماعی و ویژگی‌های اقتصادی، مذهبی و فرهنگی شهر قم در دوره صفوی است و آن را به‌صورت دسته‌بندی شده برای درک بهتر و مقایسه در یک نگاه خلاصه شده است.

ساختار اجتماعی قم در دوره صفوی

در دوره صفویه قم نیز مانند دیگر شهرهای ایران از نظر ساختار اجتماعی، متشکل از ساختار شهری، روستایی و عشایری بود که در ادامه به شرح و توضیح هر یک از این ساختارها می‌پردازیم.

ساختار شهری: در ساختار شهری قم در عصر صفوی، طبقه عامه مردم اعم از بازار و اصناف و بازرگانان، صاحبان حرف و مشاغل مختلف وجود داشتند. بازار و اصناف در بافت شهری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در اقتصاد، بازار به‌عنوان منبع درآمد و نبض تپنده هر جامعه محسوب می‌شد. همواره بازار محل تجمع اصناف و مشاغل مختلفی بود و هر قسمت از آن را به نام یکی از اصناف نامگذاری شده بود (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۱۵۱)؛ مثلاً در مورد اصناف بازارهای قم می‌توان به این موارد اشاره کرد: بازار مسگرها، کفاش‌ها، راسته بازار نو و بازارچه حسن‌آباد (آقابابایی، قریشی، ۱۳۸۴: ۹۰). در این دوره، بازاریان از جنبه اجتماعی و اقتصادی، صاحب نفوذ و قدرت فراوانی بودند و رکن اصلی اقتصاد، تولید و تجارت را تشکیل می‌دادند (نوایی، غفاری فرد، ۱۳۸۸: ۲۹۷). در کشورهای اسلامی از جمله ایران، بازارها در راه‌های اصلی و مهم‌ترین دروازه‌های شهر ساخته می‌شدند و تا دروازه‌های دیگر امتداد داشتند. در گذرگاه‌های اصلی بازار، چند دکان متصل وجود داشت که به یکدیگر متصل بودند؛ در ورودی راسته‌های اصلی که در پشت دکان‌ها قرار داشت نیز چند کاروانسرا و

تیمچه می‌ساختند (نمازیخواه، ۱۳۷۴: ۹۰). بافت قدیمی بازار قم به دوران قبل از صفوی باز می‌گردد اما راسته و تیمچه‌ها در زمان صفویه بنا شده است. بازار قم به علت قرار گرفتن در نزدیکی حرم مطهر یکی از مراکز مهم مذهبی و اقتصادی بود که سابقه آن به دوران گذشته می‌رسد و در عهد صفویه توسعه قابل توجهی یافت و به علت قرار گرفتن در مسیر چهارراه شرق به غرب و شمال به جنوب از رونق زیادی برخوردار بود. کاروان‌هایی از اصفهان، شیراز، خوزستان، اراک و لرستان به راه افتادند و در قم با بازرگانانی از کرمان، خراسان، قزوین و تهران روبرو شدند و کالاهای زیادی در آنجا معامله می‌شد (عدل، ۱۳۷۱: ۱۴).

ساختار روستایی: از دیگر ساختار سنتی دوره صفوی ساختار روستایی است. از جزییات این ساختار و اوضاع دهقانان قم در دوره صفویه اطلاعات چندانی در دست نیست، ولی سیاحان اروپایی از آبادانی و وسعت روستاهای قم در دوره صفویه یاد کرده‌اند. آن‌ها محصولات عمده دهقانان و کشاورزان قم را انواعی از سبزی‌ها، خربزه و هندوانه، پسته، خیار چنبر و گندم برشمرده‌اند. همچنین بنابر گفته لمبتون (۱۳۶۴: ۲۳۸)، دهقانان روستایی از راه دامداری نیز امرار معاش می‌کردند.

ساختار عشیره‌ای: ساختار عشیره‌ای نیز یکی دیگر از ساختارهای دوره صفویه در ایران بود. قبایل ترکمانان از نمونه آشکار ساختار عشیره‌ای دوره صفویه بودند، به‌طوری‌که با به کارگیری قدرت و نفوذ خود توانستند صفویان را به قدرت برساندند (نوایی و غفاری‌فرد، ۱۳۸۸: ۳۰۳).

به‌طور کلی در عهد صفویه در قم خاندان‌های معروفی وجود داشته که یا از قم آمده‌اند و یا از جاهای دیگر مهاجرت کرده‌اند. طوایفی که به قم آمده و یا آورده شده‌اند عبارت‌اند از:

الف: ایل شاهسون که شاه عباس صفوی آن‌ها را از منطقه بالکان به دشت مغان آورد (مقیم، عباس زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۰) و در زمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵–۱۱۳۵ه.ق) به قم کوچ کردند (بافکار، ۱۳۹۶: ۱۱۸).

ب: طایفه مرشدوند (مرشه‌وند، مرشوند) یکی از تیره‌های وابسته به ایل زند بوده که همراه آنان به شیراز و سپس به قم آمدند (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۶۳).

ج: طایفه بیگدلی در زمان سلاطین صفوی به قم مهاجرت کردند؛ و از نواده آذر بیگدلی صاحب آتشکده آذر می‌باشند (ابن الرضا، ۱۳۶۶: ۹۲).

با توجه به تحولاتی که در زمینه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که در ایران عصر صفوی روی داد، کارکردها و ساختارهای وقف نسبت به دوران گذشته تفاوت چشمگیری پیدا کرد. مهم‌ترین تفاوت‌هایی که باعث رشد و توسعه روزافزون وقف شده را می‌توان در شیوه مملکت‌داری، سیاست مذهبی و سیاست‌های خارجی دولت صفوی مشاهده کرد (احمدزادگان، ۱۳۹۳: ۱۱۹)؛ اما شیوه اداره آستان مقدسه در زمان صفویه با دوره‌های گذشته تفاوت زیادی پیدا کرد، به‌طوری که صاحبان مشاغل و مناصب مختلف آستان مقدسه را شاهان معین می‌کردند و بعد از منصب تولیت، دیوان استیفا بالاترین منصب در آستان بود. در دوره شاه اسماعیل (۹۰۷–۹۳۰ه.ق) به دلیل جنگ‌ها و شورش‌های پی‌درپی داخلی، به نظر می‌رسد که امکان پرداختن به ایجاد بناهای عام‌المنفعه، احداث مساجد و مدارس میسر نبوده است. به همین دلیل اطلاعات چندانی درباره وقف مسجد یا مدرسه از این دوره در دست نیست. شاه طهماسب (۹۳۰–۹۸۴ه.ق) خود واقف بزرگی بود و در دوره او همراه با شکل‌گیری و تثبیت نهاد دینی در ایران، سنت وقف نیز به‌تدریج شکل گرفت (هدایتی، ۱۳۴۴: ۷۷–۹۳).

جدول ۲. ساختار اجتماعی قم در دوره صفوی

بخش ساختار اجتماعی	ویژگی‌ها و توضیحات	مقامات، گروه‌ها یا طبقات مرتبط
ساختار شهری	شامل طبقات عامه مردم، بازار و اصناف و بازرگانان. بازار به‌عنوان مرکز اقتصادی و اجتماعی شهر، محل تجمع اصناف و مشاغل مختلف. توسعه چشمگیر بازار در دوره صفوی.	بازاریان و اصناف مختلف مانند مسگرها، کفاش‌ها، پارچه‌فروشان. کاروان‌ها از اصفهان، شیراز، خوزستان و دیگر نقاط ایران و آسیای میانه.
ساختار روستایی	روستاها در این دوره از آبادانی و وسعت خاصی برخوردار بودند. دهقانان عمدتاً به کشاورزی و دامداری مشغول بودند.	دهقانان و کشاورزان.
ساختار عشیره‌ای	قبایل ترکمانان نقش ویژه‌ای در قدرت‌گیری صفویان داشتند. مهاجرت برخی طوایف به قم و استقرار آن‌ها در دوره صفویه.	ایل شاهسون، طایفه مرشدوند، طایفه بیگدلی.
کارکردهای وقف	وقف در دوره صفوی رشد و توسعه یافت. تغییرات در شیوه مملکت‌داری، سیاست مذهبی و سیاست‌های خارجی باعث تحول در وقف شد. وقف‌ها به‌ویژه در زمان شاه طهماسب توسعه یافت.	شاه طهماسب، آستان‌های مقدسه، دیوان استیفا.
مناصب آستان مقدسه	در دوره صفوی، منصب تولیت آستان مقدسه به‌طور مستقیم توسط شاه تعیین می‌شد. دیوان استیفا به‌عنوان منصب بالاتر در آستان مقدسه.	شاهان صفوی، دیوان استیفا.
تحولات سیاسی و فرهنگی	تحولات مهم در زمینه‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی. توسعه سنت وقف و حمایت از نهادهای دینی و فرهنگی.	شاه اسماعیل، شاه طهماسب.

این جدول به‌طور خلاصه و دسته‌بندی شده، بخش‌های مختلف ساختار اجتماعی شهر قم و ویژگی‌های آن در دوره صفوی را به‌خوبی نشان می‌دهد.

ویژگی‌های قومی و ترکیب جمعیتی قم در دوره صفوی

زرتشتیان قم

اعراب مسلمان پس از اسکان در قم، مردم شهر را به اسلام دعوت می‌کنند اما اهالی زرتشتی آنجا دعوت مسلمانان به اسلام را نپذیرفتند (پاک، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۳). از اهل ذمه علاوه بر زرتشتیان ساکنان بومی قم، یهودی و نصرانی نیز در قم وجود داشته‌اند اما اطلاعات چندانی از حضور آن‌ها در قم در دست نیست (سرلک، ۱۳۵۹: ۱۳۹). زرتشتیان با همه فشارهایی که از جانب حکام مسلمان بر آنان وارد می‌شد به تأثیرگذاری در صحنه علمی و فرهنگی ایران اسلامی ادامه دادند (ضیایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۷). در دوره صفویه نیز زرتشتیان در ایران حضور داشتند و در شهرهای مرکزی ایران از جمله یزد، کرمان و قم زندگی می‌کردند. بی‌شک با روی کار آمدن صفویان و به رسمیت شناختن مذهب تشیع توسط پادشاهان صفوی جامعه زرتشتی نیز مانند دیگر مذاهب موجود در ایران در قالب این مذهب تغییراتی را در خود پذیرفته‌اند (نائبیان، ۱۳۸۸: ۱۶۴).

تشیع در قم

شهر قم را باید نخستین شهر شیعی‌نشین ایران دانست، چرا که سابقه تشیع آن به نیمه آخر قرن اول هجری بازمی‌گردد. قم در پذیرش اسلام گوی سبقت را از دیگر شهرهای ایران ربود، زیرا در این زمان مردم ایران بر سر دو راهی پذیرش اسلام و یا باقی ماندن بر دین آبا و اجدادی خود بودند (نائبیان، ۱۳۸۸: ۱۷۳). چنانکه بسیاری از مستشرقین نیز تصریح کرده‌اند مرکز اصلی تبلیغ شیعیان ابتدا کوفه بود و از آنجا به عناصر عربی ساکن در قم سرایت کرد. همچنین در پایان قرن دوم هجری، ورود حضرت معصومه (س) نقطه عطفی در تاریخ این شهر و به‌ویژه گسترش تشیع در قم محسوب می‌شود که سبب برکت‌های زیادی در قم شده است (محرمی، ۱۳۹۳: ۲۱۶). توجه

امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و به‌ویژه امام رضا (ع) به قم نیز در شکل‌دهی تشیع در قم تأثیر زیادی داشت (پاک، ۱۳۸۴: ۷۹). با روی کار آمدن صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، قم به‌عنوان اولین کانون و خاستگاه شیعیان مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت و این شهر با تسلط کامل شاه اسماعیل (۹۰۷–۹۳۰ه.ق) در سال ۹۰۹ ق بر قم در ابعاد گوناگون باعث پیشرفت‌هایی شد و قم به‌عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی و فقهی شیعه گردید (بنایی،۱۳۹۰: ۱۱۸)، چنانکه در این دوره جمعیت ایران به‌ویژه قم به نفع شیعیان تغییر یافت و مذهب تشیع برای نخستین بار شکل رسمی به خود گرفت. باید به این نکته اشاره کرد که در هنگام ظهور صفویان دو سوم جمعیت ایران سنی مذهب بودند (قدمی، ۱۳۸۸: ۷۸). فرهنگ شیعی از قم به روستاها و شهرهای همجوار این شهر نیز گسترش پیدا کرد. همچنین شهرهایی مانند اصفهان، کاشان، ساوه و ری نیز از آیین تشیع مردم قم بهره‌مند شدند (عباسی فردویی، ۱۳۸۴: ۱۱۱–۱۱۲). علاوه بر مسیر اصلی شیعیان گروه‌های دیگری از شیعیان نیز در قم زندگی می‌کردند و همچنین می‌توان گفت که سنیانی هم در قم بودند (جعفریان، ۱۳۹۳: ۵۸). به گفته برخی نویسندگان معتبر شکی نیست که در دوره قبل از صفوی از پیروان و ادیان دیگر در قم وجود داشته‌اند. حتی به گفته برخی منابع چند تن از علمای اهل تسنن از قم برخاسته‌اند، ولی در نقاط دیگر زندگی می‌کردند (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۲۶). پرداخت جزیه نشان می‌دهد که زرتشتیانی هم در شهر بوده‌اند. یهودیان نیز باید در قم سکونت داشته باشند، اما اطلاعات چندانی از آن‌ها در دست نیست (جعفریان، ۱۳۹۳: ۵۸).

خاندان اشعری

از جمله خاندان‌های بزرگ قم در قرون نخستین، خاندان عرب اشعری بوده‌اند که افراد آن در نیمه دوم قرن نخستین هجری از عراق به قم مهاجرت کرده و تجدید حیات این شهر در دوره اسلامی تا حدود زیادی مدیون شایستگی و درایت آنان بوده است. از این خاندان گروهی از راویان و محدثان بزرگ برخاسته‌اند که نام آن‌ها در همه کتاب‌های رجال حدیث شیعه آمده است (مدرسی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۶۵). اعراب اشعری بعد از سکونت در شهر قم نخستین دولت شهر شیعه را در این شهر به وجود آوردند. آن‌ها در اداره امور شهر قم نقش عمده‌ای داشته و مسئولیتی چون ریاست قم و وظیفه جهید (واسطه در امر خراج) را بر عهده داشتند. از میان آن‌ها محدثان، فقها و عالمان بزرگی برخاستند و بعضی نیز نمایندگی امامان عصر خود را بر عهده داشتند. همچنین از طبقات جدید که بعد از فتوحات اسلامی به‌ویژه در منطقه ایرانی شکل گرفت طبقه موالی اشعریون بودند. موالی به بستگان اعراب در مناطق فتح شده می‌گفتند که براساس قوانین دوره جاهلیت افراد به‌صورت جار و پناهنده به قبایل و افراد سرشناس آن‌ها در سایه «مولای» خود به زندگی ادامه می‌دادند (پاک، ۱۳۸۴: ۶۹). بسیاری از موالی اشعریون نیز مانند اربابان خود به مذهب تشیع ایمان آورده و به قم هجرت کردند.

خوارج در قم

طبق گفته بلعمی (۱۳۷۸: ج۴/۹۹۹) تا قرن چهارم عده‌ای از خوارج در قم بوده‌اند. اینان طرفداران و حامیان مطرّف بن مغیره بن شعبه بودند که در سال ۷۷ هجری بر حجاج بن یوسف خروج کرد و به قم آمد. مردم قم و اطراف از او طرفداری کردند (و این طرفداری به احتمال قوی برای دشمنی با حجاج بود). پس از شکست مطرف جمعی از پیروان او در قم باقی ماندند و تا قرن چهارم هم بقایایی از آنان در قم وجود داشته است (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۰۰–۴۰۱).

خاندان رضوی (ع)

خاندان سادات رضوی از اصیل‌ترین خاندان قم بوده که نسب آن‌ها به یکی از نوادگان احمد بن موسی مبرقع، ابوعبدالله احمد به امام جواد (ع) می‌رسند. از ایـن خانـدان که از روزهای نخست وارد قم شده و بنابر گزارشی بیشترین افراد این خاندان در قرن نهم در این شهر ساکن شده‌اند، تعداد زیادی شاعر، نقیب و دانشمند برخاسته‌اند (قدمی، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

خاندان ابن‌بابویه

از خاندان‌های مذهبی و علمی قم از همه معروف‌تر، خاندان بابویه است که افرادی از این خاندان در قرن‌های سوم و چهارم و تا حدی در قرون بعد، بسیار شاخص بوده‌اند که مشهورترین و ممتازترین افراد این خاندان، رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه ملقب به صدوق است (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۵۳).

خاندان منشی

«قاضی احمد میر منشی» در شرح حال جد مادری خود «آقا کمال‌الدین حسینی منشی» نوشته است: «او از فرزندان مسیب بن علی خزاعی است که اجداد او از عراق به قم کوچ کرده‌اند و در زمان پادشاه میرزا شاهرخ، برخی از افراد این خاندان به‌عنوان مسئول مهمات دیوانی و معماری قم بوده‌اند و در زمان سلاطین ترکمان، آقا کمال، کلانتر و معمار قم بود و در آن منطقه صاحب ثروت و مکنت فراوانی بود؛ اما قبل از پادشاهی شاه اسماعیل (۹۰۷–۹۳۰ه.ق) از کارهای دنیا کناره‌گیری کرده او پس از مدتی به حسینیه آقا حسین آمد و در دربار شاه اسماعیل به‌عنوان یکی از متصدیان امور مهم مملکتی منصوب شد و آقا فتح‌الله نیز کارهای دارایی و سپاهی منطقه قم را عهده‌دار شد. شرف‌الدین حسین حسینی پدر قاضی احمد از منشیان دولت شاه طهماسب (۹۳۰–۹۸۴ه.ق) بود و از سوی او لقب میرمنشی گرفت.

خاندان خلج

برخی مورخان معتقدند که در زمان سلطان محمود غزنوی، اقوام خلج از شمال شرقی ایران به قم آمدند و اکنون در روستاهای اطراف قم به نام خلجستان اقامت دارند (قریشی‌کرین، ۱۳۸۹: ۲۹۰–۲۹۱). از تبار خلج دو شخصیت ادبی و علمی در زمان حکومت شاه سلیمان و شاه عباس دوم (۱۰۵۳–۱۰۷۷ه.ق) صفوی به پوشیدن خرقه متولی‌باشی حرم حضرت معصومه (س) مفتخر شدند: اولی به نام علی خان خلجی قمی فرزند قرچقای خان دانشمند و حکیم و دیگری مهدی خان فرزند علی قلی خان، شاعر، ادیب و دانشمند، متخلص به صفابانی (۱۱۲۳ه.ق) (جمراسی، ۱۳۹۳: ۸۸–۹۳).

خاندان تولیتی

تا پایان قرن یازدهم هجری قمری، اداره آستانه مقدسه به تناوب از طرف دولت مرکزی به افراد مختلف واگذار می‌گردید، اما درآخرین سال‌های پایانی دولت صفوی عده‌ای از نوادگان میرسید حسین کرکی خاتم‌المجتهدین (وفات ۱۰۰۱ه.ق) بسیاری از مشاغل دولتی، از جمله آستانه مقدسه قم را به مدت دو قرن و نیم در اختیار گرفتند. در مجموع از این خاندان ۱۷ نفر متولی حرم بودند. آن‌ها در طول خدمت در تمام زمینه‌ها (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی) صاحب اختیار بودند و نمایندگان انتصابی دولت می‌بایست از آن‌ها دستور می‌گرفتند. علاوه بر اداره آستانه مقدسه، مالکیت بسیاری از باغ‌ها و مزارع اطراف قم به آن‌ها تعلق داشت و چه بسا عوامل آن‌ها در موارد زیادی از جمله تقسیم عادلانه آب به دیگران تعدی داشتند. در شهر قم سادات تولیت، تولیتی و مصباح به این خاندان نسبت می‌برند (جمراسی، ۱۳۹۳: ۱۶۴–۱۶۵).

خاندان مدرسی

در روزگار گذشته؛ به‌ویژه ایام توجه دولت صفویه به حرم امامزادگان و مزارات قابل احترام، اشخاصی به‌عنوان مدرس برای تدریس علوم مذهبی از طرف دولت یا عوامل دولت (تولیت) استخدام می‌شدند و در حجره و ایوان‌های حرم به علاقه‌مندان تعلیم می‌دادند. قدیمی‌ترین سند در واگذاری این منصب، به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۹۶) در انتصاب میرزا محمد امین به منسب مدرسی آستانه مقدسه مربوط است. مدرسان آستانه بیشتر از تبار سادات رضوی بودند و در شهر قم محلات حواشی امامزاده موسی مبرقع (چهل دختران) موطن اصلی بسیاری از سادات مدرسی است. شاه عباس اول با الگو برداری از ارتش منظم «ینی‌چری» دولت صفوی، ارتش سلطنت‌طلبی

به نام شاهسون تشکیل داد که پدران آن‌ها بعد از مسلمان شدن در واحدهای مختلف دولت صفوی خدمت کرده بودند. یکی از این افراد حاجی حسین در محله عربستان (قم) منزل داشت و غارت اموال نجف خان زندی، حاکم قم، باعث دارایی پدر حاجی حسینی شده است. پسر او حاجی حسین بعد از وفات پدر، شخص کدخدامنش عاقلی بود و در قم به اربابی و ملاکی مشغول شد و تدریجاً شهرت بسیاری یافت، اعقاب و اولاد او همه به او منسوب گشتند. در زمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵–۱۱۳۵ه.ق) نیز طوایفی از ایل شاهسون از شمال شرق بغداد به قم کوچ داده شده‌اند. آنان حدود هفتاد طایفه بودند و مأموریت داشتند از مرزهای غربی کشور محافظت کنند. مینورسکی معتقد است که این ایل در زمان شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ه.ق) از شیراز به ساوه و قم آمده‌اند (حسنی، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

طوایف و ایلات قم

طایفه بیگدلی

از طوایف سکنه قم، طایفه بیگدلی است (بی‌نا، ۱۳۸۳: ۱۰۴) که زمان آمدن بیگدلی‌ها به قم به‌درستی در دست نیست (قریشی کرین، ۱۳۹۰: ۳۰۹)؛ اما برخی بر این عقیده‌اند که آن‌ها در زمان صفویه به قم کوچ کردند. طایفه بیگدلی از طوایف قدیم ایران هستند. اکنون زن و مرد بزرگ و کوچک این‌ها به هزار نفر می‌رسد که در شهر ساکن هستند. قسمتی از آن‌ها و اقوامشان در بلوکات و دهات ساوه سکونت دارند و به‌خصوص دهات بیگدلی در آنجا معروف است. همه خوانین بوده و به ملاکی اشتغال دارند. این طایفه در قم بسیار معتبرند و با آنکه در شهر ساکن هستند وضع ایلی خود را از دست نداده‌اند (بی‌نا، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

ولی محمدخان که در شعر و ادب، دستی داشته است در زمان شاه طهماسب ثانی (۱۱۰۱–۱۱۱۱.ق) مشاغلی از قبیل: سفارت قیصر روم و حکومت کرمان و آذربایجان را عهده‌دار بوده و در سال ۱۱۴۷ ه.ق که شاه طهماسب دوم توسط نادرشاه از سلطنت محروم گردید و به دست عده‌ای از اشرار در خطه لار به قتل رسید (قریشی‌کرین، ۱۳۹۰: ۳۰۸–۳۱۰). مدرسی طباطبایی نویسنده کتاب قم نامه درباره این طایفه می‌نویسد: بعد از انقراض دولت گورکانیه در اصفهان ساکن شده و مناصب ارجمند در دولت صفویه داشته‌اند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۴: ۷۹).

طایفه خلج شادقلی

این طایفه از اخلاج قم بوده‌اند از تعدی غفارخان خلج و محمد حسین خان پسر او ترک وطن کرده اموال خود را برداشته در آبادی شادقلی که حومه شهر قم است ساکن شدند و در سایه حمایت حکام و بزرگان قم درآمدند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۴: ۳۳).

طایفه لَشَنی

در اینکه خاستگاه این طایفه کجاست بین مورخان و نویسندگان اختلاف است. گروهی آن‌ها را از اکراد کرمانشاه و برخی آن‌ها را از لرهای لرستان می‌دانند. بعضی نیز اعتقاد دارند ایل قشقایی موطن و زادگاه اجدادی لشنی‌هاست. آنگونه که از کتاب‌های گذشته بر می‌آید، آن‌ها طایفه بزرگی بوده‌اند که از دوران صفویه به بعد در مجموعه ایل قشقایی حضور داشته و حتی در جمع عشایر فارس نیز معروف و مشهور بوده‌اند. لشنی‌ها از دوران صفویه به بعد به قدرت قابل توجهی در بین عشایر قشقایی و سایر عشایر رسیدند (جمراسی، ۱۳۹۳: ۱۴۵).

طایفه کلهر

ایل کلهر یکی از بزرگ‌ترین ایل‌های غرب ایران است و خاستگاه اصلی آن در میانه کوه‌های زاگرس بود. ایل کلهر تا قبل از صفویه در کوه‌های لرستان و نواحی عراق سکونت داشتند. شکل‌گیری تشکیلات سیاسی ایل کلهر مصادف با روی کار آمدن صفویان بود. کلهرها با تشکیلات سیاسی منسجم به یکی از قدرت‌های برتر ایلی در کشور مطرح شدند و حفاظت و دفاع از قسمت‌هایی از مرزهای غربی کشور در همسایگی با عثمانی را به عهده گرفتند. طایفه کلهر به همراه طوایف دیگر یعنی مافی،

طایفه خواجه‌وند و عبدالملکی، جزء نخستین طوایفی بودند که به همراه عده زیادی از زندها به قم و دیگر نقاط کشور کوچ داده شدند. نویسنده کتاب تاریخ و جغرافیای قم می‌نویسد: اصل طایفه در اطراف کرمانشاهان هستند. این‌ها از طوایف قدیم ایران‌اند. جمعیت آن‌ها در شهر قم و اطراف آن کم است. بعضی از آن‌ها جزو عمله دیوانی و فراشخانه قم مشغول خدمت هستند و بعضی به نوکری و بستگی علمای قم اشتغال دارند (قریشی‌کرین، ۱۳۹۰: ۳۰۳–۳۰۴). طایفه کلهر از ایلات معتبرند و آن‌ها را از شیراز به قم کوچانیده‌اند (افضل الملک، ۱۳۸۴: ۱۱۵). طایفه کلهر در همان بدو ورود به قم، به همراه خوانین زند، در شهر قم ساکن می‌شوند و در کارهای دیوانی داخل شده و به‌مرور زبان محلی خود را از دست دادند.

ایلات قم

سیاست کوچ اجباری عشایر که معمولاً با هدف سیاسی و نظامی توسط سلاطین ایران طرح و اجرا می‌شد همواره در ادوار مختلف تاریخ ایران سابقه داشت. در دوره صفویه نیز این نوع مهاجرت ادامه داشت. بنابرگفته برخی از منابع تاریخی در این دوره جمعیت ایلی از جمعیت شهرنشینی بیشتر بود. ولی اطلاعات موجود در مورد ترکیب جمعیت ایلات بسیار محدود است. برخی از مورخان جمعیت دوره صفویه را یک‌سوم جمعیت کل در زمان شاه سلطان حسین (۱۱۰۵–۱۱۳۵ه.ق) تخمین زده‌اند که شامل ایلات غرب، کرد، لر و ترک می‌شد که محل اقامت آن‌ها در نواحی زاگرس، قم، آذربایجان و خراسان بود (بافکار، ۱۳۹۶: ۴۷).

جدول ۳. ویژگی‌های قومی و ترکیب جمعیتی قم در دوره صفوی

گروه یا قوم	ویژگی‌ها و نقش در قم	ملاحظات
زرتشتیان قم	حضور در قم با وجود فشارهای مسلمانان. تأثیرگذاری در صحنه علمی و فرهنگی ایران اسلامی. تغییرات در قالب مذهب تشیع در دوران صفویه.	زرتشتیان همچنان در قم حضور داشتند اما در دوره صفویه با تغییرات اجتماعی مواجه شدند.
شیعیان قم	قم اولین شهر شیعی‌نشین ایران. پذیرش اولیه تشیع در قرن اول هجری. تأثیر امامان معصوم(ع) از جمله امام رضا(ع) بر شکل‌گیری تشیع در قم. مرکز اصلی تشیع پس از روی کار آمدن صفویان.	قم پس از رسمی شدن تشیع در دوره صفوی به‌عنوان مرکز فقهی و فرهنگی شیعه شناخته شد.
خاندان اشعری	یکی از خاندان‌های بزرگ قم. مهاجرت از عراق در نیمه دوم قرن اول هجری. تأثیرگذاری در امور شهر قم و تشکیل دولت شیعی. محدثان و فقهای برجسته از این خاندان.	نقش عمده در اداره امور قم و برقراری نظم سیاسی در دوره‌های مختلف. برخی از علمای برجسته از این خاندان برخاستند.
خوارج در قم	حضور در قم تا قرن چهارم هجری. طرفداری از مطرف بن مغیره در سال ۷۷ هجری. بقایای پیروان خوارج در قم قرن چهارم هجری.	حضور خوارج در قم نشان‌دهنده تنوع دینی و فکری در آن زمان.
خاندان رضوی(ع)	از اصلی‌ترین خاندان‌های قم. نسب به احمد بن موسی مبرقع(ع). تعداد زیادی از شاعران، دانشمندان و علما از این خاندان برخاستند.	تأثیر مهم بر علوم مذهبی و فقهی در قم.
خاندان ابن‌بابویه	خاندان مذهبی و علمی معروف قم. افراد برجسته این خاندان در قرون سوم و چهارم هجری. مشهورترین فرد: محمد بن علی بن بابویه (صدوق).	خاندان بابویه نقش مهمی در فقه و حدیث در دوره صفویه داشتند.
خاندان منشی	مسئولیت‌های دیوانی و معماری در قم. اعضای این خاندان در دربار شاه اسماعیل صفوی به مسئولیت‌های مهم منصوب شدند. تأثیرگذار در امور حکومتی و اقتصادی قم.	میرمنشی لقب ویژه‌ای بود که در دوره صفوی برای برخی اعضای این خاندان اختصاص یافت.
خاندان خلج	مهاجرت از شمال ضرقی ایران در دوران سلطان محمود غزنوی. حضور در قم و تشکیل خانواده‌های علمی و ادبی. شخصیت‌های برجسته: علی خان خلجی، مهدی خان صفابانی.	از خاندان‌های مشهور در علوم و ادب در دوره صفوی.

خاندان تولیتی	مدیریت آستانه مقدسه قم تا پایان قرن یازدهم هجری. در اختیار داشتن مشاغل دولتی و مالکیت اراضی. نمایندگان دولت مرکزی تحت اختیار این خاندان بودند.	خاندان تولیتی مدیریت امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در قم را در دست داشتند.
خاندان مدرسی	مدرسان آستانه مقدسه قم که از سادات رضوی بودند. تدریس علوم مذهبی در حرم امامزادگان. تأثیرگذاری در گسترش علم و مذهب در قم.	نقش مهم در آموزش و تربیت دینی در قم به‌ویژه در دوره صفوی.
طایفه بیگدلی	از طوایف قدیمی ایران که احتمالاً در زمان صفویه به قم آمده‌اند. معروف به ملاک و خوانین در قم. افراد برجسته این طایفه در دوره صفوی.	طایفه‌ای معتبر و صاحب نفوذ در شهر قم با مشاغل مختلف.
طایفه خلج شادقلی	از اخلاج قم که پس از ترک وطن در آبادی شادقلی سکونت کردند. کمک به گسترش قدرت سیاسی و اقتصادی در قم در دوره صفوی.	این طایفه در نتیجه حمایت حکام محلی به درآمد و نفوذ رسیدند.
طایفه لشتی	ممکن است خاستگاه این طایفه در کرمانشاه یا لرستان باشد. یکی از طوایف بزرگ ایل قشقایی. قدرت سیاسی قابل توجه در بین عشایر قشقایی و دیگر ایلات.	ورود به قم در دوره صفوی و کسب قدرت سیاسی در بین عشایر و در دربار صفوی.
طایفه کلهر	از ایلات بزرگ غرب ایران با خاستگاه در کوه‌های زاگرس. تشکیل تشکیلات سیاسی و نظامی منسجم در دوره صفوی. تأثیر در دفاع از مرزهای غربی ایران.	طایفه کلهر در قم با دیگر ایلات مهاجر ادغام شد و نقش مهمی در امنیت مرزی داشتند.

این جدول ترکیب جمعیتی و قومیتی قم در دوران صفویه را به‌طور واضح و جامع به نمایش می‌گذارد و کمک می‌کند تا هر گروه قومی و مذهبی و نقش آن در تاریخ و توسعه قم در این دوره به‌طور دقیق‌تری بررسی شود.

تحولات جمعیتی قم در دوره صفویه

شهر قم از زمان حکومت ساسانیان شکل گرفته بود (قمی، ۱۳۸۳: ۳۴)؛ بنابر نقل اغلب منابع تا پیش از ورود اسلام به ایران آماری از جمعیت این شهر در منابع به دست نیامده، اگرچه کتاب‌های موجود از وجود شهری بزرگ در آن زمان حکایت دارد. به‌عنوان نمونه هنگام حمله مسلمانان هزاران سپاهی از قم در جنگ قادسیه، ۲۵ هزار سواره و پیاده و ۲۰ هزار سوار از قم و کاشان در جنگ نهاوند به سرداری شیرزاد شرکت داشته‌اند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲؛ فقیهی، ۱۳۷۸: ۶۳). به گفته تاریخ قم، این شهر دارای ۱۲ روستا و سیصد و شصت و پنج ده بوده و به قولی ۲۱ روستا و ۹۱۰ ده داشته و ده‌هایی چنان آباد و پر جمعیت که هنگام فتح قم به دست مسلمانان تنها از یک ده ۴۰۰ مرد بیرون آمد (قمی، ۱۳۶۱: ۸۱). همچنین بنا به نقل از اصطخری این شهر در قرون نخستین اسلامی به دلیل حفر قنات‌های فراوان و باغ‌ها و مزارع سرسبز، شهری آباد و حاصلخیز بوده (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۶) و به‌طور کلی براساس گزارش‌های سیاحان اروپایی قم در قرون اولیه اسلامی شهری آباد و پرجمعیت بود و در اطراف آن روستاهایی پراکنده وجود داشته است (فیض، ۱۳۴۹: ۱۱۱). این شرایط اقلیمی همراه با شرایط مذهبی و سیاسی شهر قم را به یک شهر پرجمعیت تبدیل کرده بود، به‌طوری که گفته می‌شود در این شهر تنها حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار محدث سکونت داشتند (همانجا). هر چند که این اعداد و ارقام بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد اما شهر قم در قرن چهارم و پنجم از مراکز جمعیتی تشیع و جزو شهرهای بزرگ ایران محسوب می‌شد و جمعیت هر یک از شهرهای بزرگ آن بیش از ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده شده است. تا اواخر قرن نهم، در شهر قم بیست هزار خانه وجود داشته و این آمار نشان می‌دهد که قم شهری بزرگ و پر جمعیت بوده است (روستایی و زندیه، ۱۳۹۶: ۵۷–۵۸).

در اوایل قرن دهم جمعیت قم حدود دو هزار نفر بوده است؛ اما در زمان شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ه.ق)، این شهر جزء شهرهای کوچک و کم‌جمعیت به حساب می‌آمده و حتی جمعیت آن را کمتر از کاشان دانسته و تعداد خانه‌های آن را نیز دو هزارباب برآورد کرده‌اند. در اواخر قرن یازدهم قمری، قم دارای پانزده هزار خانه بود که جمعیتی بالغ بر نود هزار نفر در آن ساکن بودند. اشترویس (۱۳۹۶: ۱۸۷) عقیده دارد که پیش از این، شهر قم یکی از شهرهای بزرگ ایران بود اما در این زمان جمعیت آن کاهش پیدا کرده است. به نظر می‌رسد که باعث خرابی شهر و کاهش جمعیت آن سیل‌های ویرانگری بوده که در دوره شاه سلطان حسین (۱۱۰۵–۱۱۳۵ه.ق) رخ داده است (کجباف و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۵).

اکثر جهانگردان غربی که در دوره صفویه به ایران آمده و از قم دیدن کرده‌اند این شهر را شهری بزرگ و یا حداقل متوسط دانسته‌اند و شمار خانه‌های آن را ۱۵ تا ۲۰ هزار خانه و جمعیتش را بیش از صد هزار نفر تخمین زده‌اند. از نظر جهانگردان دوره صفوی شهر قم مرکز تجاری مهمی به شمار می‌رفته و دارای بازارهای بسیار وسیع و پررونقی بوده است (روستایی و زندیه، ۱۳۹۶: ۵۷–۵۸). جدول زیر به‌خوبی روند تغییرات جمعیتی قم در دوره صفویه را به‌طور ساده و قابل درک نشان می‌دهد.

جدول ٤. تحولات جمعیتی قم در دوره صفویه

دوره زمانی	جمعیت	ویژگی‌ها و اطلاعات مرتبط
قبل از ورود اسلام	اطلاعات دقیقی نیست.	وجود شهری بزرگ، شرکت در جنگ‌ها (جنگ قادسیه و نهاوند)
قرون نخستین اسلامی	پرجمعیت و آباد	حفر قنات‌ها، باغ‌ها و مزارع سرسبز، شهری آباد و حاصلخیز
قرن چهارم و پنجم	بیش از ۱۰۰ هزار نفر	مرکز جمعیتی تشیع، یکی از شهرهای بزرگ ایران
اواخر قرن نهم	۲۰ هزار خانه	شهری بزرگ و پرجمعیت، نشان‌دهنده تعداد زیاد ساکنین
اوایل قرن دهم	حدود ۲ هزار خانه	شهر کوچک و کم‌جمعیت
زمان شاه عباس اول	۲ هزار خانه	جمعیت کمتر از ۲ هزار نفر، به‌عنوان شهری کوچک تلقی می‌شد.
اواخر قرن یازدهم	۹۰ هزار نفر (۱۵ هزار خانه)	کاهش جمعیت نسبت به گذشته، تأثیر سیل‌های ویرانگر در دوره شاه سلطان حسین
دوره صفویه (جذب جهانگردان غربی)	بیش از ۱۰۰ هزار نفر	شهر بزرگ یا متوسط، مرکز تجاری مهم با بازارهای وسیع و پر رونق

عوامل تأثیرگذار بر ترکیب جمعیتی قم در دوره صفویه

جمعیت قم همواره تابع شرایط اجتماعی کشور بود. حضور طبقات و اقشار مختلف، مهاجرت‌های اقوام و قبایل، جمعیت متزلزل، ناامنی اجتماعی و اقتصادی، بیماری‌ها و قحطی و خشکسالی و اختلافات مذهبی و گروهی سبب شده که جمعیت قم در طول تاریخ تحول چندانی نداشته باشد (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۴۳۳).

مهاجرت: مهاجرت‌ها از پیش از اسلام آغاز و در زمان فتوحات گسترش یافته و تا زمان صفویه و بعد از آن نیز ادامه داشته است. با ورود حضرت معصومه (س) به قم مهاجرت اقشار مختلف مردم از جمله اعراب، علما و شیعیان به قم شدت بیشتری پیدا کرد و جمعیت این شهر را بیش از پیش افزایش داد (احمدزادگان، ۱۳۹۳: ۱۵۳). در طول قرن دهم هجری قمری قلمرو صفویان نیز دستخوش تغییراتی شد که باعث کاهش و افزایش جمعیت گردید (کجباف، ۱۳۹۷: ۴۳) که این تغییرات ترکیب جمعیتی در این دوره، شامل قم نیز می‌شد.

توسعه اقتصاد و کشاورزی: در عصر صفویه به دلیل توجهی که شاهان صفوی به بخش اقتصاد داشتند جمعیت رشد چشمگیری داشت؛ اما پس از آن به علت بی‌مهری برخی از حکومت‌ها رشد جمعیت متوقف شده و جمعیت کاهش یافت (کجباف، ۱۳۹۷: ۵۳–۵۴). در لابه‌لای تاریخ اشاره می‌شود که قم در حدود دو قرن، از نیمه قرن دوم تا نیمه قرن چهارم بسیار آباد و پرجمعیت بوده است (علیان نژادی دامغانی، ۱۳۹۰: ۲۷). چنین برمی‌آید که اقتصاد قم همواره بر پایه کشاورزی بوده، چنانکه سیاحانی که در دوره صفویه در قم حضور داشته‌اند بیان کرده‌اند که در داخل و اطراف شهر قم باغ‌هایی با درختان پر بار و پر میوه وجود دارند و این خود نشان‌دهنده این است که کشاورزی این شهر رواج و رونق به سزایی داشته است. این وضع تا اواخر دوره صفویان ادامه داشته و اقتصاد زمین و کشاورزی جزو مهم‌ترین منابع مملکتی در این دوره بوده و محصولات کشاورزی پیوسته رونق داشته است. از زمان شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ه.ق) تا پایان سال ۱۰۷۰ ه.ق با افزایش جمعیت، وضعیت کشاورزی قم نیز توسعه و گسترش پیدا کرده و هر چند که فناوری و ابزارآلات کشاورزی تغییر چندانی نداشتند، اما افزایش عرضه منظم آب و زمین‌های زیر کشت به افزایش تولید منجر شد. مقتدرترین و مشهورترین پادشاه صفوی، شاه عباس اول، اهمیت به سزایی به آبادانی شهر می‌داد؛ به‌طوری که در دوره او قم از لحاظ اقتصادی و تجارت به شکوفایی چشمگیری دست یافت که این اقدام او باعث افزایش جمعیت شهر قم گردید. به‌عنوان نمونه در قرن دهم ه.ق ابریشم کالای صادراتی پرسود و با ارزشی بود و چون این کالا در زمان شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ه.ق) در انحصار این دولت بود اقدامات بسیار خوبی در راستای تولید ابریشم صورت گرفت. به گونه‌ای که فروش ابریشم سود سرشاری را نصیب دولت صفویه کرد و این سود حاصل از تولید ابریشم باعث شد که فشار مالیاتی چندانی به مردم اعمال نشود (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۲۳۸). در زمان شاه عباس اول شهر قم یکی از مراکز تولید ابریشم بود.

عوامل طبیعی: یکی از عواملی که باعث کاهش جمعیت می‌شود عوامل طبیعی است و یکی از این حوادث طبیعی غیرمترقبه سیل‌های ویرانگری می‌باشد که در ادوار مختلف چندین بار قم را مورد تهدید جدی قرار داده است. جاری شدن سیل‌های متعدد و چند سیل تاریخی که باعث ویرانی شهر قم شده عبارتند از: مهم‌ترین آن‌ها سیل بهار سال ۲۹۲ ه.ق در زمان اعراب اشعری (افواشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۳۲) بود که خسارت‌های جبران‌ناپذیری را به شهر وارد کرد. بر اثر این سیل سطح رودخانه از شن و لای پر شده و آب آن سرازیر گشت و به اطراف ریخت و تمام قصرها و بناهای پیرامون آن را ویران کرد. به‌طوری‌که ناچار شدند تا به جای آن‌ها درختکاری کرده و آنجا را به باغستان تبدیل کردند (بنایی، ۱۳۹۰: ج ۵، ۳۲۷). سیل بعدی سیلی است که در بهار سال ۹۴۴ ه.ق در زمان شاه طهماسب (۹۳۰–۹۸۴ه.ق) در شهر قم جاری شد که قسمتی از شهر قم خراب شد. همچنین سیل عظیمی نیز در سال ۱۰۰۱ ه.ق در شهر قم رخ داد که حمام‌ها، ساختمان‌ها، باغستان‌ها، کاروانسراها و مغازه‌های اطراف حرم مطهر حضرت معصومه (س) را ویران ساخت (افواشته نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۳۲). در سال ۱۰۴۳ ه.ق نیز سیل ویرانگری در قم هزار خانه را خراب کرد. سه سال بعد سیل دیگری باعث ویرانی دو هزار خانه در قم شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۵۳۳). سیلی نیز در زمان شاه صفی در سال ۱۰۴۴ ه.ق رخ داد این سیل دو سوم عمارت داخلی شهر را ویران و همه را منهدم کرد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۴۷).

بیماری‌های واگیردار: بیماری‌های واگیردار از جمله وبا، طاعون و آبله از مهم‌ترین بلایای غیرطبیعی بودند که در دوره صفویه باعث کاهش جمعیت و یا مانع رشد جمعیت می‌شدند (کجباف،۱۳۹۷: ۴۶). در این دوره بیماری طاعون در بسیاری از شهرهای ایران شیوع پیدا کرد و بسیاری از افراد جامعه آن روز را به کام مرگ کشاند. علت شیوع این بیماری را می‌توان جنگ دولت صفوی با عثمانی دانست (روملو، ۱۳۵۷: ۴۳۸). این بیماری علاوه بر قم شهرهای تبریز، قزوین، آذربایجان، اردبیل و اصفهان را نیز فراگرفت. به‌عنوان مثال در سال ۹۸۵ ه.ق طاعون به قزوین رسید و به علت ظهور نشانه‌های طاعون مقرر شد که پادشاه به قم نقل مکان کند و به دلیل این‌که این بیماری به قم سرایت نکند از خروج مردم از قزوین به قم جلوگیری شد. چهار سال بعد یعنی در سال ۹۸۹ ه.ق طاعون به قم نیز رسید و حدود ۵ تا ۶ هزار نفر از مردم این شهر بر اثر این بیماری از بین رفتند. علت سرایت این بیماری به قم را آوردن اجساد بسیاری از بزرگان و دفن آن‌ها در این شهر می‌دانند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۶۴۸).

شکل ۱. عوامل تأثیرگذار بر ترکیب جمعیتی قم در دوره صفویه



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر تلاشی بود برای ارائه پاسخ معتبر علمی به این پرسش که چه تحولات عمده‌ای در ساختار و ترکیب قومی و جمعیتی شهر قم از زمان تأسیس صفویه تا سقوط آنان رخ داده است و چه عواملی در شکل‌گیری این تحولات تأثیرگذار بوده‌اند؟ آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است همانا توجه به ترکیب و ساختار جمعیتی قم با تمام تمایزات آن از نظر مذهبی، قومی و فرهنگی بوده است. با توجه به داده‌های به دست آمده، می‌توان تصویری از ساختار قومی و جمعیتی قم را نمایان ساخت که بیانگر تغییرات جمعیت و اقوام مختلف قم در طول تاریخ است. مقاله حاضر علاوه بر ارائه تصویری از موقعیت طبقات اجتماعی و فرهنگی قم نشان می‌دهد که چه تغییرات و تحولاتی در زمینه قومی و جمعیتی شهر قم از زمان تأسیس صفویه تا سقوط آنان صورت گرفته است. همچنین در این پژوهش تلاش شده تا به جابجایی و گسترش مذهب تشیع در دوره صفویه و تغییر ترکیب قومی و جمعیتی در تاریخ قم پرداخته و تعاملات فرهنگی ساکنان بومی قم و اعراب مهاجر نیز مورد بررسی قرار گیرد. اینک در مقام نتیجه‌گیری نهایی موارد ذیل قابل ارائه است:

۱. بنابر نقل بسیاری از منابع، شهر قم به دلیل دارا بودن موقعیت خاص جغرافیایی و همچنین با داشتن مرکزیت علمی، فرهنگی و مذهبی همواره مرکز تجمع گروه‌ها و اقوام مختلفی در طول تاریخ بوده و به صورت منحصر به فردی از ترکیب جمعیتی و قومی_اجتماعی متفاوتی برخوردار بوده است؛ بنابراین شهر قم همواره در طول تاریخ به‌عنوان یکی از شهرهای پرجمعیت به شمار می‌رفته است.

۲. با مهاجرت اشعریان به قم مذهب تشیع به این شهر راه یافت و قم به‌عنوان نخستین کانون و پایگاه تشیع در ایران مطرح شد و شعاع تشیع از این شهر به شهرهای اطراف قم، کاشان، ری، تفرش و سپس شمال ایران راه یافت. در قرن سوم و با ورود حضرت معصومه (س) در سال ۲۰۱ ه.ق به قم و وفات و دفن ایشان در این شهر، اهمیت شهر چندین برابر شد.

۳. در دوره صفویه به دلیل اینکه پادشاهان صفوی عقاید شیعی داشتند و همچنین چون خود را منسوب به امام موسی کاظم (ع) می‌دانستند از این‌رو به شهرهای شیعه‌نشین از جمله قم اهمیت ویژه‌ای می‌دادند. در اوایل دوره صفویه قم شهری کوچک و کم جمعیت بود اما در اواخر قرن یازدهم جمعیت آن افزایش یافت، به گونه‌ای که جمعیت شهر را نود هزار نفر تخمین زده‌اند. قم به دلیل توجه خاصی که پادشاهان صفوی به آن داشتند در جهات مختلف، توسعه و پیشرفت چشمگیری داشت و از مراکز مهم فرهنگی و فقهی شیعی گردید و در آن عصر از نوعی شکوفایی و پویایی خاصی برخوردار شد. لذا پادشاهان صفوی به عمران و آبادانی شهر، تعمیر و مرمت بسیاری از مقابر، ساخت ابنیه مذهبی، بنای مساجد و مدارس پرداختند. به‌ویژه زمانی که شاه صفی در قم مدفون شد به رونق و گسترش قم نیز افزوده شد.

٤. از سوی دیگر باید به این نکته اشاره کرد که رواج تشیع در دوره صفویان و تثبیت آن توسط شاه اسماعیل سبب گسترش مهاجرت قبائل طرفدار صفوی از مناطق دیگر جهان به ایران به‌ویژه شهر قم شد. از جمله این قبایل می‌توان به طوایف بیگدلی، حاجی حسینی، خاندان تولیتی، مدرسی، ایل شاهسون و ایل بختیاری، اشاره کرد که برخی از آن‌ها در به قدرت رسیدن صفویان نقش بسزایی داشته‌اند.

٥. تاریخ جمعیت قم از دوره صفویه به بعد مورد توجه جهانگردان قرار گرفت، اما برخی از این آمارها در منابع جغرافیای کم‌اهمیت و گاهی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد؛ اما از دوره صفویه به بعد موضوع آمار جمعیت کل کشور مورد توجه رجال دولتی قرار گرفت.

٦. در دوره صفویه به‌ویژه از زمان شاه عباس اول که سیاست جابجایی و کوچاندن عشایر و قبائل آغاز شد قبایل و طوایف متعددی به‌صورت دسته‌جمعی از مناطق مختلف ایران و جهان به قم کوچانده شدند که یک تحول جمعیتی در شهر ایجاد کرده و همچنین سبب ترکیب قومی شهر نیز شده است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل کیفی و نگارش اولیه مقاله.

نویسنده دوم: نظارت علمی، تحلیل نهایی، ویرایش مقاله و پاسخگویی به داوری‌ها

نویسنده سوم: کمک در طراحی روش‌شناسی و کدگذاری داده‌ها

نویسنده چهارم: مشاوره در بخش‌های نظری و ویرایش نهایی متن

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آقابابایی، رضا و قریشی، سید حسن. (۱۳۸۴). *آثار تاریخی و فرهنگی استان قم*، قم: انتشارات زائر.

ابن الرضا، سید حسین. (۱۳۶۶). *قم از نظر اجتماعی و اقتصادی*، قم: انتشارات مؤلف.

ابن حوقل. (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.

احسانی، محمدتقی. (۱۳۸۶). *هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

احمدزادگان، نرگس. (۱۳۹۳). *قم در دوره صفویه «بررسی فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی»*، قم: انتشارات زائر.

اشترویس، یوهان. (۱۳۹۶)، *سفرنامه یوهان اشترویس*، ترجمه ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملک.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۴۰). *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افضل الملک، غلامحسین. (۱۳۸۴). *سفرنامه قم*، تصحیح زهرا اردستانی، قم: انتشارات زائر.

افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله. (۱۳۷۳). *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بابایی، علی اصغر. (۱۳۸۶). *کوثر کویر*، قم: انتشارات زائر.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۲). *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: انتشارات صفی علیشاه.

بافکار، حسین. (۱۳۹۶). «جغرافیای تاریخی ایل شاهسون بغدادی»، *نشریه رشد آموزش جغرافیا*، ش ۱۱۸، پاییز، صص ۴۷.

بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸)، *تاریخ بلعمی*، تحقیق محمد روشن، ج۴، تهران: انتشارات سروش.

بنایی، علی. (۱۳۹۰). *شناختنامه قم*، قم: انتشارات نور مطاف.

بی‌نا. (۱۳۸۳). *جغرافیای تاریخ شهرستان قم*، به کوشش ابوالفضل عرب زاده، قم: انتشارات زائر.

پاک، محمدرضا. (۱۳۸۴). *فرهنگ و تمدن اسلامی در قم قرن سوم هجری*، قم: انتشارات زائر.

ترابی، بهاره و افروغ، محمد. (۱۳۹۶). *عناصر ملی و مذهبی در فلزکاری عصر صفوی*، شهرکرد: دانشگاه شهرکرد.

جعفریان، رسول. (۱۳۹۳). *تاریخ ایران، از آغاز اسلام تا پایان صفوی*، تهران: نشر علم.

جمراسی، احمد. (۱۳۹۳). *پیشینه مردم شناسی قم*، قم: انتشارات صفحه نگار.

حسنی، عطاءالله. (۱۳۸۲). *ایل شاهسون بغدادی*، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.

راوندی، مرتضی. (۱۳۹۲). *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

رحیمی، مهناز، عبدالقهار، سعیداف. (۱۳۹۲). «موقعیت اجتماعی واقفان در عصر صفویه به استناد وقف نامه‌ها»، *فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال چهارم، ش ۱۲، پاییز، صص ۴۴.

روملو، حسن بیگ. (۱۳۴۹). *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رهبریان، احمد، روستایی، حسین، زندیه، محسن، قریشی، حسن. (۱۳۹۷). «تحولات جمعیتی شهر قم در دوره ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) با استناد به سرشماری محمدتقی ارباب»، *پژوهش‌نامه اجتماعی و اقتصادی*، سال هفتم، ش۱، بهار و تابستان، صص ۵۷-۵۸.

ساروی، محمد فتح الله بن محمد تقی. (۱۳۷۱). *تاریخ محمدی (احسن التواریخ)*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات امیرکبیر.

سرلک، علی محمد. (۱۳۵۹). *اشعریان و تأسیس نخستین دولت شهر شیعه*، قم: نشر ادیان.

شاردن، ژان. (۱۳۴۵). *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

صاحبی، محمدجواد. (۱۳۸۴). *قم از نظر بیگانگان*، قم: انتشارات زائر.

صفت گل، منصور. (۱۳۸۹). *ساختار نهاد و اندیشه دینی در عصر صفوی*، تهران: انتشارات رسا.

ضیایی، الهه، دلبری، شهربانو، اسدبیگی، اردشیر، رئیس‌السادات، سید حسین. (۱۳۹۹). «تأثیر خدمات فرهنگی-مذهبی زرتشتیان بر گسترش تحولات تمدنی ایرانی اسلامی»، *نشریه علمی-پژوهشی مطالعات هنر اسلامی*، سال شانزدهم، ش ۳۷، بهار، صص ۷.

طهماسبی، سامان. (۱۳۹۰). «جهان‌گردان اروپایی و اماکن مقدس اسلامی در ایران»، *فصل‌نامه علمی پژوهشی سخن تاریخ*، سال پنجم، ش۱۴، پاییز، صص ۹۲.

عباسی فردویی، غلامعلی. (۱۳۸۳). *قم در عصر حضور ائمه علیهم السلام و غیبت صغری*، قم: انتشارات زائر.

عدل، کامران (۱۳۷۱). *بازارهای ایران*، تهران: انتشارات مؤلف.

علیان نژاد دامغانی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). *همراه زائران قم و جمکران*، قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

فقیهی، علی اصغر. (۱۳۷۸). *تاریخ مذهبی قم، بخش اول از تاریخ جامع قم*، قم: انتشارات زائر.

فوران، جان. (۱۳۹۲). *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

فیض قمی، عباس. (۱۳۴۹). *گنجینه آثار قم*، قم: انتشارات مهر استوار.

قدمی، مریم سادات. (۱۳۸۸). *تاریخ تشیع قم از دوره مغول تا پایان دوره صفوی*، کارشناسی ارشد، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

قریشی کرین، سید حسن. (۱۳۸۹). *قم از ابتدای دوره قاجاریه تا مشروطه*، قم: انتشارات زائر.

قمی، احمد بن منشی. (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

قمی، حسن بن علی. (۱۳۶۱). *تاریخ قم*، تهران: انتشارات توس.

کجباف، علی اکبر، منصوریان، مجتبی و فروغی ابری، اصغر. (۱۳۹۷). «تبیین و تحلیل وضعیت جمعیت و تاثیر کشاورزی بر آن در دوره صفویه»، *پژوهش‌های تاریخی*، ش ۳۹، پاییز، صص ۴۳-۵۴.

کنبی، شیلا. (۱۳۸۵). *هنر و معماری صفویه*، ترجمه مزدا موحد، تهران: فرهنگستان هنر.

کنتارینی، آمبروسیو. (۱۴۰۳)، *سفرنامه آمبروسیو کنتارینی*، ترجمه قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران: امیرکبیر.

کوچک زاده، محمدرضا. (۱۳۸۰). *تاریخچه قم و مساجد آن*، قم: انتشارات انشراح.

لمبتون، آن کاترین سواین فورد. (۱۳۶۴). *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

محرمی، غلامحسن. (۱۳۹۳). *درسنامه تاریخ تشیع از آغاز تا عصر صفوی*، قم: مرکز نشر هاجر.

مدرسی طباطبایی، سید حسین. (۱۳۵۰). *قم در قرن نهم هجری*، قم: انتشارات حکمت.

مقیم، علی و عباس زاده، عبدالله. (۱۳۹۱). *سیمای فرهنگ و طبیعت استان قم*، تهران: انتشارات کریم خان زند.

موسوی خلخالی، نورالدین. (۱۳۸۶). *ذکر اخبار دارالایمان قم در سیاحتنامه‌ها (از مغول تا آخر قاجاریه)*، قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی.

نائبیان، جلیل، علیپور سیلاب، جواد. (۱۳۸۸). «بررسی وضعیت زرتشتیان در ایران دوره صفویه»، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ*، سال چهارم، ش ۱۲، صص ۱۶۴.

نمازیخواه، مهدی. (۱۳۷۴). *گسترش کالبدی شهر قم در سه دهه اخیر*، کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.

نوایی، عبدالحسین و غفاری فرد، عباسقلی. (۱۳۸۸). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: انتشارات سمت.

نوذری، عزت الله. (۱۳۸۸). *تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت*، تهران: انتشارات خجسته.

هدایتی، محمدعلی. (۱۳۴۴). *آستان ری*، تهران: انتشارات افست.

References

Abbasi Fardouei, G. A. (2004). *Qom during the era of the Imams (peace be upon them) and the Minor Occultation*. Zaher Publications.

Adl, K. (1992). *Iranian bazaars*. Author.

Afushteh'i Natanzi, M. b. H. (1994). *The choicest of histories in remembrance of the virtuous* (E. Eshraghi, Ed.). Elmi va Farhangi Publications.

Afzal al-Molk, G. (2005). *Qom travelogue* (Z. Ardestani, Ed.). Zaher Publications.

Aghababaei, R., & Ghoreishi, S. H. (2005). *Historical and cultural monuments of Qom Province*. Zaher Publications.

Ahmadzadegan, N. (2014). *Qom in the Safavid period: Cultural, social, religious and political study*. Zaher Publications.

Aliannejad Damghani, A. (2011). *Companion for pilgrims to Qom and Jamkaran*. Imam Ali ibn Abi Talib Publications.

Arabzadeh, A. (Ed.). (2004). *Historical geography of Qom County*. Zaher Publications.

Babaei, A. A. (2007). *The oasis's Kohsar*. Zaher Publications.

Bafkar, H. (2017). Historical geography of the Baghdad Shahsavan tribe. Roshd-e Amuzesh-e Joghrafia, 118, 47.

Bal'ami, A. A. (1999). *Bal'ami's history* (M. Roshan, Ed., Vol. 4). Soroush Publications.

Banaei, A. (2011). *Qom reference book*. Noor-e Motaf Publications.

Bastani Parizi, M. E. (1983). *Politics and economy in the Safavid era*. Safi Alishah Publications.

Canby, S. (2006). *Safavid art and architecture* (M. Movahed, Trans.). Academy of Arts.

Chardin, J. (1966). *Chardin's travelogue* (M. Abbasi, Trans.). Amir Kabir Publications.

Contarini, A. (2024). *The travelogue of Ambrosio Contarini* (G. R. Roshani Zafaranlou, Trans.). Amir Kabir Publications.

Ebn al-Reza, S. H. (1987). *Qom from social and economic perspective*. Author.

Ehsani, M. T. (2007). *Seven thousand years of metalworking art in Iran*. Elmi va Farhangi Publications.

Estakhri, A. I. (1961). *Routes and kingdoms* (I. Afshar, Ed.). Book Translation and Publishing Institute.

Faghihi, A. A. (1999). *Religious history of Qom* (Part 1 of the comprehensive history of Qom). Zaher Publications.

Faiz Qomi, A. (1970). *Treasure of Qom's monuments*. Mehr-e Ostovar Publications.

Foran, J. (2013). *Fragile resistance: A history of Iranian social transformations from 1500 CE to the revolution* (A. Tadayon, Trans.). Rasa Cultural Services Institute.

Ghadami, M. S. (2009). *History of Shiism in Qom from the Mongol period to the end of the Safavid period* [Master's thesis, Baqir al-Olum University].

Ghoreishi Karin, S. H. (2010). *Qom from the beginning of the Qajar period to the Constitutional Revolution*. Zaher Publications.

Hasani, A. (2003). *The Baghdad Shahsavan tribe*. Baghdad Shahsavan Tribe Publications.

Hedayati, M. A. (1965). *The threshold of Ray*. Offset Publications.

Ibn Hawqal. (1987). *Ibn Hawqal's travelogue* (J. Sha'ar, Trans.). Amir Kabir Publications.

Jafarian, R. (2014). *History of Iran: From the advent of Islam to the end of the Safavid period*. Elm Publications.

Jamrasi, A. (2014). *Anthropological background of Qom*. Safhe Negar Publications.

Kajbaf, A. , Mansoorian, M. and Foroughi, A. (2018). Explaining and Analyzing Population Status and the Impact of Agriculture on it in the Safavid Era. *Historical Researches*, *10*(3), 41-59. doi: 10.22108/jhr.2017.103865.1121

Kuchakzadeh, M. R. (2001). *History of Qom and its mosques*. Ensheraah Publications.

Lambton, A. K. S. (1985). *Landlord and peasant in Persia* (M. Amiri, Trans.). Elmi va Farhangi Publications.

Modarresi Tabatabaei, S. H. (1971). *Qom in the 9th century AH*. Hekmat Publications.

Moghimi, A., & Abbaszadeh, A. (2012). *Portrait of culture and nature in Qom Province*. Karim Khan Zand Publications.

Moharrami, G. H. (2014). *Textbook of the history of Shiism from the beginning to the Safavid era*. Hajar Publishing Center.

Musavi Khalkhali, N. (2006). *Mention of the abode of faith, Qom, in travelogues (from the Mongols to the end of the Qajar period)*. Grand Library of Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi, World Heritage of Islamic Manuscripts.

Naibian, J., & Alipour Silab, J. (2009). A study of the situation of Zoroastrians in Iran during the Safavid period. Scientific-Research Quarterly of History, 4(12), 164.

Namazikhah, M. (1995). *Physical expansion of Qom city in the last three decades* [Master's thesis, Shahid Beheshti University].

Navaei, A. H., & Ghaffari Fard, A. (2009). *History of political, social, economic and cultural developments in Iran during the Safavid period*. SAMT Publications.

Nouzari, E. (2009). *Social history of Iran from the beginning to the Constitutional Revolution*. Khojasteh Publications.

Pak, M. R. (2005). *Islamic culture and civilization in Qom during the 3rd century AH*. Zaher Publications.

Qomi, A. b. M. (2004). *Summary of chronicles* (E. Eshraghi, Ed.). University of Tehran.

Qomi, H. b. A. (1982). *History of Qom*. Tous Publications.

Rahbarian, A., Roustaei, H., Zandieh, M., & Ghoreishi, H. (2018). Demographic changes of Qom city during the Naseri period (1264-1313 AH) based on the census of Mohammad Taqi Arbāb. *Journal of Social and Economic Research, 7*(1), 57-58.

Rahimi, M., & Abdolghahhar, S. (2013). Social status of endowers in the Safavid era based on endowment deeds. *Quarterly Journal of Research on History of Islamic Culture and Civilization, 4*(12), 44.

Ravandi, M. (2013). *Social history of Iran*. Amir Kabir Publications.

Romelu, H. B. (1970). *The best of histories* (A. H. Navaei, Ed.). Book Translation and Publishing Institute.

Sahebi, M. J. (2005). *Qom through the eyes of foreigners*. Zaher Publications.

Saravi, M. F. b. M. T. (1992). *Muhammadi history (The best of histories)* (G. R. Tabatabaei Majd, Ed.). Amir Kabir Publications.

Sarlak, A. M. (1980). *The Ash'aris and the establishment of the first Shiite city-state*. Adyan Publications.

Sefatgol, M. (2010). *Structure of religious institution and thought in the Safavid era*. Rasa Publications.

Struys, J. (2017). *The travelogue of Johann Struys* (S. Tahmasebi, Trans.). Islamic Heritage Society in cooperation with Malek National Library and Museum.

Tahmasebi, S. (2011). European travelers and Islamic holy sites in Iran. Scientific-Research Quarterly of Sokhan-e Tarikh, 5(14), 92.

Torabi, B., & Afrough, M. (2017). *National and religious elements in Safavid metalworking*. Shahrekord University.

Ziaei, E., Delbari, S., Asadbeigi, A., & Raees al-Sadat, S. H. (2020). The influence of Zoroastrians' cultural-religious services on the expansion of Iranian-Islamic civilizational developments. Scientific-Research Journal of Islamic Art Studies, 16(37), 7.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Cultural Nightlife and the Reconfiguration of Urban Spaces in the Shadow of Creative Industries in the Post-COVID Era: An Exploratory Analysis of Cultural Policymaking in Hamedan (Case Study: Bu-Ali Pedestrian Street)

Zohreh Roghnian[1] ✉, **Fatemeh Moradi**[2]

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Social Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: roghanian@cfu.ac.ir
2. PhD in Urban Planning, Faculty of Civil Engineering, Art and Architecture, University of Science and Research, Tehran, Iran. Email: moradi.fhm@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 28 August 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 07 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Nighttime Economy,
Creative Industries,
Spatial Reconfiguration,
Cultural Policymaking,
Cluster Analysis

ABSTRACT

Objective: In the post-COVID era, urban nightlife has gained increasing attention as a platform for redefining social relations, improving quality of life, and strengthening the cultural economy. This study aims to examine the role of cultural nightlife and creative industries in the reconfiguration of urban spaces and to analyze citizens attitudes toward nighttime cultural policymaking in the Bu-Ali Pedestrian Street area of Hamedan.

Method: This study is applied in purpose and adopts an analytical exploratory approach. Data were collected through a researcher-developed questionnaire from 350 nighttime users of the space and were analyzed using hierarchical cluster analysis and non-parametric tests in SPSS and Jamovi software.

Results: The results indicate that respondents can be classified into five distinct attitudinal clusters regarding different dimensions of nightlife. Significant differences were observed among the clusters across all components. Clusters with more positive attitudes reported higher levels of perceived safety, spatial vitality, cultural participation, and place attachment.

Conclusion: The findings suggest that in the post-COVID context, cultural nightlife can function as an effective tool for the revitalization of public spaces, the reconstruction of social ties, and the enhancement of cultural resilience. Therefore, the reconfiguration of urban spaces should be reconsidered through participatory, creative, and data-driven approaches within the framework of nighttime cultural policymaking.

Cite this article: Roghnian, Z. & Moradi, F. (2026). Cultural Nightlife and the Reconfiguration of Urban Spaces in the Shadow of Creative Industries in the Post-COVID Era: An Exploratory Analysis of Cultural Policymaking in Hamedan (Case Study: Bu-Ali Pedestrian Street). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-26. https://doi.org/10.22034/api.2026.2088110.1716

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088110.1716

Introduction

This introduction highlights the growing importance of urban nightlife in shaping urban life in the post-COVID era. Nightlife is increasingly recognized as a significant factor in enriching cultural and social life, attracting creative talent, fostering innovation, and enhancing urban attractiveness. It also plays an important role in stimulating urban economic dynamism and revitalizing public spaces. The COVID-19 pandemic further exposed the vulnerability of cultural and creative infrastructures, thereby emphasizing the need to reconsider nighttime cultural policymaking and to strengthen the role of arts and culture in the reconstruction of urban life. Despite its global significance, nightlife has not yet secured a stable position within urban planning in Iran. For instance, Bu-Ali Pedestrian Street in Hamedan, although recognized as a major tourist and historical axis during the daytime, lacks sufficient cultural vibrancy and active nightlife after dark. Accordingly, the present study examines the role of creative industries in the reconfiguration of urban spaces and analyzes citizens' attitudes toward cultural nightlife within the context of post-pandemic cultural policymaking. This study focuses on four key dimensions: cultural nightlife, creative industries, spatial reconfiguration, and cultural policymaking. The main objective is to identify meaningful attitudinal patterns through the analysis of citizens' perceptions using methods such as cluster analysis and non-parametric statistical tests. By doing so, the research seeks to reveal the capacities and challenges of nighttime cultural policymaking in middle-sized Iranian cities.

Ultimately, the study argues that the reconfiguration of urban spaces should not be understood merely as a physical transformation. Rather, it requires a cultural, social, and participatory approach that can strengthen place attachment, enhance social participation, and foster the development of the urban creative economy in the post-COVID era.

Method

This study is applied in purpose and adopts an analytical exploratory approach. Data were collected through a researcher-developed questionnaire from 350 nighttime users of the space and were analyzed using hierarchical cluster analysis and non-parametric tests in SPSS and Jamovi software.

Results

The results indicate that respondents can be classified into five distinct attitudinal clusters regarding different dimensions of nightlife. Significant differences were observed among the clusters across all components. Clusters with more positive attitudes reported higher levels of perceived safety, spatial vitality, cultural participation, and place attachment.

Conclusion

This study demonstrates that cultural nightlife and creative industries can play a significant role in the reconfiguration of urban spaces. The analysis of citizens' attitudes reveals the formation of five distinct clusters, each reflecting different experiences and

perceptions regarding safety, spatial vitality, cultural participation, and nighttime cultural policymaking. Clusters with more positive attitudes reported higher levels of perceived safety and place attachment, underscoring the importance of creative industries and cultural planning in enhancing the quality of public spaces. The findings also indicate that the post-COVID period has transformed patterns of spatial use and urban interactions, intensifying the need for flexible, participatory, and culturally oriented environments. Under such conditions, cultural nightlife can serve as a platform for revitalizing collective urban life, rebuilding social trust, and strengthening cultural resilience.Based on the cluster analysis of citizen attitudes, the study affirms the feasibility of developing localized and participatory nighttime cultural policies for mid-sized cities. Accordingly, nighttime policymaking should not be limited to physical development or tourism-oriented approaches; rather, it must be grounded in a nuanced understanding of citizens' lived experiences, creative capacities, and genuine participation. Finally, the study proposes a set of recommendations, including the establishment of a "Night Mayor" office, support for nighttime creative industries, redesigning public spaces to meet nighttime cultural needs, data-driven policymaking, post-crisis cultural event planning, intersectoral collaboration, and the creation of a monitoring system for evaluating nightlife quality. Collectively, these measures can contribute to more effective and dynamic cultural policymaking for urban nightlife in Iranian cities.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

شب‌زیستی فرهنگی و بازپیکربندی فضاهای شهری در سایه صنایع خلاق در دوران پساکرونا: تحلیل اکتشافی سیاست‌گذاری فرهنگی در شهر همدان (مطالعه موردی: پیاده‌راه بوعلی)

زهره روغنیان[۱] ✉ و فاطمه مرادی[۲]

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: roghanian@cfu.ac.ir
۲. دانش آموخته دکتری شهرسازی، دانشکده عمران، هنر و معماری، دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. رایانامه: moradi.fhm@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
زیست شبانه،
صنایع خلاق،
بازپیکربندی فضا،
سیاست‌گذاری فرهنگی،
تحلیل خوشه‌ای

چکیده

هدف: در دوران پساکرونا، زیست شبانه شهری به‌عنوان بستری برای بازتعریف روابط اجتماعی، ارتقای کیفیت زندگی و تقویت اقتصاد فرهنگی اهمیت بیشتری یافته است. هدف این پژوهش بررسی نقش زیست شبانه فرهنگی و صنایع خلاق در بازپیکربندی فضاهای شهری و تحلیل نگرش شهروندان نسبت به سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه در محدوده پیاده‌راه بوعلی شهر همدان است.

روش پژوهش: این پژوهش کاربردی و از نوع تحلیلی–اکتشافی است. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه محقق‌ساخته از ۳۵۰ نفر از کاربران شبانه فضا جمع‌آوری شد و با بهره‌گیری از تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی و آزمون‌های ناپارامتریک در نرم‌افزارهای *SPSS* و *Jamovi* تحلیل گردید.

یافته‌ها: نتایج نشان داد پاسخ‌دهندگان در قالب پنج خوشه نگرشی متمایز نسبت به ابعاد مختلف زیست شبانه قابل طبقه‌بندی هستند. میان خوشه‌ها در تمامی مؤلفه‌ها تفاوت معنادار مشاهده شد و خوشه‌هایی با نگرش مثبت‌تر، سطوح بالاتری از امنیت، پویایی فضایی، مشارکت فرهنگی و تعلق مکانی را تجربه کرده‌اند.

نتیجه‌گیری: یافته‌ها نشان می‌دهد زیست شبانه فرهنگی در دوران پساکرونا می‌تواند به‌عنوان ابزاری مؤثر در بازآفرینی فضاهای عمومی، تقویت پیوندهای اجتماعی و ارتقای تاب‌آوری فرهنگی عمل کند. از این رو، بازپیکربندی فضاهای شهری نیازمند رویکردی مشارکت‌محور، خلاقانه و داده‌محور در قالب سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه است.

استناد: روغنیان، زهره و مرادی، فاطمه. (۱۴۰۴). شب‌زیستی فرهنگی و بازپیکربندی فضاهای شهری در سایه صنایع خلاق در دوران پساکرونا: تحلیل اکتشافی سیاست‌گذاری فرهنگی در شهر همدان (مطالعه موردی: پیاده‌راه بوعلی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۶-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2088110.1716

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088110.1716

مقدمه

زندگی شبانه همچون نوری در تاریکی، نقشی محوری در شکل‌دهی به چشم‌انداز شهری ایفا می‌کند و جزئی جدایی‌ناپذیر از توسعه پویای شهرها است. زیست شبانه نه تنها بافت فرهنگی و اجتماعی یک شهر را غنی‌تر می‌کند، بلکه ستون اساسی توسعه اقتصادی و طرح‌ریزی بین‌المللی آن را نیز تشکیل می‌دهد (Santiago-Iglesias et al, 2024a). از این روست که از پایان قرن گذشته، بسیاری از دولت‌های محلی شروع به ترویج زندگی شبانه به عنوان یکی از عوامل اصلی احیا مراکز شهری کرده‌اند (Santiago-Iglesias et al, 2024b). یک زندگی شبانه پر جنب‌وجوش، جذابیت یک شهر را برای کارگران ماهر و شرکت‌ها افزایش می‌دهد؛ از طرفی استعدادهای جوان و تحصیل‌کرده شهرهایی را ترجیح می‌دهند که تنوعی از زندگی شبانه را ارائه می‌دهند. شب همچنین فضایی برای خرده فرهنگ‌ها، خلاقیت و نوآوری فراهم می‌کند که اغلب در طول روز جایی ندارند. از این‌رو؛ فرهنگ شبانه برای شهر به عنوان یک موجود زنده مهم است؛ این فرهنگ مکان‌های ملاقات و فضاهایی را برای برخوردهایی ایجاد می‌کند که انسجام اجتماعی را ارتقا می‌دهد (Staron, 2025). به بیان دیگر، چنانچه شهری تجربه غنی فرهنگی و تفریحی شبانه را ارائه دهد، گروه‌های خلاق بیشتر احتمال دارد که برای تجربه آن شهر تمایل نشان دهند. بنابراین، اجرای یک طرح جامع توسعه شهری شامل فعالیت‌های زندگی شبانه که برای گردشگری جذاب باشد، بسیار مهم است (Chenli, 2021). در دوران معاصر، مفهوم اقتصاد شبانه نیز به دلیل اهمیت درک شده آن به عنوان یک کاتالیزور برجسته برای احیای اقتصاد شهری، به ویژه بعد از همه‌گیری کووید-۱۹، توجه فزاینده‌ای را به خود جلب کرده است (Lin et al, 2022). چرا که این بحران نه تنها آسیب‌پذیری زیرساخت‌های فرهنگی و خلاق را نمایان ساخت (de Bernard et al., 2021)، بلکه ناپایداری معیشتی کارگران خلاق و شکنندگی نهادهای فرهنگی را نیز آشکار کرد. در عین حال، نقش تسهیل‌گر و ترمیم‌گر هنر و فرهنگ در بازسازی زندگی شهری بیش از پیش به چشم آمد (Gross et al., 2022). با آن‌که تجربه جهانی کرونا ضرورت توجه به زیست شبانه و بازآفرینی فرهنگی شهرها را پررنگ‌تر کرده است، اما این رویکرد هنوز جایگاه شایسته‌ای در برنامه‌ریزی شهری ایران نیافته است و در بسیاری از شهرها همچون همدان، برنامه‌ریزی فرهنگی برای زیست شبانه هنوز به‌طور نظام‌مند دنبال نشده است. پیاده‌راه بوعلی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین فضاهای عمومی شهر همدان، هرچند در طول روز به‌عنوان محوری گردشگری و تاریخی شناخته می‌شود، اما در شب فاقد پویایی فرهنگی و زیست شبانه فعال است. این فضا می‌تواند به بستری برای بازپیکربندی فرهنگی شهر با تکیه بر صنایع خلاق بدل شود، مشروط بر آن‌که سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه متناسب با نیازهای معاصر شهری و متأثر از تجربه جهانی پساکرونا در آن پیاده‌سازی شود. از این رو؛ هدف پژوهش حاضر، تحلیل نگرش شهروندان نسبت به زیست شبانه فرهنگی و بررسی نقش صنایع خلاق در بازپیکربندی فضاهای شهری در بستر سیاست‌گذاری فرهنگی پساکرونا در شهر همدان (مطالعه موردی: پیاده‌راه بوعلی) است. این مقاله، با تکیه بر ادبیات نوظهور پیرامون زندگی شبانه و سیاست‌گذاری فرهنگی، و از خلال بررسی موردی پیاده‌راه بوعلی شهر همدان، می‌کوشد نگرش‌های شهروندان همدانی را نسبت به چهار مؤلفه کلیدی شب‌زیستی فرهنگی، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی را شناسایی و تحلیل کند. مسأله اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان از ظرفیت‌های فرهنگی و خلاق موجود در شهر، به‌ویژه در فضاهایی چون پیاده‌راه‌ها، برای بازپیکربندی فضاهای شهری در ساعات شبانه بهره گرفت؛ آن هم در شرایطی که همه‌گیری کرونا الگوهای استفاده از فضا، تعامل اجتماعی و مصرف فرهنگی را دگرگون ساخته و ضرورت بازاندیشی در سیاست‌گذاری شهری و فرهنگی شبانه را برجسته کرده است. همچنین پژوهش در پی پاسخ به این پرسش کلیدی است که: آیا می‌توان بر مبنای تحلیل نگرش شهروندان، الگوهای معناداری برای سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه در شهرهای میانی ایران طراحی کرد؟ ضرورت انجام این پژوهش در پاسخ به خلأ موجود در مطالعات میدانی درباره زیست شبانه در شهرها و نیاز به توسعه سیاست‌های فرهنگی مشارکت‌محور در دوران پساکرونا است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی و آزمون‌های آماری غیرپارامتریک از جمله آزمون کروسکال- والیس و آزمون دوبه‌دوی DSCF، تلاش کرده است تا الگوهای متمایز نگرشی شهروندان را استخراج کرده و از این رهگذر، ظرفیت‌ها، موانع و شکاف‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در زیست شبانه شهر همدان را نمایان سازد. نگاه این پژوهش به بازپیکربندی فضاهای شهری،

نگاهی فراتر از تغییرات کالبدی صرف است و آن را در پیوند با احیای فرهنگی، بازآفرینی اجتماعی و نقش‌آفرینی شهروندان در فضاهای شبانه ارزیابی می‌کند؛ فرآیندی که در بستر سیاست‌گذاری فرهنگی هدفمند، می‌تواند به ارتقای حس تعلق، مشارکت اجتماعی و شکوفایی اقتصاد خلاق شهری در دوران پساکرونا منجر شود.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از لحاظ هدف، کاربردی و از نظر نحوه گردآوری داده‌ها، تحلیلی– اکتشافی است. جامعه آماری پژوهش را تمامی استفاده‌کنندگان از پیاده‌راه بوعلی شهر همدان در ساعات شبانه تشکیل می‌دهند. با توجه به گستردگی و نامعینی جامعه آماری، از روش نمونه‌گیری در دسترس استفاده شد و در مجموع، داده‌های حاصل از ۳۵۰ پرسشنامه معتبر مورد تحلیل قرار گرفت. ابزار گردآوری داده‌ها، پرسشنامه‌ای محقق‌ساخته بود که با الهام از ادبیات نظری و مطالعات پیشین طراحی شد. به منظور بررسی روایی پرسشنامه از نظرات خبرگان استفاده شد تا اطمینان حاصل شود که سوالات مرتبط و جامع موضوعات سیاست‌گذاری فرهنگی را پوشش می دهند. پایایی پرسشنامه نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ محاسبه گردید که نتایج آن در جدول (۱) آمده است. همانطور که مشاهده می شود، ضریب آلفا کرونباخ برای هر یک از متغیرهای پژوهش بالاتر از ۰.۷ بوده که نشان دهنده پایایی مطلوب ابزار است. برای تحلیل داده‌ها، در مرحله نخست از تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی[۱] با روش پیوند وارد استفاده شد تا الگوهای پنهان در نگرش پاسخ‌دهندگان نسبت به مؤلفه‌های پژوهش شناسایی شود. تعیین تعداد خوشه‌های بهینه با بررسی دندوگرام[۲] و فاصله‌های بین خوشه‌ای صورت گرفت و در نهایت، پنج خوشه متمایز استخراج گردید. در مرحله دوم، جهت بررسی تفاوت معنادار بین خوشه‌ها در هر یک از مؤلفه‌ها، از آزمون ناپارامتری کروسکال والیس[۳] استفاده شد. همچنین برای مقایسه دوتایی میان خوشه‌ها در صورت معناداری آزمون، از آزمون DSCF[۴] بهره گرفته شد. کلیه تحلیل‌های آماری با استفاده از نرم‌افزارهای SPSS (نسخه ۲۶) و Jamovi (نسخه ۲.۵) انجام شد. بهره‌گیری از ترکیب این دو نرم‌افزار، امکان تحلیل دقیق‌تر و اعتباربخشی به یافته‌ها را فراهم ساخت. این رویکرد تحلیلی، امکان شناسایی تیپ‌های مختلف در میان شهروندان و تحلیل شکاف میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب در زمینه زیست شبانه و سیاست‌گذاری فرهنگی را فراهم نمود.

جدول ۱. ضریب آلفای کرونباخ متغیرهای پژوهش (منبع: یافته‌های پژوهش، ۱۴۰۴)

متغیر	تعداد گویه	آلفای کرونباخ
شب‌زیستی فرهنگی	۹	۰.۸۴۲
صنایع خلاق	۷	۰.۷۰۲
بازپیکربندی فضا	۷	۰.۷۹۶
سیاست‌گذاری فرهنگی	۶	۰.۷۵۵

پیشینه پژوهش

کتاب «شهرها پس از تاریکی: مناظر شهری شبانه و سیاست‌های شب» به قلم نوکسون و همکاران (۲۰۲۰)، به بررسی چندوجهی پدیده شب‌زیستی در شهرهای معاصر می‌پردازد. این مجموعه پژوهش‌ها به صورت تحلیل تطبیقی و مطالعات موردی شهرهای مختلف، با تمرکز بر جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زندگی شهری در ساعات شب، نقش صنایع خلاق فرهنگی و اقتصاد شبانه در بازپیکربندی فضاهای شهری، به معنای تغییر و تنظیم دوباره نحوه استفاده، طراحی و عملکرد فضا را برجسته می‌کند. نویسندگان ضمن ارائه مطالعات موردی از شهرهای مختلف جهان، اهمیت سیاست‌گذاری دقیق برای توسعه شهر ۲۴ ساعته را خاطرنشان کرده و تأکید دارند که این توسعه باید تعادل میان امنیت، عدالت اجتماعی و ارتقای کیفیت زندگی را حفظ کند. همچنین، این کتاب به نقش اقتصاد فرهنگی شبانه در تقویت هویت شهری، تعاملات اجتماعی و فرصت‌های نوآورانه اشاره می‌کند که به ویژه در دوران پساکرونا اهمیت یافته است. جاستین لوییز (۲۰۲۴)، در فصل اول کتاب خود با عنوان "دستنامه اقتصاد خلاق"، به دنبال تبیین ابعاد سه‌گانه ارزش‌آفرینی صنایع خلاق شامل است. نویسنده در این فصل که تحت عنوان "ارش فرهنگی، اقتصادی

و اجتماعی صنایع خلاق" منتشر شده است، ابتدا به ارائه چارچوبی مفهومی و تحلیلی برای درک جایگاه این صنایع در اقتصاد معاصر می‌پردازد و با اتکا بر تحلیل مفهومی مبتنی بر داده‌های پروژه خوشه‌های خلاق در بریتانیا، نشان می‌دهد که صنایع خلاق فراتر از تولید اقتصادی صرف، نقشی کلیدی در ارتقاء سرمایه اجتماعی، تنوع فرهنگی و نوآوری نمادین ایفا می‌کنند. در این تحلیل، مدل‌های تحقیق، توسعه و نوآوری (R,D & I) و سیاست‌های خوشه‌سازی خلاق، به‌عنوان راهکارهایی مؤثر برای تقویت ظرفیت‌های منطقه‌ای در این حوزه معرفی شده‌اند. نویسنده در نهایت بر لزوم بازنگری در سیاست‌گذاری فرهنگی و پشتیبانی نهادی برای بالفعل‌سازی پتانسیل صنایع خلاق تأکید می‌کند. در فصل هفدهم کتاب «هاب‌های خلاق در پرسش: مکان، فضا و کار در اقتصاد خلاق»، نوشته سی. پرات و گیل (۲۰۱۹)، با عنوان «هاب‌های خلاق و اقتصاد شبانه: همگرایی یا واگرایی؟»، نویسندگان به بررسی رابطه میان مراکز خلاق و اقتصاد شبانه، که بخشی مهم از سیاست زیست شبانه در شهرهاست، می‌پردازند. هدف اصلی این فصل تحلیل این است که آیا این دو پدیده در مسیر همگرایی عمل می‌کنند و باعث احیای فرهنگی و فضایی شهر می‌شوند، یا اینکه واگرایی دارند و ممکن است موجب تمرکز نامتوازن، نابرابری فضایی و گسست اجتماعی شوند. در این مطالعه‌ی تطبیقی کیفی با رویکرد فضامحور، نویسندگان با مطالعه نمونه‌های مختلف شهری نشان می‌دهند که مراکز خلاق که فضاهای مشترک تولید و ابتکارات فرهنگی هستند، می‌توانند به عنوان مراکز فعالیت‌های شبانه عمل کنند. با این حال، برای جلوگیری از پیامدهای منفی مانند افزایش هزینه‌ها، جابه‌جایی جمعیتی و کاهش دسترسی فرهنگی، نیازمند سیاست‌گذاری هوشمند، تنظیم مقررات مناسب و مشارکت اجتماعی است. چراکه این مراکز در شهرهای و حتی محلات مختلف، ویژگی‌ها و پیامدهای متفاوتی دارند که باید در تحلیل‌ها مدنظر قرار گیرد. در نهایت، نویسندگان نتیجه می‌گیرند که تحقق همگرایی میان هاب‌های خلاق و اقتصاد شبانه مستلزم طراحی برنامه‌های شهری هوشمند، حمایت نهادی و همکاری میان بخش‌های مختلف است. پژوهش "راهکارهای مؤثر در خلق و تقویت فضاهای ۲۴ ساعته (نمونه موردی: خیابان ستارخان تهران) به قلم کرمی و رضایی راد (۱۳۹۷)، مطالعه‌ای توصیفی-تحلیلی با رویکرد ترکیبی و ارزیابی میدانی، با هدف فراهم‌سازی راهکارهای طراحی شهری منطبق با فرهنگ ایرانی- اسلامی است که ۱۳ اصل کلیدی طراحی کالبد شهری اثرگذار بر عملکرد فضاهای شبانه ۲۴ ساعته را شناسایی کردند. این ابعاد شامل ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و گردشگری است. در این مطالعه، اصل حضورپذیری در فضاهای شهری بالاترین امتیاز را کسب کرده است و اصول مهم دیگر شامل تنوع فعالیت‌های فرهنگی، توسعه کسب‌وکارهای خرد، افزایش ساعات کاری، ایجاد پیاده‌راه‌ها و مراکز خرید شبانه می‌شود. در نهایت، پژوهش تأکید می‌کند که این اصول نه تنها به احیاء فضاهای شبانه مرده کمک می‌کند، بلکه با کاهش سرعت شهری و ایجاد فضایی برای تعامل اجتماعی و آرامش، کیفیت زیست شهری را بهبود می‌بخشد. همچنین در مقاله‌ای با عنوان «الگوی فضایی و عوامل مؤثر بر اقتصاد شبانه چین با استفاده از داده‌های POL و سنجش از دور» به نگارش یان و همکاران (۲۰۲۴)، پژوهشگران به بررسی نحوه توزیع مکانی فعالیت‌های اقتصاد شبانه در شهرهای چین پرداختند. این مطالعه کمی با بهره‌گیری از داده‌های نقاط نورانی شب و تصاویر ماهواره‌ای سنجش از دور، توانست الگوهای فضایی فعالیت‌های شبانه را شناسایی کند و عوامل مؤثر بر گسترش آن‌ها را تحلیل نماید. نتایج نشان داد اقتصاد شبانه در چین به صورت نواحی متمرکز و پراکنده دیده می‌شود و عواملی مانند تراکم جمعیت، توسعه زیرساخت‌های حمل و نقل و سیاست‌های شهری تأثیر بسزایی در رونق این بخش دارند. استفاده از این روش داده‌محور امکان پایش دقیق و به‌روزرسانی مداوم اقتصاد شبانه را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که توسعه اقتصاد شبانه با افزایش فعالیت‌های فرهنگی، تفریحی و خدماتی در فضاهای شهری همراه است که می‌تواند به بهبود کیفیت زندگی شهری کمک کند.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که شب‌زیستی فرهنگی و اقتصاد شبانه با هم‌افزایی، موجب بازپیکربندی فضاهای شهری و ارتقای کیفیت زندگی می‌شوند. این فرایند نیازمند سیاست‌گذاری متوازن با توجه به عدالت اجتماعی، امنیت و مشارکت مردمی است. صنایع خلاق فرهنگی نقش کلیدی در ایجاد فضاهای خلاق شبانه دارند، اما در غیاب مدیریت هوشمند، ممکن است نابرابری فضایی و جابه‌جایی جمعیتی رخ دهد. فناوری‌های داده‌محور نیز ابزار مؤثری برای تحلیل الگوهای شبانه و بهبود سیاست‌های شهری فراهم کرده‌اند. در نهایت، ترکیب این عوامل فرهنگی، اقتصادی و فضایی به بازپیکربندی فضاهای شهری منجر می‌شود که می‌تواند شرایط مطلوب‌تری برای زندگی شبانه و تعامل اجتماعی به ویژه در دوران پساکرونا ایجاد کند.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم شهر ۲۴ ساعته: شب‌زیستی فرهنگی

مفهوم «شهر ۲۴ ساعته» به محیط شهری اشاره دارد که به‌صورت ۲۴ ساعته فعال، فراگیر و مقاوم طراحی شده است. شهرهایی که نه تنها در ساعات روز، بلکه در طول شب نیز خدمات، فضا و زیرساخت دارند. این مفهوم فراتر از گسترش ساعات کاری است و شامل برنامه‌ریزی شهری استراتژیکی می‌شود که با تغییرات اجتماعی و فناوری هم‌راستا باشد؛ به‌ویژه با تأمین دسترسی برابر برای کارگران شیفت شب، دانشجویان و گروه‌های حاشیه‌ای. چنین رویکردی منجر به افزایش رونق اقتصادی، امنیت در سطح شبانه و تحقق عدالت فضایی می‌شود (Word Economic Forum, 2024). مطالعات زندگی شبانه، سابقه‌ای بیش از چهار دهه دارد. اولین مطالعات در مورد شب در دوران معاصر ما به عصر شهرهای صنعتی برمی‌گردد، زمانی که برخی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان و مسافران، چشم‌انداز شبانه‌ی شهرهای مهم و پر جنب‌وجوش غربی را به تصویر کشیدند. از دهه‌ی ۱۹۳۰ و پس از آن، تعداد کمی از مورخان و جامعه‌شناسان شروع به توجه به نقش زندگی شبانه در رابطه با بازتولید جوامع شهری مدرن کردند. این محققان، زندگی شبانه را به عنوان موضوعی برای تحلیل علمی به رسمیت شناختند (Shaw, 1931). در نخستین تلاش‌ها برای صورت‌بندی نظری پدیده زیست شبانه در شهرها، هیث (۱۹۹۷)، مفهوم «شهر ۲۴ ساعته» را به عنوان الگویی برای ارتقای حیات شبانه، عدالت فضایی و کاهش انزوای اجتماعی در ساعات غیرمتعارف مطرح کرد. او معتقد بود گسترش فعالیت‌های شبانه در فضاهای عمومی می‌تواند به افزایش امنیت شهری، پویایی اقتصادی و حضور برابر گروه‌های مختلف اجتماعی در شب بینجامد. این نگاه، نقطه عزیمت مهمی برای شکل‌گیری ادبیات «شهر شبانه» و رویکردهای سیاست‌گذاری در راستای تداوم‌پذیری حیات شهری در شب محسوب می‌شود (Heath, 1997). هیث معتقد بود که یکی از مهم ترین مشکلاتی که شهرها در اواخر قرن بیستم با آن مواجه بودند، روش استفاده مردم از مرکز شهر بود. علاوه بر این، زمان شرکت مردم فعالیت‌هایی که مرکز شهر ارائه می‌داد نیز از دیگر مشکلات بود (قلعه‌نویی و طباطبایی، ۱۳۹۹). با گذر زمان، این ایده به شکلی گسترده‌تر در قالب مفاهیمی چون زیست شبانه فرهنگی، اقتصاد شبانه و سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه بازتعریف شد و به‌ویژه در سال‌های اخیر، در واکنش به بحران‌های جهانی مانند همه‌گیری کرونا، بار دیگر به کانون توجه نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران شهری بازگشت. رویکرد شهرسازی ۲۴ ساعته، مفهوم سنتی شهری که عمدتاً بر فعالیت‌های روزانه متمرکز است را به چالش کشید و نیازها و سبک‌های زندگی متنوع ساکنان و بازدیدکنندگان، از جمله کسانی که در ساعات غیرسنتی کار می‌کنند یا در فعالیت‌های شبانه مشارکت دارند را به رسمیت شناخت (Holmes, 2007). آندره نُوفر یکی از پژوهشگران برجسته در حوزه شب‌زیستی فرهنگی است که تأثیر بسزایی در ادبیات این مفهوم داشته است. نُوفره و همکارنش (۲۰۲۳)، زیست شبانه را مجموعه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تفریحی می‌دانند که در بازه زمانی بعد از غروب آفتاب تا بامداد در فضاهای شهری رخ می‌دهند (Nofre et al, 2023). این تعریف به دو عنصر کلیدی شامل ریتم شبانه شهر و جایگاه فعالیت‌ها در فضاهای عمومی اشاره می‌کند. نُفره در مقاله‌ای دیگر مجدد تأکید می‌کند که شهر ۲۴ ساعته صرفاً به معنای کارکرد اقتصادی نیست، بلکه شامل حق شب برای اقشار مختلف شهری، به‌ویژه گروه‌های جوان، خلاق و اقلیت‌ها است (Nofre et al, 2020). نُفره (۲۰۱۷)، همچنین در تعریف شهر شبانه، شهر را به مثابه فضایی برای مقاومت، تنوع فرهنگی و بازآفرینی شهری تحلیل می‌کند. در نظر او، زیست شبانه امکان تلاقی و تعامل میان فرهنگ‌های مختلف را فراهم می‌کند (Nofre, 2017). از تعاریف مطرح دیگر می‌توان به تعریف ارائه شده توسط رُوبرت و اِلدریج (۲۰۰۹)، اشاره کرد. به اعتقاد آنها، شهر ۲۴ ساعته به شهری اطلاق می‌شود که خدمات، فعالیت‌ها و زیرساخت‌های آن برای طیف گسترده‌ای از جمعیت، در تمام طول شبانه روز فعال و قابل دسترسی است. آنها اضافه می‌کنند که این مفهوم در پاسخ به تغییر الگوی مصرف، کار و زندگی در جوامع شهری پدید آمده است (Roberts & Eldrige, 2009). در واقع، شب شهری در سراسر جهان طیف شگفت‌انگیزی را از ابعاد ملموس و ناملموس ارائه می‌دهد. از یک سو، بُعد اقتصادی «شهر شبانه» اهمیت غیرقابل انکاری، به ویژه در شهرهای بزرگ دارد

(Zmyslony & Pawlusiński, 2020) و به طور همزمان، شهر شبانه شبکه‌ای متراکم از اقتصادهای غیررسمی را ارائه می دهد که رابطه متقابل وجود و وابستگی به اقتصادهای رسمی و همچنین محیط نظارتی رسمی شهر شبانه دارند (Charman & Govender, 2020). البته باید توجه داشت که به موازات چنین تجمع گسترده‌ای از فعالیت‌های شبانه، شهرها نیازمند یک ساختار حکمرانی چندگانه و گسترده برای مدیریت طیف وسیعی از چالش‌ها و درگیری‌ها مانند چالش‌هایی ناشی از تضاد منافع میان نیازهای کارگران، ساکنان، دولت محلی و کسب‌وکارها هستند (Acuto et al., 2022). زندگی شبانه شهری از اهمیت جامعه‌شناختی نیز برخوردار است. زندگی شبانه در مورد ملاقات با دیگران، ایجاد هویت و تفریح است و همچنین جستجوی معاشرت بین فرهنگی را افزایش می‌دهد. از این روست که ادعا می‌شود اقتصاد زندگی شبانه مزایای اجتماعی زیادی را ارائه می دهد، به عنوان مثال از طریق مشارکت دموکراتیک، سرمایه اجتماعی پیوند دهنده را غنی‌تر می سازد. در واقع زندگی شبانه شهری این پتانسیل را دارد که به مردم اجازه دهد سبک زندگی معنادار و هویت جدیدی را از طریق تجربیات اجتماعی جدید کشف کنند. علیرغم مزایای اجتماعی بالقوه زندگی شبانه شهری، نگرانی فزاینده‌ای در مورد طرد اجتماعی گروه‌های اجتماعی خاص در زندگی شبانه شهری نیز وجود دارد. تحقیقات در مورد طرد اجتماعی در زندگی شبانه شهری، عمدتاً بر تفاوت‌های مکانی-زمانی طبقه متمرکز بوده است. همچنین، نابرابری‌های جنسیتی و سایر وضعیت‌های اجتماعی نیز برجسته شده‌اند (Jiang & Fu, 2024). بنابراین هم‌زمان با گسترش ادبیات اقتصاد شبانه، توجه به ابعاد فرهنگی- فضایی آن نیز افزایش یافته است. در این بین، الگوهای فضایی و عناصر معماری، مانند نورپردازی و طراحی بیرونی، برای ایجاد یک فضای فرهنگی و تقویت اجتماعی نقش کلیدی ایفا می‌کنند (Bristow & Jenkins, 2020). در همین حال، رابطه‌ای دوسویه میان فعالیت‌های اجتماعی و کالبد شهری در شب وجود دارد که به تولید مجدد چشم‌انداز شهری شبانه منجر می‌شود (Chen et al, 2019). بدین ترتیب، مناطق زندگی شبانه شهری که بستر فعالیت‌های روزمره شبانه هستند، به مکان‌هایی فرهنگی تبدیل می‌شوند. بنابراین؛ تکامل چشم‌انداز زندگی شبانه شهری ذاتاً منعکس‌کننده فرهنگ بومی و تا حدودی احساسات استفاده کنندگان از آن است و از این طریق بر سرزندگی شهر تأکید می‌کند (Liu et al, 2023). از این رو؛ درک بیشتر چشم‌انداز زندگی شبانه شهری و بازپیکربندی فضاهای مرتبط با آن ضرورتی انکارناپذیر در تحلیل های شهرهای معاصر به شمار می‌رود.

صنایع خلاق و شهر ۲۴ ساعته: از اقتصاد فرهنگی تا بازپیکربندی فضا

صنایع خلاق از پویاترین حوزه‌های اقتصادی در جهان به شمار می‌رود. این بخش نه تنها فرصت‌هایی برای بروز خلاقیت فردی و شکوفایی استعدادها فراهم می‌سازد، بلکه به‌عنوان محرکی برای نوآوری، باید نقشی محوری در مسیر توسعه پایدار کشورها داشته باشد. صنایع خلاق، شامل شاخه های سودآور متعدد، مانند مد، طراحی یا تبلیغات، نقش مهمی در فرهنگ‌سازی نیز ایفا می کنند؛ از جمله نشر، صنعت موسیقی، سرگرمی، هنرهای نمایشی و تجسمی، هنرهای زیبا و میراثی، صنایع دستی، مرمت آثار هنری و همچنین معماری و طراحی داخلی (Pieczara, 2019). یونسکو تخمین می‌زند که صنایع فرهنگی و خلاق ۶.۲ درصد از اشتغال جهانی را تشکیل می‌دهند (UNESCO, 2022). اصطلاح صنایع خلاق حدود بیست سال پیش برای اشاره به فعالیت های فرهنگی خاصی مورد استفاده قرار گرفت که برخی از آنها بسیار تاریخی و باستانی هستند و برخی دیگر تنها با توسعه فناوری های دیجیتال ظاهر شدند. امروزه، صنعت خلاق حتی از بخش فرهنگی هم فراتر رفته و توسط محققان به عنوان صنعتی مرتبط با نوآوری در تمام بخش‌های اقتصادی درک می‌شود (Havryliuk & Muratova, 2022). این اقتصاد خلاق مشاغلی ایجاد می کند که ماشین‌ها و فناوری نمی‌توانند جایگزین آنها شوند، زیرا به خلاقیت و هوش هیجانی انسان وابسته هستند. صنعت خلاق اکنون ابزاری برای نوآوری است و می‌تواند در بسیاری از بخش‌های دیگر پیاده‌سازی شود و با آنها هم‌افزایی ایجاد کند (Pererva, 2021). این صنایع، علاوه بر نقش مؤثر خود در رشد و تقویت حرفه‌ها و حوزه‌هایی مانند تبلیغات، گردشگری، طراحی و رسانه، به‌تدریج سبک‌های کاری و مهارت‌های خلاقانه‌ای را توسعه داده‌اند که اکنون شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه این شیوه‌های نوآورانه، در حال تأثیرگذاری بر سایر بخش‌های اقتصاد

نیز هستند. برای مثال، در گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی آمده است که حدود ۴۰ درصد از متخصصان خلاق در صنایعی خارج از بخش فرهنگی—خلاق مشغول به کارند و از این طریق، نوآوری، طراحی و خلاقیت را به سایر بخش‌ها نیز منتقل می‌کنند (OECD, 2022). این دیدگاه در گزارش‌های دیگر نیز تأیید شده است و نشان می‌دهد که صنایع خلاق، نه‌تنها در توسعه اقتصادی، بلکه در بازآفرینی شیوه‌های کاری در سراسر اقتصاد نقشی کلیدی ایفا می‌کنند (OECD, 2021; UNESCO & World Bank, 2021) که به شکل‌گیری مفهوم جدیدی به نام اقتصاد شبانه منجر شده‌اند. اقتصاد شبانه مربوط به بازه زمانی است که در آن اقتصاد روزانه متوقف شده و اقتصاد شبانه آغاز می‌شود که بین ساعت ۶ بعد از ظهر تا ۶ صبح است و توسط طیف وسیعی از ساکنان، مشاغل و ذینفعان کلیدی مورد استفاده قرار می‌گیرد که از جمله آنها می‌توان به کافه‌ها، باشگاه‌های شبانه، کارکنان صنایع خلاق، کارگران حمل و نقل عمومی، کارمندان بخش هتلداری و نیز افراد شاغل در بخش بهداشت، خدمات اجتماعی و امنیت شهری اشاره کرد (Sound Diplomacy and Seijas, 2018). تحول اقتصادی، تغییر جمعیتی و توسعه فناوری سه محرک اصلی هستند که ظهور اقتصاد ۲۴ ساعته را تقویت کردند. در این بین نقش توسعه فناوری از همه پررنگ‌تر است و اقتصاد جهان را به سمت یک اقتصاد شبانه‌روزی سوق داده است که در بسیاری از جوامع به یک موضوع مهم فرهنگی و اقتصادی تبدیل شده است (NDML, 2024). این صنایع وابسته به اقتصاد شبانه‌ی پرجنب‌وجوش، با ایجاد مجموعه‌ای متنوع از فعالیت‌های شبانه، تقویت تعامل اجتماعی و جذب حوزه‌های گوناگون فراتر از ساعات کاری معمول، نقش کلیدی در توسعه شهرهای «۲۴ ساعته» ایفا می‌کنند. آن‌ها با فراهم کردن فضاهایی برای فعالیت‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی پس از تاریکی، بر پرورش جوامع خلاق و ایجاد محیطی شهری پویا و فراگیر تأثیرگذار هستند (Psarros, 2024)؛ همچنین گزارش‌های دیگری اشاره دارند که اقتصاد شبانه از طریق این اقدامات سبب افزایش انسجام اجتماعی و فراهم کردن زمینه‌های نوآوری در فضای شهری می‌شود (Gandy, 2025; MIPIM World City Nation Place, 2024 /). اقتصاد خلاق با وجود اینکه در میان کشورهایی است که بیشترین تأثیر منفی را از همه‌گیری کووید- ۱۹ پذیرفته‌اند و در برابر چالش‌های محیطی که به سرعت در حال تغییر هستند، آسیب‌پذیر می‌باشند، محرک قابل توجهی برای رشد اقتصادی جهانی و منطقه‌ای است (OECD, 2021). به همین دلیل است که نقش اقتصاد فرهنگی روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شود. اقتصاد فرهنگی حوزه‌ای است که رابط اقتصادی با محیط فرهنگی را ایجاد می‌کند (Korovnikova, 2016) و از طریق نهادهای فرهنگی ازجمله موزه‌ها، تئاترها و سینماها با تجزیه و تحلیل فرصت‌های اقتصادی آنها و چگونگی کمک درآمد حاصل از این نهادها به اقتصاد شهر یا منطقه مورد نظر ارائه می‌شود (Wiśniewska et al, 2020). در چارچوب تحلیل اقتصاد فرهنگی، خلاقیت نه‌تنها به‌عنوان منشأ نوآوری، بلکه به‌مثابه یک نیروی ساختاری برای بازپیکربندی نظام‌های اقتصادی، فرهنگی، فناورانه و اجتماعی شناخته می‌شود. این نوع اقتصاد، حاصل تعامل چندوجهی میان انواع خلاقیت از جمله خلاقیت علمی، فناورانه، فکری، کارآفرینانه، اقتصادی و فرهنگی است. خلاقیت فناورانه در مرکز شبکه قرار دارد و با پیوند زدن سایر ابعاد خلاقیت، بستری برای شکل‌گیری نوآوری‌های اقتصادی و فرهنگی فراهم می‌کند. به‌طور خاص، خلاقیت کارآفرینانه و فرهنگی به‌مثابه پیشران‌های اصلی در رشد صنایع خلاق، امکان شکل‌گیری فعالیت‌های اقتصادی نوین مبتنی بر هویت فرهنگی، فناوری و ایده‌های نوآورانه را فراهم می‌کنند (Skvarciany and Astike, 2021). این تعاملات پیچیده، موجب پویایی اقتصاد فرهنگی در فضاهای شهری می‌شوند و بستر لازم برای ظهور شهرهای ۲۴ ساعته و زیست شبانه فرهنگی را مهیا می‌کنند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که صنایع فرهنگی و خلاق گرایش به استقرار در چه نوع فضاهای شهری دارند؟در اقتصاد خلاق، فضا به طور ویژه مورد تأکید قرار می‌گیرد، زیرا نه تنها نزدیکی را فراهم می‌کند که می‌تواند تماس‌های رو در رو و شبکه‌سازی را تقویت کند، که از طریق آن دانش مدون و ضمنی منتقل می‌شود، بلکه باعث ایجاد محیط‌های خلاق نیز می‌شود و به شکل‌گیری هویت، اعتبار، سبک زندگی و سرگرمی کمک می‌کند. بنابراین، خوشه‌های خلاق صرفاً مناطق صنعتی نیستند، بلکه میدان‌ها، مراکز یا گره‌های شلوغی هستند (He and Gebhardt, 2014). تحقیقات متمرکز بر خوشه‌های شهری صنایع خلاق نشان داده است که صنایع خلاق در مقایسه با صنایع سنتی‌تر، بیشتر تمایل دارند در محیط محلی خود جای بگیرند؛ این امر را می‌توان با ارزش‌های افزوده نمادین،

مکان‌محور یا فرهنگی صنایع خلاق توضیح داد که به راحتی در سایر زمینه‌ها و مکان‌ها قابل تکرار نیستند (Bajestani et al, 2022). مناطقی که این صنایع در آن متمرکز هستند، مجموعه‌ای از خدمات، تجربیات و امکانات رفاهی را فراهم می‌کنند که تعامل اجتماعی را تسهیل می‌کنند، مانند رستوران‌ها، کافه‌ها، پارک‌ها و میادین کوچک و همچنین امکانات فرهنگی مانند گالری‌ها، موزه‌ها و فضاهای نمایشگاهی (Gregory, 2016). ساختمان‌ها و سازه‌های جدید در آن مناطق، که با روحیه شهر خلاق سازگار شده‌اند، اغلب با بقایای کاربری‌های گذشته همچون ساختمان‌های صنعتی بزرگ که به آپارتمان‌های زیرشیروانی، کارگاه‌ها و استودیوها و مغازه‌های کوچک محلی که جای خود را به فضاهای تجاری جدید مطابق با سلیقه‌ها و خواسته‌های افراد خلاق و کارآفرینان می‌دهند، تغییر کاربری می‌دهند (Chen, 2025). از دیگر مزایای ملموس این محله‌ها می‌توان به وجود فضاهای تجاری محلی، وجود مراکز رشد یا فضاهای کار اشتراکی (Brown, 2017)، وجود زیرساخت‌های حمل و نقل یا وجود زیرساخت‌های اینترنتی و ارتباطی (Tao et al, 2019) اشاره کرد. صنایع فرهنگی همچنین در کنار فضاهای متنوع، متمایز، گاهی انعطاف‌پذیر و رابطه‌ای ظاهر می‌شوند که تبادلات مرتبط با خلاقیت را تسهیل، ترویج و حمایت می‌کنند (Madureira et al, 2024)؛ به‌ویژه مکان‌هایی که کارآفرینان و بازدیدکنندگان خلاق، آن‌ها را به‌عنوان نماینده فرهنگ، تصویر یا هویت خلاق، خدمات و محصولات خود را ارائه می‌دهند (Wijngaarden et al., 2019). مطالعاتی در مورد مراکز خلاق (Pratt, 2021) و اکوسیستم‌های خلاق (Virani, 2023) انجام شده است که بر چگونگی انتظار از این فضاها برای حمایت از توسعه این حس اجتماعی، با خدمات و امکاناتی که برای ایجاد جامعه و تعامل ایجاد شده‌اند، تأکید دارند. درست اینجاست که بحث "فضای سوم" یا "فضای کار اشتراکی" مطرح می‌شود. خدمات و امکانات «فضاهای سوم»، مراکز خلاق و فضاهای کار اشتراکی حول این مفهوم متمرکز شده‌اند که خود فضا باید از توسعه جنبه‌هایی مانند یادگیری، شبکه‌سازی، اشتراک دانش و روحیه اجتماعی پشتیبانی کند (Virani, 2019). منظور از فضاهای سوم، مناطقی انتقالی هستند که برابری و ارتباط اجتماعی بین مردم را ارتقا می‌دهند. این مکان‌ها به راحتی برای همه قابل دسترسی است و فضایی برای تعامل اجتماعی و تبادل فرهنگی فراهم می‌کند (Butler, 2024). در واقع فضاهای سوم، مانند کافه‌ها و فضاهای کار اشتراکی هستند که به عنوان مکان‌هایی برای مطالعه، کار، معاشرت یا صرفاً استراحت مورد استفاده قرار می‌گیرند (Almadina & Marcillia, 2023) که علاوه بر طبقات خلاق، به شدت مورد توجه و استفاده نسل Z قرار گرفته‌اند (Akbar Fisu et al, 2025). چراکه این فضاهای سوم انعطاف‌پذیری و راحتی را ارائه می‌دهند که با سبک زندگی پویای آنها همسو است (Henriksen & Tjora, 2018). علاوه بر این، نیروهای خلاق تمایل بیشتری دارند که در فضاهایی تجمع یابند که خیابان‌های پیاده‌پذیر، تنوع در کاربری زمین و نفوذپذیری بالایی دارند؛ ویژگی‌هایی که حس کنجکاوی و کشف را در فضای شهری تقویت می‌کنند (Chu et al., 2025). چنانچه پژوهش‌ها نشان می‌دهد محلات با قابلیت پیاده‌روی بهتر، تراکم بالاتری از مشاغل مرتبط با فرهنگ و هنر را در خود جای داده‌اند (Thompson & Goldsmith, 2017). فضاهای عمومی امن و دارای نورپردازی مناسب (Mateo, 2024)، از دیگر شاخص‌های مرتبط با فضای شهری ۲۴ است.

یافته‌های پژوهش

هدف اصلی این بخش شناسایی تفاوت‌های معنادار میان نگرش پاسخ‌گویان نسبت به مؤلفه‌های پژوهش و بر اساس خوشه‌های حاصل از تحلیل خوشه‌ای است. ابتدا خوشه‌بندی افراد بر اساس ویژگی‌های نگرشی انجام شد و سپس با استفاده از آزمون‌های آماری مناسب برای داده‌های غیر نرمال، تفاوت معنادار میان خوشه‌ها در هر یک از مؤلفه‌های پژوهش بررسی گردیده است. در جدول (۲)، گویه‌های مربوط به هر مؤلفه به همراه کدهای اختصاری ارائه شده است. این کدها در تحلیل‌های بعدی برای تسهیل ارجاع به هر گویه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

جدول ۲. مؤلفه‌ها، گویه‌ها و نمادهای اختصاری مربوط به هر گویه.

گروه	شماره	عنوان گویه	حرف اختصاری	
شب‌زیستی فرهنگی	۱	در ساعات شب در رویدادهای فرهنگی و هنری پیاده‌راه شرکت می‌کنم.	CNL1	Cultural Night- Time
	۲	برنامه ها و فعالیت های شبانه این فضا متناسب با سلیقه من است.	CNL2	
	۳	به نظر من شب زیستی باعث افزایش نشاط اجتماعی می شود.	CNL3	
	۴	در شب احساس امنیت کافی برای حضور در فضای پیاده راه بوعلی را دارم.	CNL4	
	۵	روشنایی فضا در شب احساس امنیت و آرامش را در من تقویت می‌کند.	CNL5	
	۶	حضور هنرمندان و اجراهای شبانه فضای پیاده راه را سرزنده تر کرده است.	CNL6	
	۷	پیاده‌راه بوعلی فرصت خوبی برای معاشرت و گفت‌وگوهای شبانه فراهم کرده است.	CNL7	
	۸	گشت شبانه در این فضا باعث کاهش استرس روزانه من می شود.	CNL8	
	۹	تجربه های زیست شبانه در این پیاده راه حس تعلق مکانی من را افزایش می دهد.	CNL9	
صنایع خلاق	۱	فروشگاه ها و کافه های شبانه در این پیاده راه ویژگی های نوآورانه و خلاقانه دارند.	CI1	Creative Industries
	۲	وجود اجراهای خیابانی یا غرفه های خلاق فرهنگی در شب برایم جذاب است.	CI2	
	۳	فعایت های شبانه فرصتی برای دیده شدن خلاقیت های جوانان است.	CI3	
	۴	فعالیت هنرمندان خیابانی و دستفروشان خلاق فضای شبانه را متنوع تر کرده است.	CI4	
	۵	نمایش آثار هنری در شب به حدی است که تجربه زیبایی شناسی پاده راه بوعلی را افزایش داده است.	CI5	
	۶	کارآفرینی فرهنگی در این فضا امکان پذیر و مشهود است.	CI6	
	۷	خلاقیت بصری در شب تأثیر زیادی در جذابیت فضا برای هنرمندان دارد.	CI7	
بازپیکربندی فضا	۱	فضای پیاده‌راه در شب کاربردی متفاوت با روز دارد.	SR1	Spatial Reconfiguration
	۲	امکانات رفاهی شبانه مانند نیمکت و روشنایی در پیاده راه تقویت شده است.	SR2	
	۳	این فضا در شب مناسب فعالیتهای خانوادگی و گروهی است.	SR3	
	۴	احساس می کنم در شب هویت تازه ای به فضا داده شده است.	SR4	
	۵	طراحی این فضا در شب فرصت تعامل اجتماعی را افزایش داده است.	SR5	
	۶	فضای شبانه در این مسیر به صورت منعطف و متنوع بازآفرینی شده است.	SR6	
	۷	طراحی پیاده راه به گونه ای است که در شب حس پویایی و سرزندگی ایجاد می شود.	SR7	
سیاست‌گذاری فرهنگی	۱	توسعه فعالیت های فرهنگی شبانه باید از اولویت های مدیریت شهری باشد.	PM1	Policy Making
	۲	احساس می کنم مسئولین به نیازهای شبانه شهروندان توجه دارند.	PM2	
	۳	نهادهای شهری از برنامه های فرهنگی شبانه به خوبی حمایت می کنند.	PM3	
	۴	حضور فعالیت‌های فرهنگی شبانه در پیاده‌راه بوعلی به صورت هدفمند برنامه‌ریزی شده است.	PM4	
	۵	امنیت شبانه در این فضا نتیجه سیاست‌گذاری مؤثر مدیریت شهری است.	PM5	
	۶	سیاست‌های فرهنگی در این فضا باعث مشارکت اجتماعی شده است.	PM6	

الف: تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی

مرحله نخست: آماده‌سازی داده‌ها برای تحلیل خوشه ای

پیش از اجرای تحلیل خوشه‌ای، داده‌های گردآوری شده از نظر میزان اعتبار و کامل بودن بررسی شدند. در جدول (۲)، تعداد داده‌های معتبر و داده‌های ناقص قابل مشاهده است. همانطور که مشخص است، داده‌های ناقص در حدی نبود که بر کیفیت تحلیل تأثیر بگذارد.

جدول ۳. وضعیت داده‌ها در تحلیل خوشه‌ای

موارد					
داده‌های معتبر		داده‌های ناقص		کل داده ها	
تعداد نمونه	درصد حضور	تعداد نمونه	درصد حضور	تعداد نمونه	درصد حضور
۳۱۸	۹۰.۹	۳۲	۹.۱	۳۵۰	۱۰۰.۰

مرحله دوم: تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی

به منظور شناسایی الگوهای پنهان در داده‌ها، از تحلیل خوشه‌ای سلسله‌مراتبی با روش بین‌گروهی و فاصله اقلیدسی استفاده شد. هدف از این مرحله، گروه‌بندی پاسخ‌دهندگان براساس شباهت آنها در چهار مؤلفه پژوهش است. بررسی دندروگرام حاصل ازتحلیل خوشه‌ای به روش Ward، چند برش عمده در مراحل نهایی تجمیع مشاهده شد که نشان‌دهنده فاصله زیاد میان گروه‌های ترکیب شده در آن مراحل است. برجسته‌ترین این پرش‌ها شامل موارد زیر بود: بین نمونه‌های (۲۶ و ۶۲)، (۹۷ و ۲۳۱)، (۱۱۴ و ۱۲۸) و (۲۳ و ۲۰۶). با در نظر گرفتن پرش‌های معنادار در مراحل پایانی و بررسی ساختار دندوگرام، پنج خوشه به عنوان تعداد بهینه تعیین شد.

مرحله سوم: تحلیل توصیفی گویه‌ها در هر خوشه

در این مرحله، به منظر درک بهتر ویژگی‌های هر خوشه، میانگین نمرات مربوط به گویه‌های چهار مؤلفه شب‌زیستی فرهنگی، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی به تفکیک خوشه‌ها محاسبه شد. این تحلیل توصیفی کمک می‌کند تا تمایزهای معنایی بین خوشه‌ها براساس الگوهای چاسخ‌دهی روشن شود. جدول (۴)، میانگین نمرات هر گویه در پنج خوشه را نمایش می دهد.

جدول ٤. میانگین و انحراف معیار گویه‌های پرسشنامه در خوشه‌های استخراج شده

روش Ward	خوشه ۱			خوشه ۲			خوشه ۳			خوشه ٤			خوشه ٥			مجموع		
	میانگین	تعداد	انحراف معیار	میانگین	تعداد	انحراف معیار	میانگین	تعداد	انحراف معیار	میانگین	تعداد	انحراف معیار	میانگین	تعداد	انحراف معیار	میانگین	تعداد	انحراف معیار
$CN L_1$	۳.۰۶	۵۳	۰.۹۵	۲.۶۷	۹۸	۰.۸۱	۳.۴۲	۳۳	۱.۰۰	۳.۱۶	۵۷	۱.۱۳	۲.۲۵	۷۷	۰.۹۷	۲.۸۰	۳۱۸	۱.۰۳
$CN L_2$	۳.۵۸	۵۳	۰.۸۲	۳.۷۷	۹۸	۰.۸۹	۴.۵۷	۳۳	۰.۵۰	۳.۹۶	۵۷	۰.۹۶	۲.۵۷	۷۷	۰.۹۵	۳.۵۷	۳۱۸	۱.۰۵
$CN L_3$	۲.۷۳	۵۳	۰.۷۹	۱.۶۷	۹۸	۰.۵۷	۱.۹۱	۳۳	۱.۰۷	۳.۱۴	۵۷	۱.۱۰	۱.۳۹	۷۷	۰.۶۳	۲.۰۷	۳۱۸	۱.۰۴
$CN L_4$	۳.۱۹	۵۳	۱.۰۴	۲.۱۷	۹۸	۰.۷۵	۳.۰۳	۳۳	۰.۹۸	۳.۵۱	۵۷	۰.۹۶	۱.۵۰	۷۷	۰.۶۲	۲.۵۱	۳۱۸	۱.۱۳
$CN L_5$	۲.۸۱	۵۳	۰.۹۸	۲.۰۶	۹۸	۰.۶۷	۲.۷۹	۳۳	۰.۹۶	۳.۳۱	۵۷	۱.۰۸	۱.۳۵	۷۷	۰.۵۳	۲.۳۱	۳۱۸	۱.۰۷
$CN L_6$	۲.۷۷	۵۳	۰.۷۷	۱.۷۷	۹۸	۰.۷۰	۱.۵۱	۳۳	۰.۶۲	۲.۹۸	۵۷	۱.۰۱	۱.۶۴	۷۷	۰.۷۴	۲.۱۰	۳۱۸	۰.۹۷
$CN L_7$	۲.۵۷	۵۳	۰.۹۱	۲.۳۳	۹۸	۰.۸۵	۲.۸۸	۳۳	۰.۹۶	۳.۲۴	۵۷	۱.۳۵	۱.۷۸	۷۷	۰.۸۰	۲.۴۶	۳۱۸	۱.۰۸
$CN L_8$	۲.۵۷	۵۳	۰.۷۷	۲.۵۷	۹۸	۰.۹۱	۳.۳۰	۳۳	۰.۵۸	۳.۲۳	۵۷	۱.۰۷	۱.۵۲	۷۷	۰.۶۰	۲.۵۱	۳۱۸	۱.۰۳
$CN L_9$	۲.۷۳	۵۳	۰.۹۲	۱.۸۴	۹۸	۰.۶۸	۱.۶۱	۳۳	۰.۶۶	۳.۰۲	۵۷	۱.۰۰	۱.۶۴	۷۷	۰.۶۷	۲.۱۲	۳۱۸	۰.۹۶
CI_1	۳.۲۴	۵۳	۰.۸۱	۳.۹۸	۹۸	۰.۸۱	۴.۷۹	۳۳	۰.۴۱	۴.۱۰	۵۷	۰.۸۲	۲.۴۲	۷۷	۰.۹۵	۳.۵۹	۳۱۸	۱.۱۲
CI_2	۲.۳۶	۵۳	۰.۸۳	۲.۹۰	۹۸	۱.۱۴	۲.۹۷	۳۳	۱.۱۰	۳.۴۷	۵۷	۱.۱۸	۱.۷۲	۷۷	۰.۹۵	۲.۶۳	۳۱۸	۱.۱۷
CI_3	۲.۸۵	۵۳	۰.۷۷	۱.۶۸	۹۸	۰.۵۷	۱.۶۴	۳۳	۰.۶۰	۳.۰۵	۵۷	۱.۱۶	۱.۴۸	۷۷	۰.۶۴	۲.۰۷	۳۱۸	۱.۰۰
CI_4	۲.۷۲	۵۳	۰.۹۹	۲.۹۹	۹۸	۱.۰۰	۳.۹۷	۳۳	۱.۰۱	۳.۶۷	۵۷	۰.۹۳	۲.۲۵	۷۷	۰.۹۵	۲.۹۹	۳۱۸	۱.۱۳
CI_5	۲.۹۴	۵۳	۰.۸۲	۳.۱۳	۹۸	۱.۰۳	۳.۷۰	۳۳	۱.۰۷	۳.۶۰	۵۷	۱.۱۰	۲.۵۱	۷۷	۰.۷۷	۳.۱۰	۳۱۸	۱.۰۴
CI_6	۲.۸۷	۵۳	۰.۹۶	۲.۶۱	۹۸	۰.۹۶	۳.۵۴	۳۳	۰.۸۳	۳.۶۵	۵۷	۱.۱۲	۲.۱۲	۷۷	۰.۸۹	۲.۸۲	۳۱۸	۱.۱۱
CI_7	۲.۷۲	۵۳	۰.۸۲	۱.۶۶	۹۸	۰.۵۷	۱.۸۸	۳۳	۰.۱۰	۳.۰۰	۵۷	۱.۱۲	۱.۳۸	۷۷	۰.۵۹	۲.۰۳	۳۱۸	۱.۰۰
SR_1	۳.۲۴	۵۳	۰.۸۷	۳.۶۷	۹۸	۰.۹۲	۴.۵۱	۳۳	۰.۷۱	۳.۵۸	۵۷	۰.۹۸	۲.۳۱	۷۷	۰.۸۹	۳.۳۴	۳۱۸	۱.۱۱
SR_2	۲.۰۲	۵۳	۰.۷۷	۲.۳۴	۹۸	۰.۸۰	۲.۷۳	۳۳	۰.۸۰	۳.۵۱	۵۷	۱.۱۰	۱.۳۲	۷۷	۰.۵۲	۲.۲۹	۳۱۸	۱.۰۸
SR_3	۲.۸۷	۵۳	۰.۸۳	۲.۸۸	۹۸	۰.۸۳	۴.۰۶	۳۳	۰.۷۹	۴.۰۱	۵۷	۰.۷۹	۱.۹۱	۷۷	۰.۸۸	۲.۹۷	۳۱۸	۱.۱۳

SR_4	۳.۱۱	۵۳	۱.۰۳	۲.۱۰	۹۸	۰.۷۱	۳.۰۳	۳۳	۰.۹۸	۳.۵۶	۵۷	۱.۰۰	۱.۳۸	۷۷	۰.۵۴	۲.۴۵	۳۱۸	۱.۱۵
SR_5	۳.۳۴	۵۳	۰.۹۶	۳.۷۹	۹۸	۰.۹۲	۴.۵۴	۳۳	۰.۷۱	۳.۷۲	۵۷	۱.۰۳	۲.۲۷	۷۷	۰.۸۸	۳.۴۱	۳۱۸	۱.۱۶
SR_6	۲.۰۶	۵۳	۰.۸۴	۲.۲۸	۹۸	۰.۷۹	۲.۵۱	۳۳	۰.۹۷	۳.۴۰	۵۷	۱.۱۶	۱.۳۳	۷۷	۰.۵۰	۲.۲۴	۳۱۸	۱.۰۷
SR_7	۲.۸۱	۵۳	۰.۸۸	۱.۷۳	۹۸	۰.۶۵	۱.۴۲	۳۳	۰.۵۶	۳.۰۷	۵۷	۱.۵۱	۱.۶۰	۷۷	۰.۶۹	۲.۰۹	۳۱۸	۱.۰۰
PM_1	۲.۹۴	۵۳	۱.۱۰	۳.۱۵	۹۸	۰.۹۶	۳.۸۵	۳۳	۰.۸۳	۳.۶۸	۵۷	۱.۱۵	۲.۰۱	۷۷	۰.۹۷	۳.۰۱	۳۱۸	۱.۱۹
PM_2	۳.۸۱	۵۳	۰.۹۴	۳.۵۰	۹۸	۰.۸۶	۴.۷۶	۳۳	۰.۴۳	۴.۱۴	۵۷	۱.۰۱	۲.۱۴	۷۷	۰.۸۸	۳.۴۷	۳۱۸	۱.۲۱
PM_3	۳.۴۳	۵۳	۱.۲۰	۳.۶۸	۹۸	۱.۰۱	۴.۵۱	۳۳	۰.۷۵	۳.۹۱	۵۷	۱.۲۶	۲.۲۷	۷۷	۰.۹۸	۳.۴۳	۳۱۸	۱.۲۷
PM_4	۳.۶۸	۵۳	۱.۰۷	۳.۳۳	۹۸	۱.۰۵	۴.۳۰	۳۳	۰.۹۸	۳.۶۳	۵۷	۱.۱۳	۲.۳۵	۷۷	۱.۲۰	۳.۳۰	۳۱۸	۱.۲۵
PM_5	۲.۹۸	۵۳	۰.۹۹	۲.۸۶	۹۸	۱.۰۵	۴.۰۶	۳۳	۱.۰۳	۳.۴۴	۵۷	۱.۰۷	۱.۷۴	۷۷	۰.۷۱	۲.۸۳	۳۱۸	۱.۲۰
PM_6	۲.۹۶	۵۳	۰.۸۸	۲.۶۶	۹۸	۰.۸۶	۳.۶۴	۳۳	۰.۸۵	۳.۸۴	۵۷	۱.۰۳	۲.۲۷	۷۷	۱.۱۰	۲.۹۳	۳۱۸	۱.۱۱

جدول (۴)، مقایسه میانگین پاسخ‌ها به گویه‌های پژوهش را در میان پنج خوشه نهایی استخراج شده از تحلیل خوشه‌ای نمایش می‌دهد. براساس نتایج، میانگین پاسخ‌ها در گویه‌های مختلف بین خوشه‌ها تفاوت دارد و این نشان‌دهنده وجود گرایش‌ها و نگرش‌های متفاوت در میان گروه‌های شناسایی شده است. میانگین گویه‌ها در خوشه (۱) نشان می‌دهد که اعضای این خوشه نگرشی محتاطانه و متوسط نسبت به شب‌زیستی فرهنگی دارند. بالاترین میانگین‌ها به گویه‌های سیاست‌گذاری فرهنگی (PM_2, PM_3, PM_4) اختصاص دارد که نشان‌دهنده گرایش نسبی به پذیرش آن است، اما هنوز به مشارکت فعال یا اعتماد بالا نرسیده‌اند. شناخت آن‌ها از صنایع خلاق و بازپیکربندی فضا نیز پایه‌ای و محدود است. به‌طور کلی، این گروه در مرحله گذار از آگاهی به پذیرش قرار دارند و برای نقش‌آفرینی مؤثرتر در زیست شبانه، نیازمند تجربه‌های زیسته بیشتر و حمایت‌های ملموس‌تر هستند. اعضای خوشه ۲ نگرشی نسبتاً مثبت اما محتاطانه نسبت به زیست شبانه دارند. بالاترین میانگین مربوط به گویه‌ای از بُعد صنایع خلاق (CI_1:3.98) است که نشان‌دهنده آگاهی و پذیرش بیشتر نسبت به نقش آن در پویایی شبانه شهر است. همچنین گویه‌هایی از ابعاد شب‌زیستی فرهنگی و بازپیکربندی فضا (SR_5, SR_1,CLN_2) نیز در جایگاه بالاتری قرار دارند، که حاکی از درونی‌سازی تدریجی مفاهیم مربوط به تعامل اجتماعی و بازتعریف فضاهای عمومی در شب است. در مقابل، میانگین پایین‌تر گویه‌های سیاست‌گذاری فرهنگی، احتمال تردید یا آشنایی محدود با سیاست‌ها و برنامه‌های رسمی را مطرح می‌کند. این شکاف نشان می‌دهد که این گروه، در صورت حمایت نهادی و شفاف‌سازی سیاست‌ها، ظرفیت تبدیل شدن به مشارکت‌کنندگان فعال در مدیریت شبانه را دارند. خوشه (۳)، نمایانگر گروهی فعال، آگاه و همسو با سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه است. میانگین گویه‌های این خوشه بالاتر از ۴ است که نشان‌دهنده نگرشی مثبت و مشارکتی نسبت به زیست شبانه، بازپیکربندی فضا و صنایع خلاق است. بیشترین توافق مربوط به گویه‌هایی چون نقش فروشگاه‌ها و کافه‌های خلاق (CI_1= 4.79)، توجه مسئولین به نیازهای شبانه شهروندان (PM_2= 4.76)، حمایت نهادهای شهری از برنامه‌های فرهنگی (PM_3= 4.51)، تناسب برنامه ها و فعالیت های شبانه با سلیقه استفاده‌کنندگان (CLN_2= 4.57) و طراحی فضا برای تعامل اجتماعی در شب (SR_5= 4.54) است. این گروه به‌روشنی ضرورت بهره‌گیری از ظرفیت‌های خلاق و مدیریت فرهنگی را برای ارتقاء زندگی شبانه شهری درک کرده‌اند.

اعضای خوشه (۴)، نگرشی مثبت و آینده‌نگر نسبت به ابعاد گوناگون زیست شبانه دارند. در بُعد شب‌زیستی فرهنگی، گویه‌های (CLN_2= 3.96) و (CLN_4= 3.51) نشان‌دهنده توجه به تنوع سلیقه‌ها و نقش امنیت هستند. در حوزه صنایع خلاق، میانگین‌های (CI_3= 3.67)، (CI_4= 3.60) و (CI_5= 3.65) بیانگر اهمیت خلاقیت، تنوع و زیبایی‌شناسی در فضای شبانه‌اند. این خوشه همچنین با میانگین بالای گویه‌های (SR_3= 4.01) و (SR_5= 3.72) باور دارد که بازپیکربندی فضاهای شهری نقش کلیدی در ارتقاء حیات شبانه دارد. در بُعد سیاست‌گذاری فرهنگی نیز گویه‌های (PM_2= 4.14)، (PM_3= 3.91) و (PM_6= 3.84)، حاکی از حمایت این گروه از رویکردهای تسهیل‌گر و مشارکت‌محور است. اعضای این خوشه می‌توانند به عنوان سرمایه اجتماعی بالقوه در فرآیند تصمیم‌گیری فرهنگی و شهری تلقی شوند. پاسخ‌دهندگان خوشه (۵)، در مجموع کمترین سطح توافق را با گویه‌های مرتبط با شب‌زیستی فرهنگی، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه نشان داده‌اند. حتی بالاترین میانگین‌های مشاهده شده در این خوشه مانند (CLN_1:2.57) و (CI_5: 2.51)، نیر در محدوده پایین طیف لیکرت

باقی مانده‌اند. این داده‌ها حاکی از آن است که افراد این گروه، کمترین سطح تمایل، پذیرش یا درگیری ذهنی و تجربی را نسبت به ایده‌های شب‌زیستی فرهنگی و سیاست‌گذاری‌های مرتبط با آن داشته‌اند. این امر ممکن است ناشی از عوامل گوناگونی چون سبک زندگی زورمحور، بی‌اعتمادی به اثربخشی سیاست‌های فرهنگی یا ناآشنایی با کارکردهای صنایع خلاق باشد.

گویه CI_1 از بُعد صنایع خلاق در خوشه (۳) میانگین بسیار بالایی (۴.۷۹) دارد، در حالی که میانگین کل نمونه برای این گویه ۳.۵۹ است. این فاصله چشمگیر نشان‌دهنده باور قوی اعضای خوشه (۳) به نقش صنایع خلاق در حیات شبانه شهری و اهمیت آن در سیاست‌گذاری فرهنگی است. در مقابل، گویه CLN_3 در خوشه (۵) کمترین میانگین (۱.۳۹) را دارد، در حالی که میانگین کل آن ۲.۰۷ است؛ این میزان پایین، بیانگر ضعف آگاهی یا عدم پذیرش کارکردهای شب‌زیستی فرهنگی در این گروه است و بر لزوم سیاست‌های آگاهی‌بخش و تقویت زیرساخت‌های فرهنگی دلالت دارد.

از نظر جمعیت خوشه‌ها، خوشه (۲) با ۹۸ نفر بیشترین سهم را دارد و گرایش‌های آن در جامعه نمونه شایع‌تر است. خوشه (۳) با ۳۳ نفر کم‌جمعیت‌ترین خوشه است، اما بالاترین سطح رضایت و تأیید نسبت به سیاست‌گذاری فرهنگی و بازپیکربندی فضاها را دارد. خوشه‌های (۱) با ۵۳ نفر، (۴) با ۵۷ نفر و (۵) با ۷۷ نفر در موقعیت میانی قرار دارند و به‌ترتیب دارای گرایش‌های ضعیف‌تر، متوسط با تأکید پراکنده و سطح پایین پذیرش فرهنگی هستند.

مرحله چهارم: نام‌گذاری مفهومی خوشه‌ها

پنج خوشه استخراج‌شده از تحلیل داده‌ها، نمایانگر گرایش‌ها و سطح پذیرش متفاوت نسبت به زیست شبانه فرهنگی هستند:

خوشه ۱: ملاحظه‌کاران با پذیرش محدود: این گروه با میانگین‌های نسبتاً پایین در تمامی ابعاد، تمایلاتی خفیف و سطح آگاهی محدود نسبت به زیست شبانه دارند. گویه‌های کلیدی آن‌ها به مشارکت محتاطانه در رویدادهای شبانه و توجه محدود به سیاست‌گذاری‌های مرتبط اشاره دارد.

خوشه ۲: حامیان میانه‌رو توسعه فرهنگی شبانه: اعضای این خوشه دارای میانگین‌های میانه و پذیرش نسبی در حوزه‌های صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی هستند. این گروه نمایانگر نگرشی نسبتاً فعال و رو به رشد در حمایت از زیست شبانه است.

خوشه ۳. پیش‌رانان تحول فرهنگی شبانه: با بالاترین میانگین‌ها در اغلب گویه‌ها، این گروه بیشترین میزان باور و حمایت از ابعاد زیست شبانه را نشان می‌دهد. اعضای این خوشه می‌توانند به‌عنوان کنشگران کلیدی و نیروی پیش‌برنده سیاست‌گذاری فرهنگی محسوب شوند.

خوشه ۴. پذیرندگان جامع‌نگر توسعه فرهنگی: این خوشه با پذیرش نسبتاً بالا در تمامی ابعاد، به‌ویژه در صنایع خلاق و بازپیکربندی فضا، نگرشی چندبُعدی و جامع نسبت به زیست شبانه دارد و دیدگاه‌های فرهنگی متنوع‌تری را نمایندگی می‌کند.

خوشه ۵. منفعلان زیست شبانه: با کمترین میانگین‌ها در بیشتر گویه‌ها، این گروه کمترین سطح پذیرش یا آگاهی نسبت به زیست شبانه فرهنگی دارد و نوعی بی‌تفاوتی یا عدم اولویت‌دادن به این مقوله در آن‌ها مشهود است.

ب: تحلیل اثر ۵ خوشه‌ها بر مؤلفه‌های پژوهش

پس از شناسایی و تحلیل ویژگی‌های هر یک از پنج خوشه به‌دست‌آمده از تحلیل خوشه‌ای، در این بخش تلاش می‌شود تا تفاوت معنادار نگرش‌های پاسخ‌گویان در هر خوشه نسبت به ابعاد مختلف زیست‌شبانه فرهنگی مورد بررسی قرار گیرد. به بیان دیگر، این تحلیل به دنبال پاسخ به این پرسش است که "آیا تعلق به یکی از خوشه‌های شناسایی شده، با تفاوت معنادار در نگرش نسبت به مؤلفه‌های زیست شبانه، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی همراه است؟"

برای این منظور از آزمون‌های آماری مناسب تحلیل واریانس یک طرفه (One- Way ANOVA) و آزمون کروسکال والیس برای داده‌های ناپارامتریک بهره گرفته شد. این تحلیل به تبیین روشن‌تری از تفاوت‌های موجود میان گروه‌های مختلف کمک کرده و می‌تواند پایه‌ای برای سیاست‌گذاری فرهنگی متناسب با ویژگی‌های هر گروه فراهم سازد.

مرحله نخست: آزمون تفاوت معنادار بین خوشه‌ها با استفاده از آزمون کروسکال– والیس

به‌منظور بررسی تفاوت نگرش شرکت‌کنندگان در خوشه‌های مختلف نسبت به مؤلفه‌های پژوهش، از آزمون ناپارامتریک کروسکال– والیس استفاده شد. این آزمون امکان بررسی تفاوت معنادار میان چند گروه مستقل را براساس رتبه‌های داده‌ها فرهم می‌سازد. در جدول (۵)، میانگین رتبه هر خوشه در هر یک از مؤلفه‌های پژوهش ارائه شده است.

جدول ۵. مقایسه میانگین رتبه نگرش شرکت‌کنندگان نسبت به مؤلفه‌های چهارگانه پژوهش بر حسب خوشه‌های شناسایی شده

روش Ward		تعداد نمونه هر خوشه	میانگین رتبه
میانگین مؤلفه شب‌زیستی فرهنگی	خوشه ۱	۵۳	۲۱۹.۵۴
	خوشه ۲	۹۸	۱۳۱.۷۹
	خوشه ۳	۳۳	۲۰۶.۶۴
	خوشه ۴	۵۷	۱۶۱.۶۸
	خوشه ۵	۷۷	۵۷.۶۰
	مجموع	۳۱۸	–
میانگین مؤلفه صنایع خلاق	خوشه ۱	۵۳	۱۷۱.۰۷
	خوشه ۲	۹۸	۱۵۱.۶۶
	خوشه ۳	۳۳	۲۳۳.۶۷
	خوشه ۴	۵۷	۲۶۴.۷۰
	خوشه ۵	۷۷	۵۱.۸۲
	مجموع	۳۱۸	–

روش Ward		تعداد نمونه هر خوشه	میانگین رتبه
میانگین مؤلفه بازپیکربندی فضا	خوشه ۱	۵۳	۱۶۸.۵۰
	خوشه ۲	۹۸	۱۵۴.۱۲
	خوشه ۳	۳۳	۲۳۵.۳۸
	خوشه ۴	۵۷	۲۶۹.۷۷
	خوشه ۵	۷۷	۴۶.۰۱
	مجموع	۳۱۸	–
میانگین مؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی	خوشه ۱	۵۳	۱۷۳.۶۹
	خوشه ۲	۹۸	۱۶۰.۱۸
	خوشه ۳	۳۳	۲۷۷.۶۷
	خوشه ۴	۵۷	۲۲۷.۸۲
	خوشه ۵	۷۷	۴۷.۶۶
	مجموع	۳۱۸	–

نتایج جدول (۵) نشان داد که الگوهای نگرشی متفاوتی میان خوشه‌ها وجود دارد. در مؤلفه شب‌زیستی فرهنگی، خوشه‌های (۱) و (۳) بالاترین میانگین رتبه را دارند که نشان‌دهنده نگرش مثبت‌تر آنها به فعالیت‌های فرهنگی شبانه است؛ درحالی‌که که در خوشه (۵) پایین‌ترین رتبه را دارند. در مؤلفه صنایع خلاق نیز خوشه‌های (۳) و (۴) بیشترین میانگین رتبه را کسب کرده‌اند که بیانگر درک مثبت‌تر آنها نسبت به نقش صنایع خلاق در شهر است. این الگو در مؤلفه بازپیکربندی فضا نیز دیده می‌شود؛ خوشه‌های (۳) و (۴) با اختلاف چشمگیری رتبه بالاتری دارند و خوشه (۵)، بار دیگر در پایین‌ترین جایگاه قرار گرفته است. در نهایت درمؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی نیز خوشه‌های (۳) و (۴) با میانگین رتبه نزدیک به هم، بالاترین سطح نگرش را نشان داده‌اند؛ در حالی‌که خوشه ۵ با فاصله بسیار زیادی، پایین‌ترین رتبه را دارد. این یافته‌ها حاکی از آن است که خوشه‌های (۳) و (۴) نسبت به سایر گروه‌ها، نگرش مثبت‌تری به تحولات فرهنگی و فضایی شهر دارند و وشه ۵ به طور کلی کمترین مشارکت یا پذیرش را نسبت به مؤلفه‌های مطالعه شده نشان می‌دهد.

نتایج آزمون ناپامتریک Kruskal-Wallis (جدول ۵)، نشان داد که برای تمامی مؤلفه‌ها، تفاوت معناداری بین خوشه‌ها وجود دارد: شب‌زیستی فرهنگی ($x^2(4)= 205.79, p< 0.001$)، صنایع فرهنگی ($x^2(4)= 204.45, p<0.001$)، بازپیکربندی فضا ($x^2(4)= 233.47, p<0.001$) و سیاست‌گذاری فرهنگی ($x2(4)= 201.97, p<0.001$). بنابراین، تعلق به هر یک از خوشه‌های شناسایی شده به طور معناداری با تفاوت در نگرش افراد نسبت به مؤلفه‌های مورد بررسی همراه است. در نتیجه برای بررسی دقیق‌تر تفاوت میان خوشه‌ها و شناسایی خوشه‌هایی که به طور معنادار با یکدیگر تفاوت دارند، اجرای آزمون‌های تعقیبی از جمله آزمون Dunn ضروری به نظر می رسد.

جدول ٦. تحلیل تفاوت معنادار خوشه‌ها در مؤلفه های چهارگانه پژوهش با استفاده از آزمون Kruskal- Wallis

میانگین مؤلفه‌ها	شب‌زیستی فرهنگی	صنایع خلاق	میانگین بازپیکربندی فضا	میانگین سیاست‌گذاری فرهنگی
آماره خی- دو (Chi- Square)	۲۰۵.۷۹۲	۲۰۴.۴۵۳	۲۲۳.۴۷۱	۲۰۱.۹۷۲
درجه آزادی (df)	۴	۴	۴	۴
سطح معناداری (Asymp. Sig.)	۰.۰۰۰	۰.۰۰۰	۰.۰۰۰	۰.۰۰۰

مرحله دوم: بررسی تفاوت معنادار خوشه‌ها در هر مؤلفه

به منظور بررسی معناداری نگرش شرکت‌کنندگان در خوشه‌های پنج‌گانه نسبت به هر یک از مؤلفه‌های پژوهش، از آزمون غیر پارامتریک کروسکال- والیس استفاده شد. در ادامه برای مشخص کردن محل تفاوت‌ها میان خوشه‌ها، آزمون مقایسه دوبه‌دوی DSCF به کارگرفته شد.

جدول ۷. آزمون کروسکال- والیس برای تفاوت نگرش خوشه‌ها در مؤلفه‌های چهارگانه پژوهش

نام مؤلفه	خی- دو (x^2)	درجه آزادی	سطح معناداری (p)	اندازه اثر (E^2)
شب‌زیستی فرهنگی	۲۰۶	۴	<۰.۰۰۱	۰.۶۴۹
صنایع خلاق	۲۰۴	۴	<۰.۰۰۱	۰.۶۴۵
بازپیکربندی فضا	۲۲۳	۴	<۰.۰۰۱	۰.۷۰۵
سیاست‌گذاری فرهنگی	۲۰۲	۴	<۰.۰۰۱	۰.۶۳۷

برای بررسی تفاوت نگرش خوشه‌های شناسایی‌شده در چهار مؤلفه اصلی پژوهش، از آزمون ناپارامتریک کروسکال–والیس استفاده شد. نتایج این آزمون (جدول ۶) نشان داد که در تمامی مؤلفه‌ها، تفاوت آماری معناداری بین خوشه‌ها وجود دارد ($p<0.001$). به‌ویژه در مؤلفه‌های بازپیکربندی فضا ($\chi^2=223$) و زیست شبانه فرهنگی ($\chi^2=206$)، میزان تفاوت بیشتر بوده است. همچنین مقادیر اندازه اثر برای هر چهار مؤلفه (بین ۰.۶۳۷ تا ۰.۷۰۵) نشان‌دهنده تأثیر قوی و معنادار تمایزهای نگرشی بین خوشه‌ها در ابعاد مختلف زیست شبانه، صنایع خلاق و سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه است. این نتایج نشان می‌دهد که هر خوشه دارای الگوی خاصی در درک و ارزیابی مؤلفه‌های فرهنگی–فضایی مورد بررسی بوده است.

به‌منظور بررسی دقیق‌تر تفاوت‌های معنادار میان خوشه‌های شناسایی‌شده، آزمون Dwass–Steel–Critchlow–Fligner (DSCF) به‌عنوان روش مقایسه دوتایی بین خوشه‌ها اجرا شد. نتایج این آزمون (جدول۷)، نشان داد که در اکثر مؤلفه‌ها تفاوت معناداری بین خوشه‌ها وجود دارد، با این حال برخی جفت‌خوشه‌ها در مؤلفه‌هایی مانند زیست شبانه فرهنگی (خوشه‌های ۱ و ۳) و صنایع خلاق (خوشه‌های ۱ و ۲) تفاوت آماری معناداری نداشتند ($p>0.05$). همچنین در برخی موارد مانند خوشه‌های (۳) و (۴)، تفاوت‌ها در سطح ضعیف معنادار گزارش شد ($p=0.024$). مقادیر آماره W در آزمون، جهت تفاوت میانگین رتبه‌ها را نیز مشخص می‌کرد، اما تفسیر اصلی بر اساس سطح معناداری آماری انجام شد. این نتایج، وجود تفاوت‌های چشمگیر در نگرش نسبت به مؤلفه‌های کلیدی را تأیید کرده و مبنای تحلیل ویژگی‌های متمایز هر خوشه را فراهم می‌سازد.

جدول ۸. جدول مقایسه‌های زوجی بین خوشه‌ها براساس آزمون DSCF در مؤلفه‌های شب‌زیستی فرهنگی و صنایع خلاق

مؤلفه شب‌زیستی فرهنگی			
گروه اول خوشه‌ها	گروه دوم خوشه‌ها	مقدار W آزمون	سطح معناداری (P)
۱	۲	-۱۰.۰۵۱	<۰.۰۰۱
۱	۳	-۰.۹۰۴	۰.۹۶۹
۱	۴	۵.۸۶۲	<۰.۰۰۱
۱	۵	-۱۳.۳۱۴	<۰.۰۰۱
۲	۳	۷.۲۸۴	<۰.۰۰۱
۲	۴	۱۲.۸۷۹	<۰.۰۰۱
۲	۵	-۱۰.۷۳۵	<۰.۰۰۱
۳	۴	۶.۱۲۲	<۰.۰۰۱
۳	۵	-۱۰.۸۵۲	<۰.۰۰۱
۴	۵	-۱۳.۸۳۴	<۰.۰۰۱

مؤلفه صنایع خلاق			
گروه اول خوشه‌ها	گروه دوم خوشه‌ها	مقدار W آزمون	سطح معناداری (P)
۱	۲	-۲.۵۶	۰.۳۶۷
۱	۳	۶.۵۲	<۰.۰۰۱
۱	۴	۱۰.۳۴	<۰.۰۰۱
۱	۵	-۱۲.۶۶	<۰.۰۰۱
۲	۳	۷.۷۳	<۰.۰۰۱
۲	۴	۱۱.۸۳	<۰.۰۰۱
۲	۵	-۱۲.۶۵	<۰.۰۰۱
۳	۴	۴.۲۱	۰.۰۲۴
۳	۵	-۱۱.۷۱	<۰.۰۰۱
۴	۵	-۱۳.۹۱	<۰.۰۰۱

همچنین مقایسه جفتی بین خوشه‌ها در مؤلفه‌های بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی با آزمون DSCF نشان داد که تفاوت معناداری در نگرش نسبت به بازپیکربندی فضا بین اکثر خوشه‌ها وجود دارد (P<0.001). با این حال، خوشه‌های (۱) و (۲) هم در مؤلفه بازپیکربندی فضا (P= 0.587) و هم در مؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی (p= 0.763) تفاوت معناداری نداشتند. تفاوت بین خوشه‌های (۳) و (۴) در مؤلفه بازپیکربندی فضا سطح معناداری (P= 0.008) و خوشه‌های ۳ و ۴ در مؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی (p= 0.004)، نیز با سطح معناداری نسبتاً پایین‌تری گزارش شد. در مجموع، نتایج آزمون کروسکال والیس و تحلیل‌های مقایسه‌ای DSCF نشان داد که تفاوت‌های معناداری میان پنج خوشه شناسایی‌شده در چهار مؤلفه کلیدی پژوهش وجود دارد. این تفاوت‌ها به‌ویژه در خوشه‌های سوم و چهارم برجسته‌تر بوده و بیانگر ادراک مثبت‌تر آن‌ها نسبت به زیست شبانه، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی است.

جدول ۹. جدول مقایسه‌های زوجی بین خوشه‌ها براساس آزمون DSCF در مؤلفه‌های بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی

مؤلفه بازپیکربندی فضا			
گروه اول خوشه‌ها	گروه دوم خوشه‌ها	مقدار W آزمون	سطح معناداری (P)
۱	۲	-۲.۰۷	۰.۵۸۷
۱	۳	۶.۴۱	<۰.۰۰۱
۱	۴	۱۰.۴۵	<۰.۰۰۱
۱	۵	-۱۲.۳۷	<۰.۰۰۱
۲	۳	۸.۴۵	<۰.۰۰۱
۲	۴	۱۲.۹۸	<۰.۰۰۱
۲	۵	-۱۴.۶۳	<۰.۰۰۱
۳	۴	۴.۷۰	۰.۰۰۸
۳	۵	-۱۱.۷۵	<۰.۰۰۱
۴	۵	-۱۳.۹۹	<۰.۰۰۱

مؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی			
گروه اول خوشه‌ها	گروه دوم خوشه‌ها	مقدار W آزمون	سطح معناداری (P)
۱	۲	-۱.۶۷	۰.۷۶۳
۱	۳	۹.۰۴	<۰.۰۰۱
۱	۴	۵.۴۰	<۰.۰۰۱
۱	۵	-۱۲.۱۲	<۰.۰۰۱
۲	۳	۱۱.۲۵	<۰.۰۰۱
۲	۴	۸.۰۷	<۰.۰۰۱
۲	۵	-۱۴.۴۷	<۰.۰۰۱
۳	۴	-۴.۹۹	۰.۰۰۴
۳	۵	-۱۱.۷۶	<۰.۰۰۱
۴	۵	-۱۳.۶۸	<۰.۰۰۱

در مقابل، خوشه پنجم پایین‌ترین سطح ادراک و مشارکت را در مؤلفه‌های مذکور نشان داده و از منظر آماری نیز به‌طور معناداری با سایر خوشه‌ها متفاوت است. این تمایزها حاکی از وجود الگوهای متفاوت در تجربه و برداشت شهروندان از فضاهای شبانه، به‌ویژه در زمینه فرهنگ و سیاست‌گذاری، و ضرورت طراحی سیاست‌هایی متناسب با تنوع ادراک‌ها و نیازهای هر خوشه است.

بحث

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که شهروندان شهر همدان در تجربه زیست شبانه، ادراک از صنایع خلاق، بازپیکربندی فضاهای عمومی و ارزیابی سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه، رویکردی یکدست ندارند؛ بلکه بر مبنای تحلیل خوشه‌ای، می‌توان آنان را در قالب پنج خوشه متمایز با نگرش‌ها، تجربیات و انتظارات متفاوت طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که زیست شبانه در شهر، یک پدیده اجتماعی پیچیده است که از جنس سبک زندگی، سرمایه فرهنگی، تعامل با فضا و رابطه با نهادهای شهری و فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. خوشه‌هایی که دارای نگرش مثبت‌تر نسبت به فعالیت‌های شبانه، سیاست‌گذاری فرهنگی و صنایع خلاق بودند، سطح بالاتری از احساس امنیت شبانه، مشارکت فرهنگی، پویایی فضایی و حس تعلق مکانی را گزارش کردند. در مقابل، خوشه‌هایی که کمتر با سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه یا نقش صنایع خلاق همدل بودند، نشانه‌هایی از بی‌اعتمادی به نهادهای مدیریت شهری، گسست اجتماعی و انفعال در مصرف فرهنگی شبانه از خود نشان دادند. این یافته‌ها با چارچوب نظری نُفره (۲۰۱۸) درباره تنوع فضایی و اجتماعی حیات شبانه هم‌راستا هستند. نُفره بر این نکته تأکید دارد که زیست شبانه فضایی برای بازنمایی تفاوت‌های اجتماعی، کنش خلاق و بازتعریف نقش شهروندان در فضاست؛ چیزی که در خوشه‌های «پذیرندگان جامع‌نگر توسعه فرهنگی» و «پیشرانان تحول فرهنگی شبانه » در این پژوهش نیز دیده می‌شود. همچنین تحلیل تفاوت معنادار میان خوشه‌ها در مؤلفه سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه، حاکی از آن است که اعتماد، آگاهی و مشارکت شهروندان در فرآیندهای برنامه‌ریزی فرهنگی به شدت ناهمگون است. از سوی دیگر، این پژوهش بر نقش صنایع خلاق به‌عنوان عامل تقویت‌کننده شب‌زیستی فرهنگی تأکید دارد؛ موضوعی که در نظریات رابرست و الدریج (۲۰۰۹) نیز مورد توجه قرار گرفته است. افزون بر تطبیق مفهومی یافته‌ها با چارچوب‌های نظری، نتایج این پژوهش با پیشینه تجربی مطالعات پیشین نیز هم‌راستا است؛ به‌ویژه، پژوهش نوکسون و همکاران (۲۰۲۰) نشان می‌دهد که زیست شبانه و فعالیت‌های وابسته به صنایع خلاق می‌توانند نقشی فراتر از رونق اقتصادی ایفا کرده و به بازپیکربندی فضاهای شهری، ارتقای مشارکت اجتماعی، و تقویت عدالت فضایی کمک کنند. در پژوهش حاضر نیز، آن دسته از خوشه‌های شناسایی‌شده که نگرش مثبت‌تری به فعالیت‌های فرهنگی شبانه و سیاست‌گذاری فرهنگی داشتند، سطوح بالاتری از احساس امنیت، تعلق مکانی، مشارکت فرهنگی و تجربه مثبت از فضای شهری را گزارش کردند. این هم‌راستایی، نه‌تنها مؤید اعتبار نتایج این پژوهش است، بلکه نشان می‌دهد که توسعه زیست شبانه در شهرهای میانی نیز می‌تواند همان کارکردهای فرهنگی و اجتماعی‌ای را ایفا کند که در پژوهش‌های انجام‌شده در شهرهای جهانی‌تر مطرح شده‌اند. چنانچه طبق یافته‌ها، صنایع خلاق با پیوند میان اقتصاد فرهنگی و فضا، می‌توانند به شکل‌گیری فضاهای شهری جدید، ایجاد انگیزه برای تعامل اجتماعی، و ارتقاء هویت شبانه شهر کمک کنند. همچنین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شهروندانی که نسبت به نقش صنایع خلاق در شب‌زیستی نگرش مثبت دارند، سطح بالاتری از «مصرف فرهنگی»، «احساس ایمنی» و «تمایل به حضور در فضاهای شبانه» را تجربه می‌کنند. از بُعد زمانی نیز، این پژوهش در بستر دوران پساکرونا انجام شده است؛ دورانی که طبق دیدگاه گیدنز و هلد، با دگرگونی‌های عمیق در الگوهای مصرف فضا، روابط اجتماعی و اعتماد عمومی همراه بوده است. زیست شبانه در چنین شرایطی، می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای ترمیم سرمایه اجتماعی، بازسازی فضاهای عمومی و تقویت تاب‌آوری فرهنگی در برابر بحران‌ها نقش‌آفرین باشد. در مجموع، نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه، اگر بخواهد کارآمد و اثربخش باشد، باید به تکثر نگرشی شهروندان، تفاوت در سبک زندگی و ظرفیت‌های خلاق محلی توجه کند. همچنین بهره‌گیری از الگوهای طبقه‌بندی خوشه‌ای در برنامه‌ریزی فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز تدوین سیاست‌هایی شود که به‌جای نگاه یکسان‌ساز، بر «عدالت فرهنگی» و «داده‌محوری در برنامه‌ریزی» تأکید دارد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی نقش زیست شبانه فرهنگی و صنایع خلاق در بازپیکربندی فضاهای شهری در بستر پیاده‌راه بوعلی شهر همدان، به تحلیل نگرش شهروندان و الگوهای رفتاری آنان پرداخت. یافته‌ها نشان داد که پاسخ‌دهندگان در قالب پنج

خوشه متمایز قابل طبقه‌بندی هستند که هرکدام دارای درک و تجربه خاصی از زیست شبانه، ادراک فضایی، مشارکت فرهنگی و ارزیابی از سیاست‌گذاری فرهنگی‌اند. تفاوت‌های معنادار میان خوشه‌ها در ابعاد چهارگانه پژوهش (زیست شبانه، صنایع خلاق، بازپیکربندی فضا و سیاست‌گذاری فرهنگی) نشان می‌دهد که تجربه حیات شبانه در شهر، امری همگن و یکپارچه نیست، بلکه تحت تأثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی و فضایی متنوعی شکل می‌گیرد. در بین خوشه‌ها، آن‌هایی که نگرش مثبتی به فعالیت‌های خلاق شبانه و سیاست‌های فرهنگی داشتند، سطح بالاتری از احساس امنیت، پویایی فضایی، مشارکت فرهنگی و حس تعلق مکانی را تجربه کرده‌اند. این یافته‌ها مؤید آن است که حضور معنادار صنایع خلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی شبانه می‌تواند به ارتقاء کیفیت فضاهای عمومی و بازآفرینی روابط اجتماعی بینجامد. این نتایج با چارچوب‌های نظری نُفره، هیت، رابرست و دیگر نظریه‌پردازان هم‌راستا هستند که زیست شبانه را بستر تعامل، تنوع فرهنگی و بازسازی اجتماع شهری در عصر مدرن می‌دانند. از سوی دیگر، زمینه زمانی این پژوهش ـ دوران پساکرونا ـ واجد اهمیت ویژه‌ای است. همه‌گیری کووید-۱۹ الگوهای مصرف، تعامل و استفاده از فضاهای شهری را دگرگون ساخت و نیاز به فضاهای انعطاف‌پذیر، باز و مشارکتی را برجسته کرد. زیست شبانه، به‌ویژه در فضاهایی چون پیاده‌راه‌های شهری، ظرفیتی ویژه برای بازسازی اعتماد اجتماعی، احیای حیات جمعی و تقویت تاب‌آوری فرهنگی در شرایط پسابحران فراهم می‌آورد.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش مبنی بر اینکه آیا می‌توان بر اساس تحلیل نگرش شهروندان، به الگوهایی معنادار برای سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه در شهرهای میانی دست یافت ؟، یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که چنین امکانی وجود دارد. طبقه‌بندی خوشه‌ای نگرش‌ها، گواهی تجربی بر تفاوت‌های قابل توجه در ادراک، تجربه و مشارکت فرهنگی در فضای شبانه است و می‌تواند مبنایی برای طراحی سیاست‌های بومی‌سازی‌شده، مشارکت‌محور و انعطاف‌پذیر در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه باشد. بر این اساس، سیاست‌گذاری فرهنگی شبانه در شهرهایی چون همدان، نباید صرفاً بر تولید فضا یا برنامه‌های فرهنگی متمرکز باشد، بلکه باید مبتنی بر شناخت الگوهای محلی تجربه فضا، ظرفیت‌های خلاق و مشارکت واقعی شهروندان طراحی شود. بازپیکربندی فضاهای شهری در پرتو صنایع خلاق، نه‌فقط بازآفرینی کالبدی، بلکه بازتعریف پیوندهای اجتماعی و احیای حس جمعی تعلق را در پی دارد. بنابراین، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاری شبانه در شهرهای ایران با رویکردی داده‌محور، مشارکت‌گرا و فرهنگی ـ و نه صرفاً کالبدی یا توریستی ـ طراحی شود. در نهایت بر پایه یافته‌های پژوهش و در راستای تحقق سیاست‌گذاری فرهنگی مؤثر در زمینه زیست شبانه شهری، پیشنهادات زیر ارائه می شود:

تأسیس و نهادینه‌سازی «شهرداری شبانه»

– با الگوبرداری از شهرهایی چون آمستردام، لندن یا سئول، پیشنهاد می‌شود ساختار جدیدی تحت عنوان «دفتر زندگی شبانه» یا «شهرداری شبانه» در شهرداری‌ها راه‌اندازی شود تا به‌صورت تخصصی، برنامه‌ریزی، مدیریت و نظارت بر زیست شبانه را بر عهده گیرد.

– این نهاد می‌تواند رابط میان جامعه خلاق، هنرمندان شب‌کار، کسب‌وکارهای شبانه، نیروهای انتظامی و نهادهای فرهنگی باشد.

طراحی سیاست‌های حمایتی برای صنایع خلاق فعال در شب

– برنامه‌های مالیاتی ترجیحی، تسهیلات ویژه برای فضاهای فرهنگی (مثل کافه‌گالری‌ها، پلتفرم‌های اجرا، کتابفروشی‌های شبانه، و ...) و ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی در ساعات شبانه‌روز، نقش مهمی در ارتقای اقتصاد خلاق شبانه دارند.

– استفاده از ظرفیت بازارهای شبانه، اجراهای خیابانی، جشنواره‌های محلی شبانه و گردشگری خلاق، می‌تواند زمینه مشارکت هنرمندان جوان و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده را فراهم کند.

بازطراحی فضاهای عمومی برای پاسخ به نیازهای شب‌زیستی فرهنگی

– ارتقای روشنایی، امنیت، مبلمان شهری و گرافیک محیطی در ساعات شب.
– طراحی فضاهایی چندمنظوره برای نمایش‌های شبانه، تعامل اجتماعی، غذا و موسیقی، با در نظر گرفتن گروه‌های مختلف اجتماعی.
– تأکید بر «طراحی مشارکتی شبانه» با مشارکت هنرمندان محلی، گروه‌های داوطلب، زنان و جوانان.

ایجاد چارچوب‌های سیاست‌گذاری فرهنگی مبتنی بر داده

– استفاده از نتایج تحلیل‌های خوشه‌ای و پیمایشی، برای طراحی سیاست‌های محلی متناسب با الگوهای تجربه و نگرش زیست شبانه.
– شناسایی خوشه‌های «پذیرندگان جامع» یا «حامیان فعال» به عنوان سرمایه اجتماعی برای هم‌افزایی سیاست‌های فرهنگی و مدیریت شهری.

طراحی رویدادهای فرهنگی ــ هنری در دوره‌های پسابحران (مثل پساکرونا)

– زیست شبانه در دوره پسابحران، بستری مهم برای بازسازی روابط اجتماعی، اعتماد عمومی و تقویت تاب‌آوری فرهنگی است.
– برنامه‌هایی چون «شب‌های فرهنگی در پیاده‌راه‌ها»، «پاتوق‌های فرهنگی سیار»، «رویدادهای شبانه‌گردشگری» می‌توانند محرک‌هایی برای حیات مجدد شهری باشند.

تعامل بین بخشی با نیروی انتظامی، بهداشت، و سازمان‌های گردشگری

– برای موفقیت زیست شبانه، لازم است استانداردهایی برای ایمنی، سلامت، مدیریت ترافیک، و ساماندهی فعالیت‌ها در ساعات شب تدوین و نهادینه شود.

ایجاد سامانه پایش کیفیت زیست شبانه

– با الهام از تجربه شهرهای موفق، پیشنهاد می‌شود «سامانه رصد و پایش حیات شبانه» شامل گزارش‌گیری از شهروندان، داده‌های گردش مالی، ارزیابی احساس امنیت و تعامل فرهنگی طراحی شود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Acuto, M., Seijas, A., McArthur, J., & Robin, E. (2022). Urban governance after dark: Eight propositions. In Managing Cities at Night: A Practitioner Guide to the Urban Governance of the Night-Time Economy. Bristol University Press. https://doi.org/10.46692/9781529218305.009

Akbar Fisu, A., Syabri, I and Andani, I. G. (2025). Gen- Z and individual third spaces: Examining youth mobility in urban areas in the context of space and time, Cities, https://doi.org/10.1016/j.cities.2025.105889

Almadina, A. F., & Marcillia, S. R. (2023). The use of physical setting preference by Generation Z in public open space, case study: Yogyakarta 0 Kilometer Point. Lakar: Jurnal Arsitektur, 6(2), 240–255. https://doi.org/10.30998/lja.v6i2.19281

Bajestani, S. A., Stupples, P., & Kiddle, R. (2022). The relationship between creative developments and place: A position paper. Journal of Place Management and Development, 16(2), 248–266. https://doi.org/10.1108/JPMD-05-2022-0041

Bristow, R. S., & Jenkins, I. S. (2020). Spatial and temporal tourism considerations in liminal landscapes. Tourism Geographies, 22(2), 219–228. https://doi.org/10.1080/14616688.2019.1641776

Brown, J. (2017). Curating the “third place”? Coworking and the mediation of creativity. Geoforum, 82(April), 112–126. https://doi.org/10.1016/j.geoforum.2017.04.006

Butler, D. (2024). “Third Places: Cities – Our Living Rooms.” Www.alfred-Mueller.ch, www.alfred-mueller.ch/en/forum/article/third-places-cities-our-living-rooms.

Charman, A., & Govender, T. (2020). The creative night-time leisure economy of informal drinking venues. International Journal of Urban and Regional Research, 44(5), 793–808. https://doi.org/10.1111/1468-2427.12896

Chen, L. (2025). Industrial legacy and urban regeneration: Transformation of industrial zones into cultural and creative spaces. Journal of Urban Planning and Development, 151(2). https://doi.org/10.1061/JUPDDM.UPENG-5510

Chen, T., Hui, E., Wu, J., Lang, W., & Li, X. (2019). Identifying urban spatial structure and urban vibrancy in highly dense cities using georeferenced social media data. Habitat International, 89, 102005. https://doi.org/10.1016/j.habitatint.2019.102005

Chenli, G. (2021). Research on promoting night tourism and night economic development in Guilin City. E3S Web of Conferences, 292. https://doi.org/10.1051/e3sconf/202129202015

Chu, J., Liu, H., Qian, X., & Jiang, J. (2025). Research on Pedestrian Vitality Optimization in Creative Industrial Park Streets Based on Spatial Accessibility: A Case Study of Qingdao Textile Valley. Buildings, 15(10), 1679. https://doi.org/10.3390/buildings15101679

City Nation Place (MIPIM World). (2024). The 24/7 urban revolution: How cities are transforming their night economies. City Nation Place.

de Bernard, Manfredi; Comunian, Roberta; & Gross, Jonathan. (2021) Cultural and creative ecosystems: a review of theories and methods, towards a new research agenda, Cultural Trends, 31:4, 332-353. 10.1080/09548963.2021.2004073.

Gandy, G. (2025). How the Nighttime Economy Is Rewriting Urban Design. Gensler Blog / Urban Design.

Gregory, J. J. (2016). Creative industries and urban regeneration – the Maboneng precinct, Johannesburg. Local Economy, 31(1–2), 158–171. https://doi.org/10.1177/0269094215618597

Gross, J., McFadzean, L., Hewlett, K., Dickens, L., Hubbard, P., Comunian, R., & Sreenan, N. (2022). Creative recovery? The role of cultural policy in shaping post-COVID urban futures. International Journal of Cultural Policy, 28(5), 600–617. https://doi.org/10.1080/10286632.2022.2046224

He, J., Gebhardt, H., (2014). Space of Creative Industries: A case of Spatial Characteristics of Creative Clusters in Shanghai. European Planning Studies, DOI: 10.1080/09654313.2013.837430

Heath, Tim. (1997) The Twenty- Four Hour City Concept- A review of initiatives in British Cities, Journal of Urban Design,Vol.2, No.2, pp.193- 204

Henriksen, I. M., & Tjora, A. (2018). Situational domestication and the origin of the cafe worker species. Sociology, 52(2), 351–366. https://doi.org/10.1177/0038038516674663

Holmes, D. (2007). Practical geography: The 24-hour city [Article abstract]. Retrieved fromhttps://www.researchgate.net/publication/296855001_Practical_geography_The_24-hour_city

Jiang, W., & Fu, Y. (2024). The role of urban nightlife in perceived social integration: Perspectives of international students in Nanjing. World Regional Studies, 33(6), 154-171. https://doi.org/10.3969/j.issn.1004-9479.2024.06.20220269

Karmi, Asal, and Rezaei Rad, Hadi. (2019). Effective solutions in creating and strengthening 24-hour urban spaces (case example: Sattar Khan Street, Tehran). Urban and Regional Development Planning Quarterly, third year, number 6. 169-197. https://doi.org/10.22054/urdp.2020.47332.1161

Knoxon, J., Edensor, T., & Andrews, H. (Eds.). (2020). Cities after dark: Urban nightscapes and the politics of the night. London: Routledge.

Korovnikova, N. A. (2016). Ekonomika kul'tury: k opredeleniju problemnogo polja. Rossija: Tendencii i Perspektivy Razvitija, 11(2), 624–626.

Lin VS, Qin, Y., Ying, T., Shen, S., & Lyu, G. (2022) Night-time economy vitality index: Framework and evidence. Tour Econ 28(3):665–691. https://doi.org/10.1177/13548166211042970

Liu, Y., Zhang, Y., Zhang, X., Han, F., & Zhao, Y. (2023). A geographical perspective on the formation of urban nightlife landscape. Humanities and Social Sciences Communications, 10(1), Article 19. https://doi.org/10.1057/s41599-023-01964-9

Louise, J. (2024). Cultural, economic and social value of the creative industries. In Handbook of the creative economy (pp. 11–35). London: Routledge.

Madureira, A. M., Bustamante Duarte, A. M., Pfeffer, K., Fahmi, F. Z., Nurman, A., & Aritenang, A. F. (2024). Tourism Development Strategies and Creative Industries: The case of creative, thematic, and tourism kampungs. In K. Otsuki, & A. Bailey (Eds.), Inclusive cities and global urban transformations. Springer.

NDML. (2024). The outlook on the night-time economy. NDML Insurance. Retrieved from https://www.ndml.co.uk/articles/summary-of-the-night-time-economy-report-2024/

Nofre, J. (2020). The touristification of nightlife: Some theoretical notes. Urban Geography, 42(10), 1552–1561. https://doi.org/10.1080/02723638.2020.1855002

Nofre, J. (2023). Nightlife Studies: Past, Present and Future, Journal of Electronic Dance Music Culture 15(1): 93–112. http://dx.doi.org/10.12801/1947-5403.2023.15.01.05

Nofre, J., Giordano, E., Eldridge, A., Martins, J. C., & Sequera, J. (2017). Tourism, nightlife and planning: Challenges and opportunities for community liveability in La Barceloneta. Tourism Geographies, 20(3), 377–396. https://doi.org/10.1080/14616688.2017.1375972

OECD. (2021). Economic and Social Impact of Cultural and Creative Sectors. OECD Publishing.

OECD. (2022). The Culture Fix: Creative People, Places and Industries. OECD Publishing.

Pererva, I. (2021). Substantiating the Creative Industry Criteria. Business Inform, 1(516), pp.27-23. DOI: https://doi.org/10.32983/2222-4459-2021-1-27-33

Pieczara, M. (2019). The concept of creative industries within the creative city and its implications on the quality of public space, IOP Conf. Series: Materials Science and Engineering 603 (2019), doi:10.1088/1757-899X/603/3/032013

Pletsan, K., Havryliuk, A., Kostromina, H., Muratova, I., & Kholodynska, S. (2022). The Modern Practice of Creative Industries' Functioning under the Conditions of Sustainable Development. WSEAS Transactions on Environment and Development, doi:18. 10.37394/232015.2022.18.35

Pratt, A. C. (2008). Creative cities: The cultural industries and the creative class. Geografiska Annaler: Series B, Human Geography, 90(2), 107–117. https://doi.org/ 10.1111/j.1468-0467.2008.00281.x

Pratt, A. C., & Gill, R. (2019). Creative hubs and the night-time economy: Convergence or divergence? In Creative hubs in question: Place, space and work in the creative economy (pp. 255–272). Cham: Palgrave Macmillan.

Psarros, M. (2024). The 24/7 urban revolution: How cities are transforming their night economies. City Nation Place.

Qala-Noui, Mohammad., and Nili-par Tabatabai, Nazanin. (2019). Evaluation of urban night life with emphasis on night economy (case study: Kamal Ismail Street, Isfahan). Stable City Quarterly, 3(2). http://doi.org/10.22034/JSC.2020.211528.1165

Roberts, M., & Eldridge, A. (2009). Planning the night-time city. Abingdon, England: Routledge.

Santiago- Iglesias, E., Romanillos, G., Sun. W., Schmocker. J., Moya- Gomes. B., & Garcia- Palomares. G. (2024). Light in darkness: Urban nightlife, analyzing the impact and recovery of Covid- 19 using mobile phone data, Cities, 153. https://doi.org/10.1016/j.cities.2024.105276

Santiago- Iglesisa, E., Romanillos, G., Carpio- Pinedo. J., Wenzhe, S., & Garcia- Palomares, C. (2024). Recovering urban nightlife: COVID-19 insights from Google Places activity trends in Madrid, Journal of Maps, 20(1), 2371927, 10.1080/17445647.2024.2371927

Shaw, Charles Green. 1931. Nightlife: Vanity Fair's Intimate Guide to New York After Dark. New York: The John Day Company.

Skvarciany, V., and Astike, K. (2021). Theorical aspects of cultural economics concept, International Scientific Conference, DOI: 10.3846/cibmee.2021.626

Sound Diplomacy & Seijas, A. (2018). A guide to managing your night time economy. Sound Diplomacy. Retrieved from https://www.sounddiplomacy.com/night-time-economy-guide/

Staron, J. (2025, June 23). 24-hour city: Opportunities and conflicts of the night-time economy. Stadtmanufaktur. https://www.stadtmanufaktur.com/en/magazine/24-hour-city/

Tao, J., Ho, C. Y., Luo, S., & Sheng, Y. (2019). Agglomeration economies in creative industries. Regional Science and Urban Economics, 77(November 2018), 141–154. https://doi.org/10.1016/j.regsciurbeco.2019.04.002

Thompson, N. F., & Goldsmith, M. (2017). An empirical investigation of arts-related businesses and walkable streets. Urban Affairs Review, 55(2), 463–491. https://doi.org/10.1177/0891242417690804

UNESCO & World Bank. (2021). Cities, Culture, Creativity: Leveraging Culture and Creativity for Sustainable Urban Development and Inclusive Growth.

UNESCO. (2022). Re|Shaping Policies for Creativity: Addressing culture as a global public good. UNESCO. https://www.unesco.org/reports/reshaping-creativity/2022

Virani, T. E. (2019). Exploring the relationship between creative hubs and urban policy in East London. Creative hubs in question: Place, space and work in the creative economy.

Virani, T. E. (2023). Towards a creative and cultural industries ecosystem perspective.". Global creative ecosystems: A critical understanding of sustainable creative and cultural production. Cham: Springer International Publishing.

Wijngaarden, Y., Hitters, E., & Bhansing, P. V. (2019). Close to the 'local cool': Creative place reputation in Dutch 'ordinary cities.'. Creative Industries Journal, 12(1), 86–104. https://doi.org/10.1080/17510694.2018.1551712

Wiśniewska, A., Budziński, W., & Czajkowski, M. (2020). An economic valuation of access to cultural institutions: museums, theatres, and cinemas. Journal of Cultural Economics, 44(4), 563–587. https://doi.org/10.1007/s10824-020-09375-3

World Economic Forum. (2024, January 24). 24-hour cities: How night-time strategies can help solve urban challenges. https://www.weforum.org/stories/2024/01/24-hour-cities-night-time-strategies-urban-challenges/

Yan, X., Zhang, L., & Li, M. (2024). Spatial patterns and influencing factors of the night-time economy in China using POL and remote sensing data. Urban Studies, 61(3), 445–467. https://doi.org/10.3390/app14010400

Zmyślony, P., & Pawlusiński, R. (2020). Tourism and the night-time economy: The perspective article. Tourism Review, 75(1), 194–197. https://doi.org/10.1108/TR-05-2019-0158

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Effect of Narrative Therapy Integrated with the Teachings of the Masnavi on Coping Styles

(Case Study: University Students Who Are Victims of Cyberbullying)

Forough Keyhaninasab[1], **Gholamreza Sanagouye Moharer**[2] ✉ and **Somayeh Nakhaei**[3]

1. PhD student of Educational Psychology, Department of Psychology, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. Email: f.keyhaninasab@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Psychology, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. Email: r.sanagoo@iau.ac.ir
3. Assistan Professor, Department of Psychology, Zabol Branch, Islamic Azad University, Zabol, Iran. Email: nakhaeisamin@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 01 September 2025
Received in revised form 02 December 2025
Accepted 13 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Empowerment,
Problem-focused coping style,
Emotion-focused coping style,
Victim of cyberbullying,
Narrative therapy,
Spiritual Masnavi

ABSTRACT

Objective: The present study aimed to investigate the effectiveness of an empowerment package based on narrative therapy integrated with the teachings of the Masnavi on problem-focused and emotion-focused coping styles among university students who were victims of cyberbullying.

Method: This study employed a mixed-methods (qualitative–quantitative) approach. In the qualitative phase, an intervention package based on narrative therapy and the teachings of the Masnavi was developed using thematic analysis. In the quantitative phase, a quasi-experimental design with pretest, posttest, a control group, and a two-month follow-up was implemented. The statistical population consisted of university students who had experienced cyber victimization. Thirty participants were selected through purposive sampling and randomly assigned to experimental and control groups (15 participants in each group). The research instruments included the Cyber Aggression and Victimization Questionnaire (CAV) and the Ways of Coping Questionnaire (WCSQ). The experimental group received the empowerment intervention in ten 90-minute sessions, and the data were analyzed using repeated measures analysis of variance (ANOVA).

Results: The results indicated that the empowerment intervention significantly increased problem-focused coping styles and significantly reduced emotion-focused coping styles in the experimental group ($p < 0.05$). Furthermore, the effects of the intervention remained stable during the two-month follow-up period.

Conclusion: The findings suggest that integrating narrative therapy with the cultural and literary teachings of the Masnavi can improve the coping styles of cyberbullying victims by enhancing meaning-making, reconstructing personal narratives, and increasing self-awareness. These results highlight the importance of employing culturally oriented approaches in the design of mental health interventions within university settings.

Cite this article: Keyhaninasab, F., Sanagouye Moharer, G. & Haghighatian, M. (2026). The Effect of Narrative Therapy Integrated with the Teachings of the Masnavi on Coping Styles (Case Study: University Students Who Are Victims of Cyberbullying). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2026.2088559.1731

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088559.1731

Introduction

With the rapid expansion of digital communication technologies and the widespread use of the Internet, particularly among adolescents and young adults, cyberbullying has emerged as one of the most significant and harmful consequences of virtual environments. Cyberbullying involves aggressive and repetitive behaviors conducted through digital platforms, including insulting messages, spreading rumors, violating privacy, and misusing personal information. This phenomenon is associated with numerous psychological consequences, such as increased anxiety, depression, stress, academic decline, and even suicidal ideation among victims, especially young people. Despite the considerable prevalence of this issue, research on university students as victims of cyberbullying remains limited, with most previous studies focusing primarily on school students**.**

Individuals' responses to cyberbullying are largely influenced by their coping styles. Coping styles refer to the cognitive and behavioral efforts individuals employ to manage stressful situations. Among these, problem-focused coping is generally considered more effective and can reduce negative psychological outcomes, whereas emotion-focused and avoidant coping styles are often associated with heightened anxiety and psychological distress. Therefore, designing empowering interventions aimed at strengthening adaptive coping strategies among victims of cyberbullying is of substantial importance**.**

One of the effective approaches in this field is narrative therapy, which emphasizes the role of narratives and meanings individuals construct from their life experiences. By helping individuals reconstruct personal narratives and separate the problem from their identity, this approach enables them to develop a new understanding of their abilities and internal resources, thereby enhancing psychological adjustment**.**In addition, Persian mystical literature, particularly Rumi's Masnavi, is rich in stories and narratives containing profound psychological, spiritual, and humanistic concepts. These narratives can contribute significantly to meaning reconstruction, hope enhancement, acceptance, and resilience. Consequently, integrating narrative therapy with the teachings of the Masnavi may provide a culturally grounded and meaning-centered approach to promoting mental health and improving coping strategies in response to psychological stress**.**Accordingly, the present study aimed to investigate the effectiveness of an empowerment package based on narrative therapy integrated with the teachings of the Masnavi on problem-focused and emotion-focused coping styles among university students who were victims of cyberbullying.

Method

This study employed a mixed-methods (qualitative–quantitative) approach. In the qualitative phase, an intervention package based on narrative therapy and the teachings of the Masnavi was developed using thematic analysis. In the quantitative phase, a quasi-experimental design with pretest, posttest, a control group, and a two-month follow-up was implemented. The statistical population consisted of university students who had experienced cyber victimization. Thirty participants were selected through purposive sampling and randomly assigned to experimental

and control groups (15 participants in each group). The research instruments included the Cyber Aggression and Victimization Questionnaire (CAV) and the Ways of Coping Questionnaire (WCSQ). The experimental group received the empowerment intervention in ten 90-minute sessions, and the data were analyzed using repeated measures analysis of variance (ANOVA).

Results

The results indicated that the empowerment intervention significantly increased problem-focused coping styles and significantly reduced emotion-focused coping styles in the experimental group ($p < 0.05$). Furthermore, the effects of the intervention remained stable during the two-month follow-up period.

Conclusion

The findings of the present study demonstrated that the empowerment package based on narrative therapy integrated with the teachings of the Masnavi significantly enhanced problem-focused coping styles and improved emotion-focused coping styles among university students who were victims of cyberbullying. By facilitating the reconstruction of personal life narratives and separating the problem from the individual's identity, narrative therapy contributed to increased self-agency, self-awareness, and the adoption of active problem-solving strategies. Furthermore, the integration of the stories and metaphors of the Masnavi helped students find meaning in their suffering, regulate their emotions more effectively, and develop greater resilience. Through changing individuals' perspectives toward negative experiences and promoting cognitive reappraisal, this intervention encouraged the use of more adaptive coping strategies instead of passive emotional reactions. Overall, the findings suggest that integrating narrative therapy with cultural and spiritual resources such as the Masnavi can serve as an effective approach for enhancing psychological adjustment and coping styles among university students who are victims of cyberbullying. Nevertheless, the study had certain limitations, including purposive sampling and the exclusive focus on university students. Therefore, future research is recommended to employ larger sample sizes, include diverse age groups, and compare this intervention with other therapeutic approaches. In addition, the application of narrative-based and literature-based therapeutic approaches in university counseling centers is strongly recommended.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تاثیر روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی بر سبک‌های مقابله‌ای (مورد مطالعه: دانشجویان قربانی آزارگری مجازی)

فروغ کیهانی‌نسب[۱]، غلامرضا ثناگوی‌محرر[۲] ✉، سمیه نخعی[۳]

۱. دانشجوی دکتری روانشناسی تربیتی، گروه روانشناسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. رایانامه: f.keyhaninasab@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه روانشناسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. رایانامه: r.sanagoo@iau.ac.ir
۳. استادیار، گروه روانشناسی، واحد زابل، دانشگاه آزاد اسلامی، زابل، ایران. رایانامه: nakhaeisamin@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
توانمندسازی،
سبک مقابله‌ای مساله مدار،
سبک مقابله‌ای هیجان مدار،
قربانی آزارگری مجازی،
روایت درمانی،
مثنوی معنوی

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف بررسی اثربخشی بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی بر سبک‌های مقابله‌ای مسئله‌محور و هیجان‌محور دانشجویان قربانی آزارگری مجازی انجام شد.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد ترکیبی (کیفی–کمی) انجام شد. در بخش کیفی، بسته مداخله مبتنی بر روایت‌درمانی و آموزه‌های مثنوی با استفاده از تحلیل مضمون طراحی شد. در بخش کمی، از طرح نیمه‌آزمایشی با پیش‌آزمون، پس‌آزمون، گروه کنترل و پیگیری دوماهه استفاده گردید. جامعه آماری شامل دانشجویان دارای تجربه قربانی‌شدن سایبری بود که ۳۰ نفر به‌صورت هدفمند انتخاب و به‌طور تصادفی در دو گروه آزمایش و کنترل جایگزین شدند. ابزارهای پژوهش شامل پرسشنامه پرخاشگری و قربانی‌شدن سایبری و سبک‌های مقابله‌ای بود. گروه آزمایش طی ۱۰ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای مداخله توانمندسازی را دریافت کرد و داده‌ها با تحلیل واریانس با اندازه‌گیری مکرر تحلیل شدند.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که مداخله توانمندسازی موجب افزایش معنادار سبک‌های مقابله‌ای مسئله‌محور و کاهش معنادار سبک‌های مقابله‌ای هیجان‌محور در گروه آزمایش شد ($p<۰/۰۵$). همچنین اثرات مداخله در مرحله پیگیری دوماهه پایدار باقی ماند.

نتیجه‌گیری: یافته‌ها نشان داد که تلفیق روایت‌درمانی با آموزه‌های مثنوی می‌تواند از طریق تقویت معناپردازی، بازسازی روایت‌های فردی و افزایش خودآگاهی، به بهبود سبک‌های مقابله‌ای قربانیان آزارگری مجازی کمک کند. این نتایج بر اهمیت بهره‌گیری از رویکردهای فرهنگی‌محور در طراحی مداخلات سلامت روان در محیط‌های دانشگاهی تأکید دارد.

استناد: کیهانی‌نسب، فروغ؛ ثناگوی‌محرر، غلامرضا و نخعی، سمیه. (۱۴۰۴). تاثیر روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی بر سبک‌های مقابله‌ای (مورد مطالعه: دانشجویان قربانی آزارگری مجازی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2088559.1731

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088559.1731

مقدمه

رشد روزافزون فناوری‌های ارتباطی دیجیتال و نفوذ آن‌ها به عنوان بخشی لاینفک از زندگی روزمره، به‌ویژه در میان قشر نوجوان و جوان، تبعات نامطلوبی به همراه داشته است که آزارگری مجازی یکی از بارزترین این پیامدهای آسیب‌زا محسوب می‌شود(اودجرز[۱] و جنسن[۲]، ۲۰۲۰؛ کراس[۳] و همکاران، ۲۰۲۱؛ نسی[۴]، ۲۰۲۰؛ لی[۵] و همکاران، ۲۰۲۱؛ وانگ[۶] و همکاران، ۲۰۲۲). با وجود کاربردهای سازنده اینترنت در حوزه‌های ارتباطی و یادگیری(چیو[۷] و همکاران، ۲۰۲۱)، این بستر همزمان به ابزاری جهت آزاررسانی به افراد نیز مبدل شده است. پدیده آزارگری مجازی در واقع یک الگوی رفتاری پرخاشگرانه، مستمر و عامدانه در بستر فناوری‌های دیجیتال است. نمودهای این رفتار آسیب‌زا بسیار متنوع بوده و مواردی چون ارسال پیام‌های توهین‌آمیز و تهدیدآمیز، ریشخند کردن، حذف افراد از گروه‌های مجازی، دستکاری عکس‌ها، پراکندن شایعات، پست‌های جنسیت‌زده، پخش محتوای خصوصی بدون رضایت، هک کردن، جعل هویت، سوءاستفاده‌های تصویری جنسی و نقض حریم خصوصی را در برمی‌گیرد؛ اقداماتی که عموماً افرادی را هدف قرار می‌دهد که در موضع ضعف قرار داشته و قادر به دفاع از خویش نیستند(آرمیولان[۸]، ۲۰۲۱؛ دینگ[۹] و همکاران، ۲۰۲۰؛ کوالسکی[۱۰] و همکاران، ۲۰۱۴). بر اساس مطالعات موجود، نرخ قربانیان قلدری مجازی گستره‌ای بین۸.۴ درصد تا ۵۵.۳ درصد را در بر می‌گیرد(چان[۱۱] وهمکاران، ۲۰۲۰) و شواهد حاکی از روند افزایشی این آمار است(کاستوریرانتا[۱۲]وهمکاران، ۲۰۲۵). در زمینه داخلی نیز، یافته‌های پژوهشی گواه بر شیوع قابل‌توجه این معضل در ایران است (رحمتی و همکاران، ۱۴۰۰؛ بابایی و همکاران، ۱۳۹۹) بطوری که تقریبا۳۰ درصد از از افراد جامعه درگیر اختلالات ناشی از فضای سایبری هستند(اخوان و همکاران، ۱۴۰۳؛ شریعت‌پناهی و همکاران، ۱۴۰۱). این مسئله به‌ویژه در میان دانش‌آموزان مقطع متوسطه با میزان شیوع۲۲.۳ درصد برای ارتکاب به قلدری و ۱۸ درصد برای قربانی شدن، به یک دغدغه اساسی بدل شده است(محسنی وهمکاران، ۱۳۹۹). با وجود این، ادبیات پژوهشی در خصوص میزان رواج و پیامدهای آسیب‌زای این پدیده در میان دانشجویان با خلأ اطلاعاتی مواجه بوده و غالب تحقیقات پیشین صرفاً بر جامعه دانش‌آموزان دبیرستانی متمرکز بوده‌اند(رحمتی، ۱۴۰۲).

تبعات قربانی شدن در آزار سایبری، معلولی از عوامل متعدد است و اثربخشی آن فراتر از ماهیت خود پدیده است(کووالسکی[۱۳]وهمکاران، ۲۰۱۲) ؛ موضوعی که بررسی‌های موشکافانه‌ای را می‌طلبد (یوبرو[۱۴] وهمکاران، ۲۰۱۷). پیامدهای این پدیده در جوانان آسیب‌دیده، نسبت به افراد عادی، با بروز شدیدتر اضطراب(مولرو[۱۵]وهمکاران، ۲۰۲۲) و همچنین افسردگی و استرس(مارسیانو[۱۶]وهمکاران، ۲۰۲۲)همراه است. علاوه بر این، تجربه هیجانات نامطلوب، کاهش سطح موفقیت‌های آموزشی و گرایش به افکار خودکشی از دیگر پیامدهای جدی این معضل به شمار می‌رود(فکیه–رومدن[۱۷] وهمکاران، ۲۰۲۴).

افرادی که با خشم ناشی از این گونه آزارها مواجه می‌شوند، از سبک‌های مقابله‌ای مختلفی برای غلبه بر تجربیات منفی استفاده می‌کنند. این استراتژی‌ها بسته به عواملی مانند ماهیت حادثه آزار و اذیت سایبری، فرد درگیر و محیط مجازی که حادثه درآن رخ

1. Odgers
2. Jensen
3. Kross
4. Nesi
5. Li
6. Wang
7. Chiun
8. Armiwulan
9. Ding
10. Kowalski
11. Chu
12. Kasturiratna
13. Kowalski
14. Yubero
15. Molero
16. Marciano
17. Fekih-Romdhane

می‌دهد، متفاوت هستند. براساس نظریه لازاروس[۱](۱۹۸۶)، سبک‌های مقابله‌ای[۲] شامل تلاش‌های شناختی و رفتاری هستند که افراد در سطح بین‌فردی یا درون‌فردی برای مفهوم‌سازی افکار، احساسات و واکنش‌های خود در شرایط استرس‌زا به کار می‌برند(گارگ[۳]وهمکاران، ۲۰۲۲). بیشترمحققان، یشتر محققان، مقابله را تلاش‌های شناختی و رفتاری فرد برای مدیریت و کاهش استرس اندلروپارکر[۴]، ۱۹۹۰) وحل مشکلی که باعث ایجاد موقعیت استرس‌زا شده است، می‌دانند(وارلا[۵]وهمکاران، ۲۰۲۲)که با مهارت‌های مقابله‌ای حل مساله ضمن تقسیم مساله به بخش‌های کوچکتر، توان رویارویی وحتی پیشگیری ایجاد می‌گردد(وبر[۶]وهمکاران، ۲۰۲۳). اجتناب رفتاری، سبک مقابله دیگری است که فرد، ناتوانی دردفاع مؤثر وتسلیم سرنوشت شدن را ازخودنشان می‌دهد(لی[۷]وهمکاران، ۲۰۲۲). بنابراین نیازبه تنظیم هیجان‌های ناشی ازموقعیت استرس‌زا، ضروری است ومعمولاً زمانی اجرا می‌شوند که این تصور وجود داشته باشد که نمی‌توان برای تغییر شرایط محیطی نامطلوب، هیچ کاری انجام داد(لازاروس و فولکمن[۸]، ۱۹۸۴).

البته درک یک موقعیت استرس‌زا و انتخاب راهبردهای مقابله‌ای به ترکیبی از عوامل محیطی و ویژگی‌های فردی بستگی دارد. برخی افراد هم ازسبک مقابله هیجان‌مدار[۹]استفاده می‌کنند، به این معنا که در برابر مسائل به طور تکانشی واکنش نشان می‌دهند و درمواجهه با فشارهای روانی ممکن است عصبانی شوند و فریاد بزنند. لذا استفاده از سبک‌های هیجان مدار منفی مانند سرزنش خود و نشخوار فکری در طول زمان، باعث اضطراب بیشترمی شود(شاکتر[۱۰]، ۲۰۲۱). علی الرغم این موارد، توافق عمومی وجود دارد که سبک‌های مقابله‌ای مناسب می‌توانند تأثیر مثبتی بر افزایش عزت نفس و اعتماد به نفس داشته باشند و همچنین مشکلات روان‌شناختی و رفتاری را کاهش دهند. این سبک‌ها به عنوان بازدارنده عمل کرده و می‌توانند به افراد کمک کنند تا با چالش‌ها بهتر کنار بیایند(گارج[۱۱] وهمکاران، ۲۰۲۲).

در مطالعه‌ای که توسط چن[۱۲]و زو[۱۳](۲۰۲۲) انجام شد، مشخص گردید که برخی از قربانیان آزار و اذیت سایبری به جای درخواست کمک، ترجیح می‌دهند هیچ اقدامی انجام ندهند یا به خودشان تکیه کنند و ازسبک مقابله اجتنابی[۱۴] استفاده نمایند. تحقیقات نشان می‌دهد که استفاده از سبک‌های مقابله متمرکز برمسأله به طورکلی سودمندتر از سبک‌های متمرکز بر هیجان یا اجتناب است ومی‌تواند تأثیرات روانی ناشی از آزار سایبری را کاهش دهد. به عنوان مثال، قربانیانی که ازسبک مقابله مسأله‌مدار[۱۵]بهره می‌برند، به طور فعال به دنبال کمک هستند و با متجاوزان خود مواجه می‌شوند، که در نتیجه در طول زمان کمتر دچار ناراحتی روانی خواهند شد(سیاه[۱۶]وهمکاران، ۲۰۲۲).

بر اساس مبانی نظری و شواهد پژوهشی، طراحی مداخلات توانمندساز متناسب با شرایط روان‌شناختی قربانیان آزار و اذیت سایبری می‌تواند نقش مؤثری در نحوه مواجهه افراد با موقعیت‌های تنش‌زا و فشارهای روانی ایفا کند. توانمندسازی به فرایندی اشاره دارد که از طریق آن افراد احساس کنترل، کفایت و اثرگذاری بیشتری بر زندگی خود پیدا می‌کنند و می‌توانند بر احساس درماندگی و ناتوانی غلبه کنند. در این فرایند، انگیزه‌های درونی فرد برای پیگیری اهداف، حل مسئله و سازگاری روان‌شناختی

1. Lazarus
2. Coping Styles
3. Gark
4. Andler, & Parker
5. Varela
6. Veber
7. Lie
8. Lazarus, & Folkman
9. emotion-focused
10. Schacter
11. Garg
12. Chen
13. Zhu
14. avoidant
15. problem-focused
16. Sia

تقویت می‌شود (شاپیرا[1]وبنولیل[2]، ۲۰۱۹). مفهوم توانمندسازی از اواخر دهه ۱۹۷۰ وارد ادبیات روان‌شناسی شد و به‌تدریج به‌عنوان یکی از عوامل محافظت‌کننده در برابر آسیب‌های روانی و اختلالات هیجانی مورد توجه قرار گرفت (سلیگمن[3]، ۲۰۱۱).

در این میان، روایت درمانی[4] به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین و مبتنی بر سازه‌گرایی اجتماعی، بر نقش روایت‌ها، معناها و تفسیرهای ذهنی افراد از تجارب زندگی تأکید می‌کند. این رویکرد با جدا کردن مسئله از هویت فرد، به مراجعان کمک می‌کند تا مشکلات را بخشی از وجود خود تلقی نکنند، بلکه آن‌ها را پدیده‌هایی بیرونی و قابل مدیریت بدانند(وایت و اپستون[5]، ۱۹۹۰). روایت‌درمانی تلاش می‌کند روایت‌های محدودکننده و آمیخته با شکست، درماندگی و آسیب را به روایت‌هایی غنی‌تر، معنادارتر و توانمندساز تبدیل کند؛ روایت‌هایی که در آن فرد بتواند ظرفیت‌ها، ارزش‌ها و توانایی‌های خود را بازشناسی کند (بوستانی کاشانی وهمکاران، ۱۴۰۰). در این رویکرد، افراد متخصص زندگی خویش تلقی می‌شوند و درمانگر با تمرکز بر تجربه زیسته، نقاط قوت و منابع درونی فرد، زمینه بازسازی هویت و معنا را فراهم می‌سازد (مونتسانو[6]و همکاران، ۲۰۲۳).

یکی از ویژگی‌های مهم روایت‌درمانی، کمک به افراد برای بازاندیشی در داستان زندگی و بازنویسی تجربه‌های آسیب‌زا در قالبی سازگارانه‌تر است. فرایند روایت‌نویسی و بازگویی تجربه‌ها می‌تواند موجب آشکار شدن ارزش‌ها، باورها، قابلیت‌ها و منابع مقابله‌ای فرد شود و احساس انسجام روانی را افزایش دهد(دریسکول[7]وهاگس[8]، ۲۰۲۲). وایت و اپستون (۱۹۹۰) معتقدند روایت‌های ناکارآمد و مسئله‌محور می‌توانند دامنه کنشگری فرد را محدود کنند و احساس ناتوانی را تداوم بخشند؛ درحالی‌که بازسازی روایت، فرصت شکل‌گیری ادراک جدیدی از خود و توانایی‌های فردی را فراهم می‌آورد. همچنین، استفاده از فنونی نظیر برون‌سازی مشکل، تمرکز بر استثناها و برجسته‌سازی توانمندی‌ها، به مراجعان کمک می‌کند تا در محیطی ایمن و حمایتگر، تجربه‌های خود را بازمعناسازی کنند و به روایت‌هایی کارآمدتر دست یابند (سروش اسگوئی و همکاران).

شواهد پژوهشی متعددی اثربخشی روایت‌درمانی را در کاهش مشکلات هیجانی و اختلال‌های اضطرابی تأیید کرده‌اند(جزینی و همکاران، ۱۴۰۲). یافته‌های مطالعات اخیر نشان داده‌اند که این رویکرد در کاهش اضطراب اجتماعی، اضطراب فراگیر، اضطراب مدرسه و اضطراب مرگ مؤثر بوده و می‌تواند موجب بهبود سازگاری روان‌شناختی و افزایش احساس کنترل فردی شود (حاتمی‌نژاد و همکاران، ۱۴۰۳). ازاین‌رو، توانمندسازی مبتنی بر روایت‌درمانی را می‌توان رویکردی نوین در ارتقای سلامت روان دانست که با دعوت افراد به بازتعریف و بازنویسی داستان زندگی خود، زمینه رشد فردی، بازسازی هویت و افزایش احساس کفایت روان‌شناختی را فراهم می‌سازد.

روایت‌درمانی بر این اصل استوار است که انسان‌ها هویت خود را از طریق داستان‌هایی که درباره خویش و جهان پیرامون روایت می‌کنند، شکل می‌دهند؛ بنابراین تغییر روایت می‌تواند به تغییر درک فرد از خود، دیگران و تجربه‌های زندگی منجر شود (وایت و اپستون، ۱۹۹۰). این ایده در ادبیات عرفانی ایران، به‌ویژه در مثنوی معنوی مولانا، نیز به‌صورت عمیقی قابل مشاهده است. مولوی در بسیاری از حکایات مثنوی، از روایت و داستان به‌عنوان ابزاری برای تحول درونی، بازسازی معنا و تغییر نگرش انسان استفاده می‌کند. اگرچه مفاهیم روان‌شناختی به‌صورت مستقیم در این حکایات مطرح نشده‌اند، اما محتوای آن‌ها دارای ظرفیت‌های درمانی و روان‌شناختی قابل توجهی است(امیرزادهی و نطنزی، ۱۴۰۴).

پیوند میان روان‌شناسی و ادبیات نیز زمینه نظری این رویکرد تلفیقی را تقویت می‌کند. ادبیات و روان‌شناسی همواره ارتباطی متقابل و عمیق با یکدیگر داشته‌اند و بسیاری از نظریه‌پردازان روان‌شناسی از ظرفیت‌های ادبیات برای تبیین مفاهیم روانی بهره گرفته‌اند. برای مثال، فروید در تدوین برخی مفاهیم بنیادین روان‌کاوی، از اسطوره‌ها و متون ادبی الهام گرفته است (بیکر[9]، ۲۰۰۳).

1. Shapira
2. Benoliel
3. Seligman
4. Narrative Therapy
5. White, & Epston
6. Montesano
7. Driksol
8. Hags
9. Baker

در همین راستا، پژوهشگران معتقدند که رویکردهای روان‌شناختی غربی، بدون توجه به زمینه‌های فرهنگی و معنوی جامعه ایرانی، ممکن است نتوانند پاسخگوی تمامی نیازهای روانی افراد باشند. بر همین اساس، برخی محققان اشاره کرده‌اند که مولانا در مثنوی، بسیاری از اصول روان‌درمانی را به‌صورت هنرمندانه و غیرمستقیم به کار گرفته است (نصراصفهانی و شیری، ۱۳۹۳).

از سوی دیگر، ادبیات عرفانی اسلامی که ریشه در قرآن و سنت دارد، طی قرون متمادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های معنوی و فرهنگی جهان اسلام گسترش یافته و در قالب تصوف و عرفان اسلامی تداوم پیدا کرده است (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۹۴، ص.۱۳۲). در فرهنگ ایرانی که عمیقاً با ادبیات عرفانی پیوند خورده است، استفاده از مفاهیم معنوی و روایت‌های ادبی می‌تواند اثربخشی مداخلات روان‌شناختی را افزایش دهد و پذیرش درمان را برای مخاطبان تسهیل کند(فرشادان، ۱۴۰۰).

مثنوی معنوی[1]به‌عنوان یکی از غنی‌ترین متون عرفانی و انسان‌ساز، ظرفیت بالایی برای استفاده در مداخلات روان‌شناختی دارد. بسیاری از مفاهیم بنیادین روان‌شناسی مثبت‌نگر و انسان‌گرا، نظیر پذیرش، معنا در زندگی، امید و تاب‌آوری، در آموزه‌های مثنوی نیز قابل مشاهده‌اند (راجرز[2]، ۱۹۶۱؛ فرانکل[3]، ۱۹۴۶؛ اسنایدر[4] وهمکاران، ۱۹۹۱؛ و ورنر[5]واسمیت[6]، ۱۹۸۲). این همسویی مفهومی، امکان بهره‌گیری از ظرفیت‌های معنوی و فرهنگی مثنوی را در جهت ارتقای سلامت روان و بهبود سازگاری هیجانی فراهم می‌سازد (محسنی اژیه و همکاران، ۱۴۰۲).

علاوه بر این، روایت و داستان به دلیل ماهیت غیرمستقیم خود، معمولاً مقاومت روانی کمتری در مخاطب ایجاد می‌کنند. فرد در مواجهه با داستان، بدون احساس تهدید مستقیم، می‌تواند الگوهای فکری و رفتاری خود را بازبینی کرده و به درک تازه‌ای از تجربه‌های شخصی برسد (صاحبی، ۱۳۸۸). از این منظر، تلفیق روایت‌درمانی با حکایات مثنوی معنوی می‌تواند بعد فرهنگی، معنوی و معنامحور مداخله را تقویت کند. مثنوی با تأکید بر بازتفسیر رنج، فاصله‌گیری از همانندسازی با هیجان‌های منفی و امکان تحول درونی، ظرفیت قابل توجهی برای تسهیل مقابله سازگارانه و بازسازی روان‌شناختی در قربانیان آزار مجازی دارد (لیوسون[7]، ۲۰۱۴).

بر اساس اینکه مطالعات پیشین، بر جنبه‌های محدود این پدیده تمرکز داشته‌اند، پژوهش حاضر در راستای خلأ موجود در ادبیات پژوهشی، به بررسی اثربخشی بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی معنوی بر سبک‌های مقابله‌ای مسئله‌مدار و هیجان‌مدار در دانشجویان قربانی آزار و اذیت مجازی پرداخته است.

شرح اجرای پژوهش

الف) طرح پژوهش و شرکت‌کنندگان

پژوهش حاضراز نظر هدف، کاربردی بوده و از لحاظ روش از نوع کمی و نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون ـپس‌آزمون وپیگیری با گروه گواه بود.

.جامعه آماری این مطالعه، دانشجویان کارشناسی مشغول به تحصیل دانشکده علوم انسانی واحد علوم و تحقیقات تهران در نیم سال اول تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۳ بود که تعداد ۳۰ نفر با استفاده نمونه‌گیری هدفمند با توجه به ملاک‌های ورود و خروج تعیین شدند.

به منظور گزینش نمونه‌های پژوهش، پرسشنامه الکترونیکی قربانی سایبری (با ارجاع به شاپکا و مقصودی، ۲۰۱۷) در میان دانشجویان مقطع کارشناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران توزیع گردید. از میان ۱۵۰

1. Masnav
2. Rajers
3. Frankel
4. Snider
5. Verner
6. Smit
7. Lewisohn

دانشجویی که به این پرسشنامه پاسخ دادند، افرادی که نمره ۲۴ یا بالاتر را در خرده‌مقیاس قربانی شدن سایبری کسب نمودند، به عنوان گروه پرخطر (در معرض آزارگری سایبری) شناسایی شدند.

در مرحله بعدی، واجد شرایط بودن داوطلبان برای ورود به مطالعه از طریق تماس تلفنی و مصاحبه بالینی نیمه‌ساختاریافته به صورت آنلاین مورد ارزیابی قرار گرفت. معیارهای ورود به پژوهش شامل دانشجویان مشغول به تحصیل در مقطع کارشناسی، در بازه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال، مورد آزار سایبری، نظیر انتشار یا بازنشر محتوای آمیخته با شرمساری و تحقیر، دریافت پیام‌های توهین‌آمیز و آزاردهنده، مواجهه با نظرات جنسیتی ناخواسته و آزاردهنده، محدودیت یا ممانعت عمدی از مشارکت در فضاهای گروهی آنلاین، و انتشار شایعات یا اطلاعات کذب در بسترهای فضای مجازی (شامل شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها) بود. دانشجویانی که بیش از دو جلسه غیبت داشتند یا در انجام مسئولانه تکالیف و تمرین‌های محوله کوتاهی می‌کردند، از مطالعه خارج شدند. بدین ترتیب، ۳۰ نفر از میان داوطلبان واجد شرایط که با آگاهی کامل رضایت خود را اعلام کرده بودند، به روش هدفمند انتخاب شدند. این افراد به‌طور تصادفی به دو گروه ۱۵ نفره (گروه آزمایش و گروه کنترل) تقسیم شدند. ارزیابی شرکت‌کنندگان در هر دو گروه در سه نوبت انجام شد: یک‌بار قبل از شروع آموزش‌ها (پیش‌آزمون)، بار دوم بلافاصله بعد از اتمام جلسات (پس‌آزمون) و نوبت آخر دو ماه پس از پایان آموزش‌ها (مرحله پیگیری).

در طول پژوهش، تمامی نکات اخلاقی رعایت شد؛ از جمله احترام به حریم خصوصی دانشجویان و اطمینان دادن به آن‌ها مبنی بر اینکه اطلاعات شخصی و پاسخ‌هایشان در پرسشنامه‌ها و گفت‌وگوها کاملاً محرمانه باقی می‌ماند. همچنین، برای رعایت انصاف و اخلاق در پژوهش، پس از پایان مراحل تحقیق و پیگیری، جلسات آموزشی برای گروه کنترل نیز برگزار شد.

ب) مواد و ابزار پژوهش

۱) پرسشنامه پرخاشگری سایبری و قربانی شدن سایبری[1] شاپکا و مقصودی(CAV)

جهت ارزیابی میزان تجربه دانشجویان در قربانی شدن آزارگری‌های مجازی، از مقیاس قربانی شدن سایبری استفاده گردید. این مقیاس که برگرفته از دو بعد اصلی قلدری و قربانی شدن است، در پژوهش حاضر به خرده‌مقیاس قربانی شدن محدود شد. هر گویه با استفاده از طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت (از هرگز تا همیشه) سنجیده شد و دامنه نمرات نهایی از ۰ تا ۴۸ متغیر بود؛ به طوری که نمرات بالاتر، بیانگر شدت بیشتر تجربه قربانی شدن بود. ملاک ورود افراد به پژوهش، کسب نمره‌ای معادل یا بیشتر از یک انحراف معیار بالاتر از میانگین کل (M+SD۱) در این خرده‌مقیاس تعریف شد.

اعتبار و پایایی این ابزار پیش از این در پژوهش اصلی توسط شاپکا و مقصودی (۲۰۱۷) با ضریب پایایی کل ۰.۹۰ و برای خرده‌مقیاس قربانی شدن ۰.۸۵ تأیید شده بود. تحقیقات داخلی نیز اعتبار آن را تأیید کرده‌اند؛ به گونه‌ای که موسوی (۱۳۹۶) ضریب آلفای کرونباخ ۰.۷۳ و سعادت و سیدهاشمی (۱۳۹۶) ضریب ۰.۸۷ را همراه با روایی سازه مطلوب (CFI=0.90) گزارش کرده‌اند. در پژوهش حاضر، ضریب آلفای کرونباخ برای خرده‌مقیاس مورد استفاده ۰.۸۷ و ضریب تنصیف اسپیرمن–براون ۰.۸۴ محاسبه شد که هر دو، نشان‌دهنده همسانی درونی و ثبات قابل قبول این ابزار در میان شرکت‌کنندگان این مطالعه است.

۲) پرسشنامه سبک‌های مقابله‌ای[2] لازاروس و فولکمن (WCSQ)

برای سنجش راهبردهای مقابله‌ای شرکت‌کنندگان در این پژوهش، از پرسشنامه سبک‌های مقابله‌ای لازاروس و فولکمن (۱۹۸۵) استفاده شد. این ابزار شامل ۶۶ گویه است که با مقیاس لیکرت چهار گزینه‌ای (از ۰ تا ۳) نمره‌گذاری می‌شود و هشت شیوه مقابله‌ای را در دو دسته اصلی ارزیابی می‌کند: مقابله هیجان‌مدار (شامل راهبردهای رویارویی، دوری‌گزینی، خویشتن‌داری، و جستجوی حمایت اجتماعی) و مقابله مسئله‌مدار (شامل راهبردهای مسئولیت‌پذیری، گریز–اجتناب، حل مسئله برنامه‌ریزی شده، و

1. Cyber-Aggression and Cyber-Victimization Scale
2. ways of Coping Questionnaire

ارزیابی مجدد مثبت). از میان کل عبارات، ۱۶ گویه انحرافی محسوب شده و ۵۰ گویه باقی‌مانده به طور مستقیم سبک مقابله‌ای فرد را می‌سنجند. اعتبار و پایایی این پرسشنامه در مطالعات مختلف تأیید شده است؛ لازاروس و همکاران (۱۹۸۵) ثبات درونی مقیاس را برای هر یک از سبک‌های مقابله‌ای بین ۰.۶۶ تا ۰.۷۹ گزارش کرده‌اند. در ایران، آقاجانی (۱۳۷۵) این پرسشنامه را ترجمه و اعتباریابی کرد و پژوهش‌های بعدی نیز به نتایج معتبری دست یافته‌اند؛ برای مثال، رجبی و همکاران (۱۳۹۰) ضریب آلفای کرونباخ برای مقابله هیجان‌مدار را ۰.۷۲ و برای مقابله مسئله‌مدار را ۰.۷۳ محاسبه کردند. همچنین، ضرایب پایایی برای کل آزمون در جمعیت ایرانی ۰.۲۱، برای خرده‌مقیاس‌های مسئله‌مدار ۰.۷۰ و برای خرده‌مقیاس‌های هیجان‌مدار ۰.۶۳ گزارش شده است. در مطالعه رستمی (۱۳۹۱)، روایی خرده‌مقیاس هیجان‌مدار ۰.۸۱ و پایایی آن ۰.۷۴ گزارش گردید.

پس از جایگزینی افراد در گروه‌های آزمایشی و گواه، گروه آزمایش به مدت ۱۰ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای تحت آموزش بسته توانمندسازی قرار گرفت. این بسته آموزشی بر اساس رویکرد روایت درمانی و با تلفیق آموزه‌های مثنوی تدوین شده بود، در حالی که گروه گواه در لیست انتظار باقی ماند.به منظور رعایت کامل اصول اخلاق پژوهشی، رضایت آگاهانه کتبی از تمامی شرکت‌کنندگان اخذ گردید و حق انصراف از ادامه مشارکت در جلسات مداخله برای ایشان محفوظ دانسته شد.

پیش از شروع بسته مداخله، ابزارهای پژوهش به عنوان پیش‌آزمون برای هر دو گروه آزمایش و کنترل تکمیل شد. یک هفته پس از اتمام جلسات آموزشی، پرسشنامه‌ها مجدداً به عنوان پس‌آزمون توسط هر دو گروه تکمیل گردید. علاوه بر این، به منظور ارزیابی و پیگیری تأثیرات بلندمدت مداخله بر گروه آزمایش، پرسشنامه‌ها پس از گذشت دو ماه، بار دیگر برای هر دو گروه اجرا شد. شرح جزئیات هر جلسه در جدول ۱ ارائه شده است:

جدول ۱. خلاصه ساختار جلسات بسته توانمندسازی مبتنی بر رویکرد روایت درمانی با تلفیق آموزه های مثنوی

جلسه	هدف	تکنیک‌ها	آموزه مثنوی(مفهوم سازی داستان)	فعالیت و تمرین/پیامد
۱	آشنایی اعضا با یکدیگر و درمانگر(ایجاد اتحاد درمانی)، بیان اهداف و قوانین و انتظارات،تشریح برنامه توانمندسازی(ایجاد ایمن سازی فضا) و آشنایی با مفهوم روایت و تفکیک هویت فرد از مشکل آزارگری، طرح دید کلی از مداخله	برون‌سازی مشکل و تفکیک خود از مشکل(نامگذاری مشکل) بازنویسی روایت آسیب به‌عنوان تجربه، نه ماهیت	"فیل در تاریکی"– ناتوانی در دیدن کل حقیقت وقتی در تاریکی هیجانی باشیم	نوشتن روایت شخصی از تجربه آزارگری مجازی و گفت‌وگو درباره تفاوت من و مشکل تمرین: اگر آزارگری یک موجود بود، چه شکلی بود؟/ (پیامد:کاهش همانندسازی با نقش قربانی)
۲	ترسیم نقشه آسیب و تنظیم هیجان (خشم) افزایش آگاهی نسبت به هیجان خشم ومجادله و شناسایی تأثیرات خشم و نشخوار فکری بر زندگی روزمره	ترسیم اثر مشکل در زندگی/ بررسی اینکه خشم/ترس چگونه بر روابط و تحصیل تسلط یافته است	"مارگیر و اژدها" – خشم در سرما فسرده است، اما با گرمای خورشید (توجه زیاد) بیدار می‌شود) "درخت تلخ" برای تفکیک هویت/تجربه	ترسیم دایره هایی که نشان می دهد نقشه نشخوار خشم کجای زندگی را اشغال کرده اند، شناسایی محرک‌های بیدارکننده اژدها (کاهش شدت خشم)
۳	ریشه یابی رنج و واسازی باورها/ حرکت از نشانه های به سمت ریشه‌های پنهان داستان	واسازی/ کشف باورهای زیربنایی فرهنگی، اجتماعی که قربانی شدن را تسهیل کرده‌اند	"پادشاه و کنیزک" – (تشخیص طبیب الهی که رنج کنیز جسمانی نیست، بلکه رازی در دل دارد)	تمرین طبیب خود بودن، نوشتن نامه‌ای به خودو پرسیدن اینکه درد اصلی کجاست/ تفکیک واقعیت آزار از تفسیر شخصی آن/ (تضعیف تحریف شناختی)

۴	اصلاح سبک مقابله و بازسازی روایت: شناسایی الگوهای تکراری ناکارآمدو تغییر ریشه باورها	نتایج منحصربفرد/ یافتن لحظاتی که فرد تسلیم الگوی بیهوده نشده است	"خاربن" (انتظار بیهوده برای میوه شیرین از ریشه تلخ؛ ضرورت تغییر استراتژی)	شناسایی بذرهای تلخ(باورهای منفی مثل"من بی‌دفاعم") و جایگزینی با بذرهای جدید/ بررسی سود و زیان مقابله-های قبلی/ (افزایش احساس کنترل)
۵	تاب آوری و عاملیت/ گذار از انفعال به سمت پذیرش فعال و صبر آگاهانه	ساختن پله‌هایی برای رسیدن به عاملیت و حل مساله	"نخود و کدبانو" – نخود در دیگ می جوشد و بالا می‌جهد، کدبانو می گوید صبر کن تا پخته شوی)	تمرین پخته شدن/بازتعریف رنج بعنوان آزارگری بعنوان فرایند رشد/ طراحی پاسخ مقابله سالم برای یک موقعیت فرضی/ (ا فزایش خودکارآمدی)
۶	پرورش خودشفقت‌ورزی و مهربانی با خویشتن/ کاهش خودسرزنش‌گری و پذیرش نقص های انسانی (آموزش سه مولفه خودشفقت‌ورزی)	باز عضویت (بازخوانی نقش‌های حمایتی در زندگی) ارتباط با جنبه های مثبت خود	"موسی و شبان" – پذیرش روش های متفاوت ارتباط وخطاها توسط خداوند(هیچ آدابی وترتیبی مجوی) "توبه نصوح" – مهربانی با خویشتن	تمرین آینه /نگاه کردن به خود با چشم های پذیرا نه منتقد/ نوشتن نامه دلسوزانه به خود آسیب دیده/ (افزایش خودشفقتی)
۷	پذیرش خود و رهایی از قضاوت/ پذیرش بخش های طرد شده وجود و شفقت در زمان ناتوانی /غنی سازی هویت	توسعه داستان غنی/ افزودن لایه های شفقت و ارزشمندی به داستان زندگی	"پیر جنگی" – خداوند خریدار نغمه های پیرو ناتوان است؛ ارزشمندی غیر مشروط	مراقبه شفقت به خود/ شناسایی ارزش های شخصی که حتی در زمان ازاردیدن حفظ شده اند/ (بهبود خودارزشمندی)
۸	معناسازی مجدد و رهایی/ یادگیری رها کردن(مرگ اختیاری) برای رسیدن به آزادی روانشناختی	مراسم تعریف دوباره/ بازتعریف خود نه بعنوان قربانی بلکه بعنوان بازمانده	"طوطی و بازرگان" – طوطی با مردن(رها کردن تقلای بیهوده) از قفس آزاد شد	تمرین رهایی از قفس/چه چیزی(فکر یا رفتار) را باید بمیرانم تا آزاد شوم؟ اشتراک‌گذاری داستان های کوچک موفقیت/ (کاهش تلخی تجربه)
۹	یکپارچگی داستان آینده/ تثبیت هویت جدید و برنامه ریزی برای آینده	نامه نگاری/ نوشتن نامه از طرف خود آینده به خود امروز	"شیرو نخچیران" تاکید بر توکل همراه با جهدو تلاش؛ تعادل بین پذیرش و اقدام	تدوین منشور اخلاقی برای حضور در فضای مجازی/ نقشه‌کشی برای مواجهه با چالش‌های احتمالی آینده/ (انسجام هویت جدید)
۱۰	جمع‌بندی و تثبیت توانمندسازی در سه حیطه و انسجام هویت مرور مسیر طی شده	بازسازی روایت نهایی و رشد شخصی جشن گرفتن تغییر	" نی نامه "حکایت جدایی و بازگشت به اصل؛ یکپارچگی نهایی	مرور تغییرات فردی، نوشتن داستان آینده خود به‌عنوان فرد توانمند و شفقت‌ورز/ (تثبیت سه بعد توانمندسازی)

یافته‌ها

در این بخش، یافته‌های توصیفی و استنباطی پژوهش گزارش می‌شود. به‌منظور تحلیل داده‌های گردآوری‌شده، از شاخص‌های آمار توصیفی شامل فراوانی، میانگین و انحراف معیار استفاده شد. در بخش آمار استنباطی، ابتدا مفروضه‌های لازم برای به‌کارگیری آزمون‌های پارامتریک مورد بررسی قرار گرفت و در ادامه، تحلیل واریانس با اندازه‌گیری مکرر با استفاده از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۵ انجام شد. سطح معناداری در این پژوهش(p<۰/۰۵) در نظر گرفته شد.

دامنه سنی شرکت‌کنندگان بین ۱۸ تا ۳۵ سال بود و نمونه مورد مطالعه را دانشجویان دختر و پسر مقطع کارشناسی تشکیل می‌دادند. بیشترین فراوانی مربوط به گروه سنی ۱۸ تا ۲۲ سال بود که ۵۰ درصد از کل نمونه را شامل می‌شد.

جداول ۲ و ۳، میانگین و انحراف معیار سبک‌های مقابله‌ای را در میان دانشجویان دختر و پسرِ گروه‌های آزمایش و کنترل نشان می‌دهند. یافته‌ها در خصوص سبک مقابله‌ای مسئله‌مدار بیانگر آن است که، بدون در نظر گرفتن جنسیت، میانگین نمرات در گروه آزمایش از مرحله پیش‌آزمون (۲.۴۸) به پس‌آزمون (۳.۵۶) و مرحله پیگیری (۳.۴۹) افزایش یافته است. در مقابل، در گروه کنترل، میانگین این متغیر در پیش‌آزمون (۲.۵۱)، پس‌آزمون (۲.۴۶) و پیگیری (۲.۴۹) گزارش شده که نشان‌دهنده نبود تغییر قابل‌توجه در این گروه است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که سبک مقابله‌ای مسئله‌مدار در دانشجویان قربانی آزارگری مجازی در گروه آزمایش، در مقایسه با گروه کنترل، روند بهبود و تحول مثبت‌تری داشته است.

در خصوص سبک مقابله‌ای هیجان‌مدار، نتایج نشان داد که میانگین نمرات در مراحل پس‌آزمون (۲.۳۴) و پیگیری (۲.۴۲) نسبت به پیش‌آزمون (۳.۶۱) کاهش یافته است. این الگو می‌تواند بیانگر تعدیل در ترجیحات مقابله‌ای و تغییر جهت به سوی به‌کارگیری راهبردهای سازگارانه‌تر، به‌ویژه سبک‌های مسئله‌مدار، در افراد مورد مطالعه باشد.

همچنین بررسی شاخص‌های توزیع داده‌ها نشان داد که مقادیر چولگی در تمامی گویه‌ها حاکی از تقارن توزیع بوده و مقادیر کشیدگی نیز نشان‌دهنده انطباق توزیع با حالت نرمال است. بنابراین، مفروضه نرمال بودن داده‌ها برای انجام تحلیل‌های پارامتریک تأیید شد.

جدول ۲. شاخص‌های توصیفی متغیرهای پژوهش در مراحل پیش‌آزمون، پس‌آزمون و پیگیری در گروه آزمایش

متغیر	مرحله	میانگین	انحراف معیار	کجی	کشیدگی
مقابله مساله مدار	پیش‌آزمون	۲.۴۸	۰.۴۱	−۰.۱۸	-۰.۴۲
	پس‌آزمون	۳.۵۶	۳.۵۶	−۰.۲۱	−۰.۳۶
	پیگیری	۳.۴۹	۳.۴۶	−۰.۱۹	−۰.۴۰
مقابله هیجان مدار	پیش‌آزمون	۳.۶۱	۳.۶۱	۰.۱۴	−۰.۳۱
	پس‌آزمون	۲.۳۴	۲.۳۴	۰.۰۹	−۰.۲۸
	پیگیری	۲.۴۲	۲.۴۲	۰.۱۱	−۰.۳۴

جدول ۳. شاخص‌های توصیفی متغیرهای پژوهش در مراحل پیش‌آزمون، پس‌آزمون و پیگیری در گروه کنترل

متغیر	مرحله	میانگین	انحراف معیار	کجی	کشیدگی
مقابله مساله مدار	پیش‌آزمون	۲.۴۶	۰.۴۳	−۰.۱۵	−۰.۴۴
	پس‌آزمون	۲.۵۱	۰.۴۴	−۰.۱۷	−۰.۴۱
	پیگیری	۲.۴۹	۰.۴۵	−۰.۱۶	−۰.۴۶
مقابله هیجان مدار	پیش‌آزمون	۳.۵۸	۰.۴۶	۰.۱۲	−۰.۲۹
	پس‌آزمون	۳.۵۴	۰.۴۷	۰.۱۳	−۰.۳۲
	پیگیری	۳.۵۶	۰.۴۸	۰.۱۴	−۰.۳۰

پیش از اجرای تحلیل واریانس آمیخته، ابتدا مفروضه‌های لازم برای استفاده از این روش بررسی شدند؛ این مفروضه‌ها شامل نرمال بودن توزیع داده‌ها، یکسانی واریانس‌ها میان دو گروه، و همگنی ماتریس‌های کوواریانس بین گروه‌ها بودند.

برای ارزیابی نرمال بودن توزیع داده‌ها از آزمون شاپیرو–ویلک استفاده شد. همچنین برای بررسی برابری واریانس نمرات سبک‌های مقابله‌ای در گروه‌ها در مراحل پس‌آزمون و پیگیری، آزمون لون به کار گرفته شد. مفروضه کرویت داده‌ها با آزمون موچلی سنجیده شد و در نهایت، آماره ام‌باکس جهت آزمون فرض صفر در زمینه همگنی ماتریس‌های کوواریانس مورد استفاده قرار گرفت.

جدول ٤. آزمون شاپیرو ویلک برای بررسی نرمال بودن توزیع مقادیر متغیرهای پژوهش

موقعیت اندازه گیری	متغیرها	گروه بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت درمانی و تلفیق آموزه های مثنوی		گروه کنترل	
		شاپیرو- ویلک	معناداری	شاپیرو-ویلک	معناداری
پیش‌آزمون	مقابله مساله‌مدار	۶۰.۹	۰.۳۱	۰.۹۶	۰.۳۹
پس‌آزمون		۷۰.۹	۰.۴۲	۰.۹۷	۰.۴۱
پی‌گیری		۶۰.۹	۰.۳۵	۰.۹۷	۰.۴۸
پیش‌آزمون	مقابله هیجان‌مدار	۰.۵۹	۰.۲۹	۰.۹۶	۰.۳۵
پس‌آزمون		۰.۹۶	۰.۳۳	۰.۹۵	۰.۳۱
پی‌گیری		۰.۹۷	۰.۴۴	۰.۹۷	۰.۴۶

جدول۵. نتایج آزمون لون جهت بررسی همسانی خطای واریانس گروهها

متغیر ها	زمان	F مقدار	درجه آزادی ۱	درجه آزادی ۲	سطح معناداری
مقابله مساله مدار	پیش آزمون	۰.۸۰	۱	۳۲	۰.۳۸
	پس آزمون	۱.۱۲	۱	۳۲	۰.۳۰
	پیگیری	۰.۹۱	۱	۳۲	۰.۳۵
مقابله هیجان مدار	پیش‌آزمون	۰.۶۸	۱	۳۲	۰.۴۱
	پس آزمون	۰.۷۵	۱	۳۲	۰.۳۹
	پی گیری	۰.۸۳	۱	۳۲	۰.۳۶

جدول٦. نتایج آزمون باکس جهت بررسی همگنی ماتریس کوواریانس بین گروهها

باکس M	F مقدار	درجه آزادی ۱	درجه آزادی ۲	سطح معناداری
۱۲.۸۵	۱.۰۸	۱۰	۹۳۲۱	۰.۲۲

جدول۷. نتایج آزمون کرویت موچلی برای عامل زمان

متغیر وابسته	w ماچلی	کای اسکوئر x2	df	سطح معناداری	اصلاح
مقابله مساله‌مدار	۰.۸۱	۸.۱۰	۲	۰.۰۳	۰.۸۷
مقابله هیجان‌مدار	۰.۷۸	۹.۰۵	۲	۰.۰۲	۰.۸۵

بر اساس جداول گزارش‌شده، نتایج آزمون شاپیرو–ویلک نشان داد که داده‌های حاصل از پژوهش از توزیع نرمال برخوردارند (p>۰/۰۵). همچنین یافته‌های آزمون لون عدم تفاوت معنادار میان واریانس‌های متغیرهای سبک‌های مقابله مساله مدار و هیجان مدار را تأیید کرد (p>۰/۰۵) . آزمون ام‌باکس نیز بیانگر نبود تفاوت معنادار در ماتریس‌های واریانس–کوواریانس بود (p>۰/۰۵)، که این نتیجه، همگنی کوواریانس‌های متغیر وابسته را تأیید می‌کند. افزون بر این، همان‌گونه که در جدول ۷ مشاهده می‌شود، آزمون موچلی نیز معنادار نبود؛ بنابراین پیش‌فرض کرویت داده‌ها رعایت شده است.

جدول ۸. نتایج تحلیل واریانس با اندازه‌گیری مکرر برای سبک مقابله‌ای مساله‌مدار

منبع تغییر	مجموع مربعات	df	مجذور میانگین	F	سطح معناداری	اندازه اثر
بین آزمودنی (گروه)	۴.۶۲	۱	۴.۶۲	۱۸.۴۷	۰.۰۰۱	۰.۳۷
درون آزمودنی (زمان)	۹.۸۴	۲	۴.۹۲	۴۱.۲۶	۰.۰۰۱	۰.۵۶
تعامل گروه *زمان	۸.۲۱	۲	۴.۱۰	۳۴.۳۹	۰.۰۰۱	۰.۵۲
خطا	۶.۸۹	۵۸	۰.۱۲	--	---	---

نتایج تحلیل واریانس تک متغیره نشان داد که اثر تعامل بین عامل زمان (مراحل) و عامل گروه‌بندی برسبک مقابله‌ای مساله‌مدار معنادار است ($F = 34.39, p<0.05$). این یافته حاکی از آن است که الگوی تغییرات سبک مقابله‌ای مساله محور در طول زمان (پیش‌آزمون، پس‌آزمون و پیگیری) در دو گروه آزمایش و کنترل متفاوت بوده است.

بررسی میانگین‌های توصیفی مؤید این نتیجه است که درمرحله پیش‌آزمون، میانگین نمرات سبک دوگروه تفاوت معناداری نداشت. با این حال، در مراحل پس‌آزمون و پیگیری، میانگین نمرات گروه آزمایش به‌طور معناداری افزایش یافت، درحالی که میانگین نمرات گروه کنترل تغییر محسوسی نداشت. این روند افزایشی در گروه آزمایش در طول زمان (از پیش‌آزمون به پس‌آزمون و سپس پیگیری) نیز معنادار بود.

در نتیجه، با اطمینان ۹۵ درصد می‌توان ادعا کرد که بسته آموزشی توانمندسازی، برسبک مقابله‌ای مساله محوردانشجویان قربانی آزارگری مجازی تأثیر مثبت و معناداری داشته است. اندازه اثر این مداخله ($Partial \eta^2 = 0.52$) نیز نشان‌دهنده اثربخشی قوی آن بود.در پی معنادارشدن تعامل، آزمون‌های تعقیبی بنفرونی[1] برای گروه آزمایش اجرا شد. نتایج به شرح جدول ذیل می‌باشد:

جدول ۹. نتایج آزمون تعقیبی بنفرونی برای مقایسه مراحل زمانی(سبک مقابله‌ای مساله مدار)

گروه	مقایسه زمانی	تفاوت میانگین ها	خطای استاندارد	معناداری
آزمایش	پیش‌آزمون – پس‌آزمون	-۱.۰۸	۰.۱۵	۰.۰۰۱
	پیش‌آزمون – پیگیری	-۱.۰۱	۰.۱۶	۰.۰۰۱
	پس‌آزمون – پیگیری	۰.۰۷	۰.۰۹	۰.۴۲
کنترل	پیش‌آزمون – پس‌آزمون	-۰.۰۵	۰.۱۴	۰.۷۱
	پیش‌آزمون – پیگیری	-۰.۰۳	۰.۱۵	۰.۸۲
	پس‌آزمون – پیگیری	۰.۰۲	۰.۱۰	۰.۸۸

نتایج آزمون تعقیبی در گروه آزمایش نشان داد که در مرحله پیش‌آزمون، تفاوت معناداری بین دو گروه آزمایش و کنترل از نظر سبک مقابله‌ای مساله‌مدار وجود نداشت. عدم وجود تفاوت معنادار در مرحله پیش‌آزمون نشان‌دهنده همسانی اولیه گروه‌ها بود. با این حال، نتایج تحلیل در مراحل پس‌آزمون و پیگیری، حاکی از تفاوت معنادار میان گروه آزمایش و کنترل در متغیر سبک مقابله‌ای مساله مدار بود($p<0.001$) ، به‌گونه‌ای که میانگین نمرات گروه آزمایش به‌طور معناداری بالاتر بود. این یافته‌ها نشان داد که بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی توانسته است بطور معناداری موجب افزایش سبک مقابله‌ای مساله‌مدار دانشجویان قربانی آزارگری مجازی در مراحل پس‌آزمون و پیگیری شود و اثر این مداخله در طول زمان نیز حفظ شده است.

نتایج آزمون تعقیبی در گروه کنترل نشان می‌دهد که هیچ‌یک از مقایسه‌های زوجی بین مراحل اندازه‌گیری معنادار نیست. این یافته بیانگر آن است که بدون دریافت مداخله، سبک مقابله‌ای مسئله‌مدار در طول زمان تغییر معناداری نداشته است.

1. Bonferroni

جدول ۱۰. نتایج تحلیل واریانس با اندازه‌گیری مکرربرای متغیرسبک مقابله هیجان‌مدار

منبع تغییر	مجموع مربعات	df	مجذور میانگین	F	سطح معناداری	اندازه اثر
بین آزمودنی (گروه)	۳.۹۴	۱	۳.۹۴	۱۵.۱۲	۰.۰۰۱	۰.۳۲
درون آزمودنی (زمان)	۷.۲۶	۲	۳.۶۳	۲۸.۹۱	۰.۰۰۱	۰.۴۹
تعامل گروه *زمان	۶.۱۱	۲	۳.۰۶	۲۴.۳۶	۰.۰۰۱	۰.۴۶
خطا	۷.۲۹	۵۸	۰.۱۳	--	---	---

نتایج تحلیل واریانس تک متغیره نشان داد که اثر تعامل بین عامل زمان (مراحل) و عامل گروه‌بندی برسبک مقابله‌ای هیجان‌مدار معنادار است($F = 24.36, p < 0.05$). این یافته حاکی از آن است که الگوی تغییرات سبک مقابله‌ای هیجان‌مدار در طول زمان(پیش‌آزمون، پس‌آزمون و پیگیری) در دو گروه آزمایش و کنترل متفاوت بوده است.

بررسی میانگین‌های توصیفی مؤید این نتیجه است که در مرحله پیش‌آزمون، میانگین نمرات سبک دوگروه تفاوت معناداری نداشت. با این حال، در مراحل پس‌آزمون و پیگیری، میانگین نمرات گروه آزمایش به‌طور معناداری کاهش یافت، در حالی که میانگین نمرات گروه کنترل تغییر محسوسی نداشت. این روند کاهشی در گروه آزمایش در طول زمان (از پیش‌آزمون به پس‌آزمون و سپس پیگیری) نیز معنادار بود.

در نتیجه، با اطمینان ۹۵ درصد می‌توان ادعا کرد که بسته آموزشی توانمندسازی، بر سبک مقابله‌ای هیجان مداردانشجویان قربانی آزارگری مجازی تأثیر مثبت و معناداری داشته است. اندازه اثر این مداخله ($Partial \eta^2 = 0.45$) نیز نشان‌دهنده اثربخشی قوی آن است. اندازه اثر بالا نشان داد که این کاهش صرفاً از نظر آماری معنادار نبوده، بلکه از نظر کاربردی نیز قابل‌توجه است؛ به این معنا که مداخله توانسته است الگوهای ناکارآمد مقابله هیجان‌محور را به‌طور مؤثری تعدیل کند.

در پی معنادارشدن تعامل، آزمون‌های تعقیبی بنفرونی[1] برای گروه آزمایش اجرا شد. نتایج به شرح جدول ذیل می‌باشد:

جدول ۱۱. نتایج آزمون تعقیبی بنفرونی برای مقایسه مراحل زمانی (سبک مقابله هیجان‌مدار)

گروه	مقایسه زمانی	تفاوت میانگین ها	خطای استاندارد	معناداری
آزمایش	پیش‌آزمون – پس‌آزمون	۱.۲۷	۰.۱۷	۰.۰۰۱
	پیش‌آزمون – پیگیری	۱.۱۹	۰.۱۸	۰.۰۰۱
	پس‌آزمون – پیگیری	-۰.۰۸	۰.۱۱	۰.۴۶
کنترل	پیش‌آزمون – پس‌آزمون	۰.۰۴	۰.۱۶	۰.۷۹
	پیش‌آزمون – پیگیری	۰.۰۲	۰.۱۷	۰.۸۸
	پس‌آزمون – پیگیری	-۰.۰۲	۰.۱۲	۰.۹۱

نتایج مقایسه‌های زوجی در گروه آزمایش نشان داد که میانگین نمرات سبک مقابله‌ای هیجان‌مدار از مرحله پیش‌آزمون به پس‌آزمون به طور معناداری کاهش یافته است(تفاوت میانگین=۱.۲۷۱؛ $p= 0.001$). این کاهش معنادار از پیش‌آزمون به مرحله پیگیری نیز پایدار باقی مانده است(تفاوت میانگین = ۱.۱۹؛ $p = ۰.۰۰۱$).همچنین مقایسه بین مرحله پس‌آزمون و پیگیری تفاوت معناداری را نشان نداد(تفاوت میانگین=0.08؛ $p=0.46$). این یافته نشان داد که اثرات مثبت مداخله پس از اتمام جلسات کاهش نیافته و پایداری اثر بسته توانمندسازی در طول زمان حفظ شده است.

1. Bonferroni

در مقابل، نتایج در گروه گواه نشان داد که هیچ‌یک از مقایسه‌های زمانی تفاوت معناداری ندارند. تفاوت بین پیش‌آزمون و پس‌آزمون(p=0.79) ، پیش‌آزمون و پیگیری(p=0.88)، و پس‌آزمون و پیگیری(p=0. 0.91)از نظر آماری معنادار نبود. عدم معناداری تمامی مقایسه‌های زوجی در گروه کنترل نشان داد که بدون دریافت مداخله، سبک مقابله‌ای هیجان‌محور در طول زمان تغییر معناداری نداشته است.

نتیجه‌گیری

هدف از انجام پژوهش حاضر، اثربخشی بسته توانمندسازی مبتنی بر رویکرد روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی بر سبک‌های مقابله‌ای مساله مدار و هیجان مدار دانشجویان قربانی آزارگری مجازی بود. نتایج حاصل از تحلیل استنباطی داده‌ها حاکی از آن است که اجرای بسته توانمندسازی مبتنی بر رویکرد روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی، موجب ارتقای معنادار سبک مقابله ای مساله مدار و کاهش و بهبود سبک مقابله‌ای هیجان مدار در دانشجویان قربانی آزارگری مجازی شد. اگرچه پژوهش‌های مستقیم در زمینه روایت‌درمانی و سبک‌های مقابله‌ای در بستر تجربی قلدری سایبری اندک هستند، اما تحقیقات مرتبط در زمینه اثر روایت‌درمانی بر راهبردهای مواجهه با استرس، افزایش مهارت‌های مقابله‌ای و بهبود تاب‌آوری نتایج مشابهی را نشان داده‌اند(امیرزادهی و نطنزی، ۱۴۰۴؛ حاتمی‌نژاد و همکاران، ۱۴۰۳).در یک پژوهش شبه‌تجربی که اثر روایت‌درمانی را بر شیوه‌های مسئله‌محور مواجهه با استرس در زنان دارای سردردهای مزمن بررسی کرد، نتایج نشان داد که روایت‌درمانی نسبت به واقعیت درمانی اثربخشی بیشتری در احساس تنهایی داشته است (بهادری و همکاران، ۱۴۰۱). این یافته تأیید می‌کند که روایت‌درمانی می‌تواند در زمینه‌های مختلف، از جمله مواجهه با استرس‌های مزمن، بهبود راهبردهای مسئله‌محور را تسهیل کند.

علاوه براین، روایت‌درمانی به‌طورکلی با بهبود نشانه‌های روان‌شناختی، افزایش تاب‌آوری و بازسازی روایت‌های زندگی مرتبط بوده است؛ به عنوان مثال، شواهد نظام‌مند نشان می‌دهد که روایت‌درمانی می‌تواند به تغییر الگوهای شناختی—هیجانی و همچنین فرایندهای مقابله‌ای کمک نماید (بعدی بناب و اسمخانی اکبری نژاد، ۱۴۰۳).در عین حال، پژوهش‌های بین‌المللی نشان داده‌اند که درمان‌هایی که به بازسازی داستان‌های زندگی و معناپردازی می‌پردازند، می‌توانند به تغییرات مثبت در فرایندهای مقابله‌ای منجر شوند، حتی اگر تمرکز اصلی آن‌ها بر علائم روان‌شناختی دیگری بوده باشد(سکوی مطالعات بررسی روایت در درمان‌های روان‌شناختی، ۲۰۲۴). این تطابق نتایج پژوهش حاضر با یافته‌های مرتبط در حوزه روایت‌درمانی و مقابله و تاب‌آوری، بر اعتبار نتایج پژوهش افزوده و نشان می‌دهد که اثرات به‌دست‌آمده در این پژوهش در بستر علمی قابل‌پذیرش و منطبق بر الگوهای گزارش‌شده در تحقیقات دیگر است.

در تبیین این یافته می‌توان اظهار کردکه روایت‌درمانی به‌عنوان رویکردی که زندگی فرد را به‌صورت مجموعه‌ای از روایت‌ها می‌پندارد و تلاش می‌کند روایت‌های غالبِ منفی را بازسازی کند، می‌تواند منابع ذهنی و رفتاری جدید برای مقابله با مشکلات فراهم آورد. در این رویکرد، فرد یاد می‌گیرد که مسئله را از هویت خود جدا کند و آن را به‌عنوان موضوعی بیرونی ببیند که قابلیت تغییر دارد(گلدنبرگ ، ۲۰۲۰).

از طرفی ادغام استعاره‌های غنی مثنوی با تکنیک‌های روایت‌درمانی، با ایجاد یک فضای امن روان‌شناختی (برون‌سازی مشکل)، به مشارکت‌کنندگان کمک کرد تا روایتی کارآمدتر از تجارب دردناک خود خلق کنند. به‌طور خاص در مولفه سبک‌های مقابله‌ای، داستان «شیر و نخچیران» با به چالش کشیدن جبرگرایی و انفعال، الگوی توکل همراه با تلاش را جایگزین درماندگی کرد و دانشجویان را به سمت استفاده از راهبردهای مسئله‌مدار و مقابله فعال سوق داد؛ یافته‌ای که با نتایج پژوهش ترنجی و همکاران(۱۴۰۲) مبنی بر تأثیر قصه‌درمانی بر تنظیم هیجان وسازگاری اجتماعی همسو است.بنابراین فرآیند بازنویسی روایت‌های زندگی که در روایت‌درمانی اتفاق می‌افتد، می‌تواند به فرد کمک کند تا راهبردهای مقابله‌ای مسئله‌محور را به‌عنوان پاسخ‌های فعال، هدفمند و قابل‌برنامه‌ریزی برگزیده و به کار گیرد. این تبیین نظری با یافته‌های پژوهش حاضر همسو است، زیرا نشان می‌دهد که تقویت خودکارآمدی، معناپردازی جدید و بازشناسی منابع فردی در مواجهه با تهدیدها می‌تواند استفاده از راهبرد حل مسئله را افزایش دهد.

همچنین مداخله توانمندسازی روایت‌درمانی با تلفیق آموزه‌های مثنوی توانسته سبک هیجان‌مدار را در دانشجویان قربانی آزارگری مجازی به‌طور معنادار بهبود بخشد.به‌طور مشخص، این نتایج با پژوهش بوستانی و همکاران (۱۴۰۰) که اثربخشی روایت‌درمانی را بر ارتقای مهارت‌های ارتباطی، ابرازگری هیجانی و همدلی در دختران و پسران در آستانه ازدواج گزارش کردند، همسو است. همچنین، نتایج این پژوهش با یافته‌های جمشیددوست و همکاران (۱۴۰۱) مبنی بر تأثیر روایت‌درمانی بر افزایش انعطاف‌پذیری شناختی و بهبود ادراک هویتی در افراد دارای گرایش‌های خاص(اسلامی، ۱۳۹۹)، و نیز مطالعه دریسکول و هیوز (۲۰۲۲) که از روایت‌درمانی در کار با بزرگسالان سالمند استفاده کرده‌اند، همخوانی دارد. این همسویی نشان می‌دهد که روایت‌درمانی، صرف‌نظر از گروه سنی یا بافت فرهنگی، ظرفیت بالایی در بهبود کارکردهای شناختی، هیجانی و بین‌فردی افراد دارد.

تبیین این همسویی را می‌توان در ماهیت بنیادین روایت‌درمانی جست‌وجو کرد. همان‌گونه که در رویکرد روایت‌درمانی تأکید می‌شود، این شیوه درمانی بر این اصل استوار است که افراد قادرند داستان زندگی خود را بازنویسی کرده و از طریق معناپردازی مجدد تجربه‌ها، هویت خویش را بازسازی کنند (وایت و اپستون، ۱۹۸۴). در این فرایند، مراجعان می‌آموزند که زندگی خود را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از رویدادهای تغییرناپذیر، بلکه به‌مثابه روایتی پویا و قابل تحول در نظر بگیرند. چنین نگرشی امکان بازاندیشی در گذشته، حال و آینده را فراهم می‌کند و زمینه‌ساز تغییر در شیوه پردازش هیجانی و شناختی می‌شود.

از سوی دیگر، روایت‌درمانی با تشویق افراد به بازنگری روایت‌های غالب و مسلط زندگی، نقش مؤثری در ارتقای فرایندهای فراهیجانی ایفا می‌کند. در این رویکرد، فرد می‌آموزد هیجان‌های خود را شناسایی، نام‌گذاری و تنظیم کند و نسبت به تجربه‌های درونی خود آگاهی بیشتری به دست آورد. این امر می‌تواند به بهبود ظرفیت‌های فراهیجانی و افزایش کنش تأملی منجر شود؛ به‌گونه‌ای که فرد قادر باشد پیش از واکنش‌های هیجانی، به ارزیابی شناختی موقعیت بپردازد (بوستانی و همکاران، ۱۴۰۰).

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تاب‌آوری و تنظیم هیجان به‌عنوان عوامل محافظتی در برابر آسیب‌های ناشی از قلدری سایبری شناخته می‌شوند (چن[1] و همکاران، ۲۰۲۱). در همین راستا، می‌توان تأثیر روایت‌درمانی بر سبک مقابله‌ای هیجان‌محور را تبیین کرد؛ زیرا یکی از اهداف اساسی این رویکرد، جداسازی مشکل از هویت فرد است. در روایت‌درمانی، مراجع و درمانگر به‌صورت مشترک در نقش ویراستاران زندگی‌نامه شخصی عمل می‌کنند و از این طریق، به مراجع کمک می‌شود مشکلات روان‌شناختی را نه به‌عنوان بخشی از ذات خود، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای قابل تغییر و بیرونی بازشناسی کند (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۲۰). این فرایند، ضمن تقویت احساس عاملیت و مسئولیت‌پذیری، زمینه بهبود تنظیم هیجان و استفاده از راهبردهای مقابله‌ای سازگارانه‌تر را فراهم می‌سازد.

در مجموع، می‌توان گفت روایت‌درمانی به‌عنوان یک رویکرد پیشگیرانه و توانمندساز، با تقویت احساس عاملیت، خودآگاهی و بازاندیشی شناختی، زمینه‌ساز بهبود ظرفیت‌های ذهنی و هیجانی افراد می‌شود. نتایج پژوهش حاضر نیز در همین راستا نشان داد که آموزش روایت‌درمانی می‌تواند با کاهش مقابله هیجان محور و بهبود فرایندهای فراهیجانی، نقش مؤثری در ارتقای کارکردهای روان‌شناختی ایفا کند؛ امری که با یافته‌های پژوهش‌های پیشین همخوانی دارد.

برای درک بهتر این نتیجه، باید به تأثیر داستان‌ها و استعاره‌های مثنوی بر ذهن دانشجویان آسیب‌دیده پرداخت. این داستان‌ها به دانشجویان کمک کردند تا به‌جای فرار از احساسات بد یا سرکوب آن‌ها، واقعیت را بپذیرند و برای رنج خود معنایی پیدا کنند. بر اساس نظریه لازاروس و فولکمن (۱۹۸۴)، یک مقابله هیجان‌مدارِ کارآمد (مثل نگاه مثبت به یک رویداد تلخ) دقیقاً زمانی شکل می‌گیرد که فرد بتواند معنای آن اتفاق را در ذهن خود تغییر دهد. در طول جلسات مداخله، وقتی داستان‌هایی مانند «نخود و کدبانو» مطرح شد، پیام اصلی این بود که رنج می‌تواند باعث پختگی انسان شود. همین نگاه باعث گردید دانشجویانی که قربانی آزار سایبری شده بودند، احساسات دردناک ناشی از طرد شدن یا تحقیر را دیگر یک فاجعه غیرقابل‌تحمل نبینند، بلکه آن را فرصتی برای قوی‌تر شدن روان خود بدانند. همان‌طور که مولانا جوشیدن نخود در آب جوش را بی‌دلیل نمی‌داند و آن را لازمه‌ی رسیدن از خامی به کمال معرفی می‌کند.

1. Chen

این تغییرِ زاویه دید، در روان‌شناسیِ امروز با مفهوم ارزیابی مجدد شناختی کاملاً همسو است (گروس[1]، ۱۹۹۸). یعنی فرد به‌جای اینکه تسلیم غم و خشم شود و واکنشی منفعلانه (مثل گریز یا انکار) نشان دهد، یاد می‌گیرد هیجاناتش را مدیریت کرده و از آن‌ها برای افزایش تاب‌آوری استفاده کند. پژوهشگران ایرانی که با بهره‌گیری از آموزه‌های مولانا رویکردهای روان‌شناختی را غنا بخشیده‌اند، از جمله در روان‌درمانی وجودی (یاره، ۱۳۹۹)، درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (شاهرضا، ۱۴۰۰)، درمان مبتنی بر هشیاری (محمدرسولی و همکاران، ۱۴۰۱) و درمان شناختی‌رفتاری با جهت‌گیری معنوی (جباری، ۱۴۰۰)، نیز در یافته‌های پژوهشی خود به نتایج مشابه دست یافته‌اند. آن‌ها نشان دادند که وقتی آموزه‌های معنوی مولانا با رویکردهای روان‌شناختی ترکیب می‌شود، مفاهیمی مثل صبرِ فعال و رضایتِ درونی در فرد تقویت شده و ظرفیت او را برای مدیریت هیجانی در موقعیت‌های غیرقابل‌کنترل بالا می‌برد.

لذا درتبیین نقش این دو رویکرد (روایت‌درمانی و مثنوی) می توان اذعان داشت که ابتدا تکنیک بیرونی‌سازی در روایت‌درمانی به فرد کمک کرد تا مشکل را از هویت خود جدا کند و دیگر خودش را مقصر نداند؛ در نتیجه بار سنگین احساسات منفی از روی دوش او برداشته شد. سپس، آموزه‌های مثنوی وارد عمل شد و داستانِ من یک قربانیِ آسیب‌پذیر هستم را با داستانِ من در مسیر رشد و قوی شدن هستم، جایگزین کرد. همین ترکیب منسجم باعث شد تا دانشجویان بتوانند با خیالی آسوده‌تر از راهبردهای هیجان‌مدارِ مثبت، مانند توکل، پذیرش شرایط و مثبت‌اندیشی برای عبور از بحران استفاده کنند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر همسو با پیشینه‌های نظری و تجربی موجود، بر ضرورت طراحی و توسعه مداخلات آموزشی و روان‌شناختی در مواجهه با موقعیت‌های تنش‌زا و آسیب‌های ناشی از آزار مجازی تأکید دارد. نتایج نشان داد که بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت‌درمانی، با بهره‌گیری از فرایند بازسازی شناختی و هویتی و نیز تلفیق آموزه‌های معنامحور مثنوی معنوی، توانسته است بستری مؤثر برای ارتقای سازگاری روان‌شناختی دانشجویان فراهم سازد. در این مداخله، روایت‌درمانی به‌عنوان ابزاری برای بازنگری در ادراک فرد از خویشتن و تجربه‌های آسیب‌زا عمل کرد و آموزه‌های مثنوی نیز با تأکید بر پذیرش، معنابخشی به رنج و بازسازی نگرش، فرایند تغییر روان‌شناختی را تقویت نمود.

هم‌افزایی حاصل از این دو رویکرد، زمینه افزایش استفاده از سبک‌های مقابله‌ای مسئله‌مدار و کاهش گرایش به سبک‌های مقابله‌ای هیجان‌مدار را فراهم ساخت. به‌نظر می‌رسد این فرایند، از طریق تقویت احساس عاملیت، افزایش خودآگاهی، بهبود تنظیم هیجان و بازتعریف تجربه‌های آسیب‌زا، به ارتقای تاب‌آوری و مصونیت روانی دانشجویان قربانی آزار و اذیت مجازی منجر شده است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که بهره‌گیری از مداخلات روایت‌محورِ مبتنی بر ظرفیت‌های فرهنگی و معنوی، می‌تواند به‌عنوان رویکردی مؤثر در ارتقای سلامت روان و سازگاری مقابله‌ای دانشجویان مورد استفاده قرار گیرد.

از جمله محدودیت‌های پژوهش، استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند و غیراحتمالی بود. با توجه به دشواری شناسایی و دسترسی به فهرست جامعی از دانشجویان قربانی آزار سایبری، امکان استفاده از روش‌های نمونه‌گیری تصادفی فراهم نبود. این مسئله می‌تواند احتمال سوگیری خودانتخابی را افزایش دهد؛ زیرا احتمال دارد افرادی در پژوهش شرکت کرده باشند که آمادگی بیشتر، انگیزه بالاتر یا نیاز شدیدتری برای دریافت حمایت روان‌شناختی داشته‌اند. در نتیجه، لازم است یافته‌های پژوهش با درنظر گرفتن این محدودیت تفسیر شوند. پیشنهاد می‌شود در مطالعات آینده، در صورت امکان، از نمونه‌گیری تصادفی یا چندمرحله‌ای و نیز حجم نمونه بزرگ‌تر استفاده شود تا اعتبار بیرونی نتایج افزایش یابد.

همچنین، پژوهش حاضر عمدتاً بر سبک‌های مقابله‌ای مسئله‌مدار و هیجان‌مدار تمرکز داشت و سایر متغیرهای روان‌شناختی مرتبط با تجربه قربانی شدن در فضای مجازی مورد بررسی قرار نگرفت. در حالی که آزار سایبری می‌تواند ابعاد گوناگون عملکرد فرد، از جمله سازگاری تحصیلی، عملکرد آموزشی، احساس تعلق دانشگاهی، روابط بین‌فردی، عزت‌نفس، تنظیم هیجان و کیفیت زندگی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده نقش این مداخله را در بهبود عملکرد تحصیلی، کاهش رفتارهای تحصیلی غیرمولد، ارتقای تاب‌آوری روان‌شناختی و افزایش احساس امنیت روانی در محیط‌های آموزشی بررسی کنند.

1. Gross

چنین مطالعاتی می‌تواند مسیرهای پژوهشی ارزشمندی را در حوزه سلامت روان دانشجویان و پیشگیری از پیامدهای آسیب‌زای آزار مجازی فراهم سازد.

از سویی، محدود بودن جامعه آماری به دانشجویان دانشگاهی بود؛ بنابراین، تعمیم نتایج به سایر گروه‌های سنی و جمعیت‌های غیردانشجویی باید با احتیاط صورت گیرد. با توجه به اینکه تجربه آزار و اذیت مجازی در دوره‌های مختلف رشدی، به‌ویژه در نوجوانی، می‌تواند پیامدهای روان‌شناختی متفاوتی به همراه داشته باشد، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده اثربخشی این مداخله را در میان نوجوانان، دانش‌آموزان و سایر گروه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار دهند. اجرای مطالعات مقایسه‌ای در جوامع آماری متنوع می‌تواند به افزایش دقت، غنای تبیینی و تعمیم‌پذیری یافته‌ها کمک کند.

همچنین، با توجه به ماهیت تلفیقی بسته آموزشی حاضر، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، اثربخشی این مداخله با سایر رویکردهای درمانی مقایسه شود. برای مثال، مقایسه بسته توانمندسازی مبتنی بر روایت‌درمانی و آموزه‌های مثنوی با روایت‌درمانی ، درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT)، درمان شناختی ـ رفتاری (CBT) یا مداخلات مبتنی بر ذهن‌آگاهی، می‌تواند نقش اختصاصی مؤلفه‌های فرهنگی، ادبی و معنوی را در بهبود سبک‌های مقابله‌ای، تنظیم هیجان و کاهش پیامدهای روانی آزار سایبری روشن‌تر سازد. چنین مقایسه‌هایی به ارزیابی دقیق‌تر کارآمدی رویکردهای بومی‌سازی‌شده در بافت فرهنگی ایران کمک خواهد کرد.

با توجه به اینکه بهره‌گیری از روایت‌ها، استعاره‌ها و حکایات برگرفته از مثنوی معنوی می‌تواند در کاهش مقاومت روان‌شناختی مراجعان و تسهیل بیان هیجان‌ها نقش مؤثری ایفا کند. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود مراکز مشاوره دانشگاهی و مراکز خدمات روان‌شناختی، برنامه‌هایی مبتنی بر ادبیات‌درمانی، قصه‌درمانی و رویکردهای روایت‌محور را در طراحی مداخلات آموزشی و درمانی مدنظر قرار دهند. استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی و ادبی، به دلیل ماهیت آشنا و غیرپزشکی آن، می‌تواند نگرش افراد نسبت به دریافت خدمات روان‌شناختی را بهبود بخشد و زمینه مشارکت فعال‌تر دانشجویان، به‌ویژه افراد دارای مقاومت نسبت به شیوه‌های درمانی رایج، را در فرایندهای آموزشی و درمانی فراهم سازد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل

و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اخوی ثمرین، زهرا؛ احمدی، شیرین؛ و پورزرگر، رعنا. (۱۴۰۲). الگوی روابط ساختاری پرخاشگری سایبری بر اساس خودکنترلی با میانجی‌گری اعتیاد به تلفن همراه در نوجوانان: یک مطالعه توصیفی. مجله دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان، ۲۲(۱)، ۱۸-۳.

اسلامی، نرگس؛ حشمتی، رسول؛ و اسماعیل‌پور، خلیل. (۱۳۹۹). اثربخشی روایت‌درمانی گروهی بر توانمندسازی ایگو در زنان سرپرست خانوار. دوفصلنامه مطالعات علمی پژوهشی پلیس زن، ۱۴(۳۲)، ۱.۲۵.

امیرزادهی، نیلوفر.، و نطنزی، آزاده. (۱۴۰۴). بررسی اثربخشی استعاره‌های مثنوی در ارتقای مهارت‌های زندگی .*مجله درمان با شعر*، ۱-۱۱.

بابایی، ابوالفضل؛ واحدی، شهرام؛ ایمان زاده، علی؛ وادیب، یوسف(۱۳۹۹). اثربخشی آموزش مهارت حساسیت اخلاقی برکاهش مکانیسم بی تفاوتی اخلاقی وارتکاب قلدری نوجوانان. پژوهشهای روانشناسی اجتماعی، ۱۰(۳۷)، ۱۳۹-۱۲۳.

بوستانی کاشانی، امیرعباس؛ خدابخشی کولایی، آناهیتا؛ داودی، حسین؛ م.، و حیدری، حسن. (۱۴۰۰). اثربخشی الگوی درمانی روایت‌درمانی بر مهارت‌های ارتباطی، ابرازگری هیجانی و همدلی دختران و پسران آماده ازدواج. *دوفصلنامه علمی پژوهشی سلامت اجتماعی*،۸ (۲)، ۲۳۲-۲۴۶.

بهادری, جهانگیری, و بخشی پور. (۱۴۰۱). مقایسه اثربخشی واقعیت درمانی و روایت درمانی بر احساس تنهایی زنان سرپرست. *مدیریت ارتقای سلامت*, ۱۱(۱), ۳۶-۴۶.

بعدی بناب، رویا؛ اسمخانی اکبری نژاد، هادی.(۱۴۰۳). اثر بخشی روایت درمانی بر خودپنداره و سازگاری اجتماعی زنان مطلقه. *مجله سلامت و مراقبت*، ۲۶(۴)، ۲۲-۱۱.

ترنجی زهره سادات، مبینی لیلا، مختاری ساجده، بدری بگه جان سحر، فتح آبادی روح الله.(۱۴۰۲). ا ثربخشی قصه درمانی آنلاین بر تنظیم هیجان و سازگاری اجتماعی کودکان با اختلال خواندن در طی شیوع کووید-۱۹، *رویش روان شناسی* ۱۲ (۱۲) :۱۹۹-۲۰۸

جمشیددوست میانرودی، فاطمه؛ قمری‌کیوی، حسین؛ و شیخ‌الاسلامی، علی. (۱۴۰۱). اثربخشی روایت‌درمانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و ادراک سرباز بودن در افراد دارای گرایش به اعتیاد. *فصلنامه پژوهش‌های اعتیاد*، ۱۶(۶۶)، ۲۵-۴۶.

جزینی, شیوا؛ گل پرور, سجادیان؛ و ایلنار. (۱۴۰۲). مقایسه اثربخشی «نمایش‌درمانی» با «روایت درمانی» بر اضطراب جدایی و خشم کودکان ۵ تا ۱۰ ساله مبتلا به سوگ. *مدیریت ارتقای سلامت*, ۱۳(۴), ۸۴-۹۸.

جباری، م. (۱۴۰۰). مثنوی: بررسی سازگاری فرهنگی CBT برای مهاجران ایرانی با استرس تطبیقی. دانشگاه بین المللی الیانت.

حاتمی‌نژاد، محمد؛ صدری دمیرچی، اسماعیل؛ اخوی ثمرین، زهرا؛ جعفری مرادلو، مهدی؛ نوروزی همایون، محمدرضا. (۱۴۰۳). مقایسه اثربخشی روایت‌درمانی و درمان هیجان‌مداربر طرحواره‌های ناسازگار اولیه، تکانشگری و افسردگی در دانش‌آموزان دارای افکار خودکشی. *مجله روان‌شناسی*، ۱۴(۲)، ۱۲۳-۱۴۵.

https://doi.org/۱۰.۲۲۰۵۱/psy.۲۰۲۴.۴۷۰۶۱.۲۹۵۵

دافعیان، فاطمه؛ یوسفی، زهرا.(۱۴۰۲). اثربخشی روایت‌درمانی بر فراهیجان و کنش تاملی در بین نوجوانان دختر شهر اصفهان. *مجله علمی- پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی سبزوار*، ۲(۳۱): ۱۵۷-۱۴۶.

دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، سیّدعلی اصغر.(۱۳۹۴). تاریخ تصوف (ج.۱). سمت.

رحمتی، صمد؛ شهنی ییلاق، منیجه؛ عالیپور، سیروس؛ رشنو، عبدالرضا؛ و مکتبی، غلامحسین. (۱۴۰۰). شیوع شناسی و بررسی عوامل خطرساز و حفاظت کننده فردی مزاحمت سایبری. *فصلنامه پژوهش های اطلاعاتی و جنایی*، ۱۶(۴)، ۱۸۸-۱۵۹.

سروش اسگوئی, صفیه, اسمخانی اکبری نژاد, و پورطالب. (۱۴۰۲). بررسی اثربخشی روایت‌درمانی بر خودکارآمدی ادراک‌شده، سرزندگی دختران نوجوان تک‌والد. *سلامت جامعه*, ۱۸(۱), ۷۹-۸۷.

شریعت پناهی، غ؛ طاهوری، ک.، اسدآبادی، م؛ معین افشار، ا؛ نظری، م.، و سیاری فرد، ا. (۲۰۲۱). قلدری سایبری و عوامل مؤثر بر آن در نوجوانان ایرانی. *مجله بین المللی رفتارهای پرخطر و اعتیاد*، ۱۰(۳).

شاهرضا، و. (۱۳۹۹). تدوین پروتکل درمانی پذیرش و تعهد با استفاده از تمثیل های مثنوی معنوی مولانا. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج.

صاحبی، علی (۱۳۸۹)، قصه درمانی: گستره تربیتی و درمانی تمثیل، تهران: انتشارات ارجمند.

فرشادان، سیده مریم..(۱۴۰۴). تدوین چارچوب روان درمانی عرفانی مبتنی بر دیدگاه مولانا،/۲۵۲۵۳۰۹

محسنی، م؛ زمانی، ز؛ بستی، س. ا؛ سهرابی، م. ر؛ نجفی، ا؛ و تاجالدینی، ف. (۱۳۹۹). مواجهه با زورگویی سایبری، قربانی شدن سایبری و عوامل مرتبط در میان دانش¬آموزان دبیرستانی. *مجله ایرانی روانپزشکی و علوم رفتاری*، ۱۴(۴).

محسنی اژیه، معصومه؛ عابدی، محمدرضا؛ جوادزاده شهشهانی، فاطمه؛ خانزاده، مصطفی. (۱۴۰۲). طراحی الگو و بسته مشاوره معنوی بر اساس(موضوع عشق) درمثنوی معنوی مولوی، *پژوهش های ادب و عرفانی*، ۱۷ (۱): ۱۲۱-۱۰۳.

نصراصفهانی، زهرا؛ شیری،مائده. (۱۳۹۳)، هفت نظریه روان درمانی در مثنوی مولوی و پژوهش های ادب عرفانی (گوهرگویا)، ۸(۱)، ۱۶۷-۱۴۵.

یاره، ت. (۲۰۱۰). تدوین بسته روان درمانی وجودی بر اساس اندیشه های جلال الدین محمد مولوی و اثربخشی آن در درمان افسردگی وافزایش سطح تحول من. دانشگاه علامه طباطبایی.

References

Akhavi Samarin, Z., Ahmadi, S., & Pourzargar, R. (2023). Structural relationships model of cyber aggression based on self-control with the mediating role of mobile phone addiction in adolescents: A descriptive study. *Journal of Rafsanjan University of Medical Sciences*, 22(1), 3–18.

Amirzadehi, N., & Natanzi, A. (2025). Investigating the effectiveness of Masnavi metaphors in enhancing life skills. *Journal of Poetry Therapy*, 1–11.

Armiwulan, H. (2021). Gender-based cyber violence: A challenge to gender equality in Indonesia. *International Journal of Cyber Criminology*, 15(2), 102–111.

Babaei, A., Vahedi, S., Imanzadeh, A., & Adib, Y. (2020). The effectiveness of moral sensitivity skills training on reducing moral disengagement mechanisms and bullying behavior among adolescents. *Social Psychology Research*, 10(37), 123–139.

Bahadari, J., Jahangiri, M., & Bakhshipour, N. (2022). Comparing the effectiveness of reality therapy and narrative therapy on feelings of loneliness among female heads of household. *Health Promotion Management*, 11(1), 36–46.

Baker, C. (2003). The role of literature in psychoanalysis: Freud and Jung. *Journal of Analytical Psychology*, 48(2), 223–241. https://doi.org/10.1111/1468-5922.00459

Badi Bonab, R., & Asmakhani Akbarinejad, H. (2024). The effectiveness of narrative therapy on self-concept and social adjustment among divorced women. *Journal of Health and Care*, 26(4), 11–22.

Bostani Kashani, A., Khodabakhshi-Koolaee, A., Davoudi, H., & Heidari, H. (2021). The effectiveness of narrative therapy model on communication skills, emotional expressiveness, and empathy among marriage-ready girls and boys. *Social Health*, 8(2), 232–246.

Chen, Q., & Zhu, Y. (2022). Cyberbullying victimization among adolescents in China: Coping strategies and the role of self-compassion. *Health & Social Care in the Community*, 30(3), e677–e686. https://doi.org/10.1111/hsc.13438

Chen, Q., Lo, C. K. M., Zhu, Y., Cheung, A., Chan, K. L., & Ip, P. (2021). Family poly-victimization and cyberbullying among adolescents: A moderated mediation model of resilience and emotional symptoms. *Journal of Affective Disorders*, 287, 83–90.

Chiu, Y.-C., Pan, Y.-C., & Lin, Y.-H. (2021). Chinese adaptation of the Ten-Item Internet Gaming Disorder Test and prevalence estimate of internet gaming disorder among adolescents in Taiwan. *Journal of Behavioral Addictions*, 7(3), 719–726.

Chun, J., Lee, J., Kim, J., & Lee, S. (2020). An international systematic review of cyberbullying measurements. *Computers in Human Behavior*, 113, 106485. https://doi.org/10.1016/j.chb.2020.106485

Dafeian, F., & Yusefi, Z. (2023). The effectiveness of narrative therapy on meta-emotion and reflective functioning among adolescent girls in Isfahan. *Journal of Sabzevar University of Medical Sciences*, 31(2), 146–157.

Dehbashi, M., & Mirbagheri Fard, S. A. A. (2015). History of Sufism (Vol. 1). SAMT.

Ding, Y., Li, D., Li, X., Xiao, J., Zhang, H., & Wang, Y. (2020). Profiles of adolescent traditional and cyberbullying and victimization: The role of demographic, individual, family, school, and peer factors. *Computers in Human Behavior*, 111, 106439. https://doi.org/10.1016/j.chb.2020.106439

Driscoll, J. J., & Hughes, A. A. (2022). Sexuality of aging adults: A case study using narrative therapy. *Contemporary Family Therapy*, 44(4), 373–380. https://doi.org/10.1007/s10591-021-09589-3

Endler, N. S., & Parker, J. D. A. (1990). Multidimensional assessment of coping: A critical evaluation. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58(5), 844–854. https://doi.org/10.1037/0022-3514.58.5.844

Eslami, N., Hashemati, R., & Esmaeilpour, K. (2020). The effectiveness of group narrative therapy on ego empowerment among female heads of household. *Women Police Studies*, 14(32), 1–25.

Fekih-Romdhane, F., Malaeb, D., Farah, N., Stambouli, M., Cheour, M., Obeid, S., & Hallit, S. (2024). The relationship between cyberbullying perpetration/victimization and suicidal ideation in healthy young adults: The indirect effects of positive and negative psychotic experiences. *BMC Psychiatry*, 24(1), 121. https://doi.org/10.1186/s12888-024-05552-2

Garg, S., Chauhan, A., Singh, S., & Bansal, K. (2022). Epidemiological risk factors of suicidal behavior and effects of coping strategy components on suicidal behavior in medical students: A North-Indian institution-based cross-sectional study. *Journal of Neurosciences in Rural Practice*, 13(3), 382–392. https://doi.org/10.1055/s-0042-744225

Goldenberg, I., & Goldenberg, H. (2020). Family therapy (M. Firouzbakht, Trans.). Ravan Publications.

Gross, J. J. (1998). The emerging field of emotion regulation: An integrative review. *Review of General Psychology*, 2(3), 271–299.

Hataminejad, M., Sadri Damirchi, E., Akhavi Samarin, Z., Jafari Moradlou, M., & Norouzi Homayoun, M. R. (2024). Comparing the effectiveness of narrative therapy and emotion-focused therapy on early maladaptive schemas, impulsivity, and depression among students with suicidal ideation. *Journal of Psychology*, 14(2), 123–145. https://doi.org/10.22051/psy.2024.47061.2955

Jabbari, M. (2021). Masnavi: Examining the cultural adaptation of CBT for Iranian immigrants with adjustment stress [Doctoral dissertation, Alliant International University].

Jamshiddoust Mianroodi, F., Ghamari-Kivi, H., & Sheikholeslami, A. (2022). The effectiveness of narrative therapy on cognitive flexibility and soldier identity perception among individuals with addiction tendencies. *Quarterly Journal of Addiction Research*, 16(66), 25–46.

Jazini, S., Golparvar Sajadian, A., & Elnar, S. (2023). Comparing the effectiveness of drama therapy and narrative therapy on separation anxiety and anger among bereaved children aged 5–10 years. *Health Promotion Management*, 13(4), 84–98.

Kasturiratna, K. T. A. S., Hartanto, A., Chen, C. H. Y., Tong, E. M. W., & Majeed, N. M. (2025). Umbrella review of meta-analyses on the risk factors, protective factors, consequences and interventions of cyberbullying victimization. *Nature Human Behaviour*, 9, 101–132. https://doi.org/10.1038/s41562-024-02011-6

Kowalski, R. M., Giumetti, G. W., Schroeder, A. N., & Lattanner, M. R. (2014). Bullying in the digital age: A critical review and meta-analysis of cyberbullying research among youth. *Psychological Bulletin*, 140(4), 1073–1137.

Kross, E., Verduyn, P., Sheppes, G., Costello, C. K., Jonides, J., & Ybarra, O. (2021). Social media and well-being: Pitfalls, progress, and next steps. *Trends in Cognitive Sciences*, 25(1), 55–66.

Lazarus, R. S. (1993). Coping theory and research: Past, present, and future. Psychosomatic Medicine, 55, 234–244.

Lazarus, R. S., & Folkman, S. (1984). Stress, appraisal, and coping. Springer.

Lazarus, R. S., & Folkman, S. (1986). Cognitive theories of stress and the issue of circularity. In M. H. Appley & R. Trumbull (Eds.), Dynamics of stress (pp. 63–80). Springer.

Mohseni, M., Zamani, Z., Besti, S. A., Sohrabi, M. R., Najafi, A., & Tajaldini, F. (2020). Exposure to cyberbullying, cyber victimization, and related factors among high school students. *Iranian Journal of Psychiatry and Behavioral Sciences*, 14(4).

Mohseni Azhieh, M., Abedi, M. R., Javadzadeh Shahshahani, F., & Khanzadeh, M. (2023). Designing a spiritual counseling model and package based on the concept of love in Molavi's Masnavi. *Literary and Mystical Research*, 17(1), 103–121.

Nasr Esfahani, Z., & Shiri, M. (2014). Seven psychotherapy theories in Molavi's Masnavi. *Gohar-e Gouya*, 8(1), 145–167.

Rahmati, S., Shahni Yeylagh, M., Alipour, C., Reshno, A. R., & Maktabi, G. H. (2021). Epidemiology and investigation of individual risk and protective factors of cyber harassment. *Information and Criminal Research*, 16(4), 159–188.

Sahebi, A. (2010). Story therapy: Educational and therapeutic applications of metaphor. Arjmand.

Shahreza, V. (2020). Developing an acceptance and commitment therapy protocol using the parables of Molavi's Masnavi [Master's thesis, Islamic Azad University, Karaj Branch].

Shariat Panahi, G., Tahouri, K., Asadabadi, M., Moein Afshar, A., Nazari, M., & Sayarifard, A. (2021). Cyberbullying and its related factors among Iranian adolescents. *International Journal of High Risk Behaviors and Addiction*, 10(3).

Soroush Oskouei, S., Asmakhani Akbarinejad, H., & Pourtaleb, M. (2023). Investigating the effectiveness of narrative therapy on perceived self-efficacy and vitality among single-parent adolescent girls. *Community Health Journal*, 18(1), 79–87.

Toranji, Z. S., Mobini, L., Mokhtari, S., Badri Begejan, S., & Fathabadi, R. (2023). The effectiveness of online story therapy on emotion regulation and social adjustment among children with reading disorder during the COVID-19 outbreak. *Royesh-e-Ravanshenasi*, 12(12), 199–208.

Yareh, T. (2010). Developing an existential psychotherapy package based on the thoughts of Jalal al-Din Mohammad Molavi and its effectiveness in treating depression and increasing ego development [Doctoral dissertation, Allameh Tabataba'i University]..

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Legitimacy of United Nations Economic Sanctions and Its Anti-Human Rights Aspects

Younes Karim Far[1], **Mahdi Hatami**[2] ✉ and **Ebad Rouhi**[3]

1. PhD Student, Department of Law, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. Email: Youneskarimfar@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Law. Faculty of Humanities and Social Sciences .University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. Email: hatamilaw@uok.ac.ir
3. Assistant Professor of Public International Law, Law Department, Ceyhan University, Sulaymaniyah, Kurdistan, Iraq. Email: ebad.ibrahim@sulicihan.edu.krd

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 05 September 2025
Received in revised form 07 December 2025
Accepted 14 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Legitimacy,
Economic Sanctions,
Anti-Human Rights,
United Nations,
Human Rights

ABSTRACT

Objective: With the increasing pressure of international public opinion following the humanitarian disaster in some countries under UN sanctions, a number of international non-governmental organizations, including research institutions in the West and UN human rights agencies and institutions, have examined the relationship between sanctions and human rights and have conducted research and expressed positions on the negative effects of sanctions on citizens' human rights.

Now, the main question has been raised as to how far the United Nations has adhered to the principles and standards of human rights in applying its sanctions?

Method: The type of research method is descriptive-analytical and based on library studies**.**

Results: It seems that the United Nations has not adhered to the principles and standards of human rights in applying its sanctions.UN economic sanctions are considered an effective guarantee of compliance with international human rights, because in the international community, the use of force and coercive power and compulsory judicial jurisdiction to confront human rights violations is not prescribed as in domestic law.

Conclusion: The fact that in many cases UN Security Council sanctions have led to violations of human rights and humanitarian law rules and standards, and it is obvious that considering the history of UN sanctions against offending states, it seems that these types of sanctions have sometimes become a tool in the hands of developed states to exert various pressures on developing states in order to achieve their intended goals.

Cite this article: Karim Far, Y., Hatami, M. & Rouhi, E. (2026). Legitimacy of United Nations Economic Sanctions and Its Anti-Human Rights Aspects. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-17.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2066602.1399

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2066602.1399

Introduction

UN sanctions are one of the punitive measures of this organization against members who violate the UN Charter. International sanctions are used as a tool to exert economic pressure on countries by the international community in order to change or adjust their policies and behavior. The implementation of such a policy has been entrusted by the UN members to the Security Council. Some also believe that if the sanctions policy is based on examining the situation of the offending country and its weaknesses and specific sanctions are applied to each country, we can hope for the effectiveness of sanctions as an effective enforcement guarantee.In principle, economic sanctions are considered legitimate from the perspective of international law as a means of ensuring the implementation of international rules and maintaining and restoring international peace and security, unless their purpose is to exert pressure and authority on other countries or to contradict the contractual obligations of countries. The application of economic sanctions in cases where they are legitimate requires compliance with international rules. Therefore, resorting to economic sanctions is considered legitimate only through the United Nations, and unilateral economic sanctions, even collectively imposed by member states of this organization, are considered a violation of the Charter. According to Article 39 of the Charter of the United Nations, the Security Council shall determine the existence of any threat to the peace, breach of the peace, or act of aggression and shall make recommendations or decide what measures shall be taken to maintain or restore international peace and security in accordance with Articles 41 and 42.The formation of sanctions by the United Nations has led to widespread human rights violations in various countries. With the increasing pressure of international public opinion following the humanitarian catastrophe in countries under UN sanctions, especially in countries such as Haiti and Iraq, international non-governmental organizations, including research institutions in the West and UN human rights agencies and institutions, have clearly addressed the connection between sanctions and human rights and have conducted research and expressed positions on the negative effects of sanctions on the human rights of citizens.

Method

The type of research method is descriptive-analytical and based on library studies**.**

Results

It seems that the United Nations has not adhered to the principles and standards of human rights in applying its sanctions.UN economic sanctions are considered an effective guarantee of compliance with international human rights, because in the international community, the use of force and coercive power and compulsory judicial jurisdiction to confront human rights violations is not prescribed as in domestic law.

Conclusion

Sanctions are one of the tools of international organizations, including the United Nations, to resolve disputes and resolve crises in different countries. Now the question is whether the United Nations has adhered to the principles and standards of human rights in applying its sanctions? The implementation of such a policy has been entrusted by the members of the United Nations to the Security Council. Some believe that if the sanctions policy is based on examining the situation of the offending country and its weaknesses and specific sanctions are applied to each country, we can hope for the effectiveness of sanctions as an effective enforcement guarantee. Economic sanctions, which are mostly considered in the application of sanctions, affect ordinary people more than they pressure political leaders.The imposition of these sanctions raises the ethical question of whether imposing severe sanctions on vulnerable groups in the sanctioned country is a legitimate means of exerting pressure on political leaders whose behavior is unlikely to be influenced by the dire situation of their people. This is especially true given that most sanctioned countries are ruled by undemocratic governments in which the people lack the means to exert pressure on their leaders. In fact, imposing severe sanctions on the ordinary population of the targeted country is an inevitable element of economic sanctions. It is not possible to deliberately paralyze an economy without harming the people whose working and consuming lives are part of that economy.This is why some researchers have spoken of a complete human rights contradiction in the application of economic sanctions; that is, since the end of the Cold War, human rights motives have increasingly been the reason for imposing sanctions by the United Nations, while the United Nations, by adopting such sanctions, increasingly ignores human rights (Azizi 2006: 115-116).

The fact that in many cases, UN Security Council sanctions have led to violations of human rights and humanitarian law rules and norms, and it is obvious that, considering the history of UN sanctions against offending states, it seems that these types of sanctions have sometimes become a tool in the hands of developed states to exert various pressures on developing states in order to achieve their intended goals.An examination of the impact of these sanctions shows that, in addition to targeting governments, they also create all kinds of pressures on the innocent people of that country and impose double the pain and suffering on them, without considering the right to defense or appeal. This demonstrates the cruelty of UN sanctions on the sanctioned governments.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

مشروعیت تحریم های اقتصادی سازمان ملل متحد و جنبه های ضد حقوق بشری آن

یونس کریم فر[۱]، مهدی حاتمی[۲] ✉، عباد روحی[۳]

۱. دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: Youneskarimfar@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. رایانامه: hatamilaw@uok.ac.ir
۳. استادیار حقوق بین الملل عمومی گروه حقوق، دانشگاه جیهان، سلیمانیه، کردستان، عراق. رایانامه: ebad.ibrahim@sulicihan.edu.krd

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
مشروعیت،
تحریم های اقتصادی،
ضدحقوق بشری،
سازمان ملل متحد،
حقوق بشر

چکیده

هدف: با افزایش فشار افکار عمومی بین المللی متعاقب فاجعه انسانی در برخی کشورهای تحت تحریم سازمان ملل،تعدادی از نهادهای غیردولتی بین المللی از جمله مؤسسات تحقیقاتی در غرب و آژانس ها و نهادهای حقوق بشری سازمان ملل به بررسی ارتباط میان تحریم ها و حقوق بشر پرداخته و تحقیقات و مواضعی را در خصوص اثرات منفی تحریم بر حقوق بشر شهروندان ابراز داشتند.
حال سوال اصلی این گونه مطرح شده است که سازمان ملل متحد در اعمال تحریم های خود تا چه حد به اصول و موازین حقوق بشر پایبند بوده است؟

روش پژوهش: نوع روش تحقیق توصیفی – تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای می باشد.

یافته‌ها: به نظر می رسد سازمان ملل متحد در اعمال تحریم های خود به اصول و موازین حقوق بشر پایبند نبوده است. تحریم اقتصادی سازمان ملل در تضمین رعایت حقوق بین الملل بشر، ضمانت اجرای مؤثری محسوب می شود، زیرا در جامعهٔ بین المللی، استفاده از زور و قوهٔ قهریه و صلاحیت قضایی اجباری برای مقابله با نقض حقوق بشر همانند حقوق داخلی مقرر نشده است.

نتیجه گیری: این واقعیت که در بسیاری مواقع مجازات‌های شورای امنیت سازمان ملل به نقض قواعد و موازین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه منجر شده است و بدیهی است با توجه به بررسی سابقه تحریم های سازمان ملل علیه دولت های متخاطی اینگونه به نظر می رسد که این نوع تحریم ها گاها به ابزاری در دستان دولتهای توسعه یافته تبدیل شده است که فشارهای گوناگونی را بر علیه دولتهای در حال توسعه وارد نمایند تا به اهداف مد نظر خود دست یابند.

استناد: کریم فر، یونس؛ حاتمی، مهدی و روحی، عباد. (۱۴۰۴). مشروعیت تحریم های اقتصادی سازمان ملل متحد و جنبه های ضد حقوق بشری آن. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2066602.1399

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2066602.1399

مقدمه

تحریم های سازمان ملل متحد یکی از اقدامات تنبیهی این سازمان علیه اعضای ناقض منشور ملل متحد می باشد. تحریم های بین المللی به عنوان ابزاری برای اعمال فشار اقتصادی بر کشورها از سوی جامعه جهانی در جهت تغییر یا تعدیل سیاست ها و رفتار آنها صورت می گیرد. اعمال چنین سیاستی از سوی اعضای سازمان ملل متحد به شورای امنیت واگذار شده است. عده ای نیز معتقدند که اگر سیاست تحریم با بررسی وضعیت کشور خاطی و نقاط ضعف آن باشد و برای هر کشوری تحریم خاص اعمال گردد، می توان به کارایی تحریم به عنوان ضمانت اجرایی مؤثر امیدوار بود.

به طور اصولی تحریم اقتصادی به عنوان ابزاری در جهت تضمین اجرای قواعد بین المللی و نیز حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی از منظر حقوق بین المللی مشروع تلقی می شود، مگر اینکه هدف از آن اعمال فشار وسلطه بر سایر کشورها و یا مغایر با تعهدات قراردادی کشورها باشد و اعمال تحریم های اقتصادی در مواردی هم که مشروعیت دارد، مستلزم رعایت قواعد بین المللی می باشد و بنا براین توسل به تحریم اقتصادی فقط از طریق سازمان ملل متحد مشروع تلقی می شود و تحریم های اقتصادی یکجانبه حتی به صورت جمعی توسط دولتهای عضو این سازمان ناقض منشور به نظر می رسد. بر اساس ماده ۳۹ منشور ملل متحد شورای امنیت وجود هر گونه تهدید علیه صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز را احراز می نماید و توصیه هایی خواهد نمود یا تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود.

شکل گیری تحریم ها توسط سازمان ملل متحد، باعث نقض گسترده ی حقوق بشر در کشورهای مختلف شده است. با افزایش فشار افکار عمومی بین المللی متعاقب فاجعه انسانی در کشورهای تحت تحریم سازمان ملل به ویژه در کشورهایی مانند هائیتی و عراق، نهادهای غیردولتی بین المللی از جمله مؤسسات تحقیقاتی در غرب و آژانس ها و نهادهای حقوق بشری سازمان ملل به روشنی به ارتباط میان تحریم ها و حقوق بشر پرداخته و تحقیقات و مواضعی را در خصوص اثرات منفی تحریم بر حقوق بشر شهروندان ابراز داشتند.

تعریف حقوق بشر

در تعریف حقوق بشر تعاریفی ذکر شده است:حقوق بشر از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه است که افراد،به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگرافراد جامعه و با قدرت حاکم،با تضمینات و حمایتهای لازم،از آن برخوردار می باشند(هاشمی۱۳۹۳،۱۲)و یا بنا به تعریف دیگر حقوقی که به صورت خاص متعلق به هر فرد و ناظر به جوهر و هستی انسانی است. حقوق بشر به معنای امتیازاتی کلی است که هر فرد انسانی طبعاً دارای آن است. حقوق بشر حقوق مبتنی بر طبیعت هر فرد انسانی است. در کنار تعاریف مذکور، شاید بتوان گفت که حقوق بشر، حقوق بنیادین و پایه‌ای است که هر انسان از آن جهت که انسان است، فارغ از رنگ، نژاد، زبان، ملیت، جغرافیا و اوضاع و احوال متغیر اجتماعی یا میزان قابلیت و صلاحیت ممتاز و فردی و هر عنوان عارضی دیگر بر او، از خداوند دریافت کرده است (باقرزاده ۱۳۸۴، ۵). این تعاریف، جامع نیست؛ یعنی در حالی که حقوق بشر باید فارغ از هر گونه قید و شرط و محدودیتی برای افراد انسانی از آن جهت که انسان هستند، قابل استیفا باشد، نباید مشروط به شروط و اعمال محدودیت‌ها باشد؛ زیرا، حقوق بشر اومانیستی، حقوقی فارغ از ویژگی‌های طبیعی برای انسان قائل است، در حالی که حقوق بشر با خاستگاه دینی، مبتنی بر حقوقی با خاستگاه الهی و کرامت ذاتی است؛ بنابراین، در بررسی این دو باید گفت حقوق بشر خاستگاه اومانیستی در بسیاری از موارد قابلیت جهان‌شمولی ندارد؛ بنابراین، علت تفاوت تعاریف مذکور، دیدگاه‌های متفاوتی است که خود ریشه در مبانی حقوق بشری دارد.(جاوید و دیگران ۱۳۹۱، ۸۳).

مفهوم تحریم ها در چارچوب سازمان ملل

در عرصه ی بین الملل، عبارت «تحریم» به طور رایج برای تشریح اقداماتی استفاده می شود که اغلب در برگیرنده ارتباط اندکی با تحریم های داخلی هستند. مفسران رسانه ها، سیاستمداران و متخصصان از این واژه برای بیان طیف گسترده تری از اقدامات طیفی از اهداف و طیفی از عاملان در برابر طیفی از اهداف استفاده می کنند. اقداماتی که به طور رایج تحت عنوان «تحریم» توصیف می شوند، عبارتند از اقدامات نظامی و غیر نظامی. می توان از عبارت «تحریم» برای تشریح اقدامی استفاده کرد که هدفش اعمال محدودیت های فیزیکی در قبال توانایی یک هدف برای درگیر شدن در استفاده از زور با روشن کردن اقدامی است که به دنبال محدود کردن آزادی هدف در دیگر حوزه ها است مانند روابط ،اقتصادی ،مالی ،سیاسی ،نمایندگی ورزشی یا فرهنگی.

جایگاه تعهدات آمره در سنجش مشروعیت تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت

در حقوق بین‌الملل، برخی اصول — مانند ممنوعیت شکنجه، نسل‌کشی، برده‌داری و تبعیض ساختاری— به‌عنوان تعهدات آمره شناخته می‌شوند. این تعهدات غیرقابل نقض و غیرقابل توافق‌اند و حتی شورای امنیت هم اجازه ندارد آن‌ها را نادیده بگیرد بنابراین، هر تحریمی—حتی تحت فصل هفتم منشور ملل متحد— که منجر به نقض چنین تعهداتی شود، مشروعیت قانونی خود را از دست می‌دهد شورای امنیت، طبق منشور سازمان ملل، مجاز است برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی علیه دولت‌هایی که تهدیدی محسوب می‌شوند، وضع کند.اما یک پرسش اساسی وجود دارد: آیا حتی تحریم‌هایی که با هدف حمایت از صلح صادر می‌شوند، می‌توانند مشروع باشند اگر به کرامت یا حقوق بنیادین انسان‌ها آسیب برسانند؟

نمونه کلاسیک این چالش، تحریم‌های تحمیلی علیه عراق در دهه ۱۳۶۹–۱۳۷۱ (۱۹۹۰–۹۱) است که پیامدهای انسانی گسترده‌ای مانند کمبود شدید غذا و دارو را برای مردم به‌ویژه کودکان در پی داشت (تحریم جامع عراق، فصل هفتم منشور). بسیاری معتقد بودند این تحریم‌ها نه‌تنها اثر قابل قبولی بر دولت هدف نداشتند، بلکه حقوق اساسی غیرنظامیان را نقض کردند.

ماده ۵۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ بیان می‌کند که هیچ توافق یا اقدامی نمی‌تواند ناقض قواعد jus cogens باشد. بنابراین، اگر تحریم‌های اقتصادی به‌صورت ساختاری حقوق حیات، سلامت یا آب شرب را نقض کنند، مشروعیت آن‌ها برای همیشه سلب می‌شود . در پیش‌نویس طرح مسئولیت دولت‌ها (ILC، ۲۰۰۱)، ماده ۴۸ تصریح دارد که حتی دولت‌هایی که مستقیماً زیان ندیده‌اند، حق دارند علیه نقض تعهدات مربوط به جامعه بین‌المللی اعتراض کنند و خواستار توقف آن شوند. این نگاه، بر مسئولیت جمعی دولتی در حفاظت از اصول بنیادین تأکید دارد. (Brownlie, 2008:275)

با گذشت زمان، تحریم‌های هدفمند، جایگزین تحریم‌های کلی شدند تا آسیب به غیرنظامیان کاهش یابد. اما حتی در این مدل نیز شکایت‌هایی مطرح شده است. به‌ویژه وقتی افراد بدون دادرسی عادلانه یا امکان دفاع در فهرست تحریمی قرار می‌گیرند، حقوق مالکیت، دسترسی به خدمات پزشکی یا حق حرکت آن‌ها محدود می‌شود.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز اعلام کرده است که شورای امنیت، هرچقدر هم اقتدار سیاسی داشته باشد، نمی‌تواند از قانون مستثنی باشد. دیوان تأکید کرده که حتی تصمیمات سیاسی نیز باید ذیل چارچوب قانونی و تعهدات بین‌المللی تحلیل شوند (ICJ، پرونده لوکربی؛ ICJ، پرونده نامیبیا).

از منظر حقوقی، وضعیت غالب بر دو معیار کلیدی تأکید دارد:

۱. عدم تعارض با تعهدات آمره: تحریم نباید منعکس‌کننده نقض تعهداتی مانند حق حیات یا منع شکنجه باشد.

۲. رعایت حقوق بشر حتی در تحریم‌های هدفمند: از جمله حق دادرسی، مالکیت و استفاده از خدمات بشردوستانه بدون تبعیض.

هرگاه میان تحریم و تعهدات تعارض رخ دهد، آن تحریم نه‌حق قانونی دارد و نه مشروعیت اخلاقی. شورای امنیت در تصمیم‌گیری‌ها باید میان ضرورت حفظ صلح و احترام به کرامت انسانی تعادلی دقیق برقرار کند تا تحریم تبدیل به ابزار حقوق بشری مشروع شود، نه وسیله‌ای برای نقض حقوق انسانی. (Galloro, 2024:63)

ارزیابی مشروعیت قانونی تحریم های شورای امنیت

افزایش تعداد قطعنامه های شورای امنیت از زمان پایان جنگ سرد به این سو، بحث هایی را در مورد قانونی بودن برخی از این قطعنامه‌ها و امکان تجدیدنظر در آن پیش کشید. در این میان رویکردها نسبت به جایگاه شورای امنیت به عنوان نهادی تحت هدایت و رهبری یک گروه غیر انتخابی از کشورها به بحث ها راجع به لزوم تجدید نظر خواهی از اقدامات شورا دامن زد. به علاوه ظهور سازمان‌های غیردولتی قدرتمند در عرصه بین المللی به عنوان حامیان منافع عمومی نیز در طرح جدیدی موضوع توسل به دیوان بین‌المللی دادگستری جهت تجدید نظر خواهی از تصمیمات شورای امنیت نیز بی‌تأثیر نبوده است (موسی زاده ۱۳۸۴: ۵۷).

بحث تجدید نظر خواهی قضایی از تصمیمات شورای امنیت یکی از حساس ترین موضوعات حقوق بین الملل ویک چالش عمده برای قواعد حاکم بر سازمان های بین المللی به طور کلی به حساب می‌آید. پیداست که دلیل اصلی طرح موضوع تجدیدنظرخواهی از تصمیمات شورای امنیت، ضرورت قانونی بودن و مشروعیت عمل شورا در حفظ صلح و امنیت بین المللی است. شورای امنیت نهادی سیاسی است و طبعاً معیارهای سیاسی را در تصمیم گیری هایش به کار می‌بندد. ولی چنانچه این تصمیمات خودسرانه و فاقد مبنای حقوقی باشد، اعتبار خود را از دست می دهد؛ به ویژه اگر شورا در روند انجام وظایف خود هنجار های بنیادین جامعه بین المللی را نقض کند. بنابراین وجود یک نهاد قضایی بین المللی جهت نظارت بر روند سیاسی موجود ضروری می نماید. وجود یک چنین نهادی می تواند تضمین مناسبی برای حفظ و رعایت سلسله مراتب هنجاری میان منشور به عنوان سند موسس ملل متحد و تصمیمات شورای امنیت فراهم سازد (وکیل ۱۳۸۳: ۱۷۴).

از طرف دیگر، چنانچه می دانیم، در سیستم ملل‌متحد تفکیک قوا همانند آنچه که در نظام های حقوق اساسی کشورها وجود دارد، برقرار نیست. به گفته یکی از قضات بین المللی، سازمان های بین المللی به طور کلی، هنوز مشغول آزمایش و تنظیم ابزارهای قانونی اساسی ای هستند که آنها خود برای اهداف دوگانه تصمیم‌گیری موثر و حفاظت در برابر عدم توازن و سوء استفاده میان اعضا یا ارکان ذیصلاح برای خود فراهم کرده‌اند. با توجه به کارکرد ملل متحد و نقش همه ارکان آن در حفظ صلح و امنیت بین المللی امکان برخورد و تعارض میان ارکان سازمان به نحوه بالقوه وجود دارد. بنابراین می‌توان به نفع برقراری سازوکاری برای تجدید نظر در درون سیستم ملل متحد استدلال کرد (بیگ زاده ۱۳۸۳: ۴۲).

واقعیت این است که شورای امنیت تنها رکن ملل متحد است که وظیفه تعیین و تشخیص وضعیت هایی که مستلزم مداخله شورای امنیت است را بر عهده دارد؛ وضعیت هایی که ذات مبهم بوده و از این رو همواره تابع تفسیرهای خواهد بود که شورای امنیت از وضعیت موجود به دست می دهد. پیشینه تدوین منشور نیز بی هیچ ابهامی نشان دارد تعمد در اعطای اختیار وسیع گزینشی به شورا و به ویژه عدم ایجاد محدودیت های سفت و سخت در تصمیمات اتخاذی در روند عمل شورا است. بنابراین، علی القاعده مرجع تفسیر، هیچگونه اختیاری برای ارزیابی و نظارت بر برداشت و تشخیص شورا نیز نسبت به وضعیت هایی که مورد بررسی قرار می‌دهد، ندارد. به همین سان، استدلال شده است که مرجع تجدیدنظر با ملاحظه فرصت، نباید در اقدامات اجبار کننده شورا مداخله کند ؛ اساس نقش شورا در حفظ صلح و امنیت بین المللی مطابق ماده ۲۴ منشور در سرعت عمل و قاطعیت در جلوگیری یا مجازات تهدید صلح، نقض صلح و عمل تجاوز است و در تشخیص فوریت یا مناسبت واکنش بین المللی در قبال وضعیت موجود، یک نهاد قضایی در موقعیت مطلوب تری نسبت به شورا قرار ندارد. در نتیجه وظیفه نهاد ناظر نظارت بر قانونی بودن اقدامات شورای امنیت است، بی آنکه بتوانند اقدام مورد نظر خود را جایگزین آن سازد؛ مگر آن که تصمیم اتخاذ شده آنچنان نامعقول باشد که هیچ مرجع عاقلی حاضر به اتخاذ آن نباشد (صادقی ۱۳۸۵: ۹۹).

تحولات تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت و پیامدهای حقوق بشری آن

تحریم‌های اقتصادی به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی شورای امنیت سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌آیند. این تحریم‌ها عمدتاً به منظور ایجاد فشار بر دولت‌ها یا گروه‌هایی صادر می‌شوند که رفتارهایشان تهدیدی علیه امنیت جهانی تلقی می‌شود یا ناقض قوانین بین‌المللی هستند. با این حال، تاریخچه و اجرای این تحریم‌ها نشان می‌دهد که آنها، هرچند در سطح سیاست بین‌الملل ابزاری مهم و موثرند، پیامدهای انسانی و حقوق بشری بسیار پیچیده و گسترده‌ای دارند که باید به دقت مورد بررسی قرار گیرند. نمونه شاخص و تلخ این موضوع، تحریم‌های اقتصادی جامع و همه‌جانبه‌ای است که پس از جنگ خلیج فارس علیه عراق وضع شد. شورای امنیت با صدور قطعنامه ۶۶۱ در سال ۱۹۹۰، تحریم‌هایی را بر عراق تحمیل کرد که تقریباً تمام مراودات تجاری و اقتصادی این کشور را متوقف ساخت (UNSC Tomuschat,2015:661). هدف اصلی این تحریم‌ها، وادار کردن رژیم بعث به عقب‌نشینی از کویت و رعایت قوانین بین‌المللی بود. اما نتایج این تحریم‌ها برای مردم عادی عراق بسیار فاجعه‌بار بود. محدودیت شدید در واردات مواد غذایی، دارو و تجهیزات پزشکی به بحران انسانی بی‌سابقه‌ای منجر شد که سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای حقوق بشری آن را به عنوان یک فاجعه توصیف کردند در واقع، تحریم‌های اقتصادی در این مورد، بیش از آنکه دولت هدف را هدف قرار دهند، زندگی میلیون‌ها غیرنظامی بی‌گناه را تحت تأثیر قرار دادند و حقوق ابتدایی آنها را به شدت نقض کردند. این تجربه تلخ، زنگ هشداری برای جامعه جهانی بود که نشان داد تحریم‌های اقتصادی اگر بدون کنترل دقیق و ملاحظه حقوق بشر به کار گرفته شوند، می‌توانند به جای حفظ صلح، خود منجر به بحران‌های انسانی شوند. در نتیجه، در دهه‌های اخیر رویکردها تغییر کرد و به سمت تحریم‌های هدفمند یا هوشمند حرکت شد. این نوع تحریم‌ها تلاش می‌کنند تا تأثیرات منفی تحریم‌های کلی و فراگیر را کاهش دهند و تمرکز خود را روی اشخاص یا نهادهایی بگذارند که مسئول اصلی نقض قوانین و حقوق بین‌المللی هستند (Galloro & Guida, 2024:6)

با وجود این پیشرفت‌ها، همچنان مسائل جدی حقوق بشری در رابطه با تحریم‌های اقتصادی وجود دارد. برای نمونه، تحریم‌های هوشمند ممکن است در ظاهر هدفمند باشند اما در عمل می‌توانند به شیوه‌های مختلف، حقوق افراد بی‌گناه را تحت تأثیر قرار دهند. محدودیت دسترسی به خدمات بهداشتی، کاهش توان اقتصادی خانواده‌ها و محدودیت در حق تحرک و فعالیت‌های اجتماعی، از جمله پیامدهای جانبی این تحریم‌ها هستند که در نهایت به نقض حقوق اساسی انسان‌ها منجر می‌شوند (Herdegen, 2003:8)

از منظر حقوق بین‌الملل، مشروعیت تحریم‌های اقتصادی مستلزم رعایت تعهدات بنیادین است که به آن‌ها تعهدات آمره یا jus cogens گفته می‌شود. این تعهدات مجموعه‌ای از اصول حقوقی‌اند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت یا نقض کرد و تمامی کشورها باید نسبت به آن‌ها پایبند باشند. نمونه‌های بارز تعهدات آمره شامل ممنوعیت شکنجه، نسل‌کشی، برده‌داری و رعایت حقوق بنیادین انسانی هستند هنگامی که تحریم‌های اقتصادی موجب نقض این اصول اساسی می‌شوند، مشروعیت خود را از دست داده و باعث بروز بحران‌های حقوقی و اخلاقی می‌شوند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. ماده ۵۳ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات (۱۹۶۹) به صراحت بیان می‌کند که هیچ توافق یا اقدام بین‌المللی نمی‌تواند بر خلاف قواعد آمره باشد و چنین اقدامی فاقد اعتبار حقوقی است (Vienna Convention, 1969, Art. 53). این موضوع یک چارچوب قانونی مهم برای بررسی مشروعیت تحریم‌های اقتصادی در شورای امنیت فراهم می‌کند. بنابراین، ضروری است که تحریم‌ها نه تنها در چارچوب اهداف امنیتی قرار گیرند، بلکه با اصول بنیادین حقوق بشر و تعهدات آمره نیز همخوانی داشته باشند.

فراتر از این مباحث حقوقی، باید به پیامدهای انسانی این تحریم‌ها توجه ویژه داشت. تحریم‌های اقتصادی می‌توانند در عمل منجر به کاهش کیفیت زندگی مردم عادی شوند؛ کاهش دسترسی به غذا، دارو، خدمات بهداشتی و زیرساخت‌های حیاتی، نمونه‌هایی از آسیب‌هایی هستند که اقشار آسیب‌پذیر را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. این پیامدها می‌توانند موجبات نارضایتی‌های اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی و حتی تشدید تنش‌های بین‌المللی را فراهم کنند که خود تهدیدی جدی

برای امنیت و صلح جهانی است. با این وجود، نهادهای بین‌المللی در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند تا با بهبود سازوکارهای نظارتی و معرفی تحریم‌های هدفمند، این آسیب‌ها را کاهش دهند. اما این تلاش‌ها هنوز کافی نیستند و مطالبه‌گری جامعه مدنی و نهادهای حقوق بشری برای افزایش شفافیت، پاسخگویی و رعایت حقوق بشر در اجرای تحریم‌ها ادامه دارد.

در نهایت، تحریم‌های اقتصادی اگرچه ابزاری موثر برای مقابله با تهدیدات بین‌المللی محسوب می‌شوند، اما نمی‌توان آن‌ها را به صورت جدا از حقوق بشر و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل اجرا کرد. همسویی تحریم‌ها با تعهدات آمره و احترام به حقوق اساسی انسانی، لازمه مشروعیت و پذیرش این ابزار در جامعه بین‌المللی است. تنها در این صورت است که تحریم‌های اقتصادی می‌توانند به عنوان ابزاری مشروع، عادلانه و انسانی برای حفظ صلح و امنیت جهانی به کار گرفته شوند.

تناقضات تحریم های جامع اقتصادی شورای امنیت و مساله حقوق بشر

سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم با هدف اصلی تامین و تضمین امنیت جمعی اعضای آن پا به عرصه وجود گذاشت. اما عمدتا به دلیل اختلافات دو ابرقدرت شرق و غرب، یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، نتوانست نقش چندانی در منازعات بین المللی ایفا کند. با پایان جنگ سرد و بطور مشخص از آغاز دهه ۹۰ میلادی، تحرکات وفعالیت های سازمان ملل در راستای حفظ صلح و امنیت بین المللی به میزان بی سابقه ای افزایش یافت که در این میان اعمال تحریم های مختلف به موجب فصل ۷ منشوریکی از مهم ترین این فعالیت ها بود؛ به گونه ای که سه چهارم (۲۹ از ۳۷) مجموع مجازات های ملل متحد، در طی همین دوران که تاکنون نیز ادامه دارد، اعمال گردید. یک دلیل این جهش، مداخله سازمان ملل و شورای امنیت در رویدادها و وضعیت هایی است که پیشتر در زمره ی امور داخلی کشورها محسوب می شد یا از نقطه نظر حقوق بین الملل سنتی اساسا خارج از حوزه عمل ملل متحد تلقی می گردید؛ با آن چنان جلوه و بروزجدی نداشت که مداخله به اصطلاح جامعه جهانی را طلب کند. اما از این پس، شاهد طیف وسیعی از وضعیت هایی هستیم که در بستر سیاسی جدید مستلزم مداخله شورای امنیت شناخته می شد. در دوران جنگ سرد، موارد غیر مرتبط با منازعات داخلی یا بین المللی، جملگی به روابط استعماری در آفریقا مربوط میشد. (پرتقال، رودزیا و آفریقای جنوبی) پس از جنگ سرد، مجازات هایی که با هدفی غیر از توقف مخاصمات اعمال گردید، یا به حمایت از تروریسم مربوط می شد و یا به دولت هایی که از دید شورای امنیت به دنبال سلاح های کشتار جمعی بودند ؛عراق، کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران عمده ترین کشورهایی بودند یا هستند که با این ادعا مشمول تحریم هایی شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفتند (موسی زاده ۱۳۸۴: ۹۴).

یک ویژگی مجازات های ملل متحد که وجه تمایز آن از مجازات های یک جانبه است، اطمینان از "عادلانه" بودن آن است. واقعیت این است که اکنون گستره وضعیت هایی که مستلزم مداخله شورای امنیت تلقی می شود، به ابزارهای شورا تنوعی بخشیده است که پیش از این بی سابقه بود.در اعمال مجازات ها به موجب ماده ۴۱ منشور ملل متحد، مساله تازه، افزایش موارد اعمال تحریم های اقتصادی و مالی جامع است که در زمان جنگ سرد تنها در مورد رودزیای جوبی اعمال شده بود. این مجازات ها، هزینه اقتصادی سنگینی را بر کشور هدف تحمیل می کند. نگرانی های بشر دوستانه و تاثیر زیان بار مجازات ها بر افراد بی گناه، هر چند در دوران جنگ سرد هم احساس می شد، پس از اعمال تحریم های گستره علیه عراق به دنبال اشغال کویت توسط این کشور و تحریم ها علیه دولت هائیتی در واکنش به سرنگونی رییس جمهور ژان فرانسوا آریستید، به سطح بی سابقه ای رسید (جیل ۱۳۷۹: ۵۸).

در مجموع ، انتقادات وارده بر تحریم های اقتصادی ملل متحد را می توان به چند دسته تقسیم کرد: عده ای صرفا اثر بخشی مجازات ها را زیر سوال می برند. به عقیده اینان، مجازات های اقتصادی اهداف مورد نظر را تامین نمی کند. به عقیده حامیان تحریم، این نوع مجازات ها با افزایش هزینه تعقیب سیاست موجود به نسبت منافع آن برای دولت تحت مجازات، آن را ترغیب یا وادار به تغییر رفتار یا اصلاح سیاست های خود می کند. اما از دید مخالفان، تحریم ها از دستیابی به این هدف ناتوان بوده است. این انتقاد، بیشتر تجربی است تا هنجاری. واقعیت این است که تحریم اقتصادی یک اقدام دسته جمعی است و بر این اساس باید از کارآمدی و تأثیرگذاری لازم برخوردار باشد. چنانچه اقدامات دسته جمعی، از جمله تحریم های

اقتصادی برای حفظ صلح و امنیت بین المللی مؤثر نباشند، نباید اعمال گردند و در صورتی که اجرای آنها آغاز شده و بی تأثیر تشخیص داده شوند باید متوقف گردند (حدادی ۱۳۸۲: ۱۱۳).

دسته دیگری از مخالفان تحریم، منکر تاثیر این مجازات ها بر عملکرد دولت تحت مجازات نیستند، اما عقیده دارند بهای سنگینی برای رسیدن به این هدف پرداخت می شود که قابل تحمل نیست. به عقیده اینان، تحریم ها شهروندان دولت تحت مجازات را از ضرورت های حیات محروم می کند و با تحمیل هزینه بر زندگی، آزادی و دارایی آنان وضعیتی به بار می آورد که از نظر اخلاقی قابل قبول نیست؛ حتی اگر این روند در نهایت به تغییر رفتار دولت تحت مجازات بیانجامد در حقیقت، از نقطه نظر اخلاقی می توان دو نوع استدلال علیه تحمیل مجازات های اقتصادی اقامه کرد: یکی استدلال مبتنی بر هزینه-فایده که در آن به شرحی که گذشت، تحریم ها با لطمه به جمعیت بی گناه و آسیب رساندن به امور زیربنایی دول تحت مجازات، هزینه ای به مراتب بیش از فایده اش به بار می آورد. استدلال دیگر، وظیفه گرایانه است که در آن بنابه رویکردی کانتی، چون مجازات ها اغلب لطمه به شهروندان را وسیله رسیدن به هدف قرار می دهد، بی آنکه زندگی انسان های دیگری را نجات بخشد، قابل قبول نیست (سادات میدانی ۱۳۸۵: ۵۲).

با این حال، دیگرانی هم هستند که مجازات های اقتصادی را نه از جهت محدودیت ذاتیشان، بلکه اعمال گزینشی آنها مورد انتقاد قرار می دهند. از این نقطه نظر، اعمال مجازات ها بیش از آنکه به دلیل نقض هنجارها وتعهدات بین المللی صورت گیرد، معلول ضعف یا کوچکی دولت تحت مجازات است؛ آنچه تعیین می کند چه کسی مورد مجازات قرار گیرد، درجه تخلفات یا تهدید صلح و امنیت بین المللی نیست، بلکه میزان آسیب پذیری دولت تحت مجازات است. در این ارتباط می توان استدلال کرد که مطابق بند (۴) ماده (۱) منشور، یکی از اهداف ملل متحد، وجود مرکزی برای هماهنگ ساختن اقدامات ملت ها در دستیابی به اهداف مشترک ذکر کرده است. این هماهنگی در ارتباط با تحریم های اقتصادی از دو منظر قابل طرح است؛ نخست از این لحاظ که یکی از شرایط موفقیت تحریم های اقتصادی شورای امنیت همکاری و هماهنگی کشورها در اجرای برنامه های تحریم خواهد بود. از این حیث، اصل هماهنگی با اصل مؤثر بودن تحریم های اقتصادی در ارتباط است (ضیائی بیگدلی ۱۳۸۳: ۲۵۱-۲۵۰).

دوم اینکه، شورای امنیت باید از اقدامات گزینشی یا خودسرانه اجتناب نماید. تحریم هایی که در قبال تخلفات یکسان از سوی کشورها، علیه کشوری اعمال می گردد اما علیه کشور دیگری اعمال نمی شود، مغایر با شرط هماهنگی است. همچنین تحریم هایی که در قبال تخلفات مشابه، به صورت نابرابر اعمال می گردد، اصل هماهنگی را نقض خواهد کرد.

در مجموع ،نگرانی های جدی بشر دوستانه، تکلف در رعایت مجازات ها برای دولت های ثالث و شرکای تجاری و مخالفت های روسیه و چین، دو قدرت دارای حق وتو در شورای امنیت، باعث شد که پس از مجازات ها علیه هائیتی، شورای امنیت از تحمیل مجازات های اقتصادی خودداری کند. از این پس، مجازات های ملل متحد باید علاوه بر از میان برداشتن منازعه یا حفظ وصیانت از هنجارهای بین المللی، از آسیب دیدن شهروندان بی گناه نیز جلوگیری می کرد. اما راه حل عملی جایگزین، یعنی اعمال تحریم های به اصطلاح "هدفمند" علیه اشخاص خاصی که مسئول اصلی نقض هنجارهای بین المللی شناخته می شوند یا علیه بخش های خاصی از اقتصاد کشور تحت مجازات، خود با چالش های دیگری روبرو است که "عادلانه" بودن آن را زیر سوال می برد؛ بی آنکه هیچ توافقی در مورد اثر بخشی آنها وجود داشته باشد.

به نظر آشکار است که رژیم کنونی مجازات های شورای امنیت با موازین حقوق بشر ناسازگار است؛ تعریف افراد و اشخاصی که باید مشمول مجازات شناخته شوند کماکان محل بحث است؛ اینکه برای گنجاندن نام افراد در فهرست چه اطلاعاتی لازم است، مقررات جامع و کاملی وجود ندارد.اشخاصی که می خواهند علت گنجاندن نامشان در فهرست را بدانند به اطلاعات مربوطه دسترسی ندارند؛ اعضای کمیته ها که از خارج کردن افراد از فهرست امتناع می کنند، مکلف به دادن توضیح و دادن اطلاعات کامل نیستند. اهمیت همه این موضوعات زمانی آشکارتر می شود که ندانیم کدام دادگاه ها راجع به کدام جنبه از مجازات ها خود را دارای صلاحیت خواهند شناخت؟ " بنا براین بحث برسر این نیست که آیا معیارهای حقوق بشر باید در اعمال مجازات ها بکار گرفته شود، بلکه موضوع اصلی، چگونگی برقراری توازن میان اهداف ملل متحد و حمایت

موثر از حقوق اشخاص از یک طرف و حفظ صلح و امنیت بین المللی است؛ موضوعی که در تمامی اشکال مجازات های شورای امنیت دارای اهمیت است. البته، همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، مجازات های هدفمند اشکال مختلفی دارد که یکی از آنها و البته چالش برانگیزترینشان، اعمال مجازات های مالی یا مسافرتی علیه اشخاص است؛ آن گونه که به عنوان نمونه در قطعنامه های شورای امنیت علیه اشخاص و سازمان های مرتبط با گروه القاعده وطالبان به شرحی که دیدیم، مقرر شده است. تحریم ناوگان هوایی کشورها. تحریم های مالی علیه دولت یا علیه بانک ها وموسسات مالی دولتی یا تحریم های تسلیحاتی نیز از اشکال متداول مجازات های به اصطلاح هوشمند است که بخش های خاصی از اقتصاد دولت ها را هدف قرارمی دهد. اشکال اخیر مجازات های هدفمند هر چند از پاره ای انتقادات صورت گرفته در مورد اعمال مجازات علیه اشخاص مصون است، واقعیت این است که مردم کشور تحت مجازات هیچ گاه از تاثیرات ناگوار اعمال مجازات ها از هر نوع، خواه جامع خواه هوشمند، مصون نیستند؛ همچنانکه پاره ای از مهم ترین تحقیقات اخیر در خصوص مجازات های هوشمند، براین موضوع گواهی می دهد.

محدودیت های حقوق بشری حاکم بر اختیارات شورای امنیت

در خصوص محدودیت های حقوق بشری حاکم بر اختیارات شورای امنیت چند رویکرد مطرح است:

رویکرد ادبی یا متنی

اختیارات فراوان شورای امنیت در منشور، برخی را به این عقیده متمایل کرده است که شورا هنگام عمل مطابق فصل ۷ منشور تابع حقوق بین الملل عمومی (عرف و اصول کلی حقوقی) نیست. این نظر بر تفسیری ادبی از مواد منشور ملل متحد استوار است که مطابق آن مقررات منشور، حاوی تعهد صریحی مبنی بر الزام شورا به رعایت حقوق بین الملل نیست و در عوض دول عضو ملل متحد را مطلقاً موظف به عمل مطابق اصول و تعهدات مندرج در آن می کند. ماده (۲۴) بند (۲) منشور مشعر بر الزام شورا به عمل "مطابق اهداف و اصول ملل متحد" است و در ماده ۱ بند (۱) نیز حفظ صلح و امنیت "مطابق با اصول عدالت و حقوق بین الملل" به عنوان یکی از این اهداف و اصول ملل متحد بر شمرده شده است. بر این اساس طرفداران تفسیر ادبی از منشور نتیجه می گیرند که مطابق عبارت بند ۱ ماده ۱ منشور ملل متحد، شورا موظف به عمل مطابق "اصول... حقوق بین الملل است" و نه "حقوق بین الملل". بعلاوه به عقیده اینان اگر به این بند ماده ۱ منشور دقیق شویم، باید گفت عمل "مطابق اصول عدالت و حقوق بین الملل " تنها ناظر به وظیفه شورا در حل مسالمت آمیز اختلاف است، و گرنه تعهد مزبور در قسمت اول بند۱ ماده ۱ که به وظیفه شورا " به اتخاذ اقدامات جمعی به منظور جلوگیری و از بین بردن تهدید صلح و پایان دادن به اعمال تجاوز یا اعمال دیگر نقض صلح" می پردازد گنجانده می شد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که شورا به هنگام حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی موظف به عمل مطابق اصول حقوق بین الملل نیست.

اما در مقابل و در دفاع از این نظر که اهداف و اصول بنیادین ماده۱ (۱) منشور مربوط به همه فعالیت ها و وظایف شورای امنیت می شود و اینکه ماده ۲۴(۲)، حاوی محدودیت حقوقی برای اعمال شورا است، می توان عبارات مقدمه منشور را ذکر کرد که در آن "ایجاد شرایطی که به موجب آن عدالت و احترام برای تعهدات ناشی از معاهدات و منابع حقوق بین الملل بتواند تأمین شود" به عنوان یکی از اهداف عمده سازمان اعلام شده است. باید پرسید سازمانی که حقوق بین الملل را نقض می کند چگونه در ایجاد این شرایط موفق خواهد بود؟

در عبارات منشور نمونه های دیگری نیز وجود دارد که با تمسک به آنها می توان بر محدودیت اختیارات شورای امنیت احتجاج کرد: بند (۳) ماده ۱ منشور مشخصاً پیشبرد حقوق بشر را به عنوان یکی از اهداف اصلی ملل متحد بر می شمارد و بند(ج) ماده ۵۵ نیز مقرر می دارد ملل متحد به "احترام و رعایت همگانی حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه، بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب" مساعدت خواهند کرد. هر چند این عبارات، صراحتاً شورا را موظف به رعایت حقوق بشر نمی کند، اما متن تاریخی آنرا نباید دست کم گرفت؛ بدین توضیح که تدوین کنندگان منشور ابداً نقض حقوق بشر از

سوی ملل متحد را پیش بینی نمی کرده اند، نه اینکه آنرا مجاز میشناخته اند؛ وگرنه نقض این حقوق با وظیفه ملل متحد در پیشبرد احترام و رعایت حقوق بشر آشکارا در تعارض است. حمایت قوی از این نظر که ملل متحد به عنوان یک سازمان بین المللی ناظر احترام و رعایت حقوق بشر خود باید پایبند به این حقوق باشد را می توان در نظریه مشورتی موسوم به Effect of Award دیوان بین المللی دادگستری مشاهده کرد.

ملل متحد به عنوان یک سازمان بین المللی تابع حقوق بین الملل

توجه به وضعیت ملل متحد به عنوان یک سازمان بین المللی واجد شخصیت بین المللی، نیز خود می تواند استدلالی قوی بر وجود تعهد ملل متحد به رعایت حقوق بین الملل باشد. سازمان های بین المللی حتی اگر از اختیارات وسیعی برخوردار باشند. صرفاً دارای آن اختیاری هستند که از سوی اعضا به آنها واگذار شده است. سازمان های بین المللی به عنوان تابعان " ثانوی " حقوق بین الملل از هیچ قدرت و حاکمیت اصیلی برخوردار نیستند. از آنجا که سازمان های بین المللی در نتیجه اراده مشترک کشورها از طریق عمل واگذاری اختیار به آنها بوجود می آیند، نمی توانند از اختیاراتی بیش از بنیانگذاران یا به اصطلاح خالقان خود یعنی دولت ها برخوردار باشند. مطابق قاعدهٔ لاتین Nemo plus iuis tranferre potest quam ipse habet "هیچ کس نمی تواند حقوقی را که مالک آن نیست واگذار کند.

به موجب ماده۲۴ (۱) منشور، اعضای مثل متحد مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت را به شورای امنیت" واگذار" می کنند. لفظ واگذار کردن متضمن یک رابطه سلسه مراتبی میان طرف واگذار کننده و واگذار شونده است. بنابرانی باید گفت طرفی که حقوقی به آن واگذار یا اعطا شده است، نمی تواند بدون رضایت واگذار کنندگان، آنرا توسعه دهد یا اصلاح نماید. چنانچه شورای امنیت به عنوان منتقل الیه حقوق و اختیارات، از محدوده ی اختیارات محوله فراتر رود، اعضای سازمان می توانند در هر زمان رضایت خود را باز پس گیرند و بعلاوه از آنجا که اعضا نمی توانند حقوقی را واگذار کنند که از آن برخوردار نیستند(به عنوان نمونه حق ارتکاب نسل کشی)، خود سازمان و ارگان های تابعه آن نیز از چنین حقی محروم خواهند بود. نتیجه اینکه همانند دولت ها که از وظایف و مسئولیت هایی در قبال فردانسانی برخوردارند، شورای امنیت نیزیه هنگام اقدام به حفظ صلح از طرف دولت های فردی، موظف به رعایت همان وظایف ومسئولیت ها خواهد بود. تأکید صرف بر شخصیت حقوقی بین المللی سازمان ملل، صرف نظر از موضوع محدودهٔ حقوق و صلاحیت های آن به عنوان مخلوق دولت ها، خود می تواند دلیل دیگری بر محدودیت اختیارات این سازمان در اختیار ما قرار دهد.

همانگونه که قبلاً اشاره شدبر اساس قوانین آمره ، که سرباز زدن از عمل به آنها در هیچ شرایطی برای تابعان حقوق بین الملل و عناصر سیستم بین المللی مجاز نیست. به عبارت دیگر ،هر چند ممکن است نقطه نظرها در خصوص تعهد شورای امنیت به رعایت حقوق بین الملل عام، متفاوت باشد، در خصوص وظیفه شورای امنیت در احترام به هنجارهای آمره بین المللی، بدلیل ارزش های حیاتی که در مفهوم Jus Cogens یا قواعد آمره نهفته است، به سختی می توان مناقشه کرد. بنابراین پیش از پرداختن به مقررات عرفی موجود، باید ببینیم جایگاه قواعد حقوق بشر آمره در حقوق بین الملل معاصر کجاست و این قواعد متضمن چه تعهداتی است؟

دکترین Jus Cogens

هر چندبحث در مورد قواعد آمره تاریخ درازی دارد اما راجع به جایگاه و محتوای آن تاکنون اتفاق نظر حاصل نشده است. تعریف Jus Cogens موضوعی است که برخی از مهم ترین صاحب نظران حقوق بین المللی را به خود مشغول داشته است با این وجود به نظر می رسد لااقل در خصوص شناسایی تعداد ولو اندکی از هنجارهای عرفی بین المللی، به عنوان قواعد آمره اتفاق نظر وجود دارد. ضرورت این قواعد به عنوان هنجارهای بنیادین تخطی و تخلف ناپذیر بین المللی نکته ای است که تقریباً عموم صاحب نظران در آن اتفاق نظر دارند.

تأکید بر تخطی و تخلف ناپذیر بودن قاعده آمره از جهت نتایج و پیامدهایی است که چنین تخلفی می تواند به بار آورد؛ و گرنه هر اصل و قاعده ای را می توان نقض کرد؛ اولاً بر خلاف قوانین و مقررات عادی حقوق بین الملل، نقض هنجارهای آمره در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی رافع مسئولیت نخواهد بود. می دانیم به موجب قواعد عرفی بین المللی وجود و بروز عوامل و شرایطی همچون رضایت(دولت زیاندیده)، اضطرار، حالت ضرورت، فرس ماژور، دفاع مشروع و همچنین عمل متقابل رافع مسئولیت دولت ها تلقی می شود. به عبارت دیگر، وجود هر یک از شرایط می تواند توجیه کننده نقض تعهدات بین المللی از سوی دولت ها باشد. اما در خصوص نقض قواعد آمره این امر صادق نیست؛ یعنی هیچ کشوری نمی تواند به استناد و به اتکا عوامل و شرایط یاد شده، تعهدات خود در قبال کل جامعه بین المللی یا قواعد آمره را نقض کند. چرا که این قواعد دارای جایگاه و ارزش مستقلی هستند و رضایت یا عملکرد دولت ها تأثیری بر ارزش و اعتبار آن ندارد؛ گواینکه در اجرای آن اراده دولت ها دارای اهمیت فراوانی باشد. چنانکه طرح جدید مسئولیت بین المللی دولت ها در ماده ۲۶ خود آنجا که به شرایط رافع مسئولیت می پردازد، مقرر می دارد" هیچ چیز در این فصل نادرستی عمل دولتی را که مطابق با تعهد ناشی از هنجارهای مطلق حقوق بین الملل عمومی نباشند، توجیه نمی کند."

به عنوان مثال هیچ دولتی نمی تواند در مقام دفاع مشروع یا فرضاً عمل متقابل مرتکب نسل کشی شود و یا به تجاوز نظامی دست یازد. همانگونه که قاضی سرلوتر پاخت در قضیه کنوانسیون نسل کسی(اقدامات موقت) میان داشته، «مفهوم قواعد آمره مفهومی فراتر از حقوق بین الملل عام و معاهده است. ابزار جبرانی که ماده ۱۰۳ منشور به شورای امنیت به هنگام تعارض میان یکی از تصمیماتش و یک تعهد معاهده ای می بخشد، نمی تواند بر مبنای ساده سلسله مراتب هنجارها، به تعارض میان قطعنامه شورای امنیت و قواعده آمره تسری یابد. در واقع، عکس این قضیه – که قطعنامه شورای امنیت می تواند حتی مشارکت در نسل کشی را مقرر کند صادق است. زیرا قابل پذیرش نبودن آن آشکار است." قواعد آمره نه توسط عرف و عملکرد بین المللی قابل نقض است نه معاهده و نه حق رزروهای یکجانبه. در مورد حق تحفظ یا رزرو، مطابق نظر کمیته حقوق بشر سازمان ملل" تحفظ هایی که ناقض هنجارهای مطلق هستند با هدف و منظور میثاق [بین المللی حقوق مدنی و سیاسی] سازگار نیست" و" برخی حقوق غیر قابل نقض که به دلیل جایگاهشان به عنوان هنجارهای مطلق در هر حال نمی توانند نقض شوند– ممنوعیت شکنجه و محروم کردن خودسرانه از حیات به عنوان نمونه واجد چنین ویژگی هستند.

نکته بعدی پیامدهایی است که نقض هنجارهای آمره برای دولت خاطی و چگونگی روابط آن با دول به دنبال می آورد. حقوق بین الملل وضعیت ناشی از نقض یک قاعده آمره را به رسمیت نمی شناسد، چنانکه مطابق بند ۲ ماده ۴۱ طرح جدید مسئولیت بین المللی دولت ها که در اوت سال ۲۰۰۱ از سوی کمیسیون حقوق بین الملل تدوین گردید، هیچ دولتی نباید وضعیت حاصل از "نقض جدی" هنجارهای مطلق بین المللی را برسمیت بشناسد و یا در حفظ آن مساعدت نماید. علاوه بر این نقض نرم های مطلق بین المللی موجبات مسئولیت دولت خاطی را در قبال کل جامعه بین المللی و نیز تک تک دولت ها به بار می آورد. به عبارت دیگر، گذشته از دولت زیاندیده که حق وی استناد به مسئولیت دولت یا دول خاطی همواره محفوظ است، پیش نویس یاده شده به منظور پایان بخشیدن به نقض قواعد آمره، کلیه دولت ها را موظف به همکاری از طریق توسل به ابزارهای" قانونی" می کند، حقی که برای تک تک کشورها به طور مستقل نیز پابرجا است.

نتیجه‌گیری

تحریم یکی از ابزارهای سازمان های بین المللی از جمله سازمان ملل متحد در جهت حل و فصل اختلافات و حل بحران های موجود در کشورهای مختلف است. حال این سوال مطرح شده این است که آیا سازمان ملل متحد در اعمال تحریم های خود به اصول و موازین حقوق بشر پایبند بوده است یا خیر؟ اعمال چنین سیاستی از سوی اعضای سازمان ملل متحد به شورای امنیت واگذار شده است. عده ای معتقدند که اگر سیاست تحریم با بررسی وضعیت کشور خاطی و نقاط ضعف آن باشد و برای هر کشور تحریم خاص اعمال گردد، می توان به کارایی تحریم به عنوان ضمانت اجرایی مؤثر امیدوار بود. مجازات های اقتصادی که بیشتر در اعمال تحریمها مد نظر می باشد بیش از آنکه رهبران سیاسی را تحت فشار قرار دهد، مردم عادی را تحت تأثیر قرار می دهد.

اعمال این مجازات ها این مسئله اخلاقی را پیش می کشد که آیا تحمیل شدید بر گروه های آسیب پذیر کشور تحت مجازات، ابزار مشروعی برای اعمال فشار بر رهبران سیاسی است که بعید می نماید وضعیت وخیم مردم کشورشان رفتار آنها را تحت تاثیر قرار دهد؟" بویژه اینکه در اغلب کشورهای تحت مجازات، دولت های غیردموکراتیک حاکم اند که در آنهامردم فاقد ابزارهای لازم برای اعمال فشار بر دولتمردان هستند.در حقیقت تحمیل شدید بر جمعیت عادی کشور هدف مجازات ، عنصر گریز ناپذیر تحریم های اقتصادی است. فلج کردن عامدانه یک اقتصاد بدون لطمه به مردمی که زندگی کاری و مصرفی آنها جزئی از آن اقتصاد است امکان پذیر نیست. این است که برخی محققان از تناقض حقوق بشری تمام عیار در اعمال مجازات های اقتصادی سخن گفته اند؛ یعنی از پایان جنگ سرد انگیزه های حقوق بشری به نحوی فزاینده دلیل تحمیل مجازات ها از سوی سازمان ملل بوده است، در حالی که سازمان ملل با اتخاذ این گونه مجازات ها هرچه بیشتر حقوق بشر را نادیده می گیرد (عزیزی ۱۳۸۵: ۱۱۶–۱۱۵).

این واقعیت که در بسیاری مواقع مجازات‌های شورای امنیت سازمان ملل به نقض قواعد و موازین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه منجر شده است و بدیهی است با توجه به بررسی سابقه تحریم های سازمان ملل علیه دولت های متخاطی اینگونه به نظر می رسد که این نوع تحریم ها گاها به ابزاری در دستان دولتهای توسعه یافته تبدیل شده است که فشارهای گوناگونی را بر علیه دولتهای در حال توسعه وارد نمایند تا به اهداف مد نظر خود دست یابند.بررسی تاثیر این تحریم ها نشان میدهد که اثر این تحریم ها علاوه بر اینکه دولتها را هدف قرار داده باعث ایجاد انواع فشارها برمردم بی گناه آن کشور می گردد و دردها و رنج های دو چندان را برآنها تحمیل می نماید بدون در نظر گرفتن حق دفاع یا فرجام خواهی،و این امرظالمانه بودن تحریم های سازمان ملل بر دولتهای مورد تحریم را نمایان می نماید.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

باقرزاده، محمد. (۱۳۸۴). حقوق بشر و مولفه های آن. تهران: نشر شمیم.

بیگ زاده، ابراهیم. (۱۳۸۳). بررسی جنایت نسل کشی و جنایت بر ضد بشریت، در اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۲۱ .

جاوید، علیرضا. (۱۳۹۱). نقش حقوق بشر در آفریقا. تهران: نشر کاوش.

جیل، فرانک. (۱۳۷۹). نقش سازمان های بین المللی در توسعه حقوق بشر. تهران: نشر کاوش.

حدادی، مهدی. (۱۳۸۱). تحریم های بین المللی، ابزار سیاست ملی یا ضمانت اجرایی بین المللی، *فصلنامه اندیشه های حقوقی*، شماره ۳ .

زهرانی، مصطفی. (۱۳۷۶). تحریم های اقتصادی از نظریه تا عمل، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۱.

سادات میدانی، سید حسن. (۱۳۸۵). «شورای امنیت و پرونده هسته ای ایران : تقابل حاکمیت حقوق بین الملل با صلح بین المللی»، *مجله سیاست خارجی*، سال بیستم ، شماره ۱ .

شایگان، فریده و دیگران. (۱۳۸۲). تقویت همکاری های بین المللی در زمینه حقوق بشر ، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

صادقی، امیر. (۱۳۸۵). شورای امنیت سازمان ملل متحد و تلاش برای دموکراسی. تهران: نشر آویژه.

ضیایی بیگدلی، محمد رضا. (۱۳۸۳). حقوق معاهدات بین المللی، انتشارات گنج دانش.

عزیزی، ستار. (۱۳۸۵). حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل، انتشارات، نور علم، همدان.

فلسفی، هدایت الله. (۱۳۷۵). جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر. *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۸.

مرم، ژیل. (۱۳۸۲). دموکراسی، وابستگی و بی ثبات سازی: متزلزل ساختن حکومت آلنده، ترجمه اصغر صارمی

موسی زاده، رضا. (۱۳۸۴). سازمانها ی بین المللی، نشر میزان.

وکیل، امیر ساعد. (۱۳۸۳). حقوق بشر، صلح و امنیت، زیر نظر عباس کد خدایی، انتشارات مجد.

هاشمی، سید محمد. (۱۳۹۳). حقوق بشرو آزادیهای اساسی، تهران: نشر میزان.

References

Azizi, Sattar. 2006. Protection of Minorities in International Law, Noor Alam Publishing, Hamedan.

Bagherzadeh, Mohammad. 2005. Human Rights and Its Components. Tehran: Shamim Publishing.

Bassiouni, M. C. (1996). International Crimes: 'Jus Cogens' and 'Obligatio Erga Omnes'. *Law and Contemporary Problems*, 59(4), 68.

Bigzadeh, Ebrahim. 2004. Review of the Crime of Genocide and Crimes Against Humanity, in the Statute of the International Criminal Court, Journal of Legal Research, No. 21.

Falsifi, Hedayat Allah. 2006. The Place of Man in Contemporary International Law. Journal of Legal Research, No. 18.

Galloro, L., & Guida, M. (2024). The Limits of UN Security Council Action in Imposing Economic Sanctions under International Law: The Subtle Balance Between International Security and Human Rights Compliance. Charles Univ. Faculty of Law Research Paper.

Gill, Frank. 2000. The Role of International Organizations in the Development of Human Rights. Tehran: Kavash Publishing.

Haddadi, Mehdi. 2002. International Sanctions, a Tool of National Policy or International Enforcement Guarantees, Legal Thoughts Quarterly, No. 3.

Hashemi, Seyyed Mohammad. 2014. Human Rights and Fundamental Freedoms. Tehran: Mizan Publishing

Herdegen, M. (2003). Europarecht (5th ed.).

Javid, Alireza. 2012. The Role of Human Rights in Africa. Tehran: Kavash Publishing.

Marm, Gilles. 2003. Democracy, Dependency and Destabilization: Destabilizing the Allende Government, translated by Asghar Saremi.

Mousizadeh, Reza. 2005. International Organizations, Mizan Publishing.

Sadeghi, Amir. 2006.The United Nations Security Council and the Struggle for Democracy. Tehran: Avijeh Publishing.

Sadat Meydani, Seyed Hassan. 2006. "The Security Council and the Iranian Nuclear File: The Conflict between the Rule of International Law and International Peace", Foreign Policy Magazine, Year 20, No. 1.

Shaygan, Farideh and others. 2003. Strengthening International Cooperation in the Field of Human Rights, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran.

Tomuschat, C. (2015). The Security Council and Jus Cogens. In E. Cannizzaro (Ed.), The Present and Future of Jus Cogens. Sapienza University Press.

Vakil, Amir Saed. 2004. Human Rights, Peace and Security, under the supervision of Abbas Kod Khodai, Majd Publishing.

Vienna Convention on the Law of Treaties. (1969). Article 53.

Zahrani, Mostafa. 2007. Economic Sanctions from Theory to Practice, Foreign Policy Quarterly, No. 1.

Ziaei Bigdali, Mohammad Reza. 2004. The Law of International Treaties, Ganj Danesh Publishing.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Quantitative Evaluation of an Artificial Intelligence-Based Digital Marketing Model Using Structural Equation Modeling

Seyed Mehdi Mirahmadi Babaheidari[1], **Seyyed Hasan Hosseini**[2] ✉ and **Saeid Landaran Isfahani**[3]

1. Department of Management, Mo. C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
Email: seyedmehdi.mirahmadibabaheidari@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Management, Imam Ali (AS) University, Tehran, Iran. Email: hosseini@iamu.ac.ir
3. Department of Management, Mo. C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: landaran.saeid@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 02 September 2025
Received in revised form 04 December 2025
Accepted 16 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Digital Marketing,
Artificial Intelligence,
Structural Equation Modeling,
Steel Industry Companies

ABSTRACT

Objective: The present study aims to quantitatively evaluate an artificial intelligence-based digital marketing model in the steel industry using the Delphi method and structural equation modeling.

Method: This research is applied in purpose and employs a descriptive-survey method with a mixed (qualitative-quantitative) approach. In the qualitative phase, in-depth interviews and a Delphi panel consisting of 12 steel industry experts were used to extract and refine the initial components and indicators of the model. In the quantitative phase, data were collected using a researcher-developed questionnaire from 152 employees**.**

Results: The findings indicate that causal factors have a significant effect on the formation of AI-based digital marketing, with a path coefficient of 0.865. Furthermore, the core phenomenon influences strategies with a path coefficient of 0.557, while contextual and intervening factors play decisive roles in the success of the proposed strategies, with path coefficients of 0.496 and 0.512, respectively. Finally, AI-based digital marketing strategies lead to improved outcomes such as increased decision-making accuracy, reduced marketing costs, enhanced targeted sales, and strengthened competitive advantage, with a path coefficient of 0.45.

Conclusion: The conclusion shows that AI-based digital marketing in the steel industry can be explained not merely as a technological tool but as a new logic for decision-making and value creation.

Cite this article: Mirahmadi Babaheidari, S. M., Hosseini, S. H. & Landaran Isfahani, S. (2026). Quantitative Evaluation of an Artificial Intelligence Based Digital Marketing Model Using Structural Equation Modeling. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2026.2087245.1699

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2087245.1699

Introduction

In the era of digital transformation, artificial intelligence (AI) has emerged as a driving force reshaping traditional marketing paradigms and rendering the redefinition of customer engagement strategies inevitable (Farajpour, 1404). Although AI-based digital marketing literature has expanded significantly in recent years, most studies have predominantly focused on consumer and retail industries. In contrast, heavy and capital-intensive industries particularly the steel industry possess distinctive characteristics such as complex value chains, long sales cycles, the technical nature of products, and a limited number of key customers. These features pose substantial challenges to the direct application of conventional digital marketing models. Consequently, a considerable gap exists between the theoretical potential of AI in marketing and its practical implementation within the context of the steel industry. Moreover, a large proportion of prior research has been limited to proposing general conceptual frameworks, often neglecting quantitative validation and empirical testing of the relationships among constructs**.**In industrial and B2B sectors, especially the steel industry, the complexity of purchasing processes, extended sales cycles, and technical product specifications have imposed serious limitations on traditional marketing approaches (Umamaheswari, 2024; Javad Touhid et al., 2024). Steel companies operate in an environment characterized by global market volatility, intensifying domestic and international competition, export restrictions, and increasing pressure for efficiency. In such a context, adopting intelligent marketing approaches has become a strategic necessity (Chatterjee et al., 2022; Li et al., 2021). Empirical evidence indicates that the application of AI in industrial digital marketing can enhance customer targeting, demand forecasting, interaction personalization, and the effectiveness of B2B communications (Zhang et al., 2025; Li et al., 2025)**.**Despite the growing body of theoretical work on AI-driven digital marketing, a substantial portion of existing studies adopt a general and non-specialized perspective, primarily concentrating on consumer or service industries (Morgai, 2018; Dumitriu & Popescu, 2020). As a result, the proposed models often lack alignment with the specific characteristics of heavy industries such as steel (Ziakis et al., 2023; Chintalapati et al., 2022). Furthermore, many studies remain at the conceptual level and fail to conduct quantitative assessments or empirical validation of the relationships among key constructs, even though quantitative validation is a prerequisite for managerial applicability (Ziakis et al., 2023)**.**

In response to this research gap, the present study aims to conduct a quantitative evaluation of an AI-based digital marketing model tailored to the steel industry. The model is grounded in prior qualitative findings and employs the Content Validity Ratio (CVR) and Content Validity Index (CVI) to refine and validate its indicators, while Structural Equation Modeling (SEM) is utilized to test the causal relationships among constructs. The use of CVR and CVI facilitates expert consensus regarding the model's key components, and SEM enables the simultaneous examination of relationships among latent variables, thereby ensuring the model's internal and external validity (Bahirai et al., 1395; Vaqfi & Darabi, 1398)**.**The findings of this study are expected not only to enrich the theoretical literature on AI-driven digital marketing in industrial

contexts but also to provide a validated and operational framework for managers of steel companies. By leveraging data-driven and intelligent analytics, managers can enhance the effectiveness of their marketing decisions and achieve sustainable competitive advantage in today's highly dynamic and competitive environment.

Method

This research is applied in purpose and employs a descriptive-survey method with a mixed (qualitative-quantitative) approach. In the qualitative phase, in-depth interviews and a Delphi panel consisting of 12 steel industry experts were used to extract and refine the initial components and indicators of the model. In the quantitative phase, data were collected using a researcher-developed questionnaire from 152 employees**.**

Results

The findings indicate that causal factors have a significant effect on the formation of AI-based digital marketing, with a path coefficient of 0.865. Furthermore, the core phenomenon influences strategies with a path coefficient of 0.557, while contextual and intervening factors play decisive roles in the success of the proposed strategies, with path coefficients of 0.496 and 0.512, respectively. Finally, AI-based digital marketing strategies lead to improved outcomes such as increased decision-making accuracy, reduced marketing costs, enhanced targeted sales, and strengthened competitive advantage, with a path coefficient of 0.45.

Conclusion

The present study was conducted with the aim of designing and validating an artificial intelligence based digital marketing model in the steel industry. The focus of this research was not merely on identifying influencing factors; rather, it sought to adopt a holistic perspective in explaining how this phenomenon emerges and what consequences it generates within the context of the steel industry. The findings indicate that AI-based digital marketing in this sector is not a simple, single-factor phenomenon; instead, it is the outcome of a complex interaction among environmental, organizational, and strategic forces that gain meaning within an integrated causal system**.**What distinguishes this study from similar research is its emphasis on contextualizing and localizing the concepts within the Iranian steel industry. The results demonstrate that although the theoretical foundations of artificial intelligence in digital marketing originate from global literature, the manner in which it is realized and becomes effective in the steel industry is influenced by factors such as traditional organizational culture, centralized decision-making structures, and infrastructural limitations issues that have received limited attention in previous studies. From this perspective, the present research contributes to bridging the gap between global theories and local industrial realities to a considerable extent**.**Reflection on the research findings suggests that artificial intelligence in digital marketing within the steel industry should be understood not merely as a technological tool but as a new logic of decision-making and value creation. Organizations capable of leveraging this potential are those that comprehend digital transformation at a strategic level and do not limit

their efforts to merely acquiring and installing intelligent software systems. Achieving this requires redefining organizational roles, processes, and competencies in alignment with emerging technologies.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ارزیابی کمی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی با تکیه بر معادلات ساختاری

سیدمهدی میراحمدی باباحیدری[۱]، سیدحسن حسینی[۲] ✉، سعید لندران اصفهانی[۳]

۱. گروه مدیریت، واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: seyedmehdi.mirahmadibabaheidari@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه مدیریت، دانشگاه امام علی(ع)، تهران، ایران. رایانامه: hosseini@iamu.ac.ir
۳. گروه مدیریت، واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: landaran.saeid@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
بازاریابی دیجیتال،
هوش مصنوعی،
معادلات ساختاری،
شرکت های فعال در صنعت فولاد

چکیده

هدف: پژوهش حاضر، ارزیابی کمی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در صنعت فولاد با تکیه بر روش دلفی و مدل‌سازی معادلات ساختاری است.

روش پژوهش: از نظر هدف کاربردی و از نظر روش، توصیفی–پیمایشی با رویکرد آمیخته (کیفی–کمی) انجام شده است. در بخش کیفی، با استفاده از مصاحبه‌های عمیق و پنل دلفی متشکل از ۱۲ نفر از خبرگان صنعت فولاد، مؤلفه‌ها و شاخص‌های اولیه الگو استخراج و پالایش شد. در بخش کمی، داده‌ها از طریق پرسشنامه محقق‌ساخته و از میان ۱۵۲ نفر از کارکنان گردآوری شد.

یافته‌ها: حاکی است که عوامل علی با ضریب مسیر ۰/۸۶۵ تأثیر معناداری بر شکل‌گیری بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی دارند. همچنین، پدیده اصلی با ضریب ۰/۵۵۷ بر راهبردها اثرگذار بوده و عوامل زمینه‌ای و مداخله‌گر به ترتیب با ضرایب ۰/۴۹۶ و ۰/۵۱۲ نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت راهبردهای پیشنهادی ایفا می‌کنند. در نهایت، راهبردهای بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی با ضریب ۴۵/۰ منجر به بهبود پیامدهایی نظیر افزایش دقت تصمیم‌گیری، کاهش هزینه‌های بازاریابی، افزایش فروش هدفمند و تقویت مزیت رقابتی شده‌اند.

نتیجه‌گیری: نشان می‌دهد که بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در صنعت فولاد، فراتر از یک ابزار فناورانه، به‌عنوان منطق نوین تصمیم‌سازی و ارزش‌آفرینی قابل تبیین است.

استناد: میراحمدی باباحیدری، سیدمهدی؛ حسینی، سیدحسن و لندران اصفهانی، سعید. (۱۴۰۴). ارزیابی کمی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی با تکیه بر معادلات ساختاری. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2087245.1699

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2087245.1699

مقدمه

در عصر تحول دیجیتال، هوش مصنوعی به موتور محرکه تغییر پارادایم‌های سنتی بازاریابی تبدیل شده و ضرورت بازتعریف راهبردهای ارتباط با مشتری را اجتناب‌ناپذیر ساخته است (Farajpour, 1404). اگرچه ادبیات بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در سال‌های اخیر رشد چشمگیری داشته، اما تمرکز غالب این پژوهش‌ها بر صنایع مصرفی و خرده‌فروشی بوده است. این در حالی است که صنایع سنگین و سرمایه‌محور، به‌ویژه صنعت فولاد، با ویژگی‌های منحصربه‌فردی همچون زنجیره ارزش پیچیده، چرخه‌های فروش طولانی، ماهیت فنی محصولات و تعداد محدود مشتریان کلیدی مواجه هستند که کاربست مستقیم مدل‌های رایج بازاریابی دیجیتال را در آنها با چالش مواجه می‌سازد. در نتیجه، شکاف قابل توجهی بین ظرفیت‌های نظری هوش مصنوعی در بازاریابی و کاربرد عملی آن در بافت صنایع فولاد مشاهده می‌شود. افزون بر این، بخش عمده مطالعات پیشین به ارائه چارچوب‌های مفهومی کلی بسنده کرده و از اعتبارسنجی کمی و آزمون تجربی روابط میان سازه‌ها غفلت ورزیده‌اند.

در صنایع صنعتی و B2B، به‌ویژه صنعت فولاد، پیچیدگی فرایندهای خرید، چرخه‌های فروش بلندمدت و ماهیت فنی محصولات، استفاده از رویکردهای سنتی بازاریابی را با محدودیت‌های جدی مواجه ساخته است(اوماماهسواری، ۲۰۲۴؛ جواد توهید و همکاران، ۲۰۲۴). شرکت‌های فولادی در شرایطی فعالیت می‌کنند که با نوسانات بازار جهانی، افزایش رقابت داخلی و خارجی، محدودیت‌های صادراتی و نیاز فزاینده به بهره‌وری مواجه‌اند و در چنین فضایی، اتخاذ رویکردهای هوشمند در بازاریابی به ضرورتی راهبردی تبدیل شده است (چاترجه و همکاران، ۲۰۲۲؛ لی و همکاران، ۲۰۲۱). شواهد تجربی نشان می‌دهد که به‌کارگیری هوش مصنوعی در بازاریابی دیجیتال صنعتی می‌تواند به بهبود هدف‌گذاری مشتریان، پیش‌بینی تقاضا، شخصی‌سازی تعاملات و افزایش اثربخشی ارتباطات B2B منجر شود (ژانگ و همکاران، ۲۰۲۵؛ لی و همکاران، ۲۰۲۵).

با وجود توسعه ادبیات نظری در حوزه بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود، رویکردی کلی و غیرتخصصی داشته و عمدتاً بر صنایع مصرفی یا خدماتی متمرکز بوده‌اند (مورگای، ۲۰۱۸؛ دومیتریو و پاپسکو، ۲۰۲۰). در نتیجه، مدل‌های ارائه‌شده کمتر با ویژگی‌های خاص صنایع سنگین، از جمله صنعت فولاد، انطباق دارند(زیاکیس و همکاران، ۲۰۲۳؛ چینتالاپاتی و همکاران، ۲۰۲۲). از سوی دیگر، بسیاری از مطالعات به ارائه چارچوب‌های مفهومی اکتفا کرده و از ارزیابی کمی و آزمون تجربی روابط میان سازه‌های کلیدی غفلت ورزیده‌اند؛ در حالی‌که اعتبارسنجی کمی مدل‌ها، پیش‌شرط کاربردپذیری آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی است (زیاکیس و همکاران، ۲۰۲۳).

در پاسخ به این خلأ پژوهشی، مقاله حاضر با هدف ارزیابی کمی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی طراحی شده است. این الگو مبتنی بر یافته‌های کیفی پژوهش پیشین و با استفاده از روش CVR و CVI برای پالایش و تأیید شاخص‌ها و مدل‌سازی معادلات ساختاری برای آزمون روابط علی میان سازه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. بهره‌گیری از روش CVR و CVI، امکان اجماع خبرگان درباره مؤلفه‌های کلیدی مدل را فراهم می‌سازد و معادلات ساختاری نیز با سنجش همزمان روابط میان متغیرهای مکنون، اعتبار درونی و بیرونی مدل را تضمین می‌کند (بحیرایی و همکاران، ۱۳۹۵؛ وقفی و دارابی، ۱۳۹۸).

نتایج این پژوهش می‌تواند علاوه بر غنای ادبیات نظری بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در صنایع صنعتی، چارچوبی معتبر و عملیاتی برای مدیران شرکت‌های فولادی فراهم آورد تا با اتکا بر داده و تحلیل‌های هوشمند، اثربخشی تصمیمات بازاریابی خود را ارتقا داده و در محیط رقابتی پرتلاطم امروز، مزیت رقابتی پایدار ایجاد کنند.

مبانی نظری تحقیق

بازاریابی دیجیتال

بازاریابی دیجیتال به مجموعه‌ای از فعالیت‌های بازاریابی گفته می‌شود که با اتکا بر فناوری‌های دیجیتال، بسترهای آنلاین و داده‌های رفتاری مشتریان انجام می‌گیرد. این مفهوم شامل استفاده از ابزارهایی مانند وب‌سایت‌ها، موتورهای جستجو، رسانه‌های اجتماعی، ایمیل مارکتینگ، تبلیغات آنلاین، اتوماسیون بازاریابی و تحلیل داده‌ها برای جذب، تعامل، تبدیل و وفادارسازی مشتریان است. ویژگی متمایز بازاریابی دیجیتال، امکان اندازه‌گیری دقیق عملکرد و بهینه‌سازی لحظه‌ای کمپین‌هاست. در این رویکرد، سازمان‌ها قادرند به‌صورت هدفمند با بخش‌های مختلف بازار ارتباط برقرار کنند، میزان اثربخشی پیام‌ها را پایش کرده و رفتار مخاطبان را تحلیل کنند. امروزه با توسعه الگوریتم‌های هوش مصنوعی، بازاریابی دیجیتال از مرحله توصیفی فراتر رفته و به ابزار پیش‌بینی و شخصی‌سازی تبدیل شده است (چفی و الیس–چادویک، ۲۰۲۲). بازاریابی دیجیتال با فراهم‌سازی ارتباط تعاملی و دوطرفه، بستر مناسبی برای ایجاد روابط بلندمدت با مشتریان فراهم می‌کند و در صنایع B2B همچون فولاد، امکان ارائه اطلاعات فنی دقیق و خدمات پس از فروش هوشمند را به‌طور کارآمد فراهم می‌آورد.

هوش مصنوعی

هوش مصنوعی به مجموعه‌ای از روش‌ها، الگوریتم‌ها و سیستم‌های محاسباتی اطلاق می‌شود که قادرند وظایفی مشابه فرآیندهای شناختی انسان از جمله یادگیری، استدلال، تصمیم‌گیری، تحلیل و حل مسئله را انجام دهند. این فناوری شامل زیرشاخه‌هایی مانند یادگیری ماشین، شبکه‌های عصبی، پردازش زبان طبیعی، بینایی ماشین و سیستم‌های خبره است. هدف اصلی هوش مصنوعی، خودکارسازی تصمیمات پیچیده و ارائه خروجی‌های دقیق مبتنی بر داده است (Farajpour, 2025). در حوزه بازاریابی، هوش مصنوعی نقش مؤثری در تحلیل الگوهای رفتاری مشتریان، پیش‌بینی تقاضا، بهینه‌سازی کمپین‌ها و ارائه پیشنهادهای شخصی‌سازی‌شده ایفا می‌کند (راسل و نورویگ، ۲۰۲۱). هوش مصنوعی با پردازش کلان‌داده‌ها و استخراج بینش‌های پنهان، به سازمان‌ها کمک می‌کند تصمیماتی سریع‌تر، علمی‌تر و مبتنی بر الگوهای واقعی اتخاذ کنند. در صنایع پیچیده‌ای مانند فولاد، این فناوری می‌تواند در تحلیل بازارهای جهانی، شناسایی نیازهای مشتریان صنعتی، پیش‌بینی نوسانات تقاضا و مدیریت روابط بلندمدت B2B نقش حیاتی ایفا نماید.

اعتماد سازمانی

اعتماد سازمانی به میزان اطمینان و باور مشتری یا ذی‌نفع نسبت به صداقت، قابلیت اتکا، شفافیت و تعهد سازمان در انجام وعده‌ها اشاره دارد. در فضای دیجیتال، که ارتباطات مبتنی بر فناوری جایگزین تعاملات چهره‌به‌چهره شده، اعتماد نقش اساسی در شکل‌گیری روابط پایدار ایفا می‌کند. اعتماد سازمانی در بازاریابی دیجیتال زمانی ایجاد می‌شود که مشتریان احساس کنند داده‌های آن‌ها به‌صورت امن مدیریت شده، اطلاعات ارائه‌شده دقیق است و فرآیندهای تعامل با سازمان شفاف و قابل پیش‌بینی هستند. وجود اعتماد موجب افزایش وفاداری، کاهش ریسک ادراک‌شده و تقویت همکاری بلندمدت می‌شود (مایر، دیویس و شورمن، ۱۹۹۵). در صنعت فولاد که معاملات عمدتاً کلان، پیچیده و B2B هستند، اعتماد عامل تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری و انتخاب تأمین‌کننده محسوب می‌شود. به‌کارگیری هوش مصنوعی در تحلیل دقیق داده‌ها و ارائه اطلاعات معتبر می‌تواند نقش مهمی در تقویت اعتماد سازمانی داشته باشد.

رسانه‌های اجتماعی سازمانی

رسانه‌های اجتماعی سازمانی به پلتفرم‌ها و شبکه‌های اجتماعی گفته می‌شود که شرکت‌ها برای برقراری ارتباط ساختاریافته با مشتریان، شرکا، تأمین‌کنندگان و سایر ذی‌نفعان از آن استفاده می‌کنند. این رسانه‌ها شامل لینکدین، توییتر،

اینستاگرام، یوتیوب و حتی شبکه‌های تخصصی صنعتی هستند. شرکت‌ها از این بسترها برای ارائه محتواهای ارزش‌آفرین، معرفی محصولات، پاسخ‌گویی به پرسش‌ها، توسعه برند و مدیریت روابط دیجیتال بهره می‌گیرند. رسانه‌های اجتماعی با فراهم کردن امکان تعامل دوطرفه، دریافت بازخورد بلادرنگ و انتشار اطلاعات فنی، نقش مهمی در فرآیند بازاریابی صنایع B2B دارند (کاپلان و هناین، ۲۰۲۰). در صنعت فولاد، استفاده از رسانه‌های اجتماعی موجب افزایش شفافیت، ارتقای اعتبار برند و تسهیل ارتباط با جامعه حرفه‌ای می‌شود. انتشار گزارش‌های تخصصی، معرفی پروژه‌ها و اطلاع‌رسانی درباره نوآوری‌های فنی از جمله کارکردهایی است که رسانه‌های اجتماعی برای شرکت‌های فولادی فراهم می‌کنند.

روش تحقیق

بررسی پدیده‌های اجتماعی در علوم اجتماعی بوسیله روشهای مختلفی انجام می گیرد که کاربرد هریک از روشها برحسب ویژگی پارادایمی است. با توجه به اینکه موضوع این پژوهش طراحی الگوی بازاریابی دیجیتال در صنعت فولاد می‌باشد، لذا این پژوهش بر اساس نتیجه، کاربردی و از نظر نوع داده نیز از شیوه کمی بهره می‌برد. روش پژوهش توصیفی-پیمایشی است. با توجه به هدف پژوهش که بررسی و آزمون فرضیات می‌باشد، این پژوهش در زمره پژوهش‌های کمی قرار گرفته است. ابزار جمع آوری داده‌ها در این پژوهش مبتنی بر پرسشنامه محقق ساخته می‌باشد.

جامعه آماری پژوهش حاضر شامل کلیه کارمندان بخش فروش شرکت های فعال در زمینه فولاد در شهر تهران می‌باشد که تعداد این افراد ۲۵۰ نفر تخمین زده شد. تعداد نمونه‌ها در این تحقیق ۱۵۲ نفر بوده است که با استفاده از روش نمونه گیری گلوله برفی انتخاب گردیدند.

پس از انجام پژوهش، لازم است که مشخص شود آیا یافته‌های پژوهش از اعتبار لازم برخوردار است. به منظور رسیدن به این هدف، روایی پرسشنامه با استفاده از روایی همگرا و واگرا و بر اساس شاخص‌هایی نظیر بارهای عاملی متقابل و معیار فورنل و لارکر مورد بررسی قرار گرفت. همچنین پایایی پرسشنامه با استفاده از آزمون آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی محاسبه گردید که نشان از پایایی مناسب ابزار تحقیق می‌باشد.

تحلیل داده‌ها در قسمت توصیفی با استفاده از شاخص‌های آمار توصیفی (مانند فراوانی، درصد، میانگین و انحراف معیار) صورت گرفته است. در قسمت استنباطی نیز به منظور بررسی مدل پژوهش از روش معادلات ساختاری با استفاده از نرم افزارهای آماری استفاده گردید. بدین ترتیب برای تجزیه و تحلیل داده‌ها و روابط بین متغیرها از طریق ضرایب مسیر و آماره t نسبت به تأیید یا رد فرضیات اقدام گردید.

یافته های تحقیق

بررسی روایی محتوی به دو طریق کیفی و کمی صورت گرفت. در روایی محتوی کیفی از نظرات ۱۰ نفر از افراد متخصص استفاده شد و سپس روایی کمی محتوی از طریق محاسبه CVR و شاخص روایی محتوی CVI بررسی شد.

برای بررسی روایی و پایایی ابزار در این پژوهش از دو روش استفاده شده است. سنجش اعتبار (روایی) و پایایی ابزار اندازه‌گیری متغیرها، مرحله‌ای اساسی در اندازه‌گیری است. به عبارت دیگر، سنجش روایی و پایایی ابزارهای اندازه‌گیری، دو معیار مهم برای کسب اطمینان در مورد آن‌هاست. منظور از روایی آن است که ابزار اندازه‌گیری برای هدف مورد نظر یعنی اندازه گیری متغیر تحقیق از کارایی لازم برخوردار باشد. پایایی نیز به معنای قابلیت اعتماد، ثبات، همسانی، قابلیت پیش بینی و دقت یا صحت است. برای بررسی روایی از روش روایی محتوایی CVR استفاده شده است. در این راستا پرسشنامه روایی تهیه و بین نخبگان توزیع گردیده است که این پرسشنامه در پیوست آورده شده است.

شاخص نسبت روایی محتوایی[1] (CVR): شاخص نسبت روایی محتوایی توسط لاوشه (۱۹۹۰) طراحی شده است. جهت محاسبه این شاخص از نظرات کارشناسان متخصص در زمینه محتوای آزمون مورد نظر استفاده می شود و با توضیح اهداف آزمون برای آن ها و ارائه تعاریف عملیاتی مربوط به محتوای سؤالات به آن ها، از آن ها خواسته می شود تا هریک از سؤالات را بر اساس طیف سه بخشی لیکرت «گویه ضروری است»، «گویه مفید است ولی ضروری نیست» و «گویه ضرورتی ندارد» طبقه بندی کنند. سپس بر اساس فرمون زیر، نسبت روایی محتوایی محاسبه می شود:

سؤالاتی مقدار CVR محاسبه شده برای آن ها کمتر از میزان مورد نظر با توجه به تعداد متخصصین ارزیابی کننده سؤال باشد، بایستی از آزمون کنار گذاشته شوند به علت اینکه بر اساس شاخص روایی محتوایی، روایی محتوایی قابل قبولی ندارند. در تحقیق حاضر تعداد متخصصینی که پرسشنامه روایی در بین آن ها توزیع شد ۱۰ نفر بودند بنابراین بر اساس جدول ۱ مقدار CVR برای هر شاخص باید بالاتر از ۰/۶۲ باشد.

جدول ۱. نتایج روایی محتوای پرسشنامه ها

عوامل	میزان ضرورت			CVR	نتیجه
	ضروری	مفید ولی ضرورت ندارد	غیر ضروری		
فشار رقابتی بازار فولاد	۹	۱	–	۰/۸	تایید
کاهش اثربخشی بازاریابی سنتی	۱۰	–	–	۰	تایید
افزایش پیچیدگی رفتار مشتریان صنعتی	۱۰	–	–	۰	تایید
نیاز به پیش‌بینی تقاضا	۹	۱	–	۰/۸	تایید
رشد فناوری‌های دیجیتال	۹	۱	–	۰/۸	تایید
فشار مدیریت ارشد برای بهره‌وری	۹	۱	–	۰/۸	تایید
دسترسی به داده‌های گسترده مشتریان	۱۰	–	–	۰	تایید
تغییر کانال‌های ارتباطی مشتریان	۱۰	–	–	۰	تایید
ضرورت شخصی‌سازی پیشنهادات فروش	۱۰	–	–	۰	تایید
گذار از بازاریابی واکنشی به بازاریابی پیش‌نگر	۱۰	–	–	۰	تایید
کاهش عدم‌قطعیت بازار از طریق تحلیل الگوریتمی	۱۰	–	–	۰	تایید
تغییر منطق ارزش‌آفرینی در بازاریابی صنعتی	۱۰	–	–	۰	تایید
بازتعریف مفهوم مزیت رقابتی پایدار	۱۰	–	–	۰	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان عامل تغییر پارادایم بازاریابی	۱۰	–	–	۰	تایید
مقاومت کارکنان در برابر فناوری	۹	۱	–	۰/۸	تایید
کمبود مهارت‌های دیجیتال	۹	–	۱	۰/۸	تایید
هزینه بالای پیاده‌سازی	۱۰	–	–	۰	تایید
کیفیت پایین داده‌ها	۱۰	–	–	۰	تایید
نبود مشاوران متخصص صنعتی	۱۰	–	–	۰	تایید
مشکلات زیرساخت IT	۱۰	–	–	۰	تایید
نگرانی‌های امنیت اطلاعات	۹	۱	–	۰/۸	تایید
قوانین و محدودیت‌های بیرونی	۹	–	۱	۰/۸	تایید
شکاف شناختی بین انسان و سیستم‌های هوشمند	۱۰	–	–	۰	تایید
عقلانیت محدود الگوریتمی	۱۰	–	–	۰	تایید
اخلاق‌مندی الگوریتم‌ها در بازاریابی	۱۰	–	–	۰	تایید
نهادینه‌سازی تصمیم‌گیری مبتنی بر الگوریتم	۹	۱	–	۰/۸	تایید

1. content validity ratio Q5

فرهنگ سازمانی سنتی	۹	۱	–	۰/۸	تایید
ساختار متمرکز تصمیم‌گیری	۱۰	–	–	۰	تایید
اندازه و مقیاس شرکت	۱۰	–	–	۰	تایید
سطح بلوغ دیجیتال سازمان	۸	۲	–	۰/۶	رد
سابقه استفاده از سیستم‌های اطلاعاتی	۹	۱	–	۰/۸	تایید
وضعیت بازار داخلی فولاد	۹	۱	–	۰/۸	تایید
حمایت مدیریت ارشد	۱۰	–	–	۰	تایید
همکاری با شرکت‌های دانش‌بنیان	۱۰	–	–	۰	تایید
هم‌تکاملی فناوری و استراتژی بازاریابی	۱۰	–	–	۰	تایید
وابستگی مسیر دیجیتال	۱۰	–	–	۰	تایید
بازاریابی به‌عنوان معماری داده	۱۰	–	–	۰	تایید
بازار به‌عنوان شبکه داده‌ای	۹	۱	–	۰/۸	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان قابلیت پویا	۹	۱	–	۰/۸	تایید
استفاده از تحلیل داده هوشمند	۱۰	–	–	۰	تایید
پیاده‌سازی CRM هوشمند	۱۰	–	–	۰	تایید
شخصی‌سازی پیام‌های بازاریابی	۹	۱	–	۰/۸	تایید
اتوماسیون فرآیندهای بازاریابی	۹	۱	–	۰/۸	تایید
تحلیل پیش‌بینانه بازار	۱۰	–	–	۰	تایید
استفاده از شبکه‌های اجتماعی صنعتی	۱۰	–	–	۰	تایید
آموزش کارکنان	۱۰	–	–	۰	تایید
همکاری با متخصصانAI	۹	۱	–	۰/۸	تایید
اجرای تدریجی پروژه	۹	۱	–	۰/۸	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان منطق تصمیم‌سازی بازاریابی	۹	۱	–	۰/۸	تایید
بازاریابی به‌مثابه سیستم هوشمند تطبیقی	۱۰	–	–	۰	تایید
بازاریابی خودیادگیر	۱۰	–	–	۰	تایید
انتقال قدرت تحلیلی از فرد به سیستم	۱۰	–	–	۰	تایید
افزایش دقت تصمیم‌گیری بازاریابی	۱۰	–	–	۰	تایید
بهبود جذب و نگهداشت مشتری	۱۰	–	–	۰	تایید
کاهش هزینه‌های بازاریابی	۱۰	–	–	۰	تایید
افزایش فروش هدفمند	۱۰	–	–	۰	تایید
افزایش مزیت رقابتی	۱۰	–	–	۰	تایید
افزایش شفافیت بازار	۹	۱	–	۰/۸	تایید
بهبود برندینگ دیجیتال	۹	–	۱	۰/۸	تایید
افزایش چابکی سازمان	۱۰	–	–	۰	تایید
آمادگی برای آینده دیجیتال	۱۰	–	–	۰	تایید
بازتعریف نقش بازاریاب در عصر الگوریتم‌ها	۱۰	–	–	۰	تایید
جایگزینی شهود مدیریتی با عقلانیت محاسباتی	۱۰	–	–	۰	تایید

پس از بررسی تک تک آیتم ها و سؤالات پرسشنامه نتایج نشان داده است با توجه به اینکه مقدار CVR برای همه سوالات بزرگتر از ۰/۳۸ (مقدار روایی ذکر شده در جداول فوق) شده است، اعتبار محتوایی این آیتم ها تایید می گردد.

شاخص روایی محتوایی[1] (CVI): همچنین برای تعیین CVI از متخصصان درخواست می شود تا هر آیتم را براساس طیف چهار قسمتی غیر مرتبط، نیاز به بازبینی جدی، تعداد نظرات مرتبط اما نیاز به بازبینی و کاملاً مرتبط بررسی نماید. سپس پاسخ ها مطابق فرمول زیر محاسبه می گردد.

با همین فرمول برای تمامی آیتم ها CVI محاسبه می گردد و میانگین آنها به صورت CVI تعریف می شود (در صورتی که نمرهٔ CVI از ۰،۷۹) بالاتر باشد روایی محتوای مقیاس مورد تایید می باشد. جدول ۲ نمره CVI را برای سوالات نشان می‌دهد.

جدول ۲. نتایج روایی محتوایی CVI

عوامل	میزان ضرورت				CVI	نتیجه
	کاملا مرتبط	مرتبط اما نیاز به بازبینی دارد	نیاز به بازبینی جدی دارد	غیر مرتبط		
فشار رقابتی بازار فولاد	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
کاهش اثربخشی بازاریابی سنتی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش پیچیدگی رفتار مشتریان صنعتی	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
نیاز به پیش‌بینی تقاضا	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
رشد فناوری‌های دیجیتال	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
فشار مدیریت ارشد برای بهره‌وری	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
دسترسی به داده‌های گسترده مشتریان	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
تغییر کانال‌های ارتباطی مشتریان	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
ضرورت شخصی‌سازی پیشنهادات فروش	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
گذار از بازاریابی واکنشی به بازاریابی پیش‌نگر	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
کاهش عدم‌قطعیت بازار از طریق تحلیل الگوریتمی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
تغییر منطق ارزش‌آفرینی در بازاریابی صنعتی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
بازتعریف مفهوم مزیت رقابتی پایدار	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان عامل تغییر پارادایم بازاریابی	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
مقاومت کارکنان در برابر فناوری	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
کمبود مهارت‌های دیجیتال	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
هزینه بالای پیاده‌سازی	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
کیفیت پایین داده‌ها	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
نبود مشاوران متخصص صنعتی	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
مشکلات زیرساخت IT	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
نگرانی‌های امنیت اطلاعات	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
قوانین و محدودیت‌های بیرونی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
شکاف شناختی بین انسان و سیستم‌های هوشمند	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
عقلانیت محدود الگوریتمی	۸	–	۲	–	۰/۸	تایید
اخلاق‌مندی الگوریتم‌ها در بازاریابی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
نهادینه‌سازی تصمیم‌گیری مبتنی بر الگوریتم	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
فرهنگ سازمانی سنتی	۸	–	۲	–	۰/۸	تایید
ساختار متمرکز تصمیم‌گیری	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
اندازه و مقیاس شرکت	۸	–	۱	۱	۰/۸	تایید

1. Content Validity Index

سطح بلوغ دیجیتال سازمان	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
سابقه استفاده از سیستم‌های اطلاعاتی	۸	–	۲	–	۰/۸	تایید
وضعیت بازار داخلی فولاد	۸	۱	–	۱	۰/۹	تایید
حمایت مدیریت ارشد	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
همکاری با شرکت‌های دانش‌بنیان	۸	۱	–	۱	۰/۹	تایید
هم‌تکاملی فناوری و استراتژی بازاریابی	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
وابستگی مسیر دیجیتال	۸	–	۱	۱	۰/۸	تایید
بازاریابی به‌عنوان معماری داده	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
بازار به‌عنوان شبکه داده‌ای	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان قابلیت پویا	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
استفاده از تحلیل داده هوشمند	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
پیاده‌سازی CRM هوشمند	۸	–	۲	–	۰/۸	تایید
شخصی‌سازی پیام‌های بازاریابی	۸	۱	–	۱	۰/۹	تایید
اتوماسیون فرآیندهای بازاریابی	۱/۰۰۰	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰
تحلیل پیش‌بینانه بازار	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
استفاده از شبکه‌های اجتماعی صنعتی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
آموزش کارکنان	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
همکاری با متخصصان AI	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
اجرای تدریجی پروژه	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
هوش مصنوعی به‌عنوان منطق تصمیم‌سازی بازاریابی	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
بازاریابی به‌مثابه سیستم هوشمند تطبیقی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
بازاریابی خودیادگیر	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
انتقال قدرت تحلیلی از فرد به سیستم	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش دقت تصمیم‌گیری بازاریابی	۸	۱	۱	–	۰/۹	تایید
بهبود جذب و نگهداشت مشتری	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
کاهش هزینه‌های بازاریابی	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش فروش هدفمند	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش مزیت رقابتی	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش شفافیت بازار	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
بهبود برندینگ دیجیتال	۹	۱	–	–	۱/۰۰۰	تایید
افزایش چابکی سازمان	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید
آمادگی برای آینده دیجیتال	۸	۲	–	–	۱/۰۰۰	تایید
بازتعریف نقش بازاریاب در عصر الگوریتم‌ها	۱۰	–	–	–	۱/۰۰۰	تایید

بررسی پایایی با آلفای کرونباخ: معیاری کلاسیک برای سنجش پایایی و سنجه‌ای مناسب برای ارزیابی پایداری درونی (سازگاری درونی) محسوب می‌شود. در مورد پایداری درونی باید گفت که یکی از مواردی که برای سنجش پایایی در روش های آماری به‌کار می‌رود، پایداری درونی مدل های اندازه گیری است. در حقیقت پایداری درونی نشانگر میزان همبستگی بین یک سازه و شاخص های مربوطه به آن است. مقدار بالای واریانس تبیین شده بین سازه و شاخص‌هایش در مقابل خطای اندازه‌گیری مربوط به هر شاخص، پایداری درونی بالا را نتیجه می‌دهد. مقدار آلفای کرونباخ بالاتر از ۰/۷ بیانگر پایایی قابل قبول است. هر چند موس و همکاران (۱۹۹۸) در مورد متغیرهایی با تعداد سوالات انداک، مقدار ۰/۶ را به‌عنوان سرحد ضریب آلفای کرونباخ معرفی کرده‌اند. بر این اساس، به ۲۰ نفر از جامعه آماری پرسشنامه برای تعیین پایایی پرسشنامه داده شد تا

تکمیل کنند و سپس بعد از بررسی پرسشنامه ها نتایج حاصل برابر با جدول ۳ مقدار آلفای کرونباخ برای تمامی شاخص ها بیشتر از ۰/۷ است که این موضوع بیانگر پایایی قابل قبول است.

جدول ۳. مقادیر آلفای کرونباخ

متغیر	تعداد گویه	ضریب آلفای کرونباخ
پرسشنامه آگاهی	۷۴	۰/۸۳۳

قبل از وارد شدن به مرحله آزمون فرض‌ها لازم است تا از وضعیت نرمال بودن داده‌ها اطلاع حاصل شود، تا بر اساس نرمال بودن یا نبودن آن‌ها، آزمون‌ها استفاده شود. در این آزمون اگر سطح معنی‌داری بدست آمده از اجرای آزمون، بزرگتر از مقدار خطا یعنی ۰/۰۵ باشد فرض H_1 و در غیر اینصورت فرض H_0 تأیید خواهد شد.

H_0: داده‌ها نرمال نیست (از جامعه نرمال نیامده‌اند)

H_1: داده‌ها نرمال است (از جامعه نرمال آمده‌اند)

جدول٤. آزمون کولموگروف- اسمیرنوف برای متغیرهای پژوهش

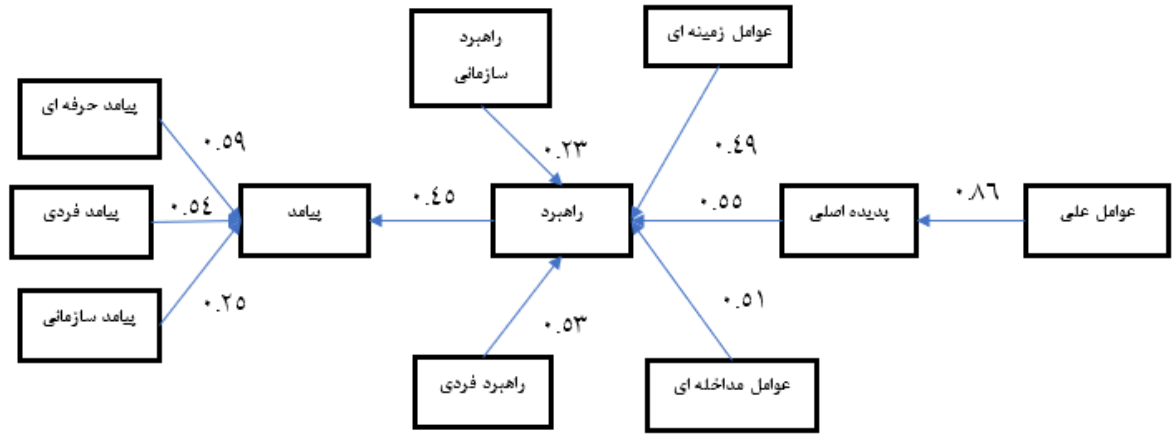
متغیر	مقدار آزمون	سطح معناداری
شرایط علی	۰/۳۵۵	۰/۱۱۲
پدیده اصلی	۰/۲۲۲	۰/۱۰۹
بستر حاکم	۰/۳۸۹	۰/۱۹۵
مداخله‌گر	۰/۱۵۵	۰/۲۰۱
راهبردها	۰/۵۵۱	۰/۱۴۵
پیامد	۰/۲۲۱	۰/۱۲۳

با توجه به این‌که سطح معناداری برای متغیرهای پژوهش بزرگتر از ۰/۰۵ است پس فرض H_1 تایید می‌شود و نتیجه می‌گیریم که داده‌های جمع‌آوری شده برای متغیرهای پژوهش نرمال است.

بعد از بررسی برازش مدل اندازه‌گیری به بررسی مدل ساختاری پرداخته شده است. در مدل ساختاری چگونگی پیوند متغیرهای پنهان با یکدیگر تبیین می شود. از معیارهای ضریب مسیر، ضریب تعیین و آماره تی برای ارزیابی مدل استفاده می شود. اعدادی که بر روی مسیر سازه‌ها با یکدیگر نشان داده شده است، ضریب مسیر نامیده می‌شود. این اعداد بیان‌گر بتای استاندارد شده در رگرسیون یا ضریب همبستگی دو سازه است و برای بررسی میزان تأثیر مستقیم یک متغیر بر متغیر دیگر ارائه می‌شود. اعداد داخل هر دایره نشاندهنده ضریب تعیین سازه اصلی است و مقدار آن همیشه بین صفر و یک تغییر می کند. هرچه ضریب تعیین بزرگ‌تر باشد نشان می‌دهد که خط رگرسیون بهتر توانسته تغییرات متغیر وابسته را به متغیر مستقل نسبت دهد. تمامی ضرایب مسیر و ضریب تعیین مدل کلی پژوهش، در شکل ۱ نمایش داده شده است. برای آزمون معنی‌داری فرضیه‌ها آزمون بوت استراپ بکار گرفته شده و از شاخص جزئی مقدار آماره تی استفاده شده است. مقدار تی بیشتر از ۱/۹۶، نشاندهنده صحت رابطه بین سازه‌ها در سطح اطمینان ۹۵درصد و درنتیجه شرایط مطلوب بخش ساختاری مدل است. نتایج نشان داد که عوامل علی با ضریب رگرسیونی ۰/۸۶۵ بر پدیده اصلی تاثیر دارد. از طرفی دیگر پدیده اصلی

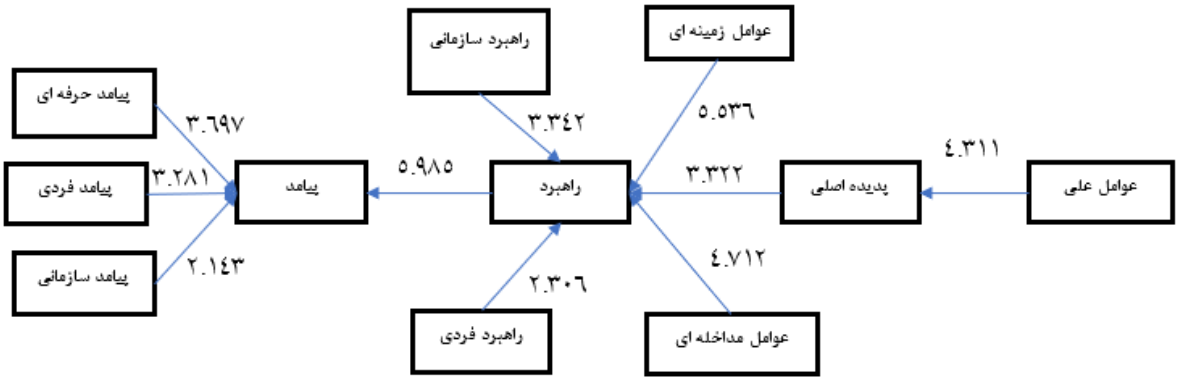
با ضریب رگرسیونی ۰/۵۵۷ بر راهبرد تاثیرگذار است. عوامل زمینه ای و مداحله ای نیز با ضرایب رگرسونی ۰/۴۹۶ و ۰/۵۱۲ بر راهبرد تاثیر دارد. نهایتا راهبرد نیز با ضریب رگرسیونی ۰/۴۵ بر پیامد تاثیر میگذارد.

شکل ۱. ضرایب مسیر و ضریب تعیین مدل کلی پژوهش



ضرایب تی مدل کلی پژوهش، در شکل ۲ نمایش داده‌شده است. با توجه به نمودار و میزان ضرایب معنی‌داری، ازآنجاکه برای رد یا تأیید فرضیه‌ها مقدار تی باید بیشتر از ۱/۹۶+ یا کمتر از ۱/۹۶- باشد، مقدار پارامتر بین دو دامنه در الگو مهم شمرده نمی‌شود، همچنین مقادیر بین این دو مقدار حاکی از عدم وجود تفاوت معنی‌دار مقدار محاسبه شده برای وزن‌های رگرسیونی با مقدار صفر در سطح ۹۵ درصد دارد. برای تعیین مطلوب یا نامطلوب بودن وضعیت متغیر نیز به آماره تی توجه می شود. نتایج نشان می دهد که روابط بین متغیر ها در سطح معناداری ۰/۰۵ تایید می شود.

شکل ۲. ضرایب t-value مدل کلی پژوهش



در آزمون فرضیات تحقیق با استفاده از مدل معادلات ساختاری، اولا خروجی نرم افزار نشان دهنده مناسب بودن مدل ساختاری برازش یافته برای آزمون فرضیات هستند. با توجه به خروجی لیزرل مقدار $\chi 2$ محاسبه شده برابر با ۱۰۷۲.۰۴ می باشد که نسبت به (تقسیم بر) درجه آزادی ۳۷۱ مقدار بدست آمده کمتر از عدد ۳ می باشد. میزان RMSEA =۰/۰۷۰ نیز نشان دهنده مناسب بودن برازش مدل ساختاری است. به عبارت دیگر داده های مشاهده شده تا میزان زیادی منطبق بر مدل مفهومی تحقیق است. مقدار NFI IFI,RFI,NNFI و CFI بالای ۹۰ درصد محاسبه شده که نشان دهنده برازش بالای مدل می باشد.

شاخصهای برازش و نتایج مقایسه آن با مقادیر مجاز در جدول ۵ آمده است.

جدول ۵. شاخص های برازش مدل

نام شاخص	مقدار بدست آمده	حد مجاز
X^2/df	۲/۸۸	کمتر از ۳
GFI	۰/۹۱	بالاتر از ۰/۹
AGFI	۰/۹۴	بالاتر از ۰/۹
CFI	۰/۹۴	بالاتر از ۰/۹
NFI	۰/۹۳	بالاتر از ۰/۹
NNFI	۰/۹۰	بالاتر از ۰/۹
RMSEA	۰/۰۵۱	کمتر از ۰/۱

با توجه به شاخص های ارائه شده د ر جدول بالا می توان گفت که مدل پژوهش از برازش مناسبی برخوردار است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف طراحی و اعتبارسنجی الگوی بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در صنعت فولاد انجام شده است. آنچه در این تحقیق مورد توجه قرار گرفت، صرفاً شناسایی عوامل مؤثر نبود، بلکه تلاش شد تا با نگاهی کل‌نگر، چگونگی شکل‌گیری و پیامدهای این پدیده در بستر صنعت فولاد تبیین گردد. یافته‌های پژوهش نشان داد که بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در این صنعت، پدیده‌ای تک‌عاملی و ساده نیست، بلکه نتیجه تعامل پیچیده‌ای از نیروهای محیطی، سازمانی و راهبردی است که در یک سیستم علی یکپارچه معنا می‌یابد.

آنچه این پژوهش را از مطالعات مشابه متمایز می‌سازد، تأکید بر بومی‌سازی مفاهیم در بستر صنعت فولاد ایران است. بررسی‌ها نشان داد که اگرچه مبانی نظری هوش مصنوعی در بازاریابی دیجیتال ریشه در ادبیات جهانی دارد، اما نحوه تحقق و اثربخشی آن در صنعت فولاد، متأثر از عواملی چون فرهنگ سازمانی سنتی، ساختارهای متمرکز تصمیم‌گیری و محدودیت‌های زیرساختی است که در پژوهش‌های پیشین کمتر بدان پرداخته شده بود. از این منظر، این تحقیق توانسته است شکاف میان نظریه‌های جهانی و واقعیت‌های بومی را تا حد قابل قبولی پوشش دهد.

تأمل در یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که هوش مصنوعی در بازاریابی دیجیتال صنعت فولاد، بیش از آنکه یک ابزار فناورانه باشد، منطق نوین تصمیم‌گیری و ارزش‌آفرینی محسوب می‌شود. سازمان‌هایی قادر به بهره‌گیری از این ظرفیت هستند که بتوانند تحول دیجیتال را در سطح راهبردی درک کرده و صرفاً به دنبال خرید و نصب نرم‌افزارهای هوشمند نباشند. این مهم، مستلزم بازتعریف نقش‌ها، فرآیندها و شایستگی‌های سازمانی در تعامل با فناوری‌های نوین است.

پیشنهادهای کاربردی

بر اساس یافته‌های پژوهش و با عنایت به چالش‌ها و مقتضیات صنعت فولاد، پیشنهادهای زیر برای بهبود و ارتقای بازاریابی دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی ارائه می‌گردد:

۱. ایجاد واحد تخصصی تحول دیجیتال در ساختار سازمانی: به شرکت‌های فعال در صنعت فولاد پیشنهاد می‌شود با ایجاد واحدی مستقل تحت عنوان "تحول دیجیتال و بازاریابی هوشمند" که به طور مستقیم زیر نظر مدیرعامل یا هیأت مدیره فعالیت کند، زمینه نهادینه‌سازی رویکردهای نوین بازاریابی را فراهم آورند. این واحد می‌تواند نقش تسهیل‌گر و یکپارچه‌ساز میان فناوری اطلاعات، بازاریابی و فروش ایفا کند.

۲. سرمایه‌گذاری هدفمند در زیرساخت‌های داده و تحلیل: موفقیت هوش مصنوعی در بازاریابی دیجیتال، وابستگی کامل به کیفیت و کمیت داده‌ها دارد. به مدیران توصیه می‌شود پیش از هرگونه سرمایه‌گذاری در ابزارهای هوشمند، نسبت **to** ایجاد و

یکپارچه‌سازی پایگاه‌های داده مشتریان، فرآیندهای فروش و اطلاعات بازار اقدام نمایند. داده‌های پراکنده و ناقص، بزرگ‌ترین مانع پیاده‌سازی موفق هوش مصنوعی خواهد بود.

۳. توانمندسازی نیروی انسانی در حوزه داده و فناوری: با توجه به یافته‌های پژوهش مبنی بر نقش کلیدی کمبود مهارت‌های دیجیتال به‌عنوان عامل مداخله‌گر، به شرکت‌ها پیشنهاد می‌شود برنامه‌های آموزشی منظمی برای ارتقای سواد دیجیتال و داده‌محوری کارکنان بازاریابی و فروش طراحی و اجرا کنند. جذب نیروهای متخصص در حوزه علم داده و بازاریابی دیجیتال نیز می‌تواند این فرآیند را تسریع بخشد.

۴. طراحی سیستم‌های CRM هوشمند متناسب با مشتریان صنعتی: به جای بهره‌گیری از راهکارهای عمومی و کپی‌برداری صرف از الگوهای B2C، به شرکت‌های فولادی توصیه می‌شود سیستم‌های مدیریت ارتباط با مشتری (CRM) خود را بر اساس ویژگی‌های منحصربه‌فرد مشتریان صنعتی (چرخه فروش طولانی، خریدهای تکراری، اهمیت خدمات پس از فروش و ...) طراحی و پیاده‌سازی نمایند.

۵. بازنگری در فرآیندهای سنتی بازاریابی: یافته‌های پژوهش نشان داد بازاریابی سنتی اثربخشی خود را در بازار پرتلاطم کنونی از دست داده است. به مدیران توصیه می‌شود فرآیندهای سنتی نظیر قیمت‌گذاری دستی، توزیع یکنواخت پیام‌های بازاریابی و پیش‌بینی تقاضا به روش‌های قدیمی را کنار گذاشته و به سمت راهکارهای هوشمند و داده‌محور حرکت کنند.

۶. ایجاد سازوکارهای ارزیابی مستمر: با توجه به پویایی فناوری و تغییرات سریع محیطی، به شرکت‌ها پیشنهاد می‌شود شاخص‌های ارزیابی عملکرد بازاریابی دیجیتال خود را به‌روزرسانی کرده و به صورت مستمر اثربخشی راهبردهای مبتنی بر هوش مصنوعی را پایش نمایند. بازگشت سرمایه (ROI)، نرخ جذب و نگهداشت مشتری و دقت پیش‌بینی‌ها از مهم‌ترین شاخص‌های قابل پایش هستند.

۷. همکاری با استارتاپ‌ها و شرکت‌های فناور: به منظور کاهش هزینه‌ها و تسریع در یادگیری، به شرکت‌های فولادی توصیه می‌شود از ظرفیت استارتاپ‌ها و شرکت‌های دانش‌بنیان فعال در حوزه هوش مصنوعی و بازاریابی دیجیتال بهره گیرند. این همکاری می‌تواند در قالب پروژه‌های مشترک، برون‌سپاری بخشی از فعالیت‌ها یا ایجاد مراکز نوآوری مشترک شکل گیرد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

دهقان، الهام و عباس خدادادی. (۱۳۹۶). تعیین نحوه سنجش میزان موفقیت بازاریابی صنعتی در حوزه انطباق محصولات با نیازهای بهره بردار در پروژه های نفتی، سومین کنفرانس ملی رویکردهای نوین در علوم مدیریت ، اقتصاد و حسابداری، بابل، موسسه علمی تحقیقاتی کومه علم آوران دانش.

روستا، علیرضا و داود یعقوبی. (۱۳۹۷). اثر شخصیت فروشنده بر عملکرد فروش در بازاریابی صنعتی بر اساس مدلDISC، دومین کنفرانس بین المللی تحولات نوین در مدیریت ، اقتصاد و حسابداری، تهران، موسسه آموزش عالی علامه خویی (ره) –شرکت بین المللی کوش.

ریایی، علی و محدثه معصومی. (۱۳۹۶). بررسی و شناسایی اصول قیمت گذاری مورد مطالعه محصولات صنعتی، اولین کنفرانس ملی رویکردهای نوین در علوم مدیریت،اقتصاد و حسابداری، ساری، شرکت سارینا پروژه رها دانش.

زربازو، مارشا. (۱۳۹۷). تحلیل و واکاوی رفتار خرید خریداران و مصرف کنندگان صنعتی، فصلنامه پژوهش های جدید در مدیریت و حسابداری، ۴(۱۲).

قاسمی، محمدرضا. (۱۳۹۷). بررسی رابطه میان ارزش برند صنعتی و عملکرد ارتباطی در بازارهای کسب و کار (مورد مطالعه: شرکت مهندسی توسعه ساختار سداد)، کنفرانس ملی الگوهای نوین در مدیریت و کسب و کار با رویکرد حمایت از کارآفرینان ملی، تهران، موسسه آموزش عالی نگاره.

References

Behera, R. K., Gunasekaran, A., Gupta, S., Kamboj, S., & Bala, P. K. (2020). Personalized digital marketing recommender engine. *Journal of Retailing and Consumer Services*, 53, 101799.

Casillas, J., & Martínez-López, F. J. (2009). Mining uncertain data with multiobjective genetic fuzzy systems to be applied in consumer behaviour modelling. *Expert Systems with Applications*, 36(2, part 1), 1645–1659.

Chan, S. L., & Ip, W. H. (2011). A dynamic decision support system to predict the value of customer for new product development. *Decision Support Systems*, 52, 178–188.

Dehghan, E., & Khodadadi, A. (2017). Determining how to measure the success of industrial marketing in the field of product adaptation to user needs in oil projects. In *Third National Conference on New Approaches in Management Sciences, Economics and Accounting*. Babol, Iran: Koomeh Elamavaran Danesh Scientific-Research Institute.

Farajpour, R. (2025). Legal and Comparative Analysis of Civil Liability of Artificial Intelligence in Automated Decision-Making. AI and Tech in Behavioral and Social Sciences, 3(3), 1-9. https://doi.org/10.61838/kman.aitech.3.3.4

Farajpour,Reza . (2026). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal system, Journal of Law and Political Studies, 5 (1),182-196. https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353

Ghasemi, M. R. (2018). Investigating the relationship between industrial brand value and communication performance in business markets (Case study: Sadad Structure Development Engineering Company). In *National Conference on New Patterns in Management and Business with a Focus on Supporting National Entrepreneurs*. Tehran, Iran: Negareh Higher Education Institute.

Johnsen, T. E. (2018). Purchasing and supply management in an industrial marketing perspective. *Industrial Marketing Management*, 69, 91-97.

Lin, P.-C., Wang, J., & Chin, S.-S. (2009). Dynamic optimization of price, warranty length and production rate. *International Journal of Systems Science*, 40, 411–420.

Martínez-López, F. J., & Casillas, J. (2013). Artificial intelligence-based systems applied in industrial marketing: An historical overview, current and future insights. *Industrial Marketing Management*, 42(4), 489-495.

Martínez-López, F. J., & Casillas, J. (2017). Artificial intelligence-based systems applied in industrial marketing: An historical overview, current and future insights. *Industrial Marketing Management*, 42(4), 489-495.

Riaei, A., & Masoumi, M. (2017). Investigating and identifying pricing principles in industrial products (Case study). In *First National Conference on New Approaches in Management Sciences, Economics and Accounting*. Sari, Iran: Sarina Projeh Raha Danesh Company.

Rousta, A., & Yaghoubi, D. (2018). The effect of salesperson personality on sales performance in industrial marketing based on the DISC model. In *Second International Conference on New Developments in Management, Economics and Accounting*. Tehran, Iran: Allameh Khoyi Higher Education Institute – Koush International Company.

Ruiz, C. A. D., & Kowalkowski, C. (2014). Market representations in industrial marketing: Could representations influence strategy? *Industrial Marketing Management*, 43(6), 1026-1034.

Saura, J. R., Palos-Sanchez, P. R., & Correia, M. B. (2019). Digital marketing strategies based on the e-business model: Literature review and future directions. In *Organizational Transformation and Managing Innovation in the Fourth Industrial Revolution* (pp. 86-103). IGI Global.

Umamaheswari, D. D. (2024). Role of Artificial Intelligence in Marketing Strategies and Performance. *Migration Letters*, 21(S4), 1589-1599.

Zarbazo, M. (2018). Analysis and investigation of buying behavior of industrial buyers and consumers. *Quarterly Journal of New Research in Management and Accounting*, 4(12).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Hermeneutics of Love in Persian Mystical Literature: From Traditional Interpretation to Postmodern Reading

Zahra Khatami Kashani

Department of Persian Language and Literature, Nar.C., Islamic Azad University, Narag, Iran. Email: 1261776666@iau.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 03 September 2025
Received in revised form 28 November 2025
Accepted 08 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Love,
Persian Mystical Literature,
Interpretation,
Hermeneutics,
Rumi,
Hafez

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine the hermeneutic function of the concept of love in the works of Sanai and Attar and to demonstrate that, in Persian mystical literature, love transcends a merely lyrical theme and operates as an ontological key for understanding both text and world. It also seeks to clarify the role of love in shaping the interpretive horizons of mystical texts.

Method: The research adopts a descriptive analytical and comparative approach. Drawing upon the foundations of philosophical hermeneutics, particularly the perspectives of Hans Georg Gadamer and Paul Ricoeur, along with certain postmodern readings, it analyzes the position and function of the concept of love in the works of Sanai and Attar. In this process, selected passages from the major texts of these two poets are examined as analytical evidence.

Results: The findings indicate that in these texts love functions not merely as an emotional impulse but as a principle that organizes meaning. Sanai, through his critique of partial reason and superficial asceticism, establishes a mystical language grounded in love, while Attar radicalizes the notion of kharabat nishini (tavern dwelling) and expands this logic toward a process of de identification and the fluidity of meaning. This development reflects a transition from the initial formulation of the discourse of love to a more complex stage within the mystical tradition.

Conclusion: Love, as a fundamental logic of mystical understanding, creates a bridge between the Islamic-Iranian hermeneutical tradition and modern theories of textual interpretation, thereby enabling the rereading of classical texts within contemporary horizons of meaning. Accordingly, love can be regarded as one of the central axes for interpreting and understanding Persian mystical texts in contemporary scholarship.

Cite this article: Khatami Kashani, Z. (2026). Hermeneutics of Love in Persian Mystical Literature: From Traditional Interpretation to Postmodern Reading. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-30.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2090872.1789

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090872.1789

Introduction

Encountering mystical texts in the modern era, including in the space of literary criticism, cultural studies, and contemporary hermeneutics, has opened new horizons, and in those texts that use stories, allegories, and symbols, as well as texts that are the product of selflessness, time, present, inner experiences, personal language, etc., we often witness the objective realization of the practical side of Gadamer and Ricoeur. Philosophical hermeneutics, especially in the works of Gadamer and Ricoeur, emphasizes the historical nature of understanding, the role of preconceptions, and the multi-layeredness of meaning (Balo, 2019). However, in postmodern reading, which is predominantly ontological and not epistemological, love is no longer a universal and unique truth; Rather, it is a multilayered, disjointed, and multi-narrated experience that is subject to micro narratives and multi voicedness. This reading negates a fixed beloved and reads love as an existential fluid rather than a fixed truth, thus providing new possibilities for rethinking classical texts. In such a situation, the main question is whether it is possible to reread mystical love in relation to these new theoretical systems without losing its sacred, interpretive, and traditional character? And what is the relationship between the traditional mystical interpretation and contemporary readings of love, namely, conflict, continuity, or re-creation? Relying on reliable sources in the fields of Islamic mysticism, Persian poetry, and philosophical hermeneutics, the present study attempts to show that love in Persian mystical literature is a multidimensional phenomenon that finds meaning both within the tradition of interpretation and can be reinterpreted in new hermeneutical horizons. In this study, the theoretical foundations of love and interpretation in Persian mysticism are first examined, then the capacities of Gadamerian and Recovery hermeneutics for analyzing mystical texts are explained, and finally the possibilities and limitations of a postmodern reading of mystical love are evaluated. Accordingly, the present study seeks to show that “love” in Persian mystical literature is not a simple theme, but a focus for the production and interpretation of meaning; a focus through which the relationship between tradition, text, and reader can be reconsidered at a new level.

Method

The research adopts a descriptive analytical and comparative approach. Drawing upon the foundations of philosophical hermeneutics, particularly the perspectives of Hans Georg Gadamer and Paul Ricoeur, along with certain postmodern readings, it analyzes the position and function of the concept of love in the works of Sanai and Attar. In this process, selected passages from the major texts of these two poets are examined as analytical evidence.

Results

The findings indicate that in these texts love functions not merely as an emotional impulse but as a principle that organizes meaning. Sanai, through his critique of partial reason and superficial asceticism, establishes a mystical language grounded in love, while Attar radicalizes the notion of kharabat nishini (tavern dwelling) and expands this logic toward a process of de identification

and the fluidity of meaning. This development reflects a transition from the initial formulation of the discourse of love to a more complex stage within the mystical tradition.

Conclusion

The study of postmodern readings shows that this approach, by emphasizing the instability of meaning and the plurality of narratives, can reveal new dimensions of mystical texts, but at the same time it also faces some limitations. If mystical love is reduced to a mere play of signs or linguistic discourse, its connection with the behavioral experience, the sacred, and the ontological foundations of mysticism will be ignored. Hence, the present analysis shows that postmodern reading is beneficial when it is used in interaction with the traditional horizon of the text, not in its complete replacement. Therefore, it can be said that love in Persian mystical literature should not be considered merely a literary subject, but rather the fundamental logic of understanding and interpretation in this tradition. This logic both transforms the existential experience of the seeker and turns the language of mystical poetry into an arena for the production of multilayered meanings. Therefore, the hermeneutic reading of mystical texts can create a bridge between the Islamic-Iranian interpretive tradition and contemporary theories of textual understanding, and show that Persian mystical literature still has a high capacity for dialogue with new philosophical ideas.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

هرمنوتیک عشق در ادبیات عرفانی فارسی: از تأویل سنتی تا خوانش پسامدرن

زهرا خاتمی کاشانی

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران. رایانامه: 1261776666@iau.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
عشق،
ادبیات عرفانی فارسی،
تأویل،
هرمنوتیک،
پسامدرن

چکیده

هدف: بررسی کارکرد هرمنوتیکی مفهوم «عشق» در آثار سنایی و عطار و نشان دادن اینکه عشق در ادبیات عرفانی فارسی فراتر از یک مضمون غنایی، به‌عنوان کلیدی هستی‌شناختی برای فهم متن و جهان عمل می‌کند. همچنین این پژوهش می‌کوشد جایگاه عشق را در شکل‌گیری افق‌های تفسیری متون عرفانی روشن سازد.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی توصیفی–تحلیلی و تطبیقی انجام شده و با تکیه بر مبانی هرمنوتیک فلسفی به‌ویژه دیدگاه‌های گادامر و ریکور، همراه با خوانش‌های پسامدرن، به تحلیل جایگاه و کارکرد مفهوم عشق در آثار سنایی و عطار می‌پردازد. در این مسیر، نمونه‌هایی از متون برجسته این دو شاعر به‌عنوان شواهد تحلیلی بررسی شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که عشق در این متون فراتر از هیجان عاطفی، به‌عنوان اصل سازمان‌دهنده معنا عمل می‌کند. سنایی با نقد عقل جزوی و زهد صوری، زبان عرفانی مبتنی بر عشق را بنیان می‌گذارد و عطار با رادیکال‌تر کردن مفهوم خرابات‌نشینی، این منطق را به سوی هویت‌زدایی و سیالیت معنا گسترش می‌دهد. این تحول نشان‌دهنده گذار از صورت‌بندی آغازین گفتمان عشق به مرحله‌ای پیچیده‌تر در سنت عرفانی است.

نتیجه‌گیری: عشق به‌عنوان منطق بنیادین فهم عرفانی، پیوندی میان سنت تأویلی اسلامی–ایرانی و نظریه‌های نوین متن‌شناسی برقرار می‌کند و امکان بازخوانی متون کلاسیک را در افق‌های معنایی معاصر فراهم می‌سازد. از این رو، می‌توان عشق را یکی از مهم‌ترین محورهای تفسیر و فهم متون عرفانی فارسی در مطالعات معاصر دانست.

استناد: خاتمی کاشانی، زهرا. (۱۴۰۴). هرمنوتیک عشق در ادبیات عرفانی فارسی: از تأویل سنتی تا خوانش پسامدرن. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۳۰-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2090872.1789

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090872.1789

مقدمه

عشق از بنیادی ترین و ماندگارترین مفاهیم در ادبیات فارسی و عرفانی است که از دیرباز در آثار شاعران و نویسندگان جلوه ای گسترده یافته است و بخش بزرگی از آثار ادبی، غنایی و عرفانی بر محور این مفهوم شکل گرفته است. عشق در ادبیات فارسی تنها یک احساس عاطفی ساده نیست، بلکه مفهومی عمیق و چندبعدی است که با مسائل معرفتی، عرفانی و حتی اجتماعی پیوند دارد. به همین دلیل، بررسی و تفسیرجلوه های مختلف عشق در آثار شاعران بزرگ می تواند به درک بهتر ساختار فکری و هنری ادبیات عرفانی و فارسی ایران زمین کمک نماید (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶).

عشق یا محبت، نشانه ای بسیار بدیهی و کیلد معنایی در متون عرفانی است و در هرگونه تحلیل روان شناختی و نشانه شناختی متون عرفانی باید به این واژه که نسبت انسانی و الهی دارد توجه کرد. در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی، واژه عشق در طرح تقریباً منسجم و نظام یافته ای سیر و تطور متعالی و رو به کمال داشته است. در سراسر این تحول و تطور، ما شاهد تبیین و تشریح روان شناختی و فلسفی ماهیتِ عشق هستیم که مبتنی بر شهود و مکاشفات درونی صوفیه و سرشار از اندیشه های غنی و احساسات و عواطف شورانگیز عرفانی است(نزهت، ۱۳۸۹).

در ادبیات کلاسیک فارسی، عشق نه تنها یک هیجان روان‌شناختی یا یک رابطه میان‌فردی، بلکه راهی معرفت‌شناختی برای رسیدن به حقیقت مطلق و تجلی‌گاه وحدت وجود است. از این منظر، متون عرفانی چون «منطق‌الطیر» عطار نیشابوری، «دیوان شمس» مولوی و غزلیات حافظ شیرازی، تنها مجموعه‌ای از تصاویر شاعرانه نیستند، بلکه کنجکاوی‌های عمیق فلسفی هستند که ماهیت هستی و جایگاه انسان در آن را پرسش می‌کنند(آتشین‌جان و همکاران، ۱۳۸۱). عشق در سنت عرفانی فارسی، هم موضوع اندیشه است و هم شیوه اندیشیدن؛ هم مضمون متن است و هم قاعده تولید معنا. از همین رو، فهم آن بدون توجه به سازوکارهای تأویل، نماد، استعاره و زبانِ چندلایه‌ی عرفانی امکان‌پذیر نیست.

در سنت تصوف و عرفان اسلامی، معنا هرگز به سطح ظاهر الفاظ محدود نمی‌شود. متن عرفانی، به‌ویژه در آثار شاعرانی چون سنایی، عطار، مولوی، حافظ و جامی، در افق «تاویل» خوانده می‌شود؛ افقی که در آن، ظاهرِ روایت، تصویر یا غزل به منزله‌ی پوششی برای حقیقتی عمیق‌تر و باطنی‌تر عمل می‌کند. در این سنت، عشق می‌تواند از «عشق مجازی» به «عشق حقیقی» ارتقا یابد، از تجربه‌ای انسانی به مرتبه‌ای الهی صعود کند، و از یک هیجان شخصی به راهی برای معرفت و فنا در حقیقت بدل شود. بدین ترتیب، عشق در ادبیات عرفانی فارسی نه صرفاً یک احساس، بلکه یک «زبان» برای بیان امر نامتناهی است(جعفری صادقی، ۱۴۰۲).

با این حال، مواجهه با متون عرفانی در دوران جدید، از جمله در فضای نقد ادبی، مطالعات فرهنگی و هرمنوتیک معاصر، افق‌های تازه‌ای را گشوده است و در آن دسته از متونی که از قصه و تمثیل و نمادو همچنین متونی که محصول بی خویشتنی، وقت، حال، تجربه های درونی، زبان شخصی و... بهره برده شده است، غالباً شاهد تحقق عینی سویهٔ کاربردی گادامری و ریکور هستیم. هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در آثار گادامر و ریکور، بر تاریخی‌بودن فهم، نقش پیش‌فهم‌ها، و چندلایگی معنا تأکید می‌گذارد(بالو،۱۳۹۸). اما در خوانش پسامدرن، که غالب آن «وجودشناختی[1]» است و نه معرفت‌شناختی، عشق دیگر حقیقتی فراگیر و یگانه نیست؛ بلکه تجربه‌ای چندلایه، گسسته و چندراویه است که در ذیل «خرده‌روایات» و «چندصدایی» می‌شود؛ این خوانش، معشوقِ ثابتی را نفی می‌کند و عشق را به مثابه سیالِ وجودی، نه حقیقتِ ثبات‌یافته، می‌خواند و از اینرو امکان‌های جدیدی برای بازاندیشی در متون کلاسیک فراهم می‌کند. در چنین وضعی، پرسش اصلی این است که آیا می‌توان عشق عرفانی را در نسبت با این دستگاه‌های نظریِ جدید بازخوانی کرد، بی‌آنکه ویژگی قدسی، تأویلی و سنت‌مند آن از میان برود؟ و اساساً نسبت میان تأویل سنتی عرفانی و خوانش‌های معاصر از عشق چیست: تعارض، تداوم یا بازآفرینی؟.

1. Ontological

پژوهش حاضر با اتکا به منابع معتبر در حوزه عرفان اسلامی، شعر فارسی، و هرمنوتیک فلسفی، می‌کوشد نشان دهد که عشق در ادبیات عرفانی فارسی یک پدیده چندساحتی است که هم درون سنتِ تأویل معنا می‌یابد و هم در افق‌های نوین هرمنوتیکی قابلیت بازخوانی دارد. در این مطالعه، ابتدا مبانی نظری عشق و تأویل در عرفان فارسی بررسی می‌شود، سپس ظرفیت‌های هرمنوتیک گادامری و ریکوری برای تحلیل متن عرفانی تبیین می‌گردد، و در نهایت امکان‌ها و محدودیت‌های خوانش پسامدرن از عشق عرفانی ارزیابی می‌شود. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی آن است که نشان دهد «عشق» در ادبیات عرفانی فارسی نه یک مضمون ساده، بلکه کانونی برای تولید و تفسیر معناست؛ کانونی که از خلال آن می‌توان نسبت میان سنت، متن و خواننده را در سطحی تازه بازاندیشی کرد.

ضرورت و سابقه پژوهش

ادبیات عرفانی فارسی، به‌ویژه از قرن ششم هجری به بعد، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تلاقی زبان، تجربه دینی، تخیل شاعرانه و اندیشه تأویلی است. در این سنت، مفاهیمی چون عشق، فنا، وصال، هجران، سلوک، حیرت، مشاهده و معرفت صرفاً عناصر مضمونی یا آرایه‌های شاعرانه نیستند، بلکه در شبکه‌ای پیچیده از دلالت‌های رمزی، کلامی، فلسفی و وجودشناختی معنا می‌یابند. در میان این مفاهیم، «عشق» از جایگاهی ممتاز برخوردار است؛ زیرا در بسیاری از متون عرفانی فارسی، عشق نه فقط موضوع روایت یا غزل، بلکه اصل محرک هستی، راه معرفت، صورت تجربه قدسی و حتی شیوه‌ای برای تأویل جهان تلقی می‌شود. به تعبیر ویلیام چیتیک، در منظومه فکری مولوی، عشق نه یک احساس روان‌شناختی محدود، بلکه نیرویی کیهانی و الهی است که نسبت میان انسان، جهان و خداوند را معنادار می‌سازد (Chittick, 1984).

از همین رو، پژوهش درباره عشق در ادبیات عرفانی فارسی، اگرصرفاً به سطح تحلیل مضمونی یا توصیف زیبایی‌شناختی محدود شود، نمی‌تواند پیچیدگی معرفتی و تأویلی این مفهوم را آشکار کند. عشق در متون عرفانی، به‌ویژه در آثار عارفانی همچون عطار، مولوی و ...، در مقام یک «کد هرمنوتیکی» عمل می‌کند؛ یعنی خواننده از طریق آن می‌تواند از سطح ظاهر الفاظ به لایه‌های باطنی‌تر معنا راه یابد. این ویژگی، پیوندی بنیادین میان عشق و تأویل برقرار می‌کند. در سنت عرفانی، متن، جهان و نفس انسانی هر سه نیازمند قرائت‌اند و عشق یکی از مهم‌ترین نیروهایی است که این قرائت را از سطح عقل استدلالی به سطح کشف، شهود و تجربه حضوری منتقل می‌کند. هانری کربن در تحلیل خود از تخیل خلاق در عرفان ابن‌عربی، بر این نکته تأکید می‌کند که فهم عرفانی بدون توجه به مرتبه خیال، رمز و تأویل ممکن نیست؛ زیرا حقیقت در سنت عرفانی اغلب در قالب صور، تمثیل‌ها و نشانه‌هایی ظهور می‌یابد که باید از طریق تأویل به معنای باطنی آن‌ها راه یافت (Corbin, 1978).

ضرورت این پژوهش از آنجا اهمیت بیشتری می‌یابد که بخش قابل توجهی از مطالعات پیشین درباره عشق عرفانی، یا در چارچوب تاریخ ادبیات و تحلیل مضمونی باقی مانده‌اند، یا از منظر عرفان نظری و سنت صوفیانه به موضوع نگریسته‌اند، بی‌آنکه نسبت میان عشق و نظریه‌های جدید فهم متن را به‌طور نظام‌مند بررسی کنند. از سوی دیگر، مطالعات هرمنوتیکی نیز غالباً بر متون دینی، فلسفی و روایی متمرکز بوده‌اند و کمتر به‌صورت روشمند با شعر عرفانی فارسی به‌مثابه متنی چندلایه، نمادین و دارای افق‌های متکثر معنا مواجه شده‌اند. بنابراین، مقاله حاضر می‌کوشد خلأ میان دو حوزه را پر کند. درادامه، مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط از منظر روش و یا موضوع در جدول (۱)مرور می‌شوند.

جدول ۱. خلاصه پیشینه تحقیق

شماره	عنوان پژوهش	نویسنده(ها)	سال	یافته کلیدی	ارتباط با پژوهش حاضر
۱	«مقایسه عشق و محبت عرفانی بایزید و جنید بر اساس نظریه هرمنوتیک گادامر»	شعبان‌زاده و دریانورد	۱۳۹۶	تفاوت تعاریف عشق از بایزید (مکتاب خراسان، سکر) و جنید (مکتب بغداد، صحو) ناشی از پیش‌داوری‌ها، سنت، و جغرافیای فکری آن‌هاست	**مستقیم :همان‌طور که محققین نشان دادند، هر مفسر تحت سیطره سنت و پیش‌داوری‌های خود معنا می‌کند؛ این پژوهش این اصل را به خوانش پسامدرن گسترش می‌دهد.**
۲	«از سویه کاربردی در هرمنوتیک گادامری تا به خود اختصاص‌دادن در هرمنوتیک ریکور با تکیه بر متون عرفانی»	بالو	۱۳۸۹	مثنوی، کشف الاسرار و عین‌القضات نمونه‌های عینی از هر دو خوانش (گادامر و ریکور) هستند	**مستقیم: بالو نشان داد که چگونه فهم متن رویدادی تاریخی است؛ این پژوهش این اصل را در مورد هردو نویسنده بررسی می کند .**
۳	«جریان شناسی نظریه عشق الهی در متون عرفانی فارسی (از آغاز تا قرن نهم هجری)»	رحمانی و همکاران	۱۳۹۶	عشق الهی در عرفان ایرانی–اسلامی، تحول و تطوری خاص را پشت سر گذاشته است و پس از تشکیل شدن در بستر جریان هایی خاص، متحول شده و در نهایت تکامل یافته است.	**مبانی نظری : انواع و مراتب عشق، جواز یا عدم جواز انتساب آن به حضرت حق، رابطه عشق حقیقی با معشوق مجازی و رابطه عشق با هستی شناسی عرفانی، به اشکال مختلف و گاه متناقض در متون عرفانی بررسی شده است.**
٤	«نظریه عشق در متون کهن عرفانی»	نزهت	۱۳۸۸	در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی، واژه عشق در طرح تقریباً منسجم و نظام‌یافته‌ای سیر و تطور متعالی و رو به کمال داشته است	**مبانی نظری :در سراسر این تحول و تطور، ما شاهد تبیین و تشریح روان‌شناختی و فلسفی ماهیت عشق هستیم که مبتنی بر شهود و مکاشفات درونی صوفیه و سرشار از اندیشه‌های غنی و احساسات و عواطف شورانگیز عرفانی است.**
٥	تحلیل و بررسی عقل و عشق در متون نثر عرفانی فارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم	رحیمی و همکاران	۱۴۰۰	در متونی چون: کشف المحجوب و رساله قشیریه به این موضوع پرداخته شده است. البته کسانی همچون نجم الدین رازی، بهاء ولد و سهروردی هرکدام رساله ای جداگانه در این باب نگاشته اند.	**مبانی نظری: عرفا هیچگونه تعارض و تقابلی بین عقل با مرکب عشق نمی بینند و هر دو را برای رسیدن سالک به وصال الهی مهم و ضروری می شمارند.**
٦	«از مکتب رمانتیسیسم تا هرمنوتیک رمانتیک (کلاسیک)»	بالو و میردار رضایی	۱۳۹۹	هرمنوتیک کلاسیک بر نیت مؤلف، تخیل، کشف و شهود تکیه دارد	**مبانی نظری :تعریف تأویل سنتی و ریشه‌های آن در رمانتیسیسم آلمانی**
۷	«مولانا و تأثیر هرمنوتیکی آن بر کثرت‌آفرینی «آخر»	رضادوست	۱۳۹۴	عرفای سکوت‌گرا بیشترین سخن عرفانی را گفته‌اند؛ مولانا با هرمنوتیک فلسفی، کثرت‌آفرین است .	**مستقیم :نشان‌دهنده چندصدایی در خوانش مولانا**
۸	خوانش بینامتنی و پسامدرن از زیبایی شناسی اشراقی سهروردی و نمودهای آن در هنر اسلامی	امیرپور و همکاران	۱۴۰۴	امکان خوانش بینامتنی و پسامدرن از زیبایی شناسی اشراقی سهروردی وجود دارد.	**مستقیم :نمونه‌ای از خوانش پسامدرن در متون عرفانی اسلامی**
۹	بررسی و تحلیل مبانی تأویلگرایی در میراث نقد ادبی پورنامداریان	گلرخ ماسوله و همکاران	۱۴۰۰	پورنامداریان در تفسیر آثار نظم فارسی، همسوسازی بین تأویل سنتی و هرمنوتیک مدرن را هدف قرار داده است.	**مستقیم :نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد توافق بین تأویل سنتی و هرمنوتیک مدرن در آثار ادبی است.**

مرور پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که درباره «عشق» در عرفان اسلامی و ادبیات فارسی آثار مهم و قابل توجهی وجود دارد و هر یک از منظری خاص به جنبه‌هایی از عرفان، شعر فارسی و عشق پرداخته‌اند. با این حال، خلأ اصلی در آنجاست که کمتر پژوهشی به‌صورت متمرکز و نظام‌مند، «عشق» را در ادبیات عرفانی فارسی به‌مثابه یک مسئله هرمنوتیکی بررسی کرده است؛ یعنی کمتر پژوهشی نشان داده است که عشق چگونه هم در سطح مضمون، هم در سطح زبان، هم در سطح ساختار تأویل و هم در سطح رابطه خواننده و متن عمل می‌کند. لذا، نسبت میان تأویل سنتی عرفانی و خوانش‌های مدرن و پسامدرن هنوز نیازمند بررسی دقیق‌تر است.

مبانی نظری پژوهش

هرمنوتیک سنتی و تفسیر کلاسیک

تفسیر در سنت عرفانی

در بافت ادبیات عرفانی، تفسیر غالباً با مفهوم تأویل پیوند می‌یابد؛ مفهومی که در معنای لفظیِ خود به «بازگرداندن به منشأ متن» دلالت دارد. این شیوه باطنیِ تفسیر، معانی درونی و بی‌کرانِ کلمه، یعنی باطن، را آشکار می‌سازد و سالک را از سطح لفظی متن به سوی مراتب برتر حقیقت روحانی هدایت می‌کند. مفسر عرفانی، کلمات را نمی‌خواند، بلکه نشانه‌های الهیِ نهفته در آن‌ها را قرائت می‌کند. این رویکرد که ریشه در تمایز قرآنیِ «ظاهر» و «باطن» دارد، معتقد است متن، حجابی چندلایه است که حقیقتی ازلی را در پسِ خود نهان دارد (Nasr, 1996). چنان‌که Corbin (1978) تبیین می‌کند، تأویل، هرمنوتیکی معنوی است که جان را به نمونه ازلی خویش بازمی‌گرداند و عمل خواندن را به فرایندی از «کشف» بدل می‌سازد. بدین‌سان، در سنت شاعرانی چون عطار و مولانا، عشق نه یک آرایه بلاغی، بلکه کلیدی هستی‌شناختی است که حریم درونی معنا را می‌گشاید.

مبانی هرمنوتیک رمانتیک

هرمنوتیک رمانتیک، که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم شکل گرفت، کانون توجه را به مؤلف به‌عنوان سرچشمه اصلی معنا منتقل کرد. فریدریش شلایرماخر، پیشگام هرمنوتیک رمانتیک، معتقد بود که فهم، بازسازیِ آگاهیِ خلاقِ مؤلف است؛ فرایندی که نه از طریق محاسبه‌ای سرد، بلکه از راه «شهود[1]» ،یک جهشِ همدلانه و شهودی به درونِ جانِ آفریننده اثر، حاصل می‌شود (Schleiermacher, 1998). این شهود، هم‌سنگِ مفهوم صوفیانه «ذوق» است. در هرمنوتیک رمانتیک، نیت مؤلف، غایتِ قدسیِ متن است؛ خواننده، همچون سالکِ طریقت، می‌کوشد تا فاصله زمانی را پشت سر بگذارد و خاستگاه عاطفی و معنویِ اثر را «کشف» کند، با این پیش‌فرض که معنایی یگانه و متعالی در انتظارِ انکشاف است (Palmer, 1969).

نقش پیش‌فرض‌ها و سنت در فهم متن

جست‌وجوی رمانتیک برای یافتن نیتِ منفرد مؤلف، به‌طور بنیادی توسط هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر به چالش کشیده شد. Gadamer (2004) استدلال می‌کند که فهم هرگز مواجهه‌ای خالی از پیش‌زمینه نیست، بلکه همواره توسط پیش‌داوری‌ها (یا پیش‌فرض‌های) مفسر و «تاریخ تأثیرات» سنتی که در آن ایستاده است، شکل می‌گیرد. در خواندن متون عرفانی فارسی، مفسر همواره از پیش درون افقِ تاریخی و فرهنگی خاصی قرار دارد. معنا چیزی نیست که استخراج شود، بلکه در رویدادِ امتزاج افق‌ها پدید می‌آید؛ جایی که افقِ متن کلاسیک،که سرشار از متافیزیک سنتی است با افقِ خواننده معاصر تلاقی یافته و سنتز می‌شود (Weinsheimer,1985). در نتیجه، فهمِ عشق در ادبیات عرفانی، رویدادی پویا و دیالکتیکی است، نه بازیابیِ ایستای گذشته.

1 Divination

هرمنوتیک پسامدرن

پسامدرنیسم به‌مثابه گسستی رادیکال از هرمنوتیکِ همِ عرفان سنتی و هم رمانتیسم ظهور می‌کند. در حالی که تأویلِ سنتی در پیِ حقیقت (حقِ) یگانه و غایی بود و رمانتیسم در جست‌وجوی نیت یگانه مؤلف، پسامدرنیسم،به تأسی از بیانیه Lyotard (1984)، منادیِ «بی‌اعتمادی به فراروایت‌ها»ست. این رویکرد، هژمونیِ یک حقیقتِ کلی و فراگیر را در هم می‌شکند و آن را با کثرتی از خرده‌روایت‌ها جایگزین می‌کند. در پارادایم پسامدرن، معنا ذاتاً چندآوا است؛ چنان‌که Bakhtin (1984) پیشنهاد می‌دهد، متن عرصه‌ی حضورِ صداهای رقیب و آشتی‌ناپذیر است. بنابراین، «عشق» در عرفان فارسی دیگر یک مطلقِ جهان‌شمول و تک‌گویانه نیست، بلکه برساخته‌ای گفتمانی است که به حقایقِ متعدد و موضعی می‌انجامد.

غلبه هستی‌شناسی در ادبیات پسامدرن

گذار از مدرنیسم به پسامدرنیسم با چرخشی قاطع در معرفت‌شناسی مشخص می‌شود. همان‌طور که McHale (1987) تأکید می‌کند، در حالی که ادبیات مدرنیستی تحت سلطه‌ی پرسش‌های معرفت‌شناختی است؛«چگونه می‌توانم این جهان را بشناسم؟ چه چیزی برای شناختن وجود دارد؟»،ادبیات پسامدرن تحت سلطه‌ی پرسش‌های هستی‌شناسی نظیر: «این کدام جهان است؟ در آن چه باید کرد؟» است. در زمینه ادبیات عرفانی، مدرنیسم ماهیتِ دانشِ ما از عشق الهی را زیر سؤال می‌برد، در حالی که پسامدرنیسم خودِ جهان‌هایی را که این عشق در آن‌ها حضور دارد، تکثیر می‌کند. لذا هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی تقدم می‌یابد؛ متن واقعیتی برای شناختن را بازنمایی نمی‌کند، بلکه واقعیتی را برمی‌سازد که باید در آن زیست، و بدین‌سان مرزهای میان واقعیت و خیال را فرو می‌ریزد (Waugh, 1984).

ویژگی‌های خوانش پسامدرن

راهبردِ خوانشِ پسامدرن، همان بی‌ثباتی‌ای را می‌پذیرد که هرمنوتیک سنتی در پی غلبه بر آن بود. این خوانش با «گسست» مشخص می‌شود،جایی که حرکتِ خطی و غایت‌مندِ معنا در هم می‌شکند؛ با «چندروایتی» که در آن رشته‌های روایی رقیب، اقتدارِ یک پیرنگِ واحد را انکار می‌کنند؛ و با «ناهمسازیِ تعمدی» که بازتاب‌دهنده‌ی ماهیتِ آشوبناک و تمامیت‌ناپذیرِ تجربه‌ی معاصر است (Hutcheon, 1988). هنگامی که این رویکرد بر ادبیات عرفانی فارسی اعمال می‌شود، خواننده پسامدرن نمی‌کوشد تناقض‌های عشق؛مانند ویرانگری و زایندگیِ هم‌زمانِ آن برای عاشق را همساز کند، بلکه در همان «آپوریای» (ابهامِ حل‌ناشدنیِ) متنی درنگ می‌کند. معنا پیوسته به تأخیر می‌افتد و متن به میدانی برای بازیِ آزاد، رها از ضرورتِ انسجام منطقی یا حل‌وفصل متافیزیکی، بدل می‌شود (Derrida, 1976).

عشق در ادبیات عرفانی فارسی

«در متونِ عرفانی، مفهومِ «عشق» را می‌توان سنگِ بنایِ تفسیر و کانونِ معناییِ حاکم بر آثار دانست. با توجه به پیوندِ ناگسستنیِ این واژه با حوزه‌های انسانی و الهی، بررسی‌های روان‌شناختی و نشانه‌شناختی بر روی این متون، بدون واکاویِ دقیقِ جایگاهِ این مفهوم، ناتمام خواهد بود. در گذرِ زمانیِ تصوف اسلامی، نگرش به عشق از چارچوبی منسجم و سیرِ تکاملی برخوردار بوده است؛ به گونه‌ای که این تحولِ تدریجی، خود به مثابه‌ی بسترِ تبیین‌های فلسفی و روان‌شناختی عمل کرده است. آنچه در این میان حائز اهمیت است، پیوندِ میانِ دریافت‌هایِ شهودی و مکاشفاتِ صوفیانه با مباحثِ نظری است که مجموعه‌ای غنی از اندیشه‌ها و عواطفِ تعالی‌بخش را در این متون پدید آورده است (نزهت، ۱۳۸۹).»

با همه طول و تفصیل هایی که در ادبیات صوفیه در باب عشق مطرح شده است، بن مایه اصلی عشقِ متعالی و حالات مربوط بدان، حولِ محور رابطهٔ انسان و خـدا شکل می گیرد و هدفش نشان دادن راه سعادت حقیقی و رسیدن به خدا است . چنین عشقی

که در عالم عرفان در تقابل شدید با عقلِ مصلحت اندیش است. به گفته پورنامداریان «یک پدیده روانی است که حدوث آن موکول به شهود زیبایی و جلوهٔ جمالِ حق در طی یک حادثه روانی است»(پورنامـداریان، ۱۳۷۴).

تکامل تاریخی مفهوم عشق در تصوف اسلامی و متون ادبی –عرفانی

اصولا عشقِ حقیقی به معشوقِ حقیقی، در ادبیات صوفیه، بارها به رابعه عدویّه(ف .۱۸۵ ه.ق)عارفه مشهور بصره نسبت داده شده است.گفتارهایِ شورانگیز او در باب عـشق و محبتِ حق، ناشی از تجارب ژرف و غنیِ عرفانی اوست. رابعه در گفتارهای خود بین دو نوع عشق حقیقی و عشق مجازی یا طبیعی تمایز قایل شده است .او عشق حقیقی را عشقی می داند که در آن انسان از توجه به هرچیز دیگری غیر از خدا فارغ باشد و تنها به معشوق ازلی و دیدار او بیندیشد:

«و گفتی خداوندا اگر تو را از بیم دوزخ می پرستم در دوزخم بـسوز، و اگر به امید بهشت می پرستم بر من حرام گردان و اگر برای تو، تو را می پرستم، جمال باقی دریغ مدار(عطارنیشابوری،۱۳۷۹).

رابعه با چنین گفتاری بین دو نوع عشق فرق نهاده است؛ عشقی که در طلبِ بهشت و به مصلحت شخص عاشق است و عشقی که تنها به معشوقِ ازلی و دیدار او می اندیشد و عاشق را از خودخواهی و مصلحت اندیشی به دور می کند. متعاقباً صوفیان دوره های نخستین، نظیر شقیق بلخی(ف. ۱۹۴ ه.ق)، سمنون محب(ف. ۲۸۷ ه.ق)، بایزید بسطامی(ف. ۲۶۱ ه.ق) ومنصور حلاج (ف. ۳۰۹ ه.ق) به پیروی از رابعه، این عشق دوگانه، یعنی عشق مـصلحت اندیش و خودپسندانه و عشق حقیقی و متعالی را با تقسیمات و طبقه بندی های روان شناختی و با تفصیل بیشتری تشریح نموده اند(پور نامداریان،۱۳۷۴).

اساسا صوفیان نخستین در کنار اطلاق لفظ محبت و مشتقاتش درمورد خداوند به شدت از کاربرد لفظ عشق در تبیین رابطهٔ خالق و مخلوق پرهیز کرده اند. برخی نیز از قرن سوم به بعد به رغم پذیرش لفظ عشق از اطلاق آن خودداری کرده و لفظ محبت را ترجیح داده اند. به تدریج از اوایل قرن ششم پذیرش کلی درخصوص کاربرد لفظ عشق حاصل شده و این لفظ در متون رسمی صوفیانه به کار رفته است. با این همه، شواهد نشان می دهد که اختلاف نظر درباره اطلاق یا عدم اطلاق آن در نسبت انسان و خداوند تا مدت ها ادامه داشته است(رحمانی و همکاران، ۱۳۹۶).

به طور کلی، در متون ادبی و عرفانی فارسی می توان دو نوع اصلی از عشق را تشخیص داد: عشق انسانی یا زمینی و عشق الهی یا عرفانی. هر یک از این دو نوع عشق، ویژگی ها و کارکردهای خاص خود را دارند و در بسیاری از موارد به صورت درهم تنیده در آثار ادبی جلوه گر می شوند(شفیعی کدکنی،۱۳۸۶). در بسیاری از متون عرفانی، عشق به عنوان عامل اصلی حرکت انسان در مسیر سلوک معرفی شده است. عارفان باور دارند که عقل به تنهایی قادر به درک حقیقت الهی نیست و تنها از طریق عشق می توان به این شناخت دست یافت . به همین دلیل، عشق در ادبیات عرفانی غالباً به عنوان نیرویی تحول آفرین توصیف می شود که انسان را از خودبینی و خودخواهی رها کرده و به مرحله ای از فنا و اتحاد با حقیقت الهی می رساند(فروزانفر، ۱۳۷۵). در ادبیات فارسی نیز، به ویژه در شعر غنایی و عرفانی، مرز میان عشق انسانی و عشق الهی همواره کاملاً مشخص نیست. بسیاری از شاعران با بهره گیری از زبان نمادین و تصاویر چندمعنایی، مفاهیم این دو نوع عشق را در هم آمیخته اند. در چنین آثاری، معشوق زمینی می تواند نمادی از حقیقت الهی باشد و تجربه عشق انسانی می تواند مقدمه ای برای رسیدن به عشق الهی تلقی شود. این ویژگی باعث شده است که شعر فارسی، به ویژه غزل، ظرفیت بالایی برای بیان تجربه های عمیق عرفانی داشته باشد (موحد، ۱۳۸۴).

روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی توصیفی ـ تحلیلی انجام می‌شود و می‌کوشد مفهوم عشق را در ادبیات عرفانی فارسی نه صرفاً به‌مثابه مضمونی عاطفی یا اخلاقی، بلکه به‌عنوان مقوله‌ای تأویلی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی بررسی کند. داده‌های پژوهش به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه و استخراج مباحث نظری از منابع معتبر، شامل کتاب‌های تخصصی، مقالات علمی ـ پژوهشی و آثار بنیادین در حوزه‌ی عرفان اسلامی، ادبیات عرفانی فارسی و نظریه‌های هرمنوتیکی گردآوری شده است. در بخش تحلیل، روش پژوهش بر پایه‌ی خوانش تطبیقی سامان می‌یابد؛ بدین معنا که مفهوم عشق در دو افق تفسیری متفاوت بررسی می‌شود:

نخست، در چارچوب تأویل سنتی عرفانی که عشق را راهی برای کشف باطن متن، عبور از ظاهر الفاظ و وصول به حقیقت متعالی تلقی می‌کند؛ و دوم، در پرتو خوانش پسامدرن که بر چندلایگی معنا، گشودگی متن، تکثر خوانش‌ها، چندآوایی و امکان فروپاشی معناهای تثبیت‌شده تأکید دارد. برای تحقق این هدف، نمونه‌هایی از آثار سنایی و عطار نیشابوری برگزیده می‌شود؛ زیرا این دو شاعر در امتداد تاریخی و مفهومی ادبیات عرفانی فارسی جایگاهی تعیین‌کننده دارند. سنایی در مقام یکی از پیشگامان شعر عرفانی و تعلیمی وعطار نیشابوری در مقام شاعر روایت‌های تمثیلی و سلوکی جایگاه ارزنده ای در این حوزه دارند. بر این اساس، تحلیل متون منتخب نشان خواهد داد که عشق چگونه در سنت عرفانی، کلید تأویل و راهنمای سلوک معنوی است و در عین حال، در خوانش‌های نوین و پسامدرن، می‌تواند به بستری برای تکثر معنا، تعلیق دلالت و بازاندیشی در نسبت میان انسان، زبان، حقیقت و امر قدسی تبدیل شود.

یافته‌های پژوهش

عشق به مثابه اصل تأویلی در ادبیات عرفانی فارسی

در ساحتِ پژوهش های هرمنوتیکیِ متونِ صوفیانه، عشق را نمی توان صرفاً به عنوان یک «مضمونِ عاطفی» یا «درونمایهی غنایی» در نظر گرفت؛ بلکه عشق در این سنت، به مثابه یک «اصل سازماندهندهی معنا[1]» و کلیدی ترین سازوکارِمعرفت‌شناختی برای فهمِ جهان و متن عمل می کند. به تعبیرِ ویلیام چیتیک، در نظامِ فکریِ عرفای بزرگ، عشق نه یک عرض، بلکه گوهری است که تمامِ مراتبِ وجود و معرفت را به هم پیوند می دهد(Chittick, 1984). از این رو، عشق در ادبیات عرفانی، یک «نیروی تأویلگر» است که سالک/خواننده را از سطحِ دلالتهای صریحِ زبانی فراتر برده و به لایه هایِ نهفته معنایی سوق می دهد.

نخستین کارکردِ هرمنوتیکیِ عشق، عمل در مقامِ نیروی عبور از ظاهر به باطن است. در هستی شناسیِ عرفانی، جهان و متن به مثابه «رمز» تلقی می شوند که فهمِ حقیقتِ آنها مستلزمِ عبور از «صورت» به «معنا» است. هانری کربن معتقد است که عشقِ عرفانی، نوعی «ادراکِ شهودی» ایجاد می کند که از طریق آن، «ظاهر» به «باطن» تأویل می گردد(Corbin, 1978). در شعر سنایی، این عبور در قالبِ نقدِ زهدِ صوری و دینِ عادتزده پدیدار می شود؛ جایی که عشق، یگانه راهِ رهایی از قیدِ تعلقاتِ ظاهری و نیل به حقیقتِ باطنی شمرده می شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶).

در شبکه مفهومیِ ادبیات عرفانی، عشق در نسبتی دیالکتیکی با مفاهیمی چون "عقل، شریعت، زهد، سلوک و فنا" قرار می گیرد. نصرالله پورجوادی نشان می دهد که در سیرِ تطورِ مفهومِ محبت، عشق همواره در مقامِ «سلطان» ظاهر شده که عقلِ مصلحت اندیش را به چالش می کشد و زهد را از یک عملِ وظیفه گرایانه به یک تجربه شورمندانه تبدیل می کند (پورجوادی، ۱۳۷۲). این نسبتِ تنش آمیز، به ویژه در «هفت وادیِ» عطار، به اوجِ خود می رسد؛ جایی که عشق، محرکِ اصلیِ سلوک و تنها عاملِ ممکن کننده «فنا» برای رسیدن به معرفتِ ناب است (زرین کوب، ۱۳۸۳).

اساسا از منظرِ هرمنوتیکِ معاصر، می توان میانِ دو افقِ تفسیریِ عشق تمایز قائل شد: الف) در تأویل سنتی، عشق به مثابه یک «حقیقتِ متعالی» و غایتمند در نظر گرفته می شود که هدفِ آن، کشفِ وحدت در پسِ کثرت است. در این خوانش، اگرچه معنا متکثر است، اما این تکثر در نهایت به یک «مرکزِ واحد» (حقیقتِ الهی) ارجاع می یابد. ب)در مقابل، در خوانش پسامدرن (با الهام از آرای پل ریکور و ژاک دریدا)، عشق را می توان به مثابه یک «دالِّ سیال[2]» تحلیل کرد. در این افق، عشق نه پایانِ تأویل، بلکه آغازگرِ بی پایانیِ آن است. عشق در اینجا نامِ همان «شکافِ معنایی» و «تمنّایِ وصال» است که مانع از تثبیتِ نهاییِ معنا می گردد(Ricoeur, 1970).

این دوگانگیِ هرمنوتیکی، بسترِ مناسبی برای واکاویِ سه قله شعر عرفانی فراهم می آورد. سنایی با پیوند دادنِ عشق و نقدِ اجتماعی، زبانِ عرفانی را «تأسیس» می کند. عطار با روایتی کردنِ تجربه عشق در قالبِ تمثیلِ سفر، آن را به یک «ساختارِ

1 Organizing Principle
2 Floating Signifier

سلوکی» بدل می سازد. و در نهایت، مولانا با انفجارِ زبانی در غزلیاتِ خود، عشق را به مثابه یک رخدادِ وجودی که فراتر از هرگونه تعریفِ منطقی است، صورتبندی می کند.

سنایی غزنوی: عشق، عبور از زهد و دگرگونی زبان عرفانی

محور اول: تقابل عشق و عقل

سنایی، در آثارش بارها به عقل اشاره نموده است و در اکثر موارد آن را مرشد و هدایتگر می داند که انسان را به راه درست و مشخصی هدایت می کند. گاه نیز سنایی عقل را با طبع و روح و نفس آورده است. سنایی در مواجهه با عقل برخورددو گانه ای دارد گاه آن را ستایش می کند و گاه هم از آن بیزاری می جوید(نزهت و همکاران، ۱۳۹۴).

سنایی در غزل شماره۴۰، با رویکردی انتقادی، به بازتعریفِ قلمروهای معرفتیِ «عقل» و «عشق» می پردازد. او با استفاده از جفت-واژگانِ متقابلی چون «صورت/دل»، «جان و تن/مقصود» و «گل/معنی»، ساختاری دوقطبی ایجاد می کند که در آن، عقل به دلیلِ ماهیتِ «صورتگرا» و «مصلحت اندیش» خود، از درکِ ساحتِ عشق ناتوان معرفی می شود.لذا او در این غزل، تقابلِ دوتاییِ «صورت» و «معنا» را به کانونِ استدلالِ خود بدل می‌کند:

راهِ عشق از رویِ عقل از بهرِ آن بس مشکل‌ست — کآن نه راه صورت و پای‌ست کآن راه دل‌ست
بر بساط عاشقی از روی اخلاص و یقین — چون ببازی جان و تن مقصود آن گه حاصل‌ست
زینهار از روی غفلت این سخن‌بازی مدان — زان که سر در باختن در عشق اول منزل‌ست
فرق کن در راه معنی کار دل با کار گل — کاین که تو مشغول آنی ای پسر کار گل‌ست

سنایی، غزل شماره ۴۰

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

سنایی در بیت نخست، بلافاصله «راهِ عقل» را در برابر «راهِ دل» قرار می دهد:

«راهِ عشق از رویِ عقل از بهرِ آن بس مشکل است / کآن نه راهِ صورت و پای است، کآن راهِ دل است»

سنایی در این غزل، با استعاره‌ی «پا» به عنوانِ ابزارِ حرکت در عالمِ محسوسات برایِ عقل، و «دل» به عنوانِ مرکزِ ادراکِ شهودی برای عشق، ساختاری دوقطبی ایجاد می‌کند. از منظرِ تحلیلی، مشکلِ عقل در مواجهه با عشق، یک مشکلِ «مقولاتی» است؛ عقل در حصارِ «صورت» محبوس است، در حالی که عشق در ساحتِ «معنا» جریان دارد. شاعر با استفاده از جفت‌واژگانِ متقابلی چون «جان و تن» در برابر «مقصود»، و «کارِ دل» در برابر «کارِ گل»، فضایی تنش‌آمیز میانِ ابزارِ معرفت‌شناختیِ مدرسی (عقلِ استدلالی) و ابزارِ وجودشناختیِ عرفانی (عشق) ایجاد می‌کند که بن‌مایه‌یِ کلیدیِ این غزل است.

هرمنوتیک سنتی: عشق به‌مثابه‌یِ حقیقتِ متعالی

در پارادایمِ سنتیِ تصوف (با تکیه بر آراءِ کلاسیکِ این حوزه)، این ابیات به مثابه‌یِ نقشه‌یِ راهِ «فنا» تأویل می‌شوند. سنایی با گزاره‌یِ «چون ببازی جان و تن، مقصود آنگه حاصل‌ست»، بر ضرورتِ ایثارِ وجودی تأکید می‌ورزد. در این خوانش، «مقصود» یا حقیقتِ الهی، تنها زمانی تجلی می‌یابد که سالک از «خودِ مجازی» یا قیدِ تن و جان عبور کند. تقابلِ «دل» و «گل» در بیتِ پایانی، بازنماییِ تقابلِ «عالمِ علوی» و «عالمِ سفلی» است. از این منظر (چنان‌که شفیعی کدکنی در «تازیانه‌های سلوک» تحلیل کرده است)، عشق یگانه نیرویِ محرکه‌ای است که می‌تواند سالک را از مرتبه‌یِ «گل» (وجودِ مادی و حیوانی) به ساحتِ «دل» (وجودِ روحانی) متعالی سازد. در این پارادایم، تکثرِ معناییِ عشق، در نهایت در وحدتِ الهی مستحیل می‌شود و معنا، یک غایتِ مشخص و از پیش تعیین‌شده دارد.

خوانش پسامدرن: عشق به‌مثابه‌یِ واسازیِ سوژه و تعویقِ معنا

از منظرِ هرمنوتیکِ مدرن و پسامدرن (با نگاهی به آرای پل ریکور و دریدا)، این متن پتانسیل های رادیکال‌تری را به شرح زیرآشکار می نماید:

۱. واسازیِ تقابل عقل/عشق: سنایی در بیت سوم هشدار می دهد:

«زینهار از روی غفلت این سخنبازی مدان / زان که سر در باختن در عشق، اول منزل است»

در اینجا، شاعر با نفیِ «سخنبازی» ، در واقع به محدودیتِ زبانِ عقلانی اشاره دارد. از دیدگاهِ پسامدرن، عشق در اینجا به مثابه «امرِ استعلایی» ظاهر می شود که هرگونه بازنماییِ زبانی را به چالش می کشد. «سر در باختن» نه تنها یک عملِ فیزیکی، بلکه یک عملِ «معرفتشناختی» است؛ یعنی فروپاشیِ سوژه‌ای که می خواهد با ابزارِ منطق، معنا را تصاحب کند.

۲. تعلیقِ دلالت: تقابل «دل» و «گل»، نشاندهندهی یک شکافِ آنتولوژیک (هستی شناختی) است. در حالی که «گل» نمادِ صلبیت، تعیّن و معنایِ بسته است، «دل» در زبانِ سنایی، دالی است که مدلولِ ثابتی ندارد و مدام در حالِ دگرگونی است. این همان چیزی است که بارت از آن به عنوان «متنِ نویسایِ گشوده» یاد میکند؛ متنی که در آن خواننده (سالک) باید خود را بازتعریف کند تا فهم حاصل شود.

۳. پارادوکسِ «اول منزل»: سنایی «سر باختن» (نابودیِ کامل) را نه پایانِ راه، بلکه «اول منزل» مینامد. این یک پارادوکسِ هرمنوتیکیِ عمیق است: برای شروعِ فهم (عشق)، باید ابزارِ فهم (عقلِ صوری/سر) را از دست داد. این یعنی حقیقتِ عشق، حقیقتی است که تنها در «غیابِ سوژهی شناسایِ کلاسیک» رخ میدهد.

لذا در یک جمعبندی کلی می توان گفت که در این غزل؛ سنایی با تأسیسِ یک نظامِ تقابلی، عقل را در مرتبه «گل» (ماده/ظاهر) و عشق را در مرتبه «دل» (معنا/باطن) قرار می دهد. اما تحلیلِ عمیقتر نشان می دهد که او فراتر از یک توصیه اخلاقی، در حالِ تبیینِ یک «هرمنوتیکِ رادیکال» است که در آن، پیش شرطِ ورود به ساحتِ معنا، واسازیِ ساختارهایِ پیشینِ ذهنی (سر در باختن) است.

محور دوم: پارادوکسِ «هویت‌زدایی» و «فنا» در سلوکِ عرفانی

سنایی در این غزل شماره ۸۱ خود، با نقدِ بنیادینِ «منِ خودبنیاد»، «خواجگی» (تکیه بر هویتِ شخصی) را مانعِ اصلیِ ادراکِ «جانان» معرفی می‌کند و فرایندِ «فنا» را نه یک واقعه‌یِ منفعلانه، بلکه یک کنشِ فعالانه‌یِ واسازانه در برابرِ هویتِ صلبِ انسانی می‌داند:

ای سنایی خواجگی در عشق جانان شرط نیست — جان اسیر عشق گشته دل به کیوان شرط نیست
«رب ارنی» بر زبان راندن چو موسی روز شوق — پس به دل گفتن «انا الاَعلی» چو هامان شرط نیست
از پی عشق بتان مردانگی باید نمود — گر چو زن بی‌همتی پس لاف مردان شرط نیست
چون اناالله در بیابان هدی بشنیده‌ای — پس هراسیدن ز چوبی همچو ثعبان شرط نیست
از پی مردان اگر خواهی که در میدان شوی — صف کشیدن گِرد او بی گوی و چوگان شرط نیست
ور همی دعوی کنی گویی که «لی صبر جمیل» — پس فغان و زاری اندر بیت احزان شرط نیست
چون جمال یوسفی غایب شدست از پیش تو — پس نشستن ایمن اندر شهر کنعان شرط نیست
ور همی دانی که منزلگاه حق جز عرش نیست — پس مهار اشتر کشیدن در بیابان شرط نیست

سنایی، غزل شماره ۸۱

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

سنایی در بیتِ نخست، بلافاصله «خواجگی» را در تقابل با «عشقِ جانان» قرار می‌دهد:

«ای سنایی خواجگی در عشق جانان شرط نیست / جان اسیر عشق گشته دل به کیوان شرط نیست»

او در ادامه با استفاده از استعاره‌هایِ آیینی (همچون «اناالله» گفتنِ موسی در وادیِ مقدس)، تقابلی آنتولوژیک میانِ «مدعیِ هویت» (خویشتنِ خویش) و «حقیقتِ مطلق» ایجاد می‌کند. کاربردِ کلیدواژه‌هایِ «خواجگی»، «اناالحق» و «مردانگی»، همگی در جهتِ تبیینِ یک «بحرانِ هویتی» به کار می‌روند که در آن سالک باید از «صورتِ تاریخیِ خود» (نام، مقام، جان و تن) عبور کند. واژه‌یِ «شرط نیست»، که به عنوانِ یک گزاره‌یِ انکاری در جای‌جایِ غزل تکرار می‌شود، ابزاری زبانی برایِ نفیِ پیش‌فرض‌هایِ ذهنیِ سوژه است؛ گویی سنایی در حالِ تخریبِ تمامیِ ستون‌هایی است که هویتِ فردیِ سالک بر آن‌ها بنا شده است.

تأویل سنتی: فنا به‌مثابه‌یِ نفیِ انانیّت

در پارادایمِ کلاسیکِ تصوف، این ابیات تبیین‌گرِ گذار از «نفسِ اماره» به «مقامِ فنا» هستند. سنایی با ارجاع به بیتِ دوم:

«چون اناالله در بیابان هدی بشنیده‌ای / پس هراسیدن ز چوبی همچو ثعبان شرط نیست»

بر این نکته تأکید دارد که تا زمانی که «من» (سوژه‌یِ جزئی) باقی باشد، تجلیِ «حق» (سوژه‌یِ کلی) ممکن نیست. در این خوانش، «خواجگی» نمادِ انانیّت و حجابِ اکبر است. تقابلِ «هراسیدن ز چوبی» (که استعاره از ترس‌هایِ صوری و دلبستگی‌هایِ دنیاوی است) با «اناالله»، نشان‌دهنده‌یِ تضادِ میانِ ترس‌هایِ ناشی از «منِ موهوم» و شجاعتِ ناشی از «فنایِ در حق» است. از منظرِ سنتی، این غزل یک دستورالعملِ تربیتی است: سالک باید «منِ» خود را در برابرِ اراده‌یِ محبوب واگذار کند تا هویتِ الهی جایگزینِ آن شود. «جان» در اینجا در مقامِ «اسیرِ عشق»، باید از قیدِ «دلِ بسته به کیوان» (کنایه از تعلقاتِ خاکی و دنیوی) رها گردد تا به وحدتِ وجود نائل آید.

خوانش پسامدرن: عشق به‌مثابه‌یِ واسازیِ سوژه و تعویقِ معنا

از دریچه‌یِ هرمنوتیکِ واسازانه و با بهره‌گیری از مفاهیمِ سوژه‌شناسی در فلسفه‌یِ قاره‌ای (آرایِ دریدا و ریکور)، این متن پتانسیل‌هایِ رادیکال‌تری را آشکار می‌نماید:

۱. واسازیِ «سوژه‌یِ خودبنیاد»: سنایی در بیت نخست هویتِ سوژه را به چالش می‌کشد:

«ای سنایی خواجگی در عشق جانان شرط نیست»

در اینجا، «خواجگی» نه یک صفتِ اخلاقی، بلکه استعاره‌ای از «سوژه‌یِ دکارت‌گونه» (منِ شناسنده و مسلط) است. از دیدگاهِ پسامدرن، هویتِ انسانی یک «ساخت» است که در فضایِ عشقِ مطلق، باید فرو بپاشد. سنایی با خطاب قرار دادنِ خویش («ای سنایی»)، در واقع سوژه را به عنوانِ ابژه‌یِ تحلیلِ خود قرار می‌دهد و آن را از درون تهی می‌سازد.

۲. فروپاشیِ تمایزاتِ هستی‌شناختی (نفیِ ثباتِ سوژه): سنایی در بیتِ مربوط به «اناالله»، پارادایمِ ثباتِ سوژه را می‌شکند:

«چون اناالله در بیابان هدی بشنیده‌ای / پس هراسیدن ز چوبی همچو ثعبان شرط نیست»

در خوانشِ واسازانه، «اناالله» نه یک ادعایِ وجودی، بلکه یک «فعلِ زبانی» است که هویتِ سخنگو را نابود می‌کند. شاعر با نفیِ «هراسیدن» (اضطرابِ وجودی)، نشان می‌دهد که در فضایِ قدسیِ عشق، «منِ» ترسیده (سوژه‌یِ متزلزل) باید در «منِ» مطلق (سوژه‌یِ استعلایی) مستحیل شود. این یعنی سوژه در اینجا، «دیگری» است که در حالِ تجربه کردنِ فروپاشیِ هویتِ خود است.

۳. نقدِ «نیت‌مندی»: سنایی با زیر سؤال بردنِ ابزارهایِ رسیدن به حق می‌گوید:

«ور همی دانی که منزلگاه حق جز عرش نیست / پس مهار اشتر کشیدن در بیابان شرط نیست»

در اینجا سنایی «نیت‌مندیِ سوژه» را به نقد می‌کشد. در خوانشِ واسازانه، «مهارِ اشتر» استعاره از ابزارهایِ عقلانی و استدلالی است که سوژه برای «رسیدن» به حقیقت به کار می‌برد. نفیِ این مهار، به معنایِ نفیِ خطی بودنِ مسیرِ حقیقت است. حقیقت در اینجا، غایتی نیست که سوژه با ابزارهایِ هویتیِ خود به آن برسد، بلکه «واقعه‌ای» است که در غیابِ هویتِ فردی رخ می‌دهد.

لذا در یک جمعبندی کلی،در این غزل، سنایی با تأسیسِ یک نظامِ تقابلی، «خواجگی» (سوژه‌یِ صلب و متعیّن) را در برابرِ «فنا» (سوژه‌یِ سیال و گشوده) قرار می‌دهد. تحلیلِ عمیق‌تر نشان می‌دهد که او فراتر از یک توصیه‌یِ اخلاقی، در حالِ تبیینِ یک «هرمنوتیکِ رادیکالِ سوژه» است که در آن، شرطِ ورود به ساحتِ معنا، نه اثباتِ هویت، بلکه «واسازیِ همه‌جانبه‌یِ من» (هویت‌زدایی) است. سنایی از سالک می‌خواهد که نه تنها جان و تن، بلکه «تصورِ از خود» را نیز قربانی کند تا فضا برایِ حقیقتی گشوده شود که دیگر متعلق به «منِ» خُرد و محدود نیست.

محور سوم: عشق در نسبت با زهد، ریا و ظاهر

سنایی در غزل ۱۱۹، عشق را نه صرفاً حالتی عاطفی یا تجربه‌ای درونی، بلکه نیرویی ویرانگر و بازساز معرفی می‌کند که با ظهورِ خود، بنیان‌هایِ زهدِ صوری، دینِ تقلیدی و نظامِ دوگانه‌سازِ ظاهراندیش را فرو می‌ریزد. در اینجا، شاعر به‌جایِ آنکه عشق را در امتدادِ شریعتِ ظاهری توضیح دهد، آن را در مقامِ نیرویی قرار می‌دهد که صورت‌هایِ تثبیت‌شده‌یِ دینداری را به بحران می‌کشاند و حقیقتِ قدسی را از زیرِ لایه‌هایِ ریا و تظاهر بیرون می‌کشد. از همین رو، در این غزل، تقابلِ اصلی نه فقط میانِ «عشق» و «زهد»، بلکه میانِ حقیقت و نمایش، باطن و تظاهر، و معنایِ زنده و صورتِ منجمد شکل می‌گیرد:

در مهر ماه زهدم و دینم خراب شد — ایمان و کفر من همه رود و شراب شد
زهدم منافقی شد و دینم مشعبدی — تحقیق‌ها نمایش و آبم سراب شد
ایمان و کفر چون می و آب زلال بود — می آب گشت و آب می صرف ناب شد
دوش از پیاله‌ای که ثریاش بنده بود — صافی می در او چو سهیل و شراب شد

سنایی، غزل ۱۱۹

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

سنایی در همان بیتِ نخست، با ترکیبِ تکان‌دهنده‌یِ «زهدم و دینم خراب شد»، منطقِ آشنایِ سلوکِ زاهدانه را از درون متلاشی می‌کند:

«در مهر ماه زهدم و دینم خراب شد — ایمان و کفر من همه رود و شراب شد»

در این بیت، فعلِ «خراب شد» کلیدِ ورود به جهانِ معناییِ غزل است. «خرابی» در زبانِ عرفانی، صرفاً دلالتِ منفی ندارد، بلکه غالباً نشانه‌یِ فروپاشیِ نظمِ کهنه برای ظهورِ حقیقتی نو است. از این منظر، «خراب شدنِ زهد و دین» به معنایِ نابودیِ اصلِ دینداری نیست، بلکه نشانه‌یِ فرو ریختنِ صورِ عادت‌شده و نهادینه‌شده‌یِ دینداری است. همین نکته با مصراعِ دوم تشدید می‌شود؛ جایی که شاعر می‌گوید: «ایمان و کفر من همه رود و شراب شد». در اینجا، سنایی از دوگانه‌ای بنیادین در سنتِ کلامی، یعنی ایمان/کفر، استفاده می‌کند، اما آن را در قالبی سیال و استحاله‌یابنده بازمی‌نویسد. «رود» و «شراب» هر دو دلالت بر جریان، حرکت، و خروج از سکون دارند؛ بنابراین، ایمان و کفر دیگر مفاهیمی منجمد و مرزبندی‌شده نیستند، بلکه در تجربه‌یِ عشق، واردِ فرآیندِ دگرگونی می‌شوند.

این ساختارِ سیال در بیتِ دوم صورتی صریح‌تر می‌یابد:

«زهدم منافقی شد و دینم مشعبدی — تحقیق‌ها نمایش و آبم سراب شد»

در این بیت، شاعر از زبانِ افشاگر استفاده می‌کند. «منافقی»، «مشعبدی»، «نمایش» و «سراب» همگی واژگانی‌اند که بر بی‌حقیقتیِ ظاهر و نمایشی بودنِ صورت‌هایِ دین‌ورزانه دلالت می‌کنند. خاصه تعبیرِ «تحقیق‌ها نمایش» از حیثِ معناشناختی بسیار مهم است؛ زیرا سنایی حتی «تحقیق» را نیز، اگر در سطحِ صورت و ادعا باقی بماند، از آلودگی به نمایش و تظاهر برکنار نمی‌داند. از همین‌جا روشن می‌شود که موضوعِ غزل فقط نقدِ زهدِ عامیانه نیست، بلکه نقدِ هر نوع گفتمانِ حقیقت‌مدارِ ادعایی است که به جایِ تجربه‌یِ درونیِ عشق، به خودنماییِ معرفتی فروکاسته شده باشد.

در بیتِ سوم نیز شاعر با ساختی پارادوکسیکال، بازیِ دلالیِ الفاظ را تشدید می‌کند:

«ایمان و کفر چون می و آب زلال بود می آب گشت و آب می صرف ناب شد»

در اینجا، فرایندِ جابه‌جاییِ مدلول‌ها رخ می‌دهد. «می» و «آب» که در منطقِ عرفی و فقهی، دو ساحتِ متمایزند، در زبانِ سنایی جایِ یکدیگر را می‌گیرند. این جابه‌جایی، صرفاً صنعتِ ادبی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که عشق، دستگاهِ معناییِ تثبیت‌شده را دگرگون می‌سازد. واژه‌ها دیگر در نظامِ معمولِ تمایزات عمل نمی‌کنند؛ بلکه در افقِ عشق، مرزهایِ پیشینِ خود را از دست می‌دهند.

هرمنوتیک سنتی: عشق به‌مثابه‌یِ افشاگرِ زهدِ ریایی و رساننده به حقیقتِ باطنی

اگر این ابیات را در افقِ هرمنوتیکِ سنتیِ تصوف بخوانیم، غزلِ سنایی بیانگرِ همان تمایزِ بنیادی میانِ زهدِ حقیقی و زهدِ ریایی است که از آثارِ متقدمِ صوفیه تا متونِ پخته‌ترِ عرفانی تداوم دارد. در این خوانش، مرادِ شاعر از «خراب شدنِ زهد و دین» نابودیِ حقیقتِ دین نیست، بلکه انهدامِ آن لایه‌یِ قشری و خودبینانه‌ای است که به نامِ زهد، حجابِ راهِ حق شده است. از این منظر، بیتِ دوم بیش از همه راهگشاست:

«زهدم منافقی شد و دینم مشعبدی تحقیق‌ها نمایش و آبم سراب شد»

در پارادایمِ کلاسیکِ عرفان، زهد مادامی ارزشمند است که مقدمه‌یِ اخلاص و بریدگی از غیرِ حق باشد؛ اما اگر زهد خود به موضوعِ خودنمایی، منزلت‌سازی و کسبِ اعتبارِ اجتماعی بدل شود، دیگر نه فضیلت، بلکه حجاب است. تعبیرِ «منافقی» دقیقاً بر همین معنا دلالت دارد: زهدی که در ظاهر به تقوا می‌ماند، اما در باطن آلوده به «من» و طلبِ دیده‌شدن است. همچنین، «دینم مشعبدی» نشان می‌دهد که سنایی دینداریِ مبتنی بر نمایش، صورت‌سازی و شعبده‌یِ لفظی را از حقیقتِ ایمان جدا می‌داند.

بیتِ نخست نیز در همین افق قابلِ تأویل است:

«در مهر ماه زهدم و دینم خراب شد ایمان و کفر من همه رود و شراب شد»

در خوانشِ سنتی، «مهر» را می‌توان معادلِ جذبه و کششِ الهی دانست؛ یعنی لحظه‌ای که عشقِ قدسی بر سالک وارد می‌شود و صورت‌هایِ پیشینِ سلوک را درمی‌نوردد. در این مقام، سالک از تقابل‌هایِ سطحیِ «ایمان/کفر» عبور می‌کند، نه بدین معنا که به نسبی‌گراییِ اعتقادی می‌رسد، بلکه از آن رو که حقیقتِ توحید را ورایِ صورت‌هایِ تعلیمی و ظاهری درمی‌یابد. در این سطح، ایمانِ عاشقانه دیگر صرفِ التزامِ زبانی یا رفتاری نیست، بلکه حضورِ وجودی در ساحتِ حق است.

بیتِ سوم نیز از همین منظر، بیانگرِ تبدیلِ معانی در پرتوِ باطن است:

«ایمان و کفر چون می و آب زلال بود می آب گشت و آب می صرف ناب شد»

در سنتِ عرفانی، «می» غالباً نمادِ جذبه، مستیِ الهی و شورِ حضور است و «آب» می‌تواند نشانه‌یِ صفا و طهارت باشد. وقتی شاعر می‌گوید «می آب گشت و آب می صرف ناب شد»، در واقع نشان می‌دهد که در افقِ عشق، تقابل‌هایِ ظاهریِ ارزشی جایِ خود را به وحدتی باطنی می‌دهند؛ وحدتی که در آن، حقیقتِ قدسی در ورایِ تمایزاتِ ساده‌شده‌یِ فقهی و زاهدانه درک می‌شود. این همان ساحتِ تأویلی‌ای است که در آن، عشق نقاب از چهره‌یِ زهدِ ریاکار برمی‌گیرد و دین را از صورت به معنا بازمی‌گرداند.

خوانش پسامدرن: عشق به‌مثابه‌یِ فروپاشیِ دوگانه‌ها و بی‌ثباتیِ نظامِ دلالت

در سطحی دیگر، این غزل را می‌توان متنی دانست که نه فقط زهد و ریا را نقد می‌کند، بلکه بنیانِ دوگانه‌سازی‌هایِ تثبیت‌شده‌یِ گفتمانِ دینی را نیز متزلزل می‌سازد. اگر در خوانشِ سنتی، عشق ابزارِ رسیدن به باطنِ حقیقت است، در خوانشِ پسامدرن، عشق به صورتِ نیرویی ظاهر می‌شود که سامانه‌یِ تمایزاتِ استوار را از کار می‌اندازد و معنا را در وضعیتِ لغزش و تعویق قرار می‌دهد.

۱. واسازیِ دوگانه‌یِ ایمان/کفر: سنایی در بیتِ نخست و سوم، بیش از هر چیز دوگانه‌یِ کلاسیکِ «ایمان/کفر» را از ثبات می‌اندازد:

«.....ایمان و کفر من همه رود و شراب شد»

«ایمان و کفر چون می و آب زلال بود / می آب گشت و آب می صرف ناب شد»

در اینجا، ایمان و کفر دیگر دو قطبِ کاملاً بسته و تمایزیافته نیستند، بلکه در فرایندِ استحاله قرار می‌گیرند. از منظرِ دریدایی، این جابه‌جایی نشان می‌دهد که معنا نه در یک مرکزِ ثابت، بلکه در بازیِ تفاوت‌ها و تعویق‌ها تولید می‌شود. شاعر با تبدیلِ «می» به «آب» و «آب» به «می»، در واقع ثباتِ نشانه‌ها را برهم می‌زند. بدین‌ترتیب، غزل به متنی بدل می‌شود که در آن مرزهایِ عقیدتیِ به ظاهر روشن، در ساحتِ تجربه‌یِ عاشقانه، از صلابتِ پیشینِ خود تهی می‌شوند.

۲. افشایِ نمایشی بودنِ گفتمانِ حقیقت: سنایی در بیتِ دوم، لایه‌یِ دیگری از این واسازی را عیان می‌کند:

«زهدم منافقی شد و دینم مشعبدی تحقیق‌ها نمایش و آبم سراب شد»

در این بیت، آنچه فرو می‌ریزد فقط زهد نیست، بلکه ادعایِ حقیقت نیز در معرضِ سوءظن قرار می‌گیرد. تعبیرِ «تحقیق‌ها نمایش» را می‌توان در پرتوِ هرمنوتیکِ ریکوری به منزله‌یِ فاصله‌گرفتن از «گمانِ حضورِ بی‌واسطه‌یِ حقیقت» فهم کرد. سنایی گویی نشان می‌دهد که هر گفتمانِ دینی یا معرفتی، اگر در زبان و نهاد و نمایش منجمد شود، دیگر حاملِ حقیقت نیست، بلکه به صحنه‌ای از اجرا بدل می‌شود. در این سطح، عشق نقشِ یک نیرویِ انتقادی را دارد که زبانِ تثبیت‌شده‌یِ دینداری را بی‌اعتبار می‌سازد و از درون می‌پرسد: آنچه «تحقیق» نامیده می‌شود، تا چه حد حقیقت است و تا چه حد نمایش؟

۳. تعلیقِ مرکزیتِ معنا در تجربه‌یِ عشق: بیتِ پایانی، گرچه فشرده‌تر است، اما نشان می‌دهد که تجربه‌یِ عشق، نظمِ عادیِ ادراک را جابه‌جا می‌کند:

«دوش از پیاله‌ای که ثریاش بنده بود صافی می در او چو سهیل و شراب شد»

در اینجا، تصویرِ کیهانیِ «ثریا» و «سهیل» با «پیاله» و «می» درهم می‌آمیزد؛ امری که از نظرِ ساختارِ دلالی، نوعی برهم‌خوردنِ نسبتِ بالا/پایین، قدسی/مادی و دور/نزدیک را نشان می‌دهد. در خوانشِ پسامدرن، این درهم‌آمیزی نشانه‌یِ آن است که عشق، مرکزِ ثابتِ معنا را برنمی‌تابد؛ معنا در حرکت است، از سطحی به سطحی دیگر می‌لغزد و در یک افقِ ناتمام بازتولید می‌شود. از این منظر، سنایی فقط ناقدِ زهدِ ریاکار نیست؛ او در سطحی عمیق‌تر، منطقِ نظام‌هایِ بسته‌یِ معنایی را مختل می‌سازد.

در نتیجه گیری پایانی بر پایه‌یِ این غزل، می‌توان گفت سنایی عشق را در نسبت با زهد و ظاهر، نیرویی می‌فهمد که پیش از آنکه صرفاً بدیلی عاطفی برای دینداری باشد، ملاکِ سنجشِ اصالتِ دینداری است. زهد اگر به ریا، نمایش و خودبنیادی آلوده شود، در پرتوِ عشق «خراب» می‌شود؛ اما این خرابی، ویرانیِ حقیقت نیست، بلکه ویرانیِ حجابِ حقیقت است. از همین رو، در سطحِ سنتی، عشق ابزارِ افشایِ زهدِ منافقانه و بازگشت به باطنِ اخلاص است؛ و در سطحِ پسامدرن، همین عشق به نیرویی بدل می‌شود که دوگانه‌هایِ تثبیت‌شده‌ای چون ایمان/کفر، آب/می، تحقیق/نمایش و دین/ریا را از مرکزیت می‌اندازد و امکانِ خوانشی گشوده‌تر از تجربه‌یِ عرفانی را فراهم می‌کند. به بیانِ فشرده، در این غزل، سنایی نه تنها زهدِ ریایی را نقد می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که حقیقتِ عشق، هر نظامِ معناییِ متصلب را که خود را مالکِ انحصاریِ حقیقت بداند، از درون متلاشی می‌سازد.

عطار نیشابوری: عشق، عبور از خویشتن و دگرگونی معنا در تمثیل عرفانی

محور اول: سوز، فنا و زوال سوژه در تجربه‌ی عاشقانه

در شعر و روایت عرفانی عطار، عشق نیرویی است که سوژه را از خودبسندگی و هویت تثبیت‌شده بیرون می‌کشد. عشق و شرابی که در اکثر غزل‌های عطار وجود دارد غالباً مقدمه‌ای است که حجاب و خودی را از پیش چشم وی دور می‌کند. او در اشعارش خرقه زهد را به آتش می‌کشد تا بین او و حق چیزی نماند. عشق عرفانی و عشق خالص الهی در برخی غزل‌های او چنان آشکار جلوه می‌کند که آن را با هیچ عشق بشری نمی‌توان اشتباه گرفت و میثاق الست را مکرر یاد می‌کند و از روزی که در آن «ما ز خرابات عشق، مست الست آمدیم» با شور و عشق یاد می‌کند(ریتر،۱۳۷۴).

عطار نیشابوری، در منظومه‌ی فکری خود، عشق را نه یک گرایشِ متعالیِ نرم، بلکه نیرویی آتش‌گون و هستی‌برانداز می‌بیند که همه‌ی ساحت‌های وجودیِ سالک را به کامِ خود می‌کشد. در آثار او، برخلافِ رویکردهای عقلانی که به دنبالِ نظم‌بخشی به جهان‌اند، عشق به مثابه‌ی نیرویی «واساخت‌گر» عمل می‌کند که تمامیِ مرزهایِ خودی و ناخودی را در هم می‌شکند. او در غزل شماره ۲۲، با رویکردی رادیکال، تجربه‌ی «سوز» را به حدّ نهایی می‌رساند:

عشق جانان همچو شمعم از قدم تا سر بسوخت — مرغ جان را نیز چون پروانه بال و پر بسوخت
عشقش آتش بود کردم مجمرش از دل چو عود — آتش سوزنده بر هم عود و هم مجمر بسوخت
زآتش رویش چو یک اخگر به صحرا اوفتاد — هر دو عالم همچو خاشاکی از آن اخگر بسوخت
خواستم تا پیش جانان پیشکش جان آورم — پیش دستی کرد عشق و جانم اندر بر بسوخت
نیست از خشک و ترم در دست جز خاکستری — کاتش غیرت درآمد خشک و تر یکسر بسوخت
دادم آن خاکستر آخر بر سر کویش به باد — برق استغنا بجست از غیب و خاکستر بسوخت
گفتم اکنون ذره‌ای دیگر بمانم گفت باش — ذره دیگر چه باشد ذره‌ای دیگر بسوخت
چون رسید این جایگه عطار نه هست و نه نیست — کفر و ایمانش نماند و مؤمن و کافر بسوخت

عطار نیشابوری، غزل ۲۲

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

عطار در این غزل، با تکرارِ ساختارمندِ فعلِ «بسوخت» در پایانِ ابیات، ضرب‌آهنگی از «تخریبِ مداوم» ایجاد می‌کند. این تکرار، تنها یک صنعتِ ادبی نیست، بلکه نشانی است از فرایندِ مستمرِ «فنا». او با استعاره‌ی «آتش» (به مثابه‌ی دالِ مرکزی) و «سوختن» (به مثابه‌ی فرایندِ واسازی)، تمامیِ دارایی‌های وجودیِ سوژه (شمع، جان، عود، مجمر، عالم، خاکستر) را به آتش می‌کشد. نکته‌یِ کلیدیِ تحلیلِ زبانیِ این غزل، تقابلِ «منِ فاعل» (که می‌خواهد جان پیشکش کند) در برابر «عشقِ پیش‌دستی‌کننده» است؛ زبانی که در آن، سوژه حتی مالکیتِ کنشِ ایثارِ خود را نیز از دست می‌دهد و به «خاکستری» بی‌هویت بدل می‌شود.

هرمنوتیک سنتی: عشق به‌مثابه‌یِ تحققِ فنای فی‌الله

در پارادایمِ سنتیِ تصوف (با تکیه بر آراءِ کلاسیک و متونِ عطارپژوهی، نظیرِ تحلیل‌های شفیعی کدکنی)، این غزل بازنماییِ عالیِ مرحله‌یِ «فنا» است. در این خوانش، آتشِ عشق، نمادِ تطهیرِ نفسِ اماره و تعلقاتِ دنیوی است. عبارتِ «نه هست و نه نیست» و سوختنِ «کفر و ایمان»، در این پارادایم به معنایِ رسیدن به ساحتِ «توحیدِ ناب» است که در آن، تمامیِ کثرات (مؤمن، کافر، هستی، نیستی) در برابرِ جلالِ الهی رنگ می‌بازند. از این منظر، عطار با «سوزاندن»، سالک را از مرتبه‌ی «خلق» (خاکستر) به مرتبه‌ی «حق» (بی‌نشانی) عبور می‌دهد و این سوختن، غایتی مشخص و رستگاری‌بخش دارد.

خوانش پسامدرن: عشق به‌مثابه‌یِ واسازیِ سوژه و محوِ نشانه‌ها

از منظرِ هرمنوتیکِ مدرن (با نگاهی به آرای دریدا درباره‌ی «محوِ اثر»)، این متن پتانسیل‌های رادیکال‌تری را آشکار می‌نماید:

۱. واسازیِ سوژه‌یِ خودبنیاد: در بیت «خواستم تا پیش جانان پیشکش جان آورم / پیش دستی کرد عشق...»، عطار فاعلیتِ سوژه را به چالش می‌کشد. عشق، پیش از آنکه سوژه اراده کند، عمل می‌کند. این یعنی سوژه، دیگر مرکزِ تعیین‌کننده‌یِ کنشِ خویش نیست و عشق، ساختارِ هویتیِ او را پیش از حضورِ او، فرو می‌پاشد.

۲. محوِ نشانه‌ها (خاکستر): دریدا معتقد است نوشتار همواره در حالِ «ردّزنی» و سپس «پاک‌کردنِ ردّ» است. در این غزل، عطار ابتدا وجود را به «خاکستر» (ردّ سوختن) بدل می‌کند و سپس با «برقِ استغنا»، همان خاکستر را نیز می‌سوزاند. این یعنی عشق، هیچ «اثر» یا «نشانه»‌ای از هویتِ پیشینِ سوژه باقی نمی‌گذارد؛ حتی «خاکستر» که نمادِ مرگ است، مجالی برای بقا نمی‌یابد.

۳. پارادوکسِ «نه هست و نه نیست»: عطار با نفیِ دوگانه‌یِ «هست/نیست» و «کفر/ایمان»، در واقع به «تعلیقِ دلالت» می‌رسد. او متنی را خلق می‌کند که در آن، معنا نه در «بودن» است و نه در «نبودن»؛ این همان وضعیتِ «ناگشودگیِ متن» است که خواننده را در وضعیتِ حیرتِ مطلق قرار می‌دهد، جایی که هیچ مدلولِ نهایی (معنایِ قطعی) برای تکیه کردن وجود ندارد.

لذا در یک جمع‌بندیِ کلی می‌توان گفت که در این غزل، عطار با تأسیسِ یک نظامِ تصویریِ «آتش‌محور»، عشق را نه به مثابه‌یِ «راهِ وصول»، بلکه به مثابه‌یِ «نیرویِ انهدامِ سوژه» معرفی می‌کند. تحلیلِ عمیق‌تر نشان می‌دهد که او فراتر از آموزه‌هایِ عرفانیِ رایج، در حالِ تبیینِ «هرمنوتیکِ رادیکال» است؛ هرمنوتیکی که در آن، پیش‌شرطِ تجربه‌یِ حقیقت، نه اثباتِ «من»، بلکه «واسازیِ کاملِ هویتِ سوژه» و محوِ تمامیِ نشانه‌هایِ هویتی است.

محور دوم: عشق، حیرت و تعلیق معنا در زبان تمثیلی عطار

پس از محور نخست که بر سوز، فنا و زوال سوژه تمرکز داشت، محور دوم در تحلیل عطار می‌تواند بر بنیاد یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های جهان شعری او، یعنی حیرت بنا شود. در منظومه‌ی فکری عطار، عشق صرفاً نیرویی برای سوختن و فنای عاشق نیست؛ بلکه نیرویی است که سالک را از قلمرو «دانستن»، «تصرف معنا»، «قطعیت اعتقادی» و «اطمینان عقلانی» بیرون می‌برد و او را در وضعیت حیرت وجودی و معرفتی قرار می‌دهد. این حیرت، نه نادانی ساده، بلکه نوعی آگاهیِ برتر از ناتوانی عقل در احاطه بر حقیقت است. عطار در غزل شماره ۴۳، تجربه‌ی عشق را نه صرفاً در صورتِ سوختن و فنا، بلکه در هیئتِ حیرت، سرگردانی و بی‌مرکزی وجودی تصویر می‌کند. در این غزل، عاشق در مواجهه با معشوق، نه به معرفتی قطعی می‌رسد و نه به آرامشی پایدار؛ بلکه هرچه به معشوق نزدیک‌تر می‌شود، نسبت او با خویشتن، زبان، جان، دل و حتی بدن خویش ناپایدارتر می‌شود.

در این ساختار، عشق نیرویی است که سوژه را از سامان عقلانی و هویتی بیرون می‌برد و او را در وضعیتی میان «دیدن» و «ندیدن»، «بودن» و «نبودن»، «جان داشتن» و «بی‌جان شدن»، «طلب درمان» و «اقامت در درد» قرار می‌دهد:

در رهت حیران شدم ای جان من — بی‌سر و سامان شدم ای جان من
چون ندیدم از تو گردی پس چرا — در تو سرگردان شدم ای جان من
در فروغ آفتاب روی تو — ذره حیران شدم ای جان من
در هوای روی تو جان بر میان — از میان جان شدم ای جان من
خویش را چون خام تو دیدم ز شرم — با دلی بریان شدم ای جان من
تا تو را جان و دل خود خوانده‌ام — بی‌دل و بی‌جان شدم ای جان من
چون سر زلف توام از بن بکند — بی‌سر و بن زان شدم ای جان من
من بمیرم تا چرا با درد تو — از پی درمان شدم ای جان من
چون رخت پیدا شد از بی‌طاقتی — در کفن پنهان شدم ای جان من

بر امید آنکه بر من بگذری | با زمین یکسان شدم ای جان من
خاک شد عطار و من بر درد او | ابر خون‌افشان شدم ای جان من

عطار، غزل شماره ۶۶۳

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

ساختار زبانی این غزل بر محور تکرارِ خطابِ عاطفی ـ عرفانیِ «ای جان من» استوار است. این ترکیب، در ظاهر خطاب به معشوق است، اما در ژرف‌ساخت شعر، نوعی جابجایی هویتی میان عاشق و معشوق را نشان می‌دهد. عاشق، معشوق را «جان من» می‌خواند؛ اما همین نامیدن، به از دست رفتن جان خویش می‌انجامد:

«تا تو را جان و دل خود خوانده‌ام بی‌دل و بی‌جان شدم ای جان من»

در این بیت، یک پارادوکس بنیادین شکل می‌گیرد: عاشق هنگامی که معشوق را «جان و دل» خود می‌نامد، خود از جان و دل تهی می‌شود. بنابراین، زبان عشق در عطار، زبانی مالکانه نیست؛ یعنی عاشق نمی‌تواند با نامیدن معشوق، او را در قلمرو «من» خویش جای دهد. برعکس، همین نامیدن، سوژه را از درون تهی می‌کند. «خواندن» معشوق به نامِ جان و دل، نه موجب تثبیت هویت عاشق، بلکه سبب فروپاشی نظام تملک، مالکیت و خودمرکزی می‌شود.

در سطح واژگانی، غزل بر مجموعه‌ای از کلیدواژه‌های سلبی و زداینده بنا شده است: حیران، سرگردان، بی‌سر و سامان، از میان جان شدن، بی‌دل و بی‌جان شدن، بی‌سر و بن شدن، کفن، خاک، ابر خون‌افشان. این شبکه‌ی واژگانی، فرایندی تدریجی از تجزیه‌ی هویت را نشان می‌دهد. عاشق، از یک سو با افعالِ تحولی چون «شدم»، «پنهان شدم»، «یکسان شدم»، «خون‌افشان شدم» پیوسته در حالِ تبدیل است، و از سوی دیگر، هیچ‌یک از این تبدیل‌ها به یک هویتِ جدیدِ پایدار منتهی نمی‌شود. بنابراین، ساختار زبانی غزل، بر اساس هویتی در حالِ زوال و ناتمام شکل گرفته است.

در بیتِ:

«در فروغ آفتاب روی تو ذره حیران شدم ای جان من»

تصویرِ «ذره» در برابرِ «آفتابِ رویِ معشوق»، یک نسبتِ نابرابر و هستی‌شناختی می‌آفریند: سالک در پرتوِ تجلیِ محبوب، نه به روشناییِ خود، بلکه به حیرانیِ خود آگاه می‌شود. همچنین در بیتِ:

«تا تو را جان و دل خود خوانده‌ام بی دل و بی جان شدم ای جان من»

پارادوکسی بنیادین پدید می‌آید کطی آن، نامیدنِ معشوق به عنوانِ «جان و دل»، نه به تملکِ معنویِ او، بلکه به فقدانِ جان و دلِ خویش می‌انجامد. زبان در اینجا به‌جای تثبیتِ نسبت، آن را واژگون می‌کند؛ گویی هر تعبیرِ عاشقانه، خودْ مقدمه‌ی نوعی تهی‌شدن از خویشتن است.

تأویل سنتی: حیرت به‌مثابه‌ی مقامِ والای سلوک و نفیِ تعیّنِ نفسانی

در چارچوبِ سنت عرفانی، این غزل یکی از بیان‌های روشنِ «مقامِ حیرت» در مسیر سلوک است؛ مقامی که پس از عبور از مراتبِ ابتداییِ طلب و محبت، سالک را به آستانه‌ی ادراکِ بی‌واسطه‌ی حقیقت می‌رساند. در این خوانش، حیرت نشانه‌ی جهلِ صرف نیست، بلکه ثمره‌ی مواجهه با حقیقتی است که بر عقلِ جزئی و زبانِ عادی فزونی دارد. از همین رو، «بی‌سر و سامان شدن» در بیتِ نخست، دلالت بر فروپاشیِ انتظامِ نفسانی و دل‌بستگی‌های دنیوی دارد، نه بر آشفتگیِ منفی و بی‌غایت. در همان بیتِ:

«در فروغ آفتاب روی تو ذره حیران شدم ای جان من»

در تأویل سنتی، نمونه‌ای از نسبتِ عبد با تجلیِ حق مشاهده می شود. سالک در پرتوِ جمالِ الهی، خویشتن را چون ذره‌ای ناچیز درمی‌یابد؛ و این ادراکِ حقارتِ وجودی، مقدمه‌ی فناست. «ذره‌ی حیران» در اینجا همان سالکی است که از دعویِ استقلال تهی شده و در انوارِ محبوب، خود را فاقدِ ثبات می‌بیند. به طور مشابه، در بیتِ:

«تا تو را جان و دل خود خوانده‌ام بی دل و بی جان شدم ای جان من»

عرفان سنتی بر این معنا تأکید می‌کند که نسبتِ حقیقی با محبوب، همواره با سلبِ مالکیت از خویشتن همراه است. مادام که انسان «جان» و «دل» را از آنِ خود می‌پندارد، هنوز در حجابِ انانیت است؛ اما چون محبوب به حقیقت، جان و دلِ او شد، خودِ سالک از دعویِ مالکیت ساقط می‌شود و به مرتبه‌ی فقرِ محض می‌رسد. همچنین در ابیاتِ پایانی، به‌ویژه در بیت:

«خاک شد عطار و من بر درد او ابر خون افشان شدم ای جان من»

خاک‌شدن، در سنت صوفیانه نشانه‌ی نهایتِ تواضع و استهلاکِ نفس است. سالک با خاک‌شدن، قابلیتِ عبورِ محبوب را می‌جوید؛ یعنی حقیقتِ قدسی تنها بر آن وجودی می‌گذرد که از برآمدگیِ منیّت تهی شده باشد. در این افق، حیرت نه بن‌بستِ شناخت، بلکه مرحله‌ای از بلوغِ معرفتِ شهودی است که در آن، نفس از تعیّنِ خود فرومی‌ریزد تا آینه‌ی تجلیِ محبوب گردد.

خوانش پسامدرن: عشق به‌مثابه‌یِ تعلیقِ هویت و ناپایداریِ دلالت

اگر این غزل از منظرِ هرمنوتیکِ مدرن و واسازانه خوانده شود، ظرفیت‌های رادیکال‌تری از آن آشکار می‌گردد؛ ظرفیت‌هایی که حیرت را نه فقط مقامی عرفانی، بلکه وضعیتی از فروپاشیِ مرکزیتِ سوژه و تعویقِ مستمرِ معنا نشان می‌دهد. لذا مواردی را می توان به شرح زیر بیان نمود:

۱. واسازیِ سوژه‌یِ متعیّن

دراین غزل و در بیتِ آغازین:

«در رهت حیران شدم ای جان من بی سر و سامان شدم ای جان من»

عاشق از همان ابتدا نه با تثبیتِ هویت، بلکه با از دست دادنِ مختصاتِ خویش معرفی می‌شود. «سر» و «سامان» در اینجا تنها مؤلفه‌های روانی یا اجتماعی نیستند، بلکه استعاره‌هایی از انسجامِ سوژه‌اند. در خوانش واسازانه، عشق ساختاری پدید می‌آورد که در آن، سوژه دیگر نمی‌تواند خود را به منزله‌ی مرکزِ ادراک و تصمیم حفظ کند؛ او در «راهِ» معشوق، همواره در معرضِ گم‌گشتگی است.

۲. تعویقِ معنا و سرگردانیِ تأویلی

همچنین در بیتِ:

«چون ندیدم از تو گردی پس چرا در تو سرگردان شدم ای جان من»

از حیث هرمنوتیکی بسیار مهم است. شاعر تصریح می‌کند که حتی «گردی» از معشوق ندیده است؛ یعنی نشانه‌ای روشن و تثبیت‌کننده در دست ندارد، اما با این‌همه، در او سرگردان شده است. این وضعیت یادآور منطقِ تعویق در دلالت است: معنا پیش از آنکه به‌صورتِ قطعی حاضر شود، سوژه را در حرکتِ بی‌پایانِ جست‌وجو گرفتار می‌کند. معشوق اینجا نه یک مدلولِ نهاییِ حاضر، بلکه افقی است که حضورش همواره با فقدان و نارساییِ نشانه‌ها همراه است.

۳. فروپاشیِ نسبتِ تملک در زبانِ عاشقانه

بعلاوه در بیتِ:

«تا تو را جان و دل خود خوانده‌ام بی دل و بی جان شدم ای جان من»

زبانِ تملکیِ «خود» به نتیجه‌ای وارونه می‌رسد. به‌محضِ آنکه عاشق می‌کوشد معشوق را در نسبتِ «جان و دلِ خود» تعریف کند، خود از جان و دل تهی می‌شود. از دیدگاهِ پسامدرن، این بیت نقدی است بر امکانِ تصاحبِ معنا؛ هر کوششی برای نامیدن، تملک‌کردن، یا تثبیتِ محبوب در زبان، به از دست رفتنِ مرکزِ گوینده منجر می‌شود. زبان نه وسیله‌ی احاطه، بلکه میدانِ سلب و فقدان است.

۴. هویت‌زداییِ رادیکال و انهدامِ بنیاد

به طور مشابه در بیتِ:

«چون سر زلف توام از بن بکند بی سر و بن زان شدم ای جان من»

تعبیرِ «بی‌سر و بن» معنایی فراتر از آشفتگی دارد؛ این عبارت، به معنای از دست دادنِ آغاز و انجام، بنیاد و غایت، رأس و ریشه است. در خوانش واسازانه، عاشق دیگر نه خاستگاهی ثابت دارد و نه فرجامی قطعی؛ او در شبکه‌ای از دلالت‌های بی‌انتها معلق می‌ماند. بدین‌ترتیب، عشق نه فقط هویتِ موجود را مخدوش می‌کند، بلکه امکانِ بنیان‌گذاریِ هویتِ تازه و مستقر را نیز به تعویق می‌اندازد.

۵. بدن‌مندیِ معشوق و محوشدنِ سوژه در افقِ حضور

همچنین در بیتِ:

«چون رخت پیدا شد از بی طاقتی در کفن پنهان شدم ای جان من»

حضورِ معشوق به‌جای آن‌که به انکشافِ مثبتِ سوژه بینجامد، او را در «کفن» پنهان می‌کند. این پارادوکس نشان می‌دهد که تجلیِ محبوب، هم‌زمان با محوشدنِ عاشق رخ می‌دهد. از منظرِ هرمنوتیکِ رادیکال، حقیقت نه در تقویتِ حضورِ سوژه، بلکه در محاق‌رفتنِ او خود را آشکار می‌سازد. سوژه هرچه به ظهورِ محبوب نزدیک‌تر می‌شود، از قابلیتِ نمایانیِ مستقل تهی‌تر می‌گردد.

۶. نوشتارِ نهاییِ سوژه در هیئتِ خاک و خون

نهایتا دو بیتِ پایانی، اوجِ این فرایند را نشان می‌دهند:

«بر امید آنکه بر من بگذری با زمین یکسان شدم ای جان من»
«خاک شد عطار و من بر درد او ابر خون افشان شدم ای جان من»

در اینجا سوژه نخست به «زمین» هم‌سطح می‌شود و سپس به «خاک» و «ابر خون‌افشان» بدل می‌گردد. این تصاویر از منظرِ واسازانه، بیانگر آن‌اند که هویتِ انسانی در نهایت نه به جوهری استعلایی، بلکه به آثاری ناپایدار، پراکنده و گذرا فروکاسته می‌شود. «خاک» بقایای محوشدگی است و «ابر خون‌افشان» نوعی نوشتارِ سیال و ناپایدار از رنج؛ گویی سوژه پس از انهدام، تنها در صورتِ ردی خونین و گذرا در افقِ متن باقی می‌ماند.

در یک جمعبندی کلی می توان گفت که در این غزل، عطار با تأسیسِ شبکه‌ای از واژگانِ حیرت، بی‌خویشی، محوشدگی و خاک‌شدن، عشق را به‌مثابه‌ی نیرویی تصویر می‌کند که سالک را از نظامِ تثبیت‌شده‌ی هویت و معنا بیرون می‌برد. در سطحِ سنتی، این حیرت نشانه‌ی بلوغِ عرفانی و مقدمه‌ی فنای در حق است؛ اما در سطحِ هرمنوتیکِ رادیکال، همین حیرت به نشانه‌ی تعلیقِ مستمرِ معنا، فروپاشیِ سوژه‌ی خودبنیاد، و ناتوانیِ زبان در تصاحبِ حقیقت بدل می‌شود. از این‌رو، غزل نه فقط تجربه‌ای عاطفی یا عرفانی، بلکه صورت‌بندیِ نوعی هرمنوتیکِ حیرت است؛ هرمنوتیکی که در آن، فهمِ حقیقت از مسیرِ اطمینان و تصرف نمی‌گذرد، بلکه از رهگذرِ سرگردانی، بی‌نشانی، و محوشدنِ تدریجیِ «من» امکان‌پذیر می‌گردد.

محور سوم: عشق، خرابات و بازتأویل دینداری در شعر عطار

عطار در غزل ۴۳، عشق را نه به مثابه یک تجربه صرفاً عاطفی، بلکه همچون یک نیرویِ «واساز» معرفی می‌کند که با ظهورِ خود، تمام نظام‌های نشانه‌ایِ دینداریِ صوری، فقهی و زاهدانه را به بحران می‌کشد. در این متن، شاعر خرابات را نه در مقابل دین، بلکه در مقامِ «قبله‌یِ حقیقی» و جایگاهِ بازتأویلِ مناسکِ قدسی قرار می‌دهد. غزل در اینجا، صحنه‌یِ عبور از سطح به عمق است؛ جایی که «زهد»، «خرقه»، «تسبیح» و «طامات» در برابرِ «مستی»، «زنار»، «فنا» و «سجودِ مستانه» فرو می‌ریزند. تقابلِ اصلی در این غزل، تقابل میان «صورت‌گرایی» (که عطار آن را در قالب‌هایِ متعارفِ دینی می‌بیند) و «تجربه وجودیِ بی‌واسطه» (که در ساحتِ خرابات رقم می‌خورد) است:

بیا که قبله ما گوشه خرابات است — بیار باده که عاشق نه مرد طامات است
پیاله‌ای‌دو به من ده که صبح پرده درید — پیاده‌ای‌دو فرو کن که وقت شه‌مات است
در آن مقام که دلهای عاشقان خون شد — چه جای دردفروشان دیر آفات است
کسی که دیرنشین مغانست پیوسته — چه مرد دین و چه شایسته عبادات است
مگو ز خرقه و تسبیح ازانکه این دل مست — میان ببسته به زنار در مناجات است
ز کفر و دین و ز نیک و بد و ز علم و عمل — برون گذر که برون زین بسی مقامات است
اگر دمی به مقامات عاشقی برسی — شود یقینت که جز عاشقی خرافات است
چه داند آنکه نداند که چیست لذت عشق — از آنکه لذت عاشق ورای لذات است
مقام عاشق و معشوق از دو کون بیرون است — که حلقه در معشوق ما سماوات است
بنوش درد و فنا شو اگر بقا خواهی — که زادراه فنا دردی خرابات است
به کوی نفی فرو شو چنان که برنایی — که گرد دایره نفی عین اثبات است
نگه مکن به دو عالم از آنکه در ره دوست — هر آنچه هست به جز دوست عزی و لات است
مخند از پی مستی که بر زمین افتد — که آن سجود وی از جمله مناجات است
اگرچه پاک‌بری مات هر گدایی شو — که شاه نطع یقین آن بود که شه‌مات است
بباز هر دو جهان و ممان که سود کنی — از آنکه در ره ناماندنت مباهات است

عطار، غزل شماره ۶۶۳

تحلیل ساختارشناختی و زبانی

عطار در همان بیتِ نخست، با جابه‌جاییِ مکانِ مقدس، زیربنایِ نظامِ دینداریِ سنتی را درهم می‌ریزد:

«بیا که قبله ما گوشه خرابات است — بیار باده که عاشق نه مرد طامات است»

استفاده از «قبله» در کنار «خرابات»، فراتر از یک هنجارشکنیِ ادبی است؛ این یک جابه‌جاییِ نشانه‌شناختی است. قبله در الهیاتِ کلاسیک، نمادِ مرکزیت، وحدت و جهت‌گیریِ به سویِ حقیقتِ قدسی است. عطار با «خراباتی» کردنِ این جهت، مکانِ قدسی را از مسجد (نمادِ شریعتِ ظاهری) به خرابات (نمادِ فنایِ خود و بی‌خودی) انتقال می‌دهد. مصراعِ دوم نیز با تقابلِ «باده» و «طامات»، گفتارِ ادعایی را به چالش می‌کشد. «طامات» به معنایِ سخنانِ متکلفانه و دعوی‌هایِ صوفیانه‌یِ بی‌حقیقت، در برابرِ باده (تجربه وجودی) قرار می‌گیرد. در اینجا، زبانِ غزل، زبانی است که به جایِ ادعا، به «حضور» دعوت می‌کند. این فرآیندِ بازتأویل در بیتِ «مگو ز خرقه و تسبیح...» به اوج می‌رسد:

«مگو ز خرقه و تسبیح ازانکه این دل مست — میان ببسته به زنار در مناجات است»

شاعر در اینجا نظامِ نشانگانِ بیرونیِ دینداری (خرقه/تسبیح) را معلق می‌کند و «زنار» (که نمادِ غیرمسلمانی/ترسایی است) را به درونِ ساحتِ «مناجات» می‌کشد. این یک ساختارِ پارادوکسیکال است: مناجات که غایتِ عبادت است، با نمادِ کفر (زنار) درمی‌آمیزد. این یعنی در منطقِ عطار، اعتبارِ عبادت نه به صورتِ ظاهر (تسبیح)، بلکه به «مست بودنِ دل» بستگی دارد.

هرمنوتیک سنتی: خرابات به‌مثابه‌ی فضایِ فنا و طهارتِ باطنی

اگر این غزل را در افقِ هرمنوتیکِ سنتیِ تصوفِ خراسان بخوانیم، خرابات نه مکانی برای فسق، بلکه «مدرسه فنا» است. در این خوانش، عطار به دنبالِ احیایِ روحِ حقیقیِ دین است که در زیرِ لایه‌هایِ ضخیمِ زهدِ ریایی و قشری‌گری دفن شده است. وقتی شاعر می‌گوید: «بنوش درد و فنا شو اگر بقا خواهی / که زادراه فنا دردی خرابات است»، دقیقاً به این معناست که خرابات، مکانِ تطهیرِ نفس از منیّت است.

در این پارادایم، «قبله خرابات» به معنایِ پشت کردن به خدا نیست، بلکه به معنایِ «قبله‌گردانی» از «صنم‌هایِ ذهنی و نهادی» به سمتِ «معشوقِ بی‌واسطه» است.از اینرو در بیتِ:

«نگه مکن به دو عالم از آنکه در ره دوست هر آنچه هست به جز دوست عزی و لات است»،

کلیدِ این خوانش است. «عزی و لات» در اینجا استعاره از بت‌هایِ پنهانی است که زاهد یا عالم، به نامِ دین و علم و عمل می‌پرستد. از منظرِ هرمنوتیکِ سنتی، عطار با فراخواندنِ سالک به «نفی»، در واقع او را به توحیدِ رادیکال دعوت می‌کند؛ توحیدی که در آن، هر تعلقی به غیرِ حق، شرک تلقی می‌شود؛ حتی اگر آن تعلق، خرقه، تسبیح، یا دلبستگی به مفاهیمِ «علم و عمل» باشد.

خوانش پسامدرن: واسازی دوگانه‌ها و بی‌ثباتیِ نظام دلالت

در سطحی عمیق‌تر، این غزل را می‌توان متنی دانست که نظامِ دوگانه‌سازِ حقیقت و دین را واسازی می‌کند. نکات مهم در این خوانش را می توانیم ب شرح یر بیان نماییم:

۱. واسازیِ دوگانه‌یِ ایمان/کفر و نیک/بد: عطار در بیتِ «ز کفر و دین و ز نیک و بد و ز علم و عمل / برون گذر...» مستقیماً شالوده اخلاق و شریعتِ قراردادی را هدف قرار می‌دهد. از منظرِ نگرش پسامدرن، این عبور از دوگانه‌ها نشان‌دهنده‌یِ ناتوانیِ زبان و عقلِ جزوی در درکِ حقیقتِ متعالی است. وقتی «کفر» و «دین» در یک ساحتِ واحد (مقاماتِ عاشقی) هم‌ارز می‌شوند، یعنی این مفاهیم، ساختارهایِ برساخته‌ای هستند که در برابرِ تجربه عشق، صلابتِ خود را از دست می‌دهند.

۲. افشایِ «نمایشِ دینداری»: تعبیرِ «سجود وی از جمله مناجات است» درباره‌یِ مستی که بر زمین افتاده، یک کنشِ واسازانه است. در اینجا، «افتادنِ مست» (که در عرفِ فقهی قبیح است) به «سجود» (که امر قدسی است) ترجمه می‌شود. عطار در اینجا، قدرتِ «نام‌گذاری» را از نهادِ رسمی می‌گیرد و به «تجربه شخصی» می‌دهد. این همان جایی است که گفتمانِ حقیقت‌مدارِ رسمی را به حاشیه می‌برد و نشان می‌دهد که معنا، «ثابت» نیست، بلکه در لحظه «مستی» و «فنا» تولید می‌شود.

۳. تعلیقِ مرکزیت: بیتِ «مقام عاشق و معشوق از دو کون بیرون است» نشان می‌دهد که عطار، «دو کون» (دنیا و آخرت) را که مرکزِ ثقلِ الهیاتِ کلاسیک‌اند، از مرکزیت خارج می‌کند. خراباتِ عطار، مکانی است که در آن «حلقه در معشوق» به «سماوات» می‌رسد. در این خوانش، خرابات نه یک مکانِ جغرافیایی، بلکه یک «مکانِ لغزان» و «غیابِ ساختار» است که تمامِ سیستم‌هایِ طبقاتیِ دینداری را فرومی‌پاشد.

لذا در یک جمعبندی کلی، عطار در غزل ۴۳، خرابات را به مثابه یک «آنتی‌تزِ رادیکال» برای دینداریِ تصلب‌یافته صورت‌بندی می‌کند. در نتیجه‌گیری بر پایه این غزل، می‌توان گفت که عطار نه در پیِ «بی‌دینی»، بلکه در پیِ «دین‌ورزیِ ویرانگر»است؛ دین‌ورزی‌ای که ابتدا باید «عادات»، «اعتبارات»، «تسبیح‌گردانی‌هایِ ظاهری» و «دوگانه‌هایِ کاذبِ کفر و ایمان» را در آتشِ خرابات بسوزاند تا به توحیدِ بی‌واسطه (عینِ اثبات) برسد. بنابراین، عشق در نزدِ عطار، نیرویی است که سیستمِ دلالت‌گرِ دین را از «دلالت‌هایِ ثابت» به «دلالت‌هایِ سیال» تبدیل می‌کند.

تحلیل تطبیقی شعرا و اشعار مورد بررسی

بررسی سه محور تحلیلی در غزل‌های سنایی و عطار نشان می‌دهد که هر دو شاعر عشق را از سطح عاطفه فراتر برده و آن را به کانون بازفهمی انسان، معرفت و دینداری تبدیل می‌کنند؛ با این حال، شیوه صورت‌بندی این حقیقت در شعر آنان یکسان نیست. سنایی و عطار در عین تعلق به سنت عرفانی خراسان، دو مرحله از تحول هرمنوتیک عشق را نمایندگی می‌کنند که طی آن، سنایی در مقام تأسیس زبان عرفانی عشق و عطار در مقام گسترش و رادیکال‌سازی آن ظاهر می شوند.

در شعر سنایی، عشق غالباً به عنوان حقیقتی معرفت‌بخش و افشاگر ظاهر مطرح می‌شود؛ نیرویی که سالک را از عقل محدود، زهد ریایی و دینداری صوری عبور می‌دهد و به افق معرفت باطنی و حضور در حقیقت می‌رساند. از این منظر، ساختار معنایی عشق در شعر سنایی همچنان واجد نوعی جهت‌مندی غایت‌گراست: حرکت از کثرت به وحدت، از خود به حق و از ظاهر به باطن. در مقابل، در شعر عطار عشق به نیرویی رادیکال‌تر تبدیل می‌شود که نه تنها سالک را دگرگون می‌کند، بلکه نظام‌های تثبیت‌شده دلالت دینی را نیز به چالش می‌کشد. در این افق، نشانه‌هایی چون خرابات، باده، زنار و سجودِ مستانه به عرصه بازتأویل مفاهیم قدسی تبدیل می‌شوند و دوگانه‌هایی همچون کفر/ایمان، نیک/بد و علم/عمل در تجربه عاشقانه تعلیق می‌گردند. از این رو، اگر در سنایی عشق بیشتر نقش افشاگر حقیقت را دارد، در عطار به نیرویی واساز بدل می‌شود که ساختارهای سلب معنا را بی‌ثبات می‌سازد.

با این حال، در چارچوب هرمنوتیک سنتی، هر دو شاعر در یک مسیر کلی مشترک قرار می‌گیرند: حرکت از عشق به معرفت، از کثرت به وحدت و از خود به حق. تفاوت اصلی در نحوه بیان و گستره تأویلی این تجربه است. سنایی بیشتر به تثبیت زبان و منطق عرفانی عشق می‌پردازد، در حالی که عطار این زبان را در قالب تجربه‌های سلوکی و تصاویر رادیکال‌تر بسط می‌دهد.

در خوانش پسامدرن، این تفاوت برجسته‌تر می‌شود. در سنایی، فروپاشی دوگانه‌های ظاهری نهایتاً به کشف حقیقتی باطنی و نسبتاً متمرکز می‌انجامد؛ اما در عطار، عشق به عرصه‌ای برای سیالیت معنا تبدیل می‌شود که در آن نشانه‌ها پیوسته در حال جابه‌جایی و بازتأویل‌اند.

بر این اساس، می‌توان گفت سنایی و عطار دو مرحله از گسترش هرمنوتیک عشق را در سنت عرفانی فارسی نمایان می‌کنند: سنایی با تأسیس زبان عرفانی عشق و پیوند آن با معرفت، و عطار با رادیکال‌سازی تجربه عاشقانه و گسترش افق‌های تأویلی آن. بدین ترتیب، سیر تطبیقی این دو شاعر گذار از «عشق به مثابه راه کشف حقیقت واحد» در سنایی به «عشق به مثابه افق سیال تولید معنا» در شعر عطار را آشکار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی «عشق» در ادبیات عرفانی فارسی در افق نظری هرمنوتیک، کوشید نسبت میان تأویل سنتی عرفانی، هرمنوتیک فلسفی و خوانش‌های پسامدرن را در تحلیل متون کلاسیک روشن سازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عشق در سنت عرفانی فارسی صرفاً یک مضمون عاطفی یا زیبایی‌شناختی نیست، بلکه اصلِ بنیادینِ تولید و تأویل معنا در این متون است؛ اصلی که هم ساختار زبان عرفانی را شکل می‌دهد و هم تجربه وجودی سالک را سامان می‌بخشد.

تحلیل نمونه‌های منتخب از اشعار منتخب سنایی و عطار نشان داد که این دو شاعر در شکل‌گیری و تحول زبان عرفانی عشق نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند. سنایی را می‌توان از نخستین شاعرانی دانست که عشق را به‌صورت نظام‌مند در قالب شعر عرفانی و تعلیمی مطرح کرد و آن را در برابر عقل جزوی، زهد صوری و دینداری عادت‌زده قرار داد. در آثار او، عشق نیرویی معرفتی است که سالک را از سطح ظواهر به سوی حقیقت هدایت می‌کند و امکان نقد ساختارهای ریاکارانه دینی و اجتماعی را فراهم می‌آورد. در این معنا، عشق در شعر سنایی نه تنها تجربه‌ای شخصی، بلکه مبنایی برای بازاندیشی در نسبت انسان، حقیقت و دینداری است. در مرحله‌ای متأخرتر، عطار نیشابوری این منطق را گسترش داده و به سطحی رادیکال‌تر می‌رساند. در آثار عطار، به‌ویژه در غزلیات و منظومه‌های سلوکی، عشق به نیرویی تبدیل می‌شود که نه تنها ظاهر دین، بلکه ساختارهای تثبیت‌شده هویت و معنا را نیز به چالش می‌کشد. مفاهیمی چون خرابات، زنار، کفر و مستی در زبان عطار نشان می‌دهد که تجربه عاشقانه می‌تواند مرزهای متعارف

میان ایمان و کفر، عقل و جنون، و نظم و بی‌نظمی را دگرگون سازد. بدین ترتیب، عشق در شعر عطار به صورت نیرویی واسازنده ظاهر می‌شود که نظام‌های دلالتی تثبیت‌شده را بی‌ثبات کرده و امکان‌های تازه‌ای برای تأویل می‌گشاید.

یافته‌های تطبیقی این پژوهش نشان می‌دهد که میان سنایی و عطار نوعی تداوم و در عین حال تحول مفهومی در فهم عشق وجود دارد. سنایی زبان عرفانی عشق را در قالبی نسبتاً منسجم و معرفت‌محور بنیان می‌گذارد، در حالی که عطار این زبان را به سوی تجربه‌ای وجودی‌تر، سیال‌تر و گاه پارادوکسیکال سوق می‌دهد. از این منظر، می‌توان گفت که در سنت عرفانی فارسی، عشق از مرحله‌ای که در آن بیشتر راهی برای کشف حقیقت واحد تلقی می‌شود، به مرحله‌ای می‌رسد که در آن عشق به افقی برای گشودگی و تکثر معنا تبدیل می‌شود و لذا پیوند میان سنت عرفانی و هرمنوتیک فلسفی آشکارتر می‌شود و همانطور Gadamer (2004) درباره تاریخی‌بودن فهم و امتزاج افق‌ها اعتقاد داشت، خواننده معاصر در مواجهه با متون عرفانی ناگزیر از مشارکت در فرآیند تولید معناست، زیرا متن عرفانی نه شیئی ثابت، بلکه رویدادی تفسیری است که در تعامل میان سنت و خواننده تحقق می‌یابد. ضمنا طبق رویکرد Ricoeur (1976) نیز، نمادها و چندلایگی معناها نیز نشان می‌دهند که زبان عرفانی به دلیل ساختار استعاری و رمزی خود، ظرفیت بالایی برای تأویل‌های متکثر دارد.

با این حال، بررسی خوانش‌های پسامدرن نشان می‌دهد که این رویکرد، با تأکید بر بی‌ثباتی معنا و تکثر روایت‌ها، می‌تواند ابعاد تازه‌ای از متون عرفانی را آشکار کند، اما در عین حال با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. اگر عشق عرفانی صرفاً به بازی نشانه‌ها یا گفتمانی زبانی تقلیل یابد، پیوند آن با تجربه سلوکی، امر قدسی و بنیان‌های وجودشناختی عرفان نادیده گرفته خواهد شد. از این رو، تحلیل حاضر نشان می‌دهد که خوانش پسامدرن زمانی سودمند است که در تعامل با افق سنتی متن به کار گرفته شود، نه در جایگزینی کامل آن.

بنابراین می توان گفت که عشق در ادبیات عرفانی فارسی را باید نه صرفاً موضوعی ادبی، بلکه منطق بنیادین فهم و تأویل در این سنت دانست. این منطق، هم تجربه وجودی سالک را دگرگون می‌کند و هم زبان شعر عرفانی را به عرصه‌ای برای تولید معناهای چندلایه تبدیل می‌سازد. از این رو، خوانش هرمنوتیکی متون عرفانی می‌تواند پلی میان سنت تأویلی اسلامی ـ ایرانی و نظریه‌های معاصر فهم متن ایجاد کند و نشان دهد که ادبیات عرفانی فارسی همچنان ظرفیت بالایی برای گفت‌وگو با اندیشه‌های فلسفی جدید دارد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آتشین‌جان، بابک؛ آذر، شکوفه؛ ادیب‌زاده، حسن و همکاران. (۱۳۸۱). فرهنگ‌نامه ادبی فارسی: دانشنامه ادب فارسی (جلد ۲). انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

امیرپور، رهام؛ دادفر، پدرام؛ دادخواه،پژمان؛ شاهرودی، فاطمه. (۱۴۰۰). خوانش بینامتنی و پسامدرن از زیبایی شناسی اشراقی سهروردی و نمودهای آن در هنر اسلامی. نشریه مطالعات هنر اسلامی. شماره ۶۱، دوره ۲۳. ص ۴۰-۷.

بالو، فرزاد. (۱۳۸۹). از «سویهٔ کاربردی» در هرمنوتیک گادامری تا »به خود اختصاص دادن» در هرمنوتیک ریکور با تکیه بر متون عرفانی. نشریه علمی پژوهش های ادب غرفانی(گوهر گویا). سال ۱۳، شماره ۴، پیاپی ۴۳. ص ۷۲-۵۹.

بالو ، فرزاد؛ میردار رضایی، مصطفی. (۱۳۹۹). از مکتب رمانتیسیسم تا هرمنوتیک رمانتیک (کلاسیک). پژوهش نامه مکتب های ادبی. دوره ۴، شماره ۱۱. ص ۳۲-۱۱.

پور نامداریان، تقی.(۱۳۷۴). دیدار با سیمرغ، هفت مقاله در عرفان و شعر عطـار چاپ نخست. تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

پورجوادی، نصرالله. (۱۳۷۲). بوی جان: مقاله‌هایی درباره شعر عرفانی فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

رحمانی، محمد؛ حسینی، سید محسن؛ حسنی جلیلیان، محمد رضا. (۱۳۹۶). جریان شناسی نظریه عشق الهی در متون عرفانی فارسی (از آغاز تا قرن نهم هجری). مجله ادبیات عرفانی، دوره ۹، شماره ۱۶ (بهار و تابستان). ص ۵۴-۲۳.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). صدای پای سیمرغ (درباره زندگی و اندیشه عطار) .تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدعلی. (۱۳۸۶). موسیقی شعر. تهران: انتشارات آگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). تازیانه های سلوک (نقد و تحلیل قصاید سنایی). تهران: آگاه.

رضادوست، علی اکبر. (۱۳۹۹). متناقض نمای «ناطقِ اَخرس» مولانا و تأثیر هرمنوتیکی آن بر کثرت آفرینندگی. *فصلنامه ادب پژوهی*. شماره ۳۲، ص ۱۲۵-۹۷.

ریتر، هلموت. (۱۳۷۴). دریای جان . سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، ترجمه عباس زریاب خویی مهرآفاق بایبوردی. جلد اول. انتشارات پشتیبانی سنا.

عطار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۷۹). تذکرهٔ ءالاولیا. از روی نسخه نیکلسون، به کوشش آ. توکلی. تهران:انتشارات بهزاد.

شعبانزاده، مریم؛ دریانورد و سمیه. (۱۳۹۶). مقایسه عشق و محبت عرفانیِ بایزید و جنید بر اساس نظریه هرمنوتیک گادامر. *فصلنامه مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی*. ۱(۱). ص ۱۲۶-۱۰۵.

جعفری صادقی، حسن. (۱۴۰۲). تلفیق عشق و عرفان؛ «وحدت وجود» و رمز «زلف و روی». جنبه های «صورت و معنا» در تحلیل زبان عارفانهٔ عطار. *پژوهشنامه زبان ادبی*. دوره ۱، شماره ۳. ص ۱۸۰-۱۵۱.

فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۵). زندگینامه، نقد و تحلیل آثار مولانا جلال‌الدین محمد. تهران: انتشارات امیرکبیر.

گلرخ ماسوله، اسماعیل؛ خدایار، ابراهیم؛ قاسمزاده، سیدعلی.(۱۴۰۰). بررسی و تحلیل مبانی تأویلگرایی در میراث نقد ادبی پورنامداریان. *فصلنامه نقد ادبی*. سال ۱۴، شماره ۵۶، ص ۱۷۶-۱۳۱.

موحد، محمد علی. (۱۳۸۴). باغ سبز عشق: پژوهشی در اندیشه مولوی. تهران: انتشارات کارنامه.

نزهت، بهمن. (۱۳۸۹). نظریه «عشق» در متون کهن عرفانی (براساس آثار دیلمی، غزالی و روزبهانی). *متن پژوهی ادبی*. دوره ۱۴، شماره ۴۳ریال پیاپی ۴۳. ص ۶۲-۴۷.

نزهت، بهمن؛ پشابادی، سلام؛ رحمان زاده و سامان. (۱۳۹۴). بررسی مضامین و تعابیر عرفانی در مکاتیب سنایی. مجموعه مقاله های دهمین همایش بین المللی ترویج زبان و ادب فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی. ۴ الی ۶ شهریورماه.

References

Amirpour, R., Dadfar, P., Dadkhah, P., & Shahroudi, F. (2021). Intertextual and postmodern reading of Sohravardi's illuminationist aesthetics and its manifestations in Islamic art. *Journal of Islamic Art Studies*, 23(61), 7–40. [In Persian]

Atashinjan, B., Azar, S., Adibzadeh, H., et al. (2002). Persian literary encyclopedia: Encyclopedia of Persian literature (Vol. 2). Ministry of Culture and Islamic Guidance, Publishing Organization. [In Persian]

Attar Nishaburi, F. (1999). Tadhkirat al-awliya (A. Tavakoli, Ed.; Based on Nicholson's edition). Behdad. [In Persian]

Bakhtin, M. (1984). Problems of Dostoevsky's poetics. University of Minnesota Press.

Balo, F. (2009). From Gadamer's "practical application" in hermeneutics to Ricoeur's "appropriation" with emphasis on mystical texts. *Journal of Mystical Literature Research* (Gohar Goya), 13(4), 59–72. [In Persian]

Balo, F., & Mirdar-Rezaei, M. (2020). From Romanticism to classical romantic hermeneutics. *Journal of Literary Schools Research*, 4(11), 11–32. [In Persian]

Chittick, W. C. (1984). The Sufi path of love: The spiritual teachings of Rumi. SUNY Press.

Corbin, H. (1978). The man of light in Iranian Sufism. Omega Publications.

Derrida, J. (1976). Of grammatology (G. C. Spivak, Trans.). Johns Hopkins University Press. https://doi.org/10.56021/9780801858307

Fozonfar, B. (1996). Biography and critical analysis of Rumi's works. Amirkabir. [In Persian]

Gadamer, H.-G. (2004). Truth and method (2nd rev. ed., J. Weinsheimer & D. G. Marshall, Trans.). Continuum.

Golrokh Masouleh, I., Khodayar, I., & Ghasemzadeh, S. (2021). Analysis of interpretive foundations in Pournamdarian's literary criticism legacy. *Literary Criticism Quarterly*, 14(56), 131–176. [In Persian]

Hutcheon, L. (1988). A poetics of postmodernism: History, theory, fiction. Routledge.

Jafari Sadeghi, H. (2023). Fusion of love and mysticism; "Unity of existence" and the symbolism of "hair and face" in Attar's mystical language. *Literary Language Research Journal*, 1(3), 151–180. [In Persian]

Lyotard, J.-F. (1984). The postmodern condition: A report on knowledge (G. Bennington & B. Massumi, Trans.). University of Minnesota Press.

McHale, B. (1987). Postmodernist fiction. Methuen.

Moayyad, M. A. (2005). The green garden of love: Studies in Rumi's thought. Karnameh. [In Persian]

Nasr, S. H. (1996). Islamic art and spirituality. Islamic Texts Society.

Nozhat, B. (2010). Theory of "love" in classical mystical texts (based on Deilami, Ghazali, and Ruzbihan). *Literary Text Studies*, 14(43), 47–62. [In Persian]

Nozhat, B., Pashabadi, S., & Rahmanzadeh, S. (2015). Themes and mystical expressions in Sanai's letters. In Proceedings of the 10th International Conference on Promotion of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili. [In Persian]

Palmer, R. E. (1969). Hermeneutics: Interpretation theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer. Northwestern University Press.

Porjavad, N. (1993). The scent of the soul: Essays on Persian mystical poetry. Center for Academic Publishing. [In Persian]

Pournamdarian, T. (1995). Meeting Simurgh: Seven essays on mysticism and Attar's poetry. Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]

Rahmani, M., Hosseini, S. M., & Hasani Jalilian, M. R. (2017). The typology of divine love theory in Persian mystical texts (from the beginning to the 9th century AH). *Journal of Mystical Literature*, 9(16), 23–54. [In Persian]

Rezadoss, A. (2020). The paradox of "the silent speaker" in Rumi and its hermeneutic effect on multiplicity. Literary Research Quarterly, 32, 97–125. [In Persian]

Ricoeur, P. (1970). Freud and philosophy: An essay on interpretation. Yale University Press.

Ritter, H. (1995). The ocean of the soul: Studies on Attar of Nishapur (Vol. 1, A. Zaryab & M. Baybordy, Trans.). SANA Publishing. [In Persian]

Schleiermacher, F. (1998). Hermeneutics and criticism: And other writings (A. Bowie, Trans.). Cambridge University Press.

Shabanzadeh, M., & Daryanavard, S. (2017). Comparison of mystical love and affection in Bayazid and Junayd based on Gadamer's hermeneutics. Comparative Religion and Mysticism Studies Journal, 1(1), 105–126. [In Persian]

Shafiei Kadkani, M. A. (2007). The music of poetry. Agah. [In Persian]

Shafiei Kadkani, M. R. (2007). The scourge of spiritual journey (Critical analysis of Sanai's odes). Agah. [In Persian]

Waugh, P. (1984). Metafiction: The theory and practice of self-conscious fiction. Methuen.

Weinsheimer, J. (1985). Gadamer's hermeneutics: A reading of Truth and Method. Yale University Press.

Zarrinkub, A. (2004). The footsteps of the Simurgh (On Attar's life and thought). Sokhan. [In Persian]

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Identifying and Ranking Factors Affecting Social Justice (Case Study: Chaharmahal and Bakhtiari Province)

Kamal Akbarian Chaleshtori[1], **Alireza Golshani**[2] ✉ and **Mansour Haghighatian**[3]

1. Department of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. Email: Kamal.akbariyan@yahoo.com
2. Corresponding Author, Department of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. Email: Agolshani@iaush.ac.ir
3. Department of Sociology, Dehaghan Branch, Islamic Azad University, Dehaghan, Iran. Email: Haghighat@dehaghan.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 01 September 2025
Received in revised form 02 December 2025
Accepted 13 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Justice,
Social Justice,
Chaharmahal and Bakhtiari,
Delphi Method,
Fuzzy Best-Worst Method

ABSTRACT

Objective: The purpose of this study is to identify and rank the key drivers influencing social justice in Chaharmahal and Bakhtiari Province, with an emphasis on strengthening the social foundations of the political system through the realization of justice among various societal groups.

Method: This study is applied in purpose and descriptive analytical in nature, employing a mixed-methods approach (qualitative–quantitative). In the qualitative phase, a four-stage Delphi method was used with the participation of 25 experts, resulting in the identification and classification of 67 factors into eight main dimensions. In the quantitative phase, the Fuzzy Best Worst Method (FBWM) was employed to weight and prioritize the indicators**.**

Results: The results indicated that, according to expert consensus, the three dimensions of economic and distributive justice, welfare justice, and political and governance justice hold the highest priority and constitute the core of regional justice policymaking in the province. In the second tier, the dimensions of educational and knowledge justice and communicative and technological justice were identified, both of which play an important role in social empowerment. Finally, the dimensions of structural and institutional justice, cultural and identity justice, and environmental and spatial justice were ranked lower and serve primarily as corrective and complementary layers of policy formulation.

Conclusion: Based on the findings, achieving social justice in Chaharmahal and Bakhtiari Province requires prioritizing economic, welfare, and governance dimensions as the primary drivers. Additionally, attention to educational, communicative, structural, cultural, and environmental dimensions can strengthen, complement, and sustain justice-oriented policies at the regional level.

Cite this article: Akbarian Chaleshtori, K., Golshani, A. & Haghighatian, M. (2026). Identifying and Ranking Factors Affecting Social Justice (Case Study: Chaharmahal and Bakhtiari Province). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086974.1690

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086974.1690

Introduction

Social justice refers to the fair distribution of resources, opportunities, and rights within a society. As one of the fundamental concepts in the social and political sciences, it plays a crucial role in evaluating the effectiveness of governance systems, reducing inequalities, and strengthening social cohesion. The realization of social justice can lead to increased social participation and improved relationships between the government and citizens, whereas its absence may result in public distrust and social tensions. Despite the strong emphasis on justice within Iran's religious and revolutionary discourse, significant challenges remain in the areas of policymaking and practical implementation.A review of previous studies indicates that although various studies have examined the theoretical dimensions of social justice, as well as the roles of media, technology, social trust, and Islamic perspectives, most of these works have focused on general analyses. Consequently, they have paid limited attention to the localized examination of social justice in regions characterized by cultural diversity and structural challenges, such as Chaharmahal and Bakhtiari Province.Despite possessing considerable natural resources, Chaharmahal and Bakhtiari Province faces several challenges, including unequal distribution of public services, educational limitations, inadequate economic infrastructure, and high unemployment rates in some rural areas. These conditions have contributed to a sense of deprivation and differing perceptions of social justice among various urban, rural, and nomadic groups.Overall, the realization of social justice in this province can contribute to reducing economic and social inequalities, improving quality of life, and enhancing social trust. Therefore, a precise understanding of the factors influencing social justice, along with consideration of public perspectives, can facilitate the formulation of localized, justice-oriented policies at the regional level and support sustainable development as well as more effective executive decision-making.

Method

This study is applied in purpose and descriptive analytical in nature, employing a mixed-methods approach (qualitative–quantitative). In the qualitative phase, a four-stage Delphi method was used with the participation of 25 experts, resulting in the identification and classification of 67 factors into eight main dimensions. In the quantitative phase, the Fuzzy Best Worst Method (FBWM) was employed to weight and prioritize the indicators**.**

Results

The results indicated that, according to expert consensus, the three dimensions of economic and distributive justice, welfare justice, and political and governance justice hold the highest priority and constitute the core of regional justice policymaking in the province. In the second tier, the dimensions of educational and knowledge justice and communicative and technological justice were identified, both of which play an important role in social empowerment. Finally, the dimensions of structural and institutional justice, cultural and identity justice, and

environmental and spatial justice were ranked lower and serve primarily as corrective and complementary layers of policy formulation.

Conclusion

This study, by identifying eight dimensions and sixty-seven indicators, demonstrated that social justice in Chaharmahal and Bakhtiari Province is a multidimensional phenomenon encompassing economic, welfare, political governance, educational, technological, structural, cultural, and environmental domains. The results of ranking these dimensions using the Fuzzy Best Worst Method revealed that economic and distributive justice, welfare justice, and political governance justice play the most significant role in shaping public perceptions of social justice and constitute the core of justice-oriented policymaking in the province. Educational knowledge and technological communication dimensions occupy the next tier, functioning as medium-term and capacity-building factors, while structural institutional, cultural identity, and environmental spatial dimensions although ranked lower remain essential for complementing and stabilizing justice and sustainable development.The findings align with classical theories of justice and both national and international research, underscoring that equitable access to economic resources, improved welfare, and enhanced governance quality are fundamental prerequisites for achieving sustainable justice and fostering institutional trust. The study's innovation lies in its people-centered, data-driven, and regional approach, along with the application of the Fuzzy BWM, which enabled precise assessment of the relative importance of dimensions under uncertainty and revealed a high level of expert consensus. Overall, by moving beyond purely theoretical and national-level analyses, this research provides an applied and context-specific representation of social justice at the provincial level and offers a potential model for assessing and guiding justice-oriented policymaking in other similar regions of the country.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

شناسایی و رتبه‌بندی پیشران‌های مؤثر بر عدالت اجتماعی (مورد مطالعه: استان چهارمحال و بختیاری)

کمال اکبریان چالشتری[۱]، علیرضا گلشنی[۲] ✉، منصور حقیقتیان[۳]

۱. گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. رایانامه: Kamal.akbariyan@yahoo.com
۲. نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. رایانامه: Agolshani@iaush.ac.ir
۳. گروه جامعه‌شناسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهاقان، ایران. رایانامه: Haghighat@dehaghan.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
عدالت،
عدالت اجتماعی،
چهارمحال و بختیاری روش دلفی،
روش بهترین–بدترین فازی

چکیده

هدف: هدف این پژوهش شناسایی و رتبه‌بندی پیشران‌های مؤثر بر عدالت اجتماعی در استان چهارمحال و بختیاری با تأکید بر تقویت پایه‌های اجتماعی نظام سیاسی از طریق تحقق عدالت در میان اقشار مختلف جامعه است.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر ماهیت توصیفی–تحلیلی با رویکرد آمیخته (کیفی–کمی) است. در بخش کیفی، برای استخراج شاخص‌ها از روش دلفی چهارمرحله‌ای با مشارکت ۲۵ نفر از خبرگان استفاده شد که در نهایت ۶۷ عامل در قالب ۸ بعد اصلی شناسایی و دسته‌بندی گردید. در بخش کمی نیز برای وزن‌دهی و اولویت‌بندی شاخص‌ها از روش بهترین–بدترین فازی (FBWM) استفاده شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که بر اساس نظر خبرگان، سه بعد عدالت اقتصادی و توزیعی، عدالت رفاهی و عدالت سیاسی و حکمرانی در اولویت نخست قرار دارند و هسته اصلی سیاست‌گذاری عدالت منطقه‌ای در استان را تشکیل می‌دهند. در رتبه دوم، ابعاد عدالت آموزشی و دانشی و عدالت ارتباطی و فناورانه قرار دارند که نقش مهمی در توانمندسازی اجتماعی ایفا می‌کنند. در نهایت، ابعاد عدالت ساختاری و نهادی، عدالت فرهنگی و هویتی و عدالت زیست‌محیطی و فضایی در رتبه‌های بعدی قرار گرفته و بیشتر جنبه اصلاحی و تکمیلی سیاست‌ها را دارند.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج پژوهش، تحقق عدالت اجتماعی در استان چهارمحال و بختیاری مستلزم تمرکز سیاست‌گذاری بر ابعاد اقتصادی، رفاهی و حکمرانی به‌عنوان پیشران‌های اصلی است و در کنار آن توجه به ابعاد آموزشی، ارتباطی، ساختاری، فرهنگی و زیست‌محیطی می‌تواند به تکمیل و پایداری سیاست‌های عدالت‌محور در سطح منطقه کمک کند.

استناد: اکبریان چالشتری، کمال؛ گلشنی، علیرضا و حقیقتیان، منصور. (۱۴۰۴). شناسایی و رتبه‌بندی پیشران‌های مؤثر بر عدالت اجتماعی (مورد مطالعه: استان چهارمحال و بختیاری). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086974.1690

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086974.1690

مقدمه

عدالت اجتماعی یکی از دلالت‌های مفهوم عدالت است که منظور از آن تخصیص منصفانه‌ی منابع دریک جامعه است.به این معنا قانون باید به سطح قابل قبولی از عدالت واقعی و رسمی دست یابد و باید توزیع منصفانه منابع و برابر فرصت‌ها را تضمین کند(علیزاده و همکاران، ۱۴۰۲) عدالت اجتماعی، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی نظریه‌های علوم اجتماعی و سیاسی، معیاری بنیادین برای سنجش نحوه توزیع منابع، فرصت‌ها و حقوق در جامعه است. این مفهوم نه‌تنها به‌عنوان شاخصی برای ارزیابی میزان انسجام اجتماعی و کارآمدی نظام‌های حکومتی عمل می‌کند، بلکه در کاهش شکاف‌های اجتماعی و تقویت پیوند میان دولت و شهروندان نقشی تعیین‌کننده دارد. جوامعی که عدالت اجتماعی را به‌خوبی پیاده‌سازی کرده‌اند، شاهد کاهش نابرابری‌های طبقاتی، افزایش مشارکت اجتماعی و بهبود روابط میان نهادهای حکومتی و مردم هستند (الکساندر[1]، ۲۰۲۰). در مقابل، نبود عدالت اجتماعی می‌تواند به بی‌اعتمادی عمومی، کاهش همبستگی اجتماعی و حتی بروز تنش‌های اجتماعی منجر شود. در کشور ما، به دلیل آرمان‌های دینی و انقلابی، عدالت همواره به عنوان یکی از شعارها و آرمان‌های اصلی مطرح بوده است، اما با وجود اهمیت این مقوله، هنوز اقدام قابل توجهی در این زمینه چه در سطح گفتمان و چه در سطح نظام سیاست‌گذاری ملی صورت نگرفته است(عباسی و همکاران، ۱۴۰۲).

مطالعات پیشین در حوزه عدالت اجتماعی، اگرچه دیدگاه‌های نظری و عملی ارزشمندی ارائه کرده‌اند، دارای خلأهایی هستند که پژوهش حاضر به پر کردن آنها می‌پردازد. جاوید و رحیمیان (۱۴۰۳) با تحلیل عدالت اجتماعی در اندیشه شهید صدر و آیت‌الله خامنه‌ای، بر اصول حقوقی و اخلاقی در نظام اسلامی تمرکز کرده‌اند، اما کاربرد این اصول در بسترهای محلی با تنوع فرهنگی، مانند چهارمحال و بختیاری، را بررسی نکرده‌اند. اکبری و همکاران (۱۴۰۲) نقش فناوری اطلاعات در تاب‌آوری اجتماعی را بررسی کرده‌اند، اما تحلیل جامعی از ابعاد عدالت اجتماعی در مناطق کمتر توسعه‌یافته ارائه نداده‌اند. احمدی (۱۴۰۰) تأثیر رسانه‌ها بر عدالت اجتماعی را مطالعه کرده، اما به جنبه‌های عملی و بومی‌سازی‌شده کمتر توجه داشته است. برومندزاده و عشایری (۱۳۹۵) و دانش (۱۴۰۱) نیز بر دیدگاه‌های اسلامی عدالت اجتماعی متمرکز بوده‌اند، اما کاربرد این دیدگاه‌ها در جوامع محلی با چالش‌های ساختاری را نادیده گرفته‌اند. ثابت ویشکاسوقه و همکاران (۱۴۰۰) و تمیزی‌فر و همکاران (۱۳۹۹) به ترتیب به اعتماد اجتماعی و نابرابری‌های اقتصادی پرداخته‌اند، اما تحلیل بومی در مناطق با تنوع قومیتی را پوشش نداده‌اند. در سطح بین‌المللی، سن (۲۰۲۱) بدون تحلیل عمیق در زمینه‌های محلی و چندفرهنگی. این مطالعات، با وجود ارزشمندی، به‌طور خاص ادراک عدالت اجتماعی در ابعاد توزیعی، رویه‌ای و تعاملی را در بستر متنوع چهارمحال و بختیاری بررسی نکرده‌اند.

استان چهارمحال و بختیاری، با ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی منحصربه‌فرد خود در قلب زاگرس، بستری ایده‌آل برای تحلیل عدالت اجتماعی در سطح محلی فراهم می‌آورد. این منطقه، با وجود دارا بودن منابع طبیعی قابل‌توجه، با چالش‌هایی نظیر توزیع ناهمگن خدمات عمومی، محدودیت‌های آموزشی و کمبود زیرساخت‌های اقتصادی مواجه است. برای مثال، نرخ بیکاری در برخی مناطق روستایی این استان به بیش از ۲۵ درصد می‌رسد، در حالی که دسترسی به خدمات بهداشتی اولیه برای بخش قابل‌توجهی از ساکنان این مناطق همچنان یک چالش جدی است (مؤمنی، ۱۳۹۶). این نابرابری‌ها نه‌تنها کیفیت زندگی ساکنان را تحت تأثیر قرار داده‌اند، بلکه احساس محرومیت و تبعیض را در میان گروه‌های مختلف اجتماعی تشدید کرده‌اند. تنوع فرهنگی و اجتماعی این استان، که شامل جوامع شهری، روستایی و عشایری است، برداشت‌های متفاوتی از عدالت اجتماعی را شکل داده است

حل مسئله عدالت اجتماعی در استان چهارمحال و بختیاری، پیامدهای مثبت متعددی برای جامعه محلی و نظام حکومتی به همراه خواهد داشت. در صورت اجرای سیاست‌های عدالت‌محور، انتظار می‌رود که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی کاهش یابد، که این امر به بهبود کیفیت زندگی، به‌ویژه در مناطق روستایی و عشایری، منجر خواهد شد. در مجموع، عدالت

1. Alexander

اجتماعی نه تنها یک مفهوم نظری و فلسفی، بلکه یک ضرورت عملی برای دستیابی به توسعه پایدار و رضایت عمومی است. بررسی این مفهوم از دیدگاه مردم، به‌ویژه در استان‌هایی با ساختار فرهنگی و اقتصادی متفاوت، کمک می‌کند تا سیاست‌های ملی از حالت کلی‌گرایی فاصله گرفته و به سمت برنامه‌های بومی، واقع‌گرایانه و مشارکتی حرکت کنند. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که تحقق عدالت، بدون شناخت دقیق از نیازها و برداشت‌های مردم از انصاف و برابری، امکان‌پذیر نیست. از این رو، پژوهش حاضر تلاش دارد با شناسایی و رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر عدالت اجتماعی در استان چهارمحال و بختیاری، تصویری واقعی‌تر از وضعیت موجود و اولویت‌های مردمی ارائه دهد. بر پایه یافته‌های مورد انتظار، این مطالعه می‌تواند زمینه‌ساز تدوین سیاست‌های مبتنی بر عدالت در سطح محلی شود؛ سیاست‌هایی که با تمرکز بر ابعاد اقتصادی، رفاهی و حکمرانی، امکان بهبود کیفیت زندگی و افزایش اعتماد اجتماعی را فراهم نمایند. بدین ترتیب، نتایج این پژوهش نه‌تنها به غنای ادبیات علمی در حوزه عدالت اجتماعی می‌افزاید، بلکه می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های اجرایی و برنامه‌های توسعه منطقه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. در نهایت، این پژوهش گامی در جهت درک مردمی از عدالت و بازتعریف آن در چارچوب واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی چهارمحال و بختیاری محسوب می‌شود

پیشینه پژوهش

عدالت اجتماعی از بنیادی‌ترین مفاهیم علوم انسانی و اجتماعی است که غایت آن، توزیع منصفانه فرصت‌ها، منابع و قدرت در میان اعضای جامعه می‌باشد. این مفهوم از سده نوزدهم به‌عنوان واکنشی به شکاف‌های طبقاتی و نابرابری‌های اقتصادی در نظریه‌های عدالت شکل گرفت و در قرن بیست‌ویکم، با تأکید بر ابعاد چندگانه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی، بازتعریف شد. در نگاه کلاسیک، نظریه‌هایی مانند جان رالز بر عدالت به‌مثابه برابری در دسترسی به فرصت‌ها و منافع تأکید دارند، درحالی‌که آمارتیا سِن (۲۰۲۱) با طرح رویکرد «توانمندی‌ها» عدالت اجتماعی را بستری برای شکوفایی واقعی افراد در جامعه دانسته است. در ادبیات اسلامی نیز عدالت اجتماعی مفهومی اخلاقی–ساختاری دارد که بر مسئولیت متقابل حکومت و مردم در تحقق برابری، رفاه و کرامت انسانی استوار است (برومندزاده و عشایری، ۱۳۹۵؛ علیزاده، ۱۴۰۲).

بر این اساس، عدالت اجتماعی نه صرفاً یک هدف آرمانی بلکه شاخصی برای ارزیابی کارآمدی نظام‌های اقتصادی، رفاهی و سیاسی تلقی می‌شود. تحقق آن مستلزم هم‌زمانی سه محور کلیدی است: عدالت اقتصادی (کاهش شکاف درآمدی و فرصت‌های معیشتی برابر)، عدالت نهادی و حکمرانی سیاسی (دسترسی برابر به تصمیم‌گیری و خدمات عمومی)، و عدالت فرهنگی–اجتماعی (احترام به تنوع، آزادی و شأن انسانی). پژوهش‌های جدید در سطح جهان نیز نشان می‌دهند که ارتقای عدالت اجتماعی مستقیماً با افزایش اعتماد عمومی، سرمایه اجتماعی و رضایت شهروندان نسبت دارد(کومار[1] و همکاران، ۲۰۲۳). با توجه به بافت خاص اجتماعی استان چهارمحال‌وبختیاری، بررسی این مفهوم در ابعاد بومی و منطقه‌ای اهمیت ویژه‌ای دارد تا کیفیت عدالت در زمینه‌هایی چون رفاه اقتصادی، ارتباطات اجتماعی و حکمرانی محلی اندازه‌گیری شود. در جدول شماره ۱ خلاصه ای از تحقیقات پیشین در ایران و خارج ذکر شده است.

مرور پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه عدالت اجتماعی نشان می‌دهد که این مفهوم ابعاد گسترده و میان‌رشته‌ای دارد و هر مطالعه با رویکردی متفاوت به بررسی آن پرداخته است. در یک دسته از پژوهش‌ها، عدالت اجتماعی در چارچوب اندیشه‌های نظری و گفتمانی تحلیل شده است. برای نمونه، برومندزاده و عشایری (۱۳۹۵) با تحلیل محتوای کیفی، تأکید امام خمینی(ره) را بر توزیع عادلانه منابع، مشارکت عمومی و کاهش شکاف طبقاتی در پرتو اخلاق اسلامی نشان دادند. در همین راستا، دانش (۱۴۰۱) عدالت اجتماعی را در اندیشه شهید مطهری واکاوی کرده و پیوند آن با اخلاق و اقتصاد را تبیین نمود. همچنین علیزاده (۱۴۰۲) با تحلیل بیانات مقام معظم رهبری چهار بُعد اصلی عدالت شامل بعد اقتصادی، فرهنگی، فرصت‌ها و ساختارها را استخراج کرد. گروه دیگری از پژوهش‌ها عدالت اجتماعی را در قالب تحلیل مفهومی و نظری

1. Kumar et al.

سیاست‌گذاری بررسی کرده‌اند. جاوید و رحیمیان (۱۴۰۳) عدالت اجتماعی را رکن مشروعیت حکومت اسلامی دانسته و بر نقش عدالت اجرایی در افزایش اعتماد عمومی تأکید کرده‌اند. آمارتیا سِن (۲۰۲۱) نیز در تحلیل مفهومی خود، نقش سیاست‌های توزیع منابع و مداخله فعال دولت در تحقق عدالت رفاهی را برجسته می‌سازد.

بخش قابل توجهی از ادبیات، عدالت اجتماعی را با تکیه بر روش‌های تجربی، پیمایشی و مدل‌سازی بررسی کرده است. تمیزی‌فر و همکاران (۱۳۹۹) در یک مطالعه توصیفی–مقایسه‌ای نشان دادند که نابرابری اقتصادی به کاهش انسجام اجتماعی منجر می‌شود و ابزارهایی مانند مالیات و آموزش می‌توانند در بازتوزیع عادلانه فرصت‌ها نقش‌آفرین باشند. ثابت ویشکاسوقه و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی پیمایشی در رشت دریافتند که عدالت توزیعی و رویه‌ای رابطه‌ای مثبت با اعتماد اجتماعی دارد و ضعف پاسخ‌گویی نهادی مانع تحقق عدالت ساختاری است. در حوزه مدل‌سازی کمی، مصطفوی‌ثانی و همکاران (۱۴۰۰) با استفاده از روش سلسله مراتبی فازی نشان دادند که ابعاد اقتصادی، اجتماعی و حکمرانی سیاسی بیشترین وزن را در عدالت اجتماعی دارند. در سطحی مشابه، اکبری و همکاران (۱۴۰۲) در یک مطالعه پیمایشی در شهر ایلام به این نتیجه رسیدند که توسعه فناوری اطلاعات می‌تواند شکاف ارتباطی را کاهش داده و عدالت فناورانه و تاب‌آوری اجتماعی را تقویت کند. پژوهش جوانمرد و همکاران (۱۴۰۳) نیز با رویکرد کمی نشان داد که عدالت سازمانی موجب کاهش تقلب در گزارش‌دهی می‌شود و تقویت عدالت اقتصادی و نهادی سطح اعتماد کارکنان را افزایش می‌دهد. در حوزه سیاست‌گذاری عدالت اجتماعی، چند پژوهش به ارائه مدل‌های توسعه‌ای پرداخته‌اند. عباسی و همکاران (۱۴۰۲) در مطالعه‌ای ترکیبی، سه محور کلیدی فرهنگ، نخبگان و آموزش را به‌عنوان ارکان اصلی مدل ملی توسعه عدالت اجتماعی معرفی کردند. پژوهش عباسی، تیمورنژاد و یاراحمدی (۲۰۲۴) نیز با مصاحبه با ۱۸ خبره، همین سه محور را به‌عنوان پایه‌های اصلی سیاست‌گذاری عدالت استخراج کردند و اعتبار مدل را تأیید نمودند.

برخی تحقیقات نیز عدالت اجتماعی را در زمینه‌های بین‌المللی و مقایسه‌ای بررسی کرده‌اند. کومار و همکاران (۲۰۲۳) با پیمایش خانوارهای روستایی در هند دریافتند که عدالت اقتصادی وابسته به فرصت‌های معیشتی و دسترسی به منابع است. سانچز و همکاران (۲۰۲۳) با مطالعه تطبیقی در پنج کشور آمریکای لاتین نشان دادند که اعتماد نهادی و شفافیت سیاسی، تعیین‌کننده‌های اصلی عدالت اجتماعی‌اند و مشارکت مدنی حتی از رشد اقتصادی اهمیت بیشتری دارد. در حوزه آموزش عالی نیز بریفت اکطاش (۲۰۲۴) با اقدام‌پژوهی مشارکتی، چارچوب فریزر شامل ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را مبنای ارتقای عدالت آموزشی معرفی کرد. در مطالعه‌ای تازه‌تر، آزوبیکه و همکاران (۲۰۲۵) با مرور اسناد تطبیقی در نیجریه بیان کردند که قوانین ضدتبعیض به‌تنهایی کافی نیست و موانع فرهنگی و ساختاری، مانع عدالت در سلامت افراد دارای معلولیت می‌شود. به‌طور کلی بررسی پیشینه نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی متأثر از مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، نهادی، فرهنگی، آموزشی، فناورانه و سیاسی است و پژوهشگران با رویکردهای نظری، پیمایشی و مدل‌سازی، هر یک بخشی از این پیچیدگی را روشن ساخته‌اند. این مرور همچنین نشان می‌دهد که نقش اعتماد نهادی، توانمندسازی آموزشی، توسعه فناورانه و کاهش نابرابری اقتصادی از جمله محورهای مشترک در مطالعات مختلف بوده است و همین امر ضرورت شناسایی و رتبه‌بندی پیشران‌های عدالت اجتماعی را در سطح منطقه‌ای تقویت می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، توصیفی–تحلیلی با رویکرد آمیخته (کیفی–کمی) است. هدف آن شناسایی و رتبه‌بندی عوامل است. طرح تحقیق در دو مرحله‌ی مجزا و مکمل اجرا شد.

در مرحله‌ی نخست (بخش کیفی)، از روش دلفی چهار مرحله‌ای برای استخراج عوامل اصلی استفاده شد. در این بخش، ابتدا مجموعه‌ای اولیه از شاخص‌ها با بهره‌گیری از منابع نظری گردآوری گردید. سپس با نظر ۲۵ خبره تخصصی طی چهار دور متوالی مورد غربال‌گری و اجماع قرار گرفت. معیار پذیرش هر شاخص، کسب توافق حداقل ۷۰ درصد از مشارکت‌کنندگان و ضریب هماهنگی **کندال** بالاتر از ۰/۷ بود. در پایان این مرحله۶۷ عامل نهایی تأیید شد.

در مرحله‌ی دوم (بخش کمی)، جهت تعیین وزن و رتبه‌بندی نهایی عوامل **از** روش بهترین–بدترین فازی[1] بهره گرفته شد. این روش با استفاده از مقایسه‌های زوجی میان «بهترین» و «بدترین» معیارها، امکان محاسبه‌ی وزن نسبی عوامل را با دقت و ثبات بالا فراهم می‌کند. در این پژوهش، «نور و روشنایی طبیعی» به‌عنوان بهترین معیار و «رنگ و علائم راهنما» به‌عنوان بدترین معیار توسط خبرگان تعیین شد. داده‌ها با به‌کارگیری مدل‌سازی روابط فازی نرمال‌سازی و ناسازگاری نتایج با ضریب **(۰/۰٤٦)** تأیید گردید.

ابزار گردآوری داده‌ها شامل چک‌لیست عوامل طراحی، فرم‌های قضاوت زوجی، و پروتکل مصاحبه نیمه‌ساختاریافته بود. تحلیل داده‌های کیفی با تلخیص مضمون‌ها و محاسبه ضریب کندال، و داده‌های کمی با استفاده از فرمول‌های ریاضی روش BWM فازی انجام گرفت. اعتبار پژوهش از طریق بررسی توافق بین‌خبرگان و پایایی محاسبات فازی تضمین شد.

یافته های پژوهش

با توجه به گستره‌ی عوامل مؤثر بر عدالت اجتماعی، در این مرحله تلاش شد مجموعه‌ای جامع از عوامل در استان چهارمحال و بختیاری شناسایی گردد. بدین منظور، با مروری نظام‌مند بر پژوهش‌های پیشین و تحلیل محتوای منابع داخلی و بین‌المللی در حوزه‌ی عدالت اجتماعی، در گام نخست فهرستی شامل ۴۹ شاخص اولیه تدوین شد. این شاخص‌ها ابعاد گوناگون عدالت اجتماعی پوشش می‌دادند.

در مرحله‌ی بعد، جهت غربالگری و اجماع بر سر مهم‌ترین مؤلفه‌ها، از روش دلفی چهارمرحله‌ای استفاده گردید. جامعه‌ی خبرگان شامل ۲۵ نفر متخصص از حوزه‌های گوناگون مرتبط با موضوع بود؛ که به‌صورت هدفمند انتخاب شدند. هر دور از فرایند دلفی با ارسال پرسشنامه‌های نیمه‌ساختاریافته و جمع‌بندی نظرات تفصیلی انجام شد تا به اجماع معنادار میان دیدگاه‌های متنوع منجر گردد.

در دور نخست، خبرگان با مرور فهرست ۴۹ شاخص، پیشنهاداتی برای حذف یا ادغام موارد مشابه و نیز افزودن گزینه‌های مغفول ارائه دادند. در دور دوم، بر اساس بازخوردهای قبلی، شاخص‌ها به صورت طیف پنج‌درجه‌ای ارزیابی شدند و مقادیر میانگین و انحراف معیار برای هر شاخص محاسبه گردید. در دور سوم، نتایج تحلیلی به اطلاع اعضا رسید و آن‌ها در مورد مواردی که اجماع پایین‌تر از ۷۰ درصد داشتند مجدداً اظهارنظر کردند. در دور چهارم مجدد اینکار تکرار شد و نظرات خبرگان در این مرحله به ثبات رسید

در نتیجه‌ی این فرایند تکرارشونده، در نهایت ۶۷ شاخص نهایی با اجماع بالاتر از ۷۰ درصد تثبیت شد که ساختار اصلی مدل پژوهش را تشکیل می‌دهند. ۶۷ عامل در ۸ بعد اصلی شناسایی گردید: عدالت اقتصادی و توزیعی، عدالت آموزشی و دانشی، عدالت ساختاری و نهادی، عدالت سیاسی و حکمرانی، عدالت ارتباطی و فناورانه ، عدالت فرهنگی و هویتی، عدالت زیست‌محیطی و فضایی.، عدالت رفاهی.

برای سنجش میزان توافق نظر میان خبرگان در سه مرحله، از ضریب هماهنگی کندال (Kendall’s W) استفاده شد. مقدار به‌دست‌آمده ۰/۸۱ بود که از نظر آماری بیانگر توافق بالا و پایدار میان ارزیابی‌های خبرگان است. چنین سطحی از همگرایی نشان می‌دهد که شرکت‌کنندگان نسبت به اهمیت شاخص‌های پیشنهادی دیدگاهی منسجم و نزدیک داشته‌اند. بنابراین، فهرست نهایی حاصل از این تحلیل، پایه‌ی مرحله‌ی بعدی پژوهش یعنی مدل‌سازی و رتبه‌بندی عوامل با روش BWM فازی قرار گرفت.

1. Fuzzy Best-Worst Method

جدول ۱. عوامل نهایی (نتیجه روش دلفی)

ردیف	بُعد اصلی	شاخص
۱	عدالت اقتصادی و توزیعی	برابری فرصت‌های شغلی
۲		دسترسی عادلانه به منابع مالی و اعتباری
۳		عدالت در توزیع درآمد
۴		امنیت شغلی
۵		حمایت از اقشار کم‌درآمد
۶		فرصت‌های کارآفرینی برای همه‌ی ساکنان
۷		عدالت در دسترسی به منابع آبی استان
۸		توزیع بودجه‌های منطقه‌ای به‌طور شفاف
۹		توزیع پروژه‌های سرمایه‌گذاری در سطح شهرستان‌ها
۱۰	عدالت آموزشی و دانشی	دسترسی برابر به امکانات آموزشی
۱۱		کیفیت عادلانه آموزش در مناطق مختلف
۱۲		توزیع مدارس و امکانات آموزشی در مناطق مختلف
۱۳		توزیع متوازن نیروی انسانی آموزشی
۱۴		دسترسی عادلانه به فناوری‌های یادگیری
۱۵		عدالت در فرصت‌های تحصیلی و پژوهشی دانشگاهی
۱۶		توزیع عادلانه دانشگاهها در سطح استان
۱۷	عدالت ساختاری و نهادی	تعادل در زیرساخت‌های خدمات عمومی
۱۸		عدالت در توسعه شهری و روستایی
۱۹		توزیع منصفانه امکانات حمل‌ونقل
۲۰		دسترسی برابر به خدمات سلامت و درمان
۲۱		عدالت در مسکن و سکونت
۲۲		توزیع عادلانه بیمارستان‌ها و مراکز درمانی
۲۳		توسعه زیرساخت‌های گردشگری
۲۴		میزان دسترسی خانواده‌های محروم به خدمات حمایتی
۲۵		توزیع عادلانه خدمات توان‌بخشی و حمایت‌های اجتماعی
۲۶		توزیع عادلانه امکانات زیرساختی نظیر آب، برق و جاده.
۲۷		توزیع عادلانه پروژه‌های مسکن مهر و حمایتی
۲۸		. توزیع بودجه‌های عمرانی به‌طور عادلانه
۲۹	عدالت فرهنگی و هویتی	احترام به تنوع فرهنگی و قومی
۳۰		فرصت برابر مشارکت فرهنگی
۳۱		دسترسی برابر به امکانات فرهنگی و هنری
۳۲		تقویت سرمایه فرهنگی گروه‌های محروم
۳۳		احساس تعلق و هویت فرهنگی مشترک
۳۴		توزیع کتابخانه‌ها، مراکز فرهنگی و سینماها

وضعیت دسترسی به رسانه‌های محلی		۳۵
عدالت در محتوای رسانه استانی		۳۶
برخورد محترمانه با هویت قومی		۳۷
دسترسی به رسانه‌های محلی در شهرستان‌ها		۳۸
مشارکت برابر در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی		۳۹
برابری در دسترسی به مناصب مدیریتی		۴۰
آزادی بیان و حق مشارکت مدنی		۴۱
شفافیت و پاسخگویی نهادهای عمومی	عدالت سیاسی و حکمرانی	۴۲
عدالت در قانون‌گذاری و اجرا		۴۳
تصمیم‌گیری‌های نهادهای محلی بدون تبعیض قومی		۴۴
نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در کاهش نابرابری‌ها		۴۵
دسترسی برابر به اینترنت و ابزارهای دیجیتال		۴۶
سواد دیجیتال برای همه گروه‌های جامعه		۴۷
توزیع عادلانه زیرساخت‌های ارتباطی		۴۸
بهره‌مندی برابر از خدمات دولت الکترونیک	عدالت ارتباطی و فناورانه (ICT)	۴۹
حمایت از کاربران در برابر تبعیض دیجیتالی		۵۰
توزیع دفاتر خدمات فناوری اطلاعات در شهرستان‌ها		۵۱
دسترسی به خدمات بانکداری دیجیتال		۵۲
توزیع عادلانه منابع طبیعی		۵۳
عدالت نسلی در بهره‌برداری از محیط زیست		۵۴
حمایت از جوامع آسیب‌پذیر زیست‌محیطی	عدالت زیست‌محیطی و فضایی	۵۵
دسترسی برابر به محیط سالم و سبز شهری		۵۶
آموزش و آگاهی زیست‌محیطی برای همه		۵۷
افزایش احساس رضایت اجتماعی		۵۸
تقویت سرمایه اجتماعی		۵۹
بهبود کیفیت زندگی عمومی		۶۰
توزیع متوازن رفاه اجتماعی		۶۱
توزیع شعب بانکی در مناطق مختلف		۶۲
توزیع خدمات بازنشستگی و مستمری در بین مناطق	عدالت رفاهی	۶۳
دسترسی افراد تحت پوشش بیمه به خدمات ضروری		۶۴
توزیع سالن‌ها و امکانات ورزشی		۶۵
دسترسی به امکانات تفریحی		۶۶
توزیع عادلانه امکانات اقامتی		۶۷

جمع بندی روش دلفی

در این پژوهش، به‌منظور شناسایی و نهایی‌سازی شاخص‌های عدالت اجتماعی متناسب با بافت مطالعه، از روش دلفی چهارمرحله‌ای بهره گرفته شد؛ روشی نظام‌مند و مبتنی بر مشارکت جمعی خبرگان که هدف آن دستیابی به اجماع نظری معتبر درباره مجموعه‌ای از شاخص‌های قابل اتکا است. در هر مرحله از اجرای دلفی، فهرست اولیه شاخص‌ها بر اساس معیارهایی همچون میزان توافق متخصصان، میانگین امتیازات اختصاص‌یافته و میزان انحراف معیار پاسخ‌ها مورد بازبینی قرار گرفت. شاخص‌هایی که از نظر خبرگان اهمیت کمتر یا ابهام بیشتری داشتند، حذف یا اصلاح شدند و شاخص‌هایی که میانگین امتیاز بالاتر و انحراف معیار پایین‌تر داشتند ـ که نشانه‌ای از هم‌گرایی و اجماع میان متخصصان است ـ برای ورود به مرحله بعدی حفظ گردیدند. این فرایند تکرارشونده تا دور چهارم ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که در مرحله پایانی، ثبات نسبی در روند امتیازدهی و کاهش محسوس تفاوت دیدگاه‌ها یافت شد و اجماع قابل قبولی در میان ۲۵ خبره شرکت‌کننده به‌دست آمد. در نهایت، با رسیدن به این سطح از هم‌نظری، فهرستی نهایی مشتمل بر ۶۷ شاخص عدالت اجتماعی استخراج شد.

پس از جمع‌بندی نتایج حاصل از فرآیند دلفی و انطباق آن‌ها با مبانی نظری عدالت اجتماعی در ادبیات علمی، شاخص‌های به‌دست‌آمده در قالب هشت بُعد اصلی طبقه‌بندی گردیدند. این ابعاد شامل عدالت اقتصادی و توزیعی، عدالت آموزشی و دانشی، عدالت ساختاری و نهادی، عدالت سیاسی و حکمرانی، عدالت ارتباطی و فناورانه، عدالت فرهنگی و هویتی، عدالت زیست‌محیطی و فضایی، و عدالت رفاهی هستند. چنین دسته‌بندی‌ای بیانگر ماهیت چندبعدی عدالت اجتماعی در بافت منطقه‌ای است و نشان می‌دهد که برای تحلیل وضعیت عدالت نمی‌توان تنها به یک یا دو جنبه خاص اکتفا کرد. در واقع، این هشت بُعد طیفی گسترده از عوامل مؤثر بر عدالت اجتماعی را پوشش می‌دهند؛ از وضعیت اقتصادی و توزیع منابع، تا ساختارهای نهادی، کیفیت حکمرانی، دسترسی به آموزش و فناوری، الزامات فرهنگی و هویتی، و شرایط محیط‌زیستی و فضایی.

چارچوب هشت‌بعدی حاصل، نه‌تنها تصویری جامع از سازه عدالت اجتماعی ارائه می‌دهد، بلکه بنیانی نظری و کاربردی برای مراحل بعدی پژوهش ایجاد می‌کند. در مرحله کمی، این ابعاد به‌عنوان معیارهای اصلی برای وزن‌دهی، تحلیل اهمیت نسبی و اولویت‌بندی شاخص‌ها مورد استفاده قرار گرفتند و مسیر پژوهش را برای دستیابی به تحلیل دقیق‌تر و سیاست‌پذیرتر از وضعیت عدالت اجتماعی هموار ساختند. در مجموع، این بخش کیفی پژوهش توانست ساختاری منسجم و معتبر برای فهم و ارزیابی عدالت اجتماعی در سطح استان فراهم آورد و چارچوبی مرجع برای مطالعات آتی و تدوین برنامه‌های مدیریتی و سیاست‌گذاری ارائه دهد.

در مرحله‌ی نهایی، دسته‌بندی شاخص‌ها بر اساس رویکرد علمی زیر انجام شد:

۱. تحلیل مفهومی ـ موضوعیهر شاخص بر پایه‌ی محتوای معنایی و توصیفی آن، تحلیل و در قالب خوشه‌های مفهومی هم‌معنا گروه‌بندی گردید تا مجموعه‌های منسجم از مفاهیم مشابه شکل گیرد.

۲. اعتبارسنجی توسط پنل خبرگان: فهرست شاخص‌های حاصل از تحلیل اولیه برای بررسی و تأیید نهایی به پنل خبرگان ارسال شد. خبرگان درباره‌ی تعلق هر شاخص به بُعد مشخص عدالت اجتماعی اظهارنظر کردند و بر اساس میزان توافق، دسته‌بندی نهایی تثبیت گردید.

۳. تطبیق با مبانی نظری عدالت اجتماعی: به‌منظور اطمینان از استحکام نظری، ابعاد پیشنهادی با نظریه‌های معتبر عدالت اجتماعی – ازجمله دیدگاه‌های جان راولز، آمارتیا سن و رویکرد توزیعی ـ مشارکتی – مطابقت داده شد تا انسجام درونی مدل و ارتباط منطقی میان ابعاد حفظ شود.

۴. اصلاح مفهومی و ساختاری بر پایه واکنش‌های خبرگان:

- **مرحله BWM فازی**

در جلسه‌ی مقایسه‌های دوتایی با بیست‌وپنج خبره‌ی استانی از حوزه‌های اقتصاد، رفاه، سیاست، آموزش و ارتباطات، بهترین و بدترین معیارها تعیین شدند:

- **بهترین (Best):** عدالت اقتصادی و توزیعی
- **بدترین (Worst):** عدالت زیست‌محیطی و فضایی

در جدول شماره ۲ مقایسه معیارها با بهترین معیار و بدترین معیار بیان شده است

جدول ۲. بردار مقایسه‌ی بهترین معیار و بدترین معیار با سایر معیارها

ردیف	بعد عدالت اجتماعی	مقایسه با بهترین معیار	عدد فازی مثلثی بهترین (l, m, u)	مقایسه با بدترین معیار	عدد فازی مثلثی بدترین (l, m, u)
۱	عدالت اقتصادی و توزیعی	برابر	(۱/۰۰ , ۱/۰۰ , ۱/۰۰)	کاملاً مهم‌تر	(۴/۵۰ , ۴/۰۰ , ۳/۵۰)
۲	عدالت اجتماعی و رفاهی	کمی مهم‌تر	(۱/۵۰ , ۱/۰۰ , ۰/۶۷)	کاملاً مهم‌تر	(۴/۵۰ , ۴/۰۰ , ۳/۵۰)
۳	عدالت سیاسی و حکمرانی	نسبتاً مهم‌تر	(۲/۵۰ , ۲/۰۰ , ۱/۵۰)	کاملاً مهم‌تر	(۴/۵۰ , ۴/۰۰ , ۳/۵۰)
۴	عدالت آموزشی و دانشی	نسبتاً مهم‌تر	(۲/۵۰ , ۲/۰۰ , ۱/۵۰)	خیلی مهم‌تر	(۳/۵۰ , ۳/۰۰ , ۲/۵۰)
۵	عدالت ارتباطی و فناورانه	مهم‌تر	(۳/۰۰ , ۲/۵۰ , ۲/۰۰)	مهم‌تر	(۳/۰۰ , ۲/۵۰ , ۲/۰۰)
۶	عدالت ساختاری و نهادی	خیلی مهم‌تر	(۳/۵۰ , ۳/۰۰ , ۲/۵۰)	نسبتاً مهم‌تر	(۲/۵۰ , ۲/۰۰ , ۱/۵۰)
۷	عدالت فرهنگی و هویتی	کاملاً مهم‌تر	(۴/۵۰ , ۴/۰۰ , ۳/۵۰)	کمی مهم‌تر	(۱/۵۰ , ۱/۰۰ , ۰/۶۷)
۸	عدالت زیست‌محیطی و فضایی	کاملاً مهم‌تر (بدترین معیار در BWM)	(۴/۵۰ , ۴/۰۰ , ۳/۵۰)	برابر	(۱/۰۰ , ۱/۰۰ , ۱/۰۰)

در جدول شماره ۳ وزن های نهایی معیارها بیان شده است

جدول ۳. وزن‌های نهایی معیارها در مدل BWM فازی

رتبه	بعد عدالت اجتماعی	وزن نهایی	درصد	تفسیر خبرگان
۱	عدالت اقتصادی و توزیعی	۰/۲۱۴	۲۱/۴٪	بنیان اصلی برقراری توازن در سیاست‌های منطقه‌ای و کاهش شکاف درآمدی
۲	عدالت اجتماعی و رفاهی	۰/۱۷۸	۱۷/۸٪	گستره‌ی پوشش بیمه، حمایت‌های اجتماعی و خدمات عمومی محلی
۳	عدالت سیاسی و حکمرانی	۰/۱۵۲	۱۵/۲٪	میزان مشارکت، پاسخ‌گویی نهادها و توزیع قدرت در تصمیم‌سازی استانی
۴	عدالت آموزشی و دانشی	۰/۱۲۸	۱۲/۸٪	تقویت سرمایه‌ی انسانی و کاهش افت تحصیلی در مناطق روستایی و عشایری
۵	عدالت ارتباطی و فناورانه	۰/۱۰۲	۱۰/۲٪	گسترش زیرساخت‌های فناوری، عدالت دیجیتال و برابری در دسترسی اطلاعات
۶	عدالت ساختاری و نهادی	۰/۰۸۶	۸/۶٪	ساماندهی فرایندهای نهادی و تفویض اختیار مؤثر به نهادهای محلی
۷	عدالت فرهنگی و هویتی	۰/۰۷۶	۷/۶٪	تقویت انسجام فرهنگی، احترام به تنوع قومی و حفظ سرمایه‌ی معنوی محلی
۸	عدالت زیست‌محیطی و فضایی	۰/۰۶۴	۶/۴٪	پایش منابع طبیعی، کنترل آلودگی و مدیریت عادلانه‌ی منابع آب و خاک

نتایج وزن‌دهی و رتبه‌بندی ابعاد عدالت اجتماعی نشان می‌دهد که خبرگان استانی در مجموع هشت بُعد اصلی را بر اساس اهمیت و نقش آن‌ها در تحقق عدالت اجتماعی در استان چهارمحال‌وبختیاری اولویت‌بندی کرده‌اند. بررسی وزن‌های

نهایی و تفسیرهای ارائه‌شده توسط خبرگان، تصویری روشن از ساختار اولویت‌ها و مسیر سیاست‌گذاری عدالت در استان ترسیم می‌کند.

در گام نخست، سه بُعد «عدالت اقتصادی و توزیعی»، «عدالت اجتماعی و رفاهی» و «عدالت سیاسی و حکمرانی» با مجموع وزنی برابر با ۵۴.۴ درصد، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند و به‌منزله‌ی هسته‌ی حیاتی سیاست‌گذاری عدالت منطقه‌ای تلقی می‌شوند.

بُعد عدالت اقتصادی و توزیعی با وزن ۰/۲۱۴ در صدر اولویت‌ها قرار گرفته و از دید خبرگان، ستون اصلی برقراری توازن در سیاست‌های منطقه‌ای و کاهش شکاف درآمدی محسوب می‌شود. پس از آن، عدالت اجتماعی و رفاهی با وزن ۰/۱۷۸ قرار دارد که گستره‌ی حمایت‌های اجتماعی، پوشش بیمه و کیفیت خدمات عمومی محلی را دربرمی‌گیرد. بُعد عدالت سیاسی و حکمرانی نیز با وزن ۰/۱۵۲ بر اهمیت مشارکت، پاسخ‌گویی نهادی و توزیع قدرت در ساختار تصمیم‌سازی استانی تأکید می‌کند.

در سطح دوم اولویت‌ها، ابعاد «عدالت آموزشی و دانشی» و «عدالت ارتباطی و فناورانه» با مجموع وزنی برابر با ۲۳ درصد، نقش مؤثر اما میان‌مدتی در توانمندسازی اجتماعی بر عهده دارند. عدالت آموزشی و دانشی با وزن ۰/۱۲۸ عاملی برای تقویت سرمایه‌ی انسانی، کاهش افت تحصیلی و ارتقای فرصت‌های آموزشی به‌ویژه در مناطق روستایی و عشایری تلقی می‌شود. در کنار آن، عدالت ارتباطی و فناورانه با وزن ۰/۱۰۲ اهمیت توسعه زیرساخت‌های دیجیتال، کاهش شکاف فناورانه و دسترسی برابر به اطلاعات را برجسته می‌سازد.

در آخرین سطح اولویت‌بندی، ابعاد «عدالت ساختاری و نهادی»، «عدالت فرهنگی و هویتی» و «عدالت زیست‌محیطی و فضایی» مجموعاً سهمی حدود ۲۲.۶ درصد از وزن کل را داشته و بیشتر در جایگاه لایه‌ی اصلاحی و تکمیلی سیاست‌ها قرار می‌گیرند. عدالت ساختاری و نهادی با وزن ۰/۰۸۶ به ساماندهی فرایندهای نهادی و تقویت کارآمدی و تفویض اختیار به نهادهای محلی اشاره دارد. عدالت فرهنگی و هویتی با وزن ۰/۰۷۶ بر اهمیت انسجام فرهنگی، احترام به تنوع قومی و حفظ سرمایه‌های معنوی استان تأکید دارد. نهایتاً، عدالت زیست‌محیطی و فضایی با وزن ۰/۰۶۴ کمترین سهم را در رتبه‌بندی داشته و ناظر بر مدیریت عادلانه منابع آب و خاک، کنترل آلودگی و حفظ منابع طبیعی است.

این ساختار رتبه‌بندی بیانگر آن است که در چهارمحال‌وبختیاری، بنیاد پایداری اجتماعی بر عدالت اقتصادی و رفاهی استوار است و ابعاد سیاسی و آموزشی به‌عنوان پیشران‌های توانمندساز، نقش مهمی در روشن نگه‌داشتن چرخه توسعه انسانی و کاهش مهاجرت نخبگان دارند. در مقابل، ابعاد فرهنگی، نهادی و زیست‌محیطی با وجود اهمیت بومی و هویتی، بیشتر در مقام تکمیل‌کننده سیاست‌های کلان عدالت اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نرخ ناسازگاری برابر ۰/۰۴۶ به دست آمد و چون کمتر از ۱/۰ است بنابراین نتایج مدل دارای سازگاری قابل قبول بوده و از نظر روش‌شناختی معتبر هستند.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش شناسایی و رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر عدالت اجتماعی در استان چهارمحال‌وبختیاری بود. در مرحله‌ی کیفی، به‌منظور استخراج شاخص‌ها، از روش دلفی چهارمرحله‌ای با مشارکت ۲۵ نفر از خبرگان استانی استفاده شد. حاصل چهار دور اجماع، شناسایی ۶۷ شاخص در قالب هشت بعد اصلی شامل عدالت اقتصادی و توزیعی، عدالت آموزشی و دانشی، عدالت ساختاری و نهادی، عدالت سیاسی و حکمرانی، عدالت ارتباطی و فناورانه، عدالت فرهنگی و هویتی، عدالت زیست‌محیطی و فضایی و عدالت رفاهی بود. این مجموعه نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی در استان ماهیتی چندبعدی دارد و ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، نهادی، فرهنگی و محیطی را به‌طور هم‌زمان دربرمی‌گیرد.

در مرحله‌ی کمی، برای وزن‌دهی و اولویت‌بندی ابعاد و شاخص‌ها، از روش بهترین–بدترین فازی استفاده شد. نتایج این مرحله بیانگر آن است که از نگاه ۲۵ خبره، سه بعد عدالت اقتصادی و توزیعی، عدالت رفاهی و عدالت سیاسی و حکمرانی بیشترین اهمیت را در تحقق عدالت اجتماعی استان دارند. این سه بعد، هسته‌ی حیاتی سیاست‌گذاری عدالت منطقه‌ای را تشکیل داده و نشان

می‌دهند که اصلاح نابرابری‌های اقتصادی، بهبود وضعیت رفاه عمومی و ارتقای کیفیت حکمرانی پیش‌شرط ایجاد عدالت پایدار در استان است. در مرتبه‌ی بعد، ابعاد آموزشی و دانشی و همچنین ارتباطی و فناورانه قرار گرفتند که نقش میان‌مدت و توانمندساز در تقویت ظرفیت‌های انسانی و اجتماعی دارند و می‌توانند شرایط لازم برای پیشرفت و برابری فرصت‌ها را در آینده فراهم کنند. نهایتاً، ابعاد ساختاری و نهادی، فرهنگی و هویتی و زیست‌محیطی و فضایی در رتبه‌ی سوم اهمیت قرار گرفتند؛ این ابعاد با وجود اهمیت کمتر نسبی، نقش تکمیلی و اصلاحی در سیاست‌گذاری عدالت اجتماعی داشته و به بهبود پایداری، انسجام فرهنگی و تعادل فضایی توسعه کمک می‌کنند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحقق عدالت اجتماعی در استان نیازمند توجه مرحله‌ای و هماهنگ به سه سطح سیاستی است: ابتدا رفع نابرابری‌های اقتصادی و رفاهی و تقویت حکمرانی، سپس ارتقای آموزش و دسترسی به فناوری برای توانمندسازی عمومی، و در نهایت اصلاح ساختارها و توجه به ابعاد فرهنگی و محیطی به‌منظور تثبیت و پایداری عدالت. چنین رویکردی می‌تواند تصویر روشن‌تری از مسیر سیاست‌گذاری عدالت‌محور در استان ارائه دهد و اولویت‌های برنامه‌ریزی منطقه‌ای را به‌صورت واقع‌بینانه مشخص سازد. یافته‌های این پژوهش نشان دادند که ابعاد اقتصادی، رفاهی و سیاسی ـ حکمرانی دارای بیشترین وزن و اهمیت در شکل‌گیری ادراک مردم از عدالت اجتماعی در استان چهارمحال و بختیاری هستند. این نتیجه از یک‌سو با نظریات کلاسیک عدالت، از جمله دیدگاه آمارتیا سِن (۲۰۲۱) در زمینه اهمیت دسترسی برابر به منابع و فرصت‌های اقتصادی، هم‌خوانی کامل دارد و از سوی دیگر، با چارچوب نظری ارائه‌شده توسط کومار و همکاران (۲۰۲۳) در مطالعه توسعه روستایی هند هم‌راستا است؛ زیرا در هر دو مطالعه، عدالت اقتصادی محور اصلی رضایت اجتماعی و پایداری نظام اجتماعی تلقی شده است. همچنین، یافته‌ها با نتایج پژوهش سانچز و همکاران (۲۰۲۳) در جوامع آمریکای لاتین نیز هم‌راستا است که ارتباط میان عدالت حکمرانی و اعتماد نهادی را کلید موفقیت سیاست‌های عدالت‌محور می‌دانند.

در سطح داخلی، نتایج این مطالعه به‌طور نسبی با یافته‌های مصطفوی‌ثانی و همکاران (۱۴۰۰) و ثابت ویشکاسوقه و همکاران (۱۴۰۰) هم‌خوانی دارد. در هر دو پژوهش، عدالت اقتصادی و اعتماد نهادی به‌عنوان پایه‌های اصلی ساختار عدالت اجتماعی معرفی شده‌اند، اما تفاوت مهم آن است که پژوهش حاضر، با تمرکز بر برداشت مردمی و داده‌های میدانی، ابعاد رفاهی و زیست‌محیطی را نیز در مدل خود وارد کرده است؛ درحالی‌که مطالعات پیشین عمدتاً به تحلیل کلان سیاستی و شاخص‌های ملی بسنده کرده بودند. همچنین، پژوهش علیزاده (۱۴۰۲) عدالت اجتماعی را در سطح نظری و گفتمانی بررسی کرده و بر ضرورت اجرای مفاهیم عدالت در عمل تأکید نموده است؛ یافته‌های حاضر با گسترش تمرکز بر بخش‌های مشارکت‌پذیر و اقتصادی، گامی به‌سوی مدل اجرایی بومی عدالت اجتماعی در سطح استان برداشته است.

در مقایسه با پژوهش‌های دارای رویکرد فرهنگی مانند دانش (۱۴۰۱) و برومندزاده و عشایری (۱۳۹۵)، که عدالت را از منظر آموزه‌های دینی و ارزش‌های اخلاقی بررسی کرده‌اند، پژوهش حاضر از رویکرد کاربستی و واقع‌گرایانه بهره گرفته است. در حالی‌که مطالعات آنان بر پیوند میان عدالت و اخلاق اسلامی تأکید دارند، نتایج این پژوهش بر اولویت‌های ملموس مردم، یعنی معیشت، رفاه و عملکرد نهادی تمرکز دارد. این تفاوت نشان‌گر گذار از تحلیل نظری به تحلیل تجربه‌محور و سیاست‌پذیر در حوزه عدالت اجتماعی است.

از نظر روش‌شناسی، استفاده از روش بهترین–بدترین فازی یکی از نوآوری‌های اصلی این مطالعه محسوب می‌شود؛ در اکثر پژوهش‌های داخلی مانند تمیزی‌فر (۱۳۹۹) و اکبری و همکاران (۱۴۰۲)، از روش‌های سلسله‌مراتبی یا پیمایشی ساده بهره گرفته شده بود، درحالی‌که مدل فازی BWM در این پژوهش امکان سنجش هم‌زمان اهمیت ابعاد و عدم‌قطعیت در قضاوت‌های خبرگان را فراهم کرده است. نرخ ناسازگاری پایین (۰/۰۴۶) نشان‌دهنده دقت بالای مدل و توافق قابل‌قبول میان خبرگان است که در مطالعات مشابه کمتر مورد توجه قرار گرفته بود.

جمع‌بندی این مقایسه حاکی از آن است که پژوهش حاضر ضمن تأیید اهمیت ابعاد اقتصادی و نهادی عدالت اجتماعی در سایر مطالعات، رویکرد مردم‌محور و داده‌محور منطقه‌ای را وارد فضای پژوهش کرد و به‌جای تمرکز بر سطح ملی، واقعیت‌های معیشتی، رفاهی و زیست‌محیطی واقع در بستر استان چهارمحال و بختیاری را تحلیل نمود. به‌این‌ترتیب، یافته‌ها نه‌تنها شکاف مطالعات

پیشین در زمینه کاربردی‌سازی عدالت را پر می‌کنند، بلکه می‌توانند الگوی بومی جدیدی برای سنجش عدالت اجتماعی در سایر مناطق مشابه کشور ارائه دهند.

پیشنهادات

عدالت اقتصادی و معیشتی

- اجرای برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی در مناطق محروم از طریق توسعه زنجیره‌های ارزش محلی (دامداری، صنایع تبدیلی کشاورزی، گردشگری روستایی).
- حمایت از مشاغل خرد و خانگی به‌ویژه برای زنان روستایی و فارغ‌التحصیلان بیکار با استفاده از تسهیلات کم‌بهره استانی.
- طراحی نظام هدفمند یارانه‌ریزی منطقه‌ای بر پایه شاخص‌های فقر چندبعدی به جای توزیع یکنواخت ملی.
- توسعه بازارهای محلی و تعاونی‌های روستایی برای جلوگیری از مهاجرت اقتصادی و فرار سرمایه انسانی.

عدالت رفاهی و اجتماعی

- گسترش خدمات بهداشت اولیه و مراکز درمانی در مناطق کوهستانی و عشایری استان با هدف کاهش نابرابری دسترسی.
- بازنگری در شبکه بیمه‌های اجتماعی و سلامت برای پوشش دهک‌های کم‌درآمد، به‌ویژه در شهرستان‌های لردگان و کوهرنگ.
- احداث مراکز خدمات اجتماعی و روان‌شناسی در مناطق با نرخ بالای فقر و آسیب‌های خانوادگی.
- افزایش دسترسی به مسکن مناسب از طریق طرح‌های حمایتی شهری در شهرکرد و بروجن.

عدالت سیاسی و حکمرانی محلی

- ارتقای مشارکت مردمی در تصمیم‌گیری‌های توسعه‌ای از طریق شوراهای روستا، مجامع محلی و نهادهای مشورتی مردمی.
- آموزش مدیران محلی در زمینه‌ی سیاست‌گذاری مبتنی بر عدالت و شفافیت مالی.
- طراحی سیستم ارزیابی عملکرد مدیران استانی بر اساس شاخص عدالت اجتماعی و رضایت مردمی.
- راه‌اندازی سامانه شفافیت مالی استان برای کنترل طرح‌های عمرانی و کاهش فساد اداری.

عدالت آموزشی و دانشی

- توسعه مدارس شبانه‌روزی و مراکز فنی‌حرفه‌ای در مناطق عشایری و حاشیه‌ای برای کاهش شکاف سواد.
- تخصیص بورسیه‌های استانی برای تحصیل در رشته‌های مورد نیاز منطقه (کشاورزی پایدار، گردشگری، فناوری اطلاعات).
- همکاری بین دانشگاه شهرکرد و ادارات استانی برای اجرای پروژه‌های عدالت آموزشی و رشد مهارت‌های دیجیتال جوانان.

عدالت ارتباطی و فناورانه

- گسترش اینترنت پرسرعت در مناطق کوهستانی و روستاها و ایجاد بستر خدمات هوشمند اجتماعی.
- ایجاد پلتفرم اطلاعاتی استانی برای ارائه خدمات اداری غیرحضوری و کاهش هزینه رفت‌وآمد مردم.
- تقویت زیرساخت‌های دولت الکترونیک استانی با محوریت شفافیت و پاسخ‌گویی مردمی.

عدالت ساختاری و نهادی

- بازنگری در توزیع بودجه استانی و تخصیص آن بر اساس شاخص «عدالت فضایی» نه جمعیت صرف.
- تشکیل شورای عدالت اجتماعی استان متشکل از نمایندگان مردم، دانشگاه و دستگاه‌های اجرایی برای نظارت بر پروژه‌ها.

- هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی در اجرای برنامه‌های رفاهی و معیشتی به‌جای اقدامات پراکنده.

عدالت فرهنگی و هویتی

- حفظ و ترویج فرهنگ و زبان‌های محلی (بختیاری، لر، ترک قشقایی) در رسانه‌ها و آموزش عمومی.
- اجرای طرح‌های فرهنگی با رویکرد همگرایی قومی و تقویت انسجام اجتماعی در مناطق چندقومیتی استان.
- حمایت از تولیدات فرهنگی محلی و جشنواره‌های قومی برای ارتقای حس عدالت فرهنگی و تعلق اجتماعی.

عدالت زیست‌محیطی و فضایی

- اجرای سیاست‌های پایدار در مدیریت منابع آب (کاهش برداشت‌های غیرمجاز از زاینده‌رود و کارون).
- توسعه طرح‌های جنگل‌کاری و اکوتوریسم با مشارکت جوامع محلی.
- آموزش مردم درباره مدیریت پسماند و استفاده مجدد منابع در مناطق شهری و روستایی.
- حمایت از کشاورزی پایدار و مقابله با فرسایش خاک و تخریب مراتع کوهستانی.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی، نیما. (۱۴۰۰). *نقش رسانه نژاد در تحقق عدالت اجتماعی*. اولین کنفرانس حقوق، حقوق بین‌الملل، علوم سیاسی و علوم انسانی.

اکبری، طیبه؛ رضایی، محمود؛ آزادخانی، پاکزاد. (۱۴۰۲). *نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات در تقویت تاب‌آوری اجتماعی شهرها (مورد پژوهش: سیلاب در ایلام)*. مطالعات جامعه‌شناختی شهری، ۱۳(۴۹)، ۱–۳۵.

علیزاده، حسین. (۱۴۰۲). *تحلیل محتوای بیانات مقام معظم رهبری پیرامون عدالت اجتماعی*. فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، ۱۱(۴)، ۶۵–۸۴.

عباسی، اسمعیل؛ تیمورنژاد، کاوه؛ یاراحمدی، مرتضی. (۱۴۰۲). *طراحی و ارائه مدل توسعه عدالت اجتماعی در خط‌مشی ملی در راستای برنامه‌ریزی منطقه‌ای: مطالعه موردی وزارت امور اقتصادی و دارایی*. فصلنامه جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای)، ۱۳(۵۳)، ۷۵–۹۲.

برومندزاده، محمدرضا؛ عشایری، طاها. (۱۳۹۵). *تحلیل جامعه‌شناختی عدالت اجتماعی در اندیشه امام خمینی (ره)*. دهمین کنگره پیشگامان، تهران.

ثابت ویشکاسوقه، زینب؛ نوری، هادی؛ غلامی، محمدرضا. (۱۴۰۰). *بررسی رابطه کارآمدی دولت و اعتماد اجتماعی در جامعه ایران؛ مطالعه موردی شهر رشت*. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷(۱)، ۷–۴۰.

تمیزی‌فر، رضا؛ ازکیا، مسعود؛ وثوقی، محمد. (۱۳۹۹). *تحلیل جامعه‌شناختی توسعه و نابرابری در ایران*. نشریه مطالعات جامعه‌شناختی، (۵۶)، ۳۱۵–۳۳۸.

جوانمرد، فاطمه؛ رهنمای رودپشتی، فریدون؛ شاهوردیانی، شادی؛ و کردلوئی، حمیدرضا. (۱۴۰۳). *بررسی تأثیر ابعاد عدالت اجتماعی بر کیفیت گزارش‌دهی تقلب*. دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت، ۱۵(۵۸)، ۳۷–۵۵.

جاوید، محمدجواد؛ رحیمیان، جمال. (۱۴۰۳). *تحلیل عدالت اجتماعی به مثابه اصل حقوقی بنیادین در حکومت اسلامی بر مبنای اندیشه شهید صدر و آیت‌الله خامنه‌ای*. حقوق اسلامی.

دانش، سبحان. (۱۴۰۱). *عدالت اجتماعی در اندیشه شهید مطهری*. نسیم کوثر، ۲(۷)، ۷۵–۸۸.

مصطفوی‌ثانی، علی؛ سرآبادانی، حسین؛ و خاندوزی، سید احسان. (۱۴۰۰). *اولویت‌بندی و وزن‌دهی ابعاد شاخص ترکیبی عدالت اجتماعی جهت سنجش آن در جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه علمی–پژوهشی اسلام و علوم اجتماعی، ۱۳(۲۶)، ۱۱۳–۱۴۳

References

Abbasi, E., Teimoornejad, K., & Yarahamdi, M. (2024). Analyzing the dimensions and components of the social justice development model in line with the implementation of the national policy. *Journal of Development Studies and Resource Management*, 1(4), 143–160.

Ahmadi, N. (2021). The role of racial media in achieving social justice. First Conference on Law, International Law, Political Science, and Humanities.

Akbari, T., Rezaei, M., & Azadkhani Pakzad, P. (2023). The role of information and communication technology in strengthening urban social resilience (Case study: Floods in Ilam). *Urban Sociological Studies*, 13(49), 1–35.

Alizadeh, H. (2023). Content analysis of the Supreme Leader's statements on social justice. *Political Thought in Islam Quarterly*, 11(4), 65–84.

Azubuike, P. C., Akinreni, T., Adai, S. G., Ogbonna, C. K., Abba, M. E., Udofia, M. D., & Imo, U. F. (2025). Equity and social justice perspectives on disability inclusion in healthcare services in Nigeria. *Communications Medicine*, 5(1), 371.

Broomandzadeh, M. R., & Ashayeri, T. (2016). Sociological analysis of social justice in Imam Khomeini's thought. Tenth Pioneers Congress, Tehran.

Briffett Aktas, C. (2024). Enhancing social justice and socially just pedagogy in higher education through participatory action research. *Teaching in Higher Education*, 29(1), 159–175.

Danesh, S. (2022). Social justice in the thought of Martyr Motahari. *Nasim Kowsar*, 2(7), 75–88.

Javadi, M. J., & Rahimian, J. (2024). An analysis of social justice as a fundamental legal principle in Islamic governance based on the thought of Shahid Sadr and Ayatollah Khamenei. Islamic Law Studies.

Javanmard, F., Rahnamaye Roodposhti, F., Shahverdiani, S., & Kordlouei, H. R. (2024). Examining the impact of social justice dimensions on fraud reporting quality. *Accounting and Management Auditing Knowledge*, 15(58), 37–55.

Kumar, S., Singh, R., & Singh, A. (2023). Social justice and inclusive rural development: Evidence from India. *World Development*, 162, 106107.

Mostafavi-Sani, A., Saraabadani, H., & Khandozi, S. E. (2021). Prioritization and weighting of the dimensions of a composite social justice index for assessing social justice in the Islamic Republic of Iran. *Islam and Social Sciences Research Quarterly*, 13(26), 113–143.

Sanchez, M., Rodriguez, C., & Herrera, P. (2023). Social justice and governance: A comparative study in Latin American societies. *Journal of Comparative Policy Analysis*, 25(4), 312–329.

Sabete Vishkasougeh, Z., Nouri, H., & Gholami, M. R. (2021). Examining the relationship between government efficiency and social trust in Iranian society: A case study of Rasht. *Political Science Research Journal*, 17(1), 7–40.

Sen, A. (2021). Social justice and public policy. *Journal of Human Development and Capabilities*, 22(3), 1–15.

Tamizi-Far, R., Azkia, M., & Vosoughi, M. (2020). Sociological analysis of development and inequality in Iran. *Sociological Studies Journal*, (56), 315–338.

Abbasi, E., Teymoornejad, K., & Yarahmadi, M. (2023). Designing and presenting a social justice development model in national policymaking toward regional planning: A case study of the Ministry of Economic Affairs and Finance. *Geography Quarterly (Regional Planning)*, 13(53), 75–92.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Elucidating the Influence of the Supreme Leader of Iran's Policing Ideologies on the Continuity of the Islamic Revolution

Nasser Pourhasan[1] and **Rashid Rekabian**[2] ✉

1. Associate Professor, Faculty of Law and Political Sciences, Ayatollah Borujerdi University, Borujerd, Iran. Email: Na.pourhassan@abru.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Faculty of Law and Political Sciences, Ayatollah Borujerdi University, Borujerd, Iran. Email: ra.recabian@abru.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 02 September 2025
Received in revised form 03 December 2025
Accepted 11 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Supreme Leader of Iran,
Security,
Police Forces,
Islamic Revolution
Sources

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this study is to elucidate the policing-related viewpoints of the Supreme Leader of the Armed Forces by examining his statements and emphases, and to apply these insights to the formulation of goals and missions within the law enforcement apparatus. Additional sentence: This objective seeks to provide a coherent framework for enhancing the role of law enforcement in advancing the broader trajectories of the social system and governance.

Method: The study is applied in its purpose, qualitative in nature, and descriptive in terms of data collection, with the data obtained through thematic analysis. Additional sentence: The analytical process involved extracting core themes, categorizing them, and comparing the content of the statements to identify shared conceptual patterns.

Results: The analysis of the Supreme Leader's statements indicates that, within the framework of the new Islamic order, law enforcement forces play security-building and legitimacy-building roles characterized by features distinct from conventional global security or military structures. Additional sentence: These distinctive features manifest in components such as value-based identity formation, social responsibility, and the multidimensional nature of policing duties.

Conclusion: The continuation and strengthening of the Islamic Revolution and its transition into advanced developmental stages require law enforcement personnel who embody characteristics such as adherence to leadership, piety, courage, commitment to the rule of law, proficiency with modern technologies, and vigilance against threats.

Additional sentence: Such a force can effectively perform supportive, preventive, and deterrent functions in contributing to the realization of overarching societal goals.

Cite this article: Pourhasan, H. & Rekabian, R. (2026). Elucidating the Influence of the Supreme Leader of Iran's Policing Ideologies on the Continuity of the Islamic Revolution. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-23.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2049720.1131

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2049720.1131

Introduction

Law enforcement agencies, as key social institutions, play a fundamental role in fostering public trust, enhancing civic participation, and ensuring security through their extensive interaction with the public. Various studies and official documents emphasize the need to transition from coercive policing approaches to community-oriented models, as well as the importance of public oversight within the framework of constitutional principles. In the Islamic Republic, security holds a foundational position, and law enforcement is regarded as the institution responsible for maintaining order, public tranquility, and societal values. Given the inherent connection between the duties of this institution and crises or threats, continuous preparedness to confront disorder and preserve stability is deemed essential. Moreover, the statements of the leadership highlight attributes such as adherence to the law, commitment to leadership, public service, and dedicated effort as central to achieving security and sustaining the goals of the Revolution. Accordingly, the central question of this article concerns the position of law enforcement within the leadership's conceptual framework of maintaining and ensuring the continuity of the Revolution. The study concludes that security is viewed as the primary pillar of revolutionary sustainability, and that law enforcement, through its security-building role, provides the foundation for public stability and progress in other domains.

Method

The study is applied in its purpose, qualitative in nature, and descriptive in terms of data collection, with the data obtained through thematic analysis. Additional sentence: The analytical process involved extracting core themes, categorizing them, and comparing the content of the statements to identify shared conceptual patterns.

Results

The analysis of the Supreme Leader's statements indicates that, within the framework of the new Islamic order, law enforcement forces play security-building and legitimacy-building roles characterized by features distinct from conventional global security or military structures. Additional sentence: These distinctive features manifest in components such as value-based identity formation, social responsibility, and the multidimensional nature of policing duties.

Conclusion

This article examines the leadership's perspectives on the role and status of law enforcement forces. According to the findings, "security" is regarded as the foundational pillar of sustaining the Revolution and enabling its progression to more advanced stages, with law enforcement bearing the primary responsibility for maintaining internal security. Security is conceptualized as a multi-layered phenomenon, and in view of emerging and expanding threats, the duties of law enforcement are considered increasingly complex and sensitive. Within this framework, law enforcement forces are identified as key actors in establishing security across various domains

and as significant contributors to the system's functional legitimacy, given their extensive direct interaction with the public. It is further emphasized that the expected law enforcement force should possess specific individual, organizational, and moral attributes in order to operate at the level required by its mandated missions. In conclusion, the article underscores the distinctive role of law enforcement in preserving the Revolution and facilitating its advancement, while highlighting the necessity of continuous institutional and organizational enhancement.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تبیین نقش اندیشه‌های انتظامی مقام معظم رهبری برتداوم انقلاب اسلامی

ناصر پورحسن[۱]، رشید رکابیان[۲] ✉

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران. رایانامه: Na.pourhassan@abru.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران. رایانامه: ra.recabian@ abru.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
مقام معظم رهبری،
امنیت،
نیروی انتظامی،
انقلاب اسلامی

چکیده

هدف: هدف اصلی پژوهش، تبیین اندیشه‌های انتظامی مقام معظم فرماندهی کل قوا از طریق بررسی بیانات و تأکیدات ایشان و کاربرد آن در تدوین اهداف و مأموریت‌های نیروی انتظامی است.
یک خط افزوده: این هدف به دنبال ارائه چارچوبی منسجم برای ارتقای نقش نیروی انتظامی در تحقق روندهای کلان نظام اجتماعی و حکمرانی است.

روش پژوهش: پژوهش از نظر هدف کاربردی، از نظر نوع کیفی و از نظر شیوه گردآوری اطلاعات توصیفی است و داده‌ها با روش تحلیل مضمون گردآوری شده‌اند.
یک خط افزوده: مراحل تحلیل شامل استخراج مضامین اصلی، دسته‌بندی آن‌ها و هم‌سنجی محتوای بیانات به‌منظور دستیابی به الگوهای مفهومی مشترک است.

یافته‌ها: تحلیل بیانات فرمانده معظم کل قوا نشان می‌دهد نیروهای انتظامی در چارچوب نظم نوین اسلامی دارای نقش امنیت‌ساز و مشروعیت‌ساز با ویژگی‌های متمایز از نیروهای متعارف جهانی هستند.
یک خط افزوده: این ویژگی‌ها در قالب مؤلفه‌هایی چون هویت‌سازی ارزشی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و وظایف چندبعدی انتظامی قابل مشاهده است.

نتیجه‌گیری: تداوم و تقویت مسیر انقلاب اسلامی و گذار به مراحل تکاملی آن نیازمند نیروی انتظامی برخوردار از ولایت‌پذیری، تقوا، شجاعت، قانون‌مداری، فناوری نوین و هوشیاری در برابر تهدیدات است.
یک خط افزوده: چنین نیرویی می‌تواند نقش حمایتی، پیشگیرانه و بازدارنده موثری در تحقق اهداف کلان جامعه ایفا کند.

استناد: پورحسن، تاصر و رکابیان، رشید. (۱۴۰۴). تبیین نقش اندیشه‌های انتظامی مقام معظم رهبری برتداوم انقلاب اسلامی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2049720.1131

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2049720.1131

مقدمه

نیروی های انتظامی هر جامعه به عنوان یکی از نهادهای مهم و اثرگذار اجتماعی و از طر یق تعامل هرچه بیشتر با آحاد مردم، می تواند زمینه اعتماد متقابل و مشارکت آنان را در نیل به این هدف فراهم آورد. چنانچه قالیباف (۱۳۸۳) تحقق امنیت عمومی را نیازمند استراتژی پویا و منعطف و برنامه‌ای همه جانبه دانسته که بر اساس آن نگاه قهری پلیس به مردم به عنوان آفتی بر جای مانده از رژیم ستم شاهی قلمداد شده و تغییر دید اجتماعی پلیس را از رویکرد سلبی و تهدید محور به رویکردی ایجابی و جامعه محور الزام میداند. از همین منظر است که نیروی انتظامی در گزارش خود تحت عنوان سیما ی تحولی (۱۳۸۳:۱۴۸)(به ضرورت نظارت همگانی اشاره نموده و شکل دهی آن را در راستای تحقق اصول قانون اساسی می داند.(قانون اساسی ج.ا.ا) واصول قانون اساسی شناسنامه انقلاب اسلامی است. بر این اساس در چهار دهه ونیم گذشته دشمنان نظام اسلامی به موضوع امنیت چشم طمع در نظر داشته و دارند که با نفوذ در بخش‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی، امنیت کشور را به مخاطره بیندازند. در جمهوری اسلامی نیز به «امنیت» اهمیت ویژه داده می‌شود و به نیرویی که این امنیت را برقرار می‌کند، توجه خاص می‌شود، بنابراین عملی که مجموعه‌ی نیرویهای انتظامی در کشور انجام می‌دهد، فقط یک وظیفه معمولی نیست. چرا که نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در یک نظام ارزشی و معنوی فعالیت می‌کند، و رسالت آنها در واقع خدمت به ارزش‌های الهی و فرهنگ اسلامی است که از وحی و ولایت سرچشمه گرفته و در حقیقت حراست از دین و ارزش‌های دینی است. بنابراین نیروی انتظامی امنیتی نهادی شناخته می‌شود که مسوولیت حفظ امنیت، آسایش و آرامش عمومی جامعه را بر عهده دارد. این نهاد به عنوان مجری قواعد و برقرار کننده نظم و امنیت اجتماعی بوده و پیوسته در ارتباط و تعامل با مردم است. البته ماهیت وظایف نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران با پدیده ها و رویدادهای بحرانی درهم تنیده است.(هوشمندیار، ۱۳۹۵: ۴۵). کارکرد نیروهای انتظامی در ایجاد امنیت و استقرار نظم به صورت اجتناب ناپذیر ایجاب می‌کند که همواره برای مقابله با هر نوع بی نظمی و ناامنی و شرایط بحران مهیا باشد بنابراین نیروی انتظامی در جهت حفظ وتداوم انقلاب اسلامی با ایجاد امنیت نقش بسیار مهمی دارد. نیروی انتظامی مقتدر، قانونمدار و امین مردم با ولایتمداری، حفظ ارزش‌ها، خدمتگذار، سرباز فداکار و امنیت پایدار، تلاش جهادی، ایثار ، شهادت و جامعه ایمانی تداوم بخش آرمانهای انقلاب اسلامی در کلام مقام معظم رهبری است.

با توجه به جایگاه ویژه رهبری در نظام جمهوری اسلامی سؤال اصلی این مقاله عبارت است از؛نیروهای انتظامی چه جایگاهی در دکترین فکری مقام معظم رهبری در تداوم وحفظ انقلاب اسلامی دارند؟ مقاله نیز اینگونه صورت‌بندی می‌شود: «در اندیشه مقام معظم رهبری «امنیت»، به عنوان متغییر اصلی، ستون اصلی حفظ، تثبیت و تداوم انقلاب اسلامی است. و متغیر وابسطه نیروهای انتظامی – امنیتی با کارویژه امنیت سازی، زمینه آرامش آحاد مردم ایران، مشروعیت کارکردی و پیشرفت در سایر حوزه ها را فراهم می‌کنند.»

پیشینه پژوهش

درباره اندیشه‌های مقام معظم رهبری درباره نیروهای انتظامی و امنیتی، پژوهش‌های مختلفی انجام شده است. بخشی از این پژوهش‌ها بر موضوع امنیت و گونه‌های مختلف آن از منظر مقام معظم رهبری متمرکز شده‌اند. بخش عمده پژوهش ها(بویژه طی دو سال اخیر) به جایگاه نیروهای انتظامی و امنیتی در دولت اسلامی و تمدن نوین اسلامی اختصاص یافته‌اند. برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

شایگان(۱۳۹۱) در مقاله «امنیت پایداراز دیدگاه مقام معظم رهبری؛» با بهره گیری از روش تحلیل محتوای آشکار، تمام سخنان، بیانیه‌ها و پیام‌های مقام معظم رهبری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۰ بررسی کرد. از دید ایشان، امنیت پایدار همه جانبه است، متولیان آن علاوه بر سازمان های نظامی و قضایی، سایر سازمان ها و حتی مردم هستند و تمام آحاد جامعه را دربر می گیرد.

عرفانی(۱۴۰۱) در مقاله «طراحی الگوی راهبردی اقتدار امنیت آفرین مبتنی بر سند چشم انداز ۱۴۰۴ »، معتقدند«اقتدار ملی» و «امنیت» ناشی از آن، در ارتباط مستمر و متقابل هستند، به بیانی دیگر امنیت، نتیجه و محصول اقتدار ملی است و اقتدار ملی از طریق ابعاد و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن قابل‌تأمین است.

رجبی وهمکاران (۱۳۹۷) «تحلیل مضمون الزامات تحققِ امنیت انتظامی در اندیشه فرماندهی معظم کل قوا(مدظله‌العالی)» نتایج پژوهش نشان می‌دهد که از منظر فرماندهی معظم کل قوا(مدظله‌العالی) نیروی انتظامی به‌منظور ایجاد، استقرار و عمومیت بخشیدن به برجسته‌ترین نیاز ملی، که همانا امنیت است، مستلزم حفظ و تقویت ارزش‌های دینی در بُعد نگرشی، نوآوری به‌ویژه در عرصه علمی در بُعد دانشی، و اقتدار، قانون‌گرایی و انضباط در بُعد توانشی می‌باشد.

قصری وهمکاران، (۱۴۰۱) در مقاله «تبیین انتظام و امنیت در گام اول انقلاب اسلامی و الزامات و اقتضائات آن در چله دوم انقلاب اسلامی ایران»، نویسندگان معتقدند مهمترین دستاوردهای انتظام و امنیت، جلب رضایت مقام معظم رهبری و مردم، تأمین امنیت عمومی، حفظ امنیت سرزمینی در جغرافیای عمومی کشور، خنثی‌سازی تهدیدات امنیتی گروهک‌ها، زمینه‌سازی استقرار و اعمال نظام مردم‌سالاری، بسترسازی امنیتی توسعه اجتماعی و اقتصادی، ارائه خدمات انتظامی، مشارکت‌پذیر نمودن مردم و مبارزه با قاچاق و مواد مخدر است.

حاجیزاده اصل وهمکاران (۱۳۹۹)در مقاله« تبیین اندیشه های انتظامی- امنیتی مقام معظم رهبری، فرماندهی کل قوا بررسی موانع پذیرش فناوری نانو جهت ارتقای سلامت، بهداشت و ایمنی (مطالعه موردی: فرماندهی انتظامی استان همدان)؛» نویسنده به صورت کمی وبا تحقیقات انجام گرفته از سی نفراز پرسنل نیروی انتظامی همدان، معتقد است که ضعف آشنایی با این فناوری، عدم اطمینان به نتایج اعلام شده، قیمت اولیه بالاتر، ریسک ناپذیری، اطلاع رسانی ضعیف در خصوص محصولات از سوی تولید کنندگان، از مهم ترین دلایل کندی رویکرد به این فناوری بوده است.

احمدی وهمکارن (۱۳۹۸)«الگوی نیروی انتظامی تراز انقلاب اسلامی مبتنی بر منظومه فکری مقام معظم رهبری»معتقدند، راهبردهای تحقق نیروی انتظامی تراز انقلاب مبتنی بر بیانات مقام معظم رهبری عبارتند از:اقتدار و صلابت معنوی و قانونی، استفاده از دانش روز و فناوری‌های نوین، برخورد مهربانانه وعطوفانه با مردم، تقویت روحیه تقوا و پاکدامنی، کاهش حوادث و تلفات جاده‌ای، مبارزه جدی با فساد و شرارتها،کمک به تحقق اقتصاد مقاومتی، استفاده و بکارگیری نیروی انسانی کارآمد، قانونگرایی، امانتداری و صحت عمل،هوشمندی و بصیرت، مدیریت جهادی، نظارت دقیق و مستمر و برنامه‌ریزی دقیق و هوشمندانه.

ارزیابی انتقادی پژوهش های مذکور حاکیست که هرکدام از پژوهش های مذکور، تنها بخش خاصی از اندیشه مقام معظم رهبری را در زمینه اندیشه‌های انتظامی- امنیتی بررسی کرده‌اند و جای یک پژوهش جامع خالی است. البته این مقاله با توجه به محدودیت هایی که هر مقاله علمی دارد، نمی تواند بطور جامع همه اندیشه های انتظامی- امنیتی مقام معظم رهبری را پوشش دهد با این وصف نویسنده می کوشد که رئوس نظریه معظم له را در این رابطه بطور کلی ترسیم کند.

مبانی نظری پژوهش

تعریف امنیت[1]

برای مفهوم امنیت تعاریف متعددی ارائه شده است ولکن اندیشمندان در مورد تعریف مفهوم امنیت تعریف واحدی ارائه نکردند. اگر چه اغلب اندیشمندان از امنیت به عنوان حیاتی‌ترین و مبرم‌ترین نیاز بشر برای یک زندگی از دورانی که انسان‌ها زندگی جمعی را آغاز نمودند و تا به امروز که جهان به سمت نظمی یکپارچه به پیش می‌رود یاد کردند.

با توجه به گستره مفهوم امنیت تعریف واحدی برای آن وجود ندارد. لذا در تعریف آن ابهام وجود دارد.

1. Security

بوزان[1] معتقد است که:

«به رغم اینکه واژه امنیت کاربردی وسیع داشته و به مثابه یک مفهوم مرکزی و کلیدی توسط عوامل عملیاتی ـ اجرایی از یک سو و دانشگاهیان از سوی دیگر پذیرفته شده است لکن ادبیات فراهم شده در این خصوص بسیار غیرمتوازن است.»(افتخاری،۱۳۸۱: ۳۴)

جان مرتز[2] معتقد است امنیت عبارت است از:«آزادی نسبی از تهدیدات آسیب رساننده است»(همان:۳۵)

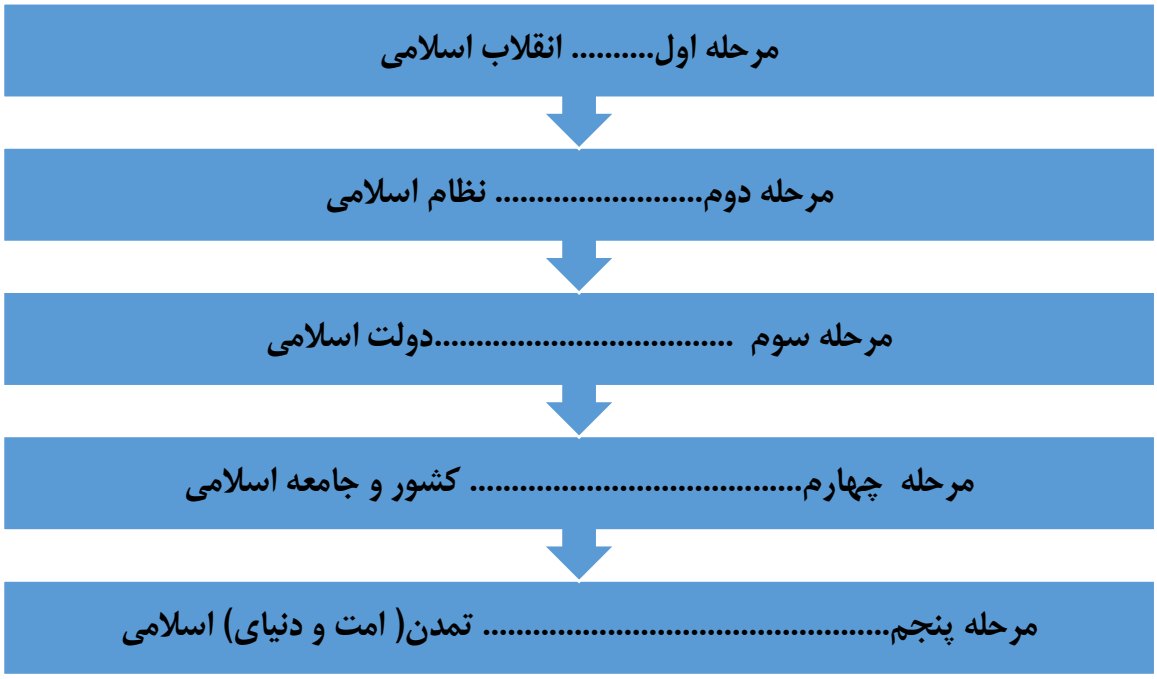
مقام معظم رهبری نیروی نظامی را مساوی امنیت میداند:« میفرمایند: » در جمهوری اسلامی مظهر امنیت ، نیروی انتظامی است». (بیانات۱۳۹۴/۲/۶) براین اساس معظم له امنیت را عبارت میداند از: آرامش روانیِ فردی و آرامش عمومیِ اجتماعی؛

فرایند تکامل انقلاب اسلامی

واکاوی دقیق بیانات مقام معظم رهبری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۱ نشانگر آن است که ایشان به دلیل روابط بسیار نزدیک با نیروهای انتظامی- امنیتی از بدو انقلاب و همچنین با بهره‌گیری عالمانه از مشاوران و پژوهشگران خبره در حوزه های مختلف، تحلیل‌ها، دکترین‌ها و نظریه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند. جامع ترین نظریه‌ای که معظم له مطرح کرده‌اند؛ نظریه جامع فرایند تکامل انقلاب اسلامی است. براساس این نظریه فرایند پنج مرحله گذار از انقلاب اسلامی به تمدن اسلامی عبارتند از: ا)- انقلاب اسلامی؛ یک دگرگونی بنیادین یا همان حرکت انقلابی وجنبش انقلابی است که نظام مرتجع را، نظام قدیمی را، نظام وابسته و فاسد را سرنگون می کند و زمینه را برای ایجاد نظام جدیدفراهم می‌سازد.(۱۳۹۰/۷/۲۴) ۲)-نظام اسلامی؛یعنی طرح مهندسی و شکل کلی اسلامی را در جایی پیاده کردن مثل این که وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی، فردی، موروثی و اشرافی وابسته برداشته شد، به جای آن نظام دینی، تقوایی، مردمی و گزینشی جایگزین می‌شود، با همین شکل کلی که قانون اساسی برایش معین کرده، تحقق پیدا می‌کنند، یعنی نظام اسلامی(۱۳۷۹/۹/۱۲). ۳)-دولت اسلامی؛ معنای آن این است که ما می‌خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان و رفتار با نظام‌های بین المللی نظام سلطه امروز جهانی را به معیارها وضوابط اسلامی نزدیک کنیم .(۱۳۸۴/۶/۸) ۴-جامعه اسلامی؛ یعنی جامعه‌ای که در آن آرمان های اسلامی، اهداف اسلامی، آرزوهای بزرگی که اسلام برای بشر ترسیم کرده است، تحقق پیدا کند.(۱۳۹۰/۷/۲۴)) ۵-تمدن اسلامی؛ وقتی کشور اسلامی پدید آمد، تمدن اسلامی به وجود خواهد آمد، آن وقت فرهنگ اسلامی فضای عمومی بشریت را فرا خواهد گرفت ، اینها همه اش با مراقبت وبا تقوا عملی است ،تقوای فردی وتقوای جماعت و امت .(۱۳۸۴/۵/۲۸) با توجه به نقش ویژه‌ای که نیروهای مسلح در تامین و حفاظت از امنیت به عنوان پیش شرط و لازمه هر گونه پیشرفتی دارد، می‌توان مجموعه بیانات مقام معظم رهبری در باره جایگاه نیروهای نظامی و امنیتی را در این چارچوب مفهوم سازی کرد.

1. Buzan
2. Johne Marz

جدول ۱. مراحل و فرآیند تکامل انقلاب اسلامی



روش شناسی[1]

پژوهش حاضر بر اساس هدف، کاربردیست، بر اساس نوع پژوهش، کیفی و بر اساس چگونگی جمع آوری اطلاعات، توصیفی- تحلیلی است که در آن با مراجعه به بیانات و تأکیدات مقام معظم رهبری، مهمترین تأکیدات رهبری در بُعد اندیشه های انتظامی- امنیتی تبیین می‌گردد. جامعه آماری پژوهش حاضر، مجموعه بیانات مقام معظم فرماندهی کل قوا در دیدارهای مختلف با نیروهای انتظامی است که غالباً از طرق پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری منتشر شده است.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های تحقیق دریک بخش به رابطه امنیت و کارویژه‌های نیروهای نظامی امنیتی می‌پردازد. تحلیل دقیق بیانات مقام معظم رهبری نشانگر آن است که ایشان نگرشی جامع و فراگیر نسبت به انقلاب اسلامی دارند و براساس اشرافی که موضوعات مختلف دارند، برای حیات سیاسی انقلاب اسلامی، برای هر بخشی از جامعه، وظایف وکارکردهای خاصی متصور هستند که در هم افزایی همه آنها، انقلاب اسلامی، فرایند گذار تحولی خود را طی می کند. براین اساس وظایف مختلفی برای نیروهای انتظامی- امنیتی در نظم جمهوری اسلامی متصور هستند. و این نیروها در گذار از مراحل فرایند متکامل جمهوری اسلامی، نقش ویژه‌ای قائل هستند. با این وصف کارویژه‌های مورد توجه برای نیروهای انتظامی– امنیتی یکسان نبوده بلکه برخی از این کارویژه ها نقش اساسی‌تری دارند. بطور خلاصه می‌توان بنیادی‌ترین کارویژه نیروهای مذکور از منظر مقام معظم رهبری را در راهبرد « امنیت سازی» جمع‌بندی کرد. کارویژه‌ای که نقش زیر ساخت برای هر نوع تحول و پیشرفتی در جمهوری اسلامی دارد و گذار به مراحل تکاملی انقلاب اسلامی بدون این ماموریت مهم، امکان ناپذیر خواهد بود. اگر چه امنیت سازی، ماموریتی است که با توجه به مفهوم نوین امنیت، بخش های مختلف جامعه در آن تاثیر گذارند اما فرمانده کل قوا توجه ویژه‌ای به کارویژه‌های نیروهای انتظامی – امنیتی در این زمینه دارند و در این نوشتار نیز بر روی همین موضوع تمرکز می شود.

1. Methodology

کارویژه‌های نیروهای انتظامی

کارویژههای نیروههای انتظامی دراز از منظر مقام معظم رهبری متعددند که در ادامه به چند مورد ازآنها اشاره می‌شود.

امنیت سازی[1]

از نظر مقام معظم رهبری، « جزو وظایف جمهوری اسلامی این است که در جامعه امنیت ایجاد کند. امنیت اخلاقی، امنیت اجتماعی»(۱۳۹۴/۲/۶). امنیت سطوح مختلفی دارد و امنیت تراز جمهوری اسلامی، هم مؤلفه‌های خاص خود را دارد و هم امنیت سازان در چنین جامعه‌ای، دارای ویژگی‌های خاصی هستند.ونهادهای مختلفی وظایف امنیت سازی را برعهده دارند که از جمله نیروهای انتظامی هستند که امنیت روانی، اجتماعی، اخلاقی و.. را باید برای کشورفراهم کنند. از امنیت، تعاریف مختلفی انجام شده است. امنیت در ادبیات سیاسی و بین المللی عبارت است از: محافظت در مقابل خطر(امنیت عینی)، احساس ایمنی (امنیت ذهنی)، رهایی ازتهدید(اعتماد به دریافت های شخصی) (بوزان[2]، ۱۳۷۸: ۵۲) اما امنیت در اسلام، جایگاه والاتری دارد. در قرآن کریم واژه «اَمِنَ » با ۶۲ مشتق آن حدود ۸۷۹ بار تکرار شده که دلالت بر آن دارد که «در منطق الهی، ایمان و ایمنی توأمان اند. (کرمانی، ۱۳۹۶: ۹) در روایتی منسوب به پیامبر اکرم(ص) که در بحار الانوار ثبت شده، آمده است: «نعمتان مجهولتان الصّحة و الامان» دو نعمت است که ناشناخته است: امنیت و تندرستی. محتوای امنیت آفرینی و امنیت سازی در جمهوری اسلامی، در امنیت سازی در سایر نظام های سیاسی متفاوت است. به تعبیر مقام معظم رهبری« خدمت در جهت امنیت مردم، یکی از بزرگترین نعمتهاست. »(۱۳۸۳/۷/۱۵) معظم له با استناد به آیه ۵۵ سوره نور، امنیت را مایه افزایش ایمان مؤمنان دانستند «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَيُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً »(نور/۵۵)

اگرچه امنیت، مقوله‌ای پیچده است و بخشهای متعدد جامعه در کاهش تهدیدات امنیتی ایفای نقش می‌کنند، اما لایه نخست امنیت توسط نیروهای انتظامی و امنیتی ایجاد می‌شود. مقام معظم رهبری در باره جایگاه نیروی انتظامی بیانات بسیار متعددی دارند که برخی از مهترین آنها عبارتند از:

معنای امنیت اجتماعی‌این است که مردم در محیط کار و زندگیِ خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند.(بیانات رهبری۱۳۷۳/۴/۲۹)به همین دلیل معظم له اینرا وظیفه نیروهای انتظامی میداند که ناامنی را در جامعه خنثی کنند.

«مظهر این امنیت و عامل وسطِ میدانِ این امنیت عبارت است از نیروی انتظامی» (۲/۶/ ۱۳۹۴)

«اگر ما خیال کنیم که دوران ایجاد امنیت نظامی و انتظامی تمام شده است، برداشت درستی نیست. دشمن هرجا بتواند، ایجاد ناامنی می‌کند. هر وقت دشمن بتواند، ناامنی نظامی و انتظامی را بر این ملت تحمیل می‌کند.»(۱۳۷۸/۶/۱۰).

«وقتی‌که یک ملّتی مورد تهدید دشمن قرار دارد، وظیفه‌ی حاکمیّت در درجه‌ی اوّل حفظ امنیّت آن ملّت است. اوّلین وظیفه‌ی حاکمیّت این است که امنیّت کشور را، امنیّت ملّت را حفظ بکند. امنیّت به انواع مختلفی حفظ میشود؛ یکی‌اش از طریق نظامی و تقویت نظامی است.» (۱۱/۱۹/ ۱۳۹۴)

«ایجاد امنیت، استقرار این امنیت، عمومیّت بخشیدن به این امنیت، کار نیروی انتظامی‌است.»(۱۳۹۴/۲/۲۶)

«امنیت، یک مقوله اساسی است. امنیت اجتماعی، امنیت فردی، امنیت در همه محیطهای زندگی، امنیت فکری و معنوی و روانی، همه اینها جزو انتظارات مردم است. بخش مهمی از این وظیفه بر دوش نیروی انتظامی است.»(۱۳۷۹/۱۸)

«نیروی انتظامی مظهر اقتدار ملّی است. مظهر آن قدرتی است که مردم آن قدرت را به کار می‌برند تا بر سر آدمِ ناامنی ایجاد کُن بزنند و مانعِ او شوند » (۱۳۷۳/۴/۲۹)

«وجود نیروی انتظامی، باید احساس امنیت را در مردم به وجود آوَرد. این، شأن نیروی انتظامی در نظام جمهوری اسلامی است.» (۱۳۷۶/۴/۲۵).

1. Securing
2. Buzan

امنیت سطوح مختلفی دارد و هر یک از نظامهای سیاسی مستقر در دنیا، سطوح و بخش‌های خاصی از امنیت را مورد توجه قرار می‌دهند. در اندیشه مقام معظم رهبری، امنیت تراز جمهوری اسلامی، سطوح عالی‌تری از امنیت را تعقیب می‌کند. یکی از ویژگی‌های انحصاری نیروهای انتظامی —امنیتی در جمهوری اسلامی، مسؤلیت پذیری ویژه در حوزه سلامت اخلاقی جامعه است. این ویژگی از ماهیت جامعه اسلامی ریشه می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای، مفاهیم سیاست و امنیت با تعاریف آنها در نظام سیاسی دنیا متفاوت بوده و سیاست بیش ازآنکه جنگ بر سر کسب و حفظ قدرت باشد، تامین سعادت انسانها تعریف می‌شود. در اندیشه اسلامی، حکومت فقط مسئول نظم و امنیت یا مسئول توسعه و رفاه مادی مردم نیست، بلکه وظیفه سرپرستی همه‌جانبه فرد و جامعه را در مسیر تکامل الهی به عهده دارد؛ یعنی هم نسبت به دنیای مردم و هم نسبت به تأمین آخرت آنها وظیفه بسترسازی و هدایت دارد.(پیروزمند و عابدی، ۱۳۹۷: ۶)به تعبیر امام راحل:« سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست... و این مختص به انبیاست... »(امام خمینی،۱۳۷۸،ج ۱۳ : ۴۳۲)

در حالیکه در جوامع لیبرال دمکراسی، اخلاق از دایره وظایف حکومت خارج شده و در برخی حکومتهای به اصطلاح اسلامی، قوانین بسیار سخت‌گیرانه و با تفسیر خشن از اسلام در این زمینه اعمال می‌شود. بنابراین ماموریت نیروهای نظامی- امنیتی در نظام جمهوری اسلامی تامین سلامت اخلاقی محسوب می‌شود. مقام معظم رهبری در زمینه ماموریت نیروهای انتظامی — امنیتی بارها تاکید کرده‌اند:

«یکی از حقوق اساسی مهم مردم این است که در آرامش روانی و در امنیت روانی زندگی کنند؛ در کشور امنیت اخلاقی برقرار باشد.»(۱۳۹۱/۱۱/۲۸).

«امنیت اخلاقی در جامعه به معنای آن است که مردم دغدغه‌ای درخصوص احتمال انحراف اخلاقی فرزندان خود در جامعه نداشته باشند»(۱۳۹۰/۲/۴)

....

موضوع ناامنی اخلاقی وقتی جنبه سیاسی و امنیتی پیدا می‌کند که آنرا در چارچوب راهبرد دشمنان انقلاب اسلامی تحلیل کنیم. گفتمان انقلاب اسلامی دارای مدلول‌های مختلفی است که یکی از مهمترین آنها سلامت اخلاقی و فرهنگی جامعه است. فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران از مؤلفه‌های مختلفی تشکیل شده که بخش عمده آن از فرهنگ شیعی چون شهادت طلبی و روحیه جهاد ریشه می‌گیرد. کارشناسان سیاسی غربی به خوبی وجوه مختلف این فرهنگ را تحلیل کرده اند.(فوکو[1]، ۱۳۷۷: ۴۲-۵۸) دشمنان انقلاب اسلامی، به خوبی به اهمیت این ویژگی جامعه اسلامی پی برده و طی سال‌ها گذشته به شیوه‌های گوناگون به دنبال ایجاد ناامنی فرهنگی و اخلاقی در جامعه برآمده اند. مقام معظم رهبری برای تبیین رهبرد ناامن سازی دشمن با توجه به شرایط خاص جامعه ایران و میزان توطئه‌های دشمن از مفاهیمی چون «تهاجم فرهنگی» سال ۱۳۶۹، «شبیخون فرهنگی»سال ۱۳۷۱، «ناتوی فرهنگی» سال ۱۳۸۵، «جنگ نرم»سال ۱۳۸۵ و «رخنه فرهنگی»سال ۱۳۹۳ برجسته کرده و ضمن تحلیل این مفاهیم، رهنمودهای کلانی برای مقابله با آنها بیان کرده‌اند. بر این اساس نیروی انتظامی نقش مهمی در امنیت سازی جامعه دارد.

امنیت سازی مقدمه‌ی توسعه

رابطه و جایگاه دو مؤلفه «امنیت» و «توسعه» نقش مهمی در فهم و تحلیل سیاست خارجی وداخلی دولت ها دارد. امنیت‌سازی در بسیاری از مناطق دنیا، به سختی آن در جمهوری اسلامی نیست. یکی از دلایل آن، قرار گرفتن در منطقه ناامن است. افغانستان و پاکستان به عنوان دو همسایه شرقی ایران، در رده‌های نخست ناامن‌ترین کشورهای دنیا محسوب می‌شوند. عراق نیز چندان وضعیت بهتری نسبت به مرزهای شرقی ایران ندارد. بطور کلی در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی بویژه با هماهنگی آمریکا،

1. Foucault

عربستان و رژیم صهیونیستی، همواره در محیط امنیت جمهوری اسلامی، ناامنی‌های جدیدی بازتولید می‌شوند. برخی از پژوهشگران برای مقطع فعلی غرب آسیا، از موج چهارم تروریسم تکفیری تعبیر نام می‌برند، به رغم کشته شدن برخی از سران گروههای تکفیری مانند ابوبکر البغدادی، این جریان همچنان بازتولید می‌شود و با توجه به تلاش دشمنان انقلاب اسلامی برای کشاندن ناامنی‌ها به داخل ایران، ماموریت نیروهای نظامی –امنیتی ایران چندین برابر می‌شود.همچنین حوادث بحران الاقصی دریکسال گذشته(۲۰۲۳) بر محیط امنیتی غرب آسیا بخصوص ایران تاثیرگذاربوده است.درچنین شرایطی دفع این ناامنی‌ها نیازبه نیروهای مسلح با هوش ومقتدر داردکه رهبرمعظم انقلاب این را مکرر بازگو وتحلیل کردند.

در دکترین نظامی– امنیتی مقام معظم رهبری، امنیت، اولویت نخست و نقش سنگ بنیادین جامعه اسلامی را داراست. تحلیل بیانات مقام معظم رهبری در این زمینه بویژه کلید واژه« امنیت» در این بیانات به خوبی اهمیت این موضوع را تایید می‌کند. معظم له، امنیت را « عامل اساسیِ سعادت کشور و ملّت» (بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه علوم انتظامی ۱۳۹۶/۶/۲۶) تعبیر کرده اند. بر این اساس طبق نظر امام(ره) ومقام معظم رهبری حفظ امنیت نظام ج.ا.ا بر مسائل دیگر ترجیح داشته و هیچ موضوعی برتر از آن قرار ندارد، در واقع به نظر ایشان، در حال حاضر نظام جمهوری اسلامی «قلب جهان اسلام» است و تغذیه امت مسلمانان را عهده دار است و اگر این قلب از کار بیفتد، کل بدنه جهان اسلام در خطر مرگ قرار خواهد گرفت.این امنیت ابتدا بر عهده نیروی‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران است. به همین دلیل مقام معظم رهبری میفرماید:« ایجاد امنیت، استقرار این امنیت، عمومیّت بخشیدن به این امنیت، کار نیروی انتظامی است.» (بیانات رهبری در جمع نیروی انتظامی ۱۳۹۴/۶/۲) لذا نقش برجسته نیروی انتظامی را نباید نادیده گرفت.(۱۴۰۰/۱۰/۳)

برخی از بیانات شاخص فرمانده کل قوا در باره رابطه امنیت وتوسعه کشور و رابطه آن با نیروی نظامی عبارتند از:

امنیت، نعمت بزرگی است. در قرآن هم راجع به امن و امنیت سخن رفته است. در هر جامعه‌ای، زمینه لازم برای پیشرفتهای مادّی و معنوی، امنیت است....شرط حرکت عظیم اجتماعی برای یک ملت، در درجه‌ی اول «امنیت» است.» (۱۳۷۸/۶/۱۰)

« امنیّت،زیرساخت همه‌ی پیشرفتهای یک ملّت است. اگر امنیّت نباشد، نه اقتصاد هست، نه فرهنگ هست، نه سعادت شخصی و نه سعادت عمومی مردم اجتماع هست.»(۱۳۹۴/۷/۱۵)

« نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، این کفایت و کارایی را برای حمل بار امانتی که برعهده‌ی اوست، داراست.»(۱۳۷۰/۱/۲۷)

« اگر امنیّت نبود، علم هم نیست، اقتصاد هم نیست، ابتکار هم نیست....»(۱۳۹۶/۲/۲۰)

«اگر امنیّت نباشد، دانشگاه نیست، تحقیق نیست، پژوهش نیست، نخبه‌سازی نیست. آنجایی که امنیّت نیست، در واقع هیچ‌چیز نیست.»(۱۳۹۴/۷/۲۲)

از محتوای بیانات مقام معظم رهبری برمی‌آیدکه «توسعه» بدون امنیت بدست نمی‌آید وامنیت بدون نیروی ن انتظامی دست یافتنی نیست. بر این اساس امنیت و توسعه متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کنند. تدارک یکی امکان دستیابی به دیگری را افزایش میدهد.(معزی ، وثوقی،۱۳۹۷: ۳۵) چرا که امنیت و توسعه به عنوان پیش شرطهایی برای همدیگرهستند. برای نمونه، توسعه تنها در محیطی امن میتواند پیش برود، یا امنیت ملی واقعی نیازمند سطح مشخصی از توسعه اقتصادی است. با توجه به تحولی که در مفهوم امنیت رخ داده است و جایگاهی که امروزه توسعه و امنیت نزد یکدیگر پیدا کرده‌اند و همچنین بر اساس تجارب و الگوهای موجود می‌توان گفت نگرشهایی که به همبستگی و پیوند بیشتر، میان امنیت و توسعه باور دارند، به واقعیت نزدیک‌ترند. در مقابل، نگرشهایی که به جدایی این دو مفهوم یا تضاد میان آنها اعتقاد دارند، از واقعیتهای زمانه عقب هستند. تجربه نشان داده است کشورهایی که نگاه مبتنی به حاصل «جمع صفر» به رابطه امنیت و توسعه دارند، نه به توسعه پایدار رسیده‌اند و نه امنیت پایدار برای خود ایجاد کرده‌اند. نمونه این کشورها که فاقد نیروی انتظامی مقتدری هستند سوریه، لیبی، افغانستان و.... هستند.

مشروعیت‌سازی[1]

همه نظام‌های سیاسی برای تثبیت، تداوم و تقویت مشروعیت خود تلاش می‌کنند. مشروعیت اساس و پایه قدرت حاکم است که از یک سو حق فرمانروایی را به حکومت می‌دهد و از سوی دیگر حکومت شوندگان را از چنین حقی آگاه می‌کند.(استرنبرگر[2]، ۱۳۷۸: ۲۹۹). مشروعیت و قدرت به صورت تنگاتنگی با یکدیگر در ارتباط هستند تا جایی که اگر قدرت همراه با مشروعیت باشد، چیزی که حاصل می‌شود، قدرت مشروع است و شخص اعمال کننده این قدرت دارای«آمریت[3]» یا «اقتدار[4]» است. (لیدز[5]، ۱۳۷۷: ۹۶)در صورتی که مشروعیت سیاسی یک نظام، خدشه دار شود، اجبار و خشونت عریان در دستور کار آن نام قرار می‌گیرد و تجربه تاریخی نشان داده وقتی مشروعیت سیاسی نباشد، تداوم آن با زور عریان نیز میسر نخواهد شد. مبنای مشروعیت سیاسی جمهوری اسلامی با دیگر نظام های سیاسی دنیا متفاوت است. این نظام هم مشروعیت الهی دارد و هم مقبولیت مردمی. حفظ این دو عنصر بنیادین در تداوم نظام جمهوری اسلامی و تعالی آن به مراحل بالاتر تا شکل گیری تمدن نوین اسلامی، بسیار مهم است. مقبولیت نظام سیاسی به عوامل مختلفی از جمله انجام کارویژه‌ها و کارکردهای مختلف بستگی دارد. این موضوع به حدی مهم است که « مشروعیت کاربردی» به یکی از مهمترین انواع مشروعیت تبدیل شده است. یکی از شاخص‌ترین کارکردهای مشروعیت‌ساز، «امنیت سازی» است؛ و مشروعیت کارکردی مکمل مشروعیت سیاسی است.

حکومت‌ها از مردم همان کشور تشکیل می‌شوند. با این وصف توده مردم در بخش‌های مختلف مشغول کارند و مجموعه‌ای از نهادها در قالب قوای سه گانه و نیروهای نظامی، انتظامی وامنیتی امور آنها را تمشیت می‌کنند. هر کدام از بخشهای حکومتی، کارکرد و وظیفه خاصی دارد. اگر چه مردم و نهادهای حکومتی با یکدیگر در ارتباطند اما به نظر می‌رسد نیروهای انتظامی و امنیتی در جمهوری اسلامی بیش از هر نهاد و سازمان دیگری، با مردم رابطه داشته و نقش واسط بین مردم و حکومت را دارند. این نیرو از کنترل منازعات فردی در روستاها که کوچکترین واحد سیاسی جمهوری اسلامی است تا تامین امنیت و نظم پایتخت را بر عهده دارد. براین اساس است که نیروی انتظامی را باید پیشانی نظام جمهوری اسلامی محسوب کرد و عملکرد آن به میزان زیادی، معیاری برای ارزیابی کارآمدی و کارایی جمهوری اسلامی است و با کارنامه آن یکسان تلقی می‌شود.

مقام معظم رهبری با اشراف به نقش مهم نیروهای انتظامی بویژه ناجا در مشروعیت سازی کارکردی جمهوری اسلامی، همواره افزایش تلاشها را در این زمینه موردتاکید قرار داده‌اند:

« نیروی انتظامی در مسئولیّت خود که ایجاد امنیت است، مظهر حاکمیّت جمهوری اسلامی است.»(۱۳۹۴/۲/۶)

«اگر فرض کنیم پنج یا ده دستگاه دیگر هم به وظایفشان عمل نکنند امّا نیروی انتظامی یک نیروی انتظامیِ صحیح‌العمل، درستکار، قوی، قاطع و دارای شرایط لازم باشد، نظام جمهوری اسلامی را در چشم مردم آبرومند خواهد کرد؛ میتوانید مایه‌ی آبرو باشید.»(۱۳۹۴/۲/۶)

« شما (نیروی نظامی) با نیروهای نظامی دیگر فرق دارید؛ شما بین مردمید و مردم با شما مماسّند؛ خدای نکرده هرگونه تخلّفی، اشکالی، ایرادی، کج‌رفتاری‌ای، بدعملی‌ای فوراً بین مردم منعکس میشود؛ بیش از سایر دستگاه‌ها.»(۱۳۹۴/۲/۶)...

دولت سازی اسلامی[6]

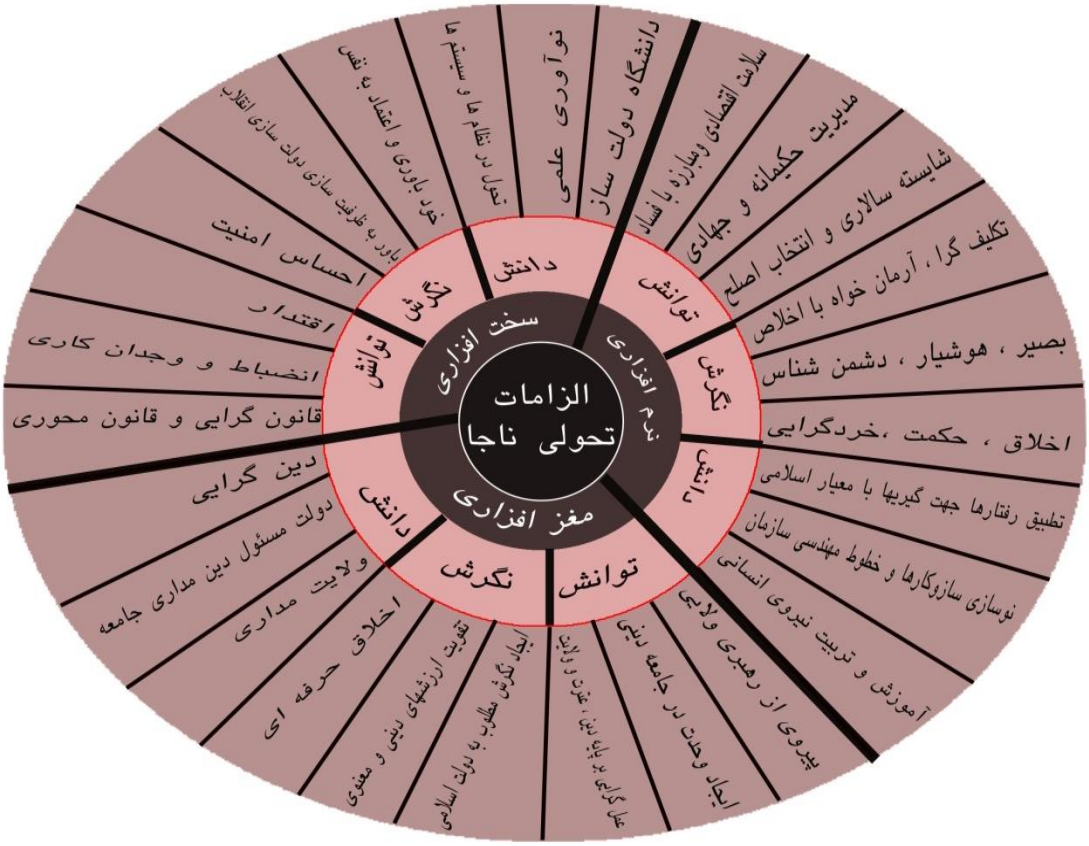
نیروهای انتظامی به مثابه بازوی مقتدر نهاد ولایت فقیه در جامعه محسوب میشوند زیرا ولی فقیه، فرماندهی کل قوا و نیروهای مسلح است که میتواند در قانونگرایی و تحکیم مشروعیت دولت اسلامی، کمک شایان توجهی کند. در نظریه مقام معظم رهبری، نیروهای انتظامی که کارویژه‌های خاص امنیت سازی و مشروعیت سازی را ایفا می‌کنند، دارای ویژگی‌های خاصی هستند که با

1. Legitimization
2. Sternberger
3. Amrit
4. authority
5. Leeds
6. Islamic state building

نیروهای مشابه خود در سایر نظام‌های سیاسی متفاوتند. در باور غربی، امنیت همواره به معنای سلبی تعریف می‌شود؛ در همه توصیه‌های مقام معظم رهبری، نگاه به امنیت و حافظان و پاسداران و مخاطبان آن، ایجابی است وجنبه پیشگیری و تربیتی دارد. امنیت در گفتمان ایجابی به تأمین و تضمین آسایش و آسودگی نظر دارد. (کرمانی، ۱۳۹۶: ۱۴) در دکترین انتظامی – امنیتی فرمانده کل قوا، «آن چیزی که حافظ امنیّت است، در درجه‌ی بالاتری از امنیّت قرار دارد؛ مجموعه‌ای که میتواند امنیّت کشور را حفظ کند اهمّیّت بیشتری دارد. برای همین است که با مجموعه‌های حافظ امنیّت –که نیروهای مسلّح ازجمله‌ی مهم‌ترین اینها هستند مخالفند.» (۲/۲۰ /۱۳۹۶) بر این اساس است که رهبر انقلاب، نیروی انتظامی را تأمین‌کنندگان امنیت کشور میدانند وتضعیف آنها را تضعیف امنیت کشورمیداند:« بنابراین تضعیف نیروی انتظامی ، تضعیف امنیت کشور است و کسی که به پاسگاه پلیس یا پایگاه بسیج حمله می‌کند یا در سخنان خود به ارتش یا سپاه طعنه می‌زند، به امنیت کشور حمله می‌کند».(۱۴۰۱/۷/۱۱)

در اندیشه فرمانده کل قوا، امنیت سازان باید دارای دو دسته ویژگی‌ها درونی و بیرونی باشند تا ماموریت مقدس امنیت سازی را انجام دهند. براساس پژوهشی که بر اساس بیانات مقام معظم رهبری انجام شده، الزامات تحولی نیروهای انتظامی برای تامین امنیت تزار جمهوری اسلامی، شامل مجموعه‌ای از ویژگی ها ست که به خوبی در شکل شماره دو، به تصویر کشیده شده است:

شکل ۲. الزامات تحولی ناجا در تحقق دولت اسلامی مبتنی بر منظومه فکری مقام معظم رهبری



منبع: شعبانی ساورویی: ۱۳۹۸

می توان الزامات گردآوری شده از بیانات مقام معظم رهبری در باره ویژگی‌های نیروی انتظامی به عنوان امنیت سازان را در چند محور کلیدی با ذکر چند کد از بیانات معظم له به شرح زیر خلاصه و جمع‌بندی کرد:

ارزشمداری، معنویت و بصیرت

درجامعه اسلامی احکام و قوانین الهی، هنجارها و ارزشهای والای انسان ساز اسلامی از اهمیت بسزایی برخوردار هستند. نیروی نظامی یکی از وظایف بنیادین و اصلیاش دفاع از ارزشهای اسلامی است،مقام معظم رهبری میفرماید:« همه باید بدانند که نیروی انتظامی بنا دارد از ارزش های اسلامی دفاع کند، پاسداری از ارزش های اسلامی و انقلابی بزرگترین وظیفه نیروی انتظامی است» (بیانات در جمع فرماندهان ناجا۲۱/۴/۱۳۷۴). مقام معظم رهبری می‌فرماید:«بزرگترین وظیفه‌ی نیروی انتظامی، حفظ ارزشهاست.»(۱۳۷۴/۴/۲۱) از طرفی ویژگی‌های معنوی در راس ویژگی‌های نیروهای امنیت ساز اسلامی قرار داد.

اقتدار

امنیت سازی بدون اقتدار امکانپذیر نیست. اما تحقق اقتدار بویژه به کارگیری خشونت مشروع، ظرافت خاصی را می‌طلبد. برخی از بیانات مقام معظم رهبری در این رابطه عبارتند از:

«توصیه‌ی من همیشه در طول سالهای گذشته و در دوره‌های مختلف به نیروی‌های انتظامی این بوده که شما یک روی اقتدار دارید، یک روی رحمت، و اینها مکمّل هم هستند؛ اقتدار شما هم به درد این ملّت میخورد، رحمت شما و مهربانی شما هم به درد این ملّت میخورد. ...»(۱۳۹۰/۶/۲۹) از نظر معظم له اقتدار به معنای داشتن صدای کلفت ، اسلحه و مشت محکم نیست، بلکه ایشان آن را امری معنوی توصیف می نمایند که هم افراد ناجا و هم مردم حس می‌کنند که پلیس قدرتمند است و توان برخورد با افراد مخل امنیت را دارد. ...»(۱۳۹۴/۲/۶)

«نیروی انتظامی، هم مظهر اقتدار نظام و نظمی است که میخواهد امنیت کشور را حفظ کند ...»(۱۳۹۰/۶/۲۹)

مقام معظم رهبری با مقایسه رفتار پلیس آمریکا با جمهوری اسلامی، موضوع اقتدار را اینگونه بیان می‌کند:

«... این اقتدار اقتدار مطلوبی نیست؛ اقتدار همراه با ظلم است؛ این اقتداری است که درنهایت، ایجاد امنیت نمیکند، ایجاد ناامنی میکند؛ خود این، عامل ناامنی میشود این‌جور اقتداری درمورد پلیس، مطلوب اسلام و مطلوب ما نیست»(۱۳۹۴/۲/۶)

قانونمداری[1]

یکی دیگر از کارویژه‌های نیروهای انتظامی قانونمداری آنهاست. قانون، مقررات، قواعد اجتماعی، هنجارها و ارزشهای مورد احترام هر جامعه و نظام سیاسی، به مثابه بنیان‌های مولد نظم اجتماعی، امنیت و آرامش مردم تلقی میشوند.بر این اساس یکی از کارکردهای مهم نهاد پلیس، تأمین حقوق شهروندی و دفاع از آن در برابر متعدیان و تبهکاران و عناصر مخل است. در دولت کریمه اسلامی حقوق مردم گرانبهاترین گوهری است که دولت اسلامی وظیفه دارد برای تامین آن، مدیریت کارآمدی را اعمال کند و نهاد پلیس بازوی توانای دولت اسلامی در این رابطه است. حقوق شهروندی در دوران قدیم برمفهوم برابری حقوق و وظایف در برابر قانون و مشارکت سیاسی فعال دلالت داشته و شهروند بودن یعنی توانایی حکومت کردن و حاکم شدن و در فرهنگ فارسی امروزین «شهروند کسی است که اهل یک شهر یا کشور باشد و از حقوق متعلق به آن کشور برخوردار شود. در یونان باستان و دولت شهرهای آن، تنها طریقه شهروند بودن، زندگی در دولت شهر و پیروی از قوانین دولت شهر بوده است (نوروزی، افراسیابی، ۱۳۸۹: ۵۶) لذا امنیت سازی بدون قانونمداری ، مشروعیت زا نخواهد بود. در جایی که ابزار خشونت وجود دارد، عدم رعایت قانون، موجب مشرعیت زدایی از نظام جمهوری اسلامی می‌شود. یکی از کلید واژه های ثابت مقام معظم رهبری، قانوگرایی است که خطاب به آحاد مردم و بویژه مجریان و دست اندرکاران بیشتر مورد توجه است. اگر مأمور نیروی انتظامی ضعیف باشد و مجرم قانون شکن از او پیشی بگیرد، اسراری برای حفظ نداشته باشد، بیمار و خائن باشد، دیر حرکت و سنگین باشد، بد برخورد باشد و

1. The rule of law

مردم را به حساب نیاورد، مقبولیت مردمی نخواهد داشت و مردم از او حمایت نخواهند کرد.در این رابطه نیروهای نظامی– امنیتی نیز مورد تاکید قرار می‌گیرند:

«قانون‌گرایی دو عرصه دارد؛ یک عرصه در مواجهه‌ی با مردم؛ یعنی شما ببینید که کجا تخلّف از قانون میشود، آنجا در مقابلش بِایستید، یک عرصه‌ی دیگر در درون سازمان؛ به‌معنای اینکه عضو نیروی انتظامی در داخل سازمانِ نیرو به‌معنای واقعی کلمه قانون‌گرا باشد و رعایت قوانین را بکند؛ آنجا قانون‌گرایی بایستی بیش از همه‌جا در جریان باشد.»(۱۳۹۴/۲/۶)

تجهز به فناوری روز

تهدیدات امنیتی متحول می‌شوند و امنیت سازان نیز باید همواره متحول شوند. نیروهای انتظامی نیز مانند سایر نیروهای مسلح کشور باید همواره با الهام از آیه مبارکه ««وَاَعِدُوالَهُم مَااستَطَعتُم مِن قُوَةٍ وَ مِن رِبَاطِ الخَیلِ تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَاللَه وَ عَدُوَکُم»(انفال/۶۰) یعنی اینکه «و شما ای مومنان در مقام مبارزه با آن ها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید.» خود را مجهز کنند. این مهم در بیانات فرمانده کل قوا اینگونه انکاس یافته است:

«نیروی انتظامی، امروز یک نیروی خدمتگزار ملت است و باید در همین جهت، هرچه بیشتر خود را مجهّز و آماده کند»(۱۳۷۲/۴/۲۶).

«ما بیشتر از خیلی از کشورها، دشمن داریم؛ دشمن هم راه‌های نفوذ را پیدا میکند و یکی از راه‌های نفوذ، همین مسئله‌ی فضای مجازی است. شما هم میتوانید نقش ایفا کنید، نقش مهمّی میتوانید ایفا کنید؛ در این مسئله به طور کامل، به صورت جدّی وارد بشوید.»(۱۳۹۸/۲/۸)

«یک نکته‌ی دیگری که شماها میتوانید نقش ایفا کنید در داخل کشور که دیگر ربطی به این رونق تولید ندارد، مسئله‌ی امنیّت فضای مجازی است. امروز فضای مجازی در زندگی مردم، دیگر مثل پنج سال پیش و ده سال پیش نیست؛ گسترش فضای مجازی یک گسترش بسیار وسیع و عظیمی است. خب، این فضای مجازی منافعی دارد، امکاناتی دارد، خطراتی هم دارد، خطرات بزرگی هم دارد. اگر چنانچه این فضا ناامن باشد برای مردم، ضررش را مردم میبَرند. » (۱۳۹۸/۲/۸)

رفتار عدالت گرایانه

اگرچه تبعیض در هیچکدام از حوزهای اجتماعی و بویژه حکومتی پذیرفتنی نیست اما در زمینه امنیتی بشدت موجب فرسایش مشروعیت کارکردی نظام جمهوری اسلامی می شود. به این دلیل مقام معظم رهبری، در باره اینکه امنیت یک کالای عمومی است که همه مردم باید بالسویه از آن منتفع شوند، انذار داده‌اند. از این منظر افرادی که در حاکمیت دولت اسلامی زندگی میکنند افزون بر حرمت ناشی از «شأن انسانیشان» از آن لحاظ که شهروند حکومت به شمار می‌آیند درخور رعایت و حمایت قدرت سیاسی هستند:

«امنیت، متعلّق به همه است؛ نیروی انتظامی هم متعلّق به همه است.» (۱۳۷۶/۴/۲۵)

« وجود نیروی انتظامی، باید احساس امنیت را در مردم به وجود آوَرد. این، شأن نیروی انتظامی در نظام جمهوری اسلامی است.» (۱۳۷۶/۴/۲۵)

همهٔ آحاد ملت با هر مذهبی، با هر دینی، با هر گرایش سیاسی، با هر سلیقه‌ای فرق نمیکند؛ همه یکسان‌اند در برابر وظیفهٔ بزرگی که بر دوش شماست که ایجادامنیت است. (۱۳۶۸/۸/۱۶)

«دولت برای گروه یا دون گروهی فکر نمیکند. امنیت برای همه است. فرقی هم نمیکند که آن همه‌ای که ما میگوییم، جزو مخلصان دولت باشند یا نباشند». (۱۳۷۶/۶/۲)

«امنیت هم متعلّق به همه است. امنیتِ تهران، واجبتر از امنیتِ مردم مرزنشین جنوب و شرق و غرب کشور نیست. امنیت افراد مرفّه که از سرمایه و امکاناتی برخوردارند، واجبتر از امنیت آن کارگری که چشمش به مزد روزانه است، نیست. لذا امنیت، متعلّق به همه است؛ نیروی انتظامی هم متعلّق به همه است» (۱۳۷۴/۴/۲۵)

«در کار ایجاد امنیت و دادن احساس امنیت به آحاد مردم، جنبه‌های سیاسی و جناحی و گرایشهای گوناگون و اختلاف مذهب و اختلاف قومیت و اینها، هیچ تأثیری نباید بگذارد. امنیت در جامعه مال همه است. تنها کسی باید احساس ناامنی بکند که در صدد است امنیت مردم را متزلزل کند و بر آن آسیب وارد کند. فقط او باید احساس ناامنی کند از ناحیه‌ی شما؛ والّا همه‌ی آحاد ملت با هر مذهبی، با هر دینی، با هر گرایش سیاسی‌ای، با هر سلیقه‌ای فرق نمیکند؛ همه یکسانند در برابر وظیفه‌ی بزرگی که بر دوش شماست، که ایجاد امنیت است.» (۱۳۸۶/۸/۱۶)

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، تبیین اندیشه های مقام معظم رهبری در باره نیروهای انتظامی بود. از پردازش فرضیه مقاله می توان نتایج زیر را گرفت:

مقام معظم رهبری در چارچوب راهبرد کلان گذار انقلاب اسلامی به تمدن نوین اسلامی، مؤلفه‌های مختلفی را دخیل قائلند که در بین آنها رابطه ترتب و اولویت بندی وجود دارد. در میان این مؤلفه‌ها، « امنیت» نقش سنگ بنا را دارد. تداوم و تثبیت انقلاب اسلامی و نیل آن به مراحل والاتری چون تمدن اسلامی، مستلزم، امنیت است. «امنیت» زمینه ساز تمدن نوین اسلامی و مؤلّفه‌ها و مقوم و عامل بقای آن هستند

امنیت، مقوله‌ای چند سطحی و چند وجهی است. نخستین سطح، امنیت برقراری نظم داخلی و حفظ تمامیت ارضی است. تامین امنیت در این سطح، توسط مجموعه‌ای از نیروهای انتظامی تامین می‌شود.

با توجه به طرح نوین و نظم نوینی که انقلاب اسلامی در عرصه داخلی و به تبع در سطح منطقه‌ای و بین المللی طراحی کرده، میزان دشمنی‌ها با انقلاب اسلامی همواره رو به افزایش است. با توجه به ماهیت تهدیدات نوین امنیتی بویژه پیدایش وسایل ارتباط جمعی مرزگشا مانند شبکه های اجتماعی، وظیفه نیروهای انتظامی بسیار سنگین‌تر شده است.

در دستگاه فکری مقام معظم رهبری نیروهای انتظامی در جمهوری اسلامی، وظیفه سنگین امنیت سازی در حوزه های مختلف فیزیکی، سیاسی؛ اخلاقی؛ اجتماعی را عهده دارد هستند.

کارکرد نیروهای انتظامی به عنوان خط تماس حاکمیت با مردم، نقش بسیار مهمی در مشروعیت سازی نظام جمهوری اسلامی دارد. به تعبیر فرمانده معظم کل قوا، نیروهای انتظامی در تمامی حوزه ها، مستقیماً با مردم در ارتباط هستند. عملکرد مقتدرانه همراه با عطوفت نیروهای انتظامی موجب افزایش مشروعیت کارکردی نظام شده و زمینه ساز آسایش، سرمایه گذاری، سازندگی در تمامی حوزه‌های زندگی می‌شود.

امنیت سازی ومشروعیت سازی در نظام جمهوری اسلامی که الهام گرفته از آیین اسلام است، با نیروهای انتظامی متعارف در دیگر کشورها میسر نیست بلکه امنیت سازان مورد نظر مقام معظم رهبری، دارای ویژگی های درونی، ایمانی، سازمانی وتشکیلاتی تزار جمهوری اسلامی خواهد بود.

بطور خلاصه می توان جایگاه نیروهای انتظامی در اندیشه فکری مقام معظم رهبری را اینگونه خلاصه کرد: انقلاب اسلامی مناسبات سیاست داخلی رژیم گذشته را تغییر داده است؛ انقلاب اسلامی دارای اهداف والا و جهانی است؛ بنابراین با طیف گسترده از دشمنان مواجه است؛ حفظ، تثبیت و تقویت انقلاب اسلامی و گذار آن به مراحل تکاملی انقلاب اسلامی مستلزم، زیرساخت مستحکمی است؛ نیروهای انتظامی به دلیل تامین امنیت، نقش ویژه ای در انقلاب و گذار آن به مراحل متعالی‌تر دارند؛ این نیروهای امینت ساز، باید دارای ویژگی های خاصی فردی، جمعی، روحی ، معنوی و سازمان باشند تا در تراز جمهوری اسلامی قرار گیرند. این نیروها باید همواره از نظر روحی و سازمانی ارتقا یابند تا در نتیجه هم انقلاب اسلامی حفظ شود و هم گذار به دولت اسلامی و تمدن نوین اسلامی میسر گردد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قران مجید ترجمه مکارم شیرازی

استرنبرگر، دولف. (۱۳۷۸). « مشروعیت » ج ۱ ، گزیده مقالات سیاسی – امنیتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۷۸) ، صحیفه امام مجلدات، تهران،عروج

افتخاری، اصغر. (۱۳۸۱). مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

بوزان، باری. (۱۳۷۸). مردم، دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بیانات در خطبه‌های نمازجمعه، ۱۳۸۴/۵/۲۸. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3040

بیانات در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (علیه‌السلام)، ۱۳۹۶/۲/۲۰.
https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=36490

بیانات در دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۸۳/۱/۱۵. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17308

بیانات در دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۷۲/۴/۲۶. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17308

بیانات در دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۹۰/۶/۲۹ https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&year=1390

بیانات در دیدار اعضای شورای تأمین استان‌ها ، ۱۳۷۹/۱۱/۲۵ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3050

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ، ۱۳۷۳/۴/۲۹https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=1&year=1373

بیانات در دیدار با فرمانده نیروی انتظامی و معاونان ناجا، ۱۴ / ۷/ ۱۳۸۱ https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&year=1381

بیانات در دیدار جمعی از بسیجیان ، ۱۰/ ۱۳۷۸/۶ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2965

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی ۱۳۷۶ /۴/۲۵ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2844

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۰/۱۱/۲ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2572

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۴/۴/۲۱https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2760

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۶/۵/۲۴.https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۶/۴/۲۵ https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۶/۴/۲۵.https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۹۸/۲/۸.https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=42381

بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17597

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت۱۳۸۴/۶/۸.https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3304

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در نهمین همایش ملی «نخبگان فردا»۱۳۹۴/۷/۲۲.
https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=31105

بیانات در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ، ۱۳۹۴/۲/۶ https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=29527

بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان ارتش، ۱۳۹۶/۱/۳۰. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=36242

بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و خانواده‌های آنان، ۱۳۹۴/۷/۱۵.

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=31024

بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش، ۱۳۹۴/۱۱//۱۹

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=49572

بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۷۹/۹/۱۲ https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3039

بیانات در دیدار مردم آذربایجان شرقی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۸.https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=22042

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام‌حسین(ع) ۱۳۹۸/۷/۲۱

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=43767

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۹۶/۲/۶

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=37687

بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی جمعی از پرسنل نیروی انتظامی ، ۱۳۷۹/۷/۱۸

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3029

بیانات در هفدهمین دوره‌ی دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۸۶/۸/۱۶

https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=3409

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۴/۰۵/۲۸

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44695

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت ۱۳۸۴/۰۶/۰۸https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3304

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۴https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17597

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۰۹/۱۲

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3039

بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران ۱۳۹۷/۱۱/۲۲.

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام‌حسین(ع)، ۱۳۹۸/۷/۲۱

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=43767

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۹۶/۶/۲۶.

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=37687

بیانات در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ، ۱۳۹۴/۲/۶https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29531

بیانات در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی۱۴۰۰/۷/۱۷https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29531

پیروزمند، علیرضا و عابدی، احمد. (۱۳۹۷). جایگاه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران درتمدن اسلامی، *مطالعات راهبردی ناجا*، شماره ۱۰.

حاجی زاده اصل، رضا؛ حاجی زاده اصل، سعید و هجرانی، امین. (۱۳۹۹). تبیین اندیشه های انتظامی- امنیتی مقام معظم رهبری، فرماندهی کل قوا بررسی موانع پذیرش فناوری نانو جهت ارتقای سلامت، بهداشت و ایمنی (مطالعه موردی: فرماندهی انتظامی استان همدان)؛ *فصلنامه دانش انتظامی همدان*، ۷(۱)، ۳۰-۴۶

دیدار وزیر کشور و جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی با رهبر انقلاب، ۱۳۹۰/۲/۴

شاهمرادی، مرتضی و سراجی، فرهاد. (۱۳۹۸). در مقاله تبیین اندیشه‌های انتظامی- امنیتی مقام معظم رهبری، *نشریه مطالعات فرهنگی پلیس*، ۶(۴)، ۲۹-۴۹

https://doi.org/10.22034/osra.2022.1266912.1480

شایگان، فریبا. (۱۳۹۱)، امنیت پایدار از دیدگاه مقام معظم رهبری، *آفاق امنیت*، شماره ۱۴.

article_200402_7f47823ed07d935aa5aab8e4151b1de3.pdf

شعبانی ساورویی، رمضان. (۱۳۹۸). الزامات و فرآیندهای تحولی ناجا در عرصه تحقق دولت اسلامی مبتنی بر منظومه فکری مقام معظم رهبری(مدظله العالی)، *فصلنامه بصیرت و تربیت سیاسی*، شماره ۴۹. 10.22034/INIT.2019.91953

عرفانی، سهراب؛ مبینی دهکردی، علی؛ مرادیان، محسن؛ افتخاری، اصغر و دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۴۰۰). طراحی الگوی راهبردی اقتدار امنیت آفرین مبتنی بر سند چشم انداز ۱۴۰۴، *فصلنامه پژوهشنامه نظم وامنیت انتظامی*، ۴، ۵۷-۸۴.

https://doi.org/10.22034/osra.2021.207909.1388

غیور نجف آبادی، امین؛ چاردولی، عباس و زاهدی نسب، یعقوب. (۱۴۰۰). الگوی راهبردی فرماندهی و مدیریتِ تراز انقلاب اسلامی در نیروهای مسلح مبتنی بر اندیشه امامین انقلاب اسلامی، *فصلنامه علمی مطالعات بین رشته ای دانش راهبردی*، ۴۵، ۳۳۵-۶۶.

فوکو، میشل. (۱۳۷۷). ایرانیها چه رویایی در سردارند، مترجم،حسین معصومی همدانی، تهران،هرمس

قصری، محمد علی؛ ساعدی، محمد و صمدیان، منیرسادات. (۱۴۰۱). تبیین انتظام و امنیت در گام اول انقلاب اسلامی و الزامات و اقتضائات آن در چله دوم انقلاب اسلامی ایران، *فصلنامه پژوهشنامه نظم و امنیت انتظامی*، ۱، ۱۰۷-۱۳۲

https://doi.org/10.22034/osra.2022.208621.1402

کرمانی، طوبی. (۱۳۹۶). نظم و امنیت در تراز تمدن نوین اسلامی« نیروی انتظامی یار مهربان و مقتدر»، مطالعات راهبردی ناجا، سال دهم

معزی، علی و وثوقی، سعید. (۱۳۹۷). نسبت«امنیت» و «توسعه» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، *فصلنامه سیاست جهانی*، (۷)ش۲صص۲۷-۴۶. 10.22124/WP.2018.3086

لیدز، سی . ا. (۱۳۷۷). مقدمه ای بر علم سیاست ، منصور رحمانی و هادی خزاعی ، تهران مؤسسه انتشاراتی عطایی.

نوروزی، بهرام و افراسیابی، علی. (۱۳۸۹). رویکرد جامعه محور به پیشگیری از جرم در پلیس ایران. فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۱۴، ۷ تا۳۶. http://lib.ui.ac.ir/dL/search/default.aspx?Term=1048&Field=0&DTC=4

هوشمندیار، نادر. (۱۳۹۵). توسعه مدیریت و نقش خالقیت پلیس در نظم و امنیت عمومی. *ابتکار و خالقیت در علوم انسانی*، ۴، ۱۲۰-۹۷.

References

The Holy Quran, translated by Makarem Shirazi

Buzan, B. (1999). *People, States and Fear*, translated by the Strategic Studies Research Institute. Tehran: Strategic Studies Research Institute.

Eftekhari, A. (2002). *Fundamental Stages of Thought in National Security Studies*. Strategic Studies Research Institute.

Erfani, S; Mobini D, Ali; Moradian, M; Eftekhari, A; Dehghani Firouzabadi .S J. (2021).Designing a Strategic Model of Security Generating Authority Based on the 2025 Vision Document. *Law Enforcement Order and Security Research Quarterly*, No. 4, pp. 57–84. https://doi.org/10.22034/osra.2021.207909.1388

Foucault, M. (1998). *What Dreams Do Iranians Have?* Translated by Hossein Massoumi Hamadani. Tehran: Hermes Publishing.

Ghayoor Najafabadi, A; Chardooli, A; Zahedi Nasab, Y. (2021). A Strategic Model of Command and Management at the Level of Islamic Revolution Standards in the Armed Forces, Based on the Thought of the Two Leaders of the Islamic Revolution. *Interdisciplinary Strategic Knowledge Studies Journal*, No. 45, pp. 35–66. 20.1001.1.24234621.1400.11.45.2.3

Ghasri, M; Saeedi. M, Samadian .M. (2022). Explaining Order and Security in the First Phase of the Islamic Revolution and Its Requirements in the Second Phase of the Islamic Revolution of Iran. *Law Enforcement Order and Security Research Quarterly*, No. 1, pp. 107–132. https://doi.org/10.22034/osra.2022.208621.1402

Hajizadeh Asl, R; Hajizadeh Asl, S; Hejrani, A. (2020). Explaining the Security–Law Enforcement Thought of the Supreme Leader, Commander-in-Chief: Examining the Obstacles to the Adoption of Nanotechnology for Improving Health, Hygiene, and Safety (Case Study: Law Enforcement Command of Hamadan Province). *Hamedan Law Enforcement Knowledge Quarterly*, Vol. 7, No. 1, pp. 30–46.

Houshmandyār, N. (2016). Management Development and the Role of Police Creativity in Public Order and Security. *Innovation and Creativity in the Humanities*, Vol. 4, pp. 97–120.

Imam Khomeini, S R. (1999). *Sahifeh-ye Imam*, Volumes. Tehran: Arouj Publishing.

Kermani, T. (2017). Order and Security at the Level of the New Islamic Civilization: "The Law Enforcement Force as Compassionate and Powerful Ally." *NAJA Strategic Studies*, Year 10.

Leeds, C. A. (1998). *An Introduction to Political Science*. Translated by Mansour Rahmani and Hadi Khazaei. Tehran: Ataei Publishing Institute.

Meeting of the Minister of Interior and a group of Law Enforcement commanders with the Leader of the Revolution, 24 April 2011.

Moezi, A; Vosoughi, S. (2018). The Relationship between "Security" and "Development" in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *World Politics Quarterly*, Vol. 7, No. 2, pp. 27–46. doi:10.22124/WP.2018.3086

Norouzi, B & Afrasiabi, A. (2010). A Community Based Approach to Crime Prevention in Iran's Police Force. *Crime Prevention Studies Quarterly*, No. 14, pp. 7–36. http://lib.ui.ac.ir/dL/search/default.aspx?Term=1048&Field=0&DTC=4

Piroozmand, A, & Abedi, A. (2018). The Position of the Law Enforcement Force of the Islamic Republic of Iran in Islamic Civilization. *NAJA Strategic Studies*, No. 10.

Shabani Sarooei, R. (2019). The Requirements and Transformational Processes of NAJA in Realizing the Islamic Government Based on the Intellectual System of the Supreme Leader. *Basirat and Political Education Quarterly*, No. 49. doi:10.22034/INIT.2019.91953

Shahmoradi, M; Seraji, . (2019). Explaining the Security–Law Enforcement Thought of the Supreme Leader. *Police Cultural Studies Journal*, Vol. 6, No. 4 (Issue 23, Winter 2019), pp. 29–49. https://doi.org/10.22034/osra.2022.1266912.1480

Shayegan, F. (2012). Sustainable Security from the Perspective of the Supreme Leader. *Afaq-e Amniyat*, No. 14. article_200402_7f47823ed07d935aa5aab8e4151b1de3.pdf

Speech delivered during Friday Prayers, 19 August 2005. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3040

Speech delivered during Tehran Friday Prayers, 19 August 2005. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44695

Speech at the 17th graduation ceremony of Law Enforcement University students, 7 November 2007. https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=3409

Speech at the graduation ceremony of a group of Law Enforcement personnel, 9 October 2000. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3029

Speech at the graduation ceremony of Imam Hussein (AS) University students, 13 October 2019. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=43767

Speech at the graduation ceremony of Law Enforcement University students, 17 September 2017. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=37687

Speech at the graduation ceremony of students at the Law Enforcement University, 26 April 2017. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=37687

Speech at Imam Hussein (AS) Officers and Basij Training University, 10 May 2017. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=36490

Speech at the Law Enforcement University, 3 April 2004. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17308

Speech at the Law Enforcement University, 17 July 1993. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17308

Speech at the Law Enforcement University, 20 September 2011. https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&year=1390

Speech in a meeting with a group of Basij members, 1 September 1999. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2965

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 23 January 1992. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2572

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 12 July 1995. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2760

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 16 July 1997. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2844

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 15 August 1997. https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 16 July 1997. https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt (Duplicate of #33 but retained as listed)

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 16 July 1997. https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2844&nt (Duplicate of #33/35)

Speech in a meeting with a group of Law Enforcement commanders, 29 April 2019. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=42381

Speech in a meeting with Kermanshah university students, 16 October 2011. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17597

Speech in a meeting with members of the Cabinet, 30 August 2005. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3304

Speech in a meeting with members of the Provincial Security Councils, 13 February 2001. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3050

Speech in a meeting with participants of the 9th National “Future Elites” Conference, 14 October 2015. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=31105

Speech in a meeting with state officials, 2 December 2000. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3039

Speech in a meeting with the Commander of the Law Enforcement Forces and NAJA deputies, 6 October 2002. https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&year=1381

Speech in a meeting with commanders of the Islamic Republic Police Force, 26 April 2015. https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=29527

Speech in a meeting with commanders of the Islamic Republic Law Enforcement Force, 26 April 2015. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29531

Speech in a meeting with commanders of the Islamic Republic Law Enforcement Force, 9 October 2021. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29531

Speech in a meeting with commanders and personnel of the Air Force and Air Defense Force of the Army, 8 February 2016. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=49572

Speech in a meeting with commanders and personnel of the Army, 19 April 2017. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=36242

Speech in a meeting with commanders and personnel of the IRGC Navy and their families, 7 October 2015. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=31024

Speech in a meeting with the people of East Azerbaijan,

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Comparative Analysis of Educational Patterns in Islamic Jurisprudence and Modern Psychology: From Revelation-Based Teleology to Experiential Learning Processes

Mohammad Soltanzade[1], **Hassan Gowth**[2] ✉, **Ali Chahkandinezhad**[3], and **Fatemeh Shahabizadeh**[4]

1. Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran. Email: mohammad.soltanzadeh2716@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran. Email: hoGhowth@iau.ac.ir
3. Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran. Email: alichahkandinezhad@iau.ac.ir
4. Department of Psychology, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran. Email: f_shahabizadeh@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 August 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 08 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Educational Jurisprudence,
Educational Psychology,
Foundations of Education,
Educational Principles,
Learning Methods,
Islamic Education,
Human Perfection

ABSTRACT

Objective: This study conducts a comparative examination of the foundations, principles, and educational methods in two frameworks Islamic jurisprudence (fiqh) and modern psychology in order to clarify the relationship between revelatory teachings and empirical findings in education and to identify their points of convergence and divergence. It also explores the potential synergy between these approaches in developing an effective model for contemporary human education.

Method: The study employs a descriptive analytical method with a comparative approach. Data were collected through documentary and library research based on juristic sources and educational psychology texts and analyzed using an ijtihadi comparative framework. Key concepts, foundations, and educational methods in both fields were extracted and systematically compared to identify their similarities and differences.

Results: The findings show that educational fiqh is grounded in monotheistic and fitra-oriented principles and views the ultimate aim of education as nearness to God, whereas educational psychology is mainly centered on empiricism and humanism. While fiqh emphasizes duty-orientation and psychology focuses on the laws of learning, overlaps appear in methods such as role modeling and habit formation. This indicates that despite epistemological differences, some educational strategies in both approaches can converge.

Conclusion: The results indicate that these two educational systems are not fundamentally in conflict and can function as complementary: psychology offers tools for understanding and facilitating learning, while educational fiqh provides value-oriented direction and purpose. The study proposes a hybrid model that integrates scientific methods with revelatory aims in Islamic education, contributing to the development of a more comprehensive educational framework in Islamic societies.

Cite this article: Soltanzade, M., Gowth, H., Chahkandinezhad, A., & Shahabizadeh, F. (2026). Comparative Analysis of Educational Patterns in Islamic Jurisprudence and Modern Psychology: From Revelation-Based Teleology to Experiential Learning Processes. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-16.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2081752.1619

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2081752.1619

Introduction

Education has consistently been regarded as one of the most fundamental pillars of individual development and societal flourishing throughout the history of human civilization. In the contemporary world, two powerful intellectual systems dominate the field of education: on the one hand, religious and juristic traditions rooted in divine revelation and sacred teachings; and on the other hand, modern human sciences most notably educational psychology grounded in empirical and positivist methodologies. Educational jurisprudence (fiqh-e tarbiyati) not only seeks to delineate the duties of the morally responsible agent in the realm of teaching, but also aspires to construct a comprehensive framework in which every educational action is inherently tied to eternal salvation and nearness to God. Through precise derivation from revelatory sources, this discipline aims to articulate the legal-ethical structure governing the relationship between educator and learner, thereby providing a divinely oriented framework for action in the sphere of education (Ahmadzadeh, 2024).In contrast, educational psychology emerging from the scientific advancements of recent centuries employs rigorous tools of measurement, experimentation, and observation to examine mental processes, individual differences, and mechanisms of learning. By focusing on observable and assessable aspects of human behavior, it has succeeded in establishing effective standards for modern education. However, the prevailing paradigm in modern psychology is largely based on humanism and the primacy of experience, which at times comes into tension with the teleological and duty-based perspective of Islamic jurisprudence. This tension becomes even more pronounced when contemporary Islamic scholars seek answers to emerging questions within modern educational systems, intensifying the need for a bridge between immutable divine injunctions and the dynamic empirical findings of psychology (Bruner, 2016).The central issue, therefore, is whether educational jurisprudence merely articulates "dos and don'ts," or whether it contains an underlying epistemic structure capable of directing psychological findings toward human perfection. Conversely, to what extent can educational psychology function as a tool for identifying educational subjects and determining relevant instances in service of jurisprudential reasoning? The necessity of this study lies in its interdisciplinary and comparative approach, which seeks to redefine the boundaries between these two bodies of knowledge and demonstrate how apparent contradictions may be reconciled to achieve structural synergy. In essence, human education is incomplete without a deep understanding of psychological complexities, and psychology without the teleological and ethical orientation of jurisprudence remains merely instrumental (Mirahmadi, 2021).

Accordingly, this article employs a descriptive-analytical method to first examine the ontological and anthropological foundations of both domains, and then compare their principles and methods in order to propose pathways for developing a comprehensive educational model. Achieving coherence between these two fields not only enriches juristic

discourse but also infuses psychology with greater spiritual depth and purposeful orientation. In what follows, we will explore the foundational underpinnings of both disciplines to reveal the roots of their differences and commonalities in understanding human nature and the process of human growth.

Method

The study employs a descriptive analytical method with a comparative approach. Data were collected through documentary and library research based on juristic sources and educational psychology texts and analyzed using an ijtihadi comparative framework. Key concepts, foundations, and educational methods in both fields were extracted and systematically compared to identify their similarities and differences.

Results

The findings show that educational fiqh is grounded in monotheistic and fitra-oriented principles and views the ultimate aim of education as nearness to God, whereas educational psychology is mainly centered on empiricism and humanism. While fiqh emphasizes duty-orientation and psychology focuses on the laws of learning, overlaps appear in methods such as role modeling and habit formation. This indicates that despite epistemological differences, some educational strategies in both approaches can converge.

Conclusion

This study, conducted with the aim of a comparative analysis between educational jurisprudence and educational psychology, arrived at the central finding that the perceived conflict between these two fields is not inherently substantive but rather stems from differences in their levels of analysis. While jurisprudence seeks “eternal felicity” and psychology prioritizes “mental health and functional efficiency,” these aims are not mutually exclusive; since ultimate salvation is achieved through worldly life, the two goals can be understood as complementary and sequential. The findings further illustrate that educational jurisprudence possesses unique capacities in the domains of educational rights and professional ethics, enabling it to address moral gaps often present in secular psychological models.The comparative analysis also demonstrates that despite their epistemological divergence revelation versus empirical observation educational jurisprudence and educational psychology can serve as practical complements. Educational jurisprudence, by offering a teleological framework and articulating the ultimate purpose of human perfection, fills the existential and ethical void often observed in secular psychology. Conversely, educational psychology provides objective, empirically grounded methods that significantly facilitate the implementation of educational injunctions within society and educational institutions. The model proposed in this study is an “instrumental teleological interaction,” meaning that psychology functions as a tool for uncovering learning mechanisms in service of the higher aims defined by jurisprudence. Only through such an integrated approach can a genuinely indigenous Islamic educational model be developed

one that responds both to innate human needs and to the biological and social realities of contemporary life.

Moreover, the study highlights that educational psychology, through its precise tools for assessment and understanding developmental stages, can effectively serve as a "subject-identifier" for juristic reasoning. Many juristic rulings that depend on the learner's capability, readiness, or developmental thresholds can be meaningfully operationalized in educational systems only when informed by psychological findings. The article concludes that progress toward a "renewed Islamic pedagogy" requires sustained dialogue and collaboration between experts in educational jurisprudence and committed psychologists, so that a unified, indigenous, scientifically grounded, and revelation-centered model may be crafted for future generations.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

واکاوی تطبیقی الگوهای تربیتی در فقه اسلامی و روانشناسی مدرن با نگاهی بر غایت‌انگاری وحیانی تا فرآیندهای یادگیری تجربی

محمد سلطانزاده[۱]، حسن غوث[۲] ✉، علی چهکندی‌نژاد[۳]، فاطمه شهابی زاده[۴]

۱. گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. رایانامه: mohammad.soltanzadeh2716@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. رایانامه: hoGhowth@iau.ac.ir
۳. گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. رایانامه: alichahkandinezhad@iau.ac.ir
۴. گروه روانشناسی، واحدبیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. رایانامه: f_shahabizadeh@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
فقه تربیتی،
روانشناسی تربیتی،
مبانی تربیت،
اصول تربیتی،
روش‌های یادگیری،
تربیت اسلامی،
کمال انسانی

چکیده

هدف: ین پژوهش با هدف واکاوی تطبیقی مبانی، اصول و روش‌های تربیتی در دو نظام «فقه اسلامی» و «روان‌شناسی مدرن» انجام شده است تا نسبت میان آموزه‌های وحیانی و یافته‌های تجربی در حوزه تربیت و نیز نقاط همگرایی و واگرایی آن‌ها در مسیر تعالی انسان تبیین شود. همچنین تلاش دارد امکان هم‌افزایی این دو رویکرد را در ارائه الگویی کارآمد برای تربیت انسان معاصر بررسی کند.

روش پژوهش: ین پژوهش با روش توصیفی–تحلیلی و رویکرد مقایسه‌ای انجام شده است. داده‌ها از طریق مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای با تکیه بر منابع فقهی و متون روان‌شناسی تربیتی گردآوری و با رویکردی اجتهادی–تطبیقی تحلیل شده‌اند. در این فرآیند، مفاهیم، مبانی و روش‌های تربیتی هر دو حوزه استخراج و سپس وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها به‌صورت نظام‌مند مقایسه شده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد فقه تربیتی بر مبانی توحیدی و فطرت‌گرا استوار است و غایت تربیت را تقرّب الهی می‌داند؛ در حالی‌که روان‌شناسی تربیتی بر تجربه‌گرایی و انسان‌محوری تمرکز دارد. فقه بر تکلیف‌گرایی و روان‌شناسی بر قوانین یادگیری تأکید می‌کند، اما در روش‌هایی مانند الگودهی و عادت‌سازی همپوشانی‌هایی میان دو حوزه مشاهده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که با وجود تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی، برخی راهبردهای تربیتی در هر دو رویکرد قابل همگرایی هستند.

نتیجه‌گیری: نتایج نشان می‌دهد این دو نظام تربیتی در تعارض کامل نیستند و می‌توانند مکمل یکدیگر باشند: روان‌شناسی ابزارهای فهم و یادگیری را فراهم می‌کند و فقه تربیتی جهت ارزشی و غایت‌مند را تعیین می‌کند. حاصل پژوهش، الگویی ترکیبی از ابزارهای علمی و غایات وحیانی برای تربیت اسلامی است. چنین الگویی می‌تواند زمینه شکل‌گیری نظامی بومی و جامع برای تربیت انسان در جوامع اسلامی را فراهم سازد.

استناد: سلطانزاده، محمد؛ غوث، حسن؛ چهکندی‌نژاد، علی و شهابی زاده، فاطمه. (۱۴۰۴). واکاوی تطبیقی الگوهای تربیتی در فقه اسلامی و روانشناسی مدرن با نگاهی بر غایت‌انگاری وحیانی تا فرآیندهای یادگیری تجربی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۶-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2081752.1619

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2081752.1619

مقدمه

تعلیم و تربیت در تاریخ تمدن بشری همواره به عنوان زیربنایی‌ترین رکن رشد فردی و تعالی اجتماعی شناخته شده است. در جهان معاصر، دو نظام فکری قدرتمند بر عرصه تربیت سایه افکنده‌اند؛ از یک سو، سنت‌های دینی و فقهی که ریشه در وحی و تعالیم آسمانی دارند و از سوی دیگر، علوم انسانی مدرن و در رأس آن‌ها روانشناسی تربیتی که بر پایه روش‌شناسی تجربی و پوزیتیویستی بنا شده است. فقه تربیتی، نه تنها به دنبال تعیین تکالیف مکلفان در حوزه تعلیم است، بلکه با نگاهی جامع به ابعاد وجودی انسان، به دنبال ترسیم نقشه‌ای است که در آن هر کنش تربیتی، پیوندی ناگسستنی با سعادت اخروی و تقرب الهی دارد. این دانش در تلاش است تا با استنباط دقیق از منابع وحیانی، نظام حقوقی و اخلاقی حاکم بر رابطه مربی و متربی را تبیین کرده و چارچوبی الهی برای کنش‌گری در ساحت آموزش فراهم آورد (احمدزاده، ۱۴۰۳).

در مقابل، روانشناسی تربیتی به عنوان برآیند تلاش‌های علمی سده‌های اخیر، با استفاده از ابزارهای دقیق اندازه‌گیری، آزمایش و مشاهده، به بررسی دقیق فرآیندهای ذهنی، تفاوت‌های فردی و مکانیزم‌های یادگیری پرداخته است. این دانش با تمرکز بر جنبه‌های مشهود و قابل ارزیابی رفتار انسان، موفق شده است استانداردهای کارآمدی برای آموزش و پرورش نوین تعریف کند. با این حال، پارادایم حاکم بر روانشناسی مدرن عمدتاً بر انسان‌محوری (اومانیسم) و اصالت تجربه استوار است که گاه با نگاه غایت‌گرایانه و تکلیفی فقه اسلامی در چالش قرار می‌گیرد. این چالش زمانی عمیق‌تر می‌شود که متفکران اسلامی در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌های مستحدثه در نظام‌های آموزشی جدید هستند و نیاز به یک پل ارتباطی میان احکام ثابت الهی و متغیرهای علمی روانشناختی به شدت احساس می‌شود (برونر، ۲۰۱۶).

مسئله اساسی اینجاست که آیا فقه تربیتی صرفاً به بیان "بایدها و نبایدها" بسنده می‌کند یا اینکه در بطن خود، واجد یک نظام معرفتی است که می‌تواند یافته‌های روانشناسی را در جهت کمال انسانی جهت‌دهی کند؟ از سوی دیگر، روانشناسی تربیتی تا چه اندازه می‌تواند به عنوان یک ابزار "کشف موضوع" یا "تعیین مصداق" در خدمت فقه قرار گیرد؟ ضرورت این پژوهش در آن است که با نگاهی تطبیقی و فرارشته‌ای، مرزهای میان این دو دانش را بازتعریف کرده و نشان دهد که چگونه می‌توان از تعارض‌های ظاهری عبور کرد و به یک هم‌افزایی ساختاری دست یافت. در واقع، تربیت انسان بدون شناخت دقیق از پیچیدگی‌های روانشناختی ناقص است و روانشناسی بدون جهت‌گیری غایی و اخلاقی فقهی، در سطح ابزاری باقی می‌ماند (میراحمدی، ۲۰۲۱).

بنابراین، این مقاله در صدد است تا با روش توصیفی–تحلیلی، ابتدا به کالبدشکافی مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی هر دو حوزه بپردازد و سپس با مقایسه اصول و روش‌ها، راهکارهایی برای تولید یک الگوی جامع تربیتی ارائه دهد. انسجام میان این دو قلمرو، نه تنها به غنای مباحث فقهی می‌افزاید، بلکه به روانشناسی نیز عمق معنایی و جهت‌گیری متعالی می‌بخشد. در ادامه، به تفصیل به بررسی مبانی این دو حوزه خواهیم پرداخت تا ریشه‌های تفاوت و شباهت در نگاه به ماهیت انسان و فرآیند رشد او آشکار گردد.

مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در فقه تربیتی و روانشناسی

مبانی هستی‌شناختی و غایت‌گرایی در فقه تربیتی، هستی‌شناسی بر پایه «توحید و ربوبیت الهی» استوار است. در این ساحت، جهان هستی نه یک مجموعه تصادفی، بلکه نظامی هدفمند و مخلوق خداوند است که تمام اجزای آن در مسیر کمال در حرکت‌اند. از این منظر، تربیت به معنای فراهم آوردن زمینه‌هایی است که متربی بتواند در مسیر نظام تکوین و تشریع الهی حرکت کند. در حالی که در روانشناسی تربیتی مدرن، هستی‌شناسی غالباً بر «ماده‌گرایی» یا «طبیعت‌گرایی» تکیه دارد و جهان را صرفاً در پدیده‌های قابل تجربه و آزمون خلاصه می‌کند. فقه تربیتی معتقد است که ریشه تمام کنش‌های تربیتی باید به رضایت الهی ختم شود و سعادت حقیقی، نه در رفاه دنیوی، بلکه در تقرب به مبدأ هستی است. این نگاه غایت‌مدارانه باعث می‌شود که هر حکم فقهی در حوزه تربیت، دارای یک بار معنوی و قدسی باشد که متربی را فراتر از نیازهای مادی رشد می‌دهد (رحیمی، ۱۴۰۳).

مبانی انسان‌شناختی و مفهوم فطرت یکی از کلیدی‌ترین تفاوت‌های بنیادین میان فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی، نوع نگاه به ماهیت انسان است. فقه تربیتی بر اصل «فطرت» تأکید می‌ورزد؛ به این معنا که انسان با یک ساختار درونی متمایل به نیکی و خداجویی متولد

می‌شود. این دیدگاه در مقابل نظریه «لوح سفید» (Tabula Rasa) برخی مکاتب روانشناسی قرار می‌گیرد که انسان را صرفاً محصول یادگیری و محیط می‌دانند. در نظام فقهی، تربیت به معنای «شکوفاسازی» استعدادهای درونی و فطری است، نه لزوماً «تزریق» دانش از بیرون. از سوی دیگر، روانشناسی تربیتی بر جنبه‌های فیزیولوژیک و ساختارهای شناختی انسان تمرکز دارد و انسان را موجودی پیچیده می‌بیند که رفتارهایش بر اساس فرآیندهای عصبی و تجربه‌های محیطی شکل می‌گیرد. در فقه، انسان موجودی مکلف و صاحب کرامت ذاتی است که این کرامت، مبنای بسیاری از احکام تربیتی مانند حرمت تحقیر یا تنبیه بدنی غیرمجاز قرار می‌گیرد (مطهری، ۱۴۰۳).

اختیار، اراده و مسئولیت‌پذیری مسئله اختیار و اراده، مرز دیگری میان این دو دانش است. فقه تربیتی بر پایه «اختیار انسان» بنا شده است؛ چرا که بدون اراده آزاد، تکلیف و جزا معنا نخواهد داشت. در این نظام، متربی به عنوان یک کنش‌گر فعال شناخته می‌شود که مسئولیت افعال تربیتی خود را بر عهده دارد. اما در برخی رویکردهای روانشناسی تربیتی، به‌ویژه در مکتب رفتارگرایی، رفتار انسان نتیجه زنجیره‌ای از محرک‌ها و پاسخ‌ها تلقی می‌شود که نوعی «جبر محیطی» را القا می‌کند. فقه با پذیرش تأثیر محیط و وراثت، همچنان بر «اراده محوری» تأکید دارد و معتقد است که نظام تربیتی باید به گونه‌ای طراحی شود که قدرت تصمیم‌گیری و خودکنترلی (تقوا) را در فرد تقویت کند. این تقابل نشان می‌دهد که فقه به دنبال ساختن انسانی «خودانگیخته» است، در حالی که روانشناسی سنتی بیشتر بر «کنترل رفتار» متمرکز است (باقری، ۱۴۰۲).

کمال‌گرایی و ابعاد وجودی در نگاه فقهی، انسان دارای دو ساحت مادی و مجرد (روح) است و تربیت باید توازنی میان این دو برقرار سازد. احکام فقهی در باب طهارت، تغذیه و پوشش در کنار احکام عبادی، نشان‌دهنده توجه به تمام ابعاد وجودی است. روانشناسی تربیتی اگرچه به ابعاد عاطفی، اجتماعی و شناختی توجه وافری دارد، اما معمولاً ساحت قدسی و روح ملکوتی انسان را در مطالعات خود نادیده می‌گیرد یا آن را به پدیده‌های روان‌شناختی محض فرو می‌کاهد. فقه تربیتی بر این باور است که کمال انسانی تنها در سایه هماهنگی میان جسم و روح و در بستر عمل به شریعت حاصل می‌شود. این جامع‌نگری در فقه باعث می‌شود که تربیت از یک فرآیند صرفاً آموزشی به یک مسیر «سیر و سلوک» دائمی تبدیل شود که تمام لحظات زندگی فرد را تحت پوشش قرار می‌دهد (سمیر، ۱۳۹۲).

تبیین ماهیت و گستره فقه تربیتی؛ از کشف حکم تا نظام‌سازی

فقه تربیتی به عنوان یکی از شاخه‌های نوپای فقه مضاف، فراتر از یک دانشِ بیانگر حلال و حرام، به دنبال کشف «نظام رفتاری مطلوب» در فرآیند تعلیم و تربیت است. این دانش بر این پیش‌فرض استوار است که فعلِ تربیت، یک فعل ارادی از سوی مربی و متربی است و هر فعل ارادی مکلف، لزوماً دارای حکمی در شریعت است. در این قلمرو، فقه تربیتی به بررسی ادله چهارگانه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) می‌پردازد تا نه تنها تکالیف الزامی (وجوب و حرمت)، بلکه حوزه‌های ترجیحی (استحباب و کراهت) را نیز برای بهینه‌سازی مسیر رشد انسان استخراج کند. گستره این دانش، تمامی مراحل زندگی از پیش از انعقاد نطفه (انتخاب همسر و آداب زناشویی) تا دوران کودکی، نوجوانی و حتی تربیت خود (تهذیب نفس) را در بر می‌گیرد(صمدی، ۱۳۹۱).

در فقه تربیتی، مربی تنها یک انتقال‌دهنده دانش نیست، بلکه «ولیّ تربیتی» محسوب می‌شود که مسئولیت صیانت از فطرت متربی را بر عهده دارد. این دانش با تکیه بر منابع وحیانی، بر مفاهیمی چون «حقوق متقابل» تأکید می‌ورزد؛ به طوری که حقِ تعلم برای کودک و وظیفه تعلیم برای والدین و جامعه، به عنوان یک ضرورت شرعی تبیین می‌شود. تفاوت اساسی فقه تربیتی با فقه سنتی در این است که در اینجا فقیه باید با «موضوع‌شناسی دقیق»، چالش‌های تربیتی روز را درک کرده و بر اساس مقاصد شریعت، احکامی را صادر کند که به شکوفایی استعدادهای قدسی انسان بیانجامد. این رویکرد نظام‌مند، فقه را از سطح تک‌گزاره‌ها به سطح یک «پارادایم تربیتی» ارتقا می‌دهد که در آن اخلاق و حقوق در هم تنیده‌اند (اعرافی و همکاران، ۱۳۹۲).

کالبدشکافی روانشناسی تربیتی؛ از قوانین یادگیری تا مهندسی رفتار

در مقابلِ نگاه وحیانی، روانشناسی تربیتی به عنوان یک دانش تجربی، بر مطالعه علمی فرآیندهای یادگیری و ویژگی‌های شناختی و عاطفی متربیان تمرکز دارد. این دانش در پی پاسخ به این پرسش است که «یادگیری چگونه رخ می‌دهد؟» و «چه متغیرهایی بر کیفیت این فرآیند اثرگذارند؟». روانشناسی تربیتی با استفاده از روش‌های کمی و کیفی، مفاهیمی چون هوش، حافظه، انگیزش و سبک‌های

شناختی را مورد واکاوی قرار می‌دهد تا محیط‌های آموزشی را به گونه‌ای مهندسی کند که بیشترین بازدهی حاصل شود. در این حوزه، تأکید اصلی بر «تغییر رفتار» یا «ساخت دانش» بر اساس الگوهای بیولوژیک و تجربی است.

یکی از ستون‌های اصلی این دانش، تبیین مراحل رشد است که به مربی کمک می‌کند تا محتوای آموزشی را با ظرفیت‌های ذهنی متربی منطبق سازد. از منظر روانشناسی تربیتی، انسان موجودی است که از طریق تعامل با محیط و پردازش اطلاعات، جهان خود را می‌سازد. در این ساحت، مفاهیمی چون «خودکارآمدی»، «تفکر انتقادی» و «هوش هیجانی» به عنوان ابزارهای موفقیت در زندگی فردی و اجتماعی تعریف می‌شوند. برخلاف فقه که بر «تکلیف الهی» تمرکز دارد، روانشناسی تربیتی بر «نیازهای روانی» و «تعادل‌جویی» متربی تأکید می‌ورزد. این دانش با ارائه تکنیک‌های دقیق آموزشی مانند «یادگیری معکوس» یا «شرطی‌سازی عامل»، به دنبال بهبود عملکرد انسانی در بستر فرهنگ و جامعه است (باقری، ۱۳۹۹).

تحلیل فقهی ساختار شخصیت و ساحت‌های وجودی انسان

در نظام فقه تربیتی، شخصیت انسان نه یک پدیده تک‌بعدی، بلکه ترکیبی پیچیده از ساحت‌های مادی و مجرد است که حول محور «قلب» و «عقل» سازمان‌یافته است. از منظر فقه، شخصیت دارای یک هسته ثابت به نام «فطرت» است که تمایل به نیکی و کمال دارد، اما در عین حال، «نفس اماره» نیز به عنوان یک عامل درونی، گرایش به لذات آنی و انحراف را نمایندگی می‌کند. فقه تربیتی با تفکیک میان این ساحت‌ها، احکام خود را به گونه‌ای وضع کرده است که میان نیازهای غریزی (مانند تغذیه و ازدواج) و نیازهای متعالی (مانند عبادت و ایثار) توازن برقرار کند. در این پارادایم، شخصیت سالم، شخصیتی است که در آن «عقل عبادی» بر «خواهش‌های نفسانی» حاکم باشد و رفتارها بر اساس موازین شرعی تنظیم گردند.

یکی از جنبه‌های متمایز فقه در تبیین شخصیت، توجه به «وراثت» و «لقمه حلال» به عنوان عوامل زمینه‌ساز در شکل‌گیری شاکله انسانی است. فقه مدعی است که طهارت باطنی والدین و رعایت موازین شرعی در تغذیه، بستری را فراهم می‌کند که بذر تربیت در آن بهتر نمو یابد. علاوه بر این، فقه شخصیت را در گرو «عمل» می‌داند؛ به این معنا که تکرار اعمال صالح، باعث ایجاد «ملکات» یا صفات پایدار در روح می‌شود که شاکله فرد را می‌سازد. این نگاهِ کنش‌محور به شخصیت، نشان می‌دهد که از منظر فقه، انسان همواره در حال «شدن» و بازسازی هویت خویش از طریق انجام تکالیف الهی است (قیصری گودرزی، ۱۳۹۹).

تبیین روانشناختی یادگیری و مکانیزم‌های تغییر رفتار

روانشناسی تربیتی برخلاف فقه که بر لایه‌های باطنی تمرکز دارد، شخصیت و رفتار را محصول فرآیندهای «شناختی» و «محیطی» می‌داند. در این دانش، یادگیری به عنوان «تغییر نسبتاً پایدار در توان بالقوه رفتار در اثر تجربه» تعریف می‌شود. مکاتب مختلف روانشناسی، هر یک از زاویه‌ای به این موضوع نگریسته‌اند؛ رفتارگرایان بر نقش «تقویت‌کننده‌ها» و «شرطی‌سازی» در شکل‌دهی به عادت‌ها تأکید دارند، در حالی که روانشناسان شناختی، یادگیری را فرآیند پردازش اطلاعات، ذخیره‌سازی در حافظه و بازنمایی ذهنی می‌بینند. در این نگاه، شخصیت مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری و ساختارهای ذهنی است که در تعادل با محیط شکل گرفته است.

در روانشناسی تربیتی، تغییر رفتار با استفاده از تکنیک‌هایی نظیر «حساسیت‌زدایی نظام‌مند»، «ایجاد انگیزه درونی» و «یادگیری اکتشافی» صورت می‌گیرد. هدف اصلی در اینجا، توانمندسازی متربی برای حل مسائل زندگی و سازگاری با محیط است. بر خلاف فقه که هدف را در «قرب الهی» می‌جوید، روانشناسی بر «بهداشت روان»، «خودشکوفایی» و «افزایش کارایی فردی» تمرکز دارد. روانشناسی تربیتی با تکیه بر ابزارهای سنجش، نقاط قوت و ضعف یادگیری را شناسایی کرده و با ارائه مداخلات آموزشی، سعی در اصلاح اختلالات رفتاری و بهینه‌سازی مسیر رشد دارد تا فرد بتواند به حداکثر پتانسیل خود در زندگی دست یابد (باقری، ۱۳۹۹).

واکاوی فقهی حقوق و وظایف متقابل مربی و متربی

فقه تربیتی برخلاف رویکردهای صرفاً توصیفی، یک نظام «حقوقی–تکلیفی» را در فضای آموزشی ترسیم می‌کند. در این نگاه، رابطه میان معلم و شاگرد یا والدین و فرزند، تنها یک قرارداد اجتماعی نیست، بلکه پیوندی است که تحت ولایت الهی تعریف می‌شود. فقه برای

مربی «حق ولایت و اشراف» قائل است، اما این ولایت را مشروط به رعایت «مصلحت متربی» و حفظ کرامت انسانی او می‌داند. از منظر فقهی، مربی وظیفه دارد علومی را که برای سعادت متربی ضروری است (مانند احکام ضروری و عقاید) به او بیاموزد و در صورت کوتاهی، ضامن است(رضایی، ۱۳۹۴).

در سوی دیگر، متربی نیز واجد حقوقی بنیادین است. حقِ برخورداری از محبت، حقِ سوال کردن، و حقِ امنیت روانی و جسمی از جمله مواردی است که در فقه تربیتی بر آن‌ها تأکید شده است. برای مثال، فقه در بحث «تأدیب»، مرزهای بسیار دقیقی را برای مربی تعیین کرده است؛ هرگونه تنبیه که منجر به آسیب جسمی (قرمزی یا کبودی پوست) شود، نه تنها حرام است بلکه موجب پرداخت «دیه» می‌گردد. این رویکرد نشان می‌دهد که فقه، تربیت را در بستری از عدالت و مسئولیت‌پذیری دوجانبه می‌بیند که در آن مربی در برابر خداوند و متربی پاسخگوست (رزاقی، ۱۳۹۷).

روانشناسیِ رابطه معلم و شاگرد؛ تعامل عاطفی و فضای یادگیری

در روانشناسی تربیتی، تمرکز از «حقوق و تکالیف» به سمت «کیفیت تعامل» و «جو روانی کلاس» تغییر می‌یابد. روانشناسان معتقدند که یادگیریِ موثر تنها در فضایی رخ می‌دهد که میان مربی و متربی «رابطه انسانیِ مثبت» برقرار باشد. در این دانش، مفاهیمی چون «پذیرش بی قید و شرط» (رویکرد راجرز) و «حمایت عاطفی» به عنوان متغیرهای اصلی در انگیزش متربی شناخته می‌شوند. روانشناسی تربیتی به مربی می‌آموزد که چگونه با درک تفاوت‌های فردی و نیازهای روانی، اضطراب را در محیط آموزشی کاهش داده و اشتیاق به یادگیری را جایگزین آن کند(گاردنر، ۲۰۲۳).

یکی از مباحث محوری در این بخش، «مدیریت رفتار» از طریق ابزارهای غیرقهرآمیز است. روانشناسی تربیتی به جای تمرکز بر مجازات (که در فقه به عنوان آخرین راهکار مطرح است)، بر «تقویت رفتارهای مطلوب» و «نادیده گرفتن رفتارهای نامطلوبِ جزئی» تأکید دارد. از منظر روانشناختی، مربی یک «تسهیل‌گر» است که وظیفه دارد داربست‌های ذهنی (Scaffolding) لازم را برای رشد متربی فراهم کند. این نگاه، رابطه مربی و متربی را یک رابطه «همکارانه» برای کشف دانش می‌بیند که هدف آن به حداقل رساندن سلطه مربی و حداکثر کردن خودفرمانی متربی است (ناربی، ۲۰۲۳).

قلمرو مشترک؛ اخلاق حرفه‌ای و صیانت از حریم متربی

در نقطه تلاقی فقه و روانشناسی، موضوع «اخلاق حرفه‌ای» برجسته می‌شود. فقه با تکیه بر مفاهیمی چون «تقوا» و «امانت‌داری»، مربی را مکلف به صیانت از اسرار متربی می‌کند. روانشناسی نیز با تأکید بر «رازداری» و «عدم سوءاستفاده از قدرت»، به دنبال حفظ سلامت روان متربی است. در اینجا، فقه «مبنای قدسی» اخلاق را فراهم می‌کند و روانشناسی «کدهای رفتاری» و استانداردهای ارتباطی را برای مربی تدوین می‌نماید. این هم‌افزایی باعث می‌شود که محیط تربیتی به فضایی امن، اخلاقی و در عین حال علمی تبدیل شود که در آن رشد همه جانبه انسان تضمین گردد (خسروپناه، ۱۳۹۷).

روش‌شناسی استنباط در فقه تربیتی؛ از متن تا حکم

روش‌شناسی فقه تربیتی بر پایه «اجتهاد» استوار است که فرآیندی ضابطه‌مند برای استخراج احکام از منابع وحیانی است. در این دانش، فقیه با بهره‌گیری از علوم پیش‌نیاز مانند اصول فقه، لغت، تفسیر و حدیث، به واکاوی ادله می‌پردازد. بر خلاف علوم تجربی که بر مشاهده تکیه دارند، در فقه تربیتی، «نص» (قرآن و سنت) منبع اصلی معرفت است. فقیه تربیتی تلاش می‌کند تا با تحلیل دلالی آیات و روایات، گزاره‌های تربیتی را استخراج کرده و آن‌ها را در قالب احکام پنج‌گانه (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه) عرضه نماید.

علاوه بر نقل، «عقل» نیز به عنوان یکی از منابع چهارگانه، نقش میانجی را ایفا می‌کند. عقل در فقه تربیتی هم در مقام استنباط (درک ملاکات احکام) و هم در مقام انطباق (تطبیق کلیات بر مصادیق جدید آموزشی) کاربرد دارد. این روش‌شناسی به فقه اجازه می‌دهد تا علیرغم ثبات منابع اولیه، در برابر مسائل مستحدثه تربیتی (مانند آموزش‌های نوین و تکنولوژی‌های رفتاری) پویا باقی بماند. در واقع،

روش‌شناسی فقهی، یک حرکتِ رفت‌وبرگشتی میان «متن مقدس» و «واقعیت‌های تربیتی» است تا پاسخی الهی برای نیازهای معاصر بیابد (اعرافی، ۱۳۹۵).

روش تحقیق در روانشناسی تربیتی؛ از فرضیه تا قانون

در مقابل، روش‌شناسی روانشناسی تربیتی کاملاً «تجربی» و «پوزیتیویستی» یا «پس‌وپوزیتیویستی» است. در این حوزه، دانش از طریق مشاهده، آزمایش و تحلیل آماری تولید می‌شود. روانشناس تربیتی با طرح فرضیه درباره یک پدیده (مثلاً تأثیر پاداش بر یادگیری)، به جمع‌آوری داده‌های عینی می‌پردازد و از طریق روش‌های آزمایشگاهی یا میدانی، درستی یا نادرستی آن را بررسی می‌کند. در این نگاه، حقیقت چیزی است که قابل اندازه‌گیری، تکرار و ابطال‌پذیری باشد.

روانشناسی تربیتی از روش‌های متنوعی چون «مطالعات طولی» برای بررسی رشد متربی در طول زمان، و «روش‌های کیفی» مانند پدیدارشناسی برای درک تجربیات زیسته دانش‌آموزان بهره می‌برد. برخلاف فقه که به دنبال «تکلیف الهی» است، روانشناسی به دنبال کشف «روابط علی و معلولی» میان متغیرهاست. این دانش نه بر اساس حجیتِ قولِ شارع، بلکه بر اساس شواهدِ تجربی اعتبار می‌یابد. این تفاوت روش‌شناختی باعث می‌شود که یافته‌های روانشناسی همواره در معرض تغییر و اصلاح باشند، در حالی که اصول فقهی از ثبات و حجیت شرعی برخوردارند (شانک، ۲۰۲۳).

تحلیل تطبیقی ابزارها؛ وحی، عقل و تجربه

در این بخش پایانی از تبیین روش‌شناختی، به این نتیجه می‌رسیم که تعارض میان فقه و روانشناسی در بسیاری از موارد، ناشی از تفاوت در «ابزار شناخت» است. فقه بر «وحی» و «عقل قدسی» تکیه دارد و روانشناسی بر «حس» و «عقل ابزاری». با این حال، در یک نگاه جامع، این سه ابزار می‌توانند در طول یکدیگر قرار گیرند. عقل به عنوان وجه مشترک، می‌تواند میان یافته‌های قطعی تجربی و ظواهر دینی پل بزند.

در واقع، فقه تربیتی می‌تواند از «تجربه» به عنوان ابزاری برای «موضوع‌شناسی» استفاده کند و روانشناسی می‌تواند از «وحی» به عنوان منبعی برای «فرضیه‌سازی» بهره ببرد. این هم‌افزایی روش‌شناختی، مانع از قشری‌گری در فقه و مادی‌گراییِ صرف در روانشناسی می‌شود و راه را برای تولید «علوم انسانی اسلامی» هموار می‌سازد که در آن هم جایگاه قدسی انسان محفوظ است و هم از دستاوردهای علمی بشر به نحو احسن استفاده می‌شود (امینی، ۱۳۹۰).

تربیت عقلانی؛ از تعقل فقهی تا مهارت‌های تفکر انتقادی

در فقه تربیتی، «عقل» نه تنها ابزاری برای درک احکام، بلکه یکی از ساحت‌های اساسی تربیت است. تربیت عقلانی در فقه به معنای شکوفاسازی قوه تمیز میان حق و باطل و تسلط بر قوای نفسانی است. فقه با تأکید بر ضرورت «طلب علم» و «تفکر»، متربی را مکلف می‌کند که از تقلید کورکورانه پرهیز کرده و مبانی اعتقادی خود را بر پایه برهان استوار سازد. در این نظام، عقلِ مطلوب، «عقلِ معیشت» به معنای مادی آن نیست، بلکه عقلی است که راهنمای انسان به سوی بندگی خداوند باشد.

در مقابل، روانشناسی تربیتی تربیت عقلانی را در قالب «رشد شناختی» و «تقویت تفکر انتقادی» تبیین می‌کند. از منظر روانشناسان، تربیت عقلانی یعنی توانمندسازی متربی برای پردازش دقیق اطلاعات، حل مسائل پیچیده و تصمیم‌گیری بر اساس شواهد منطقی. در حالی که فقه بر «جهت‌گیری عقل» به سوی کمال تمرکز دارد، روانشناسی بر «کارایی عقل» و فرآیندهای عالی ذهنی مانند حافظه، ادراک و استدلال تأکید می‌ورزد. هم‌افزایی این دو می‌تواند منجر به مدلی شود که در آن عقل هم از نظر ابزاری (مهارت‌های تفکر) و هم از نظر غایی (هدایت‌گری) رشد یابد (باقری، ۱۳۹۹).

تربیت اخلاقی و عبادی؛ ملکات قدسی در برابر سازگاری اجتماعی

ساحت تربیت اخلاقی در فقه تربیتی، با مفهوم «تزکیه نفس» گره خورده است. فقه با وضع احکام در باب فضایل و رذایل، چارچوبی را فراهم می‌کند که در آن متربی با انجام مداوم اعمال صالح، صفات نیکو را در جان خود نهادینه کند. در فقه، اخلاق جدای از دین نیست؛ بلکه انجام تکالیف عبادی (مانند نماز) خود بزرگترین کارخانه تربیت اخلاقی و بازدارنده از فحشا و منکر تلقی می‌شود. هدف نهایی در اینجا، رسیدن به مقام «آدمیت» و کسب رضایت الهی است.

روانشناسی تربیتی اما اخلاق را بیشتر از منظر «رشد اخلاقی» (مانند نظریه کلبرگ) و «سازگاری اجتماعی» مطالعه می‌کند. در این حوزه، هدف این است که متربی از مراحل پیش قراردادی (ترس از مجازات) به مراحل پس قراردادی (پایبندی به اصول اخلاقی جهانی) برسد. روانشناسی بر این باور است که اخلاق محصول تعاملات اجتماعی و درونی‌سازی ارزش‌های فرهنگی است. در حالی که فقه بر ریشه‌های آسمانی اخلاق تأکید دارد، روانشناسی به فرآیندهای بیرونی و روانیِ شکل‌گیری وجدان می‌پردازد. تلفیق این دو رویکرد به مربی کمک می‌کند تا بداند در هر سن، چگونه مفاهیم عمیق اخلاقی فقهی را با زبانِ متناسب با رشدِ روانی کودک به او منتقل کند (مطهری، ۱۳۹۸).

تربیت بدنی و زیستی؛ سلامت جسم به مثابه مقدمه کمال

فقه تربیتی برخلاف برخی نگاه‌های صوفیانه، اهمیت ویژه‌ای برای «جسم» قائل است. احکام فقهی درباره طهارت، تغذیه حلال و پاکیزه، و نهی از اضرار به نفس، نشان‌دهنده توجه این دانش به ساحت زیستی انسان است. از منظر فقه، بدن مَرکب روح است و حفظ سلامت آن برای انجام تکالیف الهی واجب است. روانشناسی تربیتی نیز در هماهنگی با علوم اعصاب، بر تأثیر مستقیم سلامت جسمانی، تغذیه و ورزش بر فرآیندهای یادگیری و تمرکز تأکید دارد.

در این ساحت، هر دو دانش بر ضرورت هماهنگی میان خانه و مدرسه در تنظیم سبک زندگی متربی اتفاق نظر دارند. فقه با ارائه الگوهای تغذیه‌ای و بهداشتی، و روانشناسی با تبیین پیوند میان آمادگی جسمانی و پیشرفت تحصیلی، بستری را فراهم می‌کنند که در آن متربی با برخورداری از جسمی سالم، آمادگی بیشتری برای دریافت آموزش‌های فکری و معنوی پیدا کند. این نگاه جامع‌نگر، مانع از تک‌بعدی شدن فرآیند تربیت می‌گردد (اعرافی، ۱۳۹۵).

مدل مفهومی تعامل فقه تربیتی و روانشناسی (سنتز نهایی)

بر اساس یافته‌های تفصیلی در بخش‌های پیشین، می‌توان یک مدل تعاملی میان فقه و روانشناسی ترسیم کرد که در آن، نه فقه نادیده گرفته می‌شود و نه یافته‌های قطعی روانشناسی طرد می‌گردند. در این مدل، فقه تربیتی وظیفه «جهت‌دهی غایی» و «تعیین چارچوب‌های ارزشی» را بر عهده دارد؛ یعنی مشخص می‌کند که انسان «چه مسیری» را باید طی کند و «مرزهای حلال و حرام» در تربیت کجاست. در مقابل، روانشناسی تربیتی نقش «ابزارشناسی» و «روش‌شناسی اجرایی» را ایفا می‌کند؛ یعنی تبیین می‌کند که با توجه به ساختار ذهن و روان، «چگونه» می‌توان به آن اهداف فقهی دست یافت.

این هم‌افزایی در سه سطح تجلی می‌یابد: ۱. سطح مبانی: فقه با ارائه اصل «فطرت»، به روانشناسی عمق می‌بخشد تا از نگاه مادی محض فاصله بگیرد. ۲. سطح اصول: روانشناسی با تبیین «تفاوت‌های فردی»، به فقه کمک می‌کند تا احکام کلی را بر مصادیق جزئی به درستی تطبیق دهد. ۳. سطح روش‌ها: فقه با ارائه روش‌های «قدسی و معنوی»، و روانشناسی با ارائه روش‌های «فنی و تکنیکی»، یک جعبه ابزار جامع برای مربی فراهم می‌کنند.

تحلیل تطبیقی اصول تربیتی در پارادایم فقه و روانشناسی

۱. اصل غایت‌مندی در برابر اصل کارکردگرایی اصول تربیتی در فقه اسلامی بر پایه ارزش‌های اخلاقی و معنوی ثابتی همچون تقوا، عدالت و صداقت استوار است که مستقیماً از منابع وحیانی استخراج می‌شوند. در این نظام، «اصل غایت‌مندی» حکم می‌کند که هر کنش

تربیتی باید در نهایت به اهداف عالی معنوی و قرب الهی منجر شود. برای مثال، آموزش توحید تنها یک انتقال دانش نیست، بلکه روشی برای تقویت ایمان و پیوند دادن بنده با خالق است. در مقابل، اصول روانشناسی تربیتی بیشتر بر مفاهیمی چون «کارکردگرایی» و «اثربخشی عملی» تمرکز دارند. در حالی که فقه بر «چه باید باشد» (تکلیف شرعی) تأکید می‌ورزد، روانشناسی به «چه چیزی مؤثر است» (نتیجه تجربی) توجه دارد تا فرآیند یادگیری را بر اساس نیازهای دنیوی و خودشکوفایی فردی بهینه سازد (ساعی، ۱۳۸۳).

۲. اصل رشد تدریجی و مراحل شناخت در روانشناسی تربیتی، اصل رشد تدریجی بر پایه نظریاتی مانند مراحل رشد پیاژه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به این معنا که آموزش باید با ساختارهای شناختی و بیولوژیک کودک در هر مرحله (از حسی–حرکتی تا انتزاعی) هماهنگ باشد. فقه تربیتی نیز به نوعی با این اصل همسو است، اما آن را در قالب «مراحل تکالیف شرعی» و «آمادگی تدریجی» تبیین می‌کند. برای نمونه، در سیره معصومین (ع)، آموزش مفاهیم عبادی مانند نماز به صورت مرحله‌بندی شده و متناسب با سن کودک توصیه شده است تا از دلزدگی جلوگیری شود. این اشتراک نشان می‌دهد که هر دو حوزه بر لزوم رعایت ظرفیت‌های متربی اتفاق نظر دارند، هرچند فقه این تدریج را راهی برای «نهادینه‌سازی ملکه تقوا» می‌داند و روانشناسی آن را ابزاری برای «سازگاری بهتر با محیط» تلقی می‌کند (زاهدی، ۱۳۸۵).

۳. اصل انگیزش: پاداش‌های متعالی در برابر تقویت‌کننده‌های تجربی یکی از محوری‌ترین اصول در روانشناسی تربیتی، «اصل انگیزش» است که بر استفاده از تقویت‌کننده‌های مثبت و منفی (مانند نظریه اسکینر) برای شکل‌دهی به رفتار تأکید دارد. فقه تربیتی نیز از ابزار انگیزش به شکلی عمیق‌تر در قالب سیستم «ثواب و عقاب» بهره می‌برد. تفاوت اصلی در اینجاست که در روانشناسی، انگیزش غالباً بر نیازهای درونی دنیوی و پاداش‌های ملموس متمرکز است، اما در فقه، انگیزش اسلامی بر پاداش‌های اخروی و رضایت الهی تکیه دارد که پایداری بیشتری در رفتار ایجاد می‌کند. با این حال، در تربیت کاربردی، فقه اجازه می‌دهد از تشویق‌های مادی نیز به عنوان مقدمه‌ای برای رسیدن به انگیزه‌های عالی‌تر استفاده شود تا ارزش‌های دینی در جان متربی ریشه بدواند (سیف، ۱۳۸۷).

۴. اصل فردگرایی و تفاوت‌های فردی روانشناسی تربیتی مدرن بر اصل «تفاوت‌های فردی» تأکید وافری دارد و معتقد است برنامه‌های آموزشی باید بر اساس استعدادها و سبک‌های یادگیری هر فرد شخصی‌سازی شود. در مقابل، اصول فقهی به دلیل ماهیت عام شریعت، تمایل به ارائه قواعد کلی و یکسان برای همگان دارند. با این حال، فقه تربیتی با پذیرش قاعده «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه»، به تفاوت در ظرفیت‌های وجودی انسان‌ها اذعان دارد. در واقع، فقه اصول و ارزش‌ها را ثابت می‌بیند، اما در مقام اجرا و «ولایت تربیتی»، به مربی اجازه می‌دهد تا با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص متربی، روش‌های متفاوتی را برای رسیدن به آن اصول واحد به کار گیرد. این رویکرد به معنای انعطاف‌پذیری در روش ضمن حفظ ثبات در اصول اخلاقی است (جوادی آملی، ۱۳۹۷).

روش‌های تربیتی؛ از الگوهای وحیانی تا تکنیک‌های رفتاری

۱. روش الگودهی و یادگیری مشاهده‌ای یکی از مؤثرترین روش‌های مشترک میان فقه تربیتی و روانشناسی، استفاده از «الگو» در فرآیند تربیت است. در فقه تربیتی، روش الگویی (تأسی) ریشه در قرآن کریم و سیره معصومین (ع) دارد که پیامبر اکرم (ص) را به عنوان «اسوه حسنه» معرفی می‌کند. این روش بر این فرض استوار است که متربی از طریق مشاهده رفتار مربی، ارزش‌ها را درونی‌سازی می‌کند. در روانشناسی تربیتی نیز، آلبرت بندورا با نظریه «یادگیری اجتماعی»، بر اهمیت الگوهای رفتاری و تقویت‌های جانشینی تأکید می‌ورزد. تفاوت در اینجاست که در فقه، الگوها «معصوم» یا «انسان‌های کامل» هستند که جهت‌گیری الهی دارند، اما در روانشناسی، الگو می‌تواند هر فرد نافذی باشد که رفتار او منجر به یادگیری شود. فقه معتقد است الگو باید از نظر اخلاقی واجد صلاحیت شرعی باشد تا یادگیری به انحراف نیانجامد (اعرافی، ۱۴۰۰).

۲. روش تمرین و تکرار در شکل‌گیری ملکات اخلاقی و عادت‌ها در فقه تربیتی، بسیاری از تکالیف عبادی مانند نماز و روزه از طریق روش «تمرین و استمرار» در دوران کودکی نهادینه می‌شوند تا در سن بلوغ به یک «ملکه» درونی تبدیل گردند. این فرآیند دقیقاً با مفهوم «تشکیل عادت» در مکتب رفتارگرایی روانشناسی همخوانی دارد. روانشناسان تربیتی معتقدند تکرار یک رفتار در حضور تقویت‌کننده‌ها، منجر به پایداری آن در ساختار عصبی و رفتاری فرد می‌شود. با این حال، فقه تربیتی فراتر از عادت‌زدگی رفتاری، بر «حضور قلب» و

«نیت» تأکید دارد؛ یعنی تکرار نباید منجر به رفتار مکانیکی شود، بلکه باید زمینه‌ساز رشد آگاهی و بیداری معنوی متربی باشد تا عمل از پوسته به هسته برسد (باقری، ۱۳۹۹).

۳. روش موعظه، خطابه و تغییر نگرش روش‌های کلامی در فقه تربیتی جایگاه ویژه‌ای دارند؛ «موعظه حسنه» به عنوان روشی برای نفوذ در قلب و عاطفه متربی شناخته می‌شود که هدف آن بیدار کردن فطرت خفته است. در مقابل، روانشناسی تربیتی در رویکردهای شناختی، از روش‌های «گفتگومحور» و «حل مسئله» برای تغییر ساختارهای ذهنی و طرحواره‌های متربی استفاده می‌کند. در حالی که روانشناسی بر اقناع عقلانی و پردازش اطلاعات تمرکز دارد، فقه در روش موعظه، توازن میان عقل و عاطفه (خوف و رجا) را مد نظر قرار می‌دهد تا اراده متربی را برای عمل صالح برانگیزد. فقه بر این باور است که کلام مربی زمانی نافذ خواهد بود که خود به آن عامل باشد، اصلی که در روانشناسی تحت عنوان «همسانی رفتار و گفتار مربی» مورد مطالعه قرار می‌گیرد (خسروپناه، ۱۳۹۷).

۴. روش مدیریت محیط و تغییر موقعیت هر دو نظام فکری بر تأثیر شگرف محیط بر تربیت تأکید دارند. فقه تربیتی با احکامی همچون «هجرت از محیط گناه» یا «حضور در مساجد و مجالس صالحین»، به دنبال مهندسی محیطی است تا محرک‌های منفی حذف و محرک‌های کمال‌آفرین جایگزین شوند. روانشناسی تربیتی نیز با مفهوم «مهندسی رفتار» و «تغییر موقعیت»، معتقد است با تغییر متغیرهای محیطی می‌توان یادگیری را تسهیل کرد. تفاوت در اینجاست که فقه، محیط را بستری برای «ابتلا و آزمایش» می‌بیند که انسان باید در آن آگاهانه انتخاب کند، اما روانشناسی گاه محیط را چنان قدرتمند می‌بیند که اراده فرد را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در نگاه فقهی، مدیریت محیط ابزاری برای حمایت از اراده آزاد انسان است، نه سلب آن (مطهری، ۱۳۹۸).

چالش‌های نوین، هم‌افزایی پارادایمیک و نتیجه‌گیری

مواجهه با چالش‌های عصر مدرن و تکنولوژی یکی از مسائل مستحدثه که در رساله حاضر به آن پرداخته شده، مدیریت تربیتی در فضای مجازی و ظهور هوش مصنوعی است. فقه تربیتی در این ساحت با استخراج احکام حفظ حریم خصوصی، حرمتِ اضرار به غیر و لزوم حفظ کرامت انسانی در فضای دیجیتال، چارچوبی اخلاقی ارائه می‌دهد. روانشناسی تربیتی نیز با تحلیل تأثیرات این فضا بر تمرکز، حافظه و سلامت روان متربی، ابزارهای کنترلی و یادگیریِ بهینه را پیشنهاد می‌کند. هم‌افزایی این دو در اینجا بدین صورت است که فقه «جهت‌گیری ارزشی» را تعیین کرده و روانشناسی «سازوکارهای اجرایی» را برای صیانت از روان متربی در برابر آسیب‌های نوین فراهم می‌آورد (اعرافی، ۱۴۰۰).

هم‌افزایی در حوزه تفاوت‌های فردی و عدالت آموزشی در حالی که روانشناسی تربیتی بر اساس آزمون‌های استاندارد به شناسایی ناتوانی‌های یادگیری یا استعدادهای درخشان می‌پردازد، فقه تربیتی با اصل «تکلیف به قدر وسع»، مبنای حقوقی و اخلاقیِ مراعات این تفاوت‌ها را پی‌ریزی می‌کند. این پژوهش نشان داد که تلفیق این دو دیدگاه منجر به شکلی از «عدالت تربیتی» می‌شود که در آن نه تنها به نیازهای مادی و شناختی متربی پاسخ داده می‌شود، بلکه رشد معنوی او نیز متناسب با ظرفیت‌های وجودی‌اش (فطرت) مورد حمایت قرار می‌گیرد. در واقع، روانشناسی به فقه کمک می‌کند تا «موضوع‌شناسی» دقیق‌تری از ظرفیت‌های انسان داشته باشد و فقه به روانشناسی کمک می‌کند تا از افتادن در دام نسبی‌گرایی اخلاقی مصون بماند (باقری، ۱۳۹۹).

نتیجه‌گیری

این پژوهش که با هدف واکاوی تطبیقی فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی تدوین شد، به این نتیجه کلیدی دست یافت که تعارض میان این دو قلمرو، بیش از آنکه ماهوی باشد، ناشی از تفاوت در سطوح تحلیل است. فقه به دنبال «سعادت ابدی» و روانشناسی به دنبال «بهداشت روان و کارایی» است؛ اما از آنجا که سعادت اخروی از مجرای زندگی دنیوی می‌گذرد، این دو هدف در طول یکدیگر قرار دارند. یافته‌های مقاله نشان داد که فقه تربیتی واجد ظرفیت‌های بی‌بدیلی در حوزه حقوق تربیتی و اخلاق حرفه‌ای است که می‌تواند خلأهای اخلاقی در مدل‌های روانشناختیِ سکولار را پوشش دهد.

همچنین تحلیل تطبیقی انجام شده در این مقاله نشان می‌دهد که فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی، علی‌رغم تفاوت در خاستگاه‌های معرفت‌شناختی (وحی در برابر تجربه)، در مقام عمل می‌توانند به عنوان مکمل یکدیگر عمل کنند. فقه تربیتی با ارائه

یک «نظام غایتمند» و تعریف غایت کمال انسانی، خلأ معنایی در روانشناسی سکولار را پر می‌کند. از سوی دیگر، روانشناسی تربیتی با ارائه «روش‌های عینی و تجربی»، به اجرایی شدن احکام تربیتی در متن جامعه و مدارس کمک شایانی می‌نماید. الگوی پیشنهادی این تحقیق، «تعاملِ ابزاری–غایی» است؛ بدین معنا که روانشناسی به عنوان ابزارِ کشف مکانیزم‌های یادگیری در خدمت تحقق اهداف متعالی فقه قرار گیرد. تنها در این صورت است که می‌توان به یک مدل «تربیت اسلامی بومی» دست یافت که هم به نیازهای فطری و هم به الزامات زیستی و اجتماعی انسان معاصر پاسخگو باشد. همچنین، مشخص گردید که روانشناسی تربیتی با تکیه بر ابزارهای دقیقِ سنجش و شناخت مراحل رشد، می‌تواند به عنوان «موضوع‌شناس» برای فقیه عمل کند. به عبارت دیگر، بسیاری از احکام فقهی که منوط به توانایی و وسع متربی هستند، تنها با یاری گرفتن از یافته‌های روانشناسی قابل اجرا و پیاده‌سازی دقیق در نظام آموزشی خواهند بود. این مقاله تأکید می‌کند که حرکت به سمت «تربیت اسلامی نوین»، مستلزم گفتگوی مستمر میان فقهای تربیتی و روانشناسان متعهد است تا مدلی بومی، علمی و وحیانی برای نسل‌های آینده ترسیم گردد.

پیشنهادات آتی

با توجه به نتایج حاصله، پیشنهادات زیر جهت بهبود نظام تربیتی ارائه می‌گردد:

۱. در حوزه تدوین متون: ضرورت تدوین کتب درسی در رشته‌های علوم تربیتی که مبانی فقهی و یافته‌های روانشناختی را به صورت یکپارچه و غیرتعارضی ارائه دهند.

۲. در حوزه مشاوره: بهره‌گیری از مشاورانی که علاوه بر تسلط بر تکنیک‌های روان‌شناختی، با مبانی فقه تربیتی آشنا باشند تا بتوانند مشاوره‌هایی همسو با هویت دینی متربیان ارائه دهند.

۳. در حوزه سیاست‌گذاری: نهادهای آموزشی نظیر آموزش و پرورش باید از مدل‌های «تربیت تمام‌ساحتی» استفاده کنند که در آن ساحت‌های عبادی (فقهی) و ساحت‌های زیستی–شناختی (روانشناختی) به صورت متوازن رشد یابند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل کیفی و نگارش اولیه مقاله.

نویسنده دوم: نظارت علمی، تحلیل نهایی، ویرایش مقاله و پاسخگویی به داوری‌ها

نویسنده سوم: کمک در طراحی روش‌شناسی و کدگذاری داده‌ها

نویسنده چهارم: مشاوره در بخش‌های نظری و ویرایش نهایی متن

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۶). فقه و تربیت در نظام اسلامی. قم: مرکز نشر اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۶). فقه و تربیت در نظام اسلامی. قم: اسراء.

احمدزاده، ح(۱۴۰۳). روش‌های تربیتی در قرآن. *مجله پژوهش‌های اسلامی*، ۱۲(۲)، ۱۵–۴۰.

امیدوار، م(۱۴۰۳). کاربرد نظریه‌های روانشناختی در نظام آموزشی ایران. *فصلنامه روانشناسی تربیتی*، ۱۲(۳)، ۱۰–۳۵.

باقری، خ(۱۴۰۲). فلسفه تربیت اسلامی. قم: انتشارات سمت.

رحیمی، م(۱۴۰۳). نقش الگوسازی در فقه تربیتی. *فصلنامه فقه و تربیت*، ۸(۱)، ۳۰–۵۵.

مطهری، م(۱۴۰۳). تربیت و تعلم در اسلام. تهران: انتشارات صدرا.

اعرافی علیرضا. (۱۳۹۵). روشهای تربیت»، قم، موسسه اشراق و عرفان.

اعرافی، علیرضا، موسوی، سیدنقی. (۱۳۹۲). تربیت اعتقادی فرزندان از منظر فقه، *کاوشی نو در فقه اسلامی*، تابستان ۱۳۹۲، ش۲.

رزاقی، هادی. (۱۳۹۷). دخالت مربی و اراده متربی و مسئله استقلال تربیتی، *مجله اسلام و پژوهشهای تربیتی*، پاییز و زمستان ، ش۲۰

رضایی، غلامحسین، (۱۳۹۴). «روشهای تربیت کودک تا هفت سالگی در اندیشه امام علی (ع)»، *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت، اسلامی*، تابستان ۹۴، ش۲۷.

قیصری گودرزی، کیومرث اصول تربیت توحیدی در دوره کودکی مرحله تادیب»، *فصلنامه علمی تربیت اسلامی*، تابستان ۱۳۹۹، ش ۳۲.

موسوی، سیدنقی، (۱۳۹۵). درآمدی بر فلسفه فقه تربیتی، *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی*، بهار ۹۵، ش ۳۰.

زاهدی، مرتضی؛ نظریه تربیتی اسلام، تهران، مؤسسه صابره، ۱۳۸۵ش.

ساعی، میر محمود. (۱۳۸۳). اخلاق وتربیت اسلامی. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

سمیر، یونس. (۱۳۹۲). الفبای تربیت اسلامی، مترجم، عبدالرحمن، حکیمزا. کابل: انتشارات رسالت.

صمدی، معصومه. (۱۳۹۱). مبانی واصول وروشهای تربیت اخلاقی در سیره

امینی، ابراهیم. تربیت؛ قم: بوستان کتاب، چاپ هفتم، ۱۳۹۰.

احمدی، ن. (۱۳۹۹). روان‌شناسی تربیتی: نظریه‌ها و کاربردها. تهران: نشر دانشگاهی.

سیف، علی اکبر. (۱۳۸۷). رفتار درمانی وروان درمانی، انتشارات : دوران.

References

Amini, I. (2011). Tarbiyat (Education) (7th ed.). Qom: Bustan-e Ketab.

Ahmadi, N. (2020). Educational psychology: Theories and applications. Tehran: Nashr-e Daneshgahi.

Ahmadzadeh, H. (2024). Educational methods in the Qur'an. *Journal of Islamic Studies Research*, 12(2), 15–40.

Arafi, A. (2016). Methods of education. Qom: Ishraq va Erfan Institute.

Arafi, A., & Mousavi, S. N. (2013). Children's doctrinal education from the perspective of jurisprudence. *New Explorations in Islamic Jurisprudence*, (2), Summer issue.

Bagheri, K. (2023). Philosophy of Islamic education. Qom: SAMT Publications.

Gardner, H. (2023). Frames of mind: The theory of multiple intelligences. New York: Basic Books.

Javadi Amoli, A. (2017). Fiqh and education in the Islamic system. Qom: Asra Publishing Center.

Narby, A. T. (2023). Positive psychology in education. London: Routledge.

Omidvar, M. (2024). Application of psychological theories in the Iranian educational system. *Quarterly Journal of Educational Psychology*, 12(3), 10–35.

Qeysari-Goudarzi, K. (2020). Principles of monotheistic education in childhood (the stage of discipline). *Journal of Islamic Education*, (32), Summer issue.

Rahimi, M. (2024). The role of modeling in educational jurisprudence. *Journal of Fiqh and Education*, 8(1), 30–55.

Rezaei, G. H. (2015). Methods of child education up to the age of seven in the thought of Imam Ali (A.S.). *Research on Issues of Islamic Education*, (27), Summer issue.

Razaghi, H. (2018). The role of the educator's intervention and the learner's will in the issue of educational independence. *Islam and Educational Research Journal*, (20), Autumn Winter.

Saei, M. M. (2004). Islamic ethics and education. Tehran: Payame Noor University Press.

Saif, A. A. (2008). Behavior therapy and psychotherapy. Tehran: Doran Publications.

Samadi, M. (2012). Foundations, principles, and methods of moral education in the prophetic tradition. Tehran

Samir, Y. (2013). The alphabet of Islamic education (A. Hakimzadeh, Trans.). Kabul: Resalat Publications.

Schunk, D. H. (2023). Learning theories: An educational perspective. Boston: Pearson.

Zahedi, M. (2006). The educational theory of Islam. Tehran: Sabereh Institute.

Woolfolk, A. (2020). Educational psychology. Boston: Pearson.

Motahhari, M. (2024). Education and learning in Islam. Tehran: Sadra Publications.

Mousavi, S. N. (2016). An introduction to the philosophy of educational jurisprudence. *Research on Issues of Islamic Education*, (30), Spring issue.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Nature of Sheikh Ubaydollah Shamszini's Uprising During the Reign of Naser al-Din Shah Qajar

Zoleikha Amini

Assistant Professor, Department of History, Seyyed Jamaluddin Asadabadi University, Asadabad, Hamadan, Iran.
Email: z.amini@sjau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 02 September 2025
Received in revised form 04 December 2025
Accepted 16 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Uprising,
Sheikh Ubaydollah,
Naser al-Din Shah,
Iranian State,
Ottoman State

ABSTRACT

Objective: This study examines the nature of Sheikh Ubaydollah Shamszini's uprising in 1297 AH / 1880 CE during the reign of Naser al-Din Shah Qajar, seeking to clarify the position of this movement within the broader socio-political transformations of the Kurdish regions in western Iran. The central question of the article is whether this uprising can be interpreted as a nationalist movement within the early formation of Kurdish nationalism, or whether it should instead be viewed as a protest-driven reaction rooted in traditional structures of power within tribal and Sufi-order-based society.

Method: The research employs a descriptive-analytical approach, drawing upon historical documents, administrative reports, and primary sources to analyze the underlying conditions that shaped the uprising and the objectives pursued by its leadership.

Results: The findings indicate that although some historians have regarded this uprising as one of the earliest manifestations of Kurdish nationalism, historical evidence reveals a lack of nationalist cohesion. The movement was primarily protest-oriented, tribal in character, and grounded in pre-national patterns of social organization. Furthermore, Sheikh Ubaydollah was able to mobilize tribes and rural communities by capitalizing on widespread discontent resulting from economic crisis, famine, oppressive taxation, and border tensions with the Ottoman Empire.

Conclusion: The study concludes that Sheikh Ubaydollah's primary aim was not the establishment of an independent Kurdish state, but rather the removal of oppressive local authorities and the creation of a political unit under Ottoman protection. Ultimately, the uprising was suppressed by the Qajar state due to the betrayal of certain tribal leaders, foreign intervention, and the lack of broad social support. From a historical perspective, the movement represents a transitional phase from traditional power structures toward emerging political models in the late nineteenth century an endeavor exhibiting some identity-based elements, yet not fully reaching the level of a modern national movement.

Cite this article: Amini, Z. (2026). The Nature of Sheikh Ubaydollah Shamszini's Uprising During the Reign of Naser al-Din Shah Qajar. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-18.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2050121.1134

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2050121.1134

Introduction

The Nahrī Sayyids, or the Shamsinān Sheikhs, who trace their lineage to the Abbasids, migrated from Hakkari to the Nahrī region near the Iranian border in the late twelfth century AH. Initially, this family exercised religious influence among the tribes, but gradually, with the expansion of their spiritual authority, they also came to dominate the political sphere of the region. Following the transfer of local rule in Shamsinan in the mid-thirteenth century AH, the Nahri Sayyids particularly Shaykh Taha and subsequently his son, Shaykh ʿUbaydallah emerged as prominent religious and social leaders among the Kurds of Iran and the Ottoman Empire, enjoying widespread respect and influence among the tribal communities**.**During the reign of Moḥammad Shah Qajar, Shaykh Taha established amicable relations with the Iranian government, and in an effort to secure his support, the Shah granted him tiyuls in Margavar as well as annual gifts. Beyond the Shah's Sufi inclinations, this attention stemmed from Iran's need to rely on the influence of border tribes in countering Ottoman threats. The Qajar state sought to prevent the Ottomans from exploiting the Shaykh's cross-border authority against Iranian interests, for as a powerful religious political leader, Shaykh Taha possessed the ability to mobilize Kurdish tribes in support of, or opposition to, either of the two governments**.**

After Shaykh Ṭahas death, both his material and spiritual authority passed to Shaykh Ubaydallah, who, like his father, commanded deep respect and considerable influence among the tribes. Historical sources describe him as an ascetic figure endowed with significant religious authority, widely obeyed by the frontier tribes.

Method

The research employs a descriptive-analytical approach, drawing upon historical documents, administrative reports, and primary sources to analyze the underlying conditions that shaped the uprising and the objectives pursued by its leadership.

Results

The findings indicate that although some historians have regarded this uprising as one of the earliest manifestations of Kurdish nationalism, historical evidence reveals a lack of nationalist cohesion. The movement was primarily protest-oriented, tribal in character, and grounded in pre-national patterns of social organization. Furthermore, Sheikh Ubaydollah was able to mobilize tribes and rural communities by capitalizing on widespread discontent resulting from economic crisis, famine, oppressive taxation, and border tensions with the Ottoman Empire.

Conclusion

The uprising led by Shaykh Ubaydallāh of Shamsinan was a product of the political and social circumstances of his era. By drawing on certain religious teachings, the Shaykh managed to rally a large segment of the local population around himself and, through political promises coupled with assurances of improved living conditions, mobilized their sentiments against the central

government and its representatives in the region. The underlying social conditions, as well as the challenges stemming from existing social relations, significantly influenced the local population's inclination toward this movement**.**

In essence, Shaykh Ubaydallāh, acting in alignment with the beliefs and social demands of the lower strata, guided their social mobilization and transformed their latent potential into a threatening though ultimately unsuccessful anti-government uprising. Although this revolt evolved into a broad and perilous social movement that extended beyond its initial center and affected neighboring areas, it was eventually suppressed**.**

In summary, regarding the nature of Shaykh Ubaydallāh's movement, it can be stated that his primary objective was to protest the prevailing conditions in the Kurdish-inhabited regions of Iran and the Ottoman Empire. He never sought to establish an independent Kurdistan or create a separate state for the Kurds. Religion, moreover, played only a limited role in motivating his actions. Nevertheless, given the trajectory of the uprising and the conduct of the Shaykh's forces, religious elements ultimately became more prominent than the movement's original goal, which was the elimination of oppression and injustice.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ماهیت قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار

زلیخا امینی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیدجمال الدین اسدآبادی، همدان، ایران. رایانامه: z.amini@sjau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
قیام،
شیخ عبیدالله،
ناصرالدین شاه،
دولت ایران،
دولت عثمانی

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی ماهیت قیام شیخ عبیدالله شمزینی در سال ۱۲۹۷ هق / ۱۸۸۰ م در دوران ناصرالدین شاه قاجار می‌پردازد و تلاش می‌کند جایگاه این حرکت را در بستر تحولات اجتماعی-سیاسی مناطق کردنشین غرب ایران تبیین کند.

مسئله اصلی مقاله آن است که آیا این قیام را می‌توان حرکتی ملی‌گرایانه در چارچوب شکل‌گیری ناسیونالیسم کردی دانست یا باید آن را واکنشی اعتراضی و مبتنی بر ساختارهای سنتی قدرت در جامعه عشایری و طریقتی قلمداد کرد.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده و بر پایه اسناد تاریخی، گزارش‌های دیوانی و منابع دست اول به تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری قیام و اهداف رهبری آن می‌پردازد.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که اگرچه برخی مورخان این قیام را از نخستین نمودهای ناسیونالیسم کردی دانسته‌اند، اما شواهد تاریخی از نبود انسجام ملی‌گرایانه حکایت دارد. ماهیت این حرکت بیشتر اعتراضی، قبیله‌ای و مبتنی بر روابط پیش‌ملی‌گرایی بوده است. همچنین شیخ عبیدالله با تکیه بر نارضایتی‌های ناشی از بحران اقتصادی، قحطی، فشارهای مالیاتی و تنش‌های مرزی با دولت عثمانی توانست عشایر و روستاییان منطقه را بسیج کند.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد هدف اصلی شیخ عبیدالله تشکیل دولت مستقل کردی نبود، بلکه رفع ظلم حاکمان محلی و ایجاد واحدی سیاسی تحت حمایت عثمانی مدنظر او بوده است. قیام در نهایت به علت خیانت برخی سران عشایر، مداخله قدرت‌های خارجی و فقدان پایگاه اجتماعی گسترده توسط دولت قاجار سرکوب شد.

از منظر تاریخی، این قیام را می‌توان مرحله‌ای گذار از ساختارهای سنتی قدرت به الگوهای سیاسی جدید در اواخر قرن نوزدهم دانست؛ حرکتی که برخی مؤلفه‌های هویتی داشت اما هنوز به سطح یک جنبش ملی مدرن ارتقا نیافته بود.

استناد: امینی، زلیخا. (۱۴۰۴). ماهیت قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۸-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2050121.1134

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2050121.1134

مقدمه

شیوخ شمزینان[۱] که به سادات نهری نیز معروف‌اند، ریشه آنان به خلفای عباسی برمی‌گردد(روحانی، بابا مردوخ، ۱۳۸۲،۵۴۵) در اواخر سده دوازدهم ه.ق. از ناحیه حکاری به منطقه نهری [۲]که نزدیک به مرزهای ایران در قرار دارد، مهاجرت کردند.

خاندان شیخ عبیدالله در ابتدا میان ایلات و عشایر نفوذ زیادی داشتند. اما به تدریج به دلیل نفوذ معنوی، در میان دیگر طبقات مردم، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شدند و بعدها توانستند قدرت سیاسی را به خود اختصاص دهند. میرهای شمزینان تا زمان شیخ عبیدالله در نیمه قرن سیزدهم ه.ق./نیمه قرن نوزدهم م. بر منطقه نهری حکومت می‌کردند. از آن تاریخ به بعد قدرت به خاندان شیخ که به سادات نهری معروفند، انتقال یافت. این شیوخ در آغاز امر فقط روسای مذهبی کُردستان بودند، لیکن بعدها بسیاری از ایشان قدرت دنیوی را نیز به خود اختصاص دادند(نیکیتین، ۱۳۶۶، ۲۸۷).

معروف ترین افراد از سادات نهری در اواسط سده سیزدهم ه.ق. شیخ طه و فرزندش شیخ عبیدالله بودند. آنان در میان کُردها ایران و عثمانی از شهرت زیادی برخوردار بوده و در میان عشایر به مرشد و صاحب کشف و کرامات مشهور و عزیز شده و از احترام خاصی برخوردار بودند. (بروئن سن، ۱۳۸۳، ۳۲۳) بسیاری از اکراد دو کشور ایران و عثمانی شیخ عبیدالله را ملهم از جانب خداوند دانسته و اوامر وی را بودن چون و چرا اجرا می کردند و همه ساله عده زیادی از مردم پای پیاده از مسافات دور به زیارت وی می رفتند.(بیگ باباپور، ۱۳۹۰، ۱۳)

در دوره سلطنت محمدشاه قاجار با دربار ایران رابطه‌ای دوستانه برقرار کرده، شاه قاجار نیز به وی ارادت خاصی داشت و به همین منظور پنج قراء منطقه مَرگَور در نزدیکی ارومیه را به عنوان تأمین هزینه خانقاه به شیخ به رسم تیول بخشیده بود. علاوه بر این هر سال تحف و هدایای زیادی برای وی می‌فرستاد(دهقان، ۱۳۴۸،۳۹۹و روزنامه اختر ، شماره ۸، ۳).

شیخ طه نیز گاهی اوقات برای عرض ارادت به دارالخلافه تهران و تبریز می‌رفت و با محمد شاه دیدار می‌کرده و سالیانه مستمری پانصد تومان به او می‌داد و همواره تابع دولت ایران بود و تابعیت دولت ایران را بدون این‌که در فکر خیانت و یا کفران نعمت باشد، می‌پذیرفت(ادیب الشعرا، ۱۳۴۶، ۵۲۹).

شیخ طه در زمان پادشاهی محمد شاه قاجار مورد توجه خاص وی بود، برخی بر این باورند که دلیل توجه شاه قاجار به شیخ طه به این مناسبت بود که یکی از همسرانش به نام خدیجه خانم کُرد بوده است و آن زن مادر عباس میرزا ملک آرا بود که در طریقت پیرو شیخ طه بوده است(هدایت، ۱۳۴۴، ۸۵). برخی نیز معتقدند که دلیل علاقه و توجه محمد شاه به شیخ طه، از تمایلات صوفی منشانه ی او نشأت می‌گرفت چرا که با توجه به تمایلات صوفیانه شاه قاجار و ارادت او به طریقت‌های مختلف صوفیه و دراویش، شیخ طه مورد توجه محمد شاه بوده است. اما واقعیت امر این است هدف اصلی شاه قاجار از این اقدامات از طرفی جلب رضایت شیخ و مریدان وی و استفاده از نیروی عشایر تحت فرمانش در صورت لزوم برای مقابله با دولت عثمانی بود، زیرا که عثمانی ها به مناطق غربی ایران در آن موقع زمانی نظر سوء داشتند و با وجود این‌که در چند سال قبل دو شهر مهم ایران از جمله سلیمانیه و شهرزور که همیشه جزء خاک ایران محسوب می‌شد، به عثمانی واگذار شده بود ، با این خیال همیشه چشم طمع به قسمتهای مختلف غرب ایران داشتند اکراد آن مناطق می‌توانستند جلوی عثمانی ها مقاومت نمایند(دهقان،۱۳۴۸،۴۰۰ و بیگ باباپور، ۱۳۹۰، ۱۳)

از سوی دیگر محمدشاه نمی‌خواست عثمانی ها همچون ابزاری از شیخ برای رسیدن به اهداف خود بر ضد منافع دولت ایران استفاده نمایند، زیرا اولیای دولت قاجار به خوبی می‌دانستند که این پیر طریقت مریدان زیادی در دو سوی مرز دارد و به عنوان زمیندار بزرگ عملاً حکومت ناحیه نهری در خاک عثمانی که منطقه مرزی و نزدیک به ایران بود را در کنترل دارد و می‌تواند عشایر کُرد را از نظر سیاسی مهار کند و یا به سرکشی و نافرمانی بر ضد دولت عثمانی وادار سازد. چون از طرف هر دو دولت ایران و

---

۱. شمزینان یا شمدینان: شمزین واژه ای معادل شمس الدین است.شمس الدین جد بزرگ خاندان شمزینان است.وی محلی جهت اقامت ؛ مرکزی برای ارشاد ساخته که آنجا را شمزین نام نهاده اند.شمدینان در جنوب حکاری از شهرهای کردنشین ترکیه است.(بابا مردوخ، روحانی، تاریخ مشاهیر کُرد(عرفا، علما، ادبا و شعرا)تهران ، انتشارات سروش، ج ۱ ، ۱۳۶۴، ۲۱۸-۲۱۷

۲. نهری یکی از روستاهای تابع شمدینان در جنوب ولایت حکاری

عثمانی تقویت می‌شد و به خاک هر دو کشور رفت و آمد می‌کرد(دهقان، پیشین، ۴۰۰). بعد از مرگ شیخ طه قدرت مادی و معنوی وی به فرزندش شیخ عبیدالله رسید. او نیز مانند پدرش در میان مردم از احترام خاصی برخوردار بود، تا جائی که برخی روسای قبایل آن زمان وی را با عنوان حضرت شیخ خطاب می‌کردند(اولسن ،۱۳۷۷، ۲۲).

نادر میرزا در کتابش در مورد شخصیت شیخ عبیدالله می‌نویسد: "شخصی که رشته علایق گسسته و بر سجاده عبادت نشسته به لباس فقر ملبس و به غیر از خدای خود همه را فراموش کرده و با خدای خود سوگند کرده که پیشوای مذهب و راهنمای خلق گردد و درهای بهشت را به روی آنان باز کند. در قریه نهری یا نوچه که در سرحد عثمانی واقع است، سکنی دارد(نادر میرزا، ۱۳۷۳،۴۲۵). او در ادامه از نفوذ شیخ در میان ایلات و عشایر ساکن در مرزهای ایران و عثمانی می‌نویسد: "شیخ به عشایر و ایلات صحرانشین سرحد ایران که معیشت آن‌ها مادام الحیاه از تاخت و تاز است و فی الحقیقه از هر دین و رسم و راه بی‌خبر بودند بلکه جز راهزنی و قطاع الطریقی رویه و طریقی دیگر ندارد رئیس است و تسلط تام بر سر ایشان دارد حتی می‌توان گفت که مالک سر و تن آن‌ها است چنانکه از این قبیل مَرده در ولایت مُکری خیلی دارد و در بعضی دهات از طرف خود خلیفه بر سر آنها مُقدر داشته که به جهت منافع شخصی خودشان همیشه نایره کین و مغایرت مذهبی را مشتعل کرده و شیخ را رحمـهٔ العالمین می‌خوانند و به کسانی که به عقاید آنها معتقد نیستند لعنت کرده، کافر می‌خوانند(نادر میرزا، همان،۴۲۵). هر چند نویسنده با دیدی مغرضانه و یک طرفانه و متمایل به دستگاه قاجار مطالب را نوشته اما از مطالب وی می‌توان فهمید که شیخ از جایگاه ویژه ای در میان مردم برخوردار بوده است و ارتباط منظم و رفت و آمد مریدان باعث به وجود آمدن شبکه‌ای گسترده و منظم میان شیوخ و پیروان آن‌ها شده بود. بسیاری از نویسندگان وابسته به دولت قاجار او را کافر و عوام فریب و دروغگو می‌دانستند. نویسنده کتاب منتخب التواریخ در این باره می‌نویسد: "شیخ عبیدالله از قدیم در سلک تصوف و به شیوه عوام فریبی به سر می‌برد و در ناحیه حکاری میان اکراد تبعه دولت عثمانی مطاعیتی داشت و...اکراد سر حد نشین دولتین ایران و عثمانی را در تحت ریاست خود در آورد(شیبانی، ۱۳۶۶، ۲۱۶).

عوامل زمینه ساز قیام شیخ عبیدالله

در قرن نوزدهم م./سیزدهم ه.ق. امپراطوری عثمانی دچار بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شدید شد، توان نظامی امپراطوری رو به ضعف نهاده بود؛ تلاش سلاطین عثمانی از طریق انجام اصلاحات راه را به جایی نبرد. (کندال، ۱۳۷۳، ۶۴)

آنچه پیش از همه بر مشکلات دولت عثمانی می‌افزود، دخالت کشورهای اروپایی به ویژه قدرت‌های بزرگ نظیر روسیه و انگلستان در امور داخلی امپراطوری به بهانه حمایت از اقلیت‌های قومی و مذهبی بود. روس‌ها توانسته بودند شکستهایی به عثمانی وارد کنند. در جریان این جنگ‌ها به بسیاری از مناطق کُردنشین عثمانی خسارات زیادی وارد آمد. این جنگ‌ها که منتهی به قحطی نیز گردیده، علاوه بر جنگ و قحطی، لشکریان و مأموران عثمانی که حکومت مرکزی از پرداخت مواجب به آن‌ها عاجز بود، نیازهای خود را با توسل به زور و ارعاب از مردم تأمین می‌کردند. در این دوران چشم امید مریدان، متوجه شیخ شد که وی را به چشم رهبر و رهایی بخش خویش می‌دیدند(کندال، همان، ۶۵).

مناطق غربی ایران نیز در همین زمان در نتیجه قحطی و خشکسالی آسیب فراوان دیده بودند و افزایش مالیاتها که بنا به نوشته روزنامه اختر در این مناطق بیشتر از سایر مناطق بود ساکنان این مناطق با مشکلات فراوانی روبرو کرده بود (روزنامه اختر ، شماره ۴۱، ۶). برخی از ساکنان شهرهای خوی، ساوجبلاغ مُکری(مهاباد امروزی)، ارومیه، سنندج و غیره در نتیجه چنین شرایطی دست به مهاجرت زدند.

در چنین شرایطی شیخ عبیدالله به فکر تدارک حمله‌ای بر ضد حاکمیت دولت عثمانی افتاد علاوه بر شرایط سخت و نامناسب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از جنگ روسیه و عثمانی طبقات مختلف مردم از فعالیت و اقدامات شیخ که در راستای از بین بردن ظلم و ستم کارگزاران ترک در مناطق کردنشین صورت می‌گرفت ،حمایت کردند. لرد کرزن در یک مقایسه جالب در مورد وضعیت کُردهای ایران و عثمانی در آن زمان می‌نویسد "با توجه به ظلم و ستمی که دولت ایران به مردم کُرد و سُنی روا می‌دارد

با این وجود وضع کُردهای ایران هزار برابر بهتر از کُردهای عثمانی است(کرزن، ۱۳۴۷، ۱۸۸). که این گزارش نشانگر شرایط اسفناک کُردهای عثمانی است.

به این ترتیب اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی کُردها شرایط مساعدی برای انتقال قدرت به شیخ عبیدالله را فراهم نمود. اما در این میان آنچه بیشتر باعث شد که شیخ عبیدالله در مسائل مربوط به امور کُردستان دخالت نماید، انعکاس مفاد معاهده برلین در پایان جنگ‌های عثمانی و روسیه بود. این معاهده که در سال ۱۸۷۸میلادی در شهر برلین نوشته شد و طبق ماده شصت و یک این معاهده اصلاحاتی را بنا بر مقتضیات در ولایات ارمنی نشین به عمل می‌آورد و مصونیت و ایمنی این مردم را در قبال چرکس‌ها و کُردها تضمین می‌نمود و قرار شد که کشورهای اروپایی بر انجام این اصلاحات نظارت داشته باشند. ترس از استیلای ارامنه در کُردستان یکی از مهم ترین موجباتی بود که شیخ را به کوشش در متحد کردن کُردها برانگیخت(اولسن،پیشین، ۲۵). زمانی که شیخ از مفاد این معاهده اطلاع پیدا کرد تعجب کرده و در کمال ناباوری گفت: چه می‌شنوم یعنی ارمنی‌ها می‌خواهند کشوری مستقل در وان تأسیس کند و نستوری‌ها پرچم انگلیس را برافرازند و خود را اتباع انگلیس اعلام کنند. من هرگز چنین اجازه‌ای را نخواهم داد ولو این‌که ناگزیر باشم زنان را مسلح کنم(داول،مک، ۱۳۸۰، ۱۲۵).

شیخ عبیدالله در مقابل این اقدامات به منظور جلوگیری از اصلاحاتی که در جریان بود. دست به اقدام جدیدی زد که منتهی به ایجاد مجمع اتفاق مردم کُرد شد(داول، پیشین ،۱۲۶). و در نهایت کُردها تحت ریاست شیخ عبیدالله در تدارک حمله‌ای گسترده بر ضد عثمانی شدند.

از همان آغاز که شیخ در حال آماده کردن زمینه های حمله خود بر ضد دولت عثمانی بود اخبار این اقدام شیخ در میان کُردها با استقبال زیادی روبرو شد و اکثر قریب به اتفاق کُردها به ویژه مناطق کُردنشین عثمانی از فعالیت‌ها و اقدامات وی حمایت و پشتیبانی کردند. شاید اگر دولت عثمانی به مطالبات مردم کُردستان رسیدگی می‌کرد و از تبعیض بین مردمش دست برمی‌داشت، دامنه طرفداران شیخ خیلی گسترده نمی‌شد. همان‌طور که بعدها در زمان حمله شیخ عبیدالله به ایران، چون دولت ایران به مطالبات و خواسته‌های کُردهای اردلان و کُردهای مناطق دیگر رسیدگی می‌کرد، آن‌ها نسبت به دولت ایران وفادار ماندند و شیخ را همراهی نکردند و حتی به دولت ایران در سرکوب او کمک کردند. اما بسیاری از کُردهایی که در مناطق هم‌مرز با عثمانی به سر می‌بردند، از جمله تعدادی از کُردهای شهرهای خوی، ساوجبلاغ(مهاباد فعلی)، ارومیه و اشنویه به ندای شیخ پاسخ مثبت دادند.

به این ترتیب شیخ عبیدالله در اواخر سال ۱۲۹۶ه. ق. آماده قیام بر ضد سلطان عثمانی شد و به همین دلیل روسای قبایل و عشایر کُرد را به مقر خود در منطقه نهری فرا خواند. شیخ عبیدالله در این نشست شرکت کنندگان را از طرفی به ضعف دولت‌های ایران و عثمانی و از سوی دیگر به اوضاع اسفبار مناطق کُردنشین توجه داد.(برزویی، پیشین، ۶۲) شیخ عبیدالله می‌خواست کُردهای ایران و عثمانی را با هم متحد کند. وی همچنین تلاش می‌کرد که سایر ملت‌های تحت ستم عثمانی مانند اعراب، ارمنی‌ها و آشوری‌ها در این قیام شرکت کند و به منظور به دست آوردن حمایت و پشتیبانی آن‌ها با مارشیمون رهبر دینی آن‌ها (روزنامه اختر، شماره ۴۱ ، ۷-۶)و شریف مکه و خدیو مصر به مذاکره و گفتگو پرداخت، او همچنین تلاش زیادی کرد تا حمایت کشورهای اروپایی را را در جریان قیام به‌دست آورد، اما موفق به این کار نشد، او به همین منظور در مورد مسئله کُرد خواست با روس‌ها مذاکره کند. به همین منظور فرستادگانی نزد کنسول‌های روس در ارزروم و وان فرستاد. اما روسیه که تازه به جنگ با عثمانی پایان داده بود و سخت گرفتار سرکوب شورش ترکمن‌ها بود با پیشنهاد شیخ مخالفت کرد و نخواست که دوباره خودش را گرفتار جنگ با عثمانی بکند. (کندال، پیشین، ۶۵).

روسای کُرد توافق کردند، که بر ضد دولت عثمانی قیام کنند، اما این اقدام هرگز عملی نشد، دلیل آن هم این بود که عوامل دولت‌های انگلستان و عثمانی توانستند که رأی شیخ و روسای کُرد را تغییر دهند. دولت عثمانی با فرستادن نمایندگانی نزد شیخ و گفتگو با سران کُرد و تطمیع روسای عشایر از طریق دادن پول و این‌که به زودی آن‌ها را به عنوان رؤسای موروثی در منطقه خود به عنوان حاکم خواهد پذیرفت، فریب داد و در حین حال سعی کرد که از توان نظامی آن‌ها برای سرکوب ارمنی‌ها و قیام بر ضد دولت ایران استفاده کند و سرانجام تلاش دولت‌های انگلستان و عثمانی شیخ را از حمله به عثمانی، منصرف کرد و شیخ با کسب

اطمینان از حمایت‌های سیاسی و نظامی دولت‌های عثمانی و انگلستان آماده تهاجم به ایران شد. آن‌ها طرح حمله به ایران و از جمله مناطق غربی آذربایجان را تهیه کردند.

جایگاه و موقعیت شیخ عبیدالله در میان قبایل کُرد ایران

شیخ عبیدالله در منطقه حکاری در بخش شمزینان و به ویژه در روستای نهری می زیست که این روستا از یک سو با عراق و از سوی دیگر با بخش های «مرگور» و «ترگور» در جنوب غربی دریاچه ارومیه هم مرز بود که این یکی از عوامل نفوذ شیخ در بین کردها ایران بود.

شیخ عبیدالله در مناطق مختلف کُردنشین ایران و مخصوصاً در مناطق کُردنشین آذربایجان از جمله ارومیه، ساوجبلاغ، اشنویه و سایر شهرهای دیگر مریدانی داشت. این مریدها مرتباً به عزم زیارت شیخ در مزرها در تردد بودند. مریدانش شیخ را صاحب وحی و واجب اطاعت می‌دانستند(غوریانس،۱۳۵۶، ۲۳). او خود را حاکمی مستقل می‌دانست و در شهر کوچک نهری تقریباً بساط حکومت را به راه انداخته بود، وی حتی با وضع قوانین خاص به اجرای آن نیز می‌پرداخت. او توانست تعداد روستاهای تیولی پدرش را افزایش دهد، به طوری‌که تعداد آن‌ها را به دویست روستا رساند. وی در حین نفوذ سیاسی در میان مردم به زمینداری بزرگ در منطقه تبدیل شود.

دولت ایران برای محدود کردن رفت و آمدهای او به روستاهای تیولی پدرش اقداماتی انجام داد. در همین راستا شجاع‌الدوله یوسف خان حاکم ارومیه در سال ۱۲۹۰ه. ق. از رعایای شیخ در خواست پرداخت مالیات کرد، اما آن‌ها در مقابل خواسته‌های او مقاومت کرده، اعلام کردند، که مالیات خود را به شیخ می‌پردازند، نه به دولت ایران، چرا که همانطور که در بالا عنوان شد این امتیاز را شیخ طه پدر شیخ عبیدالله از شاه ایران محمدشاه قاجار گرفته بود در نتیجه حاکم ارومیه نیز به نیروی نظامی متوسل شد و روستاهای تیولی شیخ را به آتش کشید و نزدیک به چهل و پنج تن از مریدان شیخ را از زن و مرد به قتل رساند. (نادرمیرزا،پیشین، ۴۲۶ و گزیده اسناد سیاسی ایران وعثمانی، ۱۳۷۰، ۷۴۱). پیامد این عمل که از هر نظر اشتباهی بزرگ بود و به شکل نافرمانی عشایر مرزنشین خود را نشان داد و باعث واکنش شدید شیخ شد. اما شیخ پیش از هر اقدامی نماینده ی خود؛ سید حسن ساوجبلاغی را برای اعلام این واقعه و دادخواهی به تهران فرستاد و به دربار ایران، احکامی که محمد شاه، درباره مالکیت شیخ طه بر آن مناطق و معافیت ساکنان آن از پرداخت مالیات صادر کرده بود، یادآوری کرد. اما اولیاء امور ایران اهمیتی به حقوق شیخ ندادند(گزیده اسناد سیاسی، پیشین، ۵۹۹).

اکنون دولت عثمانی بهانه‌ی خوبی برای تحریک عشایر کُرد بر ضد ایران به دست آورده بود و به طور قطع استفاده از نفوذ مذهبی شیخ و مظلوم نمایی او و مریدانش در برابر دولت ایران می‌توانست دراین زمینه بسیار کارساز باشد. دولت عثمانی در این اندیشه بود که به این وسیله بتواند قسمتی از خاک دشمن دیرینه خود را بدون اینکه متحمل هزینه زیادی بشود به امپراطوری خود ضمیمه کند (ابالاس، ۱۳۷۷، ۱ ۱۰). شاید هم حرکت شیخ به سمت ایران به تحریک سلطان عبدالحمید عثمانی بوده است. دشمنی عبدالحمید با ایران به دلیل مساعدت ایران به روسیه در جنگ عثمانی و روسیه و رساندن آذوقه به قوای روسیه از طرف دولت ایران بوده است(هدایت، پیشین، ۸۵). دولت عثمانی در جنگ با روسیه بسیاری از کُردها را را جمع کرده و اسلحه در اختیار آن‌ها گذاشت، بعد از شکست عثمانی در جنگ با روسیه اکراد به مناطق خود بازگشتند و تعداد تفنگ مارتینی در این جنگ‌ها به دست آن‌ها افتاد.

آغاز قیام شیخ عبیدالله

اقبال الدوله حاکم ارومیه که جانشین شجاع الدوله شده بود، از شیخ عبدالقادر یکی از پسران شیخ عبیدالله خواهان مالیات شد، شیخ عبدالقادر نیز در ظاهر برای جمع آوری مالیات، ولی در اصل برای آماده کردن زمینه های حرکت با حدود صد و پنجاه نفر از نیروهایش به محال مَرگُور و تَرگُور آمده و خواستار جمع آوری مالیات منطقه شد . ولی شجاع الدوله، شیخ عبد القادر را از انجام این

کار باز داشت (نادر میرزا، پیشین، ۴۲۸) و به او عنوان کرد که از این به بعد باید مالیات مردم به حکومت مرکزی داده شود که این باعث اعتراض شد و بسیاری از مردم نیز که چند سالی بود مالیات خود را به شیخ می‌دادند از دادن آن به شجاع الدوله سرباز زدند.

حمزه آقا رئیس ایل منگور (یکی از ایل‌های ساوجبلاغ) که یکی از رؤسای شرکت کننده در نشست کُردها در شمزینان بود، توانست نظر برخی از رؤسای عشایر را جهت پیوستن به حرکت جلب نماید، سرانجام فرصت مناسب و شرایطی که حمزه آقای منگور به دنبال آن بر اثر آزمندی حاکم ساوجبلاغ به دست آورد، او که همواره دنبال فرصتی بود تا بتواند از دولت ایران تلافی چند سال آوارگی و غربت را بگیرد. وی مدت زمانی طولانی در غربت و در خاک عثمانی به سر می‌برد و دلیل آن هم این بود که، در پانزده سال قبل، هفتاد نفر از سواره قره پاپاق را به قتل رسانده بود و هیچ کدام از منابع دلیل این اقدام وی را بیان نکرده و فقط او را یاغی نامیده‌اند، در آن زمان مظفرالدوله برادر عزیز خان مُکری که سردار سپاه بود ، مأمور دفع و رفع و مزاحمت او شد.(ادیب الشعرا، پیشین، ۵۳۲).

حمزه آقا زمانی که اطلاع پیدا کرد که نیروهایی برای دفع او فرستاده‌اند، به خاک عثمانی پناه برد و بعد از مدت زیادی مورد عفو قرار گرفت و دوباره به ایران و میان ایلش بازگشت (روزنامه اختر، شماره ۴۳، ۴) به نظر می‌آمد که در فاصله این مدت که در غربت به سر برده است، غم دوری و ناملایمات غربت او، را از خیالات سرکشانه‌ای که در سرداشت دور کرده است. او می‌خواست که بعد از آن تمام وقت خود را صرف خدمت‌گذاری به دولت ایران کرده و دیگر هیچ وقت به فکر طغیان نیفتد و چون خودش نیز مشکلات زیادی را تقبل کرده بود، می‌خواست زندگی آرام و به دور از دغدغه‌ای را برای خود وخانواده‌اش فراهم آورد. در بحبوبه قیام شیخ عبیدالله، حاکم ساوجبلاغ مُکری، لطفعلی میرزا که شایستگی این پست و مقام و لیاقت حکمرانی را نداشت و از کار ملک‌داری سر رشته ای نداشت(عباس میرزا ، پیشین، ۱۵۳). همه زمینداران مُکری را به دارالحکومه ساوجبلاغ احضار کرد و ظاهراً با این استدلال که محصولات کشاورزی آن سال فراوان و مرغوب بوده است و از هر کدام مبلغی پول با تهدید و شکنجه وصول کرد، زمانی که حمزه آقا می‌خواست برای رسیدگی از وضع املاکش به روستای خود برود، مانع رفتن او شد و امتناع کرد با این وجود حمزه آقا بدون اجازه وی به روستا رفت و حاکم نیز بلافاصله او را به عنوان یاغی به حکومت تبریز معرفی کرد که حکومت تبریز نیز که از سرکشی دوباره او هراس داشت بلافاصله دستور دستگیری او را ابلاغ کرد و زمانی که حمزه آقا به دارالحکومه رفت تا برای یکی از بستگانش در خواست آزادی بکند به او حمله کردند و دو تن از محافظانش را به قتل رساندند و خودش نیز موفق به فرار شد و نزد شیخ عبیدالله در خاک عثمانی رفت.

بعد از پناهنده شدن حمزه آقا به شیخ عبیدالله کم کم اخبار یورش شیخ عبیدالله و ایل مَنگور به رهبری حمزه آقا به آذربایجان در میان مردم تشدید گردید ، به ویژه مریدان شیخ بیش از دیگران در انتشار این گونه اخبار نقش داشتند و آن‌ها در هر جا به ملاحظه منفعت های خود خبرهای کذب منتشر می‌کردند. تا اینکه تبلیغات آن‌ها قبل از حمله به حقیقت پیوست و لشکر پسر شیخ با سپاهش به مرز ساوجبلاغ و خاک مُکری نزدیک شدند و بنا به نوشته اسکندر غوریاس آن‌ها آمده بودند که هم‌مذهبان خود را از تعدیات چندین ساله ایران رهایی بدهند (غوریانس، پیشین، ۲۸). پس از تبادل نظر و هماهنگی های لازم روسای کُرد طبق طرح و نقشه قبلی سه دسته نیرو برای یورش به ایران فرستادند. نیروهای اصلی که تحت ریاست شیخ عبدالقادر و حمزه آقا بودند، در اولین اقدام شهر ساوجبلاغ مُکری را تصرف کردند(روزنامه اختر، شماره ۴۳، ۵)، نیروی دوم به ریاست محمد صدیق پسر بزرگ شیخ عبیدالله مأمور تصرف شهر ارومیه شد، و نیروی سوم به ریاست خلیفه سیدمحمد از نزدیکان شیخ می‌بایست همه‌ی آن مناطق را که در غرب دریاچه ارومیه نظیر شهرهای خوی و سلماس بود به تصرف خود در آورند .

روسای عشایر بزرگ منطقه ساوجبلاغ مانند محمد آقا ریس ایل مامش در خواست حمزه آقا را قبول نکرده و اطاعت دولت ایران را بر همکاری با حمزه آقا ترجیح دادند، علمای ساوجبلاغ هم خود را دعاگو و خیرخواه دولت ایران معرفی و اعلام کردند که راضی به آمدن شیخ نیستند. اما از آنجا که اکثر مریدان شیخ از مردم عادی بودند و از طرفی هم دولت هیچ ملاحظه ای نکرد و هیچ اقدامی برای جلوگیری از ورود شیخ انجام نداد، ناچاراً به شیخ پیوستند.

پس از تصرف شهر ساوجبلاغ، حمزه آقا در پی لشکرکشی به منطقه افشار و سقز افتاد. اما ساکنان کُرد روستاهای مراغه و از جمله مرحمت آباد از وی درخواست کمک کردند. لذا به آنجا لشکر کشید(غوریانس، پیشین، ۴۸).نیروهای شیخ عبدالقادر همراه

حمزه آقای منگور از طریق میاندوآب قصد حمله به مراغه را داشتند در بین راه شهر میاندوآب را به آتش زدند و اموال مردم را غارت کردند بر اساس اسناد وزارت امور خارجه سه هزار و پانصد نفر در جریان این حمله کشته شدند "مرد و زن و اطفال مسلمین و غیره را بدون تقصیر و گناه کشتند و هتک عصمت نسوان پنجاه ساله را با دوشیزگان پنج ساله فرق و تفاوت نبود (گزیده اسناد سیاسی، پیشین، ۶۷۵، سند ۵۸). اما اسکندر غوریانس که خود شاهد حوادث بوده است، شمار کشته‌شدگان را کمتر از نهصد نفر ذکر کرده است و می‌افزاید که در جریان تصرف شهر، گذشته از نیروهای شیخ ، برخی از افراد سودجو و فرصت طلب شهر لباس کُردی پوشیده و به غارت اموال مردم پرداختند(غوریانس، پیشین، ۴۴).

پس از کشتار شهر میاندوآب و غارت آنجا بسیاری از افراد سپاه شیخ عبدالقادر و حمزه آقا از حرکات و اعمال آن‌ها اعلام انزجار کردند و به محض اطلاع از آمدن سپاه اعزامی از طرف حکومت مرکزی برای سرکوبی نیروهای شیخ به آن‌ها پیوستند از جمله آنها روسای عشایر مانند گلابی آقا رئیس عشیره دهبکری، قادر آقا، قاضی و شیخ الاسلام شهر مانند حاجی سید بایزید بودند. آن‌ها اعلام کردند که از اعمال ناشایست نیروهای شیخ تنفر داشته و حکم امام جمعه ساوجبلاغ را که گفته بود" غزا بروید و تاراج بکنید گناهش بر گردن من" (نادر میرزا، پیشین، ۴۴۵). را قبول نداشتند و می‌گفتند چطور می‌شود مسلمانی که کتاب دارد و نماز می‌خواند مال او را حلال دانست و فتوای غزا به او داد (غوریانس، پیشین، ۴۸).

شیخ عبداالقادر و حمزه آقا پس از آن به ملک کندی(ملکان) و سپس به شهر بناب حمله کردند ولی بی‌اثر بوده و عقب نشینی کردند(کاویانپور،۱۳۷۸، ۲۳۵). پایداری مردم، مقاومت نیروهای دولتی و تلاشهای ملا علی قاضی شهر، آن‌ها نتوانستند که شهر راتصرف بکند و شکست خوردند، در چنین شرایطی اخباری منتشر شد مبنی بر این‌که نیروهای کمکی از تبریز به ریاست اعتمادالسلطنه به سوی بناب در حرکتند(روزنامه اختر، شماره ۴۳، ۵و شماره ۴۴، ۳). در نتیجه برخی از روسای عشایر، سپاه پسر شیخ را ترک کردند و به نیروهای اعزامی دولت ایران پیوستند و باز هم از تعداد نیروهایشان کاسته شد، شیخ عبدالقادر که شرایط را این چنین دید و می‌دانست که تاب مقاومت در مقابل نیروها را ندارد، ناچاراً فرار کرد. نیروهای اعتمادالسلطنه آنها را تعقیب کردند، زمانی که به ساوجبلاغ رسیدند شیخ عبدالقادر در آنجا نیز تاب مقاومت نیاورد و به شهر اشنویه فرار کرد .

اردوی دولتی در ساوجبلاغ به فرماندهی اعتمادالسلطنه امیر نظام گروسی وزیر فوائد عامه مستقر شد زمانی که او وارد شهر شد مردم شهر از ترس این‌که دولت از آن‌ها انتقام بگیرد که چرا با شیخ همکاری کرده‌اند در وحشت و ناراحتی به سر می‌بردند که مبادا از آن‌ها انتقام بگیرند ولی بر عکس تصور آن‌ها،امیر نظام با مهربانی با آن‌ها برخورد کرد.(مجله یادگار، شمارهششم -هفتم، ۱۵). زمانی که امیر نظام به حکومت ساوجبلاغ مکری اعزام شد در مسیر راه در لاجان(لاهیجان فعلی یکی از روستاهای توابع ساوجبلاغ) مورد استقبال محمد آقای مامش قرار گرفت و امیر نظام هم به پاس قدردانی از او حفاظت از مرزهای سراسر منطقه را به او سپرد و رفت و آمد ایل منگور را ممنوع اعلام کرد و در مقابل از محمد آقا خواست که زنده یا مُرده حمزه آقا را برای او ببرد، زمانی که امیر نظام به طور رسمی حکومت را به دست گرفت، در این فاصله چند بار شیخ و حمزه آقا دست به حمله زدند ولی کاری از پیش نبردند و دوباره به مرزها فرار کردند. امیرنظام همواره در پی فرصت بود که حمزه آقا را دستگیر کند و از میان بردارد. این فرصت زمانی پیش آمد که شیخ به خاک عثمانی پناهنده شد و حمزه آقا نیز به جانب او رفته بود اما آرام نمی‌گرفت و گاهگاه از مرزها می‌گذشت و خرابی‌هایی را به بار می‌آورد و موجب مشکلاتی هم برای حاکم می‌شد امیر نظام که می‌دانست حمزه آقا با میرزا قاسم قاضی رابطه ای حسنه دارد، یادداشتی به خط خود برای حمزه آقا نوشت و در آن وعده حکومت کُردستان و ساوجبلاغ را به حمزه آقا داد و نامه را به وسیله میرزا قاسم قاضی برای حمزه آقا فرستاد او در پاسخ نوشت: اگر که وزیر از طایفه قاجار بود، هرگز گفته‌هایش را باور نمی‌کردم اما چون او نیز مانند خود من از عشایر است اگر برایم قسم بخورد به او اعتماد می‌کنم و نزدش می‌آیم. حاکم برایش قسم خورد و در پشت قرآن نوشت که تا زمانی‌که روی زمین باشم به تو وفادار خواهم ماند و قرآن را با مُهر شخصی مُهر کرد(سیستانی، پیشین، ۱۹۸). بالاخره حمزه آقا به اتفاق سواره برادرزاده خود به سمت ساوجبلاغ حرکت کرد حاکم به استقبالش رفت و او و همراهانش را به داخل چادر هدایت کرد و چند دقیقه بعد خود چادر را ترک و به چادر دیگری که از قبل گودالی در آن کنده شده بود رفت و به نیروهایش دستور شلیک به حمزه آقا را داد و همه همراهان وی را قتل عام کردند (مجله یادگار، ۱۵ و امین الدوله، ۷۶).

حرکت شیخ عبیدالله جهت تصرف ارومیه

در روز چهاردهم ذیقعده۱۲۹۷شیخ عبیدالله به منظور تصرف ارومیه حرکت کرد . هنگام حمله شیخ عبیدالله حاکم ارومیه اقبال الدوله بود که به منظور مقابله با اشرار در قلعه بدیربو(بدلبو)[۱] اردو زده بود. شیخ پس از تهیه قوای کافی یکی از نمایندگان خود به نام محمد سعید را با چهار هزار تفنگچی از طریق محال برادوست به ارومیه فرستاد. قوای اکراد در حوالی شهر در قلعه اسماعیل آقا اردو زدند. شیخ عبیدالله سعی کرد مردم شهر را بدون مقاومت وادار به تسلیم کند. به همین منظور نامه هایی به شخصیت های منتفذ شهر از جمله شیخ الاسلام میرجمال‌الدین آقا و میرزاحسین آقا مجتهد وقت به این مضمون نوشت:"من به جهت داد خواهی عشایر و رفع ظلم از رعایا آمده‌ام و دو روز در ارومیه مهمان شما هستم و از شما به غیر از سیورسات لشکر چیز دیگری نمی‌خواهم ودر مسجد جامع ارومیه با اهل اسلام نماز می‌گذارم و هر صاحب شغلی را در سر کار خود گذاشته و بعد به تبریز خواهم رفت. اگر سرکار اقبال الدوله اطاعت کرد، وگر غیر از این کردید به اهل ارومیه همان رسد که به اهل میاندوآب رسید(ادیب الشعرا،پیشین، ۵۳۵). شیخ عبید الله به منظور موفقیت حرکت خود تلاش کرد که پای عباس میرزا را که از جانب مادری به کُردهای مُکری می‌رسید، به میان قیام بکشاند با توجه به اینکه عباس میرزا مدت‌ها به حالت تبعید در کشورهای عثمانی و روسیه به سر می‌برد احتمال آن می‌رفت که به حرکت شیخ بپیوند. اما عباس میرزا از این فرصت به دست آمده برای رسیدن به اهداف و رفع کدورت و بدبینی های گذشته شاه قاجار نسبت به خود نامه شیخ را که توسط دو نفر به نام‌های عبدالرحیم و حسین علی که نزد او آمده بودند، به اطلاع ناصرالدین شاه رساند شاه قاجار به پاس این خدمت حکومت قزوین را به او تفویض نمود.

دخالت کشور انگلیس در جریان محاصره ارومیه

بعد از امضای معاهده ترکمانچای که دولت روسیه سلطنت ایران را در خاندان قاجار تضمین کرد و همچنین امتیازاتی از قبیل امتیازات کنسولی و تجاری را از ایران به دست آورده بود و اعطای چنین امتیازاتی را از انگلیس دریغ داشتند. بنابراین، انگلیسی‌ها هم حامی دولت عثمانی شده و به هیچ وجه مایل نبودند که اختلاف سرحدی ایران و عثمانی خاتمه بپذیرد. تا آن‌که منازعات عشایری سرحدی بالا گرفت و برای رفع اختلافات و تعین حدود امیرکبیر به ارزروم رفت و پس از سه سال معطلی به تحریک انگلیسی‌ها رسوائی را بر سر میرزا تقی خان در آوردند که معاهده‌ای منعقد نشود(ساسانی، ۱۳۶۲، ۷۲).دولت انگلیس برای رسیدن به خواسته های خود ابتدا با حمله به خارک و بوشهر و مُحَمره [۲]دولت ایران را مجبور کرده بود که از تصرف و مالکیت هرات صرفنظر کند. بنابراین، شاید تصادفی نبود که نخستین گام شورش آقاخان محلاتی زمانی آغاز شد که سپاهیان ایران به رغم خواسته های انگلیس به سوی هرات پیش رفتند.(الگار، ۱۳۷۰، ۳۱).

به دنبال دخالت‌های انگلیس در ایران در دوره ناصرالدین شاه، اول بابی‌ها را تشویق کردند که در همه ایران اغتشاش را ادامه دهند و بعد هم آتش فتنه سالار[۳] را دامن زدند و با آقا خان محلاتی که تازه از ایران به هندوستان فرار کرده بود، وارد مذاکره شدند. به اسماعیلی‌های کرمان و قائنات نیز دستور اغتشاش دادند (ساسانی، پیشین،۳۹).در زمان حرکت شیخ عبیدالله نیز دولت انگلیس برای حفظ موقعیتش در هند و تضعیف دولت ایران به حمایت از عثمانی پرداخت و شیخ را که درابتدا قصد حمله به عثمانی را داشت منصرف و علیه ایران تحریک کرد. در مدت محاصره ارومیه کنسول انگلیس در تبریز به بهانه این‌که ارومیه جزء حوزه مأموریت اوست به آنجا آمده و پس از دیدار با شیخ عبیدالله با اقبال الدوله حاکم ارومیه نیز ملاقات کرد و کوشید او را وادار به تسلیم کند.(ادیب الشعرا،پیشین، ۵۳۹).

---

۱. Badelbu ، این قلعه یکی از آثار تاریخ ارومیه است ک در عصر قاجار با هدف حفاظت از شهر ساخته شده است و در ۱۴ کیلومتری جاده سرو در محال نازلوچای قرار دارد.

۲. خرمشهر کنونی

۳. حسن خان سالار یا محمدحسن خان سالار پسر بزرگ مریم خانم دختر فتحعلیشاه و پسر دایی محمدشاه قاجار بود. وی در دورانی که استانداری خراسان را بر عنده داشت شورشی را انجام داد که ۵ سال طول کشید و در نهایت توسط امیرکبیر دفع شد.

اقبال الدوله که از روابط کنسول انگلیس و شیخ خبردار بود، از سخنان مداخله جویانه انگلیس برآشفت و مقدمات جنگ بر علیه شیخ را آغاز شد. اقبال الدوله با نفرات خود به جنگ شیخ رفت و در اولین حمله شکست خورد. اقبال الدوله از شیخ تقاضا کرد به آن‌ها فرصت دهد تا در مورد تسلیم شهر با مردم مشورت کند. البته هدف اقبال الدوله از به تعویق انداختن حمله نیروهای شیخ تا زمان رسیدن نیروهای کمکی از مرکز و سایر نواحی در مقابل نیروهای شیخ بود.(منصوری، ۱۳۷۹ ۵۰۴-۵۰۳ و ابالاس، پیشین، ۱۰).در فاصله جنگ‌هایی که شیخ در ارومیه انجام داد، شاه ایران به باب عالی اعتراض کرد و از او خواست که جلوی فعالیت‌های شیخ را بگیرد و به غائله وی پایان دهد. موفقیت‌های سریع شیخ کم کم موجب نگرانی دولت عثمانی نیز که در بدو امر امیدوار بود که بتواند از او به عنوان سلاحی علیه ایران استفاده کند گردید.(ساسانی، پیشین، ۳۵). در آغاز نیز از حرکت شیخ حمایت کردند. ولی با قدرت گرفتن شیخ نگران از دست دادن مناطق جنوب شرقی خود شدند؛ اما با این وجود اقدامی کیفری علیه شیخ و نیروهایش به عمل نیاورد چرا که می خواست نیروهای شیخ را نگه دارد و در صورت نیاز از آن‌ها به مثابه سلاحی علیه ایران استفاده کند. بنابراین سلطان عبدالحمید هدایایی را برای روسای کُرد فرستاد و از شیخ دعوت کرد و پس شیخ از جانب دولت عثمانی منصب امیرالامرایی در شهر وان را دریافت کرد.(روزنامه اختر ، شماره ۲۰ ، ۴).

ورود شیخ به استانبول آتش یک رشته جنگ دیپلماتیک بین ایران و عثمانی را شعله ور ساخت و سفیر عثمانی در ایران از دولت ایران تقاضای خسارت کرد و از ایران خواست خسارت‌های وارده به شیخ را جبران کند(روزنامه اختر، شماره ۷ ، ۳). دولت ایران نیز به تحریک روسیه در عوض از بابت زیان‌ها و خسارات و ضایعاتی که در نتیجه دست‌اندازی‌های شیخ در آذربایجان به وجود آمده بود، ادعای غرامت کرد و در این شرایط سخت دیپلماتیک شیخ عبیدالله دوباره از استانبول فرار و به نوچه(نهری) بازگشت که دوباره توسط دولت عثمانی دستگیر شد(عصمت،پیشین، ۶۶). و به استانبول برگردانده شد و بعد از مدتی شیخ از دولت عثمانی خواست اجازه دهد تا به حجاز برود و دولت عثمانی موافقت کرد و وسایل و امکانات سفرش را فراهم کرد. شیخ در شهر طائف در حجاز عربستان درسال ۱۳۱۰ه.ق از دنیا رفت.(روزنامه اختر، شماره ۲۰، ۴).

در مورد دلایل شکست حرکت شیخ عبیدالله باید گفت که علاوه بر این‌که نیروهای شیخ به قدر کافی قوی و مجهز نبودند که بتواند در برابر نیروهای سه دولت بزرگ روسیه، عثمانی و ایران مقاومت کنند، دلیل اصلی؛ خیانت و عدم همراهی بسیاری از سران، عشایر و روسای کُرد بود آنها فکر می‌کردند که با همکاری با شیخ، مقام و موقعیتشان در خطر می‌افتد و فقط به فکر قدرت خود بودند و نمی‌خواستند آن‌را به هیچ قیمتی از دست بدهند، هر چند که در بدو قیام بسیاری از این سران از ترس و یا این‌که در صورت موفقیت شیخ مقامی به دست آورند به شیخ پیوستند، اما وقتی که دولت مرکزی نیروهایی را به سرپرستی امیرنظام گروسی برای سرکوب شیخ فرستاد به شیخ پشت کردند و به وی پیوستند. از دلایل دیگر می‌توان به عوامل و شرایطی که برای هر حرکتی لازم است، اشاره کرد از جمله این عوامل می‌توان به عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اشاره کرد که در مسئله شیخ هیچ کدام از این شرایط فراهم نبودند.

اهداف و ماهیت قیام شیخ عبیدالله

در مورد اهداف و ماهیت قیام شیخ عبیدالله نویسندگان داخلی و خارجی هر کدام دلایلی را مطرح کرده‌اند، بسیاری از نویسنگان خارجی مانند کریس کوچرا، واسیلی نیکیتین، دیوید مک داول، محمد امین زکی، لرد کرزن و بسیاری دیگر از آن‌ها شیخ را نخستین ناسیونالیست کُرد و ملی‌گرای کُرد معرفی کرده‌اند. این نویسندگان به نامه شیخ عبیدالله به نائب کنسول انگلیس استناد می‌کنندکه در آن شیخ می‌نویسد: که امراء و رؤسای کُردستان، خواه اتباع ترک یا ایران و یا مردم کُردستان همه متفق الرأی‌اند بر اینکه با این دو حکومت(ایران و عثمانی) نمی توان کار را به این صورت ادامه داد و باید کاری کرد که دولت‌های اروپایی متوجه قضیه شوند و تحقیقاتی در این زمینه به عمل آوردند و در ادامه می‌گوید که مردم کُرد ملتی جداست، مذهبشان با دیگران فرق دارد و قوانین و رسومشان جدا است ...این دو دولت(ایران و عثمانی) در میان همه ملت‌ها به موذیگری و فساد مشهورند، ما می‌خواهیم امورمان در دست خودمان باشد، در غیر این صورت تمام کُردستان خود امور خود را به دست خواهد

گرفت. زیرا مردم دیگر قادر نیستند با این سوء اعمال و ستم و بیداد متداومی که از این دو دولت با سوء نیت می‌کشند، سر کند (کوچرا، پیشین، ۲۷ و اولسن، پیشین، ۲۱-۲۲).

عده ای از نویسندگان نیز به دلایل استقلال طلبانه حرکت شیخ اشاره کرده اند که شیخ می‌خواست تحت حمایت عثمانی خود مختاری تمام کُردستان را داشته باشد .(بله چ، ۱۹۹۰، ۴۸). مک داول نیز به نقل از کنسول انگلیس ویلیام آبوت می‌نویسد که هدف شیخ این بود که خود را در رأس بخش مستقلی از کردستان قرار دهد و سپس همه کردستان ایران و عثمانی را ضمیمه قلمرو خود بکند.(داول، پیشین ، ۱۲۳)

البته باید عنوان کرد که عملکرد شیخ و ماهیت حرکت شیخ نشان می‌دهد که شیخ مدافع حقوق کُردها نبود، اگر حرکت وی بر تمایزات تاریخی، قومی و زبانی کُردها با ایرانیان و تُرک‌ها تکیه می‌کرد، آنگاه پذیرش این مدعا که شیخ از بانیان ناسیونالیسم کُرد است، آسان‌تر می‌نمود، از سوی دیگر باید دانست که تلاش شیخ برای تجزیه کردستان بر زمینه های سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای بنا نشده بود و بخش اعظم مناطق کُردنشین ایران نسبت به آن بی‌اعتنا بودند. به عنوان مثال اشراف سنندج در مقابل حرکت شیخ واکنش نشان داده و گفتند:که مال و هستی و اولاد خود را ضامن و گرو می‌دهند که شیخ با کسان خود نتواند به خاک کردستان قدم بگذارد و آن‌ها از کردستان در مقابل اشرار محافظت می‌کنند. (بابا مردوخ ، پیشین، ۴۳۸) و حتی در خود ساوجبلاغ که حمزه آقای مَنگور و ایلش به حرکت شیخ پیوستند، بسیاری از ایلات و روَسای عشایر مانند محمد آقای مامش و بیگ زادگان و علمای ساوجبلاغ هر کدام از آن‌ها نیز با توجه به موقعیت اجتماعی و ترس از دست دادن موقعیتشان با شیخ مخالفت کردند و گفتند: ما باز عزم جزم کردیم و حاضریم که راه ایل منگور و پیران را گرفته و نگذاریم که به لشکر شیخ ملحق شوند. ما خدمت گذاریم و مطیع دولت ایرانیم، علما نیز گفتند که ما دعاگوی و خیر خواه دولت ایرانیم و راضی به آمدن شیخ نیستیم (غوریانس،پیشین، ۳۴).

پس باید گفت که حرکت شیخ حرکتی ملی گرای نبوده است و شاید بتوان آن را حرکتی پیش ملی گرای نامید که در این حرکت همه عناصر پیش ملی گرایی یعنی زبان، قومیت، مذهب و تلاش برای تشکیل دولتی سنتی وجود داشته و حرکت او حدود قبیله‌ای را پشت سر نهاد و پیوندی فرا قبیله‌ای ایجاد کرده بود. او در چارچوب معیارهای پیش ملی گرایی حرکت کرد و دچار تناقض درونی شد و نتوانست به یک دولت پیش ملی‌گرا منجر شود و تلاش‌های شیخ برای ایجاد یک دولت کُرد مرحله انتقالی ازآگاهی پیش ملی امرا به آگاهی ملی نبود بلکه صرفاً جابجایی آگاهی پیش ملی از امرا به شیوخ محسوب می شد.(شمس،۱۳۸۳ ، ۲۵۵-۲۵۶)

برخی دیگر از نویسندگان، حرکت شیخ را تکیه بر مذهب می‌دانند روزنامه اختر می‌نویسد که شیخ‌عبیدالله و حمزه آقا رؤسای اصلی این شورش سنی مذهب بودند و در میان سنی‌ها و ایرانی‌های شیعه مذهب از زمان‌های قدیم دشمنی و اختلاف برقرار بوده (روزنامه اختر ، شماره ۴۱، ۲). و همان‌گونه که ملاحظه شد، شیخ یکی از رهبران مذهبی کردستان محسوب می‌شد و اصولاً اقتدار او متکی به طریقت نقشبندی بود. البته این به آن معنا نیست که شیخ از مذهب به عنوان دستیابی به قدرت و گسترش و نفوذ خود در میان مردم استفاده کرده باشد. او به گفته منابع شخصی بود که از تمام علایق دنیوی دست شسته و لباس فقر به تن کرده و هیچ چیز جز رضای خدا برایش مهم نبود و با خدا عهد کرده بود که تمام عمر خویش را صرف راهنمایی و خدمتگذاری مردم بکند (غوریانس، پیشین، ۲۲). ادعا کرده بود که خواب پیامبر (ص) را دیده که در خواب به پدرش (شیخ طه) فرمودند که به فرزندت (شیخ عبیدالله) بگو که خروج کند(گزارشات امیر نظام گروسی، پیشین، ۵۴۵). و گاهی نیز شخصی را مدفن شیخ طه می‌گذاشت و خود با لباس سفید در برابر قبر پدر آمده و سوال و جواب می‌کرد و برای تحریک عوام‌الناس می‌گفت باید خروج کرده و عشایر را جمع آوری و در ایران صاحب تاج و تخت شده و ریشه رافضی را از بیخ و بن براندازید و طریقه شیخ را رواج داد و حکم خدا و رسول خدا را اجرا نمایید، آنگاه برای تحریک سایر عشایر اعلام جهادی به این شرح نوشته و در بلاد منتشر ساخت که "شیخ ماضی شفاهاً به قتل و نهب رافضی خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده است" (ادیب الشعرا، پیشین، ۵۳۰).

پس باید گفت که حرکت او حرکتی مذهبی و تکیه بر مذهب نیز نبوده است. زیرا اگر انگیزه‌ای داشت قاعدتاً باید سایر مناطق کردنشین و سنی نشین ایران به ندای شیخ پاسخ مثبت می‌دادند در صورتی همان‌گونه که مشاهده شد نه تنها مناطق کُردنشین و حتی علما و روحانیون نیز با حرکت وی مخالفت کردند .

از بررسی حرکت شیخ می‌توان فهمید که مهم ترین جنبه این قیام اعتراض به شرایط و اوضاع حاکم بر مناطق کردنشین به ویژه کردهای آذربایجان بود، این شرایط عبارت بودند از: نبود یک نظام مالیاتی صحیح در دوران قاجار، عدم نظارت بر عملکرد مأموران و کارگزاران حکومتی، انتصاب حاکمان ترک و آذری به جای حاکمان محلی، (برزویی، پیشین، ۸۲)، فساد مالی حاکمان قاجار و در کل اوضاع هرج ومرج و آشفته ای در مناطق کردنشین به وجود آورده بود که این اوضاع باعث رویگردانی کُردها به ویژه ایلات و عشایر از حکومت مرکزی گردید. حکام ایران و کارگزاران حکومتی هیچ وقت دست از رذالت و طمع خود بر نمی‌داشتند و تنها چیزی که برای آن‌ها اهمیت داشت، اخذ پول به هر طریقی که باشد، بود و از هر فسادی که مرتکب می‌شدند و هر رسوایی و بدنامی که روی می‌داد، پروا نداشتند و فقط پول برای آن‌ها اهمیت داشت (عباس میرزا، پیشین، ۱۵۲).

بنا به نقل از سیاحان و جهانگردان اروپایی که در آن زمان از مناطق کُردنشین دیدن کرده‌اند و نوشته‌اند که ناتوانی حکومت در استقرار نظم و قانون در خارج از حواشی بلافصل شهر و فشار مالیاتی که گاهی اوقات تحمل ناپذیر می‌شد و نیز اقدام حکومت به سربازگیری و.... همه و همه وضع منطقه را که پیشتر نیز مستعد آشفتگی بود، به هم ریخت. اکنون که رئیس و رهبر مورد احترامی در محل نبود که از بی‌قاعدگی جلوگیری کند، افراد قبیله آنچه را می‌توانستند، به زور از مسافران و روستائیان یکجانشین می‌گرفتند. راهزنی پاره ای از اوقات اقتصاد را به حال وقفه در می‌آورد، بازرگانان در همه راه‌ها معروض راهزنی بودند، جنگ بین قبایل، روستاهای اطراف را درگیر می‌کرد. بعضی از صاحب منصبان عثمانی همدستی با سر دسته های راهزنان را سودآور می‌دانستند. بنابراین، بی‌نظمی و ناامنی، آزمندی قبایل را هنگام عبور از روستاهای سر راه، خواه کُرد یا ارمنی یا مختلط برمی‌انگیخت (داول، پیشین، ۱۲۳).

زمانی که شیخ می‌خواست به ارومیه حمله کند، قبل از آن مذاکراتی انجام شد، شیخ در دیدار خلیفه کاتولیک‌ها در پاسخ سوال او در مورد هدف و انگیزه او از این‌گونه اقدامات چیست؟می‌گوید: "اولاً عزم دارد که ایران را تصرف کرده، نظم داده و رفع ظلم و تعدی از همه کس بکنم و بعد خاک عثمانی را مسخر کرده به نظم و قانون و آسایش اهالی آنجا بپردازم و بیخ درخت جبر را از آن خاک برکنم و درخت آزادی بکارم" و بعد می‌گوید" این که می‌بینید هر یک سردار و رئیس ایل بزرگ بودند از بس که در این چند سال از دولت عثمانی جبر و تعدی می‌بینند بدین درجه از ذلت و نابودی تنزل کرده و با نهایت نومیدی و مصیبت روزگار خود را به سر می‌برند. قصاص این را باید بکنم" (غوریانس، پیشین، ۹۸-۹۹).

علاوه بر ظلم وستمی که از طرف دولت مرکزی و مأموران مالیاتی نسبت به مردم ابراز می‌داشتند، مردم کُرد همواره مورد حمله زمینداران آذری قرار داشتند و بی‌عدالتی ها و قتل و غارت‌های مکرری که از اهالی میاندوآب و سایر محلات مراغه و بعضی طوایف نسبت به دهات مُکری می‌شد، باعث پیدایش غائله بین کُرد و ترک گردید. (گزارشات امیر نظام گروسی،پیشین، ۲۳-۲۹).

نتیجه‌گیری

قیام شیخ عبیدالله شمزینی محصول اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود بود. شیخ با بهره‌گیری از برخی آموزه‌های مذهبی، توانست توده وسیعی از مردم آن ناحیه را به گرد خود جمع کند و با وعده‌های سیاسی همراه با بهبود وضعیت معیشتی، احساسات آن‌ها را علیه دولت مرکزی و نمایندگان آن در منطقه بسیج نماید. زمینه‌ها و شرایط اجتماعی و چالش‌های ناشی از مناسبات اجتماعی، در گرایش مردم منطقه به این جنبش تأثیرگذار بود.

در واقع، شیخ عبیدالله همسو با گرایش‌های اعتقادی و خواسته‌های اجتماعی مردم فرودست، به هدایت تحرک اجتماعی آن‌ها پرداخت و نیروی بالقوه آن‌ها را به یک خیزش تهدیدکننده ضد حکومتی، هرچند ناکام، تبدیل کرد. با اینکه این شورش به نوبه خود به یک خیزش اجتماعی گسترده و مخاطره‌آمیز تبدیل شد و از کانون ظهور خود فراتر رفت و مناطق همجوار را نیز تحت تأثیر قرار داد، اما در نهایت سرکوب گردید.

در یک جمع‌بندی کلی در مورد ماهیت حرکت شیخ عبیدالله، باید گفت که هدف اصلی وی اعتراض به شرایط و اوضاع حاکم در مناطق کردنشین ایران و عثمانی بود و او هرگز نخواسته است که کردستانی مستقل و کشوری جدا برای کُردها به وجود آورد. مذهب نیز در زمینه‌های حرکت وی نقش چندانی نداشت. با این حال، با توجه به روند و جریان قیام و عملکرد نیروهای شیخ، نقش مذهب پررنگ‌تر از هدف اصلی، که همانا از بین بردن ظلم و بی‌عدالتی بود، شد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابالاس، ادگار. (۱۳۷۷). جنبش کُردها، ترجمه: اسماعیل فتاح قاضی، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۸۱)، مقدمه ای بر شناخت ایلها و چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: انتشارات ثامن الامه(ع).

الگار، حامد. (۱۳۷۰)، شورش آقا محمد خان محلاتی و چندمقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.

اولسن، رابرت. (۱۳۷۷). قیام شیخ سعید پیران(کردستان۱۹۲۵)، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه.

بدیع الزمان، نادر میرزا. (۱۲۷۳). تاریخ و جغرافیای دارالسطنه ی تبریز، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات ستوده.

برزویی، مجتبی. (۱۳۷۸). اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵)، تهران: انتشارات فکر نو.

بیگ باباپور، یوسف. (۱۳۹۰). فتنه شیخ عبیدالله کرد، تهران: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

دهقان، علی. (۱۳۴۸). سرزمین زردشت (اوضاع طبیعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی رضائیه)، ارومیه: ابن سینا.

روحانی، بابا مردوخ. (۱۳۸۲). تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی، تهران: انتشارات سروش.

ساسانی، خان ملک. (۱۳۶۲). دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران: انتشارات بابک.

شمس، اسماعیل. (۱۳۸۳). کردهای غرب ایران(کردستان و آذربایجان: ملیت، قومیت و مذهب از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.

شیبانی، ابراهیم. (۱۳۶۶). منتخب التواریخ، تهران: انتشارات علمی.

شیرکو، بله چ. (۱۹۹۰). کیشه کورد، ترجمه محه مه د حه مه باقی، سه قز: چاپه مه نی محه مه دی.

عباس میرزا. (۱۳۶۱). شرح حال عباس میرزا ملک آرا، با مقدمه ای از عباس اقبال، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات بابک

غوریانس، اسکندر. (۱۳۵۶). قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش عبدالله مردوخ، تهران: انتشارات دنیای دانش.

کاویانپور، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ ارومیه، ارومیه:آذرکهن.

کرزن، لرد. (۱۳۴۷). ایران و مسئله ایران، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: انتشارت ابن سینا.

کندال و گروهی از نویسندگان. (۱۳۷۳). کُردها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات روز بهان.

کوچرا، کریس. (۱۳۷۷). جنبش ملی کُرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران،انتشارات نگاه.

گروسی، حسنعلی بن محمد صادق. (۱۳۷۳). گزارشها و نامه های دیوانی امیر نظام گروسی درباره وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

مک داول، دیوید. (۱۳۸۰). تاریخ معاصر کرد، تهران: انتشارات پانیذ.

منصوری، فیروز. (۱۳۷۹). مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

نیکیتین، واسیلی. (۱۳۶۶). کُرد وکُردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: انتشارات نیلوفر.

وان بروئن سن، مارتین. (۱۳۸۳). جامعه شناسی مردم کُرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانیذ.

هدایت، مهدی قلی خان. (۱۳۴۴). خاطرات وخطرات، تهران: انتشارات زوار.

(مجله یادگار). حسین سعادت نوری ، سال پنجم ، شماره اول و دوم ، شهریور ۱۳۲۷.

روزنامه اختر، سال ششم ، ۱۲۹۷.

References

Abolas, E. (1998). Jonbesh-e Kordha [The Kurdish movement] (I. Fattah Qazi, Trans.). Tehran: Moasseseh-ye Entesharat-e Negah.

Afshar Sistani, I. (2002). Moqaddameh-i bar shenakht-e ilha, chadorneshinan va tavayef-e ashayeri-ye Iran [An introduction to the knowledge of tribes, nomads and clans of Iran]. Tehran: Entesharat-e Samen al-Aemmeh.

Algar, H. (1991). Shuresh-e Aqa Mohammad Khan Mahallati va chand maqale-ye digar [The revolt of Aqa Mohammad Khan Mahallati and other essays] (A. Serri, Trans.). Tehran: Entesharat-e Toos. (Original work published 1969)

Akhtar Newspaper. (1879–1880). Year 6, Issues 7, 8, 20, 41, 43, 44. Istanbul. (Original work published 1297 A.H.)

Badiozzaman, N. M. (1994). Tarikh va joghrafiya-ye Dar al-Saltaneh-ye Tabriz [History and geography of the Royal Seat of Tabriz] (Gh. Tabatabai Majd, Ed.). Tabriz: Entesharat-e Sotoudeh.

Barzoui, M. (1999). Oza-e siyasi-ye Kordestan (az sal-e 1258 ta 1325) [Political conditions of Kurdistan (from 1879 to 1946)]. Tehran: Entesharat-e Fekr-e No.

Big Babapour, Y. (2011). Fitna-ye Sheikh Obeydollah Kord [The sedition of Sheikh Obeydollah the Kurd]. Tehran: Majles Library, Museum and Documents Research Center.

Gozideh-ye asnad-e siyasi-ye Iran va Osmani (doureh-ye Qajariyeh) [Selected political documents of Iran and the Ottoman Empire (Qajar Period)]. (1991). Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Office of Political and International Studies.

Ghourians, E. (1977). Qiyam-e Sheikh Obeydollah Shamzini dar ahd-e Naser al-Din Shah Qajar [The uprising of Sheikh Obeydollah Shamzini during the reign of Naser al-Din Shah Qajar] (A. Mardukh, Ed.). Tehran: Entesharat-e Donya-ye Danesh.

Grousi, H. S. (1994). Gozaresh-ha va nameh-ha-ye divani-ye Amir Nezam Grousi darbareh-ye vaqaye-e Kordestan dar sal-e 1297 [Administrative reports and letters of Amir Nezam Grousi concerning the events of Kurdistan in 1880]. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Foundation.

Hedayat, M. Q. (1965). Khaterat va khatarat [Memoirs and perils]. Tehran: Entesharat-e Zavvar.

Kavianpour, A. (1999). Tarikh-e Urmieh [History of Urmia]. Urmia: Azarkohan.

Kendal, N. (1994). Kordha [The Kurds] (I. Younesi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Rouzbehan. (Original work published 1993)

Kouchera, C. (1998). Jonbesh-e melli-ye Kord [The Kurdish national movement] (I. Younesi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Negah. (Original work published 1993)

Mansouri, F. (2000). Motale'ati darbareh-ye tarikh, zaban va farhang-e Azarbaijan [Studies on the history, language and culture of Azerbaijan]. Tehran: Ministry of Foreign Affairs.

McDowall, D. (2001). Tarikh-e mo'aser-e Kord [A modern history of the Kurds] (I. Younesi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Paniz. (Original work published 1996)

Nikitin, V. (1987). Kord va Kordestan [Kurds and Kurdistan] (M. Qazi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Niloufar. (Original work published 1956)

Olson, R. (1998). Qiyam-e Sheikh Saeed Piran (Kordestan 1925) [The emergence of Kurdish nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 1880–1925] (I. Younesi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Negah. (Original work published 1989)

Rouhani, B. M. (2003). Tarikh-e mashahir-e Kord [History of famous Kurds] (M. M. Mardukh Rouhani, Ed.). Tehran: Entesharat-e Soroush.

Sa'adat Nouri, H. (1948). Vaqaye'-e Kordestan va sargozasht-e Hamzeh Aqa Mangur [Events of Kurdistan and the story of Hamzeh Aqa Mangur]. Yadegar Magazine, 5(1–2), 15–20.

Sasani, Kh. M. (1983). Dast-e penhan-e siyasat-e Englis dar Iran [The hidden hand of British policy in Iran]. Tehran: Entesharat-e Babak.

Shams, E. (2004). Kordha-ye gharb-e Iran (Kordestan va Azarbaijan: melliyat, qoumiyat va mazhab az Mashrouteh ta kudeta-ye 1299) [Kurds of Western Iran: Nationality, ethnicity and religion from the Constitutional Revolution to the 1921 coup] (Unpublished doctoral dissertation). Tarbiat Modares University.

Sheybani, E. (1987). Montakhab al-Tavarikh [Selections from the histories]. Tehran: Entesharat-e Elmi.

Shirko, B. (1990). Kishe Kord [The Kurdish issue] (M. H. Baqi, Trans.). Saqqez: Chapkhaneh-ye Mohammadi.

Van Bruinessen, M. (2004). Jame'e-shenasi-ye mardom-e Kord [Agha, Shaikh and State: The social and political structures of Kurdistan] (I. Younesi, Trans.). Tehran: Nashr-e Paniz. (Original work published 1992).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Analysis of the Similarities between Marcel Mauss's Theory of Magic and Selected Works of al Ghazali and Shaykh Bahai

Sara Parsakhoo[1] ✉, **Ahmad Khiali Khatibi**[2] and **Torab Jangi GHahraman**[3]

1. Corresponding Author, PhD Student, Department of Persian Language and Literature , CT.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: sara.parsakhoo@iau.ir
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, CT.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: Ahm.khialikhatibi@iauctb.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, CT.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: Tor.Jangi_GHahraman@iauctb.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 01 September 2025
Received in revised form 02 December 2025
Accepted 13 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Ghazzali,
Sheikh Bahai,
Marcel Mauss,
Magic,
Supernatural

ABSTRACT

Objective: The aim of this article is to examine the ambiguous component of magic within the occult sciences and to analyze the similarities between Marcel Mauss's perspective in A Theory of Magic and certain works of al-Ghazali and Shaykh Bahai. The study also seeks to demonstrate that the concept of magic has been present throughout history and across different cultures and religions, attracting the attention of various thinkers.

Method: This study is conducted using the historical research method with an analytical approach. Early sources and classical texts have been consulted, and the data have been collected and analyzed through the examination of texts and manuscripts. In addition, to provide documentary evidence, images of talismans have been reproduced directly and without alteration from manuscript sources and included in the article**.**

Results: The findings indicate that magic is an ancient and cross-cultural phenomenon that has existed in many human societies, even prior to the emergence of language and writing. Moreover, the perspectives presented in Marcel Mauss's works show certain similarities with discussions found in the writings of al-Ghazali and Shaykh Bahai. Furthermore, magic has been widely reflected in literary and cultural texts across the world and has consistently attracted the attention of different societies.

Conclusion: The results of the study suggest that magic, as a long standing and complex phenomenon, has been addressed within various intellectual and cultural traditions, and thinkers from diverse religious and cultural backgrounds have engaged with it. This indicates that the concept of magic has historically existed on the margins while remaining in interaction with intellectual and religious systems, and it continues to hold significance in cultural and historical studies.

Cite this article: Parsakhoo, S., Khiali Khatibi, A. & Jangi GHahraman, T. (2026). The Effect of Narrative Therapy Integrated with the Teachings of the Masnavi on Coping Styles (Case Study: University Students Who Are Victims of Cyberbullying). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-37.
https://doi.org/ 10.22034/api.2026.2091013.1793

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/ 10.22034/api.2026.2091013.1793

Introduction

This introduction presents the subject of the article, namely an examination of magic and an analysis of the similarities between Marcel Mauss's theory and selected works of al Ghazali and Shaykh Bahai. It begins by outlining the lives and intellectual positions of these three thinkers. Marcel Mauss, a French sociologist and anthropologist, offered a social analysis of magic in his book A Theory of Magic. Within the Islamic intellectual tradition, al-Ghazali and Shaykh Bahai also addressed issues related to magic, talismans, and the occult sciences in their writings. The study draws upon historical sources, classical texts, and manuscript materials, and incorporates images of talismans and related illustrations from these manuscripts to enrich the discussion**.** The introduction then surveys the historical background of magic in Iran and beyond. Magic is presented as an ancient phenomenon that has appeared across diverse cultures, from the civilizations of Mesopotamia and ancient Iran to the Islamic period. In ancient Iran, figures such as priests and Magi were associated with these practices, and some scholars have linked the European term "magic" to the word Magus. Beliefs concerning magic, spirits, supernatural forces, and narratives such as that of Harut and Marut further attest to the deep roots of this phenomenon in early cultural traditions**.** The introduction also addresses the functions of magic in human life, ranging from attempts to control natural forces and ward off illness and danger to the use of amulets, talismans, and specialized ritual instruments. Magic is described as having both benevolent and malevolent forms: "white" magic, intended for protection and the removal of harm, and "black" magic, which seeks to injure others through recourse to demonic forces and has been regarded by religious scholars as forbidden or even as disbelief. These discussions provide the conceptual framework for a comparative analysis of the perspectives of Mauss, al-Ghazali, and Shaykh Bahai on the subject of magic.

Method

This study is conducted using the historical research method with an analytical approach. Early sources and classical texts have been consulted, and the data have been collected and analyzed through the examination of texts and manuscripts. In addition, to provide documentary evidence, images of talismans have been reproduced directly and without alteration from manuscript sources and included in the article**.**

Results

The findings indicate that magic is an ancient and cross-cultural phenomenon that has existed in many human societies, even prior to the emergence of language and writing. Moreover, the perspectives presented in Marcel Mauss's works show certain similarities with discussions found in the writings of al-Ghazali and Shaykh Bahai. Furthermore, magic has been widely reflected in literary and cultural texts across the world and has consistently attracted the attention of different societies.

Conclusion

As Marcel Mauss has argued, magic is closely connected with tradition and is transmitted from generation to generation. Magical rites and rituals function as traditional practices whose effects are believed to arise from the very performance of these customary actions. In many traditional descriptions, the magician is portrayed as possessing an unusual or abnormal appearance, sometimes characterized by physical irregularities such as deformity, one eyedness, or other disabilities. Historically, certain groups, including women and Jews, have more frequently been associated with accusations or suspicions of magical practice. Although the magician derives authority from tradition, the extent of this authority is ultimately determined by public belief; in other words, society itself grants the magician his or her power**.**

Throughout human history, magic has remained a fascinating yet ambiguous and mysterious subject, attracting the attention of philosophers and alchemists and occupying an important place in theoretical inquiry. As demonstrated in this article, there are notable points of similarity between the perspectives examined. While A General Theory of Magic is accessible to a broader readership interested in ancient rituals and traditions, it is also widely used by contemporary scholars across various disciplines. Today, many researchers draw upon and cite this work in their studies**.** Mauss's theory of magic not only presents striking and previously unfamiliar portrayals of magical practices among early human societies and diverse ancient cultures, but the author's innovative analyses have also established the work as an important classical text. Consequently, linguists, psychologists, historians of religion and mysticism, and scholars of art frequently refer to it and benefit from its insights. Through his observation of the social realities of so-called "primitive" societies, Mauss concluded that the thought of early peoples also possessed its own distinctive form of rationality. The influence of Mauss's theory has therefore extended far beyond ethnography, shaping research in linguistics, psychology, religious studies, and Oriental studies. In the contemporary era, as the paths of art, magic, and science intersect once again, A General Theory of Magic has come to be regarded as a classic work.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل تشابهات نظریهٔ جادوی مارسل موس، با برخی از آثارغزّالی وشیخ بهایی

سارا پارساخو[۱] ✉، احمد خیالی خطیبی[۲]، تراب جنگی قهرمان[۳]

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: sara.parsakhoo@iau.ir
۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Ahm.khialikhatibi@iauctb.ac.ir
۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Tor.Jangi_GHahraman@iauctb.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
غزّالی،
شیخ بهایی،
مارسل موس
جادو
فراطبیعی

چکیده

هدف: هدف این مقاله بررسی مؤلفه مبهم جادو در علوم غریبه و تحلیل تشابهات دیدگاه مارسل موس در کتاب «نظریه جادو» با برخی از آثار غزالی و شیخ بهایی است. همچنین مقاله می‌کوشد نشان دهد که مفهوم جادو در طول تاریخ و در میان فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف حضور داشته و مورد توجه اندیشمندان گوناگون قرار گرفته است.

روش پژوهش: این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحقیق تاریخی و با رویکرد تحلیلی انجام شده است. در این راستا به منابع و متون متقدم مراجعه شده و داده‌ها از طریق بررسی متون و نسخ خطی گردآوری و تحلیل شده‌اند. همچنین به منظور ارائه شواهد، تصاویر طلسم‌ها به‌صورت مستقیم و بدون تغییر از نسخه‌های خطی تهیه و در مقاله درج شده‌اند.

یافته‌ها: بررسی‌ها نشان می‌دهد که جادو پدیده‌ای کهن و فرافرهنگی است و در بسیاری از جوامع بشری، حتی پیش از شکل‌گیری زبان و خط، حضور داشته است. همچنین دیدگاه‌های مطرح‌شده در آثار مارسل موس در برخی موارد با مباحث طرح‌شده در آثار غزالی و شیخ بهایی شباهت‌هایی دارد. علاوه بر این، جادو در متون ادبی و فرهنگی جهان نیز بازتاب گسترده‌ای داشته و همواره مورد توجه جوامع مختلف بوده است.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که جادو به‌عنوان پدیده‌ای دیرپا و پیچیده، در سنت‌های فکری و فرهنگی مختلف مورد توجه قرار گرفته و اندیشمندان با پیشینه‌های دینی و فرهنگی متفاوت به آن پرداخته‌اند. این امر بیانگر آن است که مفهوم جادو همواره در حاشیه اما در تعامل با نظام‌های فکری و مذهبی حضور داشته و همچنان در مطالعات فرهنگی و تاریخی اهمیت دارد.

استناد: پارساخو، سارا؛ خیالی خطیبی، احمد و جنگی قهرمان، تراب. (۱۴۰۴). تحلیل تشابهات نظریهٔ جادوی مارسل موس، با برخی ازآثارغزّالی وشیخ بهایی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۳۷-۱. https://doi.org/ 10.22034/api.2026.2091013.1793

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/ 10.22034/api.2026.2091013.1793

مقدمه

مارسل موس کتابی دارد بعنوان «نظریه جادو"»که در این مقاله به معرفی مولّف و اثر می‌پردازیم. سپس تشابه اثر را بابرخی آثار غزّالی و شیخ بهایی تحلیل خواهیم نمود. با توجّه به اهمیّت سرگذشت پرفراز ونشیب جادو درآثار ایشان، سیر تحوّل و کارکرد جادو و تشابهات، دراین آثار با تکیه بر نظریه جادوِ مارسل موس، از مهمترین دغدغه‌ها و اهداف این مقاله است. فیلسوفی از دیار توس بنام امام محمدغزّالی که مذهب شافعی داشت و از دل تاریخ در قرن پنجم در میان سلجوقیان برخاست. او به علوم عرب و عجم تسلّط داشت و از موارد جادویی درکتب مجرّبات و مخزنُ الاوفاق هم نوشت. غزّالی ازنظام الملک طوسی و امام الحرمین جوینی تأثیر گرفت و بر ابن عربی عبدالقادرگیلانی تأثیر نهاد. شیخ بهایی،فیلسوفی که در سال ۹۲۵ خورشیدی در بعلبکِ لبنان طلوع کرد و بعدبه ایران آمد. اوگرایش صوفیانه داشت. اوهم مفصّل از جادو صحبت نمود. شیخ بهایی در کتب سرّالمستتر و نقش سلیمانی هم از جادو نوشت. ملاصدرا هم از شاگردان شیخ بود. این علّامه در سال ۱۰۰۰ خورشیدی در اصفهان درگذشت و در مشهد به خاک رفت.موس هم درفرانسه از جادو نوشت.تجربه ی زیسته ی موس بین سالهای ۱۸۷۲ تا ۱۹۵۰ بوده است و برساخت ذهنی او حول محور جادو هم استوار بوده‌است. موس یک جامعه شناس و انساس شناس فرانسوی ست که آثار آکادمیک او از مرزهای جهان گذشته و منتشر شده‌است. موس تأثیر گرفته از امیل دورکیم بوده و برکلودی لوی استروس (بنیانگذار انسان شناسی ساختارگرا) تاثیر نهاده است.

برای پر بارتر شدن این مقاله، از مباحث مرتبط، از آثار متاخّرین ومحققّین معاصر نیز استفاده شده است. ازمیان منابع و متون متقدّم تاریخی و کتب خطّی معدودی که در زمینه جادو نوشته شده‌است نیزبهره برده شده است.یافته ها نشان می‌دهد که ارتباط معنا داری بین نظریه موس و برخی آثار غزالی و شیخ بهایی هست امّا گذر از جاده ی جادو مثل حرکت در یک مِه غلیظ است وباید خیلی با احتیاط راجع به این یافته‌ها نوشت.

در مورد تصاویرو نقوش طلسمات و ادعیه توجّه به نسخ خطّی هم در حوزه ی هنر قابل توجّه میباشد زیرا بعضی این نقوش بسیار ماهرانه و خلاّقانه مصوّر شده اند.در آثار غزالی و شیخ بهایی، ترسیم عوالم رازآمیزوموجودات عجیب وغریب در قالب هیکل یا حیوان یا درخت، نمایانگرِآداب و رسوم قبیله وقومی، در یک دوره یا یک محل هم می‌تواند باشد. همچنین در آثارایشان، تجلّی سبک خاص هر دوره در این طلسمات مصوّرمشخص است.دریافت تصویرگر از محیط اطرافش در نقوش مرموز نسخه‌های خطّی قابل تأمل است. جادو دیالوگ خاصِ خودش را دارد. کاتبِ جادو گاهی یک نگارگرِ طلسم است که باورهایش را به تصویرکشیده‌است.این جلوه های شمایل شناسانه، آیکونولوژی(Iconology)در نقوشِ منقوش شده از ساحران، مفاهیم خاصی را القاء می‌کند.لذا این مقاله مصوّراست و در قسمتهای مختلف این مقاله از تصاویر استفاده شده‌است . بخشی از ارجاع به کتب خطّی هم بصورت برشی از خود کتاب تنظیم شده‌است .

برای ورود به موضوع، ابتدا در مورد خود جادودرایران مقدمه ای آورده‌می‌شود.«بشر از سپیده دمِ تاریخ با جادو آشنایی داشته است.» (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۲۳۸) اینکه قدمتِ جادودرجهان و ایران، چقدراست، نمی توان پاسخ علمی دقیقی داد ولی تا اندازه‌ای می‌توان آنرا تحلیل‌نمود. بومیانِ نخستینِ ایران به فنون جادو آگاهی داشته‌اند.گرچه بیشترآثارشان در دل تاریخ گم شده‌است امّا بومیان غیرآریایی نیزبه جادو متمسّک شده‌اند. پس ازورود آریایی‌هابه ایران تاثیراعتقادات بومیان براین مهاجمان غلبه کرد وسننِ آریایی های مهاجر با اعتقادات بومیانِ اصیل ایران در هم‌آمیخت. جادو قبل از ساسانیان نیز در ایران کارکرد داشته‌است .جادو درهخامنشیان با نفوذ مغ ها در آیین زرتشت هم بوده‌است .و در کل درتمام اقوام هندواروپایی کارکردهای جادو وجود داشته‌است . در عهد باستان و درسرزمینهای شرقی، صاحبان این علم را «کاهن » و « کهنه » و در ایران، دانایان این رموز را «مغ » یا «مغان » می‌نامیدند. فرنگیان نیز علوم خفیّه را «ماژی» نامیده و ریشه این لغت را از کلمهٔ مغ دانسته اند.اینجا هدایت از اعمال جادوگرانه صحبت می‌کند:"مُغها کسانی بودند که درمان کردن بیماریها را برعهده داشتند و اعمال جذب دوست و دفع دشمن وآزار دادن کسان را در جامعه انجام می‌دادند. این افراد با ساختن مجسّمه مومی به شکل اشخاص و انجام دادن برخی کارهای جادویی روی آنها، این اشخاص را به دردها وزخمهای مهلکی دچار می‌ساختند. (هدایت،۱۳۲۶،ص ۸)به هر حال دردوران زردشت جادو وجادوگری

در همه‌جا رایج بوده‌است. «زردشت که پزشکی و دیگر پیشه‌ها و هنرها را از راه دانش ایزدی و بینش مینوی آموخته بود، در دوره حیات وردهایی را که از راه دین فرا گرفته‌بود، برای دور کردن بلا و شکست دادنِ دیو و پری و بی‌اثر کردن جادوگری و پری‌گری و درمان کردن بیماریها ومانند آن‌ها به کار می‌برد.: (تفضلی آموزگار،۱۳۷۲، ج۱، ص۱۰۸)" علوم فراحسّی، به قدیمی‌ترین تمدّنهای تاریخ برمی‌گردد.«باورهای کهن بر این است که دو فرشته هاروت و ماروت که از فرشتگان مقرب خداوند بودند، به سبب این‌که از تقوا دور شدند به عذاب الهی دچار شدند که خداوند آن دو را در چاهی در بابل سرنگون بیاویخت. آنها از آنجا به سحر و جادو پرداختند و به مردم جادو می‌آموختند.»(لغت‌نامه دهخدا)این افسانه که اصلش بابلی ست و متن سومری و آکدی آن بدست آمده‌است، خاستگاه پیداییش جادو و جادوگری را در بابل می‌نهد. (خزائلی،۱۳۴۱، ج۱، ص۶۳۳) سحر از بین النّهرین که مرکزپیدایش ورواج جادو بود، به میان مردم عرب آمد، چون به احتمال زیاد کلمه عربی سحر از واژه آکدی، یا آرامی ساحیرو، به معنای ساحرگرفته شده‌است. برخی، ایران را از جایگاه اولیه پیدایش سحر و جادو و کلده و آشور را محل رواج جادو(جن‌گیری، طلسم‌سازی و عزایم‌خوانی) دانسته‌اند. (هدایت،۱۳۲۶، ج۱، ص۸) «ازهمان زمان که در بستر تاریخ، خدایان بین النهرین و ایرانِ باستان، از چند خدایی به تثلیث و سپس به یک خدایی رسیدند،جادو هم به موازات این تغییراتِ تدریجی پیش آمده است. اعتقاد به جادواز یک ســـو و ورود باورهای ســـایر ممالک،مثل یونانیان و رومیان به جامعه اســـلامی از ســـوی دیگر، موجبات رواج این نوع اعمال شگفت آور را فراهم کرد.. »(براتی، ۱۳۹۵، ۳)این حدّ از قدمت منجر به قوام و دوام این موضوع و بررسی آن می باشد.حتّی با ظهور اسلام نیز جادو در حاشیه باورهای بشریّت مطرح بوده‌است .جادو راهکار حرکت مسالمت آمیز با همه ی ادیان و فرهنگها را پیدا کرده‌است.جادو امری سرّی، مکنون و فراحسّی می‌باشدکه باید خارج از فرمولهای علمیِ علوم تجربی به آن پرداخت.موس:« اعتقاد بر این است که نقش های جادویی در جوامع مخفی‌است.»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۶) جادو نوعی از تلاش انسان برای اثر گذاری برعالم غیر مادّی ست که این نوع تلاش را در آثارغزّالی و شیخ بهایی نیز یافته‌ایم.امّا ببینیم که جادو از استیلای نیروهای نامرعی کیهانی بر انسان تشکیل شده است یا غلبه ی انسان بر اسرار ماورای این هستی ست.اگر فرض کنیم که جادو یک برساخت ذهنی ست، یا به گفته هگل «انسان در تلاش برای تاب آوردن واقعیّت تلخِ بیرونی، ذهنیّت را بر عینیّت ترجیح می دهد» (هگل :۱۸۵۱، ۸۵) پس چرا جادو اینهمه فنون و فرمولهای عملی دارد.افشانی گفته است :«جادو، ملازم و همراه زندگی ناایمن و خطرناک است.» (افشانی ، ۱۸۳۸ ۸۳)"جادواز طریق تسلّط بر نیروهای نامرئی و یا استفاده از ارواحی که در خدمت این نیروها قرار دارند، به دست می‌آید"(بیرو، :۱۸۳۱ ۲۱۵)"در ابتدای مسیرتاریخ، جادوگری تلاشی بوده‌است برای تسلّط بر سختی‌های طبیعت و برای گذران زندگی اولّیه. «در دوران جان‌پنداری و توتمیزم و گرایش انسان به روح و آنگاه نیاپرستی، تلاشهای انسان بیش‌تر به مهار کردن ارواح، ارواح نیاکان و نیروهای فراطبیعی وخدایان تمرکز داشت و در پی آن جادو به ارتباط فراطبیعیِ انسان و پیرامون آن تغییر ماهیّت داد.»(باجلان فرخی، ۱۳۵۸ ، ج۱، ص۵۸) بعضی از افسونگران در این طریق ادعای دریافت الهامات غیبی را دارندوبرخی با تقویت وجود عرفانی و معنویِ خود،سعی دارندکه این رموز را دریابند.می بینیم که جادو در دو وجه روشن و تیره با جلوهای نیک وپلشت مشهود است. کشمکش و چالش از ابتدای خلقت، همواره بین نیروهای متضاد، مثلِ دشمنی و دوستی،خوبی و بدی بوده‌است.وجود دیو، اهریمن وشیاطین از باورهای انسان بوده و هست بخصوص انسان اولّیه برای دفع نیروهای شیطانی و بیماریهامتوسّل به اعمالی شده‌است.انسان اولّیه بیماری‌ها و نیروهای منفی را حاصل خشم خدایان یا جادویِ تیره ی شیاطین دانسته‌است لذا گاهی برای مقابله با جادوی تیره ، سعی کرده‌است تا با جادوی روشن درمقابل بیماری‌ها وحوادث مقاومت نماید تا مصون بماند.آدمی از مرگ هراس دارد و برای جلوگیری از مردن با روشهای افسونگری حرز، تعویذ، تمیمه، هیکل، حمایل را جستجو می‌نماید.امّا سخن اینجاست که گاهی انسانهای بد ذات به شیاطین متوسّل می‌شوند و با احضاراجنّه دست به جادوی تیره می‌زنند تا دیگران را دچارآسیب نمایند. درجادوی تیره واژه های کفر وفحش‌است. «افسونگرانِ این نوع افسونها از شیاطین استعانت گیرند و در کارهای ناشایست به آنها تقرّب جویند تا مشارکت میان ایشان و دیوان مستحکم گردد. علما استعمال این نوع افسون را حرام ، بلکه کفر دانسته‌اند.»(دانش پژوه،۱۳۶۴ ، ج۱، ص۲۰۱-۲۰۲) افسونگر ابزارهایی داشته‌است مثل: احجارکریمه،درختان مقدّس یا گیاه مخصوص،شمیم و رایحه های خاص (که هنگام نوشتن جادو دود می کنند)، مواد رنگی خاص که با آن تحریر

می‌نمایند(مثل زعفران)،ظروف خاص مثل جام دعا، قربانی برای خون ریختن وغیره که این موارد بصورت کاملتردر متن این مقاله خواهدآمد.

مبادیِ مقدّماتِ مقاله

بیان مسئله

کتاب «نظریه عمومی جادو» نخستین بار در سال ۱۹۰۲ به چاپ رسید و وقتی در سال ۱۹۵۰ مجدداً منتشر شد، طیف وسیعی از خوانندگان را جذب کرد. دو ترجمه از این کتاب در ایران موجود است. یکی توسط حسین ترکمن نژاد و دیگری توسط طیبه رفیعی ترجمه شده‌است. موس، منابع وزمینه تاریخی جادو در متون انسان شناسی را در فصل اول کتاب بررسی می‌نماید. در فصل بعد آیین جادو و تفاوت‌های آن با مناسک مذهبی در قبایل اولیّه را بررسی می‌کند.

او یک تعریف پیشنهادی ازخود درباره جادو ارائه نموده وجادو را آیینی می‌داند که نقشی در کیش های سازمان یافته ایفا نمی کند. جادو آیینی خصوصی، محرمانه و رازآلود است و به مرز آیین قدغن شده نزدیک می‌شود. موس جادو را نه بر مبنای ساختار آیین هایش بلکه بر اساس شرایطی که بستر این آیین هاست تعریف می‌نمایدوجایگاه آیین های جادویی را در کلیّت اجتماعی مشخص می‌نماید. جادو را پدیده ای اجتماعی تعریف می‌کند. او عقیده دارد که هنر جادو همیشه با ایما و اشاره و ادا و اطوار بی حاصل کار خود را پیش نبرده و در بسیاری موارد با چیزهای عینی سروکار داشته و آزمایش های حقیقی انجام داده و حتی به اکتشافاتی نیز نائل شده‌است. مهمتر از همه اینکه نشان داده است که جادو بجز دین در میان پدیده‌های دیگراز جایگاه اجتماعی برخوردار است. عناصر جادو را در فصل بعدی کتابش بیان می‌نماید. و در این راه از موثق ترین منابع انسان شناسی که تا آن زمان درباره جادو وجود داشته استفاده می‌کند. تحلیل وتبیین مفهوم جادو وتفاوت آن با مفهوم دین و فناوری و علم را درفصل پایانی کتابش بررسی نموده‌است.موس گفته است : «جادو هیچ خویشاوندی حقیقی با هیچ چیز جز دین از یک سو و علم و فناوری از سوی دیگر نداردو همچنین جادو ذاتاً فن انجام دادن کارهاست و جادوگران همواره از کاردانی و چیره دستی و مهارت یدی خود بهره برده‌اند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۵)

شیخ بهایی علم این کار را تحت عنوان ترکیب و اصول بکار برده‌است در نقش سلیمانی گفته است :«اگربا ترکیب و اصول دعا و دواءکرده، سود زوداثر پذیردو اگر بی اصول عمل کرده شود ناتمام می ماندوبجای فایده، ضرر بظهور می آید.»(شیخ بهایی،بی تا،۴)موس در مورد تاریخ مطالعات علمی در این مبحث گفته است:«دیرزمانی است که جادو موضوع گمانه زنی ها بوده است با این حال مطالعات فیلسوفان کیمیاگران و متألهان باستان ماهیّتی کاملاً عملی داشتند و بیشتر متعلق به حیطه تاریخ جادو هستند تا تاریخ مطالعات علمی ای که بدین موضوع پرداخته‌اند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۵)موس:«نخستین بار برادران گریم (jacob and wilhelm grimm)به پژوهش علمی در باب جادو پرداختند و آغازگر زنجیره‌ای از مطالعاتی شدند که تحقیقات ما ادامه دهنده آنها به حساب می‌آید.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۵)«امروزه ما تک نگاری های خوبی درباره اکثر مضامین مهم جادویی داریم. داده ها ی تاریخی از منظری تحلیلی جمع آوری شده اند و اکنون دانشی وسیع در اختیار ماست از سوی دیگر برخی مفاهیم نظری مقبولیت یافته‌اند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۵)

«نزدیکترین اسلاف علمی ما از لحاظ زمانی، پژوهشگران مکتب انسان شناختی هستند که پیشتر نظریه نسبتاً منسجمی درباره جادو ارائه کرده‌اند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۵) موس گفته است : «ای. بی. تایلر(E.B.Tylor)در کتاب خود، {فرهنگ ابتدایی} دو بار به این موضوع می‌پردازد اونخست دیوشناسی جادویی را با جاندارانگاری ابتدایی پیوند می‌دهد. او در جلد دوّم کتابش از اوّلین کسانی ست که از «جادوی سمپاتیک»یاد می‌کند؛ این اصطلاح آن دسته از آیینهای جادویی را دربرمی‌گیرد که بنا بر این ،نظریه از قوانین سمپاتی [همانندی همجواری] پیروی می‌کنند: نُظَیـر نظیرِ خود را تولید میکند؛ تماس منجر به سرایت می گردد.تصوی، خودِ شی ء را پدید می‌آورد. اشیائی که زمانی در تماس بوده‌اند اما اکنون نیستند، پس از قطع تماس فیزیکی هنوز از راه دور در یکدیگر تاثیر می‌گذارند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۶)

موس در این کتاب به **مانا**(MANA) اشاره نموده و به توضیحاتی در مورد مفهوم مانا می‌پردازد.

او گفته است: «مانا فقط یک نیروی موجود نیست، بلکه یک عمل، کیفیت و یک حالت است . به عبارت دیگر اسم، صفت و فعل است.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۴۳)

موس:«مردم می گویند که یک هستی، یک روح، یک مرد، یک سنگ یا یک حکم، مانا است. مانا برای انجام چنین چیزی است.کلمه مانا در بسیاری از مفاهیم مختلف استفاده می‌شود. می توان آنرا به معنی «داشتن مانا»، «دادن مانا » و غیره استفاده کرد. در کل این کلمه ایده هایی را که توسط عباراتی مانند قدرت جادوی، کیفیّت جادویی یک شیء، جسم جادویی ، داشتن قدرت جادویی و داشتن یک طلسم عمل می‌کند.» (۱۳۳ ،Mauss, ۲۰۰۵) موس اشاره میکند که «این واقعا مانا است که ارزش ها را نه تنها ارزش های مذهبی جادویی، بلکه ارزش اجتماعی را نیز به ارمغان می‌آورد. وضعیت اجتماعی فرد مستقیما به قدرت مانا بستگی دارد. موس گفته است که «ثروت نتیجه مانا است.» در برخی از جزایر «مانا کلمه پول است.» در زمان های مختلف ممکن است کیفیّت، یک مادّه یا یک فعّالیت باشد. مانا به عنوان «قدرتمند»یا «سنگین» توصیف شده‌است. مانا چیزی ست، یک مادّه، یک ذات است که می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد و همچنین مستقل باشد. به همین دلیل است که ممکن است فقط توسط افرادی که دارای مانا هستند در طول عمل مانا، یعنی توسط افراد واجد شرایط کسب شود.موس: «مانا، با این حال، نباید از قدرت روحانی برخوردار باشد. این ممکن است نیروی یک شیء غیر معنوی، مانند یک سنگ برای رشد تاروس یا برای ارائه بارورهای بذر، یا گیاهی است که باران را به ارمغان می‌آورد باشد. امّا این یک نیروی معنوی است تا آنجا که مکانیکی کار نمی‌کند و می تواند اثرات آن را از راه دور تولید کند. مانا نیروی جادوگر است. اسامی متخصّصان که سحر و جادو را انجام می‌دهند تقریبا در همه جا از کلمه پیمانا، گیزمنا، منوکیسو و غیره تشکیل شده‌است.مانا قدرت یک مراسم و مناسک است.(همان: ۱۳۶).مانا نیروی جادو گر است و نام متخصّصانی که جادو می‌کنند...مانا نیروی آیین است در میان مالایی ها مانا با مفهومی از ریشه عربی و منشا سامی شناخته می‌شود: کرامات یا از ریشه حرم بمعنای مقدس. در هندو چین هم ایده‌ای شبیه مانا هست بنام دنگ .وقتی می‌گویند ساحره فردی دنگ است یا دنگ دارد و می‌تواند کارهای دنگ انجام دهد یعنی مانا دارد در ماداگاسکار می گویند ملکه هاسینا است، هاسینا دارد...»

(موس ، ۱۳۹۷، ۱۴۸) مانا جادوگر است که از طریق مانا از تعظیم بر روی مانا کار میکند و مانا های دیگر را در حرکت می‌آوردابن در یک مدار بسته تولید میشود که در آن همه چیز مانا است و اگر خودمان آن را بیان کنیم مانا است.

واماّ موجودات جادویی و موارد جادویی به ویژه شامل روحهای مرده هستند و همه چیز مربوط به مرگ است.» (۱۴۷ ، ۲۰۰۵ Mauss) درکل موس معتقد است جادو باید با احساسات مقابله کند.موس: «جادوگر، یا جادوگر و بیمار، از خوردن غذا و جنس خودداری می کنند و قبل از شرکت در این مراسم، جشن های پاکیزه ای را انجام می دهند، و در نتیجه ناسازگاری را میان چیزهایی که باید لمس می‌کنند یا انجام می دهند و شرایط زندگی روزمره را احساس می‌کنند. آنها از یک نوع مقاومت آگاه هستند؛ جادو به راحتی درب باز نیست . دستورالعمل های بیشتر و ترس همراه با خروج، منعکس کننده این واقعیت است که آنها از جهان غیر طبیعی وارد شده‌اند.» (همان: ۱۵۷) به نظر موس ترس و تابو در هم تنیده است »سحر و جادو یک اشتیاق واقعی برای چیزهای ممنوعه است.(همان، ۱۵۸) موس " دانش جادویی از فرد به فرد منتقل شده است، همانطور که در تدریس علم و تکنیک ها است. سنّت است که جادو را امتداد داده‌است. ابزار انتقال جادوی وجود داشته است. به صورت کلی دانش جادویی و مدارس جادوگران وجود داشته است که به منظور انتقال دانش جادویی به افراد، سحر و جادو باید آن را برای افراد قابل فهم باشد.بنابراین سحر از نظر موس، یک پدیده اجتماعی است . روابط آن با قانون و آداب و رسوم، با اقتصاد و زیبایی شناسی، و همچنین با زبان مرتبط است. در میان قبیله های دریایی گینه نو، زمانی که مردان به شکار، ماهیگیری و یا مبارزه می‌پردازند، زنان تمام شب را صرف رقص میکنند. یا در ماداگاسکار زمانی که مردان به سفرهای دور می رفتند زنان برای بازگشت آنان رقص می‌کردند." (همان: ۱۵۷)موس:در حالی که دین به سمت متافیزیکی بیشتر هدایت می‌شود و در ایجاد تصاویر آرمانگرا مشغول به کار است، سحر و جادو هزاران فرسایش را در دنیای عرفانی پیدا کرده‌است؛ از آن جا که نیروهای خود را تسخیر میکند و به طور مداوم برای شرکت در زندگی روزمره و بازی یک نقش عملی وجود دارد. از سوی دیگر، مذهب تمایل دارد خالصه شود. سحر و جادو به همان شیوه‌ای که تکنیک ها، صنایع دستی، پزشکی، شیمی، صنعت و غیره کار می‌کند، کار میکند. سحر وجادو اساسا هنر کار کردن است وجادوگران همواره از دانش خود، مهارت و مهارت خود در استفاده از آنها بهره می‌برند. سحر وجادو حوزه تولید خالص است. با کلمات و حرکات

آن، چه تکنیک هایی را از طریق کار به دست می‌آورد.(همان: ۱۵۷)به عقیده ی موس جادو با علم وفناوری مرتبط است که نه تنها یک هنر عملی است بلکه یک گنجینه از ایده‌هاست جادوگران، که همچنین کیمیاگران، ستاره شناسان و پزشکان در یونان، هند و جاهای دیگر وجود داشته‌اند و بنیانگذاران ونمایندگان نجوم، فیزیک وتاریخ طبیعی بودند. ریاضیدانان قطعا مطالعات زیادی در مورد میدانهای جادویی و ویژگیهای جادویی اعداد و ارقام انجام داده‌اند که خزانه ای از ایده‌هایی که توسط جادو جمع شده‌بود، یک فضای بزرگ بود که علم برای مدت طولانی مورد سوءاستفاده جادوگران قرارگرفت .

از نظر موس دین و جادو به سختی از هم تفکیک می‌شوند. هردو اموری مبتی بر اعتقاد وباورهستند. هر دو با نیروی غیر شخصی و در محیط فوق تجربی جریان می‌یابند. هر دو از نظر موس پدیده اجتماعی هستند. از نظر موس جادو از دل دین متولد شده است و نه برعکس. دین جادوی مشروع است وجادو دین غیرمشروع. وقتی یک دین ازموقعیت دینی خود در می آید، کشیش های این کلیسا که دیگر وجاهت اجتماعی ندارند، به جادوگر بدل می‌شوند. فرق جادو با دین ممنوعیّت جادو و پذیرش اجتماعی دین است.درجادوشاهد گرایشی به امور انضمامی هستیم این در حالی ست که دین معمولا انتزاعی ست جادو درست مانند فنون حرفه ها پزشکی شیمی وصنعت ما کار می‌کند جادو اصولا و ذاتاً فن انجام کارهاست و جادوگران همواره از کادرانی و چیره دستی و مهارت خود بهره برده‌اند(موس ، ۱۳۹۷، ۱۸۶)در این زمینه آرمان سازی دین موس اینچنین هم نوشته است:«ما دو حد غایی داریم که دو قطب مخالف دین و جادو را مشخص می‌کند:قطب مناسک قربان و قطب طلسم های پلید. دین همواره نوعی آرمان ساخته است که مردم نیایش‌ها ،نذها وقربانی‌های خویش را به سویش روانه می‌کنند. پیوند با شر بعنوان جنبه ای از آیین های جادویی همواره تصویری کلی و تقریبی از جادو در اختیار بشر قرار می دهد. بین این دو قطب مجموعه‌ای پریشان از فعّالیت ها را داریم که ماهیّت دقیق شان به آسانی آشکار نمی گردد.اینها اعمالی اند که به هیچ شکل خاصی تجویزیا قدغن نمی‌شوند ما اعمالی دینی داریم که خصوصی و داوطلبانه‌اند و برخی اعمال جادویی داریم که مجازند. از یک سو، کیشهای محرمانه را داریم که گه گاه مراسمی برگزار می‌کنند؛ از سوی دیگر، اعمالی جادویی داریم که با مهارتهای فنی پیوند دارند مانند آنهایی که به حرفه پزشکی مربوط می‌شوند. (موس ، ۱۳۹۷، ۳۰)بجز مبحث مانا ، موس در مورد بازنمایی نیز مواردی را نوشته است :«بازنمایی های جادویی: چنین نیست که اعمال جادویی کاملا بی معنا باشند. این اعمال متناظر با بازنمایی هایی هستند که غالبا بسیار غنی اند و سومین عنصر جادو را تشکیل می دهند.تمام آیین ها نوعی زبان اند و به همین سبب ترجمان ایده ها هستند:دو مفهوم متقابل در فلسفه هستند. امور انتزاعی (به انگلیسی: abstract) فرازمانی و فرامکانی هستند مثل اعداد یا موجودات مجرد، اما امور انضمامی (به انگلیسی: concrete)، اموری زمانی و مکانی هستند. انتزاعی در اصل به معنای امر جدا شده، گسسته و مجرداست ولی انضمامی حاوی معانی پیوستگی، چسبندگی و گرد هم آمدن است.الف–باز نمایی های تشخیص انتزاعی. قوانین جادو(مثلا جادو در مانگران و کیمیا گران) (موس ، ۱۳۹۷، ۸۵)ب–باز نمایی های تشخیص نیافته‌ی انضمامی (مثلا کاربرد فراگیر تعویذ)در مورد سنگهای قیمتی ،الماس، مروارید و چیزهایی از این قبیل صادق است. »(موس ، ۱۳۹۷، ۹۹)وقتی به زنی باردار توصیه می کند که نگذارد مگس دورش پرواز کند تا مبادا دختر بزاید.(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۰)ج– باز نمایی تشخیص یافته، دیو شناسی(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۷)در واقع، دیوشناسی در مواردی ابزاری برای بیان پدیده های جادویی در نظر گرفته شده است مثلاً بخارهای متعفّن، همان شیاطین هستند .از این دیدگاه ایده دیو با ایده دیگر ناهمساز و متناقض ،نیست بلکه به تعبیری ایده‌های مکمّل است که در تبیین تعامل قوانین و خصلتها به کار می‌آید .در اینجا می بینیم که ایده علیّت جادویی جایگزین شخص به عنوان عامل علّی میشود. تمام بازنمودهای جادویی ممکن است بازنمودهای تشخص یافته داشته باشند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۵)با توجّه به بررسی بخشی از نوشتار موس در می‌یابیم منظور او از این فرضیه چیست.موس گفته است "این نظریه فرضیه ای را دربردارد که حائز اهمیتی بسیار گسترده تر است. جادو، با این تعریف تبدیل به کهنترین شکل اندیشه بشری می‌شود این نوع از اندیشه لابد زمانی در حالت خالصش وجود داشته و بشر در آغاز تنها در چهارچوب جادو می‌اندیشیده است. (موس ، ۱۳۹۷، ۱۸)درزمینه ی برساخت ذهنی از جادو، موس با اشاره به جمله ای از فریزر چنین گفته است: در این نظریه چنین کمان میرود که غلبه مناسک جادویی در کیشهای ابتدایی و فولکلور برهان نیرومندی برای اثبات این مدعاست. به علاوه، ادعا میشود که این حالات جادویی ذهن هنوز در میان برخی از اقوام استرالیای مرکزی وجود دارد، زیرا آیینهای توتمی آنها ماهیتّی کاملاً جادویی دارند. بنابراین جادو بنیاد کل جهان عرفانیوعلمی انسان

ابتدایی است. موس همچنین گفته است که فریزر جادو را نخستین مرحله تکامل ذهن انسان می‌داند. »(موس ، ۱۳۹۷، ۱۸)«موس درفصل دوم از کتاب نظریه جادو به تعریف جادوپرداخته است: "فعلاً فرض می‌کنیم که جادو درجوامع گوناگون به اندازه کافی از سایر نظامهای امور واقع اجتماعی متمایز شده؛ با چنین مبنایی، میتوانیم قبول کنیم که جادو نه تنها طبقه ای مجزا از پدیده ها را تشکیل می‌دهد، بلکه مستعد تعریفی واضح است. مجبور خواهیم بود که خود چنین تعریفی را ارائه‌کنیم زیرا نمی‌توانیم امور واقعی را به عنوان «جادویی» بپذیریم صرفاً به این دلیل که عاملان یا ناظرانشان آنها را چنین می خوانند. دیدگاههای این گونه افراد شخصی است، بنابراین لزوماً مبنای علمی ندارد. یک دین بقایای کیشهای پیشین را «جادویی» می‌نامد حتی زمانی که آن آیینها هنوز در قالب دینی برگزار می‌شوند؛ حتی محققّان هم ازاین شیوه نگریستن به اموربپیروی کرده اند.»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۵)موس در ادامه ی فصل دوّم بازنمودهای جادویی را مطرح کرده است :«در جادو، ما با مصادر ام، اعمال و بازنمودها سرو کار داریم به کسی که اعمال جادویی را اجرا می‌کند جادوگر می‌گوییم، حتی اگر جادوگری حرفهاش نباشد؛ بازنمودهای جادویی آن دسته از انگاره ها و باورها هستند که به اعمال جادویی مربوط می‌شوند؛ این اعمال را نیز که عناصر دیگر جادو را بر مبنای آنها تعریف کرده‌ایم آیینهای جادویی خواهیم‌خواند. در این مرحله لازم است که میان این فعالیتها و دیگر اعمال اجتماعی که ممکن است با اینها خلط شوند تمایز قائل شویم.»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۶)شیخ بهایی درنقش سلیمانی، مقدمه فصل اول ازباب اول گفته است:«بردانشمندان کامل عیار و عاملان ذوی الاقتدارپوشیده مباد که برای دعا و دواء ترکیبی و اصولی معیّن است.»(شیخ بهایی،بی تا،۴)در وهله اول جادووآیینهای جادویی، به مثابه یک کل امور واقعی سنتّی هستند افعالی را که هرگز تکرار نمی‌شوند نمی‌توان جادویی نامید؛ همچنین اگر همه اجتماع به اثربخشی مجموعه ای از افعال باور نداشته باشد آن افعال جادویی نیستند.»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۶)«از این مسأله نتیجه می‌شود که افعال کاملاً، فردی مانند خرافات شخصی قماربازها را نمی‌توان جادو نامید.»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۶) «آن رویه های سنتّی بیم خلطشان با فعّالیتهای جادویی میرود شامل افعال، قانونی فنون و مناسک دینی می‌شوند. جادو با نظامی از الزامات قضایی مرتبط فرض شده زیرا به کرات پیش می‌آید که در آن واژگان و علامتهایی به مثابه احکامی الزام آور عمل کنند درست است که افعال قانونی گاهی رنگ وبوی مناسک را به خود می‌گیرند و قراردادها سوگندها و آزمونهای دشوار نیز تا حدی شبیه به آیینهای قدسی هستند؛ با این همه تردیدی وجود ندارد که، اینها به رغم داشتن عناصر، آیینی مناسک جادویی نیستند»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۶)موس کارمان را چنین توضیح می دهد: «در هند بهترین معادل برای واژه ی مناسک « کارمان(karman) است، به معنی عمل، جادوی سمپاتیک نیز کرتیا(kartiya) به معنی (انجام دادن) که همان فعل به معنای دقیق کلمه است.»(موس ، ۱۳۹۷، ۲۷)همچنین موس در مورد حالات جمعی هم به اجتماعی بودن جادو اشاره دارد:«حالات جمعی و نیروهای جمعی میتوانیم همین جا به بحث خود خاتمه دهیم و نتیجه بگیریم که جادو پدیده ای اجتماعی، است زیرا انگاره اشتراکی بودن را در پس تمام تجلیّاتش هویدا ساخته‌ایم با این حال به نظر ما می‌رسد که ایده مانا در وضعیت فعلی‌اش هنوز بیش از حد با زندگی اجتماعی فاصله دارد و هنوزگویی بیش ازحد انتزاعی است هیچ تصور روشنی نداریم که از کجا آمده و بر چه مبانی‌ای رشد کرده و شکوفا شده‌است. بنابراین می‌کوشیم که بیشتر آن را بکاویم تا آن نیروهای جمعی‌ای را بیابیم که بنا بر ادعای ما جادو را تولید کرده‌اند و مانا نیز بیانگر آنهاست.»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۶۱)

روش شناسی

روش تحقیق بر مبنای هدف: توصیفی و تحلیلی است. روش تحقیق بر مبنای پیشینه پژوهش: بنیادی است. روش تحقیق بر مبنای روش گردآوری داده‌ها: اسنادی و کتابخانه‌ای است. روش تحقیق بر مبنای تحلیل داده‌ها: تحلیل محتوای کیفی است.

اهمیّت وضرورت انجام تحقیق

از جمله اهمیّتهای این موضوع این‌است که در دوران معاصربا وجود پیشرفت علم، نباید از وجود اعتقاد به نیروهای جادویی در میان اقشار جامعه غافل شد و نباید بطور کلّ این موضوع را رد کرد، چرا که فیلسوفان صاحب نظری همچون غزّالی، شیخ بهایی، ومارسل موس(Marcel Mauss)هم از جادو در برخی آثار خود نوشته‌اند. باور ها واعتقاد به جادو سهم زیادی در ادبیّات تعلیمی و

برساخت ذهنیِ این اندیشمندان نیز داشته‌است. این موضوع از نظر تحلیل محتوا در ادبیات، حائز اهمیّت است. بخشی از زیر شاخه های مسئله ی جادو مثل :سحر، احضار روح ، طلسمات، ارتباط با اجنّه، و غیره در برخی آثار این دانشمندان کلاسیک که نام برده شد نوشته شده‌است وبرآثار آنان از دوره‌ی تاریخی خودشان تا دوران معاصر تاثیر گذاشته است وخواهد گذاشت. ادبیّات شرق از منابع چند هزار ساله لبریز از افسانه واساطیر سرچشمه گرفته‌است، لذا از گنجینه کهن ادبیات شرق آثار مرتبط با موضوع جادو از غزّالی و شیخ بهایی بر پایه ی نظریه یک فیلسوف غربی برای ما اهمیّت داشته است که بعنوان موضوع این مقاله انتخاب شده‌است. بررسی آثار این فیلسوفان هم از اهمیّت ویژه‌ای درمیان رسالات تحصیلات تکمیلی برخورداراست. با توجه به اینکه آثار غزالی و شیخ بهایی از جمله منسجم‌ترین و پاسخ‌گوترین نظام فلسفی جهان اسلام هستند، لذا اهمّیت توجّه به آثار این علما مشهود است.لازم به ذکر است که در هر دوره ای از تاریخ بشری، فیلسوفان انگشت شماری فقط به این بخش ازعلوم خفیّه‌ی جادو احاطه ی نسبی داشته‌اند. از جهت دیگرتحلیل علمیِ موضوع جادوبه منظورجلوگیری از رواج خرافات وموهومات، از اهمیّت خاصّی برخورداراست. برای جلوگیری از سوء برداشتها و سوء استفاده‌های عوام فریبانه، در این زمینه روشنگری لازم است.

اهداف تحقیق

اصلی: توصیف وتبیین موضوع فراطبیعیِ جادو درآثار غزّالی، شیخ بهایی و مارسل موس

فرعی: توصیف و تحلیل وجوه تشابه آراء ونظریات غزّالی وشیخ بهایی با نظریه جادوی مارسل موس

امیدواریم که این پژوهش هم بتواند مانند دیگر آثار پژوهشگرانِ موفّق، مقبول افتد.— در صورت داشتن هدف کاربردی، نام بهره‌وران (سازمان‌ها یا گروه ذینفعان و..) ذکر شود.

حال ببینیم چه تشابهاتی دربرخی از آثار غزالی و شیخ بهایی با نظریه جادوی موس وجود دارد.از بین کتب غزالی دو کتاب(مخزن الاوفاق و مجربات) را انتخاب نموده‌ایم و از بین کتب شیخ بهایی دوکتاب(سرّالمستتر و نقش سلیمانی) را انتخاب نموده‌ایم.

احضار و استخدام موکّل،احضارجن و پری و دیو

این مبحث بسیار گسترده است. در این بخش تا حدّی که با موضوع این مقاله مرتبط است اشاراتی به این مبحث می‌کنم.یکی از اعمال پر طرفدارو پرکاربرد جادوگران احضار و استخدام است. افسونگربا اجرای اعمالی خاص، اجنّه یا عفریت را احضار می‌نماید. این عمل برای جذب نیروهایی ست که از توان بشری خارج است. اینجاست که ساحر، جن و یا اجنّه، یا جن دیگری را برای انجام اعمال فوق بشری یا راهنمایی به کمک طلبیده و احضار می‌نماید.گاهی این احضار برای جابجایی یا بدست آوردنِ یک شیء یا حیوان است. این فراخوان ابزاری مخصوص خودش را داردمانند: بخور وسوزاندن مو، مجمر، آتشدان، سوسن لبان،کندر، زعفران، مشک و سوزاندان عود و...

کشیدن طرحهای خاص هندسی مثل دایره و مندل یا نقاشی اشکالی مثل طلسمات در احضار ها هم مرسوم است. استخدام اجنّه برای یاری و همکاری، ظاهر کردن اماکن و دفاین یا غیب کردن دفاین و اموال، برای در امان ماندن از دست دیگران هم بوده است .

اشاره غزالی درکتابِ"مجربات" به احضارشخص از راه دور:



احضار غایب

هر گاه خواستی کسی را از راه دور احضار کنی یا غایبی را از مکانی احضار کنی باید طلسم زیر را به زعفران و مشک و گلاب ، بر روی پوست آهو نوشت . و اسم موکلین و خادمین آن روز را و بخور کنی به زعفران و موی مطلوب و میمه سائله و لبان نر و بعد می خوانی سوره یوسف را ۲۰ مرتبه و بعد پوست آهو را در موم عروس پیچیده و در جلو درب منزل مطلوب و یا سر راهش در خاک دفن کن .

و این طلسم را باید نوشت

در این احضار غزالی از موکّلین و خادمین آن روز نام می‌برد.این موکّل می‌تواند جن باشدوخادم آن روز می‌تواند فرشته باشد. (غزالی،بی تا، ۴۰)

دیو

ابتدا ببینیم نظر موس دباره دیو چیست.موس: «تمام دیو ها از ارواح‌اند امّا تمام ارواح دیو نیستند»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۴۵)موس گفته است:«گیاهانی که از خاصیّت‌های ویژه برخوردارند با دیوهایی پیوند دارند که هم درمان بیماری‌اند .» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۶)در جای دیگری موس گفته است:«در طلسم،ها ارواح اشخاص درگذشته‌ای فراخوانده می‌شوند که هنوزآیینهای تدفین برایشان کاملاً انجام نشده (پرتا) یا دفن نشده اند کسانی که به مرگی خشونت آمیز مرده‌اند، زنانی که در زایمان از دنیا رفته‌اند و ارواح کودکانی که مرده متولد شده‌اند، دیوها (aioves)یا ارواح را جذب خود کرده‌است بی درنگ می‌بینیم که این ارواح ویژگیهایی به جز ویژگیهای جادویی نیزدارند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۴)«در جوامعی که وظایف قدسی تماماً مجزا و تخصّصی شده است، غالباً به جادوگری روحانیان مظنون می‌شوند. در قرون وسطی باور داشتند که کشیشها در معرض حملهٔ دیوها قرار دارند و در نتیجه وسوسه میشوند که خود نیز به اعمال شیطانی یعنی جادویی تن دهند. »(موس ، ۱۳۹۷، ۴۲)

روح

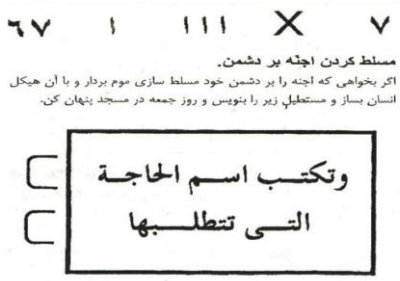
موس:«دربارهٔ روح چندین پاراگراف درجاهای مختلف کتابش نوشته است.مثلا:«جادوگر با نیرویی گهگاه می‌تواند با ارواح سخن بگوید. او محل سکونت وزبانشان را می‌داند واز طریق مناسک قادراست با ایشان ارتباط برقرارکند. اینها غالباً آن نوع از ارتباطات هستند که فرد با مردگان پریان یا ارواحی دیگر از این دست دارد. در تعدادی از جزایر ملانزی جادوگر معمولاً نیروی خود را از ارواح خویشاوندان فقیدش به دست می آورد.«(موس ، ۱۳۹۷، ۵۲)قدرت های جادویی از طریق جدایی روح از جسم بدست می‌آیند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۵۷)اوّلین مقوله‌ای که ارواح جادویی را در آن قرار می‌دهیم شامل ارواح درگذشتگان می‌شود. حتی نظامهای جادویی ای وجود دارند که یا از آغاز و یا از طریق قسمی فرایند تقلیل – در آنها فقط همین ارواح وجود دارند در ملانزی ،غربی مردم به ارواحی به نام تیندالوها (tindaloo)هم در جادو و هم در دین خود متوسّل می‌شوند که همگی ارواح درگذشتگان هستند. »(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۶)«در حال اجرای فنونی جادوگر به جهان ارواح سفر می‌کند؛ در موارد دیگ، روح خود به جستجوی جادوگر می‌آید والهام غیبی از طریق تسخیرصورت می‌گیرد مانند قبیله سو ومالاییها درهردو مورد جادوگر با تماسی لحظه ای با ارواح منافعی دائمی کسب می‌کند. برای آنکه این استحاله جادویی حالتی دائمی یابد چنان که پیشتر نیز اشاره کردیم باور بر این است که هویّت جادوگر عمیقاً دگرگون می‌شود. ارواح امعا و احشایش را نوسازی، کرده با سلاحهایشان او را در هم کوفته و زبانش را گاز گرفته‌اند: در میان قبایل استرالیای، مرکزی سوراخی که در زبان جادوگر ایجاد شده برهان رفتاری است که با او شده‌است صریحاً بیان می‌شود که نوآموز درحقیقت می‌میرد تا پس از الهام غیبی از نو زاده‌شود.»(موس ، ۱۳۹۷،۵۷ ۵۷)انگاره مرگ موقّت هم در تشرّفهای جادویی وهم در تشرّفهای دینی مضمونی رایج است امّا جادوگران بیش از دیگران متّکی به داستانهای مربوط به تجدید حیات هستند. لحظه ای از موضوع اصلی پژوهشمان منحرف می‌شویم تا داستانی از اسکیموهای بافین لند را نقل کنیم، مردی که آرزو داشت آنگکوک شود به دست آنگکوک متخصّص تشرف‌یابی کشته می‌شود. او یک هفته در حالت یخ زده می‌ماند وطی این مدت روحش در اعماق دریاها ژرفاهای زمین و بلندیهای آسمان پرسه می‌زند و اسرار و رموز طبیعت را می‌آموزد وقتی آنگکوک با دمیدن دراعضایش مجدداً او را بیدار میکند، وی خود بدل به یک آنگکوک شده است. »(موس ، ۱۳۹۷، ۵۷)

همزاد

همزاد جادو گر ممکن است تجسّم ناپایدار دم و افسون‌اش باشد: گردباد یا ابری از غبار که از میانِ شمایل مادی روحش ویا حتّی خودش نمایان می‌شود.»(موس ، ۱۳۹۷، ۴۹).موس : «دگر دیسی در میان ساحره‌های اروپایی بمعنای تغییر به اشکالی نیست

آنها غالباً به یک حیوان ازقبیل مادیان قورباغه گربه یا حیوانی دیگر بسنده می کنند» (موس ، ۱۳۹۷، ۵۰)حال در زمینه ی مواردی که در بالا ذکر شد به طور کلّی برخی از اشاراتِ مارسل موس، غزّالی و شیخ بهایی در این موردمی‌پردازیم:

اشاره غزّالی درکتابِ"مخزن الاوفاق" به استخدام اجنّه برای تسلّط بر دشمن: (غزالی،بی تا، ۱۷۷)



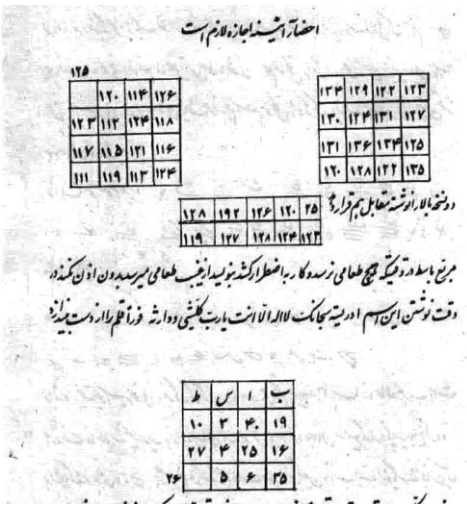
اشاره شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر"به احضار موکّل:



در این متن هم شیخ بهایی با ذکر اسم چهاردهم از اسماء ادریسیه، احضار موکّل را توضیح داده‌است.(شیخ بهایی، بی تا،۱۲۵)

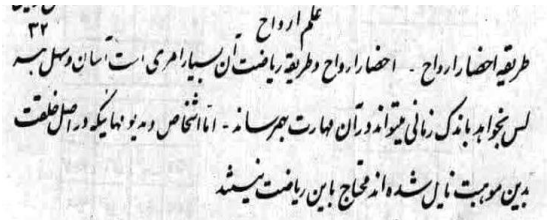
شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر": یک نمونه دیگربرای احضار از راه دوررا بیان کرده‌است:(شیخ بهایی، بی تا، ۶۰)

اشاره شیخ بهایی درکتابِ "نقش سلیمانی" به موکّلان.(شیخ بهایی، بی تا،۲۴)



دراین طلسم اعمال مقدّماتی و انجام افعالی مثل روزه در حین جادو بیان شده است، موس هم اشاراتی به این آیین ها دارد:«جادوگر آیین های مقدّماتی را ازنیز سر می‌گذراننددستور های متعدّی باید رعایت شود از جمله اینکه باید از مقاربت جنسی اجتناب کنند و پاک بمانندو همچنین پیش از آیین بدن های‌شان را بشویند وتدهین کنند شاید هم لازم باشد که روزه بگیرند یا از برخی غذاها بپرهیزند و جامه های خاصی بپوشند یا نو یا فرسوده.» (موس ، ۱۳۹۷، ۶۶)

اشاره به علم ارواح درسرّالمستتر: (شیخ بهایی، بی تا، ۳۲)


۳۲ علم ارواح
طریقه احضار ارواح - احضار ارواح وطریقه ریاضت آن بسیار امری است آسان وسهل بسه
کس بخواهد با ندک زمانی میتواند در آن مهارت بهرسانه - اما اشخاص دو نوع اند یکه در اصل خلقت
بدین موهبت نایل شده اند محتاج باین ریاضت نیستند

دراین متن شیخ بهایی، به تشرّف یافتن واحضار روح اشاره‌ای کرده‌است واز موس هم نزدیک به این مضمون مطالبی می‌بینیم: «در میان مردمان، چام (cham)پاجای pajay ،

پیری در ابتدای کار فرد تشرّف یابنده را به خلسه می‌برد علاوه بر این معمولاً نوآموز در آیین انتصاب شرکت می‌جوید آیینی که جادوگران پیشکسوت اجرایش را برعهده دارند نوآموزان قبیلهٔ آرونتا علاوه بر تشرف به وسیله ارواح به دست جادوگران نیز تشرف می‌یابند آن هم طی مناسکِ زاهدانه مالش مواد جادویی به، بدن تدهین (روغن مالی)و سلسله ای کامل از آداب و رسوم که در آن نوآموز سنگریزههای کوچکی (نمادنیروی جادویی) را از مرشدش دریافت و جذب می‌کند. در دست نوشته‌های، یونانی کتاب راهنمای مفصّلی داریم در باب انتصاب‌های جادویی به نام{ موس های هشتگانه} که همهٔ مراحل مراسم و تشریفاتی مشابه را با جزئیات آشکارمی کند. مراسمی شامل تطهیر، قربان کردن آیینی، استغاثه، و از همه مهم ترمکاشفه‌ای اساطیری که از اسرار کائنات پرده بر می‌دارد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۵۸)و نمونه‌های دیگری ازکتبِ«مجربات» و«مخزن الاوفاقِ» غزالی وکتب« سرّالمستتر» و نقش سلیمانیِ» شیخ بهایی هست که آوردن تمام آنهاموجب اطاله مبحث می‌شود.

طب، درمان، پسرشدن فرزند،گریه کودک، دفع بلا

جادو در بیشتر علوم بخصوص درعلم پزشکی وریاضی انعکاس مشهودی دارد.موس گفته است:«درست همانگونه که جادو با فناوری پیوند دارد با علم نیز مرتبط است جادو تنها فنّ عملی نیست بلکه خزانه‌ای از ایده‌ها نیز هست. جادو برای، دانش که یکی از محرّکان اصلی آن است اهمیّت زیادی قائل است در حقیقت بارها و بارها دیده‌ایم که درحیطه جادو دانش همان قدرت است. دین به دلیل آن که خصلتی انتزاعی دارد بیشتر به ماوراءالطبیعه گرایش دارد، امّا جادو چنان که پیشتر نشان دادیم بیشتر با امور انضمامی سروکار دارد و لذا دغدغه‌اش فهم طبیعت است. جادو به سرعت فهرستی از گیاهان ،فلزات پدیده‌ها موجودات و زندگی به معنای کلّی کلمه دست وپا کرد و به مخزنی کهن از اطّلاعات برای، نجوم فیزیک و علوم طبیعی بدل شد.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۸۷،۱۸۸) بجز موس نویسندگان دیگری نیز به درمان و مداوا در جادو اشاره کرده اند، مثلا: «در جامعه های آریایی، سامی، هندی، استرالیایی، آفریقایی و سایر سرزمینهای کهن نیز جادو بر همهٔ سطوح جامعه سیطره داشت و جادوپزشکانی بودند که از افسونها، اوراد و اعمال جادویی بـرای باطـل کردن و بی‌اثر ساختن اثرات زیانبار جاد، رماندن دیـوان و نیروهـای زیـانکـار و درمـان بیماریها استفاده میکردند.» (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۲۳۹)در جادوحرف ازپیشگیری و درمان بیماریها بوده‌است.»(فلور، ۱۳۸۶: ۱۲۸–۱۰۳)«برای بیماریها، بویژه بیماریهای مسری، دعاها و تعویذها وطلسمات ویژه وجود داشت. دعانویسان این دوره نه فقط برای انـواع و اقسـام بیمـاریهـای انسـانی، ازجمله امراض شکمی (طلسم شاهی: ۲۰۶) و شب ادراری (همان: ۲۰۰) و بواسـیر (همـان: ۱۰۵–۱۰۶) و فلج دست و پا (همان: ۱۰۲) و هاری (رساله در علوم غریبه: ۱۸)، بلکه برای بیماریهای دامها و چهارپایان (همان: ۲۰۰–۲۰۱) و دفع آفات کشاورزی (همان: ۱۱۸) نیز انواع و اقسام طلسم و تعویذ را تهیه و توصیه می‌کردند. کولیور رایس و بن تان

میگویند: «نزد تودۀ مـردم ایـران بـاور بـه تـأثیر طلسم و افسون جای مراقبت هوشـمندانه در پیشـگیری و درمـان را گرفتـه اسـت و از آن بیشتر است» (بن تان، ۱۳۵۴: ۹۱؛ کولیور رایس، ۱۳۶۳: ۲۰۸).موس اشاره جالبی دارد:"جادو گران نخستین زهردهندگان و نخستین جرّاحان بودند.ما میدانیم که جرّاحی ابتدایی گاهی بسیار پیشرفته بوده‌است. جادوگران اکتشافاتی راستین در زمینه فلزکاری کرده‌اند. «(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۱)موس در جای دیگری می گوید:«دیده ایم که در برخی جوامع بیماری که جادوگر رهایش کرده جان می‌بازد دیده‌ایم که بیمار از طریق اعتماد و یقین شفا یافته است این نوعی تسلّی و تسکین است که نیروی جمعی و سنتّی تلقین می‌تواند فراهم کند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۸۲)

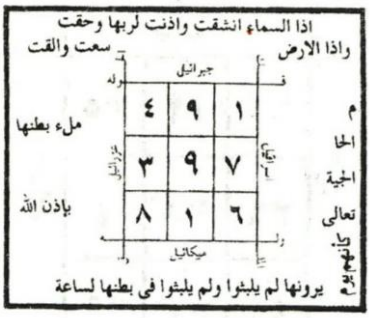
چشم زخم

موس در مورد چشم زخم چنین نوشته است: «بخش قابل توجّهی از جادواز این تمایلات تشکیل شده است :چشم زخم، ستایش‌ها حُسن تعبیرها آرزوها و درواقع تمام اوراد .»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۷۰)موس:« چشم شور و چشم زخم در استرالیا و ملانزی وجود ندارد و تنها به شکلی بسیار مبهم در هند باستان و نیز هند غیر مسلمان امروز به چشم می‌خورد.» (موس ، ۱۳۹۷، ۱۷۰) «مـهره هـا برای دفع چشم زخم از دیرباز در میان ایرانیان و اعراب و سایر ملّتهای بین النهرین رایج بوده‌است. ایرانیان برای انواع مُهره ها و برخی سنگ‌های معدنی، ویژگی های درمان بخشی، دفع چشم زخم و محافظت از گـزند قـائل بوده‌اند. این اعتقاد هنوز هم درمیان این ملّتها حفظ گردیده وچنان که بارها اشاره گردید رنگ اسلامی نیز به خود گرفته است. »(بیابانی ،۱۳۶۹ صص ۱۳۴-۱۴۱)

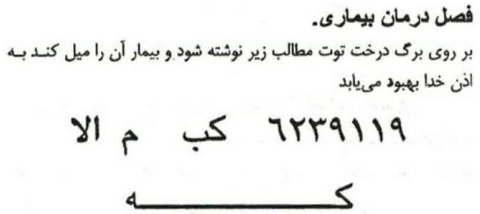
«چشم خشک شده هدهد ، جغد و گربه برای دور کردن اثر چشم بد از انسان و حیوان و مزرعه در میان بیشتر اقوام عمومیت داشته است در کاوشهای شوش یک طلسم چشم زخم مصری به دست آمده که از چینی و لعاب آبی ساخته شده است. »(هدایت،۱۳۱۱ ج۱، ص۱۵)

تسکین درد ودرمان

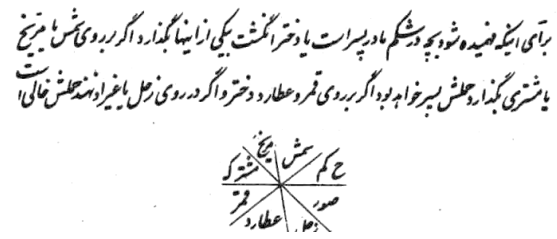
نمونه مثال: غزالی درکتابِ«مخزن الاوفاق» در زمینه تسکین درد در وضع حمل می‌نویسد: (غزالی،بی تا، ۷۰)



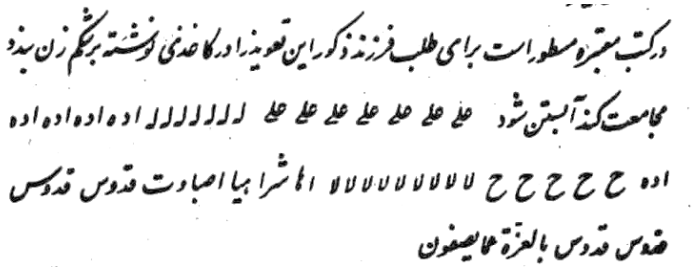
غزّالی درمخزن الاوفاق برای درمان بیماری می‌نویسد: (غزالی،بی تا، ۷۲)



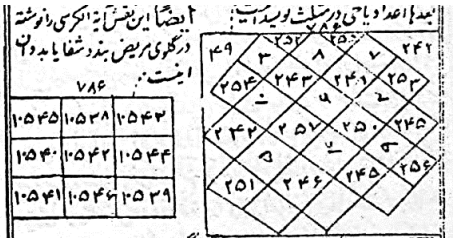
نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سرّ المستتر": تشخیص جنسّیت جنین! (شیخ بهایی، بی تا،۱۱۴)



همچنین در سرّالمستتر:طلب فرزندکردن. (شیخ بهایی،بی تا ، ۱۱۶)



موس: وقتی کسی به جادو درمانگ، شکسته بند یا جادوگر متوسّل می‌شود بی‌تردید نیازی در کاراست امّا هیچ الزام اخلاقی‌ای مطرح نیست. (موس ، ۱۳۹۷، ۳۳)



نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ «نقش سلیمانی» : برخی از طلسماتِ شفای مریض در این مربّعات ردیف نوشتاری اعدادقابل تأمل‌است. (شیخ بهایی، بی تا، ۵۴)

مربّعی ازنقش سلیمانی برای درمان گریه اطفال. (شیخ بهایی، بی تا، ۴۷)



" اگر فعالیتی هم زمان هم جادویی باشد و هم فنی جنبه جادویی آن با این تعریف مطابقت پیدا نمی‌کند، بنابراین در درمانهای، پزشکی، واژگان اوراد و رسوم آیینی و طالع بینی خصلتی جادویی دارند؛ اینجا با قلمرو علوم خفیه و ارواح سروکار داریم جهانی از انگاره‌ها که به حرکات و اطوار آیینی اثر بخشی ویژه‌ای می‌بخشند، قسمی اثربخشی که با اثربخشی مکانیکی آنها بسیار فرق دارد.

در ،واقع باور ندارند که خود حرکات منجر به نتیجه می‌شوند معلول از چیز دیگری نشأت می‌گیرد که معمولاً از لونی دیگراست. »(موس ، ۱۳۹۷، ۲۸)

طلسمات و تصاویر، ریاضی و حساب

در مورد تصاویرو نقوش طلسمات و ادعیه توجّه به نسخ خطی هم در حوزۀ هنر قابل توجّه می‌باشد، زیرا بعضی از این نقوش بسیار ماهرانه وخلاّقانه مصوّر شده‌اند. ترسیم عوالم رازآمیزوموجودات عجیب وغریب در قالب هیکل یا حیوان یا درخت و...نمایانگرآداب و رسوم قبیله وقومی،دریک دوره در یک محل هم می‌تواند باشد. تجلّی سبک خاص هر دوره در این طلسمات مصوّر هم در تصاویرمشخص است. دریافت تصویرگر از محیط اطرافش در نقوش مرموز نسخه‌های خطّی قابل تأمل است. کاتبِ جادو گاهی یک نگارگرِ طلسم است که باورهایش را به تصویرکشیده است.جلوه های شمایل شناسانه (آیکونولوژی)در نقوشِ منقوش شده از ساحران مفاهیم خاصی را القاء می‌کند. از موس یک نمونه مثال :«شیاطین در حال استحمام که روی گلدانهای یو نانی نقاشی شده انداز این واقعیت نشات می گیرند که از اشیای موجود در حمّام برای طلسم استفاده می کرده اند.»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۶)در جای دیگری موس گفته است :«در اغلب موارد انتقال اسرار جادویی تنها تحت شرایطی ویژه انجام میشود حتی کسی که طلسمی جادویی را خریده خارج از قرارداد و به دلخواه خود نمی‌تواند آن را دور بیاندازد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۵۹)«طلسمی که بدون رعایت موازین به َشخصی دیگر انتقال یابد قدرت هایش را از دست می‌دهد یا علیه صاحبش وا کنش نشان می‌دهد.» (موس ، ۱۳۹۷، ۵۹)

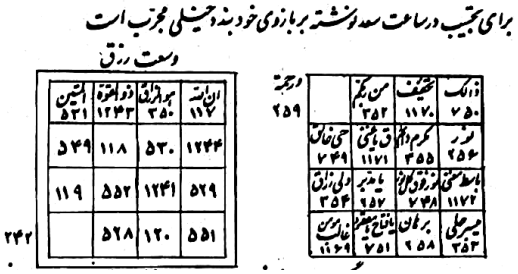
طلسمات و تصاویر

«تصـــاویری که دارای نیروی فرا بشـــری و بیان کننده رویاها، تخیلات و عشق انسانی و در عین حال طنزآمیز و انتقادگر هم ا ست. گذ شته از نا شناخته بودن آن، عقیده مردمی را موجّه می‌سازد و نوعی نمادگرائی را به واقع گرایی ترجیح می‌دهد.» (یونگ، :۱۳۵۷ ۴۲) «اغلـب دور تصاویـر، حصـار دایره مانـندی کشـیده شـده کـه به نظـر میرسـد نیـروی شـر را در آن حصـار اسـیر کـرده تـا بـه انسـان سـرایت نکنـد.» (Gyselen, ۱۹۹۵ ،۷۸)بـرای طلسـمات و تعویذها کاربردهای گوناگونی تصور می‌شد و تقریباً تمامی مسائل زندگی انسـان ایرانـی را دربر می‌گرفت: پیداکردن گمشده یا دزدیده شده، بازآوردن گریختـه یـا غایـب و سـفرکرده. (طلسم شاهی: ۲۰۹؛ رساله در علوم غریبه: ۵۳-۵۲؛ جنگ علوم غریبـه و طلسـمات: ۱۷)«حتّی کسانی که این گونه عقاید را به سخره مـی‌گیرند، گاهی در تنهایی خود وسوسه می شوند که کاربرد این قبیل پدیده‌ها را الاقل امتحان نمایند.» (گریگور،۱۳۶۱، ص۴)موس در این زمینه نوشته است: "از طرف دیگر آیینهایی وجود دارند که به شکلی یکدست جادویی‌اند و اینها همان طلسم‌های پلید یا نفرینها هستند و می‌بینیم که هم قانون و هم دین همواره آنها را جادویی می‌دانند به کار بستن طلسم‌های پلیدوغیرقانونی ست و صریحاً مشمول ممنوعیّت مجازات می‌شود همین ممنوعیّت است که به طلسم خصیصه جادویی‌اش را می‌بخشد. آیینهای دینی‌ای نیز هستند که به همین اندازه زیان بارند مانند برخی موارد،نفرین هایی که بر دشمنی مشترک فرستاده می شوند یا بر افرادی که به قبور بی حرمتی می کنند، یا سوگندها را می‌شکنند..." (موس ، ۱۳۹۷، ۳۰)

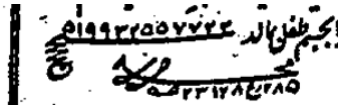
در مورد تصاویرو نقوش طلسمات و ادعیه توجّه به نسخ خطّی هم در حوزۀ هنر قابل توجّه می‌باشد زیرا بعضی از این نقوش بسیار ماهرانه وخلاّقانه مصوّر شده‌اند. ترسیم عوالم رازآمیزوموجودات عجیب وغریب در قالب هیکل یا حیوان یا درخت و...نمایانگرآداب و رسوم قبیله و قومی، در یک دوره در یک محل هم می‌تواند باشد.تجلّی سبک خاص هر دوره در این طلسمات مصوّر هم در تصاویرمشخص است. دریافت تصویرگر از محیط اطرافش در نقوش مرموز نسخه‌های خطّی قابل تأمل است. کاتبِ جادو گاهی یک نگارگرِ طلسم است که باورهایش را به تصویرکشیده است.جلوه‌های شمایل شناسانه (آیکونولوژی)در نقوشِ منقوش شده از ساحران مفاهیم خاصی را القاء می کند.نمونه مثال :«شیاطین در حال استحمام که روی گلدانهای یو نانی نقاشی شده انداز این واقعیّت نشات می گیرند که از اشیای موجود در حمام برای طلسم استفاده می کرده ان.»(موس ، ۱۳۹۷، ۱۰۶)موس گفته است :«عموم باور دارند که استاد پیشکسوت از برگزیدگان و نظرکردگان است و او خود نیز به این امر اعتقاد دارد. این گونه

تشریفات بسیارجدّی ست و پرابهت بودنشان از جدیّتشان نمی‌کاهد. مناسک تطهیر ملازم این مراسم‌اند که تابوها آنها را احاطه کرده اند و زمان و مکانش با دقّت انتخاب می‌شوند در برخی موارد قبل از آموزش جزئیات بسیار مهم حکمت و آداب و رسوم، جادویی نوعی مکاشفه کیهانی رخ می‌دهد که به نظر میرسد آن آموزش بدان وابسته‌است. در اغلب موارد انتقال اسرار جادویی تنها تحت شرایطی ویژه انجام می‌شود حتّی کسی که طلسمی جادویی را خریده خارج از قرارداد و به دلخواه خود نمیتواند آن را دور بیاندازد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۵۹)»طلسمی که بدون رعایت موازین به شخصی دیگر انتقال یابد قدرت‌هایش را از دست می‌دهد یا علیه صاحبش وا کنش نشان می‌دهد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۵۹)تصـــاویری که دارای نیروی فرا بشـــری و بیان کننده رویاها، تخیّلات و عشق انسانی و در عین حال طنزآمیز و انتقادگر هم ا ست. گذ شته از نا شناخته بودن آن، عقیده مردمی را موجّه میسازد و نوعی نمادگرائی را به واقع گرایی ترجیح می‌دهد. (یونگ، :۱۳۵۷ ۴۲)«روش آیکونوگرافی در حوزه پژوهش فرهنگ های کهن و اسطوره شناختی رابطه ای میان واژه و تصویر با توجه به باورهای اسطوره ای مشخص میکند. »(ملک، :۱۳۹۱ ۱۶۴)اغلـــب دور تصاویـــر، حصـــار دایرهماننـــدی کشـیده شـده کـه بهنظـر میرسـد نیـروی شـر را در آن حصـار اسـیر کـرده تـا بـه انسـان سـرایت نکنـد (Gyselen, : ۱۹۹۵ ،۷۸) موس در این زمینه نوشته است: "از طرف دیگر آیینهایی وجود دارند که به شکلی یکدست جادویی اندو اینها همان طلسم های پلید یا نفرینها هستند و میبینیم که هم قانون و هم دین همواره آنها را جادویی می دانند به کار بستن طلسم های پلیدوغیرقانونی است و صریحاً مشمول ممنوعیت مجازات میشود. این ممنوعیت تمایز رسمی میان مناسک جادویی و دینی را مشخص کند و همین ممنوعیت است که به طلسم خصیصه جادویی‌اش را میبخشد آیینهای دینی‌ای نیز هستند که به همین اندازه زیان بارند مانند برخی موارد دوو تیو نفرین هایی که بر دشمنی مشترک فرستاده می‌شوند یا بر افرادی که به قبور بی حرمتی می‌کنند ،یا سوگندها را می‌شکنند...» (موس ، ۱۳۹۷، ۳۰)حال در زمینه ی مواردی که در بالا ذکر شد، به برخی از اشارات ، غزالی و شیخ بهایی بر پایه نظریه مارسل موس می‌پردازیم:

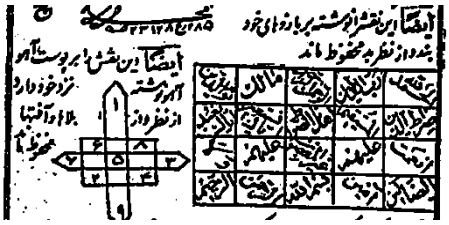
نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سرّالمستتر" در موردنظرانداختن به یک طلسم برای کسب نعمت و حشمت اشاره نموده‌است: (شیخ بهایی، بی تا،۴۷)



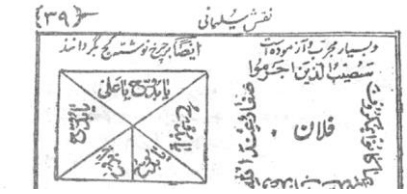
شیخ بهایی درسرّالمستتراین طلسم را برای تحبیب آورده‌است: (شیخ بهایی، بی تا،۳۷)



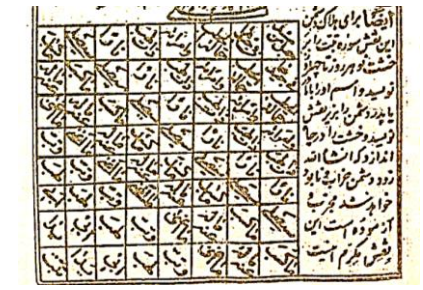
نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ «نقش سلیمانی»طلسمی برای بیماری اُم صبیان(بیماری کودکان در طب قدیم) (شیخ بهایی، بی تا،۴۶)



نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ «نقش سلیمانی»نوشتن این طلسم را بر پوست آهوبرای پیشگیری و حفاظت از بلایاتوصیه نموده است.(شیخ بهایی، بی تا،۴۶)



نمونه دیگری از طلسمات شیخ بهایی.(شیخ بهایی، بی تا، ۳۹)

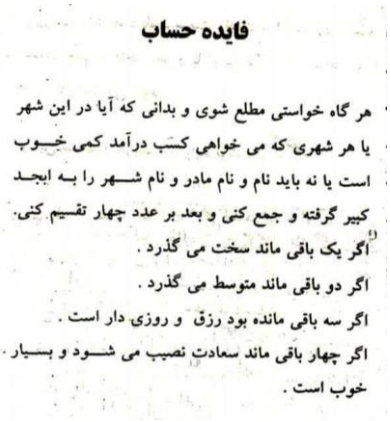


طلسمی از شیخ بهایی برای هلاک دشمن.(شیخ بهایی، بی تا، ۳۳)

ریاضی و حساب

در مباحث جادو می‌بایست از هندسه و ریاضی نام برد زیرا طلسمات و نوشتار جادویی اکثراً با ارقام و اعداد و اشکال هندسی نوشته و ترسیم شده‌اند.موس در این زمینه می‌نویسد:«آنها(جادوگرا) در نقش فیلسوف به زبان فیلسوفان سخن می‌گفتند و اصول فلسفه را ازطریق علم در فنشان به کار می‌گرفتند تردیدی نیست که جادوگران مخصوصاً در جوامع، ابتدایی وظیفه تشریح بخشی از علم را به دوش کشیده‌اند جادوگران که در یونان و هند و جوامع دیگر کیمیاگر طالع بین،پزشک و ریاضیدان نیزبودند. بنیان گذاران و ترویج دهندگان، نجوم فیزیک وریاضی و تاریخ طبیعی بودند. بی شک ریاضی دانان مدیون تحقیقاتی هستند که درباره مربع‌های جادویی و ویژگیهای جادویی اعداد و اشکال انجام شده‌است این خزانه ایده‌ها که تحت لوای جادو گرد آوری شده‌بود و مخزن بی نظیری بود که علم مدّت‌ها از ان تغذیه می‌کرد." (موس ، ۱۳۹۷، ۱۸۸)

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مجربات" : حساب.(غزالی،بی تا،۸۲)



فایده حساب

هر گاه خواستی مطلع شوی و بدانی که آیا در این شهر یا هر شهری که می خواهی کسب درآمد کمی خوب است یا نه باید نام و نام مادر و نام شهر را به ابجد کبیر گرفته و جمع کنی و بعد بر عدد چهار تقسیم کنی.

اگر یک باقی ماند سخت می گذرد .

اگر دو باقی ماند متوسط می گذرد .

اگر سه باقی مانده بود رزق و روزی دار است .

اگر چهار باقی ماند سعادت نصیب می شود و بسیار خوب است .

مربعات از شیخ بهایی در سرّالمستر هست.(شیخ بهایی، بی تا،۱۲۵)

عشق،محبّت،بخت کشایی،ازدواج،بخت بندی،حبّ و بغض و عداوت،نفرین وتفریق و جدایی

این موضوعات هم از پرکاربرد ترین مباحث جادو می‌باشند.

"فسونِ قل اَعوذُ و قل هوالله چرا در عشق یکدیگر نخوانیم " (مولانا غزل ۱۵۳۵)

طلسمی آشوری ، بابلی نوعی ازدواج نمادین میان دیوها و استعاره‌هایی برقرار می سازد که آنها رابازنمایی می‌کنند.«ای مردم پلید و خبیثی که فرزند را برده اید و رهایش نمی کنید اگر مذکر هستی بگذار این شویت باشد"(fossey 1902 p133)

موس از زبانِ سیدنی هارتلند می‌گوید:« دختری که معشوق رهایش کرده باشد می تواند با پیچاندن چند تار موی خود دور پاهای قورباغه یا تابیدن آن درون یک سیگار کاری کند که او به صورتی سمپاتیک رنج بکشد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۸۸)

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مجربات" در باب محبّت این خاتم را نوشته است: (غزالی،بی تا،۲۵)

و این خاتم را باید نوشت .

۷۸۶

د	ط	ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

همچنین غزّالی در مجرّبات مربّعات دیگری در جلب محبت نوشته‌است: (غزالی،بی تا،۳۰)

نمونه مثال: غزالی درکتابِ«مخزن الاوفاق» در مورد تسکین زوجه نوشته است: (غزالی،بی تا، ۶۶)

فصل تسکین زوجه و ایجاد مهر و محبت.

جدول زیر ساخته شود و به آب رها گردد. سپس از این آب به زوجه خورانیده شود. به اذن خداوند مطیع خواهد شد. صاحب تقوا شده و نمونهٔ عفت می‌شود. می‌توان این جدول را به بازوی راست او نیز بست.

۲۲۲	۹۲۲	۹۳
۲۳۳	۲۳۳	۲۳۳
۲۲۵	۳۳۱۵	۳۱۵

غزالی درمخزن الاوفاق برای ایجاد عشق جدول نصر را آورده است: (غزالی،بی تا، ۴۲)

جدول سورهٔ نصر

اذا جاء نصرالله ۱۵۲۳	والفتح ورأیت ۱۵۳۷	الناس یدخلون ۱۵۳۳	فی دین الله افواجا ۱۵۳۰
والفتح و رأیت ۱۵۳۴	الناس یدخلون ۱۵۲۹	فی دین الله افواجا ۱۵۳۴	فسبح بحمد ربک ۱۵۳۶
الناس یدخلون ۱۵۲۸	فی دین الله افواجا ۱۵۳۱	فسبح بحمد ربک ۱۵۳۹	و استغفره انه ۱۵۲۵
فی دین الله افواجا ۱۵۳۸	فسبح ربک ۱۵۲۶	و استغفره انه ۱۵۲۷	کان توابا ۱۵۲۲

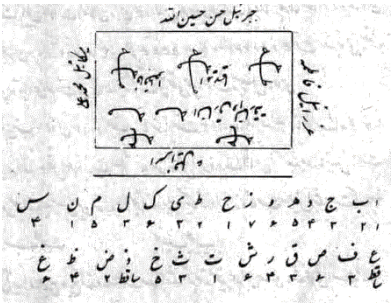
اکنون در بارهٔ نام مادر حضرت موسی یعنی:

(یوحاند) بالباء التحتانیة و الحاء المهملة والنون المعجمه

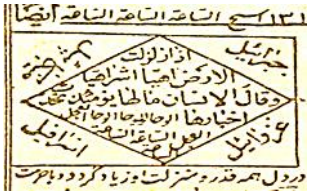
سخن بگوییم.

اگر کسی نام یوحاند، مادر موسی را پنجاه بار بر روی کاغذی بنویسد و در کنار خود محافظت کند، محبوب هر کسی خواهد بود.

نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ «سرّالمستتر»: مربع جلب محبت (شیخ بهایی، بی تا،۷۰)



نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "نقش سلیمانی": حبّ و دوستی. (شیخ بهایی، بی تا،۳۱)

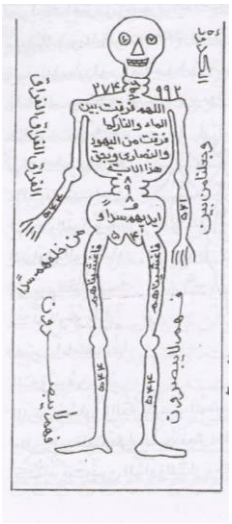




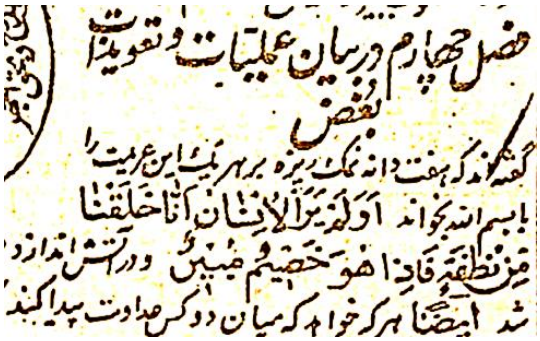
البته در نسخ خطی به وفور طلسم هایی برای جدایی و تفرقه هم دیده میشود.

موس: « ساده ترین آیینهای جادویی از لحاظ شکل و صورت درست مانند آنهایی هستند که بیشترین تعریفها و توصیفات در موردشان ارائه شده تاکنون چنان در مورد جادو سخن گفته‌ایم که گویی تنها شامل اعمال مثبت میشود با این همه آیینهای منفی بسیاری نیز وجود دارد.»(موس ، ۱۳۹۷، ۷۹) (نمونه طلسم فراق)





شیخ بهایی در نقش سلیمانی این طلسم را برای ایجاد عداوت وبغض دارد. (شیخ بهایی، بی تا،۳۲)



و از اینگونه مواردمطالب بسیاری هست که از حوصله این بحث خارج است.

ابزارجادو

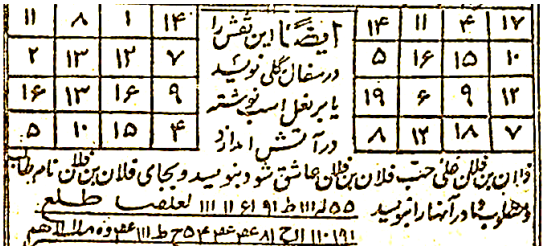
همیشه در مباحث جادویی ابزاری بکار رفته و می‌رود که به برخی از این ابزار در نظریه جادوی مارسل موس و کتب غزّالی و شیخ بهایی هم اشاره شده‌است که در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌کنیم.موس در کتاب نظریه ی جادو نوشته‌است:

«هنر آماده سازی مواد لازم برای جاد، شامل فعّالیتهای دیگری نیز می‌شود جادوگران با استفاده از گِل، موم عسل، گچ، فلز، خمیر کاغذ، پاپیروس کاغذ، پوستی، شن و یا چوب تصاویری می‌سازند جادوگر پیکرتراشی مدل سازی نقاشی، طراحی، گلدوزی بافندگی و حکّاکی می‌کند او جواهرات می سازد منبّت کاری می‌کند. این فعّالیتهای گوناگون برای جادوگر بازنمودهایی از خدایان و شیاطین و یا عروسکهایی برای جادوی سیاه فراهم میکند؛ همه اینها نمادهای اویند. او اشیایی با خواص جادویی، ردای بی آستین، تعویذ و وسائل دفع چشم زخم درست میکند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۷۳)موس در این پاراگراف به بعضی از مواد و ابزار اشاره دارد:" صرف نظر از این مواد و مصالح ابزارهای جادوگر نیز اهمیّت دارند؛ ابزارهایی که خود همواره دارای ویژگیهای جادویی پنداشته می‌شوند چوب دستی جادویی از ساده‌ترین اینها و قطب نمای پیشگویی چینی نمونه ای از ابزارهای اندکی پیچیده‌تر است جادوگران یونانی – لاتینی یک انبار کامل گوی، حلقه، کارد، نردبان تیغه گرد، جغجغه، قرقره، کلید، آینه و غیره داشتند. توبره جادو درمانگران سرخپوستان ایروکوا با عروسکها، پرها، ریگها مهره‌های رشته کشیده استخوانها چوبهایِ نیایش، کاردها و تیرهایش به اندازه دفتر کار دکتر فاستوس مملو از خرده ریزهای نامتجانس است.» (موس ، ۱۳۹۷، ۶۶)" باقیمانده آیین قربانی هستند که می‌بایست

سوزانده یا نابود میشده؛ از قبیل استخوانهای مرده آبی که برای تطهیر استفاده شده قس علی هذا. برخی دیگر ممکن است خصایصی داشته باشند که احتمالاً از آنها به نوعی سلب صلاحیت می‌کند ته مانده غذا، کثافت تکه هایِ ناخن، موی ریخته، مدفوع جنین مرده، زباله خانگی؛ در یک کلام هرآنچه معمولاً دور ریخته یا بی ارزش شمرده می‌شود علاوه بر اینها طبقه دیگری از اشیا وجود دارد که ظاهراً به خاطر خودشان و به سبب ویژگیهای حقیقی یا خیالیشان و یا توافق و تطابقشان با سرشت آیین مورد استفاده قرار می‌گیرند. مانند حیوانات گیاهان یا سنگهای خاص درنهایت، انواع دیگر مواد، موم چسب، گچ، آب، عسل و شیر برای قوام دادن به مخلوط و یا بعنوان پایه‌ای برای مواد دیگر و در نقش بشقابی که رویش غذا کشیده می‌شود بکار می‌رود.» (موس ، ۱۳۹۷، ۶۵)

نعل

برخی ساحران نعل را نشانه ی خوش شانسی و موفقیت می دانند، باورهای زیادی در مورد نعل است . بعضی طلسمات بصورت نعل ترسیم شده اند.بعضی هم نعل در آتش انداختن را برای بیقرار کردن معشوق و آمدن مسافر یا برای بازگشت معشوق هم آورده شده است.موس نوشته است:«عادی ترین اشیای جادویی وموجودات جادوییِ آشنات، از جمله شکسته بند دهکده یا نعل، اسب همگی نوعی احترام را بر می انگیزند و ساده ترین آیین جادویی و ساده ترین جلسه احضار روح هم احساس ترسی توأم با بهت را به همراه دارد همواره حدّی از تردید یا خود بازداری وجود دارد که گاهی زاده همان احساس انزجاری است که دین پدید می آورد. جادو جذب میکند و در عین حال پس میزند. » (موس ، ۱۳۹۷، ۱۶۹)

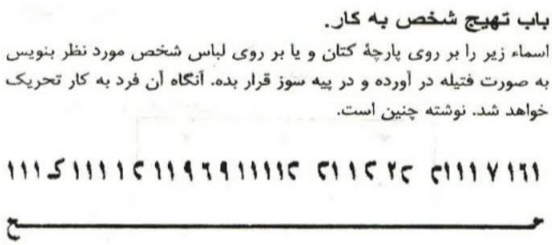


شیخ بهایی در کتاب نقش سلیمانی از ابزاربه نعل هم اشاره کرده است برای عشق چنین گفته است:(شیخ بهایی، بی تا،۳۲)



اشاره غزالی به این ابزار

اشاره غزالی درمخزن الاوفاق به این ابزار: پارچه کتان، فتیله، پیه سوز: (غزالی،بی تا،۱۷۰)

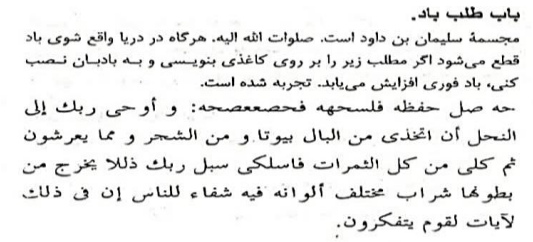


باب تهیج شخص به کار.

اسماء زیر را بر روی پارچهٔ کتان و یا بر روی لباس شخص مورد نظر بنویس به صورت فتیله در آورده و در پیه سوز قرار بده. آنگاه آن فرد به کار تحریک خواهد شد. نوشته چنین است.

غزالی در مخزن الاوفاق به بادبان و کشتی اشاره کرده‌است.

نشانگر اینکه درآن زمان از چهارپایان برای حمل ونقل زمینی و از کشتی برای حمل ونقل دریایی استناده می شده‌است. (غزالی،بی تا، ۱۹۵)

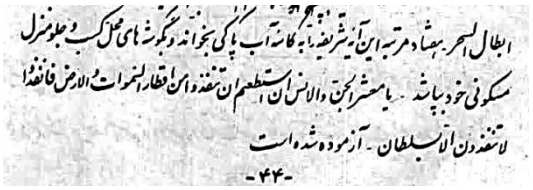


باب طلب باد.

مجسمهٔ سلیمان بن داود است. صلوات الله الیه. هرگاه در دریا واقع شوی باد قطع می‌شود اگر مطلب زیر را بر روی کاغذی بنویسی و به بادبان نصب کنی، باد فوری افزایش می‌یابد. تجربه شده است.

حه صل حفظه فلسحهه فحصعصحه: و أوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس إن فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون.

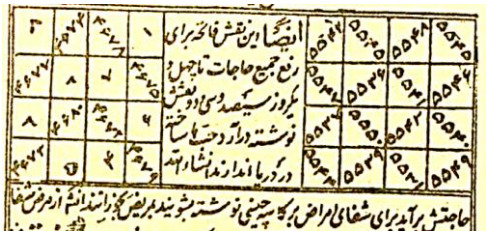
شیخ بهایی در سرّالمستتربه ظرف کاسه به عنوان یک ابزار برای جادو اشاره دارد.(شیخ بهایی،بی تا،۴۴)



ابطال السحر. بهشاد مرتبه این آیه شریفه را به کاسه آب پاکی بخواند و بگوشه های محل کسب و جلو منزل مسکونی خود بپاشد. یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان. آزموده شده است

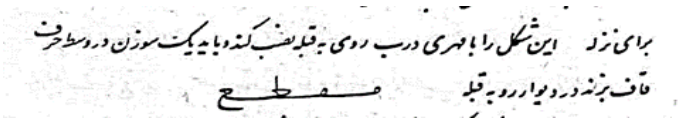
-۴۴-

نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ «نقش سلیمانی» : اشاره به کاسه چینی دارد: (شیخ بهایی،بی تا، ۲۵)



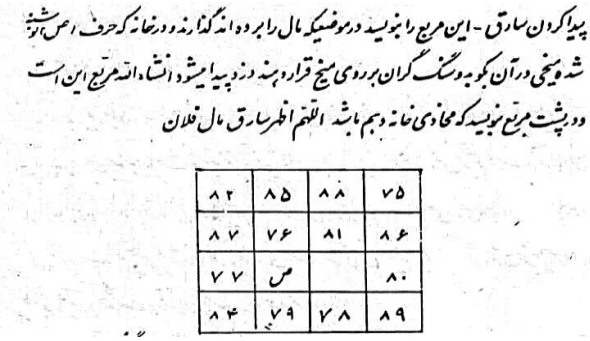
اشاره به پارچه و ظرف گِلی: (شیخ بهایی، بی تا،۳۱)

شیخ بهایی در سر المستتربه این ابزار:سوزن وسط حرف قاف بزنند! . (شیخ بهایی، بی تا، ۶۳)



برای نزد این شکل را با مهری در سب روی به قبله نصب کند و با یک سوزن در وسط حرف قاف بزنند در دیوار رو به قبله ـــــ قطع

شیخ بهایی در سرّالمستترازمیخ هم بعنوان ابزارجادو نام می برد. (شیخ بهایی، بی تا، ۶۳)



پیدا کردن سارق - این مربع را بنویسید در موضیکه مال را برده و انگذارند و در خانه که حرف اصل آنرا نشده میخی در آن بکوبند و سنگ گران بر روی میخ قرار دهند در دیده میشود انشاء الله مربع این است و در پشت مربع بنویسید که مخاذی خانه و هم باشد اللهم اظهر سارق مال فلان

۸۲	۸۵	۸۸	۷۵
۸۷	۷۶	۸۱	۸۶
۷۷	ص		۸۰
۸۴	۷۹	۷۸	۸۹

و نمونه های دیگری راجع به ابزار جادو از غزالی و شیخ بهایی هست که آوردن تمام آنهاموجب اطاله مبحث می شود.

بخورات

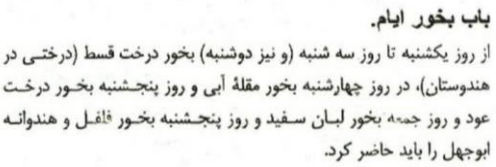
طبق آنچه از یافته های کتب متوجه شدم، بخورهای خوب و خوشبو، جذب کنندۀ ارواح، اجّنه و یاریگران هست و شمیم بد، دعوت کنندۀ اشرار، شیاطین و ارواح خبیث می باشد.«از دیدگاه مغان بعضی گیاهان ایزدی هستند که بخور آن و بوی خوششان، دیوان و شیاطین را دور میکرده است. چوب ها و گیاهان بدسوز و دورکننده و بدبو نیز وجود دارد که سوزاندن آنها، کار دیوپرستان و کردار شریران معرفی شده است. بوی خوش گیاهان ایزدی، دیوان و شیاطین را هزاران هزار فرسنگ ها دور می کند.» (رضی، ۱۳۷۶ : ۹۰۲)معروف ترین گیاهانی که در علوم غریبه استفاده ای طولانی دارد اسپند می باشد.موس به دود خاص برای جادو اشاره می کند:«در یونانی واژه(Kalapos)[تطهیر] در نهایت به مناسک جادویی به معنای کلی کلمه به کار میرفت چنین تطهیرهایی از طریق پاک سازی آیینی با دود آکند کردن حمام بخار و یا گذر از آتش یا آب انجام می‌شود بسیاری از آیینهای درمانی و نیز مناسک دفع شر هم با اعمال مشابهی برگزار می‌گردند. (موس ، ۱۳۹۷، ۷۰)



در مصر باستان، چین، هند و خاورمیانه استفاده از بخور برای مقاصد مذهبی بسیار رواج داشته است.

برای اندازه گیری زمان،انسان نخستین از بخور به جای شمع استفاده کرده است.مثلاً می دانستنداز زمانی که یک بخور را روشن می کنند، چه مقیاس زمانی طی می شود تا آخر بسوزد. همچنین بخورات درتمرین یوگا برای افزایش انرژی مثبت استفاده می‌شوند.جادو گران برای نوشتن هم بعنوان مُرکب موادّ خاصّی دارندمثلا گاهی توصیه نموده اند با زغال روی تخم مرغ گندیده بنویسند.گاهی با زعفران و یا با زرد چوبه و مواد رنگی دیگری که در کتب علوم غریبه ذکر شده است .کاغذ و قرطاس نوشتاری آنان نیزمهم بوده‌است . گاهی روی پوست و سنگ و استخوان هم می‌نویسند.مخصوصا استخوان کتف گوسفند که برآن هم طلسم می‌نوشتند.حال در زمینه ی مواردی که در بالا ذکر شد، به برخی از اشارات ، غزالی و شیخ بهایی بر پایه نظزیه مارسل موس می پردازیم:

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مخزن الاوفاق" : بخور ایّام. (غزالی،بی تا،۱۲۵)


باب بخور ایام.

از روز یکشنبه تا روز سه شنبه (و نیز دوشنبه) بخور درخت قسط (درختی در هندوستان)، در روز چهارشنبه بخور مقلهٔ آبی و روز پنجشنبه بخور درخت عود و روز جمعه بخور لبان سفید و روز پنجشنبه بخور فافل و هندوانه ابوجهل را باید حاضر کرد.

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مجربات" :اشاره به بخور عفران و...(غزالی،بی تا،۴۰)

زعفران و مشک و گلاب ، بر روی پوست آهو نوشت .
و اسم موکلین و خادمین آن روز را و بخـور کنـی بـه
زعفران و موی مطلوب و میعه سائله و لبان نـر و بعـد

"میعه سائله نوعی صمغ درخت ست""لبان الذکر یا لبان نر نوعی صمغ درخت است"

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مجربات" :اشاره به بخور عود وزعفران: (غزالی،بی تا، ۸۴)

عزیمت زیر را بر روی ورقه ای سفید رنگ به زعفـران
و گلاب به روز پنجشنبه در ساعت اول مشتری و بخور
کن به عود و زعفران و باید اول ماه باشـد یـا در روز
یکشنبه در ساعت شمس باشد .

مخزن الاوفاق: (غزالی،بی تا، ۱۳۳)

کاغذی را که این حرز بر آن نوشته شده، با چوب صندل، یا گل هنـدی دود
بده، فوری به مراد خود می‌رسی. این کاغذ را همراه خود داشته باش ویـا در
خانه‌ای خالی آویزان کن.
در مواردی که رضای خدا در بین نباشد، از نوشتن این حرز حذر کن.

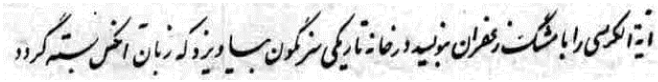
نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر": طلسم محبت وشرف زهره با مُشک. (شیخ بهایی،بی تا، ۹۲)



نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر": به بخور عود،مصطکی و سنبل پاک اشاره نموده است."مصطلکی صمغ یا شیره ی زرد رنگی از نوعی درختچه شبیه پسته می‌باشد". (شیخ بهایی، بی تا،۱۳۸)

باب . در اعمال سیمیا بجمیع بها و نوع تا بنویسد اسم ۲۹ وحرف ۱۳ را بطالع حوت و مشتری
در روی کاغذ سمرقندی به قلم نای فارسی و بخور کند به عود و مصطکی و سنبل پاک و چون خواهد که ظاهر
گردانی عجایبی پس صورت آنکس را که خواهی بکش در نهایت امکان جن دفنگشت ، و بیکن خانه
را در میان آن و سوکنده بنام منقوش و آن ۲۹ نام است تا ظاهر شود آنچه خواهد - بهمین قدر اکتفا
کردیم بقیه در نزد نگارنده موجود است مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

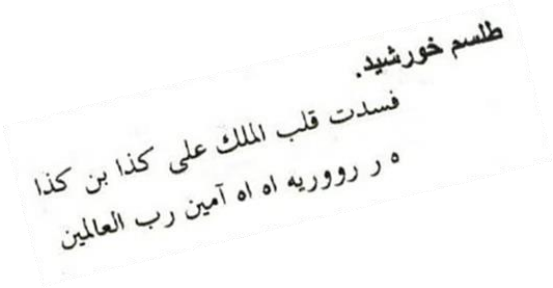
نوشتن با مشک و زعفران را برای بستن زبان دیگری بیان کرده‌است. (شیخ بهایی، بی تا،۶۰)



در این زمینه موس گفته است : «یکی از ویژگیهای اساسی تصور مردمی که ایجاد می کنند حریم مقدّس جادوگر همان دیگ جادویی است جادو هنر درست کردن و در هم آمیختن معجون آش و خوراک است مواد لازم ریزریز و کوبیده می‌شوند ورز داده و رقیق می شوند؛ سپس تبدیل به عطر، نوشیدنی دمنوش خمیر یا کیک با اشکال مختلف وتصاویر گوناگون می‌گردند آنگاه اینها را می نوشند، می‌خورند، برای دفع چشم زخم به کار میبرند یا برای تطهیر با دود استفاده میکنند این آشپزی داروسازی یا کیمیاگری صرف نظر از این که چه نامیده شود، نه تنها باعث میشود که مواد جادویی قابل استفاده شوند بلکه خصلتی آیینی به آنها میبخشد که به ثمربخشی جادو بسیار کمک می‌کند. (موس ، ۱۳۹۷، ۷۳)

بروج وتاثیر نجوم و کواکب در جادو

این مبحث در علوم فراطبیعی بسیار فراگیر و گسترده است که به تناسب موضوع این رساله، اشاراتی به آن می‌نمایم.

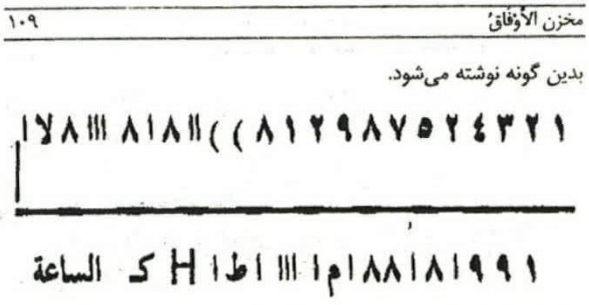


«مسیر اجرام آسمانی تقارن و یا تقابل ماه خورشید و سیا رات هم مباتحث مورد بحث مارسل موس است.» (موس ، ۱۳۹۷، ۶۳)در رسائل اخوان الصفا آمده‌است علم سحر و طلسمات تابع و پیرو علم احکام نجوم است.«(اخوان الصفا،۱۴۰۵، ۴۸) طلسم خورشید و دیگر ستارگان و سیارات درمخزن الاوفاق آمده است برای نمونه مثالی می‌آوریم:

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مخزن الاوفاق" : بروج (غزالی،بی تا،۱۰۸، ۱۰۹)

طلسم عطارد.

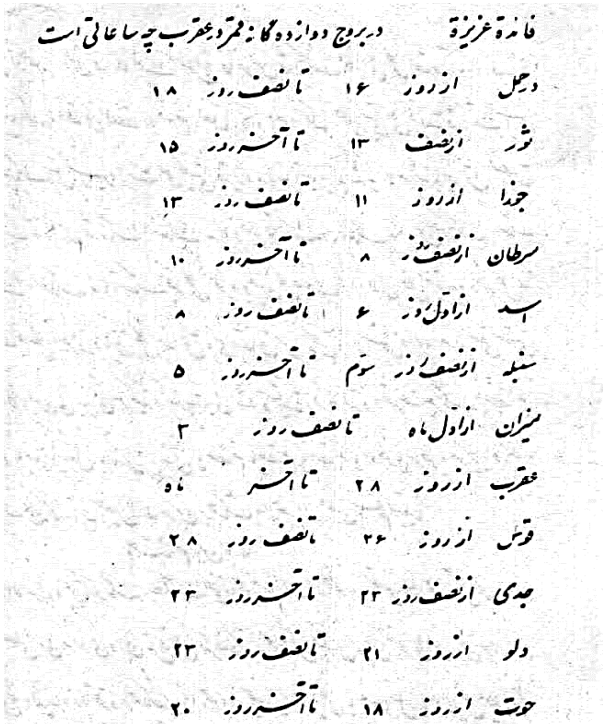
اگر بخواهی زبان شخصی را قفل بزنی، در ساعت عطارد کـه عطـارد و مـاه تقارن داشته باشند، این طلسم را بنویس. اگر بخواهی حاجتت برآورده شـود، به حضور امراء و سلاطین راه پیدا کنی، در اول طلوع سـتارهٔ مـشتری و روز دهم ماه با خلوص نیت و با کلاه و یا سربند خود نیز سرت بگذار. آن طلسم



طلسم زهره در مخزن الاوفاق (غزالی،بی تا،۱۰۸)

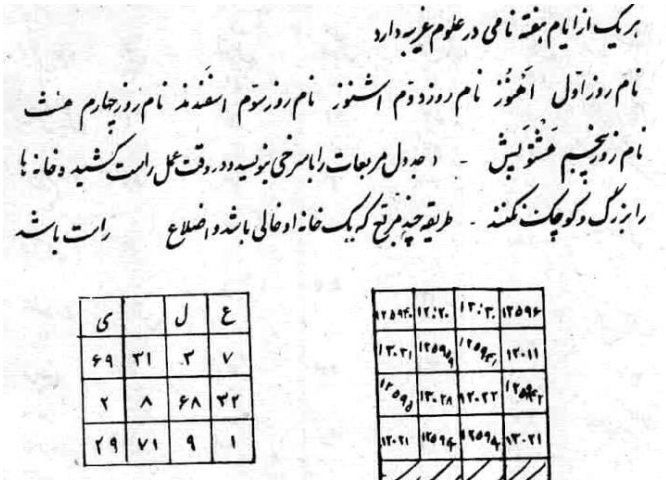

طلسم زهره.
اگر بخواهی که در دل زنی راه پیدا کنی، وقتی که ماه با زهره تقارن حاصل می‌کند، این طلسم را بنویس. اگر روز جمعه باشد، بهتر است. برای نوشتن از مشک و عنبر و زعفران استفاده کن. طلسم را از گردنت بیاویز و یا همراهت باشد. ضمنا لباس‌های نو و تمیز بپوش. هنگام نوشتن تا پایان کار نوشتن در کنارت بخور بسوزان بلند شود. آنچه که باید بنویسی، چنین است.

مباحثی مثل سعد و نحس ایّام و ساعات، قمر در عقرب هم در کتبِ غزالی و شیخ بهایی مطرح شده‌اند.در زمینه ی زمان ومکان جادوگری هم موس نوشته است:" زمان و مکان برگزاری مناسک با سخت گیری تعیین می‌شوند. برخی از آیینها فقط باید در شب اجرا شوند یا در ساعات خاصی از شب، مثلاً نیمه شب برخی دیگر در زمانهای ویژه‌ای از روز برگزار می‌گردند، خصوصاً هنگام غروب یا طلوع دو زمانی که خصلت جادویی خاصی دارند روز هفته نیز معین می‌شود برای نمونه جمعه سبت ساحره هاست؛ البته نسبت به ایّام دیگر تعصبی وجود ندارد. به محض این که مفهوم هفته‌ای منظم پدید می‌آید، آیینها در روزهای خاصی برگزار می‌شوند. به همین سیاق برهه‌های ویژه ای از ماه مساعد و مرجح هستند؛ برهه‌هایی که تقریباً همیشه به بدر و محاق ماه وابسته‌اند. معمولاً رایج است که تاریخ‌های قمری برای زمانهای برگزاری می‌گردند." (موس ، ۱۳۹۷، ۶۲)


فائدهٔ عزیزه — در بروج دوازده گانه قمر در عقرب چه ساعاتی است

حمل	از روز	۱۶	تا نصف روز	۱۸
ثور	از نصف	۱۳	تا آخر روز	۱۵
جوزا	از روز	۱۱	تا نصف روز	۱۳
سرطان	از نصف روز	۸	تا آخر روز	۱۰
اسد	از اول روز	۶	تا نصف روز	۸
سنبله	از نصف روز	سوم	تا آخر روز	۵
میزان	از اول ماه		تا نصف روز	۳
عقرب	از روز	۲۸	تا آخر	ماه
قوس	از روز	۲۶	تا نصف روز	۲۸
جدی	از نصف روز	۲۳	تا آخر روز	۲۳
دلو	از روز	۲۱	تا نصف روز	۲۳
حوت	از روز	۱۸	تا آخر روز	۲۰

نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر"ساعات قمر در عقرب، در بروج دوازده گانه را بیان کرده‌است. (شیخ بهایی، بی تا، ۶۸)



هر یک از ایام هفته نامی در علوم غریبه دارد

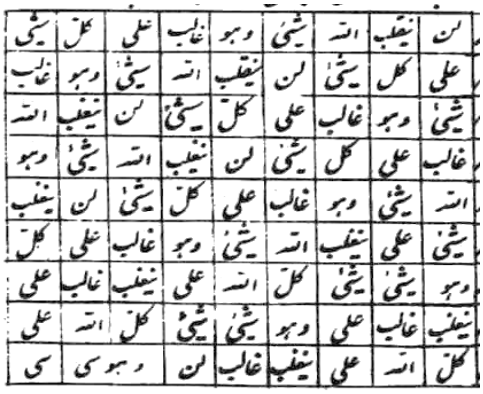
نام روز اول اهنور نام روز دوم اشنور نام روز سوم اسفندمذ نام روز چهارم هشت

نام روز پنجم هشتویش - اعداد جدول مربعات را بسرخی بنویسید در وقت عمل راست کشیده و خانه ها

را بزرگ و کوچک نکنند - طریقه چنین مربع که یک خانه او خالی باشد و اضلاع راست باشد

ی		ل	ع
۶۹	۳۱	۳	۷
۲	۸	۶۸	۳۲
۲۹	۷۱	۹	۱

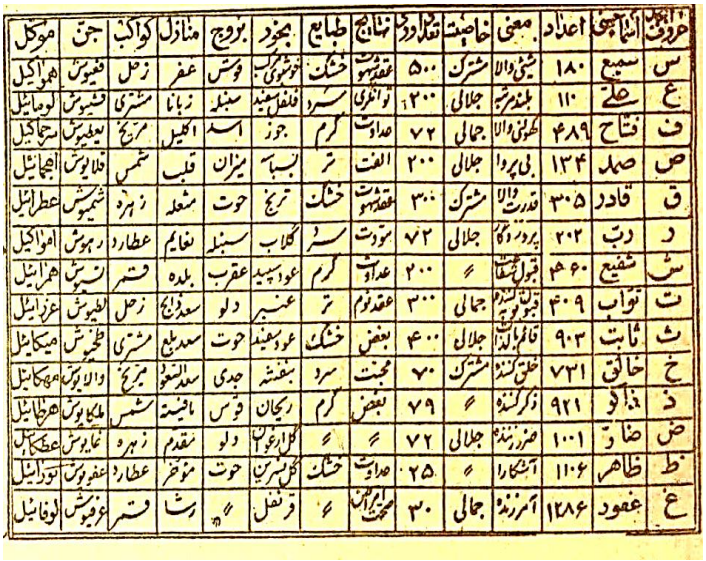
نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر": نام ایّام هفته در علوم غریبه. (شیخ بهایی، بی تا، ۵۹)



لن	ینقب	الله	یشئ	وهو	غالب	علی	کل	یشئ
علی	کل	یشئ	لن	ینقب	الله	یشئ	وهو	غالب
یشئ	وهو	غالب	علی	کل	یشئ	لن	ینقب	الله
غالب	علی	کل	یشئ	لن	ینقب	الله	یشئ	وهو
الله	یشئ	وهو	غالب	علی	کل	یشئ	لن	ینقب
یشئ	علی	ینقب	الله	یشئ	وهو	غالب	علی	کل
وهو	یشئ	کل	الله	علی	ینقب	غالب	علی	کل
ینقب	غالب	علی	وهو	یشئ	کل	الله	علی	کل
کل	الله	علی	ینقب	غالب	لن	وهو	ی	ی

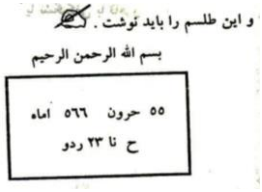
شیخ بهایی در سرالمستتربه کواکب اشاره دارد:"برای تسلّط بر اعداء، روزی که مریخ در شرف زهره باشداین طلسم را بنویس:(شیخ بهایی، بی تا، ۳۶)

نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "نقش سلیمانی" :منازل بروج و کواکب را دراین جدول بیان کرده است. (شیخ بهایی، بی تا، ۲۹)

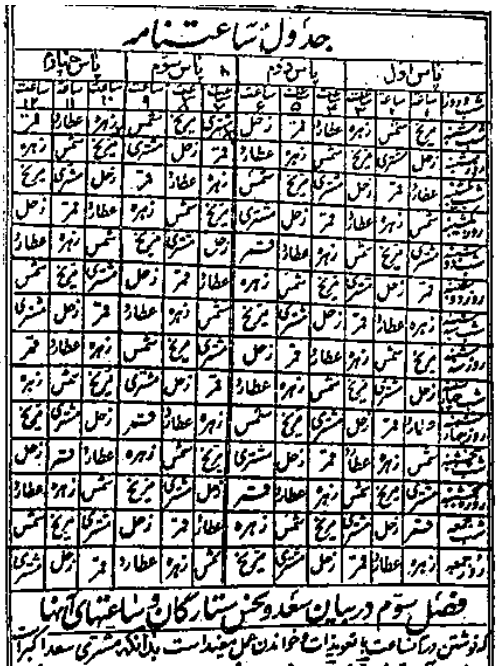


حروف	اسامی حی	اعداد	معنی	خاصیت	تعداد	نتایج	طبایع	مجرد	بروج	منازل	کواکب	جن	موکل
س	سمیع	۱۸۰	شنوا والا	مشترک	۵۰۰	عقد شهوت	خشک	توشوی کب	قوس	غفر	زحل	فغیوش	هواکیل
ع	علی	۱۱۰	بلند مرتبه	جلالی	۲۰۰	تواناری	سرد	فلفل سفید	سنبله	زبانا	مشتری	قشیوش	لومائیل
ف	فتاح	۴۸۹	گشایش والا	جمالی	۷۲	عداوت	گرم	جوز	اسد	اکلیل	مریخ	بعلیوش	سرحاکیل
ص	صمد	۱۳۴	بی پروا	جلالی	۲۰۰	الفت	تر	نیشابه	میزان	قلب	شمس	فلاپوش	اجمائیل
ق	قادر	۳۰۵	قدرت والا	مشترک	۳۰۰	عقد شهوت	خشک	ترنج	حوت	شعله	زهره	شمیوش	عطرائیل
د	دیّب	۲۰۲	پرورد گار	جلالی	۷۲	سودت	سرد	گلاب	سنبله	نغایم	عطارد	رهوش	اموائیل
ش	شفیع	۳۶۰	قبول شفاعت	؛	۲۰۰	عداوت	گرم	عود سپید	عقرب	بلده	قمر	نسرش	هرائیل
ت	تواب	۴۰۹	توبه پذیرنده	جمالی	۳۰۰	عقد نوم	تر	عنبر	دلو	سعد ذابح	زحل	عزرائیل	
ث	ثابت	۹۰۳	قائم الذات	جلال	۴۰۰	بغض	خشک	عود سپید	حوت	سعد بلع	مشتری	طیوش	میکائیل
خ	خالق	۷۳۱	خلق کننده	مشترک	۷۰	محبت	سرد	بنفشه	جدی	سعد السعود	مریخ	والابوش	مهکائیل
ذ	ذاکو	۹۲۱	ذکر کننده	؛	۷۹	بغض	گرم	ریحان	قوس	مائیسة	شمس	ملکابوش	هرطائیل
ض	ضاو	۱۰۰۱	ضرر زننده	جلالی	۷۲	؛	؛	گل ارغوان	دلو	نقدم	زهره	غابوش	عطکائیل
ظ	ظاهر	۱۱۰۶	آشکارا	؛	۲۵	عداوت	خشک	گل نسرین	حوت	مؤخر	عطارد	عفیوش	انورائیل
ع	عفود	۱۲۸۶	آمرزنده	جمالی	۳۰	محبت امر آمیز	؛	قرنفل	؛	رشا	قمر	غزیوش	الوفائیل

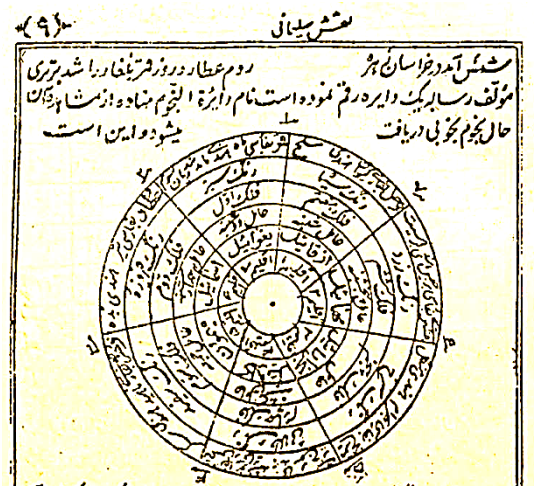
موس در زمینه ی مرتبط با این موضوعات مطالبی دارد:"در هند باستان همه آیینهای جادویی حداقل از لحاظ نظری همواره شامل قربان کردن برای ماه نو یا ماه تمام میشدند از متون کهن تر و نیز از توصیفات جدید چنین برمی آید که نیمه روشن تر ماه مختص آیینهای مروا فال) (نیکو ،بوده در حالی که ایام تاریکتر به آیینهای مرغوا فال بد اختصاص داشته اند. مسیر اجرام آسمانی، تقارن یا تقابل ماه خورشید و سیارات و نیز جایگاه ستارگان همه و همه در نظر گرفته میشوند طالع بینی این چنین جزئی لاینفک از جادو شده است. حتی برخی از متون جادویی یونانی در آثار طالع بینی نگاشته شده و در هند نیمه دوم متون طالع بینی – ستاره شناسی قرون وسطای متأخر تماماً به جادو اختصاص یافته است. ماه و ترتیب سال در چرخهای کلی نیز گاهی مد نظرقرار میگیرد روزهای انقلابین تابستانی و زمستانی و اعتدالین [بهاری و پاییزی] و خصوصاً شب پیش از آنها، روزهای افزوده درسالهای ،کبیسه اعیاد بزرگ – مثلاً اعیادتکریم قدیسان مسیحی همه همه وزمان هایی ویژه و بیاندازه مساعد محسوب میشوند بیشک گاهی اتفاق میافتد که این قوانین و مقررات چنان پیچیده و درهم تنیده میشوند که شرایط عالی و بی نقص بسیار به ندرت فراهم میآید اگر سخن جادوگران هندو را باور کنیم برخی از آیینهایشان تنها هر چهل و پنج سال یک بار امکان دارد با موفقیت برگزار شود. (موس، ۱۳۹۷، ۶۳)


و این طلسم را باید نوشت.
بسم الله الرحمن الرحیم
۵۵ حرون ٥٦٦ اماه
ح تا ۲۳ ردو

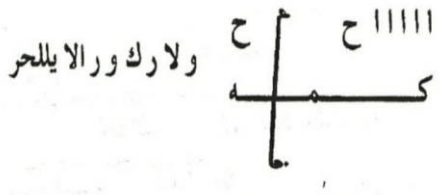
درنقش سلیمانی ساعتنامه ی جالبی آمده است: (شیخ بهایی، بی تا،۱۱)


جدول ساعت نامه
فصل سوم در بیان سعد و نحس ستارگان و ساعتهای آنها

موس گفته است:"جادو معمولا شبیه فناوری است از این نظر که در جست و جوی اهداف متعددش فرد گرا و تخصصی تر می شود."(موس ، ۱۳۹۷، ۱۸۵)دررابطه با فناوری در نقش سلیمانی دایره النجوم از شیخ بهایی می توانیم اشاره کنیم: (شیخ بهایی، بی تا، ۹)



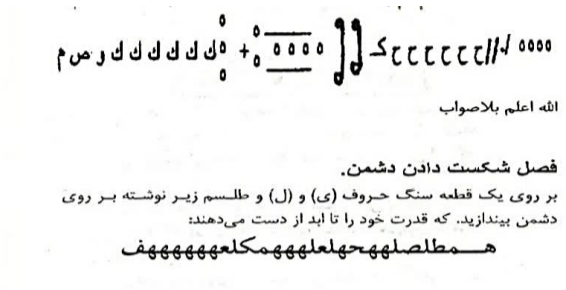
موس در مورد سیطره ی جادوگر به پدیده ها گفته‌است:



"به نظر میرسد که این اتّهامات جادو همیشه بی اساس نیستند. در واقع برخی از این گروهها ادعا می‌کنند که با نیروهای ابرانسانی خود که گاه دینی و گاه جادویی‌اند بر برخی پدیده ها سیطره دارند از نگاه یونانیان و اعراب و یسوعی‌ها برهمن ها جادوگرانی حقیقی بودند و در واقع نیروهایی نیمه الهی به آنان نسبت می‌دادند گروههایی هستند که ادعا دارند میتوانند باد و باران را برانگیزانند یا متوقف کنند. در قبیله ای استرالیایی در کوه گامبیر، یکی از طایفه ها موکل باد» است. همسایگان آنها قوم بوآندیک،آنان را متهم میکنند که به دلخواه خود باد و باران پدید می‌آورند حتی مردم سامه کیسه هایی پر از باد به ملوانان اروپایی می فروختند!.» (موس ، ۱۳۹۷، ۴۴)موس گفته است :ورود به این موضوعات و تمام مباحث جادو شرایطی دارد. این مناسک معمولاً آیینهایی منفی را نیز به همراه دارند که همه مردم به آنها عمل می‌کنند. تابوهای مربوط به طهارت و پاکی از چشم گیرترین و مفصل ترین این اعمال هستند. مثلاً زنی که شوهرش به شکار ماهیگیری یا جنگ رفته، باید اکیداً پاکدامنی خود را حفظ کند. هر چیزی که صفای خانه یا آرامش روستا را بر هم بزند موجب تهدید و به خطر افتادن جان و توفیق مردان غایب می‌شود. میان مردان و آنانی که در خانه می‌مانند هم بستگی نزدیکی وجود دارد." (موس ، ۱۳۹۷، ۱۷۲)عمل جادو خود نوعی مناسک است که به واسطه سنت رسمیّت و قطعیّت می یابد و افعالی که در آن انجام می‌شوند در زمره آیینها به حساب می‌آیند این آیینها نباید با آیینهای ورود یا آیین های ملازم که در مراسم جادویی اجرا می‌شوند از یک سنخ انگاشته شوند. آماده سازی مواد لازم و درست کردن محصولات هدف اصلی و مرکزی تمامی مراسم است و آیینهای ورود و خروج خود را داراست. »(موس ، ۱۳۹۷، ۷۳)موس گفته است:«جوامعی هستند که در آنها شرکت در جادو کاری عادی و طبیعی است. در سراسر نواحی حوزه زبانها و فرهنگ مالایی – پولینزیایی آیینهای جادویی پرشمار و بسیار مهمّی مربوط به جنگ هستند که همه جامعه آنها را برگزار می‌کنند.» (موس ، ۱۳۹۷، ۷۳)غزّالی درکتابِ«مجربات»در موردجنگ به طلسمی برای عزل ظالم اشاره کرده‌است: (غزالی،بی تا، ۸۶)

مجرّبات: مقدّمات حضور برای رفتن نزد حاکم این طلسم را آورده‌است. (غزالی،بی تا، ۷۳)

نمونه مثال: غزالی درکتابِ«مخزن الاوفاق» برای کنترل دشمن.(غزالی،بی تا، ۲۱۷)



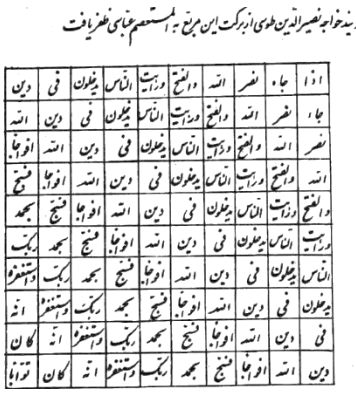
الله اعلم بلاصواب

فصل شکست دادن دشمن.

بر روی یک قطعه سنگ حروف (ی) و (ل) و طلسم زیر نوشته بر روی دشمن بیندازید. که قدرت خود را تا ابد از دست می‌دهند:

طلسمی در مخزن الاوفاقِ غزالی در مورد شکست دادن دشمن:(غزالی،بی تا، ۷۸)

مخزن الاوفاق برای عزّت یافتن نزد سلاطین نیز طلسمی دارد.(غزالی،بی تا، ۹۳)مخزن الاوفاق در موردبستن زبان سلاطین هم طلسمی دارد. (غزالی،بی تا، ۶۳)



شیخ بهایی درکتابِ "سر المستتر": به طلسم ظفر یافتن خواجه نصیر الدین طوسی بر مستعصم اشاره کرده‌است. (شیخ بهایی، بی تا، ۱۱۵)



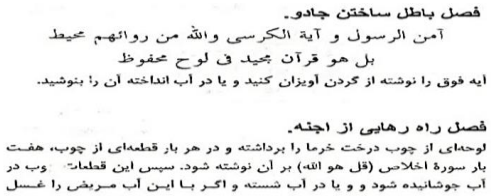
یاعزیز	معز	عزیز	بفرنگ
۹۵	۴۹۸	۹۵	۱۱۶
۴۹۷	۹۲	۱۱۹	۹۶
۱۱۸	۹۷	۴۹۶	۹۳

موس"اکنون با طبقه بزرگی از اعمال مواجهیم که به درستی تعریف نشده‌اند و درعین حال جایگاه مهمّی در جادو و اصول آن دارند به کار بردن موادی که خصائصشان از طریق تماس منتقل میشود از این جمله اند. از آنجا که این اعمال شگفت انگیز و رایج اند با ماهیّت عجیب و غریب خود تمامی جادو را تحت تأثیر قرار می‌دهند."(موس ، ۱۳۹۷، ۷۳)

سرّالمستر: ماهیّت عجیب و غریب طلسم عزّت و بزرگی:(شیخ بهایی، بی تا، ۸۵)

باطل السحر: باطل السحر از بیشترین مباحثی ست که در بیشتر کتب علوم غریبه از آن نام برده شده‌است.موس برای بطلان سحر نوشته است:«به علاوه جادوگر به هنگام ادای واژگان یا اجرای اعمال باید رو به سوی خاصی داشته باشد و رایجترین قاعده این است که جادوگر باید رو به سوی شخصی داشته باشد که منظور و مقصود آیین است. در مجموع، مناسک جادویی فوقالعاده

رسمی و پرتشریفات است و در گذر زمان نیز بر تشریفات آن افزوده می‌شود چنان که در هاله‌ای از تصنّع و تکلّف عارفانه فرومی‌رود؛ به هر حال در جادو هیچ گرایشی به سادگی اعمال روزمره وجود ندارد. (موس ، ۱۳۹۷، ۷۹)

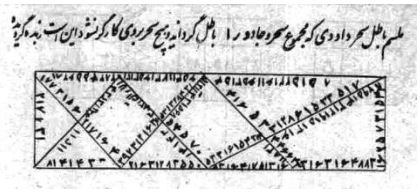

فصل باطل ساختن جادو.
آمن الرسول و آیة الکرسی والله من روائهم محیط
بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
ایه فوق را نوشته از گردن آویزان کنید و یا در آب انداخته آن را بنوشید.

فصل راه رهایی از اجنه.
لوحه‌ای از چوب درخت خرما را برداشته و در هر بار قطعه‌ای از چوب، هفت بار سورة اخلاص (قل هو الله) بر آن نوشته شود. سپس این قطعات چوب در آب جوشانیده شود و و یا در آب شسته و اگر با این آب مریض را غسل

نمونه مثال: غزالی درکتابِ"مخزن الاوفاق" : باطل ساختن جادو. (غزالی،بی تا، ۶۶)


ابطال سحر

نمونه مثال: شیخ بهایی درکتابِ "سرّالمستتر":باطل السحر. (شیخ بهایی، بی تا، ۹۲)



سرّالمستتر:ابطال سحر. (شیخ بهایی،بی تا،۳۲)

شیخ بهایی در فصل دوازدهم از کتاب نقش سلیمانی مطلبی را تحت عنوان" دفعیّه سحر" آورده است. (شیخ بهایی، بی تا، ۷۶).

نتیجه‌گیری

همانطور که موس هم گفته‌است:جادو مربوط به سنّت است و نسل به نسل انتقال می‌یابد. آداب و مناسک جادویی کنش سنّتی با تاثیری خودزا هستند.جادوگر ظاهری عجیب دارد. غیرعادی است با قوز، یک چشمی است یا دارای معلولیّت. یهودیان و زنان بیشتر در معرض هستند. درست است جادوگر قدرت خود را از سنّت می گیرد اما میزان این قدرت را افکار عمومی تعیین می‌کند. توانمندی جادوگر را جامعه به اومی‌دهد.جادو در طول تاریخ بشر همواره موضوعی جذّاب و در عین حال مبهم و پر رمز و راز بوده و طیف گسترده‌ای از مطالعات فیلسوفان و کیمیاگران را در حوزه نظری به خود اختصاص داده است. در متن مقاله وجوه اشتراک را دیدیم. نظریه جادودر عین اینکه اثری ست خواندنی برای عامه مخاطبانی که به آیین‌ها و رسوم باستانی علاقمندند، امروزه بسیاری از پژوهشگران در حوزه‌های مختلف از کتاب «نظریه عمومی جادو» بهره برده و به آن ارجاع می‌دهند. نظریه جادو، نه تنها تصاویر شگفت‌انگیز و ناشناخته‌ای از جادو در انسان اوّلیه و فرهنگ‌های باستانی گوناگون ارائه می‌دهد، بلکه تحلیل‌های بدیع نویسنده، آن را به یک اثر کلاسیک و مهم تبدیل می‌نماید که بسیاری از زبان‌شناسان، روان‌شناسان، و مورّخان دین وعرفان به آن ارجاع می‌دهند و پژوهشگران هنر از داده‌های آن استفاده می‌کنند.موس با مشاهده واقعیّت اجتماعی مردمان «ابتدایی » به این نتیجه رسید که تفکّر مردمان ابتدای نیز دارای عقلانیّت خاص خود است. تأثیراین نظریه ی موس تنها منحصر به قوم‌نگاران نیست؛

بلکه زبان‌شناسان، روان‌شناسان، مورخّان دین و متشرقان نیز وامدار او هستند. در روزگار ما که مسیرهای هنر، جادو و علم دوباره یکدیگر را قطع کرده‌اند، نظریه عمومی جادو تبدیل به اثری کلاسیک شده‌است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل

و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اخوان الصفا. (۱۴۰۵ه). رسائل اخوان الصفا و خلّان الوفا، قم، مکتب الاعلام الاسلامی،

باجلان فرخی، محمدحسین. (۱۳۵۸ش). باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام، به کوشش محمد اسدیان خرم‌آبادی و دیگران، تهران،

براتی، پرویز. (۱۳۹۵). بادهای افسون، مقدمه ای بر شناخت علوم غریبه در ایران، چاپ اول، تهران، نشر، چشمه

بن تان، اگوست. (۱۳۵۴). سفرنامهٔ بن تان، ترجمهٔ منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: سپهر.

بیابانی، محمد. (۱۳۶۹). حماسه ی درخت گلبانو، تهران، مرکز

بیرو، آلن. (۱۳۸۰). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان

تفضلی آموزگار ژاله و احمد. (۱۳۷۲ش). اسطوره زندگی زردشت، تهران ، نشرمرکز

خزائلی، محمد. (۱۳۴۱ش). اعلام قرآن، تهران، نشر امیرکبیر

رضایی باغبیدی، حسن. (۱۳۸۸). «جادو»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

رضی سید، نهج البلاغه. (۱۳۸۵ش). ترجمه عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران

دانش‌پژوه، محمدتقی، یواقیت العلوم و دراری النجوم، تهران، ۱۳۶۴ش

فلور، ویلم. (۱۳۸۶). سلامت مردم در ایران، قاجار ترجمه ایرج نبی پور، بوشهر، دانشگاه علوم پزشکی

کولیور رایس، کلارا. (۱۳۶۶). زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمهٔ اسدالله آزاد، تهران: آستان قدس رضوی.

طلسم شاهی، نسخهٔ خطی، ش /۸۲۰ ف کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.

گریگور، آرتر اس. (۱۳۶۱). اسرار طلسم و سحر و جادو "دنیای ماوراءالطبیعه انسان اولیه"

هدایت، صادق. (۱۳۲۶ش). «جادوگری در ایران»، تهران، جهان‌نو

موس، مارسل. (۱۳۹۷). نظریه عمومی جادو،ترجمه: حسین ترکمن نژاد،چاپ دوم، تهران، نشرمرکز

یونگ، کارل گوستاو،(۱۳۸۴)، انسان و سمبل، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ پنجم، تهران ، نشر جامی

بلوکباشی، علی. (۱۳۵۹ش). «دیدگاههاو نگرشها در مردم شناسی»، کتاب جمعه، تهران، س۱، شم ۳۴

افشانی، سید علی رضا. (۱۳۸۵). تبیین جامعه شناختی گرایش به خرافات در ایران » مطالعه ی موردی: شهر های اهواز، اصفهان و ایلام، پایان نامه ی دکتری جامعه شناسی دانشگاه اصفهان.

References

Afshani, S. A. R. (2006). A sociological explanation of the tendency toward superstition in Iran: A case study of the cities of Ahvaz, Isfahan, and Ilam (Doctoral dissertation, University of Isfahan, Isfahan, Iran).

Akhwan al-Safa. (1985). Rasa'il Ikhwan al-Safa wa Khullan al-Wafa [Epistles of the Brethren of Purity]. Qom: Maktab al-I'lam al-Islami.

Amini, J., & Tafazzoli, A. (1993). The myth of the life of Zoroaster. Tehran: Markaz Publishing

Barati, P. (2016). Bewitched winds: An introduction to the study of occult sciences in Iran. Tehran: Cheshmeh Publishing.

Bayabani, M. (1990). The epic of the Golbanu tree. Tehran: Markaz Publishing.

Biro, A. (2001). Dictionary of social sciences (B. Saroukhani, Trans.). Tehran: Keyhan Publications.

Blockbashi, A. (1980). Perspectives and attitudes in anthropology. Ketab-e Jomeh, 1(34).

Bontemps, A. (1975). The travelogue of Bontemps (M. Ettehadieh, Trans.). Tehran: Sepehr.

Curzon Rice, C. (1987). Persian women and their ways of life (A. Azad, Trans.). Tehran: Astan Quds Razavi.

Daneshpazhooh, M. T. (1985). Yawaqit al-‘Ulum wa Darari al-Nujum. Tehran.

Dehkhoda, A. A. (n.d.). Loghatnameh Dehkhoda [Dehkhoda Dictionary]. Tehran: University of Tehran Press.

Eliade, M. (1987). The encyclopedia of religion. New York: Macmillan.

Encyclopaedia Iranica. (1990–1991). E. Yarshater (Ed.). Costa Mesa, CA: Mazda Publishers.

Flora, W. (2007). Public health in Qajar Iran (I. Nabipour, Trans.). Bushehr: Bushehr University of Medical Sciences.

Gregor, A. S. (1982). Secrets of talismans, sorcery, and magic: The supernatural world of early humans.

Hedayat, S. (1947). Magic in Iran. Tehran: Jahan-e Now Publishing.

Khazaeli, M. (1962). A‘lam al-Qur’an. Tehran: Amir Kabir Publications.

Mauss, M. (2005). A general theory of magic (R. Brain, Trans.). London: Routledge. (Original work published 1902) DOI: https://doi.org/10.4324/9780203992930

Mauss, M. (2018). A general theory of magic (H. Torkaman-Nejad, Trans.). Tehran: Markaz Publishing.

Razavi Baghbidi, H. (2009). Magic. In Encyclopaedia Islamica. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.

Razi, S. (2006). Nahj al-Balagha (A. M. Ayati, Trans.). Tehran: Daftar Nashr-e Farhang-e Eslami.

Royal talisman manuscript. (n.d.). Manuscript No. 820F. National Library of the Islamic Republic of Iran.

Jung, C. G. (2004). Man and his symbols (M. Soltaniyeh, Trans.). Tehran: Jami Publishing.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Clarifying the Nature of the Obligation of Enjoining Good: An Analytical Comparison Between the "Concept of Ummah" and "Mutual Guardianship"

Ahmad Bazrafshsn[1], **Maryam Aghaei Bajestani**[2] ✉ and **Ali Rezvani**[3]

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Se .C., Iselamic Azad University, Semnan, Iran. Email: ahmad.bazrafshsn@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Se .C., Iselamic Azad University, Semnan, Iran. Email: maqaib@iau.ac.ir
3. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Sh .C., Iselamic Azad University, Sharod, Iran. Email: alirezvani2200@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 August 2025
Received in revised form 24 October 2025
Accepted 02 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Enjoining Good and Forbidding Wrong,
Collective Obligation (wajib kifai),
Individual Obligation (wajib ayni),
Qur'an 3:104 (Al Imran),
Qur'an 9:71 (Al Tawbah),
Qur'an 5:105 (Al Ma'idah)

ABSTRACT

Objective: The present study aims to delineate the nature of the obligation of "enjoining the good and forbidding the wrong" (amr bil-maruf wa nahy an al-munkar). Despite consensus on its fundamental validity, this obligation is marked by an apparent tension between two approaches: the "sufficient-specialized" (kifai-takhasusi) and the "individual-universal" (ayni-umumi). This duality has given rise to ambiguity regarding the boundaries of individual and collective responsibility, underscoring the need for a unified model.

Method: To achieve this objective, a qualitative content analysis and comparative interpretive method were employed, examining exegetical and jurisprudential data derived from Quranic verses 104 of Al Imran, 71 of Tawbah, and 105 of Maidah.

Results: The findings indicate that the obligation of this duty possesses a multilayered and dynamic structure. Verse 104 of Al Imran emphasizes the "specialized community" (ummah mutakhasisah), elucidating the sufficient (kifai) and institutional dimension of the duty at the level of executive measures. In contrast, Verse 71 of Tawbah centers on "reciprocal guardianship" (wilayah mutaqabilah), establishing the universal and culture-building dimension at the level of public oversight and individual responsibility. Verse 105 of Ma'idah, by conditioning both dimensions upon the possibility of effecting change and the absence of detriment, serves a moderating role and completes the integrated model.

Conclusion: Accordingly, the obligation of enjoining the good and forbidding the wrong follows a composite, hierarchical, and conditional system that can provide a coherent framework for the religious and social application of this duty. By integrating individual and organizational roles, this model facilitates an effective link between religious ethics and social function. Consequently, the implementation of this duty in contemporary society acquires meaning not merely as an individual obligation, but as a cohesive mechanism for cultural development, responsible oversight, and the reform of social structures.

Cite this article: Bazrafshsn, A., Aghaei Bajestani, M. & Rezvani, A. (2025). Clarifying the Nature of the Obligation of Enjoining Good: An Analytical Comparison Between the "Concept of Ummah" and "Mutual Guardianship". *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2025.2065157.1376

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2065157.1376

Introduction

The religious duty of "enjoining the good and forbidding the wrong" (amr bil-maruf wa nahy an al-munkar), despite consensus on its fundamental obligation, has consistently been confronted with a theoretical tension between two approaches: "sufficient obligation" (specialized and institutional) and "individual obligation" (universal and personal). Verse 104 of Al Imran, emphasizing a "specific community" (ummah), serves as the basis for the sufficient approach, while Verse 71 of Tawbah, introducing this duty as a general characteristic of all believers, grounds the individual approach. This duality has given rise to ambiguity concerning the boundaries of individual and collective responsibility, as well as the relationship between citizens and authority. Given the significant practical implications of this issue (such as the withdrawal of divine blessings and the weakening of the social order should the duty be abandoned), the necessity of presenting a comprehensive analytical model capable of explaining these two approaches within a coherent framework becomes evident. This article, employing a qualitative content analysis and comparative-interpretive method, will examine the relationship between these two approaches (considering the moderating role of Verse 105 of Ma'idah) and will propose a composite, multilayered model.

Method

To achieve this objective, a qualitative content analysis and comparative interpretive method were employed, examining exegetical and jurisprudential data derived from Quranic verses 104 of Al Imran, 71 of Tawbah, and 105 of Maidah.

Results

The findings indicate that the obligation of this duty possesses a multilayered and dynamic structure. Verse 104 of Al Imran emphasizes the "specialized community" (ummah mutakhasisah), elucidating the sufficient (kifai) and institutional dimension of the duty at the level of executive measures. In contrast, Verse 71 of Tawbah centers on "reciprocal guardianship" (wilayah mutaqabilah), establishing the universal and culture-building dimension at the level of public oversight and individual responsibility. Verse 105 of Ma'idah, by conditioning both dimensions upon the possibility of effecting change and the absence of detriment, serves a moderating role and completes the integrated model.

Conclusion

This study, by comparatively analyzing the two Qur'anic approaches of the "specialized community" (ummah mutakhasisah) (Verse 104 of Al Imran) and "reciprocal guardianship" (wilayah mutaqabilah) (Verse 71 of Tawbah), has demonstrated that the apparent conflict between sufficient and individual obligation can be resolved through a composite, multilayered model. Within this model, Verse 105 of Ma'idah functions as a moderating principle. The framework derived from the synthesis of these three verses comprises two layers and one governing principle. The first layer is a minimal individual obligation based on reciprocal

guardianship, which defines the universal responsibility of all believers at the level of inward disapproval and verbal admonition. The second layer is an institutional sufficient obligation based on the specialized community, which specifies the specialized duty of elites, scholars, and the ruling authority at the level of practical and executive measures. The governing principle is conditionality and realism, according to which obligation at every level is contingent upon the probability of effectiveness, the absence of harm or a greater detriment, and the rational assessment of interests and corruptions. This model, while resolving the traditional dichotomy, facilitates a precise differentiation of roles: every believing citizen, as a "social observer," is responsible for oversight and admonition, while elites and the ruling authority are responsible for "institutional action" against structural deviations. Consequently, the effective revival of this duty in the present era requires coordinated interaction between these two layers and adherence to the principle of realism and wisdom.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تبیین ماهیت وجوب امر به معروف؛ نسبت‌سنجی تحلیلی میان «مفهوم اُمّت» و «ولایت متقابل»

احمد بذرافشان[۱]، مریم آقایی بجستانی[۲] ✉، علی رضوانی[۳]

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران. رایانامه: ahmad Bazrafshsn@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران. رایانامه: maqaib@iau.ac.ir

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران. رایانامه: alirezvani2200@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
امر به معروف،
واجب کفایی،
واجب عینی،
آیه ۱۰۴ آل عمران،
آیه ۷۱ توبه،
آیه ۱۰۵ مائده

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف بازشناسی ماهیت وجوب امر به معروف و نهی از منکر انجام شده است؛ موضوعی که با وجود اجماع بر اصل آن، در تعارضی ظاهری میان دو رویکرد «کفایی–تخصصی» و «عینی–عمومی» قرار دارد. این دوگانگی سبب ابهام در تعریف حدود مسئولیت فردی و اجتماعی شده و ضرورت ارائه مدلی یکپارچه را پدید آورده است.

روش پژوهش: برای دستیابی به این هدف، از روش تحلیل محتوای کیفی و تفسیر تطبیقی بهره گرفته شده و داده‌های تفسیری و فقهی آیات ۱۰۴ آل‌عمران، ۷۱ توبه و ۱۰۵ مائده بررسی گردیده است.

یافته‌ها: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که وجوب این فریضه ساختاری چندلایه و پویا دارد؛ آیه ۱۰۴ آل‌عمران بر «امت متخصص» تأکید کرده و بعد کفایی و نهادی تکلیف را در سطح اقدامات اجرایی تبیین می‌کند، در حالی که آیه ۷۱ توبه با محوریت «ولایت متقابل» بعد عینی و فرهنگ‌ساز آن را در سطح نظارت همگانی و مسئولیت فردی تثبیت می‌نماید. آیه ۱۰۵ مائده نیز با شرطی‌سازی هر دو بعد بر اساس امکان تأثیر و عدم مفسده، نقش تعدیل‌گر داشته و مدل ترکیبی را کامل می‌سازد.

نتیجه‌گیری: بر این اساس، وجوب امر به معروف و نهی از منکر دارای نظامی ترکیبی، سلسله‌مراتبی و مشروط است که می‌تواند چارچوبی هماهنگ برای کاربست دینی و اجتماعی این فریضه ارائه دهد. این الگو، با تلفیق نقش‌های فردی و سازمانی، امکان پیوند مؤثر میان اخلاق دینی و کارکرد اجتماعی را فراهم می‌آورد. در نتیجه، اجرای این فریضه در جامعه معاصر نه‌تنها در قالب تکلیف فردی بلکه در قالب سازوکاری منسجم برای رشد فرهنگی، نظارت مسئولانه و اصلاح ساختارهای اجتماعی معنا می‌یابد.

استناد: بذرافشان، احمد؛ آقایی بجستانی، مریم و رضوانی، علی. (۱۴۰۴). تبیین ماهیت وجوب امر به معروف؛ نسبت‌سنجی تحلیلی میان «مفهوم اُمّت» و «ولایت متقابل». *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2065157.1376

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2065157.1376

مقدمه

فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر، که در متون دینی از آن به عنوان «اَشرف الفرائض» (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج۱: ۴۶۲) و «قطب اعظم دین» (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج۲: ۳۷۳) یاد شده، علی‌رغم اجماع قاطع بر اصل وجوب آن (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج۳: ۱۰۱)، همواره در کانون یک تنش نظری بنیادین در فقه و تفسیر قرار داشته است. این تنش، در دوگانگی میان ماهیت «وجوب کفایی» و «وجوب عینی» تبلور می‌یابد؛ دو رویکردی که هر یک با استناد به ظواهر متون دینی، الگوی متفاوتی از مسئولیت فردی و ساختار اجتماعی- سیاسی جامعه اسلامی را صورت‌بندی می‌کنند. از یک سو، آیهٔ شریفهٔ «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...» (آل‌عمران: ۱۰۴)، با تأکید بر نقش یک «اُمّة» یا گروهی خاص، به مثابه مستند اصلی رویکرد وجوب کفایی عمل کرده و این تکلیف را به نخبگان و صاحبان قدرت و علم تخصیص می‌دهد (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج۲: ۳۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ج۱: ۵۹۱). از سوی دیگر، آیهٔ «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...» (توبه: ۷۱)، این فریضه را از اوصاف ذاتی و عمومی تمام مؤمنان و تجلی «ولایت متقابل» آنان معرفی نموده و به عنوان شاهدی بر وجوب عینی آن به کار رفته است (طوسی، ۱۳۷۵ق: ۱۴۷؛ ابن شهرآشوب، ۱۳۶۹ق، ج۲: ۱۸۷). این دوگانگی در سنت روایی نیز بازتاب یافته و به شکل‌گیری یک مسئلهٔ بنیادین در فقه سیاسی و اجتماعی اسلام منجر شده است: آیا امر به معروف، یک مسئولیت عمومی و فراگیر است که بر ذمهٔ تک‌تک افراد جامعه قرار دارد، یا یک وظیفهٔ تخصصی و نهادینه است که بر عهدهٔ گروهی مشخص (علما یا حاکمیت) گذاشته شده است؟ فقدان یک مدل تحلیلی جامع که بتواند این دو رویکرد را در یک چارچوب منسجم نظری تبیین کند، به برداشت‌های متعارض و گاه ناکارآمد از این فریضه دامن زده و ضرورت یک بازخوانی تحلیلی را آشکار می‌سازد.

اهمیت این پژوهش در پیامدهای عملی و نظری آن نهفته است. فهم دقیق ماهیت این وجوب، تأثیری مستقیم بر تعریف حدود مسئولیت فردی، ساختار قدرت در جامعه اسلامی و رابطهٔ شهروندان با یکدیگر و با حاکمیت دارد. چنانکه در روایات متعدد، ترک این فریضه، عامل نزع برکات، تسلط اشرار و عدم استجابت دعای خوبان معرفی شده است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۲۳۱-۲۳۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج۲۱: ۳۵۳). از منظر امام باقر(ع)، این فریضه «سبیل الأنبیاء و منهاج الصلحاء» است که «بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المکاسب و تردّ المظالم و تعمر الأرض» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۵: ۵۵). این جایگاه رفیع نشان می‌دهد که هرگونه ابهام در کیفیت وجوب آن، می‌تواند به تضعیف اساس نظام اجتماعی و دینی منجر شود. بنابراین، گذار از یک تحلیل بسیط و ارائهٔ مدلی جامع که بتواند نسبت میان مسئولیت عمومی و تکلیف تخصصی را روشن سازد، برای کاربست صحیح و مؤثر این فریضه در جهان معاصر، ضرورتی انکارناپذیر است.

این مقاله در صدد است تا با تمرکز بر دو آیهٔ کلیدی ۱۰۴ آل‌عمران و ۷۱ توبه، به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. رویکرد «اُمّت متخصص» در آیهٔ ۱۰۴ آل‌عمران، چگونه ماهیت وجوب امر به معروف را به مثابه یک تکلیف تخصصی و کفایی صورت‌بندی می‌کند؟

۲. رویکرد «ولایت متقابل» در آیهٔ ۷۱ توبه، چگونه این وجوب را به مثابه یک مسئولیت عمومی و عینی تعریف می‌نماید؟

۳. از نسبت‌سنجی تحلیلی میان این دو رویکرد، با در نظر گرفتن نقش تعدیل‌گر آیهٔ ۱۰۵ مائده، به چه مدل جامع و چندلایه‌ای از ماهیت وجوب امر به معروف می‌توان دست یافت؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، از روش تحلیل محتوای کیفی و تفسیر تطبیقی- تحلیلی با اتکای به دیدگاه های تفسیری و فقهی استفاده خواهد شد. این پژوهش با استخراج، دسته‌بندی و تحلیل انتقادی تفاسیر، آراء فقهی و استدلال‌های موجود در این منابع، به نسبت‌سنجی دو رویکرد محوری پرداخته و در نهایت، مدلی ترکیبی و چندلایه از ماهیت وجوب این فریضه را ارائه خواهد داد.

رویکرد وجوب تخصصی (کفایی)

آیه شریفه «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...» (آل‌عمران: ۱۰۴)، سنگ‌بنای اصلی رویکردی در فقه اسلامی است که ماهیت وجوب امر به معروف و نهی از منکر را «تخصصی» و در نتیجه «کفایی» تعریف می‌کند. این رویکرد که در میان مذاهب اسلامی، به‌ویژه در فقه امامیه و بخش بزرگی از اهل سنت، طرفداران قابل توجهی دارد، بر دو ستون اصلی استوار است: تحلیل واژه «أُمّة» به مثابه یک گروه متخصص و هدفمند و نزاع تفسیری پیرامون حرف «مِن». تحلیل دقیق این دو مؤلفه نشان می‌دهد که چگونه ساختار آیه، این فریضه را از یک تکلیف فردیِ صرف، به یک مسئولیت اجتماعیِ نهادینه و نیازمند به صلاحیت‌های ویژه سوق می‌دهد.

مبانی تفسیری وجوب کفایی

مفهوم «امت» در ادبیات قرآنی، فراتر از یک تجمع ساده، بر جماعتی دلالت دارد که حول یک محور یا قصد مشترک شکل گرفته‌اند (بقاعی، ۱۴۲۷ق، ج۲: ۱۳۲). ابوعبیده در مجاز القرآن، «امت» را به معنای «جماعت» و نیز «امام» و الگوی مورد اقتدا تفسیر می‌کند (ابوعبیده، ۱۳۸۱ق، ج۱: ۹۹). این دلالت بر «قصد مشترک» و «قابلیت الگو بودن»، مفهوم امت را به گروهی هدفمند و دارای شأنیت خاص تبدیل می‌کند. ابن‌قتیبه نیز صراحتاً «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» را به معلمان و آموزگاران خیر تفسیر می‌کند (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۱ق: ۹۷) که این خود، بُعد تخصصی و معرفتی این گروه را برجسته می‌سازد. در سنت تفسیری شیعه نیز، این رویکرد با روایاتی که «امت» را بر «ائمه» تطبیق می‌دهند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۲: ۸۰۷؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج۱: ۱۹۵) یا آن را به «آل محمد(ص) و تابعانشان» اختصاص می‌دهند (قمی، ۱۳۶۳ش، ج۱: ۱۰۸)، عمق بیشتری می‌یابد و بر تخصصی بودن این مأموریت تأکید مضاعف می‌کند.

با این حال، کانون اصلی نزاع که مستقیماً بر کفایی یا عینی بودن وجوب تأثیر می‌گذارد، در تحلیل حرف جرّ «مِن» در عبارت «مِنكُم» نهفته است. اکثریت قاطع مفسران و فقهای هر دو مذهب، «مِن» را در این آیه «تبعیضیه» دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۵۴۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج۲: ۳۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۸: ۳۱۴). بر اساس این دیدگاه، خطاب آیه اگرچه متوجه همه مؤمنان است، اما مأموریت دعوت و امر و نهی، وظیفه یک «بخش» یا «گروهی» از آنان است، نه تک‌تک افراد. جصاص، فقیه حنفی، در احکام القرآن این آیه را حاوی دو معنای کلیدی می‌داند: اول، وجوب امر به معروف و دوم، کفایی بودن آن، چرا که اقتضای من تبعیضیه بعض افراد هست. (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج۲: ۳۱۵). این دیدگاه با این استدلال تقویت می‌شود که اگر تکلیف بر عهده همگان بود، با قیام برخی، از دیگران ساقط نمی‌شد. زمخشری، مفسر معتزلی، نیز «مِن» را تبعیضی دانسته و دلیل آن را این می‌داند که امر به معروف و نهی از منکر از فروض کفایت است و هر کسی صلاحیت آن را ندارد، بلکه نیازمند علم به معروف و منکر و آگاهی از مراتب و شیوه اجرای آن است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۱: ۳۹۶).

در مقابل، دیدگاهی اقلیت که عمدتاً از زجاج، نحوی بصره‌ای، نقل شده، «مِن» را «تبیینیه» می‌داند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۵۴۸؛ ابوالسعود، ۱۹۸۳م، ج۲: ۶۷). طبق این تفسیر، معنای آیه این است که «همگی شما امتی باشید که...» (وَلیکونوا کلّکم أمّة). در این صورت، «مِن» برای تخصیص مخاطبان (مؤمنان) از میان سایر مردمان است، همانند آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ» (حج: ۳۰) که به معنای اجتناب از خود بت‌هاست، نه بخشی از آن‌ها (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج۱: ۳۵۶). شیخ طوسی، فقیه و مفسر بزرگ امامی، با نقل هر دو دیدگاه، گرایش خود را به قول اکثریت نشان می‌دهد، هرچند برخی از فقهای امامیه مانند خود او در الاقتصاد و ابن‌حمزه، با استناد به عمومات دیگر، به وجوب عینی گرایش یافته‌اند (طوسی، ۱۳۷۵ق: ۱۴۷). با این حال، تفسیر «مِن» به معنای تبیین با چالش‌های جدی روبروست؛ از جمله اینکه در زبان عربی، «مِن» بیانیه معمولاً بر مبهم مقدم نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ج۱: ۵۹۱) و مهم‌تر از آن، با مبانی فقهی که در ادامه می‌آید، سازگاری ندارد. بنابراین، غلبه با رویکردی است که «مِن» را تبعیضی دانسته و از دل آن، وجوب کفایی و تخصصی را استنتاج می‌کند.

مبانی فقهی وجوب کفایی: شرطیت علم، قدرت و تحقق غرض

رویکرد تخصصی به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، که در تحلیل تفسیری آیه ۱۰۴ آل‌عمران ریشه دارد، در سنت فقهی به واسطه سه مبنای کلیدی، نظام‌مند و مستدل شده است: شرطیت علم و صلاحیت، شرطیت قدرت و امکان تأثیر و اصالت تحقق غرض شارع. این مبانی که در آثار فقها و مفسران هر دو مذهب شیعه و سنی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند، در مجموع، وجوب این تکلیف را از حالت عینی و فراگیر خارج کرده و آن را به یک مسئولیت کفایی و منوط به شرایط خاص بدل می‌سازند.

نخستین و بنیادین‌ترین مبنا، شرطیت علم و صلاحیت معرفتی است. فقها و مفسران بالاتفاق تأکید دارند که اقدام به امر و نهی، بدون شناخت دقیق «معروف» از «منکر»، نه تنها واجب نیست، بلکه می‌تواند خود به منکری بزرگتر تبدیل شود (فیاض، ۱۴۲۶ق: ۱۲۷). زمخشری به درستی هشدار می‌دهد که جاهل، «ربما نهی عن معروف و أمر بمنکر» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۱: ۳۹۶) و چه بسا در تشخیص مصادیق و مراتب امر و نهی، دچار خطاهای فاحش شده، در جایگاه لین، غلظت ورزد و در موضع شدت، سستی به خرج دهد (فاضل مقداد، ۱۳۷۳ش، ج۱: ۴۰۶). این شرط، به خودی خود، دایره مکلفان را محدود به «عالمان» می‌کند، چرا که توده‌های مردم فاقد چنین تمییز و تخصصی هستند (طبرانی، ۱۴۲۹ق، ج۲: ۱۰۸؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج۱: ۵۳۵). این همان نکته‌ای است که در روایت معتبر مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق (ع) نیز به صراحت آمده و وجوب را به «العالم بالمعروف من المنکر» منحصر کرده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۵: ۵۹). بنابراین، علم نه تنها شرط صحت، بلکه شرط اصل وجوب است و این فریضه را به یک وظیفه نخبگانی و تخصصی تبدیل می‌کند.

مبنای دوم، شرطیت قدرت و امکان تأثیر است. این مبنا که هم ریشه در عقل دارد و هم در نقل، وجوب امر و نهی را به مواردی مقید می‌کند که امکان موفقیت و تأثیرگذاری بر مخاطب وجود داشته باشد و در عین حال، مفسده‌ای بزرگتر یا ضرری متوجه آمر و ناهی یا سایر مسلمانان نشود (ایروانی، ۱۴۲۷ق، ج۱: ۵۶۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج۳: ۱۰۱). انجام این تکلیف در صورتی که به طور قطع بی‌اثر باشد، عملی لغو و عبث تلقی می‌شود (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۱: ۳۹۶). مهم‌تر از آن، در شرایطی که این اقدام منجر به ضرر جانی، مالی یا حیثیتی شود، وجوب آن ساقط می‌گردد. روایات متعددی که در ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده نقل شده، این اصل را تأیید می‌کنند. حدیث ابوثعلبه خشنی از پیامبر (ص) نمونه بارز آن است که در زمان حاکمیت «شُحّاً مطاعاً و هویً متّبعاً»، فرد را به «خویصهٔ نفسه» (پرداختن به کار خویش) امر می‌کند (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ج۲: ۷۸؛ طبرانی، ۱۴۲۹ق، ج۲: ۴۵۸). همچنین، سخن ابن‌مسعود مبنی بر اینکه تا زمانی که امر و نهی پذیرفته می‌شود باید به آن عمل کرد و در غیر این صورت «علیکم انفسکم» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج۴: ۴۰؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج۷: ۶۱)، به وضوح بر این شرطیت دلالت دارد. امام صادق (ع) نیز در تبیین حدیث «افضل الجهاد کلمهٔ عدل عند إمام جائر»، آن را مشروط به این می‌دانند که حاکم آن را بپذیرد، در غیر این صورت تکلیفی نیست. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۶: ۱۷۸). این شروط، به ویژه شرط قدرت که در روایت مسعدهٔ از آن به «القویّ المطاع» تعبیر شده، عملاً این تکلیف را از دوش عموم مردم برداشته و آن را بر عهده کسانی قرار می‌دهد که از پشتوانه قدرت و نفوذ اجتماعی یا سیاسی برخوردارند.

مبنای سوم که دو مبنای پیشین را تکمیل می‌کند، اصالت «تحقق غرض» در واجبات کفایی است. فقهایی چون علامه حلی (۱۴۰۴ق، ج۱: ۵۹۱) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج۲۱: ۳۶۰) استدلال می‌کنند که هدف شارع از تشریع این فریضه، «وقوع المعروف و ارتفاع المنکر» است، نه اینکه هر فردی به طور مستقل این عمل را انجام دهد. از آنجا که این هدف، امری واحد است و با اقدام گروهی که دارای کفایت و صلاحیت (علم و قدرت) هستند محقق می‌شود، تکلیف از دیگران ساقط می‌گردد. این استدلال، ماهیت «توصلی» این واجب را برجسته می‌کند؛ یعنی آنچه اهمیت دارد، نتیجه و اثر خارجی آن است، نه نفس عملِ تک‌تک افراد. در نتیجه، اگر گروهی متخصص و توانا (امت) این مسئولیت را بر عهده گیرند و غرض شارع را محقق سازند، دیگر وجهی برای وجوب آن بر سایرین باقی نمی‌ماند. این منطق، دقیقاً همان سازوکار واجبات کفایی است و به بهترین شکل، دلالت آیه ۱۰۴ آل‌عمران بر این نوع از وجوب را تبیین می‌کند.

رویکرد مسئولیت عمومی (عینی)

در مقابل رویکرد تخصصی که امر به معروف را وظیفه یک «امت» خاص می‌داند، آیهٔ ۷۱ سوره توبه، رویکرد «ولایت متقابل» را به عنوان بنیان یک مسئولیت عمومی و فراگیر مطرح می‌کند. این آیه با توصیف مؤمنان به مثابه اولیای یکدیگر، تصویری از یک جامعه ارگانیک ارائه می‌دهد که در آن، نظارت و اصلاح اجتماعی، نه یک وظیفه برون‌سپاری شده، بلکه کارویژه‌ای ذاتی و برآمده از هویت جمعی ایمانی است. این رویکرد، وجوب این فریضه را به صورت عینی بر ذمه تک‌تک اعضای جامعه ایمانی قرار می‌دهد.

تبیین مفهوم «ولایت متقابل»: از هم‌پیمانی تا نظارت همگانی

هسته مرکزی این رویکرد در عبارت «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» نهفته است. واژه «ولایت» در اینجا، مفهومی عمیق‌تر از یک هم‌پیمانی صرف را در بر می‌گیرد. این واژه که از ریشه «و–ل–ی» به معنای قرب و نزدیکی است، در تقابل با «عداوت» به معنای دوری و تجاوز قرار دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۶: ۱۰۰). این ولایت، پیوندی است که بر اساس ایمان و عقیده مشترک شکل گرفته و مؤمنان را به یکدیگر متصل می‌سازد. مفسران، این ولایت را به معنای نصرت، محبت و سرپرستی متقابل در امور دین و دنیا تفسیر کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۵: ۷۶).

در این چارچوب، جامعه ایمانی شبکه‌ای درهم‌تنیده از مسئولیت‌های متقابل است که در آن، هر مؤمن در قبال صلاح و فساد دیگری احساس تعهد می‌کند. این ولایت، یک ساختار سلسله‌مراتبی نیست، بلکه افقی و دوسویه است؛ «بعضی از ایشان، اولیای بعضی دیگرند». این تعبیر، چنانکه علامه طباطبایی اشاره می‌کند، دلالت بر کینونت واحد و متفقی دارد که با وجود کثرت و تفاوت‌های فردی، یک هویت جمعی منسجم را تشکیل می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۹: ۳۳۸). این مسئولیت متقابل تا آنجا پیش می‌رود که در روایتی از امام صادق(ع) در تفسیر این آیه، «المؤمن محرم المؤمنة» تلقی شده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج۲: ۹۶)؛ استعاره‌ای که عمق تعهد و همبستگی درونی این جامعه را برای حفظ و حراست از یکدیگر به تصویر می‌کشد. بنابراین، ولایت متقابل، زیربنای نظری یک نظارت همگانی است که هر فرد را به یک دیده‌بان و مصلح اجتماعی برای دیگران تبدیل می‌کند.

امر به معروف به‌مثابه تجلی کارکردیِ ولایت متقابل

بر اساس ساختار آیه ۷۱ سوره توبه، عبارت «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» نه به عنوان یک وصف عرضی یا تکلیفی مجزا، بلکه به مثابه تفسیر و تبیین کارکردیِ همان «ولایت متقابل» ظاهر می‌شود. این گزاره، به لحاظ نحوی و بلاغی، در جایگاه شرح و تفصیل گزاره پیشین (بعضهم أولیاء بعض) قرار گرفته و نشان می‌دهد که این ولایت و سرپرستی همگانی، چگونه در عرصه عمل اجتماعی تجلی می‌یابد (مطهری، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۲۲۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج۴: ۶۹). به عبارت دیگر، امر به معروف و نهی از منکر، فعالیتی است که از دل این مسئولیت مشترک برمی‌خیزد و به آن معنا و مصداق خارجی می‌بخشد.

آیه شریفه، این عمل را به «المؤمنون و المؤمنات» به صورت عام و فراگیر نسبت می‌دهد و آن را در کنار دیگر ارکان هویتی جامعه ایمانی، مانند اقامه نماز، ایتاء زکات و اطاعت مطلق از خدا و رسول، قرار می‌دهد. این هم‌نشینی، دلالتی عمیق بر جایگاه بنیادین امر به معروف در تعریف هویت مؤمن دارد. همان‌گونه که اقامه نماز، تجلی رابطه عمودی با خداوند و ایتاء زکات، مظهر تعهد اقتصادی–اجتماعی است، امر به معروف و نهی از منکر نیز تجلی تعهد نظارتی و اصلاحی مؤمنان نسبت به یکدیگر است. این ساختار، به روشنی نشان می‌دهد که این فریضه، یک وظیفه عمومی و از اوصاف ذاتی هر فرد مؤمن است، نه یک تخصص محدود به گروهی خاص.

این برداشت، مبنای اصلی دیدگاه قائلین به وجوب عینی قرار گرفته است. شیخ طوسی در التبیان، با استناد به همین عمومیت در توصیف مؤمنان، استدلال می‌کند که این آیه بر وجوب عینی امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد، زیرا خداوند آن را از صفات تمام مؤمنان قرار داده و اختصاص به قوم خاصی نداده است. (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج۵: ۲۵۷). این دیدگاه، که در آثار فقهی

دیگر نیز بازتاب یافته (ابن شهرآشوب، ۱۳۶۹ق، ج۲: ۱۸۷)، رویکردی را پایه‌ریزی می‌کند که در آن، هر فرد به حکم ایمان و ولایت، یک «دیده‌بان» و «مصلح اجتماعی» است و مسئولیت حفظ سلامت جامعه بر دوش همگان قرار دارد. بنابراین، از منظر این آیه، ترک امر به معروف، نه تنها ترک یک فریضه، بلکه تخلف از لوازم ذاتی «ولایت ایمانی» و نقص در هویت جمعی جامعه اسلامی است.

تحلیل تقابلی: تعریف «ولایت مؤمنان» در برابر «مناسبات منافقان»

برای درک عمیق‌تر ماهیت «ولایت متقابل» و دلالت آن بر وجوب عینی امر به معروف، تحلیل تقابلی آن با الگوی رفتاری منافقان که در همین سوره ترسیم شده، راهگشاست. قرآن کریم در توصیف منافقان از عبارت «الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (توبه: ۶۷) استفاده می‌کند، در حالی که برای مؤمنان تعبیر «بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱) را به کار می‌برد. این تمایز ظریف واژگانی، صرفاً یک تنوع در بیان نیست، بلکه نشان‌دهنده دو رویکرد کاملاً متفاوت از هویت و کنش اجتماعی است.

برخی از مفسران بر این تفاوت تأکید کرده‌اند. عبارت «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» بیانگر یک همسانی و هم‌سنخی در ماهیت و منشأ است؛ گویی نفاقِ یک گروه، از نفاق گروه دیگر نشأت گرفته و رابطه‌شان مبتنی بر تقلید، همرنگی با جماعت و تبعیت از هوای نفس است، نه یک پیمان آگاهانه (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۶: ۱۰۰). این رابطه، یک هم‌شکلیِ منفعلانه در مسیر شر است که کارکرد اجتماعی آن به «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (توبه: ۶۷) می‌انجامد. در این الگو، هیچ تعهدی برای اصلاح متقابل وجود ندارد، زیرا معیار، تبعیت از وضع موجود و تقویت ضلالت یکدیگر است.

در مقابل، «بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» یک رابطه فعال، آگاهانه و مبتنی بر پیمان و تعهد را به تصویر می‌کشد. «ولایت» در اینجا، برخلاف «مِنْ بَعْضٍ»، نشان‌دهنده یک انتخاب و التزام ارادی برای نصرت و سرپرستی یکدیگر در مسیر حق است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج۱۰: ۱۵۱). این ولایت، یک رابطه اصلاحی و مسئولانه است که کارکرد اجتماعی آن دقیقاً در نقطه مقابل منافقان، یعنی «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» تعریف می‌شود. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر، پیامد طبیعی و منطقیِ «ولایت» است. مؤمنی که خود را ولیّ و متعهد به سرنوشت برادر ایمانی‌اش می‌داند، نمی‌تواند در برابر انحراف او بی‌تفاوت باشد. این بی‌تفاوتی، به معنای نقض همان پیمان ولایت است.

این تحلیل دیالکتیکی نشان می‌دهد که قرآن، دو الگوی کنش جمعی را در برابر هم قرار می‌دهد:

۱. الگوی منافقان (هم‌سنخی در ضلالت): رابطه‌ای مبتنی بر تقلید و هوای نفس که به «امر به منکر» و تقویت انحراف متقابل منجر می‌شود.

۲. الگوی مؤمنان (ولایت در هدایت): رابطه‌ای مبتنی بر تعهد و مسئولیت آگاهانه که به «امر به معروف» و اصلاح متقابل می‌انجامد.

در نتیجه، از منظر آیه ۷۱ سوره توبه، امر به معروف و نهی از منکر نه تنها یک تکلیف، بلکه شاخص صدق و وجه تمایز «جامعه ایمانی» از «اجتماع نفاق» است. این فریضه، کارکردی ذاتی است که از دل «ولایت متقابل» برمی‌خیزد و به همین دلیل، مسئولیتی است عمومی و عینی که بر دوش تک‌تک اعضای این جامعه سنگینی می‌کند.

برون‌رفت از تعارض ظاهری: ارائه مدل ترکیبی مبتنی بر مراتب طولی وجوب

تقابل ظاهری میان رویکرد «امت متخصص» (آل‌عمران: ۱۰۴) که بر وجوب کفایی و تخصصی تأکید دارد، و رویکرد «ولایت متقابل» (توبه: ۷۱) که به وجوب عینی و عمومی اشاره می‌کند، در نگاه نخست، یک آنتینومی فقهی–تفسیری به نظر می‌رسد. با این حال، با عبور از تحلیل گسسته و حرکت به سوی یک هسته مفهومی، می‌توان این دو آیه را نه متناقض، بلکه مکمل یکدیگر و بیانگر دو «سطح تحلیل» یا «مرتبه طولی» از یک فریضه واحد دانست. نزاع تاریخی میان فقها، عمدتاً از تلاش برای تعمیم یک سطح به کل ماهیت فریضه ناشی شده است. در حالی که یکپارچه‌سازی این دو رویکرد در قالب یک مدل چندلایه، نه تنها تعارض را مرتفع می‌سازد، بلکه به درکی عمیق‌تر و کارآمدتر از این تکلیف بنیادین منجر می‌شود. این مدل ترکیبی، ماهیت وجوب امر به

معروف را به صورت یک ساختار پویا صورت‌بندی می‌کند که در آن، مسئولیت عمومی و اقدام تخصصی، هر یک جایگاه تعریف‌شده خود را دارند.

مرتبه اول (مسئولیت عمومی): وجوب عینیِ حداقلی مبتنی بر ولایت

این مرتبه، لایه بنیادین، فراگیر و فرهنگ‌ساز تکلیف است که مستقیماً از مفهوم «ولایت متقابل» (توبه: ۷۱) نشأت می‌گیرد و به صورت عینی بر عهده تک‌تک مؤمنان قرار دارد. این وجوب، شامل مراتب غیرتهاجمی و نظارتی امر و نهی است که قوام جامعه ایمانی به آن وابسته است و نیازمند تخصص یا قدرت اجرایی ویژه نیست. مؤلفه‌های اصلی این مرتبه عبارتند از:

انکار قلبی: این اولین و ضروری‌ترین سطح مسئولیت است که از آن به «اضعف الایمان» تعبیر شده است (طبرانی، ۱۴۲۹ق، ج۲: ۱۰۸). این مرتبه، به معنای تعهد درونی، عدم رضایت باطنی به وقوع منکر و کراهت از آن است (سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج۱: ۲۳۶). این حداقلِ تعهد فردی است که هر مؤمنی به حکم ولایت و پیوند ایمانی، موظف به آن است.

تذکر لسانی و موعظه: این مرتبه، شامل نصیحت، ارشاد و یادآوری است که با هدف اصلاح و بدون ایجاد تنش انجام می‌شود. این همان «تواصی به حق» است که در سوره عصر به آن اشاره شده و یک وظیفه همگانی است. ابزار اصلی در این سطح، «قول» و «کلام» است و هر فردی در دایره ارتباطات اجتماعی خود (خانواده، دوستان، همکاران) موظف به اجرای آن است.

این لایه، بستر فرهنگ عمومی جامعه را شکل می‌دهد و با ایجاد حساسیت اجتماعی نسبت به معروف و منکر، از عادی‌سازی انحرافات جلوگیری می‌کند. وجوب در این سطح، عینی است زیرا هر فرد به حکم «ولایت»، در حفظ سلامت محیط ایمانی خویش مسئولیت مستقیم دارد.

مرتبه دوم (اقدام تخصصی): وجوب کفاییِ نهادینه مبتنی بر مفهوم امت

این مرتبه، لایه پیشرفته، اجرایی و ساختاری تکلیف است که مستقیماً با مدل «امت متخصص» (آل‌عمران: ۱۰۴) ارتباط دارد و ماهیت آن کفایی است. این سطح، شامل اقداماتی است که نیازمند علم دقیق، قدرت اجرایی و سازماندهی است و از عهده عموم مردم خارج است. این مرتبه، بازوی اجرایی و تخصصی جامعه برای مقابله با منکرات پیچیده و نهادینه است. مؤلفه‌های آن عبارتند از:

مقابله عملی (ید): این مرتبه، شامل اقداماتی فراتر از تذکر لسانی، مانند جلوگیری عملی از وقوع منکر و در سطوح بالاتر، استفاده از ابزارهای قدرت و برخورد فیزیکی است. فقها تصریح کرده‌اند که این مرتبه نیازمند تخصص، قدرت و در بسیاری از موارد، اذن حاکم شرع است تا از هرج‌ومرج جلوگیری شود (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۵۴۸؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج۵: ۴۰۱).

جهاد و قتال: بالاترین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، مقابله با منکرات سازمان‌یافته و حاکمیتی است که ممکن است به جهاد و قتال منجر شود. این سطح به طور قطع وظیفه یک «امت» سازمان‌یافته و در رأس آن، امام یا حاکمیت اسلامی است (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج۲: ۳۱۵؛ کیا هراسی، ۱۴۲۲ق، ج۲: ۳۰۱).

در این مرتبه، تکلیف بر عهده گروهی خاص، یعنی «امت»، قرار دارد که دارای علم (برای تشخیص مصالح و مفاسد) و قدرت (برای اجرای مؤثر) هستند. این همان «قویّ مطاع عالم» است که در روایت مسعدهٔ بن صدقه به آن اشاره شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۵: ۵۹). وجوب در این سطح، کفایی است، زیرا هدف، رفع منکر و اقامه معروف در سطح کلان است و با اقدام این گروه متخصص، غرض حاصل شده و تکلیف از دوش دیگران برداشته می‌شود.

بنابراین، تعارض ظاهری میان دو آیه، با تفکیک مراتب تکلیف به یک «وجوب عینی حداقلی» برای همگان (برآمده از ولایت) و یک «وجوب کفایی تخصصی» برای نخبگان و حاکمیت (برآمده از مفهوم امت) حل می‌شود. این دو لایه نه تنها با یکدیگر در تضاد نیستند، بلکه مکمل هم بوده و یک نظام جامع و کارآمد برای اصلاح و نظارت اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

اصل تعدیل‌گر: نقش آیه ۱۰۵ مائده در شرطی‌سازی و تعیین حدود مسئولیت

مدل چندلایهٔ وجوب امر به معروف که از جمع میان دو رویکرد قرآنی به دست آمد، نیازمند یک اصل تعدیل‌گر است تا حدود و شرایط اجرایی هر مرتبه از تکلیف را مشخص سازد. آیهٔ شریفهٔ «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ...» (مائده: ۱۰۵)، دقیقاً این نقش کلیدی را در فقه امامیه ایفا می‌کند. این آیه، که در نگاه سطحی، دستاویز برخی برای ترک کلی این فریضه شده است، در پرتو سنت تفسیری و روایی اهل بیت (ع)، نه به مثابه «نافی تکلیف»، بلکه به عنوان یک اصل «واقع‌گرایانه» برای شرطی‌سازی و تعیین حدود مسئولیت عمل می‌کند.

بازخوانی آیه «عَلَیکُم اَنفُسَکُم»: نفی تکلیف یا واقع‌گرایی در مسئولیت؟

ظاهر عبارت «عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ» (به خود بپردازید) و «لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ» (گمراهی دیگران به شما زیانی نمی‌رساند)، این توهم را ایجاد کرده که این آیه، رخصتی برای ترک نظارت اجتماعی است. اما سنت تفسیری و فقهی شیعه، با قاطعیت این برداشت را رد می‌کند. علمای امامیه، با استناد به روایات و تحلیل مفهومی، نشان داده‌اند که این آیه نافی وجوب امر به معروف نیست، بلکه مکمل و مقیِّد آن است.

اساس استدلال ایشان بر این است که شرط «إِذَا اهْتَدَیْتُمْ»، یک مفهوم جامع و چندبعدی است که خودِ «امر به معروف و نهی از منکر» نیز بخشی از آن محسوب می‌شود. طبرسی در مجمع البیان تصریح می‌کند که انسان تنها زمانی «مهتدی» است که امر الهی را هم در مورد خود و هم در مورد دیگران (با انکار منکر) به جا آورد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۳: ۳۹۲). علامه طباطبایی نیز در المیزان، اهتداء را به معنای سلوک در طریق هدایت الهی می‌داند که دعوت به خیر و امر و نهی، از شئون اصلی آن است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۶: ۱۶۲). بنابراین، «اهتداء» پیش از امر به معروف محقق نمی‌شود تا بتوان به استناد آن، تکلیف را ساقط دانست.

کارکرد اصلی این آیه در سنت روایی اهل بیت (ع)، تعیین حدود مسئولیت در شرایط استثنایی است. در روایتی، در پاسخ به سؤال ابوثعلبه خشنی از این آیه، ابتدا بر وجوب امر و نهی تأکید شده و سپس آمده است: «حَتّی إِذا رَأَیْتَ شُحّاً مُطاعاً، وَ هَویً مُتَّبَعاً، وَ إِعْجابَ کُلِّ ذی رَأْیٍ بِرَأْیِهِ، فَعَلَیْکَ بِنَفْسِکَ، وَ دَعْ عَنْکَ أَمْرَ الْعَامَّةِ» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۲: ۳۷۳). این روایت، که با مضامین مشابه در منابع دیگر نیز آمده، به روشنی نشان می‌دهد که اصل «علیکم انفسکم» زمانی فعال می‌شود که فساد، سیستماتیک و فراگیر شده، نصیحت بی‌اثر گشته و اقدام اصلاحی، یا ناممکن است یا به مفسده‌ای بزرگتر می‌انجامد. این یک اصل واقع‌بینانه، منطبق بر قاعده «تقیه» و «نفی ضرر» در فقه شیعه است که از مؤمن نمی‌خواهد خود را بیهوده به هلاکت اندازد (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج۸: ۳۶۹).

کاربست اصل تعدیل‌گر بر مدل چندمرتبه‌ای وجوب

آیه ۱۰۵ سوره مائده، به مثابه یک اصل حاکم، هر دو مرتبه وجوب عینی و کفایی را که در مدل ترکیبی ارائه شد، بر اساس مبانی فقه امامیه، تعدیل و شرطی می‌سازد:

تعدیل مرتبه اول (وجوب عینیِ حداقلی): مسئولیت عمومی هر مؤمن برای انکار قلبی و تذکر لسانی، تا جایی است که خوف ضرر جانی، مالی یا عرضی در میان نباشد و احتمال تأثیر وجود داشته باشد. در صورت یأس از تأثیر یا خوف از مفسده، این تکلیف از حالت وجوب ساقط می‌شود. این همان معنایی است که امام صادق(ع) در تفسیر حدیث «افضل الجهاد کلمهٔ عدل عند إمام جائر»، آن را مشروط به این می‌دانند که حاکم آن را بپذیرد، «و إلّا فلا» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۶: ۱۷۸). این نشان می‌دهد که مسئولیت فردی، نامحدود نیست و به شرایطی چون امکان تأثیر و امنیت گره خورده است.

تعدیل مرتبه دوم (وجوب کفاییِ نهادینه): مسئولیت «امت متخصص» یا حاکمیت برای اقدامات عملی و اجرایی (مرتبه ید و بالاتر) نیز به شدت تحت تأثیر این اصل است. در فقه شیعه، اجرای مراتب عالی امر و نهی که مستلزم اعمال قدرت و تصرف در حقوق دیگران است، اصولاً از شئون امام معصوم (ع) یا نایبان او (حاکم شرع) است و اقدام فردی در این سطح، جز در موارد دفاع

ضروری، مجاز نیست (ایروانی، ۱۴۲۷ق، ج۱: ۵۶۵). آیه «علیکم انفسکم» در این مرتبه، به این معناست که حتی حاکمیت و نخبگان نیز در شرایطی که اقدام عملی منجر به فتنه، تضعیف کیان اسلام، یا مفسده‌ای بزرگتر شود (مانند شرایط تقیه)، موظف به تعدیل اقدامات خود و اولویت‌بخشی به حفظ اصل جامعه ایمانی هستند.

در نتیجه، آیه ۱۰۵ مائده از منظر فقه و حدیث شیعه، با وارد کردن عناصر کلیدی «عدم ضرر»، «احتمال تأثیر» و «عدم وجود مفسده اهم»، مدل چندلایه وجوب امر به معروف را تکمیل می‌کند. این آیه نشان می‌دهد که شریعت، در عین تأکید بر مسئولیت اجتماعی، تکلیفی مالایطاق و غیرعقلانی بر دوش مؤمنان قرار نمی‌دهد و همواره شرایط واقعی و سنجش مصالح را در اجرای این فریضه، اصلی بنیادین می‌داند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین ماهیت وجوب امر به معروف و نهی از منکر، به نسبت‌سنجی تحلیلی دو رویکرد قرآنیِ «امت متخصص» و «ولایت متقابل» پرداخت. یافته‌های تحقیق، که منحصراً بر تحلیل داده‌های تفسیری و فقهی ارائه شده استوار است، به پرسش‌های اصلی پژوهش چنین پاسخ می‌دهد:

نخست، رویکرد «امت متخصص» که از آیه ۱۰۴ سوره آل‌عمران استنباط می‌شود، با تأکید بر مفهوم «أُمّة» و تبعیضی دانستن حرف «مِن»، ماهیت وجوب را به مثابه یک تکلیف کفایی و تخصصی صورت‌بندی می‌کند. این رویکرد که بر مبانی فقهیِ شرطیت علم، قدرت و امکان تأثیر استوار است، امر به معروف را وظیفه گروهی خاص از نخبگان و صاحبان قدرت می‌داند که صلاحیت و توانایی لازم برای این اقدام نهادینه را دارا هستند.

دوم، رویکرد «ولایت متقابل» که از آیه ۷۱ سوره توبه فهمیده می‌شود، این فریضه را تجلی کارکردیِ پیوند ایمانی و مسئولیت متقابل میان تمام مؤمنان (زن و مرد) معرفی می‌کند. این نگاه، ماهیت وجوب را عینی و عمومی دانسته و آن را از اوصاف ذاتی و جدایی‌ناپذیر هویت جامعه ایمانی می‌شمارد که بر ذمه تک‌تک افراد، در سطح نظارت و اصلاح همگانی، قرار دارد.

سوم، نسبت‌سنجی این دو رویکرد نشان داد که تعارض اولیه میان آنها، با ارائه یک مدل ترکیبی و چندلایه، قابل حل است. این دو آیه، نه متناقض، بلکه مکمل یکدیگر و بیانگر دو مرتبه طولی از وجوب هستند. در نهایت، آیه ۱۰۵ سوره مائده به عنوان یک «اصل تعدیل‌گر» عمل کرده و با وارد کردن عناصر واقع‌گرایانه‌ای چون امکان تأثیر و عدم وجود مفسده اهم، حدود و شرایط اجرایی هر دو مرتبه از وجوب را تعیین و تکلیف مالایطاق را از دوش مکلفان (چه فرد و چه حاکمیت) برمی‌دارد.

بر اساس تحلیل‌های صورت‌گرفته، ماهیت وجوب امر به معروف و نهی از منکر، یک الگوی بسیط (یا صرفاً کفایی یا صرفاً عینی) نیست، بلکه یک ساختار چندلایه، پویا و موقعیت‌مند است. این مدل، که از جمع‌بندی آیات سه‌گانه به دست می‌آید، دارای دو سطح اصلی و یک اصل حاکم است:

لایه اول: وجوب عینی حداقلی (مبتنی بر ولایت متقابل): این لایه، یک مسئولیت عمومی و فراگیر برای تمام مؤمنان در سطح انکار قلبی و تذکر لسانی است. این وجوب، فرهنگ نظارت و حساسیت اجتماعی را در جامعه نهادینه می‌کند و از عادی‌سازی منکرات جلوگیری می‌نماید.

لایه دوم: وجوب کفایی نهادینه (مبتنی بر امت متخصص): این لایه، یک تکلیف تخصصی برای نخبگان، علما و حاکمیت اسلامی در سطح اقدامات عملی، اجرایی و حتی قهری است. این وجوب، نیازمند علم، قدرت و سازماندهی است و با هدف مقابله با منکرات پیچیده و ساختاری صورت می‌گیرد.

اصل حاکم: شرطیت و واقع‌گرایی (مبتنی بر آیه «علیکم انفسکم»): این اصل، هر دو لایه را تعدیل می‌کند. وجوب در هر مرتبه، مشروط به احتمال تأثیر، عدم وجود ضرر یا مفسده بزرگتر، و سنجش عقلانی مصالح و مفاسد است.

این مدل، ضمن حفظ انسجام درونی متون دینی، به یک فهم کارآمد و منعطف از این فریضه منجر می‌شود که هم بر مسئولیت فردی تأکید دارد و هم بر نقش ساختارهای تخصصی و حاکمیتی.

ارائه این مدل چندلایه، پیامدهای نظری و عملی مهمی در پی دارد. از منظر نظری، این مدل از دوگانگی سنتی «کفایی/عینی» فراتر رفته و ماهیت وجوب را به صورت یک طیف پویا بازتعریف می‌کند. این نگاه، به ما امکان می‌دهد تا روایات و آیات ظاهراً متعارض را در یک چارچوب منسجم و هماهنگ فهم کنیم.

از منظر عملی، این مدل به تفکیک دقیق نقش‌ها و مسئولیت‌ها در جامعه اسلامی کمک می‌کند:

نقش فرد: هر شهروند مؤمن، به حکم ولایت ایمانی، یک «دیده‌بان اجتماعی» است که مسئولیت نظارت همگانی و تذکر لسانی را بر عهده دارد. این نقش، ضامن پویایی و سلامت اخلاقی جامعه از درون است.

نقش نخبگان و حاکمیت: علما، نخبگان فکری و نهادهای حاکمیتی، به حکم تخصص و قدرت، مسئولیت «اقدام نهادینه» و مقابله با انحرافات ساختاری و کلان را بر عهده دارند. این نقش، ضامن اجرای عدالت و حفظ چارچوب‌های اصلی شریعت است.

در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که احیای کارآمد فریضه امر به معروف و نهی از منکر در عصر حاضر، نیازمند درک این ماهیت چندلایه و تفکیک مسئولیت‌هاست. تکیه صرف بر مسئولیت فردی، بدون حمایت ساختارهای تخصصی، به ناکارآمدی و سرخوردگی می‌انجامد و تمرکز صرف بر اقدام حاکمیتی، بدون پشتوانه نظارت عمومی و فرهنگ‌سازی، به استبداد و ناکامی منجر خواهد شد. تنها با تعامل هماهنگ میان این دو لایه و با رعایت اصل واقع‌گرایی و حکمت، می‌توان به جامعه‌ای دست یافت که در آن، همگان برای تحقق خیر و صلاح، مسئولانه عمل می‌کنند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان در نگارش مقاله مشارکت یکسان داشته‌اند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آلوسی، محمود بن عبدالله. (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن‌عاشور، محمدطاهر. (۱۴۲۰ق). تفسیر التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

ابن‌عربی، محمد بن علی. (۱۴۲۲ق). تفسیر ابن عربی (تأویلات عبدالرزاق). بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

ابن‌عطیه، عبدالحق بن غالب. (۱۴۲۲ق). المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۴۱۱ق). تفسیر غریب القرآن. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابوالسعود، محمد بن محمد. (۱۹۸۳م). ارشاد العقل السلیم إلی مزایا القرآن الکریم. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

ابوعبیده، معمر بن مثنی. (۱۳۸۱ق). مجاز القرآن. قاهره: مکتبة الخانجی.

ایروانی، باقر. (۱۴۲۷ق). دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی. قم: ناشر نامشخص.

بحرانی، هاشم بن سلیمان. (۱۴۱۵ق). البرهان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسة البعثة.

بقاعی، ابراهیم بن عمر. (۱۴۲۷ق). نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور. بیروت: دارالکتب العلمیة.

بلاغی، محمدجواد. (بی‌تا). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن. قم: وجدانی.

بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۱۶ق). إرشاد الطالب إلی التعلیق علی المکاسب. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

تستری، سهل بن عبدالله. (۱۴۲۳ق). تفسیر التستری. بیروت: دارالکتب العلمیة.

جصاص، احمد بن علی. (۱۴۰۵ق). أحکام القرآن. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

حائری، سید کاظم حسینی. (۱۳۹۹ق). أساس الحکومة الإسلامیة. بیروت: مطبعة النیل.

حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی. (بی‌تا). روح البیان. بیروت: دار الفکر.

حلّی، احمد بن محمد اسدی. (۱۴۰۷ق). المهذب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۰۱ق). أجوبة المسائل المهنائیة. قم: چاپخانه خیام.

حلّی، مقداد بن عبدالله سیوری. (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.

خمینی، سید روح‌الله موسوی. (بی‌تا). تحریر الوسیلة. قم: دار العلم.

دروزه، محمد عزه. (۱۴۲۱ق). التفسیر الحدیث. بیروت: دار الغرب الإسلامی.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

رضا، محمد رشید. (۱۴۱۴ق). تفسیر المنار. بیروت: دار المعرفة.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف. بیروت: دارالکتاب العربی.

سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۹۵ش). منیة الطالبین فی تفسیر القرآن المبین. قم: مؤسسه امام صادق (ع).

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفة.

طوسی، محمد بن حسن. (بی‌تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

عاملی (کرکی)، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل‌البیت.

عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیة.

فضل‌الله، محمدحسین. (۱۴۱۹ق). من وحی القرآن. بیروت: دار الملاک.

قاسمی، جمال‌الدین. (۱۴۱۸ق). محاسن التأویل. بیروت: دارالکتب العلمیة.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۲۰۰۰م). لطائف الاشارات. قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

قطب، سید. (۱۴۲۵ق). فی ظلال القرآن. بیروت: دار الشروق.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳ش). تفسیر القمی. قم: دار الکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، ویراستاران). تهران: دار الکتب الإسلامیة.

ماتریدی، محمد بن محمد. (۱۴۲۶ق). تأویلات أهل السنة. بیروت: دارالکتب العلمیة.

مراغی، احمد مصطفی. (بی‌تا). تفسیر المراغی. بیروت: دار الفکر.

مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴ق). التفسیر الکاشف. قم: دار الکتاب الإسلامی.

مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ق). تفسیر مقاتل بن سلیمان. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۱ق). الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل. قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب.

منتظری، حسین علی. (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولایة الفقیه. قم: نشر تفکر.

مشکینی، میرزا علی. (۱۴۱۸ق). الفقه المأثور. قم: نشر الهادی.

نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

References

Alusi, Mahmud ibn Abdullah. (1415 AH). Ruh al-Maani fi Tafsir al-Quran al-Azim wa al-Sab al-Mathani. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Ibn Ashur, Muhammad Tahir. (1420 AH). Tafsir al-Tahrir wa al-Tanwir. Beirut: Muassasat al-Tarikh al-Arabi.

Ibn Arabi, Muhammad ibn Ali. (1422 AH). Tafsir Ibn Arabi (Tawilat Abd al-Razzaq). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Ibn Atiyyah, Abd al-Haqq ibn Ghalib. (1422 AH). Al-Muharrar al-Wajiz fi Tafsir al-Kitab al-Aziz. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Ibn Qutaybah, Abdullah ibn Muslim. (1411 AH). Tafsir Gharib al-Quran. Beirut: Dar wa Maktabat al-Hilal.

Ibn Kathir, Ismail ibn Umar. (1419 AH). Tafsir al-Quran al-Azim. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Abu al-Suud, Muhammad ibn Muhammad. (1983). Irshad al-Aql al-Salim ila Mazaya al-Quran al-Karim. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Abu Ubaydah, Muammar ibn Muthanna. (1381 AH). Majaz al-Quran. Cairo: Maktabat al-Khanji.

Iravani, Baqir. (1427 AH). Durus Tamhidiyyah fi al-Fiqh al-Istidlali. Qom: Unknown publisher.

Bahrani, Hashim ibn Sulayman. (1415 AH). Al-Burhan fi Tafsir al-Quran. Qom: Muassasat al-Bithah.

Biqai, Ibrahim ibn Umar. (1427 AH). Nazm al-Durar fi Tanasub al-Ayat wa al-Suwar. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Balaghi, Muhammad Jawad. (n.d.). Ala al-Rahman fi Tafsir al-Quran. Qom: Wijdani.

Baydawi, Abdullah ibn Umar. (1418 AH). Anwar al-Tanzil wa Asrar al-Tawil. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Tabrizi, Jawad ibn Ali. (1416 AH). Irshad al-Talib ila al-Taliq ala al-Makasib. Qom: Muassasat Ismailiyan.

Tustari, Sahl ibn Abdullah. (1423 AH). Tafsir al-Tustari. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Jassas, Ahmad ibn Ali. (1405 AH). Ahkam al-Quran. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Hairi, Sayyid Kazim Husayni. (1399 AH). Asas al-Hukuma al-Islamiyyah. Beirut: Matbaat al-Nil.

Haqqi Bursawi, Ismail ibn Mustafa. (n.d.). Ruh al-Bayan. Beirut: Dar al-Fikr.

Hilli, Ahmad ibn Muhammad Asadi. (1407 AH). Al-Muhadhdhab al-Bari fi Sharh al-Mukhtasar al-Nafi. Qom: Daftar Intisharat Islami.

Hilli, Hasan ibn Yusuf ibn Mutahhar. (1401 AH). Ajwibat al-Masail al-Muhannaiyyah. Qom: Khayyam Press.

Hilli, Miqdad ibn Abdullah Suyuri. (1404 AH). Al-Tanqih al-Rai li Mukhtasar al-Sharai. Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications.

Huwayzi, Abd Ali ibn Jumah. (1415 AH). Nur al-Thaqalayn. Qom: Ismailiyan..

Khomeini, Ruhollah Musavi. (n.d.). Tahrir al-Wasilah. Qom: Dar al-Ilm.

Darwazah, Muhammad Izzah. (1421 AH). Al-Tafsir al-Hadith. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami.

Razi, Fakhr al-Din Muhammad ibn Umar. (1420 AH). Mafatih al-Ghayb. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Rida, Muhammad Rashid. (1414 AH). Tafsir al-Manar. Beirut: Dar al-Marifah.

Zamakhshari, Mahmud ibn Umar. (1407 AH). Al-Kashshaf. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.

Sobhani Tabrizi, Jafar. (1395 SH). Munyat al-Talibin fi Tafsir al-Quran al-Mubin. Qom: Muassasat Imam Sadiq.

Tabatabai, Muhammad Husayn. (1390 AH). Al-Mizan fi Tafsir al-Quran. Beirut: Muassasat al-Alami.

Tabarsi, Fadl ibn Hasan. (1372 SH). Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran. Tehran: Naser Khosrow.

Tabari, Muhammad ibn Jarir. (1412 AH). Jami al-Bayan fi Tafsir al-Quran. Beirut: Dar al-Marifah.

Tusi, Muhammad ibn Hasan. (n.d.). Al-Tibyan fi Tafsir al-Quran. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Amili (Karki), Ali ibn Husayn. (1414 AH). Jami al-Maqasid. Qom: Muassasat Al al-Bayt.

Ayyashi, Muhammad ibn Masud. (1380 AH). Tafsir al-Ayyashi. Tehran: Maktabat al-Ilmiyyah al-Islamiyyah.

Fadlallah, Muhammad Husayn. (1419 AH). Min Wahy al-Quran. Beirut: Dar al-Malak.

Qasimi, Jamal al-Din. (1418 AH). Mahasin al-Tawil. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Qushayri, Abd al-Karim ibn Hawazin. (2000). Lataif al-Isharat. Cairo: Al-Hayah al-Misriyyah al-Ammah lil-Kitab.

Qutb, Sayyid. (1425 AH). Fi Zilal al-Quran. Beirut: Dar al-Shuruq.

Qummi, Ali ibn Ibrahim. (1363 SH). Tafsir al-Qummi. Qom: Dar al-Kitab.

Kulayni, Muhammad ibn Yaqub. (1407 AH). Al-Kafi (A. A. Ghaffari & M. Akhundi, Eds.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Maturidi, Muhammad ibn Muhammad. (1426 AH). Tawilat Ahl al-Sunnah. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Maraghi, Ahmad Mustafa. (n.d.). Tafsir al-Maraghi. Beirut: Dar al-Fikr.

Mughniyah, Muhammad Jawad. (1424 AH). Al-Tafsir al-Kashif. Qom: Dar al-Kitab al-Islami.

Muqatil ibn Sulayman. (1423 AH). Tafsir Muqatil ibn Sulayman. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Makarem Shirazi, Naser. (1421 AH). Al-Amthal fi Tafsir Kitab Allah al-Munzal. Qom: Madrasat al-Imam Ali ibn Abi Talib.

Montazeri, Husayn Ali. (1409 AH). Dirasat fi Wilayat al-Faqih. Qom: Nashr Tafakkur.

Meshkini, Mirza Ali. (1418 AH). Al-Fiqh al-Mathur. Qom: Nashr al-Hadi .

Najafi, Muhammad Hasan. (1404 AH). Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharai al-Islam. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Identification and Prioritization of Sociological and Institutional Barriers to Rural Economic Development in Ilam Province Using the Delphi Method

Seyed Ghodratollah Lavaji[1], **Hassan Ghanimati**[2] ✉ and **Soroush Fathi**[3]

1. PhD Student in Economic Sociology and Development, Department of Social Sciences, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: s.lavaji@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Social Sciences, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: H-ghanimati@sbu.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Social Sciences, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: fathi.soroush@iau.aic.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 28 August 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 07 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Development,
Economic Development,
Barriers to Economic Development,
City of Ilam

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this study was to provide a sociological explanation of the barriers to economic development in the city of Ilam in order to achieve a more precise understanding of the challenges facing the region's development.

Method: This study employed a survey-based approach and was conducted using the Delphi method and interviews with experts. The statistical population consisted of 20 experts and specialists from various fields in the city of Ilam who were selected through purposive sampling. Data analysis was carried out using the SPSS statistical software, and the experts perspectives were categorized into four dimensions: economic, social, cultural, and political**.**

Results: The results indicated that the barriers to economic development in Ilam can be identified in four main categories:

Economic: Dependence on oil revenues and a lack of industrial infrastructure.

Social: High rates of human capital migration and weak social capital.

Cultural: Traditional attitudes toward entrepreneurship and the presence of cultural and ethnic discrimination.

Political: Complex and inefficient bureaucracy and a lack of transparency in economic policies.

Conclusion: The barriers to economic development in Ilam Province require sustained attention and the adoption of a comprehensive and coordinated approach. Only through the systematic identification of these barriers and the formulation and implementation of practical strategies based on them can improvements in economic indicators and the quality of life in the province be achieved.

Cite this article: Lavaji, S. G., Ghanimati, H. & Fathi, S. (2026). Identification and Prioritization of Sociological and Institutional Barriers to Rural Economic Development in Ilam Province Using the Delphi Method. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2026.2089219.1753

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089219.1753

Introduction

Following World War II, comprehensive development encompassing economic, social, and cultural dimensions emerged as a primary global concern. Bridging the gap between developed and developing nations has become vital for maintaining international peace, global stability, and the expansion of international relations. At the domestic level, development serves as a strategic pathway to mitigate systemic issues such as poverty, unemployment, inflation, and resource depletion, while fostering improved welfare and quality of life. From a sociological perspective, development and underdevelopment are products of social interactions and actions, governed by the inherent laws of social transformation. Thus, development is an integrated, multidimensional process that requires the active participation of both the state and the citizenry to enhance economic, social, and cultural conditions. Economic development, as a core pillar of this process, is measured by indicators such as per capita income, purchasing power parity, and human development. The realization of such development necessitates the establishment of an efficient administrative system, the cultivation of skilled elites, the sensitization of the public toward new scientific methodologies, and the robust development of communication, transportation, and industrial infrastructures. Within this framework, Ilam Province a mountainous border region of Iran faces significant structural challenges concerning underdevelopment and economic deprivation. Factors such as low population density, a declining population growth rate, and a marginal share of the national Gross Domestic Product (0.76%) underscore the region's economic lag relative to national standards, necessitating a rigorous scholarly examination of the obstacles to its development.

Method

This study employed a survey-based approach and was conducted using the Delphi method and interviews with experts. The statistical population consisted of 20 experts and specialists from various fields in the city of Ilam who were selected through purposive sampling. Data analysis was carried out using the SPSS statistical software, and the experts perspectives were categorized into four dimensions: economic, social, cultural, and political**.**

Results

The results indicated that the barriers to economic development in Ilam can be identified in four main categories:

Economic: Dependence on oil revenues and a lack of industrial infrastructure.

Social: High rates of human capital migration and weak social capital.

Cultural: Traditional attitudes toward entrepreneurship and the presence of cultural and ethnic discrimination.

Political: Complex and inefficient bureaucracy and a lack of transparency in economic policies.

Conclusions

The findings of this study indicate that, despite possessing considerable potential and capacities, the city of Ilam is not in a desirable position in terms of economic development due to the presence of structural challenges. The main barriers to this underdevelopment can be analyzed within four key dimensions. First, economic barriers include excessive dependence on oil revenues, insufficient industrial infrastructure, high unemployment rates, and a weak private sector. Second, social barriers are largely associated with the migration of skilled and specialized human capital and the weakness of social capital, which has led to reduced civic participation and social cohesion. Third, cultural barriers stem from traditional attitudes toward entrepreneurship and a strong preference for government employment over innovation and entrepreneurial activities; in some cases, ethnic and cultural divisions also undermine collective cooperation. Finally, political and institutional barriers such as complex and inefficient bureaucracy, lack of stability and transparency in economic policies, and weaknesses in macro-level governance have created an uncertain environment for investors.

When these findings are interpreted in light of institutional economic theories, particularly the perspective of Douglass North, it becomes evident that the “rules of the game” at the institutional level, along with weak informal norms, play a significant inhibiting role in Ilam’s development process. In other words, the inefficiency of governmental institutions in designing and implementing effective regulations, combined with weak social trust and limited civic participation, has hindered the formation of the necessary synergy for sustainable economic growth. Ultimately, this study concludes that the transition from the current situation toward sustainable development requires structural political reforms, the strengthening of social capital, and the institutionalization of an entrepreneurial culture through constructive interaction and cooperation between the government and social actors.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اولویت‌بندی موانع توسعه اقتصادی استان ایلام با استفاده از تکنیک AHP

سید قدرت‌اله لواجی[۱]، حسن غنیمتی[۲] ✉، سروش فتحی[۳]

۱. دانشجوی دکترای جامعه شناسی اقتصادی و توسعه، گروه علوم اجتماعی، واحدتهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: s.lavaji@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم اجتماعی ،واحدتهران غرب،دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: H-ghanimati@sbu.ac.ir
۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: fathi.soroush@iau.aic.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
توسعه،
توسعه اقتصادی،
موانع توسعه اقتصادی،
شهر ایلام

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، تبیین جامعه‌شناختی موانع توسعه اقتصادی در شهر ایلام بوده است تا از این طریق، شناخت دقیق‌تری از چالش‌های پیش‌روی توسعه این منطقه حاصل شود.

روش پژوهش: این مطالعه از نوع پیمایشی بوده و با بهره‌گیری از روش دلفی و تکنیک مصاحبه با متخصصان انجام شده است. جامعه آماری شامل ۲۰ نفر از خبرگان و متخصصان حوزه‌های مختلف شهر ایلام بوده که با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند. برای تجزیه و تحلیل داده‌های به‌دست‌آمده، از نرم‌افزار آماری ***SPSS*** استفاده شده و دیدگاه‌های متخصصان در چهار محور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دسته‌بندی گردید.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که موانع توسعه اقتصادی ایلام در چهار بخش اصلی قابل شناسایی هستند:
اقتصادی: وابستگی به درآمدهای نفتی و کمبود زیرساخت‌های صنعتی.
اجتماعی: نرخ بالای مهاجرت نیروی انسانی و ضعف سرمایه اجتماعی.
فرهنگی: نگرش سنتی به کارآفرینی و تبعیض‌های فرهنگی و قومی.
سیاسی: بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد و کمبود شفافیت در سیاست‌های اقتصادی.

نتیجه‌گیری: موانع توسعه اقتصادی استان ایلام نیازمند توجه مستمر و اتخاذ رویکردی جامع و هماهنگ است. تنها با شناسایی دقیق و نظام‌مند این موانع و تدوین و اجرای راهکارهای عملیاتی بر اساس آن‌ها، می‌توان به بهبود شاخص‌های اقتصادی و ارتقای کیفیت زندگی در این استان دست یافت.

استناد: لواجی، سید قدرت‌اله؛ غنیمتی، حسن و فتحی، سروش. (۱۴۰۴). اولویت‌بندی موانع توسعه اقتصادی استان ایلام با استفاده از تکنیک AHP. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۲۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2089219.1753

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089219.1753

مقدمه

بعد از جنگ جهانی دوم، توسعه (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)کشورهای توسعه نیافته بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. تا آن جا که امروزه این مسئله به صورت یکی از مهمترین مسایل جهانی تجلی نموده است. شکاف میان کشورهای به اصطلاح «در حال توسعه» و« ممالک توسعه یافته» به قدری وسیع و عمیق است که حفظ صلح و ثبات اوضاع جهانی، و همچنین توسعه تجارت و روابط بین المللی، تا حد قابل توجهی ارتباط با کوتاه کردن فاصله موجود بین دو گروه کشورهای مزبور دارد. علاوه بر اهمیت موضوع به لحاظ بین المللی، از نظر داخلی نیز مردم یک کشور می خواهند ثروتمند، سرافراز، و دارای امکانات بهداشتی، آموزشی و رفاهی باشند. فقر، بیکاری، تورم، رکود، فرار سرمایه، عدم امنیت شغلی، عدم امکان شکوفایی استعدادهای شخصی، اتلاف منابع و مواردی از این قبیل، حکایت از بیمار بودن اقتصاد یک کشور می کنند و برای رفع آنها باید تلاش نمود تا آرامش، رفاه، زندگی مطلوب و رشد و توسعه اقتصادی را جایگزین آنها نمود(استکی، ۱۳۸۹: ۲).

توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی صورت هایی از تغییرات اجتماعی هستند که در اثر کنش و واکنش های اجتماعی در درون جوامع انسانی پدید می آیند. توسعه یافتگی و نیافتگی نیز مانند سایر پدیده های اجتماعی از قوانین حاکم بر تحولات اجتماعی پیروی می کنند و از نظر جامعه شناسی قابل بررسی و شناخت اند، به عبارت دیگر این گونه تغییرات اجتماعی گرچه دارای شرایط و اشکال گوناگونی هستند ولی از قانونمندی های عام و خاص اجتماعی برخوردارند (سیف اللهی،۱۳۷۰). یکی از مهمترین ابعاد توسعه، توسعهٔ اقتصادی است که با شاخص هایی چون درآمد سرانه، برابری قدرت خرید، درآمد پایدار، توسعه انسانی، حضور فعال زنان در جامعه و استقلال ملی مشخص می شود. توسعه نیافتگی اقتصادی در نقطهٔ مقابل این وضعیت قرار دارد. بدین معنا که در شاخص های ذکر شده تغییرات بنیادین رو به رشدی حاصل نمی شود و نتیجهٔ آن نیز چیزی جز تضعیف یک جامعه در همهٔ سطوح نیست.

هنگامی که شرایط با استانداردهای جوامع پیشرفته سنجیده شود، می توان میزان عقب ماندگی اقتصادی– اجتماعی و سیاسی را تشخیص داد. عوامل گوناگونی می تواند سبب توسعه نیافتگی در همهٔ سطوح و به طور ویژه در حوزه اقتصادی شود. گورنار میردال[1] توسعه را «حرکت یک مجموعه یک دست اجتماعی به سمت جلو» می داند. سازمان ملل نیز توسعه را «فرآیندی که کوشش های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد و مردم این مناطق را در زندگی یک ملت ترکیب می کند و آن ها رابه طور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا می سازد» تعریف می کند (احمدی،۱۳۸۷). مشارکت اجتماعی، متضمن انواع کنش های فردی و جمعی در جهت دخالت در تعیین سرنوشت خود و جامعه، و تأثیرگذاری بر فرایندهای گوناگون در حوزهٔ امور عمومی است و بی تفاوتی همگانی نسبت به این امر، نشانگر انسان و جامعه ای است که یا با مسأله ای اجتماعی مواجه است یا تکامل و توسعه لازم را نیافته است. انسان به مقتضای اجتماعی بودن خود و پیوندجویی در گروه های اجتماعی، بدون حضور فعال در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره، جایگاه و مسئولیت و کارکرد خود را نمی یابد (نبوی و همکاران، ۱۳۹۳).

یکی از مهمترین ابعاد توسعه، توسعهٔ اقتصادی است که با شاخص هایی چون درآمد سرانه، برابری قدرت خرید، درآمد پایدار، توسعه انسانی، حضور فعال زنان در جامعه و استقلال ملی مشخص می شود. توسعه نیافتگی اقتصادی در نقطهٔ مقابل این وضعیت قرار دارد. بدین معنا که در شاخص های ذکر شده تغییرات بنیادین رو به رشدی حاصل نمی شود و نتیجهٔ آن نیز چیزی جز تضعیف یک جامعه در همهٔ سطوح نیست. همچنین توسعه اجتماعی به صورت گسترده تر در پی ایجاد بهبود در وضعیت اجتماعی افراد جامعه است . از جمله بالا بردن سطح زندگی – فراهم آوردن بهداشت، مسکن، تغذیه ، اشتغال و ... (ازکیا و غفاری، ۱۳۹۷: ۴۷).

ابتدایی ترین شرایط توسعه اقتصادی ایجاد یک دستگاه صحیح و صالح و منظم اداری و تربیت گروهی نخبگان اجتماع است که قادر به گرداندن چرخ های کشور باشند سپس باید توده های مردم را بیدار کرد تا در کادر توسعه

1. gunnar mydal

اقتصادی شریک و سهیم باشند و روش های جدید علمی و فنی را بپذیرند. یکی از تحولاتی که توسعه را تقویت میکند به هم پیوستگی و توسعه بازارها، تولیدکنندگان و سیستم پولی در داخل یک کشور علاقه مند به توسعه است. شبکه ارتباطات، حمل و نقل، ایجاد مناطق تجاری و صنعتی، بندرها و ... ارکانی هستند که به توسعه جمعی و چندبعدی یک جامعه، کمک میکند. به عبارت دیگر، فقدان این ارکان، توسعه را مختل کرده و کارایی آن را به تأخیر می اندازد(جعفری و قنبری، ۱۳۹۶: ۴۸).

ایلام از استان‌های مرزی ایران است که در منطقه‌ای کوهستانی واقع است. این استان با ۵۹۹،۵۵۷ نفر جمعیت، کم‌جمعیت‌ترین استان کشور بوده و نرخ رشد جمعیت این استان در سال‌های اخیر همواره، پایین‌تر از میانگین کشوری بوده است و به همین سبب نیز سهم جمعیتی استان و تراکم جمعیت در آن، سال‌به‌سال کاهش یافته است. ازلحاظ اقتصادی نیز این استان در زمرهٔ استان‌های توسعه‌نیافته و محروم کشور قرار می‌گیرد. تولید ناخالص داخلی استان با احتساب نفت در سال ۱۳۹۳، اندکی بیش از ۸۷هزارمیلیارد ریال بوده که سهم آن از تولید ناخالص داخلی کل کشور ۰/۷۶درصد است. ایلام مرکز استان ایلام است. جمعیت این شهر برپایه سرشماری سال ۱۳۹۵ برابر با ۱۹۴۰۳۰ نفر بوده‌است. جدول زیر شاخص های کلی جمعیتی و اقتصادی استان ایلام را نشان می دهد:

جدول ۱. شاخص های جمعیتی استان ایلام (خلاصه مطالعات و اقدامات طرح توسعه کسب و کار و اشتغال پایدار (تکاپو) استان ایلام، ۱۳۹۵)

شاخص	مقدار	رتبه در کشور
جمعیت کل (نفر) سال ۹۴	۵۸۱۰۰۰ نفر	۳۱
سهم از جمعیت کشور	۰.۷ درصد	۳۱
نرخ رشد جمعیت (۹۱)	۰.۴۳	–
نسبت وابستگی جمعیت	۳۷.۲۶۵	۷
نرخ بیکاری سال ۹۴	۱۱.۶	۱۶
نرخ مشارکت اقتصادی (۹۳)	۳۵.۸	۲۲
نرخ باسوادی	۸۲.۳۵	–
ضریب نفوذ اینترنت	۴۰.۹	۹
نسبت تراکم جمعیت	۲۸	۲۵

براساس جدول فوق می توان گفت که سهم جمعیتی ایلام از نسبت کل کشور، ۰/۷ درصد می باشد. این سهم برای استان خوزستان ۵/۹ درصد؛ کرمانشاه ۲/۴ درصد و لرستان ۲/۱ درصد می باشد. رشد اقتصادی کل کشور در سال ۱۴۰۰در سناریوی خوشبینانه ۶/۲ درصد و در سناریوی بدبینانه ۳/۹ درصد خواهد بود و ترتیب سهم و نقش بخشهای اقتصادی در ایجاد کل GDP؛ نفت و سایر معادن با اختصاص حدود ۱۹درصد از کل GDPبه خود، بیشترین سهم در ایجاد GDPکشور را ایفا مینماید و بعد از آن صنعت، فعالیتهای عمده فروشی و خرده فروشی، املاک و مستغلات به ترتیب با درصدهای ۱۵، ۱۱/۳ ، و ۱۰/۹ در رده های بعدی قرار دارند و بخش کشاورزی با دارا بودن ۸/۵ درصد از GDPکشور در مقام پنجم قرار دارد، این وضعیت برای ایلام کاملا متفاوت می باشد و وضعیت آن به این صورت می باشد؛ نفت و سایر معادن در این استان به دلیل وجود ذخائر نفتی و تولید و استخراج نفت خام ۶۴/۸ درصد از کل GDPRاستان ایلام را شامل میشود. پس از نفت بخشهای آب، برق و گاز، کشاورزی و آموزش و بهداشت به ترتیب با ۵/۷ درصد، ۵/۶ درصد و ۴/۶ درصد در رده های بعدی قرار دارند. پیشبینی شده در سال ۱۴۰۰به دلیل روند نزولی تولید و صادرات نفت ناشی از تحریم های اقتصادی، سهم نفت به ۵۵/۶ درصد تنزل یابد و در عوض سهم بخشهای آب، برق و گاز، کشاورزی به ترتیب به ۱۱درصد و ۵/۸ درصد افزایش یابد(ترابی و همکاران، ۱۴۰۰)

بررسی تولید ناخالص داخلی استان نشان می دهد که سهم اقتصادی بخش کشاورزی ۹/۵۵، سهم بخش خدمات ۲۲/۷۴ و سهم بخش صنعت ۶۷/۷۱ درصد از تولید ناخالص داخلی استان می باشد. این توزیع ارزش ایجادشده ناشی از نفتی بودن صنایع استان می باشد. از سوی دیگر می توان گفت که استان ایلام یکی از استان های مرز نشین کشور می باشد که

تاکنون درگیر مصایب و تهدیدهای مرتبط با مرز بوده و هنوز از فرصت ها و مواهب آن استفاده نکرده است. مرزی بودن استان باعث شد که در جنگ ۸ ساله از جمله استان هایی باشد که بیشترین خسارت مادی و معنوی را متحمل شدند و دوره طولانی مدت جنگ فرصتهای پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را از استان گرفت و در دوره پس از جنگ نیز به دلایل مختلف، سرعت پیشرفت و توسعه یافتگی استان بسیار کند بوده است؛ یکی از شهرهای استان ایلام، شهر ایلام می باشد که از نظر توسعه مشابه سایر شهرهای استان، شهر ایلام از وضعیت مطلوبی برخوردار نمی باشد.

با توجه به مطالب فوق و آمارهای موجودمی توان گفت که وضعیت توسعه اقتصادی ایلام مطلوب نمی باشد و از نظر شاخص های توسعه اقتصادی در وضعیت نسبتا نامطلوبی قرار دارد و با نیل به توسعه اقتصادی فاصله زیادی دارد و توسعه اقتصادی با موانعی متعددی مواجه هست و رسیدن به توسعه اقتصادی بدون برطرف کردن این موانع، امکان پذیر نمی باشد. در ارتباط با چرایی وضعیت توسعه اقتصادی ایلام و عوامل اصلی توسعه نیافتگی شاخص های توسعه در ایلام، می توان گفت که عوامل متعددی در این امر دخیل می باشند که بر همین مبنا به متخصصان این حوزه باید مراجعه شود و مهمترین عوامل شناسایی و مورد سنجش قرار گیرد و از سوی دیگر برای کنترل وضعیت موجود و چگونگی نیل به توسعه اقتصادی نیز نیاز هست به دیدگاه این متخصصان مراجعه شود و راهکارهای اصلی نیل به توسعه اقتصادی نیز شناسایی و اولویت گذاری شود. از سوی دیگر با توجه به اینکه تحقیقات نیز در این حوزه اندک بوده و یا در خصوص موانع رشد و توسعه اقتصادی در شهر ایلام تحقیقی انجام نشده است، محقق درصدد برآمد تا در پژوهش خود به این سوال پاسخ دهد که چه موانعی اعم از موانع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی موجب عدم توسعه و رشد اقتصادی ایلام شده است و کدام یک از این عوامل نقش برجسته تری در عدم توسعه و رشد شهر ایلام دارد؟

ادبیات نظری و پیشینهٔ پژوهش

در مطالعات توسعه روستایی، به‌ویژه زمانی که تمرکز پژوهش بر شناسایی موانع اجتماعی و نهادی است، بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری چندبعدی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا توسعه اقتصادی روستاها حاصل تعامل پیچیده‌ای میان ساختارهای اقتصادی، نهادهای رسمی، الگوهای فرهنگی و روابط اجتماعی است. از این رو، برای تحلیل موانع توسعه اقتصادی روستایی در استان ایلام نمی‌توان صرفاً به رویکردهای اقتصادی بسنده کرد، بلکه لازم است نقش عوامل نهادی و جامعه‌شناختی نیز در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرد. بر همین اساس، پژوهش حاضر، با اتکا بر سه رویکرد مکمل شامل نظریه نهادگرایی جدید، نظریه سرمایه اجتماعی و رویکرد توسعه جامعه‌محور شکل گرفته است. این سه رویکرد با تأکید بر نقش نهادها، شبکه‌های اجتماعی و مشارکت محلی، امکان تبیین جامع‌تر موانع و چالش‌های توسعه اقتصادی در جوامع روستایی را فراهم می‌کنند.

نظریه نهادگرایی جدید[1]

نهادگرایی جدید از رویکردهای کلیدی در تحلیل توسعه است که توسط اندیشمندانی چون نورث[2]، ویلیامسون[3] و عجم‌اوغلو[4] گسترش یافت (عجم‌اوغلو، ۲۰۲۲؛ ویلیامسون، ۲۰۲۰؛ نورث، ۲۰۲۱). این رویکرد معتقد است عملکرد اقتصادی جوامع فراتر از منابع فیزیکی، به کیفیت نهادهای سامان‌دهنده رفتارها وابسته است. بر این اساس، نهادها شامل قواعد رسمی و غیررسمی (قوانین، هنجارها و الگوهای فرهنگی) هستند که با کاهش عدم‌قطعیت، چارچوبی برای تعاملات انسانی و تصمیم‌گیری اقتصادی فراهم می‌کنند. نهادهای کارآمد و شفاف با کاهش هزینه‌های مبادله، محیطی مناسب برای سرمایه‌گذاری و نوآوری ایجاد می‌کنند؛ در حالی که ضعف نهادی، بوروکراسی پیچیده و تمرکزگرایی موانع جدی توسعه محسوب می‌شوند (ژائو و لیو[5]، ۲۰۲۴: ۱۶۲–۱۶۱). در مناطق روستایی، ناکارآمدی نهادی در قالب ضعف مدیریت محلی، فقدان سیاست‌های حمایتی مؤثر و محدودیت دسترسی به منابع

1. New Institutionalism
2. North
3. Williamson
4. Acemoglu
5. Zhao & Liu

مالی بروز می‌کند. بر این اساس، توسعه اقتصادی روستایی نه صرفاً نتیجه افزایش تولید، بلکه حاصل ایجاد ساختارهای نهادی کارآمد برای تسهیل مشارکت اقتصادی است. سیاست‌های توسعه‌ای بدون توجه به کیفیت نهادها، حتی با وجود منابع کافی، به نتایج پایدار نمی‌رسند. از این رو، اصلاح ساختارها، بهبود حکمرانی محلی، افزایش هماهنگی سازمانی و کاهش موانع بوروکراتیک، پیش‌شرط تحقق توسعه در مناطق روستایی است (دالربا[1]، ۲۰۲۲: ۳۶۴). در نهایت، نظریه نهادگرایی مبنایی مناسب برای تحلیل نقش ساختارهای مدیریتی و سیاستی در تداوم موانع توسعه اقتصادی روستایی فراهم می‌کند.

نظریه سرمایه اجتماعی[2]

نظریه سرمایه اجتماعی یکی از رویکردهای مهم در علوم اجتماعی است که به نقش روابط اجتماعی، اعتماد و شبکه‌های تعامل در تسهیل کنش‌های جمعی و توسعه اقتصادی می‌پردازد (گروتائرت و فن باستلیر[3]، ۲۰۲۳: ۹۳). این مفهوم در آثار اندیشمندانی همچون پیر بوردیو[4]، جیمزکولمن[5]و رابرت پاتنام[6] مطرح شد و به‌تدریج به یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل توسعه محلی و روستایی تبدیل گردید. سرمایه اجتماعی به مجموعه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها، شبکه‌های ارتباطی و اعتماد متقابل میان افراد اشاره دارد که همکاری و هماهنگی در جامعه را تسهیل می‌کند (آستروم[7]، ۲۰۲۳: ۵۰۳). بوردیو سرمایه اجتماعی را منبعی از قدرت اجتماعی می‌داند که از طریق عضویت در شبکه‌های پایدار روابط شکل می‌گیرد (بوردیو، ۲۰۱۹: ۲۴۱). کولمن نیز آن را عاملی برای کاهش هزینه‌های تعاملات اجتماعی و اقتصادی از طریق ایجاد اعتماد و هنجارهای مشترک معرفی می‌کند (کولمن، ۲۰۲۱: ۹۰). در مقابل، پاتنام بر نقش اعتماد عمومی و مشارکت مدنی در تقویت کارآمدی نهادهای اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد (پاتنام، ۲۰۲۰: ۱۵).

در جوامع روستایی، سرمایه اجتماعی نقش مهمی در فرآیند توسعه ایفا می‌کند. روابط خویشاوندی، اعتماد متقابل، همکاری اقتصادی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های محلی می‌تواند زمینه شکل‌گیری فعالیت‌های اقتصادی جمعی و ابتکارات محلی را فراهم کند. در مقابل، کاهش اعتماد اجتماعی، ضعف مشارکت جمعی و گسترش فردگرایی می‌تواند مانع اقدامات توسعه‌ای مشترک شود (لیو[8]، ۲۰۲۴: ۲۲۷). همچنین عواملی مانند مهاجرت جوانان، کاهش تعاملات اجتماعی و ضعف نهادهای محلی می‌تواند به تضعیف سرمایه اجتماعی در مناطق روستایی منجر شود (سانتوس و رودریگز[9]، ۲۰۲۳: ۱۴۴۰). از منظر توسعه اقتصادی، سرمایه اجتماعی مکمل سرمایه فیزیکی و انسانی است و از طریق تسهیل تبادل اطلاعات، دسترسی به منابع و همکاری اقتصادی به پیشبرد فعالیت‌های توسعه‌ای کمک می‌کند (فیلد[10]، ۲۰۲۳: ۱۰۶). از این رو، نظریه سرمایه اجتماعی چارچوبی مناسب برای تحلیل نقش اعتماد، مشارکت اجتماعی و روابط میان افراد در توسعه اقتصادی روستایی فراهم می‌کند.

رویکرد توسعه جامعه‌محور[11]

رویکرد توسعه جامعه‌محور یکی از رویکردهای مهم در مطالعات توسعه محلی و روستایی است که بر نقش مشارکت فعال جامعه محلی در فرآیند برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های توسعه تأکید دارد. این رویکرد در واکنش به الگوهای سنتی توسعه که عمدتاً به‌صورت بالا به پایین طراحی و اجرا می‌شدند شکل گرفت(ترنر و هیوم[12]، ۲۰۲۲: ۷۶). در الگوهای سنتی، تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً در سطوح مرکزی انجام می‌شد و جوامع محلی نقش محدودی در تعیین اولویت‌ها و اجرای برنامه‌ها داشتند. تجربه نشان داده است

1. Dall’erba
2. Social Capital Theory
3. Grootaert & van Bastelaer
4. Pierre Bourdieu
5. James S. Coleman
6. Robert D. Putnam
7. Ostrom
8. Liu
9. Santos & Rodriguez
10. Field
11. Community-Based Development
12. Turner & Hume

که چنین رویکردهایی به دلیل نادیده گرفتن نیازها، ظرفیت‌ها و شرایط واقعی جوامع محلی غالباً با موفقیت محدودی همراه بوده‌اند (پرتی[1]، ۲۰۲۱: ۲۱۱). در مقابل، رویکرد توسعه جامعه‌محور بر این اصل تأکید می‌کند که ساکنان محلی باید به‌عنوان بازیگران اصلی فرآیند توسعه در نظر گرفته شوند. مشارکت مردم در تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرای پروژه‌ها می‌تواند کارآمدی برنامه‌های توسعه‌ای را افزایش داده و احساس مالکیت و مسئولیت‌پذیری را در میان اعضای جامعه تقویت کند (آوکلی[2]، ۲۰۲۲: ۴۱). اندیشمندانی همچون رابرت چمبرز[3] و نورمن آپهاوف[4] نیز بر اهمیت مشارکت مردمی و توانمندسازی جوامع محلی در فرآیند توسعه تأکید کرده‌اند (چمبرز، ۲۰۲۲: ۱۷؛ آپهاوف، ۲۰۱۹: ۲۹). بر اساس این دیدگاه، توسعه پایدار زمانی تحقق می‌یابد که ظرفیت‌های درونی جامعه تقویت شده و افراد در مدیریت منابع و تصمیم‌گیری‌های محلی نقش فعال داشته باشند (گارسیا و مارتنیز[5]، ۲۰۲۴: ۲۱۵۰). در جوامع روستایی، تقویت شوراهای محلی، تعاونی‌ها، گروه‌های خودیار و سایر نهادهای مردمی می‌تواند زمینه مشارکت گسترده‌تر روستاییان و شکل‌گیری ابتکارات محلی را فراهم کند (منصوری و رائو[6]، ۲۰۲۴: ۶۳۵). با این حال، تمرکزگرایی در نظام تصمیم‌گیری، ضعف نهادهای محلی و نبود بسترهای نهادی مناسب برای مشارکت می‌تواند مانع تحقق این رویکرد شود (احمد[7]، ۲۰۲۴: ۴۶۹؛ کیم و لی، ۲۰۲۳: ۲۱۴). بنابراین، رویکرد توسعه جامعه‌محور چارچوبی مناسب برای تحلیل نقش مشارکت محلی و توانمندسازی جامعه در توسعه اقتصادی روستایی فراهم می‌کند.

در مجموع، سه رویکرد نظری نهادگرایی جدید، سرمایه اجتماعی و توسعه جامعه‌محور مکمل یکدیگر در تحلیل موانع توسعه اقتصادی روستایی هستند. نظریه نهادگرایی بر نقش ساختارهای حکمرانی و سیاست‌های نهادی در شکل‌دهی محیط اقتصادی تأکید دارد، در حالی که نظریه سرمایه اجتماعی به اهمیت اعتماد، همکاری و شبکه‌های اجتماعی در تسهیل فعالیت‌های اقتصادی می‌پردازد. در کنار این دو، رویکرد توسعه جامعه‌محور بر مشارکت فعال جامعه محلی و توانمندسازی روستاییان در فرآیند توسعه تأکید می‌کند. ترکیب این سه رویکرد امکان ارائه تحلیلی جامع از موانع اقتصادی، اجتماعی و نهادی توسعه روستایی در استان ایلام را فراهم می‌سازد و مبنایی نظری برای شناسایی و اولویت‌بندی این موانع در پژوهش حاضر فراهم می‌آورد.

پیشینه تجربی پژوهش

فان سلیمان و همکاران (۱۴۰۴) در پژوهشی با هدف بررسی الزامات مهارتی توسعه کشاورزی و موانع آموزش آن در نواحی روستایی شهرستان فاریاب نشان دادند که ضریب نفوذ آموزش‌های مهارتی در فعالیت‌های باغداری، دامداری و زراعی در دهستان‌های مختلف متفاوت است و دهستان گلاشگرد بیشترین میزان نفوذ آموزش را داشته است. همچنین نتایج پژوهش آنان نشان داد که موانع دستیابی به مهارت‌های کشاورزی را می‌توان در قالب موانع فردی، اجتماعی، اقتصادی و زیرساختی ـ مکانی طبقه‌بندی کرد. محمدی (۱۴۰۴) نیز در مطالعه‌ای با هدف تحلیل موانع توسعه کارآفرینی زنان روستایی در روستاهای شهرستان مریوان به این نتیجه رسید که ضعف در مدیریت، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه‌ای و در نتیجه نامناسب بودن فضای کسب‌وکار، از مهم‌ترین عوامل محدودکننده کارآفرینی زنان در مناطق روستایی محسوب می‌شود. همچنین حسینی کهنوج و سجاسی قیداری (۱۴۰۴) با استفاده از روش دلفی فازی در بررسی چالش‌ها و پیشران‌های توسعه و تجاری‌سازی کسب‌وکارهای دانش‌بنیان روستایی نشان دادند عواملی همچون عدم به‌کارگیری نیروی انسانی خلاق و مسئله‌یاب، بی‌ثباتی مالی، ناتوانی در انطباق محصول با نیاز بازار، گسترش بوروکراسی اداری و نبود حمایت‌های مالی برای ثبت اختراعات از مهم‌ترین موانع موفقیت و تجاری‌سازی کسب‌وکارهای دانش‌بنیان در مناطق روستایی هستند. افزون بر این، درواری و همکاران (۱۴۰۴) در پژوهشی درباره توسعه کارآفرینی پایدار در روستاهای ساحلی نشان دادند که موانع اقتصادی مهم‌ترین چالش توسعه کارآفرینی در این مناطق است و پس از آن

1. Pretty
2. Oakley
3. Chambers
4. Uphoff
5. Garcia & Martinez
6. Mansuri & Rao
7. Ahmed

به‌ترتیب موانع زیرساختی، پشتیبانی و حمایتی، روان‌شناختی، فرهنگی، سیاست‌گذاری و آموزشی قرار دارند. در پژوهش‌های خارجی نیز ابعاد مختلف موانع توسعه روستایی مورد توجه قرار گرفته است. چن و لیو[1] (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای درباره نابرابری آموزشی و توسعه اجتماعی در مناطق کمترتوسعه‌یافته نشان دادند که ضعف سرمایه انسانی و محدودیت دسترسی به آموزش از عوامل مهم بازتولید فقر و محرومیت در مناطق روستایی است و شکاف آموزشی میان مناطق شهری و روستایی می‌تواند فرصت‌های اقتصادی و مشارکت اجتماعی را در این مناطق کاهش دهد. کومار و سینگ[2] (۲۰۲۵) نیز با مرور نظام‌مند مطالعات توسعه روستایی به این نتیجه رسیدند که بسیاری از پژوهش‌ها با پراکندگی مفهومی و ضعف چارچوب نظری مواجه‌اند و توسعه روستایی باید به‌عنوان فرایندی چندبعدی در نظر گرفته شود که در آن عوامل اجتماعی، نهادی، محیطی و حکمرانی به‌طور هم‌زمان نقش دارند. همچنین رحمان و احناف[3] (۲۰۲۵) در بررسی چالش‌های توسعه در روستاهای بنگلادش نشان دادند که توسعه‌نیافتگی روستایی تنها ناشی از محدودیت‌های اقتصادی نیست، بلکه عواملی مانند محدودیت دسترسی به آموزش، مشارکت پایین اقتصادی زنان، ضعف زیرساخت‌های ارتباطی و وابستگی به شیوه‌های سنتی تولید نیز نقش مهمی در این زمینه دارند. در همین راستا، اسمیت و براون[4] (۲۰۲۴) با بررسی رویکردهای نوین برنامه‌ریزی توسعه روستایی تأکید کردند که تمرکز صرف بر شاخص‌های اقتصادی نمی‌تواند به توسعه پایدار روستایی منجر شود و لازم است ابعاد نهادی، مدیریتی و اجتماعی نیز در برنامه‌ریزی‌های توسعه مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر این، گارسیا و ناوارو[5] (۲۰۲۴) در پژوهشی درباره توسعه منطقه‌ای روستایی نشان دادند که تحقق توسعه پایدار در این مناطق مستلزم هماهنگی میان فعالیت‌های اقتصادی، نهادهای محلی، خدمات عمومی و سرمایه اجتماعی است و ضعف هماهنگی نهادی و نابرابری در دسترسی به خدمات از مهم‌ترین موانع توسعه روستایی به شمار می‌روند. به طور کلی، مرور مطالعات خارجی نشان می‌دهد که موانع توسعه روستایی تنها به کمبود منابع اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه عوامل اجتماعی، نهادی، مدیریتی و ساختاری نیز نقش مهمی در شکل‌گیری این موانع دارند. بنابراین، تحلیل جامع موانع توسعه روستایی مستلزم توجه هم‌زمان به ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و نهادی است؛ رویکردی که در پژوهش حاضر نیز مورد توجه قرار گرفته است.

با وجود گستردگی مطالعات مرتبط با توسعه اقتصادی روستایی، مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که همچنان خلأهای مهمی در شناخت دقیق موانع توسعه در سطح محلی وجود دارد. نخست آنکه بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده، هر یک تنها بر یک بعد خاص از توسعه روستایی مانند آموزش‌های مهارتی کشاورزی، کارآفرینی یا توسعه کسب‌وکارهای روستایی تمرکز داشته‌اند و کمتر پژوهشی به بررسی هم‌زمان ابعاد جامعه‌شناختی و نهادی به‌عنوان عوامل بنیادین بازدارنده توسعه اقتصادی پرداخته است. دوم آنکه بخش قابل توجهی از مطالعات پیشین بیشتر بر تحلیل‌های کمی مبتنی بوده و کمتر از رویکردهای کیفی مبتنی بر اجماع خبرگان برای شناسایی و اولویت‌بندی موانع استفاده شده است؛ در نتیجه، در بسیاری از موارد شناسایی عوامل بازدارنده بر پایه درک عمیق و تجربی متخصصان حوزه توسعه روستایی انجام نشده است. سوم آنکه بیشتر پژوهش‌های داخلی در سطح ملی یا در مناطق دیگر کشور انجام شده و استان ایلام با وجود ویژگی‌های خاص اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی خود کمتر به‌عنوان یک مورد مطالعاتی مستقل مورد توجه قرار گرفته است. چهارم آنکه در بسیاری از مطالعات، پس از شناسایی موانع توسعه، فرآیند نظام‌مند اولویت‌بندی این موانع با هدف تعیین میزان اهمیت نسبی آنها کمتر مورد توجه قرار گرفته و در نتیجه سیاست‌گذاران با تصویری دقیق از مهم‌ترین عوامل بازدارنده مواجه نیستند. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش می‌کند با ارائه چند نوآوری علمی به پر کردن این خلأها کمک کند. نخستین نوآوری پژوهش، ارائه تحلیلی یکپارچه از موانع توسعه اقتصادی روستایی با تمرکز هم‌زمان بر ابعاد جامعه‌شناختی و نهادی است که امکان درک عمیق‌تر از عوامل ساختاری بازدارنده توسعه را فراهم می‌کند. دومین نوآوری، بهره‌گیری از روش دلفی و استفاده از دانش و تجربه خبرگان حوزه توسعه روستایی برای شناسایی و پالایش شاخص‌های موانع است که به افزایش دقت و اعتبار نتایج پژوهش کمک می‌کند. سومین نوآوری پژوهش، تمرکز بر استان ایلام به‌عنوان یک منطقه کمتر مورد

1. Chen & Li
2. Kumar & Singh
3. Rahman & Ahnaf
4. Smith & Brown
5. García & Navarro

مطالعه در ادبیات توسعه روستایی ایران است که می‌تواند تصویری واقع‌بینانه از چالش‌های توسعه اقتصادی در این منطقه ارائه دهد. چهارمین نوآوری نیز در اولویت‌بندی نظام‌مند موانع شناسایی‌شده و تعیین میزان اهمیت نسبی آنها بر اساس اجماع خبرگان است؛ رویکردی که می‌تواند مبنای مناسبی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی روستایی در این استان فراهم سازد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، کیفی با رویکرد اکتشافی است. هدف اصلی پژوهش اولویت‌بندی موانع توسعه اقتصادی در استان ایلام است. جامعه آماری پژوهش حاضر را خبرگان و متخصصان آشنا با مسائل توسعه روستایی در استان ایلام تشکیل می‌دهند. این خبرگان شامل اعضای هیئت علمی دانشگاه در حوزه‌های جامعه‌شناسی توسعه، اقتصاد، برنامه‌ریزی روستایی و جغرافیا، کارشناسان و مدیران دستگاه‌های اجرایی مرتبط با توسعه روستایی (از جمله سازمان جهاد کشاورزی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، استانداری و فرمانداری‌ها) و همچنین مدیران و کارشناسان دارای تجربه اجرایی در حوزه برنامه‌ریزی و توسعه منطقه‌ای بودند. نمونه پژوهش با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شد. معیارهای انتخاب خبرگان شامل موارد زیر بود:

۱- داشتن تحصیلات دانشگاهی مرتبط با حوزه‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، برنامه‌ریزی یا توسعه روستایی؛

۲- داشتن حداقل پنج سال سابقه فعالیت پژوهشی یا اجرایی در حوزه توسعه منطقه‌ای یا روستایی؛

آشنایی کافی با شرایط اقتصادی و اجتماعی استان ایلام؛

۴- تمایل به مشارکت در فرآیند چندمرحله‌ای پژوهش.

بر اساس این معیارها، ۱۸ نفر از خبرگان برای مشارکت در فرآیند دلفی انتخاب شدند. این تعداد در مطالعات دلفی به دلیل تأکید بر کیفیت تخصصی مشارکت‌کنندگان، حجم مناسبی برای دستیابی به اجماع علمی محسوب می‌شود.

جدول ۲. مشخصات جمعیت شناختی خبرگان پژوهش

ردیف	متغیر	شاخص	فراوانی	درصد
۱	جنسیت	مرد	14	78.8
		زن	4	22.2
۲	سن	۳۰ تا ۴۰ سال	3	16.7
		۴۰ تا ۵۰ سال	8	44.4
		۵۰ تا ۶۰ سال	5	27.8
۳		بیش از ۶۰ سال	2	11.1
۴	تحصیلات	کارشناسی ارشد	6	33.3
		دکتری	12	66.7
۵	سابقه فعالیت تخصصی	۱۰ تا ۱۵ سال	4	22.2
		۱۶ تا ۲۰ سال	7	38.9
		بیش از ۲۱ سال	7	38.9
۶	محل فعالیت سازمانی	دانشگاه‌ها و مراکز علمی	7	38.9
		دستگاه‌های اجرایی مرتبط با توسعه روستایی	8	44.4
		مراکز برنامه‌ریزی و مدیریت منطقه‌ای	3	16.7

شکل ۱. نقشه منطقه مورد مطالعه پژوهش



در خصوص ابزار گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر باید اشاره داشت که برای گردآوری داده‌ها از دو ابزار اصلی استفاده شد:

۱- مصاحبه نیمه‌ساختاریافته: در مرحله نخست پژوهش به منظور استخراج دیدگاه‌های خبرگان درباره مهم‌ترین موانع توسعه اقتصادی روستایی از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته استفاده شد. این مصاحبه‌ها شامل پرسش‌های باز درباره ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نهادی توسعه روستایی بود.

۲- پرسشنامه: بر اساس نتایج مرحله کیفی، پرسشنامه‌ای طراحی شد که شامل مجموعه‌ای از گویه‌ها درباره موانع توسعه اقتصادی روستایی بود. خبرگان میزان اهمیت هر عامل را در مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت (بسیار کم، کم، متوسط، زیاد، بسیار زیاد) ارزیابی کردند.

در این پژوهش به‌منظور سنجش پایایی ابزار گردآوری داده‌ها از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. پایایی پرسشنامه در مرحله دوم دلفی که شامل ۲۴ شاخص باقی‌مانده از مرحله اول بود، مورد ارزیابی قرار گرفت. نتایج نشان داد مقدار آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه برابر با ۰.۸۷ است که بیانگر سطح مطلوبی از پایایی و هماهنگی درونی میان شاخص‌ها است. بر اساس معیارهای پذیرفته‌شده در تحقیقات علوم اجتماعی، مقادیر آلفای بالاتر از ۰.۷۰ نشان‌دهنده پایایی قابل قبول ابزار اندازه‌گیری هستند.

جدول ۳. ضریب آلفای کرونباخ ابعاد مختلف پرسشنامه دلفی

بعد	تعداد شاخص‌ها	آلفای کرونباخ
اقتصادی	9	0.89
اجتماعی	6	0.85
نهادی	5	0.81
فرهنگی	4	0.78
کل پرسشنامه	24	0.87

به‌منظور بررسی دقیق‌تر پایایی ابزار پژوهش، ضریب آلفای کرونباخ به تفکیک ابعاد چهارگانه محاسبه شد. همان‌گونه که در جدول ۳ مشاهده می‌شود، مقدار آلفای کرونباخ برای تمامی ابعاد بالاتر از ۰.۷ بوده که نشان‌دهنده پایایی مناسب پرسشنامه

در مرحله دوم دلفی است. همچنین، آلفای کرونباخ کل پرسشنامه برابر با ۰.۸۷ به‌دست آمد که بیانگر انسجام درونی مطلوب شاخص‌ها می‌باشد.

یافته‌ها

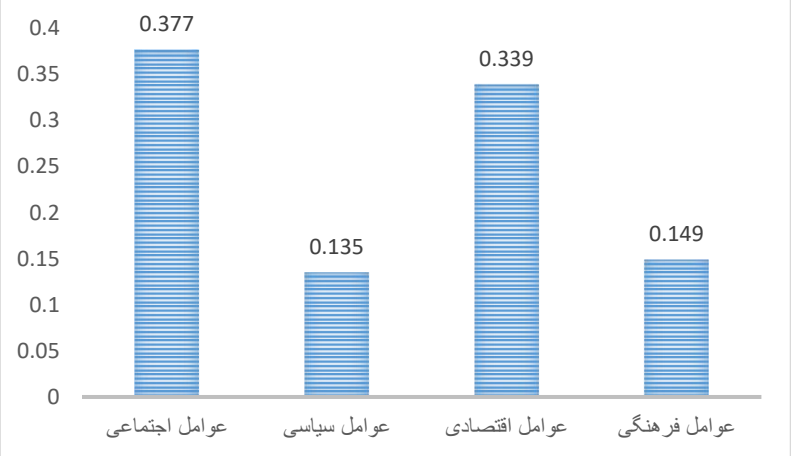
نتایج تکنیک AHP

در این پژوهش با استفاده از روش فرآیند تحلیل سلسه مراتبی که یکی از روشهای وزندهی است به شناسایی و رتبهبندی عوامل پرداخته شده است.

اوزان نسبی و رتبه بندی معیارها

در این بخش به صورت کلی به رتبه بندی عوامل کلی یعنی عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرداخته شده است. در اینجا معیارهای پژوهش را براساس عوامل موثر بر توسعه اقتصادی شهر ایلام با هم مقایسه شده و نتایج ارائه شده است (نمودار ۱).

نمودار ۱. نمودار وزنی هریک از عوامل



همان طور که نمودار ۱ نشان میدهد با انجام مقایسه های زوجی بین معیارها، معیار عوامل اجتماعی با مقدار وزن ۰/۳۷۷ بیشترین وزن را به خود اختصاص داده است و در رتبه اول قرار دارد، معیارمربوط به عوامل اقتصادی با مقدار وزن ۰/۳۳۹ در رتبه دوم جای گرفته است، معیار عوامل فرهنگی با مقدار وزن ۰/۱۴۹ در رتبه سوم قرار دارد و معیار عوامل سیاسی با مقدار وزن ۰/۱۳۵ در رتبه چهار و آخر قرار گرفته است. بدین صورت جدول رتبه بندی معیارها به صورت زیر ارائه شده است.

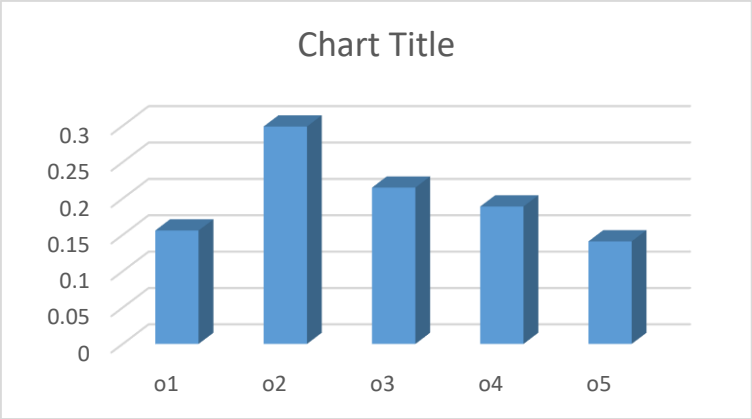
جدول ٤. وزن و رتبه معیارهای مربوط عوامل اصلی در توسعه اقتصادی شهر ایلام

معیار	وزن	رتبه
اجتماعی	377/0	1
سیاسی	135/0	4
اقتصادی	339/0	2
فرهنگی	149/0	3

اوزان نسبی و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل اجتماعی

با توجه به محاسبات انجام شده براساس تکنیک تحلیل سلسله مراتبی (AHP) وزن هریک از زیر معیارهای عوامل اجتماعی ارائه شده است (نمودار ۲).

نمودار ۲. نمودار وزن هریک از زیر معیارهای نقاط فرصتها نرخ سازگاری ۰/۰۵



پس از آن که هریک از زیرمعیارهای عوامل اجتماعی به صورت دوبه دویی باهم یکدیگر مقایسه شدند بالاترین رتبه مربوط به نرخ بالای مهاجرت نیروی انسانی (O_2) با مقدار وزن ۰/۳۲۵ است که نشان دهنده مهمترین عامل اجتماعی که بر توسعه اقتصادی شهر ایلام نقش دارد است. با توجه به این که نرخ سازگاری برابر با ۰/۰۵ و این مقدار از کمتر از ۰/۱ است نشان دهنده این است که در بین مقایسه بین زیرمعیارها سازگاری وجود دارد (جدول ۵).

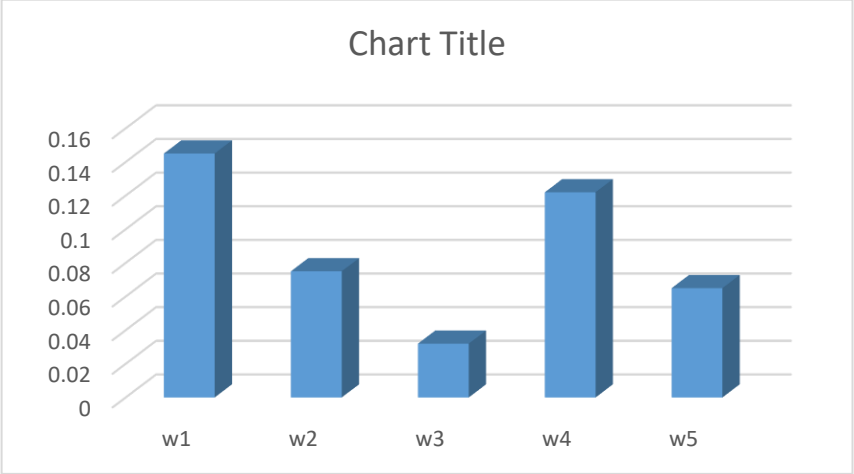
جدول ۵. وزن و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل اجتماعی

ردیف	عوامل اجتماعی	وزن	رتبه
O_1	پایین بودن سطح مهارت نیروی کار	156/0	4
O_2	نرخ بالای مهاجرت نیروی انسانی	299/0	1
O_3	ضعف سرمایه اجتماعی	215/0	2
O_4	نابرابری‌های اجتماعی	189/0	3
O_5	فرهنگ وابستگی به دولت	141/0	5

اوزان نسبی و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل اقتصادی

با توجه به محاسبات انجام شده براساس تکنیک تحلیل سلسله مراتبی (AHP) وزن هریک از زیر معیارهای عوامل اقتصادی ارائه شده است (نمودار ۳).

نمودار ۳. نمودار وزن هریک از زیر معیارهای عوامل اقتصادی نرخ سازگاری ۰/۰۷



پس از آن که هریک از زیرمعیارهای عوامل اقتصادی به صورت دوبه دویی باهم یکدیگر مقایسه شدند بالاترین رتبه مربوط به وابستگی به درآمدهای و اقتصاد نفتی (W_1) با مقدار وزن ۰/۱۴۵ است که نشان دهنده مهمترین عامل اقتصادی که نقش زیادی در توسعه اقتصادی شهر ایلام دارد، است. با توجه به این که نرخ سازگاری برابر با ۰/۰۷ و این مقدار از کمتر از ۰/۱ است نشان دهنده این است که در مقایسه بین زیرمعیارها سازگاری وجود دارد (جدول ۶).

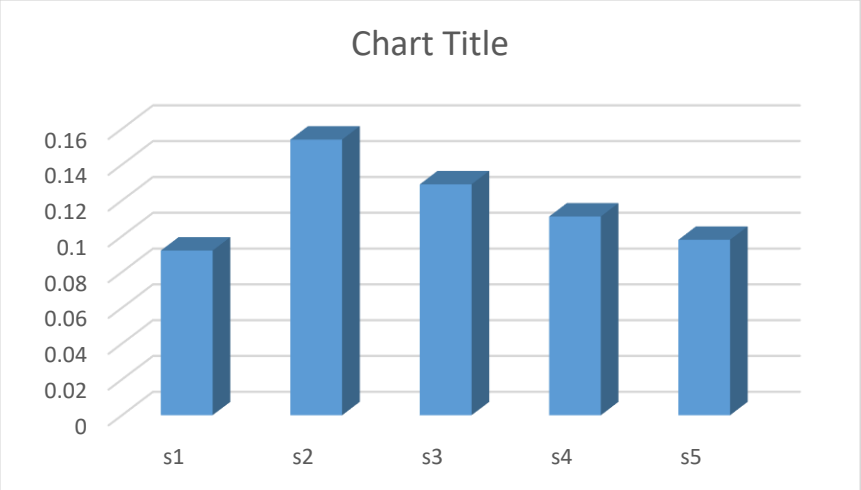
جدول ٦. وزن و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل اقتصادی

ردیف	عوامل اقتصادی	وزن	رتبه
W_1	وابستگی به درآمدهای و اقتصاد نفتی	145/0	1
W_2	کمبود سرمایه‌گذاری بخش خصوصی	075/0	3
W_3	عدم بهره‌وری در بخش کشاورزی	032/0	5
W_4	کمبود زیرساخت‌های صنعتی	122/0	2
W_5	نرخ بالای بیکاری	065/0	4

اوزان نسبی و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل فرهنگی

پس از آن که زیر معیارها به صورت دوبه دویی با یکدیکر مقایسه شدند وزن و اولویت هریک از زیر معیارها بدست آمد است.

نمودار ٤. نمودار وزن هریک از زیر معیارهای عوامل فرهنگی نرخ سازگاری ۰/۰٤



پس از آن که هریک از زیرمعیارهای عوامل فرهنگی به صورت دوبه دویی باهم یکدیگر مقایسه شدند بالاترین رتبه مربوط به نگرش سنتی به کارآفرینی (S_2) با مقدار وزن ۰/۱۵۴ است که نشان دهنده مهمترین عامل بر توسعه اقتصادی شهر ایلام است. با توجه به این که نرخ سازگاری برابر با ۰/۰۴ و این مقدار از کمتر از ۰/۱ است نشان دهنده این است که در بین مقایسه بین زیرمعیارها سازگاری وجود دارد. ترتیب رتبه بندی عوامل اجتماعی به صورت زیر ارائه شده است (جدول ۷).

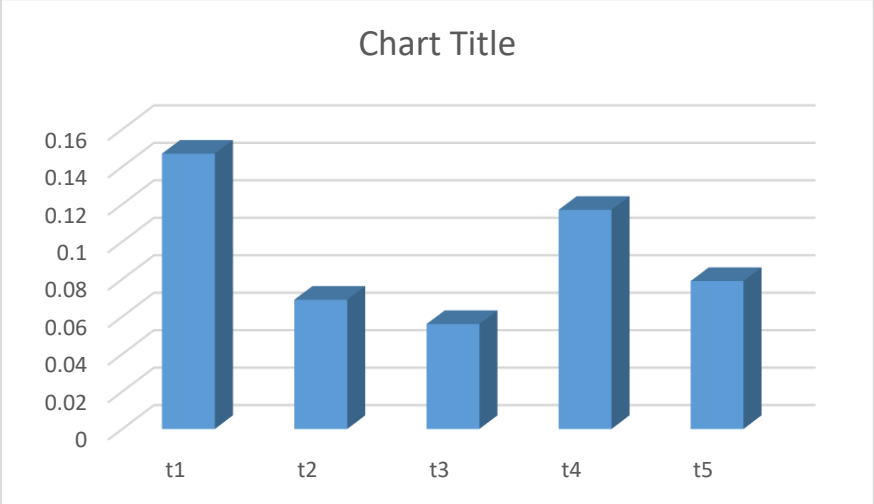
جدول ۷. وزن و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل فرهنگی

ردیف	عوامل فرهنگی	وزن	رتبه
S_1	عدم پذیرش زنان در برخی فعالیت‌ها	092/0	5
S_2	نگرش سنتی به کارآفرینی	154/0	1
S_3	تبعیض‌های فرهنگی و قومی	129/0	2
S_4	مقاومت در برابر تغییرات نوآورانه	111/0	3
S_5	ضعف در فرهنگ کار تیمی	098/0	4

اوزان نسبی و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل سیاسی

با توجه به محاسبات انجام شده براساس تکنیک تحلیل سلسله مراتبی (AHP) وزن هریک از زیر معیارهای عوامل سیاسی ارائه شده است (نمودار ۵).

نمودار ۵. نمودار وزن هریک از زیر معیارهای عوامل سیاسی نرخ سازگاری ۰/۰۸



پس از آن که هریک از زیرمعیارهای عوامل سیاسی به صورت دوبه دویی باهم یکدیگر مقایسه شدند بالاترین رتبه مربوط به بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد (T_1) با مقدار وزن ۰/۱۴۷ است که نشان دهنده مهمترین نقش این عامل در تسوعه اقتصادی شهر ایلام ست. با توجه به این که نرخ سازگاری برابر با ۰/۰۸ و این مقدار از کمتر از ۰/۱ است نشان دهنده این است که در بین مقایسه بین زیرمعیارها سازگاری وجود دارد (جدول ۸).

جدول ۸. وزن و رتبه بندی زیرمعیارهای عوامل سیاسی

ردیف	عوامل سیاسی	وزن	رتبه
T_1	بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد	147/0	1
T_2	توزیع نامتوازن منابع دولتی	069/0	4
T_3	ضعف در اجرای قوانین حمایتی	056/0	5
T_4	کمبود شفافیت در سیاست‌های اقتصادی	117/0	2
T_5	تغییرات مداوم در سیاست‌های کلان	079/0	3

محاسبه وزن مطلق هر یک از عوامل

در این گام نیز با استفاده از طیف لیکرت کارشناسان اهمیت هر یک از عوامل را مشخص میکنند. در این گام وزن مطلق هر یک از عوامل بر اساس اهمیت هر یک بدون توجه به سایر موارد گروه خود توسط کارشناسان برآورد گردید. ارزش و اهمیت هر یک از موارد طبق الگوی زیر از کمترین مقدار (۱) تا بیشترین مقدار (۵) ارزش گذاری شد.

جدول ۹. تعیین ارزش مطلق عوامل

تعیین ارزش مطلق عوامل					
ارزش کلامی	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
ارزش عددی	1	2	3	4	5

با توجه به استفاده از طیف لیکرت ۵ تایی (جدول ۹) برای هر یک از عوامل درونی و بیرونی وطن مطلق محاسبه گردید که در جدول شماره ۴-۱۵ وزنهای مطلق مربوط به عوامل داخلی و همچنین عوامل بیرونی آورده شده است.

جدول ۱۰. وزن مطلق عوامل داخلی و خارجی

عوامل فرهنگی	وزن مطلق	عوامل اقتصادی	وزن مطلق	عوامل اجتماعی	وزن مطلق	عوامل سیاسی	وزن مطلق
S_1	4	W_1	5/3	O_1	8/3	T_1	5/4
S_2	5/4	W_2	3/3	O_2	3.3	T_2	5/3
S_3	4	W_3	4	O_3	4/4	T_3	8/3
S_4	5/3	W_4	4	O_4	6/3	T_4	3/4
S_5	5/3	W_5	8/3	O_5	4	T_5	4

محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل اجتماعی

برای محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل اجتماعی، وزن نسبی بدست آمده را در وزن مطلق ضرب و سپس وزن نهایی هر یک از عوامل بدست می آید. در جدول شماره ۱۱ ماتریس ارزیابی عوامل اجتماعی آورده شده است.

جدول ۱۱. ماتریس ارزیابی عوامل اجتماعی

ماتریس ارزیابی عوامل اجتماعی				
	عوامل اجتماعی	وزن نسبی	وزن مطلق	وزن نهایی
O_1	پایین بودن سطح مهارت نیروی کار	156/0	8/3	592/0
O_2	نرخ بالای مهاجرت نیروی انسانی	299/0	3.3	0986/0
O_3	ضعف سرمایه اجتماعی	215/0	4/4	946/0
O_4	نابرابری‌های اجتماعی	189/0	6/3	680/0
O_5	فرهنگ وابستگی به دولت	141/0	4	564/0

محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل اقتصادی

برای محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل اقتصادی وزن نسبی بدست آمده را در وزن مطلق ضرب و سپس وزن نهایی هر یک از عوامل بدست می آید. در جدول شماره ۱۲ ماتریس ارزیابی عوامل اقتصادی آورده شده است.

جدول ۱۲. ماتریس ارزیابی عوامل اقتصادی

ماتریس ارزیابی عوامل اقتصادی				
	عوامل اقتصادی	وزن نسبی	وزن مطلق	وزن نهایی
W_1	وابستگی به درآمدهای و اقتصاد نفتی	145/0	5/3	507/0
W_2	کمبود سرمایه‌گذاری بخش خصوصی	075/0	3/3	247/0
W_3	عدم بهره‌وری در بخش کشاورزی	032/0	4	128/0
W_4	کمبود زیرساخت‌های صنعتی	122/0	4	488/0
W_5	نرخ بالای بیکاری	065/0	8/3	247/0

محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل فرهنگی

برای محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل فرهنگی، وزن نسبی بدست آمده را در وزن مطلق ضرب و سپس وزن نهایی هر یک از عوامل بدست می آید. در جدول شماره ۱۳ ماتریس ارزیابی عوامل فرهنگی آورده شده است.

جدول ۱۳. ماتریس ارزیابی عوامل فرهنگی

ماتریس ارزیابی عوامل فرهنگی				
عوامل فرهنگی		وزن نسبی	وزن مطلق	وزن نهایی
S_1	عدم پذیرش زنان در برخی فعالیت‌ها	092/0	4	368/0
S_2	نگرش سنتی به کارآفرینی	154/0	5/4	693/0
S_3	تبعیض‌های فرهنگی و قومی	129/0	4	516/0
S_4	مقاومت در برابر تغییرات نوآورانه	111/0	5/3	388/0
S_5	ضعف در فرهنگ کار تیمی	098/0	5/3	343/0

محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل سیاسی

برای محاسبه وزن نهایی هر یک از عوامل سیاسی، وزن نسبی بدست آمده را در وزن مطلق ضرب و سپس وزن نهایی هر یک از عوامل بدست می آید. در جدول شماره ۱۴ ماتریس ارزیابی عوامل سیاسی آورده شده است.

جدول ١٤. ماتریس ارزیابی عوامل داخلی

ماتریس ارزیابی عوامل سیاسی				
عوامل سیاسی		وزن نسبی	وزن مطلق	وزن نهایی
T_1	بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد	147/0	5/4	661/0
T_2	توزیع نامتوازن منابع دولتی	069/0	5/3	241/0
T_3	ضعف در اجرای قوانین حمایتی	056/0	8/3	212/0
T_4	کمبود شفافیت در سیاست‌های اقتصادی	117/0	3/4	761/0
T_5	تغییرات مداوم در سیاست‌های کلان	079/0	4	316/0

به‌منظور رتبه‌بندی وضعیت کلی ابعاد توسعه بومگردی و مشارکت از دیدگاه پاسخ‌دهندگان، از آزمون فریدمن استفاده شده است. نتایج حاصل نشان می‌دهد که در میان عوامل چهارگانه در توسعه اقتصادی شهر ایلام، بعوامل اجتماعیبا میانگین رتبه ۲.۲۸ در جایگاه نخست قرار دارد، در حالی که عوامل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به ترتیب رتبه‌های دوم و سوم و چهارم را کسب کرده‌اند. این یافته ها بیانگر آن است که نقش عوامل اجتماعی بیش از سایر عوامل مورد توجه جامعه آماری قرار گرفته است. بر این اساس می توان گفت که نقش عوال اجتماعی برجسته تر از سایر عوامل می باشد. پس موانع اجتماعی نقش بیشتری در عدم توسعه اقتصادی شهر ایلام داشته اند.

جدول ۱۵. رتبه بندی وضعیت کلی عوامل توسعه

متغیر وابسته		میانگین رتبه بندی	سطح معناداری آزمون		
	اجتماعی	28/2	Chi-Square	درجه آزادی	P value
توسعه اقتصادی شهر ایلام	اقتصادی	98/1	36/56	3	001/0>
	فرهنگی	74/1			
	سیاسی	65/1			

نتیجه‌گیری

هرچند شهر ایلام در زمینه گذار به شاخص های توسعه از پتانسیل ها و ظرفیت های قابل توجهی برخوردار است، اما برای بررسی و تحلیل وضعیت موجود و توسعه اقتصادی موجود شهر ایلام نیازمند توجه به تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و باید به این مسئله توجه کرد که در گذار و نیل به توسعه اقتصادی با چه موانعی روبرو هست و چه موانعی مسیر دستیابی به توسعه اقتصادی را چالش مواجه می کند. واکاوی دیدگاه مشارکت کنندگان و متخصصان نشان داد که توسعه اقتصادی در شهر ایلام با موانع متعددی روبرو است و سطح توسعه یافتگی از نظر اقتصادی مطلوب نمی باشد. نتایج پژوهش همراستا با نتایج پژوهش شیخی، سلاورزی زاده و ملک محمدی (۱۴۰۲) می باشد. در این پژوهش نیز به این نتیجه دست پیدا کردند که بین شهرستان ایلام و سایر شهرستان‌های استان از نظر توسعه ناهماهنگی و عدم تعادل شدیدی وجود دارد و شهرستان ایلام تنها شهرستان برخوردار و سایر شهرستان‌های استان محروم هستند. نتایج پژوهش جهانی دولت‌آباد و محمدی (۱۴۰۲) نیز که در مورد شاخص های توسعه گردشگری شهرستان های استان ایلام می باشد نیز حاکی از وضعیت نابرخوردار شاخص های توسعه گردشگری در این شهرستان ها می باشد. نتایج پژوهش پیری، کرم پور و کفاشی (۱۳۹۹) نیز نشان میدهد که توسعه یافتگی در استان ایلام با موانع متعددی روبرو است.

یافته‌ها پژوهش نشان می‌دهند که موانع اقتصادی همانند وابستگی به درآمدهای نفتی: استان ایلام به شدت به درآمدهای نفتی وابسته است که این مسئله باعث کمبود تنوع در بخش‌های اقتصادی دیگر شده و توسعه پایدار را به خطر می‌اندازد.کمبود زیرساخت‌های صنعتی: امکانات ناکافی برای توسعه صنایع و کارخانه‌ها منجر به عدم توانایی در جذب سرمایه‌گذاری شده است؛کمبود زیرساخت‌های صنعتی و بیکاری و عدم بهره‌وری: نرخ بالای بیکاری و عدم استفاده بهینه از منابع انسانی در بخش‌های مختلف، نقاط قوت استان را تضعیف کرده است از جمله اصلی ترین موانع اقتصادی می باشند که بر فرایند توسعه یافتگی اقتصادی و عدم توسعه یافتگی اقتصادی نقش دارند. نتایج پژوهش همراستا با نتایج پژوهش پیری، کرم پور و کفاشی (۱۳۹۹)، می باشد. در این پژوهش ها نیز به این عوامل پرداخته شده است و معتقد هستند که از جمله اصلی ترین عواملی که منجر به عدم توسعه اقتصادی شهر ایلام شده است همین عوامل یعنی وابستگی به درآمدهای نفتی و نرخ بالای بیکاری و عدم استفاده بهینه از نیروی انسانی می باشد. همچنین در این پژوهش به دو عامل فقر اقتصادی مزمن و نبود بخش خصوصی قوی به عنوان موانع توسعه یافتگی استان ایلام مورد شناسایی قرار گرفتند.

همچنین تجزیه و تحلیل‌های دیدگاه مشارکت کنندگان نشان می دهد که عواملی همانند نرخ بالای مهاجرت نیروی انسانی: بسیاری از جوانان و متخصصان به دنبال فرصت‌های بهتر به سایر استان‌ها مهاجرت می‌کنند که این امر باعث کاهش نیروی کار ماهر در استان شده است. و ضعف سرمایه اجتماعی: عدم وجود شبکه‌های اجتماعی موثر و مشارکت مدنی در بین جمعیت می‌تواند به عدم همکاری و همبستگی اجتماعی منجر شود، که در نهایت مانعی برای توسعه خواهد بود، به عنوان اصلی ترین عوامل اجتماعی می باشند که مانع توسعه اقتصادی شهر ایلام شده اند. در برخی از یافته های تحقیقات دیگران نیز به این عوامل پرداخته شده است. در پژوهش امیدی، موسایی و وثوقی (۱۴۰۱)، به این نتیجه دست پیدا کردند که عوامل اجتماعی نقش پررنگی در توسعه شهر ایلام دارند و به عامل تقدیرگرایی به عنوان یکی از اصلی ترین موانع توسعه در شهر ایلام پرداخته اند. نتایج پژوهش

همچنین همراستا با نتایج پژوهش استرلی (۲۰۰۶) می باشد. در این پژوهش نیز به موضوع نابرابری و عوامل اجتماعی در امر توسعه اقتصادی پرداخته شده است و به عنوان اصلی ترین موانع توسعه اقتصادی دسته بندی شده اند.

علاوه بر این موانع فرهنگی نیز در این پژوهش مورد شناسایی قرار گرفتند. دو عامل نگرش سنتی به کارآفرینی: بسیاری از مردم به مشاغل دولتی تمایل دارند و مفهوم کارآفرینی و نوآوری به خوبی در بین آن‌ها نهادینه نشده است و تبعیض‌های فرهنگی و قومی: تنوع فرهنگی و قومی در استان، در مواردی می‌تواند منجر به تبعیض و عدم همکاری میان گروه‌های مختلف گردد از مهمترین عوامل فرهنگی می باشند که مانع توسعه اقتصادی شهر ایلام شده اند. نتایج پژوهش همراستا با نتایج پژوهش افشاری و امیرخانی شهرکی (۱۳۹۹)، می باشد. در این پژوهش نیز به این نتیجه دست پیدا کردند که نگرش به کارآفرینی تاثیر زیادی بر توسعه اقتصادی دارد. نتایج پژوهش رزاقی و حیدری (۱۳۹۸) نیز همراستا با نتایج این پژوهش می باشد و معتقد هستند که عوامل فرهنگی نقش زیادی در توسعه اقتصادی دارند. همچنین نتایج پژوهش همراستا با نتایج پژوهش خان (۲۰۲۲) می باشد. در این پژوهش برای تحلیل موانع توسعه اقتصادی تاکید بیشتری بر عوامل فرهنگی داشتند و معتقد بودند که عوامل فرهنگی در هند نقش بیشتری بر توسعه اقتصادی دارند. همچنین همچنین همراستا با نتایج دپژوهش نوده (۲۰۲۱) می باشد. نتایج این پژوهش نیز حاکی از این هست که کارآفرینی تاثیر زیادی بر توسعه اقتصادی دارد.

در این پژوهش همچنین به ، بررسی عوامل سیاسی که مانع توسعه اقتصادی شهر ایلام شده اند پرداخته شده است. نتایج پژوهش نشان داد که دو عامل نشان می‌دهد؛ بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد: فرآیندهای اداری طولانی و پیچیده، سرمایه‌گذاران را از ورود به بازار خدشه‌دار می‌کند و کمبود شفافیت در سیاست‌ها: عدم شفافیت و ثبات در سیاست‌های اقتصادی باعث بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاران و کسب‌وکارها به دولت می‌شود؛ از جمله مهمترین عوامل سیاسی می باشند که مانع توسعه اقتصادی شهر ایلام شده اند. نتایج پژوهش رزاقی و حیدری (۱۳۹۸) نیز همراستا با نتایج این پژوهش می باشد. این پژوهش که به بررسی موانع رشد شاخص های توسعه اقتصادی استان آذربایجان پرداخته است به این نتیجه دست پیدا کرد که ۱) ضعف مدیریت داخلی استان ۲) ضعف مدیریتی موجود در بین صاحبان صنایع ۳) ضعف مدیریت کلان در سطح کشور از جمله اصلی ترین موانع توسعه اقتصادی می باشند. نتایج پژوهش همچنین همراستا با نتایج پژوهش محمدپناهی، وارثی و تقوایی (۱۴۰۲) می باشد. در این پژوهش نیز به این نتیجه دست پیدا کردند که پرهیز از نگاه سیاسی به مسائل مدیریتی، مدیریت کلان کشور دارای بالاترین اثر گذاری بر توسعه منطقه‌ای استان ایلام هستند. در پژوهش لودویجکس و مونادجمی (۲۰۲۰) نیز به مداخلات سیاسی دولت و نقش برجسته آنها در توسعه اقتصادی پرداخته است و معتقد بودند که در یک اقتصاد بالغ، به طور کلی مداخلات دولت با خصوصی سازی در تولید و تجارت جایگزین می شود.

در جمع بندی براساس نتایج و یافته های پژوهش و تطبیق آن با نظریات مرور شده می توان گفت که در توسعه اقتصادی مجموعه ای از سیستم های اقتصادی می‌تواند به مجموعه‌ای از نهادها منجر شود که در بین آنها و درون آنها ارتباط چندگانه ای وجود دارد. توسعه اقتصادی برای تسهیل تقسیم پیچیده کار و تخصصی کردن فعالیت‌های اقتصادی به تبادلات چند جانبه نیاز دارد. جایی که سود حاصل از تبادل اقتصادی دارایی‌ها، کالاها، خدمات و دانش، رشد پایدار اقتصادی را به همراه دارد. در توسعه اقتصادی، مبادلات اقتصادی توسط ساختارهای حاکمیتی نظیر بازارها، شرکت‌ها و سازمان‌های اقتصادی متوسط، سازمان انجام می شوند. اقتصاد نهادگرا؛ ساختار حاکمیتی را در درون نظامی بزرگتر به نام نظام نهادی قرار میدهد که می‌تواند کنش‌ها و تصمیمات حاکمیتی را تسهیل کند یا موانعی در مقابل آن ایجاد کند. هر دو سطح، یعنی سطح حاکمیتی و سطح نهادی، با هدف محافظت از مبادلات اقتصادی وارد عمل می‌شوند. براساس نتایج پژوهش یکی از موانع اصلی توسعه اقتصادی در شهر ایلام، عوامل سیاسی و سطح نهادی می باشد. بر این اساس نهادهای همانند دولت و حاکمیت و کارگزان آن وجود دارد که نمی تواند وظایف محوله خود را به صورت مطلوب انجام دهند یا قوانین و دستورالعمل های که دولت در سطح نهادی تدوین می کند و این قوانین و دستورالعمل های نیز می تواند بر فرایند توسعه دخیل باشد و مانع دستیابی به سطح مطلوب توسعه می شود.

در این زمینه می توان به دیدگاه داگلاس نورث اشاره کرد که همراستا با نتایج پژوهش ها می باشد. در این دیدگاه نیز به موانع سیاسی و نهادی تاثیرگذار در فرایند توسعه اشاره می شود و معتقد هستند که نقش آنها در فرایند توسعه بسیار برجسته می باشد.

نورث نهادها را به عنوان قواعد بازی که در رفتار انسان محدودیت ایجاد می‌کند، توصیف می‌کند. همچنین نورث و اندیشمندان دیگر به نقش هنجارها و نیروهای غیر رسمی جامعه اشاره می‌کنند. امروزه پیش‌بینی شده است که همانند دیگر قواعد بازی، هنجارهای اجتماعی نیز می‌توانند در توسعه اقتصادی و سیاسی نقش داشته باشند و زمینه رفاه فردی و اجتماعی را ایجاد کنند؛ نتایج این پژوهش نیز همراستا با این دیدگاه در این زمینه می باشد و به این نتیجه نایل شد که ضعف سرمایه اجتماعی و نگرش سنتی نسبت به کارآفرینی نیز از موانع اصلی می باشد که در فرایند دستیابی به توسعه نقش پررنگی دارند و از عواملی که منجر به عدم توسعه اقتصادی شهر ایلام شده است دو عامل ضعف سرمایه اجتماعی و نگرش سنتی به کارآفرینی می باشد. علاوه بر این شواهد قابل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهند هنجارهای اجتماعی که مشارکت و اعتماد را تشویق می‌کنند، می‌توانند اثر مهمی بر رفع موانع کنش‌های جمعی و توسعه اقتصادی داشته باشند. این شواهد اغلب از خاستگاه‌های مختلفی نظیر نظریه‌های نهادگرایی جدید و سرمایه اجتماعی نشات می‌گیرند. در همین ارتباط وولکاک (۱۹۹۸) معتقد است که سرمایه اجتماعی را هنجارها و شبکه‌هایی تشکیل می‌دهند که کنش جمعی را ایجاد می‌کنند. این سرمایه‌ها دارای عناصر ساختی و شناختی هستند؛ بخشی از نظریه سرمایه اجتماعی که آن را به اقتصاد توسعه و به ویژه به موضوع پژوهش حاضر مرتبط می‌سازد، ضعف سرمایه اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی، نگرش سنتی به کارآفرینی است. این عناصر به عنوان اصلی‌ترین عناصر توسعه اقتصادی و سیاسی در اقتصاد نهادگرا مطرح شده‌اند

علاوه بر این می توان گفت که در دیدگاه‌های نوین توسعه، هم افزایی دولت و جامعه یکی از ارکان توسعه دانسته شده است. وجود هنجارهای همکاری و شبکه‌های تعامل مدنی میان شهروندان می‌تواند توسط آژانس‌های عمومی ایجاد شود و زمینه توسعه را به وجود بیاورد. تقویت متقابل روابط بین دولت‌ها و گروه‌هایی از شهروندان درگیر می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد. همکاری بین نهادهای دولتی و اجتماعی نه فقط در تولید کالاها و خدمات بلکه در تولید سرمایه اجتماعی نیز موثر است. دولت‌ها بسترهای قانونی موثری را برای تاثیر گذاری سازمان‌ها و نهادهای محلی ایجاد سهم دولت در سرمایه اجتماعی عمومی و دورادور است. روابط غیر رسمی مولد مانند مبادله و بازار نیاز به یک فضای اساسی رفتار قاعده‌مند دارند. آژانس‌های دولتی فضای لازم را ایجاد می‌کنند اما ارتباط مستقیمی با کنشگران اجتماعی ندارند.

پیشنهادات

۱- بهبود ساختارهای نهادی و کاهش بوروکراسی اداری: یکی از مهم‌ترین اقدامات برای تسهیل توسعه اقتصادی روستاها، اصلاح فرآیندهای اداری و افزایش هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی مرتبط با توسعه روستایی است. کاهش پیچیدگی‌های اداری، شفاف‌سازی فرآیندهای صدور مجوز و ایجاد سازوکارهای هماهنگ میان نهادهای مسئول می‌تواند زمینه جذب سرمایه‌گذاری و اجرای مؤثر برنامه‌های توسعه‌ای را فراهم کند.

۲- تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و تولیدی در مناطق روستایی: توسعه زیرساخت‌هایی مانند راه‌های ارتباطی، صنایع تبدیلی، مراکز نگهداری و فرآوری محصولات کشاورزی و شبکه‌های بازاریابی می‌تواند نقش مهمی در افزایش بهره‌وری اقتصادی روستاها داشته باشد. سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها علاوه بر کاهش هزینه‌های تولید، امکان دسترسی بهتر تولیدکنندگان روستایی به بازارهای گسترده‌تر را فراهم می‌کند.

۳- توانمندسازی سرمایه انسانی و توسعه مهارت‌های کارآفرینی: تقویت مهارت‌های حرفه‌ای و کارآفرینی در میان ساکنان روستاها، به‌ویژه جوانان، می‌تواند زمینه ایجاد کسب‌وکارهای محلی و کاهش مهاجرت را فراهم کند. برگزاری دوره‌های آموزشی کاربردی، حمایت از ایده‌های نوآورانه و ایجاد مراکز مشاوره کارآفرینی در مناطق روستایی می‌تواند به افزایش پویایی اقتصادی این مناطق کمک کند.

۴- تقویت فرهنگ کارآفرینی و نوآوری در جوامع روستایی: توسعه اقتصادی پایدار در روستاها نیازمند تغییر نگرش‌ها و تقویت فرهنگ مشارکت، خلاقیت و نوآوری است. حمایت از فعالیت‌های تعاونی، ترویج الگوهای موفق کارآفرینی روستایی و تقویت شبکه‌های اجتماعی و محلی می‌تواند زمینه شکل‌گیری فعالیت‌های اقتصادی نوین و پایدار را در این مناطق فراهم سازد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Ahmed, S. M. (2024). Community participation and institutional capacity in rural development planning. *Land Use Policy*, 138(3), 466–482.

Allison, S., & Sankaran, S. (2022). Governing rural spaces: Local institutions, collective action, and sustainable development. *Land Use Policy*, 118, 378–396.

Baral, S. (2023). Institutional effectiveness and social cohesion in shaping rural sustainability pathways. *Community Development Journal*, 58(3), 451–468.

Bourdieu, P. (2019). The forms of capital. In J. G. Richardson (Ed.), Handbook of theory and research for the sociology of education. New York: Greenwood Press.

Chambers, R. (2022). Rural development: Putting the last first. London: Longman.

Chen, Y., & Liu, H. (2025). Education inequality and rural social development: Evidence from developing regions. *International Journal of Educational Development*, 102(4), 102901, 1–12.

Coleman, J. S. (2021). Foundations of social theory. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Dall'erba, S. (2022). Institutions and regional economic growth: The role of governance quality. *Journal of Economic Geography*, 98(4), 357–381.

Darwari, S. Z., Jamshidi, O., & Pir Alidehi, F. (2025). Identification and analysis of obstacles and solutions for the development of sustainable entrepreneurship in coastal villages. *Local Development (Rural–Urban)*, 17(2), 405–426.

De Luca, G., & Faggian, A. (2023). Social capital and rural innovation: Exploring spatial disparities in community resilience. *Journal of Rural Studies*, 100, 210–223.

Field, J. (2023). Social capital (3rd ed.). London: Routledge.

Garcia, M., & Martinez, P. (2024). Empowering rural communities through local governance and collective action. *Sustainability*, 16(5), 2147–2161.

Garcia, M., & Navarro, F. (2024). Towards a framework for understanding regional rural development. R*egional Studies*, 58(7), 1423–1437.

Grootaert, C., & van Bastelaer, T. (2023). Measuring social capital and its impact on economic development. Social Indicators Research, 170(1), 89–110.

Harrington, L., & Paxton, P. (2024). Trust, civic engagement, and the dynamics of social capital in small communities. *American Behavioral Scientist*, 68(5), 734–751.

Hosseini Kohnouj, S., & Sejasi Qeydari, H. (2025). Identification and analysis of challenges and drivers of development and commercialization of rural knowledge-based businesses using the fuzzy Delphi method. *Rural Research*, 16(2), 141–161.

Khan, H., & Khan, A. (2024). Institutional governance and rural development outcomes: Evidence from community-based programs. *Sustainability*, 16(4), 1589–1604.

Kim, S., & Lee, Y. (2022). Multi-dimensional perspectives on rural development: Governance, social structures, and spatial transformations. *Land Use Policy*, 126, 689–708.

Kim, S., & Lee, Y. (2023). Strengthening local institutions for participatory rural development: Lessons from community-based initiatives. *Journal of Rural Studies*, 104(1), 210–221.

Kobayashi, K. (2022). Social capital and sustainable rural development: A global comparative analysis. *Sustainability*, 14(4), 2391–2406.

Kumar, R., & Singh, P. (2025). Rethinking rural development research: Gaps, frameworks, and emerging directions (2010–2025). *World Development*, 178(3), 106512, 1–14.

Liu, Y. (2024). Social cohesion, institutional capacity, and rural development outcomes. *Land Use Policy*, 139, 221–239.

Mansuri, G., & Rao, V. (2024). Community-driven development and local participation: Evidence from rural development programs. *World Development*, 176(2), 631–652.

Mohammadi, S. (2025). Analysis of barriers to the development of rural women's entrepreneurship in confronting unfavorable entrepreneurial environment conditions (Case study: Villages of Marivan County). *Rural Research*, 16(3), 1–24.

Nyumba, T., & Adjei, P. (2024). Institutional effectiveness, local participation, and rural sustainability outcomes in Sub-Saharan Africa. *Development in Practice*, 34(2), 245–259.

Oakley, P. (2022). Projects with people: The practice of participation in rural development. Geneva: International Labour Office.

Ostrom, E. (2023). Social capital and collective action in community-based resource management. *World Development*, 167, 496–513.

Pretty, J. (2021). Regenerating agriculture: Policies and practice for sustainability and self-reliance. London: Earthscan.

Putnam, R. D. (2020). Bowling alone: The collapse and revival of American community. New York: Simon & Schuster.

Rahman, T., & Ahnaf, C. (2025). Socio-economic dynamics and development challenges in rural Bangladesh: A case study of Brahmapur village. *Rural Development Studies*, 17(2), 115–132.

Rodriguez-Pose, A., & Hardy, D. (2023). Institutional change and regional development in rural areas. *Regional Studies*, 57(5), 812–826.

Santos, M., & Rodriguez, C. (2023). Community networks, collective action, and rural innovation. *Development Studies*, 59*(8), 1432–1448.

Smith, J., & Brown, L. (2024). Rural development strategies: Rethinking planning approaches in rural regions. *Journal of Rural Studies*, 104(1), 45–60.

Solaymanfal, S., Hajipour, M., & Heydari, S. (2025). Analysis of skill requirements for agricultural development and barriers to its education: A case study of rural areas of Faryab County. *Geography and Development*, 23(78), 209–244.

Turner, S., & Hume, D. (2022). Governance, administration and development: Making the state work. Hartford: Kumarian Press.

Uphoff, N. (2019). Local institutional development: An analytical sourcebook with cases. West Hartford: Kumarian Press.

Westlund, H. (2023). Institutional capacity and rural development: Evidence from regional governance reforms. *Journal of Rural Studies*, 99, 180–199.

Williams, C. C. (2023). Informal institutions and entrepreneurship in rural economies. *Development Studies*, 59(6), 1072–1089.

Zhao, P., & Liu, Y. (2024). Governance, institutions, and rural transformation in developing economies. *Land Use Policy*, 138, 157–172.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Examining the Impact of Rashid Bank's Brand Positioning Model Factors on Brand Equity

Ahmed Sahib Abed Albusaidridha[1], **Naser Seifollahi Anar**[2] ✉, **Ghasem Zarei**[3], and **Mohammad Bashokouh Ajirlou**[4]

1. Phd Student, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: ahmeednajaf3@gmail.com
2. Corresponding Author, Professor, Department of business management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: naser_seifollahi@yahoo.com
3. Professor, Department of business management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: zareigz@gmail.com
4. Professor, Department of business Management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: Mohammadbashokouh@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 02 September 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 11 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Brand Positioning,
Banking Branding,
Brand Equity,
Rashid Bank

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this study is to examine the impact of the Rashid Bank's brand positioning model factors on brand equity. This research aims to analyze the existing gap between branding strategies and customer perceptions within the banking sector by identifying key positioning components.

Method: This study adopts a quantitative approach. The statistical population consists of the bank's customers, from which a sample of 384 individuals was selected using Cochran's formula via random sampling. Data were collected using a researcher developed questionnaire based on a Likert scale; the instrument's validity was confirmed through CVR, CVI, and Confirmatory Factor Analysis (CFA), while its reliability was assessed using Cronbach's alpha. Structural Equation Modeling (SEM) was employed via SPSS and SmartPLS software to test the hypotheses and analyze structural relationships. Designing the instrument based on prior qualitative findings ensures the localization of the scales in accordance with the specific context of this bank.

Results: The results indicate that brand audit, brand authenticity, market-oriented branding, brand resonance, and brand strategy have a significant positive impact on brand positioning; conversely, the effects of brand image and internal branding on brand positioning were found to be non significant. Furthermore, brand positioning demonstrated a significant positive effect on brand equity. The final model accounts for approximately 49% of the variance in brand positioning. These statistical analyses suggest that structural branding variables play a substantial role in shaping the position perceived by customers.

Conclusion: By providing a localized and data-driven framework, this research establishes a practical foundation for bank managers' policy making and decision making processes to strengthen brand positioning and enhance brand equity. Leveraging the results of this model can serve as a roadmap for improving the bank's competitive performance within the country's monetary and financial market.

Cite this article: Abed Albusaidridha, A. S., Seifollahi Anar, N., Zarei, G., & Bashokouh Ajirlou, M. (2026). Examining the Impact of Rashid Bank's Brand Positioning Model Factors on Brand Equity. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-18. https://doi.org/10.22034/api.2026.2089182.1751

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089182.1751

Introduction

Today, many organizations have come to recognize that brands are among their most valuable assets, playing a critical role in organizational progress, business success, and effective communication with customers in emerging markets due to the numerous benefits they provide. One of the key responsibilities of top management is to develop strong brands brands that enhance their capabilities over time while consistently delivering on their promises and commitments. Continuous studies over the past two decades have demonstrated the undeniable role of brands in creating value, reducing risk, and extending commercial longevity. Accordingly, companies must build and manage their brands effectively to gain global recognition, enter new markets, and ensure sustainable growth. Declined brands can be revitalized, as strong brands maintain distinctiveness, reputation, and awareness, enabling them to remain resilient over long periods. In today's highly competitive and saturated markets, a trustworthy name is essential for long term survival. Furthermore, the successful implementation of a winning repositioning strategy can lead to the creation of customer-oriented value propositions, long term competitive advantage, and robust brand development. Nevertheless, repositioning is often risky, as altering the position of an existing product is inherently challenging (Seifollahi, 2025).

In this study, possessing a strong organizational position is considered the most effective tool for achieving differentiation in the banking industry, and a powerful brand can serve as a strategic means to reduce perceived risk and attain sustainable competitive advantage. Despite this, financial brands still place greater emphasis on financial returns than on brand success indicators. Consequently, research in the banking sector continues to focus predominantly on financial assets and outputs rather than on consumers' perceptions of organizations (Dechifriera, 2020). To address this gap, the present study aims to develop a comprehensive multidimensional scale for measuring brand positioning in commercial banking and to analyze the underlying dimensions and variables of the model, thereby providing a systemic understanding of the factors shaping brand positioning from the customers perspective.

Method

This study adopts a quantitative approach. The statistical population consists of the bank's customers, from which a sample of 384 individuals was selected using Cochran's formula via random sampling. Data were collected using a researcher developed questionnaire based on a Likert scale; the instrument's validity was confirmed through CVR, CVI, and Confirmatory Factor Analysis (CFA), while its reliability was assessed using Cronbach's alpha. Structural Equation Modeling (SEM) was employed via SPSS and SmartPLS software to test the hypotheses and analyze structural relationships. Designing the instrument based on prior qualitative findings ensures the localization of the scales in accordance with the specific context of this bank.

Results

The results indicate that brand audit, brand authenticity, market-oriented branding, brand resonance, and brand strategy have a significant positive impact on brand positioning; conversely, the effects of brand image and internal branding on brand positioning were found to be non significant. Furthermore, brand positioning demonstrated a significant positive effect on brand equity. The final model accounts for approximately 49% of the variance in brand positioning. These statistical analyses suggest that structural branding variables play a substantial role in shaping the position perceived by customers.

Conclusion

The findings of this study indicate that the various factors of Rashid Bank's brand positioning model exert different effects on brand positioning and, ultimately, on brand equity. The results of the first hypothesis test reveal a positive and significant effect of brand audit on brand positioning. As a systematic diagnostic tool, brand audit clarifies the brand's competitive position by evaluating both the internal elements of the brand and the external perceptions of stakeholders, thereby enabling the organization to refine its positioning strategies and realign them with the target market. However, consistent with the extant literature, the findings emphasize that the effectiveness of brand audit depends on the quality of its implementation, the comprehensiveness of the data, and the organization's readiness to embrace change; deficiencies in these areas may limit or even neutralize its impact.

The second hypothesis indicates a positive and significant effect of brand authenticity on brand positioning. By strengthening trust, loyalty, and enduring emotional connections, brand authenticity enhances the perceived distinctiveness of the brand in the marketplace and plays an important role in stabilizing its position. Nevertheless, some evidence suggests that in certain contexts, brand authenticity functions more as a "hygiene factor," meaning that it prevents the erosion of brand position but does not necessarily lead to an active enhancement of positioning beyond baseline expectations. This finding underscores the context-dependent nature of brand authenticity's effect.In contrast, the results of the third hypothesis test demonstrate that brand image does not have a significant effect on brand positioning. This finding, which is inconsistent with a large body of prior literature, may be attributed to the specific characteristics of the state-owned banking industry, market saturation, homogeneity in customer perceptions, or the stronger role of other constructs such as brand strategy and market orientation. This result suggests that in such contexts, brand image alone is insufficient to generate sustainable differentiation in positioning.The findings related to the fourth hypothesis show a positive and significant effect of market-oriented branding on brand positioning. Customer focus, competitor awareness, and interfunctional coordination enhance the alignment of the brand with market needs, resulting in clearer and more competitive positioning. However, the results also indicate that not all dimensions of market orientation are equally influential, and that this

relationship may be moderated by industry conditions and organizational resources.The results of the fifth hypothesis confirm that brand positioning has a positive and significant effect on brand equity, such that effective positioning strengthens brand equity by increasing awareness, fostering positive associations, enhancing perceived quality, and building loyalty. In addition, the sixth hypothesis showed that brand resonance is positively related to brand positioning. From a theoretical perspective, however, resonance is more often regarded as an outcome of positioning rather than its antecedent; thus, this finding may reflect an interactive and feedback based relationship between the two constructs.

The seventh hypothesis also confirms the positive and significant effect of brand strategy on brand positioning, indicating that the alignment of internal resources with market perceptions plays a key role in creating competitive differentiation. Finally, the results of the eighth hypothesis suggest that internal branding does not have a significant effect on brand positioning. This may be attributed to structural, bureaucratic, and operational constraints in state owned banks and highlights the need to consider mediating variables such as service quality and digital transformation.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی تاثیر عوامل مدل جایگاه یابی برند رشید بانک بر ارزش ویژه برند

احمد صاحب عبد البو سید رضا[۱]، ناصر سیف الهی انار[۲] ✉، قاسم زارعی[۳]، محمد باشکوه اجیرلو[۴]

۱. دانشجوی دکتری گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: ahmeednajaf3@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: naser_seifollahi@yahoo.com
۳. استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: zareigz@gmail.com
۴. استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: Mohammadbashokouh@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

کلیدواژه‌ها:
جایگاه‌یابی برند،
برندسازی بانکی،
ارزش ویژه برند،
رشید بانک

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، بررسی تأثیر عوامل مدل جایگاه‌یابی برند «رشید بانک» بر ارزش ویژه برند است. این مطالعه درصدد است تا با شناسایی مولفه‌های کلیدی جایگاه‌یابی، شکاف موجود میان استراتژی‌های برندینگ و درک مشتریان در نظام بانکی را تحلیل نماید.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی کمی انجام شده است. جامعه آماری شامل مشتریان بانک بوده که ۳۸۴ نفر از آن‌ها با استفاده از فرمول کوکران به روش تصادفی انتخاب شدند. ابزار گردآوری داده‌ها پرسشنامه محقق‌ساخته با مقیاس لیکرت بود که روایی آن با شاخص‌های CVR ، CVIو تحلیل عاملی تأییدی و پایایی آن با آلفای کرونباخ تأیید شد. جهت آزمون فرضیه‌ها و تحلیل روابط ساختاری، از مدل‌یابی معادلات ساختاری (SEM)و نرم‌افزارهای $SPSS$ و $SmartPLS$ استفاده گردید. طراحی ابزار بر اساس یافته‌های کیفی پیشین، تضمین‌کننده بومی بودن سنجه‌ها متناسب با شرایط خاص این بانک است.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که ممیزی برند، اصالت برند، برند بازارگرا، طنین برند و استراتژی برند، اثر مثبت و معناداری بر جایگاه‌یابی برند دارند؛ در حالی‌که اثر تصویر برند و برندسازی داخلی بر جایگاه‌یابی برند معنادار نبوده است. همچنین جایگاه‌یابی برند تأثیر مثبت و معناداری بر ارزش ویژه برند دارد. مدل نهایی پژوهش قادر است حدود ۴۹ درصد از واریانس جایگاه‌یابی برند را تبیین کند. این تحلیل‌های آماری بیانگر آن است که متغیرهای ساختاریِ برندینگ سهم قابل‌توجهی در شکل‌دهی به جایگاه درک‌شده توسط مشتریان دارند.

نتیجه‌گیری: این پژوهش با ارائه یک چارچوب بومی و داده‌بنیاد، مبنایی کاربردی برای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری مدیران بانکی فراهم می‌آورد تا بتوانند در جهت تقویت جایگاه‌یابی و ارتقای ارزش ویژه برند اقدام نمایند.بهره‌گیری از نتایج این مدل می‌تواند به عنوان نقشه راهی برای بهبود عملکرد رقابتی بانک در بازار پولی و مالی کشور عمل کند.

استناد: عبد البو سید رضا، احمد صاحب؛ سیف الهی انار، ناصر؛ زارعی، قاسم و باشکوه اجیرلو، محمد. (۱۴۰۴). بررسی تاثیر عوامل مدل جایگاه یابی برند رشید بانک بر ارزش ویژه برند. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۸) ۴، ۱۸-۱.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2089182.1751

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089182.1751

مقدمه

امروزه بسیاری از سازمانها به این باور رسیده‌اند که برندها از ارزشمندترین دارایی‌های خود هستند و به دلیل مزایای بسیاری که ایجاد می‌کنند، نقش بسیار مهمی در پیشرفت و موفقیت شرکتها و برقراری ارتباط مؤثر با مشتریان در بازارهای نوظهور دارند. یکی از الزامات مدیریت ارشد هر سازمان ایجاد برندهای قدرتمند است، برندهایی که قدرت و تواناییهای خود را در طول زمان بهبود می‌بخشند و در عین حال به وعده‌ها و تعهدات خود عمل می‌کنند. مطالعات و تحقیقات پی‌در پی در ۲۰ سال گذشته ثابت کرده است که نقش برندها در ایجاد ارزش، کاهش ریسک و افزایش عمر تجاری غیرقابل انکار است. بنابراین می‌توان گفت که شرکت‌ها باید برند خود را ایجاد و مدیریت کنند تا برای ورود به بازارهای جدید و رشد پایدار، شهرت جهانی کسب کنند. برندهایی که کاهش یافته‌اند را می‌توان دوباره ساخت. برندها تمایز شهرت و اگاهی را حفظ می‌کنند و می‌توانند برای مدت طولانی پایدار بمانند. به منظور پایدار ماندن در بازار فشرده و رقابتی، امروز یک نام قابل اعتماد مورد نیاز است، از سویی دیگر استفاده موفقیت‌آمیز از یک استراتژی تغییر جایگاه برنده، ایجاد موفقیت‌آمیز یک گزاره ارزش مشتری‌گرا و مزیت رقابتی بلندمدت شرکت و ایجاد برندهای قوی است. با وجود این، تغییر جایگاه اغلب خطرناک است، زیرا تغییر جایگاه یک محصول موجود دشوار است (سیف‌اللهی، ۱۴۰۴).

در این تحقیق داشتن یک جایگاه سازمانی، قوی مؤثرترین ابزار دستیابی به تمایز در بانکداری می‌باشد و یک برند قدرتمند می‌تواند یک گزینه مناسب برای کاهش ریسک درک شده و دستیابی به مزیت رقابتی پایدار باشد. با وجود این برندهای مالی هنوز تأکید خود را بیشتر بر روی بازده مالی قرار می‌دهند تا شاخص‌های موفقیت برند و به تبع آن تحقیقات و پژوهشها در زمینه بانکداری بیشتر بر روی داراییهای مالی و خروجیها تمرکز می‌نمایند تا ادراک مصرف‌کنندگان از سازمانها (دچی‌فریرا[1]، ۲۰۲۰). جهت پر کردن این خلا، هدف اصلی پژوهش حاضر، ارائه یک مقیاس چند بعدی جامع جهت اندازه‌گیری جایگاه برند سازمان در بانکداری تجاری و همچنین تجزیه و تحلیل ابعاد و متغیرهای مدل، جهت دستیابی به یک دیدگاه سیستمی در خصوص عوامل ایجاد کننده جایگاه برند از دیدگاه مشتریان می‌باشد.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

اصطلاح تغییر جایگاه در کتابهای بازاریابی به عنوان بخشی از یک بحث کلی‌تر در مورد جایگاه‌یابی، توسعه محصول جدید یا برند ظاهر می‌شود و معمولاً توصیفی است (حسنین و بام[2]، ۲۰۰۲). با وجود این، در ادبیات بازاریابی، تعاریف بسیاری از کشف مجدد جایگاه‌یابی وجود دارد، به عنوان مثال (رن و همکاران، ۲۰۱۷؛ تروت و ریوکین، ۲۰۱۰؛ ژانگ و همکاران، ۲۰۱۵)، اگرچه هیچ تعریف واحد و قابل قبولی از آن وجود ندارد. برخی از نویسندگان توجه کمی به مفهوم تغییر جایگاه کرده‌اند و هنوز تعریف پذیرفته شده‌ای در مبانی نظری وجود ندارد. واکر و مولینز (۲۰۱۴) پیشنهاد کردند که جایگاه برند جایی است که یک برند در ذهن مشتریان در رابطه با نیازهای آنها و برندهای رقابتی است. اشغال و اشاره به تصمیم بازاریاب برای ایجاد چنین وضعیتی. آنها بر این باورند که تصمیمات جایگاه‌یابی برند یک تصمیم استراتژیک با پیامدهایی است که هم برای طراحی خدمات و محصولات شرکت و هم برای توسعه سایر عناصر ترکیب بازاریابی مفید و ضروری است. چانگ (۲۰۱۹) معتقد است که تغییر جایگاه برند یک استراتژی برای تغییر است. یا حفظ تصویر برندی که به مصرف‌کنندگان نشان داده می‌شود. حسنین و بام (۲۰۲۲) تغییر جایگاه برند را به عنوان یک فرآیند مدیریت بازاریابی برای تغییر ادراک عمومی در مورد یک شرکت به طور جزئی یا کامل از طریق افزایش یا اصلاح متغیرهای قابل کنترل آمیخته بازاریابی برای انطباق با متغیرهای غیرقابل کنترل مانند رقابت مشتری تعریف کردند. فناوری شرکت و غیره به منظور حفظ گسترش یا تغییر بازارهای هدف خود تعریف شده است. رن و همکاران (۲۰۱۷) همچنین تغییر جایگاه را به عنوان عمل اصلاح یا تغییر یک محصول یا خدمات موجود در پاسخ

1. De Faria
2. Hassanin and Bam

به شرایط بازار تعریف می‌کند. چاکو و مارسل[1] (۲۰۱۸) تغییر جایگاه برند را به عنوان استراتژی تعریف کرده‌اند که برای جایگزینی یا حفظ تصویر برند در چشم مصرف‌کنندگان استفاده می‌شود. ترات و ریوکین (۲۰۲۰) تغییر جایگاه برند برای اصلاح یا تغییر درک یک محصول است. یا خدمات تعریف شده در ذهن مصرف‌کنندگان. بررسی جامع مبانی نظری نشان می‌دهد که در بسیاری از این تعاریف، یک توافق کلی وجود دارد که تغییر جایگاه شامل تغییر تصویر یک برند در بازار از طریق تغییر درک مصرف‌کنندگان است. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که اختلاف نظر در مورد مسیرهای تغییر و ادراک وجود دارد. این تعاریف را می‌توان به چهار گروه اصلی می‌دهد کرد. گروه اول تغییر جایگاه را به عنوان تغییر جایگاه فعلی بدون در نظر گرفتن اجرای آن در نظر می‌گیرد. گروه دوم تغییر جایگاه را به عنوان یک استراتژی تبلیغاتی در نظر می‌گیرند که شرکت باید تصویر محصول و درک مردم از آن را تغییر دهد. گروه سوم مربوط به تغییر جایگاه با سیاست محصول، ژانگ و همکاران (۲۰۱۵) و گروه چهارم در نظر تغییر جایگاه به عنوان یک راه برای حرکت آنها توجه به یک جایگاه بهتر در بازار (دیتریش[2] و همکاران، ۲۰۱۷).

به طور خلاصه، اگر چه تعاریف مختلفی را می‌توان در تغییر جایگاه برند یافت، اما تعریف دقیقی از این اصطلاح وجود ندارد. برای دستیابی به این تعریف، محققان این تحقیق، با تکیه بر پایه‌های نظری تغییر جایگاه، آن را به عنوان تمایل سازمان برای تغییر تصویر برند به منظور انطباق آن با ادراکات مصرف‌کنندگان هدف و دستکاری برنامه بازاریابی و فرایندهای سازمانی برای بهبود ارزش یک برند تعریف می‌کنند. چندین نقطه نظر در این تعریف در نظر گرفته شده است. اول، تغییر جایگاه را به عنوان فرآیندی تعریف می‌کند که سطوح مختلف فعالیت را شامل می‌شود. دوم، این یک تعریف جامع است، زیرا دامنه وسیعی دارد که شامل بسیاری از تعاریف دیگری است که قبلاً ذکر شد، و در نهایت، ارتباطات به طور دقیق تغییر جایگاه و محیط بازاریابی در حال تغییر را توضیح می‌دهد. در ادامه لازم به ذکر است که هیچ تحقیقی در مورد تغییر جایگاه برند در عراق انجام نشده است و هیچ تحقیق جامعی در سطح می‌کند وجود ندارد که شامل عوامل مختلف باشد. با وجود این، برخی از تحقیقات انجام شده به منظور نشان دادن خلاء موجود یک مدل جامع تغییر برند توضیح داده شده است. شخصیت برند غربی و فرهنگ کشور میزبان در فرایند تغییر جایگاه برند تأکید شد و از طریق دو استراتژی واکنشی (سازگاری شخصیت با فرهنگ میزبان و تغییر تهاجمی خودپنداره کاربر با هدف به دست اوردن نفوذ در بازار)، استراتژی سومی به نام استراتژی عملی ارائه شد. به شرطی که شرکتها بتوانند شخصیت و پیشنهاد اصلی برند خود را حفظ کنند و در عین حال به جای به چالش کشیدن کاربران و تصورات خود را توسعه دهند. پاکیمووا و بورلند (۲۰۰۵) در تحقیقات خود یک می‌دهد استراتژیک برای شرکتهای پشتیبان برند در مقابل شرکتهای پشتیبان غیر برند ارائه کردند. علاوه بر این، آنها ترکیبی از قابلیتهای متمایز شرکتها را که به طور مداوم ارزش برند را افزایش می‌دهد، مورد بررسی قرار دادند. آنها بیان کردند که شرکتهای حامی برند با قابلیتهای به روز رسانی برند مشخص می‌شوند (تعریف شده به عنوان یک قابلیت در سطح شرکت که می‌تواند تعدیلهای فعلی و پیشگیرانه را برای جایگاه برند تعریف کند). به عبارت دیگر، از طریق تعدیل‌های روزانه در برنامه‌های بازاریابی خود، آنها می‌توانند به طور مداوم برندهای خود را در وضعیت مناسب با توجه به مدل قابلیت به‌روز رسانی برند خود، که شامل سه عنصر منطق پشتیبانی غالب است، حفظ کنند. برند یک بازارگرایی حمایتی و یک رویکرد مولد برای یادگیری است و باید بین این سه مولفه تعادل وجود داشته باشد تا تغییر جایگاه موفقیت‌آمیز باشد. سیمز و تروت (۲۰۰۷) تحقیقی را در مورد تغییر جایگاه برند انجام دادند. در این پژوهش، سه نوع استراتژی تغییر جایگاه برند بر اساس دو بعد ویژگیهای عملکردی و نمادین که کاملاً عاطفی و عقلانی هستند، شناسایی شد. آنها نشان دادند که سطح نمادین برند در تغییر ادراک مصرف‌کننده مهمتر از سطح عملکردی برند تلقی می‌شود.

ساراسوف[3] و همکاران (۲۰۲۲) مطالعه‌ای با عنوان ایجاد ارزش برند از طریق تعامل مشتری انجام دادند. ایجاد مشارکت در برندسازی در حال افزایش است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ایجاد ارزش برند به عنوان یک فرایند تعامل و نفوذ در میان طرفهای مختلف شرکت‌کننده در نظر گرفته می‌شود. همچنین در این تحقیق بر اساس شرایط مختلفی که منجر به همکاری می‌شود، می‌دهد جدیدی از انواع ارزش‌زایی ارائه شده است.

1. Chaco and Marcel
2. Dietrich
3. Sarasov

شتی[1] و همکاران (۲۰۲۱) مطالعه‌ای در مورد تأثیر تطابق شخصیت، دلبستگی به برند و عشق به برند بر وفاداری به برند در بخش خدمات انجام دادند. یافته‌های این مطالعه نشان داد که همخوانی شخصیت برند یک عامل تعیین‌کننده مهم در عشق به برند و وفاداری به برند است و این نشان می‌دهد که هماهنگی بین شخصیت مصرف‌کننده و برند برای بخش برند خدمات ضروری است.

جورجیو و ورنر[2] (۲۰۱۳) مطالعه‌ای با عنوان تغییر جایگاه استراتژیک در شرکتهای تولیدی جهانی انجام دادند. هدف آنها شناسایی عوامل کلیدی مؤثر بر تغییر جایگاه استراتژیک در شرکتهای تولیدی جهانی بود. نتایج نشان داد که ارزشهای استراتژیک اصلی، قابلیت یادگیری سازمانی، تعهد مدیریت ارشد، و قابلیت اصلی مؤلفه‌های تعیین‌کننده فرآیند تغییر جایگاه استراتژیک است و شرکت باید مصرف‌کنندگان خود را به خوبی بشناسد و توانایی اصلی شرکت را برای تغییر جایگاه استراتژیک تعیین کند. بنابراین تعهد مدیریت ارشد، آگاهی و حساسیت بالای مشتری و توانمندی اصلی از مهمترین عوامل بود. ژانگ و همکاران (۲۰۱۵) مطالعه‌ای در مورد اثربخشی استراتژی‌های تغییر جایگاه از دیدگاه مشتری انجام داد. در این مطالعه، آنها از مسافران یک شرکت هواپیمایی استرالیایی برای تعیین این‌که آیا استراتژی‌های تغییر جایگاه مؤثر هستند یا خیر، استفاده کردند. نتیجه این مطالعه نشان داد که مسافران تعریف متفاوتی از ویژگیهای محصول در مقایسه با تعریف موجود در صنعت دارند. این امر منجر به ایجاد شکاف شناختی شد و به نوبه خود تاثیر قابل توجهی بر ایجاد رضایت و ادراک مثبت و مطلوب داشت. همچنین، دانش مسافران در مورد پیشنهادهای محصول بر درک آنها از تغییر جایگاه تاثیر داشت. آنها یک تغییر جایگاه مؤثر پیدا کردند. آنها پیشنهاد کردند که این بستگی به مدیریت دانش مصرف‌کنندگان دارد و به این ترتیب شکاف بین نگرش مشتریان و نگرش صنعت را به حداقل میرساند. رن و همکاران (۲۰۱۷) در تحقیق خود مطالعه موردی را بر روی هتلهای جانسون در چین انجام دادند. هدف آنها تغییر جایگاه هتل هوجو از یک برند ارزان قیمت به یک برند لوکس در چین بود. آنها از یک فرایند تغییر جایگاه برند معکوس استفاده کردند که با تصمیم تغییر جایگاه، به دنبال تجزیه و تحلیل پاسخ مشتری و سپس تجزیه و تحلیل رقیب آغاز شد. نتایج نشان‌دهنده موفقیت تغییر جایگاه برند هوجو به دلیل توجه به اولویت‌های محلی فرهنگ محلی و تطبیق برند با بازار محلی است. با بررسی پیشینه تحقیق می‌توان اظهار داشت که در زمینه روشهای واقعی تغییر جایگاه برند، پژوهشی صورت نگرفته است (ژانگ و همکاران، ۲۰۱۵). همچنین، ضعف در مدل‌سازی تغییر جایگاه برند مشهود است. به ویژه مدلهای موجود، فرآیند تغییر جایگاه برند را به عنوان یک فرآیند جامع در نظر نگرفته‌اند و این فرآیند را تنها از یک بعد مورد بررسی قرار داده‌اند. به عنوان مثال، از بعد سازمان، برند، استراتژی مصرف‌کننده یا بازار، بنابراین این مطالعه سعی در ارائه مدلی جامع دارد که فرآیند را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد و عوامل علّی منتهی به شروع این فرآیند و استراتژیها و پیامدهای اجرای آن و همچنین عواملی که باعث می‌شود اجرای موفق یا ناموفق استراتژیهای تغییر جایگاه برند انجام شود را شناسایی می‌کند.

سفیر[3] و همکاران (۲۰۲۱) پژوهشی را با عنوان تأثیر اصالت برند درک شده بر رفتار مصرف‌کننده: شواهدی از نسل Y در دیدگاه آسیایی انجام داد. این تحقیق تجربی جدیدی است که فرضیه‌های پیشنهادی را از طریق PLS-SEM آزمایش می‌کند، زیرا PLS قوی‌ترین تکنیک برای پیش‌بینی رفتار مصرف‌کننده است. مهمتر از همه، مصرف‌کنندگان (نسل Y) از پنج کشور آسیایی در این مطالعه شرکت کردند و داده‌ها از ۴۲۷ هزاره آسیایی در مورد مارک‌های جهانی جمع‌آوری شد. تجزیه و تحلیل نتایج نشان داد که ابعاد اصالت برند درک شده به طور قابل‌توجهی بر عشق به برند تأثیر می‌گذارد، که به طور مثبت بر نتایج رفتاری هزاره‌های آسیایی تأثیر می‌گذارد (یعنی قصد خرید مستمر و حق بیمه قیمت).

سلطان[4] (۲۰۲۱) پژوهشی را با عنوان همسو کردن تعامل کاری و عملکرد رفتاری کارکنان با برندسازی داخلی: حلقه مفقوده اصالت برند درک شده توسط کارکنان انجام داد. مدل‌سازی معادلات ساختاری با حداقل مربعات جزئی (PLS-SEM) در نرم‌افزار آماری SmartPLS ۳.۰ برای اعتبارسنجی مدل تحقیق پیشنهادی استفاده می‌شود. نتایج یک نظرسنجی آنلاین خودگردان که بین ۹۵ کارمند خط مقدم در یک بانک کویتی توزیع شده است، تأثیر مستقیم مثبت برندسازی داخلی بر عملکرد رفتاری کارکنان را تأیید می‌کند. جالب توجه است که نتایج ترکیبی در رابطه با اثرات میانجی تعامل کاری و اعتبار برند به دست آمده است. به طور کلی، نتایج نشان می‌دهد که

1. Shetty
2. Giorgio and Werner
3. Safeer
4. Sultan

اصالت برند درک شده توسط کارکنان حلقه مفقوده برندسازی داخلی و تأثیرات آن بر تعامل کاری و عملکرد رفتاری کارکنان است. این یافته‌ها مفاهیم نظری و عملی مهمی را برای محققان و متخصصان در استفاده از برندسازی داخلی برای ترویج وعده برند به کارکنان خط مقدم و حمایت از رفتارهای برندسازی کارکنان ارائه می‌کند.

شولگا[1] (۲۰۲۱) پژوهشی را با عنوان ارتباطات مدیریت تغییر: نقش معناداری، اصالت برند رهبری و جنسیت انجام داد. این مطالعه بر روی ۲۳۵ کارمند، تأثیرات ارتباطات تغییر سازمانی را ۱ ماه پس از ارائه پیام تغییر در کنفرانس سالانه رهبری یک هتل زنجیره‌ای با خدمات محدود معروف مستقر در ایالات متحده بررسی کرد. در سازمان‌های مهمان نواز، مدیریت تغییر موفق بدون مشارکت کارکنان غیرممکن است. با وجود این، درک کارکنان از پیام تغییر سازمانی ممکن است پذیرش تغییر را تشویق یا مانع شود. یافته‌ها نشان داد که در حالی که ارزیابی مثبت از معنی‌داری پیام کنفرانس تأثیر مثبتی بر مشارکت کاری کارکنان داشت، ادراک از اعتبار برند رهبری تأثیر قوی‌تری داشت. علاوه بر این، کارکنان ادراکات معنایی پیام و اصالت برند رهبری را برای درگیری کاری بیشتر، که با رضایت شغلی و ارزیابی جو خدمات مرتبط است، همراه کردند. شرکت کنندگان زن به شدت تحت تاثیر ادراکات اصالت برند رهبری، رضایت شغلی قوی تر و جو خدمات قوی تر قرار گرفتند. با وجود این، برای شرکت کنندگان مرد، معنی دار بودن پیام کنفرانس تأثیر قابل توجهی بر مشارکت داشت. بنابراین، توانایی مدیران مهمان‌نوازی برای تنظیم ارتباطات تغییر سازمانی از طریق معنی‌داری پیام و برندسازی معتبر رهبری می‌تواند به تضمین نتایج مطلوب تغییر کمک کند.

سونگ سئوپ[2] و همکاران (۲۰۲۰) پژوهشی را با عنوان بررسی تأثیرات ادراک برند کارمندان خط مقدم بر نتایج مطلوب خدمات انجام دادند. مطالعه حاضر بررسی می‌کند که چگونه مارک تجاری داخلی شرکت‌های مهمان‌نوازی بر عملکرد خدمات کارکنان خط مقدم تأثیر می‌گذارد. به طور خاص، بر اساس نظریه‌های تأثیر اجتماعی و مبادلات اجتماعی، این مطالعه بررسی می‌کند که آیا تعهد سازمانی رابطه بین درک کارکنان خط مقدم مهمان نوازی از اصالت برند (BA) و تناسب ارزش برند (BVF) و رفتارهای مربوط به خدمات آنها مانند تولید ایده‌هایی برای بهبود خدمات (GISI) و رفتار شهروندی خدمات‌گرا. این مطالعه با یک نمونه همسان از ۲۸۶ کارمند خط مقدم تماس با مشتری و ۳۳ نفر از سرپرستان آنها از هتل‌های پنج ستاره کره جنوبی، نشان داد که هرچه درک کارمندان از BA و BVF بالاتر باشد، احتمال ایجاد ایده برای بهبود خدمات و تعامل در رفتار شهروندی خدمات‌گرا، زیرا احتمالاً متعهد به شرکت هستند. بر اساس یافته‌ها، پیامدها برای پزشکان مهمان‌نوازی و محققان از نظر مارک تجاری داخلی با کارمندان خط مقدم بحث شده است.

ستیانی و آنتونیوس[3] (۲۰۲۰) پژوهشی را با عنوان مشاغل کار بعنوان یک واسطه برند شخصی و اصل رشد برای رفتار شهروندی سازمانی انجام دادند. این مطالعه با هدف بررسی و تجزیه و تحلیل مشارکت کاری به عنوان واسطه ای از برند شخصی معتبر و ذهنیت رشد در رفتار شهروندی سازمانی در اندونزی است. این مطالعه با استفاده از رویکرد کمی با مدل معادلات ساختاری با استفاده از Lisrel ۸.۷۲ با استفاده از غیر احتمال (نمونه‌گیری هدفمند) که در آن معیارهای کارمند به عنوان کارمند دولت و کتابدار، بنابراین نمونه شماره‌گذاری شده است، ۲۳۸ پاسخدهنده. یافته‌ها نشان داد که تأثیر مثبت و معناداری وجود دارد: ۱) مشارکت کاری بر رفتار شهروندی سازمانی، ۲) مارک شخصی معتبر در مشاغل کاری، ۳) ذهنیت رشد در تعامل کاری، ۴) مارک شخصی معتبر بر رفتار شهروندی سازمانی با مشارکت کاری به عنوان یک واسطه، و ۵) ذهنیت رشد در مورد رفتار شهروندی سازمانی با مشارکت کاری به عنوان واسطه.

دچا[4] (۲۰۱۹) پژوهشی را با عنوان برند داخلی و نتایج برند کارکنان: آیا تفاوت نسلی و تصدی سازمانی مهم است؟ انجام دادند. این تحقیق برای جمع‌آوری داده‌ها از فروشندگان شاغل در صنعت سیمان و مصالح ساختمانی از روش پیمایشی و یک پرسشنامه ساخت یافته استفاده کرده است. روابط فرضیه‌ای با استفاده از تحلیل عاملی تأییدی، مدلسازی معادلات ساختاری، رگرسیون سلسله مراتبی و یک روش بوت استرپینگ مورد آزمایش و تحلیل قرار گرفت. یافته‌ها نشان داد شناسایی برند تا حدی واسطه ارتباط بین مارک تجاری داخلی و رفتار شهروندی برند است و به طور کامل میان برند داخلی و وفاداری به برند واسطه است. همچنین، تأثیرات مارک تجاری داخلی در شناسایی برند در گروه‌های نسلی و کارمندان با سابقه متفاوت متفاوت است.

1. Shulga
2. Seongseop
3. Setiani & Antonius
4. Decha

پیلر[1] (۲۰۱۸) پژوهشی را با عنوان برداشت کارمندان از برند، تعهد برند و رفتار شهروندی برند: نگاهی دقیق به روابط بین ابعاد سازه انجام داد. با بررسی نمونه ای از ۷۹۰ کارمند از یک شرکت گردشگری آلمان، این مطالعه اهمیت بعد درک برند از رابطه را نشان می‌دهد، که منجر به رفتارهای مختلف، مطلوب و مرتبط با برند کارکنان می‌شود. کارمندان باید مسئولیت خود را در مورد درک برند و موفقیت بعدی درک کنند. ابعاد درک برند از اعتماد به نفس برند و دانش برند نیز به ترتیب برای تایید برند و رفتارهای انطباق با برند بسیار مهم است. در مقابل، بعد درک برند از اهمیت برند نقش جزئی دارد. سرانجام، تعهد برند برای بعد رفتار شهروندی برند از تأیید برند از اهمیت ویژهای برخوردار است.

روش شناسی

پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر عوامل مدل جایگاه‌یابی برند رشید بانک بر ارزش ویژه برند انجام شده و از نظر هدف، کاربردی–توسعه‌ای است. از نظر روش‌شناسی، پژوهش از نوع توصیفی–پیمایشی و به‌صورت میدانی اجرا شده است. در کنار مطالعات میدانی، برای تبیین مبانی نظری و چارچوب مفهومی، از منابع کتابخانه‌ای شامل کتب، مقالات علمی–پژوهشی، پایان‌نامه‌ها و گزارش‌های معتبر داخلی و خارجی استفاده شده است. جامعه آماری را کلیه مشتریان بانک رافدین عراق تشکیل می‌دهند که با توجه به گستردگی جامعه، حجم آن نامحدود در نظر گرفته شد. بر این اساس، با استفاده از فرمول کوکران برای جوامع نامحدود، حجم نمونه ۳۸۴ نفر تعیین گردید. نمونه‌گیری به روش تصادفی انجام شد تا امکان تعمیم‌پذیری نتایج افزایش یابد. گردآوری داده‌ها در این پژوهش به‌صورت پرسشنامه محقق ساخته استفاده شد. به‌منظور اطمینان از دقت ابزار اندازه‌گیری، روایی و پایایی پرسشنامه به‌طور نظام‌مند بررسی شد. روایی ابزار از طریق روایی محتوا و با استفاده از شاخص‌های نسبت روایی محتوا (CVR) و شاخص روایی محتوا (CVI) و همچنین تحلیل عاملی تأییدی مورد ارزیابی قرار گرفت. نتایج نشان داد تمامی گویه‌ها دارای مقادیر CVR بالاتر از مقدار بحرانی جدول لاوشه و مقادیر CVI بالاتر از حد قابل قبول بوده‌اند که بیانگر روایی مناسب ابزار است. پایایی پرسشنامه نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ و به کمک نرم‌افزار SPSS محاسبه شد که مقادیر به‌دست‌آمده حاکی از اعتمادپذیری قابل قبول ابزار اندازه‌گیری می‌باشد. در نهایت، برای تحلیل داده‌ها از آمار توصیفی و استنباطی و با بهره‌گیری از نرم‌افزارهای IBM SPSS STATISTICS (نسخه ۲۰) و SMART PLS استفاده شد.

یافته ها

با توجه به فراوانی مشاهده شده در اعضای نمونه، به شرح جدول ۱ میباشد.

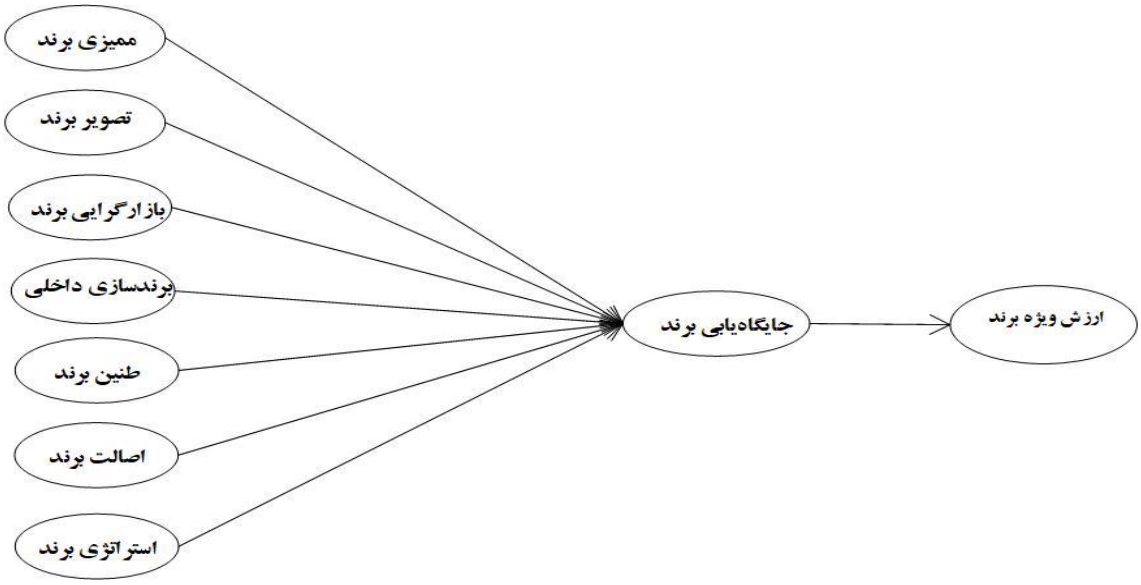
جدول ۱. ترکیب جمعیت شناختی اعضای نمونه

جنسیت		فراوانی	سن	فراوانی
معتبر	آقا	378	30-20	94
	خانم	152	40-31	205
	کل	530	50-41	181
			بالای ۵۱	50
			کل	328

نمودار بر اساس خط مرجع نشان می‌دهد که تعداد ۱۹ دسته یا متغیر مکنون برای دستهبندی سوالات پژوهش ایجاد شده است. نوع بررسی روایی سازه در سوالات ترکیبی متفاوت بوده که پس از تحلیل عاملی اکتشافی سوالات انعکاسی، در ادامه آورده شده است.

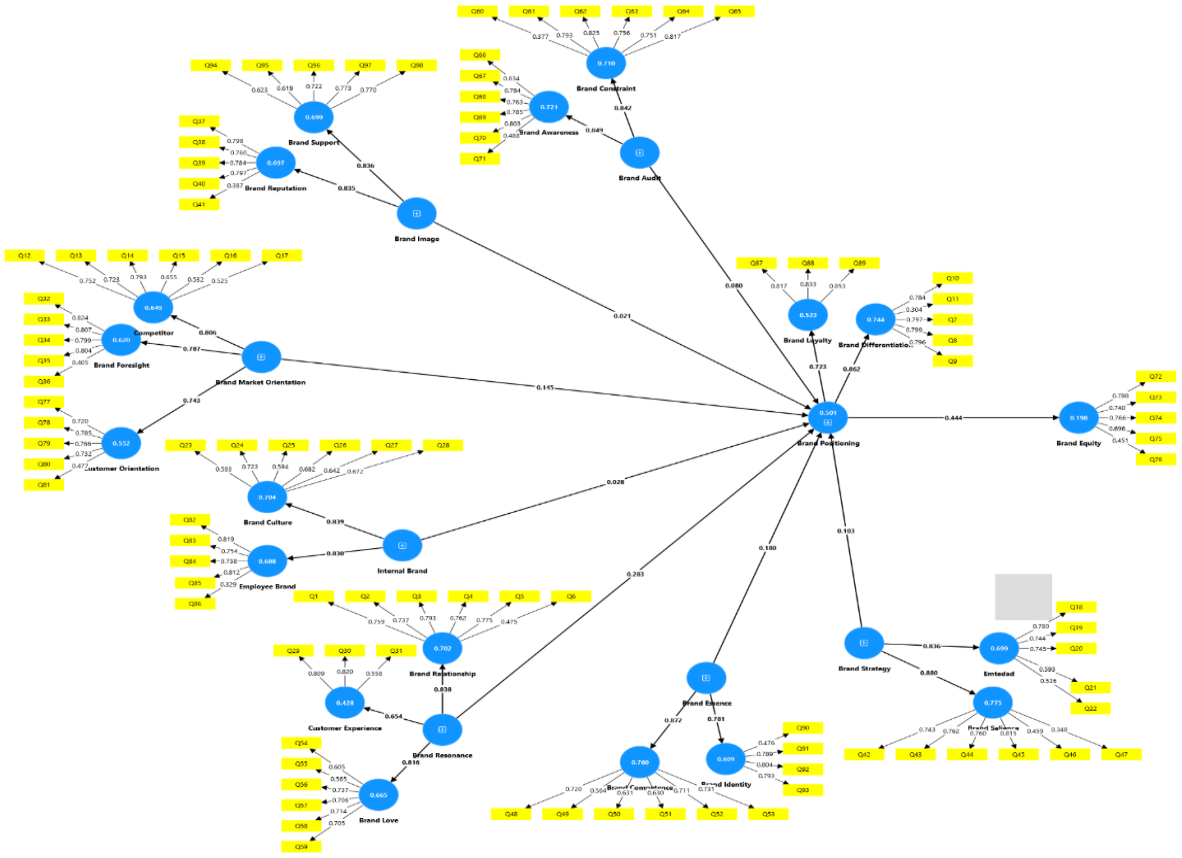
1. Peeler

شکل ۱. مدل نهایی پژوهش

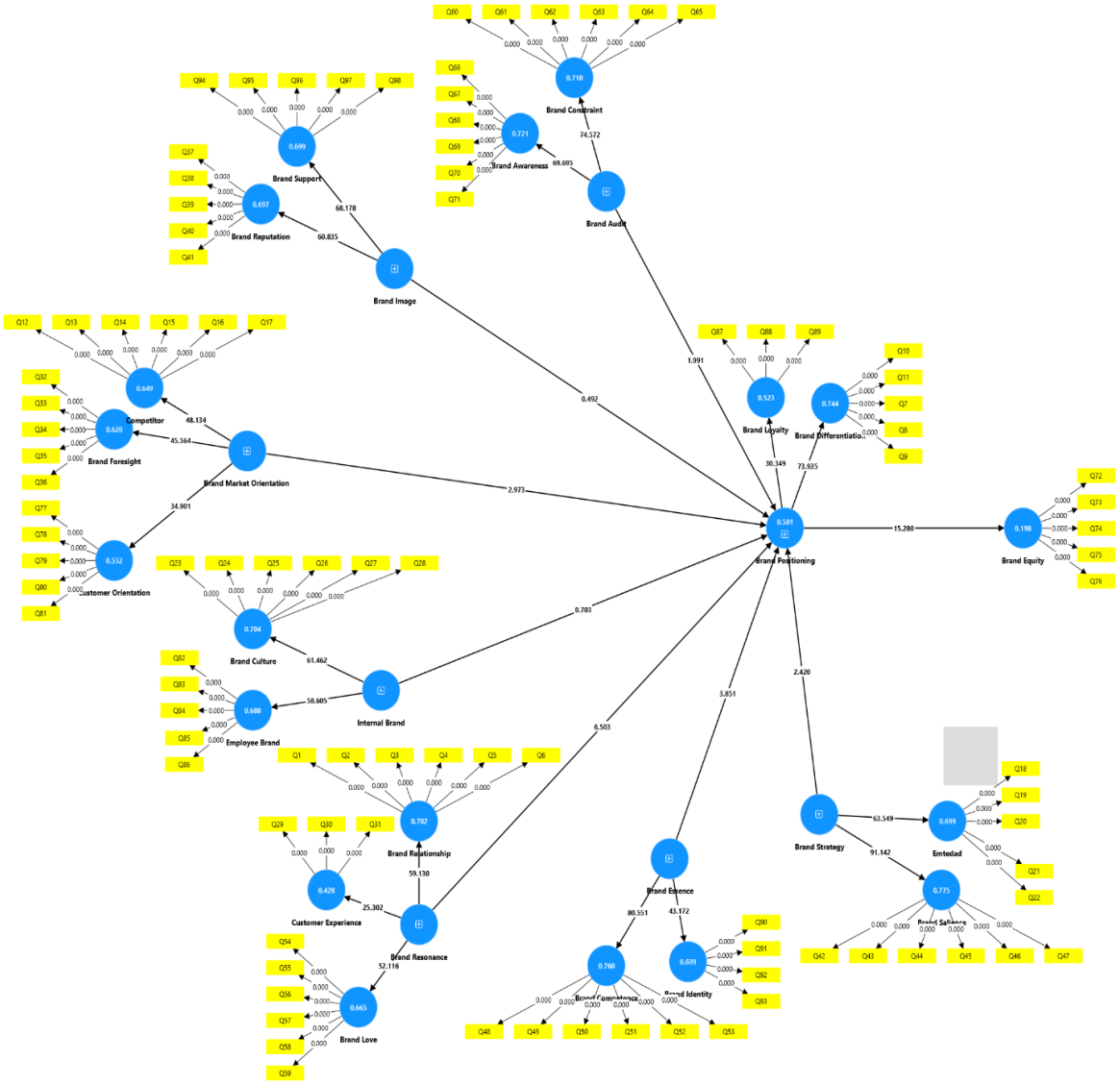


ابتدا مدل پژوهش در نرم افزار smart pls اجرا میکنیم و سپس به بررسی آزمونهای مدل بیرونی انعکاسی پرداخته می‌شود.

شکل ۲. مدل بیرونی انعکاسی اولیه در حالت تخمین ضرایب استاندارد



شکل ۳. مدل بیرونی انعکاسی اولیه در حالت معناداری ضرایب



آزمون آلفای کرونباخ قدیمی‌ترین آزمون سازگاری شاخصها در بین آزمونهای پایایی محسوب می‌شود. این آزمون به همبستگی درونی سوالات یک متغیر در خارج از مدل می‌پردازد. روش کار مطابق با نظر تننهاوس (۲۰۰۵) این است که همبستگی سوالات یک متغیر باید حداقل بالای ۰/۷ باشد.

جدول ۲. آزمون آلفای کرونباخ

متغیر	آلفای کرونباخ	CR
آگاهی از برند	0.863	0.902
صلاحیت برند	0.748	0.817
محدودیت جایگاه‌یابی برند	0.855	0.896
فرهنگ برند محور	0.730	0.794
تمایز برند	0.816	0.879
ارزش ویژه برند	0.783	0.859
آینده‌نگری برند	0.840	0.893
هویت برند	0.757	0.861

دل فریبی برند	0.782	0.859
وفاداری به بر ند	0.782	0.873
رابطه برند با مشتری	0.838	0.885
شهرت برند	0.808	0.874
برجستگی برند	0.815	0.878
حمایت برند	0.783	0.874
رقیب‌گرایی برند	0.805	0.872
تجربه مشتری	0.704	0.871
مشتری‌گرایی برند	0.771	0.853
برندسازی کارکنان	0.805	0.873
امتداد برند	0.796	0.880

تمامی مولفه‌های پژوهش دارای ضریب آلفای کرونباخ ۰/۷۰ و به بالا هستند و نشان از پایایی قابل قبول سوالات در هر دسته از متغیرها است.

روایی یا اعتبار مدل به معنای قبل از جمع‌آوری داده‌ها ابتدا در قالب روایی ظاهری و روایی محتوا بررسی می‌گردد. برای برقرای این نوع اعتبار مدل دو شرط اساسی وجود دارد. شرط اول پیرامون میانگین واریانس استخراجی است که در آن لازم است مقدار AVE بزرگتر از ۰/۵ باشد و شرط دوم مقایسه آن با پایایی مرکب است که مطابق با این شرط ضروری است که مقدار CR>AVE باشد.

جدول ۳. آزمونهای روایی همگرا

متغیر	CR	AVE
آگاهی از برند	0.902	0.647
صلاحیت برند	0.817	0.600
محدودیت جایگاه‌یابی برند	0.896	0.634
فرهنگ برند محور	0.794	0.563
تمایز برند	0.879	0.644
ارزش ویژه برند	0.859	0.604
آینده‌نگری برند	0.893	0.675
هویت برند	0.861	0.673
دل فریبی برند	0.859	0.604
وفاداری به بر ند	0.873	0.697
رابطه برند با مشتری	0.885	0.607
شهرت برند	0.874	0.635
برجستگی برند	0.878	0.643
حمایت برند	0.874	0.697
رقیب‌گرایی برند	0.872	0.630
تجربه مشتری	0.871	0.771
مشتری‌گرایی برند	0.853	0.593
برندسازی کارکنان	0.873	0.632
امتداد برند	0.880	0.711

همانگونه که در جدول فوق مشاهده می‌شود این دو شرط برآورده شده و شروط اول و دوم روایی همگرا برقرار است. و اکنون با توجه به جدول اول می‌توان ادعا نمود که بیرونی پژوهش دارای روایی همگرا میباشد. یعنی شاخصهای هر متغیر مکنون پژوهش با هم همگرایی و هم‌خطی دارد.

در جدول ۴ شدت و جهت تأثیر بر اساس ضریب مسیر یا β مشخص میگردد.

جدول ٤. آزمون معناداری و شدت و جهت فرضیات

شماره فرضیه	فرضیه‌ها	β	T value	P value	نتیجه
H1	**ممیزی برند بر جایگاه‌یابی برند**	0.086	2.133	0.033	تائید
H2	**اصالت برند بر جایگاه‌یابی برند**	0.188	4.075	0.000	تائید
H3	**تصویر برند بر جایگاه‌یابی برند**	0.030	0.692	0.489	رد
H4	**بازارگرایی برند بر جایگاه‌یابی برند**	0.145	3.010	0.003	تائید
H5	**جایگاه‌یابی برند بر ارزش ویژه برند**	0.398	12.551	0.000	تائید
H6	**طنین برند بر بر جایگاه‌یابی برند**	0.266	6.148	0.000	تائید
H7	**استراتژی برند بر جایگاه‌یابی برند**	0.107	2.635	0.008	تائید
H8	**برندسازی داخلی بر جایگاه‌یابی برند**	0.018	0.460	0.646	رد

فرضیه اول پژوهش مبنی بر تأثیر ممیزی برند بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.033, T Value= 2.133) در سطح اطمینان ۹۵ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار ضعیف را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. فرضیه دوم پژوهش مبنی بر تأثیر اصالت برند بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.000, T Value= 4.075) در سطح اطمینان ۹۹ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار پائین‌تر از متوسط را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. فرضیه سوم پژوهش مبنی بر تأثیر تصویر برند بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.489, T Value= 0.692) در سطح اطمینان ۹۵ درصد رد می‌شود. فرضیه چهارم پژوهش مبنی بر تأثیر بازارگرایی برند بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.003, T Value = 3.010) در سطح اطمینان ۹۵ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار ضعیف را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. فرضیه پنجم پژوهش مبنی بر تأثیر جایگاه‌یابی برند بر ارزش ویژه برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.398, T Value = 12.551) در سطح اطمینان ۹۹ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار بالاتر از متوسط را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. فرضیه ششم پژوهش مبنی بر تأثیر طنین برند بر بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.266, T Value = 6.148) در سطح اطمینان ۹۹ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار متوسط را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. فرضیه هفتم پژوهش مبنی بر تأثیر استراتژی برند بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0.107, T Value = 2.635) در سطح اطمینان ۹۵ درصد تائید می‌شود. شدت و جهت این رابطه با توجه به مقادیر چین (۲۰۱۰) مقدار ضعیف را نشان می‌دهد و این رابطه در جهت مثبت است. در نهایت فرضیه هفتم پژوهش مبنی بر تأثیر برندسازی داخلی بر جایگاه‌یابی برند با توجه به مقادیر (P Value= 0646, T Value= 0.460) در سطح اطمینان ۹۵ درصد رد می‌شود.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عوامل مختلف مدل جایگاه‌یابی برند رشید بانک تأثیرات متفاوتی بر جایگاه‌یابی برند و در نهایت ارزش ویژه برند دارند. نتایج آزمون فرضیه اول بیانگر تأثیر مثبت و معنادار ممیزی برند بر جایگاه‌یابی برند است. ممیزی برند به‌عنوان یک ابزار تشخیصی نظام‌مند، با ارزیابی عناصر درونی برند و ادراکات بیرونی ذی‌نفعان، زمینه شفاف‌سازی موقعیت رقابتی برند را فراهم می‌کند و به سازمان امکان می‌دهد استراتژی‌های جایگاه‌یابی خود را اصلاح و همسو با بازار هدف بازطراحی کند. با

این حال، یافته‌ها همسو با ادبیات پژوهش تأکید می‌کنند که اثربخشی ممیزی برند وابسته به کیفیت اجرا، جامعیت داده‌ها و آمادگی سازمان برای پذیرش تغییرات است و در صورت ضعف در این موارد، اثرگذاری آن می‌تواند محدود یا حتی خنثی شود.

فرضیه دوم پژوهش حاکی از تأثیر مثبت و معنادار اصالت برند بر جایگاه‌یابی برند است. اصالت برند از طریق تقویت اعتماد، وفاداری و ایجاد پیوندهای عاطفی پایدار، تمایز ادراکی برند را در بازار افزایش می‌دهد و نقش مهمی در تثبیت جایگاه برند ایفا می‌کند. با این حال، برخی شواهد نشان می‌دهند که اصالت برند در برخی زمینه‌ها بیشتر نقش یک «عامل بهداشتی» را دارد؛ بدین معنا که از تضعیف جایگاه برند جلوگیری می‌کند، اما الزاماً منجر به ارتقای فعال جایگاه فراتر از سطح انتظارات اولیه نمی‌شود. این موضوع بر زمینه‌محور بودن اثر اصالت برند تأکید دارد.

در مقابل، نتایج آزمون فرضیه سوم نشان داد که تصویر برند تأثیر معناداری بر جایگاه‌یابی برند ندارد. این یافته که با بخش عمده‌ای از ادبیات پیشین در تعارض است، می‌تواند ناشی از ویژگی‌های خاص صنعت بانکداری دولتی، اشباع بازار، همسانی ادراکات مشتریان یا نقش پررنگ‌تر سازه‌های دیگر مانند استراتژی برند و بازارگرایی باشد. این نتیجه نشان می‌دهد که در چنین زمینه‌هایی، تصویر برند به‌تنهایی قادر به ایجاد تمایز پایدار در جایگاه‌یابی نیست.

یافته‌های مربوط به فرضیه چهارم نشان‌دهنده تأثیر مثبت و معنادار بازارگرایی برند بر جایگاه‌یابی برند است. تمرکز بر مشتری، آگاهی از رقبا و هماهنگی بین‌بخشی، همسویی برند با نیازهای بازار را افزایش داده و منجر به جایگاه‌یابی شفاف‌تر و رقابتی‌تر می‌شود. با این حال، نتایج نشان می‌دهد که همه ابعاد بازارگرایی به یک اندازه اثرگذار نیستند و این رابطه می‌تواند تحت تأثیر شرایط صنعت و منابع سازمانی تعدیل شود.

نتایج فرضیه پنجم تأیید می‌کند که جایگاه‌یابی برند تأثیر مثبت و معناداری بر ارزش ویژه برند دارد؛ به‌گونه‌ای که جایگاه‌یابی مؤثر از طریق افزایش آگاهی، تداعی‌های مثبت، کیفیت درک‌شده و وفاداری، ارزش ویژه برند را تقویت می‌کند. همچنین، فرضیه ششم نشان داد که طنین برند با جایگاه‌یابی برند رابطه مثبت دارد، اگرچه از منظر نظری، طنین بیشتر به‌عنوان پیامد جایگاه‌یابی تلقی می‌شود تا پیش‌ران آن، که این یافته می‌تواند بیانگر یک رابطه تعاملی و بازخوردی میان این دو سازه باشد.

فرضیه هفتم نیز تأثیر مثبت و معنادار استراتژی برند بر جایگاه‌یابی برند را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که همسویی منابع داخلی با ادراکات بازار، نقش کلیدی در ایجاد تمایز رقابتی دارد. در نهایت، نتایج فرضیه هشتم حاکی از عدم تأثیر معنادار برندسازی داخلی بر جایگاه‌یابی برند است که می‌تواند ناشی از محدودیت‌های ساختاری، بوروکراتیک و اجرایی در بانک‌های دولتی باشد و بر ضرورت وجود متغیرهای واسطه‌ای مانند کیفیت خدمات و تحول دیجیتال تأکید دارد.

پیشنهادات کاربردی

بر اساس یافته‌های پژوهش و با رویکردی کاربردی متناسب با ماهیت بانک رشید و فضای رقابتی بانکداری، می‌توان مجموعه‌ای از پیشنهادات اجرایی و مدیریتی ارائه داد که مستقیماً به بهبود جایگاه‌یابی برند و تقویت ارزش ویژه برند منجر شود. نخست، با توجه به تأثیر مثبت و معنادار ممیزی برند بر جایگاه‌یابی، پیشنهاد می‌شود بانک رشید ممیزی برند را به‌عنوان یک فرآیند دوره‌ای و ساختارمند (نه مقطعی) در دستور کار قرار دهد. این ممیزی باید فراتر از ارزیابی‌های صوری بوده و شامل تحلیل عمیق ادراک مشتریان، بررسی شکاف میان هویت ادعاشده و تجربه واقعی مشتری، و تحلیل رقابتی بانک‌های دولتی و خصوصی رقیب باشد. نتایج ممیزی لازم است مستقیماً به تصمیمات استراتژیک بازاریابی و ارتباطات برند متصل شود تا از تبدیل آن به یک فعالیت صرفاً تشریفاتی جلوگیری گردد.

دوم، با توجه به نقش معنادار اصالت برند در تقویت جایگاه‌یابی، توصیه می‌شود بانک رشید بر بازنمایی صادقانه و منسجم ارزش‌های بنیادین خود تمرکز کند. این امر مستلزم پرهیز از وعده‌های اغراق‌آمیز تبلیغاتی و حرکت به سمت ارتباطاتی است که ریشه در عملکرد واقعی بانک، تاریخچه، مأموریت اجتماعی و مسئولیت‌پذیری آن دارد. با توجه به این‌که اصالت برند در برخی زمینه‌ها بیشتر

نقش پیشگیرانه دارد تا تهاجمی، حفظ حداقل سطح قابل قبول اصالت برای جلوگیری از تضعیف جایگاه برند ضروری است، اما برای ارتقای فعال جایگاه، باید با سایر عوامل مانند استراتژی برند و بازارگرایی ترکیب شود.

سوم، عدم معناداری تصویر برند در جایگاه‌یابی نشان می‌دهد که بانک رشید نباید صرفاً به بهبود تصویر ذهنی کلی بسنده کند، بلکه لازم است بر تمایزهای مشخص، ملموس و قابل درک برای مشتریان تمرکز نماید. در بازارهای اشباع‌شده بانکداری، تصویر برند بدون پشتوانه استراتژیک، به‌تنهایی قدرت جابه‌جایی جایگاه برند را ندارد. بنابراین، پیشنهاد می‌شود تصویر برند به‌عنوان خروجی استراتژی جایگاه‌یابی تلقی شود، نه نقطه شروع آن.

چهارم، با توجه به تأیید تأثیر بازارگرایی برند، تقویت سازوکارهای گوش‌دادن به صدای مشتری، تحلیل داده‌های رفتاری، و افزایش هماهنگی بین واحدهای بازاریابی، فناوری اطلاعات و عملیات بانکی ضروری است. با این حال، تأکید بیش از حد بر رقبا بدون توجه به نیازهای واقعی مشتریان می‌تواند بازدهی محدودی داشته باشد؛ ازاین‌رو تمرکز اصلی باید بر مشتری‌گرایی و پاسخ‌گویی هوشمند به تغییرات بازار باشد.

پنجم، از آنجا که جایگاه‌یابی برند تأثیر مستقیم و معناداری بر ارزش ویژه برند دارد، توصیه می‌شود جایگاه‌یابی به‌عنوان یک متغیر راهبردی در سطح مدیریت عالی بانک تعریف شود. هرگونه تغییر در خدمات، نوآوری دیجیتال یا ارتباطات بازاریابی باید از فیلتر جایگاه‌یابی عبور کند تا انسجام برند حفظ شود. همچنین، با توجه به یافته‌های مربوط به استراتژی برند، تدوین و اجرای یک استراتژی برند یکپارچه که منابع داخلی، بازارگرایی و اصالت برند را همسو سازد، برای دستیابی به مزیت رقابتی پایدار ضروری است.

در نهایت، عدم معناداری برندسازی داخلی نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری صرف در آموزش یا ارتباطات داخلی بدون وجود زیرساخت‌های اجرایی، کیفیت خدمات و تحول دیجیتال، به بهبود جایگاه‌یابی منجر نخواهد شد. بنابراین پیشنهاد می‌شود برندسازی داخلی به‌صورت غیرمستقیم و از طریق بهبود تجربه خدمت، توانمندسازی کارکنان خط مقدم و دیجیتالی‌سازی فرآیندها تقویت شود تا اثر آن به‌تدریج در ادراک بیرونی مشتریان و جایگاه برند نمایان گردد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل کیفی و نگارش اولیه مقاله.

نویسنده دوم: نظارت علمی، تحلیل نهایی، ویرایش مقاله و پاسخگویی به داوری‌ها

نویسنده سوم: کمک در طراحی روش‌شناسی و کدگذاری داده‌ها

نویسنده چهارم: مشاوره در بخش‌های نظری و ویرایش نهایی متن

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Ajmal, M. M., Jan, A., Khan, M., Hussain, M., & Salameh, A. A. (2024). Exploring the barriers and motivators of value co-creation through a theoretical lens of service-dominant logic. *Journal of Business & Industrial Marketing*, 39(6), 1174–1191.

Ashrafi, D. M., & Akhter, M. (2025). The green Fintech paradox: Understanding the dynamics of green brand positioning and user decision-making in the digital financial landscape. *Journal of Modelling in Management*, 20(2), 348–389. https://doi.org/10.1108/JM2-12-2023-0294

Boziv, B., Siebert, S., & Martin, G. (2020). A grounded theory study of factors and conditions associated with customer trust recovery in a retailer. *Journal of Business Research*, 109, 440–448.

Brandão, A., Sousa, J. C. C., & Rodrigues, C. (2020). A dynamic approach to brand portfolio audit and brand architecture strategy. *European Business Review*, 32(2), 181–210. https://doi.org/10.1108/EBR-12-2018-0206

Casidy, R., & Lie, D. S. (2023). The effects of B2B sustainable brand positioning on relationship outcomes. *Industrial Marketing Management*, 109, 245–256.

Chan, Y. F. (2025). Green brand positioning and consumer purchase intention: The dual mediating roles of self-image and functional congruence. *Sustainability*, 17(14), 6451.

Cheng, L. K., & Toung, C. L. (2024). Effects of interaction between brand positioning and chatbot conversational style on perceived fit and brand attitudes. *Psychology & Marketing*, 41(6), 1383–1395.

Cornejo-Araya, C. A., & Kronborg, L. (2021). Inspirational teachers' model: A constructivist grounded theory study in gifted education. *Journal for the Education of the Gifted*, 44(3), 300–326.

De Faria, A. C. P., Ferreira, F. A., Dias, P. J., & Cipi, A. (2020). A constructivist model of bank branch front-office employee evaluation: An FCM-SD-based approach. *Technological and Economic Development of Economy*, 26(1), 213–239.

Dehghani Kahnouye, A., Seifallahi, N., Bashkoh Ajirlou, M., & Zarei, Q. (2025). Clarifying the role of dimensions of versatile channel characteristics in relation to customer engagement with the brand and co creation of brand value with regard to the moderating role of brand reputation. *Business Management*, 17(2), 359–388. https://doi.org/10.22059/jibm.2024.376332.4782

Elhaei Sahar, M., Hejazi, R., & Moltafet, H. (2020). Stock price momentum modeling: A grounded theory approach. *Advances in Mathematical Finance and Applications*, 2(2), 167–180.

Garmsiri, M., Farahani, A. K., & Amirnezhad, G. (2022). Implementation of banking services marketing model based on content analysis method and grounded theory in Bank Saderat Iran. *Journal of Money and Economy*, 17(4), 457–484.

Hanafizadeh, P., & Marjaie, S. (2021). Exploring banking business model types: A cognitive view. Digital Business, 1(2), 100012.

Hamidzadeh Arbabi, A., Seifallahi, N., Zarei, Q., & Bashkoh Ajirlou, M. (2025). Designing the digital reputation model of tourism destination brands using the grounded theory method. *Journal of Tourism Management Studies*, 20(70), 1–50. https://doi.org/10.22054/tms.2024.82617.2996

Hamidzadeh Arbabi, A., Seifallahi, N., Zarei, Q., & Bashkoh Ajirlou, M. (2025). Designing a model of digital brand reputation in the banking industry. *Business Management Studies*, 17(40), 1–21. https://doi.org/10.22034/jbar.2025.21781.4447

Hong, R., Zhang, Z., Zhang, C., & Hu, Z. (2023). Is brand globalness compatible with brand country-of-origin? An investigation of hybrid brand positioning strategies for emerging market brands. *International Marketing Review*, 40(1), 49–79.

Hosseini, S. E., Sadeghi, T., Hosseinzadeh, A., & Zirak, M. (2020). An optimal model of banking services with the customer experience approach based on grounded theory. *International Journal of Nonlinear Analysis and Applications*, 11(Special Issue), 159–168.

Howell Smith, M. C., Babchuk, W. A., Stevens, J., Garrett, A. L., Wang, S. C., & Guetterman, T. C. (2020). Modeling the use of mixed methods grounded theory: Developing scales for a new measurement model. *Journal of Mixed Methods Research*, 14(2), 184–206.

Husain, R., Paul, J., & Koles, B. (2022). The role of brand experience, brand resonance and brand trust in luxury consumption. *Journal of Retailing and Consumer Services*, 66, 102895. https://doi.org/10.1016/j.jretconser.2021.102895

Krissanya, N., Sholikhah, S., Berutu, M. B., & Sari, D. A. P. (2023). Exploring the role of green brand positioning in determining green product purchase intention. *International Journal of Applied Economics, Finance and Accounting*, 15(2), 88–95.

Seifallahi, N. (2024). Analysis of the effect of social capital on brand performance with the mediating role of employees' brand citizenship behavior. *Public Management Research*, 17(66), 91–112. https://doi.org/10.22111/jmr.2024.46092.6033

Seifallahi, N. (2024). Analysis of the effect of improving the business environment on rural entrepreneurship with the mediating role of marketing ability (Case study: Rural cooperative companies of Ardabil province). *Entrepreneurship Studies and Sustainable Agricultural Development*, 11(1), 143–156. https://doi.org/10.22069/jead.2023.21613.1746

Seifallahi, N., & Ebrahimi Kharajo, V. (2021). Examining the moderating role of knowledge management in the relationship between intellectual capital and brand competitive advantage: Focusing on the mediating role of brand value (Research sample: Ardabil hotels). *Strategic Management of Organizational Knowledg*e, 4(4), 151–182. https://doi.org/10.47176/smok.2021.1378

Semenova, O. V. (2023). The importance of brand positioning and current methods of brand promotion of an organization. Vestnik of Samara University. *Economics and Management*, 14(2), 155–163.

Sultan, A. (2020). Identifying brand touchpoints to increase switching costs in the banking industry. *International Journal of Bank Marketing*, 38(3), 718–736.

Zhang, J. X., Cheng, J. W., Philbin, S. P., Ballesteros-Perez, P., Skitmore, M., & Wang, G. (2023). Influencing factors of urban innovation and development: A grounded theory analysis. *Environment, Development and Sustainability*, 25(3), 2079–2104.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Homepage: //https: /api.lu.ac.ir

Designing a content marketing model with the aim of branding in the construction industry

Sadegh Naseri [1], Farshid Namamian *[2], Seyyd Reza Hassani [3]

1. PhD student, Department of Business Administration, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran, Email: **Sadegh.naseri@iau.ac.ir**

*2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Business Administration, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran, Email: **f.namamian@iau.ac.ir**

3. Assistant Professor, Department of Business Administration, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran, Email: **Sr.hasani@iau.ac.ir**

Article Info

Article type:
Research Article

Article History:
Received 9 September 2025
Received in revised form 6 December 2025
Accepted 16 December 2025
Available online 22 December 2025

Keywords:
Content Marketing Model, Branding, Construction Industry, Structural Modeling, Branding

ABSTRACT

Research Objective: The primary objective of this research is to design a content marketing model for branding in the construction industry. This study seeks to identify and explain the dimensions, components, and the relationships between them to create a comprehensive and practical model that can assist companies active in this industry in strengthening their brand through content strategies**.**

Research Method: In terms of purpose, this research is applied, and in terms of data collection method, it is descriptive. It has been specifically conducted using a mixed-method (qualitative-quantitative) approach. The data collection methods are as follows: - Library studies and content analysis of reputable articles to extract the theoretical foundations and research background. - A Delphi panel to achieve expert consensus and validate the findings from the content analysis. - Interpretive Structural Modeling (ISM) and MICMAC matrix for leveling and drawing the final model.

The statistical population of the research consisted of the top content marketing companies in the country. Using purposive sampling, 11 managers from these companies were selected as experts**.**

Findings: 1. In the qualitative part, through content analysis, the key dimensions and components of content marketing for branding in the construction industry were identified. 2. Using the Delphi panel, these dimensions and components were confirmed and refined by the experts. 3. In the quantitative part, by applying Interpretive Structural Modeling (ISM), the relationships between the components were specified and leveled. Furthermore, using the MICMAC matrix, the influence and dependence power of each component were analyzed.

Conclusion: Finally, the final content marketing model for branding in the construction industry was designed, illustrating the interaction and sequence of components at different levels. This model can serve as a guide for construction companies in planning and effectively implementing content marketing strategies and strengthening their brand.

Cite this article: Naseri, S., Namamian, F., Hassani, S. (1404). Designing a content marketing model with the aim of branding in the construction industry, *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (8), 1-24.
http//doi.org/10.22034/api.2026.2077539.1551

© The Author(s).
Publisher: University of Lorestan.
DOI: http//doi.org/ 10.22034/api.2025.731667

Introduction

This study addresses the critical need for effective branding and modern marketing strategies in the construction industry. In a highly competitive market, branding is no longer optional but a fundamental requirement for establishing trust, differentiation, and long-term success. The evolution of digital tools, particularly content marketing, presents a significant opportunity for construction companies to build their brand, yet a clear model for its implementation is lacking..

Research Questions

1. What are the dimensions of content marketing for branding in the construction industry?
2. What is the priority ranking of these dimensions?
3. What is the structural model of content marketing for branding in the construction industry?

Literature Review

The review establishes the importance of branding in construction for creating trust, competitive advantage, and financial value. It highlights the shift from traditional marketing to digital strategies, emphasizing content marketing as a key approach for attracting and engaging a defined audience by creating and distributing valuable, relevant content. The literature identifies a gap in integrating content marketing strategies specifically for branding within the construction sector.

Methodology

This qualitative, applied-exploratory research utilized a multi-method approach. Data was collected through a literature review, content analysis of valid articles (2020-2025), and semi-structured interviews with experts from top content-producing companies in the Iranian construction industry. The Delphi technique was used to reach a consensus on identified factors, the Analytic Hierarchy Process (AHP) was applied for weighting and prioritization, and Interpretive Structural Modeling (ISM) was used to design and validate the final model.

Results

The analysis identified 47 sub-criteria categorized into nine main dimensions of content marketing for construction branding. The prioritized dimensions are:

1. Innovation in content marketing approaches and formats.
2. Goals and Key Performance Indicators (KPIs).
3. Strategic integration of content with overall brand objectives.
4. Customer-oriented interaction and communication.
5. Organizational capabilities and processes.
6. Content credibility and alignment with brand identity.
7. Cultivating brand culture and values.
8. Optimizing content distribution and accessibility.
9. Technological infrastructure and tools.

The ISM analysis resulted in a four-level structural model, positioning "Cultivating Brand Culture" as the final dependent goal, driven by strategic and operational levels involving customer interaction, innovation, and organizational capabilities.

.Conclusion

The study concludes that a systematic, multi-dimensional model is essential for successful brand-building through content marketing in the construction industry. The proposed model integrates strategic goals with practical execution, emphasizing the need for innovative content,

customer engagement, and strong organizational and technological infrastructure. This framework provides a clear roadmap for construction companies to enhance their brand credibility, trust, and market position effectively.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
Homepage: //https: /api.lu.ac.ir

طراحی الگوی بازاریابی محتوی با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

صادق ناصری[۱]، فرشید نمامیان*[۲]، سید رضا حسنی[۳]

[۱] دانشجوی دوره دکتری،گروه مدیریت بازرگانی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی،کرمانشاه ،ایران،ایمیل: Sadegh.naseri@iau.ac.ir

[۲] *استادیار،گروه مدیریت بازرگانی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی،کرمانشاه،ایران، ایمیل: f.namamian@iau.ac.ir

[۳] استادیار،گروه مدیریت بازرگانی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی،کرمانشاه، ایران، ایمیل:Sr.hasani@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵
تاریخ انتشار: ۰۱ /۱۴۰۴/۱۰

کلیدواژه‌ها:
مدل بازاریابی محتوا، برندسازی، صنعت ساختمان، مدلسازی ساختاری، مارک دار کردن

چکیده

هدف پژوهش :هدف اصلی این پژوهش، طراحی مدل بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان است. این پژوهش در پی شناسایی و تبیین ابعاد، مؤلفه‌ها و روابط بین آن‌ها برای ایجاد یک مدل جامع و کاربردی است که بتواند به شرکت‌های فعال در این صنعت برای تقویت برند از طریق استراتژی‌های محتوایی کمک کند.

روش پژوهش :این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش گردآوری داده‌ها، توصیفی است و به‌طور مشخص به روش ترکیبی (کیفی-کمی) انجام شده است. روش‌های گردآوری اطلاعات به شرح زیر است:

- مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای مقالات معتبر برای استخراج مبانی نظری و پیشینه پژوهش.
- پانل دلفی برای اجماع‌نظر خبرگان و اطمینان از یافته‌های حاصل از تحلیل محتوا.
- مدلسازی ساختاری تفسیری (ISM) و ماتریس MICMAC برای سطح‌بندی و ترسیم مدل نهایی.

جامعه آماری پژوهش را شرکت‌های برتر تولید محتوای بازاریابی کشور تشکیل داده و با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند، تعداد ۱۱ مدیر از این شرکت‌ها به عنوان خبرگان انتخاب شدند.

یافته‌ها : ۱- در بخش کیفی، از طریق تحلیل محتوا، ابعاد و مؤلفه‌های کلیدی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان شناسایی شد.۲- با استفاده از پانل دلفی، این ابعاد و مؤلفه‌ها مورد تأیید و اصلاح خبرگان قرار گرفت.۳- در بخش کمی، با به‌کارگیری مدلسازی ساختاری تفسیری، روابط بین مؤلفه‌ها مشخص و سطح‌بندی شد. همچنین با استفاده از ماتریس MICMAC، قدرت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر یک از مؤلفه‌ها تحلیل گردید.

نتیجه‌گیری :در نهایت، مدل نهایی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان طراحی شد که نشان‌دهنده تعامل و توالی مؤلفه‌ها در سطوح مختلف است. این مدل می‌تواند به عنوان راهنمایی برای شرکت‌های ساختمانی جهت برنامه‌ریزی و اجرای اثربخش استراتژی‌های بازاریابی محتوا و تقویت برند مورد استفاده قرار گیرد.

استناد: ناصری، صادق.، نمامیان، فرشید.، حسنی، سیدرضا. (۱۴۰۴). طراحی الگوی بازاریابی محتوی با هدف برندسازی در صنعت ساختمان، *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، ۴ (۸)، ۱-۲۴ . http//doi.org/10.22034/api.2026.2077539.1551

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

مقدمه

برندینگ در حقیقت فرصتی را ایجاد می‌کند تا شرکت‌ها بتوانند تجربیات خود را با عموم مردم در میان بگذارند و مشتریان بالقوه مجموعه خود را پیدا کنند. امروزه اصطلاح "برندسازی" به گونه‌ای تکامل یافته است که بسیار مهم‌تر از عوامل دیگری برای معرفی شرکت‌ها و مجموعه‌های مختلف استفاده می‌شود. در حقیقت برندسازی تنها اولین قدم برای اطمینان از گام برداشتن در صنعت ساخت و ساز با اصالت و با کیفیت است (انجوشا،۲۰۲۴). امروزه با گسترش تکنولوژی و ابزارهای اجتماعی راه‌های مختلفی برای تبلیغ یک تجارت ساختمانی وجود دارد. ارتباط با مشتریان از طریق رسانه‌های اجتماعی تا سرمایه گذاری در تبلیغات رادیویی یا حمایت از تیم‌های ورزشی محلی و مؤسسات خیریه می‌تواند شرکت را به عموم مردم معرفی کند. رقابت شدید در حوزه صنعت ساختمانی به گونه‌ای است که شرکت‌ها برای فعالیت بهتر در این حوزه نیاز به یک استراتژی بازاریابی و برندینگ قوی دارند (یوسف و ماینا،۲۰۲۴). صنعت ساختمان شامل هزاران موقعیت‌های شغلی است که همگی به هم وابسته‌اند و سبب به حرکت درآمدن چرخ اقتصاد دیگری می‌شوند. برخی از ساختمان سازها با استفاده از مصالح بی‌کیفیت و ارزان و عدم رعایت اصول مهندسی به احداث بناهای بزرگ می‌پردازند که در نهایت چیزی به جز عدم فروش ساختمان‌ها و ورشکستگی و بدنامی عایدشان نمی‌شود. برندسازی زمانی حاصل می‌شود که کاربران به شرکت اعتماد کنند. صنعت‌گران ساختمان متعهد می‌شوند که از بهترین عناصر در ساخت پروژه‌های خود استفاده کنند. این مسئله اگر به درستی انجام شود تا جایی پیش می‌رود که افراد هنگام خرید ساختمان‌ها حتی به صورت حضوری برای دیدن آن اقدام نمی‌کنند و تنها با اعتماد به نام و نشان سازندگان ساختمان، آن را خریداری می‌کنند (حسنی آزاد و ثابت،۱۴۰۰).

برندینگ و مارک‌دار کردن ساختمان‌ها نه تنها به نفع صاحبان پروژه است بلکه کسب و کارهای دیگر این حوزه نیز از آن نفع می‌برند. برندسازی اعتبار و آوازه‌ای است که مکان و زمان نمی‌تواند آن را محدود کند. زمانی که برندینگ در صنعت ساختمان حاصل شود، عرصه کاری کارفرمایان آن گسترش می‌یابد. هر چند پروسه برندینگ کمی زمان‌بر و نیازمند تلاش‌ها و تبلیغات بسیاری است اما تأثیر آن دائمی است (کرمعلی و همکاران،۱۳۹۹). در حال حاضر سیستم بازاریابی و فروش واحدهای ساختمانی همچنان توسط همان بنگاه‌های معاملات ملکی که به‌صورت سنتی کار می‌کرده‌اند، انجام می‌شود. اما آن ساختار سنتی دیگر نمی‌تواند برای فروش این کالا در این زمانه درست عمل کند. فروش در حال حاضر باید حرفه‌ای‌تر و امروزی‌تر باشد و نیاز به دانش و علم بازاریابی و فروش دارد. بازیگران این صنعت در حوزه بازاریابی و فروش بسیار محدود هستند و عمدتاً از روش‌های مدرن و کارآمدی استفاده نمی‌کنند، در واقع همان معاملات ملکی است که در ابعاد بزرگ‌تری کار می‌کند (سان و همکاران،۲۰۲۳). بحث بازاریابی و برندینگ صنعت ساختمان فراتر و پیش‌تر از آن شیوه‌های سنتی و قدیمی معنا پیدا کرده است. دست اندرکاران در زمینه صنعت ساختمان، در بحث برندینگ ساختمان هنوز به یکسری تئوری‌ها و دیدگاه‌های خاص و ویژه این حوزه نرسیده‌اند. مثلاً اینکه شخصیت‌های حقیقی و آرشیتکت باید برند شود؟ پروژه برند شود؟ یا شرکت‌های سازنده برند شوند؟ علت هم این است که حجم بالایی از نقدینگی در این حوزه جابه‌جا می‌شود و آن نگرانی‌های سنتی از اینکه ثروت افراد مشخص شود و به چشم بیاید و باید مالیات پرداخت شود، باعث می‌شود افراد و شرکت‌های فعال در این حوزه اشتیاق کمتری برای برند شدن از خودشان نشان دهند (حقیقی نسب و همکاران،۱۳۹۵).

برندسازی می‌تواند به شکل‌های مختلفی انجام شود. می‌توان یک شخصیت حقوقی برند داشت که در ذیلش یک شخصیت حقیقی برند وجود دارد و هر کدام از پروژه‌ها هم زیربرندهایش هستند و به نوعی، مدل‌های برندینگ مختلفی را می‌توان اجرا کرد. در دنیا و در این صنعت هم هر سه نوع برندینگ انجام شده است. هم برندهای شخصی در دنیا بسیار رشد کرده و هم برندهای سازمانی و شرکتی و هم برندهای مکان در قالب نام پروژه‌ها شکل گرفته است (داتا و همکاران،۲۰۲۳). ساختمانی که قواعد برندسازی را رعایت کرده و برند شده، در مقایسه با ساختمانی مشابه ولی فاقد برند در یک منطقه، می‌تواند ارزش بیشتر و قیمت بالاتری داشته باشد. بنابراین در قیمت‌گذاری برتری ایجاد می‌کند. چون در کشور ما هنوز قیمت‌گذاری وابستگی زیادی به خیابان و منطقه آن ساختمان دارد. اما برندسازی، این معادله را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در عین حال سیستم فروش را تسهیل می‌کند و قدرت چانه‌زنی نیروهای فروش افزایش می‌یابد (آسیاماه و همکاران،۲۰۲۳). شرکت‌های ساختمان سازی باید به این امر مهم توجه کنند که اگر می‌خواهند فروش داشته باشند، باید مثل شرکت‌های تولیدی و خدماتی دیگر واحد CRM و خدمات مشتریان و بانک اطلاعات،

مدیر برند و تحقیقات بازار و بخش بازاریابی داشته باشند. نه‌فقط برای این پروژه‌هایی که الان دارند کار می‌کنند، بلکه در قالب شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی این بخش‌ها را ایجاد کنند و به مجموعه پروژه‌ها خوراک لازم برای حرکت درست در بازار بدهند. آنجاست که بودجه‌های تبلیغاتی جاهای مناسب و مؤثر هزینه خواهد شد و فرآیند فروش متناسب با شرایط روز تسهیل می‌شود (حسنی آزاد و ثابت،۱۴۰۰).

مسکن که یکی از مسائل مهم اقتصاد کشور است، درحال حاضر، به دلیل نداشتن ساختار نهادی و نبود سیاست گذاری مناسب رکودی طولانی را تجربه می‌کند؛ از این رو، می‌توان با سیاست گذاری و ایجاد ساختار مناسب در این حوزه چرخ این صنعت را احیا کرد. توسعه مدیریت برند می‌تواند راه حلی مناسب در این زمینه و تضمینی برای شکوفایی صنعت ساختمان باشد؛ به عبارت دیگر، مدیریت برند می‌تواند علاوه بر جلب نظر مصرف کنندگان، حس وفاداری مخاطب را در پی داشته باشد که تکرار خرید و پیشنهاد برند به دیگران از طرف مشتری وفادار از نتایج آن می‌باشد. در سال‌های اخیر برند سازی در صنعت ساختمان خود را به صورت مهمترین اجزای توسعه پایدار نمایان نموده و این امر موجب تقاضای بالا در این صنعت شده است. این امر سبب شد، سودجویان کیفیت ساختمان‌ها را پایین آورده و از مصالح کم کیفیت یا گاهی اوقات بی کیفیت استفاده کنند. حتی در طراحی داخلی و خارجی نیز از طرح‌های بی کیفیت و تکراری استفاده کنند و خلاقیتی نشان نمی‌دادند تا با ساختمان‌های کنار خود یک ترکیب رنگی مناسب طراحی کنند. استفاده از نقشه‌های کپی برداری شده، طرح‌های تکراری در سطح شهر، عدم توجه به ساختمان‌های کناری در طراحی و .... نشان دهنده‌ی این امر مهم است. این رشد چشمگیر به دلیل رشد تقاضای مسکن با بالا رفتن جمعیت در شهرهای بزرگ کشور است و فرهنگی بد در سازنده‌ها شکل گرفت. اما بعد از گذشت چند سال ذائقه متقاضیان تغییر کرده و مردم به سمت ساختمان‌هایی رفتند، که کیفیت بیشتر، طراحی نوین و جدید داشتند و تغییر در این روند به صورت روز افزون به چشم می‌خورد. این رویکرد جدید هر چند غیر ممکن است اما ضروری و لازم بود، چشم پوشی از سود ساختمان‌های کم کیفیت برای سازنده‌ها خیلی سخت بود و برای خریداران کیفیت ساختمان اهمیتی نداشت. اما تغییر ذائقه باعث شد که سازنده‌ها به این امر پی ببرند که موفقیت آینده آنها در گرو ساخت سازه‌های با کیفیت با متریال و طراحی مناسب، خلق و ایجاد ارزش در رضایت برای خریداران است. این ساختمان‌ها با کیفیت بالا می‌توانند، به صورت رزومه‌ای برای آینده سازندگان نمایان شوند.

از طرفی یکی از دیدگاه‌های جدید که در مسیر تحول بازاریابی بسیار به چشم آمده است بازاریابی محتوی است، این رویکرد یکی از راهبردهای جدید بازاریابی در توسعه کسب‌وکار است که بر تولید و توزیع محتوای ارزشمند، مرتبط و سازگار با اهداف برندها متمرکز شده‌است (پورعلی و جعفری حجین،۱۳۹۸). بازاریابی محتوی به دنبال جذب، حفظ و تعامل با مخاطبانی است که به وضوح تعریف و شناخته شده هستند و مخاطبان هدف شما به حساب می‌آیند (ترابی و نجفی،۱۴۰۰). مبنای طرح این تفکر استفاده از رسانه‌های اجتماعی و حضور سازمانها و برنامه‌های بازاریابی آنها در فضای بی مرز و بی واسطه فضای مجازی است (ناصری و همکاران،۱۴۰۲). منظور از بازاریابی مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی، فرایند جلب توجه آحاد مردم به یک فرد خاص، یک موضوع خاص و یا یک برند خاص است. اقدامات بازاریابی مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی، معمولاً بر دو محور تمرکز دارند:

(۱) تولید محتوی که بتواند نظر مخاطبان رسانه‌های اجتماعی را جلب نماید.

(۲) تولید محتوی که علاوه بر جلب نظر، مخاطبان را جهت به اشتراک‌گذاری آن برانگیزاند (لندرانی اصفهانی و طاهری،۱۳۹۹).

یکی از رموز مهم این سبک از بازاریابی، اعتمادی است که افراد حاضر در شبکه‌های اجتماعی به یکدیگر دارند و این موضوع باعث می‌شود هدف و پیام به سرعت در طول و عرض شبکه‌های اجتماعی نشر یابد. بازاریابی مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی، بر تبلیغات دهان به دهان و ویروسی تکیه دارد. در دنیای کنونی، رسانه‌های اجتماعی به ابزاری بسیار با نفوذ و البته کم هزینه برای بازاریابی تبدیل شده‌اند که شرکت‌های پیشرو دنیا، به هیچ وجه از نقش مهم این رسانه و این سبک تبلیغ عبور نکرده و توجه ویژه‌ای را به آن مبذول می‌دارند (اعظمی، ۱۴۰۲). ناصری و همکاران (۱۴۰۲) با بررسی مقایسه‌ای انواع مدل‌های بازاریابی محتوی از نظر مراحل و فرآیند اجراء صورت گرفته بود که به دنبال شناسایی و تبیین مراحل و فرآیندهای اصلی بازاریابی محتوی و درک بهتر آن بودند. تقی‌پناهی و همکاران (۱۴۰۱) عوامل موفقیت تولید محتوی و جلب نظر کاربران (شامل مشخصه‌های محتوی، تولیدکنندهٔ موفق آن، و شاخص‌های اثربخشی) در شبکهٔ اجتماعی اینستاگرام از معیارهای موفقیت بازاریابی رسانه‌های اجتماعی بر شمردند. از دید

نتایج این پژوهش عوامل موفقیت پذیرش محتوی از سوی کاربران شامل کیفیت، آگاهی بخشی، اعتبار، ارزش افزوده، تخصصی، انگیزه بخشی، سرگرم کنندگی منحصربه فرد بودن، مرتبط بودن، واقع گرایی، روزآمدی، خلاقانه بودن، قابلیت اجرا و اشتراک، و شخصی سازی است. شاخص‌های اثربخشی محتوی شامل تعداد دنبال کننده، بازخوردهای کاربران در پست‌ها، داستان‌ها (استوری‌ها) و نمایهٔ شامل میزان متوسط پسند، نظر، ذخیره کردن پست، به اشتراک گذاری، میزان درگیرکردن کاربر، میزان بازدیدها، میزان ارسال مطلب به صورت پیام خصوصی، برخورداری از تعهد، خلاقیت، اعتبار، تخصص، هویت مشخص، مولد بودن و پرهیز از نسخه برداری، انتقادپذیر بودن، داشتن رفتار هوشمندانه، صبر و بردباری، روحیهٔ همکاری و ارتباطات قوی، آشنایی با ابزارهای تحلیلی بستر ارائه و همسو بودن با تحولات و روزآمدسازی نیز از ویژگی‌های تولیدکنندهٔ موفق محتوا ست.

اما مسئله مهمی که در این راستا به چشم می‌خورد کم توجهی و هزینه‌های بالای برندینگ و همچنین چالش‌های موجود برای حضور شرکت‌ها در فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی است که گاهی به قوانین و مقررات و دستورالعمل‌های پیچیده و گاهی به ناتوانی نیروی انسانی در تیم‌های بازاریابی باز می‌گردد، اما هر چه هست می‌توان با اتکاه به مبانی علمی و نظری و رویکردهای جدید بازاریابی تفکرات این حوزه را متحول نموده و با سرمایه گذاری‌های متفاوت برای ایجاد، توسعه و ارتقا زیر بناهای تخصصی بازاریابی محتوی به شرکت‌ها برای حضور موفق و ارزشمند در رسانه‌های اجتماعی کمک نموده فعالیت‌های آنان را سامان مند نموده و با تخصصی نمودن فرایندهای این حوزه انتظار ارزش افزوده از این منظر را بوجود آورد. از سوی دیگر ایجاد برندینگ نیز در عین ارزش ویژه‌ای که می‌تواند برای سازمان در پی داشته باشد، با چالش‌هایی از جمله عدم اقبال عمومی مشتریان بواسطه هزینه‌های بالا، افزایش قیمت تمام شده محصولات و فرایندهای بازاریابی و ضعف فرهنگ عمومی در زمینه پرداخت هزینه‌های بالاتر برای محصولات مشابه است.

در این مسیر و با رویکرد تغییر دیدگاه‌ها و تفکرات با محوریت تقویت برندینگ و اندیشه‌های جدید برای توزیع و ترفیع محصولات و خدمات می‌توان از ظرفیت‌های علمی و پژوهشی موجود استفاده نمود، انجام بررسی‌های اولیه در حوزه پژوهش‌های بازاریابی کشور و همچنین صحبت با برخی از خبرگان دانشگاهی و اجرایی در زمینه مدیریت بازاریابی، گواه بر وجود یک خلاء مطالعاتی مشهود در زمینه چگونگی یاری رسانی شبکه‌های اجتماعی به ارتقاء برندسازی در صنعت ساختمان در کشور دارد. خلاء تئوریک مذکور باعث شده است تا مدیران بنگاه‌های اقتصادی و فعالین حوزه بازاریابی کشور به صورت شفاف از چگونگی نقش‌آفرینی شبکه‌های اجتماعی در حوزه برندسازی در صنعت ساختمان آگاه نباشند. علاوه بر این، عدم ادغام صحیح استراتژی‌های بازاریابی محتوا و استراتژی‌های برندسازی در صنعت ساختمان، می‌تواند اتلاف منابع و کاهش بهره وری را به دنبال داشته باشد.

ادبیات پژوهش

استفاده از محتوا به عنوان راهبرد بازاریابی در سال‌های اخیر، تحول عمیق و جدی بر گسترش ارتباطات دیجیتالی فراهم نموده است. این تحول منجر به ظهور اصطلاحی نو با عنوان «بازاریابی محتوایی دیجیتالی» شده است که بر ایجاد، انتقال و مدیریت محتوا تمرکز دارد (ناصری، ۱۳۹۷). اصطلاح بازاریابی محتوایی در حوزه محیط دیجیتال رایج شده است، نقش محتوا در ارتباطات بازاریابی محتوایی بسیار مهم است (کتی لیمانی[۱]، ۲۰۱۸). اگرچه بازاریابی محتوایی در دهه گذشته محبوبیت زیادی پیدا کرده است، اما هیچ تعریف پذیرفته شده جهانی از این اصطلاح وجود ندارد. از میان چندین تعاریف بازاریابی محتوایی، موارد زیر برای اهداف این پژوهش مناسب تشخیص داده شده است:

براساس دیدگاه مولر و کریتاندل[۲] (۲۰۱۹)؛ بازاریابی محتوایی یک راهبرد بازاریابی برای جذب مشتریان از طریق تولید محتوای باارزش و جذاب است. این روش به عنوان یکی از روش‌های نوین مدیریت ارتباط با مشتری است که در بازاریابی الکترونیک و بازاریابی اینترنتی جایگاه ویژه دارد. در این شیوه تبلیغاتی، به‌طور مستقیم به فروش محصولات فکر نمی‌شود، بلکه بدون نیاز به تبلیغات، می‌توان محصولات خود را در اختیار مشتریان قرار داد. البته این شیوه زمانی تأثیرگذار است که با تولید محتوا همراه باشدو

۱ Keti Limani

۲ Müller and Christandl

چرا که محتوا، جزء لاینفک بازاریابی اینترنتی محسوب می‌شود. افزایش تعداد کاربران اینترنتی که موجب شکل‌گیری یک کانال جدید برای نقل و انتقال وجوه در فضای آنلاین، شبکه‌های اجتماعی و تلفن‌های همراه شده است یکی از مهم‌ترین دلایل اهمیت محتواها در بازاریابی نوین محسوب می‌شود. این امر نیازمند یک تلاش ویژه برای گرد هم آوردن مشتریان است که از طریق بازاریابی محتوایی انجام می‌شود (نوحی؛ شکوری، ۱۳۹۸).

پولیتسی۳ (۲۰۱۳) به عنوان یکی از بنیان‌گذاران بازاریابی محتوایی؛ بازاریابی محتوایی را فرایند ایجاد و انتشار محتوای پرارزش و متقاعدکننده به منظور جذب، به دست آوردن و حفظ مخاطب هدف خاص تعریف کرده است. براساس دیدگاه پولیستی؛ بازاریابی محتوایی بر ایجاد تجربه ارزشمند تمرکز می‌کند و با استفاده از آن افراد می‌توانند از طریق تسهیم بخش‌های ارزشمند محتوا به یکدیگر کمک کنند تا جامعه غنای بیشتری پیدا کند. بازاریابان اغلب فکر می‌کنند که محصولات یا خدماتشان خاص و شگفت‌انگیز است و اگر افراد بیشتری درباره آنها بدانند، مشکلات فروششان حل خواهد شد. اما مشتریان به شرکت، محصولات یا خدماتشان اهمیتی نمی‌دهند. آن‌ها به خودشان، خواسته‌ها و نیازشان اهمیت می‌دهند. بازاریابی محتوایی با ایجاد اطلاعاتی که برای مشتریان جالب است توجهشان را جلب می‌کند. در اصل، بازاریابی محتوایی هنر ارتباط با مشتریان و مشتریان احتمالی بدون فروش است. به عبارتی، بازاریابی غیرمزاحمتی است. به جای پرتاب محصولات یا خدمات، اطلاعاتی انتقال می‌یابد که خریداران را هوشمندتر می‌کند یا احتمالاً آنها را سرگرم می‌کند تا رابطه هیجانی برقرار کنند. اساس این راهبرد این باور است که اگر کسب و کارها پیوسته اطلاعات ارزشمند مرتبط به خریداران ارائه دهند، مشتریان نیز با خرید و وفاداری‌شان به کسب و کار پاداش می‌دهند (شعبانی نشتایی؛ اسماعیل‌پور، ۱۳۹۹).

گوجر۴ و همکارانش (۲۰۱۹)، معتقد هستند که هرچند امروزه بازاریابی محتوایی در حال استفاده است، اما هنوز پژوهش‌ها و مطالعات گسترده‌ای در زمینه بازاریابی محتوایی و همچنین استاندارد، الگو و یا ساختار طبقه‌بندی شده‌ای برای آن وجود ندارد. بازاریابی محتوایی، یک راهبرد بلندمدت می‌باشد و معمولاً در کوتاه مدت نتایج زیادی در بر ندارد.

براساس دیدگاه وین رایت۵(۲۰۱۵)، بازاریابی محتوایی در واقع نوعی از بازاریابی است که به فرایند تولید و به اشتراک‌گذاری محتوایی می‌پردازد و باعث حفظ مشتریان قبلی و به دست آوردن مشتریان جدید می‌شود. این محتوا و اطلاعات می‌تواند به انواع مختلفی چون اخبار تحلیلی، ویدئو، فایل صوتی، اینفوگرافی، مطالعه موردی، راهنما و دستورالعمل‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، مقالات، تصاویر و غیره، تولید و منتشر شود. به علاوه، اغلب، بازاریابان از این شیوه برای «جلب توجه و هدایت مشتریان»، «افزایش آگاهی و اعتبار نسبت به برند » و «مشارکت کاربران در جامعه آنلاین» استفاده می‌کنند. هدف از تولید و اشتراک‌گذاری محتویات رایگان برای مشتریان، کمک به شرکت‌ها برای ایجاد برندی پایدار و ماندگار و ارائه اطلاعات ارزشمند به مصرف‌کنندگان و همچنین ایجاد تمایل به خرید محصولات از شرکت در آینده است. در این شیوه تمرکز به جای فروش مستقیم، بر ساخت اعتماد و توافق با مخاطب است (شریفی و همکاران، ۱۳۹۸).

براساس دیدگاه دیویس۶(۲۰۲۳)، «شما باید محتوایی را ایجاد کنید که مخاطب شما می‌خواهد و به آن نیاز دارد. اغلب محتوا ارتباط چندانی با محصولات واقعی که می‌فروشید ندارد و بیشتر با مخاطبانی که به دنبال جذب آن هستید ارتباط دارد. هالوورسون و راچ ۷(۲۰۲۳)، معتقد هستند که محتوا بی‌ارزش است، مگر اینکه نیازهای مشتری را برآورده کند و اهداف سازمانی را پشتیبانی کند. ادعای هالوورسون و راچ (۲۰۲۳) بیشتر از این استدلال حمایت می‌کند که از نقطه‌نظر راهبرد ک، نیازهای مشتری تجاری، پذیرش بازاریابی محتوایی را به عنوان یک راهبرد برندسازی برای کسب و کارها پیشنهاد می‌کند. محتوا در زمینه بازاریابی محتوایی به عنوان «هر چیز ایجاد شده و در یک وب سایت آپلود شده است: کلمات، تصاویر یا چیزهای دیگری که در آنجا قرار دارند» (هندلی

---

۳ Pullizi

۴ Gurjar

۵ Wainwright, C.

۶ Davis

۷ Halvorson and Rach

و چپمن[۸]، ۲۰۱۹)، یا «آنچه که کاربر برای خواندن، یادگیری، مشاهده، و یا تجربه به دست آورده است، تعریف شده‌است (هالوارسون و راچ، ۲۰۲۳). تعریف دیگری نشان می‌دهد که محتوا «داستان محصول یا خدمات شما را هدایت می‌کند و برند شما را به قلب و ذهن مشتری احتمالی، خریداران و دیگران هدایت می‌کند» (ووبن[۹]، ۲۰۲۳).

اهمیت برندسازی در صنعت ساختمان

۱. تمایز در بازار رقابتی

صنعت ساختمان یکی از رقابتی‌ترین حوزه‌های اقتصادی است که شرکت‌ها، پیمانکاران، مهندسان و معماران بسیاری در آن فعالیت می‌کنند. در چنین فضایی، برندسازی ابزاری حیاتی برای ایجاد تمایز است. برندی که تصویری حرفه‌ای، خلاق و قابل اعتماد از خود بسازد، در ذهن مشتریان برجسته‌تر خواهد بود (وحیدی و همکاران،۱۴۰۳).

۲. افزایش اعتماد مشتریان

مشتریان تمایل دارند با شرکت‌هایی کار کنند که سابقه‌ای درخشان و تصویر مثبتی در ذهن آن‌ها دارند. برند قوی باعث ایجاد حس اعتماد، اعتبار و اطمینان در مشتری می‌شود، چرا که برند نشان‌دهنده کیفیت کار، تعهد به زمان‌بندی، خدمات پس از فروش و مسئولیت‌پذیری است (امجدیان و سالاری پور،۱۴۰۱).

۳. تسهیل جذب سرمایه‌گذار و شریک تجاری

شرکت‌هایی که برند مشخص و قدرتمندی دارند، برای سرمایه‌گذاران و شرکای تجاری جذاب‌ترند. برندسازی نشان‌دهنده حرفه‌ای‌گری، شفافیت و پایداری در بازار است و به عنوان یک دارایی نامشهود، ارزش شرکت را افزایش می‌دهد (امیری،۱۴۰۳).

۴. افزایش ارزش مالی شرکت

برند قوی تنها به جذب مشتریان منجر نمی‌شود بلکه ارزش کل شرکت را بالا می‌برد. بسیاری از شرکت‌های ساختمانی مطرح، به‌واسطه برند خود، حتی در دوران رکود بازار نیز توانسته‌اند پروژه‌های سودآوری را به دست آورند و از رقیبان پیشی بگیرند (بلوچ و زاهدشیخی،۱۴۰۳).

۵. تسهیل بازاریابی و فروش

زمانی که برند جایگاه مشخصی در بازار پیدا کند، فرآیند بازاریابی ساده‌تر می‌شود. مشتریان به‌صورت خودکار به سمت برندهایی که سابقه موفق دارند جذب می‌شوند. همچنین در بازار املاک، برندسازی پروژه‌ها می‌تواند قیمت فروش را افزایش داده و مدت زمان فروش را کاهش دهد (شاکراردکانی،۱۴۰۲).

۶. جذب نیروی انسانی متخصص

برند قوی نه تنها مشتری جذب می‌کند، بلکه بهترین نیروهای متخصص را نیز به خود جذب خواهد کرد. مهندسان، معماران و تکنسین‌های حرفه‌ای ترجیح می‌دهند در شرکت‌هایی کار کنند که اعتبار و آینده شغلی بهتری دارند و این مورد برای رشد داخلی شرکت اهمیت بالایی دارد (نصراله نیا و کنشلو،۱۴۰۳).

۷. گسترش پروژه‌ها و ورود به بازارهای جدید

زمانی که شرکت ساختمانی برند خود را تقویت کند، راحت‌تر می‌تواند به بازارهای جغرافیایی یا بخش‌های تخصصی جدید وارد شود. برند به‌عنوان یک گواهی کیفی، اعتماد مشتریان جدید در بازارهای مختلف را جلب می‌کند و گسترش فعالیت‌ها را تسهیل می‌بخشد (پورحیدری و فرج پور،۱۴۰۳).

۸. نقش مؤثر در ارتباطات عمومی و رسانه‌ای

---

۸ Handly & Chapman

۹ Wubben

برند موفق می‌تواند با استفاده از رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و ابزارهای دیجیتال، پیام خود را بهتر منتقل کند. این موضوع به ارتقاء وجهه عمومی شرکت کمک می‌کند و در مدیریت بحران‌ها، برند قوی نقش مهمی در کاهش آسیب‌های احتمالی دارد (پیامی و همکاران،۱۴۰۲).

مزایای برندسازی در صنعت ساختمان

برندسازی در صنعت ساختمان نه‌تنها به شناخته‌شدن یک شرکت یا پروژه کمک می‌کند، بلکه مزایای استراتژیک، مالی و ارتباطی متعددی برای آن به‌همراه دارد.

۱. ایجاد تمایز در بازار رقابتی

با توجه به تعداد بالای شرکت‌های فعال در حوزه ساخت‌وساز، داشتن یک برند قوی موجب تمایز از رقبا می‌شود. این تمایز می‌تواند دلیل انتخاب مشتری بین چند پیمانکار یا سازنده باشد.

۲. افزایش اعتماد و اعتبار نزد مشتریان

برند معتبر، نشان‌دهنده‌ی کیفیت، تعهد و تجربه است. مشتریان راحت‌تر به برندی اعتماد می‌کنند که سابقه حرفه‌ای، طراحی استاندارد و ارتباط مؤثری با بازار دارد.

۳. افزایش ارزش مالی شرکت

برندسازی باعث ایجاد ارزش افزوده می‌شود. برند قوی می‌تواند در ارزیابی‌های مالی به‌عنوان یک دارایی نامشهود ارزشمند در نظر گرفته شود و حتی در جذب سرمایه‌گذار یا فروش شرکت نقش کلیدی ایفا کند.

۴. تسهیل فرآیند بازاریابی و فروش

زمانی که برند در بازار شناخته شده باشد، تلاش برای فروش پروژه‌ها یا جذب مشتریان جدید ساده‌تر می‌شود. تبلیغات برندهای قوی بازدهی بالاتری دارند، زیرا مخاطب قبلاً شناختی اولیه از برند دارد.

۵. افزایش نرخ بازگشت مشتریان و معرفی دهان‌به‌دهان

مشتریانی که تجربه خوبی از تعامل با برند داشته باشند، نه‌تنها خود دوباره به آن مراجعه می‌کنند، بلکه آن را به دیگران نیز پیشنهاد می‌دهند. این نوع تبلیغ، کم‌هزینه و بسیار اثرگذار است.

۶. جذب و حفظ نیروهای متخصص و حرفه‌ای

شرکت‌هایی با برند معتبر راحت‌تر می‌توانند نیروی انسانی توانمند جذب کنند. متخصصان ترجیح می‌دهند در شرکت‌هایی با اعتبار، امنیت شغلی و چشم‌انداز روشن کار کنند.

۷. توان ورود به بازارهای جدید

برندهای قوی این توانایی را دارند که وارد شهرها، مناطق یا حتی کشورهایی جدید شوند و با اتکا به اعتبار خود، پروژه‌های تازه‌ای به‌دست آورند. برند در واقع پاسپورت ورود به بازارهای تازه است.

۸. بهبود جایگاه در مذاکرات و تعاملات تجاری

شرکت‌هایی که برند قوی دارند، در مذاکرات با مشتریان، شرکای تجاری یا حتی تأمین‌کنندگان، قدرت چانه‌زنی بالاتری دارند. آن‌ها می‌توانند قیمت بالاتری مطالبه کنند یا شرایط مطلوب‌تری ارائه دهند.

۹. کاهش حساسیت به نوسانات بازار

در شرایطی که بازار دچار رکود یا نوسان است، برندهای شناخته‌شده پایداری بیشتری دارند. مشتریان در شرایط نامطمئن ترجیح می‌دهند به برندهای قابل‌اعتماد رجوع کنند (جلیلوند و عطائی،۱۴۰۳).

روش شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی می‌باشد. این تحقیق یک مطالعه کاربردی – اکتشافی می‌باشد. زیرا به دنبال طراحی مدل بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان بوده که این الگو می‌تواند در جهت توسعه برند در صنعت ساختمان در سطح کشور کاربرد داشته باشد. از روش‌هایی که در این پژوهش برای گردآوری اطلاعات استفاده شده است می‌توان به مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای مقالات معتبر، پیاده سازی پانل دلفی و مقایسات زوجی و تحلیل ساختاری تفسیری اشاره کرد. در قسمت میدانی پژوهش نیز با استفاده از مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته با محوریت شناسایی مدل ابعاد بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان و تحلیل‌های دقیق این مصاحبه‌ها با استفاده از تکنیک تصمیم گیری چند معیاره و بهره گیری از پانل دلفی برای اطمینان از زیر معیار ها و معیار های شناسایی شده و سپس استفاده از نرم افزار اکسپرت چویس برای وزن دهی و اولویت بندی زیر معیار ها و معیار های شناسایی شده و در نهایت استفاده از مدلسازی ساختاری تفسیری و ماتریس برای اعتبار سنجی و سطح بندی مدل ارائه شده استفاده شد. جامعهٔ آماری این پژوهش شامل شرکت های برتر تولید محتوای رسانه های اجتماعی در حوزه صنعت ساختمان در داخل کشور است.

یافته های پژوهش

تحلیل الگوی بازاریابی محتوی با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

در این پژوهش مطالعات صورت گرفته و ثبت شده در اسناد معتبر علمی در سال های ۱۴۰۰ الی ۱۴۰۴ در میان مطالعات فارسی و سال های ۲۰۲۰ الی ۲۰۲۵ در مطالعات غیر فارسی با کلید واژه های بازاریابی محتوا، بازاریابی در صنعت ساختمان، برند سازی جمع بندی و مورد تحلیل قرار گرفتند.

جدول شماره ۱- یافته های اولیه تحلیل محتوا

بعد	معیار	بعد	زیر معیار	تعداد تکرار در مقالات
A1	فرهنگ‌سازی و ایجاد ارزش‌های برند در صنعت ساختمان	C1	تولید محتوای آموزشی برای ذینفعان: (شامل معماران، سازندگان، سرمایه‌گذاران، خریداران نهایی) با هدف ارتقاء درک و پذیرش ارزش‌های زیست‌محیطی، فناورانه و کیفی مرتبط با صنعت ساختمان.	۲۱
		C2	برندسازی از طریق محتوای مسئولیت اجتماعی (CSR): تولید و ترویج محتوایی که تعهد برند را به جنبه‌های انسانی، اجتماعی و محیطزیستی صنعت ساختمان نشان دهد (فراتر از صرفاً ملاحظات زیست‌محیطی).	۱۹
		C3	پرورش سفیران برند و ترویج دهان به دهان: از طریق محتوای هدفمند، متخصصان و مشتریان صنعت ساختمان را به مبلغان فعال ارزش‌ها و ویژگی‌های برند تبدیل کند.	۳۲
		C4	نمایش تجربیات موفق مشتریان و پروژه‌ها (Studies Case): تولید محتوای مستند (ویدئو، مقاله، گزارش) از پروژه‌های موفق با تمرکز بر چالش‌ها، راهکارها و ارزش‌های افزوده برند در حل مسائل صنعت ساختمان.	۲۴
		C5	درونی‌سازی ارزش‌ها در محتوای بازاریابی داخلی: ایجاد محتوایی برای کارکنان و شرکای داخلی (معماران داخلی، پیمانکاران جزء) با هدف هم‌راستایی آن‌ها با ارزش‌ها و استانداردهای برند.	۱۶
A2	نوآوری در رویکردها و فرمت‌های بازاریابی محتوا	C6	استفاده از محتوای تعاملی و فراگیر: شامل واقعیت مجازی (VR) و واقعیت افزوده (AR) برای تورهای مجازی پروژه‌ها، مدل‌های سه‌بعدی تعاملی محصولات، و شبیه‌سازی‌های آنلاین فضاهای طراحی شده.	۱۸
		C7	نوآوری در فرمت‌های بصری و روایی: تولید محتوایی مانند پادکست‌های تخصصی (با حضور متخصصان صنعت ساختمان)، لایو استریم از مراحل خاص ساخت‌وساز، ویدئوهای تایم‌لپس از پیشرفت پروژه، و اینفوگرافیک‌های پیچیده.	۲۰

		C8	بازاریابی محتوا مبتنی بر داده‌های بزرگ (Big Data): استفاده از تحلیل داده‌ها برای شناسایی ترندهای نوظهور در طراحی، ساخت‌وساز و نیازهای بازار صنعت ساختمان و تولید محتوای پیش‌بینی‌کننده.	۲۴
		C9	همکاری با اینفلوئنسرهای تخصصی و اصحاب نظر: تعامل و همکاری با معماران برجسته، مهندسان مشهور، شهرسازان، و بلاگرهای تخصصی صنعت ساختمان برای تولید محتوای مشترک و افزایش اعتبار برند.	۵۱
		C10	استفاده از داستان‌سرایی (Storytelling) در محتوا: روایت داستان‌های الهام‌بخش از پروژه‌ها، تیم‌ها، چالش‌ها و موفقیت‌های برند در صنعت ساختمان.	۱۹
A3	یکپارچگی استراتژیک محتوا با اهداف کلان برند	C11	همسویی محتوا با استراتژی تمایز برند: محتوای تولیدی باید به صورت واضح، مزیت رقابتی و موقعیت منحصر به فرد برند را در صنعت ساختمان (مانند تخصص در ساخت‌وساز پایدار، استفاده از فناوری‌های نوین، کیفیت بی‌نظیر) بازتاب دهد.	۲۲
		C12	تعریف دقیق پرسوناهای مخاطب در صنعت ساختمان: شامل کارفرمایان دولتی/خصوصی، سازندگان، معماران، مهندسان، سرمایه‌گذاران، خریداران نهایی مسکن، و تولید محتوای اختصاصی برای هر گروه.	۲۴
		C13	نقش محتوا در مدیریت ریسک و بحران: استفاده از محتوا برای پاسخگویی شفاف و به‌موقع به چالش‌ها، نگرانی‌ها و بحران‌های احتمالی مرتبط با پروژه‌ها یا محصولات در صنعت ساختمان.	۱۹
		C14	تدوین نقشه سفر مشتری (Customer Journey Map) بر اساس محتوا: طراحی محتوای مناسب برای هر مرحله از سفر مشتری در صنعت ساختمان (آگاهی، علاقه، بررسی، تصمیم‌گیری، پس از خرید/اجرا).	۴۴
		C15	تدوین تقویم محتوایی استراتژیک و فصلی: برنامه‌ریزی محتوا بر اساس فازهای مختلف پروژه‌ها، نمایشگاه‌ها و رویدادهای تخصصی صنعت ساختمان، و تغییرات فصلی نیازهای بازار.	۳۸
A4	قابلیت‌های سازمانی و فرآیندی برای تولید محتوای برندینگ	C16	تخصیص بودجه و منابع کافی: سرمایه‌گذاری مناسب در نیروی انسانی متخصص، ابزارهای فناورانه و پلتفرم‌های توزیع برای تولید محتوای با کیفیت برندینگ در صنعت ساختمان.	۴۲
		C17	تشکیل تیم‌های چندرشته‌ای (Cross-Functional Teams): ایجاد همکاری میان متخصصان بازاریابی، معماران، مهندسان، متخصصان پایداری، گرافیست‌ها و نویسندگان محتوا.	۲۵
		C18	استفاده از سیستم‌های مدیریت محتوا (CMS) تخصصی: پیاده‌سازی و استفاده از پلتفرم‌هایی که قابلیت مدیریت حجم بالای داده‌های تصویری، ویدئویی و فنی مرتبط با صنعت ساختمان را دارند.	۵۵
		C19	اتخاذ رویکرد چابک (Agile) در تولید محتوا: امکان واکنش سریع به ترندها، نیازهای بازار و بازخوردهای مخاطبان در صنعت ساختمان.	۳۱
		C20	همکاری داخلی و هم‌راستایی بخش‌ها: ایجاد سازوکارهای ارتباطی قوی بین بخش بازاریابی محتوا و سایر بخش‌های کلیدی (فروش، مهندسی، تحقیق و توسعه) برای اطمینان از دقت و کیفیت فنی محتوا.	۲۸
A5	زیرساخت‌های فناوری و ابزارهای بازاریابی محتوا	C21	سرمایه‌گذاری در ابزارهای تخصصی تحلیل و بهینه‌سازی: شامل نرم‌افزارهای SEO (برای کلمات کلیدی تخصصی صنعت ساختمان)، تحلیل داده‌های وب‌سایت، ابزارهای شنود اجتماعی (برای رصد گفتگوهای مرتبط با برند).	۲۳
		C22	توسعه و بهینه‌سازی وب‌سایت و پلتفرم‌های اختصاصی: ایجاد یک هاب محتوایی غنی و کاربرپسند با سرعت بارگذاری بالا و بهینه‌سازی برای نمایش محتوای تصویری و ویدئویی سنگین صنعت ساختمان.	۱۹
		C23	بهره‌گیری از هوش مصنوعی (AI) در تولید و شخصی‌سازی محتوا: استفاده از AI برای تحلیل رفتار مخاطبان، پیشنهاد موضوعات محتوایی، بهینه‌سازی عنوان‌ها و حتی تولید پیش‌نویس‌های محتوا.	۲۷

		C24	استفاده از اتوماسیون بازاریابی (Automation Marketing): خودکارسازی فرآیندهای توزیع محتوا، کمپین‌های ایمیلی هدفمند و پیگیری سرنخ‌ها در صنعت ساختمان.	۳۳
		C25	تامین امنیت داده‌ها و حریم خصوصی: اطمینان از رعایت استانداردهای امنیتی در جمع‌آوری و تحلیل داده‌های کاربران و مخاطبان صنعت ساختمان.	۴۷
A6	اهداف و شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) برندسازی محتوایی	C26	تعریف اهداف SMART برای برندسازی محتوایی: تعیین اهداف مشخص، قابل اندازه‌گیری، قابل دستیابی، مرتبط و زمان‌بندی شده برای هر کمپین محتوایی	۴۹
		C27	افزایش آگاهی از برند (Brand Awareness): اندازه‌گیری میزان دیده شدن محتوا، بازدید از وب‌سایت، اشاره به برند در شبکه‌های اجتماعی و جست‌وجوها.	۴۲
		C28	تقویت اعتبار و اعتماد برند (Trust & Brand Credibility): پایش نظرات و بازخوردهای مثبت، نرخ تعامل با محتوای تخصصی، و نرخ تبدیل سرنخ‌های کیفی.	۵۳
		C29	ایجاد و تقویت وفاداری به برند (Brand Loyalty): اندازه‌گیری نرخ بازگشت مخاطبان، اشتراک‌گذاری محتوا، و مشارکت در برنامه‌های وفاداری.	۴۱
		C30	شاخص‌های مرتبط با ROI بازاریابی محتوا: محاسبه بازگشت سرمایه از محتوا، تاثیر محتوا بر فروش و جذب پروژه‌های جدید در صنعت ساختمان.	۵۰
		C31	اندازه‌گیری سهم ذهن (Share of Mind) در صنعت ساختمان: سنجش میزان اولویت و شناخت برند در ذهن مخاطبان در مقایسه با رقبا.	۴۷
A7	تعامل و ارتباطات مشتری‌مدارانه از طریق محتوا	C32	ایجاد کانال‌های بازخورد فعال: امکان دریافت نظرات، انتقادات و پیشنهادات مخاطبان (متخصص و عام) از طریق محتوا (بخش نظرات، فرم‌های تماس، نظرسنجی‌ها).	۲۷
		C33	پاسخگویی سریع و شفاف به تعاملات: مدیریت بخش کامنت‌ها، پیام‌های مستقیم و گفتگوهای آنلاین مرتبط با محتوا.	۳۹
		C34	تحلیل داده‌های تعامل مشتریان: بررسی رفتار کاربران با محتوا (زمان حضور، نرخ کلیک، نقاط افت) برای بهبود مستمر محتوا و درک بهتر نیازهای صنعت ساختمان.	۳۲
		C35	ایجاد انجمن‌ها یا گروه‌های تخصصی آنلاین: بسترسازی برای گفتگو و تبادل نظر میان متخصصان و علاقمندان صنعت ساختمان با محوریت برند.	۵۵
		C36	شخصی‌سازی محتوا بر اساس پروفایل مشتریان: ارائه محتوای مرتبط‌تر و هدفمندتر به هر بخش از مخاطبان (مثلا محتوای تخصصی برای مهندسان و محتوای کاربردی برای خریداران مسکن).	۴۷
A8	اعتبار و تناسب محتوایی با هویت برند	C37	استناد به مبانی علمی و استانداردهای صنعت: تمامی محتواهای فنی و تخصصی باید بر اساس آخرین دانش، پژوهش‌ها و استانداردهای ملی و بین‌المللی صنعت ساختمان باشند.	۳۵
		C38	لحن و سبک نوشتاری متناسب با هویت برند: تعیین راهنمای سبک (Style Guide) برای تمامی محتواها که بازتاب‌دهنده جدیت، تخصص، نوآوری و یا هر ویژگی دیگری از برند باشد.	۴۶
		C39	تناسب محتوا با کانال توزیع: اطمینان از اینکه محتوا برای هر پلتفرم (وب‌سایت، لینکدین، اینستاگرام، یوتیوب) بهینه‌سازی شده و فرمت مناسبی دارد.	۳۶
		C40	ارائه ارزش واقعی و کاربردی: محتوا باید به سوالات مخاطبان پاسخ دهد، مشکلات آن‌ها را حل کند و اطلاعاتی ارائه دهد که به تصمیم‌گیری آن‌ها در صنعت ساختمان کمک کند.	۳۲

		C41	دقت و اعتبار اطلاعات: جلوگیری از انتشار اطلاعات نادرست یا گمراه‌کننده که می‌تواند به اعتبار برند در صنعت ساختمان لطمه بزند.	۵۱
A9	بهینه‌سازی توزیع و دستیابی محتوا	C42	بهینه‌سازی برای موتورهای جست‌وجو (SEO): استفاده از کلمات کلیدی تخصصی صنعت ساختمان، ساختاردهی مناسب محتوا، و ایجاد لینک‌سازی داخلی و خارجی برای افزایش رتبه در نتایج جست‌وجو.	۴۴
		C43	استفاده استراتژیک از شبکه‌های اجتماعی: توزیع محتوا در پلتفرم‌های مرتبط با صنعت ساختمان (لینکدین، یوتیوب، اینستاگرام، و پلتفرم‌های تخصصی معماری/ساخت‌وساز).	۳۷
		C44	بازاریابی ایمیلی (Email Marketing) هدفمند: ایجاد لیست‌های ایمیلی از مخاطبان متخصص و عام و ارسال محتوای اختصاصی و ارزشمند.	۴۷
		C45	برنامه‌ریزی برای وایرال شدن (Viral Marketing): تولید محتوایی با پتانسیل بالای اشتراک‌گذاری و برنامه‌ریزی برای کمپین‌های وایرال در صنعت ساختمان.	۴۹
		C46	همکاری با رسانه‌ها و پلتفرم‌های تخصصی صنعت: انتشار محتوا در مجلات، وب‌سایت‌ها و پورتال‌های خبری/تحلیلی معتبر صنعت ساختمان.	۴۶
		C47	بهینه‌سازی برای دسترسی موبایل: اطمینان از نمایش صحیح و کاربرپسند محتوا در دستگاه‌های موبایل.	۵۴

یافته‌های حاصل ازنظرسنجی راند سوم اجرای تکنیک دلفی

جدول شماره ۲- اختلاف بین میانگین‌های پانل دلفی راند دوم و سوم

ردیف	اختلاف میانگین	میانگین راند ۲	میانگین راند ۳	ردیف	اختلاف میانگین	میانگین راند ۲	میانگین راند ۳	ردیف	اختلاف میانگین	میانگین راند ۲	میانگین راند ۳
C1	-۰,۰۹۰۹	۳,۷۲۷۳	۳,۸۱۸۲	C17	۰,۰۹۰۹	۳,۹۰۹۱	۳,۸۱۸۲	C33	-۰,۰۹۰۹	۳,۶۳۶۴	۳,۷۲۷۳
C2	۰	۴,۰۹۰۹	۴,۰۹۰۹	C18	۰,۰۹۰۹	۴,۰۹۰۹	۴	C34	۰,۰۹۱	۳,۵۴۵۵	۳,۴۵۴۵
C3	-۰,۰۹۰۹	۴,۵۴۵۵	۴,۶۳۶۴	C19	۰	۳,۹۰۹۱	۳,۹۰۹۱	C35	۰	۳,۱۸۱۸	۳,۱۸۱۸
C4	۰	۴,۲۷۲۷	۴,۲۷۲۷	C20	۰,۰۹۰۹	۴,۳۶۳۶	۴,۲۷۲۷	C36	۰,۰۹۰۹	۳,۶۳۶۴	۳,۵۴۵۵
C5	۰	۳,۸۱۸۲	۳,۸۱۸۲	C21	۰,۰۹۰۹	۳,۳۶۳۶	۳,۲۷۲۷	C37	۰,۰۹۰۹	۴,۶۳۶۴	۴,۵۴۵۵
C6	۰,۰۹۱-	۴,۴۵۴۵	۴,۵۴۵۵	C22	۰,۰۹۰۹	۴,۱۸۱۸	۴,۰۹۰۹	C38	-۰,۰۹۰۹	۳,۷۲۷۳	۳,۸۱۸۲
C7	-۰,۰۹۰۹	۳,۷۲۷۳	۳,۸۱۸۲	C23	۰	۴	۴	C39	۰	۴,۵۴۵۵	۴,۵۴۵۵
C8	۰	۴,۵۴۵۵	۴,۵۴۵۵	C24	۰,۰۹۰۹	۳,۳۶۳۶	۳,۲۷۲۷	C40	-۰,۰۹۰۹	۴,۲۷۲۷	۴,۳۶۳۶
C9	-۰,۰۹۰۹	۴,۲۷۲۷	۴,۳۶۳۶	C25	-۰,۰۹۰۹	۴,۷۲۷۳	۴,۸۱۸۲	C41	۰	۴	۴
C10	۰	۴	۴	C26	۰	۴	۴	C42	-۰,۰۹۰۹	۳,۷۲۷۳	۳,۸۱۸۲
C11	-۰,۰۹۰۹	۳,۷۲۷۳	۳,۸۱۸۲	C27	۰,۰۹۰۹	۴	۳,۹۰۹۱	C43	۰	۳,۷۲۷۳	۳,۷۲۷۳
C12	۰	۳,۷۲۷۳	۳,۷۲۷۳	C28	۰	۴	۴	C44	۰,۰۹۱-	۴,۴۵۴۵	۴,۵۴۵۵
C13	۰,۰۹۱-	۴,۴۵۴۵	۴,۵۴۵۵	C29	۰,۰۹۰۹	۴,۰۹۰۹	۴	C45	۰	۴,۱۸۱۸	۴,۱۸۱۸
C14	۰	۴,۱۸۱۸	۴,۱۸۱۸	C30	۰	۴,۱۸۱۸	۴,۱۸۱۸	C46	۰	۴,۳۶۳۶	۴,۳۶۳۶
C15	۰	۴,۳۶۳۶	۴,۳۶۳۶	C31	-۰,۰۹۰۹	۳,۲۷۲۷	۳,۳۶۳۶	C47	۰,۰۹۰۹	۳,۸۱۸۲	۳,۷۲۷۳
C16	۰,۰۹۰۹	۳,۸۱۸۲	۳,۷۲۷۳	C32	-۰,۰۹۰۹	۴,۲۷۲۷	۴,۳۶۳۶				

ضریب هماهنگی کندال

جدول شماره ۳- آزمون آماری ضریب هماهنگی کندال

معیار	راند ۱			راند ۲			راند ۳		
	w	df	Sig	w	df	sig	w	df	sig
فرهنگ‌سازی و ایجاد ارزش‌های برند در صنعت ساختمان	۰,۴۲۶	۴	۰,۰۲۲	۰,۴۴۲	۴	۰,۰۱۹	۰,۵۱۶	۴	۰,۰۰۸
نوآوری در رویکردها و فرمت‌های بازاریابی محتوا	۰,۴۱۱	۴	۰,۰۴۱	۰,۴۲۶	۴	۰,۰۱۷	۰,۵۵۱	۴	۰,۰۱۱
یکپارچگی استراتژیک محتوا با اهداف کلان برند	۰,۴۳۱	۴	۰,۰۰۹	۰,۴۴۷	۴	۰,۰۰۷	۰,۵۱۴	۴	۰,۰۰۶

قابلیت‌های سازمانی و فرآیندی برای تولید محتوای برندینگ	۰,۴۲۹	۴	۰,۰۳۱	۰,۴۳۶	۴	۰,۰۲۸	۰,۴۷۶	۴	۰,۰۱۳
زیرساخت‌های فناوری و ابزارهای بازاریابی محتوا	۰,۴۴۱	۴	۰,۰۷۱	۰,۴۴۸	۴	۰,۰۴۶	۰,۵۳۳	۴	۰,۰۱۴
اهداف و شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) برندسازی محتوایی	۰,۴۱۵	۵	۰,۰۳۴	۰,۴۲۷	۵	۰,۰۲۲	۰,۵۴۲	۵	۰,۰۰۹
تعامل و ارتباطات مشتری‌مدارانه از طریق محتوا	۰,۴۶۱	۴	۰,۰۵۱	۰,۴۸۳	۴	۰,۰۴۸	۰,۵۳۸	۴	۰,۰۱۵
اعتبار و تناسب محتوایی با هویت برند	۰,۴۸۱	۴	۰,۰۴۶	۰,۴۸۸	۴	۰,۰۴۲	۰,۵۳۵	۴	۰,۰۰۷
بهینه‌سازی توزیع و دستیابی محتوا	۰,۴۰۵	۵	۰,۰۶۱	۰,۴۲۶	۵	۰,۰۴۵	۰,۵۴۹	۵	۰,۰۱۲

با توجه به کسب ضریب کندال در بازه بیش از ۵۰٪ و همچنین نتایج عدد معنی داری و واقع‌شدن عدد معنی داری همه ابعاد مورد بررسی در بازه مقبول کمتر از ۰,۰۵ در راند سوم نشان از آن دارد که در این راند خبرگان به توافق رسیده و نیازی به ادامه تکنیک دلفی نمی‌باشد.

مراحل مدل‌سازی ساختاری

تشکیل ماتریس خودتعاملی ساختاری

جدول شماره ٤- ماتریس خودتعاملی ساختاری بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

	A1	A2	A3	A4	A5	A6	A7	A8	A9
A1		A	V	X	O	V	V	A	X
A2			X	V	A	X	X	X	X
A3				A	V	V	X	O	X
A4					A	X	V	O	X
A5						X	X	X	A
A6							A	A	A
A7								A	V
A8									V
A9									

ماتریس دستیابی ۱۰

جدول شماره ٥- ماتریس دستیابی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

	A1	A2	A3	A4	A5	A6	A7	A8	A9
A1		۰	۰	۱	۱	۰	۰	۰	۱
A2	۱		۱	۰	۰	۱	۱	۱	۱
A3	۱	۰		۰	۰	۰	۱	۱	۱
A4	۰	۱	۱		۰	۱	۰	۱	۱
A5	۰	۱	۱	۱		۱	۱	۱	۰
A6	۱	۰	۱	۰	۰		۰	۰	۰
A7	۱	۰	۰	۱	۰	۱		۰	۰
A8	۱	۰	۰	۰	۰	۱	۱		۰
A9	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۱	۱	

تشکیل ماتریس دریافتی نهایی

جدول شماره ٦- ماتریس دریافتی نهایی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

	A1	A2	A3	A4	A5	A6	A7	A8	A9
A1		۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰

۱۰ Reachability matrix

A2	۱		۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
A3	۱	۱		۱	۱	۰	۱	۱	۱
A4	۱	۱	۱		۰	۱	۱	۰	۱
A5	۱	۱	۱	۱		۱	۱	۱	۱
A6	۱	۱	۱	۱	۱		۱	۱	۱
A7	۱	۱	۱	۰	۱	۱		۱	۱
A8	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۱		۰
A9	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۰	

ترسیم مدل

جدول شماره ۷- قدرت نفوذ-وابستگی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

کد	معیار	میزان وابستگی	قدرت نفوذ	اشتراک
		مجموعه مقدم	مجموعه متأخر	
A1	فرهنگ‌سازی و ایجاد ارزش‌های برند در صنعت ساختمان	۲،۴،۵،۶،۷،۸	۴،۵،۶،۷،۸	۵
A2	نوآوری در رویکردها و فرمت‌های بازاریابی محتوا	۴،۶،۸	۱،۴،۶،۹	۲
A3	یکپارچگی استراتژیک محتوا با اهداف کلان برند	۱،۲،۳،۷،۹	۴،۷	۱
A4	قابلیت‌های سازمانی و فرآیندی برای تولید محتوای برندینگ	۱،۲،۳،۷،۹	۱،۲،۵	۲
A5	زیرساخت‌های فناوری و ابزارهای بازاریابی محتوا	۱،۴،۶،۷،۹	۱،۴،۵،۸	۲
A6	اهداف و شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) برندسازی محتوایی	۱،۲،۵،۸	۱،۲،۵،۷	۳
A7	تعامل و ارتباطات مشتری‌مدارانه از طریق محتوا	۱،۳،۵،۶،۸	۱،۴،۵،۸	۳
A8	اعتبار و تناسب محتوایی با هویت برند	۱،۷	۱،۲،۶،۷	۲
A9	بهینه‌سازی توزیع و دستیابی محتوا	۵	۴،۵	۱

بحث و نتیجه گیری

بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته در زمینه موضوع پژوهش و پیاده سازی رویکرد تحلیل محتوای مقالات معتبر چاپ شده در زمینه موضوع در ۵ سال گذشته در بعد داخلی و خارجی و با بهره گیری از درگاه‌ها و پرتال‌های معتبر داخلی و خارجی و بر اساس جمع بندی صورت گرفته پس از پیاده سازی پانل دلفی، مقایسات زوجی در میان خبرگان شرکت‌های برتر تولید محتوای صنعت ساختمان و برند های معتبر این حوزه در سطح کشور تلاش‌های صورت گرفته برای رسیدن به پاسخ سه سؤال کلیدی پژوهش به نتیجه رسیده و به شرح ذیل است:

ابعاد بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان کدامند؟

۱. تولید محتوای آموزشی برای ذینفعان: (شامل معماران، سازندگان، سرمایه‌گذاران، خریداران نهایی) با هدف ارتقاء درک و پذیرش ارزش‌های زیست‌محیطی، فناورانه و کیفی مرتبط با صنعت ساختمان.
۲. برندسازی از طریق محتوای مسئولیت اجتماعی (CSR): تولید و ترویج محتوایی که تعهد برند را به جنبه‌های انسانی، اجتماعی و محیطزیستی صنعت ساختمان نشان دهد (فراتر از صرفاً ملاحظات زیست‌محیطی).
۳. پرورش سفیران برند و ترویج دهان به دهان: از طریق محتوای هدفمند، متخصصان و مشتریان صنعت ساختمان را به مبلغان فعال ارزش‌ها و ویژگی‌های برند تبدیل کند.
۴. نمایش تجربیات موفق مشتریان و پروژه‌ها (Case Studies): تولید محتوای مستند (ویدئو، مقاله، گزارش) از پروژه‌های موفق با تمرکز بر چالش‌ها، راهکارها و ارزش‌های افزوده برند در حل مسائل صنعت ساختمان.
۵. درونی‌سازی ارزش‌ها در محتوای بازاریابی داخلی: ایجاد محتوایی برای کارکنان و شرکای داخلی (معماران داخلی، پیمانکاران جزء) با هدف هم‌راستایی آن‌ها با ارزش‌ها و استانداردهای برند.

۶. استفاده از محتوای تعاملی و فراگیر: شامل واقعیت مجازی (VR) و واقعیت افزوده (AR) برای تورهای مجازی پروژه‌ها، مدل‌های سه‌بعدی تعاملی محصولات، و شبیه‌سازی‌های آنلاین فضاهای طراحی شده.
۷. نوآوری در فرمت‌های بصری و روایی: تولید محتوایی مانند پادکست‌های تخصصی (با حضور متخصصان صنعت ساختمان)، لایو استریم از مراحل خاص ساخت‌وساز، ویدئوهای تایم‌لپس از پیشرفت پروژه، و اینفوگرافیک‌های پیچیده.
۸. بازاریابی محتوا مبتنی بر داده‌های بزرگ (Big Data): استفاده از تحلیل داده‌ها برای شناسایی ترندهای نوظهور در طراحی، ساخت‌وساز و نیازهای بازار صنعت ساختمان و تولید محتوای پیش‌بینی‌کننده.
۹. همکاری با اینفلوئنسرهای تخصصی و اصحاب نظر: تعامل و همکاری با معماران برجسته، مهندسان مشهور، شهرسازان، و بلاگرهای تخصصی صنعت ساختمان برای تولید محتوای مشترک و افزایش اعتبار برند.
۱۰. استفاده از داستان‌سرایی (Storytelling) در محتوا: روایت داستان‌های الهام‌بخش از پروژه‌ها، تیم‌ها، چالش‌ها و موفقیت‌های برند در صنعت ساختمان.
۱۱. همسویی محتوا با استراتژی تمایز برند: محتوای تولیدی باید به صورت واضح، مزیت رقابتی و موقعیت منحصر به فرد برند را در صنعت ساختمان (مانند تخصص در ساخت‌وساز پایدار، استفاده از فناوری‌های نوین، کیفیت بی‌نظیر) بازتاب دهد.
۱۲. تعریف دقیق پرسوناهای مخاطب در صنعت ساختمان: شامل کارفرمایان دولتی/خصوصی، سازندگان، معماران، مهندسان، سرمایه‌گذاران، خریداران نهایی مسکن، و تولید محتوای اختصاصی برای هر گروه.
۱۳. نقش محتوا در مدیریت ریسک و بحران: استفاده از محتوا برای پاسخگویی شفاف و به‌موقع به چالش‌ها، نگرانی‌ها و بحران‌های احتمالی مرتبط با پروژه‌ها یا محصولات در صنعت ساختمان.
۱۴. تدوین نقشه سفر مشتری (Customer Journey Map) بر اساس محتوا: طراحی محتوای مناسب برای هر مرحله از سفر مشتری در صنعت ساختمان (آگاهی، علاقه، بررسی، تصمیم‌گیری، پس از خرید/اجرا).
۱۵. تدوین تقویم محتوایی استراتژیک و فصلی: برنامه‌ریزی محتوا بر اساس فازهای مختلف پروژه‌ها، نمایشگاه‌ها و رویدادهای تخصصی صنعت ساختمان، و تغییرات فصلی نیازهای بازار.
۱۶. تخصیص بودجه و منابع کافی: سرمایه‌گذاری مناسب در نیروی انسانی متخصص، ابزارهای فناورانه و پلتفرم‌های توزیع برای تولید محتوای با کیفیت برندینگ در صنعت ساختمان.
۱۷. تشکیل تیم‌های چندرشته‌ای (Cross-Functional Teams): ایجاد همکاری میان متخصصان بازاریابی، معماران، مهندسان، متخصصان پایداری، گرافیست‌ها و نویسندگان محتوا.
۱۸. استفاده از سیستم‌های مدیریت محتوا (CMS) تخصصی: پیاده‌سازی و استفاده از پلتفرم‌هایی که قابلیت مدیریت حجم بالای داده‌های تصویری، ویدئویی و فنی مرتبط با صنعت ساختمان را دارند.
۱۹. اتخاذ رویکرد چابک (Agile) در تولید محتوا: امکان واکنش سریع به ترندها، نیازهای بازار و بازخوردهای مخاطبان در صنعت ساختمان.
۲۰. همکاری داخلی و همراستایی بخش‌ها: ایجاد سازوکارهای ارتباطی قوی بین بخش بازاریابی محتوا و سایر بخش‌های کلیدی (فروش، مهندسی، تحقیق و توسعه) برای اطمینان از دقت و کیفیت فنی محتوا.
۲۱. سرمایه‌گذاری در ابزارهای تخصصی تحلیل و بهینه‌سازی: شامل نرم‌افزارهای SEO (برای کلمات کلیدی تخصصی صنعت ساختمان)، تحلیل داده‌های وب‌سایت، ابزارهای شنود اجتماعی (برای رصد گفتگوهای مرتبط با برند).
۲۲. توسعه و بهینه‌سازی وب‌سایت و پلتفرم‌های اختصاصی: ایجاد یک هاب محتوایی غنی و کاربرپسند با سرعت بارگذاری بالا و بهینه‌سازی برای نمایش محتوای تصویری و ویدئویی سنگین صنعت ساختمان.
۲۳. بهره‌گیری از هوش مصنوعی (AI) در تولید و شخصی‌سازی محتوا: استفاده از AI برای تحلیل رفتار مخاطبان، پیشنهاد موضوعات محتوایی، بهینه‌سازی عنوان‌ها و حتی تولید پیش‌نویس‌های محتوا.
۲۴. استفاده از اتوماسیون بازاریابی (Marketing Automation): خودکارسازی فرآیندهای توزیع محتوا، کمپین‌های ایمیلی هدفمند و پیگیری سرنخ‌ها در صنعت ساختمان.

۲۵. تامین امنیت داده‌ها و حریم خصوصی: اطمینان از رعایت استانداردهای امنیتی در جمع‌آوری و تحلیل داده‌های کاربران و مخاطبان صنعت ساختمان.
۲۶. تعریف اهداف SMART برای برندسازی محتوایی: تعیین اهداف مشخص، قابل اندازه‌گیری، قابل دستیابی، مرتبط و زمان‌بندی شده برای هر کمپین محتوایی (مثال: افزایش آگاهی از برند در بخش ساخت‌وساز پایدار طی ۶ ماه).
۲۷. افزایش آگاهی از برند (Brand Awareness): اندازه‌گیری میزان دیده شدن محتوا، بازدید از وب‌سایت، اشاره به برند در شبکه‌های اجتماعی و جست‌وجوها.
۲۸. تقویت اعتبار و اعتماد برند (Brand Credibility & Trust): پایش نظرات و بازخوردهای مثبت، نرخ تعامل با محتوای تخصصی، و نرخ تبدیل سرنخ‌های کیفی.
۲۹. ایجاد و تقویت وفاداری به برند (Brand Loyalty): اندازه‌گیری نرخ بازگشت مخاطبان، اشتراک‌گذاری محتوا، و مشارکت در برنامه‌های وفاداری.
۳۰. شاخص‌های مرتبط با ROI بازاریابی محتوا: محاسبه بازگشت سرمایه از محتوا، تاثیر محتوا بر فروش و جذب پروژه‌های جدید در صنعت ساختمان.
۳۱. اندازه‌گیری سهم ذهن (Share of Mind) در صنعت ساختمان: سنجش میزان اولویت و شناخت برند در ذهن مخاطبان در مقایسه با رقبا.
۳۲. ایجاد کانال‌های بازخورد فعال: امکان دریافت نظرات، انتقادات و پیشنهادات مخاطبان (متخصص و عام) از طریق محتوا (بخش نظرات، فرم‌های تماس، نظرسنجی‌ها).
۳۳. پاسخگویی سریع و شفاف به تعاملات: مدیریت بخش کامنت‌ها، پیام‌های مستقیم و گفتگوهای آنلاین مرتبط با محتوا.
۳۴. تحلیل داده‌های تعامل مشتریان: بررسی رفتار کاربران با محتوا (زمان حضور، نرخ کلیک، نقاط افت) برای بهبود مستمر محتوا و درک بهتر نیازهای صنعت ساختمان.
۳۵. ایجاد انجمن‌ها یا گروه‌های تخصصی آنلاین: بستر سازی برای گفتگو و تبادل نظر میان متخصصان و علاقمندان صنعت ساختمان با محوریت برند.
۳۶. شخصی سازی محتوا بر اساس پروفایل مشتریان: ارائه محتوای مرتبط‌تر و هدفمندتر به هر بخش از مخاطبان (مثلا محتوای تخصصی برای مهندسان و محتوای کاربردی برای خریداران مسکن).
۳۷. استناد به مبانی علمی و استانداردهای صنعت: تمامی محتواهای فنی و تخصصی باید بر اساس آخرین دانش، پژوهش‌ها و استانداردهای ملی و بین‌المللی صنعت ساختمان باشند.
۳۸. لحن و سبک نوشتاری متناسب با هویت برند: تعیین راهنمای سبک (Style Guide) برای تمامی محتواها که بازتاب‌دهنده جدیت، تخصص، نوآوری و یا هر ویژگی دیگری از برند باشد.
۳۹. تناسب محتوا با کانال توزیع: اطمینان از اینکه محتوا برای هر پلتفرم (وب‌سایت، لینکدین، اینستاگرام، یوتیوب) بهینه‌سازی شده و فرمت مناسبی دارد.
۴۰. ارائه ارزش واقعی و کاربردی: محتوا باید به سوالات مخاطبان پاسخ دهد، مشکلات آن‌ها را حل کند و اطلاعاتی ارائه دهد که به تصمیم‌گیری آن‌ها در صنعت ساختمان کمک کند.
۴۱. دقت و اعتبار اطلاعات: جلوگیری از انتشار اطلاعات نادرست یا گمراه‌کننده که می‌تواند به اعتبار برند در صنعت ساختمان لطمه بزند.
۴۲. بهینه سازی برای موتورهای جستوجو (SEO): استفاده از کلمات کلیدی تخصصی صنعت ساختمان، ساختاردهی مناسب محتوا، و ایجاد لینک‌سازی داخلی و خارجی برای افزایش رتبه در نتایج جستوجو.
۴۳. استفاده استراتژیک از شبکه‌های اجتماعی: توزیع محتوا در پلتفرم‌های مرتبط با صنعت ساختمان (لینکدین، یوتیوب، اینستاگرام، و پلتفرم‌های تخصصی معماری/ساخت‌وساز).

۴۴. بازاریابی ایمیلی (Email Marketing) هدفمند: ایجاد لیست‌های ایمیلی از مخاطبان متخصص و عام و ارسال محتوای اختصاصی و ارزشمند.
۴۵. برنامه‌ریزی برای وایرال شدن (Viral Marketing): تولید محتوایی با پتانسیل بالای اشتراک‌گذاری و برنامه‌ریزی برای کمپین‌های وایرال در صنعت ساختمان.
۴۶. همکاری با رسانه‌ها و پلتفرم‌های تخصصی صنعت: انتشار محتوا در مجلات، وب سایت‌ها و پورتال‌های خبری/تحلیلی معتبر صنعت ساختمان.
۴۷. بهینه‌سازی برای دسترسی موبایل: اطمینان از نمایش صحیح و کاربرپسند محتوا در دستگاه‌های موبایل. در قالب نه معیار اصلی:

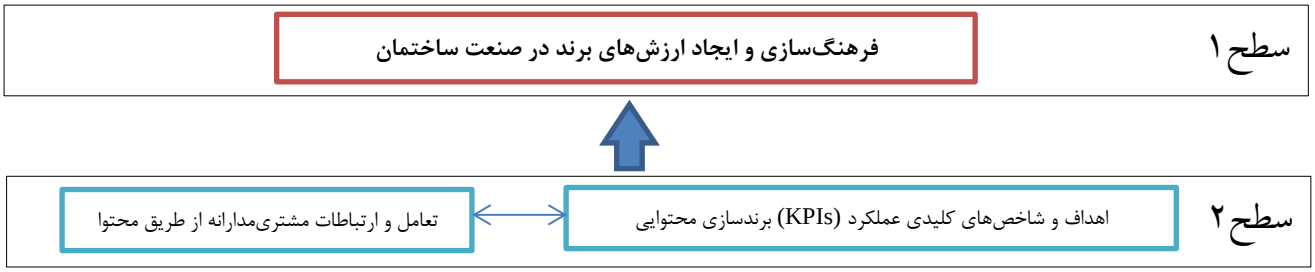
۱. فرهنگ‌سازی و ایجاد ارزش‌های برند در صنعت ساختمان
۲. نوآوری در رویکردها و فرمت‌های بازاریابی محتوا
۳. یکپارچگی استراتژیک محتوا با اهداف کلان برند
۴. قابلیت‌های سازمانی و فرآیندی برای تولید محتوای برندینگ
۵. زیرساخت‌های فناوری و ابزارهای بازاریابی محتوا
۶. اهداف و شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) برندسازی محتوایی
۷. تعامل و ارتباطات مشتری‌مدارانه از طریق محتوا
۸. اعتبار و تناسب محتوایی با هویت برند
۹. بهینه‌سازی توزیع و دستیابی محتوابه‌عنوان ابعاد بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان شناسایی شدند.

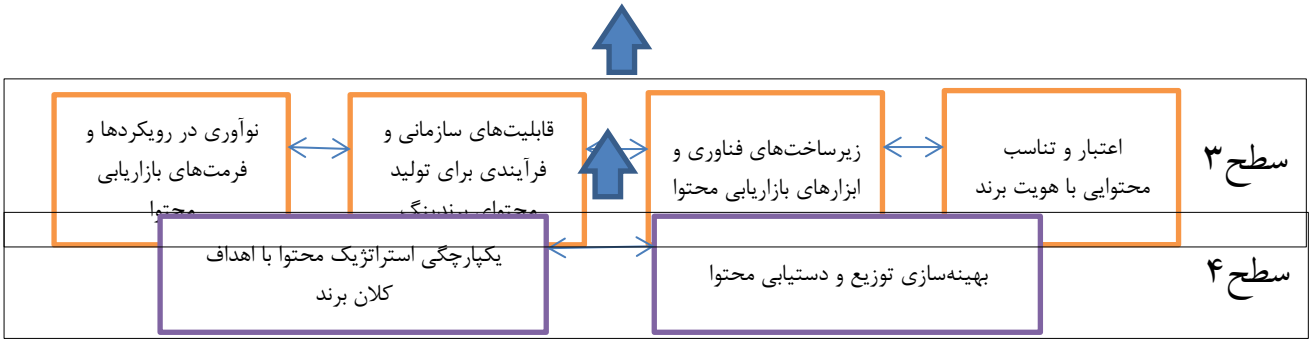
سؤال دوم اولویت بندی ابعاد بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان چگونه است؟

بر اساس بررسی‌های به عمل آمده از مبانی نظری و داده‌های جمع‌آوری شده از خبرگان بازاریابی شرکت‌های برتر فعال در حوزه تولید محتوای بازاریابی کشور و پس از بررسی‌های انجام شده بر روی پرسشنامه مقایسات زوجی معیارهای موردبررسی می‌توان عنوان نمود که نوآوری در رویکردها و فرمت های بازاریابی محتوا با ارزش ۰,۱۲۱۱ در رتبه نخست، اهداف و شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) برندسازی محتوایی با ارزش ۰,۱۲۰۸ در رتبه دوم، یکپارچگی استراتژیک محتوا با اهداف کلان برند با ارزش ۰,۱۱۴۹ در رتبه سوم، تعامل و ارتباطات مشتری‌مدارانه از طریق محتوا با ارزش ۰,۱۱۰۹ در رتبه چهارم، قابلیت‌های سازمانی و فرآیندی برای تولید محتوای برندینگ با ارزش ۰,۱۱۰۲ در رتبه پنجم، اعتبار و تناسب محتوایی با هویت برند با ارزش ۰,۱۰۸۷ در رتبه ششم، فرهنگ سازی و ایجاد ارزش‌های برند در صنعت ساختمان با ارزش ۰,۱۰۵۳ در رتبه هفتم، بهینه‌سازی توزیع و دستیابی محتوا با ارزش ۰,۱۰۴۱ در رتبه هشتم، و نهایتاً زیرساخت‌های فناوری و ابزارهای بازاریابی محتوا با ارزش ۰,۰۹۹۴ در رتبه نهم ماتریس ارجحیت قرار گرفته و به ترتیب اولویت‌های ابعاد بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان را تشکیل می‌دهند.

الگوی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان چگونه است؟

با عنایت به بررسی‌های بعمل آمده از تحلیل ساختاری تفسیری و تحلیل مجدد یافته‌های پژوهش از نه بعد اصلی شناخته‌شده درزمینه بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان در مدلی با چهار سطح ترسیم شد. بر اساس تحلیل قدرت نفوذ–وابستگی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان مدل پژوهش به شرح ذیل است:





نمودار ۲- الگوی بازاریابی محتوا با هدف برندسازی در صنعت ساختمان

مدل بالا، یک چارچوب چهارسطحی سیستماتیک را برای برندسازی از طریق بازاریابی محتوا در صنعت ساختمان ترسیم می‌کند. این مدل با تلفیق اصول مدیریت بازاریابی و ویژگی‌های منحصربه‌فرد صنعت ساختمان، از اهداف کلان استراتژیک تا اقدامات عملیاتی را پوشش می‌دهد. در سطح اول، فرهنگ‌سازی و ایجاد ارزش‌های برند به عنوان هدف نهایی تعیین شده است. در صنعت ساختمان که ماهیتی پروژه‌محور و بلندمدت دارد، اعتمادسازی از طریق محتوا نیازمند انتقال تدریجی ارزش‌هایی مانند کیفیت، شفافیت و مسئولیت اجتماعی است. این سطح به دلیل وابستگی شدید به تعامل با ذی‌نفعان خارجی مانند مشتریان، نهادهای نظارتی و جامعه، در خوشه وابسته مدل میک مک قرار می‌گیرد. در سطح دوم، مدل بر تعامل مشتری‌مدارانه و شاخص‌های کلیدی عملکرد تمرکز دارد. این سطح نقش پل ارتباطی بین اهداف کلان و اجرای عملیاتی را ایفا می‌کند. ایجاد محتوای آموزشی و تعاملی، مانند ویدئوهای راهنمای انتخاب مصالح یا نظرسنجی‌های آنلاین، به برقراری گفت‌وگوی دوسویه با مخاطبان کمک می‌کند. **KPI**های این سطح، از جمله میزان اشتراک‌گذاری محتوا و نرخ تعامل، باید به دقت انتخاب شوند تا همسو با ارزش‌های برند باشند. برای مثال، اگر "شفافیت" یک ارزش کلیدی است، تعداد بازدید از گزارش‌های پیشرفت پروژه می‌تواند شاخص مناسبی برای سنجش موفقیت باشد. سطح سوم مدل به اجرای عملیاتی استراتژی بازاریابی محتوا می‌پردازد و شامل سه جزء اصلی است: نوآوری در فرمت‌های محتوایی، توانمندی‌های سازمانی، و انسجام محتوا با هویت برند. در بخش نوآوری، استفاده از فناوری‌های پیشرفته مانند تورهای مجازی واقعیت یا پادکست‌های تخصصی می‌تواند جذابیت محتوا را افزایش دهد. توانمندی‌های سازمانی نیز مستلزم وجود تیم‌های تخصصی است که بتوانند دانش فنی صنعت ساختمان را با مهارت‌های بازاریابی تلفیق کنند. علاوه بر این، تمامی محتواها باید از نظر تن صدا و المان‌های بصری با هویت برند هماهنگ باشند تا پیامی یکپارچه و قابل‌شناسایی انتقال دهند. سطح چهارم مدل بر بهینه‌سازی و یکپارچگی استراتژیک تمرکز دارد. این سطح تضمین می‌کند که تمامی اقدامات محتوایی به اهداف کلان برند گره خورده‌اند. برای مثال، محتوایی که راهکارهای کاهش مصرف انرژی در ساختمان‌ها را ارائه می‌دهد، باید مستقیماً به ارزش "پایداری محیط‌زیستی" برند مرتبط باشد. همچنین، انتخاب کانال‌های توزیع مناسب، مانند **LinkedIn** برای مخاطبان سازمانی یا **Instagram** برای پروژه‌های مسکونی، و زمان‌بندی دقیق انتشار محتوا بر اساس رفتار مخاطبان، از دیگر عوامل کلیدی در این سطح هستند. این مدل ترکیبی از رویکردهای کلاسیک و مدرن بازاریابی است. از یک سو، بر اصول مدیریت برند (مانند مدل **Aaker**) که بر ارزش‌های بلندمدت تأکید دارد، استوار است و از سوی دیگر، از ابزارهای دیجیتال و **KPI**های کمّی برای سنجش موفقیت بهره می‌برد. صنعت ساختمان به دلیل پیچیدگی‌های خاص خود نیازمند تعادلی ظریف بین کنترل سازمانی و انعطاف‌پذیری در برابر تغییرات محیطی است. **محتوا در این** مدل نه تنها به عنوان ابزاری برای جذب مشتری، بلکه به عنوان بستری استراتژیک برای انتقال هویت برند عمل می‌کند. با این حال، چالش اصلی در اجرای این مدل، یکپارچه‌سازی سطوح مختلف آن در سازمان است. هماهنگی بین دپارتمان‌های بازاریابی، فنی و اجرایی برای تولید محتوای اثربخش ضروری است. برای مثال، تیم فنی باید داده‌های دقیق پروژه را در اختیار تیم بازاریابی قرار دهد تا محتوای آموزشی معتبری تولید شود. در نهایت، سازمان‌های

ساختمانی می‌توانند با تدوین یک نقشه راه محتوایی که اقدامات هر سطح را به شکلی مشخص تعریف می‌کند، به برندسازی مؤثر و پایدار دست یابند. این رویکرد نه تنها اعتبار برند را افزایش می‌دهد، بلکه آن را به عنوان یک مرجع تخصصی در صنعت ساختمان تثبیت می‌کند.

منابع

اعظمی، م. (۱۴۰۲). بازاریابی اینترنتی با رویکرد هوش تجاری، تهران: انتشارات راز نهان.

امجدیان، ا؛ سالاری پور، ع. (۱۴۰۳). تحلیلی بر ابزار، سیاست ها و استراتژی های برندسازی شهری،اولین همایش بین المللی صنعت گردشگری،تهران

امیری، ص. (۱۴۰۳). طراحی مدل عوامل موثر بر موفقیت برندسازی برای محصولات تولیدی استان کرمانشاه

بلوچ، م؛ زاهدشیخی، ح. (۱۴۰۳). بررسی جایگاه استراتژی مدیریت تبلیغات در برندسازی،هفدهمین کنفرانس بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران،تهران

پورحیدری، ف؛ فرج پور، م. (۱۴۰۳). بررسی تاثیر مدیریت منابع انسانی سبز بر برندسازی کارفرما با توجه به نقش واسطه ای پایداری زیست محیطی و پایداری اجتماعی (مطالعه موردی: اداره کل شیلات استان گیلان)،دومین کنفرانس بین المللی و ششمین کنفرانس ملی مدیریت مهندسی،آستانه اشرفیه

پورعلی، م؛ جعفری حجین، ا. (۱۳۹۸). تأثیر بازاریابی محتوی بر نگرش برند و ارتباط کلامی الکترونیکی در گردشگری ورزشی ایران، چهارمین همایش بین المللی پژوهش‌های نوین در علوم ورزشی و تربیت بدنی، همدان

پیامی، ط؛ برقی مقدم، ج؛ نجف زاده، م؛ محمدپور یقینی، ح. (۱۴۰۲). شناسایی راهبردهای موثر بر برندسازی لیگ برتر فوتبال ایران با رویکرد پژوهش ترکیبی،

ترابی، ح؛ نجفی، ا. (۱۴۰۰). بررسی ابعاد و مؤلفه‌ها و سیر تکامل بازاریابی محتوی – مورد مطالعاتی: شرکت مارال فروز غرب، پنجمین همایش بین المللی مهندسی مکانیک، صنایع و هوافضا، همدان

تقی پناهی، م؛ سیف‌اللهی، ن؛ بیگی‌فیروزی، ا. (۱۴۰۱)، شناسایی مؤلفه‌های موفقیت تولید محتوا در شبکهٔ اجتماعی اینستاگرام: پویش کیفی، پژوهش‌های مدیریت عمومی، دوره ۱۳، شماره ۴۸، ص ۱۶۷–۱۳۷.

جلیلوند، م؛ عطائی، ج. (۱۴۰۳). واکاوی تحولات ناشی از کاربرد هوش مصنوعی در فرآیند برندسازی،اولین کنفرانس ملی عصر انفجار تکنولوژی؛ هوش مصنوعی، تحولی در صنعت، تجارت و زنجیره تامین،تبریز

حسنی آزاد، ا؛ ثابت، ع. (۱۴۰۱). شناسایی و اولویت بندی عوامل مؤثر بر قصد خرید ساختمان برند لوکس براساس تکنیک عملیات ساختمانی و عمرانی

حسینی، م؛ ساجدی رئیسی، ع. (۱۴۰۰). بررسی نقش میانجیگری تجربه برند و نقش تعدیلگری منحصر به فرد بودن درک شده در رابطه بین فعالیت های بازاریابی رسانه اجتماعی و ارزش ویژه برند شرکت دیجی کالا،دومین کنفرانس بین المللی حقوق، مدیریت، علوم تربیتی، روانشناسی و مدیریت برنامه ریزی آموزشی،تهران

حقیقی نسب، م؛ اسلامی، ر؛ داورپناه کیاسرائی، ف. (۱۳۹۵). تأثیر ابعاد ارزشی برند لوکس، بر رفتار خرید مشتریان در صنعت ساختمان (مطالعه موردی شهر تهران)

سیف اللهی، ن؛ باشکوه اجیرلو، م؛ بهاری گرمی، س. (۱۴۰۳). طراحی الگوی مفهومی بازاریابی محتوی دربازاریابی دیجیتال، اولین کنفرانس ملی مدیریت در عصر تحولات با تاکید بر فناوری، علم و عمل، اردبیل،

شاکراردکانی، ا. (۱۴۰۲). تاثیرات برندسازی شهر یزد در رونق صنعت گردشگری،هشتمین همایش بین المللی عمران، معماری و شهر سبز پایدار،همدان

شریفی، رضوان؛ میرطاهری، سیده فاطمه؛ رضایی، مرضیه. (۱۳۹۸)، تاثیر بکارگیری بازاریابی محتوایی بر قصد بازدید مجدد وب سایت در کسب و کارهای نوظهور اینترنتی (مورد مطالعه: وب سایت یکتا کتاب)، نشریه مطالعات رفتار مصرف کننده، دوره ۶، شماره ۱، ص ۳۹–۲۱.

شعبانی نشتایی، ز؛ اسماعیل پور، ع. (۱۳۹۹)، بازاریابی محتوایی: شناسایی مؤلفه‌ها و ابعاد اساسی به منظور ارائه مدل مفهومی، پژوهشنامه کتابداری و اطلاع رسانی، دوره ۷، شماره ۱، ص ۳۰۳–۲۸۰

کرمعلی، م؛ طباطبایی، م؛ گرجی زاده، د. (۱۳۹۹). تأثیر عواملی مؤثر بر برند در صنعت ساختمان با استفاده از سیستم پویا (مطالعه مورد شهر تهران)

لندران اصفهانی، س؛ طاهری، ا. (۱۳۹۹). مروری بر بازاریابی محتوی و چالش‌ها و راهکارهای آن، ششمین همایش ملی پژوهش‌های نوین در حوزه علوم انسانی، اقتصاد و حسابداری ایران، تهران

ناصری، ز؛ نوروزی، ع؛ فهیم نیا، ف. (۱۳۹۷). بازاریابی محتوایی: اصول، مفاهیم و فرآیندها. تهران: انتشارات اساطیر پارسی.

ناصری، ز؛ نوروزی، ع؛ فهیمی نیا، ف. (۱۴۰۲). بازاریابی محتوایی. تهران: انتشارات اساطیر پارسی.

نصراله نیا، م؛ کنشلو، ش. (۱۴۰۳). نقش برندسازی بر رفتار خرید مصرفکنندگان محصولات داخلی،بیست و دومین کنفرانس بین المللی پژوهش در مدیریت، اقتصاد و توسعه،

نوحی، مرسانا؛ شکوری، مریم. (۱۳۹۸)، ارزیابی نقش بازاریابی محتوایی شرکت محور و مشتری محور براساس مراحل قیف بازاریابی، فصلنامه پارس مدیر، دوره: ۴، شماره: ۱۶.

واحدی، ح؛ عرفانیان نجیب، س؛ ذاکری سیس، م. (۱۴۰۳). شناسایی عوامل مؤثر بر موفقیت برندسازی در صنعت ساختمان، هفتمین کنفرانس بین المللی مدیریت و صنعت، تهران

وحیدی، ت؛ غفوریان شاگردی، ا؛ صانعی، م. (۱۴۰۳). طراحی الگوی برندسازی رسانه های اجتماعی شرکت های تولیدی موادغذایی ایران با استفاده از نظریه داده بنیاد

Reference

Anjomshoa, E. (2024). Corporate branding using a grounded theory approach (Case study: construction industry companies). Engineering, Construction and Architectural Management, 31(5), 2151–2175. (https://doi.org/10.1108/ECAM-03-2023-0257)

Assiamah, S., K Kankam, C., K Banini, E., & Adinkrah Appiah, K. (2023). Identifying and ranking factors affecting the intention to purchase luxury brand buildings using the Danp technique. Journal of Materials Science Research and Reviews, 11(1), 40–53. (https://journaljmsrr.com/index.php/JMSRR/article/view/175)

Barbosa, B., Saura, J. R., Zekan, S. B., & Ribeiro-Soriano, D. (2024). An overview of content marketing and its challenges and solutions. Annals of Operations Research, 337(Suppl 1), 17–17.](https://doi.org/10.1007/s10479-024-06022-4)

Datta, S. D., Tayeh, B. A., Hakeem, I. Y., & Abu Aisheh, Y. I. (2023). Benefits and barriers of implementing building information modeling techniques for sustainable practices in the construction industry—A comprehensive review. Sustainability, 15(16), 12466. (https://doi.org/10.3390/su151612466)

Davis, A. M. (2023). Brandscaping. Content Marketing Institute. https://contentmarketinginstitute.com/books/brandscaping/)

Gurjar, P., Kaurav, R., & Thakur, K. (2019). Content Marketing: Concepts and Its Relevance in the Tourism Industry. 10th International Conference on Digital Strategies for Organizational Success. (https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=3328603)

Halvorson, K., & Rach, M. (2023). Content Strategy for the Web (2nd ed.). New Riders. https://www.oreilly.com/library/view/content-strategy-for/9780137671252/)

Handley, A., & Chapman, C. C. (2019). Content Rules: How to Create Killer Blogs, Podcasts, Videos, Ebooks, Webinars (and More) That Engage Customers and Ignite Your Business (2nd ed.). Wiley. (https://www.wiley.com/en-us/Content+Rules%2C+2nd+Edition-p-9781119664330)

Keti Limani, N. S. (2018). The Impact of Social Media Content Marketing (SMCM) towards Brand Health. Procedia Economics and Finance, 37, 331–336. (https://doi.org/10.1016/S2212-5671(16)30134-9)

Müller, J., & Christandl, F. (2019). Content is king – But who is the king of kings? The effect of content marketing, sponsored content & user-generated content on brand responses. Computers in Human Behavior, 96, 46–55. (https://doi.org/10.1016/j.chb.2019.02.006)

Pulizzi, J. (2013). The Rise of Storytelling as the New Marketing. Publishing Research Quarterly, 28, 116–123. (https://doi.org/10.1007/s12109-013-9309-4)

Sun, Y., Wang, Y., Liu, B., & Sun, Z. (2023). Evolutionary game of destination brand co-construction with government involvement. Managerial and Decision Economics, 44(4), 2125–2136. (https://doi.org/10.1002/mde.3817)

Wainwright, C. (2015, July 21). How to create a content marketing strategy you'll actually use. HubSpot Blog. Retrieved October 26, 2023, from (https://blog.hubspot.com/marketing/content-marketing-strategy-guide)

Wuebben, J. (2023). Content is Currency: Developing Powerful Content for Web and Mobile. Entrepreneur Press. (https://www.entrepreneur.com/book/235925)

Yusuf, N. A., & Maina, J. J. (2024). Assessing the effect of marketing practices on business performance among architecture firms in the Nigerian construction industry. International Journal of Research and Scientific Innovation (IJRSI), 10(12), 370–384. https://www.rsisinternational.org/journals/ijrsi/digital-library/volume-10-issue-12/370-384.pdf)

Articles:

Editor-in-Chief Lecture: Leap into the Future

Ezzatollah Ghadampour

The Mediating Role of Emotional Self-Regulation in the Relationship between School Climate and Emotional-Social Competence in Students ---------- 1-16

Hafez Padervand, Ezat alah GHorbanpour, Fazlollah Mir

The Thought of Law and Legalism in the Pre Constitutional Era ---------- 1-16

Ebrahim Mousa Zadeh

A Reflection on the Interaction Between Medical Jurisprudence and Artificial Intelligence ---------- 1-15

Ali Mohammadian

The Relation of Logic to Language in Abu Hamid Muḥammad al-Ghazalis Philosophical Views on Language ---------- 1-17

Mahmoudreza Moradian, Parisa Najafi

Internal Factors of the Rise, Fall, and Evolution of Left Discourse in Iran (1941–1953): A Study of the Tudeh Party ---------- 1-24

Mohammad Javad Maleki, Ali Akbar Amini, Yaser Kahrizadeh

Analyzing the Relationship Between the Elites of the Representatives of the Islamic Consultative Assembly and the Effectiveness of Policymaking in the Islamic Republic of Iran ---------- 1-22

Reza Safari Amir Abadi, Masoud Jafari Nejad, Mohammad Reza Yazdani Zazerani

Comparative Analysis of Feminine Identity and the Role of Motherhood in the Poetic Maternalities of Shokoh Ghasemnia and Zahra Mousavi ---------- 1-19

Zeynab Haji Abdollahi, Ali Akbar SamKhaniani, Ali Akbar Shayanseresht

The Impact of Political Elites' Political Culture on Nuclear Decision Making in Iran during the Justice Oriented (Ahmadinejad) and Moderation Oriented (Rouhani) Presidencies ---------- 1-24

Ehsan Yousefi, Mohammad Tohidfam, Kayhan Barzegar

Developing a Model of Women's Resistance Strategies against Gender Inequality within the Family, A Case Study of Female Students at the Islamic Azad University, Shiraz Branch ---------- 1-21

Zahra Shayesteh, Alireza Khodami, Jalil Azizi, Ebrahim Beiraghipanah

Development of entrepreneurial Universities; needs and strategies(Meta-synthesis approach)--------- 1-23

Saeed Farahbakhsh, Iraj nikpay, Alireza Mohammadi Dakamvand

Analysis of the Role of Unconscious Conflicts in the Behavior of the Main Character in Contemporary Short Stories Based on Freud's Theory ---------- 1-13

Maryam Shafiee Taban

The Interaction and Tension Between Presumptions and the Principle of Presumption of Innocence in Criminal Law ---------- 1-22

Mahbube Amini, Hamed Rahdarpour

Legal Analysis of the Impact of the Right of Withdrawal on Electronic Contracts and Consumer Trust with Emphasis on Islamic Foundations ---------- 1-23

Parviz Bagheri

The Role of Deep Learning in Predicting and reducing Credit Risk: A Comparative Study of Different Algorithms on Banking Datasets ---------- 1-25

Gholamreza Askarzadeh, Isa Taheri

Zoroastrian Funeral Rites in Iran at the Time of the Muslim Arab Conquest (With an Emphasis on the Regions of Khorasan and Transoxiana) ——---------- 1-18

Masoud Bahramian

Study of the Structure and Changes of the Ethnic and Demographic Composition of Qom During the Safavid Era ---------- 1-26

Fatemeh teimori, Fatemeh Ahmadvand, Eftekhar Gasemzadeh, Ahmad Reza Ebadi

Cultural nightlife and reconfiguration of urban spaces in the shadow of creative industries in the post-corona era: Exploratory analysis of cultural policy making in Hamadan city (case study: Boali pedestrian walkway) ---------- 1-26

Zohreh Roghanian, Fatemeh Moradi

The Effect of Narrative Therapy Integrated with the Teachings of the Masnavi on Coping Styles (Case Study: University Students Who Are Victims of Cyberbullying) ——---------- 1-25

Foruogh Keyhaninasab, GHolamreza sanagouye Moharer, Somayeh Nakhaei

Legitimacy of United Nations Economic Sanctions and Its Anti-Human Rights Aspects ---------- 1-17

Younes Karim Far, Mahdi Hatami, Ebad Rouhi

Quantitative Evaluation of an Artificial Intelligence Based Digital Marketing Model Using Structural Equation Modeling ---------- 1-19

Seyed Mehdi Mirahmadi Babaheidari, Seyyed Hasan Hosseini, Saeid Landaran Isfahani

Hermeneutics of Love in Persian Mystical Literature: From Traditional Interpretation to Postmodern Reading ---------- 1-30

Zahra Khatami Kashani

Identifying and ranking effective drivers of social justice (Case study: Chaharmahal and Bakhtiari Province) ---------- 1-19

Kamal Akbariyan CHaleshtari, Alireza GHolshani, Mansour Haghighatiyan

Elucidating the Influence of the Supreme Leader of Iran's Policing Ideologies on the Continuity of the Islamic Revolution ---------- 1-23

rashid rekabian, Naser Pourhasan

A comparative analysis of educational models in Islamic jurisprudence and modern psychology with a view from revelational teleology to experiential learning processes ---------- 1-16

Mohammad Soltanzade, Hassan Gowth, Ali Chahkandinezhad, Fatemeh SHahabi zadeh

The nature of Sheikh Obaidullah Shamzini's uprising in the era of Naser al-Din Shah Qajar --------- 1-18

Zoleikha Amini

Analysis of the similarities between Marcel Mauss' theory of magic and some of the works of Ghazali and Sheikh Baha'i ---------- 1-37

Sara Parsakhoo, Ahmad Khiali Khatibi, Torab Jangi Ghahraman

Clarifying the Nature of the Obligation of Enjoining Good: An Analytical Comparison Between the "Concept of Ummah" and "Mutual Guardianship" ---------- 1-17

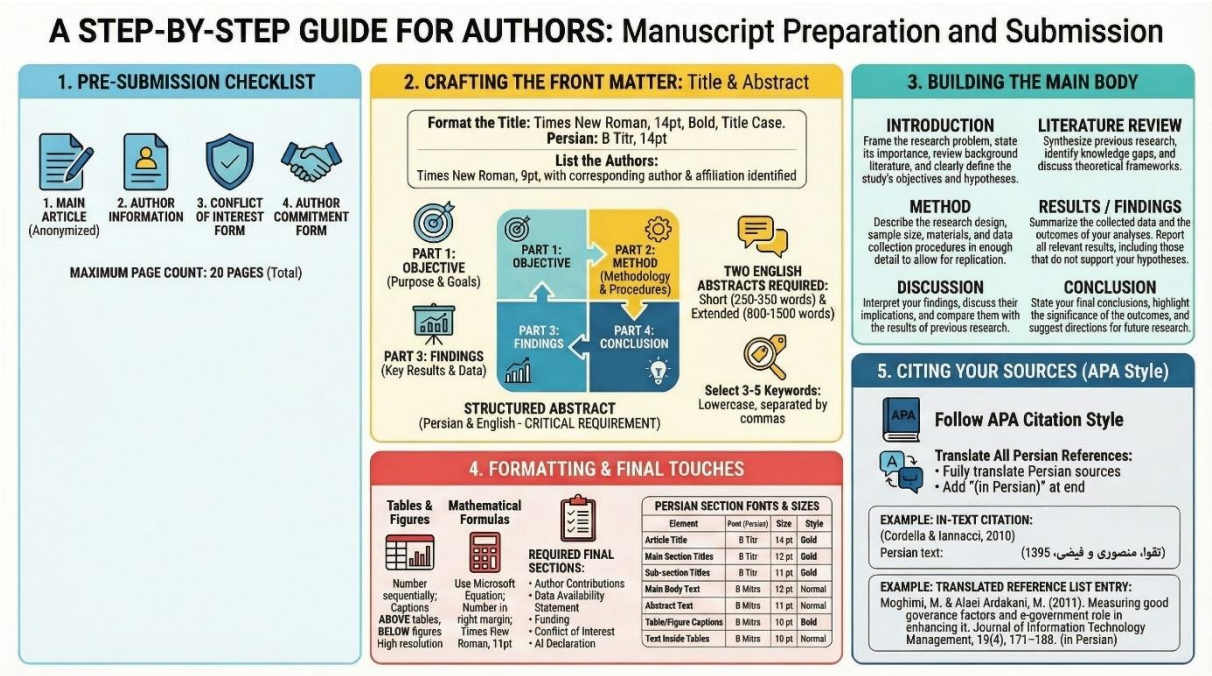
Ahmad Bazrafshsn, Maryam Aghaie Bajestani, Ali Rezvani

Identification and Prioritization of Sociological and Institutional Barriers to Rural Economic Development in Ilam Province Using the Delphi Method ---------- 1-25

Seyed GHodratollah Lavaji, Hassan GHanimati, Soroush Fathi

Examining the Impact of Rashid Bank's Brand Positioning Model Factors on Brand Equity --------- 1-19
Ahmed Sahib Abed Albusaidridha, Naser Seifollahi Anar, Ghasem Zarei, Mohamad Bashokouh Ajirlou
Designing a content marketing model with the aim of branding in the construction industry -------- 1-24
Sadegh Naseri, Farshid Namamian, Seyyed Reza hasani

- The Biannual Journal "New Research in Islamic Humanities Studies" is a scientific publication that seeks to propose new topics and find answers to them in the field of Islamic humanities. Its main goals and areas: developing knowledge and using the experiences, research, and perspectives of the practitioners and experts in the field of Islamic humanities, conducting comparative studies in the field of Islamic humanities and using the latest international achievements in this field, providing necessary information for policymakers, planners, and managers involved in the field of Islamic humanities, trying to improve the attitude towards Islamic humanities and considering it as a specialized field, using scientific achievements from different fields of humanities and benefiting from their connection with Islamic humanities, considering the interdisciplinary nature of the subject, identifying challenges and issues in the Islamic humanities and finding practical and scientific solutions, expanding the culture of research as a requirement for the development of the Islamic humanities.
- The principles of transparency, the rights of authors and readers, the ethical standards of authors, reviewers, editors, editorial board, and the publishing office are fully reflected in the system. The biannual New Research in Islamic Humanities Studies considers itself and its colleagues, as well as all authors, to be obliged to follow these regulations. These regulations are mostly based on the principles of the International Committee on Publication Ethics (COPE) and the internal guidelines of the biannual New Research in Islamic Humanities Studies.
- The turning point of the journal is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English.This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the world's most advanced scientific publishing standards. This issue presents valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, which demonstrate the journal's problem-oriented and forward-looking approach. We invite all researchers to join us on this proud path by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.
- All sample files and complete instructions on how to compile and submit articles are included in the New Research in Islamic Humanities Studies system.Please compose your articles based on them and, after making sure that you have followed all the points, proceed to submit your articles.



Publisher:
Lorestan University

Director-in-Charge:
Dr. Mehrdad Amiri

Editor-in-Chief:
Dr. Ezatollah Ghadampour

Editorial Board:

Dr. Seyed Alaeddin Shahrokhi	Faculty Member, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Muslim Soleimanian	Professor, Department of History, Seyyed Jamaluddin Asadabadi University
Dr. Siavash Yari	Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam
Dr. Fazlolah Mir	Professor, Department of Psychology, Lorestan University
Dr. seyed Abdolvahab Samavi	ull Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, University of Hormozgan
Dr. Ghasem Sahraei	Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr.Mohamadreza hasanijalilian	Professor،Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Said Binayemotlagh	Department of philosophy, Faculty of literature and humanities, University of Isfahan
Dr. Ebrahim Mosazadeh	Professor, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
Dr. Aliasghar Pourezat	Full Professor, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran
Dr. Peyman Namamian	Associate Professor, Faculty Member, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University
Dr. Parviz Bagheri	Associate Professor at Ilam University

International Editorial Board:

Prof. David J. Gunkel	Department of Communications, Northern Illinois University, 230 University Cir Dr, DeKalb, IL 60115, USA
Souad Ezzerouali	Associate Professor of civil law Dhofar University Sultanate of Oman
Katarzyna Maksymiuk	Professor, Institute of History, Faculty of Humanities, University of Natural Sciences and Humanities of Szeged, Szeged, Poland
Shafique N. Virani	Distinguished Professor of Islamic Studies and Director and Founder of the Centre for South Asian Civilizations, University of Toronto, Toronto, Canada
Touraj Daryaee	Professor of History, Iranian Studies, and Culture at the University of California

Manager:
Mohamad Hatami Nejad

Executive Editor: **Dr. Jafar Koosha**
Executive Editor: **Dr. Farhad Khormaei**
English Text Editor: **Dr. Mahmoodreza Moradian**
Executive Director: **Dr. Reza Farjpour**

Articles should only be submitted through the Journal of Modern Research in Islamic Humanities Studies system.

Address: Iran, Lorestan, Khorramabad, Lorestan University, Faculty of Literature and Humanities, Department of Theology and Islamic Studies, Second Floor, Journal Office.

Telephone: **09166510118**
General/Editorial Primary E-mail: **api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com**
Website: **https://api.lu.ac.ir**

Online ISSN: **2980-8944**
Frequency: **Semiannual**

List of Reviewers

Ab Barin, Saif od-Din, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Urmia Branch, Urmia, Iran

Abdollahi, Saman, Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Naragh Branch, Naragh, Iran

Abdi Varmazan, Morad, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

Aghajani, Saifollah, Associate Professor, Department of Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Aghamohammadi, Ahdiyeh, Assistant Professor, Department of Management, Jami International University, Tehran, Iran

Akbari, Kamal, Associate Professor, Department of Religion and Media, IRIB University, Qom, Iran

Ali Akbari, Razieh, Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Farhangian University, Qom, Iran

Ameri Nia, Mohammad Bagher, Associate Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Yasuj, Iran

Asrafilian, Forough, Assistant Professor, Department of Psychology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Askari, Mahin, Associate Professor, Department of Psychology, Hormozgan University of Medical Sciences, Bandar Abbas, Iran

Bahrami, Mitra, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran

Bahrami, Ruhollah, Assistant Professor, Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

Bahrami, Vali,Assistant Professor, Department of Social Sciences Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Behrouzian, Behrouz, Assistant Professor, Department of Sociology, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran

Darvishpour, Abedin, Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Fathi Ashtiani, Ali, Professor, Department of Psychology, Baqiyatallah University of Medical Sciences, Tehran, Iran

Fattahi, Nasrin, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Ghorbanpour Lafmejani, Amir, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, University of Guilan, Rasht, Iran

Hosseini, Ali, Associate Professor, Department of Philosophy, Yasuj University, Yasuj, Iran

Irandoust, Mohammad Hossein, Assistant Professor, Department of Philosophy, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran

Javanmard, Leila, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Karami Moghadam, Rasoul, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Keshavarz, Sirous, Assistant Professor, Center for Management Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Khashnin, Gholamreza, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Mohallati University, Qom, Iran

Khazaei, Sahm od-Din, Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Khodadadi, Vali, Associate Professor, Department of Accounting, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Khorramaei, Farhad, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Psychology, Shiraz University, Shiraz, Iran

Mahmoudi, Hossein, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Marashi, Seyed Ali, Associate Professor, Department of Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Mohammadi, Amir Abbas, Assistant Professor, Department of Art Research, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran

Moradi, Alireza, Assistant Professor, Department of Management, Allameh Asgari International University, Qom, Iran

Mousazadeh, Ebrahim, Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran

Namanian, Peyman, Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Arak University, Arak, Iran

Nasrollahi, Yadollah, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Madani University, Tabriz, Iran

Nikpay, Iraj, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Rahdarpour, Hamed, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Salari, Azizollah, Associate Professor, Department of Islamic Studies, IRIB University, Tehran, Iran

Setayeshpour, Mohammad, Associate Professor, Department of International Law, University of Qom, Qom, Iran

Shahrokhi, Seyed Alaeddin, Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Shoaei, Malek, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran

Shokri, Mohammad, Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

Soltanishal, Reza, Assistant Professor, Department of Psychology, University of Guilan, Rasht, Iran

Sotoudeh, Reza, Assistant Professor, Department of Finance and Accounting, Meybod University, Meybod, Yazd, Iran

Taghvaei, Abbas, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran

Taheri, Afsaneh, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, Roudehen Branch, Roudehen, Iran

Talebpour, Akbar, Associate Professor, Department of Social Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran

Yaghoubi, Abolghasem, Professor, Department of Psychology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

Yazdani, Gholamreza, Associate Professor, Department of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

Yousefi, Ali, Associate Professor, Department of Sociology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zare Moghadam, Ali, Assistant Professor, Department of Curriculum Planning and Educational Sciences, University of Birjand, Birjand, Iran

Abdollahzadeh, Ali, Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Lorestan University

New Research in Islamic Humanities Studies

Online ISSN : 2980 - 8944